

حیاتِ حسین

ترجمہ کتاب نفیس (القطرة)

شک کے فطرہ از دریا فضائل اہل بیت

تالیف: آیۃ اللہ علامہ سید احمد مستنجد



ترجمہ کتاب نفیس «القطرة»

قطرہ امی از

دریامی فضائل ابن مسعود علیہ السلام

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ اسلامی

جلد دوم

تألیف: آیت اللہ علامہ سید احمد مستنط

ترجمہ: محمد حسین رحیمیان



فهرست مطالب

۱۱	مقدمه مؤلف <small>علیه السلام</small>
۶۳	بخش اول: مناقب پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۱۳۷	پایان بخش
۱۶۲	فضیلت سادات گرامی و علویان
۱۸۹	بخش دوم: مناقب امیر مؤمنان علی <small>علیه السلام</small>
۲۶۶	پایان بخش
۲۰۷	بخش سوم: مناقب حضرت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small>
۴۳۵	بخش چهارم: احادیث مشترک امام حسن و امام حسین <small>علیهما السلام</small>
۴۵۱	مناقب امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>
۴۸۳	بخش پنجم: مناقب امام حسین <small>علیه السلام</small>
۵۱۲	پایان بخش
۵۲۷	بخش ششم: مناقب امام زین العابدین <small>علیه السلام</small>
۵۵۷	بخش هفتم: مناقب امام محمد باقر <small>علیه السلام</small>
۵۸۳	بخش هشتم: مناقب امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small>



۶۲۲	پایان بخش
۶۳۱	بخش نهم: مناقب امام کاظم <small>علیه السلام</small>
۶۶۵	پایان بخش
۶۶۹	بخش دهم: مناقب امام رضا <small>علیه السلام</small>
۷۰۱	پایان بخش
۷۰۳	بخش یازدهم: مناقب امام جواد <small>علیه السلام</small>
۷۲۳	بخش دوازدهم: مناقب امام هادی <small>علیه السلام</small>
۷۴۹	پایان بخش
۷۵۳	بخش سیزدهم: مناقب امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۷۷۱	پایان بخش
۷۷۷	بخش چهاردهم: مناقب امام زمان <small>علیه السلام</small>
۸۳۳	پایان بخش
۸۴۹	فهرست موضوعی کتاب



امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

علم الأنبياء في علمهم، وسر الأوصياء في سرهم، وعزّ
الأولياء في عزهم، كالقطرة في البحر، والذرة في القفر.

علم و دانش همه پیامبران در برابر علم و دانش اهل بیت علیهم السلام،
و سر همه اوصیا در برابر سرشان و اقتدار همه اولیا در برابر
اقتدار آنها، همانند قطره‌ای در دریا و ذره‌ای در بیابان وسیع
است.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

کتاب لو تأمله ضریر لعاد کریمتاه بلا إرتیاب
ولو قد مرّ حامله بقبر لصار المیت حیاً فی التراب

کتابی که در پیش رو دارید اگر نابینایی در آن بیندیشد، بدون
تردید بینایی چشمان خود را باز خواهد یافت.
و اگر کسی با آن از کنار قبوری عبور نماید، مرده‌ای که در
خاک آرمیده، زنده خواهد شد.



تقریظاتی که دانشمندان محترم برای این کتاب ارسال فرموده‌اند:
 علامه فاضل، داماد بزرگوارم، حجت الاسلام جناب آقای میرزا
 محمد تقی مصدر الامور «متین» این دو بیت زیبا را به زبان فارسی تقدیم
 نموده‌اند، ما نیز از احساسات فراوان و بزرگوارانۀ ایشان تشکر و
 سپاسگزاری می‌نماییم:

لطف تو به هر ذره که شامل گردد خورشید صفت به چرخ نایل گردد
 گر (قطره) ای از بحر مناقب بچشد بی شبهه هم او بحر فضایل گردد

یکی از شعرای شایسته و دوستدار اهل بیت علیهم السلام با اشعار غزلی خود در
 تمجید کتاب، ما را مورد لطف و محبت خود قرار داد. آری، این همه
 لطف و محبت حاکی از فهم فراوان و عواطف و احساسات گرانبها و
 لطف و احسان آنهاست؛ علامه بزرگوار، شاعر بزرگ شیخ عبدالمنعم
 فرطوسی گوید:

کتاب محکم الآیات اضحی لا «أحمد» معجزاً فأبان قدره
 جری «مستنبط» الأحكام فیه بحر مناقب من فیض «قطره»
 ونقب عن أحادیث صحاح رواها فی مناقب خیر عتره

کتابی با نشانه و آیات استوار، آشکار گردید؛ از «احمد» که همانند اعجاز
 است و ارزش آن روشن گشت.

«مستنبط» احکام، در آن دریای مناقب و فضایل را از فیض کتاب «قطره» اش
 جاری ساخته است.

این اثر گرانسنگ کاوشی از احادیث صحیحی است که آنها را در مناقب و
 فضایل بهترین عترت، بیان نموده است.

علامه فاضل، شاعر بزرگ، شیخ احمد دجیلی گوید:

مولای انسی إلى عرفانك العذب ظام ومالی سواك الیوم من أرب
 هب لی ولو «قطرة» ممّا تجود به فعل اطفی بها قلبی من اللهب

فمنه «يستتبط» العرفان حيث به فيض من العلم والإيمان والأدب
فديت عرفانك العذب الشهوي أباً فداه في موقف العرفان كلّ أبي

مولای من! من تشنه عرفان زلال و گوارای توأم، امروز دیگر نیازی به غیر
تو ندارم.

قطره‌ای از آن برای من سخاوتمندانه لطف کن؛ که شاید به وسیله آن، شعله
سوزان دلم را خاموش نمایم.

آری، از آن، عرفان و شناخت استنباط می‌شود، زیرا به وسیله آن جوششی
از دانش، ایمان و ادب است.

پدرم فدای عرفان زلال و گوارا و مرغوب تو که در مقام چنین عرفانی هر
پدری فدای آن باد.

استاد شاعر محمود بستانی نیز اشعار فوق را به صورت زیبایی تضمین
کرده و عنایت نموده که:

(مولاي إتي إلي عرفانك العذب)

صاد كجذب الثرى يهفو إلى السحب

ينبوع فضلك إن يروي الظماء فأنا

(ظام ومالي سواك اليوم من أرب)

(هب لي ولو «قطرة» ممّا تجود به)

روافد الخير من سلسالك الذهبي

يا «أحمد» الخلق سلسل لي عصارته

(فعل اطفى بها قلبي من اللهب)

(فمنه «يستتبط» العرفان حيث به)

من المعارف ما يروي التعطش بي

قل للعطاشي رووا منه فإنّ به

(فيض من العلم والإيمان والأدب)



(فدیت عرفانك العذب الشهي أباً)

وعزة اتبناها مدى الحقب

إن افتديه واستجلى أباه فقد

(فداه في موقف العرفان كل أب)

(مولای من! من تشنه عرفان زلال و گوارای توأم) و در صید آنم همانند

زمین خشک و تشنه‌ای که در آرزوی ابر بارانی است.

چشمه فضل و دانش تو اگر تشنه‌ای را سیراب می‌کند، همانا من، (امروز

تشنه‌ام و نیازی به غیر تو ندارم).

(قطره‌ای از آن بر من سخاوتمندانه لطف کن)؛ که عطا خیری است از

زنجیرهای طلای تو.

ای احمد و ستوده مردم! چکیده آن را برای من بریز (که شاید به وسیله آن

شعله سوزان دلم را خاموش نمایم).

(آری، از آن، عرفان و شناخت استنباط می‌شود هر کجا باشد) از معارفی که

تشنگی مرا سیراب کند.

بر تشنگان بگو که از آن چشمه سیراب گردید، چرا که در آن؛ (جوششی از

دانش، ایمان و ادب است).

(پدرم فدای عرفان زلال و گوارای مرغوب تو)؛ که این عزتی از سالیان و

مدت زمان درازی است.

اگر فدای آن کردم و پدرش جلوه‌گر شود؛ به راستی که (در مقام چنین

عرفانی هر پدری فدای آن باد).





مرکز تحقیقات کمپیوتر علوم اسلامی

مقدمه مؤلف

رحمه الله تعالى

حمد و سپاس خدایی را سزااست که اولیای خودش را به ما شناسانید، کسانی که هر کس آنها را بشناسد در واقع خدای را شناخته است، و کسی که از شناخت آنها باز ماند در حقیقت از شناخت خدا باز مانده است و کسی که به دامن آنان چنگ بزند در واقع به دامن پروردگار چنگ زده است و هر که از آنها دوری نموده و دست بردارد در واقع از خدای متعال دوری گزیده و دست برداشته است.

و درود و سلام بی پایان بر اشرف پیامبران حضرت محمد مصطفی ﷺ و بر خاندان برگزیده او، و بر همه دوستان آنها و دوستانان دوستان آنها باد و نفرین و لعنت همیشگی بر دشمنان آنها از پیشینیان تا پایان تاریخ باد.

اینک کمترین خدمتگزار اهل دانش، احمد بن رضی الدین مستنبط - که به حرم امن امیر مؤمنان علی ﷺ پناه آورده - گوید: پس از پایان تألیف نخستین جلد کتاب «القطره» به روایات زیبای زیادی از مناقب و فضایل اهل بیت ﷺ برخوردار نمودم؛ برخی از دوستانم از اهل علم درخواست کردند که این روایات را نیز به رشته تحریر درآورده و به عنوان جلد دوم همان کتاب قرار دهم.





من به درخواست آنها پاسخ مثبت داده و همانند جلد اول این کتاب را نیز در چهارده بخش از مناقب و حکایات زیبایی که در فضایل خاندان عصمت علیهم السلام بوده، تنظیم نمودم، گرچه قلم را یارای تحریر و بیان را توان گزارش و تقریر فضایل بیکران آنان نیست.

در هر صورت، با استعانت از خدای متعال و چنگ زدن به دامن لطف مولا و امام منتظر - که درود خداوند بر او و نیاکان پاکش باد - این اثر را شروع نمودم، که:

ای دل! فضایل اسدالله طاعت است مدح علی و آل، شنیدن عبادت است
بودن به ذکر حیدرکزار یک نفس حقا که در مقابل صدسال طاعت است

در احادیث پانزدگانه‌ای که حسن بن زکردان فارسی رضی الله عنه نقل کرده، آمده است: حسن بن زکردان گوید: از امیر مؤمنان علی رضی الله عنه شنیدم که می‌فرمود:
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ما من عبد یرشد عبداً ویدله علی معرفة أهل بیتی إلا بعث الله
إلیه ملكاً یوم خروجہ من القبر، یحملہ علی جناحہ حتی یقف فی
الموقف، ثم ینادی مناد: من کان یعرف هذا فلیأتہ.

قال: فیجتمع إلیه معارفه، ثم یقول عزوجل: اکسوا كل واحد من
حلل الفردوس وتوجه من تیجان الجنة.

هیچ بنده‌ای نیست که بنده‌ای را به سوی شناخت اهل بیت من ارشاد و راهنمایی کند جز آن که خدای متعال فرشته‌ای به سوی او در آن روزی که از قبرش خارج می‌شود، می‌فرستد؛ فرشته او را بر روی بال خود حمل می‌کند تا این که در توقفگاه محشر می‌ایستد، آنگاه هاتفی ندا می‌کند: هر که این بنده را می‌شناسد، بیاید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه آنهایی که او را می‌شناسند جمع می‌شوند، آنگاه خدای متعال می‌فرماید: به هر کدام از اینان از لباسهای فاخر بهشتی بپوشانید و بر سرشان تاج کرامت بهشتی بگذارید.



سپس رسول خدا ﷺ فرمود:

يا بني! حرّض الناس على حبّ أهل بيتنا.

فرزندم! مردم را بر مهر و محبت خاندان ما تشویق و ترغیب نما.

در کتاب «تفسیر فرات» می‌نویسد: جعفر بن محمد فزاری با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرتش در تفسیر آیه شریفه ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾^۱؛ «در آن هنگام که از موءوده سؤال شود» یعنی مودّت ما، ﴿بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾^۲؛ «به کدامین گناه کشته شده است؟»، فرمود:

ذلك حقنا الواجب على الناس، وحبنا الواجب على الخلق، قتلوا مودتنا.

منظور از این آیه، همان حق لازم ما بر مردم است، و همان محبت واجب شده ما بر مخلوقات است، آنان مودّت و محبت ما را کشته و از بین بردند.^۳

و در کتاب «مجموع الرائق» آمده است: زهری از جدّش نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

من نشر علماً فله مثل أجر من عمل به.^۴

کسی که علم و دانشی را پخش نماید پاداش کسی دارد که به آن علم و دانش عمل کند.

در حدیث زیبای دیگری می‌خوانیم که حضرتش می‌فرماید:

وخير الناس بعدنا من ذاکر بأمرنا.^۵

بهترین مردم پس از ما، کسانی هستند که امر (و ولایت) ما را گفت و گو می‌نمایند.

۱ و ۲. سوره تکویر، آیه ۸ و ۹.

۳. تفسیر فرات: ۵۴۲ ح ۶، بحار الأنوار: ۲۵۶/۲۳ ح ۱۲.

۴. المجموع الرائق من ازهار الحدائق: ۴۰۱/۲ ح ۲۵.

۵. امالی طوسی: ۲۲۴ ح ۴۰ مجلس ۸، بحار الأنوار: ۲۰۰/۱ ح ۸ و ۲۵۴/۷۴ ح ۳۱، بشارة المصطفی: ۱۱۰.

در کتاب «عده الداعی» می نویسد: امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ، وَذِكْرُ عَدُوِّنَا مِنْ ذِكْرِ الشَّيْطَانِ.^۱

همانا یاد ما، یاد خداست و یاد دشمنان ما، یاد شیطان است.

امام صادق علیه السلام در حدیث زیبایی به یکی از یارانش فرمود:

اكتب وبت علمك في إخوانك، فإن مت فورث كتبك بنيك، فإنه

يأتي على الناس زمان هرج لا يأنسون فيه إلا بكتبهم.^۲

دانش خودت را بنویس و در میان برادرانت پخش کن، و به هنگام مرگ کتابهای خود را برای فرزندان به ارث بگذار، چرا که زمانی بر این مردم فرا خواهد رسید که آشوب و فتنه همه جا را فرا خواهد گرفت و مردم فقط با کتابهایشان مأنوس خواهند شد (یعنی امامشان در پس پرده غیبت خواهد ماند و فقط از طریق کتابهای پیشینیان هدایت خواهند یافت).

باز در حدیث دیگری از امام حسن عسکری علیه السلام می خوانیم که حضرتش

فرمود:

من أحبنا بقلبه، ونصرنا بيده ولسانه، فهو معنا في العرفة التي

نحن فيها.^۳

کسی که ما خاندان را با قلبش دوست بدارد و با دست و زبانش یاری نماید، او در روز قیامت در غرفه‌ای که ما هستیم قرار خواهد گرفت.

و در کتاب شریف «امالی» می نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

المؤمن إذا مات وترك ورقة واحدة عليها علم، تكون تلك الورقة

سترأ فيما بينه وبين النار، وأعطاه الله تبارك وتعالى بكل حرف

مكتوب عليها مدينة في الجنة، أوسع من الدنيا سبع مرّات.

۱. عده الداعی: ۲۴۶، بحار الأنوار: ۴۶۸/۷۵ ح ۲۰.

۲. كشف المحجّة: ۳۵، بحار الأنوار: ۱۵۰/۲ ح ۲۷.

۳. امالی شیخ مفید: ۳۳ ح ۸، بحار الأنوار: ۱۰۱/۲۷ ح ۶۴.

هنگامی که مؤمن از دنیا می‌رود و پس از خود ورقه‌ای از دانش بر جای می‌گذارد، این ورقه، حایلی مابین او و آتش می‌گردد، خدای متعال به هر حرفی از حروفی که بر آن نوشته، شهری در بهشت به او عطا می‌کند که وسعت آن، هفت برابر دنیا است.^۱

اکنون خدای را سپاسگزارم که مرا برای نیل به این نعمت والا و احسان بزرگ موفق نمود، و این نیست جز از فیوضات همسایگی و مجاورت مرقد مطهر رادمردِ بخشنده، آقا و مولای ما، امیر مؤمنان علی علیه السلام که درود و سلام خدا بر او و بر فرزندان و دوستانش باد.

اینک پیش از آغاز بحث، مقدمه‌ی زیبایی را که شامل دسته‌ای از اخباری که در اسرار اهل بیت علیهم السلام است، بیان می‌نماییم:



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



۱. امالی صدوق: ۹۱ ح ۴ مجلس ۱۰، بحار الأنوار: ۱۴۴/۲ ح ۱.

در کتاب «تفسیر فرات» می‌نویسد: زیاد بن منذر گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

نحن شجرة أصلها رسول الله ﷺ وفرعها علي بن أبي طالب عليه السلام وأغصانها فاطمة بنت النبي ﷺ وثمرتها الحسن والحسين عليهما السلام.

ما درختی هستیم که ریشه‌اش رسول خدا ﷺ، تنه‌اش علی بن ابی طالب علیه السلام، شاخه‌هایش فاطمه، دختر پیامبر ﷺ و میوه‌اش حسن و حسین علیهم السلام است.

آن شجره نبوت، خانه رحمت، کلید حکمت، معدن علم و دانش، جایگاه رسالت، محل آمد و رفت فرشتگان، موضع سز خدا و ودیعه او، و امانتی است که بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه شد، حرم خدای اکبر، و بیت عتیق خدا و پیمان او هستیم.

علم مرگ و میرها، بلاها، پیشآمدها، وصیته‌ها و فصل خطاب، زادگاه اسلام و نژاد عرب نزد ماست.

امامان معصوم علیهم السلام انوار درخشان در پیرامون عرش خدا بودند، خدای متعال دستور داد تا تسبیح نمایند، اهل آسمانها از تسبیح آنها به تسبیح مشغول شدند، آنان در پیشگاه خدای متعال صف‌زدگان و تسبیح‌کنندگان هستند، کسی که به پیمان آنها وفا نماید در واقع به پیمان خداوند وفا نموده است، و کسی که عارف به حق آنان باشد در واقع عارف به حق خداست، آنان عترت رسول خدا ﷺ هستند، و کسی که منکر حق ایشان باشد در واقع منکر حق خداست.

هم ولایة امرالله و خزنة وحي الله و ورثة كتاب الله، وهم المصطفون باسم الله والأمناء على وحي الله.

آنان فرمانروایان امر خدا و گنجینه‌های وحی پروردگار و وارث کتاب خدا هستند، آنان برگزیدگان به امر خدا و امینان بر وحی او هستند.

آنان خاندان نبوت و مرکز رسالت و مانوسان به حرکات پر و بال فرشتگان هستند، کسانی که جبرئیل به فرمان پروردگار جلیل، آنان را با خبر تنزیل و برهان و دلیل تغذیه نموده است.

هُؤلَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ أَكْرَمَهُمُ اللَّهُ بِشَرَفِهِ، وَشَرَفَهُمْ بِكَرَامَتِهِ، وَأَعَزَّهُمْ بِالْهَدْيِ وَثَبَّتَهُمُ بِالْوَحْيِ، وَجَعَلَهُمْ أَئِمَّةَ هِدَاةٍ، وَنُبُوراً فِي الظُّلْمِ لِلنَّجَاةِ، وَاخْتَصَّهُمْ لِدِينِهِ وَفَضَّلَهُمْ بِعِلْمِهِ، وَأَتَاهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ.

آنان اهل بیت پیامبرند که خداوند متعال به شرافت خویش آنها را گرامی داشته و با کرامت و لطف خویش مفتخر و بزرگشان داشته و با هدایت عزیزشان کرده و به وسیله وحی استوارشان نموده و آنها را پیشوایان هدایت برای راهنمایی و نور درخشان در تاریکی‌ها برای نجات قرار داده است، آنها را به دین خود مخصوص گردانیده و با علم خویش برتری داده و آنچه به احدی از جهانیان نداده به آنها بخشیده است.

آنها را پایه دین و جایگاه ودیعه‌نهادن اسرار پنهان و امینان وحی، و برگزیدگان از آفریدگان و گواهان بر مردم قرار داده و آنان را برگزیده و انتخاب کرده و اختصاص داده و امتیاز بخشیده و برتری داده و خشنود گردیده و گزینش نموده و برگزشتگان بهاء داده است.

آنان را نور جهان، و تکیه‌گاه مردم، راهنمایان مردم بر روی صراط قرار داده، چرا که آنان امامان هدایت، داعیان به سوی تقوا و کلمه اعلای حق تعالی و حجت عظمای الهی هستند.

هم النجاة والزلفی، هم الخیرة الکرام، هم القضاة الحکام، هم النجوم الأعلام، هم الصراط المستقیم، هم السبیل الأقوم، الراغب عنهم مارق، والمقصر عنهم زاهق، واللازم لهم لاحق.

آنان نجات‌بخش‌اند که دارای قرب و منزلت هستند، آنان برگزیدگان گرامی و باشخصیت، داوران فرمان‌روا، ستارگان درخشان، صراط مستقیم، شاهراه استوار هستند که هر کس از آنها رو برگرداند گمراه می‌شود و آنکه در حق آنها کوتاهی کند بدبخت می‌شود و آنکه از آنها پیروی کند به هدف می‌رسد.

آنان نور خدا در دل‌های مؤمنان و دریای گوارا برای تشنگان هستند، هر که به آنها پناه ببرد ایمن می‌شود و آنان برای کسی که به آنان چنگ بزند





محلّ ایمنی و آرامش هستند، آنان دعوت‌کنندگان به سوی خدا و فرمانبردار اویند، و مجریان دستور پروردگار و حکم‌کنندگان به فرمان او هستند. خداوند متعال پیامبرش را در میان آنها مبعوث کرد، و فرشتگان خدا به سوی آنها فرود می‌آیند، و به پیامبری که از آنان است آرامش و سکینهٔ پروردگار نازل گردیده، و روح‌الأمین بر آنها نزول می‌کند، و این به جهت لطف و عنایتی است که خدای متعال بر آنها دارد که این امتیاز را بر آنان بخشیده و آن را بر آنان اختصاص داده است، به آنان تقوا داده و با حکمت تقویتشان نموده است.

آنان شاخه‌های پاک و ریشه‌های مبارکند، قرارگاه رحمت حق، و گنجینه‌های علم و دانش و وارثان حلم و شکیبایی، و صاحبان تقوا و عقل و خرد، نور و روشنایی، وارثان پیامبران، و باقی‌ماندهٔ از اوصیا هستند که از خاندان آنها کسی است که یادش دلنشین و نامش مبارک می‌باشد؛ یعنی حضرت محمد مصطفی ﷺ و پیامبر برگزیده و اُمّی. و از آن خاندان است فرمانروایی که (همچون ستاره) می‌درخشید و همچون شیر ژبان می‌غزید؛ یعنی حضرت حمزه فرزند عبدالمطلب ﷺ. و از آن خاندان است کسی که در سال خشکسالی «رماده»^۱ تشنگان را سیراب کرد؛ یعنی عباس بن عبدالمطلب، عموی رسول خدا ﷺ و همزاد پدرش.

و از آن خاندان است جعفر بن ابی طالب ﷺ «ذوالجناحین»؛ کسی که به دو قبله نماز خواند و دو هجرت کرد و دو بیعت نمود، او از شجرهٔ مبارکی است که دارای روانی روشن و برهانی آشکار است. و از آن خاندان است دوست و برادر حضرت محمد ﷺ که پیام‌رسان از طرف او، صاحب برهان، تأویل و تفسیر محکم است، امیر و سرپرست مؤمنان و جانشین پیامبر پروردگار جهانیان؛ یعنی علی بن ابی طالب که دروذهای پاک و تهنیت‌های والای خدا بر او باد. آری، اینان کسانی هستند که خداوند متعال مودّت و ولایت آنها را بر هر

۱. رماده؛ خشکسالی که در زمان خلافت غاصبانة عمر پدید آمد، و موجب هلاکت انسان‌های زیاد و تلف شدن سرمایه‌های فراوانی شد.



مرد و زن مسلمان واجب نموده و در کتاب محکم خود (قرآن) به پیامبرش خطاب فرموده که:

﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَعْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴾^۱.

«بگو: من هیچ پاداشی برای رسالتم از شما درخواست نمی‌نمایم جز دوستی و محبت بر خاندان و نزدیکانم، و هر کس کار نیکی انجام دهد بر او نیکی می‌افزایم چرا که خداوند بخشنده و سپاسگزار است.»

در این هنگام امام باقر علیه السلام فرمود:

«إِقْتِرَافُ الْحَسَنَةِ حُبُّ أَهْلِ الْبَيْتِ.»

منظور از «اقتراف حسنه»؛ «کار نیک»، محبت ما خاندان است.^۲

در تفسیر امام حسن عسکری صلوات الله علیه در ذیل فرمایش خدای متعال که می‌فرماید: ﴿ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ﴾^۳؛ «و به پدر و مادر نیکی کنید»، آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَفْضَلُ وَالِدَيْكُمْ وَأَحَقُّهُمَا لَشُكْرِكُمْ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ علیهما السلام.

بهترین و سزاوارترین پدر و مادر شما به سپاسگزاری؛ همانا محمد و علی علیهما السلام هستند.

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَا هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَلِحَقِّنَا عَلَيْهِمُ أَعْظَمُ مِنْ حَقِّ أَبِيي

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲. تفسیر فرات: ۳۹۵ ح ۱۱، بحار الأنوار: ۲۴۴/۲۳ ح ۱۶ و ۲۵۰/۲۶ ح ۲۲، البیقرین فی امرة امیر المؤمنین علیه السلام: ۹۸ باب ۱۲۱.

۳. سوره بقره، آیه ۸۳.

ولادتهم، فإننا ننقذهم إن أطاعونا من النار إلى دارالقرار، ونلحقهم من العبودية بخيار الأحرار.

من و علی دو پدر این امت هستیم، همانا حق ما بر مردم بزرگتر و بیشتر از حق پدر و مادر نژادی آنهاست، چرا که اگر آنان از ما پیروی کنند آنها را از جهنم نجات داده و به سوی بهشت می‌بریم و از بندگی رهایی داده و به بهترین آزادگان ملحق می‌سازیم.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

أبوا هذه الأمة محمد و علي عليهما السلام يقيمان أودهم وينقذانهم من العذاب الدائم إن أطاعوهما، ويبيحانهم النعيم الدائم إن وافقوهما. محمد و علی دو پدر این امت هستند که اگر از آنان اطاعت کنند آنها را از کژی‌ها و انحرافات بازداشته و از عذاب همیشگی رهایی می‌بخشند و اگر پیرو آنها باشند نعمت همیشگی را به آنان ارزانی می‌دارند.

امام حسن علیه السلام فرمود:

محمد و علي عليهما السلام أبوا هذه الأمة، فطوبى لمن كان بحقهما عارفاً، ولهما في كل أحواله مطيعاً، يجعله الله من أفضل سكان جنانه ويسعده بكراماته ورضوانه.

محمد و علی دو پدر این امت هستند، خوشا به حال کسی که به حق آنها عارف باشد، و در همه حالات زندگی از ایشان اطاعت کند که در این صورت خدای متعال از بهترین ساکنان بهشتش قرار داده و با کرامات و رضوانش به سعادت قرین می‌سازد.

امام حسین علیه السلام فرمود:

من عرف حق أبويه الأفضلين محمد و علي عليهما السلام وأطاعهما حق طاعته قيل له: تبحيح في أي الجنان شئت.

کسی که حق دو پدر برتر خود؛ محمد و علی علیهم السلام را بشناسد و حقیقتاً به

تمام و کمال از آنان اطاعت کند، روز قیامت به او خطاب می‌شود: هر
کجای بهشت را که دوست داری ساکن شو!

امام سجّاد علیه السلام فرمود:

إِنَّ كَانَ الْأَبْوَانَ إِنَّمَا عَظُمَ حَقُّهُمَا عَلَيَّ أَوْلَادَهُمَا لِإِحْسَانِهِمَا إِلَيْهِمْ،
فِي أَحْسَانِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ عليهما السلام إِلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ، فَهَمَا بَأَنَّ
يَكُونَا أَبَوِيهِمْ أَحَقُّ.

اگر حق پدر و مادر بر فرزند زیاد است به خاطر نیکی و احسانی است که به
فرزندان خود می‌نمایند، بنابراین، احسان و نیکی محمد و علی علیهما السلام بر این
امت بیشتر و بزرگتر است، پس سزاوارترند که آن دو بزرگوار دو پدر ایشان
باشند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ كَيْفَ قَدْرُهُ عِنْدَ اللَّهِ، فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ قَدْرَ أَبُوهِ
الْأَفْضَلِينَ عِنْدَهُ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ عليهما السلام.

هر کس می‌خواهد بداند که چقدر در نزد خدا مقام و منزلت دارد پس بنگرد
که دو پدر برتر او محمد و علی علیهما السلام چه اندازه در نزد او احترام و مقام دارند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ رَعَى حَقَّ أَبُوهِ الْأَفْضَلِينَ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ عليهما السلام لَمْ يَضُرَّهُ مَا أُضَاعَ
مِنْ حَقِّ أَبَوِي نَفْسِهِ وَسَائِرِ عِبَادِ اللَّهِ، فَإِنَّهُمَا يَرْضِيَانِهِمْ بِسَعِيهِمَا.

کسی که حق دو پدر برتر خود؛ محمد و علی علیهما السلام را مراعات کند، اگر حق
پدر و مادر خود و سایر بندگان خدا را ضایع کرده؛ ضرر و زیانی به او
نخواهد بخشید، زیرا محمد و علی علیهما السلام با کوشش خود آنها را خشنود و
راضی خواهند کرد.

امام کاظم علیه السلام فرمود:

يَعْظُمُ ثَوَابُ الصَّلَاةِ عَلَيَّ قَدْرَ تَعْظِيمِ الْمُصَلِّيِّ عَلَيَّ أَبُوهِ الْأَفْضَلِينَ



محمد ﷺ وعلی ﷺ .

ثواب نماز به اندازه تعظیم و احترام نمازگزار نسبت به دو پدر برتر خود؛
محمد و علی ﷺ بیشتر می شود.

امام رضا ﷺ فرمود:

أما يكره أحدكم أن ينفي عن أبيه وأمه الذين ولداه؟ قالوا: بلى
والله. قال: فليجتهد أن لا ينفي عن أبيه وأمه الذين هما أبواه
الأفضل من أبوي نفسه.

آیا کسی را که از پدر و مادر نژادی خودش دور نمایند ناراحت نمی شود؟
گفتند: چرا سوگند به خدا!

فرمود: پس سعی کنید شما را از پدر و مادری که از پدر و مادر نژادی شما
برتر هستند، دور نمایند.

امام جواد ﷺ در آن هنگام که شخصی در حضور حضرتش گفت: من
محمد و علی ﷺ را چنان دوست می دارم که اگر مرا قطعه قطعه یا ریزه
ریزه کنند دست از محبت آنها بر نمی دارم، فرمود: *بئس*

لاجرم أن محمداً ﷺ وعلياً ﷺ معطياك من أنفسهما ما تعطيها
أنت من نفسك، إنهما ليستدعيان لك في يوم فصل القضاء ما
لا يفي ما بذلته لهما بجزء من مائة ألف جزء [من ذلك].

بدون تردید محمد و علی ﷺ آن مقدار پاداش به تو می دهند که در راه آنها
از خود محبت نشان داده ای، آنان در روز قیامت آن قدر برای تو درخواست
می نمایند که آنچه را تو برای آنان بذل نموده ای یکصد هزارم آن را وفا نکنند.

امام هادی ﷺ فرمود:

من لم يكن والدا دينه محمد ﷺ وعلی ﷺ أكرم عليه من والدي
نسبه، فليس من الله في حل ولا حرام ولا قليل ولا كثير.

کسی که دو پدر دینی او یعنی محمد و علی ﷺ در نزد او گرامی تر از پدر و

مادر نژادی او نباشند در واقع از دین خدا - نه از حلالش و نه از حرامش و نه کم و نه زیاد - بهره‌ای نبرده است.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

من آثر طاعة أبوي دینه محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام علی طاعة أبوي
نسبه، قال الله عزوجل له: لأوثرنك كما آثرتني ولأشرفنك
بحضرة أبوي دينك، كما شرفت نفسك بإيثار حبهما علی حُب
أبوي نسبك.

کسی که اطاعت دو پدر دینی خود محمد و علی علیهما السلام را مقدم بر اطاعت پدر و مادر نژادی خود نماید خدای متعال به او فرماید: هر آینه تو را مقدم می‌دارم و به تو ارزش می‌دهم چنانکه تو مرا مقدم داشتی و به تو در حضور دو پدر دینی تو شرافت و شخصیت می‌دهم، چنان که تو خود را با ترجیح دادن محبت آنها بر پدر و مادر نژادیت شخصیت و شرافت دادی.^۱

در کتاب «بصائر الدرجات» می‌نویسد:

۳/۶۷۵

حنان بن سدير گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

إن الله عجن طينتنا وطينة شيعتنا، فخلطنا بهم وخلطهم بنا، فمن
كان في خلقه شيء من طينتنا حنّ إلينا فأنتم والله منا.

خدای متعال طینت ما و طینت شیعیان ما را عجین نمود، آنگاه سرشت ما را با سرشت آنان و سرشت آنان را با سرشت ما مخلوط نمود. پس کسی که مقداری از سرشت ما در سرشت او آمیخته، به سوی ما شوق و اشتیاق دارد. سوگند به خدا! شما از ما هستید.^۲

و در روایت دیگری آمده است:

و سلمان خیر من لقمان.

۱. تفسیر امام عسکری علیه السلام: ۳۲۹-۳۳۳، بحار الأنوار: ۲۵۹/۲۳ ح ۸ و ۸/۲۶ ح ۱۱.

۲. بصائر الدرجات: ۱۶ ح ۸، بحار الأنوار: ۱۱/۲۵ ح ۱۷.

و سلمان از لقمان بهتر است.^۱

عالم جلیل القدر شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «کمال الدین» می نویسد:

ابو حمزه گوید: از امام سجّاد رحمته الله شنیدم که می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْأَنْعَمَةَ الْأَحَدَ عَشَرَ رحمته الله مِنْ نُورِ
عَظَمَتِهِ أَرْوَاحًا فِي ضِيَاءِ نُورِهِ، يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ يَسْبَحُونَ
اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَيَقْدُسُونَهُ، وَهُمْ الْأَنْعَمَةُ الْهَادِيَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

همانا خدای متعال محمد و علی و یازده امام معصوم رحمته الله را از نور عظمت خویش آفرید که به صورت ارواحی در روشنی نورش پیش از آفرینش مخلوقات او را عبادت می کردند و به تسبیح و تقدیس او مشغول بودند، و آنان امامان هدایتگر از آل محمد - که درود خداوند بر همه آنان باد - هستند.^۲

۱. این عبارت آخرین جمله از یک حدیث زیبایی از امام صادق رحمته الله است. به نظر می رسد که در نقل این حدیث بخش های نخستین آن حذف گردیده است. اینک برای توراتیت دل های دوستداران اهل بیت رحمته الله ترجمه همه حدیث را نقل می نمایم:

فضل بن عیسی هاشمی گوید: به همراه پدرم عیسی به محضر باصفای امام صادق رحمته الله شرفیاب شدیم. پدرم عیسی به حضرتش عرض کرد: آیا این حدیث که «سلمان از ما اهل بیت است» از سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟

حضرت فرمود: آری. عرض کرد: یعنی از فرزندان حضرت عبدالمطلب صلی الله علیه و آله است؟

فرمود: از ما اهل بیت است. عرض کرد: یعنی از فرزندان حضرت ابوطالب رضی الله عنه؟

فرمود: از ما اهل بیت است. عرض کرد: من متوجه منظور شما نمی شوم.

فرمود: ای عیسی! بشناس که او از ما اهل بیت است.

آنگاه حضرتش با دست مبارکش به سینه شریفش اشاره نمود و فرمود:

منظور از این که «از ما اهل بیت است» نه چنان که در ذهن تو متصور است. بلکه خداوند متعال طینت و سرشت ما را از اعلی علیین آفرید و طینت و سرشت شیعیان ما را از بغش پایینی آن آفرید. پس آنان از ما هستند. و سرشت دشمنان ما را از سجین آفرید و سرشت پیروان آنها را از پایین تر از سرشت آنان آفرید. پیروان دشمنان ما، از دشمنان ما هستند و مقام سلمان از مقام لقمان بهتر و والاتر است.

رجوع شود به «بحار الأنوار»؛ ۲۲/۳۳۱ ح ۴۲ و ۲۵/۱۲ ح ۲۲. «مترجم»

۲. کمال الدین؛ ۱/۳۱۸ ح ۱. بحار الأنوار؛ ۲۵/۱۵ ح ۲۸. منتخب الاثر؛ ۴۰ ح ۷۳. این حدیث شریف را ثقة

الإسلام کلینی رحمته الله در کتاب کافی؛ ۱/۵۳۰ ح ۶ (با اندکی تفاوت) نقل نموده است.



جابر بن عبدالله در ذیل تفسیر فرمایش خدای متعال که می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۱؛ «شما بهترین امتی بودید که به نفع انسانها آفریده شدید که امر به معروف می‌کنید»، گوید: رسول خدا ﷺ فرمود:

نخستین چیزی که خدای متعال آفرید نور من بود، که آن را از نور خود پدید آورد و از جلال عظمت خویش جدا کرد.

پس نور من، شروع به طواف قدرت الهی نمود تا اینکه در طول هشتاد هزار سال به جلال عظمت الهی رسید، آنگاه برای تعظیم خدا به سجده افتاد و از آن، نور علی ﷺ جدا گردید، پس نور من محیط بر عظمت الهی و نور علی ﷺ محیط بر قدرت او بود.

آنگاه خدای متعال عرش، لوح، خورشید نور، روز، نور دیدگان، عقل، معرفت و چشم‌های مردم و گوشها و دلهای آنان را از نور من آفرید، و نور من از نور او (خدای سبحان) جدا گردیده است.

پس ما ایم اولین، آخرین، سابقین، و ما یم تسبیح‌کنندگان و ما یم شفاعت‌کنندگان، ما کلمه خدا هستیم، و ما خاصان و برگزیدگان اویم، ما دوستان خداییم، و ما وجه الله، جنب الله و یمین الله هستیم.

ما امینان خداییم، ما خزانه‌داران وحی او و ما پرده‌داران و حاجبان غیب او هستیم، ما معدن تنزیلیم، و معنای تاویل نزد ماست و جبرئیل در خانه‌های ما فرود می‌آید، و ما محل آمد و شد امر خدا و نهایت غیب او هستیم.

ما جایگاه قدس خدا، چراغ‌های حکمت، کلیدهای رحمت، سرچشمه‌های نعمت، باعث شرافت مردم و بزرگان پیشوایان امت هستیم.

ما نوامیس عصر، دانشمندان دهر، سروران مردم، سیاستمداران جهان، کفایت‌کنندگان، فرمانداران، حامیان و ساقیان و راعیان و راههای نجات مردم هستیم.

ما راه و سرچشمه سلسبیل و راه پایدار و مستقیم هستیم.

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۱۰.

من آمن بنا آمن بالله، ومن ردّ علينا ردّ على الله، ومن شكّ فينا شكّ في الله ومن عرفنا عرف الله، ومن تولّى عنا تولّى عن الله، ومن أطاعنا أطاع الله.

کسی که به ما ایمان بیاورد به خدا ایمان آورده و کسی که ما را رد کند، خدای را رد کرده است، کسی که در مورد ما تردید کند به خدا تردید نموده است، کسی که ما را بشناسد خدا را شناخته و کسی که از ما رویگردان باشد از خدا رویگردان شده است، کسی که از ما اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است.

ونحن الوسيلة إلى الله، والوصلة إلى رضوان الله، ولنا العصمة والخلافة والهداية، وفينا النبوة والولاية والإمامة، ونحن معدن الحكمة وباب الرحمة وشجرة العصمة ونحن كلمة التقوى والمثل الأعلى، والحجة العظمى، والعروة الوثقى التي من تمسك بها نجا.

ما وسیله به سوی خدا و رساننده به رضوان او هستیم. عصمت، خلافت و هدایت از آن ماست، نبوت، ولایت و امامت در میان ماست.

ما معدن حکمت، باب رحمت، شجره عصمت هستیم، کلمه تقوا و مثل اعلا، حجّت کبری و عروة الوثقی - که هر کس به آن چنگ زند نجات یابد - ما هستیم.^۱

در کتاب «بصائر الدرجات» می نویسد: محمد بن مروان گوید: از

امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

هنگامی که خداوند متعال اراده کند تا امام را بیافریند قطره‌ای از آبی که تحت عرش است بر زمین فرود می‌آورد، و این روی درختی واقع می‌شود، و پدر بزرگوار آن امام، از میوه آن درخت می‌خورد، آنگاه با همسرش نزدیکی می‌نماید و خدای متعال امام را خلق می‌کند.

او در رحم مادرش صدا می‌شنود و زمانی که متولد می‌شود استوانه‌ای از نور برای او بلند می‌شود و او اعمال بندگان را می‌بیند، آنگاه که رشد کند

۱. بحار الأنوار: ۲۲/۲۵ ح ۲۸. به نقل از ریاض الجنان: (مخطوط)، علامة بررسی علیه السلام نیز این حدیث را در مشارق: ۳۹ (با اندکی تفاوت) نقل کرده است.

و جوانی خوش قد و قامت گردد، بر زانوی چپ او این آیه شریفه نوشته می‌شود: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۱؛

«و کلمه پروردگار تو با صدق و عدل به حد کمال و تمام رسید؛ هیچ کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده داناست»^۲.

باز در همان کتاب می‌خوانیم: ابوبصیر گوید:

در خدمت امام صادق علیه السلام بودم در سالی که فرزندش موسی علیه السلام متولد شد، هنگامی که در منزل ابواء^۳ فرود آمدیم، حضرت برای ما و اصحابش صبحانه مفصل و گوارائی تهیه فرمود، در آن اثنا که ما مشغول خوردن بودیم ناگاه قاصدی از طرف حمیده، همسر امام صادق علیه السلام آمد و گفت: حمیده می‌گوید که درد زایمان من شروع شده و شما به من دستور فرمودید که نسبت به این فرزندت پیش از شما اقدامی ننمایم. امام صادق علیه السلام برخاست و با خوشحالی و سرور رفت، چیزی نگذشت که حضرتش در حالی که آستینش را بالا زده و خندان بود برگشت. گفتیم: خداوند شما را خندان و چشمانتان را روشن نماید! همسران حمیده چه کرد؟ فرمود:

خداوند برای من پسری عطا فرمود که او بهترین مخلوقات خداوند است، حمیده از او مطلبی به من گفت که من به آن مطلب از او دانایتر بودم. عرض کردم: قربات کردم؛ حمیده از آن مولود چه گفت؟ فرمود: او گفت: وقتی آن مولود متولد شد، دستهایش را بر زمین نهاد و سر به آسمان بلند کرد.

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۵.

۲. بصائر الدرجات: ۴۳۱ ح ۱، بحار الأنوار: ۳۸/۲۵ ح ۵.

۳. ابواء: روستایی از توابع مدینه است و میان آن و جحفه از طرف مدینه، ۲۳ میل (مسانی به مقدار یک چشم رس، در حدود ۱۶۰۰ متر) فاصله است و مرقد آمنه علیها السلام مادر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز در آنجا واقع است.



من به او گفتم: این عمل نشانه رسول خدا ﷺ و نشانه وصی و جانشین بعد از اوست.

عرض کردم: قربانت کردم! این عمل چگونه علامت امام است؟
فرمود: در آن شبی که نطفه جدم بسته شد، شخصی نزد پدرش - که خوابیده بود - آمد، او با خود کاسه‌ای برای پدرش آورده بود که در آن شربتی رقیق‌تر از آب، سفیدتر از شیر، نرم‌تر از کره، شیرین‌تر از عسل و خنک‌تر از برف بود که آن را به او آشامانید و دستور نزدیکی داد، او با خوشحالی و سرور برخاست و با همسرش نزدیکی کرد و نطفه جدم بسته شد.

و شبی که نطفه پدرم بسته شد، همان شخصی که نزد جدم آمده بود حضور پیدا کرد و همان شربت را به او آشامانید و دستور نزدیکی داد و جدم با همسرش نزدیکی کرد و نطفه پدرم بسته شد.

و شبی که نطفه من بسته شد شخصی نزد پدرم آمد و به او آنچه به آنها خورانیده بود نیز خورانید و دستور نزدیکی داد و پدرم با خوشحالی برخاست و با همسرش نزدیکی کرد و نطفه من بسته شد.

و شبی که نطفه این فرزندم بسته شد، شخصی نزد من آمد و آنچه به آنها خورانیده بود به من نیز خورانید و همان دستور را به من نیز داد و با خوشحالی و سرور با آن که می‌دانستم خدا به من چه عطا می‌نماید برخاستم و با همسرم نزدیکی کردم و نطفه فرزندم بسته شد.

همانا نطفه امام از شربتی است که به تو خبر دادم، هنگامی که آن، چهل شب در رحم مادرش قرار گیرد خداوند برای او ستونی از نور در رحم مادرش نصب می‌نماید و با آن به اندازه دید چشمش می‌نگرد، پس زمانی که چهار ماهه شد فرشته‌ای بنام «حیوان» می‌آید و بر بازوی راستش می‌نویسد:

﴿ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾^۱؛ «و کلمه پروردگار تو با صدق و عدل به حد کمال و تمام رسید؛

هیچ کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنوندهٔ داناست.»
و چون از مادرش متولد می‌شود، دستهایش را بر زمین می‌گذارد و سرش را به آسمان بلند می‌کند، موقعی که دستش را بر زمین می‌گذارد در واقع همهٔ علوم و دانشهایی که خداوند از آسمان به زمین می‌فرستد او دریافت می‌نماید، وقتی سرش را به آسمان بلند می‌کند از درون عرش ندادنده‌ای از جانب پروردگار عزّت از افق اعلا او را به نام خود و نام پدرش صدا می‌زند و می‌گوید:

يا قِلاَن! اُثبِتْ ثَبَّتَكَ اللهُ، فَلَ عَظِيمٍ ما خَلَقَكَ اَنْتَ صَفوَتِي مِنَ خَلْقِي،
و مَوْضِعِ سَرِّي وَعَيْبَةِ عِلْمِي، لَكَ وَلِمَنْ تَوَلَّاهُ اَوْجِبَتْ رَحْمَتِي،
وَأَسْكَنْتَ جَنَّتِي وَأَحْلَلْتَ جَوَارِي. ثُمَّ وَعَزَّتِي لِأَصْلِينِ مِنْ عَادَاكَ
أَشَدَّ عَذَابِي، وَإِنْ أَوْسَعْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ سَعَةِ رِزْقِي.

ای فلانی! ثابت و استوار باش، خدا تو را ثابت بدارد، سوگند به عظمت آنچه تو را آفریدم! تو برگزیدهٔ از میان خلقم، و محل راز و صندوق علم و دانش من هستی، برای تو و هر که از تو پیروی کند رحمتم را واجب نمودم، و در بهشتم ساکن کردم و در جوار خودم قرار دادم.
به عزّتم سوگند! هر که با تو دشمنی کند با عذاب سخت خود او را بسوزانم، گرچه آنها را از روزی و اسعدهام بهره‌مند سازم.
زمانی که صدای منادی پایان پذیرد، امام این آیه را در پاسخ او می‌خواند:

﴿ شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ... ﴾^۱

«خداوند گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان نیز...»
چون چنین گوید، خداوند، علم اوّل و علم آخر را به او عطا می‌فرماید، و او را مستوجب ملاقات روح در شب قدر می‌نماید.
عرض کردم: قربانت کردم؛ آیا روح همان جبرئیل نیست؟
فرمود: جبرئیل از جنس فرشتگان است و روح آفریده‌ای است که بزرگتر از فرشتگان، مگر نه این است که خدای متعال می‌فرماید:



﴿ تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ ﴾^۱: فرشتگان و روح فرود می آیند.^۲

باز در همان منبع از کتاب شریف «برهان» نقل کرده که: عده‌ای از اصحاب ما روایت کرده‌اند که حضرتش فرمود:

لَا تَتَكَلَّمُوا فِي الْإِمَامِ، فَإِنَّ الْإِمَامَ يَسْمَعُ الْكَلَامَ وَهُوَ جَنِينٌ فِي بَطْنِ أُمَّهِ.

در مورد مقام و منزلت امام صحبت نکنید^۳، چرا که امام کسی است که در رحم مادرش - که جنین است - می‌شنود.

چون مادرش او را بزاید فرشته‌ای در میان دو چشمش این آیه را می‌نویسد: ﴿ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾^۴؛

و کلمه پروردگار تو با صدق و عدل به حد کمال و تمام رسید؛ هیچ کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده داناست. و چون قیام به امر الهی کند برای او از هر شهری ستونی از نور بلند می‌شود تا به وسیله آن نظاره‌گر اعمال بندگان باشد.^۵

و در روایت یونس بن ظبیان پس از تفسیر این آیه، آمده است:

فَإِذَا خَرَجَ إِلَى الْأَرْضِ أُوتِيَ الْحِكْمَةَ وَزَيَّنَ بِالْعِلْمِ وَالْوَقَارِ، وَأَلْبَسَ الْهَيْبَةَ، وَجَعَلَ لَهُ مَصْبَاحٌ مِنْ نُورِ فَعْرِفَ بِهِ الضَّمِيرَ، وَيَرَى بِهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ.

۱. سوره قدر، آیه ۲.

۲. بصائر الدرجات: ۴۴۰ ح ۴، بحار الأنوار: ۴۲/۲۵ ح ۱۷، تفسیر برهان: ۵۲۹/۱ ح ۱.

نظیر این روایت را ثقة الإسلام کلینی رحمته الله نیز در کافی: ۳۸۵/۱ ح ۱ نقل کرده است.

۳. علامه مجلسی رحمته الله در توضیح این حدیث شریف گوید: منظور از این که «در این مورد صحبت نکنید» یعنی در مورد نصب امام و تعیین آن با آرا و نظریات خود سخن نگویند، یا این که در توصیف امام سخن نگویند، چرا که مقام و منزلت امام بسی شگفت و فراتر از عقول شماست.

۴. سوره انعام، آیه ۱۱۵.

۵. بصائر الدرجات: ۴۳۵ ح ۱، تفسیر برهان: ۵۵۰/۱ ح ۵، بحار الأنوار: ۴۵/۲۵ ح ۲۱.

هنگامی که امام از شکم مادرش فرود می‌آید؛ حکمت به او عطا می‌شود و با علم و وقار مزین می‌گردد و لباس هیبت بر اندام ملکوتیش پوشانیده، و برای او چراغی از نور قرار داده می‌شود که با آن ضمیر انسانها را شناخته و به اعمال بندگان می‌نگرد.^۱

در کتاب شریف «کافی» آمده است:

محمد بن اسماعیل بن بزيع گوید: از امام ابی جعفر علیه السلام در مورد امامت سؤال نمودم و گفتم: آیا ممکن است امام کمتر از هفت سال داشته باشد؟ فرمود:

آری، کمتر از پنج سال هم می‌شود.

مؤلف علیه السلام گوید: این حدیث، اشاره به امام قائم ارواحنا فداه دارد، زیرا بنا بر اکثر روایات آن حضرت به هنگام امامت چند ماه، یا یک سال و چند ماه کمتر از پنج سال داشتند.^۲

در کتابهای «معانی الأخبار»، «خصال» و «عیون اخبار الرضا علیه السلام» آمده است: حسن بن فضال از پدرش نقل می‌کند که امام رضا علیه السلام فرمود:

للإمام علامات، يكون أعلم الناس وأحكم الناس وأتقى الناس وأحلم الناس وأشجع الناس وأسخى الناس وأعبد الناس، ويولد مختوناً ويكون مطهراً، ويرى من خلفه كما يرى من بين يديه، ولا يكون له ظلّ.

امام علیه السلام دارای نشانه‌هایی است (که عبارتند از): او داناترین، داورترین، پرهیزکارترین، بردبارترین، شجاع‌ترین، سخاوتمندترین، عابدترین مردم است. به صورت ختنه شده پا به دنیا می‌گذارد و پاک و مطهر است، همان طور که از پیش روی ببیند از پشت سر نیز، سایه ندارد.

۱. بصائر الدرجات: ۴۳۲ ح ۴، تفسیر برهان: ۵۵۱/۱ ح ۱۰، بحار الأنوار: ۳۹/۲۵ ح ۸.

۲. الکافی: ۳۸۴/۱ ح ۵، بحار الأنوار: ۱۰۲/۲۵ ح ۶.



هنگامی که از مادرش متولد شده و به زمین فرود می‌آید دو کف دست خود بر زمین می‌نهد، و صدای خویش را به شهادتین «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» بلند می‌کند.

محتلم نمی‌شود، چشمش به خواب می‌رود ولی قلبش بیدار است، محدث است (یعنی صدای فرشتگان را می‌شنود)، زره رسول خدا ﷺ اندازه اندام زیبای اوست، ادرار و مدفوعش دیده نمی‌شود، زیرا خداوند زمین را مأمور کرده که آنچه از او خارج شود ببلعد.

بوی بدن امام ﷺ از بوی مشک پاکیزه‌تر و خوشبوتر است، اختیار او بر جان مردم از خودشان سزاوارتر است، نسبت به مردم از پدر و مادرشان دلسوزتر و مهربانتر است.

او در مقابل خدای متعال از همه مردم متواضع‌تر است و از همه مردم به آنچه مأمور است عامل‌تر می‌باشد، و از آنچه نهی شده از همه مردم بیشتر خودداری می‌نماید.

دعای او مستجاب است تا جایی که اگر دعا کند سنگی بشکافد دو نیم خواهد شد.

نزد او اسلحه رسول خدا ﷺ و شمشیرش ذوالفقار است، نزد او صحیفه‌ای است که اسامی شیعیان آنان تا روز رستاخیز در آن نوشته شده است، و صحیفه‌ای است که اسامی دشمنانشان تا روز قیامت نوشته شده است.

وتكون عنده الجامعة وهي صحيفة طولها سبعون ذراعاً، فيها جميع ما يحتاج إليه ولد آدم.

نزد امام ﷺ «جامعه» است و آن نوشته‌ای است به طول هفتاد ذراع، که تمام مایحتاج انسانها در آن موجود است.

و نزد امام ﷺ است جفر اکبر و اصغر - که پوست بز و پوست گوسفندی است - که در آن دو تمام علوم حتی جریمه یک خراش و مجازات زدن یک تازیانه و نصف آن یا یک سوّم آن، در آن نوشته شده است.

و مصحف فاطمه ﷺ نیز نزد امام ﷺ است.^۱

۱. معانی الأخبار: ۱۰۱ ح ۴، الخصال: ۵۲۷/۲ ح ۱، عیون اخبار الرضا ﷺ: ۱۶۹/۱ ح ۱، الإحتجاج: ۴۳۷.

بهار الأنوار: ۱۱۶/۲۵ ح ۱.



در کتاب «اختصاص» منسوب به شیخ مفید^۱ و کتاب «بصائر الدرجات» آمده است:

ابان بن تغلب گوید: در محضر باسعادت امام صادق^ع شرف حضور داشتم که شخصی از علمای یمن وارد شد، امام صادق^ع فرمود:

ای یمنی! آیا در میان شما علما و دانشمندانی هستند؟ گفت: آری.

حضرت فرمود: دانش علمای شما تا کجا می‌رسد؟

گفت: در یک شب مسافت یک ماه راه را طی می‌کند، و از پرنده فال می‌گیرد و از آثار و علایم پی‌زنی می‌کند.

حضرت فرمود: پس عالم و دانشمند مدینه از عالم شما داناترست.

گفت: دانش عالم شما به کجا منتهی می‌شود؟ حضرت فرمود:

إنه يسير في [كل] صباح واحد مسيرة سنة كالشمس إذا أمرت،

إنها اليوم غير مأمورة، ولكن إذا أمرت تقطع إثني عشر شمساً،

وإثني عشر قمراً، وإثني عشر مشرقاً، وإثني عشر مغرباً، وإثني

عشر برأ، وإثني عشر بجرأ، وإثني عشر عالمأ.

او هر باامداد مسافت یک سال راه را طی می‌کند، مانند خورشید اگر

مأموریت پیدا کند، همانا امروز بیش از آن مأموریت ندارد، اگر مأموریت

پیدا کند، مسافت دوازده خورشید، دوازده ماه، دوازده مشرق، دوازده

مغرب، دوازده خشکی، دوازده دریا و دوازده جهان را طی می‌کند.

راوی گوید: چیزی در دست یمنی نماند و ندانست چه بگوید، به

همین جهت، امام صادق^ع سخن خود را ادامه ندادند.^۲

در کتاب «البصائر» می‌نویسد: علی بن جعفر گوید: از امام

کاظم^ع شنیدم که فرمود:

۱. در «بصائر» و «بحار الأنوار» آمده: در یک شب مسافت دو ماه راه.

۲. الإختصاص: ۳۱۲ (با اندکی تفاوت)، بصائر الدرجات: ۴۰۱ ح ۱۴، بحار الأنوار: ۳۴۲/۵۷ ح ۳۲ و

۲۲۷/۵۸ ح ۹.

لو أذن لنا لأخبرنا بفضلنا.

اگر به ما اجازه داده شود مردم را از فضایل خودمان آگاه می‌نماییم.
گفتم: آیا علم و دانش شما نیز شامل آن فضایل است؟
فرمود: العلم أيسر من ذلك؛ علم کمترین فضایل ماست.^۱

باز در همان کتاب آمده است: عبدالله بن بکر^۲ ارجانی - در یک حدیث مفصّلی - از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرتش فرمود:

يا بن بکر! إن قلوبنا غير قلوب الناس، إنا مصقون مصقون، نرى ما لا يرى الناس، ونسمع ما لا يسمعون، وإن الملائكة تنزل علينا في رحالنا وتقلب على فرشنا وتشهد [طعامنا] وتحضر موتانا.

ای فرزند بکر! دل‌های ما غیر از دل‌های مردم است، ما پاک و برگزیده هستیم، چیزهایی را می‌بینیم که مردم نمی‌بینند، و چیزهایی را می‌شنویم که مردم نمی‌شنوند، همانا فرشتگان به منازل ما فرود می‌آیند و روی فرشه‌ایمان قدم می‌گذارند و شاهد سفره ما هستند و در (تشییع جنازه) مردگان ما حاضر می‌شوند.

آنان از اخباری که هنوز اتفاق نیفتاده ما را آگاه می‌سازند و با ما نماز می‌خوانند و برای ما دعا می‌کنند، و بال‌های خود را (برای تبرک) به ما می‌مالند، و بچه‌های ما را روی بال‌هایشان حرکت می‌دهند، و مانع رسیدن جنبنندگان و آزار آنها به ما می‌شوند، و رویدنی‌های زمین را در فصل خودش به ما می‌رسانند، آب هر زمینی را برای ما می‌آورند که در ظرف‌های ما وجود دارد.

هر روز هیچ ساعت و هیچ وقت نمازی نیست جز آن که آنها ما را مطلع می‌نمایند، شبی نیست که بر ما بگذرد مگر این که اخبار هر سرزمین را با اتفاقات آن برای ما می‌آورند، اخبار جن، اخبار اهل هوا از فرشتگان، هر پادشاهی که در زمین می‌میرد و کسی که جانشین او می‌شود و چگونگی

۱. بصائر الدرجات: ۵۱۲ ح ۲۷، بحار الأنوار: ۲۷۱/۲۵ ح ۲۱، مختصر البصائر: ۶۸.

۲. در نسخه‌ای «بکر» آمده است.

رفتار او با پیشینیان، خبر همه را می‌آورند، اخبار شش زمین تا زمین هفتم به ما می‌رسد.

عرض کردم: قربانت گردم، انتهای این کوه کجاست؟

فرمود: انتهای این کوه تا زمین ششم است، و جهتم در یکی از وادیهای آن تعداد قرار دارد، در آن وادی نگهبانانی هستند که تعداد آنها از ستارگان آسمانها و قطرات باران و آنچه در دریاها و زمین است بیشتر است، که هر فرشته به کاری گماشته شده و از آن سرپیچی نمی‌کند.

عرض کردم: آیا همه این اخبار را به محضر همه شما می‌آورند؟

فرمود: نه، این اخبار به صاحب این امر (یعنی امام زمان عجل الله فرجه) می‌رسد، علم و قدرت ما آن اندازه است که مردم توان حمل آن و توان قضاوت در آن را ندارند، ولی ما در آن موارد حکم می‌کنیم، کسی که حکم ما را نپذیرد فرشتگان او را بر قول ما مجبور می‌کنند و دستور می‌دهند به کسانی که نگهبان او هستند او را مجبور و وادار به قول ما نمایند، اگر از جتیان مخالف یا کافر باشد او را به بند می‌کشند، و آن قدر شکنجه می‌دهند تا حکم ما را بپذیرد.

عرض کردم: قربانت گردم، آیا امام، مابین مشرق و مغرب را می‌بیند؟

فرمود: ای فرزند بکر! پس چگونه می‌تواند حجت و امام برای مشرق و مغرب باشد، در حالی که آنها را نبیند و در میان آنها فرمانروائی نکند؟ چگونه حجت و امام است بر مردمی که از چشم او پنهانند و قدرتی بر آنها ندارد و آنان بر او قدرت ندارند؟ و چگونه احکام الهی را به مردم می‌رساند و گواه بر مردم است در صورتی که آنها را نمی‌بیند؟

و چگونه حجت و امام بر آنهاست در حالی که از نظر او پنهان هستند و میان او و آنها حایل و مانعی است؟ که مأموریت را از جانب خدا در حق آنها انجام دهد، حال آنکه خدای می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾^۱؛

«ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم.»

یعنی ما تو را بر همه کسانی که روی کره زمین هستند، فرستادیم.



والحجة من بعد النبي ﷺ يقوم مقامه، وهو الدليل على ما تشاجرت فيه الأمة، والآخذ بحقوق الناس، والقيام بأمر الله والمنصف لبعضهم من بعض.

و حجت و امام پس از پیامبر ﷺ جانشین و قائم مقام اوست، او راهنما برای حل اختلافاتی است که میان مردم واقع می‌شود، و مدافع حقوق مردم است، و به امر خدا قیام‌کننده و داد بعضی را از دیگری می‌گیرد.

پس اگر در میان مردم کسی نباشد که گفتارش میان مردم نافذ باشد تا گفتار خدا را اجرا کند که خداوند می‌فرماید:

﴿ سَتُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ ﴾^۱؛

«به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم»، پس کدام آیه و نشانه‌ای در آفاق جز ماست که خداوند به اهل زمین نشان داده؟

و در مورد دیگر فرموده:

﴿ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا ﴾^۲؛

«ما هیچ آیه‌ای به آنان نشان نمی‌دادیم مگر این که از دیگری بزرگتر بود». پس کدام آیه از ما بزرگتر است؟! *مرا از امام حسین*

سوگند به خدا! همانا بنی‌هاشم و قریش از آنچه خداوند به ما عطا فرموده آگاه و باخبرند، ولی حسادت آنها را هلاک نمود همان طور که شیطان را هلاک کرد.

آنان در مواقعی که ناچارند و بر جان خود می‌ترسند نزد ما می‌آیند و از ما می‌پرسند و ما بر آنها توضیح می‌دهیم و راه حلی نشان می‌دهیم، آنگاه می‌گویند: گواهی می‌دهیم که شما اهل علم هستید. سپس بیرون می‌روند و در نزد دیگران می‌گویند: ما کسی را که گمراه‌تر از پیروان آنها باشند و حرف آنها را بپذیرند، ندیدیم!!

عرض کردم: قربانت گردم، مرا از امام حسین ﷺ آگاه ساز، اگر قبر آن

۱. سوره فصلت، آیه ۵۳.

۲. سوره زخرف، آیه ۴۸.



حضرت را بشکافند چیزی در قبر آن می‌یابند؟ فرمود:

ای پسر بکر! چه پرسشهای بزرگی می‌نمایی؟ امام حسین علیه السلام به همراه پدر، مادر، و برادرش امام حسن علیه السلام در جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، زندگی می‌کنند همان گونه آن حضرت زندگی می‌کند و روزی می‌خورند همان طوری که آن حضرت روزی می‌خورد، اگر در آن ایام نیش قبر می‌شد البته در آنجا پیدا می‌شد ولی امروز او در نزد پروردگارش زنده است و محلّ سپاهیان را نظاره‌گر است و او به عرش الهی نگاه می‌کند چه زمانی دستور حمل آن به او داده می‌شود.

او در طرف راست عرش الهی است و می‌گوید: پروردگارا! آنچه به من وعده داده‌ای وفا کن!

او به زوّار خود نگاه می‌کند و به اسم و اسم پدرانشان و درجات و مقامات آنها نزد خدا از شما نسبت به فرزند و خانه‌هایتان آگاه‌تر است. او کسانی را که به او گریه می‌کنند می‌بیند و از روی مهر و محبت برای آنها طلب آمرزش می‌کند، و از پدر گرامی‌اش می‌خواهد تا برای ایشان استغفار کند و می‌فرماید: لو تعلم أيها الباكي! ما أعدّ لك لفرحت أكثر مما جزعت. ای گریه‌کننده! اگر بدانی خداوند چه چیزی برای تو فراهم آورده شادیت از گریهات بیشتر می‌شود.

و هر کدام از فرشتگان آسمان که صدای گریه او را می‌شنوند و آنانی که در حرم امام حسین علیه السلام هستند بر آن گریه‌کنندگان از روی محبت استغفار می‌نمایند و وی بدون گناه از آن مکان مقدّس برمی‌گردد.^۱

در کتاب «بحار الأنوار» آمده است: اسود بن سعید گوید: ۱۴/۶۸۶

من در محضر امام باقر علیه السلام بودم که حضرتش بدون آن که من چیزی

۱. کامل الزیارات: ۵۲۱ ضمن ح ۲، الإختصاص: ۳۴۰ (بخشی از حدیث)، بحار الأنوار: ۳۷۴/۲۵ ضمن ح ۲۴.

این حدیث در کتاب‌های تأویل الآیات: ۸۸۴/۲ ح ۱۲، مدینه المعاجز: ۱۲۲/۶ ح ۳۴۰، و تفسیر برهان:

۱۴۸/۴ ح ۱ به نقل از کامل الزیارات نقل شده است. باز علامه مجلسی علیه السلام در بحار الأنوار: ۳۰۰/۲۷ ح ۴ و

۲۹۲/۴۴ ح ۳۵ بخشی از حدیث را از کامل الزیارات نقل نموده است.

گفتنی است که بخشی از این حدیث در ج ۱/۵۵۰ ح ۳۸۱ همین کتاب نقل شده است.

بپرسم، ابتدا به سخن نمود و فرمود:

نحن حجّة الله، ونحن باب الله، ونحن لسان الله ونحن وجه الله،
ونحن عين الله في خلقه، ونحن ولاية أمر الله في عباده.

ما حجّت خدا، باب خدا، زبان (گویای) خدا، وجه خدا و چشم خدا در
میان مردم هستیم، ما والیان امر خدا در میان بندگان او هستیم.
آنگاه فرمود: ای اسود بن سعید! همانا میان ما و هر سرزمینی نخعی
همانند نخ بنا است، هرگاه در مورد امری مأمور شویم این نخ را می‌کشیم
و مرکز زمین با بازارها و خانه‌هایش در نزد ما حاضر می‌گردند تا این که
امر خدای متعال را در آن اجرا نماییم.^۱

باز در همان منبع می‌نویسد: مفضل گوید: امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

لو أذن لنا أن نعلم الناس حالنا عند الله ومنزلتنا منه لما احتملتم.

اگر به ما اجازه داده شود که مردم را از مقام و منزلت خود نزد خدا آگاه کنیم،
تاب و توان آن را ندارید.

پرسید: آیا نظر شما در مورد علم و دانش است؟ فرمود:

العلم أيسر من ذلك، إن الإمام وكر لإرادة الله عز وجل، لا يشاء إلا
من يشاء الله.

علم کمترین مرتبه آن است، همانا امام علیه السلام آشیانه اراده خدای متعال است،
نمی‌خواهد جز آن را که خدا بخواهد.^۲

در کتاب «امالی» می‌نویسد: ابو حمزه گوید: از امام همام جعفر

صادق علیه السلام (در مورد چگونگی علومشان) شنیدم که می‌فرمود:

۱. المحاضر: ۱۲۷، بحار الأنوار: ۲۵/۳۸۲ ح ۴۰. این حدیث را شیخ مفید علیه السلام در الإختصاص: ۳۱۸ از فرمایش
امام علیه السلام: «یا اسود بن سعید» نقل کرده. شیخ صفار علیه السلام نیز در بصائر الدرجات: ۶۱ ح ۱ تا فرمایش امام علیه السلام:
«یا اسود بن سعید» نقل کرده است.

۲. المحاضر: ۱۲۸، بحار الأنوار: ۲۵/۳۸۵ ح ۴۱.

این حدیث در ج ۱/۵۴۹ ح ۳۷۹ همین کتاب نقل شده و نظیر این حدیث در همین مجلد ح ۶۸۴ بیان گردید.

همانا بعضی از ما (امامان) به دلش خطور می‌شود، و برخی در خواب به او (اخباری) داده می‌شود، و برخی از ما نیز صدا را مانند صدای زنجیری که در میان تشست بزنند می‌شنود، و به برخی از ما صورتی بزرگتر از جبرئیل و میکائیل می‌آید.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنَّا مِنْ يَنْكُتُ فِي قَلْبِهِ، وَمَنَّا مِنْ يَقْذِفُ فِي قَلْبِهِ، وَمَنَّا مِنْ يَخَاطِبُ.

بعضی از ما به دلش خطور می‌شود و برخی از ما در دلش الهام می‌شود، و برخی از ما با او صحبت می‌کنند.^۱

در کتاب «ارشاد» و «احتجاج» می‌نویسد: امام صادق علیه السلام فرمود:

علمنا غابر و مزبور، ونكت في القلوب، ونقر في الأسماع، وإن عندنا الجفر الأحمر والجفر الأبيض ومصحف فاطمة عليها السلام، وعندنا الجامعة، فيها جميع ما يحتاج إليه الناس.

دانش ما غابر، مزبور، خطور به قلب و خوردن به گوش است، همانا جفر احمر، جفر سفید و مصحف فاطمه علیها السلام نزد ماست، و همچنین جامعه - که در آن تمام نیازمندیهای مردم است - نزد ماست.

از تفسیر این کلام امام علیه السلام پرسیدند. حضرت فرمود:

غابر یعنی علم به آنچه پدید می‌آید. مزبور یعنی علم به آنچه قبلاً بوده و پدید آمده است. خطور به قلب عبارت از همان الهام است. به گوش خوردن، همان شنیدن صدای فرشتگان است که سخن آنها را می‌شنویم ولی خودشان را نمی‌بینیم.

جفر احمر، ظرفی است که در آن اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و از آن خارج نمی‌شود تا آنکه قائم ما اهل بیت قیام نماید.

جفر سفید، ظرفی است که در آن تورات موسی، انجیل عیسی، زبور داوود و کتاب‌های آسمانی قدیم است.

۱. امالی طوسی: ۴۰۷ ح ۶۳ مجلس ۱۴، بحار الأنوار: ۱۹/۲۶ ح ۲. این حدیث ادامه دارد.

مصحف فاطمه عليها السلام، شامل وقایعی است که رخ می‌دهد و در آن اسامی کسانی که تا روز قیامت حکومت می‌کنند، آمده است.

وأما الجامعة: فهو كتاب طوله سبعون ذراعاً، إملأه رسول الله صلى الله عليه وآله من قلق فيه وخطَّ عليّ بن أبي طالب عليه السلام بيمينه، فيها والله، جميع ما تحتاج إليه الناس إلى يوم القيامة، حتى أن فيه أورش الخدش، والجلدة ونصف الجلدة.

جامعه، عبارت از کتابی است به طول هفتاد ذراع، که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله از زبان مبارکش املاء فرموده و علی عليه السلام با دست مبارکش نوشته است، به خدا سوگند! در آن، تمام مایحتاج مردم تا روز قیامت وجود دارد، حتی جریمه خراش، و تازیانه و نصف آن آمده است.^۱

در کتاب «اختصاص» آمده است: محمد بن مسلم گوید:

امام باقر عليه السلام فرمود:

إن رسول الله صلى الله عليه وآله أنال في الناس وأنال، وعندنا عرى العلم وأبواب الحكم ومعامل العلم وضياء الأمر وأواخيه؛ فمن عرفنا نفعته معرفته، وقبل منه عمله ومن لم يعرفنا لم ينفعه الله بمعرفة ما علم، ولم يقبل منه عمله.

همانا رسول خدا صلى الله عليه وآله مردم را از علوم زیادی برخوردار و بهره‌مند نمود، (و از هر جهت که پرسش می‌شد پاسخ می‌فرمود) و در نزد ما علوم خالص و صحیح است و درهای حکمت و گنجینه‌های علم و روشنائی امر و محکم‌گاه آن است که نمی‌گذارد علوم از بین رفته و متشتت گردد. پس هر که ما را بشناسد معرفت و شناسایی او برایش سودمند است، و عملش پذیرفته می‌شود و هر که ما را نشناسد علمی که دارد نفعی برایش نخواهد داشت و عملش پذیرفته نخواهد شد.^۲

۱. الإحتجاج: ۱۳۴/۲، الإرشاد: ۲۷۴، بحار الأنوار: ۱۸/۲۶ ح ۱.

۲. الإختصاص: ۳۰۳، بحار الأنوار: ۳۲/۲۶ ح ۴۷.



در کتاب «بصائر الدرجات» آمده است: حسن بن عباس بن جریش از امام جواد علیه السلام نقل کرده که حضرتش فرمود:
امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ نُورَ كَهَيْئَةِ الْعَيْنِ عَلَى رَأْسِ النَّبِيِّ وَالْأَوْصِيَاءِ، لَا يَرِيدُ أَحَدٌ مَنَا عِلْمَ أَمْرٍ مِنْ أَمْرِ الْأَرْضِ، أَوْ أَمْرٍ مِنْ أَمْرِ السَّمَاءِ إِلَّا الْحِجَابَ الَّتِي بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ الْعَرْشِ إِلَّا رَفَعَ طَرَفَهُ إِلَى ذَلِكَ النُّورِ، فَرَأَى تَفْسِيرَ الَّذِي أَرَادَ فِيهِ مَكْتُوباً.

منظور از «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ نُورَ كَهَيْئَةِ الْعَيْنِ» نوری است به صورت خورشید بالای سر پیامبر و اوصیا است، احدی از ما دانستن چیزی از مسایل زمینی یا آسمانی تا حجابهایی که میان خدا و عرش اوست را اراده نمی‌کند جز آنکه نگاهی به سوی این نور می‌کند و آنچه که می‌خواهد به صورت نوشته شده، می‌بیند.^۱

مؤلف علیه السلام گوید: شاید مراد از «عین» در اینجا خورشید باشد و احتمال دارد به معنای دیدبان یا جاسوس باشد.

باز در همان کتاب آمده است: علی بن اسماعیل ازرق گوید:
امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَحْكَمُ وَأَكْرَمُ وَأَجَلُّ وَأَعْظَمُ وَأَعْدَلُ مِنْ أَنْ يَحْتَجَّ بِحُجَّةٍ ثُمَّ يَغْتَيَّبُ عَنْهُ شَيْئاً مِنْ أُمُورِهِمْ.

خدای متعال حکیم‌تر، کریم‌تر، بزرگوارتر، بزرگتر و عادلتر از آن است که بر بندگان خود حجتی قرار دهد، آنگاه از او امور مردم را پنهان نماید.^۲

باز در همان منبع آمده است: ابو ربیع شامی گوید:

ندمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: حدیثی از عمرو بن حمق^۳ شنیده‌ام.

۱. بصائر الدرجات: ۴۲۲ ح ۵، بحار الأنوار: ۱۳۵/۲۶ ح ۱۱.

۲. بصائر الدرجات: ۱۲۳ ح ۱، بحار الأنوار: ۱۳۸/۲۶ ح ۵.

۳. در مصدر آمده: عمرو بن اسحاق.

حضرت فرمود: بگو (چه حدیثی است؟).

عرض کردم: عمرو محضر امیر مؤمنان علی رضی الله عنه شرفیاب می شود و در چهره آن حضرت آثار زردی مشاهده می کند، می پرسد: این زردی از چیست؟ آن حضرت اظهار درد و ناراحتی می نماید.

آنگاه علی رضی الله عنه به او می فرماید:

إنا لنفرح لفرحکم، ونحزن لحزنکم، ونمرض لمرضکم، وتدعوا لکم، وتدعون فنؤمن.

ما با شادی شما شادمان می گردیم و با حزن شما محزون، با بیماری شما بیمار می شویم و برای شما دعا می کنیم و شما دعا می کنید ما آمین می گوییم^۱.

عمرو گوید: آنچه فرمودی فهمیدم؛ ولی چگونه ما دعا می کنیم شما آمین می گوید؟ فرمود:

برای ما فرق نمی کند و برابر است کسی که حضور داشته باشد یا این که غایب باشد (دعای او را می شنویم).
حضرت صادق رضی الله عنه فرمود: عمرو راست گفته است.^۲

در «ارشاد القلوب» می نویسد: شیخ مفید رضی الله عنه در یک حدیث مرفوعه از حضرت سلمان فارسی رضوان الله علیه نقل می کند که گوید:
امیر مؤمنان علی رضی الله عنه فرمود:

یا سلمان! الویل کلّ الویل لمن لا یعرفنا حقّ معرفتنا وأنکر فضلنا.
ای سلمان! بدبختی و تمام بدبختی بر کسی که حق معرفت ما را نشناسد، و

۱. محقق گوید: این حدیث شریف سخن مولایمان علی رضی الله عنه به رمیله را تأیید می کند، آنجا که فرمود:

ای رمیله! هر مؤمنی بیمار می شود ما نیز به واسطه بیماری او بیمار می شویم و هر مؤمنی محزون می گردد ما نیز به سبب حزن او محزون می گردیم، وقتی دعا می کند ما برای دعای وی آمین می گوییم. «بحار الأنوار»: ۱۵۲/۲۶ ح ۴۲.

۲. بصائر الدرجات: ۲۶۰ ح ۲، بحار الأنوار: ۱۴۰/۲۶ ح ۱۲.



منکر فضل ما باشد.

ای سلمان! کدامیک افضلند: حضرت محمد ﷺ یا سلیمان بن داوود ﷺ؟
سلمان گفت: بلکه حضرت محمد ﷺ افضل است.

علی ﷺ فرمود: ای سلمان! پس چگونه آصف بن برخیا که علمی از کتاب نزد او بود توانست تخت بلقیس را در یک چشم بهم زدن از فارس به سبا بیاورد؛ ولی من چندین برابر او نتوانم انجام دهم در حالی که نزد من (علوم) هزار کتاب است.

خدای متعال بر شیث بن آدم ﷺ پنجاه صحیفه، و بر ادریس پیامبر سی صحیفه، و بر ابراهیم خلیل ﷺ بیست صحیفه فرستاد، و (خداوند) تورات، انجیل، زبور و فرقان را فرستاد.

عرض کردم: راست می‌فرمایید مولای من! فرمود:

یا سلمان! إِنَّ الشَّاكَّ فِي أُمُورِنَا وَعِلْمِنَا كَالْمُسْتَهْزِئِ فِي مَعْرِفَتِنَا وَحَقُوقِنَا، وَقَدْ فَرَضَ اللَّهُ وَلايَتِنَا فِي كِتَابِهِ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ، وَبَيْنَ مَا أَوْجِبُ الْعَمَلَ بِهِ وَهُوَ [غَيْر] مَكْشُوفٍ.

ای سلمان! کسی که در امور و علوم ما تردید نماید مانند کسی است که معرفت و حقوق ما را مسخره می‌کند، حقیقتاً خداوند ولایت ما را در چند مورد از قرآن واجب نموده و آنچه باید عمل شود آشکارا بیان و این مطلب را روشن کرده است.

این حدیث شریف را کراچکی ﷺ نیز در «کنز جامع الفوائد» نقل کرده است.^۱

در «امالی صدوق ﷺ» آمده است: ابو بصیر گوید:

امام صادق ﷺ فرمود:

يا ابا بصير! نحن شجرة العلم، ونحن أهل بيت النبي ﷺ وفي دارنا مهبط جبرئيل، ونحن خزائن علم الله، ونحن معادن وحي

۱. إرشاد القلوب: ۳۱۴/۲، بحار الأنوار: ۲۲۱/۲۶ ح ۴۷، تأویل الآيات: ۱/۲۴۰ ح ۲۴.

الله، من تبعنا نجى، ومن تخلف عنها هلك، حقاً على الله عزوجل. ای ابو بصیر! ما درخت علم و دانش هستیم، ما اهل بیت پیامبریم، جبرئیل در خانه ما فرود می آید، ما گنجینه های علم خدا هستیم، ما معادن وحی الهی هستیم، کسی که از ما پیروی نماید نجات می یابد و کسی که از ما تخلف کند به هلاکت می رسد، و خداوند این امر را بر خود لازم نموده است.^۱

۲۴/۶۹۶ شیخ صدوق رحمته الله علیه در دو کتاب «توحید» و «معانی الأخبار» خویش می نویسد: محمد بن مسلم گوید: از امام صادق رحمته الله علیه شنیدم که می فرمود:

خداوند متعال را آفریده هایی است که آنها را از نور و رحمت خود برای رحمتش آفریده است، آنان چشم بینای خدا، گوش شنوای او و زبان گویای او در میان مردم به اجازه خدا هستند، آنان امینان او بر آنچه نازل شده - از عذر، ترساندن و حجت و دلیل - هستند.

خداوند به واسطه آنها گناهان را می بخشد، و به وسیله آنها ستم دفع می شود، و به برکت آنها رحمت الهی نازل می گردد، و به واسطه آنها مرده زنده و زنده می میرد، و به وسیله آنها مردم آزمایش می شوند و به واسطه آنها در میان مردم حکم و قضای خود را اجرا می نماید.

عرض کردم: قربانت کردم، اینان چه کسانی هستند؟

فرمود: آنان اوصیا و جانشینان (پیامبر خدا رحمته الله علیه) هستند.^۲

۲۵/۶۹۷ در «بصائر الدرجات» می نویسد: اسود بن سعید گوید:

من در محضر امام باقر رحمته الله علیه بودم که حضرتش بدون آن که از آن بزرگوار سؤال شود، ابتدا به سخن نمود و فرمود:

ما حجت خدا، باب خدا، زبان (گویای) خدا، و وجه خدا و چشم خدا در میان مردم هستیم، ما والیان امر خدا در میان بندگان او هستیم.^۳

۱. امالی صدوق: ۳۸۳ ح ۱۵ مجلس ۵۰، بحار الأنوار: ۲۴۰/۲۶ ح ۱.

۲. التوحید: ۱۶۷ ح ۱، معانی الأخبار: ۱۴ ح ۱۰، بحار الأنوار: ۲۴۰/۲۶ ح ۲.

۳. بصائر الدرجات: ۶۱ ح ۱، بحار الأنوار: ۲۴۶/۲۶ ح ۱۳. این روایت در ح ۶۸۶ همین مجلد نیز آمده است.

۲۶/۶۹۸ و نیز در همان کتاب آمده است: عبدالرحمان بن کثیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

نحن ولاية أمر الله، و خزنة علم الله، و عيبة وحي الله، و أهل دين الله، و علينا نزل كتاب الله، و بنا عبد الله، و لولانا ما عرف الله، و نحن ورثة نبي الله و عترته.

ما فرمانروایان امر خدا، گنجینه‌های علم او، صندوق وحی، و اهل دین خدا هستیم، کتاب خدا بر ما فرود آمده و به وسیله ما خداوند مورد پرستش قرار گرفت و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد، ما وارث پیامبر خدا و عترت او هستیم.^۱

مؤلف علیه السلام گوید: اینکه می‌فرماید: «به وسیله ما خداوند مورد پرستش قرار گرفت» یعنی ما راه عبادت و پرستش را به مردم آموختیم. یا این که، ما در حد امکان خود، حق عبادت خدا را انجام دادیم.

یا اینکه به سبب ولایت ما خداوند عبادت شده، زیرا که ولایت ما از بزرگترین عبادات است. یا این که صحت عبادات در گرو ولایت ماست، چرا که بزرگترین شرایط صحت عبادات، ولایت ماست.

و این که می‌فرماید: «اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی‌شد» یعنی غیر از ما کسی خدا را نشناخته، یا ما خدا را به مردم معرفی نمودیم، یا این که به وسیله جلالت، علم و فضل ما مردم جلالت، قدر و شأن و عظمت خدا را شناختند.^۲

۲۷/۶۹۹ در کتاب «بحار الأنوار» آمده است: محمد بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

ما جنب خدا و مقربان درگاه او، برگزیده او، انتخاب شده او، نگهبان و

۱. بصائر الدرجات: ۶۱ ح ۲، بحار الأنوار: ۲۶/۱۰۶ ح ۹.

۲. این توضیح از علامه مجلسی علیه السلام در ذیل حدیث شریف است، رجوع شود به «بحار الأنوار»: ۲۶/۲۲۷ ح ۱۴.



امانت‌دار موارث پیامبران هستیم، ما امینان خدا، و وجه او و نشانهٔ هدایت و عروة الوثقی هستیم.

خداوند (امور را) به وسیلهٔ ما آغاز نموده و به وسیلهٔ ما پایان خواهد داد، ما اولین و آخرین هستیم، ما بهترینان روزگار و نوامیس زمان و عصر هستیم، ما سروران بندگان و سیاستمداران جهانیان بوده و راه استوار و صراط مستقیم هستیم. ما علت هستی و حجت معبود هستیم، خداوند عمل کسی را که جاهل به حق ماست نمی‌پذیرد.

ما چراغدان نبوت، و چراغهای رسالت، نور انوار و کلمهٔ جبار هستیم، ما همان پرچم حقی هستیم که هر کس پیرو آن باشد نجات یافته و کسی که از آن تخلف ورزد گمراه می‌گردد.

ما پیشوایان دین و رهبر سفیدرویان هستیم. ما معدن نبوت، محل و موضع رسالت هستیم. فرشتگان به سوی ما رفت و آمد می‌نمایند، و ما چراغ نورانی برای کسی که در پی نور است و راه هدایت برای کسی که به دنبال هدایت است، می‌باشیم. ما رهبران و راهنمایان به سوی بهشت بوده و همان پل‌ها و گذرگاه‌ها به سوی هدایت مردم بوده و دارای درجات بزرگ و والا هستیم.

باران به واسطهٔ ما می‌بارد، رحمت به وسیلهٔ ما فرود می‌آید، عذاب و نقمت به واسطهٔ ما دفع می‌شود.

فمن سمع هذا الهدی فلیتفقّد فی قلبه حبّاً، فإن وجد فیہ البغض لنا والإنکار لفضلنا فقد ضلّ عن سواء السبیل، لأنّنا حجّة المعبود و ترجمان وحیه و عیبه علمه، و میزان قسطه.

هر کس این هدایت را شنید در دلش در جستجوی محبت ما باشد، اگر در آن دشمنی ما و انکار فضایل ما را بیابد از راه راست منحرف و گمراه شده، زیرا که ما حجت معبود، ترجمان وحی، خزینه‌دار علم و میزان قسط و دادگری خدا هستیم.

و ما شاخه‌های درخت زیتون، پرورش‌دهندگان پاکان گرامی هستیم، ما چراغ همان چراغدانی هستیم که در آن نور بر نور قرار گرفته است. ما



همان برگزیده از کلمه پایدار هستیم که تا قیامت باقی خواهد ماند که برای آن، در عالم ذر پیمان و ولایت گرفته شده است.^۱

در کتاب «قصص الأنبياء» آمده است: جابر جعفی گوید: **۲۸/۷۰۰**

از امام باقر صلوات الله علیه پرسیدم: آیا تعبیر خواب دانیال علیه السلام صحیح است؟ فرمود:

آری، به او وحی می‌شد، و او پیامبر بود. او از جمله کسانی بود که خداوند تعبیر خواب‌ها را به او آموخته بود، او صدیق و حکیم بود. سوگند به خدا! او معتقد به محبت ما اهل بیت بود.

جابر از روی تعجب پرسید: به محبت شما اهل بیت؟

حضرت فرمود: **إي والله! وما من نبي ولا ملك إلا وكان يدين بمحبتنا.** آری، سوگند به خدا! هیچ پیامبر و فرشته‌ای نیست مگر این که معتقد به محبت ماست.^۲

در کتاب «إختصاص» آمده است: مفضل بن عمر گوید: **۲۹/۷۰۱**

پیشوای ششم امام صادق علیه السلام به من فرمود:

خداوند متعال در فرمان‌روایی و ملک یکتاست. پس خود را به بندگانش شناسایی نمود، آنگاه امر خویش را بر آنان واگذار کرده و بهشت را بر آنان ارزانی نمود، خداوند هر که از جن و انس را بخواهد دلش را پاک نماید ولایت ما را به او شناسایی می‌کند و هر که را بخواهد دلش را فاسد کند از معرفت ما ممانعتش می‌نماید.

آنگاه فرمود: **يا مفضل! والله، ما استوجب آدم أن يخلقه الله بيده وينفخ فيه من روحه إلا بولاية علي عليه السلام وما كلم الله موسى تكليماً إلا بولاية علي عليه السلام ولا أقام الله عيسى بن مريم آية للعالمين إلا بالخضوع لعلي عليه السلام.**

۱. مشارق الأنوار: ۵۰. بحار الأنوار: ۲۶/۲۵۹ ح ۲۶.

۲. قصص الأنبياء: ۲۲۹ ح ۲۷۲، بحار الأنوار: ۱۴/۳۷۱ ح ۱۰ و ۲۸۴/۲۶ ح ۴۱.

ای مفضل! سوگند به خدا! حضرت آدم علیه السلام سزاوار آفرینش به دست خداوند و دمیدن روح خویش در او نشد جز به سبب ولایت علی علیه السلام. خداوند با حضرت موسی سخن گفت مگر به سبب ولایت علی علیه السلام و خداوند حضرت عیسی را آیت و نشانه برای جهانیان قرار نداد جز به واسطه فروتنی و خضوعی که نسبت به علی علیه السلام داشت.

سپس فرمود: **أَجْمَلُ الْأَمْرِ، مَا اسْتَأْهَلَ خَلْقَ مِنْ اللَّهِ النَّظَرَ إِلَيْهِ إِلَّا بِالْعِبُودِيَّةِ لَنَا.**

کوتاهتر بگویم: هیچ آفریده‌ای شایستگی توجه از سوی خداوند را پیدا نکرد جز به واسطه بندگی برای ما.^۱

در کتاب «بحار الأنوار» به نقل از «مشارق الأنوار» آمده است: **۳۰/۷۰۲** جابر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! تو همانی که خداوند به وسیله تو در آن هنگامی که خلائق را در ابتدای آفرینش به صورت اشباح آفرید، بر خلائق احتجاج نمود و فرمود:

﴿ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ﴾^۲

«آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا (تو پروردگار ما هستی).»

فرمود: و محمد پیامبر شماست؟ گفتند: چرا.

فرمود: علی علیه السلام امام شماست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **فَأَبَى الْخَلَائِقُ جَمِيعاً عَنِ وِلَايَتِكَ وَالْإِقْرَارِ بِفَضْلِكَ، وَعَتَوْا عَنْهَا إِسْتِكْبَاراً إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ، وَهُمْ أَصْحَابُ الْيَمِينِ وَهُمْ أَقَلُّ الْقَلِيلِ.**

همه خلائق از ولایت و اقرار به فضل تو سرباز زده و سخت تکبر ورزیدند جز گروه اندکی که آنها اصحاب یمن هستند و آنها اندک افرادی هستند.

۱. الإختصاص: ۲۴۴، بحار الأنوار: ۲۹۴/۲۶ ح ۵۶، نظیر این روایت را علامه مجلسی علیه السلام در ج: ۴۰/۹۶ از

سلیم نقل کرده. و گفتنی است که این روایت در ج ۱/۵۵۰ ح ۲۸۲ همین کتاب نقل شد.

۲. سورة اعراف، آیه ۱۷۲.



همانا در آسمان چهارم فرشته‌ای است که در تسبیح خود گوید:
«سبحان من دلّ هذا الخلق القليل من هذا العالم الكثير علی هذا
الفضل الجلیل».

دپاک و منزّه است خداوندی که این گروه اندک را از این جهان پهناور بر این
فضل بزرگ راهنمایی فرموده.^۱

کراجکی رضی الله عنه گوید: روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

۳۱/۷۰۳

أنا أكرم عند الله من أن يدعني في الأرض أكثر من ثلاث.

من نزد خدا گرامی‌تر از آنم که (پس از قبض روح) بیش از سه روز روی
زمین نگاهم بدارد.

و در نزد ما، ائمه علیهم السلام نیز همین حکم را دارند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

لو مات نبيّ بالمشرق ومات وصيّه بالمغرب لجمع الله بينهما.

اگر پیامبری در شرق زمین بمیرد و وصی او در غرب زمین بمیرد خداوند
بین آن دو را جمع می‌نماید.^۲

در کتاب «القائم» فضل بن شاذان رضی الله عنه آمده است:

۳۲/۷۰۴

جابر بن عبدالله گوید: روزی در مسجد مدینه گرداگرد وجود نازنین
رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفته و به دور وجودش حلقه زده بودیم، یکی از
اصحاب صحبت از بهشت به میان آورد.

ابو دجانة گفت: ای رسول خدا! از شما شنیدم که فرمودید: بهشت بر
پیامبران و سایر امتها حرام است تا این که شما وارد شوید.

۱. مشارق الأنوار: ۱۷ و ۱۸، بحار الأنوار: ۲۹۴/۲۶ ح ۵۷. نظیر این روایت را شیخ طوسی رحمته الله در امالی خود:
۲۳۲ ح ۴ مجلس ۹ نقل کرده است.

۲. کنز الفوائد: ۱۴۰/۲، بحار الأنوار: ۲۹۸/۱۸، ۳۰۳/۲۶ و ۱۳۱/۱۰۰.

گفتنی است که علامه مجلسی رحمته الله این روایت را در ذیل حدیث مفصلی برای توضیح آن نقل کرده است.

حضرت فرمود:

ای ابو دجانه! آیا نمی‌دانی که خداوند متعال پرچمی از نور و عمودی از نور دارد که آن دو راه، دو هزار سال پیش از آفرینش آسمانها آفریده است، بر روی آن پرچم نوشته شده:

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله، آل محمد خير البرية».

«معبودی جز خدا نیست، محمد ﷺ پیامبر خداست، آل محمد ﷺ بهترین مخلوقاتند».

صاحب این پرچم علی ﷺ می‌باشد که پیشاپیش مردم است.

علی ﷺ فرمود: الحمد لله الذي هدانا لهذا وهذا كنا لله كافرين.

حمد و سپاس خدایی را که ما را به وسیله تو هدایت فرمود و تو را شریف نموده و ما را به وسیله تو شریف نمود.

پیامبر ﷺ فرمود: أما علمت أن من أحبنا وانتحل محبتنا أسكنه الله معنا.

آیا نمی‌دانی کسی که ما را دوست بدارد و محبت ما را بپذیرد خداوند او را در بهشت با ما ساکن می‌نماید؟^۱

آنگاه رسول خدا ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴾^۱؛ در جایگاه صدق و راستی، در پیشگاه مالک مقتدر.^۲

در کتاب «قرب الإسناد» آمده است: بزنتی گوید: ۳۳/۷۰۵

امام رضا ﷺ (این حدیث را) به من نوشت:

امام باقر ﷺ فرموده است:

من سرّه أن لا يكون بينه وبين الله حجاب حتى ينظر إلى الله وينظر الله إليه فليتولّ آل محمد، ويبرء من عدوهم، ويأتهم بالإمام منهم، فإنّه إذا كان كذلك نظر الله إليه، ونظر إلى الله.

۱. سوره قمر، آیه ۵۵.

۲. المحاضر: ۹۷، بحار الأنوار: ۱۲۹/۲۷ ح ۱۲۰. این حدیث را علامه استرآبادی در «تأویل الآيات: ۶۲۹/۲ ح ۲» (با اندکی تفاوت) نقل کرده است.



هر کس دوست دارد که میان او و خدا حجابی نباشد تا خدا را ببیند و خدا نیز او را نظر کند، پس آل محمد علیهم‌السلام را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزاری جوید، و پیرو امامی از این خاندان باشد، زیرا که اگر چنین نماید خدا را می‌بیند و خداوند نیز او را می‌بیند.^۱

۳۴/۷۰۶ در کتاب «امالی» ابن شیخ طوسی رحمته‌الله آمده است: حسین بن مصعب گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود:

من أحببنا لله وأحببنا لمحبتنا لا لغرض دنيا يصيبها منه، وعادي عدوتنا لا لإحنة كانت بينه وبينه، ثم جاء يوم القيامة وعليه من الذنوب مثل رمل عالج وزيد البحر غفر الله تعالى له.

کسی که به خاطر خدا ما را دوست بدارد و دوست ما را نیز دوست بدارد نه به جهت غرض مادی و دنیوی که به آن برسد، و دشمن ما را دشمن بدارد نه به جهت کینه و اختلافی که بین او و دشمن ماست، و با این کیفیت وارد قیامت شود در حالی که گناهانی به اندازه ریگ بیابان و کف دریا دارد؛ خداوند گناهان او را می‌آمرزد.^۲

۳۵/۷۰۷ شیخ صدوق رحمته‌الله در کتاب «امالی» می‌نویسد: ابن عباس گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

من سرّه أن يجمع الله له الخیر كلّه فلیوال علیاً بعدی ولیوال أولیاءه ولیعاد أعداءه.

۱. قرب الإسناد: ۳۵۱ ضمن ح ۱۲۶۰. بحار الأنوار: ۸۱/۲۳ ح ۱۷.

علامه مجلسی رحمته‌الله در ذیل این حدیث می‌گوید: منظور از این گونه دیدن و دیدن رحمت و کرامت خداست، یا منظور دیدن اولیای اوست، یا منظور رسیدن به نهایت معرفت است با توجه به قابلیت و توانایی هر فرد. وی این حدیث را در ج ۵۱/۲۷ ح ۲ نیز نقل کرده و در ذیل آن گوید: نگاه به سوی خدا، کنایه از پرستیدن به نهایت معرفت با توجه به توانایی و قابلیت اوست. و نظر خدا به بنده، کنایه از نهایت لطف و رحمت خداست. وی تمام حدیث را در ج ۲۶۵/۴۹ ح ۸ آورده است.

۲. امالی طوسی: ۱۵۶ ح ۱۱ مجلس ۶، بحار الأنوار: ۵۴/۲۷ ح ۷، این روایت را طبری رحمته‌الله نیز در «بشارة المصطفی»: ۹۰ نقل نموده و علامه مجلسی رحمته‌الله نیز به نقل از طبری در «ج: ۱۰۶/۲۷ ح ۷۷ آورده، دہلی رحمته‌الله نیز در «إرشاد القلوب: ۷۷/۲» نقل کرده است.

کسی که دوست دارد خداوند متعال همه خیرات را برای او جمع کند، پس علی علیه السلام را پس از من دوست بدارد و نیز دوستان او را دوست و دشمنان او را دشمن بدارد.^۱

در کتاب «خصال» شیخ صدوق علیه السلام ضمن حدیث مفصّلی از علی علیه السلام نقل شده که حضرتش فرمود:

من تمسّك بنا لحق، ومن سلك غير طريقنا غرق، لمحبينا أفواج من رحمة الله ولمبغضينا أفواج من غضب الله.

کسی که به ما چنگ بزند به ما ملحق می‌گردد، و کسی که غیر از راه ما را بیما بد غرق می‌شود. برای دوستان ما فوجهایی از رحمت خدا و برای دشمنان ما فوجهایی از خشم و غضب خداست.^۲

باز حضرتش فرمود:

من أحبنا بقلبه، وأعاننا بلسانه، وقاتل معنا أعداءنا بيده، فهو معنا في الجنة في درجتنا، ومن أحبنا بقلبه، وأعاننا بلسانه، ولم يقاتل معنا أعداءنا، فهو أسفل من ذلك بدرجة ومن أحبنا بقلبه ولم يعن علينا بلسانه ولا بيده فهو في الجنة.

کسی که ما را با دلش دوست بدارد و با زبانش یاری نموده و با دستان خود با دشمنان ما جنگ کند، او در بهشت در درجه و مرتبه ماست. و کسی که ما را با قلبش دوست بدارد، و با زبانش یاری نموده ولی با دشمنان ما جنگ نکند، او یک درجه از او پایین‌تر است. و کسی که ما را با قلبش دوست بدارد ولی با زبان و دستش علیه ما دشمنی نکند او نیز در بهشت است.

و کسی که ما را با دلش دشمن بدارد و با زبان و دستش بر علیه ما اقدام نماید او به همراه دشمنان ما در دوزخ است، و کسی که ما را با قلبش

۱. امالی صدوق: ۵۶۰ ح ۷ مجلس ۷۲، بشارة المصطفى: ۱۵۰ و ۱۹۶. این حدیث در ج ۱/۳۴۹ ح ۲۳۶ همین

کتاب با منابع و مأخذش گذشت.

۲. الخصال: ۶۲۷/۲.

دشمن بدارد و با زبانش بر علیه ما اقدام کند او در دوزخ است و کسی که با قلبش ما را دشمنی نموده ولی با زبان و دستش علیه ما کاری نکند باز هم در دوزخ جای دارد.^۱

علی علیه السلام فرمود:

أنا يعسوب المؤمنين، والمال يعسوب الظلمة. والله! لا يحبّني إلا مؤمن، ولا يبغضني إلا منافق.^۲

من پیشوای مؤمنان و مال و ثروت پیشوای ستمگران است، سوگند به خدا! دوست نمی‌دارد مرا جز مؤمن، و دشمن نمی‌دارد مرا جز منافق.

در کتاب «محاسن» آمده است: حفص دهان گوید:

امام صادق علیه السلام فرمود:

إنّ فوق كلّ عبادة عبادة، وحبنا أهل البيت أفضل عبادة.

همانا فوق هر عبادتی، عبادت دیگری است و محبت ما خاندان بهترین و برترین عبادت است.^۳

و در روایت دیگری آمده است:

حبّ عليّ علیه السلام سيّد الأعمال.^۴

مهر و دوستی علی علیه السلام سرور همه اعمال است.

باز در همان کتاب آمده است: ابی کلدّه گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

الروح والراحة والرحمة والنصرة واليسر واليسار والرضا والرضوان والفرج والمخرج والظهور والتمكين والغنم والمحبة

۱ و ۲. الغصّال: ۲/۶۲۹ و ۶۳۳.

۳. المحاسن: ۱۱۳ ح ۶۷.

۴. در حدیث دیگری آمده که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: مهر و دوستی من و علی بن ابی طالب سرور همه اعمال است. رجوع شود به «بحار الأنوار»: ۵۲/۴۰ ضمن ح ۸۹.

من الله ومن رسوله لمن والى علياً عليه السلام واتم به .

آسودگی، راحتی، رحمت، یاری، آسایش، دارایی، رضا، رضوان، گشایش، خروج از مشکلات، غلبه، استقرار، بهره‌مندی و محبت، همه و همه از ناحیه خدا و پیامبر او برای کسی است که ولایت علی علیه السلام را پذیرفته و از او پیروی نماید.^۱

و در روایت دیگری آمده است: امام صادق علیه السلام فرمود:

لكل شيء أساس، وأساس الإسلام حبنا أهل البيت.^۲

برای هر چیزی پایه و اساسی است و اساس اسلام محبت ما اهل بیت است.

در کتاب «بحار الأنوار» از کتاب «الشفاء والجللاء» نقل کرده است:

امام صادق علیه السلام فرمود:

كما لا ينفع مع الشرك شيء فلا يضرب مع الإيمان شيء.^۳

همچنان که با وجود شرک هیچ عمل (خوبی) سودی ندارد همان طور، با وجود ایمان، هیچ عمل (بدی) ضرری ندارد.

در کتاب «منهج التحقيق إلى سواء الطريق» آمده است: جابر انصاری

گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

خداوند متعال، من، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را از یک نور آفرید، آن نور را فشرد و از آن شیعیان ما خارج شدند، آنگاه ما (خدای را) تسبیح گفتیم آنها نیز تسبیح گفتند، ما (خدای را) تقدیس کردیم آنها نیز تقدیس نمودند، ما (پروردگار را) تهلیل نمودیم آنها نیز تهلیل نمودند، ما (باری تعالی را) تمجید نمودیم آنها نیز تمجید نمودند، ما خدا را به یگانگی خواندیم آنها نیز به یگانگی خواندند.

سپس خداوند، آسمانها، زمین و فرشتگان را آفرید، صد سال گذشت در

۱. المحاسن، ۱۰۷، ح ۳۷.

۲. المحاسن، ۱۱۳، ح ۶۶.

۳. بحار الأنوار، ۱۳۲/۲۷، ح ۱۲۶ و ۶۶/۶۷، ح ۲۰، به نقل از «المؤمن والتحصين»، ۳۶، ح ۷۹.

حالی که فرشتگان نه تسبیحی و نه تقدیسی می‌شناختند. پس ما خدای را تسبیح نمودیم و شیعیان ما پس از ما تسبیح نمودند و فرشتگان نیز تسبیح نمودند و همین طور در مورد تقدیس، تهلیل و تمجید پروردگار. پس ما خدا را به یکتائی می‌پرستیدیم هنگامی که یکتاپرستی نبود، و بر خداوند سزاوار است که همچنانکه ما و شیعیان ما را امتیاز داده همان طور، ما و شیعیان ما را در اعلیٰ علیین جای دهد.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفانا واصْطَفى شیعتنا من قبل أن نكون أجساماً فدعانا فأجبناه، فغفر لنا ولشیعتنا من قبل أن نستغفر الله عزوجل.

خداوند ما و شیعیان ما را برگزید پیش از آن که ما در قالب جسم باشیم، پس ما را خواند و ما پاسخ دادیم. و ما و شیعیان ما را پیش از آنکه استغفار کنیم، آمرزید.^۱

در کتاب «معانی الأخبار» می‌نویسد: عمرو بن جمیع گوید:

با تعدادی از یاران امام صادق علیه السلام در محضر باصفایش حضور داشتم، از آن حضرت شنیدم که فرمود:

إِنَّ رَحِمَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام لَتَتَلَقَّ بِالْعَرْشِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَتَتَلَقَّ بِهَا أَرْحَامَ الْمُؤْمِنِينَ تَقُولُ: يَا رَبِّ! صَلِّ مِنْ وَصَلْنَا، وَاقْطَعْ مِنْ قَطَعْنَا.

همانا رحم ائمه از آل محمد در روز قیامت به عرش الهی می‌چسبند و ارحام مؤمنان نیز به آنها می‌چسبند، و می‌گویند: خدایا! پیوند ده با کسی که به ما پیوند نموده، و قطع کن با کسی که از ما قطع کرده است.

فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: أَنَا الرَّحْمَانُ وَأَنْتَ الرَّحِمُ، شَقَقْتُ إِسْمَكَ مِنْ إِسْمِي، فَمَنْ وَصَلَكَ وَصَلْتَهُ، وَمَنْ قَطَعَكَ قَطَعْتَهُ.

من خدای رحمان هستم و تو رحم، اسم تو را از اسم خودم جدا کردم، پس کسی که با تو بیببندد من به او می‌پیوندم، کسی که تو را قطع کند من از او

۱. المختصر: ۱۱۲، بحار الأنوار: ۱۳۱/۲۷ ح ۱۲۲، جامع الأخبار: ۱۰، بحار الأنوار: ۳۴۳/۲۶ ح ۱۶، علامة مجلسی علیه السلام این حدیث را در ج: ۸۰/۳۷ ح ۴۹ نیز از «كشف الغم» نقل کرده است.

قطع می‌نمایم.

و به همین جهت است که رسول خدا ﷺ فرمود: رحم؛ شاخه‌های بهم آمیخته‌ای از طرف پروردگار متعال است.^۱

طبرسی ۴۲/۷۱۴ در کتاب «إحتجاج» می‌نویسد: شیخ بزرگوار ابی عمرو عمری ۲ می‌گوید:

ابن ابی غانم قزوینی و گروهی از شیعیان در مورد جانشین امام حسن عسکری علیه السلام گفت و گو و مشاجره نمودند، ابن ابی غانم عقیده داشت که امام حسن عسکری علیه السلام رحلت نمود در حالی که فرزندی نداشت. آنان در این مورد نامه‌ای نوشته و به ناحیه مقدسه ارسال کردند که در آن نامه این موضوع را عنوان نموده بودند.

حضرت امام زمان صلی الله علیه وعلی آباءه پاسخ نامه را با خط شریفشان چنین مرقوم فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

خدای متعال ما و شما را از گمراهی و فتنه‌ها حفظ نماید، و به ما و شما روح یقین عنایت کرده، و از سوء عاقبت باز دارد. به من خبر رسیده که گروهی از شما در دین تردید نموده و در مورد صاحبان امر خودشان به شک و تردید و حیرت افتاده‌اند.

این موضوع ما را به خاطر شما - نه به خاطر خودمان - غمگین نمود، و در مورد شما - نه در مورد خودمان - ناراحت شدیم، زیرا که خدای متعال با ماست و ما به غیر او نیازی نداریم. از طرفی حق با ماست، پس کسی که از اطاعت ما سرپیچی کند ما را به وحشت نمی‌اندازد، و ما ساخته و

۱. معانی الأخبار: ۲۸۷ ح ۱، بحار الأنوار: ۲۶۵/۲۳ ح ۱۱.

۲. ابو عمرو عمری که همان عثمان بن سعید عمری است، نخستین نایب از نمایان چهار گانه است. شیخ طوسی علیه السلام در کتاب «الغیبه: ۲۱۴» می‌نویسد: سقواء مدوحی که در زمان غیبت بودند، نخستین فردی که از آنها از جانب دو امام همام یعنی امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام نیابت داشت؛ شیخ مستعد و مورد اطمینان ابو عمرو عثمان بن سعید عمری علیه السلام بود.

پرداخته پروردگار خودمان هستیم، و مردم ساخته و پرداخته ما هستند. ای مردم! چرا در شک و تردید هستید و در حال حیرت بسر می‌برید؟ آیا نشنیده‌اید که خدای متعال می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾^۱؟

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خداوند اطاعت کنید و همچنین از رسول و صاحبان امر خودتان اطاعت نموده و فرمان ببرید.»

آیا نمی‌دانید آنچه را که در اخبار گذشتگان نسبت به آنچه واقع شده و خواهد شد در مورد امامان پیشین و باقیمانده آنان آمده است؟

آیا ندیده‌اید که چگونه خدای متعال برای شما از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان امام حسن عسکری علیه السلام پناهگاه‌هایی قرار داده که به آنها پناه برده و علایمی مقرر فرموده تا به وسیله آنها هدایت یابید؟ بطوری که هر گاه یکی از آن علایم پنهان شد علامت دیگری ظاهر گردید و هر موقع ستاره‌ای غروب کرد ستاره دیگری طلوع نمود؟!

پس در آن هنگام که امام حسن عسکری علیه السلام وفات نمود، آیا گمان کردید که خدای متعال دین خودش را باطل کرد و واسطه میان خود و مخلوقاتش را قطع نمود؟

هرگز چنین نبوده، و تا روز قیامت چنین نخواهد شد و خداوند امر خود را - اگر چه عده‌ای آن را نخواهند - آشکار خواهد ساخت.

امام حسن عسکری علیه السلام سعادتمند رحلت نمود، و پا به پای پدران بزرگوارش و بر راه آنها از دست مردم رفت، سفارش و علم او نزد ماست، و این امر از آن جانشین و قائم مقام اوست، و در این مورد، جز ستمگران گنهکار با ما منازعه نمی‌کند، و جز کافر منکر، کسی ادعای همچون منصبی نمی‌نماید.

و اگر مراعات مغلوب شدن امر خدا و فاش شدن سر او نبود، چنان حق ما برای شما آشکار می‌گردید که عقل و خرده‌های شما از آن حیران گشته و



تردیدتان زایل می‌شد، لیکن آنچه خدای خواسته، خواهد شد و برای هر زمانی، نوشته‌ای (در لوح محفوظ) است.

بنابراین، شما هم تقوای خدا پیشه کنید و تسلیم ما شوید، و امور را به ما ارجاع دهید، پس همچنان که همه خوبیها از ناحیه ما صادر می‌شود ایراد را نیز ما می‌گیریم و اموری که از شما پنهان شد برای کشف آنها اصرار نورزید و به چپ و راست میل نکنید، مقصد خود را با محبت و از طریق راه روشن و آشکار به سوی ما قرار دهید. من حقیقتاً به شما نصیحت نمودم و خداوند گواه بر من و شماست.

اگر اصلاح شما را دوست نداشتیم و رحمت و شفقت ما به شما نبود، از گفت و گوی با شما پرهیز می‌نمودیم، زیرا که خدای متعال ما را با همین امر امتحان نموده که با ستمگر منازعه کنیم، ستمگری که سرکش، گمراه، پیرو گمراهی خود، مخالف پروردگار خود، مدعی چیزی که برای او نیست، منکر حق کسی که خداوند طاعتش را بر او لازم نموده و ستمگر غاصب است.

وفي ابنة رسول الله ﷺ لي أسوة حسنة، وسيردي الجاهل رداءة عمله وسيعلم الكافر لمن عقبى الدار، عصمنا الله وإياكم من المهالك والأسواء والآفات والعاهات كلها برحمته، فإنه ولي ذلك والقادر على ما يشاء، وكان لنا ولكم ولياً وحافظاً.

و اسوه و الگوی نیکوی من دختر رسول خدا ﷺ می‌باشد، و به زودی نادانان شکست پستی عمل خودشان را خواهند دید، و به زودی کفار خواهند فهمید که سعادت همیشگی از آن کیست.

خداوند ما و شما را از همه جهالت‌ها، بدی‌ها، آفات و عاهات، با رحمت خودش محفوظ بدارد، که او ولی این امور بوده و بر آنچه بخواهد تواناست، و او ولی و نگهبان ما و شماست.

سلام بر همه اوصیا، اولیا، مؤمنان و رحمت و برکات خداوند بر آنان باد و درود و سلام خدا بر محمد و آل او ﷺ باد.^۱

۱. الإحتجاج: ۲۷۸/۲ و ۲۷۹، الغيبة شیخ طوسی: ۲۸۵ ح ۲۴۵، بحار الأنوار: ۱۷۸/۵۳ ح ۹، إلیام

الناصب: ۴۳۸/۱، الأنوار المضية: ۱۱۸.

۴۳/۷۱۵) (مناسب این مقام) حدیث شریفی است که: در بخش هفتم از فضایل امام باقر علیه السلام حدیث شماره هفتم آمده است، رجوع شود به آن بخش که در آن حدیث مقام و منزلت والای امام علیه السلام ذکر گردیده.^۱

۴۴/۷۱۶) در ذیل تفسیر آیه شریفه ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾^۲ «ما به تو سبع از مثنای (سوره حمد) و قرآن عظیم عنایت نمودیم»؛ از سوره بن کلبیب آمده است که وی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:
نحن المثنائي التي أعطها الله نبينا صلى الله عليه وآله ونحن وجه الله نتقلب في الأرض بين أظهركم، عرفنا من عرفنا فأمامه اليقين، ومن جهلنا فأمامه السعير.

ما همان مثنای^۳ هستیم که خداوند به پیامبرمان بخشید، ما همان وجه خدا در روی زمین هستیم که میان شما رفت و آمد می‌نماییم، کسی که ما را شناخته پس به سوی یقین (بهشت) در حرکت است و کسی که ما را نشناخته به سوی آتش سوزان (دوزخ) در حرکت است.^۴

سماعه نیز از امام ابوالحسن علیه السلام در تفسیر آیه مذکور نقل می‌کند که حضرتش فرمود:

لم يعط الأنبياء إلا محمداً صلى الله عليه وآله وهم السبعة الأئمة الذين يدور عليهم الفلك، والقرآن العظيم محمداً صلى الله عليه وآله.

۱. رجوع شود به حدیث ۱۰۰۴ از همین مجلد.

۲. سوره حجر، آیه ۸۷.

۳. شیخ صدوق علیه السلام در توضیح معنای «مثنای» می‌گوید: یعنی ما همان افرادی هستیم که پیامبر صلى الله عليه وآله ما را قرین با قرآن نموده و سفارش نمود که مردم به قرآن و به ما چنگ بزنند و به امت خویش خیر داد که ما تا کنار حوض از هم جدا نخواهیم شد.

در توضیح دیگری گفته شده: منظور از «سبع مثنای» پیامبر، امامان معصوم و حضرت فاطمه علیها السلام هستند و آنان چهارده معصوم هستند که هفت و هفت می‌باشند که می‌فرماید: المثنای، یعنی هر یکی از آن هفتگانه، دو تاست.

۴. تفسیر قمی: ۳۷۷/۱، بحار الأنوار: ۱۱۴/۲۴ ح ۱، تفسیر عیاشی: ۲۴۹/۲ ح ۲۶، بحار الأنوار: ۱۱۶/۲۴ ح ۳، التوحید: ۱۵۰ ح ۶.





خداوند بجز به حضرت محمد ﷺ به احدی از پیامبران عطا نفرموده، و آنان ائمه هفتگانه^۱ هستند کسانی که فلک به دور وجود آنها می چرخد، و منظور از «قرآن العظیم» حضرت محمد ﷺ است.^۲

مؤلف رحمته گوید: این که آنها را هفت نفر بدانیم به خاطر این است که اسامی تکراری را یک بار بشماریم که در این صورت عبارتند از: علی، حسن، حسین، محمد، جعفر، موسی، و مهدی صلوات الله عليهم اجمعین. و احتمال دارد اعتبار عدد هفت به جهت شمارش نام مبارک حضرت فاطمه صلوات الله عليها با آنها باشد و این یا به جهت تغلیب است - یعنی غلبه اسامی رجال - یا این که کلمه «ائمه» را به معنای عمومی آن اتخاذ کنیم که عبارت از رهبر و حجّت باشد، و از طرفی اسم مبارک حضرت مهدی ارواحنا فداه را مطابق اسم مبارک جدّش حضرت محمد ﷺ بشماریم.

معاویه بن عمّار گوید: امام صادق علیه السلام در مورد تفسیر آیه شریفه که می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۳؛ «و برای خداوند نامهای نیک است، خدا را به آن نامها بخوانید»، فرمود:

نحن والله! الأسماء الحسنی التي لا يقبل الله من العباد عملاً إلا بمعرفةنا.

سوگند به خدا! ما همان اسمای حسنی^۴ خدا هستیم اسمایی که خداوند

۱. علامه مجلسی رحمته نیز در توضیح این حدیث شریف می گوید:

شاید پیشوایان معصوم علیهم السلام به اعتبار اسامی شریفشان هفت تا هستند، چرا که اسامی آنان هفت است، اگر چه اسم برخی از آنان تکرار شود. با این که نشر اکثر علوم از طریق هفت نفر از آنان بوده. به همین جهت، خداوند از میان آنان، به این تعداد اختصاص داده است.

۲. تفسیر عیاشی: ۲/۲۵۱ ح ۴۱، بحار الأنوار: ۲۴/۱۱۷ ح ۹، تفسیر برهان: ۲/۲۵۴ ح ۱۲.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۴. علامه فیض کاشانی در کتاب «وافی» می نویسد: همان گونه که نام، دلیل و گواه بر فرد نامیده شده است و علامت و نشانه‌ای برای شناخت اوست، همچنین ائمه علیهم السلام دلیل و راهتما به سوی خدا هستند. مردم را به سوی خداوند سبحان راهنما بوده و آنان، نشانه صفات نیکو، اعمال و آثار خداوند هستند.

عملی را از بندگان جز به شناخت ما نمی‌پذیرد.^۱

عیاشی علیه السلام و نیز شیخ مفید رحمتهما در کتاب «إختصاص» از امام رضا علیه السلام نقل کرده‌اند که حضرتش فرمود:

إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ شِدَّةٌ فَاسْتَعِينُوا بِنَا عَلِيٍّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.

هنگامی که در سختی و شدتی قرار گرفتید به وسیله ما از خداوند متعال استعانت و کمک بجوئید. که خدای می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾؛

او برای خداوند نامهای نیک است، خدا را به آن نامها بخوانید.

امام رضا علیه السلام اضافه نمود: امام صادق علیه السلام فرمود:

سوگند به خدا! ما همان اسمای حسنای خدا هستیم که او عملی را از احدی جز به شناخت ما نمی‌پذیرد.^۲

طبرسی رحمتهما نیز در تفسیر فرمایش خدای متعال که می‌فرماید: ﴿لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۳؛ «برای او نامهای نیک است، آنچه در آسمانها و زمین است او را تسبیح می‌نماید و او عزیز و حکیم است»، روایتی از ابن عباس نقل کرده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

اسم اعظم خدا در شش آیه از آخر سوره حشر است.^۴

۱. الکافی: ۱۲۳/۱ ح ۴، الوافی: ۲۹۱/۱ ح ۱، تفسیر برهان: ۵۲/۲ ح ۲، تأویل الآیات: ۱۸۹/۱ ح ۳۶.

در ذیل حدیث آمده است: از پیشوایان معصوم (صلوات الله علیهم) نقل شده: هیچ کس خداوند را با نام یکی از این بزرگواران دعا نمی‌کند، جز آن که خداوند دعایش را مستجاب می‌نماید.

۲. تفسیر عیاشی: ۲۲/۲ ح ۱۱۹، بحار الأنوار: ۵/۹۴ ح ۷، تفسیر برهان: ۵۲/۲ ح ۳. این حدیث را شیخ مفید رحمتهما در «إختصاص»: ۲۲۶ (به صورت مختصر) نقل کرده، و در «تفسیر برهان: ۵۲/۲ ح ۴» نیز از او روایت شده است. ۳. سوره حشر، آیه ۲۴.

۴. مجمع البیان: ۳۸/۶. این حدیث را علامه مجلسی رحمتهما در «بحار الأنوار: ۲۲۴/۹۳» از «مهیج الدعوات: ۳۹۵» نقل کرده است.

بخش اول



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قطره‌های از دریای مناقب

پیامبر اکرم حضرت محمد

صلی الله علیه وآله



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱/۷۱۸ در کتاب «مناقب دیلمی» آمده است: عمر بن قمریت لیشی^۱ گوید:

از پدرم - که از صاحبان علم بود - شنیدم که می گفت:

هنگامی که ولادت آمنه، دختر وهب، مادر گرامی رسول خدا ﷺ فرا رسید درهای آسمان گشوده شد و فرشتگان فرود آمدند و فرشته‌ای در زمین نماند جز آنکه در موقع ولادت او حاضر گشت، آنان گرداگرد وجود نازنین او را فرا گرفتند.

موقعی که آمنه، پیامبر ﷺ را زایمان نمود دنیا را نوری فرا گرفت، فرشتگان در آسمان یکدیگر را به آن بشارت می گفتند، و همه بتها بر رو و ازگون شدند، و او می گفت: وای بر قریش! امین، راستگو و هدایت‌گر بر آنها آمد. و کسی از منظور او چیزی نفهمید.

از طرفی، از خانه خدا صدایی شنیده شد که (گوینده‌ای) می گفت: همینک نورم بر من بازگشت، همینک زوار من می آیند، و همینک از پلیدی‌ها پاک گردیدند.

آنگاه مردم شاهد سه شبانه‌روز زلزله بودند، و این اولین نشانه‌ای بود که قریش در هنگام ولادت پیامبر گرامی اسلام ﷺ مشاهده نمودند.

۱. ظاهراً در ضبط اسم این راوی اشتباهی رخ داده و به نظر می‌رسد اسم صحیح او: عمرو بن عوف لیشی است که از اصحاب امیر مؤمنان علی^{علیه السلام} بود. مراجعه شود به کتاب «معجم رجال الحدیث»: ۱۲/۱۲۱، ص ۵۱.



در همان کتاب آمده: ابن عباس گوید: از پدرم در مورد ولادت

پیامبر گرامی ﷺ شنیدم که می‌گفت:

هنگامی که عبدالله متولد شد، در چهره او نوری دیدیم که مانند نور آفتاب می‌درخشید.

پدرم عبدالمطلب گفت: این نوزاد دارای شأن و مقامی بزرگ است، در خواب دیدم گویا از بینی او پرنده‌ای سفید به پرواز درآمد و به سمت مشرق و مغرب پرواز کرد، آنگاه بازگشت و در بام کعبه قرار گرفت، همه قریش به جهت کرنش او به سجده افتادند، در این میان که مردم در عظمت و بزرگی او فکر می‌کردند ناگاه آن پرنده تبدیل به نوری گشته و میان آسمان و زمین قرار گرفت، آنگاه نورش میان مشرق و مغرب را فراگرفت. نخستین کسی که وارد این نور گردید نوجوانی از فرزندان ابوطالب ﷺ بنام علی ﷺ بود، او را دیدم که با آن نور اوج می‌گیرد و نورش افزایش پیدا می‌کند. آنگاه مردم را دیدم که به دنبال این نور هستند.

از خواب بیدار شدم، از کاهنی از طایفه بنی مخزوم از تعبیر این خواب پرسیدم.

گفت: ای عباس! اگر راست گفته باشی، هر آینه از او (عبدالله) فرزندی به عمل خواهد آمد که مردم شرق و غرب زمین پیرو او خواهند شد و پسر عمویش در این پیروی سبقت را از همگان خواهد ربود.^۱

در یک حدیث مشهور که از وجود نازنین پیامبر خدا ﷺ نقل

شده، آمده که حضرتش فرمود:

أول ما خلق الله نوري، ثم فتق منه نور علي ﷺ. قلم نزل نتردد

۱. کمال الدین: ۱/۱۷۵ ح ۳۳. امالی صدوق: ۳۲۵ ح ۲ مجلس ۴۵. بحار الأنوار: ۲۵۶/۱۵ ح ۸، روضة الواعظین: ۶۲، الخرائج: ۳/۱۰۶۷ ح ۴. این حدیث را ابن شهر آشوب ﷺ در «مناقب: ۲۳/۱» به صورت اختصار نقل کرده است.





في النور حتى وصلنا حجاب العظمة في ثمانين ألف ألف سنة، ثم خلق الخلائق من نورنا، فنحن صنائع الله والخلق بعد لنا صنائع.

نخستین آفریده‌ای که خدای متعال آفرید نور من بود، سپس از نور من، نور علی علیه السلام را جدا ساخت. ما همواره دز میان انوار در رفت و آمد بودیم تا این که پس از هشتاد هزار هزار سال به حجاب عظمت الهی رسیدیم، آنگاه خدای متعال موجودات دیگر را از نور ما آفرید. بنابراین ما آفریده و ساخته و پرداخته خدا هستیم و موجودات پس از ما، ساخته و پرداخته ما هستند.^۱

نویسنده علیه السلام گوید: اینکه می‌فرماید: «مخلوقات پس از ما، ساخته و پرداخته ما هستند» منظور این است که علت غایی و نهایی آفرینش موجودات آنها (اهل بیت علیهم السلام) هستند.

گواه بر این امر، روایت زیبای است که خداوند متعال خطاب به پیامبر گرامی خویش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«لولاك لما خلقت الأفلاك».

«اگر تو نبودی افلاک را به وجود نمی‌آوردم».

در کتاب «هدية الداعي» می‌نویسد: امام صادق علیه السلام فرمود:

فقر و تنگدستی چنان بر یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیره شد که زندگی به سختی می‌گذراند.

همسرش گفت: اگر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بروی و وضع زندگانی خود را به

۱. این حدیث در کتابهای حدیثی یافت نشد، شاید مراد از شهرت آن، بخش اول حدیث است که در احادیث زیادی نقل شده است.

گفتنی است که بخش اخیر حدیث در «نهج البلاغه» چنین آمده است: «فإننا صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا» که علامه مجلسی در «بحار الأنوار: ۵۸/۳۳ ضمن ح ۸» از «نهج البلاغه» نقل کرده است. و در توفیق شریف از صاحب الأمر (ارواحنا فداه) نیز آمده که حضرتش فرمودند: «نحن صنائع ربنا، والخلق بعد صنائعتنا». این حدیث در ص ۵۷ ضمن ح ۷۱۴ از همین مجلد، نقل گردید.

۲. احتمال دارد که بگوییم: منظور این است که خدای متعال انوار آنان را با مباشرت خویش آفریده، ولی موجودات دیگر را به سبب و وسیله آنان، بنابراین، مردم همواره نیازمند آنان هستند و آنان از مردم بی‌نیازند، چرا که آنان به واسطه خدای متعال، از غیر او بی‌نیاز هستند.



آن حضرت توضیح دهی، آن حضرت کمک مالی می‌نمایند. او با همین فکر به خدمت پیامبر ﷺ مشرف شد، ولی پیش از آنکه حاجت خود را ابراز کند، این عبارت زیبا را از حضرتش شنید که:

من سألنا أعطیناه، ومن استغنی أعطاه الله.

«هر کس از ما کمکی بخواهد ما به او عطا می‌نماییم، ولی اگر کسی بی‌نیازی ورزد، خدای متعال به او عطا خواهد کرد».

پیش خود گفت: منظور پیامبر ﷺ از این عبارت، جز من نیستم، پس به خانه خود برگشته و جریان را برای همسرش بازگو نمود، همسرش گفت: رسول خدا ﷺ نیز (همانند ما) بشر است (شاید متوجه نشده)! بار دیگر برو و صریحاً حاجت خود را بیان کن.

آن شخص بار دیگر به خدمت حضرتش شرفیاب شد، هنگامی که چشمان مبارک رسول خدا ﷺ به او افتاد، باز فرمود:

«هر کس از ما کمکی بخواهد ما به او عطا می‌نماییم، ولی اگر کسی بی‌نیازی ورزد، خدای متعال به او عطا خواهد کرد».

این دفعه بدون ابراز حاجتی برگشت، ولی چون فقر خیلی فشار می‌آورد برای سؤمین بار نیز نزد حضرتش مشرف شده و همان پاسخ را شنید.

از این سخن دلنشین پیامبر خدا ﷺ قوت قلب گرفت و برگشت تا خود، به سراغ کاری برود، پس تیشه‌ای را عاریه کرد، نگاه به سوی کوهی به راه افتاد و بالا رفت و هیزم‌هایی را چید و جمع کرد و به سوی شهر آمد، آنها را به نیم مد از آرد فروخت.

فردای آن روز نیز به جمع‌آوری هیزم رفت و هیزم بیشتری جمع کرد و فروخت، او همچنان کار می‌کرد و هیزم جمع می‌نمود تا آن که خودش تیشه‌ای خرید، باز به کار مشغول شد و سرمایه جمع کرد تا اینکه دو بچه‌شتر و غلامی خرید و روزهای دیگر به این کار ادامه داد تا صاحب سرمایه زیادی شده و زندگیش روبه راه شد.

روزی خدمت پیامبر ﷺ شرفیاب شد و جریان آمدنش را نزد آن حضرت و شنیدن آن سخن زیبا را به حضرتش رساند.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: من به تو گفتم: «هر کس از ما کمکی بخواهد ما



به او عطا می‌نماییم، ولی اگر کسی بی‌نیازی ورزد، خدای متعال به او عطا خواهد کرد»^۱.

باز در همان کتاب آمده: سلمان فارسی رضوان الله علیه گوید: از محمد مصطفی پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

خدای متعال می‌فرماید: ای بندگان من! مگر نه این است که اگر کسی از شما حوایج بزرگی داشته باشد به او مرحمت نمی‌کنید جز آنکه محبوبترین فرد در نزد شما را به سوی شما واسطه نماید، شما به واسطه کرامت و شفاعت او حاجتش را برمی‌آورید؟!

أَلَا فَاعْلَمُوا، أَنَّ أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَيَّ وَأَفْضَلُهُمْ لَدَيَّ مُحَمَّدٌ ﷺ وَأَخُوهُ عَلِيٌّ ﷺ وَمَنْ يَعِدُهُ الْأَثَمَةَ الَّذِينَ هُمْ الْوَسَائِلُ إِلَيَّ.

آگاه باشید و بدانید! همانا گرامی‌ترین مردم و برترین آنها نزد من؛ محمد ﷺ، برادرش علی ﷺ و امامان بعد از او هستند، کسانی که وسیله رسیدن به سوی من هستند.

آگاه باشید! هر که حاجتی دارد و می‌خواهد برآورده شود یا مشکل سختی دامنگیرش شده و ضرری سختی به او خورده می‌خواهد ضررش برطرف گردد اگر در این موارد مرا به محمد و خاندان پاک و پاکیزه او دعا کند حاجت او را به بهترین وجهی که عزیزترین کس او برآورده کند، برآورده می‌نمایم.

در این هنگام، گروهی از مشرکان و منافقان در حالی که سلمان را به باد تمسخر گرفته بودند گفتند: ای ابا عبدالله! چرا از خدا نمی‌خواهی به شفاعت آنها تو را ثروتمندترین مردم مدینه قرار دهد؟

سلمان گفت: من از خداوند متعال، بزرگتر، سودمندتر و بهتر از همه ملک دنیا را خواستم. من به وسیله آن بزرگواران - که درود خدا بر آنان

۱. عده الداعی: ۹۰، الکافی: ۱۳۹/۲ ح ۷، بحار الأنوار: ۱۴/۱۰۳ ح ۶۶ و ۱۷۷/۷۳ ح ۱۹. علامه مجلسی ﷺ این حدیث را در «ج: ۱۰۸/۷۵ ح ۱۱» از «نقح الرضا ﷺ» نقل کرده است.



باد- خواستم که خداوند بر من زبانی که گویای حمد و ثنای خداست، و دلی که بر نعمتهای او سپاسگزار است، و بدنی که در برابر بلاها و سختیهای بزرگ صابر و شکیبا باشد، عنایت فرماید، خدای متعال نیز به درخواست من پاسخ داد و عنایت نمود، و این خواسته من، صد هزار هزار مرتبه از ملک دنیا با همه امکانات و خیراتش بهتر است.^۱

باز در همان کتاب آمده: جابر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

فرشته‌ای از فرشتگان، از خداوند متعال درخواست نمود که اجازه شنیدن سخنان بندگان را به او عنایت فرماید. خدای متعال نیز خواسته او را عطا فرمود.

این فرشته تا روز قیامت ایستاده و هر مؤمنی که می‌گوید:

«صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَسَلَّمَ»؛ درود و سلام خداوند بر

محمد و اهل بیت او علیهم السلام باده، این ملک می‌گوید: و سلام بر تو.

آنگاه فرشته پیغام آن مؤمن را به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌برد و

می‌گوید: ای رسول خدا! فلانی برای شما سلام فرستاد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می‌فرماید: سلام بر او.^۲

امیر مؤمنان علی علیه السلام (در ضمن سخنانی) می‌فرماید:

أُعْطِيَ السَّمْعَ أَرْبَعَةَ: النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَالْجَنَّةَ، وَالنَّارَ، وَالْحُورَ الْعَيْنِ،

فَإِذَا فَرَّغَ الْعَبْدُ مِنْ صَلَاتِهِ فَلْيَصِلْ عَلَيَّ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَيَسْأَلِ اللهُ الْجَنَّةَ

وَيَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، وَيَسْأَلُهُ أَنْ يَزُوِّجَهُ مِنَ الْحُورِ الْعَيْنِ.

اجازه شنیدن (اصوات بندگان) به چهار گروه عطا شده: پیامبر صلی الله علیه و آله،

بهشت، دوزخ و حورالعین.

بنابراین، وقتی بنده‌ای نمازش را به پایان رسانید بایستی بر پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. عده الداعی: ۱۵۱، بحار الأنوار: ۲۲/۹۲ ح ۲۰، علامه مجلسی علیه السلام این حدیث را نیز در ج: ۲۲/۲۲۹ ح ۹، از

تفسیر امام عسکری علیه السلام: ۶۸ ح ۳۵ نقل کرده است.

۲. امالی طوسی: ۶۷۸ ح ۱۶ مجلس ۳۷، بحار الأنوار: ۱۸۱/۱۰۰ ح ۲.



دروء بفرستد و از خداوند بهشت را درخواست نماید، و به سوی او از دوزخ پناه برد و از او بخواهد که با حورالعین تزویج نماید؛ زیرا که هر کس بر پیامبر ﷺ درود بفرستد، پیامبر ﷺ آن را می شنود و دعا و درخواستش بالا می رود. و کسی که از خدا بهشت را درخواست کند، بهشت گوید: پروردگارا! آنچه بنده ات می خواهد بده! و کسی که از دوزخ به خدا پناه ببرد، دوزخ گوید: پروردگارا! بنده ات را از آنچه به تو پناه می آورد، پناه ده! و کسی که از خدا حورالعین بخواهد، آنها می گویند: پروردگارا! آنچه بنده تو می خواهد، عطا کن.^۱

در «تفسیر امام حسن عسکری ﷺ»^۲ آمده است:

اسماعیل جعفی گوید: من در مسجد الحرام نشسته بودم، امام یاقربا ﷺ نیز در گوشه ای از مسجد شرف حضور داشت، حضرت سر مبارکش را بالا گرفت و یک بار به آسمان و بار دیگر به کعبه نگریست، آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾^۳

«پاک و منزّه است خدایی که بنده خود (حضرت محمد ﷺ) را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد.»

حضرت آن را سه مرتبه تکرار نموده، آنگاه رو به من کرد و فرمود:

ای عراقی! مردم عراق در مورد این آیه شریفه چه نظری دارند؟ عرض کردم: آنها می گویند: پیامبر ﷺ شبانه از مسجد الحرام به طرف

۱. الخصال: ۶۳۰/۲ ضمن حدیث أربعمائة، بحار الأنوار: ۱۰۸/۱۰ ضمن ح ۱، ۱۹/۸۶ ح ۱۷ و ۵۰/۹۴ ح

۱۴. نظیر این حدیث را شیخ صدوق رحمته الله در «خصال: ۲۰۲/۱ ح ۱۷» نقل کرده است.

۲. ظاهراً اشتباهی رخ داده، چرا که این حدیث، در تفسیر قمی نقل شده است.

۳. سوره اِسْرَاء، آیه ۱.

بیت المقدس سیر کرد.

حضرت فرمود: چنین نیست که آنها می‌گویند، ولیکن از «این» به «آن» سیر کرد - و با دست مبارکش به سوی آسمان اشاره کردند^۱ - و فرمود: مابین آن دو حرم است.

امام باقر علیه السلام در ادامه سخن زیبای خودشان فرمود:

هنگامی که در این سیر رسول خدا صلی الله علیه و آله به سدره المنتهی رسید جبرئیل به جای خود ماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! آیا در همچو موضعی مرا تنها می‌گذاری؟ جبرئیل گفت:

تقدم أمامك، فوالله لقد بلغت مبلغاً لم يبلغه خلق من خلق الله قبلك. شما به پیش روید، به خدا سوگند! همانا شما به مکان و مقامی رسیده‌ای که هیچ آفریده‌ای از آفریدگان خدا پیش از شما به آن مقام نرسیده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در این هنگام من با دیده دل، نور پروردگارم را دیدم و میان من و حضرت حق «سبحه»؛ منزّه بودن او از مکان و رؤیت، حائل و مانع شد.

راوی گوید: عرض کردم: فدایت کردم، سبحه یعنی چه؟

امام باقر علیه السلام با صورت مبارکش به طرف زمین و با دست مبارکش به سوی آسمان اشاره کرده و می‌فرمود:

جلال ربّي، جلال ربّي، جلال ربّي.

شکوه و جلال پروردگارم؛ شکوه و جلال پروردگارم؛ شکوه و جلال پروردگارم.

آنگاه حضرتش سخن خود را چنین ادامه داد: حضرت حق به پیامبرش فرمود: یا محمّد!

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: عرض کردم: لیکن ای پروردگار من!

۱. در پاورقی «بحار الأنوار» می‌نویسد: منظور حضرت از این کلام این است که: سیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منحصر به این مورد نبوده، بلکه سیر آن حضرت از سوی زمین به سوی آسمان بوده، بنابراین، نخست سیر آن حضرت به سوی مسجد الأقصى و از آنجا به سوی آسمان بوده است.



فرمود: فرشتگان در ملاً اعلی در مورد چه چیزی مجادله و مرافعه می‌کردند؟

عرض کردم: پاک و منزّه است پروردگار! من جز آنچه به من آموختی نمی‌دانم.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: خدای متعال دست قدرت خویش را میان سینه من قرار داد و من خنکی و سردی آن را میان دو کتف خود احساس کردم.

حضرت می‌فرماید: در این حال، هیچ موضوع از گذشته و مربوط به آینده از من پرسیده نشد جز آنکه همه اینها را دانستم.

خطاب آمد: ای محمد! فرشتگان در ملاً اعلی در مورد چه چیزی مجادله و مرافعه می‌کردند؟

عرض کردم: در مورد درجات، کفارات و حسنات.

فرمود: ای محمد! پیامبری تو پایان پذیرفته، خوراک تو (از دنیا) تمام گشته، وصی و جانشین تو کیست؟

عرض کردم: پروردگارا! من آفریده‌های تو را امتحان نمودم و در میان آنها کسی مطیع‌تر از علی علیه السلام پیدا نکردم.

فرمود: ای محمد! برای من نیز او چنین است.

عرض کردم: پروردگارا! من آفریده‌های تو را آزمودم و در میان آنها کسی که محبت او نسبت به من شدیدتر از علی بن ابی طالب علیه السلام باشد نیافتم.

فرمود: ولی یا محمد، فبشره بآنه رایة الهدی، وإمام اولیائی،

ونور لمن أطاعني، والكلمة الباقية التي ألزمتها المتقين، من

أحبه فقد أحببني، ومن أبغضه فقد أبغضني، مع ما أتني أخصه بما

لم أخص به أحداً.

ای محمد! او برای من نیز چنین است، پس به او مژده بده که او پرچم

هدایت و امام اولیای من است، او نوری است برای کسانی که از من اطاعت

می‌کنند، او کلمه باقی مانده‌ای است که پرهیزکاران آن را بر خود لازم

می‌دانند، کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته، و کسی که او را

دشمن بدارد مرا دشمن داشته، با این حال ویژگی خاصی بر او قائلم که



کسی را به آن مخصوص ننموده‌ام.

عرض کردم: پروردگار من! (منظور) برادرم، همراهم، وزیر و وارثم است؟

فرمود: این امری است که در گذشته، مشیت من به آن تعلق گرفته، او مبتلا می‌شود و مردم به او مبتلا می‌شوند با این حال من به او چهار چیز بخشیده‌ام، بخشیده‌ام، بخشیده‌ام، بخشیده‌ام.

رسول خدا ﷺ این بفرمود و دست مبارک خود را بست و آن را باز نکرد.^۱

توضیح: منظور از «مسجد الأقصى» همان «بیت المأمور» است، چرا که آن، دورترین مساجد است.

اینکه حضرت می‌فرماید: «نور پروردگارم را دیدم» یعنی با چشم دل عظمت و بزرگی حق تعالی را مشاهده نمودم.

و منظور از «سبحه» منزه و مقدس بودن حق تعالی است.

و گذاشتن دست، کنایه از نهایت لطف و رحمت حق تعالی، و افاضه علوم و معارف بر سینه شریف اوست.

و خنکی و سردی، کنایه از راحتی، سرور و خوشحالی است.

بنابراین، رسول خدا ﷺ محل نهادن دست رحمت حضرت حق تعالی است و از رحمت است و رحمت از اوست همچنان که پیامبر ﷺ می‌فرمایند:

«حسین منی وأنا من حسین».^۲

حسین از من است و من از حسینم.

او از دست رحمت تغذیه کرده، و در دامن رحمت پرورش یافت و از زبان رحمت شیر خورده است، گوشت و خون او از رحمت روییده و

۱. تفسیر قمی: ۲۴۲/۲، بحار الأنوار: ۱۸/۲۷۲ ح ۷۹، تفسیر برهان: ۴/۶۳ ح ۴. نظیر این روایت را طبری رحمته

در «انوار المعجزات: ۶۶ ح ۳۶» نقل کرده است.

۲. بحار الأنوار: ۴۳/۲۶۱ ح ۱.

پوستش در میان دو چشم رحمت و ریحانه رحمت بوده. او در سینه رحمت می‌نشست و مرکبش شانه رحمت بود و بر پشت رحمت حرکت می‌کرد و مسیرش با راه رفتن رحمت بود.

او معدن خاص برای رحمت، محل تجمع اسباب رحمت، گرد هم آوردنده وسایل رحمت و سرچشمه چشمه‌های رحمت بود.

او مدخل واردین بر رحمت، چشمه گوارای رحمت، محل کاشت باغ‌های رحمت، ظاهر کننده میوه‌های رحمت، محل رویش شاخه‌های رحمت، حرکت‌دهنده مواد رحمت و ابرهای سرازیرکننده رحمت بود.

انسانها به سبب او در موضع عفو و رحمت قرار گرفته و وارد دایره گسترده رحمت می‌گردند، و با رحمت بر او لزومیت رحمت گسترده محقق می‌گردد، چرا که او رحمت موصوله و رحمت مرحومه است.

۸/۷۲۵ در کتاب «جعفریات و اشمیات» در باب «فضل هدیه» می‌نویسد:
حضرت علی علیه السلام فرمود:

روزی هدیه‌ای به رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند و این در حالی بود که عده‌ای در نزد آن حضرت حضور داشتند، به همین جهت حضرت فرمود: شما نیز در این هدیه شریک هستید.^۱

۹/۷۲۶ عماد الدین طبری رحمته الله علیه در کتاب «بشارة المصطفی» می‌نویسد:
امام رئوف علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدران بزرگوارش علیهم السلام، از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل فرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

یا علی! إذا کان يوم القيامة أخذت بحجرة الله عزوجل، وأخذت أنت بحجرتي وأخذ ولدك بحجرتك، وأخذ شيعة ولدك بحجرتهم، فتری این یؤمر بنا؟

ای علی! به هنگام رستاخیز، من دامان لطف پروردگار را خواهم گرفت، تو نیز دامان من، و فرزندان تو دامان تو، و شیعیان فرزندان دامان آنها را خواهند گرفت، آیا فکر می‌کنی ما را به کجا دستور می‌دهند برویم؟^۱

در همان کتاب آمده است: ابوذر غفاری رضی الله عنه گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که دست مبارکش را به شانه علی بن ابی طالب رضی الله عنه زده و فرمود:

يا علي! من أحبنا فهو العربي، ومن أبغضنا فهو العليج، شيعتنا أهل البيوتات والمعادن والشرف، ومن كان مولده صحيحاً، وما على ملة إبراهيم عليه السلام إلا نحن وشيعتنا، وسائر الناس منها برآء، وإن لله ملائكة يهدمون سيئات شيعتنا كما يهدم القوم البنيان.

ای علی! هر که ما را دوست بدارد، او منسوب به عرب است، و هر که ما را دشمن بدارد او بی‌دین است. شیعیان ما از خانواده و قبیله‌های صحیح النسب و شریف و آنان که از طریق مشروع متولد شده‌اند، هستند، و کسی جز ما و شیعیان ما پر دین ابراهیم علیه السلام نبوده، و سایر مردم از آن دور هستند. همانا خداوند را فرشتگانی است که گناهان شیعیان ما را - همانند ویران کردن مردم ساختمان‌هایشان - ویران و نابود می‌کنند.^۲

در کتاب «الثاقب فی المناقب» می‌نویسد: سعید بن مسیب گوید:

شبی در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله باران بارید، بامدادان رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه فرمود:

برخیز باهم به منطقه عقیق برویم و به زیبایی آب در گودال‌های زمین

۱. بشارة المصطفى: ۱۳۶، بحار الأنوار: ۱۳۴/۶۸ ح ۶۹ و ۱۰۴ ح ۱۷، صحیفة الرضا علیه السلام: ۹۲ ح ۲۵، المناقب:

۲۹۶ ح ۲۸۹. نظیر این روایت را شیخ صدوق رضی الله عنه در التوحید: ۱۶۵ ح ۲ و معانی الأخبار: ۱۴ ح ۹ نقل کرده، و خوارزمی نیز در «مقتل الحسین علیه السلام»: ۱۰۶ آورده است.

۲. بشارة المصطفى: ۱۰۲، امالی طوسی: ۱۹۰ ح ۲۴ مجلس ۷، امالی مفید: ۱۶۹ ح ۲، بحار الأنوار: ۲۳/۶۸ ح

۴۱، فضائل الشیعة: ۵۳ ح ۹، کشف الغمّة: ۳۹۰/۱.



بنگریم.

علی علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به دستان من تکیه کرده و حرکت کردیم، هنگامی که به منطقه عقیق رسیدیم نظاره‌گر صفای آب در گودالهای زمین بودیم.

علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! اگر مرا از شب بر این سفر باخبر می‌نمودید برای شما سفره‌ای از غذا تهیه می‌کردم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! کسی که ما را به اینجا آورده (خود تدارک دیده و) ما را ضایع نخواهد کرد.

در این هنگام که ایستاده بودیم ناگاه ابری را با رعد و برق بالای سرمان احساس کردیم که بر ما سایه افکند، نزدیک ما گردید تا در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله سفره‌ای گسترانید، در آن سفره، انارهایی بود که تا به حال دیدگان همچون انارهایی ندیده بودند، هر اناری سه پوسته داشت؛ پوسته‌ای از لؤلؤ، پوسته‌ای از نقره و پوسته‌ای از طلا.

رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به من کرده و فرمود: ای علی! بگو: بسم الله و میل کن، این سفره از سفره تو پاکیزه‌تر و خوشمزه‌تر است.

ما از انارها را برداشته و آن را شکستیم، دانه‌های آن سه رنگ بود: دانه‌ای مانند یاقوت قرمز، دانه‌ای مانند لؤلؤ سفید و دانه‌ای مانند زمرد سبز، طعمش خیلی لذیذ بود، هنگامی که از آن میل کردم به یاد فاطمه همسرم، حسن و حسین علیهما السلام دو فرزندم افتادم، سه انار برای آنها برداشتم و در آستین خود قرار دادم، سپس سفره برداشته شد.

آنگاه به سوی خانه به راه افتادیم، در میان راه دو نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات نمودیم، یکی از آنها گفت: از کجا می‌آیی ای رسول خدا!

حضرت فرمود: از منطقه عقیق.

گفت: اگر به ما خبر داده بودید سفره‌ای برای شما تهیه می‌دیدیم تا غذا میل بفرمایید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که ما را به آنجا برد (خود تدارک دیده و) ما را ضایع نکرده است.

دیگری گفت: ای ابالحسن! از شما بوی پاکیزه‌ای می‌شنوم، آیا آنجا نزد شما طعامی بود؟!

دست به آستینم بردم تا اناری به او بدهم، ولی دیدم چیزی نیست، و از این جریان غمگین شدم.

هنگامی که از رسول خدا ﷺ خداحافظی کردم و ایشان به منزلشان تشریف بردند، و من به در فاطمه علیها السلام نزدیک شدم صدای خشخشی از آستینم شنیدم، نگاه کردم دیدم انارها در آستینم هستند، وارد منزل شدم، یکی از انارها را به همسر فاطمه علیها السلام و دو تای دیگر را به فرزندانم حسن و حسین علیهم السلام دادم.

سپس حضور رسول خدا ﷺ شرفیاب شدم، وقتی رسول خدا ﷺ مرا دید فرمود: جریان را تو می‌گویی یا من بگویم؟

عرض کردم: ای رسول خدا! شما بفرمایید، چرا که بیان شما شفای جگر سوخته است.

رسول خدا ﷺ آنچه اتفاق افتاده بود بیان فرمود.

عرض کردم: ای رسول خدا! گویا شما با من بودید.^۱

و در همان کتاب آمده است: حنش بن معتمر گوید:

علی علیه السلام فرمود:

روزی رسول خدا ﷺ مرا خواست و برای اصلاح مردم یمن به آن سامان رهسپار فرمود.

عرض کردم: ای رسول خدا! آنان جمعیت فراوان و دارای سنّ و سالی هستند، در حالیکه من نوجوانی بیش نیستم (چگونه این مأموریت را انجام دهم؟).

رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی! هنگامی که به بلندی گردنه روستای «افیق»^۲ رسیدی با صدای بلند بگو:

۱. الثاقب فی المناقب: ۵۸ ح ۲۹.

۲. افیق، روستایی میان حوران و غور است، این روستا دارای گردنه‌ای است که به غور اردن سرازیر می‌شود.





یا شجر یا مدر یا ثری، محمد رسول الله یقرؤکم السلام.

ای درختان! ای کلوخ! ای زمین! محمد رسول خدا ﷺ به شما سلام می‌رساند.

علی علیه السلام می‌فرماید: من به سوی یمن به راه افتادم، هنگامی که به بلندی گردنه «افیق» رسیدم رو به سوی مردم یمن کردم، ناگاه دیدم همه مردم یمن در حالی که مسلح بوده و نیزه‌ها به دست گرفته بودند که سر نیزه‌هایشان می‌درخشید و تیر و کمان به کمر بسته و شمشیر از غلاف بیرون کشیده به سوی من می‌آمدند، با صدای بلند فریاد زد: ای درختان! ای کلوخ! ای زمین! محمد رسول خدا ﷺ به شما سلام می‌رساند.

در این هنگام درختان و کلوخ‌ها و زمین یکصدا فریاد زدند:

وعلی محمد رسول الله السلام وعلیک السلام.

بر محمد، رسول خدا و بر تو سلام باد.

وقتی آن مردم این صدا را شنیدند مضطرب و آشفته گشته و پاهایشان لرزید و سلاح از دستشان افتاد، آنان به سرعت خودشان را به من رسانیدند، من میان آنان صلح داده و بازگشتم.

باز در همان کتاب می‌نویسد: ابن عمر گوید: ۱۳/۷۳۰

گروهی نزد رسول خدا ﷺ آمده و به دروغ بر علیه شخصی شهادت دادند که وی شتری را دزدیده است.

رسول خدا ﷺ دستور اجرای حکم سرقت و قطع انگشتان دزد را صادر فرمود، متهم آماده اجرای حکم شد در حالی که دعای زیر را می‌خواند:

۱. اثناقب فی المناقب: ۶۸ ح ۵۰، بصائر الدرجات: ۵۰۳ ح ۷، مختصر البصائر: ۱۴، الخرائج: ۴۹۲/۲ ح ۶، امالی صدوق: ۲۹۲ ح ۱ مجلس ۴۰، روضة الواعظین: ۱۱۶، قصص الانبیاء: ۲۸۵ ح ۳۸۰، المناقب: ۳۲۷/۲ و ۳۲۸، این روایت را علامه مجلسی رحمته الله در بحار الأنوار: ۳۷۱/۱۷ ح ۲۳ از امالی و بصائر الدرجات و خرائج، و در ج ۳۶۲/۲۱ ح ۶ از بصائر الدرجات، و در ج ۲۵۲/۴۱ ح ۱۱ از مختصر بصائر الدرجات نقل کرده است.



«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْ الصَّلَاةِ شَيْءٌ،
وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنَ الْبَرَكَاتِ شَيْءٌ،
وَارْحَمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْءٌ،
وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنَ السَّلَامِ شَيْءٌ»^۱.

خداوندا! همه درودها را بر محمد و آل محمد بفرست به گونه‌ای که از درود چیزی نماند.

خداوندا! همه برکات را بر محمد و آل محمد ارزانی فرما؛ به گونه‌ای که از برکات چیزی نماند.

خداوندا! همه رحمتها را بر محمد و آل محمد عطا فرما؛ به گونه‌ای که از رحمت چیزی نماند.

خداوندا! همه سلام‌ها را بر محمد و آل محمد بفرست؛ به گونه‌ای که از سلام چیزی نماند.

راوی گوید: در این هنگام شتر به سخن درآمد و گفت: ای رسول خدا! آن مرد مرا سرقت نکرده است.

رسول خدا ﷺ دستور داد تا او را برگردانند. وقتی آمد به او فرمود:

ای مرد! لحظه‌ای پیش چه می‌خواندی؟

گفت: این دعا را خواندم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ...».

رسول خدا ﷺ فرمود: همچنان که نگاه می‌کردم دیدم که کوچه‌های مدینه مملو از فرشتگان خداست و آن قدر زیاد بودند که می‌خواستند میان من و تو حایل شوند.

۱. این دعای شریف را علامه مجلسی رحمته الله در «بهار الأنوار: ۶۷/۹۰» به دو کیفیت نقل کرده که برای استفاده از

آن، هر دو نقل را بیان می‌نمایم:

الف) «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى صَلَاةٌ، اللَّهُمَّ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى بَرَكَةٌ، اللَّهُمَّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى سَلَامٌ، اللَّهُمَّ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى رَحْمَةٌ».

ب) «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْ صَلَوَاتِكَ شَيْءٌ، وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْ رَحْمَتِكَ شَيْءٌ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْ بَرَكَاتِكَ شَيْءٌ، وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْ سَلَامِكَ شَيْءٌ».



آنان این صلوات و دعای تو را نزد خودشان نگه می‌دارند و در کنار حوض در روز قیامت به من تحویل می‌دهند، در آن روز، چهره‌ تو از برف سفیدتر و نورانی‌تر خواهد بود.^۱

باز در همان کتاب شریف می‌خوانیم: یزید بن ابی حبیب گوید: روزی زنی در حالی که کودکی یک ماهه در بغلش بود نزد رسول خدا ﷺ آمد و بر حضرتش چهره درهم کشید. پسر بیچّه‌ای که در بغلش بود گفت: سلام بر تو ای رسول خدا! سلام بر تو ای محمد بن عبدالله! راوی گوید: مادرش از این سخن فرزندش ناراحت شد. رسول خدا ﷺ رو به آن کودک کرده و فرمود:

تو از کجا فهمیدی من رسول خدا و محمد بن عبدالله هستم! کودک گفت: پروردگار جهانیان و روح الامین، جبرئیل به من فهمانید، همینک جبرئیل بالای سر شماست و به شما نگاه می‌کند. جبرئیل گفت: هذا تصدیق لك بالنبوة، ودلالة لنبوتك كي يؤمن بك بقية قومك. عمل این کودک تصدیق نبوت توست، و این راهنمایی برای نبوت توست تا سایر افراد قبیله‌ات نیز به تو ایمان بیاورند.

رسول خدا ﷺ رو به آن کودک کرد و فرمود: پسرک! نامت چیست؟ کودک گفت: مرا عبدالعزی نامیده‌اند، ولی من به آن کافر هستم، ای رسول خدا! شما برای من اسم انتخاب کنید! رسول خدا ﷺ فرمود: تو عبدالله هستی. کودک گفت: ای رسول خدا! از خدای متعال بخواه مرا در بهشت از خادمان تو قرار دهد.

جبرئیل گفت: از خدای بخواه آنچه خواسته، عطا کند. آن کودک گفت: سعید و خوشبخت کسی است که به تو ایمان بیاورد و شقی و بدبخت کسی است که تو را تکذیب کند، آنگاه آن کودک نعره‌ای زد و از دنیا رفت.

مادر کودک رو به رسول خدا ﷺ کرد و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد، من تا همین الآن که نشانه‌ای از نشانه‌های نبوت تو را ندیده بودم، تکذیب می‌کردم (ولی همینک که شاهد آن بودم) گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و تو رسول خدا هستی، ای تأسف و حسرت از آنچه از دست داده‌ام.

رسول خدا ﷺ به آن زن فرمود: أیشری، فوالذی الهمک الایمان، إتی لأنظر إلی حنوطک وکفنک مع الملائکة.

مژده باد تو را! سوگند به آنکه ایمان را به تو الهام نمود، من می‌بینم که حنوط تو و کفنت را فرشتگان به همراه دارند.

طولی نکشید تا اینکه آن زن نیز نعره‌ای زد و روح از بدنش جدا شد. پیامبر خدا ﷺ بر آن مادر و کودک (سعادت‌مند) نماز خوانده و باهم به خاک سپردند.^۱

باز در همان کتاب می‌نویسد: علی ﷺ می‌فرماید:

۱۵/۷۳۲

روزی ابوجهل گفت: من محمد را می‌کشم گرچه در مقابل خون او، فرزندان عبدالمطلب مرا بکشند.

اطرافیان ابوجهل گفتند: اگر به چنین عملی اقدام کنی به مردمان مکه خدمت خوبی انجام داده‌ای که همیشه تو را یاد خواهند کرد.

ابوجهل گفت: او در کنار کعبه زیاد سجده می‌کند، هرگاه کنار کعبه آمده و سجده کند با سنگی سر او را خواهیم شکست.

پیامبر ﷺ وارد مسجدالحرام شد و هفت مرتبه دور کعبه طواف نمود، آنگاه شروع به نماز کرد و نماز طولانی گزارد، و سر به سجده معبود گذاشت و آن را طول داد.

ابوجهل سنگی برداشته و از سمت سر مبارک حضرتش آمد، هنگامی که به حضرتش نزدیک شد ناگاه متوجه شد که حیوان قوی جثه‌ای در حالی

۱. الثاقب فی المناقب: ۸۲ ح ۶۶. این روایت را ابن شهر آشوب ﷺ در «المناقب: ۱/۱۰۱» و علامه مجلسی ﷺ

در «بحار الأنوار: ۱۷/۳۹۰» ح ۱ (با اندکی تفاوت) نقل کرده‌اند.



که دهانش را باز کرده از طرف پیامبر خدا ﷺ به طرف او حمله‌ور است، وقتی ابو جهل این صحنه را دید ترسید و دستش لرزید و سنگ از دستش روی پایش افتاد و آن را شکست.

ابو جهل با رنگ پریده، دگرگون و خون‌آلود در حالی که عرق از چهراش سرازیر بود به نزد دوستانش برگشت.

یارانش گفتند: ما هرگز تو را مثل امروز وحشت زده ندیده‌ایم، چه شده؟ ابو جهل گفت: وای بر شما! عذر مرا بپذیرید، هنگامی که می‌خواستم با سنگ او را بزنم، حیوان قوی جثه‌ای با دهان باز به سوی من حمله کرد که می‌خواست مرا ببلعد، از ترس دستم لرزید و سنگ افتاد و پایم را شکست.^۱

باز در همان کتاب آمده است: هند، دختر جون گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ به خیمهٔ ام‌معبد اجلال نزول فرمود، برای نماز وضو ساخت، در آنجا گیاه خشکیده‌ای بود، حضرت مقداری از آب دهان مبارکشان را به آن گیاه انداختند، در حال سبز شد و گل سفید و درخشان داد و برگهایش روید و میوهٔ خوبی داد.

ما از آن گیاه تبرک می‌جستیم و به وسیلهٔ آن بیماری‌ها را مداوا می‌کردیم، زمانی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفت زیبایی و طراوتش را از دست داد. و در آن هنگام که امیر مؤمنان علی رضی الله عنه به شهادت رسید دیگر میوه نداد.

مدت زیادی گذشت. روزی بامدادان متوجه شدیم که از ساقه‌اش خون تازه می‌جوشد و برگ‌هایش پژمرده شده که قطراتی مانند آب گوشت از آن می‌چکد، فهمیدیم که حادثه‌ای بزرگ رخ داده است، ما آن شب با غم و اندوه و ترس که در انتظار خبر وحشتناکی بودیم، خوابیدیم.

۱. المناقب فی المناقب: ۱۱۰ ح ۱۰۴، علامه مجلسی رحمته الله علیه این حدیث را در «بحار الأنوار»: ۲۸۵/۱۷ ضمن حدیث مفصلی نقل کرده است.

هنگامی که تاریکی شب ما را فرا گرفت از زیر آن گیاه صدای ناله و گریه و صدای افتادن چیزی و ضجه و هیاهویی شنیدیم، صدایی با حالت گریان می‌گفت:

يا بن النبي! يا بن الوصي! ويا بن البتول! ويا بقية السادة الاكرمين!
 «ای فرزند پیامبر! ای فرزند وصی پیامبر! ای فرزند (زهرا) بتول! و ای باقی مانده از سادات گرامی!»
 آنگاه همه و صدا زیاد شد، و ما بیشتر سخنان آنان را نمی‌فهمیدیم، دیری نگذشت که خبر شهادت امام حسین علیه السلام رسید و آن گیاه خشکید و اثری از آن باقی نماند.^۱

نویسنده علیه السلام گوید: زمخشری این حدیث را با اندک تفاوتی در باب هشتم کتاب «ربیع الأبرار» نقل کرده آنگاه می‌گوید: جای شگفتی است که چرا قصه این گیاه همانند قصه گوسفند - که از قصه‌های معروف است - مشهور نگشته است؟^۲

ابن شهر آشوب علیه السلام نیز این حدیث را با تفاوتی اندک از کتاب «امالی» حاکم نیشابوری - که از بزرگان علمای اهل سنت است - نقل نموده است.^۳

نویسنده علیه السلام گوید: جای شگفتی نیست که چرا این قصه مشهور نشده، چرا که این قصه، بیانگر یکی از مناقب امیر مؤمنان و امام حسین علیه السلام است. ما این حدیث را در جلد دوم کتاب خودمان «دلایل الحق» از «ربیع الأبرار» نقل کرده‌ایم.

در کتاب «صحيفة الرضا صلوات الله عليه» با سلسله سند آمده است: **۱۷/۲۳۴**

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. المناقب فی المناقب: ۱۱۱ ح ۱۰۷.

۲. ربیع الأبرار: ۲۸۵/۱، كشف الغمة: ۲۴/۱.

۳. المناقب: ۱۲۲/۱، بحار الأنوار: ۴۱/۱۸.



فرشته‌ای نزد من آمد و گفت: ای محمد! همانا پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: اگر می‌خواهی، صحرای مکه را برای تو طلا قرار دهم؟

راوی گوید: حضرت سر مبارکش را به سوی آسمان بلند کرده و فرمود:
یا رب! أشبع يوماً فأحمدك وأجوع يوماً فأسألك.

پروردگارا! می‌خواهم روزی سیر باشم، تو را حمد و سپاس گویم، و روزی گرسنه باشم تا از تو درخواست نمایم.^۱

۱۸/۷۳۵ محدث بحرانی نقل می‌کند: ابو حمزه گوید:

شخصی از امام باقر علیه السلام پرسید: چرا جمعه، جمعه نامیده شد؟
امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَمَعَ فِيهَا خَلْقَهُ لَوْلَايَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَصِيَّتِهِ فِي
الْمِيثَاقِ، فَسَمَّاهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، لِجُمُعَةِ خَلْقِهِ فِيهِ.

خداوند متعال در روز عهد و پیمان، مخلوقاتش را در روز جمعه برای ولایت حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و وصی و جانشین او گرد هم آورد و آن روز را به جهت اجتماع مخلوقاتش جمعه نامید.^۲

۱۹/۷۳۶ در کتاب «الثاقب في المناقب» می‌نویسد: علی علیه السلام می‌فرماید:

قَبِيلَةُ ذُرِّيِّعٍ فِي عِيدِ رَسْمِي خَوْدَشَانِ غَرَدْتُمْ أَمَدَةً بَوَدْتُمْ، نَاكَاةً كَاوِي بَهْ أَنْ
اجْتِمَاعِ أَمَدَةٍ وَفَرِيَادِ زِد:

یا آل ذریع! امر نجیح، مع رجل یصیح، بصوت فصیح فجاء به «لا
إله إلا الله، محمد رسول الله»، عَجَلُوا بِهِ «لا إله إلا الله» تَدَخَلُوا الْجَنَّةَ.

ای آل ذریع! شما را از امری که موجب نجات و سعادت است آگاه می‌نمایم
که مردی با صدای فصیح فریاد می‌زند: «معبودی جز خدا نیست و محمد

۱. صحیفه الرضا علیه السلام: ۱۱۶، ح ۷۶، عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۹/۲، ح ۳۶، بحار الأنوار: ۲۲۰/۱۶، ح ۱۲.

۲. الکافی: ۴۱۵/۳، ح ۷، تفسیر برهان: ۳۳۴/۴، ح ۷، وسائل الشیعة: ۶۴/۵، ح ۷. این روایت را شیخ طوسی رحمته الله

در «التهدیب: ۲/۳، ح ۴» و فتال نیشابوری رحمته الله نیز در «روضه الواعظین: ۳۳۱» نقل کرده‌اند.

پیامبر خداست» بشتابید برای گفتن «لا إله إلا الله» تا وارد بهشت شوید.
 علی علیه السلام می‌فرماید: سوگند به خدا! ما متوجه آل ذریع نشدیم جز آن که
 آنان همگی به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و اسلام آوردند.

این حدیث به صورت مفصل‌تری نیز روایت شده است.
 و در روایت دیگری آمده: آنان گاوی را برای کشتن حاضر کردند و آن
 گاو چنین گفت.^۱

البته این حدیث را احمد بن حنبل نیز در مسند خودش نقل کرده است.
 همچنین شیخ صدوق رحمته الله با سلسله سند خودش از عبدالرحمان بن کثیر
 نقل می‌کند که گوید: امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

طایفه بنی سالم انصاری در نخلستان خودشان گاوی داشتند، روزی آن
 گاو فریاد زد: ای ذریع! شما را به عملی که موجب نجات و سعادت شما
 می‌شود راهنمایی می‌کنم، فریاد زنده‌ای با صدای فصیح به زبان عربی
 فریاد می‌زند که:

«لا إله إلا الله رب العالمین، و محمد رسول الله سید النبیین،
 و علی وصیه سید الوصیین».

«معبودی جز خدای نیست که پروردگار جهانیان است و محمد، پیامبر خدا
 سرور و آقای پیامبران است و علی وصی او، سرور و آقای اوصیاست».^۲

همچنین ثقة الإسلام کلینی رحمته الله در کتاب شریف «روضه کافی» از امام
 صادق علیه السلام روایت کرده که حضرتش فرمود:

در خارج یمن دژه‌ای به نام «برهوت» است، از آن دژه جز مارهای سیاه
 و جغد عبور نمی‌کند. در آن دژه چاهی است که به آن «بلهوت» گویند که
 ارواح مشرکان را هر صبح و شام به آنجا می‌برند و از آب صدید؛ (چرک

۱. الثاقب فی المناقب: ۷۵ ح ۵۹، بحار الأنوار: ۴۰۸/۱۷ ح ۲۳ (با اختصار).

۲. قصص الأنبياء: ۲۸۷، بحار الأنوار: ۳۹۸/۱۷ ح ۱۱، بصائر الدرجات: ۲۵۱ ح ۱۳، بحار الأنوار: ۲۶۶/۲۷

ذیل ح ۱۴، مختصر بصائر الدرجات: ۱۶، الإختصاص: ۲۸۹.



زخم) به آنها می‌خورانند، پشت آن دژه، مردمی زندگی می‌کنند که آنها را «ذریح» می‌نامند.

هنگامی که خدای متعال حضرت محمد ﷺ را به پیامبری برانگیخت، گوساله‌ای در میان آنها در حالی که دم خود را بر زمین می‌کوبید به آواز فصیح گفت: ای آل ذریح! مردی در تهامه آمده و مردم را به گواهی دادن به وحدانیت خدا دعوت می‌کند.

مردم گفتند: خداوند این گوساله را برای کار مهمی گویا نموده است. آن گوساله برای بار دوم، در میان آنها این ندا را داد، آنان تصمیم گرفتند یک کشتی بسازند، و آن را ساختند، هفت نفر از آنها در آن کشتی سوار شدند، و آنچه خداوند در دل آنها انداخت آذوقه در آن بار کردند، آنگاه بادبان کشتی را بلند کرده و در دریا روان ساختند، کشتی همچنان حرکت کرد تا آنها را در جده فرود آورد، آنها نزد پیامبر ﷺ آمدند. پیامبر خدا ﷺ به آنان فرمود: شما همان اهل ذریح هستید که گوساله در میان شما فریاد زد؟ گفتند: آری.

آنها گفتند: ای رسول خدا! دین و کتاب را به ما عرضه کن.

رسول خدا ﷺ دین، کتاب، سنن، فرائض و احکام را - همان طور که از جانب خدای متعال آمده بود - به آنان عرضه نمود و مردی از بنی‌هاشم را بر آنها امیر ساخت و به همراه آنان فرستاد و تا این ساعت در میان آنها اختلافی رخ نداده است.^۱

محمد بن ابی الفوارس در کتاب «اربعین» خود می‌نویسد: أم سلمه

۲۰/۳۳۷

رضی الله عنها گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

ما من قوم یذکرون فضل محمد وآل محمد ﷺ إلا هبطت ملائكة من السماء تخبرهم وتحذّثهم.

هر گروهی که فضایل محمد و آل محمد ﷺ را بازگو می‌کنند، فرشتگانی

از آسمان به سوی آنها فرود آمده و آنها را باخبر نموده و با آنها سخن می‌گویند.

هنگامی که آنان به سوی آسمان عروج می‌کنند فرشتگان دیگر گویند: از شما بوی خوشی به ما مشام ما می‌رسد که خوشبوتر و پاکیزه‌تر از آن استشمام ننموده‌ایم!

فرشتگان پاسخ می‌دهند: **إِنَّا كُنَّا عِنْدَ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ فَضْلَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَعَبِقَ بِنَا مِنْ رِيحِهِمْ.**

ما در میان گروهی بودیم که فضایل محمد و آل محمد ﷺ را بازگو می‌نمودند، از بوی خوش آنان معطر شدیم.

فرشتگان دیگر گویند: ما را به سوی آنان فرود آورید!

می‌گویند: آنها متفترق شده‌اند.

می‌گویند: ما را به آن مکانی که بودند فرود آورید تا از آن تبرک جوییم.^۱

باز در همان کتاب آمده است: زید بن عوام و ابی امامه گویند:

رسول خدا ﷺ فرمود:

حُبِّي عَمُودُ مِيزَانِ الْعَالَمِ، إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ حُبِّي بِمِيزَانِ الْعَالَمِ، وَحُبِّي عَلِيٍّ ﷺ كَفْتَاهُ، وَحُبِّي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ﷺ خِيُوطُهُ، وَحُبِّي فَاطِمَةَ ﷺ عِلَاقَتُهُ، يُوْزَنُ بِهِ مَحَبَّةُ الْمُحِبِّ وَالْمُبْغِضِ لِي وَ لِأَهْلِ بَيْتِي. محبت من، عمود ترازوی جهان است، هنگامی که روز قیامت فرارسد؛ محبت من وسیله سنجش اهل عالم است و محبت علی ﷺ دو کفه آن است، و محبت حسن و حسین ﷺ بندهای ترازو است، و محبت فاطمه ﷺ قسمت اتصال دهنده دو کفه آن است، به وسیله آن ترازو، مهر و محبت دوستان و بغض دشمنان نسبت به من و اهل بیتم سنجیده می‌شود. **أَنْغَاةُ** این آیه را قرائت فرمود:

﴿ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * وَأَمَّا مَنْ ﴾

۱. اربعین ابی الفوارس: ۴۸ (مخطوط)، ینایع المودة: ۲۴۶ (ط اسلامبول)، إحقاق الحق: ۵۰۲/۹ و ۵۲۲/۱۸.

مودة القری: ۳۸ (ط لاهور)، روضة: ۱۵۱ ح ۵۷، بحار الأنوار: ۱۹۹/۲۸ ح ۷، تفسیر برهان: ۲۳۳/۴ ح ۲.



خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّ هَاوِيَةَ^۱ .

«پس کسی که (در آن روز) ترازوهای اعمالش سنگین است * او در یک زندگی خشنود کننده خواهد بود * ولی کسی که ترازوهای اعمالش سبک است * جایگاه او دوزخ خواهد بود»^۲.

در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد: ۲۲/۲۳۹

زنی به نام اُمّ مسلم - یا اُمّ اسلم - روزی به خانه اُمّ سلمه، همسر رسول خدا ﷺ آمد و جویای پیامبر خدا ﷺ شد.

اُمّ سلمه گفت: پیامبر خدا ﷺ بیرون رفته است به زودی می آید.

آن زن منتظر نشست تا اینکه رسول خدا ﷺ تشریف آورد، آنگاه رو به پیامبر خدا ﷺ کرد و گفت: پدر و مادرم فدای شما ای رسول خدا! من در کتابهای (آسمانی) خوانده‌ام که هر پیامبری را جانشینی باید، چرا که موسی علیه السلام هم در هنگام حیات و زندگیش و هم پس از مرگش جانشینی داشت و همچنین عیسی علیه السلام، پس جانشین شما کیست ای رسول خدا! پیامبر ﷺ فرمود:

يا اُمّ اسلم! وصيّي في حياتي وبعد مماتي واحد.

ای اُمّ اسلم! وصی و جانشین من در زمان زندگی و پس از مرگم یک نفر است.

۱. سورة الفارعه، آیه ۶-۹.

۲. این حدیث در اکثر نسخه‌ها چنین نقل شده:

رسول خدا ﷺ فرمود: من ترازوی دانشم، و علی علیه السلام دو کفه آن و حسن و حسین علیهما السلام بندهای آن ترازو و فاطمه علیها السلام قسمت اتصال دهنده دو کفه آن، و امامان پس از من، عمود آن ترازو هستند، که اعمال درستان ما و بغض دشمنان ما به وسیله آن، سنجیده می‌شود.

مراجعه شود به: القریمی: ۳۴ (ط لاهور)، احقاق الحق: ۲۵۶/۹، ۷۹/۱۳ و ۴۱۷/۱۸:۸۰. مقتل خوارزمی: ۱۰۷ (ط النری)، ذیل الثاقب سیوطی: ۶۰، ینابیع المودّة: ۲۳۶ و ۲۴۵، أرجح المطالب: ۳۱۲ (ط لاهور)، مفتاح النجا: ۱۶ (مخطوط)، جامع الأخبار: ۲۱۰ فصل ۱۴۱. این روایت را علامه مجلسی رحمته الله در بحار الأنوار: ۱۳۹/۲۳ ح ۸۷ از کتاب فردوس، و در ص ۱۰۶ ح ۱۶ از تارویل الآیات: ۱۰۵/۱ ح ۱۰ نقل کرده است.

آنگاه با دست مبارکش چند دانه سنگریزه برداشته و آنها را همانند آرد (نرم) نمود، سپس خمیر کرده و مهر مبارکش را به آن زد، آنگاه فرمود:

یا اُمّ اسلم! من فعل بعدي مثل فعلي فهو وصيّي في حياتي وبعد مماتي.

ای اُمّ اسلم! هر کس که پس از من چنین نماید او جانشین من در زمان حیات و پس از مرگ من است.

اُمّ اسلم از نزد پیامبر خدا ﷺ خارج و به حضور امیر مؤمنان علی ﷺ شرفیاب شد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! تو وصی و جانشین رسول خدایی؟ فرمود:

آری ای اُمّ اسلم! آنگاه چند سنگریزه برداشت و مانند آرد نمود و خمیر کرده و مهر مبارکش را به آن زد و فرمود:

ای اُمّ اسلم! هر که چنین نماید او جانشین من است.

اُمّ اسلم به حضور امام حسن ﷺ - که نوجوانی بود - آمد و گفت: آقای من! شما جانشین پدر بزرگوارت هستی؟

فرمود: آری ای اُمّ اسلم! آنگاه چند سنگریزه برداشت و مانند آرد و پدر بزرگوارش آنها را عجین ساخت و مهر خود را به آن زد.

سپس آن زن به حضور امام حسین ﷺ - که کودکی بیش نبود - آمد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! شما جانشین برادرت هستی؟

فرمود: آری ای اُمّ اسلم! آنگاه مانند برادرش امام حسن ﷺ عمل کرد و همان کار را انجام داد.

آن زن سعادتمند پس از شهادت امام حسین ﷺ هنگامی که امام سجاد ﷺ از کربلا بازمی‌گشت با حضرتش دیدار کرد و پرسید: تو جانشین پدر بزرگوارت هستی؟

فرمود: آری، سپس کار آن بزرگواران را انجام داد.^۱

۱. الثاقب فی المناقب: ۵۶۲ ضمن ح ۱، الوافی: ۱۲۵/۲ ح ۵. نظیر این روایت را ثقة الإسلام کلینی ﷺ در کافی: ۳۵۵/۱ ح ۱۵ آورده است.



در کتاب «بصائر الدرجات» می‌نویسد: عده‌ای از راویان حدیث از

امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که حضرتش فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خویش فرمود:

حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم.

زندگی و مرگ من برای شما خیر است.

اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! اینکه زندگی شما برای ما خیر

است فهمیدیم، اما وفات و مرگ شما چگونه برای ما خیر است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَمَا حَيَاتِي فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا

كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^۱، وَأَمَا وَفَاتِي فَتَعْرُضُ عَلَيَّ

أَعْمَالِكُمْ فَاسْتَغْفِرُ لَكُمْ.

زندگیم برای شما خیر است، زیرا که خدای متعال می‌فرماید: «تا تو ای

(پیامبر) در میان آنان هستی خداوند آنها را عذاب نخواهد کرد و همچنین

تا استغفار می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌نماید».

و اینکه مرگ و وفاتم برای شما خیر است، زیرا که اعمال شما بر من عرضه

می‌شود و من برای شما طلب آمرزش می‌نمایم.^۲

عالم بزرگوار سید نعمت‌الله جزایری رحمته الله علیه این حدیث شریف را در کتاب

«انوار نعمانیه» نقل کرده و اضافه نموده است: اینکه (رسول خدا صلی الله علیه و آله)

می‌فرماید: «مرگ و وفاتم برای شما خیر است» یعنی اعمال شما هر روز

پنجشنبه و جمعه بر من عرضه می‌شود و من برای شما طلب آمرزش

می‌نمایم و از خدا می‌خواهم که از گناهان شما بگذرد.

باز در همان کتاب می‌نویسد: راوی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که

می‌فرمود:

۱. سورة انفال، آیه ۳۳.

۲. بصائر الدرجات: ۴۴۴ ح ۷، بحار الأنوار: ۳۲۹/۲۳ ح ۵۴.



ما لكم تسؤون رسول الله ﷺ؟

چرا شما پیامبر خدا ﷺ را اندوهگین می‌نمایید؟

مردی عرض کرد: چگونه ما او را اندوهگین می‌نماییم؟

فرمود: أما تعلمون أن أعمالكم تعرض عليه؟ فإذا رأى فيها

معصية ساء ذلك، فلا تسؤوا رسول الله ﷺ وسرّوه.

آیا نمی‌دانید که اعمال شما بر آن حضرت عرضه می‌شود؟ اگر گناهی در آن

ببیند ناراحت و اندوهگین می‌شود، رسول خدا ﷺ را با اعمالتان

اندوهگین نسازید، بلکه آن حضرت را خوشحال و مسرور نمایید.^۱

در کتاب «قصص الأنبياء» می‌نویسد: ابن عباس رضی الله عنهما گوید:

رسول خدا ﷺ فرمود:

هنگامی که خدای متعال حضرت آدم ﷺ را آفرید او را در پیشگاه خود

نگه داشت. حضرت آدم ﷺ عطسه‌ای نمود، خداوند به او ملهم فرمود

که خدای را حمد و ستایش نماید، (حضرت آدم ﷺ) پس از عطسه خدای

را حمد و ستایش نمود.

پس خداوند فرمود: ای آدم! تو مرا حمد و ستایش نمودی، به عزت و

جلالیم سوگند! اگر نبودند دو نفر از بندگانم که می‌خواهم در آخرالزمان

بیافرینم تو را خلق نمی‌کردم.

حضرت آدم ﷺ گفت: پروردگارا! تو را به مقام و منزلت آنان در نزد

خودت سوگند می‌دهم! اسم آنها چیست؟

خدای متعال فرمود: ای آدم! نگاه کن به جانب عرش.

حضرت آدم ﷺ نگاهی کرد و دو سطر از نور دید: در سطر اول نوشته

شده بود:

«لا إله إلا الله، محمد نبي الرحمة، وعلي مفتاح الجنة».

معبودی جز خدای نیست، محمد پیامبر رحمت و علی کلید بهشت است.

۱. بصائر الدرجات: ۲۴۵ ح ۸ و ۴۲۶ ح ۱۷، الکافی: ۲۱۹/۱ ح ۳، امالی مفید: ۱۹۶ ح ۲۹، بحار الأنوار:

۱۳۱/۱۷ ح ۵: ۵۵۱/۲۲ ح ۶: ۳۴۹/۲۳ ح ۵۵: ۳۶۰/۷۳ ح ۸۵.



در سطر دوم نوشته شده بود:

«آلیت علی نفسی أن أرحم من والاهما، وأعدّب من عاداهما».

با خودم سوگند یاد کرده‌ام که هر کس آن دو شخصیت را دوست داشته باشد به او رحم کنم، و هر که با آن دو، دشمنی کند او را عذاب و شکنجه نمایم.^۱

محدّث بزرگوار سیّد نعمه‌الله جزایری رحمته در کتاب «انوار نعمانیّه» ۲۵/۷۴۲

می‌نویسد: در روایات آمده است:

هنگامی که حضرت آدم علیه السلام به حضرت حوّا نگاه کرد گفت: پروردگارا! او را به ازدواج من درآور.

خدای متعال فرمود: ای آدم! مهریه‌اش را بیاور.

حضرت آدم گفت: خدایا! نمی‌دانم (مهریه چیست؟)

خدای متعال فرمود:

یا آدم! صلّ علی محمد و آل محمد عشر مرّات.

ای آدم! ده مرتبه بر محمد و آل محمد صلوات بفرست.

حضرت آدم انجام داد و خداوند متعال حوّا را به او تزویج نمود.

وقتی مهریه حضرت حوّا، صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام باشد چرا

مهریه حورالعین چنین نباشد؟^۲

باز سیّد بزرگوار رحمته در همان کتاب می‌نویسد: همچنین در ۲۶/۷۴۳

روایات آمده است:

خدای متعال فرشتگانی آفریده که در روی زمین در گردش هستند، آنان

هدفی جز رساندن صلوات‌ها بر پیامبر صلی الله علیه و آله که در اطراف زمین بر آن

حضرت می‌فرستند، ندارند. آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گویند: ای رسول

خدا! فلانی بر تو درود و سلام فرستاد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: بر فلانی درود و سلام باد.

۱. قصص الأنبياء: ۵۲ ح ۲۷، بحار الأنوار: ۱۱۴/۱۱ ح ۳۹ و ۶/۲۷ ح ۱۲.

۲. الأنوار النعمانیة: ۱۳۲/۱.



و همچنین زیارات زائران را به آن حضرت می‌رسانند، چنان‌که زیارات زیارت‌کنندگان، و درود درودفرستان، و سلام سلام‌گویان را بر امامان معصومین علیهم‌السلام نیز می‌رسانند.^۱

۲۷/۷۴۴ مسعودی رحمته‌الله در کتاب «إثبات الوصیة» می‌نویسد: از عالم رحمته‌الله روایت شده که فرمود:

موقعی که خدای متعال اراده فرمود که آقای ما حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را (در عالم دنیا) ظاهر نماید قطره‌ای از زیر عرش فرو فرستاد و آن را به میوه‌ای از میوه‌های زمین رساند، پدرش (عبدالله) آن میوه را خورد. هنگامی که عبدالله با آمنه نزدیکی نمود، آن قطره در آن موضعی که خدا او را در آن موضع آفریده بود جایگزین شده و مدت چهل روز از آن گذشت صدای او از بطن مادرش شنیده می‌شد.

وقتی مدت چهار ماه از آن گذشت بر بازوی راست او این آیه نوشته شد: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۲؛ هر کلمه پروردگار تو با صدق و عدل به حد کمال و تمام رسید؛ هیچ کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده داناست. هنگامی که به امر خدا ظاهر گشت در هر شهری برای او ستونی از نور برپا شد که به وسیله آن نور به اعمال بندگان نظر می‌کند.^۳

۲۸/۷۴۵ باز در همان کتاب می‌نویسد: روایت شده است که:

خدای متعال دانش همه آنچه را که بوده و تا روز قیامت خواهد بود به پیامبر خودش تعلیم نمود، آنگاه امر دین و احکام را به او واگذار کرد و فرمود: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۴. آنچه را رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای شما آورده بگیرید و از آنچه نهی نموده

۱. الأنوار النعمانیة: ۱۳۲/۱.

۲. سورة أنعام، آیه ۱۱۵.

۳. إثبات الوصیة: ۱۰۹.

۴. سورة حشر، آیه ۷.

خورداری کنید».

همچنین در مورد آن حضرت فرمود:

﴿ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴾^۱

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید * آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او فرود آمده نیست».

و نیز دربارهٔ پیامبرش فرمود: ﴿ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ﴾^۲؛

«کسی که از رسول خدا اطاعت کند، در واقع از خدا اطاعت کرده است».

آنگاه خدای متعال پیامبرش را چنان توصیف نمود که احدی از پیامبران و مخلوقاتش را چنین توصیف نکرده بود که به آن حضرت فرمود:

﴿ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ ﴾^۳؛

«و همانا تو دارای اخلاق عظیم و برجسته‌ای هستی»^۴.

باز در همان کتاب آمده است: روایت شده: ۲۹/۷۴۶

از جمله موضوعاتی که رسول خدا ﷺ در آن حال - موقع وصیت - به علی رضی الله عنه فرمود این بود که:

إِذَا مِتُّ فَغَسِّلْنِي وَكُنِّنِي وَحَنِّطْنِي، ثُمَّ أَجْلِسْنِي فِسْلِ عَمَّا بَدَا لَكَ
وَاكَتِبْ.

هنگامی که من مردم، مرا غسل داده و کفن نموده و حنوط می‌کنی، آنگاه مرا می‌نشانی و از آنچه که برای تو آشکار گشته می‌پرسی و می‌نویسی.^۵

باز در همان کتاب آمده است: روایت شده که پیامبر خدا ﷺ ۳۰/۷۴۷

فرمود:

أَعْطَيْتُ مَا أُعْطِيَ النَّبِيُّونَ وَالْمُرْسَلُونَ جَمِيعاً، وَأَعْطَيْتُ خَمْسَةَ
لَمْ يَعْطِهَا أَحَدٌ: نَصْرَتِ بِالرَّعْبِ، وَجَعَلْتُ لِي ظَهْرَ الْأَرْضِ مَسَاجِدَ

۱. سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

۲. سوره نساء، آیه ۸۰.

۳. سوره قلم، آیه ۴.

۴ و ۵. إثبات الوصية: ۱۲۰ و ۱۲۲.

وطهوراً، وأعطيت جوامع الكلم، وفضلت بالغنيمه، وأعطيت الشفاعة في أمتي.

آنچه به همه انبیاء و رسولان عطا شده بر من نیز عطا شده است، ولی پنج نعمت بر من عطا شده که به احدی عطا نشده است:

- ۱- من به وسیله ترسی (که خداوند در دل دشمنان انداخت) پیروز شدم.
- ۲- روی زمین به جهت من محل سجده و پاک‌کننده قرار داده شده است.
- ۳- جمع‌کننده کلمه‌ها (یعنی یکی کردن ائمتها و ادیان) به من عطا شده است.
- ۴- من به وسیله غنیمت فضیلت داده شده‌ام.
- ۵- مقام شفاعت ائمتم به من عطا شده است.

آری! خدای متعال آنچه به پیامبران - از معجزات، آیات و علامات - عطا کرده بود به آن حضرت نیز عطا نمود، و آن حضرت را با مقاماتی که به احدی نداده بود، برتری داد. آنگاه خدای متعال این آیه را بر او فرو فرستاد:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱.

«و خویشاوندان نزدیکت را بترسان».

رسول خدا ﷺ پس از نزول این آیه، بزرگان و رؤسای بنی‌هاشم را که در آن زمان چهل نفر بودند جمع کرد. به علی علیه السلام دستور داد تا ران گوسفندی را برای آنان پخت و یک صاع از گندم را بر آنان نان کرد. آنگاه ده نفر از آنان خدمت رسول خدا ﷺ آمده و غذا خورده و خارج می‌شدند تا اینکه ده نفر ده نفر همه آمدند و غذا می‌خوردند و آب می‌نوشیدند و سیر می‌شدند، و این در حالی بود که در میان آنها افرادی بودند در یک وعده یک گوسفند را با یک مشک آب می‌خوردند!!^۲

باز در همان کتاب آمده است: روایت شده که:

۳۱/۷۴۸

۱. ورة شعراء، آیه ۲۱۴.

۲. إنبات الوصیة: ۱۱۵.



همانا اسم اعظم خدا، هفتاد و سه حرف است، خدای متعال یک حرف از آن را به اصف بن برخیا عطا نمود، که آن عمل را در مورد تخت بلقیس انجام داد.

و به حضرت عیسی علیه السلام دو حرف از آن عطا نمود که به وسیله آن دو حرف، کارهایی انجام داد که خدا آنها را حکایت کرده است.
و به حضرت موسی علیه السلام چهار حرف از آن عطا نمود.
و به حضرت ابراهیم علیه السلام هشت حرف از آن عطا نمود.
و به حضرت نوح علیه السلام پانزده حرف از آن عطا نمود.
و به حضرت محمد صلی الله علیه و آله هفتاد و دو حرف از آن عطا نمود.
خدای متعال یک حرف را برای خود انتخاب نمود.
بنابراین، خداوند متعال آنچه به پیامبران یاد داده بود و آنچه یاد نداده بود به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تعلیم نمود....^۱

در کتاب «بحار الأنوار» می نویسد: واقدی می گوید: ۳۲/۷۴۹

هنگامی که چهار روز از تولد رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت سواد بن قارب نزد عبدالمطلب آمد. حضرت عبدالمطلب کنار درب بیت الله الحرام نشسته بود، اطراف او را قریش و بنی هاشم گرفته بودند.
سواد بن قارب نزدیک آمد و گفت: ای اباالحارث! بدان، من شنیده‌ام که برای عبدالله پسری متولد شده، و در مورد او کارهای شگفت‌انگیزی نقل می‌نمایند، می‌خواهم لحظاتی به چهره او نگاه کنم.
البته سواد بن قارب شخص بانفوذی بود و به سخن او ارزش قائل می‌شدند، و او مردی راستگو بود.

عبدالمطلب برخاست و به همراه سواد بن قارب به خانه آمنه رضی الله عنها آمدند. وارد خانه شدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در گهواره‌اش خوابیده بود، هنگامی که می‌خواستند وارد اتاق شوند، عبدالمطلب گفت: یا سواد!



ساکت باش تا از خواب بیدار شود. او نیز ساکت شد.

آنها آرام آرام وارد اتاق شدند، رسول خدا ﷺ که در گهواره‌اش خوابیده بود، سواد نگاهی به اندام آن حضرت کرد، در او هیبت و هیبت پیامبران بود، چون روپوش از جمال مبارکش برداشت نوری از چهره مبارکش جهید و سقف اتاق را شکافت، و به کرانه آسمان رسید، حضرت عبدالمطلب و سواد از شدت نور آستینهای خودشان را جلو صورتشان گرفتند.

در این موقع بود که سواد خود را به روی پیامبر ﷺ انداخت و به عبدالمطلب گفت: تو را گواه می‌گیرم که من به این کودک و آنچه از طرف خدایش می‌آورد، ایمان آوردم.

آنگاه بر گونه‌های پیامبر ﷺ بوسه زد و هر دو از اتاق خارج شدند، سواد به منزلش بازگشت و عبدالمطلب خوشحال و مسرور گردید. واقدی گوید: پیامبر ﷺ یک ماهه شد، وقتی کسی به او نگاه می‌کرد خیال می‌کرد که او بیچۀ یک ساله است، و این به جهت وقار، توانایی جسمی و بهره کامل هوش و فهمش بود، از گهواره او صدای تسبیح، تحمید و ثنای خدای متعال را می‌شنیدند.^۱

در کتاب «المناقب» می‌نویسد: ابن عباس گوید:

حضرت ابوطالب ﷺ به برادرش گفت: ای عباس! برای تو از محمد ﷺ بگویم، من همواره کنار او بودم، ساعتی از شب و روز از او جدا نمی‌شدم، چون به کسی اطمینان نداشتم تا اینکه او را در رختخواب خودم خواباندم. به او گفتم که لباسهای (بیرونی‌اش) را بکنند و با من بخوابد، از این سخن من ناراحت شد و این را در چهره او احساس کردم،

۱. الفضائل ابن شاذان: ۲۳، بحار الأنوار: ۲۹۲/۱۵.



رو به من کرد و گفت:

يا عمّاه! اصرف بوجهك عني حتى أخلع ثيابي وأدخل فراشي.
عموجان! صورت از من برگردان تا لباسهایم را بکنم، و وارد رختخواب
شوم.

گفتم: چرا؟ گفت: لا ینبغی لأحد أن ینظر إلی جسدي.
چون سزاوار نیست کسی به بدن من نگاه کند.

من از سخن او در شگفت شدم، و صورت برگرداندم تا وارد رختخواب
شد، من هم وارد رختخواب شدم متوجه شدم که میان من و او لباسی
است. سوگند به خدا! من آن را نگذاشته بودم، وقتی دست زدم دیدم لباس
نرمی است. آنگاه که بوییدم (معطر بود) گویا در مشک فرو رفته بود،
بامدادان وقتی از خواب بیدار شدم دیدم لباس مفقود شده است.

و رفتار او با من و رفتار من با او بدین گونه بود، اوقات زیادی می دیدم
که در رختخوابش نیست، وقتی به دنبالش می رفتم، از رختخواب جوابم
می گفت: عموجان! من اینجا هستم برگرد.

(صاحب مناقب می نویسد: پیامبر ﷺ وارد چشمه زمزم می شد و از
آن آب می نوشید و چه بسا حضرت ابوطالب رضی الله عنه به آن حضرت غذا
تعارف می کرد و آن حضرت می فرمود: نمی خواهم، من سیر هستم.
هنگامی که حضرت ابوطالب رضی الله عنه می خواست با فرزندان صبحانه یا
شام بخورد می فرمود: منتظر باشید تا پسرم حاضر شود.
پس رسول خدا ﷺ می آمد و با آنها غذا میل می فرمود و غذا همچنان
باقی می ماند.^۱

۳۴/۷۵۱ شیخ رضی الدین، برادر بزرگوار علامه حلی رضی الله عنه در کتاب «العدد»

می نویسد: حلیمه سعیدیّه گوید:

۱. المناقب: ۱/۳۶، بحار الأنوار: ۱۵/۳۳۵ ح ۲.



در قبیله بنی‌سعد درخت خشکیده‌ای بود که هرگز میوه نمی‌داد، روزی در حالی که رسول خدا ﷺ در بغلم بود کنار آن درخت فرود آمدیم، هنوز از آنجا برنخاسته بودیم که درخت به برکت آن حضرت سبز شد و میوه داد.

من جایی سراغ ندارم که با آن حضرت نشسته باشم جز آنکه به برکت وجود آن حضرت حاصلخیز شده.

روزی آن حضرت را به خانه زنی از طایفه بنی‌سعد بنام امّ مسکین بردم. او حال خوشی نداشت (و ناتوان و ضعیف بود)، وقتی وارد خانه‌اش شدیم ناگاه توانش را بدست آورده و حالش خوب شد، او هر روز می‌آمد و سر مبارک حضرتش را می‌بوسید.

حلیمه گوید: من هرگز در حال خواب به رسول خدا ﷺ نگاه نکردم جز آنکه دیدم دیدگان مبارکش باز است، گویی می‌خندد، و هرگز سرما و گرما به آن حضرت آزار نمی‌رسانید.

حلیمه می‌افزاید: (در آن مدتی که حضرتش نزد من بود) من چیزی را آرزو نکردم جز آنکه فردایش به آن دست یافتم.

روزی گرگی، بچه‌بزی را که از من بود گرفت، من از این جهت خیلی ناراحت شدم، ناگاه متوجه شدم که رسول خدا ﷺ سر مبارکش را به سوی آسمان بلند کرد، من چیزی نفهمیدم جز اینکه دیدم گرگ، بچه‌بزی را بر پشتش سوار کرده و برمی‌گرداند، در حالی که کوچکترین زخمی به آن نرسانده بود.

حلیمه گوید: هرگز او را در میان آفتاب بیرون نبردم جز آنکه ابری بر او سایه می‌افکند. و در موقع باران، ابری مانع ریزش باران به آن حضرت می‌شد.

حلیمه گوید: پیوسته نوری از خیمه من میان آسمان و زمین امتداد



داشت. مردم از سرما و گرما در آزار بودند، ولی از آن موقع که آن حضرت نزد من بود هیچ سرما و گرمایی مرا آزار نرسانید.

روزی تصمیم گرفتم سر مبارکش را بشویم، وقتی آمدم دیدم خودش سرش را شسته و روغن و عطر زده است.

من هرگز برای او لباس نشستم، هر موقع می خواستم بشویم پیش از من شسته می شد و لباس نو برای او آماده می شد.

حلیمه گوید: هر وقت پستانهایم را جهت شیر بیرون می آوردم نغمه‌ای را برای او می شنیدم و هرگز نیاشامید جز آنکه چیزی می خواند، و من از این امر در شگفت بودم تا این که زبان به سخن باز کرد، دیدم وقتی غذا میل می کند می گوید: «بسم الله ربّ محمد» «بنام خدا، پروردگار محمد» و وقتی از خوردن و آشامیدن فارغ می شد می گفت: «الحمد لله ربّ محمد» «سپاس خدای را، پروردگار محمد».^۱

در کتاب «بحار الأنوار» می نویسند: امام صادق علیه السلام فرمود:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار سنگی با مردی قرار وعده ملاقات گذاشت و فرمود: من در اینجا هستم تا تو بیایی. آفتاب به شدت می تابید و گرمایش اذیتش می کرد، یارانش گفتند: ای رسول خدا! اگر به سایه بروید از آزار گرمای آفتاب در امان خواهد بود. فرمود:

وعدته إلی هاهنا، وإن لم یجیء کان منه المحشر.

من با او اینجا را وعده گذاشتم، و اگر نیامد، همین جا خواهم ماند.^۲

عایشه گوید: (روزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله) عرض کردم: ای رسول خدا! وقتی از بیت‌الخلاء بیرون آمدید به دنبال شما رفتم و چیزی ندیدم

۱. العدد القویة: ۱۲۲ ح ۲۴-۲۹، بحار الأنوار: ۳۴۱/۱۵ ح ۱۲.

۲. بحار الأنوار: ۲۳۹/۱۶ ضمن ح ۳۵، به نقل از مکارم الأخلاق: ۲۴. علامه مجلسی رحمته الله این حدیث را در ج:

۹۵/۷۵ ح ۱۳ از علل الشرائع: ۷۸/۱ ح ۴ نقل کرده است.

جز آنکه آنجا بوی مشک یافتم.

حضرت فرمود:

يا عائشة! إنا معشر الأنبياء ينبت أجسادنا على أرواح أهل الجنة،
فما خرج منا من شيء إلا ابتلعتة الأرض.

ای عایشه! همانا ما پیامبران پیکرهایمان مانند ارواح بهشتیان آفریده شده،
هر چه از ما خارج شود زمین آن را فرو می‌برد.^۱

در کتاب «روضة الواعظین» می‌نویسد: عیص بن قاسم گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حدیثی از پدر بزرگوارتان علیه السلام روایت

شده که فرمود:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگز از نان گندم سیر نخورد».

آیا این حدیث صحیح است؟ فرمود:

لا، ما أكل رسول الله صلی الله علیه و آله خبز برّ قطّ، ولا شبع من خبز شعير قطّ.
نه! رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز نان گندم نخورد و از نان جو هم سیر نشد.^۲

در کتاب «المناقب» در حدیث نوح علیه السلام آمده:

برای حضرت نوح علیه السلام کشتی بر روی آب حرکت کرد و آن بر کافر و

مؤمن حرکت می‌کند، ولی برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله سنگ بر روی آب

حرکت کرد و این در کنار برکه‌ای بود که پشت آن تپه بزرگی بود.

عکرمه بن ابی جهل گفت: ای محمد! اگر تو به راستی پیامبری، دعا

کن تا سنگی از سنگهای این تپه حرکت کرده و بیاید و در آب فرورود تا

از آن عبور کنیم.

۱. بحار الأنوار: ۲۳۹/۱۶ ضمن ح ۲۵ (به نقل از مکارم الأخلاق: ۲۴) و ص ۱۷۸. این روایت را ابن شهر آشوب

نیز در المناقب: ۱۲۵/۱ (با اندکی تفاوت) نقل کرده است.

۲. روضة الواعظین: ۴۵۶، بحار الأنوار: ۷۱/۷۰ ح ۲۰، و ج: ۲۴۲/۱۶ و ۲۷۵/۶۶ ح ۵ به نقل از «مکارم

الأخلاق: ۲۸» و ج: ۲۱۶/۱۶ ح ۴ به نقل از «امالی صدوق: ۳۹۸ ح ۷ مجلس ۵۲».



حضرت سنگ را خواند، و آن بر روی آب آمد تا اینکه در برابر حضرتش قرار گرفت، آنگاه دستور برگشت دادند، و همچنان که آمده بود بازگشت^۱

۳۹/۷۵۶] راوندی رحمته الله علیه در کتاب «خرائج» می نویسد: برای هر عضوی از اعضای پیامبر خدا ﷺ معجزه‌ای بود:

معجزه سر مبارکش این بود که ابری بر آن سایه می افکند.

معجزه چشمان مبارکش این بود که: آن حضرت از پشت سر چنان می دید که از رو به رو می دید.

معجزه گوش های مبارکش این بود که: صداها را در خواب چنان می شنید که در بیداری می شنید.

معجزه زبان مبارکش این بود که: به سو سو سازی فرمود: من کیستم؟ گفت: تو رسول خدا هستی.

معجزه دستان مبارکش این بود که: از میان انگشتان مبارکش آب بیرون آورد.

معجزه پاهای مبارکش این بود که: جابر چاهی داشت که آبش تلخ بود، از این امر به حضرتش شکوه نمود، حضرت پاهایش را در تشتی شسته و دستور داد تا آبش را در آن چاه بریزند، وقتی آب تشت را به آن چاه ریختند، آبش شیرین و گوارا شد.

معجزه عورتش این بود که: آن حضرت ختنه شده متولد شد.

معجزه بدن مبارکش این بود که: هرگز سایه اش بر زمین نیفتاد، زیرا که آن حضرت نور بود و نور همانند چراغ سایه ندارد.

معجزه پشت مبارکش این بود که: مهر نبوت در پشت حضرتش بود و

۱. المناقب: ۲۱۴/۱، بحار الأنوار: ۲۰۲/۱۶، ضمن ح ۱.



بر دو کف آن حضرت نوشته شده بود: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله».^۱

۴۰/۷۵۷ در کتاب «تفسیر عیاشی» آمده: سعید بن جبیر گوید:

در کعبه سیصد و شصت بت بود که هر قبیله از قبایل عرب یک یا دو بت داشتند. هنگامی که آیه شریفه ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲ نازل شد، همه بت‌هایی که در کعبه بود به سجده افتادند.^۳

۴۱/۷۵۸ در کتاب «خرائج» می‌نویسد: عمار بن یاسر گوید:

من در برخی از سفرهای رسول خدا ﷺ به همراه آن حضرت بودم. روزی در صحرائی فرود آمدیم، درختان کمی در آن صحرا بود، رسول خدا ﷺ به دو درخت کوچک نگاه کرد و فرمود:

يا عمار! صر إلى الشجرتين فقل لهما: يا امرؤ الله ﷺ أن
تلتقيا حتى يقعدا تحتكما.

ای عمار! برو کنار این دو درخت و بگو: رسول خدا ﷺ به شما دستور می‌دهد که کنار هم قرار بگیرید تا در زیر شما بنشینند.

عمار گوید: من آمدم و گفتم.

آن دو درخت چنان بهم چسبیدند که مانند یک درخت شدند و رسول خدا ﷺ آمد و پشت آنها قضای حاجت کرد. هنگامی که خواست بیرون آید، فرمود: هر کدام جای خودتان برگردید، و آنها برگشتند.^۴

۴۲/۷۵۹ عالم بزرگوار، قطب راوندی^۵ در کتاب «قصص الأنبياء» می‌نویسد:

۱. الخرائج: ۵۰۷/۲ ح ۲۰، بحار الأنوار: ۲۹۹/۱۷ ح ۱۰. این حدیث را راوندی در «قصص الأنبياء»: ۳۱۴ نیز نقل کرده است.

۲. سورة آل عمران، آیه ۱۸: «خداوند گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می‌دهند در حالی که خداوند قیام به عدالت دارد، معبودی جز او نیست که هم توانا و هم حکیم است».

۳. تفسیر عیاشی: ۱۶۶/۱ ح ۲۰، بحار الأنوار: ۳۶۶/۱۷ ح ۱۲، تفسیر برهان: ۲۷۳/۱ ح ۴.

۴. الخرائج: ۱۵۵/۱ ح ۲۲۳، بحار الأنوار: ۳۶۴/۱۷ ح ۳.

ابن عباس گوید: روزی عربی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: به چه دلیلی پذیرم که تو رسول خدا هستی؟
حضرت فرمود:

أرأيت إن دعوت هذا العذق من هذه النخلة فأتاني، أتشهد أنني رسول الله ﷺ؟

اگر ببینی که من شاخه‌ای از این درخت خرما را بخوانم و آن هم بیاید، آیا گواهی می‌دهی که من پیامبر خدا هستم؟

گفت: آری.

رسول خدا ﷺ شاخه را خواستند، شاخه از درخت جدا شد و بر زمین افتاد، آن شاخه می‌جهید و به طرف رسول خدا ﷺ می‌آمد تا این که در برابر حضرتش قرار گرفت، حضرت فرمود: برگرد، آن شاخه به جایگاهش برگشت.

وقتی آن عرب این معجزه را دید گفت: گواهی می‌دهم که تو پیامبر خدا هستی و به آن حضرت ایمان آورد.

مرد عامری از محضر حضرتش مرخص شده و به سوی خاندان خود رفت و گفت: ای خاندان عامر بن صعصعه! سوگند به خدا! هرگز او را در چیزی تکذیب نخواهم کرد.

در میان بنی‌هاشم مردی بنام رکانه بود، او کافر و از جسورترین مردم بود، وی گله‌گوسفندی داشت که در صحرای اِضْم^۱ می‌چرانید.

روزی رسول خدا ﷺ راهش به آن وادی افتاد، رکانه حضرتش را ملاقات کرد و گفت: اگر میان من و تو نسبت فامیلی نبود هر آینه پیش از سخن گفتن تو را می‌کشتم، آیا تو خدایان ما را دشنام می‌دهی؟ اینک خدای خودت را بخوان تا تو را از دست من رها کند.

۱. نام صحرائی میان مکه و یمامه است.



آنگاه گفت: با من کشتی بگیر، اگر تو پیروز شدی ده رأس از گوسفندانم مال تو باشد.

رسول خدا ﷺ او را گرفت و بر زمین زد و بر سینه‌اش نشست.

رکانه گفت: تو چنین نکردی، این خدای تو بود که چنین زمینم زد. آنگاه رکانه گفت: دوباره کشتی بگیر، اگر تو پیروز شدی ده رأس دیگر از گوسفندانم را انتخاب کن.

رسول خدا ﷺ برای مرتبه دوم با او کشتی گرفت و او را بر زمین زد، باز گفت: خدای تو بر زمینم زد، دوباره کشتی بگیر، اگر پیروز شدی، ده رأس دیگر از گوسفندانم مال تو باشد.

پیامبر خدا ﷺ برای سومین بار با او کشتی گرفت و بر زمینش زد. رکانه گفت: لات و عزى سرافکنده گشتند، سی رأس از گوسفندانم را انتخاب کن. حضرت فرمود:

من از تو گوسفند نمی‌خواهم، ای رکانه! تو را به اسلام دعوت می‌نمایم، وای از جان رکانه! آیا به سوی آتش می‌رود؟ اگر تو امروز اسلام بیاوری از آتش در ایمن خواهی بود.

رکانه گفت: هرگز (ایمان نمی‌آورم)، جز آنکه آیه و معجزه‌ای برای من نشان دهی.

رسول خدا ﷺ فرمود:

آیا خدا را بر خود گواه می‌گیری که اگر همینک خدای خودم را بخوانم و معجزه‌ای برای تو نشان دهم، آیا به آنچه دعوت کردم پاسخ مثبت خواهی داد؟

گفت: آری.

در آن نزدیکی درخت میوه‌داری بود، حضرت رو به آن کرد و فرمود:

به اذن خدا به سوی من بیا!

درخت دو نیمه شد، یک نیمه آن با شاخه‌هایش آمد و در برابر حضرتش قرار گرفت.

رکانه گفت: امر عظیم و بزرگی به من نشان دادی، اکنون به آن دستور بده تا برگردد.

رسول خدا ﷺ به او فرمود:

ای خدا را گواه می‌گیری که اگر من از خدایم خواستم آن برگردد و برگشت به آنچه دعوت کردم پاسخ مثبت دهی؟
گفت: آری.

حضرت دستور فرمود و نیمه درخت برگشت و به نیمه اولش چسبید.
پیامبر ﷺ به او فرمود: آیا اسلام می‌آوری؟

رکانه گفت: من دوست ندارم که زنان مدینه گویند: من به خاطر ترسی که از تو در دلم افتاد به تو ایمان آوردم، ولی تو گوسفندان را انتخاب کن.
رسول خدا ﷺ فرمود:

من نیازی به گوسفندان تو ندارم جایی که تو از پذیرش اسلام سرباز می‌زنی.^۱

نظیر این روایت را عالم بزرگوار، ابن شهر آشوب رحمته نیز در کتاب «مناقب» نقل کرده و اضافه می‌کند: در روایتی آمده:

رسول خدا ﷺ شاخه‌ای از درختی را به سوی خود خواند و آن شاخه پیوسته می‌آمد و سجده می‌کرد تا این که در کنار حضرتش قرار گرفت و سخن گفت.^۲

در کتاب «کافی» آمده: نه‌دی از امام صادق رحمته روایت کرده که

۱. قصص الانبیاء: ۲۹۷ ح ۳۷۰، بحار الأنوار: ۳۶۸/۱۷ ح ۱۷. بخش نخست این حدیث را راوندی رحمته در «الغرائب»: ۵۰۳/۲ ح ۱۴ نیز نقل کرده است.

۲. المناقب: ۱۲۹/۱.

حضرتش فرمود:

كان رسول الله ﷺ يمصّ النوى بفيه ويفرسه فيطلع من ساعته.
رسول خدا ﷺ دانه را با آب دهان مبارکش می‌مکید و می‌کاشت و در
همان ساعت می‌روید و سبز می‌گشت.^۱

۴۴/۷۶۱] واقدی در تفسیر آیه شریفه ﴿إِذْ هَمَّ قَوْمٌ...﴾^۲؛ «در آن هنگام که
جمعی از دشمنان می‌خواستند دست به سوی شما دراز کنند...»، گوید:
رسول خدا ﷺ به جنگ گروهی از قبیله‌های بنی‌ذبیان و محارب در
منطقه «ذی امر» رفت. آنان به بالای کوه پناه بردند. رسول خدا ﷺ در
مکانی که آنها را می‌دیدند اردو زدند.

حضرت برای قضای حاجت از اردوگاه خارج شدند، ناگاه باران
بارید، و لباس حضرت خیش شد، رسول خدا ﷺ لباسش را بر درختی
پهن نمود تا خشک گردد و خود زیر درخت استراحت فرمود، و اعراب
این منظره را می‌دیدند.

بزرگ آنان «دعشور بن حارث» پیش آمد و با شمشیر عریان بالای سر
حضرتش ایستاد و گفت: ای محمد! امروز چه کسی از تو دفاع می‌کند؟
فرمود: خدا. جبرئیل بر سینه دعشور زد و شمشیر از دستش افتاد،
رسول خدا ﷺ شمشیر را برداشته و بالای سرش ایستاد و فرمود:

من يمنعك مني اليوم؟

امروز چه کسی از تو دفاع می‌کند؟

گفت: هیچ کس، و من گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و
محمد پیامبر خداست، آنگاه این آیه نازل شد.^۳

۱. الکافی: ۷۲/۵، بحار الأنوار: ۳۸۸/۱۷ ح ۵۶ و ۵۸/۲۱ ح ۸، وسائل الشیعه: ۲۲/۱۲ ح ۲.

۲. سوره مائده، آیه ۱۱.

۳. مجمع البیان: ۱۶۹/۳، بحار الأنوار: ۴۷/۱۸. نظیر این روایت را ابن شهر آشوب رحمته در «المناقب: ۷۰/۱» به



در کتاب «مناقب» و «خرائج» آمده: روایت شده:

۴۵/۷۶۲

ابوجهل در پی فرصتی بود که غفلتاً به رسول خدا ﷺ حمله نماید، روزی دید که رسول خدا ﷺ در حال سجده است، سنگی برداشت تا به حضرتش پرتاب نماید، خداوند سنگ را به کف دستش چسبانید. وقتی ابوجهل فهمید چاره‌ای جز توسل به حضرت محمد ﷺ ندارد از حضرتش خواست تا دعا کند.

رسول خدا ﷺ دعا کرد و دستش آزاد شد و سنگ را به دور انداخت.^۱

در کتاب «امالی صدوق» آمده است: سهیل بن غزوان گوید: از

۴۶/۷۶۳

امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

زنی از جَنّیان به نام عفرآ خدمت رسول خدا ﷺ می‌رسید و به سخنان حضرتش گوش می‌داد و آنها را به شایستگان از جَنّیان نقل می‌کرد و آنان به دست او ایمان می‌آوردند.

مذتی رسول خدا ﷺ او را ندید و حالش را از جبرئیل پرسید، جبرئیل پاسخ داد: او به زیارت خواهری که به خاطر خدا دوستش می‌دارد رفته است. رسول خدا ﷺ فرمود:

طوبی للمتحابین فی الله، إن الله تبارک وتعالی خلق فی الجنة عموداً من یاقوتة حمراء علیه سبعون ألف قصر، فی کلّ قصر سبعون ألف غرفة، خلقها الله عزوجل للمتحابین والمتزاورین فی الله.

خوشا به حال آنان که به خاطر خدا همدیگر را دوست می‌دارند. همانا خدای متعال در بهشت ستونی از یاقوت سرخ آفریده که بر آن هفتاد هزار قصر و در هر قصر هفتاد هزار غرفه است. خداوند آن را برای کسانی که به خاطر خدا همدیگر را دوست داشته و به خاطر خدا زیارت هم می‌روند، آفریده است.

→ صورت اختصار بیان کرده است.

۱. الخرائج: ۲۴/۱ ح ۳، المناقب: ۷۸/۱ (با اندکی تفاوت). بحار الأنوار: ۵۶/۱۸ ح ۱۰.



تا این که روزی عفرآ آمد، رسول خدا ﷺ فرمود: ای عفرآ! کجا بودی؟
گفت: به زیارت خواهرم رفته بودم.

فرمود: خوشا به حال آنان که به خاطر خدا همدیگر را دوست داشته و به
زیارت همدیگر می‌روند.

آنگاه فرمود: ای عفرآ! چه چیزی دیدی؟

گفت: چیزهای شگفت‌انگیز فراوانی دیدم.

فرمود: شگفت‌انگیزترین آنها کدام بود؟

عرض کرد: ابلیس را در دریای سبز بر روی سنگی سفید دیدم، او
دستانش را به سوی آسمان بلند کرده و می‌گفت:

إلهي إذا بررت قسمك وأدخلتني نار جهنم فأسألك بحق محمد وعلي
وفاطمة والحسن والحسين ﷺ إلا خلصتني منها وحشرتني معهم.

خدایا! هنگامی که به سوگندت وفا کرده و مرا وارد دوزخ نمایی تو را به
حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ سوگند خواهم داد که مرا از
آن رهایی داده و با آنان محشور نمایی.

من گفتم: ای حارث! این اسامی که با آنها دعا می‌کنی کیانند؟

گفت: این اسامی را هفت هزار سال پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند
در ساق عرش دیده‌ام. پس فهمیدم که آنان گرمی‌ترین آفریدگان نزد
خدای متعال هستند، لذا من به حق آنان درخواست می‌نمایم.

رسول خدا ﷺ فرمود:

والله! لو أقسم أهل الأرض بهذه الأسماء لأجابهم.

سوگند به خدا! اگر همه ساکنان زمین خدا را به این اسامی قسم دهند، هر
آینه خداوند آنها را پاسخ خواهد داد.^۱

در کتاب «مناقب» می‌نویسد: هنگامی که پیامبر خدا ﷺ با لشکر

خود برای جنگ به سوی حنین حرکت می‌کردند، ناگاه طلایه‌داران لشکر

۱. الخصال: ۲/۶۳۸ ح ۱۳، بحار الأنوار: ۱۸/۸۲ ح ۱، ۲۷/۱۳ ح ۱، ۶۳/۸۰ ح ۳۵، ۷۴/۳۵۲ ح ۲۵ و ۹۴/۲۱

ح ۱۵، کشف الغمّة: ۱/۴۶۵.

بازگشته و پرچمها از حرکت باز ایستاد.

رسول خدا ﷺ فرمود:

ای گروه! چه شده است؟

گفتند: ازدهای بزرگی پیدا شده که مانند کوه، راه را بر ما بسته و امکان عبور از مسیر نیست.

رسول خدا ﷺ حرکت کرد تا بر بالای سر او قرار گرفت، ازدها سرش را بالا گرفت و صدا زد: سلام بر تو ای رسول خدا! من «هیثم بن طاح بن ابلیس» هستم، من به تو ایمان آورده‌ام و به همراه ده هزار نفر از خاندانم به سوی تو آمده‌ام تا تو را در این جنگ یاری نمایم.

رسول خدا ﷺ فرمود:

انعزل عنا و سر بأهلك عن أيماننا.

از ما فاصله بگیر، و با خانواده‌ات از سمت راست حرکت کنید.

او نیز اطاعت کرده و مسلمانان به راه خود ادامه دادند.^۱

در کتاب «قصص الأنبياء» می‌نویسد: ابو هریره گوید:

روزی رسول خدا ﷺ نشسته بودند که علی ﷺ با گروهی خدمت حضرتش شرفیاب شدند، وقتی حضرت آنها را دیدند تبسم کرده و فرمودند:

آمدید تا در مورد چیزی از من بپرسید، اگر می‌خواهید از آنچه می‌خواهید آگاهتان کنم و اگر می‌خواهید خودتان بپرسید.

گفتند: آری، شما خبر بدهید ای رسول خدا! حضرت فرمود:

جئتم تسألوني عن الصنایع لمن تحق، فلا ينبغي أن يصنع إلا
لذي حسب أو دين، وجئتم تسألوني عن جهاد المرأة، فإن جهاد
المرأة حسن التبعل لزوجها.

وجئتم تسألوني عن الأرزاق من أين؟ أבי الله أن یرزق عبده إلا من حیث لا یعلم، فإن العبد إذا لم یعلم وجه رزقه کثر دعاؤه.

شما آمدید پرسید که عطایا و کرامت سزاوار کیست؟

پاسخش این که عطیه و کرامت سزاوار کسی جز صاحب حسب بزرگی با دین نیست.

آمدید پرسید: جهاد زن چگونه است؟

پاسخش این که همانا جهاد زن خوب شوهرداری از شوهرش می‌باشد.

آمدید پرسید: روزی‌ها از کجا هستند؟

پاسخش این که خدا ابا دارد بنده‌اش را روزی بدهد جز از آنجایی که نمی‌داند، چرا که وقتی بنده نداند روزی‌اش از کجا می‌رسد دعایش زیادتر می‌گردد.^۱

در کتاب شریف «کافی» می‌نویسد: محمد بن قیس گوید:

امام باقر علیه السلام در مکه به گروهی از مردم سخن می‌گفتند، شنیدم که

حضرت می‌فرمود: *مرآتیه کتب پیرامون*

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را خواند، پس از نماز، تا طلوع خورشید در مسجد نشست و اصحابش گرد وجود حضرتش حلقه زدند، سپس اصحاب یکی یکی برخاسته و رفتند، تنها دو نفر انصاری و ثقفی ماندند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن دو فرمود: می‌دانم که شما حاجتی دارید، می‌خواهید پیش از پرسش شما، من حاجت شما را بگویم و اگر نه خود بپرسید. گفتند: آری، پیش از آنکه ما بپرسیم شما بفرمایید. زیرا که این برای کسی که بصیرت ندارد روشن‌تر و از شک و تردید دورتر و برای ایمان استوارتر است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو ای برادر ثقفی! آمده‌ای تا از وضو و نمازت بپرسی، که چه ثوابی برای تو در این امر است؟



أما وضوءك فإنك إذا وضعت يدك في إنائك ثم قلت: بسم الله تنأثرت منها ما اكتسبت من الذنوب. فإذا غسلت وجهك تنأثرت الذنوب التي اكتسبتها عيناك بنظرها وفوك، فإذا غسلت ذراعك تنأثرت الذنوب عن يمينك وشمالك، فإذا مسحت رأسك وقدميك تنأثرت الذنوب التي مشيت إليها على قدميك، فهذا لك في وضوءك. أما وضوى تو وباداش أن: وقتی دست خود را به ظرف آب نهادی، سپس گفتی: «بسم الله»؛ همه گناهانی که با آن مرتکب شده‌ای می‌ریزد.

وقتی صورتت را شستی، گناهانی که با چشمها و دهانت انجام داده‌ای می‌ریزد. وقتی ذراع^۱ را شستی گناهان از طرف راست و چپت می‌ریزد. وقتی بر سر و پاهایت مسح کشیدی، گناهانی که توسط پاهایت انجام داده‌ای و به سوی آن رفته‌ای، می‌ریزد، پس این پاداش خیر تو از وضوی توست.^۲

عالم بزرگوار، شیخ صدوق رحمته الله علیه در دو کتاب «علل الشرایع» و «عیون

اخبار الرضا رحمته الله علیه» حدیث مفصّلی را نقل می‌کند که خلاصه آن چنین است:

شبی رسول خدا رحمته الله علیه در یک چشم بهم‌زدن از منزلش به مسجد الاقصی سیر نمود، پس از آن جبرئیل بپا خواست و انگشت سبّابه دست راستش را در گوش راستش گذاشته و دو تا دو تا اذان گفت، سپس دو تا دو تا اقامه گفت، و در آخر اقامه گفت: «قد قامت الصلاة، قد قامت الصلاة».

در این هنگام نوری از آسمان جهید، و به سبب آن قبور پیامبران گشوده شد، و آنان از هر ناحیه و جهتی آمده و به دعوت جبرئیل لبیک گفتند، پس چهار هزار و چهار صد و چهارده پیامبر آمدند و صف کشیدند، و شک نداشتم که جبرئیل بر ما مقدّم خواهد شد، وقتی صفها آراسته و منظم شدند جبرئیل از بازوی من گرفت، و به من گفت: ای

۱. از ابتدای یرفق تا سر انگشتان را ذراع گویند.

۲. الکافی: ۷/۳، بحار الأنوار: ۱۸/۱۲۸، ح ۳۷، وسائل الشیعة: ۱/۲۷۶، ح ۱۲.



محمد! جلو بایست و با برادرانت نماز بخوان، چرا که خاتم از مختوم سزاوارتر است.

رسول خدا ﷺ نماز خواند و در سمت راستش، حضرت ابراهیم ﷺ در حالی که دو جامه سبز بر تن داشت و دو فرشته در سمت راستش و دو فرشته در سمت چپش بودند، ایستاده بود و در سمت چپ رسول خدا ﷺ، علی ﷺ در حالی که دو جامه سفید بر تن داشت با چهار فرشته ایستاده بود.

وقتی نماز به پایان رسید پیامبر خدا ﷺ پیا خواست و بسوی ابراهیم ﷺ آمد و ابراهیم ﷺ نیز به سوی آن حضرت و باهم مصافحه نمودند و ابراهیم ﷺ دست راست آن حضرت را با دو دست خود گرفت و گفت:

آفرین بر پیامبر شایسته، فرزند فرد شایسته و برانگیخته شده شایسته در زمان شایسته.

آنگاه به سوی علی ﷺ آمده و با آن حضرت نیز مصافحه کرده و دست راست آن حضرت را با دو دست خود گرفت و گفت:

آفرین بر فرزند شایسته، و جانشین پیامبر شایسته یا ابالحسن! رسول خدا ﷺ رو به ابراهیم ﷺ کرد و فرمود:

او را ابالحسن کنیه دادی در حالی که هنوز فرزندی ندارد؟

فرمود: كذلك وجدته في صحفي، وعلم غيب ربّي باسمه عليّ ﷺ وكنيته بأبي الحسن والحسين، ووصي خاتم أنبياء ربّي.

در صحف خودم چنین یافتم و در علم غیب پروردگارم اسمش علی و کنیه‌اش ابی الحسن والحسین است و جانشین خاتم پیامبران پروردگارم می‌باشد.^۱

مؤلف ﷺ گوید: سید بزرگوار ابن طاووس ﷺ می‌فرماید: شاید این سیر معراجی غیر از معراج مشهور باشد، چرا که روایات درباره اوصاف

۱. سعد السمود: ۱۰۰، بحار الأنوار: ۳۱۷/۱۸، ح ۳۲، تأویل الآیات: ۲۶۷/۱، ح ۱، مستدرک الوسائل: ۲۳/۴، ح ۶.



معراج و سیر آن حضرت متفاوت است.^۱

از این روایت شریف استفاده می‌شود که پس از نماز واجب، مصافحه مستحب است.

۵۱/۷۶۸ شیخ صدوق رحمته الله علیه در کتاب «توحید» می‌نویسد: بزنتی از امام رضا رحمته الله علیه نقل می‌کند که حضرتش فرمود:

رسول خدا رحمته الله علیه فرمود:

لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ بَلَغَ بِي جِبْرَائِيلُ مَكَانًا لَمْ يَطَّأَهُ جِبْرَائِيلُ قَطًّا، فَكَشَفَ لِي فَأَرَانِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ نُورٍ عَظِيمَةٍ مَا أَحَبُّ.

هنگامی که در معراج به آسمانها سیر داده شدم جبرئیل مرا به مکانی برد که هرگز خود به آن مکان و مقام پا نگذاشته بود.

در آن مقام، پرده‌ها برای من کنار زده شد، پس خداوند از نور عظمت خویش آن مقدار که دوست داشت، نشانم داد.^۲

۵۲/۷۶۹ در کتاب «بصائر الدرجات» می‌نویسد: یونس بن ابوالفضل گوید:

امام صادق رحمته الله علیه فرمود:

مَا مِنْ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ إِلَّا وَأَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِيهَا سُرُورٌ.

هیچ شب جمعه‌ای نیست جز آنکه برای اولیای خدا در آن شب سروری است.

عرض کردم: قربانت کردم، چگونه؟

فرمود: در شب جمعه رسول خدا رحمته الله علیه و امامان معصوم رحمته الله علیهم به عرش الهی می‌آیند و من نیز به عرش الهی می‌روم، و از آنجا بر نمی‌گردم جز با علم و دانشی که بهره دارد، و اگر چنین نباشد آنچه در نزد ماست تمام می‌شود.^۳

۱. محقق گوید: سخنان سید رحمته الله علیه در این رابطه ادامه دارد، برای اطلاع از آن به مصدر رجوع شود.

۲. التوحید: ۱۰۸ ح ۴، بحار الأنوار: ۳۸/۴ ح ۱۵ و ۳۶۹/۱۸ ح ۷۲، الکافی: ۹۸/۱ ح ۸، التواریخ: ۳۷۸/۱ ح ۱.

۳. بصائر الدرجات: ۱۳۱ ح ۵، بحار الأنوار: ۵۵۲/۲۲ ح ۹ و ۹۰/۲۶ ح ۹.



در کتاب «کافی» می‌نویسد: جعفر بن مثنی خطیب گوید:

من در مدینه بودم، زمانی بود که سقف مسجدی که طرف بالای مرقد مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داشت فرو ریخته بود، کارگراها بالا می‌رفتند و پایین می‌آمدند، من با گروهی در آنجا بودم به رفقای خودم گفتم: کدامیک از شما وعده دارد که خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شود؟

مهران بن ابی نصر گفت: من. اسماعیل بن عمار صیرفی گفت: من نیز (وعده دارم خدمت حضرتش شرفیاب شوم).

ما به آن دو نفر گفتیم: از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا بالا رفتن بطوری که بر قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مشرف گردیم برای ما جایز است؟

چون فردا شد، آن دو نفر را ملاقات نموده و همگی گردهم آمدیم، اسماعیل گفت: آنچه گفته بودید از امام علیه السلام پرسیدم، حضرت فرمود:

ما أحب لأحد منهم أن يعلو فوقه ولا آمنه أن يري شيئاً يذهب منه بصره، أو يراه قائماً يصلي، أو يراه مع بعض أزواجه علیهم السلام.

من دوست ندارم هیچ‌کدام از آنها بالای قبر پیامبر صلی الله علیه و آله برود و او را ایمن نمی‌دهم از اینکه چیزی ببیند و بینایی چشمش را از دست بدهد، یا حضرت را در حال نماز ببیند یا به همراه برخی از همسرانش مشاهده کند.^۱

در کتاب «امالی» شیخ ابی علی بن شیخ طوسی علیه السلام آمده:

ابی الجارود گوید: نخستین مرتبه‌ای که مرقد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از قسمت بالای سر و پایین پا حفر کردند، مشک خوشبوئی خارج شد که شکی در آن نبود.^۲

۱. الکافی: ۴۵۲/۱ ح ۱. بحار الأنوار: ۵۵۲/۲۲ ح ۱۰.

۲. در کتاب «امالی طوسی» چاپ قدیم و جدید، مرقد امام حسین علیه السلام است.

۳. امالی طوسی: ۱۳۲۴ ط قدیم و ۳۱۷ ح ۹۰ ط جدید، بحار الأنوار: ۵۵۲/۲۲ ح ۱۲ و ۱۹۱ ح ۱.

در کتاب «کافی» می‌نویسد: معاویه بن وهب گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

سال ۴۱ هجری بود که معاویه عازم سفر حج شد، در این هنگام نجاری را با وسایل و آلات به مدینه فرستاده و به والی مدینه دستور داد که منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را کنده و هم اندازه منبر او در شام نمایند. وقتی برخاستند تا منبر را بکنند کسوف شده و زمین لرزید پس خودداری کردند، و این جریان را طی نامه‌ای به معاویه نوشتند. معاویه نوشت که بر این امر تصمیم گرفته و بایستی عملی شود. آنها نیز انجام دادند. پس منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در همان مدخلی است که دیدی.^۱

در کتاب «تفسیر امام حسن عسکری» آمده:

روزی ثوبان، غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله پناخواست و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! قیامت کی برپا می‌شود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای قیامت چه چیزی آماده کرده‌ای که از آن می‌پرسی؟ گفت: ای رسول خدا! من عمل زیادی برای قیامت آماده نکرده‌ام جز آنکه خدا و پیامبرش را دوست می‌دارم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چقدر پیامبر خدا را دوست می‌داری؟ گفت: سوگند به کسی که تو را به حق به پیامبری برانگیخته! محبت تو در قلب من به اندازه‌ای است که اگر مرا با شمشیر قطعه قطعه کنند، و با آزه ببرند، و با قیچی ریزه ریزه نمایند و با آتش بسوزانند و با آسیاب سنگی نرم کنند برای من بهتر و آسانتر است از اینکه در دل من نسبت به شما یا نسبت به یکی از اهل بیت و اصحابت خیانت و کینه و یا دشمنی بیابم.

و محبوبترین شخص نزد من، بعد از شما کسی است که شما او را بیشتر دوست می‌دارید، و دشمن‌ترین شخص نزد من کسی است که شما را

۱. الکافی: ۴/۵۵۴، ح ۲، بحار الأنوار: ۲۲/۵۵۳، ح ۱۳.

دوست نمی‌دارد و نسبت به شما یا یکی از اصحاب دشمنی می‌ورزد. ای رسول خدا! این اندازه علاقه و محبت من به شما و علاقه‌ام به دوستان و دشمنی من با دشمنان، یا دشمن یکی از دوستان است، اگر این مقدار از محبت و علاقه از من پذیرفته شود سعادت‌مند هستم، و اگر عمل دیگری غیر از این از من خواسته شود، من عملی ندارم که بتوانم بر آن اعتماد کنم و جز آن عملی ندارم که آن را به حساب آورم، همه شما و اصحاب را دوست می‌دارم، گرچه توانایی انجام اعمال آنها را ندارم.

رسول خدا ﷺ فرمود: **أبشِر، فَإِنَّ المَرءَ يَوْمَ القِيَامَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّهُ.** به تو مژده می‌دهم، زیرا که به راستی در روز قیامت هر انسانی با آن که او را دوست می‌دارد محشور می‌شود.

ای ثوبان! اگر گناهان تو به اندازه‌ای باشد که میان زمین تا عرش الهی را پر کند با این موالات و دوستی که داری تمام آنها سریعتر از رفتن سایه از روی سنگ صاف وقتی خورشید بر آن بتابد و رفتن نور خورشید از روی همین سنگ به هنگام غروب آفتاب، از بین می‌رود.^۱

در کتاب «عیون اخبار الرضا» به سه سلسله سند^۲ از امام رضا نقل شده که حضرتش از پدران گرامش روایت فرموده که رسول خدا ﷺ می‌فرمود:

إِنَّ موسى سأل رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ فقال: يا رَبِّ! اجعَلني من أُمَّةِ مُحَمَّدٍ. فأوحى اللهُ تَعَالَى إليه: يا موسى! إِنَّكَ لا تَصِلُ إلى ذلك. همانا حضرت موسی از پروردگارش درخواست نمود و گفت: پروردگارا! مرا از امت محمد قرار بده.

خدای متعال به او وحی فرمود: ای موسی! تو به این مقام نایل نمی‌شوی.

(نویسنده گوید: نظیر این روایت در کتاب «صحيفة الرضا صلوات الله

۱. تفسیر امام عسکری: ۳۷۰ ح ۲۵۹، بحار الأنوار: ۱۰۰/۲۷ ح ۶۱.

۲. برای توضیح بیشتر در مورد اسناد روایت به «بحار الأنوار: ۵۱/۱» مراجعه شود.

علیه وآله» نیز نقل شده است.^۱

در کتاب «بصائر الدرجات» می‌نویسد: یکی از اصحاب از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرتش فرمود:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، جبرئیل با فرشتگان و روح - همانهایی که در شب قدر فرود می‌آیند - فرود آمدند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در این هنگام دیدگان امیرالمؤمنین علیه السلام گشوده شد، پس آنها را دید که در بالاترین ناحیه آسمان تا زمین به همراه او پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل می‌دهند، و با او بر آن حضرت نماز می‌خوانند و برایش قبر حفر می‌کنند.

سوگند به خدا! جز آنها برای آن حضرت کسی قبر حفر نکرد، وقتی می‌خواستند آن حضرت را در قبر بگذارند، آنها به همراه کسی که فرود آمد پایین رفته و آن حضرت را در قبر نهادند.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفت و گوش امیرالمؤمنین علیه السلام باز شد پس شنید که فرشتگان را نسبت به علی علیه السلام سفارش می‌کند و علی علیه السلام گریست و شنید که فرشتگان در جواب پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: (برای یاری او) از هیچ کوششی فروگذاری نخواهیم کرد، همانا او پس از تو صاحب ماست، جز اینکه او پس از این، ما را با چشم نخواهد دید.

هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام به شهادت رسید، امام حسن و امام حسین علیهما السلام همین جریان را مشاهده کردند، و پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز دیدند که به فرشتگان کمک می‌کرد در همان کارهایی که آنان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده بودند.

وقتی امام حسن علیه السلام به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام نیز شاهد همان جریان‌ها بود، و پیامبر و علی علیهما السلام را دید که فرشتگان را یاری می‌نمایند. وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، امام سجاد علیه السلام شاهد همه این جریان‌ها بوده و پیامبر و علی و حسن علیهم السلام را دید که فرشتگان را یاری

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۳۱/۲، ح ۴۷، صحیفه الرضا علیه السلام: ۲۹، بحار الأنوار: ۳۴۴/۱۳، ح ۲۷، ۲۵۴/۱۶ ح

می‌نمایند.

وقتی امام سجّاد علیه السلام به شهادت رسید، امام باقر علیه السلام شاهد همین جریان‌ها بوده و پیامبر، علی، حسن و حسین علیهم السلام را دید که فرشتگان را یاری می‌نمایند.

وقتی امام باقر علیه السلام به شهادت رسید، امام صادق علیه السلام همین جریان‌ها را دید و مشاهده کرد که پیامبر، علی، امام حسن و امام حسین و امام سجّاد علیهم السلام فرشتگان را یاری می‌نمایند.

وقتی امام صادق علیه السلام به شهادت رسید، امام کاظم علیه السلام همین جریان‌ها را مشاهده فرمود و این واقعه‌ها تا آخرین نفر از ما خاندان جاری است.^۱

در کتاب «الأربعین عن الأربعین» می‌نویسد: ابوهریره گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند متعال در آسمان چهارم، چهار صد هزار و در آسمان پنجم سیصد هزار، و در آسمان ششم دویست هزار فرشته آفریده است.

وخلق في السماء السابعة ملكاً رأسه تحت العرش ورجلاه تحت الثرى، وملائكة أخر ليس لهم طعام ولا شراب إلا الصلاة على رسول الله صلی الله علیه و آله وعلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب علیه السلام والإستغفار لمحبيّه وشیعته ومواليه.

در آسمان هفتم فرشته‌ای آفریده که سرش زیر عرش و پاهایش زیر زمین است و فرشتگان دیگری آفریده که غذا و نوشیدنی آنها فقط صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و طلب مغفرت بر دوستان، شیعیان و موالیان آن حضرت است.^۲

۱. بصائر الدرجات: ۲۲۵ ح ۱۷، بحار الأنوار: ۵۱۳/۲۲ ح ۱۳، و ۲۸۹/۲۷ ح ۳.

علامه مجلسی علیه السلام در ذیل این حدیث شریف گوید: شاید فراز آخر روایت از سخنان راوی است، یا از امام علیه السلام است با توجه به این که در آینده چنین خواهد شد، یا این که امکان دارد اصل روایت از امام صادق علیه السلام نباشد و نسخه‌برداران اشتباهاً به آن حضرت نسبت داده باشند.

۲. الأربعین: ۴۳ ح ۱۸. نظیر این روایت را ابن شاذان علیه السلام نیز در «مانة منقبة: ۱۶۳ منقبة ۸۸» نقل کرده که در «بحار الأنوار: ۳۴۹/۲۶ ح ۲۲» نیز آمده است.

در کتاب «عده الداعی» می نویسد: سلمان فارسی رضوان الله تعالی علیه
گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود:

خدای متعال می فرماید: ای بندگان من! مگر نه این است اگر کسی به
سوی شما حوایج بزرگی داشته باشد به او مرحمت نمی کنید جز آنکه
محبوبترین فرد در نزد شما را به سوی شما واسطه نماید، شما به واسطه
کرامت و شفاعت او حاجتش را برمی آورید؟!

آگاه باشید و بدانید! همانا گرمی ترین مردم و برترین آنها نزد من؛
محمد ﷺ، برادرش علی ﷺ و امامان بعد از او هستند، کسانی که
وسیله رسیدن به سوی من هستند.

ألا فلیدعني من همته حاجة یرید نفعها أودهته داهية یرید کشف
ضررها بمحمد وآله الطيبين الطاهرين أفضها له أحسن ما يقضيها
من تستشفعون بأعز الخلق عليه.

آگاه باشید! هر که حاجتی دارد و می خواهد برآورده شود یا مشکل سختی
دامگیرش شده و ضرر سختی به او خورده می خواهد ضررش برطرف
گردد باید در این موارد مرابه محمد و خاندان پاک و پاکیزه او بخواند، تا
حاجت او را به بهترین وجهی که عزیزترین کس او برآورده کند، برآورده
نمایم.

در این هنگام، گروهی از مشرکان و منافقان در حالی که سلمان را به باد
تمسخر گرفته بودند گفتند: ای ابا عبدالله! چرا از خدا نمی خواهی به
شفاعت آنها تو را ثروتمندترین مردم مدینه قرار دهد؟

سلمان گفت: من از خداوند متعال، بزرگتر، سودمندتر و بهتر از همه
ملک دنیا را خواستم. من به وسیله آن بزرگواران - که درود خدا بر آنان
باد - خواستم که خداوند به من زبانی که گویای حمد و ثنای خداست، و
دلی که بر نعمتهای او سپاسگزار است، و بدنی که در برابر بلاها و
سختیهای بزرگ صابر و شکیبا باشد، عنایت فرماید، خدای متعال نیز به
درخواست من پاسخ مثبت داد و خواسته مرا عنایت نمود، و آن مقام، صد



هزار هزار مرتبه از ملک دنیا با همه امکانات و خیراتش بهتر است.^۱

۶۱/۷۷۸ باز در همان کتاب آمده: جابر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

فرشته‌ای از فرشتگان، از خداوند متعال درخواست نمود که اجازه شنیدن سخنان بندگان را به او عنایت فرماید. خدای متعال نیز خواسته او را عطا فرمود.

این فرشته تا روز قیامت ایستاده و هر مؤمنی که می‌گوید: «صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَسَلَّمَ»؛ درود و سلام خداوند بر محمد و اهل بیت او علیهم السلام باد، این فرشته می‌گوید: و سلام بر تو. آنگاه فرشته پیغام آن مؤمن را به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌برد و می‌گوید: ای رسول خدا! فلانی برای شما سلام فرستاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می‌فرماید: سلام بر او.^۲

۶۲/۷۷۹ سید بزرگوار، محدث متبحر سید نعمت الله جزایری در کتاب «انوار

نعمانیّه» می‌نویسد: ابوسعید در کتاب «الوفا لشرف المصطفی» از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند که حضرتش فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَكثَرُوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ؛ برای من زیاد صلوات بفرستید.

عرض کردم: آیا پس از آنکه از ما جدا شدید صلوات به شما می‌رسد؟ فرمود: آری! ای علی! خدای متعال فرشته‌ای بنام «صلصائیل» را به قبر من موکل نموده، او به شکل خروسی است که تاجش زیر عرش خدای رحمان و پاهای او در زیر زمین هفتم است، او سه پال دارد که هرگاه باز کند یکی در مشرق، دیگری در مغرب و سومی بر زمین من منتشر می‌شود. هنگامی که بنده‌ای گوید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ

۱. عده الداعی: ۱۵۱. این روایت در ص ۶۹ ح ۷۲۲ همین مجلد گذشت.

۲. بحار الأنوار: ۱۸۱/۱۰۰ ح ۲. این روایت در ص ۷۰ ضمن ح ۷۲۳ همین مجلد گذشت.



عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ.

«خداوند! بر محمد و خاندان او درود فرست، چنان که بر ابراهیم و خاندان او درود فرستاده، برکت داده و ترحم نموده‌ای، زیرا که تو سرآغاز هر فصل پسندیده و منشأ هر گونه کرم و جود هستی.»

آن فرشته این صلوات را همانند دانه چیدن پرنده از زمین برمی‌دارد، آنگاه بالش را روی قبر من می‌گستراند و می‌گوید: ای محمد! فلانی فرزند فلانی، برای تو درود و سلام فرستاد.

پس این صلوات در کتیبه‌ای از نور با مُشک خوشبویی نوشته می‌شود و برای او بیست هزار حسنه نوشته می‌شود و بیست هزار گناه از نامه اعمالش پاک می‌گردد و برای او (در بهشت) بیست هزار درخت کاشته می‌شود.^۱

۶۳/۷۸۰ شیخ صدوق رحمته علیه در کتاب «خصال» می‌نویسد: انس بن مالک گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ قَدْ دَعَا بِهَا وَقَدْ سَأَلَ سَوْلاً وَقَدْ أَخْبَاتَ دَعْوَتِي لَشَفَاعَتِي لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

برای هر پیامبری دعای مخصوصی وجود داشت که با آن دعا کرده و خدا را می‌خواند و حاجت خود را درخواست می‌کرده است؛ ولی من دعایم را برای شفاعت اُمتم در روز رستاخیز ذخیره کرده‌ام.^۲

۶۴/۷۸۱ شیخ ابی علی بن شیخ طوسی رحمته علیه در کتاب «امالی» می‌نویسد: محمد

ابن ابراهیم بن کثیر گوید:

ابو نواس حسن بن هانی در حال احتضار بود که با عده‌ای به عیادتش رفتیم، عیسی بن موسی هاشمی به او گفت: ای ابو علی! امروز تو در واپسین روز دنیا و نخستین روز آخرت قرار گرفته‌ای و میان تو و خداوند

۱. الأنوار النعمانية: ۱۳۲/۱.

۲. الغصال: ۲۹/۱ ح ۱۰۳، بحار الأنوار: ۳۴/۸ ح ۱.

متعال گناهان و جرایمی است، به سوی خدا توبه کن.
ابو نؤاس گفت: مرا بنشانید.

هنگامی که نشست، گفت: آیا تو مرا از خدای متعال می‌ترسانی؟ به راستی که حماد بن سلمه به من گفت: ثابت بنانی از انس بن مالک روایت کرده که انس گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود:

لِكُلِّ نَبِيٍّ شَفَاعَةٌ، وَأَنَا خَبَاتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

برای هر پیامبری شفاعتی است، من شفاعتم را در روز قیامت برای کسانی از اُمتی که مرتکب گناهان کبیره شده باشند ذخیره کرده‌ام.

آیا تو چنان گمان می‌کنی که من جزء آنها نباشم؟^۱

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «عیون اخبار الرضا رحمته الله» می‌نویسد:

داود بن سلیمان از امام رضا رحمته الله و آن حضرت نیز از پدران گرامش رحمته الله از امیر مؤمنان علی رحمته الله نقل می‌کند که حضرتش فرمود:

رسول خدا ﷺ فرمودند:

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَيْنَا حِسَابُ شِيعَتِنَا، فَمَنْ كَانَتْ مَظْلَمَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَكْمْنَا فِيهَا فَأَجَابْنَا، وَمَنْ كَانَتْ مَظْلَمَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ اسْتَوْهَبْنَاهَا فَوَهَبْتُ لَنَا، وَمَنْ كَانَتْ مَظْلَمَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَنَا كُنَّا أَحَقَّ مِنْ عَفَا وَصَفَحَ.

روز رستاخیز، حسابرسی شیعیانمان به ما واگذار می‌شود، پس هر که میان او و خدایش گناهی باشد ما در مورد آن داوری می‌نماییم، و هر چه ما داوری کنیم آن پذیرفته می‌شود.

و هر که میان او و مردم گناهی باشد، از مردم طلب عفو و بخشش می‌نماییم و او را به خاطر ما می‌بخشند، و هر که میان خودش و ما گناهی داشته باشد،

۱. امالی طوسی: ۳۸۰ ح ۶۶ مجلس ۱۲، بحار الأنوار: ۴۰/۸ ح ۲۱ و ۲۳۸/۴۹ ح ۸، مستدرک الوسائل: ۳۶۵/۱۱ ح ۶.



ما از همه بر عفو و بخشش سزاوارتریم که از او عفو کرده و ببخشیم.^۱

مؤلف رحمته گوید: مورد عفو و شفاعت در این روایت شریف، شیعیانی هستند که قاصرند یعنی به رشد عقلانی نرسیده‌اند و نفهمیده‌اند، نه کسانی که مقصّرند و از روی عمد به حقوق، عرض و ناموس مردم تجاوز کرده باشند.

بدیهی است که این گروه شامل روایت مذکور نمی‌شوند و گرنه لازمه‌اش این است که اجازه داده باشند انسان در انجام کارهای زشت، گناهان و ایجاد هرج و مرج آزاد باشد، این هم از نظر عقلی قبیح است.

در کتاب «بحار الأنوار» می‌نویسد: ابوالحسن بکری، استاد شهید ثانی رحمته در کتاب «الأنوار» می‌نویسد: از امیر مؤمنان علی رحمته روایت شده که حضرتش فرمود:

خداوند متعال بود و چیزی یا او نبود، پس نخستین چیزی را که آفرید نور حبیبش محمد رحمته بود، و این امر چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از آفرینش آب، عرش، کرسی، آسمانها، زمین، لوح، قلم، بهشت، دوزخ، فرشتگان، حضرت آدم و حوا بود.

هنگامی که خداوند متعال نور پاک پیامبر ما محمد مصطفی رحمته را آفرید، آن نور پاک هزار سال در پیشگاه خداوند احدیت تسبیح الهی می‌گفت و حمد و ستایش خدا را می‌نمود.

خداوند متعال نیز به او نظر رحمت می‌کرد و می‌فرمود:

يا عبدي! أنت المراد والمرید، وأنت خیرتی من خلقي، وعزّتی
وجلالی لولاك ما خلقت الأفلاك، من أحبّك أحبّته، ومن أبغضك
أبغضته.

ای بنده من! تو مراد و مرید من هستی، تویی برگزیده من از میان

۱. عبون اخبار الرضا رحمته: ۵۸/۲ ح ۲۱۳. بحار الأنوار: ۴۰/۸ ح ۲۴ و ۹۸/۶۸ ح ۱. تفسیر برهان: ۴/۴۵۵ ح ۳.



آفریدگانم، سوگند به عزّت و جلالم! اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم، هر که تو را دوست بدارد من او را دوست می‌دارم و هر که با تو دشمنی ورزد با او دشمنی می‌نمایم.

در این هنگام، نور پیامبر خدا ﷺ درخشید و شعاع و پرتوش بالا کشید، خداوند متعال از آن نور، دوازده حجاب آفرید.

حجاب نخست: حجاب قدرت، سپس حجاب عظمت، سپس حجاب عزّت، سپس حجاب هیبت، سپس حجاب جبروت، سپس حجاب رحمت، سپس حجاب نبوت، سپس حجاب کبریاء، سپس حجاب منزلت، سپس حجاب رفعت، سپس حجاب سعادت، سپس حجاب شفاعت و کرامت. آنگاه خدای متعال دستور داد تا نور رسول خدا ﷺ وارد حجاب قدرت شود، نور حضرتش وارد شد در حالی که می‌گفت: «سبحان العلیّ الأعلیٰ»؛ «پاک و منزّه است خدای بلندمرتبه» و دوازده هزار سال در آنجا ماند.

سپس خدای متعال دستور داد تا وارد حجاب عظمت گردد، نور حضرتش در حالی که می‌گفت: «سبحان عالم السرّ و الخفی»؛ «پاک و منزّه است خدای آگاه از راز و نهان» وارد آن حجاب گردید و یازده هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب عزّت شد در حالی که می‌گفت: «سبحان الملک المنان»؛ «پاک و منزّه است پادشاه بخشنده» و ده هزار سال در آنجا ماند. آنگاه وارد حجاب هیبت شد در حالی که می‌گفت: «سبحان من هو غنیّ لا یفتقر»؛ «پاک و منزّه است خدای بی‌نیازی که هرگز نیازمند نگردد» و نه هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب جبروت شد در حالی که می‌گفت: «سبحان الکریم الاکرم»؛ «پاک و منزّه است خدای کریم و بزرگوار» و هشت هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب رحمت شد در حالی که می‌گفت: «سبحان ربّ العرش العظیم»؛ «پاک و منزّه است پروردگار عرش عظیم» و هفت هزار سال در آنجا ماند.



آنگاه وارد حجاب نبوت شد در حالی که می‌گفت: «سبحان ربك ربّ العزة عما يصفون»؛ «پاک و منزّه است پروردگار تو - پروردگار عزّت - از آنچه وصف‌کنندگان وصف نمایند» و شش هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب کبریایی شد در حالی که می‌گفت: «سبحان العظيم الأعظم»؛ «پاک و منزّه است خدای عظیم و بزرگ‌تر» و پنج هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب منزلت شد در حالی که می‌گفت: «سبحان العليم الكريم»؛ «پاک و منزّه است خدای دانا و کریم» و چهار هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب رفعت شد در حالی که می‌گفت: «سبحان ذي الملك والملكوت»؛ «پاک و منزّه است خدایی که صاحب ملک و ملکوت است» و سه هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب سعادت شد در حالی که می‌گفت: «سبحان من يزيل الأشياء ولا يزول»؛ «پاک و منزّه است خدایی که همه چیز را از بین می‌برد بی آنکه خودش زایل گردد» و دو هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب شفاعت شد در حالی که می‌گفت: «سبحان الله العظيم وبحمده، سبحان الله العظيم»؛ «پاک و منزّه است خدای بزرگ و به حمد و ستایش او گویا هستیم، پاک و منزّه است خدای عظیم» و هزار سال در آنجا ماند.

امیر مؤمنان علی رضی الله عنه می‌فرماید:

آنگاه خدای متعال از نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله بیست دریای نور آفرید، که در هر دریا، علومی بود که جز خدای متعال هیچ کس از آن آگاهی ندارد.

سپس خدای متعال به نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: وارد دریای عزّت شو، پس وارد شد.

آنگاه فرمود: وارد دریای صبر شو، پس وارد شد.

آنگاه فرمود: وارد دریای خضوع شو، سپس وارد دریای تواضع، سپس



وارد دریای رضایت و خشنودی، سپس دریای وفا، سپس دریای حلم و بردباری، سپس دریای تقوا و پاکدامنی، سپس دریای ترس و خشیت (الهی)، سپس دریای توبه و انابه، سپس دریای عمل، سپس دریای مزید و فزونی، سپس دریای هدایت، سپس دریای صیانت، سپس دریای حیا، تا سرانجام وارد بیست دریا گردید.

هنگامی که رسول خدا ﷺ از آخرین دریا بیرون آمد، خدای متعال فرمود: ای حبیب من! و ای سرور پیامبرانم! و ای نخستین آفریده‌هایم! و ای آخرین پیامبرانم! تو شفیع روز محشر هستی.

در این موقع، نور رسول خدا ﷺ به سجده افتاد، وقتی برخاست قطراتی به تعداد یک صد و بیست و چهار هزار از بدن مبارکش بر زمین چکید؛ خدای متعال از هر قطره از نور حضرتش پیامبری آفرید.

هنگامی که خلقت انوار کامل گردیدند، آنان گرد نور حضرت محمد ﷺ طواف می‌نمودند، همان‌گونه که حاجیان دور خانه خدا در مسجدالحرام طواف می‌کنند، آنان خدای را تسبیح نموده و به حمد و ستایش حضرت باری تعالی مشغول شده و می‌گفتند:

سبحان من هو عالم لا یجهل، سبحان من هو حلیم لا یعجل، سبحان من هو غنی لا یفتقر.

پاک و منزّه است آن که داناست و هرگز نادانی ندارد، پاک و منزّه است آن که بردبار است و هرگز شتاب ندارد، پاک و منزّه است آن که بی‌نیاز است و هرگز نیاز ندارد.

در این هنگام، خدای متعال آنها را مورد خطاب قرار داده و فرمود: آیا می‌شناسید من کیستم؟

نور مقدس حضرت محمد ﷺ از انوار دیگر پیشی گرفته و گفت:

«أنت الله الَّذي لا إله إلا أنت، وحدك لا شريك لك، ربّ الأرباب وملك الملوك».

«تویی خدایی که معبودی جز تو نیست، یگانه‌ای که شریک نداری، پروردگار ارباب و پادشاه ملوکی».



در این هنگام از جانب حضرت حق ندا آمد: تو برگزیده من، حبیب من و بهترین مخلوقاتم هستی، اُمت تو بهترین اُمت از میان مردمان است. آنگاه خدای متعال از نور حضرت محمد ﷺ گوهری آفرید و آن را به دو بخش تقسیم نمود. پس با دیده هیبت به بخش نخست نگریست و آن، آب گوارای شیرین گشت و با دیده شفقت و مهربانی به بخش دوم نگریست و از آن، عرش را آفرید، و آن بر روی آب استوار شد، و از نور عرش، کرسی را آفرید و از نور کرسی، لوح را آفرید و از نور لوح، قلم را آفرید و به قلم فرمود: توحید و یگانگی مرا بنویس.

قلم از این کلام خدای متعال هزار سال بیهوش گشت، چون به هوش آمد فرمود: بنویس.

عرض کرد: پروردگارا! چه بنویسم؟ فرمود:

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله».

«معبودی جز خدا نیست، محمد، پیامبر خداست».

همینکه قلم نام مبارک حضرت محمد ﷺ را شنید به سجده افتاد و گفت: «سبحان الواحد القهار سبحان العظيم الأعظم».

«پاک و منزّه است آن که یگانه و قهار است، پاک و منزّه است آن که عظیم و بزرگتر است».

سپس سر از سجده برداشت و نوشت: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله».

آنگاه گفت: پروردگارا! محمد ﷺ چه کسی است که نامش را به نامت و یادش را به یادت قرین کرده‌ای؟

خدای متعال فرمود: یا قلم! فلولا ما خلقتك، ولا خلقت خلقي إلا لأجله، فهو بشير ونذير وسراج منير، وشفيع وحبیب.

ای قلم! اگر او نبود تو را نمی آفریدم، و مخلوقاتم را نیافریدم جز به خاطر او، او مرزده‌دهنده، ترساننده، چراغ درخشان، شفیع و حبیب است.

در این موقع بود که قلم از شیرینی یاد محمد ﷺ شکفته گردید و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا!

خدای متعال فرمود: و سلام و رحمت و برکات من بر تو باد.





و به همین جهت، سلام سنت و پاسخ آن واجب گردید.
 آنگاه خدای متعال فرمود: قضا و قدر مرا و آنچه من تا روز قیامت
 می‌آفرینم، بنویس.

سپس خدای متعال فرشتگانی را آفرید که بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام تا
 روز قیامت صلوات فرستاده و برای امتش طلب آمرزش نمایند.
 آنگاه خدای متعال، از نور حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بهشت را آفرید و آن را با
 چهار چیز تزیین نمود: ۱ - تعظیم ۲ - جلالت ۳ - سخاوت ۴ - امانت.
 و آن را برای اولیا و اطاعت‌کنندگانش قرار داد، سپس به باقی مانده آن
 گوهر با دیده هیبت نگریست. تا آخر حدیث ...

نویسنده رحمته‌الله‌علیه گوید: این روایت مفصل و طولانی است و ما در اینجا به
 اندازه نیاز آوردیم.^۱

در کتاب شریف «کافی» می‌نویسد: احمد بن علی گوید: امام
 صادق علیه‌السلام فرمود:

همانا خدای متعال بود و هیچ پدیده‌ای نبود، سپس پدیده و مکان را
 آفرید، و نور الأنوار را آفرید که همه نورها از آن نور گرفت، و از نور خود
 که همه نورها از آن نور یافته در آن (نور الأنوار) جاری نمود.

وهو النور الذي خلق منه محمداً وعلياً عليهما‌السلام فلم يزال نورين
 أوليين، إذ لاشيء كونه قبلهما.

فلم يزالا يجريان طاهرين مطهرين في الأصلاب الطاهرة، حتى
 افترقا في أطهر طاهرين، في عبدالله وأبي طالب عليهما‌السلام.

و آن همان نوری است که محمد و علی علیهما‌السلام را از آن آفرید. پس محمد و
 علی علیهما‌السلام پیوسته دو نور نخستین بودند، زیرا پیش از آنها چیزی به وجود
 نیامده بود.

و آن دو بزرگوار، همواره پاک و پاکیزه در صلبهای پاک بودند تا اینکه در

۱. بحار الأنوار: ۲۸/۱۵ ح ۴۸ و ۱۹۸/۵۷ ح ۱۲۵.

پاکترین آنها یعنی در صلب عبدالله و ابوطالب علیهما السلام از هم جدا گشتند.^۱

مؤلف علیه السلام گوید: این که می فرماید: «در آن زمان، که هیچ پدیده‌ای نبود» یعنی چیزی از ممکنات خلق نشده بوده، گویا «کان» - همانند قیل و قال - مصدر به معنی «کائن» است.

و شاید مراد از «نور الأنوار» نخستین، همان نور پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد، زیرا که اوست که ارواح خلائق را با علوم، کمالات، هدایات و معارف نورانی و روشن نمود، بلکه هموست که سبب پیدایش موجودات و علت غایی آنهاست.

و این که می فرماید: «در آن جاری نمود» یعنی: در «نور الأنوار». و منظور از این که می فرماید: «از نور خود، که همه نورها از آن نور یافته» یعنی: از نور ذات خدای سبحان که از افاضات و هدایای اوست که همه انوار حتی نور الأنوار مزبور نیز از آن نور یافته است، و منظور از این که می فرماید: «از آن نور» همان «نور الأنوار نخستین» است.

و منظور از این که می فرماید: «زیرا پیش از آنها چیزی به وجود نیامده بود» یعنی پیش از نور آنها، همان‌هایی که از آن آفریده شدند. یا این که این نور نخست از ذوات ارواح آفرید، و منظور از «پاک و پاکیزه» بودن آنها در زمان خودشان است.

در روایتی آمده: ۶۸/۷۸۵

لَمَّا خَلَقَ اللهُ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله سراجاً منيراً أشرق نوره حتى ملأ العمق الأكبر یعنی به عالم امکان.

هنگامی که خدای متعال حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به صورت چراغی روشن آفرید، نورش تا این که نورش عالم امکان را فراگرفت.

۱. الکافی: ۲۴۱/۱ ح ۹، بحار الأنوار: ۱۹۶/۵۷ ح ۱۴۲.

« شعر »

وقد كان مجلى الذات نور محمد ﷺ عليه سلام الله في كل لحظة
وقد فتق الله المهيمن نوره ليظهر كل اسم وكل حقيقة
ومجلى صفات الله روح محمد ﷺ وكان به ارواح كل البرية

به راستی جلوه‌دهنده ذات، نور حضرت محمد ﷺ است که در هر لحظه سلام خدا بر او باد.

و به راستی خداوند متعال مهيمن (شاهد و نگهبان) نور آن حضرت را شکافت تا این که هر اسم و هر حقیقت را از آن آشکار نماید.

و جلوه‌دهنده صفات خداوند، روح حضرت محمد ﷺ است و روح همه موجودات از روح اوست.

۶۹/۷۸۶ امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَتَرِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ «و (به یاد آورید) زمانی را که گفتیم در این شهر وارد شوید، و از نعمتهای فراوان آن از هر جا که می‌خواهید بخورید؛ و از در (معبد بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد شوید و بگویید: (خداوندا!) گناهان ما را بریز! تا گناهان شما را ببخشیم و به زودی به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد»، می‌فرمود:

خدای متعال می‌فرماید: ای بنی اسرائیل! به خاطر آورید «إِذْ قُلْنَا» «لأسلافکم»، «در آن هنگام که به نیاکان شما گفتیم: «ادخلوا هذه القرية» «وارد قریه «أریحا» - که از شهرهای شام است - شوید، و این در آن زمانی بود که می‌خواستند از صحرای «تیه» خارج شوند، «فکلوا منها» پس بخورید از نعمتهای فراوان آن قریه، «حیث شئتم رغداً»؛ «هر جا که بخواهید بدون زحمت»، «وادخلوا الباب سجداً»؛ «و با خضوع و خشوع وارد در قریه شوید. خداوند متعال بر در قریه، تمثال مبارک حضرت محمد و علی علیهما السلام را زد



و دستور داد تا برای خداوند به احترام این تمثال سجده کنند، و بیعت را بر خودشان تجدید کنند و تازه نمایند و به یاد موالات آن دو بزرگوار باشند، و تا بیاد آورند آن عهد و پیمانی را که از آنها برای آن دو بزرگوار گرفته شده است. «وقولوا حطّة»؛ یعنی بگویید:

إِنَّ سَجُودَنَا لِلَّهِ تَعَالَى تَعْظِيمًا لِمَثَالِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَاعْتِقَادَنَا لَوْلَايَتِهِمَا حَطَّةٌ لِدُنُوبِنَا وَمَحْوٌ لِسَيِّئَاتِنَا.

همانا سجده ما برای خداوند به خاطر تعظیم به تمثال محمد و علی علیهما السلام است و اعتقاد ما به ولایت آنهاست که باعث ریزش گناهان ما و از بین رفتن آنهاست.

خداوند متعال فرمود: «نغفر لكم خطاياكم»؛ «ما با این کار، گناهان گذشته شما را می‌آمرزیم» و آثار گناهان گذشته شما را از بین می‌بریم، «وسنزيد المحسنين»؛ «و به زودی به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد» یعنی کسی که از شما، گناهانی را که مخالفین ولایت انجام می‌دهند مرتکب نشود و بر پیمانی که - نسبت به ولایت - با خدا بسته ثابت و استوار بماند، ما به چنین افرادی به خاطر این عمل، درجات و پاداشهای زیادی می‌دهیم و این است معنای گفتار خدای متعال که می‌فرماید: «وسنزيد المحسنين»؛ «و به زودی به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد»^۱.

در کتاب «تفسیر فرات» می‌نویسد: احمد بن عتاب گوید:

امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل می‌کند که حضرتش فرمود:

ما بعث الله نبياً إلا أعطاه من العلم بعضه، ما خلا النبي صلى الله عليه وآله فإنه أعطاه من العلم كله.

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود جز آنکه بخشی از علم را به او داد، بجز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که به او تمام علم را عطا نمود.
و فرمود: ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾^۲؛ «بیانگر همه چیز».

۱. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: ۲۵۹ ح ۱۲۷، تأویل الآیات: ۶۲/۱ ح ۳۹، بحار الأنوار: ۱۳/۱۸۳ ضمن ح

۱۹، تفسیر برهان: ۱۰۲/۱ بخش نخست ح ۱.

۲. سوره نحل، آیه ۸۹.



و (در مورد دیگران) فرمود: ﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۱؛ در
برای او در الواح از هر چیزی نوشتیم.

و فرمود: ﴿الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾^۲؛ کسی که دانشی از کتاب
داشت، و فرمود: «کسی که دارای علم کتاب است»، بلکه فرمود:
«کسی که در نزد او بخشی از علم کتاب است»؛ ولی در مورد حضرت
محمد ﷺ فرمود:

﴿ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾^۳؛

«سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خودمان به ارث دادیم».
و این بیان مربوط به همه علوم است، و ما همان خانواده برگزیده هستیم
که در این آیه می‌فرماید.

و پیامبر خدا ﷺ نیز در تقاضای خود از خدا می‌فرمود: ﴿رَبِّ زِدْنِي
عِلْمًا﴾^۴؛ «پروردگارا! دانش مرا افزون کن».

فهي الزيادة التي عندنا من العلم الذي لم يكن عند أحد من
الأنبياء والأوصياء ولا ذرية الأنبياء غيرنا، فهذا العلم علمنا المنيا
والبلايا وفصل الخطاب.

و این همان افزایش است که در نزد ماست، و علمی است که در اختیار هیچ
یک از اوصیای پیامبران و نه در ذریه آنان جز ما، نبوده است. و این علم،
همان علم و دانش ما از بلاها، مرگ و میرها و فصل الخطاب (جدا کردن
حق و باطل) است.^۵

در کتاب شریف «کافی» می‌نویسد: شخصی از امام باقر ﷺ نقل
می‌کند که حضرتش فرمود:

هنگامی که رسول خدا ﷺ رحلت فرمود، آل محمد ﷺ از شدت
ناراحتی درازترین شب را گذرانیدند، و از فشار ناراحتی و غم و اندوه،
آسمانی که بالای سرشان بود و زمینی که آنها را بر دوش می‌کشید،

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴۵. ۲. سوره نمل، آیه ۴۰.
۳. سوره فاطر، آیه ۳۲. ۴. سوره طه، آیه ۱۱۴.
۵. تفسیر فرات: ۱۴۵ ح ۱۱، بحار الأنوار: ۶۴/۲۶ ح ۱۲۷، تفسیر برهان: ۲/۲۶ ح ۱.



فراموش نمودند. زیرا که رسول خدا ﷺ نزدیکان و بیگانگان را در راه خدا بی نظیر ساخته بود.

در این میان که آنان در چنان حال بودند، ناگاه شخصی بر آنها وارد شد که او را نمی دیدند ولی سخنش را می شنیدند، او می گفت: درود و رحمت و برکات خداوند متعال بر شما خانواده باد، همانا با وجود خدای متعال، هر مصیبتی را بردباری و هر هلاکت و جدایی را رهایی و هر از دست رفته‌ای قابل جبران است، (و این آیه را تلاوت نمود که:)

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْفُرُورِ﴾^۱

«هر کسی مرگ را می چشد و شما در روز قیامت پاداش خود را به طور کامل خواهید گرفت، پس آنان که از آتش دور شده و وارد بهشت شوند به راستی رستگار شده‌اند و زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست.»

به راستی که خدای متعال شما را برگزید، برتری داد، پاک نمود، خانواده پیامبرش قرار داد، علم خود را به شما سپرد، کتاب خودش را به شما به ارث گذاشت، شما را صندوق علم خویش و عصای عزت‌ش قرار داد و از نور خودش برای شما مثل زد.

شما را از لغزش حفظ نموده و از فتنه‌ها ایمن ساخت، پس شما با تسلیت خدا، دلداری و تسلیت یابید، چرا که خدای متعال، رحمتش را از شما باز نگرفته و نعمتش را از شما زایل ننموده است.

فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الَّذِينَ بِهِمْ تَمَّتِ النِّعْمَةُ، واجتمعت الفرقة، وابتلقت الكلمة، وأنتم أولياؤه، فمن تولاكم فاز، ومن ظلم حَقَّكُمْ زهق، مودتكم من الله واجبة في كتابه على عباده المؤمنين،

پس شما اهل خدای متعال هستید، کسانی که به برکت شما نعمت کامل گشته و پراکندگی به تجمع تبدیل شده، و اتحاد کلمه پیدا شده، و شما اولیای خدا هستید، هر که شما را دوست بدارد کامیاب شده و هر که در حق





شما ستم روا دارد هلاک می‌شود. دوستی شما از جانب خدای متعال در قرآنش بر بندگان مؤمنش فرض و واجب گشته است.

علاوه بر اینها، خداوند هر موقع بخواهد به یاری شما قادر و تواناست. پس شما هم بر سرانجام کارها صابر و شکیبا باشید، زیرا که پایان و سرانجام کارها به سوی خداست.

به راستی خداوند شما را از پیامبرش به عنوان امانت پذیرفته، و به اولیای مؤمن خودش در روی زمین سپرده است. هر که امانت‌داری کند خداوند پاداش صدق و راستی و درستی او را می‌دهد.

فأنتم الأمانة المستودعة، ولكم المودة الواجبة، والطاعة المفروضة، وقد قبض رسول الله ﷺ وقد أكمل لكم الدين، وبين لكم سبيل المخرج، فلم يترك لجاهل حجة، فمن جهل أو تجاهل أو أنكر أو نسي أو تناسى فعلى الله حسابه، والله من وراء حوائجكم، واستودعكم الله، والسلام عليكم.

پس شما همان امانت سپرده شده هستید، و دوستی شما بر مردم واجب شده و اطاعت شما بر آنها لازم گشته است.

رسول خدا ﷺ در گذشت در حالی که دین را برای شما کامل نمود، و راه نجات را بر شما آشکار و بیان کرد، و برای هیچ نادانی عذری باقی نگذاشت. بنابراین، اگر کسی نادان بماند یا خود را به نادانی بزند، یا انکار کند، یا فراموش نماید، یا خود را به فراموشی بزند، حسابش با خدای متعال است، و خداوند به دنبال حوائج شماست، شما را به خدا می‌سپارم و درود بر شما باد.

راوی گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: این تسلیت از جانب چه کسی بر آنها آمده بود؟ حضرت فرمود: از ناحیه خدای تبارک و تعالی.^۱

نویسنده علیه السلام گوید: مناسب است با این زیارت، آقا و امامان، امیر مؤمنان و ائمه طاهرین علیهم السلام در روز بیست و هشتم صفر، از این مصیبت، تسلیت گفته شود.

۱. الکافی: ۴۲۵/۱ ح ۱۹، بحار الأنوار: ۵۲۷/۲۲ ح ۳۹.

پایان بخش

در پایان این بخش دو مطلب را یادآور می‌شویم:

۱- قصیده همزیه

سروده شرف‌الدین ابو عبد الله محمد سعید دلاصی (بوصیری)

البته ما از بخش پایانی این قصیده ابیاتی چند را به جهت طولانی شدن، حذف نمودیم.

این قصیده زیبا که در مدح پیامبر خدا ﷺ سروده شده، چنین است:

کیف ترقی رقیک الانبیاء	یا سماء ما طاوتها سماء
لم یساووک فی عیالک وقد حا	ل سنا منک دونهم و سناء
إنما مثلوا صفاتک للنا	س کما مثل النجوم العماء
أنت مصباح کلّ فضل فما یص	در إلا عن ضوئک الأضواء
لک ذات العلوم من عالم الغی	ب و مننها لآدم الأسماء
لم تزل فی ضمائر الکون تختا	ر لک الأمهات والآباء
مامضت فترة من الرسل إلا	بشرت قومها بک الانبیاء
تتباهی بک العصور وتسموا	بک علیاء بعدها علیاء
وبدا للوجود منک کریم	من کریم آباؤه کرماء
نسب تحسب العلاء بحلاه	قلدتها نجومها الجوزاء
حبذا عقد سؤدد وفخار	أنت فیه الیتیمه العصماء
ومحیا کالشمس منک مضيء	أسفرت عنه لیلة غراء
لیلة المولد الّذی کان للذی	ن سرور بیومه وازدهاء
وتوالت بشری الهواتف أن قد	ولد المصطفی وحقّ الهناء
وتداعی ایوان کسری ولولا	آیة منک ما تداعی البناء



وغدا كل بيت نار وفيه
 وعيون للفرس غارت فهل كا
 مولد كان منه في طالع الكفة
 فهنيئاً به لآمنة الفض
 من لحواء إنَّها حملت أحمد
 يوم نالت بوضعه ابنة وهب
 وأتت قومها بأفضل ممَّا
 شمته الأملاك إذ وضعته
 رافعاً رأسه وفي ذلك الرفع
 رافعاً طرفه السماء ومرمى
 وتدلَّت زهر النجوم إليه
 وتراءت قصور قيصر بالرو
 وبدت في رضاعه معجزات
 إذ أبنته ليتمه مرضعات
 فأته من آل سعد فتاة
 أرضعته لبسانها فسقتها
 أصبحت شولاً عجافاً وأمست
 أخصب العيش عندها بعدمحل
 يسالها منة لقد ضوعف الأج
 وإذا سخر الإله أناساً
 حبة أنبتت سنابل والعص
 وأتت جدّه وقد فصلته
 إذ أحاطت به ملائكة الله
 ورأى وجدها به ومن الوج
 فارقت كرهاً وكان لديها

كربة من خمودها وبلاء
 ن لئيرانهم بها إطفاء
 ر وبسال غسليهمو ووباء
 بل الذي شرفت به حواء
 أو أنَّها به نفساء
 من فخار مالم تنله النساء
 حملت قبل مريم العذراء
 وشفقتنا بقولها الشفاء
 ع إلى كلِّ سوِّدودد إيساء
 عين من شأنه العلو العلاء
 فأضاءت بضوئها الأرجاء
 م يراها من داره البطحاء
 ليس فيها عن العيون خفاء
 قلن مافي اليتيم عنّا غناء
 قد أبنتها لفقرها الرضعا
 وبنيها ألبانهنّ الشاء
 ماها شائل ولا عجفاء
 إذ غدا للسنبي منها غداء
 ر عليها من جنسها والجزاء
 لسعيد فإتهم سعداء
 ف لديه يستشرف الضعفاء
 ولها من فصاله البرحاء
 فظنَّت بأنهم قرناء
 د لهيب تصلى به الأحشاء
 ثاويأ لا يملّ منه الثواء

شقّ عن قلبه وأخرج منه
 ختمته يمني الأمين وقد أو
 صان أسرارهِ الختام فلا الفض
 ألف النسك والعبادة والخل
 وإذا حلت الهداية قلباً
 بعث الله عند مبعثه الشه
 تطرد الجنّ عن مقاعد للسه
 فسمحت آية الكهانة آيا
 ورأتَه خديجة والتقى وال
 وأتاها أنّ الغمامة والسر
 وأحاديث أن وعد رسول الله
 فدعته إلى الزواج وما أح
 وأتساه في بيتها جبرئيل
 فأماطت عنها الخُمر لتدري
 فاختنى عند كشفها الرأس جبرئ
 فاستبانَت خديجة أنّه الكذ
 ثمّ قام النبيّ يدعو إلى الله
 أمماً أشربت قلوبهم الكف
 ورأينا آياته فاهتدينا
 ربّ إنّ الهدى هداك وآيا
 كم رأينا ما ليس يعقل قد أ
 إذ أبى الفيل ما أتى صاحب الفيل
 والجمادات أفصحت بالذي أخ
 ويح قوم جفوا نبيّاً بأرض
 وسلوه وحنّ جذع إليه

مضغة عند غسله سوداء
 دع مالم يدع له أبناء
 ض مسلم به ولا الإفضاء
 وة طفلاً وهكذا النجباء
 نشطت للعبادة الأعضاء
 ب حراساً وضاق عنه الفضاء
 ع كما يطرد الذئب الرعاء
 ت من الوحي مالهن انمحاء
 زهد فيه سجيّة والحياء
 ح أظلمت منهنّما أفسياء
 بالبعث حان منه الوفاء
 سن ما يبلغ المنى الأذكياء
 ولذي اللب في الأمور ارتياء
 أهوى الوحي أم هو الإغماء
 ل فما عاد أو اعيد الغطاء
 ز السذي حاولته والكيمياء
 وفي الكفر نجدة وإباء
 ر فداء الضلال فيهم عياء
 وإذا الحقّ جاء زال المرء
 تك نور تهدي بها من تشاء
 هم ما ليس يفهم العقلاء
 ل ولم ينفع الحجج والذكاء
 رس عنه لأحمد الفصحاء
 ألفته ضبابها والظباء
 وقسلوه وودّه الغرباء



أخرجوه منها وآواه غار
 وكفته بنسجها عنكبوت
 فاخفى منهم على قرب مرآ
 ونحا المصطفى المدينة فاشتا
 وتغنت بمدحه الجن حتى
 فاقتنى أثره سراقه فاسته
 ثم ناداه بعد ما سيمت الخسف
 فطوى الأرض سائراً والسموا
 فصف الليلة التي كان للمخ
 وترقى به إلى قاب قوسي
 رتب تسقط الأمانى حسرى
 ثم وافى يحدث الناس شكرياً
 وتحدى فارتاب كل مريب
 وهو يدعو إلى الإله وإن شق
 ويدلّ الورى على الله بالتو
 فبما رحمة من الله لانت
 واستجابت له بنصر وفتح
 وأطاعت لأمره العرب العر
 وتوالت للمصطفى الآية الكب
 وإذا ما تلا كتاباً من الله
 وكفاه المستهزئين وكم ساء
 وماهم بدعوة من فناء ال
 خمسة كلهم أصيبوا بداء
 فدهى الأسود بن مطلب أ
 ودهى الأسود بن عبد يغوث

وحمته حمامة ورقاه
 ماكفته الحمامة الحصداء
 ومن شدة الظهور الخفاء
 قت إليه من مكة الانحاء
 طرب الإنس منه ذاك الغناء
 وته في الأرض صافن جرداء
 وقد ينجد الفريق النداء
 ت العلى فوقها له إسراء
 تار فيها على البراق استواء
 ن وتلك السيادة القعساء
 دونها ماوراء هن وراء
 إذ أتته من ربه النعماء
 أو يبقى مع السيول الغشاء
 عليه كفر به وازدراء
 حيد وهو المحجّة البيضاء
 صخرة من ابائهم صماء
 بعد ذلك الخضراء والغبراء
 بساء والجاهلية الجهلاء
 رى عليهم والغارة الشعواء
 تلتته كتيبة خضراء
 نبياً من قومه استهزاء
 بيت فيها للظالمين فناء
 والردى من جنوده الادواء
 ي عمى ميّت به الأحياء
 أن سقاه كأس الردى استسقاء

وأصاب الوليد خدشة سهم
وقضت شوكة على مهجة العا
وعلى الحرث القيوح وقد سا
خمس طهرت بقطعهم الأر
فديت خمس الصحيفة بالخم
فتية بيّتوا على فعل خير
يا لأمرأتاه بعد هشام
وزهير والمطعم بن عدي
نقضوا مبرم الصحيفة إذ شد
أذكرتنا بأكلها أكل منسا
وبها أخبر النبيّ وكم أخ
لاتغل جانب النبيّ مضام
كلّ أمر ناب النبيّين فالشدّ
لو يمسّ النظار هون من النا
كم يدعن نبيّه كفّها الله
إذ دعا وحده العباد وأمست
همّ قوم بقتله فأبى السيف
وأبوجهل إذ رأى عنق الفح
واقترضاه النبيّ دين الاراش
ورأى المصطفى أتاه بما لم
هو ما قد رآه من قبل لكن
وأعدت حمالة الحطب الفه
يوم جاءت غضبي تقول أفي مثلي
وتولّت وما رأتاه ومن أين
ثمّ سمّت له اليهوديّة الشا

قصرت عنها الحيّة الرقطاء
ص فللّه النسقة الشركاء
ل بها رأسه وساء الوعاء
ض فكفّ الأذى بهم شلاء
سة إن كان للكرام فداء
حمد الصبح أمرهم والمساء
زمعة أنّه الفتى الأتاء
وأبوالبختري من حيث شاء
دت عليه من العدا الأنداء
ة سليمان الأرضة الخرساء
رج خبأ له الغيوب خباء
حين مسّته منهم الأسواء
ة فيه محمودة والرخاء
ر لما اختير للنضار الصلاء
وفي الخلق كثرة واجتراء
منه في كلّ مقلة أقذاء
وفساء وفساءت الصفواء
ل إليه كأنّه العنقاء
ي وقد ساء بيعة والشراء
ينج منه دون الوفاء النجاء
ما على مثله يعدّ الخطاء
ر وجساءت كأنّها الورقاء
من أحمد يسقال الهجاء
تري الشمس مقلة عمياء
ة وكم سام الشقوة الأشقياء





فأذاع الذراع ما فيه من شرِّ
 وبخلق من النبيِّ كريم
 من فضلاً على هوازن إذ كا
 وأتى السبي فيه أخت رضاع
 فحباها برأ توهمت النا
 بسط المصطفى لها من رداء
 وغدت فيه وهي سيّدة النس
 فتنزّه في ذاته ومعانيه
 واملاء السمع من محاسن يملئ
 كلّ وصف له ابتدأت به استو
 سيّد ضحكه التبسم والمشم
 ما سوى خلقه النسيم ولا غي
 رحمة كلّه وحزم وعزم
 لاتحل البأساء منه عرى الص
 كرمت نفسه فما يخطر السو
 عظمت نعمة الإله عليه
 جهلت قومه عليه فأغضى
 وسع العالمين علماً وحلماً
 مستقل دنياك أن ينسب الإ
 شمس فضل تحقّق الظنّ فيه
 فإذا ما ضحا محاً نوره الظلّ
 فكان الغمامة استودعته
 خفيت عنده الفضائل وانجا
 أمع الصبح للنجوم تجل
 معجز القول والفعال كريم ال

بسنطق إخفاؤه ابتداء
 لم تقاصص بجرحها العجماء
 ن له قبل ذاك فيهم رياء
 وضع الكفر قدرها والسبأ
 س به إنّما السبأ هداء
 أيّ فضل حواه ذاك الرداء
 وة والسّيّدات فيه إمء
 به استماعاً أن عزّ منها اجتلاء
 بها عليك الإنشاد والإنشاء
 عب خير الصفات منه ابتداء
 ي الهويناء ونومه الاغفاء
 ر محياه الروضة الغناء
 ووقسار وعصمة وحياء
 ر ولاتستخفه السراء
 ع على قلبه ولا الفحشاء
 فاستقلّت لذكره العظماء
 وأخو الحلم دأبه الاغضاء
 فهو بحر لم تعب الأعياء
 ساك منها إليه والإعطاء
 أنّه الشمس رفعة والضياء
 وقد أثبت الظلال الضحاء
 من أظلت من ظلّه الدفقاء
 بت به عن عقولنا الأهواء
 أم مع الشمس للظلام بقاء
 مخلق والخلق مقسط معطاء



فهو البحر والأنام أضاء
ل النبي استعارت الفضلاء
رو من شرط كل شرط جزاء
ما العصا عنده وما الإلقاء
سنة من محولها شهباء
م عليهم سحابة وطفاء
وحيث العطاش توهى السقاء
ورخاء يؤذي الأنام غلاء
وصف غيث اقلعه استسقاء
بقراها وأحييت أحياء
أشرفت من نجومها الظلماء
رباها البيضاء والحمراء
زال عن كل من رآه الشقاء
ما إذا أسهم الوجوه اللقاء
به للصلاة منها حراء
كما أظهر الهلال البراء
بجمال له الجمال وقاء
والعود شق عنه اللحاء
لسرفيه حكته ذكاء
هر فيه آثارها البأساء
أبستها ألوانها الحرباء
إذ هلتك الأنوار والانبواء
وبالله أخذها والعطاء
بالغنى من نوالها الفقراء
فيك من وكف سحبها الاندواء

لا تنفس بالنبي في الفضل خلقاً
كل فضل في العالمين فمن فض
شق عن صدره وشق له البد
ورمي بالحصى فأقصد جيشاً
ودعا للأنام إذ دهمتهم
فاستهلت بالفيت سبعة أيّاً
تتحزى مواضع الرعى والسنة
وأسى الناس يشتكون أذاها
فدعا فانجلى الغمام فقل في
ثم أثرى الثرى وقرت عيون
فبترى الأرض غبه كسما
تخجل الدرّ واليواقيت من نو
ليته خصني برؤية وجه
مسفر يسلتي الكتيبه بسا
جعلت مسجداً له الأرض فاهترت
مظهر شبة الجبين على البر
ستر الحسن منه بالحسن فأعجب
فهو كالزهر لاح من سجد الأكام
كادها أن يغشي العيون سنى منه
صانه الحسن والسكينة أن تظهر
وتخال الوجوه أن قابلته
فإذا شمت بشره ونداه
أو يستقبل راحة كان لله
تتقي بأسها الملوك وتحظى
لاتسل سيل جودها إنما يك



دَرَّتْ الشَّاةُ حِينَ مَرَّتْ عَلَيْهَا
 نَبَعَ الْمَاءُ أَثْمَرَ النَّخْلِ فِي عَامِ
 أَحْيَتِ الْمَرْمَلِينَ مِنْ مَوْتِ جَهْدِ
 فَتَغَذَى بِالصَّاعِ أَلْفَ جِيَاعِ
 وَوَفَى قَدْرَ بَيْضَةِ مَنْ نَضَارِ
 كَانَ يَدْعِي قَنَا فَاعْتَقَ لَمَّا
 أَفْلَا تَعْذِرُونَ سَلْمَانَ لَمَّا
 أزالَتْ بِسَلْمِهَا كُلَّ دَاءِ
 وَعَيُونَ مَرَّتْ بِهَا وَهِيَ رَمَدِ
 وَأَعَادَتْ عَلَى قَتَادَةَ عَيْنًا
 أَوْ بَلِثَمَ التَّرَابِ مِنْ قَدَمِ لَا
 مَوْطِيءَ الْأَخْمَصِ الَّذِي مِنْهُ لِلْقَلْبِ
 وَخَطَى الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بِمَمْشَا
 وَرَمَتْ إِذْ رَمَى بِهَا ظَلَمَ اللَّيْلِ
 دَمِيَّتْ فِي الْوَعْيِ لِتَكْسَبَ طَيِّبًا
 فَهِيَ قَطْبُ الْمَحْرَابِ وَالْحَرْبِ كَمِ دَا
 وَأَرَاهُ لَوْ لَمْ يَسْكُنْ بِهَا قَبْرُ
 عَجَبًا لِلْكَفَّارِ زَادُوا ضَلَالًا
 وَالَّذِي يَسْأَلُونَ مِنْهُ كِتَابًا
 أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ مِنْ اللَّهِ ذِكْرُ
 أَعْجَزَ الْإِنْسِ آيَةٌ مِنْهُ وَالْجِ
 كُلَّ يَوْمٍ تَهْدِي إِلَى سَامِعِيهِ
 تَتَحَلَّى بِهِ الْمَسَامِعَ وَالْأَفْ
 رِقَ لَفْظًا وَرِاقَ مَعْنَى فَجَاتِ
 وَأَرْتَنَا فِيهِ غَوَامِضَ فَضْلِ

فَلَهَا ثَرْوَةٌ بِهَا وَنَمَاءُ
 بِهَا سَبَّحَتْ بِهَا الْحَصْبَاءُ
 أَعْوَزَ الْقَوْمَ فِيهِ زَادَ وَمَاءُ
 وَتَرَوِي بِالصَّاعِ أَلْفَ ظَمَاءِ
 دِينَ سَلْمَانَ حِينَ حَانَ الْوَفَاءِ
 أَيْنَعْتَ مَنْ نَخِيلَهُ الْإِقْنَاءِ
 أَنْ عَرَّتَهُ مِنْ ذِكْرِهِ الْعُرْوَاءِ
 أَكْبَرْتَهُ أَطْيَبَةَ وَأَسَاءِ
 فَارْتَهَا مَالَمَ تَرَ الزَّرْقَاءِ
 فَهِيَ حَتَّى مَمَاتِهِ النَّجْلَاءِ
 نَتَّ حَيَاءً مِنْ مَشِيهَا الصَّفْوَاءِ
 بِ إِذَا مَضَجَعِي أَقْضَى وَطَاءِ
 هَا وَلَمْ يَسْنَسْ خَطْوَهُ إِسْلِيَاءِ
 كُلِّ إِلَى اللَّهِ خَوْفَهُ وَالرَّجَاءِ
 مَا أَرَأَقْتَ مِنْ الدَّمِ الشَّهْدَاءِ
 رَتَّ عَلَيْهَا فِي طَاعَةِ أَرْخَاءِ
 لِحِرَاءِ مَا جَتَّ بِهَا الدَّأْمَاءِ
 بِالَّذِي فِيهِ لِلْعُقُولِ اهْتِدَاءِ
 مَنْزِلَ قَدْ أَتَاهُمَا وَارْتِقَاءِ
 فِيهِ لِلنَّاسِ رَحْمَةٌ وَشِفَاءِ
 نَّ فَهَلَّا تَأْتِي بِهِ الْبَلْغَاءِ
 مَعْجَزَاتٍ مِنْ لَفْظِهِ الْقِرَاءِ
 وَاهُ فَهُوَ الْحَلِيَّ وَالْحَلْوَاءِ
 بِحَلَاهَا وَحَلِيَّتِهَا الْخَنْسَاءِ
 رِقَّةً مِنْ زَلَالِهَا وَصَفَاءِ



إنما تجتلي الوجوه إذا ما
سور منه أشبهت صوراً منا
والأقاول عندهم كالتماهي
كم أبانت آياته من علوم
فهي كالحب والنوى أعجب الز
فأطالوا به التردد والر
وإذا البسيت لم تغن شيئاً
وإذا ضلت العقول على عد
قوم عيسى عاملتمو قوم موسى
جلت عن مراتها الأصداء
ومثل النظائر النظراء
ل فلا يوهنك الخطباء
عن حروف أبان عنها الهجاء
زاع منه سنابل وزكاء
يب فقالوا سحر وقالوا افتراء
فالتماس الهدى بهنّ عناء
م فماذا تقوله النصحاء
بالذي عاملتكم الحنفاء

چگونه پیامبران می توانند به مقام و منزلت والای تو برسند؛ ای آسمانی که

هیچ آسمانی نتوانست به اوج والای تو برسد؟

آنان نه فقط نتوانستند به مقام و منزلت تو برسند؛ بلکه میان مقام والای تو و
آنان فاصله و ارتفاع زیادی است.

آنان انعکاسی از صفات تو در میان مردم بودند، همان گونه که آب منعکس
کننده صورت ستارگان است.

(ای رسول خدا!) تو چراغ پرفروز هر فضیلت و برتری هستی؛ روشنایی
وجود ندارد جز از پرتو انوار درخشان تو.

تو دارای جوهر و ذات دانش‌ها از عالم غیب هستی، حال آن که بهره
حضرت آدم علیه السلام از آن، تنها اسامی آنان بود.

برای تو همواره در حقیقت هستی مادران و پدران (پاکیزه) برگزیده می‌شد.
از دوران پیامبری پیامبران زمانی نمی‌گذشت جز آن که مزده آمدن تو را
برای اُمت خود نوید می‌دادند.

عصرها و زمانها به وجود تو افتخار نموده و به منزلت والای تو مدارج
تکاملی خود را طی می‌کنند.

جهان هستی از تو آغاز شد که تو خود از پدران بزرگوار و اصیل، پایه جهان
هستی گذاشتی.

نسب و نژاد برتر تو چنان است که گمان می‌رود که ستارگان در وسط



آسمان، ستاره «جوزاء»^۱ را احاطه کرده‌اند.

آفرین بر تو! که تو در میان گردن‌بند سروری و افتخار همانند یک گوهر بی‌مانند هستی.

چهره درخشان تو همانند آفتاب عالمتاب چنان تابید که با آمدن تو شب تاریک روشن گردید.

شب میلاد تو شبی بود که روزش برای دین با سرور و شکوفایی آغاز شد. در آن شب، نوید دهندگان پیوسته نوید دادند که: هانا محمد مصطفی ص دیده به جهان گشود و سزاوار است که تبریک و تهنیت گفته شود.

در آن شب، کنگره‌های ایوان کسری شکست که اگر جز معجزه و نشانه‌ای از تولد تو بود آن بنای باشکوه نمی‌شکست.

در آن شب، آتش آتشکده‌ها خاموش گشت و آنها روز خود را به خاطر خاموشی آتش، با بلا و گرفتاری آغاز نمودند.

شبی که آب چشمه‌های پارسیان فرو رفت، به راستی آیا آتش آنان با آن آب خاموش گردید؟

میلادی که از آن در طالع و سرنوشت کفر، خواری و بیچارگی و نابودی رقم خورد.

پس گوارا باد برای آمنه رضی الله عنها به خاطر این ولادت فضیلتی که مایه عزت و شرف او بر حضرت حواء رضی الله عنها گردید.

حواء رضی الله عنها کدام فرزندی را به وجود آورد؟ در حالی که آمنه رضی الله عنها احمد رضی الله عنه را در رحم خود حمل کرد و او را به دنیا آورد؟

آری، و آن روزی بود که دخت بزرگوار «وهب» با متولد کردن او به افتخاری دست یافت که هیچ زنی به آن دست نیافت.

او برای قوم خود فرزندی را آورد که از فرزند مریم عزرا - که پیش از او آورده بود - بهتر بود.

وقتی آن مولود مبارک را زایید فرشتگان بر او تبریک گفته و ما نیز به سخن آنان بهبود یافتیم.

آن مولود مبارک به هنگام ولادت سرش را بالا گرفت و این اشاره به سر

۱. جوزاء: ستاره‌ای که گفته می‌شود در وسط آسمان قرار می‌گیرد. «مترجم»



بلندی، و مجد و عظمت او بر هر بزرگی بود.

دیدگانش به سوی آسمان بود و به اطراف می‌نگریست و این نشانه شأن و منزلت والای اوست.

پرتو ستارگان به استقبال او آمد و بدین گونه از نور او همه جا روشن و نورانی گشت.

تا جایی که کاخ‌های قیصر روم دیده شد و آن که خانه‌اش در سرزمین «بطحاء» بود آنها را دید.

در شیر دادن او معجزه و شگفتی‌هایی ظاهر گشت که این معجزه‌ها از دیده کسی پنهان نیست.

در آن هنگام که زنان شیر ده به خاطر یتیم بودنش از پذیرش او سرباز زده و گفتند: از یتیم بهره‌ای به ما نمی‌رسد.

تا آن که «بانویی» از خاندان «سعد» پا پیش گذاشت در حالی که به جهت فقرش کسی به او بچه شیرخوارش را نمی‌داد.

او این کودک مبارک را شیر داد و به برکت او خود و فرزندانش نیز از شیر گوسفندان سیراب شدند.

بامدادان از فقر و گرسنگی شکمش به کمرش چسبیده بود؛ ولی شامگاهان وقتی آن کودک مبارک را تحویل گرفت گرسنگی و فقر از خانه او رخت برپست.

آن هنگام که پیامبر ﷺ از او شیر خورد؛ زندگی او با برکت و پر نعمت گردید.

چقدر خوشایند است نعمت بزرگی که بر آن، اجر و پاداش مضاعف داده شد.

زمانی که خداوند افرادی را برای خدمت به فرد سعید و خوشبختی می‌گمارد؛ پس آنان همه خوشبخت می‌گردند.

آری، این دانه‌ای است که خوشه‌های زیادی از آن می‌روید و از برگ‌های آن ناتوانان به شرف می‌رسند.

حلیمة سعدیه او را از شیر باز گرفت و نزد جد بزرگوارش آورد، او از شیر گرفتن او نیز حکایاتی داشت.



چرا که در آن هنگام فرشتگان خدا دور آن کودک مبارک را گرفته بودند به گونه‌ای که حلیمه خیال کرد آنها قرین و همراه او هستند.

پیامبر ﷺ شادمانی او را حس کرد که از شادمانی او آتشی بر افروخته شد که وجود او را گرم کرد.

حلیمه با ناخشنودی و کراهت از آن کودک زیبا جدا شد، چرا که وقتی در کنارش بود از بودن او خسته و ملول نمی‌شد.

هنگام شستن او (جبرئیل) قلبش را شکافت و از آن تکه گوشتی سیاه بیرون آورد.

آنگاه جبرئیل امین پس از آن که چیزی در آن نهاد - که در دل هیچ انسانی ننهاده بود - بر آن مهر زد.

و به وسیله آن مهر، اسرار نهفته را حفظ کرد که دیگر به هیچ عنوان شکسته نخواهد شد.

به همین جهت، از همان دوران کودکی با عبادت و خلوت با خدا انس گرفت که سرشت نجیبان و برگزیدگان چنین است.

و هر گاه هدایت در دلی قرار گیرد، اعضای بدن برای عبادت و پرستش فعال می‌گردد.

خداوند متعال در آن هنگام که او را برای پیامبری برگزید؛ شهاب‌هایی را برای نگهبانی او فرستاد و اطراف او را احاطه کرد.

تا آنان، جنیان را از استراق سمع و تجسس باز داشته و آنها را همانند راندن چوپان گرگان را، از گله برانند.

بنابراین، آیات و نشانه‌های وحی که زوال‌پذیر نیستند نشانه‌های کهنات را از بین برد.

خدایچه ﷺ در حالی او را دید و با او دیدار کرد که او مزین به صفات برجسته پرهیزکاری، زهد و حیا بود.

هنگامی که او به دیدار خدیجه ﷺ رفت ابری بر او سایه افکنده بود و از حرارت خورشید او را مصون می‌نمود.

و احادیثی که بیانگر برگزیدگی شدن رسول خدا ﷺ بود که وقت وفای آن رسیده است.



خدیجه رضی الله عنها به او پیشنهاد ازدواج داد، و چه زیباست که باهوشان چنین به آرزو می‌رسند.

در خانه خدیجه رضی الله عنها بود که جبرئیل به دیدار حضرتش آمد، و به راستی برای خردمند در این امور جای تفکر و اندیشه است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله که در حال دریافت وحی الهی بود و پوشش بر خود انداخته بود، خدیجه رضی الله عنها پوشش از چهره مبارکش برداشت، تا بداند که آیا او دریافت وحی می‌کند یا در حال بی‌هوشی است؟

در این هنگام که می‌خواست پوشش از صورت حضرتش بردارد جبرئیل از دیده‌اش پنهان گشت و دیده نشد تا این که پوشش روی حضرتش انداخت. بنابراین، حضرت خدیجه رضی الله عنها فهمید که او همان گنج و همان کیمیایی است که به دنبالش بود.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و مردم را به سوی خدا فراخواند و این در حالی بود که ملت کفر قوی بوده و به شدت او را رد می‌کرد.

آنان اُمتی بودند که دل‌هایشان آکنده از کفر بود و بیماری گمراهی ریشه در وجود آنها دوانده بود.

و ما نشانه‌ها و معجزات او را به چشم خودمان دیدیم و به راه حق هدایت شدیم، و هنگامی که حق فرارسد جدل، نزاع و مراء از بین می‌رود.

پروردگارا! به راستی که هدایت، همان هدایت توست و آیات و نشانه‌های تو نوری است که به وسیله آن، هر که را بخواهی هدایت می‌نمایی.

چقدر دیده شده که افراد غیر عاقل به چیزی ملهم شده و فهمیده‌اند که خردمندان از فهم آن ناتوان بوده و نفهمیده‌اند.

در آن هنگام که صاحبان فیل به تخریب خانه خدا آمدند، فیل امتناع ورزید؛ در حالی که صاحب فیل نفهمید و هوش و ذکاوتش سودی به او نرسانید.

و جمادات و اشیای بی‌جان با فصاحت، زبان به سخن گشودند و سخنی برای پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند که بهترین فصیحان از بیان آن عاجز بودند.

وای بر حال قومی که بر پیامبری در سرزمینی که سوسمارها و آهوان آنجا با او انس داشتند، بر او ستم نمودند.

آنان او را راندند و تحمل فراقش را داشتند؛ در حالی که تنه درخت تاب



فراقش را نداشت، آنان او را از خودشان دور نمودند؛ در حالی که مهر و محبت او بر دل غریبه‌ها نشست.

او را از سرزمین خودش بیرون نمودند، او به غاری پناه برد و کبوتری نقره فام از او حمایت نمود.

عنکبوتی نیز با تارهای خود از او محافظت نمود، محافظتی که کبوتر، توانایی آن را نداشت.

پس او از دیده‌آنان پنهان گشت در حالی که در نزدیک دید آنان بود، که از شدت ظهور در خفا و پنهانی بسر می‌برد.

و بدین وسیله حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وقتی به مدینه نزدیک شد شهر مکه در اشتیاق او گشت.

چنان در مدیحه سرایی او آواز سر دادند؛ به گونه‌ای که انسانها از آواز آنان به وجد و سرور آمدند.

«سراقه» رد پای آن حضرت را یافت؛ ولی سرزمین بی‌آب و علف او را در خود فرو برد.

آنگاه که زمین او را می‌بلعید، او همانند افراد غرق شده آن حضرت را برای نجات خویش خواند.

پس از آن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سرزمین را با سرعت طی کرد و او دارای مسیر آسمانهای والایی است که بالای زمینند.

پس توصیف کن شبی را که پیامبر برگزیده صلی الله علیه و آله بر «براق» سوار شد.

و با آن اوج گرفت و به «قاب قوسین» رسید که این قلعه سیادت و بزرگی بود. و این مقاماتی بود که آرزوها به آن نمی‌رسند و چنین آرزوها با حسرت و اندوه بر صاحبش باز می‌گردد.

آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر زمین برگشت و به شکرانه این، مردم را در جریان نعمتهایی که پروردگارش به او ارزانی کرده بود، قرار داد.

این معجزه را ارائه داد و با قاطعیت بیان نمود، پس تردید ناباوران همچون کف و چرک بر روی آب، آشکار گشت.

او مردم را به سوی خدا فرا می‌خواند، گرچه اهل کفر بر او سخت گرفته و او را تحقیر می‌نمودند.

او مردم را با توحید به سوی خداوند راهنمایی می فرمود که همین راه روشنی برای رساندن مردم به سوی خداست.

و در اثر رحمت و نرمی که از خداوند داشت، صخره های سخت در برابرش نرم شد.

پس از آن بود که زمین تیره و آسمان آبی دعوت او را پذیرفته و او را یاری کرده و پیروزی را بر او به ارمغان آورد.

و بدین وسیله عرب اصیل و جاهلیت آکنده از جهل و نادانی از فرمان او اطاعت کرد.

و پیوسته آیات بزرگ الهی بر محمد مصطفی ﷺ فرود می آمد، به گونه ای که همه جا را فرا گرفت.

هنگامی که آیات الهی را از کتاب می خواند، گروهی از فرشتگان از آن حضرت حمایت می نمودند.

و او را از شر مسخره کنندگان باز می داشتند و چه بسیار قومی بودند که پیامبر خودشان را مسخره می کردند.

پیامبر در آستانه خانه خدا بر آنان نفرین نمود تا ستمگران نابود گردند. آن پنج نفر (کافری که حضرتش را مورد آزار قرار می دادند) همگی توسط

لشکر بیماری زا به بیماری و مرگ مبتلا شدند.

پس «اسود بن مطلب» مبتلا به مصیبتی شد که اگر آن مصیبت بر همه خلق وارد می شد، همه را از بین می برد.

مصیبت «اسود بن عبد یغوث» چنان درد آور بود که جرعه جرعه جام مرگ را بر او می نوشانید.

«ولید» مورد هدف تیری قرار گرفت که اگر به مار چابکی اصابت می کرد آن را از پا در می آورد.

و خاری بر پیشانی «عاص» نشست که خدا می داند به چه حال افتاد.

و بر سر «حرث» شمیرهای بزانی سرازیر شد؛ به گونه ای که سر از بدنش جدا کردند.

و بدین وسیله زمین از شر آنان پاک گشته و از آزار دستان شل آنان جلوگیری شد.

پنج نفر چنین در برابر پنج صحیفه فدا شدند، اگر بتوان برای افراد کریم چنان مقابله‌ای نمود.

جوانمردانی که برای انجام کار خیر، شب را تا صبح بیدار ماندند به گونه‌ای که بامداد و شامگاه از کار آنان سپاسگزاری نمود.

چه کار مهمتی بود که «زمعه» بعد از «هشام» انجام داد به راستی که او جوانمردی فعال بود.

همچنین «زهیر» و «مطعم بن عدی» و «ابوالبختری» می‌خواستند چه کاری انجام دهند؟

آری، آنان صحیفه‌ای را که دشمنان در آن سرسختانه پیمان بسته بودند، بهم زدند.

با خورده شدن آن صحیفه به یاد خورده شدن عصای حضرت سلیمان علیه السلام توسط موریانه بی‌زبان، افتادیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق وحی از این امر خبر داد و چه بسیار اتفاقات غیبی که آن حضرت از آنان خبر داده است.

گمان مبر که جانب پیامبر صلی الله علیه و آله ستمی بود در آن هنگام که اسائه ادبی از ناحیه آنان به حضرتش می‌رسید.

هر چه بر سر پیامبران آمده... چه سختی و چه آسایش و رفاه... همه خوب و پسندیده است.

چرا که اگر به خاطر آتش، آسیبی به طلا می‌رسد؛ هرگز آن را در آتش قرار نمی‌دادند.

چه بسیار افرادی بودند که در پی آزار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند؛ ولی خداوند آنان را باز داشت و چنین افرادی از مردم بسیار بودند که جرأت چنین کاری را داشتند.

در آن هنگام که به تنهایی بندگان را به سوی حق دعوت می‌نمود و از این دعوت آشکار خاری در چشمان مردم فرورفت.

تا جایی که گروهی تصمیم گرفتند آن حضرت را بکشند؛ ولی شمشیر امتناع نمود و صفا و آرامش دوباره باز گشت.

هنگامی که ابو جهل می‌خواست آن حضرت را بیازارد؛ ناگاه شتر غول



پیکری را دید که قصد بلعیدن او را داشت.

ابوجهل در خرید و فروش بر سر مردی کلاه گذاشته بود و دین او را نمی داد که پیامبر دین او را تقاضا کرد.

وقتی دید پیامبر به خاطر آن آمده، ناگزیر شد و چاره‌ای برای نجات جز پرداخت نداشت.

البته ابوجهل پیش از این، چندین بار از آن حضرت معجزه‌هایی دیده بود، ولی بر همچون فردی چنین کاری، خطا شمرده نمی‌شود.

و از جمله آزار دهندگان «حمالة الحطب» بود که سنگهایی آماده کرده و همچون گرگ ماده‌ای به سراغ پیامبر آمد.

روزی (که سوره «تبت» در حق او فرود آمده بود) با خشم نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: آیا به همچو منی، احمد هجو می‌نماید؟

هر چه گشت پیامبر ﷺ را ندید، چگونه چشم نابینا آفتاب را ببیند؟

آنگاه که زن یهودی حضرتش را با گوشت گوسفندی مسموم کرد، چه شقاوت‌هایی از اشقیاء به حضرتش رسید؟

پس دست گوسفند (به اذن خدا) لب به سخن گشود و پنهان کاری او را افشا نمود.

و از آنجایی که پیامبر ﷺ دارای خلق کریمی بود به زبان بسته قصاص تعلق نگرفت.

در جنگ «هوازن» بر آنان فضیلتی بخشید؛ چرا که پیش از آن، در میان آنان تربیت شده‌ای بود.

وقتی اسیران را آوردند در میان آنان خواهر رضاعی داشت که کافران ارزش او را پایین آورده و او را اسیر نموده بودند.

وقتی او نزد حضرت آمد، حضرت چنان به او نیکی کرد که مردم خیال کردند او را برای حضرتش هدیه آورده‌اند.

آری، محمد مصطفی ﷺ پیراهن خود را برای او پهن کرد، که این بالاترین برتری برای آن زن بود.

وقتی او در روی این پیراهن نشست، خانم زنان شد در حالی بانوان در برابرش کنیز شدند.

آری، با گوش دادن به اوصاف ذات آن حضرت و معانی آن، روح را شاد گردان که احاطه به کنه‌اش سخت است.

و گوش خود را از محاسن صفات آن حضرت - که به صورت نثر و شعر گفته می‌شود - پر کن.

چرا که هر صفت خوب از او آغاز شده و همه صفات خوب او را احاطه کرده و از او آغاز شده است.

او آقای بزرگواری است که خنده‌اش تبسم و لبخند، راه رفتنش با وقار و آرامی و خوابش چرت زدن است.

خلق و خوی او همانند نسیم سحری است و زندگی او همانند باغ پر بار است.

همه وجودش مهر و رحمت، حزم و عزم، جدیت و وقار و عصمت و حیا بود.

صبر و شکیبایی او را سختی زندگی از بین نمی‌برد و رفاه و آسایش آن، او را سبک نمی‌کرد.

او چنان بزرگوار و کریم است که هرگز بدی و زشتی در دل پاکش خطور نمی‌کند.

خداوند متعال آنقدر نعمت بزرگ برای او ارزانی داشت که بزرگان در برابر او کوچک و حقیر گشتند.

قوم او با حضرتش به نادانی رفتار کردند؛ ولی او چشم پوشید و عفو کرد، چرا که برادر حلم و شکیبایی بوده و سرشت و روش او چشم پوشی بود.

علم و حلم او همه جهانیان را فراگفت، چرا که او دریای بیکرانی است که هرگز کم نمی‌شود.

دنیای تو آن قدر کوچک و بی‌ارزش است که بتواند امساک را بر او نسبت دهد که اعطا از اوست.

آفتاب فضیلت در وجود او تحقق یافته؛ در واقع او همان خورشید والا و درخشان است.

هنگامی که آشکار می‌گردد پرتو نورش سایه‌ها را از بین می‌برد، و به راستی سایه‌ها را درخشش و روشنایی ثابت می‌نماید.





او کسی است که ابر او را بر بالش نهاد، چه کسی است که آنها بر او سایه افکنند؟

فضایل و برتریها در پیشگاه او سبک گشته و به سبب آن، هوا و هوسها از خرد و عقول ما دور شده است.

آیا با وجود سپیده دم، ستارگان می توانند آشکار گردند؟ یا با وجود آفتاب، تار یکی می تواند مقامت نماید؟

گفتار و کردار او معجزه آسا، خلق و خوی او بزرگوار و احسان او عادلانه است.

هرگز در فضل و برتری کسی را با پیامبر ﷺ مقایسه نکن، زیرا که او دریای بی کرانی است و مردم پرتوی بیش نیستند.

همه فضیلت هایی که در جهانیان است از فضل و برتری پیامبر ﷺ است، بلکه همه خوبان فضایل را از آن حضرت به عاریت گرفته اند.

همه (فضایل) از سینه او جدا شده و ماه نیز برای او دو نیمه شد و برای هر شرطی جزایی است.

او به سوی لشکریان کفار سنگریزه انداخت و آنان از هم پاشیده و رو به رو نشدند.

در آن سال که خشکسالی بر مردم وارد شده بود بر آنان دعای باران کرد. و در اثر دعای آن حضرت، هفت روز بر آنان باران بارید و خشکسالی از بین رفت.

تا جایی که محل چرای حیوانات را سیراب کرد و هر جایی که احساس تشنگی می گشت، سیراب نمود.

آنقدر باران بارید که مردم از آزار آن شکوه نمودند که از سیلاب در ناراحتی هستند.

آن حضرت دعا کرد و آسمان از ابر صاف گشت، پس بگو در وصف بارانی که سیراب می نماید.

آنگاه زمین از باران سیر گشت و چشمها روشن گردیده و مردم زنده شدند. زمین را همانند آسمان می بینی که از ستارگان آن، تاریکی ها روشن می گردد. ذرها و یاقوت ها از نور او که همه سفیدی ها و سرخی ها را فرا گرفته،

شرمنده‌اند.

ای کاش! یکبار به دیدار چهره زیبای او نایل می‌شدم، چهره‌ای که هر کس ببیند شقاوت از او دور می‌گردد.

چهره‌ای که اگر لشکری خسته او را می‌دیدند، با دیدن او خستگی آنها زایل می‌شد.

او کسی است که زمین برای او سجده گاه قرار داده شده و این زمین از خوشحالی به اهتزاز در آمد در آن هنگام که در غار حرا به نماز مشغول شد. درخشش و روشنی چهره او همانند درخشش و روشنی مهتاب بر سرزمینهاست.

حسن و زیبایی او با حسن و زیبایی پنهان گشت، پس جمال و زیبایی از جمال و زیبایی او در شگفت شد.

او همانند شکوفه‌ای است که از درون گیاه شکوفه زد و مانند ساقه‌ای است که تخت از آن پدید آمد.

درخشش نور او نزدیک است چشمها را خیره سازد و این به جهت رازی است که باهوشان گفته‌اند.

زیبایی چهره او و وقار سکینه‌اش او را از آشکار شدن آثار سخت حفظ نمود.

وقتی چهره‌ها با او رو به رو می‌گردند خیال می‌کنند که از طیف نور آن حضرت مانند حرباء (آفتاب پرست)^۱ رنگ‌های گوناگون بر تن می‌کنند.

وقتی بوی خوش بدن او را بوپیدی در آن هنگام انوار بر تو درخشیده است. یا هنگامی که دست او را بوسیدی؛ دستی که برای خدا و به خاطر خدا می‌گیرد و احسان می‌نماید.

این دستی است که پادشاهان از آن حذر داشته و بی‌نویان به بی‌نیازی از آن امیدوارند.

جود و بخشش این دست همواره همانند سیلاب جاری است و این برای تو از دستهای دیگر کافی است.

هنگامی که این دست بر پستان خشکیده گوسفند خورد، شیر آن حیوان

۱. آفتاب پرست، نام جانوری است که در آفتاب تغییر رنگ می‌دهد... «مترجم»



جاری گشت و سرمایه زیاد و سودی فراوان حاصل شد. و در آن سالی که این دست به چشمه خشکیده خورد؛ آبش جوشید و نخل خرما میوه داد و به وسیله او سنگریزه تسبیح خواند. از جوشش این چشمه، تشنگان از مرگ سخت رهایی یافتند و قومی که در نداری و فقر بودند زاد و توشه و آب ذخیره کردند. و از معجزه او بود که با غذایی که به اندازه یک صاع بود هزار گرسنه سیر شده و با یک صاع آب، هزار تشنه سیراب گشتند. و قرض سلمان را که به اندازه یک تخم مرغ طلا بود وفا نمود و آبروی او را خرید در آن هنگام که وقت بدهکاری او فرا رسیده بود. وقتی هسته های خرما در عرض یک ساعت رشد کرد و تبدیل به نخل بلند قامت گردید و بدین وسیله سلمان از بندگی نجات پیدا کرد و آزاد شد. آیا عذر سلمان را نمی پذیرید در آن هنگام که او را از بندگی آزاد نمود؟ آری، هر درد سختی که پزشکان از مداوای آن ناتوان و خسته شده بودند، وقتی حضرت دست مبارکش را به آن لمس می نمود بیماری شفا پیدا می کرد.

چه چشم های بیماری که وقتی با دست مبارکش لمس کرد بهبود یافته و چنان دیدشان قوی گشت که در شب، مانند روز می دیدند. در هنگام جنگ، وقتی چشم «قتاده» آسیب دید، حضرتش چشمش را شفا داد به گونه ای که تا آخر عمر چشمش از نور می درخشید. یا با بوسیدن خاک قدم آن حضرت، قدمی که از راه رفتن با صفای آن باحیاطتر می شد.

جای پایی که جایگاهش روی قلب است آن هنگام که پای بر زمین گذارد. این قدمی است که به سوی مسجد الحرام حرکت کرده و هرگز علی رضی الله عنه گام های استوار او را فراموش نمی نماید.

در آن هنگام که تاریکی شب همه جا را فرا می گیرد او با بیم و امید با این پاها به سوی خدا می رود و به عبادتش مشغول می گردد.

این پاها در جنگ خونین شد تا از خونش، شهدا کسب عطر نمایند.

این پاها هم در محراب عبادت می ایستند و هم در میدان نبرد مقاومت



می‌نمایند، چقدر در عبادت و آسایش قدم زده‌اند؟

او را چنان می‌بینم که اگر پیش از آن در غار «حیراء» آرام نمی‌شد با پاها صحراها را به هیجان در می‌آورد.

از کافران در شگفتم؛ از کسی که خرده‌مندان را هدایت می‌فرمود، به گمراهی خود افزودند.

و از آن حضرت درخواست کتاب آسمانی می‌نمایند در حالی که قرآن را با آن همه عظمت، بر آن‌ها آورده است.

آیا قرآن برای آنها بس نبود که ذکری از خداست و در آن برای مردم رحمت و شفاست؟

کتابی که انس و جن از آوردن آیه‌ای از آن ناتوان هستند؟ آیا بلیغان توانایی این را دارند؟

کتابی که هر روز با الفاظ رسا و شیوا برای شنوندگان خود معجزه‌هایی اهدا می‌کند.

کتابی که گوشها با شنیدن آن و دهانها با خواندن آن زینت داده می‌شوند؛ چرا که آن، همان زیور و شیرین است.

کتابی که دارای الفاظ لطیف و معانی لطیفتر که همانند بانوی زیبایی که با زیورآلات فرود آمده است.

کتابی که مشکلات فضیلت را به ما نشان داد که از رقیقی، زلال و صاف بود، به راستی که آن، چهره‌ها را جلا می‌دهد در آن هنگام که صورتها کدر و تیره باشند.

سوره‌های آن، همانند تصویرهایی از زندگی ما و همانند چشم بینندگان است.

سخنان آن در نزد مردم، همانند مجسمه‌هاست پس خطیبان توانا نمی‌توانند تو را به توهم بیندازند.

چقدر آیات آن از علوم و دانشها را جدا ساخت؛ از حروفی که حروف هجاء از آن جدا شدند.

این آیات، همانند دانه و هسته‌ای هستند که وقتی کاشته شوند به سنبلیله‌های طلایی و پاکیزه درآیند که زارعان در شگفت شوند.

ولی وقتی کافران این آیات را شنیدند به شک و تردید افتاده به او افتراء بسته و گفتند: این سحری بیش نیست.

در صورتی که آن آیات روشن چیزی از آنها را بی نیاز نساخت؛ بلکه درخواست هدایت نیز بر آنها خستگی و گمراهی شد.

هنگامی که خردها با علم و دانش گمراه گردند، دیگر نصیحت کنندگان چه می توانند بگویند؟

قوم عیسی علیه السلام و قوم موسی علیه السلام نیز همانند شما که با دین حنیف، رفتار نمودید، رفتار نمودند.

تا آنجا که گوید:

وعليّ صنو النبيّ ومن دى
ووزير ابن عمّه في المعالي
لم يزرده كشف الغطاء يقيناً
بل هو الشمس ما عليه غطاء

و علی علیه السلام برادر پیامبر صلی الله علیه و آله است که عطای دل من با محبت و ولایت اوست.

او وزیر و پسر عمویش در مقامات والا بود که از لیاقت و شایستگی او وزرا به سعادت می رسند.

کسی که اگر پرده ها کنار رود ذره ای به یقین او نمی افزاید، بلکه او همان آفتاب عالمتابی است که پرده و پوششی ندارد.

تا آنجا که گوید:

وبأّم السبطين زوج عليّ
وبسنيها ومن حوته العباء

و به وسیله مادر دو سبط او و همسر علی علیه السلام و و فرزندان او و کسانی که در زیر عبا بودند.

تا آنجا که گوید:

قد تمسكت من وداك بالحبه
وأبى الله أن يسمني السوء
ل الذي استمسكت به الشفاء
بحال ولي إليك التجاء

به راستی که از دوستی تو به ریسمانی که شفاعت خواهان به آن چنگ
زده‌اند، چنگ زدم.

خداوند ممنوع کرده که هرگز به من بدی برسد؛ چرا که من به سوی تو پناه
آورده‌ام.

تا آنجا که گوید:

وَسَحَبَ النَّبِيُّ فَاَبَغَ رِضَاَ اللهِ فِي حُبِّهِ الرِّضَاَ وَالْحَيَاةَ
كَيْفَ يَصْدَأُ بِالذَّنْبِ قَلْبَ مَحَبِّ وَلَهُ ذِكْرُكَ الْجَمِيلَ جَلَاءَ
هَذِهِ عِلَّتِي وَأَنْتَ طَبِيبِي لَيْسَ يَخْفَى عَلَيْكَ فِي الْقَلْبِ دَاءُ

و با مهر و محبت پیامبر ﷺ در طلب رضای خدا باش، چرا که در حب او،
خشنودی و حیاست.

چگونه دل محب و دوستدار او زنگ گناه می‌گیرد، در حالی که با یاد زیبای
او دل جلا پیدا می‌کند.

آری، این درد من است و تو طبیب منی، که درد دل هیچ کسی بر تو پنهان
نیست.

مرکز تحقیقات کویتهای مهدی

تا آنجا که گوید:

كَيْفَ يَسْتَوْعِبُ الْكَلَامَ سَجَايَا كَ وَهَلْ تَنْزَحُ بِحَارِ الْأَنْوَارِ الرِّكَاءَ؟
لَيْسَ مِنْ غَايَةِ لَمْدَحِكَ ابْغِي هَسَا وَلِلْقَوْلِ غَايَةَ وَأَنْتَهَاءَ
فَسَلَامٌ عَلَيْكَ تَتَرَى مِنْ اللهِ وَتَسْبِقُنِي بِهِ لَكَ الْبَأْوَاءَ
وَسَلَامٌ عَلَيْكَ مِنْكَ فَمَا غِي رَكَ مِنْهُ لَكَ السَّلَامُ كِفَاءَ
وَسَلَامٌ مِنْ كُلِّ مَا خَلَقَ اللهُ لَتَسْحِيَا بِذِكْرِكَ الْأَمْلَاءَ
وَصَلَاةً كَالْمَسْكَ تَحْمَلُهُ مِنْ نَسِي شِمَالِ إِلَيْكَ أَوْ نَكْبَاءَ
وَسَلَامٌ عَلَى ضَرْبِكَ تَخْضَلُ لَ بِسَهْ مِنْهُ تَسْرِبَةٌ وَعَسَاءَ
وَتُنَاءَ قَدَّمْتَ بَيْنَ يَدَيَّ نَجْ وَآيَ إِذْ لَمْ يَكُنْ لَدَيَّْ ثَرَاءَ
مَا أَقَامَ الصَّلَاةَ مِنْ عَبْدِ اللهِ وَقَامَتْ بِرَبِّهَا الْأَشْيَاءَ



چگونه این کلمات گنجایش فضایل و سجایای تو را دارند و آیا لیوانی
گنجایش دریایی را دارد؟

پایانی برای مدح و تعریف تو نیست، در حالی که هر گفتاری سرانجام و
پایانی دارد.

بنابر این، سلام خدا بر تو پیوسته باد و یاد شما تا ابد پاینده باد.

سلام بر شما از شما؛ که از غیر تو سلام کافی نیست.

سلام از همه آفریدگان خدا که همه مکان‌ها از تحیت شما پر باد.

درودی از مشک بر شما از نسیم شمال و بادی که از میان صبا و شمال
می‌وزد، می‌فرستم.

و سلام بر ضریح مطهر شما؛ سلامی که از آن، خاک سرزمین شنزار نرم،
باطراوت می‌گردد.

من مدح و ثنای خودم را با مناجات خود، تقدیم شما نمودم؛ چرا که من جز
آن، سرمایه‌ای ندارم.

مدح و ثنایی که تا این درود از بندگان خدا هست و همه چیز به پروردگارش
زنده است، بر تو باد.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی



۲- در فضیلت سادات گرامی و علویان

ما در جلد نخست کتاب «قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت (علیهم‌السلام)» به طور اختصار بخشی از فضایل علویان را نقل نمودیم، اینک در این جلد در پی پاسخ‌گویی به درخواست برخی از دوستان و امثال فرمایش خداوند سبحان که می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^۱؛ «و نعمتهای پروردگارت را بازگو کن»، به طور گسترده به ذکر فضایل آن بزرگواران می‌پردازیم. بدیهی است روایاتی که در این مقام نقل می‌شود غیر از روایاتی است که در جلد اول نقل شده است.

در کتاب «جامع الأخبار» آمده: پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

من رأی أولادی فصل علی طائعاً راغباً زاده الله فی السمع
والبصر.

کسی که یکی از فرزندان مرا ببیند و با میل و رغبت بر من صلوات بفرستد،
خدای متعال شنوایی و بینایی او را افزایش می‌دهد.^۲

در کتاب «روضه» و «فضائل» می‌نویسد: رسول خدا ﷺ فرمودند:

ای مردم! آیا شما به شفاعت من امید دارید، ولی از شفاعت خاندانم
ناتوانم؟!^۳

ای مردم! هر که فردای قیامت خداوند را با ایمان - بدون شرک - ملاقات
نماید، خداوند او را وارد بهشت خواهد نمود^۳، گرچه گناهان او همانند
خاک زمین باشد.

۱. سوره ضحی، آیه ۱۱.

۲. این روایت در «ینایع الحکمة: ۳/۲۲۰ مع ۲۲۲» از «جامع الأخبار» نقل شده است.

۳. در مصدر چنین آمده: پاداش او بهشت است.





ای مردم! من (در روز قیامت) از دستگیره در بهشت می‌گیرم، آنگاه خداوند متعال بر من جلوه می‌نماید و در برابرش به سجده می‌افتم، سپس برای من اذن شفاعت داده می‌شود، پس من برای احدی از خاندانم فروگذاری نمی‌نمایم.

أيتها الناس! عظموا أهل بيتي في حياتي وبعد مماتي، وأكرمواهم وفضلواهم، لا يحل لأحد أن يقوم لأحد غير أهل بيتي.

ای مردم! خاندان مرا در زمان حیات و زندگی و پس از وفاتم، بزرگ بشمارید، و آنان را گرامی بدانید، و برتری دهید، برای کسی جایز نیست به احترام احدی بپاخیزد جز به احترام اهل بیت من ^۱.

در کتاب «جامع الأخبار» می‌نویسد: رسول خدا ﷺ فرمود:

۷۴/۷۹۱

من رأی أولادي ولم يقم بين يديه فقد جفاني، ومن جفاني فهو منافق. هر کس یکی از فرزندان مرا ببیند و در برابرش (به احترام او) بپا نخیزد، در واقع بر من ستم روا داشته است و کسی که در حق من ستم نماید منافق است.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

در حدیث دیگری آمده:

من رأی أولادي ولا يقوم قیاماً تاماً ابتلاه الله تعالی ببلاء لا دواء له. هر که فرزندان مرا ببیند و به (احترام آنان) کامل بپا نخیزد، خدای متعال او را به بلایی گرفتار می‌کند که دوايي نداشته باشد.^۲

در کتاب «مقتل خوارزمی» آمده: رسول خدا ﷺ می‌فرمود:

۷۵/۷۹۲

يقوم الرجل للرجل إلا بني هاشم، فإنهم لا يقومون لأحد. مردم به احترام همدیگر بپا می‌خیزند جز بنی هاشم که آنان به خاطر کسی بپا نمی‌خیزند.^۳

۱. الفضائل: ۱۳۵ (با اندکی تفاوت). بحار الأنوار: ۲۹۵/۳۶ ضمن ح ۱۲۴.

۲. این روایت در منابع الحکمة: ۳/۲۲۰ ح ۲۳ از «جامع الأخبار» نقل گردیده است.

۳. مقتل خوارزمی: ۱۰۰.



در کتاب «فضائل السادات» می‌نویسد: رسول خدا ﷺ فرمود:

من أكرم أولادي فقد أكرمني^۱، ومن أهانهم فقد أهانني^۲.

کسی که فرزندان مرا گرامی بدارد مرا گرامی داشته، و کسی که به آنها توهین نماید در واقع به من توهین نموده است.

در کتاب «كشف الغمّة» می‌نویسد: برزون بن سیف نهدی - که

نامش جعفر است - می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

احفظوا فينا ما حفظ العبد الصالح في اليتيمين.

آنچه را که بنده صالح و شایسته خدا در مورد آن دو یتیم مراعات نمود، شما نیز در مورد ما مراعات کنید. که قرآن می‌فرماید: ﴿وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾^۳: «و پدرشان مرد صالحی بود».

گفته شده: منظور از پدرشان همان جدّ هفتم آنهاست که فرد صالح و شایسته‌ای بود.^۴

شیخ طوسی رحمته الله علیه در کتاب «المصباح» و شیخ کفعمی رحمته الله علیه در کتاب «جنته

الأمان» در تعقیب نماز عصر بعد از سجده شکر دعایی را نقل کرده‌اند که در آخر آن دعا آمده است:

«وصلّ على ذرّية نبيك ﷺ»^۵.

۱. المستدرک: ۱۲/۳۷۶ ح ۸.

۲. این روایت در «ینایح الحکمة»: ۳/۲۲۰ ح ۲۴ به نقل از «فضائل السادات» آمده است.

۳. سوره کهف، آیه ۸۲.

۴. كشف الغمّة: ۲/۱۶۲، امالی طوسی: ۲۷۳ ح ۵۲ مجلس ۱۰، بحار الأنوار: ۲۷/۲۰۲ ح ۴.

در «كشف الغمّة: ۱/۵۱» در حدیثی از امام سجاد علیه السلام نقل شده که حضرتش فرمودند: آگه‌ها باشید! همانا خداوند متعال اقوام و گروه‌هایی را به جهت پدرانشان یاد فرموده، و فرزندان به احترام پدران مورد احترام قرار گرفته‌اند، آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾ به راستی پدر بزرگوارم از پدران گرامی‌اش نقل فرموده که: این فرزند، دهمین فرزند بوده، در حالی که ما از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم، پس به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله احترام ما را نگه دارید.

۵. مصباح کفعمی: ۵۵، بحار الأنوار: ۸۶/۴۲.

و درود بر ذریه پیامبرت باد.

البته این تعبیر در آخر دعای کامل نیز - که معروف به دعای حریق است - آمده است.^۱

همچنین همین تعبیر در دعای تسبیحی که خواندن آن در هر روز ماه مبارک رمضان وارد شده، نیز آمده است.^۲
همچنین در دعای سمات آمده است:

«وَبَارِكْ لِحَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَعِترته وَذُرِّيَّتهِ ﷺ».

و مبارک قرار دادی برای حبیب محمد و عترت و خاندان و فرزندان.^۳

در کتاب «من لا يحضره الفقيه» آمده است: **۷۹/۷۹۶**

نگاه به کعبه عبادت است، نگاه به چهره پدر و مادر عبادت است، نگاه به قرآن - بدون قرائت آن - عبادت است، نگاه به صورت عالم و دانشمند (دینی) عبادت است و نگاه به صورت آل محمد ﷺ عبادت است.^۴

باز شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «عیون اخبار الرضا رحمته الله» از امام رضا رحمته الله نقل کرده که حضرتش فرمود:

النظر إلى جميع ذرية النبي ﷺ عبادة مالم يفارقوا منهاجه ولم

۱. مصباح المتجهج: ۱۰۷، صحیفه مهدیه: ۴۱۰.

۲. بحار الأنوار: ۱۱۰/۹۸.

۳. بحار الأنوار: ۹۹/۹۰، صحیفه مهدیه: ۵۰۰.

گفتنی است که: این تعبیر در دعاهاى زیادى آمده که برخی را به اختصار نقل می‌نماییم:

الف - دعای شب اول ماه مبارک رمضان: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَذُرِّيَّتِهِ أَجْمَعِينَ»؛ خداوندا! بر محمد و خاندان پاکش و همه فرزندان درود فرست. «بحار الأنوار: ۲۹۶/۹۷».

ب - تعقیب نماز مغرب: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَعَلَى ذُرِّيَّتِهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ»؛ خداوندا! بر محمد و پیامبر و بر فرزندان و خاندانش درود فرست. «بحار الأنوار: ۹۷/۸۶».

ج - پس از نماز صبح و نماز مغرب: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَذُرِّيَّتِهِ»؛ خداوندا! بر محمد و فرزندان درود فرست. «بحار الأنوار: ۹۵/۸۶ ح ۳ و ۵۸/۹۴ ح ۳۸».

۴. الفقيه: ۲۰۵/۲.

یتلوثوا بالمعاصی.^۱

نگاه کردن به صورت همه ذریهٔ پیامبر ﷺ عبادت است، مادامی که از راه و روش او جدا نشده و خودشان را با گناهان آلوده نکرده‌اند.

صحلی در «نکت» خودش روایت کرده که همانا پیامبر ﷺ فرمود:

النظر إلى وجه عليّ ﷺ عبادة.^۲

نگاه کردن به چهرهٔ علی ﷺ عبادت است.

ابی امامه گوید: رسول خدا ﷺ فرمود:

من نظر إلى عليّ ﷺ كتب الله له بها ألف ألف حسنة، ومحى عنه ألف ألف سيئة، ورفع له بها خمسمائة درجة، ومن نظر إلى أحد أولاد الحسن والحسين ﷺ كتب الله له بها مائة حسنة، ومحى عنه مائة سيئة، ورفع له مائة درجة.

هر کس به چهرهٔ علی ﷺ بنگرد به خاطر این عمل، برای او هزار هزار حسنه نوشته می‌شود و از (نامهٔ اعمال او) هزار هزار گناه پاک می‌گردد، و مقام و منزلت او پانصد درجه ارتقاء پیدا می‌کند.

و هر که به یکی از فرزندان امام حسن و امام حسین ﷺ نگاه کند برای او صد حسنه نوشته می‌شود و از (نامهٔ اعمالش) صد گناه پاک می‌گردد و مقامش صد درجه ارتقاء پیدا می‌کند.

نویسنده ﷺ گوید: از اینکه فرزندان امام حسن ﷺ نیز نقل شده معلوم می‌شود که این روایت به همهٔ ذراری رسول خدا ﷺ تعمیم داده شده است (و مختص به انمهٔ معصومین ﷺ نیست).

محمد بن یعقوب کلینی ﷺ در کتاب شریف «کافی» در باب نوادر در

۱. عیون اخبار الرضا ﷺ: ۵۱/۲، بحار الأنوار: ۲۱۸/۹۶ ح ۳.

۲. امالی طوسی: ۳۵۰ ح ۶۲ مجلس ۱۲، بحار الأنوار: ۱۹۵/۳۸ ح ۱. این حدیث را خوارزمی نیز در «المناقب»: ۳۶۱ ح ۳۷۳ نقل کرده است.



حدیث معراج چنین نقل می‌کند:

آنگاه به پیامبر خدا ﷺ وحی شد:

یا محمد! صلّ علی نفسك وعلی أهل بیتك.

ای محمد! بر خود و خاندانت درود فرست.

فرمود: صلی الله علیّ وعلیّ أهل بیته.

خدای متعال بر من و خاندانم درود فرست.

و این انجام پذیرفت، آنگاه متوجه شد، ناگاه صفهای فرشتگان و

پیامبران را دید، گفته شد: ای محمد! بر آنان سلام کن.

فرمود: السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

خداوند وحی نمود:

إني أنا السلام، والتحية والرحمة والبركات أنت وذريتك.

همانا من سلام هستم، و تحیت، رحمت و برکات هم تو و ذریه توست.^۱

۸۲/۷۹۹ شیخ طبرسی رحمته الله علیه در کتاب «مکارم الأخلاق» می‌نویسد:

فضل بن یونس گوید: روزی در خانه‌ام بودم، خادمم نزد من آمد و

گفت: پشت درب خانه شخصی است که کنیه‌اش «ابوالحسن» و نامش

«حضرت موسی بن جعفر رحمته الله علیه» است.

من (از شدت خوشحالی) گفتم: ای غلام! اگر او کسی است که من

گمان می‌کنم تو در راه خدا آزاد هستی.

آنگاه با سرعت خودم را به دم در رساندم، ناگاه چشمانم به جمال

مولایم روشن شد، عرض کردم: آقای من! بفرمایید.

حضرت از مرکب فرود آمده و تشریف‌فرما شدند و وارد اتاق گردیدند،

رفتم تا حضرتش را به بالای اتاق تعارف کنم، حضرت به من فرمودند:

۱. الکافی: ۱۳۵/۳، بحار الأنوار: ۱۸/۲۶۰ ذیل ج ۶۶ و ۲۴۲/۸۲ ج ۱.

يا فضل! صاحب المنزل أحقُّ بصدر البيت إلا أن يكون في القوم
رجل يكون من بني هاشم.

ای فضل! صاحب خانه به بالای اتاق سزاوارتر است، مگر اینکه در میان
آنها شخصی از بنی هاشم باشد.

عرض کردم: قربانت کردم، شما هستید ... تا آخر حدیث.^۱

ابو حسین یحیی بن حسن بن محمد بطریق اسدی حلّی **۸۳/۸۰۰** در کتاب
«عمدة صحاح الأخبار فی مناقب الأئمة الأبرار» می‌نویسد:

احمد بن عامر گوید: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش نقل فرموده که
حضرت علی علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

حرّمت الجنة علی من ظلم أهل بیتی و آذانی فی عترتی، ومن
صنع صنیعة إلی أحد من ولد عبدالمطلب ولم یجازه علیها فأنا
أجازیه غدأ إذا لقینی یوم القیامة.

بهشت برای کسی که به خاندان من ستم نموده و مرا درباره عترتم بیازارد،
حرام شده است. هر کس برای یکی از فرزندان عبدالمطلب کار نیکی انجام
دهد و او برای این کار پاداشی ندهد، من در روز قیامت آن هنگام که با من
دیدار نماید، تلافی خواهم نمود.^۲

در کتاب «علل الشرائع» می‌نویسد: محمد بن مسلم گوید: از امام
باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

در روز قیامت حضرت فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام توقّفی در کنار درب دوزخ دارند.
در آن روز، میان دو چشم هر شخصی نوشته می‌شود: مؤمن یا کافر،
پس به محبتی که گناه زیاد دارد دستور داده می‌شود تا به دوزخ برود.

۱. مکارم الأخلاق: ۱۴۸، بحار الأنوار: ۴۲۳/۶۶ ذیل ح ۲۷.

۲. العمدة: ۵۲ ح ۴۹، بحار الأنوار: ۲۲۸/۲۶ ح ۸.





حضرت زهرا علیها السلام در میان دو چشم آن شخص، محبت بودن او را می‌خواند، و می‌گوید:

إلهي وسيدي! سميتي فاطمة، وفطمت بي من تولائي وتولتي
ذريتي من النار، ووعدك الحق وأنت لاتخلف الميعاد.

خدای من و سرور من! مرا فاطمه نامیدی و به وسیله من دوستان و ذریه‌ام را از آتش جدا فرمودی، وعده تو حق است و تو در میعاد خلاف نمی‌کنی. خدای متعال می‌فرماید:

صدقت يا فاطمة! إنني قد سميتك فاطمة، وفطمت بك من أحبك
وتولأك وأحب ذريتك وتولاهم من النار، ووعدي الحق وأنا لا
أخلف الميعاد، وإنما أمرت بعدي هذا إلى النار لتشفعني فيه
فأشفعك، فليتبين لملائكتي وأنيائي ورسلي وأهل الموقف
موقفك مني ومكانتك عندي، فمن قرأت بين عينيه مؤمناً فخذني
بيده وأدخله الجنة.

راست گفתי ای فاطمه! من تو را فاطمه نامیدم، و به وسیله تو، کسی که تو را دوست بدارد و از تو پیروی نماید و ذریه تو را دوست داشته و پیروی نماید، از آتش جدا کردم. وعده من حق است و من در میعاد خلف وعده نمی‌کنم. اینکه این بنده‌ام را به سوی آتش دستور دادم به خاطر آن است که تو در مورد او شفاعت کنی و من شفاعت تو را بپذیرم، تا برای فرشتگان و پیامبران و رسولان و اهل محشر مقام و منزلت و موقعیت تو در پیشگاه من آشکار گردد، پس میان چشم هر کسی که مؤمن خواندی از دستش بگیر و او را وارد بهشت کن.^۱

در کتاب «الصواعق المحرقة» می‌نویسد: در حدیثی آمده: رسول

۸۵/۸۰۲

خدا ﷺ فرمودند:

يا علي! إن الله قد غفر لك ولذريتك ولولدك وأهلك ولشيعتك
ولمحبتي شيعةك، فأبشر فإنك الأنزع البطين.

۱. علل الشرائع: ۱/۱۷۹ ح ۶، بحار الأنوار: ۸/۵۰ ح ۵۸ و ۱۴/۴۳ ح ۱۱.

ای علی! همانا خدای متعال تو، ذریهٔ تو، فرزندان و خاندان تو، شیعیان تو و دوستانان شیعیان تو را آمرزید، پس مزده باد تو را، همانا که تو انزع بطن^۱ هستی یعنی (از شرک دور و مملو از علم و ایمان هستی).^۲

عالم بزرگوار، شهید ثانی رحمته الله علیه می‌گوید: در کتاب «المدهش» ابی فرج

بن جوزی می‌نویسد:

یکی از بندگان صالح گوید: وارد شهر بصره شدم، در آنجا آهنگری را دیدم که آهن را با دستش از کورهٔ آتش بیرون می‌آورد و روی سندان^۳ می‌گذاشت و برمی‌گرداند، و درد و سوزشی هم احساس نمی‌کرد، در دلم گفتم: این بندهٔ شایسته‌ای است که آتش او را نمی‌سوزاند.

نزدیکش رفتم، سلام کردم، پاسخ سلامم را داد، عرض کردم: آقای من! تو را سوگند می‌دهم به کسی که این کرامت به تو عطا کرده، مرا دعا فرما! او گریست و گفت: برادرم! سوگند به خدا! آنچه در مورد من گمان نموده‌ای من آن گونه نیستم.

گفتم: برادرم! این کاری که تو انجام دادی جز صالحان و شایستگان توانایی آن را ندارند.

گفت: پس گوش کن! که جریان شگفت‌انگیزی دارد.

گفتم: اگر صلاح می‌دانی این جریان را به من بگویی، انجام بده.

گفت: آری، روزی از روزها من در این دکان نشسته بودم، رفت و آمد

۱. جزری در «النهاية: ۱۳۷/۲» می‌نویسد: در وصف علی رضی الله عنه آمده: او انزع بطن است. گفته شده: معنایش این است که از شرک دور و سرشار از علم و ایمان است.

۲. عین اخبار الرضا رضی الله عنه: ۲/۲۷، بحار الأنوار: ۷۹/۲۷ ح ۱۳؛ ۵۲/۲۵ ح ۶ و ۱۰۱/۶۸ ح ۹. امالی طوسی: ۲۹۳ ح ۱۷ مجلس ۱۱. این روایت را علامه مجلسی رحمته الله علیه در ج: ۷۸/۴۰ سطر ۹ از «فردوس الأخبار»، و دیلمی رحمته الله علیه در «ارشاد القلوب: ۸۲/۲» نقل کرده‌اند.

۳. سندان: افزاری آهنی که آهنگران، مسگران و زرگران بر روی آن با پتک یا چکش فلز را بکوبند. (فرهنگ



زیادی به مغازه من می‌شد، ناگاه زن زیبایی به دکان من آمد، زنی که زیباتر از او ندیده بودم، رو به من کرد و گفت: برادر! آیا به خاطر خدا می‌توانی کمکی برای من بنمایی؟

چون نگاه کردم شیفته او شدم، به او گفتم: می‌توانی همراه من به خانام بیایی تا آن قدر مال به تو بدهم که مدت زیادی برای تو کافی باشد؟

گفت: سوگند به خدا! من اهل این کار نیستم.

گفتم: پس برو.

او رفت و مدت زیادی گذشت، تا اینکه روزی برگشت و گفت: به راستی که ضرورت مرا وادار به انجام خواسته تو نموده است.

من در دکان را بستم، و با او به سوی خانه به راه افتادم، وقتی به خانه رسیدیم گفت: فلانی! من کودکانی دارم که آنها را گرسنه رها کرده‌ام، اگر صلاح می‌دانی چیزی بده تا بروم و به آنها بدهم بعد باز می‌گردم.

من از او عهد و پیمان گرفتم که حتماً باز گردد، آن وقت چند درهم به او دادم، او رفت و پس از ساعتی بازگشت و وارد خانه شد، من درها را بسته و پرده‌ها را انداختم.

او گفت: چرا چنین می‌کنی؟

گفتم: از مردم می‌ترسم.

گفت: چرا از خدای مردم نمی‌ترسی؟

گفتم: او آمرزنده و مهربان است (!!) آنگاه به طرف او رفتم، او مانند برگ خشک درخت خرما که در روز طوفانی می‌لرزد، می‌لرزید و اشک از دیدگانش به صورتش جاری بود، گفتم: چرا مضطربی؟

گفت: فلانی! از خدای متعال می‌ترسم.

سپس گفت: فلانی! اگر کاری با من نداشته باشی، در پیشگاه خدا

ضامن می‌شوم که تو را با آتش عذاب نکند، نه در دنیا و نه در آخرت.
من از این سخن او به خود آمدم، برخاستم و هر چه پول داشتم به او
داده و گفتم: فلانی! راحت را بگیر و برو، من به خاطر ترس از خدا، تو را
رها کردم.

همین که رفت و از من جدا شد خواب بر من غلبه کرد، خواب بانوی
بزرگواری را دیدم که تا به حال چنین بانویی ندیده بودم، در سرش تاجی
از یاقوت داشت، رو به من کرد و فرمود: فلانی! خداوند از ما برای تو
پاداش خیری بدهد!

عرض کردم: شما کیستید؟

فرمود: من مادر همان دختری هستم که نزد تو آمد و تو به جهت ترس
از خدا، او را رها کردی، خداوند تو را با آتش نسوزاند، نه در دنیا و نه در
آخرت.

عرض کردم: خدای رحمت کند! او که بود؟

فرمود: او از نسل رسول خدا ﷺ بود.

من خدای متعال را سپاس و شکرگزاری نمودم که توفیقم داد و از این
گناه حفظم نمود، آنگاه این آیه شریفه را یادآور شدم:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

تَطْهِيراً ۱؛

خداوند فقط می‌خواهد رجس و پلیدی را از شما خانواده دور کند و شما
را به طور کامل پاک سازد. ۱.

پس از آن روز، دیگر در دنیا آتش مرا نسوزانید، امیدوارم در آخرت
نیز آتش مرا نسوزاند. ۲.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. الإثنا عشرية: ۴۲۵، فضائل السادات: ۲۴۰.



طبری **۸۷/۸۰۴** در کتاب «بشارة المصطفى» حدیث مفصلی را از رسول خدا ﷺ نقل می‌نماید و می‌گوید: در آخر آن حدیث آمده که رسول خدا ﷺ فرمودند:

فمن زارني بعد وفاتي فكأنما زارني في حياتي ومن زار فاطمة ﷺ فكأنما زارني، ومن زار علي بن أبي طالب ﷺ فكأنما زار فاطمة ﷺ، ومن زار الحسن والحسين ﷺ فكأنما زار علياً ﷺ، ومن زار ذريتهما فكأنما زارهما.

هر کس مرا پس از وفاتم زیارت کند، گویی مرا در زندگیم زیارت کرده است. هر کس فاطمه ﷺ را زیارت کند، گویی مرا زیارت کرده است. و هر کس علی بن ابی طالب ﷺ را زیارت کند، گویی فاطمه ﷺ را زیارت کرده است. و هر کس حسن و حسین ﷺ را زیارت کند، گویی علی ﷺ را زیارت کرده است، و هر کس ذریه و فرزندان حسن و حسین ﷺ را زیارت کند، گویی خود آن دو بزرگوار را زیارت کرده است.^۱

از پدر بزرگوار شیخ صدوق ﷺ، علی بن بابویه نقل شده که گوید: سهل بن احمد از محمد بن محمد بن اشعث از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر از پدران گرامی اش ﷺ نقل کرده که گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند:

عيادة بني هاشم فریضة، و زیارتهم سنّة. عیادت از بنی هاشم (به هنگام بیماری) واجب و لازم است، و زیارتشان سنّت و مستحبّ است.^۲

در کتاب «ثواب الأعمال» می‌نویسد: رسول خدا ﷺ فرمودند:

۱. بشارة المصطفى: ۱۳۹، بحار الأنوار: ۵۸/۴۳ سطر ۱۲ و ۱۲۲/۱۰۰ ضمن ح ۲۸.
 ۲. جامع الأحادیث قمی: ۱۸، بحار الأنوار: ۲۳۴/۹۶ ح ۳۳، مستدرک الوسائل: ۷۹/۲ ح ۲۱. نظیر این روایت در «امالی طوسی»: ۳۳۵ ح ۱۸ مجلس ۱۲ نیز نقل شده است.

من زارني أو زار أحداً من ذرّيتي زرته يوم القيامة فأنقذته من أهوالها.^۱

کسی که مرا یا یکی از فرزندان مرا زیارت کند، من در روز قیامت او را زیارت کرده و از مهلکه و وحشتهای آن روز نجاتش می‌دهم.

و در کتاب «جامع الأخبار» آمده: رسول خدا ﷺ فرمود:

من زار واحداً من أولادي في الحياة وبعد الممات فكأنما زارني، غفر له ألبتة.

کسی که یکی از فرزندان مرا در دوران حیات و پس از مرگم زیارت کند همانند کسی است که مرا زیارت کرده، البته آمرزیده خواهد شد.

در کتاب «تحفة النجباء من مناقب أهل العباء» و همچنین در کتاب «الصواعق المحرقة» آمده است: رسول خدا ﷺ فرمودند:

من أراد التوصل إليّ وأن يكون له عندي يد أشفع له بها يوم القيامة فليصل مع ذرّيتي^۲ ويدخل السرور عليهم.

هر کس می‌خواهد عملی انجام دهد تا نزد من مقرب گردد و بدین وسیله حقی در نزد من داشته باشد تا در روز قیامت به سبب آن، او را شفاعت نمایم؛ پس به خاندان و ذریه‌ام خدمت کرده و در دل‌های آنها ایجاد شادی و سرور نماید.^۳

در کتاب «جامع الأخبار» آمده: پیامبر گرامی ﷺ فرمودند:

من أكل الطعام مع أولادي الصالحون حرّم الله جسده على النار. هر که با فرزندان (صالح و شایسته) من طعام بخورد خداوند بدنش را بر آتش حرام می‌گرداند.

۱. کامل الزیارات: ۴۱ ح ۴، بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۲۳ ح ۳۱.

۲. در امالی آمده است: «أهل بیتی».

۳. امالی صدوق: ۴۶۱ ح ۵، مجلس ۶۰، امالی طوسی: ۴۲۳ ح ۴، مجلس ۱۵، بحار الأنوار: ۲۶/۲۲۷ ح ۱، کشف



۹۲/۸۰۹ باز در همان کتاب آمده: رسول اکرم ﷺ فرمودند:

أكرموا أولادي الصالحون لله، والطالحون لي.

فرزندان صالح و شایسته مرا به خاطر خدا، و فرزندان طالح و ناشایست را به خاطر من گرامی بدارید.^۱

۹۳/۸۱۰ ثقة الإسلام کلینی رحمه الله در «روضه کافی» می نویسد:

عبدالملك گوید: میان امام باقر رحمه الله و فرزندان امام حسن رحمه الله حرفی شد، این قضیه به گوش من رسید، من خدمت امام باقر رحمه الله شرفیاب شدم تا در این مورد چیزی بگویم، تا خواستم حرف بزنم، حضرت فرمود:

مه! لا تدخل فيما بيننا.

ساکت باش! در آنچه مربوط به ما است دخالت نکن!

همانا حکایت ما با عموزادگانمان مانند حکایت مردی است که در بنی اسرائیل بود، او دو دختر داشت، یکی را به شخص کشاورزی شوهر داد و دیگری را به شخص کوزه‌گری.

روزی به دیدار دخترانش رفت، ابتدا خانه کشاورز رفت و از دخترش پرسید: حالتان چطور است؟

گفت: شوهرم کشت زیادی نموده، اگر خداوند متعال بارانی از آسمان بفرستد حال ما در بنی اسرائیل از همه بهتر خواهد بود.

سپس به دیدن زن کوزه‌گر رفت و از او پرسید: حالتان چطور است؟

گفت: شوهرم کوزه زیادی ساخته، اگر خداوند بارانی نفرستد (و کوزه‌هایمان خشک گردد) حال ما در بنی اسرائیل از همه بهتر خواهد بود. آن مرد از نزد او بیرون آمد در حالی که می‌گفت: خدایا! تو پروردگار هر دو دخترم هستی، (خود می‌دانی چگونه با آنها رفتار کنی) و حال ما نیز (با عموزادگانمان) اینچنین است.^۲

۱. جامع الأخبار: ۳۹۳ ح ۴. این روایت در مستدرک الوسائل: ۳۷۶/۱۲ ح ۸ از «الدرّة الباهرة» نقل شده است.
 ۲. الکافی: ۸۵/۸ ح ۴۵. در پاورقی روایت از «مرآة العقول» آمده که علامه مجلسی رحمه الله در توضیح این روایت

در کتاب «خلاصة المناقب» - بنا به نقل سید نورالله قاضی در کتاب «مجالس المؤمنین» - می‌نویسد: رسول خدا ﷺ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ لَهُ الْحَمْدُ عَرَضَ حَبِّ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ ﷺ وَذُرِّيَّتَهُمَا عَلِيُّ
الْبَرِيَّةَ، فَمَنْ بَادَرَ مِنْهُمْ بِالْإِجَابَةِ جَعَلَ مِنْهُمْ الرِّسْلَ، وَمَنْ أَجَابَ
بَعْدَ ذَلِكَ جَعَلَ مِنْهُمْ الشَّيْعَةَ، وَمَنْ أَجَابَ بَعْدَ ذَلِكَ جَعَلَ مِنْهُمْ
الْأَصْفِيَاءَ، وَأَنَّ اللَّهَ جَمَعَهُمْ فِي الْجَنَّةِ.

همانا خدای متعال - که حمد و سپاس مخصوص اوست - محبت علی و فاطمه ﷺ و فرزندان آن دو بزرگوار را بر مردم عرضه نمود، پس هر که با سرعت پاسخ مثبت داد رسولان خود را از میان آنان قرار داد، و کسی که پس از آنها پاسخ داد به عنوان شیعه برگزیده شد، و هر که پس از آنها اجابت نمود به عنوان اصفیا و برگزیدگان انتخاب شد، و خداوند همه آنها را در بهشت گرد آورد.^۱

نویسنده کتاب «منتخب البصائر» از امام باقر ﷺ روایت کرده، که

حضرتش فرمود: *مرکز تحقیق کویپیرمندی*

امیر مؤمنان علی ﷺ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ، تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ
فَصَارَتْ نُورًا، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا ﷺ وَخَلَقَنِي وَذُرِّيَّتِي.
خداوند متعال یکتا و بی‌همتاست، و در وحدانیت و یگانگی خود بی‌نظیر
است، سپس خداوند با کلمه‌ای تکلم فرمود که آن نور گشت، آنگاه از آن
نور، محمد ﷺ را آفرید، و مرا و ذریه و فرزندانم را آفرید.^۲

→ می‌گوید: منظور امام باقر ﷺ این است که همان گونه که آن مرد در مورد دخترانش قضاوت و داوری نکرد بلکه کار آنها را به خدا واگذار نمود، شما نیز حق ندارید میان ما که هر دو از فرزندان رسول خدا ﷺ هستیم قضاوت و داوری کنید، بلکه بایستی بدین جهت به هر دو احترام نمایید.

علامة مجلسی ﷺ این روایت را در بحار الأنوار: ۴۸۸/۱۴ ح ۳ از «قصص الأنبياء» نقل کرده است.

۱. المناقب المرتضوية: ۹۷. احقاق الحق: ۱۹۱/۹.

۲. مختصر البصائر: ۳۲. بحار الأنوار: ۲۹۱/۲۶ ح ۵۱، ۴۶/۵۲ ح ۲۰ و ۱۹۲/۵۷ ح ۱۲۸. تفسیر برهان:

۲۹۴/۱ ح ۳. این حدیث را استرآبادی ﷺ در «تأویل الآيات: ۱۱۶/۱ ح ۳۰» نقل کرده است.

۹۶/۸۱۳ آیه الله داماد در کتاب «تقویم الايمان» می نویسد: در بسیاری از کتب عامه و خاصه روایت شده که زید بن ارقم گوید:
ما کنا نعرف المنافقين ونحن مع النبی ﷺ إلا ببغضهم علیاً ﷺ وولده.
ما در زمان پیامبر ﷺ منافقان را با بغض و کینه حضرت علی ﷺ و فرزندانش می شناختیم.^۱

۹۷/۸۱۴ در کتاب «العیون الرضویه» می نویسد: امام رضا ﷺ از پدران گرامی اش ﷺ نقل می فرماید که رسول خدا ﷺ فرمود:
بغض علی ﷺ کفر، و بغض بنی هاشم نفاق.
بغض و کینه علی ﷺ کفر، و بغض و کینه بنی هاشم نفاق است.^۲

۹۸/۸۱۵ در کتاب «جامع الأخبار» آمده: پیامبر خدا ﷺ فرمود:
علیکم بحبّ اولادی یدخلکم الجنة لا محالة، وایاکم و بغض اولادی یدخلکم النار.
بر شما باد دوستی فرزندان من که سرانجام این عمل بهشت برین خواهد بود، و پرهیزید از بغض و کینه فرزندان من که باعث ورود شما به دوزخ خواهد شد.

۹۹/۸۱۶ شیخ صدوق ﷺ در کتاب «علل الشرائع» می نویسد: امام رضا ﷺ در مورد علل مسخ شده ها فرمود:

إنّ الوزغ کان سبطاً من أسباط بنی اسرائیل یسبون اولاد الأنبیاء ویبغضونهم، فمسخهم الله أوزاغاً.

مارمولک ها، سبطی از اسباط بنی اسرائیل بودند که فرزندان پیامبران را دشنام داده و آنها را دشمن می داشتند، بدین جهت خداوند آنها را به

۱. این حدیث را خوارزمی در «المناقب: ۳۳۲» نقل کرده است.

۲. عیون اخبار الرضا ﷺ: ۶۱/۲ ح ۲۳۹. بحار الأنوار: ۳۰۲/۳۹ ذیل ح ۱۱۳ و ۲۲۱/۹۶ ح ۱۱.

مارمولک مسخ نمود.^۱

شیخ صدوق رحمته الله علیه در کتاب «امالی» می‌نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱۰۰/۸۱۷

إذا قمت المقام المحمود تشققت في أصحاب الكبائر من أمّتي،
فیشقني الله فيهم والله لا تشققت فيمن أذى ذرّيتي.

هنگامی که در روز قیامت در مقام محمود قرار گیرم مرتکبان گناهان کبیره از ائمتّم را شفاعت می‌کنم و خداوند متعال شفاعت مرا در مورد آنان می‌پذیرد، سوگند به خدا اکسانی که مرا درباره ذریه‌ام آزار داده‌اند، شفاعت نخواهم کرد.^۲

نویسنده رحمته الله علیه گوید: در برابر این روایات، روایات دیگری است که با ظاهر اینها منافات دارد که اینک به بخشی از آنها اشاره کرده و باهم متحد می‌نماییم، البته خود این روایات به دو گونه وارد شده‌اند:

۱- روایاتی که به نحو تعلیق وارد شده است:

از جمله، روایتی است که شیخ صدوق رضوان الله علیه در کتاب «اعتقادات» خود آورده که امام صادق رحمته الله علیه در بیان معنای «مِطْمَر»^۳ می‌فرماید:

فمن خالفكم وجازه فابروا منه وإن كان علویاً فاطمیاً.

هر که با شما مخالفت نماید و از آن حدّ تجاوز نموده و بگذرد (و به چپ و راست میل نماید)، از او دوری و بیزاری جوئید گرچه تبارش علوی و فاطمی باشد.^۴

امام صادق رحمته الله علیه در حدیث دیگری به حمران فرمود:

فمن خالفك في هذا الأمر فهو زنديق.

۱. علل الشرائع: ۲/۴۸۷ ضمن ح ۲، بحار الأنوار: ۲۲۲/۶۵ ح ۳.

۲. امالی صدوق: ۳۷۰ ح ۳ مجلس ۴۹، بحار الأنوار: ۲۱۸/۹۶ ح ۲.

۳. مطمر: شافول، ريسان بنایی.

۴. معانی الأخبار: ۲۰۴ ح ۲، بحار الأنوار: ۱۷۹/۴۶ ح ۲۸.



هر که در این امر با تو مخالفت نماید او زندیق و بی‌دین است.
 حمران گفت: گرچه از نسل علوی و فاطمی باشد؟
 امام صادق علیه السلام فرمود: **وَإِنْ كَانَ مُحَمَّدِيًّا عَلَوِيًّا فَاطْمِيًّا**.
 گرچه نسل و نژادش محمدی، علوی و فاطمی باشد.^۱

در روایت دیگری آمده: امام سجّاد علیه السلام به اصمعی فرمودند:

**يَا أَصْمَعِي! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَلَوْ كَانَ عَبْدًا
 حَبَشِيًّا، وَخَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَلَوْ كَانَ شَرِيفًا قُرَشِيًّا.**

ای اصمعی! همانا خدای متعال بهشت را آفرید برای کسی که از او اطاعت
 نماید، گرچه او غلامی حبشی باشد، و آتش را برای کسی آفرید که از او
 نافرمانی نماید، گرچه او فرد شریف قرشی باشد.^۲

نویسنده علیه السلام گوید: همان گونه که پیداست همه این احادیث به طور تعلیق
 وارد شده، بدیهی است که تعلیق قضیه ذاتاً ملازم با وقوع آن و عدم
 وقوعش نیست، به همین جهت موجب کاستی و نقصان شأن معلق علیه
 نخواهد شد.

مراکز تحقیقات کویتهای علوم اسلامی

۲ - آنچه که به نحو مفهوم یا مانند آن وارد شده است:

از جمله این آیه شریفه است که می‌فرماید:

﴿فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾^۳؛

«در آن روز هیچ یک از پیوندهای خویشاندی میان آنها نخواهد بود و از
 یکدیگر تقاضای کمک نخواهند کرد»

در پاسخ مفهوم این آیه باید گفت: همچنان که در مسند فاطمه صلوات الله
 علیها آمده، این آیه تفسیر شده به زمانی که حضرت قائم ارواحنا فداه قیام و
 ظهور می‌نماید که در آن زمان برادران دینی از همدیگر ارث خواهند برد^۴،

۱. معانی الأخبار: ۲۰۴ ضمن ح ۱، بحار الأنوار: ۱۷۹/۲۶ ح ۱۳۷، ۲/۶۹، ۳/۲۷۲ و ۴/۱۳۲/۷۲ ح ۶.

۲. بحار الأنوار: ۸۲/۳۶. ۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱.

۴. در روایت وارد شده است که: «یرث الأخ أخاه في الأطلّة».



ولی برادران ولادتی از همدیگر ارث نمی‌برند، و این است فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴾^۱؛ «به راستی مؤمنان رستگار شدند».

﴿ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴾^۲.

«در آن هنگام که در «صور» دمیده شود هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی میان آنها نخواهد بود، و از یکدیگر تقاضای کمک نخواهند کرد»^۳.

بنابراین، آیه ربطی به بحث ما ندارد.

از جمله مواردی که به نحو مفهوم وارد شده؛ روایتی است که از پیامبر ﷺ نقل شده که حضرتش خطاب به دخت گرامی خویش فاطمه زهرا علیها السلام و همسر و الامقامش خدیجه کبری علیها السلام می‌فرماید:

يا فاطمة ابنة محمد ﷺ ! لا أغني عنك من الله شيئاً. ويا خديجة ابنة خويلد! لا أغني عنك من الله شيئاً.

ای فاطمه دختر محمد! هیچ چیزی را از خدا بی‌نیاز مگردان. و ای خدیجه دختر خویلد! هیچ چیزی را از خدا بی‌نیاز مگردان.

از جمله: روایتی است که شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «معانی الأخبار» در باب معنای روایتی که گوید: «فاطمه علیها السلام عفت و پاکدامنی نمود پس خداوند آتش را بر فرزندانش حرام کرد» آورده که حسن بن موسی و شاء بغدادی گوید:

من در خراسان در محضر امام رضا علیه السلام بودم، در محفل آن حضرت، زید بن موسی نیز حضور داشت، زید با گروهی از مجلس سخن گفته و بر آنها فخر می‌فروخت و می‌گفت: ما چنینیم، ما چنانیم. امام رضا علیه السلام نیز با گروه دیگری سخن می‌فرمودند، در این اثنا سخن

۱ و ۲. سوره مؤمنون، آیه ۱ و ۱۰۱.

۳. دلائل الإمامة: ۴۸۴ ضمن ح ۸۵، معجزة البضاء: ۱۴۶.



زید را شنید و روبه او کرد و فرمود:

ای زید! آیا سخن بقالهای شهر کوفه تو را فریب داده که گویند:
 إِنَّ فَاطِمَةَ ۞ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ، وَاللَّهُ، مَا
 ذَلِكَ إِلَّا لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَوَلَدِ بَطْنِهَا خَاصَّةً.

«همانا فاطمه ۞ چون عفت و ورزید و پاکدامن بود خداوند ذریه و فرزندان او را بر آتش حرام فرموده است»، (گمان می کنی که تو هم شامل این مطلب هستی؟! سوگند به خدا! این روایت اختصاص به امام حسن و امام حسین ۞ دارد و مخصوص فرزندان بلافصل آن بزرگوار است.

مگر می شود که موسی بن جعفر ۞ خدا را اطاعت کند و روزش را با روزه و شبش را با عبادت سپری کند و تو خدا را معصیت نمایی، آنگاه روز قیامت هر دو (در پیشگاه خداوند) برابر باشید! یعنی تو نزد خداوند متعال از او گرامی تر هستی؟!!

همانا امام سجاده ۞ فرمود:

لِمَحْسِنَاتِنَا كِفْلَانٍ مِنَ الْأَجْرِ وَلِمَسِيئَاتِنَا ضِعْفَانٍ مِنَ الْعَذَابِ.

پاداش نیکوکاران از خاندان ما دو برابر و کیفر گنهکاران ما نیز دو برابر خواهد بود.

حسن و شَاء گوید: سپس امام رضا ۞ روبه من کرد و فرمود:

ای حسن! این آیه را چگونه می خوانید:

﴿ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ ﴾^۱؛

«فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست او عمل غیر صالحی است»؟

عرض کردم: برخی از مردم چنین می خوانند: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»، و برخی از آنها «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» می خوانند، پس کسی که «عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» بخواند در واقع او را از پدرش ندانسته است.^۲

۱. سوره هود، آیه ۴۶.

۲. نویسنده ۞ گوید: منظور حضرت، قرائت آیه به نحو اضافه است.

حضرت فرمود:

كَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنَهُ، لَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ نَفَاهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ، كَذَا
 مِنْ كَانَ مَتَا لَمْ يَطْعِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَلَيْسَ مَتَا، وَ أَنْتَ إِذَا أَطَعْتَ اللَّهَ
 فَأَنْتَ مَتَا أَهْلِ الْبَيْتِ.

هرگز چنین نیست، بلکه او فرزندش بود؛ ولی وقتی که خدای را معصیت
 و نافرمانی نمود، خداوند او را از پدرش ندانست، همچنین است هر که از
 خانواده ما خدا را اطاعت نکند از ما نخواهد بود، ولی تو اگر خدا را اطاعت
 کنی، از ما اهل بیت خواهی بود.^۱

از جمله این موارد، روایتی است که در کتاب «عیون اخبار الرضا» نقل
 شده که:

اسماعیل، فرزند امام صادق علیه السلام به پدر بزرگوارش عرض کرد: پدرجان!
 نظر شما در مورد کیفر گنهکاران از ما خانواده و غیر ما چیست؟
 حضرت در پاسخ، این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءً يُجْزَ بِهِ﴾^۲؛

«(این برتریها) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، هر کس
 عمل بدی انجام دهد، مجازات و کیفر داده می‌شود».^۳

نویسنده علیه السلام گوید: در پاسخ به این دو روایت گفته شده:

اینکه امام علیه السلام فرمود: «خداوند ذریه آن حضرت را بر آتش حرام کرد»
 منظور امام حسن و امام حسین علیهم السلام است؛ از این مطلب عدم حرمت بر
 مطلق فرزندان آن حضرت ثابت نمی‌شود جز با مفهوم که آن نیز ثابت
 نشده است.

۱. معانی الأخبار: ۱۰۴ ح ۱، عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۳۴/۲ ح ۱، بحار الأنوار: ۲۲۱/۹۶ ح ۱۴.

۲. سوره نساء، آیه ۱۲۳.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۳۶/۲ ح ۵، بحار الأنوار: ۱۷۶/۳۶ ح ۲۹ و ۲۲۱/۹۶ ح ۱۳.

و همچنین از این که پاداش امام موسی بن جعفر علیه السلام با افراد گنهکار از مطلق فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت به جهت کیفر عملشان برابر نخواهد بود؛ ثابت نمی‌کند که غیر او با آتش مجازات شوند، این هم مانند فقرة قبل ثابت نشده است.

و اینکه حضرت می‌فرماید: «کیفر گنهکاران از ما خاندان دو برابر خواهد بود» این اعم از کیفر و مجازات دنیوی و اخروی است.

و اینکه حضرت می‌فرماید: «هر که از ما خانواده خدا را اطاعت نکند، از ما نخواهد بود» منظور حضرت نفی رخصت بر گناه است، یعنی برای آنها در مورد گناه، اجازه و رخصت داده نشده است؛ نه اینکه گناه نموده و تا روز مرگ به این حال باشند.

از طرفی، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾؛ «هر کس عمل بدی انجام دهد، کیفر داده می‌شود»، این آیه با سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر شده که حضرتش می‌فرماید:

أبشروا وقاربوا وسددوا أنه لا يصيب أحداً منكم مصيبة إلا كفر الله بها خطيئته حتى الشوكة يشاكها أحدكم في قدمه.

مژده باد شما را! در امورتان میانبرو بوده و در انجام اعمالتان راست و استوار باشید! که مصیبتی به یکی از شما نمی‌رسد جز آنکه خدای متعال به سبب آن مصیبت خطای او را می‌بخشد، حتی خاری که به پایتان می‌رود در برابر کیفر گناهانتان می‌باشد.

در کتاب شریف «کافی» می‌خوانیم: امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَكْرِمَ عَبْدًا وَلَهُ ذَنْبٌ ابْتِلَاءٌ بِالسَّقْمِ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ لَهُ ابْتِلَاءٌ بِالْحَاجَةِ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِ شَدَّدَ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لِيَكْفِيَهُ بِذَلِكَ الذَّنْبِ، الْحَدِيثُ.

هنگامی که خدای متعال بخواهد بنده‌ای را گرامی بدارد و حال آنکه او مرتکب گناه شده است او را به بیماری گرفتار می‌کند، و اگر این کار را انجام ندهد به نیازمندی مبتلایش می‌نماید، و اگر این را هم انجام ندهد؛ (سکرات) مرگ را بر او سخت می‌نماید تا بدین وسیله گنااهش را جبران کند...^۱

اینک می‌گوییم: بنابراین، بعید نیست که ذریّه پاک و پاکیزه پیش از مرگشان - گرچه به اندازه مدّت دوشیدن شتر باشد - موفق به توبه باشند، همچنان که به این مطلب در تفسیر فرمایش خدای متعال اشاره شده که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۲؛ «پس جز به آیین اسلام از دنیا نروید»، و این به جهت اکرام و تعظیم پیامبر خدا ﷺ است. به همین جهت، در روایاتی از ائمه معصومین علیهم‌السلام از تنقیص و تحقیر ذریّه نهی شده، آنجا که می‌فرماید:

مهلاً! لیس لكم أن تدخلوا فيما بيننا إلا بسبيل الخير.^۳

خاموش باشید! شما حق ندارید در امور مربوط به ما خاندان وارد شوید، جز از راه خیر.

ابن بطریق نیز در کتاب «العمده» روایتی را از «تفسیر ثعلبی» نقل می‌کند که: زید بن علی بن الحسین از پدران بزرگوارش علیهم‌السلام روایت می‌کند که حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید:

از رشک و حسد مردم نسبت به خودم، به رسول خدا ﷺ شکوه نمودم. رسول خدا ﷺ فرمودند:

أما ترضى أن تكون رابع أربعة، أول من يدخل الجنة أنا وأنت والحسن والحسين وأزواجنا عن أيماننا وعن شمائلنا، وذرياتنا. خلف أزواجنا، وشيعتنا خلف ذرياتنا.

۱. الکافی: ۲/۴۴۴ ح ۱.

۲. سوره بقره، آیه ۱۳۲.

۳. بحار الأنوار: ۱۷۸/۴۶ ح ۳۶.

آیا خشنود نیستی که یکی از این چهار نفر باشی؟! نخستین کسانی که وارد بهشت می‌شوند عبارتند از: من، تو، حسن و حسین، و همسران ما در سمت راست و چپ ما هستند و ذریه و فرزندان ما پشت سر همسرانمان، و شیعیان ما پشت سر ذریه و فرزندان ما هستند.^۱

تذییل:

در ادامه این گفتار اموری را بیان می‌نماییم:

نخست: ابوبکر احمد بن علی خطیب در کتاب «مختار المختصر من تاریخ

بغداد» می‌نویسد:

یحیی بن معاذ، ابو زکریای رازی در شهر بلخ به زیارت سیدی علوی رفت و بر او سلام کرد.

سید علوی به او گفت: استاد! - خداوند مؤذنتان بدارد - نظر شما در مورد ما اهل بیت، چیست؟

یحیی گفت: چه بگویم درباره سرشتی که با آب وحی عجین شده و با آب رسالت کاشته شده است. آیا از چنین شجره مبارکی جز بوی مشک هدایت و عنبر پاکیزگی می‌وزد؟

سید علوی به جهت این سخن زیبا، دهان او را با درّ و گوهر پر کرد. فردای همان روز، سید علوی به زیارت استاد یحیی بن معاذ رفت، یحیی به سید علوی گفت: اگر تو ما را زیارت کنی این از فضل توست، و اگر ما تو را زیارت کنیم باز هم به جهت فضل توست، پس فضل و برتری از آن توست چه زائر باشی یا زیارت شوی.^۲

۱. العمدة: ۲۶۲، تاریخ ابن عساکر: ۳۱۸/۴، الکشاف: ۲۲/۳، کنز العمال: ۲۱۸/۶، مستدرک الحاکم: ۱۵۱/۳.

الصواعق المحرقة: ۲۳۲، اسعاف الراغبین: ۱۴۱، فراند السمطين: ۴۲/۲، مقتل خواریزمی: ۱۰۹، ینابیع

المودة: ۲۶۹، إحقاق الحق: ۲۱۹/۹-۲۲۳.

۲. تاریخ بغداد: ۲۱۱/۱۴.

دوم: در کتاب «مناقب القاضی» آمده است: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ﴾^۱

«کسانی ایمان آوردند و فرزندان‌شان به پیروی از آنان ایمان آوردند فرزندان‌شان را (در بهشت) به آنان ملحق می‌سازیم، و چیزی از عمل‌شان نمی‌کاهیم، هر کس در گرو اعمال خویش است.»

مفسران در تفسیر این آیه شریفه گویند:

این آیه در شأن مؤمنانی است که دارای درجاتی هستند که به وسیله عمل‌شان وارد بهشت می‌شوند. فرزندان آنان نمی‌توانند به وسیله اعمال‌شان به درجه آنان برسند. خداوند متعال درجه آنان را نیز بالا می‌برد که حقیقتاً خداوند منزلت و مکان آن مؤمن را برتری داده است، و از او چیزی کم ننموده است، چرا که درجه او را با درجه ذریه‌اش برابر کرده، و بدین جهت بر فضیلت و شرف مؤمن افزوده است.

برخی دیگر از مفسران گویند: وقتی مؤمنان از چنین مقام و منزلتی برخوردار باشند پس چنین مقامی بر رسول خدا ﷺ سزاوارتر و لازم‌تر است. بنابراین، مؤمنان، کسانی خواهند بود که از دستورات حضرتش پیروی نموده و در برابر برترین آنان در هر عصر و دوره‌ای پس از حضرتش تسلیم شده که اینان در درجه آن حضرت خواهند بود و مراد از ذریه پیامبر ﷺ، همان فرزندان حضرت علی و حضرت فاطمه علیهم‌السلام است مادامی که متولد می‌گردند.

در کتاب «منهج» آمده: از رسول خدا ﷺ روایت شده که حضرتش فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ دَرَجَةَ ذُرِّيَّةِ الْمُؤْمِنِ فِي دَرَجَتِهِ وَإِنْ كَانُوا دُونَهُ لِتَقَرُّبِهِمْ

عنه.



خداوند متعال درجه ذریعه مؤمن را همانند درجه مؤمن بالا می‌برد - گرچه درجه آنان پایین‌تر باشد - و این به جهت تقرب و نزدیکی آنان به مؤمن است.

سوم: امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیرشان فرموده‌اند:

خانواده شخصی گرفتار گرسنگی شدند، او از خانه بیرون آمد تا چیزی پیدا کند تا خانواده‌اش سَدَ رَمَقِ نموده و طعامی بخورند.

وی درهمی بدست آورد و با آن، نان و خورشتی خرید، و به سوی خانه به راه افتاد. در این اثناء به آقا و خانمی از خاندان حضرت محمد و حضرت علی علیهما السلام برخورد نمود، دید آنان گرسنه هستند.

با خود گفت: اینان بر این طعام، از خانواده من سزاوارترند. پس نان و خورشت را بر آنان تقدیم نمود.

او با دست خالی به سوی خانواده‌اش به راه افتاد، ولی نمی‌دانست به خانواده‌اش چه بگوید؟ و چگونه آنها را قانع کند؟ به همین جهت آرام آرام راه می‌رفت و فکر می‌کرد که چگونه به خانواده خودش عذر بیاورد و چگونه بگوید که با درهم چه کرد؟ چرا که چیزی نخریده بود؟

متحیر بود، ناگاه دید پیکی به دنبال اوست و آدرس او را می‌خواهد، او خودش را معرفی نمود. پیک، نامه‌ای از شهر مصر به همراه کیسه‌ای که محتوی پانصد دینار بود، به او داد و گفت: این باقی‌مانده ثروتی است که از مال پسرعمویت به تو آوردم، او در مصر از دنیا رفته، و صد هزار دینار در نزد تجار مکه و مدینه نقدی دارد و مستغلات و املاک زیادی چندین برابر این، از خود به ارث گذاشته است.

آن شخص پانصد دینار را گرفت و با دست پر به سوی خانه‌اش روان شد، شب خوابید در عالم خواب موفق به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام شد.

آن دو بزرگوار رو به او کرده و فرمودند: در برابر ایثار و از خودگذشتگی که نسبت به خاندان ما نمودی چگونه پاداش داده و بی‌نیازت نمودیم؟
آنگاه آن دو بزرگوار در عالم خواب، به خواب تجار مکه و مدینه - که هزار



دینار در نزد آنان بود - رفتند و به هر کدام فرمودند: یا فردا صبح حق فلانی را از ارث پسرعمویش می‌پردازم یا اینکه صبح فردا هلاک و نابود خواهی شد، و نعمت تو را زایل و از خویشانت جدا خواهیم نمود. آنان هر کدام با آغاز صبح، هر چه نزد آنها از حق آن مرد بوده برداشتند و به او دادند، و بدین وسیله آن شخص صاحب هزار دینار شد. و همچنین در مورد املاک و مستغلاتی که در مصر داشت آن دو بزرگوار در عالم خواب به سراغ آنان رفته و تهدید نمودند که فوری آن اموال را به او تحویل دهند.

آنگاه حضرت محمد ﷺ و علی ﷺ به خواب این ایثارگر به خاندان رسول خدا ﷺ آمده و فرمودند: احسان و نیکی خداوند را چگونه دیدی؟! ما دستور دادیم اموال تو را در مصر تحویل دهند، آیا می‌خواهی به حاکم آن شهر بگوییم تا املاک و مستغلات تو را در مصر فروخته و پولش را بدهد تا عوض آن را در مدینه بخری؟
گفت: آری.

حضرت محمد و حضرت علی ﷺ به خواب حاکم مصر آمده و دستور دادند که املاک آن مرد را بفروشد، و قیمتش را در شهر خودش بپردازد. او هم اطاعت نموده و آن اموال را فروخت و سیصد هزار دینار قیمت آنها را به آن مرد فرستاد و او ثروتمندترین شخص مدینه شد.

پس از آن، رسول خدا ﷺ به خواب او آمد و فرمود:
یا عبدالله! هذا جزاؤك في الدنيا علی ایثار قرابتی علی قرابتك، ولأعطيتك في الآخرة بكل حبة من هذا المال في الجنة ألف قصر أصغرها أكبر من الدنيا، مغرز كل إبرة منها خير من الدنيا وما فيها. ای بنده خدا! این پاداش ایثار خانواده خود بر خانواده من، در دنیا است، البته در آخرت برای هر دانه‌ای از این مال هزار قصر در بهشت برای تو عطا خواهد شد که کوچکترین آن قصرها بزرگتر از دنیا است، محلّ دوخت هر سوزن از آن، از دنیا و آنچه در آن است، بهتر می‌باشد.^۱

۱. تفسیر امام عسکری ﷺ: ۳۲۷ ح ۲۱۲.

بخش دوم



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قطره‌ای از دریای فضائل و مناقب
پیشوای پیامبران گذشتگان، پدر پیشوایان پاکیزگان
سرور موحدان، برادر رسول پروردگار جهانیان،
امیر مؤمنان علی بن ابی طالب

صلوات الله علیه وآله الطاهرين



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱/۸۱۸ در کتاب «الروضة في الفضائل» آمده: عمّار یاسر و زید بن ارقم گویند: روز دوشنبه نوزدهم ماه صفر بود، ما در محضر یاصفای امیر مؤمنان علی علیه السلام حضور داشتیم، ناگاه فریاد بلندی گوش‌ها را پر کرد، علی علیه السلام بر «دکّة القضاء» نشسته بود، روی به من کرد و فرمود:

یا عمّار! اتّنی بذی الفقار.

ای عمّار! شمشیر ذوالفقار مرا تیار.

وزن ذوالفقار، هفت من و دو سوّم من مکی بود.

من شمشیر حضرتش را حاضر نمودم، حضرت آن را از غلافش درآورد و روی زانوانش گذاشت، و فرمود:

یا عمّار! هذا یوم اکشف فیہ لأهل الكوفة جميعاً الغمّة لیزداد المؤمن وفاقاً والمخالف نفاقاً.

ای عمّار! امروز غم و اندوه اهل کوفه را برطرف می‌نمایم و کاری انجام می‌دهم که سبب افزایش وفاق مؤمنان و نفاق مخالفان گردد. آنگاه فرمود: ای عمّار! کسی را که پشت در است وارد کن.

عمّار گوید: من بیرون رفتم، ناگاه پشت در زنی را دیدم که بر کجاوه‌ای بر شتر قرار گرفته و می‌گرید و فریاد می‌زند:



ای دادرس درماندگان، ای مقصد جویندگان، ای گنجینه رغبت
کنندگان، ای صاحب نیروی استوار، ای [آزادکننده اسیران، ای مهر
ورزنده بر پیران، ای روزی دهنده کودکان، ای قدیمی که از هر قدیمی
پیشی گرفته، ای یاور بی‌یاوران، ای تکیه‌گاه بی‌پناهان، ای ذخیره
تهیدستان، ای امان بی‌امانان، ای یاور ضعیفان، ای گنج فقیران!] ^۱ به سوی
تو روی آوردم و به آستان تو توسل جستیم، پس رویم را سفید کن، گره از
امر مهم من بگشا و غم و اندوهم را بزدای.

عمار گوید: اطراف این بانو را هزار اسب سوار با شمشیرهای از نیام
کشیده شده گرفته بودند، که گروهی طرفدار او و گروه دیگری بر علیه او
سخن می‌گفتند.

من رو به آنها کرده و گفتم: امیر مؤمنان علی علیه السلام را پاسخ دهید، صاحب
علم و دانش نبوت را پاسخ دهید.
آن زن از شتر پایین آمد اطرافیانیش نیز از مرکبها پایین آمده و وارد
مسجد شدند.

آن زن در برابر امیر مؤمنان علی علیه السلام ایستاد و گفت: ای علی! ^۲ به سوی
شما روی آورده‌ام، گرفتاریم را برطرف و مشکلی که موجب غم و اندوهم
شده زایل کن، زیرا تو صاحب این امر و توانای آنی، و دانای به آنچه شده
و تا قیامت خواهد شد، هستی.

در این هنگام امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

ای عمار! برو و در میان مردم کوفه ندا ده تا (به مسجد آمده و) شاهد
قضاوت امیرالمؤمنین باشند.

۱. به جای این فراز در «الفضائل» و «بحار الأنوار» آمده: «ای اطعام کننده یتیمان، ای روزی‌دهنده نیازمندان،
ای زنده کننده هر استخوان پوسیده، ای قدیمی که از هر قدیمی پیشی گرفته، ای یاور کسی که یار و یاور
ندارد، ای پناه بی‌پناهان و ای گنج بی‌نویان!»

۲. در «الفضائل» و «بحار الأنوار» چنین آمده: «ای مولای من! ای پیشوای پرهیزگاران! به سوی تو آمده و...»



عمار گوید: من در میان مردم کوفه فریاد زدم: مردم! هر که می خواهد شاهد آنچه خدا به علی علیه السلام برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله عطا فرموده، باشد، در مسجد حضور بهم رساند.

در این موقع، مردم به سوی مسجد هجوم آورده و مسجد از جمعیت پر شد. آنگاه امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

ای گروهی که از شام آمده‌اید مشکلتان را مطرح کنید!

در این هنگام، پیرمردی که بُرد یمنی و حلهٔ عدنی بر تن داشت و عمامهٔ خز سوسنی هم بر سر گذاشته بود، از میان آنها برخاست و گفت: سلام بر تو ای گنج فقیران! و ای پناه بی‌پناهان! ای مولای من! این کنیزی که در برابر توست دختر من است، او هرگز شوهر نکرده؛ ولی اینک در خانهٔ من حامله شده است. به راستی او آبروی مرا در میان خاندانم برده است. من به شدت، دلیری، سختی، سطوت، کمال و عقل مشهورم. من همان «فلیس بن عفریس» و شیر غضبناکی هستم که آتش قهرم خاموش نمی‌گردد و همسایه‌ای بر من قهر و غلبه نمی‌کند. دلیری، شجاعت، حملات و سطوات من در میان عرب کم‌نظیر است.

با این حال، اینک ای علی! در کار خود متحیر و سرگردان هستم، پس امر مشکلی که موجب این غم و اندوهم گشته از من بزدای که امام، امید اُمت است و این مشکل بزرگی است که من تاکنون همانند آن و از آن بزرگتر ندیده‌ام.

امیر مؤمنان علی علیه السلام رو به آن دختر نمود و فرمود:

ای دختر! نظر تو دربارهٔ آنچه پدرت اظهار می‌دارد، چیست؟

گفت: اما آنچه پدرم می‌گوید: من دوشیزه هستم، راست می‌گویند، ولی اینکه می‌گویند: من حامله هستم، سوگند به خدا! من هرگز خیانتی نکرده‌ام. ای امیر مؤمنان! تو جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و وارث او هستی،



چیزی بر تو پنهان نیست، تو می‌دانی که من در ادعایم دروغ نمی‌گویم، پس ای گشاینده مشکلاتی که موجب غم و اندوه می‌گردد؛ مشکل مرا حل کرده و غم و اندوهم را بزدای.

در این هنگام امیر مؤمنان علی علیه السلام در بالای منبر قرار گرفت و صدای تکبیر سر داد و فرمود:

«الله اکبر»، «الله اکبر»، و این آیه شریفه را قرائت فرمود:

﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾؛

«حق آمد و باطل نابود شد؛ به راستی که باطل نابودشدنی است».

سپس فرمود: این حکم به من واگذار شده است، آنگاه قابله شهر کوفه را خواست.

زنی بنام خولاء (لبنام) که قابله زنان کوفه بود، آمد. حضرت به او فرمود: میان خود و مردم پرده‌ای بزن و ببین این دختر، حامله است یا نه؟

قابله دستور حضرتش را اجرا کرده آنگاه بیرون آمد و گفت: آری، او دوشیزه و در عین حال حامله است.

علی علیه السلام رو به مردم کرد و فرمود:

يا أهل الكوفة! أين الأئمة الذين ادعوا منزلي؟ أين من يدعي في نفسه أنه له مقام الحق فيكشف هذه الغمة؟

ای مردم کوفه! کجا بندگان پیشوایانی که مقام و منزلت مرا ادعا می‌کردند؟ کجاست کسی که ادعا می‌کرد مقام حق را داراست تا این مشکل را حل کند؟

عمرو بن حریث لعنه الله با مسخره گفت: حل این مشکل فقط به دست توست ای فرزند ابی طالب! امروز امامت تو بر ما ثابت می‌شود!!

امیر مؤمنان علی علیه السلام رو به پدر دختر نمود و فرمود:

ای ابوالغضب آسیب دیده! آیا تو از شهر دمشق نیستی؟



گفت: آری.

فرمود: آیا از قریه‌ای بنام «أسعار» نیستی؟

گفت: آری.

فرمود: آیا در میان شما کسی هست که همین الآن تکه‌ای یخ بیاورد؟!
گفت: یخ در شهرهای ما زیاد است؛ ولی ما هم اکنون توانایی حاضر نمودن آن را نداریم.

فرمود: فاصله میان شهر ما و شما دویست و پنجاه فرسنگ است؟

گفت: آری، ای مولای من! فرمود:

أيها الناس! انظروا إلی ما أعطی الله علیاً من العلم النبوی الذی
أودعه الله ورسوله من العلم الربانی.

ای مردم! اینک بنگرید به آنچه که خدا از علم نبوی به علی عطا فرموده
است همان علمی که خداوند و رسولش از علم ربّانی در او به ودیعت
گذاشته‌اند.

عمار گوید: امیر مؤمنان علی علیه السلام دست مبارک خود را در حالی که بر
بالای منبر مسجد جامع کوفه بود دراز کرد و تکه یخی آورد که هنوز
قطرات آب از آن چکه می‌کرد. در این هنگام مردم فریاد زدند و موج
فریاد جمعیت مسجد را فرا گرفت، حضرت رو به مردم کرد و فرمود:

اسکتوا! ولو شئت أتیت بجماله.

آرام باشید! اگر بخواهم کوه یخ را حاضر می‌کنم.

آنگاه به قابله کوفه فرمود: این تکه یخ را بگیر و به همراه دختر از مسجد
بیرون رو، آنگاه تشتی زیر او بگذار و این تکه یخ را در نزدیکی رحم او
قرار ده، زالوئی بیرون خواهد آمد که وزن آن پنجاه و هفت مثقال و دو
دانق^۱ است.

قابله تکه یخ را گرفت و به همراه دختر از مسجد بیرون آمد و تشتی
آورده و آن طور که حضرتش فرموده بود انجام داد، ناگاه زالوی بزرگی

۱. در کتاب فضائل، پنجاه و هفت درهم و دو دانق است، و دانق یک ششم درهم است.



داخل تشت افتاد و آن را وزن کرد همان اندازه بود که حضرتش فرموده بود.

قابله با کنیز به مسجد آمد و زالو را در برابر حضرتش بر زمین گذاشت، حضرت فرمود:

آیا وزن نمودی؟

گفت: آری، وزنش پنجاه و هفت مثقال و دو دانق بود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: آری، و این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾^۱؛

و اگر به مقدار یک دانه خردل (کار نیک و بدی) باشد ما آن را حاضر می‌کنیم و کافی است که ما حسابگر باشیم.^۱

آنگاه فرمود: ای ابوالغضب! دخترت زنا نکرده جز آنکه او در ده سالگی در جایی وارد آب شده و این زالو وارد رحم او گشته و از آن موقع تا حالا در رحم او بوده و بزرگ شده است.

در این هنگام پدر دختر برخاست و می‌گفت: گواهی می‌دهم که تو می‌دانی آنچه را که در رحم‌ها است و آگاه از ضماری^۲.

نویسنده علیه السلام گوید: این روایت را بحرانی علیه السلام با اندکی تفاوت و اغلاط در عبارات از سید مرتضی علیه السلام نقل نموده است.^۳

۲/۸۱۹ در یکی از مناقب عتیق آمده:

میثم تمار (یار باوفای امیر مؤمنان علی علیه السلام) گوید: من در حضور مولایم امیر مؤمنان علی علیه السلام بودم، مردم در اطراف حضرتش بودند، ناگاه مرد بلند بالایی که قبای خاکستری بر تن داشت و عمامه زردی بر سر

۱. سورة انبیاء، آیه ۴۷.

۲. فضائل ابن شاذان: ۱۵۵-۱۵۷، نوادر المعجزات: ۲۶ ح ۱۰، بحار الأنوار: ۲۷۷/۴۰ ح ۴۲. این روایت را علامه مجلسی علیه السلام در ج: ۱۶۷/۶۲ ح ۲ به اختصار نقل کرده است.

۳. عیون المعجزات: ۲۱، مدینه المعاجز: ۵۳/۲ ح ۳۹۹.



گذاشته بود و با دو شمشیر مسلح بود، بدون اینکه سلامی داده سخنی گوید، وارد شد.

مردم از اطراف برای دیدن او گردن کشیدند، و با گوشه چشمان به او می‌نگریستند که آنها از همه اطراف در برابر او ایستاده بودند، ولی مولایمان امیر مؤمنان علی علیه السلام سر مبارکش را به خاطر او بلند نکردند.

هنگامی که حواس مردم جمع شد، زیانش همانند شمشیر بران و تیزی که از نیام خود کشیده شود، گشوده شد و گفت: کدامیک از شما به شجاعت برگزیده شده، تاج کمال و فضیلت بر سر نهاده، زرهی از قناعت به خود پوشیده است؟

کدامیک از شما در حرم تولد یافته، دارای خلق و خوی والا و متصف به بزرگواری و کرم هستید؟

کدامیک از شما سرش کم مو، اساسش استوار، پهلوان جنگجو، تنگ کننده نفسها و گیرنده قصاص هستید؟

کدامیک از شما شاخه تر و تازه و بخشی از خاندان بانجابت ابی طالب هستید؟ کدامیک از شما کسی است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در دوران یاری نمود، و سلطنت او را قوی و شأن او را والا گردانید؟

کدامیک از شما قاتل دو عمرو و به اسارت گیرنده دو عمرو^۱ هستید؟ میثم تمار گوید: امیر مؤمنان علی علیه السلام در پاسخ او فرمود:

من هستم ای سعد بن فضل بن ربیع بن مدرکه بن طیب بن اشعث بن ابی سمع بن احبل بن فزاره بن دعیل بن عمرو دوینی!^۲

۱. منظور از دو عمری که امیر مؤمنان علی علیه السلام آنان را کشت: عمرو بن عبدود و عمرو بن اشعث مغزومی است. و دو عمروی که حضرتش به اسارت گرفت: ابوثور عمرو بن معدی کرب و عمرو بن سعید عشابیی هستند که آن دو را در جنگ بدر به اسارت درآورد.

۲. در «الفضائل» آمده: ... مدرکه بن نجیبه بن صلت بن حارث بن اشعث بن سمیع دوسی، و در «بحار الأنوار» آمده: مدرکه بن نجیبه بن صلت بن حارث بن وعران بن اشعث بن ابی سمع رومی.

او گفت: لَبَّيْكَ أَيُّ عَلِيٍّ!

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: سل عما بدا لك فأنا كنز الملهوف، وأنا الموصوف بالمعروف، أنا الذي قرعني الصمّ الصلاب وهطل بأمرى السحاب، وأنا المبعوث بالكتاب، أنا الطور والأسباب، أنا «ق» والقرآن المجيد، أنا النبا العظيم.

أنا الصراط المستقيم أنا البارع، أنا العسوس أنا القلمس والنفوس، أنا المداعس، أنا ذوات النبوة والسطوة، أنا العليم، أنا الحليم، أنا الحفيظ، أنا الرفيع، وبفضلي نطق كل كتاب وبعلمي شهدوا ذوا الألباب، أنا عليّ أخو رسول الله، زوج ابنته، وأبو بنیه.

آنچه می‌خواهی پرسش کن که من گنج اندوهناکانم، من به نیکوکاری موصوف هستم، منم کسی که زمین سرسخت از من قرار گرفت و به دستور من ابر باران بارید، منم کسی که در هر کتاب توصیف شده‌ام، من طور و اسبابم، من «ق» و قرآن مجیدم، من نباء عظیمم، من صراط مستقیمم، منم دارای کمال، منم جوینده شکار، منم سرور بزرگوار، منم دلیر و جنگجو. منم دارای نبوت و سطوت، منم دانا، منم شکيبا، منم حافظ، منم والا، و به سبب فضل من هر کتابی گویا و به سبب دانش من صاحبان عقل و خرد گواهی دهند، منم علی، برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله، شوهر دختر او و پدر فرزندان او.

در این هنگام عرب گفت: به ما چنین رسیده که در روی زمین تویی که مردگان را زنده کرده و زندگان را می‌میرانی، و مردم را فقیر، غنی و حاجت‌روا می‌نمایی.

علی علیه السلام فرمود: مشکلت را بگو.

گفت: من نماینده شصت هزار جمعیت از قبیله «عقیمه» هستم، شخصی از آنها مدتی است مرده و آنان در علت مرگش باهم اختلاف دارند. اکنون جسد آن مرده را به همراه من فرستاده‌اند که اینک پشت در

مسجد است، اگر او را زنده نمایی خواهیم دانست که تو راستگو، نجیب‌زاده و شریف هستی. و به راستی یقین می‌کنیم که تو حجت خدا در زمین هستی، و اگر نتوانی او را زنده کنی، او را به میان قبیله‌اش برگردانده و خواهیم فهمید که ادعای تو غیر صحیح است و آنچه را که توانایی انجام آن را نداری، اظهار می‌نمایی.

حضرت علی علیه السلام رو به میثم تمّار کرد و فرمود:

ای اباجعفر! سوار مرکبی شو و خیابانها و محلات کوفه را دور بزن و ندا ده:
 من أراد أن ينظر إلى ما أعطاه الله علياً أخص رسول الله صلى الله عليه وآله ويعلم
 فاطمة الزهراء عليها السلام في الفضل والعلم فليخرج إلى النجف غدأ.

کسی که می‌خواهد فضیلت و برتری علم و دانشی که خدا به علی، برادر رسول خدا صلى الله عليه وآله و شوهر فاطمه زهرا عليها السلام داده بنگرد، فردا به صحرای نجف آید.

هنگامی که میثم تمّار مأموریتش را انجام داد و برگشت، امیر مؤمنان علی علیه السلام به او فرمود: این عرب را مهمان کن. سوی
 (میثم تمّار گوید:) من او را با تابوتی که در آن مرده‌ای را به همراه داشت به خانه‌ام بردم و با خانواده در خدمتش بودیم.

فردا صبح هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام نماز صبح را خواند به سوی صحرای نجف به راه افتادند. من نیز به همراه حضرتش بودم، در کوفه کسی از خوب و بد نماند جز آنکه به صحرای نجف آمدند.
 امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

ای اباجعفر! اعرابی را با مرده‌ای که به همراه دارد بیاور.

من فرمان حضرتش را اطاعت کرده و هر دو را در صحرای نجف حاضر ساختم. امیر مؤمنان علی علیه السلام رو به مردم کرد و فرمود:

يا أهل الكوفة! قولوا فينا ما ترونه متاً، وارووا عنا ما تسمعونه.

ای مردم کوفه! آنچه از ما مشاهده می‌کنید درباره ما بگوئید، و آنچه از ما می‌شنوید، به دیگران روایت کنید.

آنگاه فرمود: ای اعرابی! شترت را بخوابان! و جسد رفیق مردهات را با کمک عذهای از مسلمانان از تابوت بیرون بیاور.

میشم تمار گوید: مرد عرب از تابوت پارچه‌ای از دیباج زرد بیرون آورد و باز کرد. زیر آن، پارچه‌ای از دیباج سبز بود، آن را هم باز کرد. زیر آن، کیسه‌ای از لؤلؤ بود که در میان آن، جوانی بود که گیسوانش همانند گیسوان زنان زیبا بود. علی رضی الله عنه رو به آن اعرابی کرد و فرمود:

چند روز است که این جوان مرده؟

گفت: چهل و یک روز.

حضرت فرمود: علت مرگش چه بود؟

اعرابی گفت: خانواده او می‌خواهند تو او را زنده نمایی تا بگوئید چه کسی او را کشته، چرا که او صحیح و سالم شب خوابیده و بامدادان گوش تا گوش او بریده شده است. حضرت فرمود:

چه کسی خون او را می‌خواهد؟

گفت: پنجاه نفر از خویشان او دست به دست هم داده و در پی خون او هستند. ای برادر رسول خدا! شک و تردید را از میان بردار و امر قتل او را آشکار کن. حضرت فرمود:

عمویش او را کشته است، زیرا دختر خود را به ازدواج او درآورد، ولی این جوان او را رها کرد، و زن دیگری اختیار نمود، عمویش از کینه و حقش او را کشت.

اعرابی گفت: ما به این سخن راضی و قانع نمی‌شویم، می‌خواهیم این جوان خودش در میان خانواده‌اش شهادت دهد که چه کسی او را کشته تا آتش فتنه و جنگ در میان آنان خاموش گردد.





امیر مؤمنان علی علیه السلام برخاست و خدای متعال را حمد و سپاس گفته و او را ثنا خواند و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد، آنگاه فرمود:

يا أهل الكوفة! ما بقرة بني إسرائيل بأجلّ عند الله تعالى من عليّ أخي رسول الله، إنها أحيى الله بها ميتاً بعد سبعة أيام.

ای مردم کوفه! به راستی که ارزش گاو بنی اسرائیل در نزد پروردگار از علی، برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بالاتر نیست، همانا خدای متعال به و سینه او مرده‌ای را پس از هفت روز زنده کرد.

سپس کنار جسد مرده رفت و فرمود: همانا گاو بنی اسرائیل عضوی از بدنش را به مرده زدند و او زنده شد. من عضوی از بدنم را به این مرده می‌زنم، چرا که عضوی از من، نزد خدای بهتر از آن گاو است. آنگاه با پای راستش او را تکان داد و فرمود:

ای مدرکه بن حنظله بن غسان بن بحر بن فهم بن سلامه بن طیب بن مدرکه بن اشعب بن اخص بن ذاهله بن عمر بن فضل بن حباب! برخیز، که علی به اذن خدا تو را زنده نمود.

در این هنگام جوانی از تابوت برخاست که سیمایش از آفتاب زیباتر و از مهتاب درخشان‌تر بود و رو به امیر مؤمنان علی علیه السلام کرد و گفت:

لیبک، لیبک ای زنده‌کننده استخوان‌ها! ای حجّت خدا بر مردم، ای بی‌نظیر در فضل و احسان! ای امیر مؤمنان! ای جانشین رسول پروردگار جهانیان! ای علی بن ابی طالب!

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

ای جوان! چه کسی تو را کشته است؟

گفت: عمویم حریت بن زمعه بن میکال بن اصم.

سپس امیر مؤمنان علی علیه السلام به آن جوان فرمود: به سوی خانواده‌ات برگرد.

جوان گفت: من نیازی به خویشانم ندارم.

حضرت فرمود: چرا؟

گفت: می‌ترسم دوباره مرا بکشند و شما در میان این اُمت نباشید، پس چه کسی مرا زنده می‌نماید؟!
حضرت رو به اعرابی کرد و فرمود: تو به سوی خانواده‌ات باز گرد.

اعرابی گفت: من تا زنده‌ام به همراه تو و این جوان هستم.
آنان نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام ماندند تا اینکه هر دو، در جنگ صفین به فیض شهادت نایل شدند، رحمت خدا بر آنها باد.
مردم کوفه نیز پس از مشاهده این جریان شگفت‌انگیز به خانه‌هایشان بازگشتند، و سخنان گوناگونی در مورد حضرت بر زبان جاری کردند.^۱

۳/۸۲۰ عمار یاسر گوید: من به همراه امیر مؤمنان علی علیه السلام بودم در آن هنگام که از سرزمین نخيله - که در دو فرسنگی کوفه است - می‌گذشت، ناگاه پنجاه مرد یهودی از نخيله بیرون آمده و گفتند: تو علی بن ابی طالب امام هستی؟

حضرت فرمود: آری.

گفتند: در کتابهای ما آمده: صخره‌ای است که نام شش پیامبر بر آن نوشته شده، اینک ما به دنبال آن سنگ هستیم؛ ولی آن را پیدا نمی‌کنیم، اگر تو امام هستی آن سنگ را برای ما پیدا کن.

حضرت فرمود: دنبال من بیاید.

عمار گوید: آنان پشت سر حضرتش به راه افتادند تا اینکه به صحرائی رسیدند، ناگاه در آن صحرا، کوهی عظیم از ریگ دیدند، علی علیه السلام فرمود:

أيتها الريح! انسفي الرمل عن الصخرة.

ای باد! ریگها را از روی سنگ پراکنده ساز!

۱. نوادر المعجزات: ۳۱ ح ۱۲، عیون المعجزات: ۲۴، مدینه المعجز: ۲۴۷/۱ ح ۱۵۷، فضائل ابن ساذان: ۲ - ۵، بحار الأنوار: ۲۷۴/۴۰ ح ۴۰ (با اندکی تفاوت).



ساعتی نگذشت تا اینکه بادی وزید، ریگها را پراکنده ساخت و سنگی ظاهر شد، حضرت فرمود: این همان سنگ شماست.

گفتند: آنچنان که ما شنیده‌ایم و در کتابهایمان خوانده‌ایم، بر روی این سنگ، نام شش پیامبر نوشته شده؛ ولی ما آن اسامی را روی آن نمی‌بینیم. علی علیه السلام فرمود:

نامهایی که بر آن نوشته شده، در طرفی است که بر زمین قرار گرفته، آن را برگردانید (تا دیده شود).

در این هنگام یک گروه هزار نفری تشکیل شده و به کمک همدیگر یک دست گشتند تا آن سنگ را برگردانند، ولی نتوانستند.

علی علیه السلام فرمود: کنار بروید!

آنگاه دست مبارکش را در حالی که سوار بر مرکب بود به طرف سنگ دراز کرد و آن را برگرداند. پس اسامی شش نفر از پیامبران صاحب شریعت را بر روی آن یافتند، آنان عبارت بودند از: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله.

در این هنگام گروهی از یهود، به دست مبارک حضرتش ایمان آورده و گفتند: ما گواهی می‌دهیم که معبودی جز خدا نیست و محمد، رسول خدا است و تو امیر مؤمنان، سرور جانشینان و حجت خدا در زمین هستی. کسی که تو را بشناسد سعادت‌مند گشته و نجات پیدا خواهد کرد، و کسی که با تو مخالفت نماید گمراه و سرگردان گشته و به سوی دوزخ سقوط خواهد کرد، مناقب و فضایل تو از حدّ و حدود بالاتر و آثار نعمت‌های تو از شمارش افزونتر است.^۱

در یک نسخه مناقب خطی کهنی - که شاید بیش از سیصد سال

۱. فضائل ابن شاذان: ۷۳، بحار الأنوار: ۲۵۷/۴۱ ذیل ح ۱۸، نوادر المعجزات: ۴۰ ح ۱۵، عیون المعجزات: ۳۱.



پیش نگارش یافته - آمده است:

اعثم کوفی - که یکی از معاندان بود - گوید: در جنگ صفین مردی از اهل شام به میدان مبارزه آمد.

علی علیه السلام به او فرمود:

(ای شامی!) برگرد، تا فرزند (هند) جگرخوار تو را وارد دوزخ نکند.

شامی گفت: هم اکنون معلوم می‌شود که کدامیک از ما وارد دوزخ خواهیم شد.

پس امیر مؤمنان علی علیه السلام نیزه‌ای به سوی او حواله و او را با نیزه بلند کرد و در هوا نگاه داشت، آن لعین فریاد زد: یا امیرالمؤمنین! همینک آتش جهنم را دیدم و از پشیمان‌شدگان گردیدم.

حضرت این آیه را تلاوت فرمود:

﴿الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱.

«هم اکنون، در حالی که پیش از این عصیان کردی و از مفسدان بودی»^۲.

در کتاب «مصباح الأنوار» می‌نویسد: جابر بن عبدالله (انصاری)

گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ما عصاني قوم من المشركين إلا رميتهم بسهم الله تعالى، هیچ گروهی از مشرکان مرا نافرمانی نکردند جز آنکه با تیر خدا آنها را هدف قرار دادم.

گفته شد: ای رسول خدا! تیر خدا کدام است؟ فرمود:

هو علي بن أبي طالب ما أهرزته في طلب ثار، ولا بعثته في سرية إلا رأيت جبرئيل عليه السلام عن يمينه، وميكائيل عن يساره وملك الموت أمامه، وسحابة تظله حتى يعطيه الله خير النصر والظفر.

۱. سوره یونس، آیه ۹۱.

۲. نوادر المعجزات: ۶۲ ح ۲۶.



مقصود، علی بن ابی طالب است، در هیچ خونخواهی او را آشکار ننمودم و به هیچ جنگی او را نفرستادم جز آنکه دیدم جبرئیل در سمت راستش، میکائیل در سمت چپش و ملک الموت در در پیش روی اوست و ابری او را سایه می اندازد تا آنکه خداوند متعال بهترین یاری و پیروزی را به او عنایت فرمود.

نویسنده رحمته الله گوید: نظیر همین روایت را صاحب کتاب «الثاقب فی المناقب» نیز آورده است.^۱

۶/۸۲۳ باز در همان کتاب آمده: جابر بن عبدالله (انصاری) گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ يَبَاهِي بَعْلِي كُلَّ يَوْمٍ الْمَلَائِكَةَ الْمُقْرَبِينَ

همانا خدای متعال هر روز به وسیله علی علیه السلام به فرستگان مقربش مباحث می نماید.^۲

این حدیث شریف را ابن شیرویه دیلمی در کتاب «الفردوس» از ابن عباس نقل کرده است.

۷/۸۲۴ باز در همان منبع می خوانیم: ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند:

لَوْ أَنَّ الْبَحْرَ مَدَادٌ وَالْقِيَاضُ أَقْلَامٌ، وَالْإِنْسُ كِتَابٌ، وَالْجَنُّ حِسَابٌ
مَا أَحْصَا فِضَائِلَكُمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ!

ای ابا الحسن! اگر دریاها مرکب، درختان جنگلها قلم، انسانها نویسنده و جنیان حسابگر شوند نمی توانند فضایل تو را بشمارند.^۳

۱. الثاقب فی المناقب: ۱۲۱ ح ۶، امالی طوسی: ۵۰۵ ضمن ح ۱۳ مجلس ۱۸، بحار الأنوار: ۳۶/۴۰ ضمن ح ۶۲.
۲. المناقب: ۲۶۶/۳، بحار الأنوار: ۸۲/۳۹. این روایت را علامه مجلسی رحمته الله در «ح ۳۴۷/۲۶ ح ۲۰» از «فردوس» نقل کرده است.
۳. مصباح الأنوار: ۱۲۱ (مخطوط). این روایت را خوارزمی در مناقب: ۳۲ ح ۱ و ۳۲۸ ح ۲۴۱، سجد بن



باز در همان کتاب می خوانیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لمبارزة علي بن أبي طالب لعمر بن عبدود أفضل من عمل أمتي
إلى يوم القيامة.^۱

همانا مبارزه علی بن ابی طالب با عمرو بن عبدود (پهلوان نامی عرب) برتر
از عمل امت من تا روز قیامت است.

باز در همان کتاب آمده: انس گوید:

آگاه شدیم که روزی امیر مؤمنان علی علیه السلام دلش می خواسته جگر بریان
با نان نرم میل کند، و این خواسته تا یک سال دوام داشت، روزی در حالی
که روزه بود این خواسته اش را به فرزندش امام حسن علیه السلام می فرماید، آن
حضرت این غذا را برای پدر بزرگوارش آماده می سازد.

هنگامی که می خواهد افطار نماید سائلی در می زند، علی علیه السلام می فرماید:

يا بني! احملها إليه لا يقرء صحيفتنا غداً ﴿۱﴾ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي
حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا ﴿۲﴾

فرزندم! این طعام را به آن سائل بده تا فردای قیامت این آیه را برای ما
نخوانند که: «از طیبات زندگیتان در دنیا استفاده کردید و از آن بهره بردید».

باز در همان منبع آمده است: ابی مغنم مسلم بن اوس و جاریه بن

قدامة سعدی در مجلس امیر مؤمنان علی علیه السلام حضور داشتند، حضرت بر
فراز منبر در مسجد کوفه سخن می گفت و می فرمود:

سلوني من قبل أن تفقدوني، فإنني لا أسألُ إلا أجيبَ عما دون
العرش، لا يقولها بعدي إلا كذاب أو مفتر.

از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید، چرا که هر چیزی که پایین تر از

۱. مصباح الأنوار: ۱۲۹ و ۱۶۱ (مخطوط)، تأویل الآيات: ۲/۶۹۰ ح ۱۱، بحار الأنوار: ۱۶۵/۳۶ ح ۱۴۷ و

۱/۳۹ ح ۱، تفسیر برهان: ۴/۳۳۰ ح ۲، جامع الأخبار: ۵۳ ح ۱۲، الطرائف: ۶۰ ح ۵۸.

۲. سورة احقاف، آیه ۲۰.

عرش است از من پرسیده شود پاسخ آن را می‌دهم، پس از من، کسی چنین ادعایی نمی‌کند، مگر دروغگو و افترازننده.

از گوشه مسجد مردی برخاست که در گردش کتابی - مانند قرآن - داشت، چهره‌ای گندمگون، قامتی بلند و موهای مجعد داشت، گویی از یهودیان عرب بود، او رو به علی علیه السلام کرد و با صدای بلند گفت: ای کسی که ادعا می‌کنی آنچه را که نمی‌دانی و پیشقدم می‌شوی آنچه را که نمی‌فهمی (!!!) اکنون من از تو می‌پرسم و تو پاسخ بده.

یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام از گوشه و کنار مجلس به سوی او پریده و خراستند به او حمله نمایند؛ ولی امیر مؤمنان علی علیه السلام از آنان جلوگیری نوده و فرمود:

او را رها نمایید، و شتاب نکنید، چرا که با شتاب و سبک‌عقلی حجت‌های خدا اقامه نمی‌شود، و با شتاب پرسشگر هم براهین خدا آشکار نمی‌گردد. آنگاه رو به آن مرد کرد و فرمود: با هر زبانی که می‌خواهی و با همه فهم و دانشت بپرس که - ان شاء الله - پاسخ می‌دهم.

آن مرد پرسید: فاصله میان مغرب و مشرق چقدر است؟
حضرت فرمود: به اندازه مسافت هوا.

پرسید: مسافت هوا چیست؟

فرمود: دوران و چرخش فلک.

پرسید: اندازه دوران و چرخش فلک چقدر است؟

فرمود: سیر یک روز خورشید.

آن مرد گفت: راست گفتی. (پس بگو:) قیامت کی برپا می‌شود؟

فرمود: هنگام حضور مرگ و فرا رسیدن اجل.

گفت: راست گفتی، عمر دنیا چقدر است؟

فرمود: گفته شده: هفت هزار، سپس بی‌پایان است.

آن مرد گفت: راست گفتی، بگه و مکه کجاست؟

فرمود: مکه اطراف حرم و بگه محلّ و موضع کعبه است.





آن مرد گفت: راست گفתי، پس چرا مگه به این اسم نامیده شده؟
فرمود: چون خدای متعال زمین را از زیر آن کشید.

پرسید: چرا بگه گویند؟

فرمود: چون در آنجا گردنهای گردنکشان و ستمکاران خم و چشمهای
گنهکاران گریان گردید.

آن مرد گفت: راست گفתי، خداوند متعال پیش از آنکه عرش را بیافریند
در کجا بود؟

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

سبحان الله الذي لا يدرك كنه صفته حملة عرشه علي قريهم من كرسي
كرامته، ولا الملائكة المقربين من انوار سبحات جلاله، ويحك!
لا يقال لله: أين، ولا يم، ولا فيم، ولا أنى، ولا حيث، ولا كيف.

پاک و منزّه است خدایی که حاملان عرش او کُنه صفت او را درک نمی‌کنند،
با اینکه به کرسی کرامت او نزدیک هستند، و فرشتگان مقرب یارای درک
انوار جلال او را ندارند. وای بر تو! برای خداوند نمی‌توان گفت که خدای
کجاست؟ و به چه چیز است؟ و چگونه است؟ و در کجاست؟ و چگونه
است؟ (او خالق زمان و مکان است و در زمان و مکان نمی‌گنجد و هرگز به
آن مقید نمی‌گردد).

آن مرد گفت: راست گفתי، پیش از اینکه خدای متعال آسمان و زمین را
بیافریند عرش او چقدر بر روی آب بود؟

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: آیا می‌توانی خوب حساب کنی؟
گفت: آری.

حضرت فرمود: اگر زمین را پر از دانه‌های خردل کنند، تا آنکه میان زمین
و آسمان پر شود، آنگاه به تو اجازه دهند با این ضعف، آنها را دانه دانه
از مشرق تا مغرب حمل کنی، و به تو عمر طولانی و توانایی انجام این
کار را بدهند تا اینکه آنها را حمل نموده و بشماری؛ آسان‌تر از شمارش
عدد سالهایی است که عرش، پیش از آفرینش آسمان و زمین بر روی آب
بوده، همانا من جزئی از یک دهم از هزاران هزار جزء آن را به تو گفتم،
و از کاستی و محدود نمودن این امر به سوی خدا استغفار می‌نمایم.



راوی گوید: آن مرد سرش را تکان داد و گفت: گواهی می‌دهم که
معبودی جز خدا نیست و حضرت محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست، و
این اشعار را سرود:

حُزَّتْ أَقْصَى الْعِلْمِ فَمَا تَبَصَّرَ أَنْ نَوَظَّرْتَ مَغْلُوباً
وَأَنْتَ أَصْلَ الْعِلْمِ يَا ذَا الْهَدْيِ تَجْلُو مِنَ الشُّكِّ الْغِيَا هَيْبَا
لَا تَنْتَنِي عَنْ كُلِّ أَشْكَوْلَةٍ تَبْدِي إِذَا حَلَّتْ أَعْجَابَا

به عالی‌ترین مراتب دانش دست یافته‌ای و دیده نشد تو در مناظره دچار شکست شوی.

تو ریشه و سرچشمه علم و دانشی‌ای راهنمای هدایت‌اکه تیرگی‌های
شک و تردید را برطرف می‌سازی.

تو از هیچ معضل و مشکل علمی به زانو در نمی‌آیی؛ و زمانی که مشکلات
را حل نمی‌نمایی شگفتی‌هایی آشکار می‌گردد.^۱

عبدالواحد بن زید گوید: من به حج خانه خدا مشرف شدم،

۱۳/۸۳۰

مشغول طواف کعبه بودم، ناگاه چشمم به دو کنیزی افتاد که در کنار رکن
یمانی ایستاده بودند، یکی از آنها به خواهرش گفت: نه، به حق برگزیده
بر وصیت و جانشینی، حکم کننده به مساوات و برابری، دادگر در
قضاوت، دارای بینة عالی و نیت درست، شوهر فاطمة مرضیه رضی الله عنها! چنین
و چنان نبود.

من صدای او را می‌شنیدم، رو به او کرده و گفتم: اینکه توصیف
می‌کردی، کیست؟

گفت: سوگند به خدا! او مهتر مهتران، راه رسیدن به احکام، قسمت
کننده بهشت و دوزخ، کشنده کفار و فجار، پرورش دهنده اُمت و رئیس
پیشوایان، امیر مؤمنان و امام مسلمانان، شیر همیشه پیروز و غالب،

۱. إرشاد القلوب: ۲۵۷/۲، بحار الأنوار: ۱۰/۱۲۶ ح ۶، علامة مجلسی رحمته الله این روایت را درج: ۲۳۱/۵۷ ح

۱۸۳ از «المحضر» و درج: ۳۳۶/۵۷ ح ۲۷ از «المشارق» نقل کرده است.



۸/۸۲۵ در تفسیر فرات می‌نویسد: عبدالله بن عباس گوید:

روزی در خدمت رسول خدا ﷺ نشسته بودیم که ناگاه چشم حضرتش به ماری افتاد که همانند شتر بود، علی ﷺ خواست او را با عصا بزند، رسول خدا ﷺ به او فرمود:

إِنَّهُ إِبْلِيسُ، وَإِنِّي قَدْ أَخَذْتُ عَلَيْهِ شَرْطاً مَا يَبْفُضُكَ مَبْفُضِ إِلَّا شَارِكَةَ فِي رَحْمِ أُمَّهِ.

او ابلیس است، همانا من از او، شروطی را پیمان گرفته‌ام؛ هیچ دشمنی با تو دشمنی نمی‌ورزد جز آن که او در رحم مادرش شرکت می‌نماید.

و این است معنای فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾^۱

«و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی»^۲.

۹/۸۲۶ باز در همان کتاب آمده: رسول خدا ﷺ فرمود:

يَا عَلِيُّ! قَدْ غَفَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ وَأَهْلَكَ وَلشِيعَتِكَ وَمَحَبَّتِي شِيعَتِكَ، وَمَحَبَّتِي مَحَبَّتِي شِيعَتِكَ، فَأَبْشِرْ فَإِنَّكَ الْأَنْزِعَ الْبَطِينِ، مَنْزُوعَ مِنَ الشَّرِكِ، بَطِينِ مِنَ الْعِلْمِ.^۳

ای علی! به راستی که خدای متعال تو را بخشید و همچنین خانواده تو و شیعیان و دوستان شیعیان و دوستاناران دوستان شیعیان تو را بخشید، مژده باد تو را که تو انزع بطین (دور شده از شرک، و سرشار از علم و دانش) هستی.

→ طاووس در طرائف: ۱۳۹ ح ۲۱۶، علامة اربلی در کشف القمّة: ۱۱۱/۱، ابن شاذان ﷺ در مائة منقبة: ۱۷۵ منقبة ۹۹، استرآبادی ﷺ در تأویل الآيات: ۸۸۷/۲ ح ۱۳، و علامة حلّی ﷺ در محضر: ۹۶ نقل کرده‌اند.
۱. سورة إسراء، آیه ۶۴.

۲. تفسیر فرات: ۲۴۲ ح ۷، بحار الأنوار: ۱۷۲/۳۹ ح ۱۲.

۳. این روایت را خوارزمی در المناقب: ۲۹۴ ح ۲۸۴، شیخ طوسی ﷺ در امالی خود: ۲۹۳ ح ۱۷ مجلس ۱۱، علامة مجلسی ﷺ در بحار الأنوار: ۱۰۱/۶۸ ح ۹، دهلمی ﷺ در إرشاد القلوب: ۸۳/۲، و طبری ﷺ در بشارة المصطفى: ۱۸۴ نقل کرده‌اند.

ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام است.

عرض کردم: از کجا علی علیه السلام را می شناسی؟

گفت: چگونه نشناسم کسی را که پدرم در رکاب او در جنگ صفین به شهادت رسید. روزی آن حضرت نزد مادرم آمد و فرمود:

کیف أصبحت یا أمّ الأیتام؟

ای مادر یتیمان! چگونه صبح کردی؟

مادرم گفت: خیر است ای امیر مؤمنان!

آنگاه من و این خواهرم را به حضرتش نشان داد. من مبتلا به بیماری پوستی جُذری بودم، سوگند به خدا! چنان این بیماری در من اثر کرده بود که چشمانم را از دست داده بودم، هنگامی که حضرتش مرا با آن حال دید آهی کشید و این اشعار را قرائت فرمود:

ما إن تأوّهت من شیء رزیت به كما تأوّهت للأطفال فی الصفر
قد مات والدهم من کان یکفلهم فی النائبات و فی الأسفار والحضر

به چیزی آه نکشیدم که به آن مصیبت زده باشم مانند آهی که برای اطفال به خاطر کوچکی آنها کشیده‌ام.

کودکانی که پدرشان را از دست داده‌اند و چه کسی در سختی‌ها و سفر و حضر به آنان رسیدگی می‌کند؟

آنگاه دست مبارکش را بر صورت بیمار من کشید، در همان لحظه چشمانم باز شد. سوگند به خدا! ای پسر برادرم! چنان چشمانم خوب شد که رمیدن شتر را در شب تاریک می‌بینم و این به برکت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است.

آنگاه مولایمان علی علیه السلام چیزی از بیت المال برای ما عطا فرمود و دل‌های ما را مسرور نمود و بازگشت.

عبدالواحد گوید: وقتی این سخن از او شنیدم برخاستم و دیناری چند

از هزینه سفرم برداشته و به او دادم و گفتم: ای دختر! بگیر این چند درهم را و در موقعش خرج کن.

گفت: از جانب من مال خودت باشد ای مرد! ما بهترین ارث را از بهترین انسان به ارث بردیم. سوگند به خدا! امروز ما جزء عیال و خانواده ابا محمد حسن بن علی علیه السلام هستیم.

پس روی برگرداند و این اشعار را می‌خواند:

ما نبط حبّ علیّ فی خنّاق فتی إلا له شهدت بالنعمة النعم
ولا له قدم زلّ الزمان به إلا له أثبتت من بعدها قدم
ما سرّنی أن أکن من غیر شیعته لو أن لی ما حوته العرب والعجم

مهر علی علیه السلام از گردن جوانی آویخته نشده جز آنکه به او بهترین نعمتها گواهی داده شد.

و هرگز گام‌های او از زمانه نلغزیده جز آنکه پس از آن، گام‌هایش استوار گشت.

اگر من جز شیعه او بودم، اگر دارایی عرب و عجم مال من بود مرا خوشحال و مسرور نمی‌کرد.

۱۴/۸۳۱ اعمش گوید: سالی به حج بیت الله الحرام مشرف بودم، در یکی از منازل فرود آمدم، زن ناینبایی را دیدم که می‌گفت: ای برگرداننده آفتاب درخشان بر علی بن ابی طالب علیه السلام، بعد از آنکه غروب کرده بود، چشم مرا باز گردان.

اعمش گوید: من از سخن او در شگفت شده و دو دینار از جیبم بیرون آورده و به او دادم.

او با دستانش آن دو دینار را لمس کرده و به طرف من انداخت و گفت: ای مرد! مرا به خاطر فقر و بینوایی خوار نمودی، اف بر تو، همانا کسی که

۱. «الأربعون حدیث» شیخ منتجب‌الدین: ۷۵ حکایت ۱. الغرانیح: ۲/۵۴۲ ح ۵، المناقب: ۲/۳۳۴، الثاقب فی المناقب: ۲۰۴ ح ۱۱، بشارة المصطفی: ۷۱، بحار الأنوار: ۴۱/۲۲۰ ح ۲۲.



آل محمد ﷺ را دوست بدارد هرگز خوار و ذلیل نمی‌شود.

اعمش گوید: من برای انجام حجّ به راه خود ادامه دادم، و مناسک حجّ را انجام دادم و به سوی منزلم رهسپار شدم، و در این مدت همه فکر و ذکرم در مورد آن زن بود، تا اینکه به همان مکان رسیدم، ناگاه آن خانم را دیدم که دارد نگاه می‌کند، رو به او کرده گفتم: ای زن! مهر و محبت علی بن ابی طالب ﷺ با تو چه کرد؟

گفت: ای مرد! من شش شب خداوند را به آن حضرت قسم دادم، شب هفتم که شب جمعه بود در خواب دیدم که آقایی به خوابم آمد و به من فرمود: ای زن! آیا علی بن ابی طالب را دوست می‌داری؟ عرض کردم: آری.

فرمود: دستت را روی چشمت بگذار، آنگاه دعایی خواند و فرمود: خداوندا! اگر این زن با نیت درست علی بن ابی طالب را دوست می‌دارد، پس بینایی چشمانش را باز گردان.

سپس به من فرمود: دستت را از روی چشمت بردار.

من دستم را از روی چشمم برداشتم، ناگاه در خواب مردی را در برابر خودم دیدم، عرض کردم: تو چه کسی هستی که خداوند به سبب تو به من احسان نمود؟ فرمود:

أنا الخضر، أحبّي عليّ بن أبي طالب ﷺ، فإنّ حبّه في الدنيا
بصرف عنك الآفات، وفي الآخرة يعيدك من النار.

من خضر هستم، علی بن ابی طالب ﷺ را دوست بدار که دوستی او در دنیا بلاها و آفات را از تو دور می‌کند و در آخرت از آتش جهنم پناحت می‌دهد.^۱

۱. «الأربعون حدیث» شیخ منتجب الدین: ۷۷ حکایت ۲. این روایت را علامه مجلسی ﷺ در بحار الأنوار: ۹/۴۲ ح ۱۱ از کتاب صفوة الأخیار (مخطوط) و در ج: ۴۴/۴۲ ح ۱۷ از تفسیر فرات: ۲۲۸ ح ۲ (با تفاوت) نقل کرده است.

۱۵/۸۳۲ شیخ فقیه، متعجب‌الدین علی بن حسین حاستی در «اربعون حدیث» خود می‌نویسد: قتاده گوید:

روزی اروی، دختر حارث بن عبدالمطلب در مدینه نزد معاویه آمد، او پیرزن سالمندی بود، هنگامی که چشم معاویه به او افتاد گفت: خوش آمدی ای خاله! بعد از ما حالت چه طور است؟!

اروی گفت: تو چطوری پسر خواهرم؟! به راستی که کفران نعمت و ناسپاسی کردی، و با پسر عمویت بد رفتاری نمودی، و خود را به غیر اسمت نامیدی و امری را که حق تو نبود بدست گرفتی... تا آخر سخن او - معاویه در پاسخ او گفت: ای خاله! حاجتت را بگو و این افسانه‌های گذشتگان را رها کن.

اروی گفت: برای من دو هزار دینار، دو هزار دینار و دو هزار دینار می‌دهی.

معاویه گفت: با دو هزار دینار اولی چه می‌کنی؟

گفت: با آن چشمه‌ای جوشان در سرزمینی پست می‌خرم و به نیازمندان فرزندان حارث بن عبدالمطلب می‌بخشم.

معاویه گفت: دو هزار دینار مال تو، با دو هزار دینار دوم چه می‌کنی؟
اروی گفت: به وسیله آن فقرای فرزندان حارث بن عبدالمطلب را با هم کفوان خودشان به ازدواج همدیگر درمی‌آورم.

معاویه گفت: آن هم از آن توست، با دو هزار دینار سوم چه می‌کنی؟
اروی گفت: در سخیهای روزگار آن را مصرف کرده و به زیارت خانه خدا می‌روم.

معاویه گفت: این هم از آن توست.

سپس معاویه افزود: سوگند به خدا! اگر پسر عمویت علی زنده بود چنین احسانی به تو نمی‌کرد.

اروی گفت: راست گفتمی. همانا علی علیه السلام امانت خدا را حفظ کرد و تو آن را ضایع نموده و در مال خدا خیانت کردی.

آنگاه اروی ناراحت شد و گفت: آیا در مورد علی علیه السلام سخن می‌گویی! خداوند دهانت را بشکند، و بلایت را سخت کند! آنگاه اروی با صدای بلند ناله زد و گریست و اشعار ابی اسود دؤلی^۱ را خواند که:

ألا يا عين ويحك أسعدينا	ألا فابكي أمير المؤمنين
رزئنا خير من ركب المطايا	وجرّ بها ومن ركب السفينا
ومن لبس النعال، ومن حفاها	ومن قرأ المثنائي والمثينا
إذا استقبلت وجه أبي حسين	رأيت البدر راق الناظرينا
ألا فابلغ معاوية بن حرب	فلا قرّت عيون الشامتينا
أفي الشهر الحرام فجعتمونا	بخير الناس طراً أجمعينا
نعي بعد النبيّ فدته نفسي	أبو حسن وخير الصالحينا
كأنّ الناس إذ فقدوا عليّاً	نعام ضلّ في بلد عرينا
فلا والله لا أنسى عليّاً	وحسن صلّاته في الراكعينا
لقد علمت قریش حيث كانت	بأنك خيرهم حسباً وديناً
فلا يفرح معاوية بن حرب	فإنّ بقيّة الخلفاء فينا

آگاه باش! ای دیده‌ام! او ای بر تو، مرا یاری کن، آگاه باش و بر امیر مؤمنان گریه کن.

ما به مصیبت بهترین کسی که بر مرکب سوار شد و با آن جولان زد و سوار شتر بیابان گشت، مبتلا شدیم.

و کسی که نعلین پوشید و کسی که آن را بیرون آورد و کسی که قرآن و آیات آن را قرائت نمود.

در آن هنگام که دیدگانت به چهره ابو حسین می‌افتد، گویی ماه کامل را

۱. گفته شده که این اشعار از خود اروی است.



دیده‌ای که دیدگان را روشن می‌کند.

آگاه باش و به معاویه بن حرب برسان که چشم شما شماتت‌کنندگان هرگز روشن نخواهد شد.

آیا در ماه حرام، ما را به مصیبت بهترین همه مردم مبتلا ساختید؟

قربان کسی که پس از پیامبر ﷺ از دنیا رفت، او ابوحسن و بهترین شایستگان بود.

گویا مردم پس از شهادت علی علیه السلام همانند چهارپایانی هستند که در میان شهرشان گم گشته و حیرانند.

سوگند به خدا! هرگز علی علیه السلام را و نماز نیکوی او را در میان نمازگزاران فراموش نخواهم کرد.

(ای علی!) به راستی از زمانی که قریش خود را شناخت، فهمید که تو از بهترین آنها از جهت نژاد و دین هستی.

بنابراین، ای معاویه بن حرب! شاد مباش چرا که باقی مانده خلفا و جانشینان در میان ما است.

راوی گوید: در این هنگام معاویه ملعون نیز گریست و گفت: ای

خاله! به خدا سوگند! ابوالحسن چنین بود که تو گفتی، آنگاه دستور داد

آنچه اروی خواسته بود، به او دادند.^۱

۱۶/۸۳۳ محمد بن سلیمان گوید: پدرم - که نخستین اصحاب رسول

خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده بود، گوید: من از زر بن حبیش شنیدم که می‌گفت:

هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام به شهادت رسید قاصد مرگ او به مدینه

آمد، مدینه از این خبر دردناک یکپارچه ضجه و ناله و گریه شد، و خاطره

روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده گشت. مردم خود را با سرعت به خانه

عایشه رساندند وقتی دیدند این خبر به او هم رسیده، باز گشتند.

تا اینکه بامداد فردا فرا رسید، خبر رسید که امّ المؤمنین (!!!) عایشه

۱. «الأربعون حدیث» شیخ منتجب الدین: ۸۹، حکایت ۱۰، المنتخب طریحی: ۷۶. این روایت را علامه

مجلسی رحمته الله علیه در بحار الأنوار: ۱۱۸/۴۲ (به صورت ارسال) نقل کرده است.



عازم حرکت به سوی مرقد رسول خدا ﷺ است. مردم با سرعت خود را به او رساندند، او از شدت گریه و زیادی اشک توان سخن و پاسخ مردم را نداشت، و مردم همچنان دور او را گرفته بودند، او آمد و به درگاه مرقد رسول خدا ﷺ رسید، آنگاه دستانش را کنار در گذاشت و فریاد زد:

سلام بر تو ای آقای پیامبران، سلام بر تو ای سرور شفیعان، سلام بر تو ای بهترین کسی که پیراهن و ردا را بر تن کرد، و بزرگوارترین کسی که نعلین را پوشید، سلام بر تو و بر دو همراهت ابوبکر و عمر (!!)، سوگند به خدا! خبر مرگ بهترین مردم را به سوی تو آورده‌ام و بر نزدیکترین فرد تو ندبه می‌کنم، سوگند به خدا! پسر عموی تو که هرگز فضایلش فراموش نمی‌شود، کشته شد. سوگند به خدا! حبیب تو مرتضی کشته شد، سوگند به خدا! همسر بانوی بانوان فاطمه زهرا علیها السلام کشته شد، ای رسول خدا! اگر هم اکنون سنگ قبر برداشته شود خواهی دید که من اشک ریزان و واله و حیران هستم.

آنگاه عایشه استرجاع نموده و گفت: «إنا لله وإنا إليه راجعون»، سپس دستور داد میان او و مردم پرده‌ای زده شود، پس از آن گفت: ای مردم! برای شما چه شده است؟ برای چه اجتماع نموده‌اید؟ چه می‌گویید؟ گفتند: ای ام المؤمنین (!!!) نظر تو در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام چیست؟

عایشه گفت: ای مردم! می‌خواهید در مورد علی علیه السلام چه بگوییم؟ سوگند به خدا! او سرور جانشینان پیامبران و پسر عموی خاتم پیامبران بود، او پیشوای پرهیزکاران و برگزیدگان بود، او شوهر زهرای بتول و شمشیر بران و کشیده شده خداوند بر علیه دشمنان بود، او امیر نیکوکاران و قاتل کافران و یکی از عشرة مبشره بود، پیشرو جهادگران شما و پیشگام در سعی و کوشش بوده، هم‌پیمان با شب‌زنده‌داری و معدن فکر، استوار



کننده دین و مولای مؤمنان، انزع بطین، عقل استوار، قوی در دین خدا، و قیام‌کننده به امر خدا بود.

ای مردم! همانا میان من و علی بلاها و سختیهایی در شبهای تاریک در محله‌های بصره بود - ای کاش! باز می‌گشت، و کدام بازگشت است که بیداد آن را گرد آورده، و خواب آن را تسکین داده و آرام بخشد - من بر شتری سوار شده و تل‌ها را پشت سر گذاشته و آمدم تا این که میان لشکرش قرار گرفتم، بعد از دو خاکریز سرخ، او را دیدم که دوری سفر مانع از بیداری و شب‌زنده‌داریش نبود، نزدیکش شدم تا این که در برابرش ایستادم، او صورت خود را بر خاک گذاشته و گریه می‌کرد و بلند می‌گریست و مانند زن جوان مرده به خود می‌پیچید و می‌گفت:

«سجد لك وجهي، وخضع لك قلبي، واستسلم لأمرک نفسي،

فكيف المقرّ غداً من أليم عذابك، وشدید عقابك».

صورت‌م برای تو بر خاک است، و قلبم برای تو فروتن و جانم تسلیم امر توست، پس فردای قیامت چگونه می‌توان از شکنجه دردناک و عقاب سخت تو فرار کرد.

عایشه گوید: من نزدیک شدم تا اینکه در برابرش قرار گرفتم، و سرش را بر دامنم گرفتم و خاک را از گونه‌هایش پاک کردم (!!!)، آنگاه از نزد او بازگشتم، در حالی که او بهترین بندگان خدا در نزد من بود.

زرّ بن حبیب گوید: آنگاه عایشه خود را بر روی قبر پیامبر خدا ﷺ انداخت و می‌گریست و ناله می‌زد و می‌گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای پیامبر هدایت! سوگند به خدا! حامل لوای تو در فردای قیامت، کشته شد. آنگاه نگاهی به مردم کرد، دید همه گریه می‌کنند، رو به آنها کرد و گفت: ای مردم! گریه کنید! سوگند به خدا! امروز گریه گوارا است، امروز محمد مصطفی و فاطمه زهرا ﷺ وفات نموده‌اند.



وقتی دید مردم مشغول گریه‌اند، نفس عمیقی کشید و خود را به قبر رسول خدا ﷺ انداخت، سوگند به خدا! من گمان کردم که روحش از دنیا مفارقت کرده است، پس زنان قریش او را به خانه‌اش بردند، او می‌گفت:

عجبت لتقوم یسألونی عن الذی فضائله مشهورة فی المشاهد
فجدد حزنی واستهلّت مدامعی لوجهک یا من یرتجی للشدائد

شگفتم از گروهی که از من در مورد کسی می‌پرسند که فضایلش در مشاهد مشهور است.

پس حزن و اندوهم تازه گشت و اشکم بر چهره تو جاری شد، ای کسی که تو در شداید و سختیها دست امید به سوی تو دراز می‌گردد.^۱

نویسنده ﷺ گوید: ما در جلد اول این کتاب، صفحه ۸۴۹ [ح ۱۷/۸۳۴]

[۶۵۱] حکایتی را در مورد فضایل سادات به صورت اجمال نقل کردیم. ولی پس از پایان یافتن جلد نخست، اصل آن حکایت را به صورت تفصیل بدست آوردیم، اینک از آنجایی که نقل آن خالی از فایده نیست تفصیل قصه را بیان می‌نماییم:

ابراهیم بن مهران گوید: در شهر کوفه در همسایگی ما مرد بقالی زندگی می‌کرد، کنیه او اباجعفر بود. وی شخص خوش معامله‌ای بود، هرگاه یکی از علویان برای خرید نزد او می‌رفت، مضایقه نمی‌کرد، اگر پول به همراه داشت جنس را می‌داد و گرنه به نوکرش می‌گفت: به حساب علی بن ابی طالب ﷺ بنویس.

او مدتی به همین منوال سپری کرد، پس از مدت زمانی ورشکست

۱. «الأربعون حدیث» شیخ منتجب الدین: ۹۲ حکایت ۱۱. گفتنی است که در این منبع چنین نقل شده: ولی کنیه و عداوت عایشه با امیر مؤمنان علی ﷺ در کتب تاریخ مسطور است. و نقش او در خاموش کردن نور خدا بر اندیشمندان پوشیده نیست. به همین جهت روایت شده: وقتی خبر شهادت علی ﷺ به گوش عایشه رسید سجده شکرى بجا آورد و اظهار سرور و شادی نمود و از وجد و خوشحالی اشعاری چند خواند. رجوع شود به تاریخ طبری: ۸۸/۷، طبقات ابن سعد: ۴۰/۳ و نقش عایشه در تاریخ اسلام: ۳۸۰. (مترجم)

گشته و فقیر شد و ناچار در مغازه را بسته و خانه‌نشین شد. او هر روز دفتر حسابش را بررسی می‌کرد، وقتی می‌فهمید یکی از بدهکارانش زنده است، کسی را نزد او می‌فرستاد و طلب خود را از او می‌گرفت و هر کسی را که می‌فهمید از دنیا رفته و چیزی باقی نگذاشته اسمش را خط می‌کشید. روزی کنار در خانه‌اش نشسته بود و دفتر حسابش را بررسی می‌کرد، ناگاه مردی ناصبی از آنجا عبور می‌کرد، او به طرز مسخره‌آمیزی گفت: بدهکار بزرگت علی بن ابی طالب چکار کرد؟

مرد بقال از شماتت ناصبی غمگین شد برخاست و وارد منزلش شد. شب فرا رسید، خوابید، در عالم خواب پیامبر خدا ﷺ را دید که امام حسن و امام حسین ﷺ در برابرش راه می‌روند، رسول خدا ﷺ به آن دو بزرگوار فرمود:

پدرتان کجاست؟

امیر مؤمنان علی ﷺ که پشت سر پیامبر ﷺ بود فرمود: ای رسول

خدا! من اینجا هستم.

رسول خدا ﷺ فرمود: چرا بدهی این مرد را نمی‌پردازی؟

علی ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا! این - کیسه - حق او در دنیا است که آن را برای او آورده‌ام.

رسول خدا ﷺ فرمود: کیسه را به آن مرد بده.

ابو جعفر بقال گوید: امیر مؤمنان علی ﷺ کیسه پشمینه‌ای به من داد و فرمود: این حق توست، بگیر.

رسول خدا ﷺ رو به من کرد و فرمود:

خذ، ولا تمنع من جاءك من ولده يطلب من عندك، وامض لا فقر عليك بعد هذا اليوم.

این کیسه را بگیر، و هر که از فرزندانش برای خرید نزد تو آمد مضایقه نکن و جنس بده که پس از امروز، دیگر برای تو فقر و ناداری نخواهد بود.

مرد بقال گوید: وقتی از خواب بیدار شدم، کیسه در دستم بود، زخم را



صدا زده و گفتم: فلانی! خوابیده‌ای یا بیداری؟
گفت: من بیدارم.

گفتم: چراغ را روشن کن.

او برخاست و چراغ اتاق را روشن کرد، من کیسه را به او دادم، نگاه کرد، دید هزار دینار در آن است.

زخم گفتم: ای مرد! نکند فقرت تو را واداشته یکی از تجّار را فریب داده و مالش را گرفته باشی؟!؟

گفتم: نه به خدا! ولیکن قصّه چنین است. آنگاه به دفتر حسابم نگاه کردم و آن پول - بی کم و زیاد - به همان مقدار بود که به نام علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته بودم.^۱

۱۸/۸۳۵ در کتاب «الأربعین» نوشته یکی از اهل سنت آمده است: ابن اَبِقَع اسدی، یکی از غلامان امیر مؤمنان علی علیه السلام گوید:

با گروهی از مردم به همراه امیر مؤمنان علی علیه السلام در صحرای بی‌آب و علفی بودیم، شب فرا رسید، حضرتش در جستجوی محلی بودند که فرود آیند. آن حضرت در موضعی فرود آمده و مردم نیز فرود آمدند.

من نیز افسار قاطرش را گرفتم، ساعتی نگذشت ناگاه دیدم قاطر از ترس به هیجان درآمده گوشه‌هایش را بالا می‌برد و پاهایش را بر زمین می‌زند و مرا می‌کشاند.

وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام این حرکت را احساس کرد از خواب بیدار شده و فرمود:

چه خبر است؟

عرض کردم: قاطر به هیجان آمده و بی‌قراری می‌کند.

۱. «الأربعون حدیث» شیخ منتجب الدین: ۹۵ حکایت ۱۲، فضائل السادات: ۳۴۳. این روایت را ابن شاذان رحمته الله در فضائل خود: ۹۵ نقل کرده، و در الروضة: ۱۱۹ و بحار الأنوار: ۷/۴۲ ح ۸ به صورت ارسال نقل شده است.

حضرت فرمود: احساس می‌کنم که حیوان درنده‌ای در این نزدیکی‌ها دیده باشد.

آنگاه حضرتش برخاست و شمشیرش را حمایل نمود و نگاه کرد و حیوان درنده‌ای را دید و به او فریاد زد. حیوان درنده توقف کرد، حضرت به طرفش رفت، وقتی حضرت به کنار حیوان رسید، درنده پاهای حضرتش را همانند گربه که ته دیگ را می‌لیسد، می‌لیسد، حضرت کنار گوش او ایستاد و فرمود:

برای چه اینجا آمده‌ای؟

ما از آن حیوان مهمه‌ای شنیدیم، ولی منظورش را نفهمیدیم. حضرت رو به ما کرد و فرمود: آیا می‌دانید چه می‌گوید؟

عرض کردیم: نه.

فرمود: او از من اجازه می‌خواهد که همین امشب به قادسیه رفته و سنان بن و ابل را بخورد.

و نیز می‌گوید: من بر کسانی که با محمد و آل محمد علیهم‌السلام دشمنی دارند مسلط هستم. و این در حالی است که سنان با من به جنگ برخاست در حالی که با من معاهده بسته بود و اکنون پیمان شکسته است.

آنگاه امیر مؤمنان علی علیه‌السلام به درنده گفت: برو و کارت را انجام بده.

درنده رفت و ما شب را در همانجا ماندیم و امیر مؤمنان علی علیه‌السلام به جایگاه خود بازگشت. بعد، از قادسیه خبر رسید که شب گذشته درنده‌ای سنان را دریده و خورده است.

همراهان حضرت علی علیه‌السلام به همراه حضرتش به سوی قادسیه رفتند و اهالی قادسیه را از قضیه گفت و گوی علی علیه‌السلام با درنده آگاه نمودند، من از این جریان شگفت‌زده شدم.

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام فرمود:

مَتَا تَعَجَّبَ؟ هَذَا أَعْجَبُ أَمِ الشَّمْسِ أَمِ الْعَيْنِ أَمِ الْكَوَاكِبِ؟



فوالذي فلق الحبة وبرئ النسمة لو أحببت أن أرى الناس ممّا علمني رسول الله ﷺ من الآيات والمعجزات والعجائب لكان يرجعون كلّهم كفّاراً، الحديث.

از چه تعجب می‌کنی؟ آیا این شگفت‌انگیز است یا خورشید یا ماه یا ستارگان؟ سوگند خدایی را که دانه را شکافت و موجود زنده را آفرید! اگر بخواهم آیات، نشانه‌ها، معجزات و شگفتیهایی را که رسول خدا ﷺ به من یاد داده به مردم نشان دهم هر آینه مردم (به جهت نداشتن ظرفیت) کافر خواهند شد....!

باز در همان منبع آمده است: رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

يا علي! إذا كان يوم القيامة أخذت بحجزة الله عز وجل وأخذت أنت بحجرتي، وأخذ ولدك بحجرتك، وأخذت شيعة ولدك بحجرتهم، فترى أين يؤمر بنا؟^۲

ای علی! به هنگام رستاخیز، من دامان لطف پروردگار را خواهم گرفت، تو نیز دامان من، و فرزندان تو دامان تو، و شیعیان فرزندان تو دامان آنها را خواهند گرفت، آیا فکر می‌کنی ما را به کجا دستور می‌دهند برویم؟

در جلد نخست همین کتاب در بخش مناقب و فضایل امیر مؤمنان علیه السلام حدیثی را از انس که از رسول خدا ﷺ نقل کرده بود، در شماره صد و سی و یکم^۳ آوردیم، اینک برای رفع اشکالی که بر حدیث وارد می‌شد، حدیثی را از بریده که از رسول خدا ﷺ روایت کرده، نقل می‌کنیم که این حدیث را حسن بن ابی الحسن بن محمد دیلمی نیز در مناقب خود از بریده نقل نموده است.

۱. المجموع الرائق: ۲/۲۶۹ ح ۳۷. نظیر این روایت را ابن شاذان رحمته الله در الفضائل: ۱۷۰ آورده است.

۲. بشارة المصطفى: ۱۳۶. این روایت را خوارزمی در مقتل الحسين علیه السلام: ۱۰۶، و علامة مجلسی رحمته الله در بحار الأنوار: ۷۹/۲۰ ضمن ح ۱۱۳ از «الفردوس» نقل نموده‌اند.

۳. این حدیث در ج: ۱/۳۲۸ ح ۲۲۲ همین کتاب ذکر شده است.

بریده گوید: رسول خدا ﷺ فرمود:

حَبَّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ حَسَنَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ مَعَ أَدَاءِ

الْفَرَائِضِ، وَبِغْضِهِ سَيِّئَةٌ لَا يَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ وَلَوْ أَدَّى الْفَرَائِضَ.^۱

مهر علی بن ابی طالب ﷺ حسنه‌ای است که با انجام فرایض، هیچ گناهی به آن ضرر نمی‌رساند، و بغض و دشمنی با علی ﷺ گناهی است که هیچ حسنه‌ای با آن فایده ندارد، گرچه همه فرایض نیز انجام داده شود.

باز در همان منبع آمده است: ابن مسعود گوید:

رسول خدا ﷺ فرمود:

حَبَّ عَلِيٍّ ﷺ حَلَقَةٌ مَعْلُوقَةٌ بِبَابِ الْجَنَّةِ، مَنْ تَعَلَّقَ بِهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.^۲

مهر و محبت علی ﷺ بسان حلقه‌ای بر در بهشت آویزان است، هر که بدان آویزان شود وارد بهشت می‌گردد.

باز در همان منبع آمده: ابن عباس ﷺ در وصف علی ﷺ گوید:

زنان از آوردن مانند علی بن ابی طالب ﷺ نازا و عقیم‌اند، سوگند به خدا! همانند او را - در همه حالاتش - نه دیده و نه شنیده‌ام، به راستی که او را در برخی از مواقع جنگ صفین دیدم که عمامه سفیدی بر سر بسته بود، گویی چشمانش همانند چراغ می‌درخشید، آن حضرت در کنار عده‌ای از یارانش ایستاده بود تا اینکه نزد من آمد، من در میان گروهی از مردم بودم، آنگاه رو به مردم کرد و فرمود:

يَا مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ! اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَةَ، وَغَضُّوا الْأَصْوَاتَ،
وَتَجَلَّبَّوْا السَّكِينَةَ، وَأَكْمَلُوا اللَّامَةَ وَأَقْلَقُوا السِّيُوفَ قَبْلَ السَّلَّةِ،

۱. إرشاد القلوب: ۴۸/۲، الفردوس: ۱۴۲/۲ ح ۲۷۲۵، كشف الغممة: ۹۲/۱، بحار الأنوار: ۲۴۸/۳۹ ح ۱۰،

المناقب خوارزمی: ۷۵ ح ۵۶.

۲. این روایت را خوارزمی در المناقب: ۳۲۴ ح ۳۳۱، ابن شهر آشوب در المناقب: ۱۶۱/۲، و علامه مجلسی ﷺ

در بحار الأنوار: ۲۰۶/۳۹ نقل نموده‌اند.



ونافحوا بالظبا، وَصَلُوا بِالْخَطَى، وَالرِّمَاحَ بِالنِّبَالِ فَإِنَّكُمْ بَعِينُ اللَّهِ
وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

وعاودوا الكُرَّ، واستحيوا من الفرَّ، فَإِنَّهُ عَارٌ بَاقٍ فِي الْأَعْقَابِ،
وَنَارٌ حَامِيَةٌ يَوْمَ الْحِسَابِ، وَطَيَّبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا، وَاطْوَوْا عَنْ
الْحَيَاةِ كَشْحًا، وَامشَوْا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سَجْحًا.

وعليكم بهذا السواد الأعظم، والرواق المطنَّب فاضربوا ثبجه فإنَّ
الشیطانَ كامنٌ في كسره، قد نفج حُضنيه مفترشاً ذراعیه، قد قدَّم
لِلوَيْبَةِ يَدًا، وَأَجْرٌ لِلنَّكُوبِ رَجُلًا، فَصَمْدًا صَمْدًا حَتَّى يَنْجَلِي لَكُمْ
عَمُودَ الْحَقِّ وَأَنْتُمْ الْأَعْلُونَ، وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرُكَ أَعْمَالَكُمْ.^۱

ای گروه مسلمانان! ترس از خدای را شعار خود قرار دهید و لباس وقار و آرامش بر تن کنید و آلات حرب را - از زره و غیره - به طور کامل آماده سازید و شمشیرها را پیش از بیرون آوردن از غلاف حرکت دهید (تا از بیرون آوردن آن به طور آسان در موقع لزوم مطمئن شوید) و ضربات خود را با تیزی شمشیر از چپ و راست بزنید و بر این کار از گام‌های خود پاری بگیرید، و اگر نیزه‌هایتان بر دشمن نرسید از تیرها استفاده کنید.

چرا که به راستی شما در محضر پروردگار هستید و پسرعموی رسول خدا ﷺ همراه شماست. بنابراین، پیوسته بجنگید، و از فرار و گریختن شرم کنید، که فرار از جنگ ننگی است که برای شما در نسل‌های بعدی باقی می‌ماند و آتش سوزانی در روز رستاخیز است.

همواره جانتان را سرحال و شاد نمایید و از زندگی با آرامش دست برداشته و با رضایت خاطر به سوی مرگ گام بردارید.

به این سپاه فراوان دشمن و خیمه‌های برافراشته آنها حمله کنید، پس به قلب دشمن یورش برده و آن را از کار بیندازید که شیطان در گوشه و کنار آن کمین نموده، که سینه خود را با تکبر بالا گرفته و بازوان خودش را گسترده، به راستی که دستش را برای حمله به سوی شما دراز و پای

۱. بشارة المصطفی: ۱۴۱، بحار الأنوار: ۶۰/۱/۳۲ ح ۴۷۶، نهج البلاغة: خطبه ۶۶، مدینة المعاجز: ۱۳۰/۳ ح

دیگرش را برای فرار آماده که اگر پیروز شوید آماده‌گریز است.
پس استوار باشید! استوار باشید تا استوانه روشن حق بر شما آشکار گردد
که شما برترید و خداوند متعال با شماست، و از پاداش اعمالتان چیزی کم
نخواهد شد.

نویسنده علیه السلام گوید: صفدی شافعی (در مورد جنگ نهروان و شجاعت
علی علیه السلام) گوید: مورخان گفته‌اند: علی علیه السلام در جنگ نهروان دو هزار نفر از
آنان را کشت، حضرت وارد میدان نبرد می‌شد و با شمشیر حمله می‌نمود
تا اینکه شمشیرش کج می‌گشت و از میدان خارج می‌شد و می‌فرمود:

لاتلومونی ولوموا هذا.

مرا ملامت نکنید، این شمشیر را ملامت کنید.

آنگاه شمشیرش را راست می‌نمود، و از جمله ضربات مشهور و
معروف آن حضرت، ضربتی است که به «مرحب» وارد کرد، زیرا که
ضربه‌ای بر کلاه خود آهنی او وارد نمود که آن را و پیکرش را دو نیم کرد.

در کتاب «معانی الأخبار» می‌نویسد: امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

۲۲/۸۳۹

امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از پایان جنگ نهروان به شهر کوفه بازگشت، در
این هنگام به حضرتش گزارش دادند که معاویه (با گستاخی و بی‌شرمی)
آن حضرت را لعن نموده و دشنام می‌دهد، و یارانش را به قتل می‌رساند.
حضرت علی علیه السلام بپا خواست و خطبه غزایی آغاز نمود، پس خدای را
ستایش نمود و بر او ثنا خواند و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درود فرستاد و
شقه‌ای از نعمتهایی که خداوند بر پیامبرش و بر او ارزانی داشته بیان
نمود. آنگاه چنین فرمود:

لولا آية في كتاب الله ما ذكرت ما أنا ذا كره في مقامى هذا،
يقول الله عز وجل: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^۱.



اللهم لك الحمد على نعمك التي لا تحصى، وفضلك الذي لا ينسى.
يا أيها الناس! إنه بلغني ما بلغني، وإني أراني قد إقترب أجلي،
وكأني بكم وقد جهلتم أمري، وأنا تارك فيكم ما تركه
رسول الله ﷺ كتاب الله وعترتي، وهي عترة الهادي إلى النجاة
خاتم الأنبياء وسيد النجباء والنبي المصطفى.

يا أيها الناس! لعلكم لا تسمعون قائلاً يقول مثل قولي بعدي إلا
مفتر، أنا أخو رسول الله ﷺ وابن عمه، وسيف نغمته، وعماد
نصرته، وبأسه وشدته، أنا رحي جهنم الدائرة وأضرارها
الطاحنة، أنا مؤتم البنين والبنات، أنا قابض الأرواح وبأس الله
الذي لا يرده عن القوم المجرمين، أنا مجدل الأبطال وقاتل
الفرسان، ومبير من كفر بالرحمان، وصهر خير الأنام.

أنا سيد الأوصياء ووصي خير الأنبياء، أنا باب مدينة العلم وخازن
علم رسول الله ووارثه، وأنا زوج البتول سيّدة نساء العالمين
فاطمة التقيّة الزكيّة البرّة المهدية، حبيبة حبيب الله، وخير بناته
وسلالته وريحانة رسول الله ﷺ سبطاه خير الأسباط، وولداي
خير الأولاد، هل أحد ينكر ما أقول؟

أين مسلموا أهل الكتاب؟ أنا اسمي في الإنجيل «إلياس»، وفي
التوراة «بريي» وفي الزبور «أري»، وعند الهند «كبكر» وعند
الروم «بطريسا»، وعند الفرس «جبترا» وعند الترك «بشير» وعند
الزنج «حيثرا»، وعند الكهنة «بويي»، وعند الحبشة «بشريك»
وعند أمي «حيدرة»، وعند ظفري «ميمون»، وعند العرب
«علي»، وعند الأرمن «فريق»، وعند أبي «ظهير».

ألا وإني مخصوص في القرآن بأسماء، إحدروا أن تغلبوا عليها
فتضلوا في دينكم، يقول الله عز وجل: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^١

١. در همه مصادر و همچنین اصل نسخه چنین آمده، ولی در قرآن کریم آیه چنین است: ﴿كُونُوا مَعَ



أنا ذلك الصادق، وأنا المؤذن في الدنيا والآخرة، قال الله عز وجل: ﴿فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۱ أنا ذلك المؤذن، وقال عز وجل: ﴿وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^۲ فأنا ذلك الأذان.

وأنا المحسن يقول الله عز وجل: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳، وأنا ذو القلب يقول الله عز وجل: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾^۴ وأنا الذاکر يقول الله عز وجل: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾^۵.

ونحن أصحاب الأعراف، أنا وعمي وأخي وابن عمي، والله فالق الحب والنوى لا يلج النار لنا محب، ولا يدخل الجنة لنا مبغض، يقول الله عز وجل: ﴿وَعَلَىٰ الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يُعَرِّفُونَ كُلًّا بِسِينَاهُمْ﴾^۶ وأنا الصهر، يقول الله عز وجل: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا﴾^۷.

وأنا الأذن الواعية يقول الله عز وجل: ﴿وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَّاعِيَةٌ﴾^۸ وأنا السلم لرسوله ﷺ يقول الله عز وجل: ﴿وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ﴾^۹، ومن ولدي مهدي هذه الأمة.

ألا وقد جعلت محتكم، ببغضي يعرف المنافقون، وبمحبتي إمتحن الله المؤمنين، هذا عهد النبي الأمي إلي أنه لا يحبك إلا

→ الصادقين: «با راستگویان باشید». سورة توبه، آیه ۱۱۹

۱ و ۶. سورة اعراف، آیه ۴۴ و ۴۶.

۲. سورة توبه، آیه ۳.

۳. سورة عنكبوت، آیه ۶۹.

۴. سورة ق، آیه ۳۷.

۵. سورة آل عمران، آیه ۱۹۱.

۶. سورة فرقان، آیه ۵۴.

۷. سورة حاقه، آیه ۱۲.

۸. سورة زمر، آیه ۲۹.



مؤمن ولا يبغضك إلا منافق.

وَأَنَا صَاحِبُ لُؤَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَرَسُولُ اللَّهِ
فِرْطِي، وَأَنَا فِرْطُ شِيعَتِي، وَاللَّهُ، لَا عِطْشَ مَحَبِّي وَلَا خَافَ وَلِيِّي،
وَأَنَا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ، وَاللَّهُ وَلِيُّيَ وَحَسَبَ مَحَبِّي أَنْ يَحِبُّوا مَا أَحَبَّ
اللَّهُ، وَحَسَبَ مَبْغِضِي أَنْ يَبْغِضُوا مَا أَحَبَّ اللَّهُ.

أَلَا وَإِنَّهُ بَلَّغَنِي أَنْ مَعَاوِيَةَ سَبَّنِي وَلَعَنَنِي، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَيْهِ،
وَأَنْزِلِ اللَّعْنَةَ عَلَى الْمُسْتَحَقِّ آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، رَبِّ إِسْمَاعِيلَ
وَبَاعِثْ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ.

اگر این آیه شریفه در قرآن نبود که می فرماید: «نعمت پروردگارت را بازگو
کن» افتخارات و عنایاتی که خداوند برای من داده، بیان نمی کردم؛ ولی به
خاطر این فرمایش خدا، سخن آغاز می نمایم و می گویم:

خداوندا! تو را بر نعمتهای بی شماری و فضل بی کران و فراموش نشدنیست
سپاسگزارم.

ای مردم! به من رسیده آنچه که رسیده و من اجلم را نزدیک می بینم، گویی
هنوز که در میان شما هستم، به راستی که شأن و قدر مرا از یاد برده اید، من
از میان شما می روم و آنچه رسول خدا ﷺ برای شما به یادگار گذاشت،
من نیز آن را به یادگار می گذارم: کتاب خدا و خاندان و عترتم. آنان همان
عترت خاتم پیامبران، آقای برگزیدگان و پیامبر برگزیده هستند که
هدایتگران به سوی نجاتند.

ای مردم! شاید پس از این دیگر از گوینده ای گفتار مرا نشنوید جز آنکه
دروغگو و افترا زننده باشد. من برادر رسول خدا ﷺ و پسر عموی او
هستم، من شمشیر خشم و کيفر اویم، من ستون خیمه یاری او در هنگام
ترس و شدت و سختی هستم.

من همچون سنگ آسیاب جهنم^۱ در برابر دشمنان و دندان های خوردکننده

۱. علامه مجلسی (ع) در شرح این فراز می گوید: یعنی من صاحب آن سنگ هستم که حاکم بر آن بوده و کافران
را به سوی دوزخ می رسانم. و احتمال دارد این عبارت استعاره باشد، یعنی من در حمله به کافران همانند آن
هستم.



آن بودم، من پسران و دختران آنان را یتیم می‌گذاشتم، من جان آنان را می‌گرفتم^۱، و من همان عذاب سخت شدید خداوند بودم که از گروه ستمکاران فرو گذاشته نخواهد شد.

منم که پشت پهلوانان را به خاک مالیدم و سواران آنها را بر زمین انداخته و به هلاکت رساندم، و هر که به خدای رحمان کفر می‌ورزید نابودش نمودم. منم داماد بهترین مردم، منم سرور جانشینان پیامبران و جانشین برترین پیامبران، منم دروازه شهر علم، خزانه دار علم رسول خدا ﷺ و وارث او. منم همسر بتول، بانوی بانوان جهانیان حضرت فاطمه علیها السلام، آن بانوی پرهیزگار، برگزیده، نیکوکار و هدایتگر، حبیبه حبیب خدا و برترین دختران او و از سلالة او و ریحانه و گل خوشبوی رسول خدا ﷺ و نواده او بهترین نوادگان هستند که هر دو فرزند منند که آنان شایسته ترین فرزندان هستند، آیا در میان شما کسی هست که آنچه را گفتم قبول نداشته باشد؟!

کجايند مسلمانان اهل کتاب و اديان گذشته (تا به شما بگویند) که در انجیل نام من «الیاس» و در تورات «بری» و در زبور «اری» و در میان مردم هندوستان «کبکر» و در میان مردم روم «بقریسا» و نزد فارسیان «جبر» و در نزد ترکان «بشیر» و در میان مردم زنگیان^۲ «حیث» و در میان کاهنان «بوی» و در میان مردم حبشه «بشریک» و نزد مادرم «حیدره» و نزد دایه‌ام «میمون» و در میان عرب «علی» و در نزد ارمینها «فریق» و در نزد پدرم «ظهير» می‌باشد. آگاه باشید من در قرآن مجید نامهای ویژه‌ای دارم، پرهیزید از اینکه آنها را نادیده بگیرید که در این صورت، در دیتان گمراه خواهید شد.

خداوند می‌فرماید: «همانا خدا با راستگویان است»، منم آن صادق راستگو. منم آن منادی در دنیا و آخرت که خدای می‌فرماید: «پس در این هنگام، ندا دهنده‌ای در میان آنان ندا می‌دهد که: لعنت خداوند بر ستمگران باد» که آن ندادهنده من هستم.

۱. علامه مجلسی رحمته الله علیه در این شرح این فراز می‌گوید: یعنی من کافران را می‌کشم و به همین سبب، قبض ارواح

آنان می‌گردم. یا این که: من در هنگام مرگ آنها، حاضر می‌گردم و به اذن من آنان قبض روح می‌گردند و

احتمال دارد معنای استعاره‌ای نباشد، بلکه حقیقت باشد، و همین معنی ظاهر است.

۲. زنگیان، گروهی از سیاهان هستند.



و در جای دیگر می‌فرماید: «اعلامی است از ناحیه خدا و رسول او» من همان اعلام و اذان هستم.

منم آن محسن و نیکوکار که خداوند می‌فرماید: «خداوند با نیکوکاران است».

منم آن دارنده قلب که خداوند می‌فرماید: «در این امر تذکری است برای کسی که قلب دارد».

منم آن «یادکننده» که خداوند می‌فرماید: «کسانی که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌نمایند».

و «اصحاب اعراف» ما هستیم: من، عمویم، برادرم و پسر عمویم، سوگند به خدایی که شکافنده دانه و هسته گیاه است! آتش جهنم دوست ما را فرا نمی‌گیرد، و دشمن کینه‌توز ما وارد بهشت نمی‌گردد، خداوند متعال می‌فرماید: «و بر اعراف مردانی هستند که همه را از چهره‌هایشان می‌شناسند».

منم آن «صهر»^۱ که خداوند می‌فرماید: «او کسی است که از آب، انسان را آفرید آنگاه او را نسب و سبب قرار داد».

منم آن «گوش شنوا» که خداوند می‌فرماید: «و آن را گوش‌های شنوا در یابد و بفهمد».

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

منم «سلم» برای رسول خدا صلی الله علیه و آله که خداوند می‌فرماید: «و مردی که تنها تسلیم یک نفر است»، و مهدی این امت از فرزندان من است.

آگاه باشید! من وسیله آزمایش شما قرار داده شده‌ام؛ با بغض و کینه من، منافقان شناسایی می‌شوند، و به مهر و محبت من خداوند مؤمنان را آزمایش می‌نماید. و این همان عهد و پیمانی است که پیامبر اُمّی در مورد من فرموده که: «به راستی دوست نمی‌دارد تو را جز مؤمن و دشمن نمی‌دارد تو را جز منافق».

من پرچمدار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت هستم، رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشرو من، و من پیشرو شیعیان و پیروانم هستم، به خدا سوگند! (در روز قیامت) دوستان من تشنگی نخواهند کشید، و از چیزی نخواهند ترسید، زیرا من ولی و سرپرست مؤمنانم و خداوند سرپرست من است و بر

۱. صهر: به معنای داماد، شوهر خواهر و در مورد خویشاوندی نسبی بکار می‌رود.

دوستانان من همین بس که دوست دارند آنچه را که خدا دوست می‌دارد و بر دشمنان کینه‌توز من همین بس که کسی را دشمن می‌دارند که خداوند او را دوست می‌دارد.

آگاه باشید! به من گزارش رسیده که معاویه به من دشنام داده و مرا لعن نموده است. خداوندا! او را با شدت و سختی در هم کوب و لعنت خود را بر کسی که مستحق آن است فرود آور، ای پروردگار جهانیان! این را بپذیر، ای پروردگار اسماعیل و مبعوث‌کننده ابراهیم! که همانا تو ستوده و بزرگواری.

آنگاه حضرتش از فراز منبر پایین آمده و دیگر بر بالای آن نرفت تا آنکه به دست ابن ملجم لعنه الله به شهادت رسید.^۱

در کتاب «کافی» و «اکمال الدین» آمده است: ابوسعید خدری گوید:

هنگامی که ابوبکر هلاک شده و عمر جانشین او گشت من حاضر بودم که مردی از بزرگان یهود - که یهودیان مدینه اعتقاد داشتند او دانشمندترین مردم عصر خویش است - نزد عمر آمد و رو به او کرد و گفت: ای عمر! من نزد تو آمده‌ام و می‌خواهم اسلام بیاورم. اگر هر چه از تو پرسیدم جواب دادی پس تو دانشمندترین اصحاب محمد ﷺ نسبت به کتاب و سنت و آنچه از تو می‌پرسم، هستی.

عمر گفت: من چنین نیستم، ولی تو را راهنمایی می‌کنم به کسی که دانشمندترین امت ما نسبت به کتاب، سنت و آنچه تو می‌پرسی هست، و او این مرد است، آنگاه اشاره به علی ؑ کرد.

یهودی گفت: اگر این چنین که می‌گویی هست پس چرا مردم با تو بیعت کنند، در صورتی که او دانشمندترین شماست؟

وقتی عمر (این پاسخ کوبنده را از آن یهودی شنید) با او درشتی کرد.

۱. معانی الأخبار: ۵۶ ح ۹، بشارة المصطفی: ۱۲، بحار الأنوار: ۲۸۲/۳۳ ح ۵۴۷. گفتنی است که عالم جلیل القدر شیخ صدوق ؑ در «معانی الأخبار» در ذیل این حدیث شریف توضیح و بیان زیبایی آورده است.



یهودی برخاست و به جانب علی علیه السلام رفت و به آن حضرت گفت: تو چنان هستی که عمر گفت؟

فرمود: عمر چه گفت؟

یهودی ماقع را گزارش داد و گفت: اگر تو چنانی که او می گوید، من مطالبی از تو می پرسم، می خواهم بدانم آیا یکی از شما آنها را می داند، تا قبول کنم که شما در ادعائی که می کنید که بهترین و داناترین اُمت ها هستید راست می گوئید و آنگاه در دین شما یعنی اسلام وارد شوم.
امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

آری، من همچنانم که عمر به تو گفته است، از هر چیزی که می خواهی بپرس که - ان شاء الله - پاسخ خواهم داد.

یهودی گفت: از تو از سه پرسش، سه پرسش و یکی می پرسم؟

حضرت فرمود: ای یهودی! چرا نمی گویی از هفت پرسش، می پرسم؟!

یهودی گفت: اگر تو از سه پرسش پاسخ دادی بقیه سئوالات را خواهم پرسید و گرنه خودداری خواهم نمود. اگر تو در مورد این هفت پرسش مرا پاسخ دادی می دانم که تو دانشمندترین و برترین اهل زمین و سزاوارترین مردم بر حکومت بر آنان هستی.

حضرت فرمود:

سل عمّا بدا لك يا يهودي.

هر چه می خواهی بپرس ای یهودی!

یهودی گفت: اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شد، اولین درختی که کاشته شد و اولین چشمه ای که بر روی زمین جاری شد، کدام است؟
حضرت هر سه پرسش را پاسخ داد.

آنگاه یهودی پرسید: مرا خبر ده که این اُمت چند امام هدایتگر دارد؟ و خبر ده که خانه پیامبر شما در بهشت در کجاست؟ و خبر ده که همراهان

او در بهشت چه کسانی هستند؟

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنِي عَشَرَ إِمَامًا هَدَىٰ مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّنَا وَهُمْ مِنِّي، وَأَمَّا مَنْزِلُ نَبِيِّنَا ﷺ فِي الْجَنَّةِ، فَفِي أَفْضَلِهَا وَأَشْرَفِهَا جَنَّةِ عَدْنِ، وَأَمَّا مَنْ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ فِيهَا: فَهَؤُلَاءِ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَأُمَّهُمُ وَجَدَّتْهُمْ وَأُمَّهُمُ أُمَّهُمْ وَذُرَارِيَهُمْ، لَا يَشْرِكُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ.^۱

این ائمت دوازده امام هدایتگر از فرزندان پیامبر ﷺ دارند که همگی از نسل من هستند، و منزل پیامبر ما در بهشت در برترین و شریف‌ترین مکان آن یعنی بهشت عدن است، و همراهان آن حضرت در منزلش همان دوازده امام از ذریه او و مادرشان و مادر بزرگشان و مادران بزرگواران و فرزندان آنهاست و کسی با آنها شریک نیست.

نویسنده علیه السلام گوید: آنچه آوردیم مطابق با نسخه کتاب شریف «کافی» است، ولی در کتاب «اکمال الدین» آمده است:
امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:



اما پاسخ تو در مورد این پرسشت که اولین درختی که بر روی زمین روید - که یهود گمان می‌کنند که آن درخت زیتون است و دروغ می‌گویند - آن درخت خرما از هسته‌ای است که حضرت آدم آن را از بهشت آورد و در زمین کاشت و اصل همه درختان خرما از آن است. و اما نخستین چشمه‌ای که بر روی زمین جوشید - که یهود معتقدند آن چشمه‌ای است که در بیت المقدس از زیر سنگی جوشیده و دروغ می‌گویند - آن چشمه حیات است که کسی به آن نرسید جز آنکه زنده ماند و حضرت خضر علیه السلام از پیش قراولان لشکر ذی القرنین بود که او در جست و جوی آن چشمه حیات بود و خضر علیه السلام به آن رسید و از آن نوشید ولی ذوالقرنین آن را نیافت.

۱. الکافی: ۵۳۱/۱ ح ۸.

و اما اولین سنگی که بر زمین نهاده شد - که یهود معتقدند آن سنگی است که در بیت المقدس است و دروغ می‌گویند - آن حجر الأسود «سنگ سیاه» است که حضرت آدم علیه السلام آن را از بهشت به همراه خودش آورد و در رکن کعبه گذاشت و مردم آن را استلام می‌کنند، و آن از برف سفیدتر بود؛ ولی در اثر خطایای مردم سیاه گردید.^۱

در کتاب «مدینه المعجزه» آمده است: حذیفة بن یمان گوید:

ما در محضر باصفای رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که ناگاه صدای عظیم وحشتناکی ما را فرا گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ببینید چه خبر وحشتناکی شما را فرا گرفت و چه چیزی بر شما فرود آمد؟

ما به بیرون شهر مدینه رفتیم، دیدیم چهل مرد سواری بر چهل شتر سوار شده‌اند، آنها دارای چهل مرکب از عقیق و بر تن هر کدام از آنها زرهی از لؤلؤ و بر سرشان عرقچینی مزین به جواهر گرانبها بود، پیشاپیش آنها نوجوان ماه پاره‌ای بود که هنوز موی در صورتش نرویده بود، او فریاد می‌زد: کنار بروید! کنار بروید! شتاب کنید! شتاب کنید به سوی محمد پیامبر برگزیده که برای اطراف و اکناف جهان برانگیخته شده است. حذیفة گوید: من بازگشتم و جریان را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانیدم. حضرت فرمود:

یا حذیفة! انطلق إلى حجرة كاشف الكرب، وهازم العرب، الليث العقور واللسان الشکور، والعالم الصبور الذي جرى اسمه في التوراة والإنجيل والزبور.

ای حذیفة! برو به خانه برطرف کننده گرفتاریها، شکست‌دهنده قدرتمندان عرب، شیر زبان، زبان شکور و دانشمند شکبیا و صبور، کسی که نامش جریان دارد در تورات و انجیل و زبور.

۱. کمال‌الدین: ۲۹۷/۱، بحار الأنوار: ۲۷۲/۳۶، ضمن ح ۵.



حذیفه گوید: فوری به خانه مولایم علی علیه السلام رفتم تا جریان را به حضورش برسانم، که ناگاه مولایم را ملاقات کردم، فرمود:

یا حذیفه! جتنتی لتخبرنی بقوم أنا بهم عالم منذ خلقوا وولدوا؟
حذیفه! آمدی تا از گروهی به من خبر دهی که من از زمان آفرینش و تولد آنها آگاه هستم!؟

حذیفه گوید: مولایم خود به سوی مسجد حرکت فرمود، من نیز پشت سر حضرتش به راه افتادم تا اینکه وارد مسجد شد، مردم دور تا دور رسول خدا صلی الله علیه و آله حلقه زده بودند، وقتی علی علیه السلام را دیدند برخاستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در جایتان باشید.

وقتی که مجلس برقرار گردید و آرامش یافت، نوجوان از میان آن گروه برخاست و گفت:

کدامیک از شما در آن هنگام که تاریکی سایه‌اش را به همه جامی افکند به عبادت خدا مشغول می‌شود؟ کدامیک از شما از پرستش بتها منزّه است؟ کدامیک از شما در برابر نعمتهای خدای مَنان سپاسگزار است؟
کدامیک از شما در روز نبرد و جنگ استقامت می‌ورزد؟ کدامیک از شما قاتل پهلوانان، خراب‌کننده اساس و بنیان کفر و آقای انس و جان است؟
کدامیک از شما برادر پیامبر برگزیده حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پراکنده سازنده مارقین و خارجین از دین در گوشه و کنار جهان است؟ کدامیک از شما زبان راستگوی حق و جانشین گویای پیامبر صلی الله علیه و آله است؟
کدامیک از شما از نژاد ابوطالب بوده و در کمینگاه ستمگران است؟
آنگاه که نوجوان سخنش را تمام کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه امیر مؤمنان علی علیه السلام گردید و فرمود:

ای علی! پاسخ نوجوان را بده و حاجتش را برآور.

علی علیه السلام فرمود: یا غلام! اذن منی فانی أعطیک سؤلك وأسفی



غليلك بعون الله سبحانه وتعالى ومشيتيه، فانطق بحاجتك لأبلفك
منيتك وليعلم المسلمون إنني سفينة النجاة، وعصا موسى والكلمة
الكبرى، والنبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون، والصراط المستقيم
الذي من حاد عنه ضلّ وغوى.

نوجوان! نزدیک بیا تا به یاری و خواست خدای متعال پرسشت را پاسخ
داده و دل پر دردت را شفا دهم، حاجتت را بازگویی تا به آرزویت نایل سازم
و مسلمانان بدانند که من کشتی نجات، عصای موسی و کلمه کبرای الهی
هستم، و منم همان خبیر بزرگی که مردم در مورد آن اختلاف می کنند و منم
همان راه مستقیمی که هر که از آن منحرف شود گمراه گشته و سرگردان
خواهد شد.

در این هنگام نوجوان لب به سخن گشود و گفت: برادری دارم که
عاشق صید و شکار است. روزی برای شکار بیرون رفت، در صحرا به
گاوهای وحشی برخورد نمود، تیری به طرف آنان پرتاب و یکی از آنها را
کشت، در جا فلج شد، پس از آن گفتارش کمتر گشته تا جایی که به جز
اشاره نمی تواند با ما سخن گوید. به ما رسیده که صاحب شما او را معالجه
می نماید و ما از بازماندگان قوم عاد هستیم، بر بتان سجده می کنیم و بر
آلات قمار سوگند می خوریم. اگر صاحب شما، برادر مرا شفا دهد به
دست او ایمان خواهیم آورد، ما یک جمعیت نود هزار نفری هستیم، در
میان ما دلیران و شجاعانی است که دارای نیرو و شدت هستند، ما دارای
گنج های طلا و نقره هستیم، ما دارای شمشیرزان قدرتمندی هستیم که
بازوان توانا و شمشیرهای برنده دارند.

امیر مؤمنان علی رضی الله عنه فرمود:

نوجوان! برادرت کجاست؟

گفت: به زودی با کجاوه ای می آید.

حضرت فرمود: وقتی آوردند، بیماریش را شفا خواهم داد.



مردم منتظر آوردن او بودند که ناگاه پیرزنی کجاوه شتری را آورد و در کنار درب مسجد فرود آورد.

نوجوان گفت: ای علی! برادرم آمد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام برخاست و نزدیک کجاوه شد. در آن، نوجوانی زیبا بود، وقتی چشمان مبارک حضرت بر او افتاد، نوجوان گریست و با صدای ضعیفی گفت: به سوی شما پناه آورده و از بیماریم به سوی شما شکوه می‌نمایم ای خاندان رسالت!
امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

همین امشب او را به سوی قبرستان بقیع ببرید تا عملی شگفت‌انگیز از علی ببینید.

حذیفه گوید: مردم برای دیدن این منظره از هنگام عصر تا فرا رسیدن شب در قبرستان گرد آمدند.

آنگاه علی علیه السلام به سوی بقیع حرکت کرد، وقتی رسید به مردم فرمود: پشت سر من بیایید.

مردم نیز پشت سر حضرتش حرکت کردند، ناگاه متوجه شدند دو شعله آتش به صورت پراکنده دیده می‌شود که یکی با شعله کم و دیگری با شعله زیاد است.

حذیفه گوید: ما از دور تماشا می‌کردیم، علی علیه السلام وارد آتش کم شعله شد، ما صدایی مانند صدای رعد و برق می‌شنیدیم، حضرت آن شعله آتش کم را برداشت و روی شعله آتش زیاد ریخت و وارد آن شد، ما نظاره‌گر این صحنه بودیم تا اینکه صبح دمید، و آتش خاموش گشت، ما از آمدن حضرتش ناامید شدیم. ناگاه همچون آفتاب از آن طلوع نمود، در دستان حضرتش سری بود که دارای برآمدگی بود، دارای هفده انگشت بود و در پیشانی‌اش یک چشم داشت.



حضرت به طرف محملی که نوجوان در آن بود رفت و فرمود:

قم یاذن الله یا غلام! فما علیک من بأس.

نوجوان! به اذن خدا برخیز که اینک تو بیماری نداری.

نوجوان برخاست در حالی که دستها و پاهایش خوب شده بود، و خود را به پای امیر مؤمنان علی علیه السلام انداخت و بوسید و در همانجا به دست مبارک حضرتش ایمان آورد و به دنبال او آن گروه نیز همگی ایمان آوردند. سکوت در میان مردم حکمفرما بود، هیچ کس را یارای حرف زدن نبود و مردم از این جریان متحیر بودند، علی علیه السلام رو به مردم کرد و فرمود:

ای مردم! این سر عمرو بن أخیل بن لاقیس بن ابلیس است، او فرمانده لشکر دوازده هزار نفری جتیان بود، او بود که این نوجوان را به این روز انداخته بود، من با آنان جنگیدم و با همان نامی که بر عصای موسی علیه السلام نوشته شده بود. که به رود نیل زد و آن را به دوازده قسمت تقسیم کرد. با آنان به نبرد پرداختم، و همه آنها را به هلاکت رساندم. بنابراین، به خدای متعال و پیامبر او و جانشین پیامبر او چنگ بزنید.^۱

در کتاب «إرشاد القلوب» می نویسد: انس بن مالک گوید: رسول

۲۵/۸۴۲

خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هنگامی که مرا در شب اسراء (معراج) به آسمان سیر دادند، ناگاه فرشته‌ای را دیدم که بر منبری از نور نشسته و فرشتگان دیگر به دورش حلقه زده بودند، از جبرئیل پرسیدم: ای جبرئیل! این فرشته کیست؟ گفت: به او نزدیک شو و سلامش کن.

من نیز به او نزدیک شده و سلامش نمودم، ناگاه متوجه شدم که او برادر و پسرعمویم علی بن ابی طالب است.

به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل! آیا علی به آسمان چهارم از من پیشی

۱. مدینه المعاجز: ۵۶/۲ ح ۲۰۰، عیون المعجزات: ۳۲، نوادر المعجزات: ۴۱ ح ۱۵، فضائل ابن شاذان: ۱۵۹، بحار الأنوار: ۱۸۶/۳۹ ح ۲۵ (با تفاوت اندکی در الفاظ و عبارات).

گرفت؟ گفت:

لا، یا محمد! ولكن الملائكة شكت حبها لعلی ﷺ فخلق الله هذا السلك من نور علی صورة علی ﷺ، فالملائكة تزوره في كل ليلة جمعة ويوم جمعة سبعين ألف مرة، يسبحون الله تعالى ويقدمونه، ويهدون ثوابه لمحبت علی ﷺ.

نه، ای محمد! فرشتگان به خاطر مهر و محبتی که به علی ﷺ داشتند او را از خداوند متعال خواستند و خداوند نیز این فرشته را از نور به شکل علی ﷺ آفرید. به همین جهت، فرشتگان هر شب و روز جمعه هفتاد هزار مرتبه او را زیارت می‌کنند، خدا را تسبیح و تقدیس می‌نمایند و ثواب آن را به دوستدار علی ﷺ هدیه می‌نمایند.^۱

در کتاب «منقب محمد بن احمد بن شاذان» آمده: ابوهریره گوید:

۲۶/۸۴۳

رسول خدا ﷺ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ مِائَةَ أَلْفٍ مَلَكًا، وَفِي السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ ثَلَاثِمِائَةَ أَلْفٍ مَلَكًا، وَفِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ مَلَكًا رَأْسَهُ تَحْتَ الْعَرْشِ وَرَجُلَاهُ تَحْتَ الثَّرَى، وَمَلَائِكَةٌ أَكْثَرُ مِنْ رِبْعَةِ وَمِضْرٍ، لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ وَلَا شَرَابٌ إِلَّا الصَّلَاةُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَمَحَبَّتِهِ، وَالِاسْتِغْفَارُ لِشِيعَتِهِ الْمَذْنُوبِينَ وَمَوَالِيهِ.

خداوند متعال در آسمان چهارم صد هزار فرشته و در آسمان پنجم سیصد هزار فرشته آفریده است، و در آسمان هفتم فرشته‌ای است که سرش زیر عرش الهی و دو پایش زیر زمین است و فرشتگانی که تعدادشان از افراد قبیله ربیعه و مضر بیشترند، خوردنی و نوشیدنی آنان فقط صلوات بر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ و دوستان آن سرور، و استغفار بر شیعیان گنه کار و دوستان آن حضرت است.^۲

۱. إرشاد القلوب: ۲۷/۲، كشف القمّة: ۱۳۹/۱، بحار الأنوار: ۲۸۶/۱۸، ح ۹۴ و ۱۰۹/۲۹، ح ۱۵.

۲. سائنة منقبة: ۱۶۳، منقبت ۸۸، بحار الأنوار: ۲۶/۲۴، ح ۲۲.



در کتاب «مناقب ابن شاذان» استاد کراچکی آمده: ابن عباس گوید: رسول خدا ﷺ فرمود:

ای علی! جبرئیل درباره تو برای من خبری آورده که چشمم روشن و دلم شاد گشت. او به من گفت: ای محمد! خدای متعال فرمود: سلام مرا به محمد ﷺ برسان و به او بگو: علی ﷺ امام هدایت، چراغ تاریکیها و حجت بر اهل دنیا است، او صدیق اکبر و فاروق اعظم است.

وَأِنِّي آيَاتٍ بَعْزَتِي أَنْ لَا أُدْخِلَ النَّارَ أَحَدًا تَوْلَاهُ وَسَلِّمَ لَهُ
وَلِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَلَا أُدْخِلُ الْجَنَّةَ مَنْ تَرَكَ وَوَلَايَتَهُ وَالتَّسْلِيمَ لَهُ
وَلِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ، وَحَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ وَأَطْبَاقَهَا مِنْ
أَعْدَائِهِ، وَلَا أَمْلَأَنَّ الْجَنَّةَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَشِيعَتِهِ.

من به عزت و جلالم سوگند یاد کرده‌ام که کسی که او را دوست داشته و تسلیم او و جانشیان پس از او باشد؛ وارد آتش نکند، و کسی که ولایت او را ترک کرده و تسلیم او و جانشیان پس از او نباشد؛ وارد بهشت ننسایم، این یک واقعیتی است از من که گفته‌ام: دوزخ و طبقات آن را از دشمنان او و بهشت را از دوستان و شیعیانش پر خواهم کرد.^۱

فضل بن شاذان در کتاب «قائم» خود می‌نویسد: حسین بن عبدالله گوید: امام صادق ﷺ فرمود:

امیر مؤمنان علی ﷺ بر فراز منبر کوفه فرمودند:
وَاللَّهِ، إِنِّي لَدَيَّانَ النَّاسِ يَوْمَ الدِّينِ، وَقَسِيمُ اللَّهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ،
لَا يَدْخُلُهَا دَاخِلٌ إِلَّا عَلَيَّ أَحَدٌ قَسَمِيَّ.
وَأَنَا الْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ، وَقَرْنٌ مِنْ حَدِيدٍ، وَبَابُ الْإِيمَانِ وَصَاحِبُ
الْمَيْسَمِ وَصَاحِبُ السَّنِينِ، وَأَنَا صَاحِبُ النَّشْرِ الْأَوَّلِ وَالنَّشْرِ الْآخِرِ،
وَصَاحِبُ الْقَضَاءِ وَصَاحِبُ الْكِرَاتِ وَدَوْلَةُ الدَّوَلِ.

۱. مائة منقبة: ۵۶ منقبت ۳۰، بحار الأنوار: ۱۱۳/۲۷ ح ۸۸.



سوگند به خدا پاداش دهنده مردم در روز رستاخیز من هستم، من از طرف خدا تقسیم‌کننده میان بهشت و دوزخ هستم، هیچ کس داخل آن نمی‌شود جز آن که در تقسیم من قرار گیرد.

من فاروق اکبر، شاخ آهنین، در ایمان، صاحب میسم و صاحب سنین هستم. من صاحب برانگیخته شدن آغاز و برانگیخته شدن فرجام هستم، من دارای حکم و قضا، کزات (بازگشتها) و دولت دولتها هستم.

من امام پس از خودم بوده و اداکننده حق پیش از خودم هستم. جز احمد علیه السلام از من پیشی نگرفت و همانا همه فرشتگان، پیامبران و روح پشت سر ما هستند. از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواهند سخن گوید، او نیز سخن می‌گوید، و از من نیز می‌خواهند و من نیز همانند او سخن گویم. حقیقتاً هفت چیز به من داده‌اند که کسی در آنها از من پیشی نگرفته است؛ به راههای کتاب بصیرت و آشنایی دارم.

اسباب برای من گشوده است. دانا به انساب و نژاد (انسان‌ها) و مجری حسابم.

علم مرگ و میرها، بلاها، وصیت‌ها و تمییز بین حق و باطل را آموخته‌ام. من در ملکوت تماشا کردم و چیزی نیست که از من پنهان بوده و از نظرم مخفی باشد، و چیزی نیست که پیش از من بوده و از دست من بیرون رفته باشد.

در آن روزی که از گواهان، گواهی گرفتند در آنچه مرا گواه گرفتند کسی با من شریک نبود. من بر آنان شاهد و گواهم، و به دست من وعده خدا پایان می‌پذیرد و کلمه او تکمیل می‌گردد، و به وسیله من دین کامل می‌شود.

منم آن نعمتی که خداوند آن را بر مردم ارزانی داشته و منم آن اسلامی که خدای متعال آن را برای خود برگزیده است، همه اینها لطفی از جانب خداوند برای من است.^۱

۱. المحتضر: ۸۹ و ۹۰. بحار الأنوار: ۱۵۳/۲۶ ح ۴۲. این روایت را علامه مجلسی رحمته الله علیه در ج: ۳۱۷/۲۶ ح ۸۵ از «تفضیل الأئمة» (مخطوط) نقل کرده و نظیر این روایت را نیز فرات در تفسیر خود: ۱۷۸ ح ۵ آورده که در «بحار الأنوار: ۲۵۰/۳۹ ح ۲۴» نیز نقل کرده است.



در کتاب «الأربعین عن الأربعین» آمده است: ثوبان گوید:

روزی علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم که به جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد، جبرئیل در سمت راست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای محمد! اینکه با آرامش و وقار می آید علی علیه السلام است، او امام هدایت و رهبر نیکان و کشنده فاجران است، او منادی عدل و توحید است، او زدااینده ستم از ساحت قدس حضرت باری تعالی است.

ای محمد! همانا فرشتگان علی علیه السلام بر فرشتگان دیگر افتخار می کنند، زیرا آنها هرگز دروغی بر علی علیه السلام ننوشته اند.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به استقبال علی علیه السلام رفت و سخن جبرئیل را به حضرتش رساند.

علی علیه السلام فرمود:

اگر خدای بخواهد مرا عقوبت کند من بنده او هستم، و اگر بخواهد به من رحم نماید این فضل و لطف او بر من است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

جبرئیل به من گفت:

لقد آلی ربنا الرحمان علی نفسه أن لا یعذب علیاً بالنار، ولا شیعتنه ولا أحبائه أبداً.

خدای مهربان بر خویشتن سوگند خورده و لازم دانسته که هرگز علی علیه السلام و شیعیان و دوستانش را با آتش عذاب نکند.^۱

در کتاب «مناقب دیلمی» می نویسد:

روزی مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: بزرگترین فضیلتی که امیر مؤمنان علی علیه السلام از قرآن دارد برای من بگو.

امام رضا علیه السلام فرمود:

فضيلته في المباهلة وأن رسول الله صلى الله عليه وآله باهل بعلي وفاطمة
زوجته والحسن والحسين عليهما السلام وجعله منها كنفسه وجعل لعنة الله
على الكاذبين وقد ثبت أنه ليس أحد من خلق الله يشبه رسول
الله صلى الله عليه وآله فوجب له من الفضل ما وجب له إلا النبوة، فأى فضل
وشرف وفضيلة أعلى من هذا؟

برترین فضیلت آن حضرت، در قصه مباحله است. همانا رسول خدا صلى الله عليه وآله
به وسیله علی، فاطمه همسر علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام (با نصاری
نجران) مباحله نمود، و آن حضرت را همانند جان خویش قرار داد، و لعنت
خدا را بر دروغگویان قرار داد.

و البته ثابت است که کسی از آفریدگان خدا همانند رسول خدا صلى الله عليه وآله نبوده.
بنابراین، همه فضایلی که بر رسول خدا صلى الله عليه وآله لازم بوده بر علی عليه السلام نیز
ثابت شده جز پیامبری. پس کدامین فضل و برتری بالاتر از این فضل و
شرف است؟

مراجعه کنید به منبع سومی

مأمون گفت: شاید رسول خدا صلى الله عليه وآله با «النفس» به جان خویش اشاره

نموده است!

امام رضا علیه السلام فرمود:

چنین اشاره‌ای جایز نیست، چرا که رسول خدا صلى الله عليه وآله با همه آنها به سوی
نصاری نجران بیرون آمده و با همه آنها به مباحله پرداخته است. اگر جان
خویش را اراده فرموده بود می‌بایستی علی عليه السلام را از مباحله خارج می‌نمود،
در صورتی که به اتفاق همه مسلمانان علی عليه السلام جزو آنان بوده است.

مأمون گفت: در آن هنگام که پاسخ آید سخن ساقط می‌شود.^۱

باز در همان منبع می‌خوانیم: این جریان را برخی از شاعران به شعر

۱. نظیر این روایت را علامه مجلسی رحمته الله در بحار الأنوار: ۲۵۷/۳۵ از «الفتوح المختارة» شیخ مفید رحمته الله نقل کرده است.

کشیده‌اند و ما به خاطر اصلاح در بعضی از بیت‌های آن تصرفاتی
نموده‌ایم و در اینجا نقل می‌نماییم:

إِنَّ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا وَوَصِيَّهٖ
أَهْلَ الْعِبَاءِ فَإِنِّي بَوْلَانِهِمْ
فَهَمَّ الَّذِينَ الرَّجْسُ عَنْهُمْ ذَاهِبٌ
فَنَفْسُهُمْ وَجَسَادُهُمْ وَثِيَابُهُمْ
مَا فِي الْقَرَابَةِ وَالصَّحَابَةِ مِثْلَهُمْ
تَنْبِيْكَ عَنِ هَذَا الْمَبَاهِلَةِ الَّتِي
ذَلَّتْ نَصَارَى أَهْلِ نَجْرَانَ وَقَدْ
فُتِبَتْ بِآلِ مُحَمَّدٍ تَوْحِيدَهُ
هَذَا دَلِيلٌ أَنَّهُمْ أَحِبَابُهُ
بِعَصْمَتِهِمْ مَنْ لَمْ يَقْرَأْ فَكَافِرٌ
وَهُمُ الْحَجِجُ مِنْ بَعْدِ سَيِّدِ خَلْقِهِ
وَعَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ صَلَوَاتُهُ
وَابْنِيهِ وَالْبِتُولِ الطَّاهِرَةِ
أَرْجُوا السَّلَامَةَ وَالنَّجَاةَ فِي الْآخِرَةِ
تَطْهِيرَهُمْ كَالشَّمْسِ إِذْ هِيَ ظَاهِرَةٌ
أَنْقَى وَأَطْهَرَ مِنْ بَحَارِ زَاخِرَةِ
أَبْنَائِنَا وَأَنْفُسِنَا هِيَ عَامِرَةٌ
فِي آلِ عِمْرَانَ الَّتِي هِيَ قَاهِرَةٌ
جَسَاءَتِ لَتَطْفِي إِذْ هِيَ كَافِرَةٌ
وَاعْطُوا الْجَزَاءَ صَاغِرِينَ وَصَاغِرَةَ
الطَّاهِرِينَ الطَّيِّبِينَ عِنَاةً
وَإِبْنَ لِقَاجِرٍ، وَأُمُّهُ هِيَ فَاجِرَةٌ
فَبِهِمْ قَوَامُ الدِّينِ لَا بِكُوفَرَةٍ
فَهَمُ الشَّمْسُ هِيَ النُّجُومُ الزَّاهِرَةُ

به راستی که پیامبر خدا، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و جانشین او علی
مرتضی علیه السلام و دو فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام و امام حسین سید
الشهدا علیه السلام و دخت بتول و پاکیزه‌اش حضرت زهرا علیها السلام؛
از اهل عبا هستند، که بدون تردید به ولایت آنان امید سلامتی و نجات در
جهان آخرت دارم.

آنان کسانی هستند که هر گونه رجس و پلیدی از آنان زدوده شده و پاکی
ایشان مانند خورشید ظاهر و آشکار است.

جان و جسم و لباس آنان از اقیانوس بی‌کران پاکیزه‌تر است.

در میان خویشاوندان و اصحاب آن حضرت صلی الله علیه و آله همانند آنان کسی
نیست؛ آنگاه که خداوند در آیه مباهله آنها را با «ابنائنا و أنفسنا» یاد می‌کند.
تو را از این مباهله آگاه می‌نمایم، مباهله‌ای که در سوره آل عمران ذکر شده
و آنان سرافراز گشتند.



در آن هنگام که نصاری نجران برای طغیان آمده بودند خوار گشتند، چرا که آنان کفر ورزیدند.

توحید پروردگار به وجود آل محمد ﷺ بر آنان ثابت گشت و آنان با ذلت محکوم به پرداخت جزیه شدند.

و این بهترین دلیل است که آنان محبوبان پاک و عنصرهای پاکیزه خداوند هستند.

کسی که معتقد به عصمت آنان نباشد کافر است، یا فرزند زنا و مادرش زناکار است.

آنان حجّت‌های خدا پس از سرور مخلوقات، رسول خدا ﷺ هستند و قوام و پایداری دین بدست آنهاست نه کافران.

و درود خدا بر پیامبر و آل او که آنان آفتاب و ستارگان درخشان هستند.

دیگری گوید:

لَمَنْ بَاهِلَ اللَّهُ وَكَانَ الرَّسُولُ بِهِمْ أَبْهَلًا

فَهَذَا الْكِتَابُ وَإِعْجَازُهُ عَلِيٌّ مِنْ وَفَى بَيْتٍ مِنْ أُنْزَلَا

با چه کسی خداوند مباهله کرد در حالی که رسول خدا ﷺ با آنان مباهله نمود؛ و این قرآن و اعجاز آن بر کسی است که در خانه او فرود آمده است.

دیگری می‌گوید:

يَا مَنْ يَقِيسُ بِهِ سِوَاهُ جِهَالَةً دَعَّ عَنْكَ هَذَا فَالْقِيَاسُ مُضَيِّعٌ

لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي النَّصِّ إِلَّا أَنَّهُ نَفْسُ النَّبِيِّ كَفَاهُ هَذَا الْمَوْضِعُ

ای کسی که از روی نادانی دیگری را با او مقایسه می‌کنی، رها کن که این قیاس باطلی است.

اگر نص و آیه صریحی جز آیه مباهله که در آن علی ﷺ جان پیامبر ﷺ شمرده شده، نبود برای فضل و برتری آن حضرت کافی بود.

و ابن حمّاد ﷺ گوید:

وَسَمَّاهُ رَبُّ الْعَرْشِ فِي الذِّكْرِ نَفْسَهُ فَحَسْبُكَ هَذَا الْقَوْلُ إِنْ كُنْتَ ذَا خَيْرٍ



وقال لهم: هذا وصيي ووارثي ومن شد رب العالمين به أزي
علي كزري من قميصي إشارة بأن ليس يستغني القميص عن الزر

پروردگار صاحب عرش در قرآن جان پیامبرش خوانده، همین سخن برای تو بس است اگر اهل خبری.
پیامبر خدا ﷺ بر آنان فرمود: این جانشین و وارث من است، کسی که پروردگار جهانیان او را پشت و پناه من قرار داده است.
علی علیه السلام نسبت به من مانند پارچه نسبت به پیراهن است که هرگز پیراهن از وجود پارچه بی نیاز نیست.

باز در همان منبع آمده: در قرآن مجید اسامی زیادی برای امیر مؤمنان علی علیه السلام ذکر شده که اینک به صد مورد از آن اشاره می‌نماییم:
۱- ولی؛ در آنجایی که می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ ﴾^۱

«ولی و سرپرست شما، فقط خدا و پیامبر او و آنان که ایمان آورده‌اند، همانهایی که نماز بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، می‌باشند».

۲- حسنه؛ در آنجایی که می‌فرماید:

﴿ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرَجِ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ﴾^۲

«کسانی که کار نیک و حسنه‌ای انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آنان از ترس و وحشت آن روز در امان خواهند بود».

۱- سورة مائده، آیه ۵۵.

روایات عائشه و خاصه متفقند که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» کسانی که ایمان آوردند، امیر مؤمنان علی علیه السلام است. در این رابطه روایات زیادی نقل گردیده، برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: تأویل الآیات: ۱۵۰/۱ - ۱۵۲، تفسیر برهان: ۲۷۹/۱ - ۲۸۵، بحار الأنوار: ۱۸۳/۳۵ - ۲۰۶.

سید جلیل القدر، سید بن طاووس علیه السلام نیز در «سعد السعود: ۹۶» نقل می‌کند که: محمد بن عباس نزول این آیه شریفه و ولایت بزرگ آن حضرت را از نود طریق با سلسله سندهایی متصل و بهم پیوسته نقل نموده که همه آنها از رجال مخالفان اهل بیت علیهم السلام هستند.

۲- سورة نمل، آیه ۸۹.



«حسنه» اسمی برای ولایت علی علیه السلام است.^۱

۳- مثل؛ در آنجایی که می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ﴾^۲.

او هنگامی که در مورد فرزند مریم مثلی زده شد، ناگاه قوم تو به جهت آن، فریاد راه انداختند.^۳

۴- کفایه؛ در آنجایی که می‌فرماید:

﴿وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ﴾^۴.

خداوند مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز کرد.

خداوند مؤمنان را به سبب علی بن ابی طالب علیه السلام از جنگ بی‌نیاز ساخت که عمرو بن عبدود - جنگجوی نامی مشرکان - را کشت و آنان را شکست داد.^۵

۵- منفق؛ در آنجایی که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً﴾^۶.

«آنان که اموال خودشان را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند».

ابن عباس در تفسیر و شأن نزول این آیه شریفه گوید:

علی علیه السلام چهار درهم داشت، درهمی از آن را روز، درهم دیگری را

۱. در «تأویل الآیات»: ۴۱۱/۱ ح ۱۹ آمده: امام صادق علیه السلام فرمود: مراد از «حسنه» ولایت علی علیه السلام است.
۲. سوره زخرف، آیه ۵۷. در تفسیر این آیه شریفه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که به اصحابش در حالی که نزد او بودند فرمود: «الآن یدخل علیکم نظیر عیسی بن مریم فی أمتی؛ «همینک نظیر عیسی بن مریم در میان اُمت من، وارد خواهد شد»، و چون علی علیه السلام وارد شد فرمود: این شخص همان است. برای عذّه‌ای از حاضرین این مطلب سنگین آمد و این آیه نازل شد. «تفسیر برهان»: ۵۸۰/۸ ح ۳.
۳. در «تأویل الآیات»: ۵۶۸/۲ ح ۴۱ آمده: ابن ابی لیلی گوید: علی علیه السلام به من فرمود: مثل من در این اُمت همانند مثل عیسی بن مریم علیه السلام است.
۴. سوره احزاب، آیه ۲۵.
۵. رجوع شود به: تأویل الآیات: ۴۵۰/۲، و بحار الأنوار: ۲۰۳/۲۰ - ۲۸۰.
۶. سوره بقره، آیه ۲۷۴.



شب، درهم سومی را پنهانی و چهارمین درهم را به صورت آشکار در راه خدا انفاق نمود، آنگاه این آیه در شأن حضرتش فرود آمد.^۱

۶- خصم؛ امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿ هَذَا نِ حَضَانِ اِخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ ﴾^۲؛ «اینان دو گروه هستند که در مورد پروردگارشان به خصمه و جدال پرداختند»، می فرماید:

مراد از این دو گروه حضرت علی علیه السلام و بنی امیه هستند.^۳

۷- شاری؛ فروشنده نفس؛ ابن عباس گوید: آیه شریفه ﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ﴾^۴؛ «و برخی از مردم، جان خود را به جهت خشنودی خدا می فروشند»، در حق علی علیه السلام نازل شده است.^۵

۸- نسب و صهر؛ آنجا که خداوند می فرماید:

﴿ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا ﴾^۶.

و او کسی است که از آب، انسانی را آفرید، آنگاه او را نسب و سبب قرار داد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

این آیه در حق علی علیه السلام نازل شده است.^۷

۹- ثله؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿ ثَلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴾^۸؛ «گروهی از اُمتهای نخستین هستند»، فرموده است که: منظور مؤمن آل

۱. رجوع شود به «تأویل الآیات: ۹۷/۱ ح ۸۹» با منابعی که از شیعه و سنی نقل گردیده است.

۲. سوره حج، آیه ۱۹.

۳. تفسیر برهان: ۸۰/۳ ح ۲.

۴. تفسیر برهان: ۲۰۶/۱ ح ۵.

۵. تأویل الآیات: ۳۷۷/۱ ح ۱۵. تفسیر برهان: ۱۷۰/۳ ح ۶. روضة الواعظین: ۷۱.

ابن عباس گفته است: این آیه در مورد پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام نازل شده، رسول خدا صلی الله علیه و آله دخترش را به

علی علیه السلام تزویج کرد در حالی که پسرعمویش بود. فکان له نسبا و صهرا؛ پس علی علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و آله

خویشاوندی نسبی و سببی دارد. «تفسیر برهان: ۱۸۰/۷ ح ۳».

۸. سوره واقعه، آیه ۲۹.

فرعون است. ﴿وَتِلْكَ مِنَ الْآخِرِينَ﴾^۱؛ «و گروهی از اُمتهای آخرین»، منظور
علی بن ابی طالب علیه السلام است.^۲

۱۰- لسان؛ آنجا که خداوند می فرماید:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾^۳.

«و از رحمت خود به آنان عطا نمودیم و برای آنان زبان راستگو و مقام
والایی قرار دادیم».

امام ابی الحسن علیه السلام می فرماید:

مراد از «لسان صدق» در این آیه شریفه امیر مؤمنان علی علیه السلام است.^۴

۱۱- دابة الأرض؛ آنجا که خداوند می فرماید:

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ﴾^۵.

«و هنگامی که فرمان عذاب بر آنان فرارسد جنبنده‌ای از زمین برای آنان
بیرون می آوریم که با آنان سخن می گوید».

امام باقر علیه السلام می فرماید:

تکلمهم، تسمیهم علی آنافهم، وتسمی الکافر باسمه والمؤمن باسمه.

با آنان سخن می گوید، بر بالای بینی آنها علامت می گذارد، و کافر و مؤمن
را به اسمشان می خواند.

۱- سوره واقعه، آیه ۴۰.

۲- تأویل الآیات: ۶۲۳/۲ ح ۸. در این منبع آمده: «الثلثة» به معنای گروه است و این که مفرد به معنای جمع آمده
به جهت بزرگداشت شأن و اجلال قدر و منزلت آن حضرت است، چنان که خدا می فرماید: ﴿إِن لِّإِبْرَاهِيمَ كُنَانٌ
أُمَّةً﴾ «همانا ابراهیم به تنهایی اُمّتی بود». سوره نعل، آیه ۱۲۰.

۳- سوره مریم، آیه ۵۰.

۴- در «تأویل الآیات: ۳۰۴/۱ ح ۱۰» آمده: یونس بن عبدالرحمان گوید: به امام ابی الحسن الرضا علیه السلام عرض
کردم: گروهی از من، نام امیرالمؤمنین علیه السلام را در قرآن خواستند، من این آیه را بر آنان خواندم که خدا
می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾ «و برای آنان، زبان راستگو و مقام والایی قرار دادیم».
امام رضا علیه السلام فرمود: راست گفتی، او چنین است.

۵- سوره نمل، آیه ۸۲.



حضرت فرمود: منظور از «دَابَّة الْأَرْض»؛ (جنبنده) علی بن ابی طالب علیه السلام است.^۱

۱۲ - صالح المؤمنین؛ ابن عباس در تفسیر آیه شریفه ﴿وَإِنْ تَطَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيْلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲؛ «و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید (نمی توانید کاری انجام دهید) زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان شایسته پشتیبان او هستند»، گوید: منظور از مؤمنان شایسته، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

۱۳ - جنب الله؛ آنجا که خداوند می فرماید:

﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ﴾^۳.

«این که روز رستاخیز کسی بگوید: افسوس بر من از کوتاهی هایی که در جنب خدا کردم».

امام ابی الحسن علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه می فرماید:

منظور از «جنب الله» امیر مؤمنان علی علیه السلام است.^۴

۱۴ - ذکر و مسؤول هت، امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾^۵؛ «و این موجب یادآوری تو و قوم توست و به زودی بازخواست خواهید شد»، می فرماید:

نحن أهل الذكر ونحن المسؤولون.

ما همان اهل ذکر هستیم، ماییم که مورد سؤال قرار می گیریم.^۶

و در تفسیر آیه شریفه ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^۷؛ «آنان را باز دارید

۱. نظر این روایت در «تأویل الآیات»؛ ۲۰۶/۱ ح ۷ و «تفسیر برهان»؛ ۲۰۹/۳ ح ۱ آمده است.

۲. سوره تحریم، آیه ۳.

۳. سوره زمر، آیه ۵۶.

۴. تأویل الآیات؛ ۵۲۰/۲ ح ۲۶، تفسیر برهان؛ ۸۰/۲ ح ۱۵.

۵. سوره زخرف، آیه ۴۴.

۶. تأویل الآیات؛ ۵۶۱/۲ ح ۲۲، تفسیر برهان؛ ۱۲۶/۲ ح ۱۰.

۷. سوره صافات، آیه ۲۴.



نه بازرسی می‌شوند»، می‌فرماید:

از ولایت^۱ علی بن ابی طالب علیه السلام می‌پرسند.^۲

و امام علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿بَلْ آتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ﴾^۳؛ «ولی آنچه ما به آنان فرستادیم مایه یادآوری آنان است، اما آنان از آنچه موجب یادآوریشان است روی گردانند»، می‌فرماید:

منظور از «ذکر»، همان علی بن ابی طالب علیه السلام است، آیا متوجه فرمایش خداوند نیستی که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي﴾^۴، «کسانی که پرده‌های چشمهایشان را از یاد من پوشانده بود»، منظورش علی علیه السلام است.
 ﴿وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا﴾^۵؛ «وقدرت شنوایی نداشتند».
 یعنی توانایی شنیدن نام آن حضرت را نداشتند، و این به جهت شدت دشمنی آنان با آن حضرت و خاندانش بود.^۶

۱۵ - زلفه، امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۷؛ «هنگامی که وعده الهی را از نزدیک می‌بینند چهره کافران زشت و سیاه می‌گردد»، می‌فرماید:

هنگامی که در روز رستاخیز کافران مقام و منزلت علی علیه السلام را در پیشگاه خدای متعال می‌بینند؛ (از ناراحتی) چهره‌هایشان سیاه می‌گردد.^۸

۱۶ - نعمت، امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

أنا والله! نعمة الله التي أنعم الله تعالى على عباده، وبني وبأهل

۱. در نسخه اصل چنین آمده است: «از محبت علی بن ابی طالب علیه السلام می‌پرسند».

۲. تأویل الآیات: ۴۹۲/۲ ح ۱، تفسیر برهان: ۱۷/۴ ح ۵.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۷۱.

۴ و ۵. سوره کهف، آیه ۱۰۱.

۶. تفسیر قمی: ۴۷/۲، بحار الأنوار: ۳۷۷/۲۴ ح ۱۰۴.

۷. سوره ملک، آیه ۲۷.

۸. تأویل الآیات: ۷۰۴/۲ ح ۴، تفسیر برهان: ۳۶۵/۴ ح ۴.



بیتي يفوز من فاز يوم القيامة.^۱

سوگند به خدا! منم آن نعمتی که خداوند متعال آن را بر بندگانش ارزانی داشت، هر که در روز رستاخیز به سعادت می‌رسد به وسیله من و خاندان من است.

۱۷- هادی، امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

أنا المنذر وأنت الهادي.

من بیم‌دهنده و تو هدایتگر هستی.^۲

۱۸- اُذُنْ وَاعِيَه؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه **﴿وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾**^۳؛

«و گوش‌های شنوا آن را دریابد و می‌فهمد»، می‌فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أُذُنْ وَاعِيَه»؛ گوش شنوا، گوش علی بن ابی

طالب علیه السلام است (که شنوای سخنان خدا و رسولش بود).^۴

۱۹- مُؤذِنٌ؛ پیشوای هفتم امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه شریفه **﴿فَأُذِّنْ مُؤذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾**^۵؛ «در این هنگام ندادنده‌ای در

میان آنان ندا می‌دهد که: لعنت خدا بر ستمگران باد»، می‌فرماید:

«مؤذِنٌ» (ندادهنده)، امیر مؤمنان علی علیه السلام است.^۶

۲۰- اذان؛ عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَسْمَاءَ مَا يَعْلَمُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ، وَإِنَّ مِنْهَا

الْأَذَانَ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَهُوَ الْأَذَانُ.

۱. تفسیر قمی: ۳۷۱/۱، بحار الأنوار: ۵۱/۲۴ ح ۲ و ۳.

۲. تفسیر عیاشی: ۲/۲۰۳ ح ۵، تفسیر برهان: ۲/۲۸۱ ح ۱۴.

۳. سوره حافه، آیه ۱۲.

۴. تفسیر برهان: ۴/۳۷۵ ح ۲.

۵. سوره اعراف، آیه ۴۴.

۶. تفسیر برهان: ۱۶/۲ ح ۱ و ۲.

همانا برای امیر مؤمنان علی علیه السلام نامهایی است که جز دانشمندان، کسی آنها را نمی‌داند، از جمله آن نامها، اذان از طرف خدا و رسول اوست که علی علیه السلام همان اذان است.^۱

۲۱ - رادفه؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ﴾^۲؛ «آن روزی که زمین با لرزه‌های وحشتناک

همه چیز را به لرزه درمی‌آورد»، منظور حسین بن علی علیه السلام است.

﴿تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ﴾^۳؛ «و به دنبال آن دومین حادثه رخ می‌دهد»، منظور

علی بن ابی طالب علیه السلام است.^۴

۲۲ - شاهد؛ امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ

رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾^۵؛ «آیا کسی که دلیل آشکاری از پروردگارش دارد و

به دنبال آن شاهدهی از او می‌باشد»، می‌فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

أنا على بيعة من ربي وعليّ شاهد مني.

من دارای دلیل و برهان از سوی پروردگارم هستم و علی علیه السلام شاهد و گواه

از سوی من است.

۲۳ - صدیق؛ ابن عباس در تفسیر فرمایش خدای متعال که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصُّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^۶؛ «و

کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند آنان صدیقانند و شهیدانی که

در نزد پروردگارشان هستند»، گوید:

علی بن ابی طالب علیه السلام همان صدیق شهید است.

۱. تاویل الآیات، ۱/۱۹۷ ح ۲.

۲ و ۳. سورة نازعات، آیه ۶ و ۷.

۴. تاویل الآیات، ۲/۷۶۲ ح ۱، تفسیر برهان، ۲/۲۲۴ ح ۱.

۵. سورة هود، آیه ۱۷.

۶. سورة حدید، آیه ۱۹.



۲۴ - کسی که علم کتاب نزد اوست؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱؛ «بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشند»، می‌فرماید:

هو علی بن ابی طالب علیه السلام و ما کان علم الکتاب إلا عنده.

منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است و علم کتاب جز نزد او نبوده است.

۲۵ - والد؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ﴾^۲؛ «و سوگند به پدر و فرزند»، می‌فرماید:

«پدر»؛ همان امیر مؤمنان علی علیه السلام است و منظور از «فرزند» امام حسن و امام حسین و امامان پس از آنها علیهم السلام است.^۳

۲۶ - مؤمن؛ امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَتَرَ كَانًا فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾^۴؛ «آیا کسی که مؤمن است همچون کسی است که فاسق است؟ نه، هرگز این دو برابر نیستند»، می‌فرماید:

مراد از «مؤمن»، در آیه شریفه علی بن ابی طالب علیه السلام و «فاسق» همان ولید بن عقبه می‌باشد.

۲۷ - عهد؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿لَا يَخْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾^۵؛ «آنان هرگز مالک شفاعت نیستند، مگر کسی که نزد خدای رحمان عهد و پیمانی دارد»، می‌فرماید:

منظور از «عهد و پیمان»؛ ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان معصوم پس از علی علیه السلام است.^۶

۱. سوره رعد، آیه ۴۳.

۲. سوره بلد، آیه ۳.

۳. تأویل الآیات: ۷۹۸/۲ ح ۲ و ۳، تفسیر برهان: ۴۶۲/۲ ح ۲ و ۵.

۴. سوره سجد، آیه ۱۸. ۵. سوره مریم، آیه ۸۷.

۶. تأویل الآیات: ۳۰۷/۱ ح ۱۳.

۲۸- وَذَّ و مَبَشِّرِهِ؛ در تفسیر آیه شریفه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾؛ «به راستی کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل‌ها قرار می‌دهد»، روایت شده که منظور امیر مؤمنان علی علیه السلام است،^۱ پس خدای متعال فرمود:

﴿قَاتِمَا يَسْرَتَاهُ بِلِسَانِكَ﴾؛ «ما آن را بر زبان تو آسان ساختیم» - یعنی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ؛ «تا پرهیزکاران را به وسیله آن بشارت دهی» - یعنی اولیای علی علیه السلام که دوستان او هستند - وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا^۲؛ «و دشمنان سرسخت را با آن بترسانی» یعنی دشمنانش را که کینه او را دارند.^۳

۲۹- قانت؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ...﴾^۴؛ «آیا کسی که در ساعات شب به عبادت خدا در حال سجده و ایستاده می‌پردازد از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است...»، می‌فرماید:

این آیه شریفه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل گشته که گویای برتری، دانش، عبادت و مقام و منزلت رفیع و والایش در پیشگاه خدای متعال است.^۵

۳۰- علی؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾^۶؛ «و او در ام کتاب به نزد ما بلندمرتبه و استوار است»،

۱. در روایت دیگری امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه فرموده است: «فما من مؤمن إلا وفي قلبه حب لعلی علیه السلام؛ مؤمنی نیست مگر آنکه در دلش محبت و دوستی علی علیه السلام می‌باشد.» «تفسیر برهان: ۳۷۱/۶ ح ۲۱»
 ۲. سوره مریم، آیه ۹۶ و ۹۷.
 ۳. تفسیر برهان: ۲۱/۳.
 ۴. سوره زمر، آیه ۹.
 ۵. تأویل الآیات: ۵۱۱/۲ ح ۲.
 ۶. سوره زخرف، آیه ۴.

می فرماید:

منظور امیر مؤمنان علی علیه السلام است.^۱

و از ابن عباس نیز نقل شده که در تفسیر آیه شریفه ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۲

«راه راست»، گوید: منظور از «راه راست» علی بن ابی طالب علیه السلام است.^۳

۳۱- صراط حمید؛ آنجا که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَهْدُوا إِلَى صِرَاطِ

الْحَمِيدِ﴾^۴؛ «و به راه شایسته ستایش راهنمایی می گردند»، روایت شده که

حضرت می فرماید:

هم والله، أولیاء أمیر المؤمنین علیه السلام المحبّون له ولأهل بینه علیهم السلام.

سوگند به خدا! آنان دوستان امیر مؤمنان علی علیه السلام هستند که به او و

خاندانش علیهم السلام مهر می ورزند.^۵

۳۲- سبیل الله؛ پیشوای ششم، امام صادق علیه السلام در تفسیر فرمایش خدای

متعال: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۶؛ «آنان که کافر شدند و مردم

را از راه خدا باز داشتند»، می فرماید:

هم بنو أمیة صدّوا عن ولایة أمیر المؤمنین علیه السلام وولایة أولاده،

وهو سبیل الله الذی من تبعه کفی عذاب الجحیم.

منظور از آنان بنی امیه بودند که مردم را از ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام و

ولایت فرزندان او باز داشتند، و او همان راه خدا است که هر کس از او

پیروی کند از عذاب دوزخ در امان است.^۷

۱. تأویل الآیات: ۵۵۲/۲ ح ۱.

۲. سوره فاطحه، آیه ۶.

۳. تفسیر قمی: ۲۸/۱، تأویل الآیات: ۲۸/۱ ح ۱۲. همانند این روایت در «تفسیر عیاشی»: ۲۴/۱ ح ۲۵ از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۴. سوره حج، آیه ۲۴.

۵. نظیر این روایت در «تأویل الآیات»: ۳۳۵/۱ ح ۵ نقل شده است.

۶. سوره محمد علیه السلام، آیه ۱.

۷. نظیر این روایت در «تفسیر قمی»: ۳۰۰/۲ و «بحار الأنوار»: ۸۶/۳۶ ح ۱۳ نقل گردیده است.



۳۳- نور؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾^۱؛ «برای شما دلیل و برهان روشنی از جانب پروردگارتان آمد و نور آشکاری برای شما فرود آوردیم»، می‌فرماید:

«برهان و دلیل»؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و «نور آشکار» علی بن ابی طالب علیه السلام است.^۲

۳۴- جبل الله؛ امام موسی کاظم علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾^۳؛ «همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید»، می‌فرماید:

منظور از «جبل خدا» علی بن ابی طالب علیه السلام است پس به آن حضرت چنگ بزنید و از ولایت او پراکنده نشوید.^۴

۳۵- ثواب؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

أنت وأنصارك الأبرار الذين يعدكم الله ثواب ما عنده في قوله تعالى: ﴿وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾^۵.

تو و یاران نیکوکار ت کسانى هستند که خداوند به آنان در پیشگاه خود وعده پاداش داده است که می‌فرماید: «و بهترین پاداشها نزد پروردگار است».

۳۶- هدایتگر به سوی حق؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

امیر مؤمنان علی علیه السلام به حکمی حکم کرد و کسانی که آن حضرت را از مقامش باز داشتند هدایت نشده و آن را نپذیرفتند، سلمان در این مورد به علی علیه السلام عرض کرد: چه چیزی باعث شد تا آنان را به حق ارشاد کنی؟! چرا رهایشان نکردی تا در طغیان خود غوطه‌ور شوند؟

۱. سوره نساء، آیه ۱۷۴.

۲. تأویل الآیات: ۱/۱۴۲ ح ۲۷. لازم به ذکر است که در متن اصلی کتاب «القطره» پس از علی بن ابی طالب علیه السلام قرآن مجید نیز ذکر شده است.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۴. تفسیر عیاشی: ۱/۱۹۴ ح ۱۲۲. بحار الأنوار: ۱۵/۳۶ ح ۱.

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

۶. تفسیر برهان: ۱/۳۳۳ ح ۱۰.



علی علیه السلام فرمود: من می‌خواستم فقط حق را اظهار نمایم و به آنان برسانم تا اینکه حجت و دلیل بر آنها تأکید شود، به راستی که خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

﴿ أَقْنُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴾^۱؛

«آیا کسی که به سوی حق راهنمایی می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است یا کسی که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ برای شما چه شده است؟ چگونه داوری می‌کنید؟»^۲

۳۷- سابق مقرب؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿ وَالشَّابِقُونَ الشَّابِقُونَ أَوْلِيكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴾^۳؛ «پیشگامان پیشگام هستند، آنان مقربانند» می‌فرماید:

این آیه به خصوص در شأن امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل گشته، چرا که آن حضرت بر ایمان از همه مردم پیشی گرفته و خداوند متعال بدین آیه او را مدح فرموده است.^۴

۳۸- آیه، نشانه؛ ابوبصیر گوید: از مولایم امام باقر علیه السلام شنیدم که در تفسیر آیه شریفه ﴿ إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ﴾^۵؛ «اگر ما بخواهیم آیه و نشانه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم که گردنهایشان در برابر آن فروتن و خاضع گردد»، فرمود:

نزلت الشمس مابین زوال الشمس إلى وقت العصر، ثم يظهر رجل يعرف بوجهه وحسبه ونسبه أمام الشمس.

آفتاب از وسط ظهر تا وقت عصر فرود می‌آید، آنگاه پیشاپیش آفتاب شخصیتی آشکار می‌گردد که از چهره و حسب و نسبش شناخته می‌شود؟

۱. سوره یونس، آیه ۲۵.

۲. بحار الأنوار؛ ۳۰/۳۰۰ ضمن ح ۷۲.

۳. سوره واقعه آیه ۱۰ و ۱۱.

۴. تفسیر این روایت در «تأویل الآیات»: ۶۴۲/۲ ح ۵۵ از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۵. سوره شعراء، آیه ۴.

عرض کردم: او کیست؟

فرمود: سوگند به خدا! امید است که او امیر مؤمنان علی علیه السلام باشد، و او همان آیه و نشانه آسمانی است.

و آنجا که خدای متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿لِتُنذِرَ بِهِ﴾^۱؛ «تا به وسیله او مردم را بیم دهی»، منظور این است که تا او را به مردم بشناسانی و مقام و منزلت او را آگاه سازی که او حجت خدا بر خلق اوست.^۲

۳۹ - کتاب فرو فرستاده شده؛ در روایت مسندی در تفسیر آیه شریفه ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ﴾^۳؛ «کتابی است پربرکت که بر تو فرود آوردیم» نقل شده که حضرتش فرمود:

المبارك أمير المؤمنين عليه السلام يفسر القرآن الذي هو الكتاب المنزل، مبارك على أمة محمد صلی الله علیه و آله.

«مبارک» امیر مؤمنان علی علیه السلام است که قرآن را تفسیر می‌نماید. همان کتابی که فرو فرستاده شده است، و او بر اُمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله مبارک و پربرکت است.

و آنجا که خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۴؛ «تا خردمندان در آیات آن متذکر شوند»، منظور از صاحبان خرد، شیعیانی هستند که ولایت او را پذیرفته و دوستدار او هستند.^۵

۴۰ - صروة الوثقی؛ در روایت مسندی در تفسیر آیه شریفه ﴿قَقْدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾^۶؛ «در واقع به دستگیره محکمی چنگ زده»، آمده است که حضرتش فرمود:

۱. سورة اعراف، آیه ۲.

۲. تأویل الآیات: ۱/۳۸۶ ح ۳، تفسیر برهان: ۳/۱۸۰ ح ۱۰.

۳ و ۴. سورة ص، آیه ۲۹.

۵. نظیر این روایت در «تفسیر قمی: ۲/۲۳۴» و «تفسیر برهان: ۴/۴۷ ح ۱» نقل گردیده است.

۶. سورة بقره، آیه ۲۵۶.

منظور از «عروة الوثقی؛ دستگیره محکم» امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان از فرزندان آن حضرت علیه السلام می باشد.^۱

۴۱- فضل و برتری؛ امام ابی الحسن علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۲؛ «و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود جز عده اندکی همگی از شیطان پیروی می کردید»، می فرماید: «رحمت» رسول خدا صلی الله علیه و آله و «فضل» امیر مؤمنان علی علیه السلام است.^۳

۴۲- «ید المبسوط»؛ دست گشاده؛ امام سجاد علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾^۴؛ «بلکه هر دو دست (قدرت) او گشاده است»، می فرماید: یعنی محمداً و علیاً الصلاة والسلام علیهما مبسوطتان فی حقّه یدعوان إلی الله تعالی و یأمران بالمعروف و ینهیان عن المنکر.

یعنی همانا دستان مبارک حضرت محمد و علی (درود و سلام بر آنان باد) در انجام حق الهی باز است و به سوی خدای متعال دعوت می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند.

۴۳- مقام و جایگاه راست و درستی؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^۵؛ «به کسانی که ایمان آورده اند مژده ده که برای آنان مقام و جایگاه نیک و راستی در نزد پروردگارشان است»، می فرماید:

مقصود، ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام است.^۶

۱. تفسیر برهان: ۲۴۳/۱ ح ۶ و ۹.

۲. سوره نساء، آیه ۸۳.

۳. در «تفسیر برهان: ۳۹۸/۱ ح ۲ و ۳» آمده: امام ابی الحسن علیه السلام می فرماید: منظور از «فضل» رسول خدا صلی الله علیه و آله و «رحمت او» علی بن ابی طالب علیه السلام است.

۴. سوره مائده، آیه ۶۴.

۵. سوره یونس، آیه ۲.

۶. الکافی: ۴۲۲/۱ ح ۵۰، تأویل الآیات: ۲۱۳/۱ ح ۱.



۴۴ - احسان و نیکویی؛ امام باقر علیه السلام در تفسیر فرمایش خدای متعال که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱؛ «همانا خداوند به عدل، احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد»، می‌فرماید:

منظور از «عدل» شهادت خالصانه به یگانگی خدای متعال و این که حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست، و منظور از «احسان» ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام است و پذیرش اطاعت آن دو بزرگوار (درود خدا بر آنان باد)، و منظور از «بخشش به نزدیکان» امام حسن و امام حسین و امامان از فرزندان آن حضرت (که درود خدا بر همه آنان باد) می‌باشد. و این که خدای متعال در آیه شریفه ﴿وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾^۲؛ «و از فحشاء، منکر و ستم نهی فرموده»، منظور نهی از ستم در حق آن بزرگواران و قتل آنها و امتناع از حقوق آنهاست که موالات و دوستی با دشمنان آنها مصداق اکمل منکر قبیح و امر زشت است.^۳

۴۵ - تصدیق کننده؛ پیشوای هفتم امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَصَدَّقَ بِهِ﴾^۴؛ «و کسی که به صدق و راستی آمد و کسی که او را تصدیق کرد»، می‌فرماید:

آن که به راستی از جانب خدا آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن که او را در این امر تصدیق نمود علی بن ابی طالب علیه السلام بود.^۵

۴۶ - ایثارگر؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

روزی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: نزد پدر بزرگوارم برو و چیزی برای زندگی از او بگیر.
امیر مؤمنان علی علیه السلام خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله دیناری به علی علیه السلام داد و فرمود: با این دینار برای

۱. ۲ و ۱. سوره نحل، آیه ۹۰.

۲. تأویل الآیات: ۲۶۱/۸ ح ۲۰.

۳. سوره زمر، آیه ۳۳.

۴. تأویل الآیات: ۵۱۷/۲ ح ۱۸، کشف الیقین: ۱۲۰.



خانواده‌ها غذایی خریداری کن.

امیر مؤمنان علی علیه السلام از حضور رسول گرامی صلی الله علیه و آله مرخص شد تا به خرید پردازد. در راه مقدار را ملاقات نمود، مقدار از نداری و گرفتاری خودش به علی علیه السلام شکوه نمود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام دینار را به او بخشید و خود به سوی مسجد روانه شد، در مسجد سر بر زمین نهاد و خوابش برد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله احساس کرد که علی علیه السلام درنگ نموده و تأخیر کرده است. از این رو به دنبال حضرتش آمد و او را در حال خواب یافت.

وقتی علی علیه السلام را دید فرمود: یا اباالحسن! چکار کردی؟

عرض کرد: ای رسول خدا! از خدمت شما مرخص شدم تا خرید نمایم، در راه مقدار را دیدم، او از بدی حالش مرا آگاه نمود و من دینار را به او دادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا جبرئیل آمد و این خبر را به من گزارش داد، به راستی که خدای متعال این آیه شریفه را در حق تو نازل نمود:

﴿ وَيُؤْتُونَ عَلِيَّ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾^۱

«آنها را بر خود مقدم می‌دارند، هر چند خودشان بسیار نیازمند هستند، کسانی که نفس خودشان را از بخل و حرص باز دارند آنان رستگارانند»^۲.

۴۷ - نجواکننده؛ پیشوای ششم امام صادق علیه السلام در تفسیر فرمایش خدای

متعال: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدْتُمَا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ﴾^۳؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که می‌خواهید با رسول الله نجوا کنید، پیش از آن صدقه‌ای بدهید»، می‌فرماید:

این آیه شریفه در شان امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، زیرا که دستور آمده بود که هر کس بخواهد با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نجوا کند بایستی صدقه‌ای در راه خدا می‌پرداخت.

۱. سوره جثر، آیه ۹.

۲. تأویل الآیات: ۶۷۹/۲ ح ۵.

۳. سوره مجادله، آیه ۱۲.

به همین جهت، ثروتمندان به جهت بخل نمودن در اموالشان و فقیران به جهت فقر و ناداریشان از نجوا با رسول خدا ﷺ امتناع ورزیدند. امیر مؤمنان علی علیه السلام دارای ده درهم و دو رأس گوسفند بود، آن حضرت با ده درهم، ده مرتبه با رسول خدا ﷺ نجوا فرمود و آن دو رأس گوسفند را ذبح کرده و در راه خدا صدقه داد و کسی جز آن حضرت، موفق به این عمل نشد، پس این آیه در حق حضرتش نازل شد:

﴿أَشَقَّتُمْ أَنْ تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيَّ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ﴾^۱.

آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقات پیش از نجوا، خودداری کردید؟ پس خدای متعال این آیه را نسخ کرد و تنها امیر مؤمنان علی علیه السلام به این عمل موفق گردید.^۲

۴۸- منتظر؛ امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾^۳؛ «برخی به پیمان خود وفا نمودند و برخی در انتظارند»، می‌فرماید:

این آیه شریفه در شأن حضرت حمزه، حضرت علی علیه السلام و حضرت جعفر نازل شده است که مراد از «برخی به پیمان خود وفا نمودند» حضرت حمزه و جعفر است و مراد از «و برخی در انتظارند» علی علیه السلام است که منتظر شهادت بود و خداوند بر او و خاندانش درود فرستد و عذاب قاتل آن حضرت را چندین برابر نماید.^۴

۴۹- راه استوار و ثابت؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿وَأَنَّهَا لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ﴾^۵؛ «به راستی که سرزمین آنها در راه استوار و همیشگی است»، می‌فرماید:

۱. سوره مجادله، آیه ۱۳.

۲. الصمد: ۱۸۷. این روایت در «کشف الیقین: ۱۰۴» (به طور اختصار) نقل گردیده و نظیر این روایت نیز در «تفسیر برهان: ۳۰۹/۴ ح ۷» نقل شده است.

۳. سوره احزاب، آیه ۲۳.

۴. تفسیر برهان: ۳۰۲/۳ ح ۴.

۵. سوره حجر، آیه ۷۶.





نحن المتوسمون، وأمیر المؤمنین ﷺ السبیل المقیم.

ما همان متوسمین و هوشیاران هستیم، و امیر مؤمنان راه استوار و ثابت است.^۱

۵۰- رحمت؛ امام صادق ﷺ در تفسیر آیه شریفه ﴿يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ﴾^۲؛ «هر کس را بخواهد در رحمت خود وارد می‌کند»، می‌فرماید:

ولایة أمير المؤمنين ﷺ هو رحمة الله على عباده، من دخل فيها كان من الناجين المقربين، ومن تخلف عنها كان من الهالكين.

ولایت امیر مؤمنان علی ﷺ همان رحمت خدا بر بندگان است، کسی که ولایت حضرتش را بپذیرد از نجات یافتگان و مقربان خواهد بود، و کسی که از پذیرفتن آن سرباز زند از هلاک شوندگان خواهد شد.^۳

۵۱- عدل؛ امام صادق ﷺ در تفسیر آیه شریفه ﴿... فَجَزَاءُ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾^۴؛ «... پس کفاره آن معادل از چهارپایان است که کشته، که دو نفر عادل از شما باید معادل بودن آن را تصدیق کند»، می‌فرماید:

مقصود خدای متعال در این آیه شریفه، رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان علی ﷺ است که همانا امیر مؤمنان پس از رسول خدا ﷺ قائم مقام اوست و اوست که همانند او حکم می‌نماید.^۵

۵۲- علم؛ روایتی با سلسله سند در ذیل آیه شریفه ﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلشَّاعَةِ﴾^۶؛ «او او علم و سبب آگاهی روز رستاخیز است»، نقل شده است که امام صادق ﷺ فرمود:

۱. تأویل الآيات: ۱/ ۲۵۰-۲۵۱ ح ۷ و ۸.

۲. سورة انسان، آیه ۳۱.

۳. تفسیر فرات: ۵۲۹ ح ۴.

۴. سورة مائدة، آیه ۹۵.

۵. تفسیر برهان: ۱/ ۵۰۳-۵۰۴ ح ۹.

۶. سورة زخرف، آیه ۶۱.



مقصود خداوند از «علم» امیر مؤمنان علی علیه السلام است، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

يا عَلِيُّ، أَنْتَ عِلْمُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، مَنْ اتَّبَعَكَ نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْكَ هَلَكَ.
یا علی! تو علم و سبب آگاهی برای این امت هستی، کسی که از تو پیروی نماید نجات خواهد یافت و آن که از راه تو تخلف نماید به هلاکت خواهد رسید.^۱

۵۳- بلاغ؛ با سلسله سند در ذیل آیه شریفه ﴿ هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ ﴾^۲؛ «این پیام ابلاغی برای مردم است تا همه به وسیله آن انذار شوند»، نقل شده که حضرتش فرمود:

مراد از «بلاغ» امیر مؤمنان علیه السلام است «و تا آنکه انذار شوند» یعنی به ولایت آن حضرت، «و تا صاحبان خرد پند گیرند» مقصود شیعیان آن حضرت می‌باشند که صاحبان خرد هستند.

۵۴- طور سینین؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿ وَالزَّيْتُونَ ﴾ و ﴿ وَطُورِ سِينِينَ ﴾^۳؛ «سوگند به انجیر و زیتون» سوگند به طور سینین، می‌فرماید:
منظور از «انجیر» امام حسن علیه السلام و «زیتون» امام حسین علیه السلام است، «و طور سینین» امیر مؤمنان علی علیه السلام است.^۴

۵۵- کلمه تامه؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

همانا امام در شکم مادر می‌شنود، وقتی از مادر متولد می‌شود بر بازوی راستش نوشته شده: ﴿ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا ﴾^۵؛ «و کلمه پروردگار تو با صدق و عدل به حدّ تمام رسید».

۱. تأویل الآیات: ۲/۵۷۰ ح ۴۵.
۲. سوره ابراهیم، آیه ۵۲.
۳. سوره تین، آیه ۱ و ۲.
۴. تأویل الآیات: ۲/۸۱۳ ح ۲.
۵. سوره انعام، آیه ۱۱۵.



و هنگامی که رشد کرد و بزرگ شد، استوانه‌های از نور از آسمان تا زمین
برایش ترتیب داده می‌شود تا به وسیله آن، اعمال بندگان را ببیند، و به
راستی علی علیه السلام کلمه‌های از این کلمات تا مه بودند.^۱

۵۶- **حَقُّ یَقِینٍ**؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه **﴿وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْیَقِینِ﴾**^۲؛
«و آن یقین خالص است»، می‌فرماید:

ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام فمن کذب بها کانت علیه حسرة، کان
قد کذب بالحقّ الیقین من وجوب ولایتہ.

مقصود از «حق یقین» همان ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است، کسی که آن
را تکذیب نماید، در حسرت و ندامت خواهد بود و او در واقع «حق یقین»
را تکذیب نموده که ولایت آن حضرت واجب و لازم است.^۳

۵۷- **لسان**؛ امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه **﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنِینِ * وَلساناً
وَشَفَتَینِ﴾**^۴؛ «آیا برای او دو چشم قرار ندادیم * و یک زبان و دو لب!؟»،
می‌فرماید:

مقصود از «دو چشم»؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و منظور از «زبان»؛ امیر مؤمنان
علی علیه السلام و مراد از «دو لب»؛ امام حسن و امام حسین علیهما السلام هستند.^۵

۵۸- قول اختلاف شده؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه **﴿إِنَّکُمْ لَنفی
قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾**^۶؛ «شما در گفتاری مختلف و گوناگون هستید»، می‌فرماید:
مقصود آن است که چون خدای متعال آنان را به ولایت امیر مؤمنان
علی علیه السلام خبر داد؛ آنها اختلاف نمودند.^۷

۱. بحار الأنوار: ۳۹/۲۵ ح ۷.

۲. سوره حاقه، آیه ۵۱.

۳. تفسیر برهان: ۳/۲۸۰ ح ۱ و ۲.

۴. سوره بلد، آیه ۸ و ۹.

۵. تأویل الآیات: ۲/۷۹۸ ح ۴.

۶. سوره ذاریات، آیه ۸.

۷. همانند این روایت در «تفسیر برهان: ۳/۲۳۱ ح ۳» از ابا جعفر علیه السلام نقل شده است.

و در مورد آیه شریفه ﴿وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^۱؛ «گفتار خودتان را پنهان نمایید یا آشکار، او به آنچه در سینه‌هاست آگاه است»، می‌فرماید:

یعنی خدای متعال از باطن شما آگاه است و می‌داند که چه کینه‌ها و دشمنی‌هایی برای آن حضرت پنهان نموده‌اید.

و در مورد آیه شریفه ﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾^۲؛ «ما آیات قرآن را پشت‌سر هم بر آنان آوردیم»، فرمود:

معنایش این است که امامی را پس از امامی آوردیم.^۳

۵۹- انسان؛ امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^۴؛ «خدای رحمان * که قرآن را تعلیم فرمود * انسان را آفرید * و به او بیان را آموخت»، می‌فرماید:

منظور از «انسان» امیر مؤمنان علی علیه السلام است که خدای سبحان همه مایحتاج مردم را به او آموخت.^۵

۶۰- حیات و زندگی؛ امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۶؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را پاسخ دهید هنگامی که شما را به سوی چیزی که حیات و زندگی می‌بخشد، می‌خواند»، می‌فرماید:

این آیه شریفه راجع به ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده (که همانا ولایت آن حضرت، موجب حیات ابدی و سعادت دائمی می‌باشد).^۷

۱. سوره ملک، آیه ۱۳.

۲. سوره قصص، آیه ۵۱.

۳. تأویل الآیات: ۱/۴۲۰ ح ۱۴.

۴. سوره الرحمان، آیه ۱-۴.

۵. تأویل الآیات: ۲/۶۳۰ ضمن ح ۲ (با اندکی تفاوت).

۶. سوره انفال، آیه ۲۴.

۷. الکافی: ۸/۲۴۸ ح ۳۴۹.

۶۱ - تجارت؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُجِبُّكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می‌بخشد؟!»، می‌فرماید:

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: أنا التجارة العظمى المربحة المنجية من عذاب الله الأليم التي دلّ الله تعالى في كتابه.

منم آن تجارت بزرگ سودآوری که به وسیله آن از عذاب دردناک خدای متعال رهایی می‌یابید؛ تجارتی که خداوند که در کتابش به آن راهنمایی فرموده است.^۲

و ابن عباس در تفسیر آیه شریفه ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ﴾^۳؛ «و هر کس از خدا و پیامبرش اطاعت کند و از خداوند بترسد و تقوا پیشه کند»، گوید:

این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.^۴

۶۲ - وصیت، سفارش؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شبی که در آسمانها سیر داده شدم خداوند متعال برای من وحی نمود و فرمود:

يا محمد! علي وصيك، يا محمد، أنا الله لا إله إلا أنا عالم الغيب والشهادة، الرحمان الرحيم. يا محمد، علي وصيك وهو أول من أخذت ميثاقه من الوصيين، وآخر من أقبض روحه من الأوصياء، وهو الدابة التي تكلمهم، وليس لك أن تكتمه شيئاً من علمي، ما خلقت من حلال أو حرام إلا وعلي عليم به.

۱. سوره صف، آیه ۱۰.

۲. تفسیر برهان: ۴/۳۳۰ ح ۱ (با تفاوت در الفاظ).

۳. سوره نور، آیه ۵۲.

۴. تفسیر برهان: ۲/۱۴۵ ح ۴.

ای محمد اعلی، وصی و جانشین توست، ای محمد امنم خدایی که معبودی جر من نیست، دانای نهان و آشکار، بخشنده و مهربانم.

ای محمد اعلی، جانشین و وصی توست، او از میان اوصیاء نخستین کسی است که از او پیمان گرفته‌ام، و آخرین کسی است که روحش را قبض می‌نمایم، او همان دابّه و جنبنده‌ای است که با مردم سخن می‌گوید، سزاوار نیست که تو چیزی از علم مرا نسبت به او پنهان نمایی، چیزی از حلال و حرام را نیافریدم جز آن که علی علیه السلام از آن آگاه است.^۱

۶۳ - سَلِّمْ؛ امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آوردید! همگی در صلح و آشتی درآید»، می‌فرماید:

منظور از «سَلِّمْ» ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام و ولایت امامان از فرزندان آن حضرت است.

سپس فرمود: اقبلوها كافة ولا تنكروها.

همگی به ولایت آنان روی آورید، و آن را انکار نکنید.^۳

و راجع به آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾^۴؛ «خداوند با کسانی است که تقوا پیشه نموده و کسانی که نیکوکارند»، فرمود: مراد از این آیه، امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان پس از آن حضرت هستند.

و راجع به آیه شریفه ﴿وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾^۵؛ «به زودی به شاکران پاداش داده خواهد شد»، فرمود:

مقصود امیر مؤمنان علی علیه السلام است که خداوند متعال از او و عبادتش شکرگزاری نمود.^۶

۱. نظیر این روایت در «بحار الأنوار»: ۳۷۷/۱۸ ح ۸۲ و ۶۸/۵۲ ح ۶۵ نقل شده است.

۲. سوره بقره، آیه ۲۰۸.

۳. تفسیر برهان: ۲۰۸/۱ ح ۳، ۶ و ۱۲.

۴. سوره نمل، آیه ۱۲۸.

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۴۵.

۶. تفسیر برهان: ۳۱۹/۱ ح ۵.

۶۴- یمین؛ کثیر گوید: امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه ﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الِیْمِینِ﴾^۱؛ «و اما اگر از اصحاب یمین باشد»، فرمود:

منظور از «یمین» امیر مؤمنان علیه السلام، «و اصحاب یمین» همان شیعیان آن حضرت هستند.^۲

۶۵- آسمان؛ ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۳؛ «ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنهاست بیهوده نیافریدیم؛ این گمان کسانی است که کفر ورزیدند»، فرمود:

«آسمان» مدحی برای علی علیه السلام است و «زمین» فاطمه علیها السلام است «و مابین آن دو» یعنی امامان از فرزندان آن حضرت علیهم السلام است.

۶۶- ایمان؛ ابوحمزه ثمالی گوید: از مولایم امام باقر علیه السلام در مورد آیه شریفه ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ﴾^۴؛ «و هر کس آنچه را که باید ایمان بیاورد انکار کند اعمال او تباه می گردد»، پرسیدم، حضرت فرمود: مقصود از «ایمان» علی بن ابی طالب علیه السلام است.

و در مورد آیه شریفه ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾؛ «و لیکن خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در قلوب شما زینت داد»، فرمود:

منظور از «ایمان» امیر مؤمنان علی علیه السلام است، ﴿وَكُرْهًا إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾^۵؛ «و کفر و فسق و عصیان را مورد نفرت شما قرار داد»، مقصود ولایت دشمنان آن حضرت است؛

۱. سوره واقعه، آیه ۹۰.

۲. تفسیر برهان: ۲۸۵/۴ ح ۴.

۳. سوره ص، آیه ۲۷.

۴. سوره مائده، آیه ۵.

۵. سوره حجرات، آیه ۷.

کسانی که بر او پیشی گرفتند (و حق حضرتش را غصب نمودند).^۱

۶۷ - کلمه تقوا؛ مالک گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: معنای کلمه تقوا در آیه شریفه ﴿وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا﴾^۲؛ «و آنان را به حقیقت تقوا ملزم نمود و آنان از هر کسی شایسته‌تر و اهل آن بودند» چیست؟ حضرت فرمود:

همان ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام است.^۳

۶۸ - امانت؛ ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^۴؛ «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید»، پرسیدم. حضرت فرمود:

هي والله! ولاية أمير المؤمنين علیه السلام وما أخذ عليهم من العهد بالبيعة له والأئمة من ولده علیهم السلام.

سوگند به خدا! (امانت) همان ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام است و همان است که پیمان گرفته شده از مردم که با او و امامان دیگر از فرزندان او علیهم السلام بیعت نمایند.^۵

۶۹ - سائق؛ جابر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به آیه شریفه ﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾^۶؛ «هر انسانی وقتی وارد محشر می‌شود به همراه او سوق دهنده و گواه امین است»، پرسیدم؟ حضرت فرمود:

«سائق» امیر مؤمنان علی علیه السلام است و «شاهد» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.^۷

۱. تفسیر برهان: ۲۰۶/۲ ح ۲ و ۶.

۲. سوره فتح، آیه ۲۶.

۳. تأویل الآیات: ۵۹۵/۲ ح ۸، بحار الأنوار: ۱۸۰/۲۴ ح ۱۲.

۴. سوره نساء، آیه ۵۸.

۵. نظیر این روایت در بحار الأنوار: ۲۷۶/۲۳ ح ۸ نقل شده است.

۶. سوره قی، آیه ۲۱.

۷. تأویل الآیات: ۶۰۹/۲ ح ۲، بحار الأنوار: ۳۵۲/۲۳ ح ۷۲.



۷۰ - ساعت؛ ابو صامت گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَاعَةً، وَإِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام
أَشْرَفَ سَاعَةً مِنْ تِلْكَ السَّاعَاتِ.

همانا شب و روز دوازده ساعت است که به راستی علی بن ابی طالب علیه السلام
شریفترین ساعت از آن ساعات است.

و این است فرمایش خدای متعال که می فرماید:

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا﴾^۱.

بلکه آنان قیامت و روز رستاخیز را تکذیب کردند، و ما برای کسی که
قیامت را تکذیب کند، آتشی شعله‌ور تهیه کرده ایم.^۲

۷۱ - قسط؛ جابر گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿قَائِمًا

بِالْقِسْطِ﴾^۳؛ «در حالی که قیام به عدالت دارد»، فرمود:

«الْقِسْطُ» الْعَدْلُ، أَقَامَهُ اللَّهُ تَعَالَى لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَدْلًا بَيْنَ
النَّاسِ وَقِسْطًا، يَقِيمُ الْحَقَّ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى، إِنْ أَطَاعُوهُ هَدَاهُمْ.

«قسط» یعنی عدل، که خداوند متعال توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام آن را
اقامه فرموده که آن حضرت در میان مردم عدل و داد نماید تا حق را میان
مردم و خدای متعال اقامه نماید، اگر مردم از آن حضرت پیروی نموده و
فرمان برند، هدایت خواهند شد.^۴

۷۲ - راه معتدل و دور از انحراف؛ حفص کناسی گوید: از امام صادق علیه السلام

شنیدم که آیه شریفه ﴿فَسَتَقْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ
اهْتَدَى﴾^۵؛ «پس به زودی می دانید که چه کسی از اصحاب راه راست و چه
کسی هدایت یافته است؟» را تلاوت می نمود و راجع به تفسیر آن فرمود:

۱. سوره فرقان، آیه ۱۱.

۲. تفسیر برهان: ۱۵۷/۳ ح ۳.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۴. نظیر این روایت در «تفسیر عیاشی»: ۱/۱۶۵ ح ۱۸ و «بحار الأنوار»: ۲۳/۲۰۴ ح ۵۱ نقل شده است.

۵. سوره طه، آیه ۱۳۵.

«صراط سوی»، همان امیر مؤمنان علی علیه السلام است، و آن که هدایت یابد به وسیله ولایت آن حضرت و پیروی نمودن از آن بزرگوار است.^۱

۷۳- آب گوارا؛ جمیل بن درّاج گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد تفسیر آیه شریفه ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ﴾^۲؛ «بگو: اگر آب سرزمین شما فرو رود چه کسی می‌تواند آب گوارا در دسترس شما قرار دهد؟»، پرسیدم. حضرت فرمود:

أرأيتم إن أذهب الله تعالى عنكم إمامكم فمن يأتيكم بإمام من بعده، يبين لكم ما اختلفتم فيه؟

آیا گمان دارید که هر گاه خدای متعال امام شما را از میان بردارد چه کسی برای شما امام و پیشوا آورد تا مسائلی را که در آن اختلاف دارید، بیان نماید؟^۳

۷۴- احسن؛ ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به آیه شریفه ﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۴؛ «و از بهترین دستورهایی که از سوی پروردگارتان بر شما فرود می‌آید، پیروی کنید»، پرسیدم. حضرت فرمود:

هي ولاية أمير المؤمنين عليه السلام وما علم الله تعالى فيه من مصالح الأمة. منظور پیروی از ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام است و آنچه خداوند متعال در آن مصلحت امت را می‌داند.^۵

۷۵- مشهود؛ عبدالرحمان بن کثیر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به آیه شریفه ﴿وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾^۶؛ «و سوگند به شاهد و مشهود»، پرسیدم.

۱. نظیر این روایت در «تأویل الآیات: ۱/۳۲۳ ح ۲۴ و ۲۵» از جابر نقل شده است.

۲. سوره ملک، آیه ۳۰.

۳. نظیر این روایت در «تأویل الآیات: ۲/۷۰۸ ح ۸۵» از یحیی حلی از امام صادق علیه السلام نقل گردیده است.

۴. سوره زمر، آیه ۵۵.

۵. تفسیر قمی: ۲/۲۵۰، بحار الأنوار: ۲۴/۱۹۴ ح ۱۴.

۶. سوره بروج، آیه ۳.

حضرت فرمود:

«شاهد» رسول خدا ﷺ و «مشهود» علی بن ابی طالب ﷺ است.^۱

۷۶ - اُمَّتٌ؛ حمزه گوید: امام باقر ﷺ در تفسیر آیه شریفه ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾^۲؛ «و از آنها که آفریدیم گروهی به سوی حق هدایت می‌کنند، و به حق اجرای عدالت می‌نمایند»، می‌فرماید:

منظور از «امت» علی بن ابی طالب ﷺ است که خداوند متعال او را امت نامید، چنان که ابراهیم ﷺ را در آیه شریفه ﴿إِنَّا إِبْرَاهِيمَ كَانَتْ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ﴾^۳؛ «همانا ابراهیم ﷺ به تنهایی امتی بود مطیع فرمان خدا» امت نامید.^۴

۷۷ - عُرْفٌ؛ ابوخطاب گوید: امام صادق ﷺ در تفسیر آیه شریفه ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾^۵؛ «با آنها مدارا کن و به نیکی‌ها دعوت کن»، فرمود: مراد از «نیکیها» همان ولایت امیر مؤمنان علی ﷺ است.

و راجع به آیه شریفه ﴿وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾^۶؛ «و از نادانان روی بگردان»، فرمود:

مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

الَّذِينَ تَرَكُوا وَلَايَتَهُ وَلَمْ يَقْبَلُوها مَعِ عِلْمِهِمْ أَنَّهَا حَقٌّ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى. (نادانان) کسانی هستند که ولایت حضرتش را ترک نموده و با اینکه می‌دانستند ولایت آن حضرت حق است و از سوی خداوند متعال است، با این حال آن را نپذیرفتند.^۷

۷۸ - استقامت؛ جابر گوید: از امام صادق ﷺ در مورد آیه شریفه ﴿إِنَّ

۱. الکافی: ۴۲۵/۱ ح ۶۹، معانی الأخبار: ۲۸۵ ح ۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۱.

۳. سوره نحل، آیه ۱۲۰.

۴. نظیر این روایت در «تفسیر عیاشی»: ۴۲/۲ ح ۱۲۰ از حمران از امام باقر ﷺ و در «تفسیر برهان»: ۵۳/۲ ح ۴۴ با سند دیگری نقل شده است.

۵ و ۶. سوره اعراف، آیه ۱۹۹.

۷. نظیر این روایت در «تفسیر عیاشی»: ۴۳/۲ ح ۱۲۷، از عبدالأعلی از امام صادق ﷺ و در «تفسیر برهان»: ۵۵/۲ ح ۴۴ نقل گردیده است.

الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أُنْ لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا ۗ^۱؛
 «به راستی آنان که گفتند: پروردگار ما خداوند است، سپس استقامت نمودند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند که: نترسید و غمگین نباشید»،
 پرسیدم؟ حضرت فرمود:

این آیه در شان علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان از فرزندان آن حضرت و شیعیانش نازل شده است.^۲

۷۹ - مستخلف؛ عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به آیه شریفه ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾^۳؛ «خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده داده که حتماً آنها را حکمران در روی زمین قرار خواهد داد، همان گونه که پیشینیان را خلیفه روی زمین قرار داد»، پرسیدم. حضرت فرمود:

این آیه در شان علی بن ابی طالب و امامان از فرزندانش علیهم السلام نازل شده است. فرمود: ﴿وَلِيُكَنَّ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾^۴؛ «و دینی که بر آنان پسندیده یا برجا خواهد نمود، و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل خواهد کرده، مقصود از آن، دوران شکوهمند ظهور حضرت قائم (صلوات الله علیه) است.^۵

۸۰ - قلم؛ محمد بن فضیل گوید: از امام ابی الحسن علیه السلام راجع به تفسیر آیه شریفه ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾^۶؛ «ن، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسد»، پرسیدم. حضرت فرمود:

۱. سوره فصلت، آیه ۳۰.

۲. نظیر این روایت در «تفسیر برهان: ۴/۱۱۰ ح ۸» از ابو بصیر نقل شده است.

۳ و ۴. سوره نور، آیه ۵۵.

۵. تأویل الآیات: ۱/۳۶۸ ح ۲۱.

۶. سوره قلم، آیه ۱.



مقصود از «ن» رسول خدا صلی الله علیه و آله و «قلم» امیر مؤمنان علی علیه السلام است.^۱

۸۱- فرع شجره؛ عمر بن یزید گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد آیه شریفه
 ﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^۲؛ «همانند درخت پاکیزه‌ای
 که ریشه‌اش در زمین ثابت و شاخه‌اش در آسمان است»، پرسیدم.
 حضرت فرمود:

الشجرة رسول الله صلی الله علیه و آله، وأمير المؤمنين علیه السلام والأئمة من ولده علیهم السلام فرعها
 وأغصانها، وعلمهم ثمرها، وشيعتهم ورقها، وإن المؤمن ليموت
 فيسقط ورقة من تلك الشجرة، وأنه ليولد فتورق ورقة فيها.

«درخت» همان رسول خدا صلی الله علیه و آله است و امیر مؤمنان و امامان از فرزندان
 آن حضرت علیهم السلام تنه و شاخه‌های آن، و علم و دانش (بی‌کران) ایشان ثمره و
 میوه آن و شیعیان آن حضرت برگ‌های آن است.

به راستی وقتی مؤمنی از دنیا می‌رود برگگی از آن درخت می‌افتد، و هنگامی
 که کودکی از مؤمنان متولد می‌شود برگگی در آن درخت می‌روید.

و منظور از ﴿تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾^۳؛ «هر زمان میوه خود را به
 اذن پروردگارش می‌دهد»، فرمود:

ما يخرج إلى الناس من علم الإمام في كل حين يسئل عنه.

مطالبی است (از حلال و حرام) که از ناحیه امام علیه السلام به سوی شیعیان در آن
 هنگام که مسأله می‌پرسند، می‌رسد.^۴

۸۲- طریقه؛ ابو حمزه گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به آیه شریفه ﴿وَأَنْ لَّوِ
 اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾^۵؛ «و اینکه اگر آنان در آن راه

۱. تأویل الآيات: ۲/۷۱۰ ح ۱.

۲ و ۳. سورة ابراهيم، آية ۲۴ و ۲۵.

۴. این روایت در «بهار الأنوار»: ۲۴/۱۴۰ ح ۶ و ۱۴۱ ح ۷ از عمر بن یزید، از امام صادق علیه السلام با اندک تفاوتی
 در الفاظ نقل شده است.

۵. سورة جن، آية ۱۶.



استقامت ورزند با آب گوارا سیرابشان می‌نماییم»، پرسیدم. حضرت فرمود:

«الطريقة» حبّ عليّ بن أبي طالب عليه السلام والأوصياء من بعده.

«طریقه» دوست داشتن علی بن ابی طالب علیه السلام و جانشینان از فرزندان آن حضرت است.^۱

۸۳ - حقّ؛ ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَٰمُ الْغُيُوبِ﴾^۲؛ «بگو: به راستی که پروردگار من حق را (بر دل پیامبران) می‌افکند، که او دانای غیبه‌هاست»، فرمود:

الحقّ أمير المؤمنين عليه السلام والأئمة من ولده عليهم السلام.

حق، امیر مؤمنان علی علیه السلام و پیشوایان از فرزندان آن حضرت علیهم السلام است.

عرض کردم: تفسیر آیه شریفه ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾^۳؛ «حق آمد و باطل نابود شد»، چیست؟ فرمود:

الحقّ موعد الإمام؛ حق وعده‌گاه امام علیه السلام است.

عرض کردم: تفسیر آیه شریفه ﴿كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ﴾^۴؛ «خداوند این چنین مثل بر حق و باطل می‌زند»، چیست؟ فرمود:

الحقّ أمير المؤمنين عليه السلام والباطل عدوّه.

حق، امیر مؤمنان علی علیه السلام و باطل، دشمن اوست.

راجع به این آیه شریفه پرسیدم:

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ - يعني بولاية عليّ بن

أبي طالب عليه السلام - وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ - بتركها -﴾^۵.

۱. بحار الأنوار: ۱۱۰/۲۴ ح ۲۱.

۲. سورة سبأ، آیه ۴۸.

۳. سورة اسراء، آیه ۸۱.

۴. سورة رعد، آیه ۱۷.

۵. سورة كهف، آیه ۲۹.



«بگو: این حق از جانب پروردگارتان است، هر کس می خواهد ایمان بیاورد»؛ (فرمود:) یعنی به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام؛ «و هر کس می خواهد کافر گردد» (فرمود:) با نپذیرفتن آن».

باز از حضرتش راجع به این آیه پرسیدم:

﴿بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾^۱؛

«بلکه او حق را برای آنان آورده؛ ولی بیشترشان از حق کراهت دارند».

[فرمود:] (یعنی) بیشتر آنها ولایت آن حضرت را دوست نمی دارند.^۲

۸۴- هدایتگر؛ محمد بن فضیل گوید: از امام ابی الحسن علیه السلام راجع به آیه

شریفة ﴿وَأَنَا لَنَا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ﴾^۳؛ «و هنگامی که ما هدایت قرآن را

شنیدیم به آن ایمان آوردیم»، پرسیدم. حضرت فرمود:

«الهدی» ما أوعز عليهم رسول الله صلى الله عليه وآله من ولاية أمير المؤمنين عليه السلام

وأولاده الأئمة عليهم السلام، من قبلها وأتى بها يوم القيامة ﴿قَلَّا يَخَافُ

بِخُسًا وَلَا رَهَقًا﴾^۴.

منظور از «هدی» اشارتی است که رسول خدا صلى الله عليه وآله راجع به ولایت امیر

مؤمنان علی علیه السلام و پیشوایان از فرزندانش به اُمت رسانیده و این مطلب را به

آنان فهمانیده بود، هر که آن را بپذیرد و با آن وارد صحرای رستاخیز گردد،

«از هیچ زیان و نقصانی و از هیچ ستمی نمی ترسد».

راوی گوید: عرض کردم: آیا این آیه تنزیل است یا تأویل؟

فرمود: بلکه تأویل است.^۵

۸۵- مقتدی؛ عمار بن یاسر راجع به تفسیر آیه شریفه ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ

هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمُ اقْتَدَى﴾^۶؛ «آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرد،

۱. سوره مؤمنون، آیه ۷۰.

۲. نظیر این روایت در «المناقب»: ۶۱/۳ نقل شده است.

۳ و ۴. سوره جن، آیه ۱۳.

۵. نظیر این روایت در «تفسیر برهان»: ۳۹۲/۴ ح ۱ نقل شده است.

۶. سوره انعام، آیه ۹۰.

پس به هدایت آنان اقتدا کن»، گوید:

خداوند متعال فرمان داد تا (مردم) به آنان (ائمه هدی علیهم‌السلام) اقتدا نموده و به سخنانشان عمل نمایند، بدین وسیله به سبب پیروی از کردار و رفتار آنها رستگار گشته و نجات یابند، و همه این مطالب در حضرت علی علیه‌السلام و پیشوایان از فرزندان علیهم‌السلام آشکار است.

۸۶ - مخصوص گردیده به رحمت؛ حماد گوید: پیشوای رؤوف امام رضا علیه‌السلام از پدران بزرگوارش علیهم‌السلام نقل می‌کند که امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^۱؛ «هر که را بخواهد به رحمت خود مخصوص گرداند»، فرمود:

المختصون بالرحمة نبي الله ووصيته وعترتهما عليه وعليهم السلام، إن لله مائة رحمة، تسعة وتسعون عنده مذكورة لمحمد وعلي وعترتهما عليه وعليهم السلام وجزء واحد مبسوط على سائر الموحدين. برگزیدگان به رحمت حق، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، جانشین او و عترت آن دو بزرگوار علیهم‌السلام هستند. به راستی که برای خداوند صد رحمت است که نود و نه مورد آن برای محمد، علی و عترت آن دو بزرگوار علیهم‌السلام ذخیره شده و یک مورد بر سایر یکتا پرستان بخش گردیده است.^۲

۸۷ - قول مختلف؛ یعنی گفتار پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ در آنجا که خداوند متعال در مورد ولایت علی علیه‌السلام به او وحی فرموده است.

و این که خدای متعال می‌فرماید: ﴿يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أْفَكَ﴾^۳؛ «از آن هر کس که شایسته نبود رو گردان شد»، مقصودش این است که هر کسی در آنچه خدای متعال فرمان داده مخالفت ورزد او را داخل آتش می‌نماید.^۴

۱. سوره بقره، آیه ۱۰۵.

۲. تفسیر برهان: ۱/۱۴۰ ح ۲ (با اندکی تفاوت در الفاظ).

۳. سوره ذاریات، آیه ۹.

۴. تأویل الآیات: ۲/۶۱۴ ح ۲، المناقب: ۳/۹۶. امام باقر علیه‌السلام در تفسیر آیه مذکور فرمودند: یعنی من أْفَكَ عن



۸۸- نفس مطمئنه؛ عبدالرحمان بن حجاج گوید:

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیات شریفه ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ از جعی
إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي * وَأَدْخُلِي جَنَّتِي^۱؛ «ای نفس
قدسی مطمئن * به سوی پروردگارت باز آی که تو از او و او از تو راضی
و خشنود است * پس در صف بندگان خاص من در آی * و وارد بهشت
من شو»، می فرماید:

یعنی نفس امیرالمؤمنین علیه السلام راضیه بما رأت فی ولیها، ومرضیه
فیما رأت فی عدوها.

مقصود نفس امیر مؤمنان علی علیه السلام است که آنچه در دوست خودش (از نعم
و مقام) می بیند خشنود است و آنچه (از پستی و عذاب) در دشمن خود
می بیند، خشنود است.^۲

۸۹- امام؛ داوود بن سلیمان گوید:

امام رضا علیه السلام حدیثی را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای من نقل کرده که پیامبر
خدا صلی الله علیه و آله راجع به آیه شریفه ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾^۳؛ «روزی که ما
همه گروه‌ها را با پیشوایانشان دعوت می کنیم»، فرمودند:

این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان آن حضرت نازل شده
است که روز قیامت هر امتی با امام زمانشان، کتاب پروردگارشان و سنت
پیامبرشان فرا خوانده می شوند.^۴
آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

يا علي! أنت سيد الوصيين وإمام المتقين وأمير المؤمنين وقائد
الفر المحجلين ويعسوب الدين.

→ ولایة علی علیه السلام أفلك عن الجنة کسی که از ولایت علی علیه السلام خودداری کند بهشت از او بازداشته می شود.

۱. سوره فجر، آیه ۲۷ - ۳۰.

۲. نظیر این روایت در «تأویل الآیات: ۷۹۵/۲ ح ۶» از عبدالرحمان بن سالم نقل شده است.

۳. سوره اسراء، آیه ۷۱.

۴. تأویل الآیات: ۲۸۲/۱ ح ۱۶. المناقب: ۶۵/۳.



ای علی! تو آقای جانشینان، پیشوای پرهیزگاران، امیر مؤمنان، رهبر رو سفیدان و رئیس بزرگ دین هستی.

گفته شد: ای رسول خدا! مگر شما امام و پیشوای همه مردم نیستید؟ حضرت فرمودند: أنا رسول الله إلى الناس أجمعين، ولكن سيكون من بعدي أئمة على الناس من أهل بيتي، يتقومون في الناس بانحدار، وتظلمهم أئمة الكفر وأشياعهم وأتباعهم. ألا فمن والاهم واتبعهم وصدقهم فهو مني ومعي وسيلقاني، ألا ومن ظلمهم وأعان على ظلمهم وكذبهم، فليس مني ولا معي وأنا منه بريء. من از جانب خدا به سوی همه مردم فرستاده شده‌ام؛ ولی پس از من، از خاندانم امامانی بر مردم خواهند بود، ایشان در میان مردم با عدل قیام می‌کنند، ولی امامان کفر و پیروانشان بر آنها ستم می‌نمایند.

آگاه باشید! هر کس آنها را دوست بدارد و از آنها پیروی کند و تصدیقشان نماید از من است و با من خواهد بود و مرا ملاقات خواهد کرد. آگاه باشید! هر کس بر آنان ستم نماید و ستمگران را در ستم به آنها یاری کند و آنان را تکذیب نماید از من نیست و همراه من نخواهد بود و من از او بیزارم.

۹۰ - منقی؛ (به دوزخ اندازنده)؛ شریک گوید:

نزد سلیمان اعمش بودم، وی در حال احتضار بود. ناگاه ابن ابی لیلی، بن شبرمه و ابوحنیفه وارد شدند، ابوحنیفه رو به سلیمان کرد و گفت: ای پیامبر خدا! از خدا بترس! چرا که تو الآن در نخستین روز از روزهای آخرت و واپسین روز از روزهای دنیا قرار گرفته‌ای، تو درباره علی بن ابی طالب علیه السلام احادیثی را روایت نمودی که اگر در مورد آنها سکوت اختیار می‌کردی برای تو بهتر بود.

اعمش گفت: آیا به شخصیتی مثل من چنین سخنانی گفته می‌شود؟
تمکم کنید تا تکیه کنم.

(آنگاه برخاست و تکیه داد و نشست) و رو به ابوحنیفه کرد و گفت: ای اباحنیفه! ابومتوکل ناجی، از ابوسعید خدری برای من نقل کرد که رسول خدا ﷺ فرمودند:

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لِي وَعَلِيٍّ: أَدْخِلَا النَّارَ مِنْ عَادَاكُمَا وَأَبْغَضَكُمَا، وَأَدْخِلَا الْجَنَّةَ مِنَ الْإِكْرَامِ وَأَحِبِّكُمَا.

در آن هنگام که روز رستاخیز فرا می‌رسد خدای متعال به من و علی ﷺ می‌فرماید: هر کس با شما دشمنی نموده و نسبت به شما کینه ورزیده، وارد دوزخش کنید و هر که شما را دوست داشته و از شما پیروی نموده وارد بهشتش نماید.

و این است معنای آیه شریفه ﴿الْقِيَامَةِ فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾^۱؛ هر کافر معاند را در دوزخ افکنیده.

و از عبایه ربیع نقل شده که گوید: از علی ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

أَنَا قَاسِمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَقُولُ: هَذَا لِي وَهَذَا لَكَ.

منم تقسیم کننده بهشت و دوزخ که به دوزخ می‌گویم: این برای من و آن برای توست.

این در حالی است که ابوذر و رسول خدا ﷺ بر صراط می‌نشینند، پس هر کس نبوت پیامبر و ولایت مرا انکار کند به دوزخ افکنده می‌شود و این است فرمایش خدای متعال که می‌فرماید: ﴿الْقِيَامَةِ فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾؛ هر کافر معاند را در دوزخ افکنیده.

الكفار من جحد نبوة محمد ﷺ، والعنيد من جحد ولايتي وعاندني.

منظور از «کفار» کسی است که نبوت حضرت محمد ﷺ را انکار کرده و «عنید» کسی است که ولایت مرا انکار کرده و با من دشمنی نموده است.^۲

و در روایت دیگری محمد بن حمران گوید: از امام صادق ﷺ راجع به

۱. سوره ق، آیه ۲۴.

۲. المناقب: ۱۵۷/۲، بشارة المصطفى: ۴۹، تفسیر برهان: ۲۲۵/۴ ح ۱۱ و ۲۲۶ ح ۱۲.



آیه شریفه ﴿أَلْقِنَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾؛ پرسیدم. حضرت فرمود:

إذا كان يوم القيامة وقف محمد ﷺ على الصراط، فلا يجوز عليه إلا من كان معه براءة.

روز قیامت، حضرت محمد ﷺ بر صراط می‌ایستد، پس هیچ کس حق عبور از آن را ندارد جز آن که به همراه او براتی باشد.

عرض کردم: برات چیست؟

فرمود: ولاية علي بن أبي طالب والأئمة من ولده ﷺ.

ولایت علی بن ابی طالب ﷺ و پیشوایان از فرزندان آن حضرت ﷺ.

آنگاه منادی حق ندا می‌کند: یا محمد! یا علی! ﴿أَلْقِنَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ

كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾ و ﴿عَنِيدٍ﴾ لعلي بن أبي طالب و ولده عليه وعليهم السلام.

ای محمد! ای علی! به دوزخ بیندازید هر کس به نبوت تو کفر ورزیده و با

علی بن ابی طالب و فرزندانش ﷺ دشمنی نموده است.^۱

۹۱- پرهیزکار! محمد بن علی گوید: امام صادق ﷺ در تفسیر آیه شریفه

﴿أَقْمَنُ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا فَهُوَ لَا قَبِيحَ﴾^۲؛ «آیا کسی که ما به او وعده نیکویی

دادیم که به آن خواهد رسید»، فرمود:

الموعود علي بن أبي طالب ﷺ وعده الله تعالى أن ينتقم له من

أعدائه في الدنيا، ووعدته الجنة له ولعترته ولأوليائه في الآخرة.

وعده داده شده؛ همان علی بن ابی طالب ﷺ است که خداوند متعال وعده

فرموده به وسیله او در دنیا از دشمنانش انتقام بگیرد، و به او و خاندان و

دوستانش در آخرت وعده بهشت داده است.^۳

و این در فرمایش خدای متعال نیز است که می‌فرماید: ﴿أَمْ نَجْعَلُ

الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾^۴؛ «یا پرهیزکاران را همانند فاسقان بدکار قرار دهیم».

۱. تأویل الآيات: ۶۰۹/۲ ح ۵.

۲. سورة قصص، آیه ۶۱.

۳. تأویل الآيات: ۴۲۲/۱ ح ۱۸.

۴. سورة ص، آیه ۲۸.



فَالْمَتَّقُونَ عَلِيَّ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَئِمَّةَ علیهم السلام وَذُرِّيَّتَهُمْ، وَالْفَجَّارَ الَّذِينَ تَظْهَرُوا عَلَيْهِم بِالْعَدَاوَةِ وَالْعَمَى.

بنابراین، پرهیزکاران عبارتند از: علی، حسن و حسین و امامان علیهم السلام و فرزندان آنان. و فجّار کسانی هستند که با دشمنی های کورکورانه بر آنها غلبه نمودند.^۱

۹۲- منصور؛ فرج بن ابی شیبه گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که این آیه شریفه را چنین تلاوت می فرمود:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ - يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله - وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾^۲ عَنِ وَصِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام.

او چون خداوند از پیامبران پیمان گرفت آنگاه که به شما کتاب و حکمت بخشید، سپس برای هدایت شما پیامبری از جانب خدا آمد که کتاب و شریعت شما را تصدیق می کرد تا به او ایمان بیاورید - یعنی به رسول خدا صلی الله علیه و آله - و از او یاری کنید - یعنی وصی و جانشینش امیر مؤمنان علی علیه السلام را یاری نمایید - .

فرمود: وَلَمْ يَبْعَثْ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا إِلَّا وَأَخَذَ عَلَيْهِ الْمِيثَاقَ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بِالنَّبُوَّةِ وَلِعَلِيِّ علیه السلام بِالْإِمَامَةِ.

خداوند هیچ پیامبر و رسولی را مبعوث نفرموده جز آنکه از او به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امامت حضرت علی علیه السلام پیمان گرفت.^۳

۹۳- صاحبان امر؛ ابو مریم انصاری گوید:

از امام باقر علیه السلام راجع به آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۴؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت

۱. نظیر این روایت در «تفسیر برهان»؛ ۴/۴۶ ح ۱۱ نقل شده است.

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۱.

۳. تأویل الآیات: ۱/۱۱۶ ح ۲۹.

۴. سوره نساء، آیه ۵۹.

کنید و از رسول و صاحبان امرتان اطاعت کنید»، پرسیدم. حضرت فرمود:
این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام و پیشوایان از فرزندان آن
حضرت علیه السلام نازل شده است.^۱

۹۴ - زیتونه و شجره مبارکه؛ محمد بن علی حلبی گوید: امام صادق علیه السلام
در تفسیر آیه شریفه «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ»^۲؛ «که درخشش آن از
درخت مبارک زیتون است»، فرمود:

مقصود از «زیتون» علی بن ابی طالب علیه السلام است.

عرض کردم: تفسیر «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيئُ»^۳؛ «زیت آن نور می‌بخشد»،
چیست؟ فرمود:

یکاد نور علمه منتشر فی الارض.

نور علمش در کره زمین منتشر می‌گردد.^۴

۹۵ - خانه؛ سلمان بن جعفر گوید:

از امام رضا علیه السلام راجع به آیه «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي
مُؤْمِنًا»^۵ «پروردگارا! مرا و پدر و مادر مرا و هر کس که با ایمان وارد خانه
من شود، بیامرزش»، پرسیدم (که مراد از «بیت» چیست؟).

حضرت فرمود:

إنما عنى الله تعالى بالبیت ولاية علی بن أبی طالب علیه السلام من دخل
فیها دخل بیوت الأنبیاء علیهم السلام.

مقصود خداوند متعال از خانه و بیت، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است
که هر کس وارد آن شود در واقع به خانه پیامبران وارد شده است.^۶

۱. نظیر این روایت در «تفسیر برهان: ۱/۲۸۵ ح ۳۲» از عبدالله بن عجلان نقل شده است.

۲ و ۳. سوره نور، آیه ۳۵.

۴. نظیر این روایت در «تفسیر برهان: ۳/۱۳۴ ح ۴» نقل شده است.

۵. سوره نوح، آیه ۲۸.

۶. همانند این روایت در تفسیر برهان: ۴/۳۹۰ ح ۱ از محمد بن علی حلبی، از امام الصادق علیه السلام نقل شده است.

۹۶- قریبی، نزدیکان؛ ابو الحسن مثنی گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

هنگامی که آیه شریفه **﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَمْرًا إِلَّا الْوَعْدَةَ فِی الْقُرْبَى﴾**^۱؛ «من از شما پاداش رسالت نمی خواهم جز محبت و سوگند برای خویشاوندانم» نازل شد؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخاست و فرمود:
أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرْضًا فَبَيْنَ أُمَّتِهِ مَرْكُوبَةٌ
ای مردم! همانا خدای متعال امری را بر شما واجب فرموده است آن را چه
می نمایید؟

کسی پاسخ نگفت. حضرات، فردای شمان روز در میان جمیعت برخاست
و سخن خودش را تکرار فرمود، باز کسی از جمیعت پاسخ نداد.
روز سوم نیز سخن خود را تکرار فرمود، باز کسی پاسخ نداد.
فرمود: ای مردم! این که گفتم: خداوند پرداخت و ندای آن را بر شما
لازم نموده است، نقره، خوردنی، آشامیدنی و پوشیدنی نیست.
گفتند: ای رسول خدا! پس آن نقره و واجب چیست؟
فرمود: خداوند متعال این آیه شریفه را بر من فرود آورد:
﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَمْرًا إِلَّا الْوَعْدَةَ فِی الْقُرْبَى﴾؛ «من از شما
پاداش رسالت نمی خواهم جز محبت و سوگند برای خویشاوندانم».
گفتند: اگر این است پس می پذیریم.
پیشوای ششم، امام صادق علیه السلام می فرماید:

ما وفي منهم خير سبعة نفر: سلمان وأبوذر والمقداد وعمار
وجابر ومولى لرسول الله صلی الله علیه و آله وزید بن أرقم، وإنما عنى بالقریبی
أمیر المؤمنین علیه السلام والأئمة من ولده علیهم السلام.

کسی از آن مردم به این عهد و پیمان وفا ننمود جز هفت نفر: که عبارتند از:
سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، جابر، غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و زید بن ارقم.
و مقصود از «قریبی و نزدیکان» امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان از فرزندان آن
حضرت علیه السلام است.^۲

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲. همانند این روایت در بشارة المصطفی: ۲۳۶ و تفسیر برهان: ۱۲۴/۴ ح ۱۴ (با تفاوت در سندها نقل شده است).

۱۰۰ - سفید روی؛ ابی‌الخیر گوید: در آن هنگام که ابوذر به سوی ربه تبعید گردید، و عازم به سوی ربه بود با علی بن ابی طالب علیه السلام، مقداد، حذیفه، عمار و عبدالله بن مسعود گرد آمدند.

ابوذر گفت: آیا شما گواهی می‌دهید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

امت من در روز قیامت با پنج پرچم در کنار حوض نزد من خواهند آمد: نخستین پرچم از آن گوساله (امت) است، هنگامی که پرچم را از دستش می‌گیرم چهره خود و پیروانش سیاه می‌گردد و گام‌هایشان می‌لرزد و قلبشان به طپش می‌افتد.

آنگاه عبدالله بن قیس با پرچمی وارد می‌گردد، چون دست او را می‌گیرم چهره خود و پیروانش سیاه می‌گردد و گام‌هایشان می‌لرزد و قلبشان به طپش می‌افتد.

آنگاه پرچم مخدج وارد می‌شود، چون دست او را می‌گیرم چهره خود و پیروانش سیاه می‌گردد، گام‌هایشان می‌لرزد و قلبشان به طپش می‌افتد. آنگاه چهارمین پرچم وارد می‌شود، می‌گویم: شما نیز راه هم‌کیشانان را بروید.

آنان همگی با چهره‌های سیاه باز می‌گردند، و وارد حوض نگشته و جرعه‌ای از آن نمی‌نوشند.

ثم یرد علیّ امیر المؤمنین وقائد الغرّ المحجلین، فأقوم وأخذ بیده فیبیض وجهه ووجوه أصحابه.

فأقول: بماذا خلفتموني في الثقلين بعدی؟ فيقولون: أتبعنا الأكبر وصدقناه، ووازرنا الآخر ونصرناه، وقتلنا معه.

فأقول: ردّوا فیشرهون شربة لا یظمأون أبداً وینصرفون مبیضة وجوههم كالشمس الطالعة وكالقمر لیلة تمامه.

آنگاه امیر مؤمنان، رهبر سفیدرویان وارد می‌شود، چون دست او را می‌گیرم، در این هنگام چهره خود و یارانش سفید گشته و می‌درخشد. می‌گویم: پس از من با دو یادگار گرانبهای من چگونه رفتار نمودید؟





می‌گویند: از ثقل اکبر (که قرآن کریم است) پیروی نموده و آن را تصدیق کردیم، و ثقل اصغر (که همان عترت پاک است) را یاری نموده و به همراه آنان جنگیدیم.

می‌گویم: وارد حوض شوید.

پس آنان وارد حوض کوثر می‌شوند و شربتی از آن می‌آشامند که پس از آن هرگز تشنه نمی‌شوند، آنان با چهره‌های سفید و نورانی که همانند آفتاب درخشان و ماه شب چهاردهم تابان است، باز می‌گردند.

ابوذر رو به علی علیه السلام و دیگر حاضران کرد و گفت: آیا شما بر این حدیث گواهی می‌دهید؟
گفتند: آری.

گفت: من نیز بر این حدیث گواهی می‌دهم، آنگاه تاویل آیه شریفه **«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ»**^۱؛ «روزی که گروهی سفید رو و گروه دیگری سیاه رو باشند»، را یادآوری نمود و حمد و سپاس از آن خداوند جهانیان است.^۲

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

نویسنده علیه السلام گوید: از نسخه‌های که از آن استنساخ نمودیم اسامی شماره‌های ۹۶ تا ۱۰۰ ساقط شده است، و اسم «قول مختلف» نیز در دو مورد تکرار گشته، بنابراین، چهار اسم از صد اسم ناقص می‌شود.

ولی آنچه نسخه را تصحیح می‌نماید این است که در شماره‌های ۲۸، ۳۷، ۳۰، ۴۹ در هر یک، دو اسم از اسامی حضرتش نام برده شده است. پس اگر همان چهار تا را به ۹۶ بیافزاییم، ۱۰۰ اسم تکمیل خواهد شد.

علامه مجلسی علیه السلام در «بحار الأنوار» می‌نویسد: صاحب کتاب «الأنوار» گوید: برای علی علیه السلام سیصد اسم در کتاب خدا است.^۳

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۶.

۲. نظیر این روایت با همین سند در «تفسیر برهان: ۱/۳۰۸ ح ۵۱ آمده است.

۳. بحار الأنوار: ۶۲/۳۵.



در کتاب «سلیم بن قیس» آمده است: سلیم گوید:

آنگاه از مقداد پرسیدم و گفتم: خداوند تو را رحمت کند! بهترین مطلبی که درباره علی بن ابی طالب علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای، برای من نقل کن.

مقداد گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَوَحَّدَ بِمَلَكَهَ فَعَرَّفَ أَنْوَارَهُ نَفْسَهُ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِمْ أَمْرَهُ وَ أْبَاحَهُمْ جَنَّتَهُ فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَطْهَرَ قَلْبَهُ مِنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ عَرَفَهُ وَ لَآيَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَطْمَسَ عَلَى قَلْبِهِ أَمْسَكَ عَنْهُ مَعْرِفَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام.

خداوند متعال در پادشاهی خود یگانه است، پس حق تعالی خود را به انوارش شناسانید، سپس امر خود را به آنان واگذار کرد و بهشتش را بر آنان ارزانی داشت.

هر کس را از جن و انس - خدا بخواهد قلبش را پاک گرداند ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را به او می‌شناساند، و هر کس که خدا بخواهد بر قلبش پرده‌ای بکشد او را از شناخت علی بن ابی طالب علیه السلام باز می‌دارد.

سوگند به خدایی که جانم به دست اوست! آدم علیه السلام سزاوار آن نشد که خداوند او را بیافریند و از روحش بر او بدمد و توبه او را بپذیرد و او را به بهشتش باز گرداند مگر به خاطر نبوت من و اقرار او به ولایت علی علیه السلام پس از من.

سوگند به خدایی که جانم به دست اوست! ملکوت آسمان و زمین به ابراهیم علیه السلام نشان داده نشد و خداوند او را دوست خود قرار نداد مگر به خاطر نبوت من و اقرار او به ولایت علی علیه السلام پس از من.

سوگند به خدایی که جانم به دست اوست! خداوند با موسی علیه السلام سخن نگفت و عیسی علیه السلام را نشانه و آیت بر جهانیان نشناسانید مگر به خاطر نبوت من و شناسایی علی علیه السلام پس از من.

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! مَا تَنَبَأَ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ وَالْإِقْرَارِ لَنَا



بالولاية، ولا استأهل خلق من الله النظر إليه إلا بالعبودية له والإقرار لعلِّي عليه السلام بعدي.

سوگند به خدایی که جانم به دست اوست! هیچ پیامبری به پیامبری نرسید مگر به خاطر شناخت و اقرار بر ولایت ما، و هیچ آفریده‌ای از جانب خداوند اهلیت پیدا نکرد که خداوند بر او نظر نماید مگر با بندگی در برابر خدا و اقرار به علی علیه السلام پس از من.

آنگاه مقدار سکوت کرد.

گفتم: خدا رحمت کند! مطلب دیگری هم هست؟
گفت: آری، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

علی حاکم و مدبّر این اُمت و گواه بر آنها و متصدی حساب آنهاست. او صاحب مقام والا است، او همان راه حق روشن است، او صراط مستقیم خداوند است.

مردم پس از من به وسیله او از گمراهی هدایت می شوند، و از کوردلی بصیرت و بینش پیدا می کنند، و به وسیله او نجات یافتگان، نجات می یابند، و به وسیله او از مرگ پناه برده می شوند و از ترس امان می یابند و به وسیله او گناهان محو و ظلم و ستم دفع و رحمت (الهی) نازل می گردد.

وهو عين الله الناظرة، وأذنه السامعة، ولسانه الناطق في خلقه، ويده المبسوطة على عباده بالرحمة، ووجهه في السماوات والأرض، وجنبه الظاهر اليمين، وجنبه القوي المتين، وعروته الوثقى التي لا انفصام لها، وبابه الذي يؤتى منه، وبيته الذي من دخله كان آمناً، وعلمه على الصراط في بعثه، من عرفه نجا إلى الجنة، ومن أنكره هوى إلى النار.

او چشم بینای خداوند و گوش شنوای اوست، او زبان گویای خداوند در خلقتش و دست باز او به رحمت، بر بندگانش است، او وجه خدا در آسمانها و زمین است، او جنب راست و آشکار اوست.





او ریسمان قوی و محکم خداوند و دستگیره محکم اوست که هرگز از هم‌گیختگی ندارد، او باب خداوند است که بایستی از آن وارد شد، و خانه خداست که هر کس واردش شود در امان خواهد بود. او علم و پرچم خداوند بر روی صراط در روز برانگیختن مردم خواهد بود، هر کس او را بشناسد به سوی بهشت، نجات خواهد یافت و هر کس او را انکار کند به سوی دوزخ سقوط خواهد کرد.^۱

در کتاب «سعد السعود» می‌نویسد: ابن عباس گوید:

روزی حضرت علی علیه السلام به من فرمود:

ای ابن عباس! وقتی نماز عشاء را خواندی در «جبانه»^۲ نزد من بیا.

من نماز را خواندم و در «جبانه» به حضور حضرتش رفتم. شب مهتابی بود، حضرت رو به من کرد و فرمود:

ما تفسیر الألف من الحمد، والحمد جميعاً؟

تفسیر حرف «الف» از کلمه «الحمد» و خود کلمه «الحمد» چیست؟

من چیزی نمی‌دانستم تا پاسخ دهم.

حضرت خودش لب به سخن گشود و ساعتی تمام در مورد تفسیر آن سخن گفت، آنگاه پرسید:

فما تفسیر اللام من الحمد؟

تفسیر حرف «لام» کلمه «الحمد» چیست؟

گفتم: نمی‌دانم. حضرت ساعتی تمام در مورد تفسیر حرف «لام» کلمه

«الحمد» سخن گفت. سپس پرسید:

فما تفسیر الحاء من الحمد؟

تفسیر حرف «حاء» کلمه «الحمد» چیست؟

۱. کتاب سلیم بن قیس، ۲۴۷، بهار الأنوار: ۹۶/۴۰.

۲. جبانه: به زمین هموار، گورستان، صحرا و بیابان گفته می‌شود.



گفتم: نمی دانم.

حضرت ساعتی تمام در تفسیر حرف «حاء» کلمه «الحمد» سخن ایراد

نمود. سپس فرمود:

فما تفسیر المیم من الحمد؟

تفسیر حرف «میم» کلمه «الحمد» چیست؟

عرض کردم: نمی دانم.

باز حضرت ساعتی تمام در مورد حرف «میم» کلمه «الحمد» سخن

فرمود. باز پرسید:

فما تفسیر الدال من الحمد؟

تفسیر حرف «دال» کلمه «الحمد» چیست؟

عرض کردم: نمی دانم.

حضرت راجع به تفسیر حرف «دال» کلمه «الحمد» تا طلوع فجر سخن

گفت. آنگاه رو به من نمود و فرمود:

ای ابن عباس! برخیز و به سوی خانهات برو تا آماده نماز صبح گردی.

من برخاستم در حالی که احساس می کردم همه سخنان حضرتش را

فهمیده ام.

ابن عباس گوید: من در مورد علم و دانش خودم به قرآن، نسبت به

علم و دانش علی علیه السلام به فکر فرو رفته و اندیشیدم، متوجه شدم که دانش

من در مقایسه با دانش آن حضرت، همانند برکه است در مقابل دریا.^۱

و در روایت دیگری که نقاش نقل کرده، آمده است: ابن عباس گوید:

علی علیه السلام دارای دانشی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او آموخته بود، و

رسول خدا صلی الله علیه و آله دانشش را از خداوند متعال فرا گرفته بود. پس دانش



پیامبر ﷺ از دانش خدا بود و دانش علی ؑ از دانش پیامبر ﷺ و دانش من از دانش علی ؑ. دانش من و دانش همه اصحاب حضرت محمد ﷺ در مقایسه با دانش علی ؑ همانند قطره‌ای در هفت دریا بود.^۱

در کتاب «إثبات الوصیة» می‌نویسد: از عالم ؑ^۲ روایت شده که حضرتش فرمود:

الإسم الأعظم علی ثلاثة وسبعین حرفاً، أُعطي جميع الأنبياء منه خمسة عشر حرفاً، وأُعطي محمد ﷺ اثنين وسبعین حرفاً، وأُعطي أمير المؤمنين ؑ ما أُعطي رسول الله ﷺ.^۳

اسم اعظم الهی هفتاد و سه حرف است، که به همه پیامبران فقط پانزده حرف عطا شده و به حضرت محمد ﷺ هفتاد و دو حرف از آن داده شده است و آنچه به رسول خدا ﷺ عطا شده بود به علی ؑ نیز عطا شد.

در کتاب «المستدرک من الفردوس» آمده است: جابر گوید:

رسول خدا ﷺ فرمود: *کتابه علی بن ابی طالب*

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يباهي بعلي بن أبي طالب ؑ كلَّ يوم الملائكة المقربين حتى تقول: بخ بخ هنيئاً لك يا علي!

به راستی که خداوند متعال هر روز به علی بن ابی طالب ؑ بر فرشتگان مقرب مباحثات می‌کند، تا اینکه فرشتگان گویند: به به! به به! یا علی گوارایت باد.^۴

شیخ صدوق ؒ در کتاب «معانی الأخبار» می‌نویسد:

جابر گوید: امام باقر ؑ به من فرمود:

۱. المناقب: ۳۰/۲، بحار الأنوار: ۱۲۷/۴۰.

۲. به نظر می‌رسد که منظور از عالم، امام کاظم ؑ باشد.

۳. إثبات الوصیة: ۱۲۸.

۴. بحار الأنوار: ۳۲۷/۲۶، المناقب: ۲۶۶/۳.



دایه حضرت علی علیه السلام زنی از طایفه «بنی هلال» بود که به حضرتش شیر می داد، او خیمه‌ای داشت که در آن زندگی می کرد و از آن حضرت مواظبت می نمود.

او پسری هم داشت که برادر رضاعی^۱ علی علیه السلام بود، این کودک نزدیک یکسال از علی علیه السلام بزرگتر بود، در کنار خیمه آنها چاهی بود.

روزی آن کودک بر لب چاه آمد، و سرش را داخل آن نمود، علی علیه السلام چهار دست پا پشت سر آن کودک حرکت کرد، پای علی علیه السلام به طناب خیمه پیچید، ولی طناب را کشید تا اینکه خودش را به برادر رضاعی خود رسانید و یک پا و یک دست او را گرفت بدین گونه که دستش را با دهانش و پایش را با دستش گرفت.

مادر آن کودک سر رسید، و این صحنه را دیده فریاد زد: ای اهل قبیله! ای اهل قبیله! ای اهل قبیله! چه پسر بچه فرخنده مبارکی! او فرزندم را نگاه داشته تا در چاه نیفتد.

اهل قبیله اش آمدند و آن دو کودک را از سر چاه دور کردند، آنان از نیروی علی علیه السلام با آن سن کودکیش در شگفت شدند که چگونه با بندشدن پایش به طناب خیمه خود را به آن کودک رسانیده و او را نجات داده است؟! بدین جهت مادرش او را میمون؛ (مبارک و فرخنده) نامید، آن کودک در میان طایفه بنی هلال به «معلق میمون» معروف شده بود و فرزندانش نیز تاکنون به همان نام، معروف هستند.^۲

نویسنده علیه السلام گوید: این جلوه‌ای از نیرو و شجاعت حضرت علی علیه السلام در دوران کودکی اوست. البته ما در جلد نخست این کتاب روایاتی در شجاعت آن حضرت در دوران کودکی از جمله پاره کردن بند قنطاق و کشتن مار در گهواره، نقل کردیم.

ولی در مورد شجاعت و نیروی آن حضرت پس از آن دوران، در

۱. دو پسری که از یک مادر متولد نشده‌اند ولی از یک مادر شیر خورده‌اند، به آنها دو برادر رضاعی گفته می‌شود.

۲. معانی الأخبار: ۵۸، بحار الأنوار: ۴۷/۳۵ و ۴۸. علامه مجلسی علیه السلام این روایت را در ج: ۲۷۵/۴۱ از مناقب

این شهر آشوب: ۲۸۸/۲ نقل کرده است.

روایتی آمده:

روزی آن حضرت با دست مبارکش چنان ضربه‌ای به ستونی زد که انگشت ابهامش در سنگ فرو رفت.

ابن شهر آشوب رحمته گوید: هم‌اکنون آن ستون با همان کیفیت در شهر «کوفه» موجود است.

همچنین در «تکریت» و «موصل» و غیر آن، زیارتگاه دست مبارک حضرتش باقی است.

و نیز اثر شمشیر حضرتش در سنگی در کوه ثور، و اثر نیزه آن بزرگوار در بعضی کوهها موجود است، [و نیز انداختن سنگ آسیاب در گردن بعضی معروف است] ^۱، ^۲

در تفسیر امام حسن عسکری رحمته روایت شده:

روزی منافقان مدینه برای کشتن علی رحمته نقشه کشیدند، آنان حضرت علی رحمته را با یارانش کنار دیواری برای خوردن غذا دعوت نمودند. طول این دیوار ۳۰ ذراع، ارتفاع آن ۱۵ ذراع و ضخامتش ۲ ذراع بود. آنها برای عملی کردن نقشه خود زیر دیوار را خالی کردند و عذهای از افرادشان را با چوبهایی پشت دیوار گماشتند تا به دیوار تکیه کرده و آن را بر سر علی رحمته و یارانش فرو ریزند.

علی رحمته با یارانش زیر دیوار نشسته بودند، وقتی آنان به دیوار فشار آوردند تا فرو بریزد حضرتش با دست چپش دیوار را گرفت و از فرو ریختن آن جلوگیری کرد، سفره غذایی در برابرشان آماده بود، حضرت به یارانش فرمود: «بسم الله» بفرمایید. و خود حضرتش نیز با دست راستش مشغول خوردن غذا شد، حضرت با دست چپش دیوار را نگه داشته بود و یارانش همچنان مشغول خوردن غذا بودند.

یاران حضرتش عرض کردند: ای برادر رسول خدا! شما، هم دیوار را

۱. این فراز در «المناقب» نقل نشده است.

۲. المناقب: ۲/۲۸۹ و ۲۹۰.



نگه داشته و هم غذا میل می‌نمایید؟ شما با این کار به زحمت می‌افتید که دیوار را به خاطر ما نگاه داشته‌اید؟

علی علیه السلام فرمود: **إِنِّي لَسْتُ أَجِدُ لَهُ مِنَ الْمَسِّ بَيْسَارِي إِلَّا أَقْلَ مَتَا أَجِدُ مِنْ ثَقَلِ هَذِهِ اللَّقْمَةِ بَيْمِينِي.**

سنگینی که من از نگاه داشتن این دیوار با دست چپم احساس می‌کنم کمتر از سنگینی لقمه‌ای است که در دست راستم دارم.^۱

گفتنی است که ما پیشتر روایت صعود حضرت علی علیه السلام بر بام کعبه را نقل کردیم که حضرت چنان بتها را از خانه خدا می‌کنند که دیوارهای خانه کعبه می‌لرزید آنگاه آنها را پایین انداخته و می‌شکستند.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش می‌نویسد: معاویه گوید:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

وَاللَّهِ يَا عَلِيُّ! لَوْ بَارَزَكَ أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ لَقَتَلْتَهُمْ أَجْمَعِينَ.^۲

سوگند به خدا ای علی! اگر مردم شرق و غرب جهان به مبارزه تو آیند هر آینه همه آنها را خواهی کشت.

صفدی گوید: تاریخ‌نویسان آورده‌اند: حضرت علی علیه السلام در جنگ نهروان دو هزار نفر از خوارج را به هلاکت رساند، در آن روز حضرت وارد میدان جنگ می‌شد و آنچنان شمشیر می‌زد که شمشیرش کج می‌گشت، و از میدان جنگ بیرون می‌آمد و می‌فرمود:

لَا تَلُومُونِي وَلُومُوا هَذَا.

مرا ملامت نکنید؛ بلکه این شمشیر را ملامت کنید.

آنگاه شمشیرش را درست می‌نمود.

۱. تفسیر امام عسکری علیه السلام: ۱۹۳، بحار الأنوار: ۳۱/۴۲ ح ۹. ابن شهر آشوب رحمته الله این روایت جالب را در المناقب: ۲۹۳/۲ (به صورت اختصار) نقل نموده است.
۲. تفسیر قمی: ۲۶۹/۲، بحار الأنوار: ۲۳۳/۳۳ ح ۵۱۷.



در واقعه اشجع ثقفی، یکی از شجاعان به فرمانده خودش - که او را با گروهی برای کشتن علی علیه السلام می‌فرستاد - گفت: آیا می‌دانی ما را به سوی چه کسی می‌فرستی؟ ما را به سوی قصاب بزرگی می‌فرستی که با شمشیرش جانها را می‌ریاید. سوگند به خدا! دیدار ملک الموت برای ما آسانتر از دیدار علی بن ابی طالب است.

شیخ حسین بن شهاب الدین عاملی شجاعت حضرتش را چه زیبا توصیف نموده، آنجا که می‌گوید:

فخاض أمير المؤمنين بسيفه	لظاها وأملاك السماء له جند
وصاح عليهم صيحة هاشمية	تكاد لهاشم الشوانح تنهد
غمام من الأعناق تهطل بالدماء	ومن سيفه برق ومن صوته رعد
وصي رسول الله <small>ﷺ</small> وارث علمه	ومن كان في خم له الحل والعقد
لقد ضلّ من قاسي الوصي بضده	فذو العرش يأبى أن يكون له ندّ

در آن هنگام که امیر مؤمنان علی علیه السلام در شدت جنگ وارد میدان معرکه می‌گردد؛ فرشتگان آسمان لشکر او هستند.

او بر دشمنان چنان فریاد هاشمی زد که نزدیک بود از فریادش قلّه کوههای سنگی فرو ریزد.

ابرهایی از گردن‌ها به وجود آورد که خون از آنها می‌بارید؛ و از شمشیرش برق و از صدای نعره‌اش رعد ایجاد می‌شد.

او جانشین رسول خدا ﷺ و وارث دانش اوست؛ و کسی که در غدیر خم حلّ و عقد رسول خدا ﷺ به دست او شد.

به راستی کسی که وصی را با ضدّ او مقایسه کرد، گمراه شد؛ چرا که خدای صاحب عرش ابا دارد که بر او شریک و Antibازی باشد.

شیخ صدوق علیه السلام در دو کتاب «علل الشرایع» و «خصال» می‌نویسد:

امام صادق علیه السلام فرمود:

عرج بالنبي ﷺ إلى السماء مائة وعشرين مرّة، ما من مرّة إلا



وقد أوصى الله عز وجل فيها النبي صلى الله عليه وآله بالولاية لعلي والائمة عليهم السلام أكثر ممّا أوصاه بالفرائض.^۱

پیامبر صلى الله عليه وآله یکصد و بیست مرتبه معراج نمود، و در هر یک از آنها خدای متعال او را به ولایت علی و امامان علیهم السلام توصیه فرمود، بیش از آنکه به واجبات سفارش می فرمود.

در کتاب «إثبات الوصية» آمده است: روایت شده که:

امام حسن علیه السلام بعد از آنکه پدر بزرگوارش را دفن کرد در حالی که عمامه سیاهی با تحت الحنک باز بر سر بسته و قبای سیاهی پوشیده بود برای سخنرانی بالای منبر رفت.

حضرت پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

إنه والله! قد قبض في هذه الليلة رجل ما سبقه الأولون ولا يدركه الآخرون إنه كان لصاحب راية رسول الله، جبرئيل عن يمينه، وميكائيل عن يساره لا يثنني حتى يفتح الله علي يدية.

سوگند به خدا! امشب شخصیتی قبض روح شد که از گذشتگان کسی بر او پیشی نگرفت و از آیندگان هم کسی به مقام و منزلت او نخواهد رسید. او صاحب پرچم رسول خدا صلى الله عليه وآله بود که همواره جبرئیل طرف راست او و میکائیل طرف چپ او بودند. او هرگز از جنگ بر نمی گشت مگر اینکه خدای متعال با دستان او فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان می نمود. سوگند به خدا! او نقره سفید و طلای سرخ از خود بجای ننهاد مگر هفتصد درهم که از مازاد عطا و بخششهایش بود.

آن حضرت در شبی قبض روح شد که قرآن در آن شب نازل گردید، و «یوشع بن نون» در آن شب قبض روح شد و عیسی بن مریم علیه السلام در آن شب به آسمان بالا رفت.^۲

۱. الخصال: ۶۰۰/۲ ح ۳. بحار الأنوار: ۳۸۷/۱۸ ح ۹۶ و ۶۹۶/۲۳ ح ۴. تأویل الآیات: ۲۷۵/۱ ح ۵.

۲. إثبات الوصية: ۱۵۲.



در کتاب «مناقب» می‌نویسد: شخصی از امیر مؤمنان علی علیه السلام پرسید: چگونه صبح کردی؟ حضرت فرمود:

أصبحت وأنا الصديق الأكبر والفروق الأعظم، وأنا وصي خیر البشر، وأنا الأوّل، وأنا الآخر، وأنا الباطن، وأنا الظاهر، وأنا بكلّ شيء عليم، وأنا عين الله، وأنا جنب الله وأنا أمين الله على المرسلين، بنا عبد الله، ونحن خزّان الله في أرضه وسمائه، وأنا أحيي وأميت، وأنا حيّ لا أموت.

صبح را آغاز نمودم در حالی که من صدیق اکبر و فاروق اعظم هستم، من جانشین بهترین انسانم، منم اوّل، منم آخر، منم باطن، منم ظاهر، به همه چیز آگاهم، منم عین الله، منم جنب الله و من امین خدا بر پیامبرانم. به وسیله ما خداوند پرستش می‌شود، گنجینه‌داران خدا در زمین و آسمان ما هستیم، منم که زنده می‌کنم، منم که می‌میرانم، و من زنده‌ای هستم که هرگز نمی‌میرم.

چون حضرت این سخنان فرمود، اعرابی از سخنان حضرتش در شگفت شد، امیر مؤمنان علی علیه السلام در توضیح سخنان خود فرمود:

منم اوّل یعنی: نخستین کسی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد. منم آخر یعنی: در آن هنگام که بدن شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله در لحد گذاشته شد آخرین کسی بودم که به او نگاه کردم. منم ظاهر یعنی: آشکار کننده اسلام. منم باطن یعنی: پر از علم و دانش. به همه چیز آگاهم یعنی: علم و دانش من به همه چیز احاطه دارد که خداوند متعال دانش همه آنها را به پیامبرش داده و او نیز مرا آگاه فرموده است.

و این که من «عین الله» هستم یعنی: من چشم خدا بر مؤمنان و کفارم. و این که من «جنب الله» هستم، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:



﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾^۱.

«این که (فردای قیامت) کسی بگوید: افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در «جنب الله»؛ (اطاعت از فرمان خدا) کردم».

کسی که در مورد من کوتاهی نماید در واقع در مورد خداوند کوتاهی نموده است.

هیچ پیامبری به پیامبری نمی‌رسد جز آنکه مهر و امضائی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله بگیرد. به همین جهت، آن حضرت خاتم پیامبران نامیده شد، حضرت محمد صلی الله علیه و آله آقا و سرور پیامبران و من آقا و سرور اوصیا و جانشینان هستم.

و این که ما گنجینه‌داران خدا در زمین هستیم یعنی: به راستی که ما آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله با گفتار راست به ما آموخت، فرا گرفتیم. و این که من زنده می‌کنم یعنی: سنت و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله را زنده می‌نمایم.

و این که می‌میرانم یعنی: بدعت و نوآوری در دین را از بین می‌برم. و این که من زنده‌ای هستم که هرگز نمی‌میرم، اشاره به آیه شریفه‌ای است که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَّقُونَ﴾^۲.

«هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند، بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».^۳

۴۰/۸۵۷ شیخ طبرسی رحمته الله علیه در کتاب «احتجاج» می‌نویسد:

سلیم بن قیس رضی الله عنه گوید: شخصی خدمت باسعادت علی رضی الله عنه شرفیاب شد. من در محضر مولایم حضور داشتم و گفت و گوی آنان را می‌شنیدم. عرض کرد: مرا از برترین منقبت و فضیلت خود آگاه فرمایید.

۱. سوره زمر، آیه ۵۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۳. مناقب این شهر آشوب: ۲/۲۸۵، بحار الأنوار: ۳۹/۳۲۷ ح ۲۰.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

خداوند در کتابش درباره من آیاتی نازل فرموده است؟

عرض کرد: خداوند درباره تو چه نازل کرده است؟

حضرت این آیه را تلاوت کرد:

﴿ أَقَمْنَاكَ عَلَىٰ بَيْتِنَا مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ ﴾^۱؛

«آیا کسی که دلیل آشکاری از پروردگارش دارد و به دنبال آن، گواهی از سوی او می‌باشد».

فرمود: من شاهد و گواه نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستم.

و آیه شریفه: ﴿ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ

شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴾^۲؛

«آنان که کافر شدند می‌گویند: تو پیامبر نیستی، بگو: کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشند».

منظور خداوند از کسی که علم کتاب نزد اوست، من هستم.

و آیه شریفه: ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ

يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴾^۳؛

«سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر او و آنهایی که ایمان آورده، همان‌هایی که نماز را برپا داشته و در حال رکوع زکات می‌دهند».

و آیه شریفه: ﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾^۴؛

«اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر را و صاحبان امر را»؛

و غیر این آیات ...

سلیم گوید: من عرض کردم: برترین فضیلت و منقبتی که از ناحیه

۱. سوره هود، آیه ۱۷.

۲. سوره رعد، آیه ۲۳.

۳. سوره مائده، آیه ۵۵.

۴. سوره نساء، آیه ۵۹.

رسول خدا ﷺ دارید، بفرمایید.

امیر مؤمنان علیؑ فرمود:

(نخست آنکه) پیامبر ﷺ در روز غدیر خم مرا (به عنوان جانشین خویش) منصوب نمود، آنگاه به امر خدای متعال ولایت مرا اظهار کرد و فرمود:
أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي؛
تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی جز آنکه پس از من پیامبری نیست.

(دوم آن که) روزی من به همراه پیامبر خدا ﷺ به سفر رفتم، حضرت خدمتگزاری جز من نداشت، و به جز یک لحاف روانداز دیگری نداشت، در این سفر عایشه نیز، همراه حضرتش بود، پیامبر خدا ﷺ بین من و عایشه می‌خوابید که ما سه نفری جز همان لحاف، روانداز دیگری نداشتیم.

هنگامی که حضرت برای نماز شب برمی‌خواست لحاف را در آن قسمت که بین من و عایشه بود با دست مبارکش به پائین فشار می‌داد که به فرش زیرین می‌چسبید که گویا با این کار دو تا لحاف شده و فاصله ایجاد می‌شد. شبی من به بیماری تب مبتلا شدم و در اثر آن نتوانستم بخوابم، پیامبر خدا ﷺ نیز به خاطر بیداری من، بیدار ماند و آن شب را میان من و مصالای خودش گذراند، حضرت مقداری نماز می‌خواند آنگاه نزد من می‌آمد و حال مرا می‌پرسید و به من نگاه می‌کرد، و آن شب تا بامداد کارش همین بود.

تا این که صبح شد، حضرت نماز صبح را با اصحابش خواند و سپس فرمود: اللهم اشف علياً وعافه فإنه أسهر في الليلة معاً به.

خدایا! علی را شفا و عافیت بده از تبی که داشت، چرا که دیشب را نخوابید. سپس رسول خدا ﷺ - در حالی که اصحابش می‌شنیدند - فرمود: ای علی! مژده باد تو را.

عرض کردم: خداوند تو را مژده خیر دهد ای رسول خدا! و مرا فدایت گرداند.





فرمود: **إني لم أسأل الله الليلة شيئاً إلا أعطانيه ولم أسأله لنفسي شيئاً إلا سألتك مثله، وإني دعوت الله أن يواخي بيني وبينك ففعل، وسألته أن يجعلك ولي كل مؤمن ومؤمنة ففعل.**

من امشب از خداوند چیزی نخواستم مگر آنکه به من عطا فرمود، و چیزی برای خودم نخواستم جز آنکه همانند آن را برای تو نیز خواستم، من از خداوند خواستم که میان من و تو برادری قرار دهد و خداوند چنین کرد، و از او خواستم که تو را سرپرست و ولی هر مرد و زن مؤمنی قرار دهد و خداوند این را نیز پذیرفت.

در این هنگام دو نفر (ابابکر و عمر) از روی استهزاء یکی به دیگری گفت: می‌بینی از خدا چه خواسته؟ سوگند به خدا! یک صاع^۱ خرما بهتر از چیزی است که او از خدا خواسته (!!!) اگر از پروردگارش خواسته بود که فرشته‌ای بر او نازل کند تا او را در برابر دشمنش یاری نماید؛ یا گنجی بر او فرود آورد که به او و اصحابش - که نیازمند هستند - سودی داشته باشد؛ بهتر از آن بوده که درخواست کرده است.

و این در حالی بود که پیامبر ﷺ، علی ﷺ را به هیچ خیری دعوت نمی‌کرد مگر این که درخواست او اجابت می‌شد.^۲

شیخ ابو علی بن شیخ طوسی ﷺ در «امالی» خود می‌نویسد: ابان بن

عثمان گوید: امام صادق ﷺ می‌فرماید:

هنگامی که روز رستاخیز فرا می‌رسد، منادی از میان عرش فریاد می‌زند: خلیفه خدا در زمین کجاست؟

در این هنگام حضرت داود پیامبر ﷺ برمی‌خیزد.

از پیشگاه خدای متعال ندا می‌آید: منظور ما تو نیستی، گرچه تو هم خلیفه خدا بودی. آنگاه برای دومین بار ندا می‌آید:

أین خلیفة الله فی أرضه؟

۱. صاع: پیمانه‌ای است معادل چهار سَد، و هر مد ۷۵۰ گرم است.

۲. الإحتجاج: ۱۵۹.

خلیفه خدا در روی زمین کجاست ؟

امیر مؤمنان علی علیه السلام برمی خیزد.

از جانب خدای متعال ندا می آید:

يا معشر الخلائق! هذا علي بن ابي طالب خليفة الله في ارضه،
وحيثه على عباده، فمن تعلق بحبله في دار الدنيا فليتعلق بحبله في
هذا اليوم يستضيء بنوره وليتبعه إلى الدرجات العلى من الجنان.

ای گروه آفریدگان! این علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه خدا در روی زمین و
حجت او بر بندگانش است، هر که در دنیا به ریسمان مهر و محبت او چنگ
زده اینک امروز نیز به ریسمان مهر و محبت او چنگ بزند تا از نور او
روشنایی گیرد، و پشت سر او به سوی درجات والای بهشت، حرکت کند.
امام صادق علیه السلام می فرماید: در این هنگام، پیروان و شیعیان حضرتش که
در دنیا به مهر و محبت آن حضرت چنگ زده بودند برمی خیزند و پشت
سر حضرتش به سوی بهشت به راه می افتند.

سپس از جانب خدای متعال ندا می آید:

آگاه باشید! هر که در دنیا پیرو هر امام و پیشوایی بوده اینک دنبال سر او
به راه افتد، اینجاست که معنای آیه شریفه مصداق پیدا می کند که:

﴿تَبَّرَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ
الْأَسْبَابُ﴾ * وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَّرَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّوْا
مِنَّا، كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ
النَّارِ ۱.

رهبران گمراه کننده از پیروان خود بیزاری می جویند و کیفر خدا را
می بینند و دستشان از همه جا کوتاه می شود. و پیروان آنها می گویند: اگر
بار دیگر به دنیا باز می گشتیم از آنان بیزاری می جستیم چنان که آنان امروز
از ما بیزاری جستند، خداوند این چنین اعمالشان را به صورت حسرت به
آنان نشان می دهد و آنان هرگز از آتش دوزخ خارج نخواهند شد.^۲

۱. سوره بقره، آیه ۱۶۶ و ۱۶۷.

۲. امالی طوسی: ۶۳ ح ۱ مجلس ۳ و ۹۹ ح ۷ مجلس ۴، بحار الأنوار: ۸/۱۰ ح ۳.

در کتاب «خصال» شیخ صدوق رحمته روایت شده: جابر بن عبدالله

انصاری گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

إِنَّ فِي عَلِيٍّ رضي الله عنه خِصَالاً لَوْ كَانَتْ وَاحِدَةً مِنْهُمْ فِي جَمِيعِ النَّاسِ
لَا كَتَفُوا بِهَا فِضْلًا.

به راستی درباره علی رضي الله عنه خصلت‌هایی است که اگر یکی از آنها در همه
مردم بود به همان برتری اکتفا می‌کردند.

از قبیل این که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ»؛

هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«عَلِيٌّ مَنِّي كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى»؛

علی نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی است.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«عَلِيٌّ مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ»؛

علی از من است و من از او.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«عَلِيٌّ مَنِّي كَنَفْسِي، طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَمَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَتِي»؛

علی نسبت به من، همانند جان من است. فرمانبری از او، فرمانبری از من

است و نافرمانی از دستور او، نافرمانی از دستور من است.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«حَرْبُ عَلِيٍّ رضي الله عنه حَرْبُ اللَّهِ، وَسَلْمُ عَلِيٍّ رضي الله عنه سَلْمُ اللَّهِ»؛

جنگ علی رضي الله عنه، جنگ خداست، و صلح علی رضي الله عنه صلح خداست.

و فرمایش دیگر آن حضرت:



«ولِيَّ عَلِيٌّ علیه السلام وَلِيَّ اللَّهِ وَعَدُوُّ عَلِيٍّ علیه السلام عَدُوُّ اللَّهِ»؛

دوست علی دوست خداست و دشمن علی دشمن خداست.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«عَلِيٌّ حِجَّةُ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ عَلِيُّ عِبَادِهِ»؛

علی حجّت خدا و جانشین او در میان بندگانش است.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«حُبُّ عَلِيٍّ علیه السلام إِيمَانٌ وَبِقَضِهِ كُفْرٌ»؛

دوستی علی علیه السلام ایمان و کینه او، کفر است.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«حِزْبُ عَلِيٍّ علیه السلام حِزْبُ اللَّهِ، وَحِزْبُ أَعْدَائِهِ حِزْبُ الشَّيْطَانِ»؛

حزب علی علیه السلام حزب خداست، و حزب دشمنان او، حزب شیطان است.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّىٰ يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ»؛

علی با حق است و حق با علی است، این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«عَلِيٌّ علیه السلام قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ»؛

علی علیه السلام تقسیم کننده بهشت و دوزخ است.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا فَقَدْ فَارَقَنِي وَمَنْ فَارَقَنِي فَقَدْ فَارَقَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ»؛

هر کس از علی جدا شود در واقع از من جدا شده است و هر که از من جدا گردد در واقع از خدای متعال جدا شده است.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«شیعة علیؑ [هم] الفائزون يوم القيامة»؛

تنها شیعیان علیؑ در روز قیامت رستگارند.^۱

۴۳/۸۶۰ شیخ ابو علی بن شیخ طوسیؒ در «امالی» خود می‌نویسد:

روزی پیامبر خداﷺ انگشتری را به علیؑ داد تا آن را به حکاک داده و او عبارت زیبای «محمد بن عبدالله» را بر نگین آن حکاکی کرده و بنویسد. امیر مؤمنان علیؑ انگشتر را گرفت و به حکاک داد، و به او فرمود:

روی نگین این انگشتر بنویس: «محمد بن عبدالله».

حکاک، انگشتر را گرفت و هنگام حکاکی دستش خطا رفت و اشتباهاً روی آن نوشت: «محمد رسول الله ﷺ».

امیر مؤمنان علیؑ آمد و فرمود: انگشتر را چکار کردی؟
گفت: همین است.

حضرت انگشتر را گرفت و نگاه کرد و فرمود: من که این را نگفته بودم. گفت: راست می‌فرمایید، ولی دستانم خطا رفت و اشتباه شد. علیؑ به حضور پیامبر خداﷺ شتافت و فرمود: ای رسول خدا! آنکه ما به حکاک گفته بودیم روی نگین نوشته و می‌گوید: دستانم خطا رفته و اشتباه کرده‌ام.

پیامبر خداﷺ انگشتر را گرفت و نگاه کرد و فرمود: ای علی! من محمد بن عبدالله هستم و من محمد رسول خدایم. آنگاه انگشتر را گرفت و به انگشت مبارکش نمود.

بامدادن هنگامی که پیامبر خداﷺ به انگشترش نگاه کرد دید در قسمت زیرین نگین نقش شده: «علی ولی الله».

پیامبرﷺ از این امر در شگفت شد، پس جبرئیل فرود آمد، و آن حضرت قضاة انگشتر را برای او تعریف کرد که چنین و چنان شد. جبرئیل گفت: یا محمد! کتبت ما أردت، وکتبتنا ما أردنا.

ای محمد! آنچه تو می‌خواستی نوشتی و آنچه ما می‌خواستیم، نوشتیم.^۲

۱. الخصال: ۴۹۶ ح ۵، بشارة المصطفی: ۱۹، امالی صدوق: ۱۴۹ ح ۱ مجلس ۲۰، بحار الأنوار: ۹۵/۳۸ ح ۱۱.

۲. امالی طوسی: ۷۰۵ ح ۲ مجلس ۴۱، بحار الأنوار: ۳۷/۴۰ ح ۷۲.



در کتاب «روضه» و «فضائل ابن شاذان علیه السلام» آمده است: ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

هنگامی که به معراج به سوی آسمان برده شدم در آسمان دنیا جبرئیل گفت: ای محمد! با فرشتگان آسمان دنیا، نماز بخوان که به این امر مأمور هستی.

من با آنان نماز خواندم و همچنین در آسمان دوم و سوم با آنان نماز خواندم، وقتی به آسمان چهارم رسیدم در آنجا یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر را دیدم، جبرئیل رو به من کرد و گفت: جلو بایست و با آنان نماز بخوان.

عرض کردم: برادرم، جبرئیل! چگونه از آنان جلو بیافتم در حالی که در میان آنها پدرم حضرت آدم و حضرت ابراهیم علیهم السلام است.

گفت: خداوند متعال به تو دستور داده تا با آنان نماز بخوانی، هنگامی که نماز به پایان رسید از آنان پرس: در زمان خود برای چه چیزی برانگیخته شده‌اند؟ و چرا پیش از آنکه در صور (اسرافیل) دمیده شود، زنده شده‌اند؟ گفتم: می‌شنوم و از خدا اطاعت می‌کنم.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله با پیامبران نماز خواندند، و چون نماز به پایان رسید، جبرئیل رو به پیامبران الهی نمود و گفت: ای پیامبران الهی! شما برای چه برانگیخته شدید، و چرا هم‌اکنون زنده شده‌اید؟

قالوا بلسان واحد: بعثنا ونشرنا لنقرّ لك يا محمد! بالنبوة، ولعلی بن ابي طالب علیه السلام بالامامة.

همگی به یک زبان گفتند: ما برانگیخته شده و زنده شده‌ایم تا به پیامبری تو ای محمد! و امامت علی بن ابي طالب علیه السلام اقرار و اعتراف نماییم.^۱

باز در همان دو کتاب مذکور آمده است: جابر گوید: امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

روزی به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به بیابان مدینه رفتیم، چون در باغات

۱. الروضة في الفضائل: ۱۲۸ ح ۵۵، بحار الأنوار: ۴۲/۴۰ ح ۷۹.

آن به راه افتادیم، نخلی از میان درختان فریاد زد:

«هذا النبي المصطفى، وذا علي المرتضى».

«این پیامبر مصطفی و او علی مرتضی است».

آنگاه درخت سوومی بر درخت چهارمی فریاد زد:

«هذا موسى وذا هارون»؛ این موسی و او هارون است.

سپس درخت پنجمی به درخت ششمی فریاد زد:

«هذا خاتم النبيين وذا خاتم الوصيين».

این خاتم پیامبران و او خاتم اوصیاء و جانشینان است.

در این هنگام خنده بر لبان رسول خدا ﷺ نقش بست و تبسم نمود و

فرمود: ای ابالحسن! شنیدی؟

عرض کردم: آری، ای رسول خدا!

فرمود: این درخت خرما را چه نامی بر آن می‌گذاری؟

عرض کردم: خدا و رسول او داناترند؟

فرمود: نسّمیه الصبحاني، لأنهم صاحوا بفضلي وفضلك يا علي!

اسم این نوع درخت خرما را «صبحانی» می‌نامیم، چرا که این درختان به

فضل من و تو فریاد زدند.^۱

در کتاب «مناقب خوارزمی» نقل شده: ابن عباس گوید:

رسول خدا ﷺ فرمود:

لو أن الرياض أقلام والبحر مداد، والجنّ حساب، والإنس كتابٌ

ما أحصوا فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام.^۲

۱. الفضائل: ۱۴۶. الروضة في الفضائل: ۱۴۴ ح ۱۳۱. بحار الأنوار: ۲۸/۲۰ ح ۸۴. مدينة المعاجز: ۳۹۸/۱ ح

۲۶۲. نظیر این روایت را ابن شاذان در «مائه منقبة: ۱۴۰». خوارزمی در «المناقب: ۲۱۳ ح ۳۱۳». و ابن

شهر آشوب در «المناقب: ۳۲۷/۲» آورده‌اند.

۲. مناقب خوارزمی: ۳۲ ح ۱ و ۳۲۸ ح ۳۴۱. كشف الغمة: ۱۱۱/۱. بحار الأنوار: ۳۹/۴۰ ذیل ح ۸۵.

این روایت را ابن شاذان رحمته الله در «مائه منقبة: ۱۷۵ منقبة ۹۹». کراچکی رحمته الله در «الکثر: ۲۸۰/۱». کنجی در

«کفایة الطالب: ۲۵۱». حموی در «فرائد السطین: ۱۶/۱» و در «الأربعین: ۳۴ ح ۳۸». و امیرآبادی رحمته الله در

«تأویل الآیات: ۸۸۸/۲ ح ۱۳» آورده‌اند.

اگر درختان جنگلها قلم، آب دریاها مرکب، جنیان حسابگر و انسانها نویسنده باشند، هرگز نمی‌توانند فضایل و برتریهای علی بن ابی طالب علیه السلام را بشمارند.

باز در همان کتاب در حدیث مرفوعه‌ای آمده است:
 شخصی به ابن عباس گفت: سبحان الله! مناقب و فضایل علی علیه السلام چه قدر زیاد است؟ گمان می‌کنم سه هزار منقبت باشد.
 ابن عباس گفت: اگر سی هزار بگویی به واقع نزدیکتر است.^۱

۴۷/۸۶۴ قطب الدین راوندی رحمته الله در کتاب «الخرائج» می‌نویسد: رمیله گوید:
 روزی علی علیه السلام از محلی عبور می‌فرمود، جوانی را در آنجا دید که بی‌هدف می‌خواند و هو هو^۲ می‌گفت. حضرت فرمود:

يا شاب! لو قرأت القرآن لكان خيراً لك.

ای جوان! اگر به جای این حرفها، قرآن می‌خواندی برای تو بهتر بود.

عرض کرد: من قرآن را خوب بلد نیستم و دوست دارم که بخشی از آن را خوب یاد بگیرم.
 حضرت فرمود: نزدیک بیا.

آن جوان نزد حضرتش آمد، حضرت علی علیه السلام به آرامی چیزی در گوش او خواند، پس خداوند متعال همه قرآن را در قلب او به تصویر کشید و او حافظ کل قرآن گردید.^۳

۴۸/۸۶۵ باز در همان کتاب روایت شده:

(در یکی از جنگها) فتح قلعه‌ای که کفار در آن تجمع کرده بودند بر

۱. مناقب خوارزمی: ۳۳ ح ۳، بحار الأنوار: ۴۹/۴۰ ذیل ح ۸۵ به نقل از كشف الغمة: ۱۱۲/۱.

۲. در مصدر و «مدینة المعاجز» چنین آمده: مردی را دید که خیاطی می‌کرد و آواز می‌خواند.

۳. الخرائج: ۱۷۴/۱ ح ۷، بحار الأنوار: ۱۷/۴۲ ح ۱، مدینة المعاجز: ۱۸/۲ ح ۳۶۱.



مسلمانان سخت شد، مسلمانان از فتح آن ناامید شدند. در این موقع به جهت فتح قلعه، حضرتش علیه السلام داخل منجنیق نشست، در حالی که شمشیر بران ذوالفقار نیز در دستان مبارکش بود، مردم او را به طرف قلعه پرتاب نمودند، حضرتش در قلعه فرود آمد و آن را فتح نمود.^۱

نویسنده علیه السلام گوید: در نقلی روایت شده:

حضرتش را در منجنیق به دژ «ذات السلاسل» پرتاب نمودند، حضرت بر دیوار دژ فرود آمد، دیوارهای قلعه با زنجیرهایی محکم شده بود و در آن دیوارها، گونی‌هایی پر از پنبه - یا کاه - تعبیه شده بود تا این که منجنیق در آن عمل نکند وقتی سنگی با آن پرتاب شود.

غلات گویند: حضرتش در هوا عبور کرد در حالی که سپر (صفحه‌ای فولادی که برای نگهداری خود از آسیب شمشیر و نیزه بکار برند) در زیر قدمهایش بود و بر روی دیوار فرود آمد و با یک ضربه یداللهی همه زنجیرها را پاره نمود و گونی‌هایی که از پنبه - یا کاه - بود از هم پاشید و دژ محکم فتح شد.

غلات روایت کرده‌اند که این آیه شریفه، در این مورد نازل شده است:

﴿ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُنَاجِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا ﴾^۲؛

«و آنان گمان می‌کردند که دژهای محکمشان آنها را از عذاب الهی مانع می‌شود، ولی خداوند از آنجا که گمان نمی‌کردند به سراغشان آمد.»

نویسنده علیه السلام گوید: اگر این روایت صحیح باشد صعود آن حضرت، همانند

صعود فرشتگان و فرود آمدن آنان و به معراج بردن پیامبر صلی الله علیه و آله است.^۳

۱. الخرائج: ۱/۲۱۲ ح ۵۵، بحار الأنوار: ۱۸/۴۲ ح ۳.

۲. سورة حشر، آیه ۲.

۳. المناقب: ۲/۲۹۹.



در کتاب «مناقب» می نویسد: جابر انصاری گوید:

پس از رحلت رسول اکرم ﷺ عباس، عموی پیامبر ﷺ نزد علی ﷺ آمد و مطالبه ارث نمود.

علی ﷺ فرمود:

ماکان لرسول الله ﷺ شیء یورث إلا بغلته دلدل، وسیفه ذوالفقار، ودرعه، وعمامته السحاب، وأنا أربأ بک أن تطالب بما لیس لک. رسول خدا ﷺ چیزی برای ارث باقی نگذاشته اند جز قاطر دلدل، شمشیر ذوالفقار، زره و عمامه سحاب، من تو را از تقاضای چیزی که برای تو نیست، باز می دارم.

عباس گفت: البتہ من مطالبه می نمایم، چرا که من عموی او و وارث او از میان مردم هستم و بر این امر از همه سزاوارترم. امیر مؤمنان علی ﷺ برخاست، مردم نیز همراه حضرتش برخاستند و وارد مسجد شدند، آنگاه حضرتش دستور داد تا زره، عمامه، شمشیر و قاطر را بیاورند. چیزی نگذشت که همه را حاضر کردند. حضرت رو به عباس کرد و فرمود:

یا عمّ! إن أطقت النهوض بشيء منها فجميعه لك، فإن میراث الأنبياء لأوصيائهم دون العالم ولأولادهم، فإن لم تطق النهوض فلا حقّ لك فيه.

ای عمو! اگر بتوانی از یکی از اینها استفاده کنی همه مال تو باشد، چرا که میراث پیامبران به اوصیا و جانشینان آنان می رسد نه مثل دیگران که به فرزندانشان می رسد، و اگر نتوانستی از آنها استفاده کنی حقی در آنها نخواهی داشت.

عباس گفت: می پذیرم.

امیر مؤمنان علی ﷺ با دستان مبارکش زره رسول خدا ﷺ را بر اندام عباس پوشانید و عمامه اش را بر سرش گذاشت و شمشیر را به دستش داد

آنگاه فرمود:

ای عموا برخیز.

عبّاس نتوانست برخیزد، حضرت شمشیر را گرفت، بعد فرمود: با عمامه برخیز که آن نشانه‌ای از پیامبر ماست.

عبّاس خواست برخیزد؛ ولی نتوانست و متحیر ماند که چه کند؟

سپس علی علیه السلام فرمود: ای عموا! اینک قاطر پیامبر صلی الله علیه و آله که مخصوص من و فرزندان من است در کنار در مسجد حاضر است اگر توانستی سوارش شوی، پس سوار شو.

عبّاس از مسجد خارج شد، یکی از دشمنان من با او بود، او به عبّاس گفت: ای عموی پیامبر خدا! علی در آنچه تو می‌خواستی تو را فریب داد؛ ولی سعی کن در گرفتن قاطر فریب نخوری، هنگامی که خواستی پا در رکاب بگذاری خدا را یاد کن و «بسم الله» گفته و این آیه را بخوان که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُنْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا﴾^۱.

«خداوند آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا از نظام خود منحرف نشوند».

راوی گوید: چون چشم قاطر به عبّاس افتاد که به سوی او می‌آید رم کرد و شیهه‌ای زد که ما هرگز چنین شیهه‌ای نشنیده بودیم، چون عبّاس این صحنه را دید بیهوش شد و بر زمین افتاد، مردم اطراف او جمع شدند، دستور داد تا قاطر را بگیرند و کسی نتوانست آن را کنترل کند.

آنگاه علی علیه السلام قاطر را با اسمی که ما نشنیده بودیم، صدا زد، قاطر با گرنش و آرامش به سوی حضرتش شتافت، حضرت پای مبارک در رکابش گذاشت و روی آن قرار گرفت، و فرمود تا امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز سوار شوند، آنگاه زره پیامبر صلی الله علیه و آله را پوشید و عمامه‌اش بر



سر گذاشت و شمشیرش را حمایل کرد و سوار بر قاطر شد و به سوی منزلش به راه افتاد.

حضرت در این حال می فرمود:

هذا من فضل ربِّي لِيَبْلُوَنِي ۚ أَشْكُرُ^۱ أُنَا وَهَمَّا، أُمُّ تَكْفُرُ أُنْتِ يَا فُلَان.

این از فضل خداست تا مرا آزمایش کند که آیا من و دو فرزندم شاکریم یا تو ای فلانی کفران می نمایی.^۲

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: ۵۰/۸۶۷

یکی از دوستان علی بن ابی طالب علیه السلام طی نامه‌ای ای از شام به حضور حضرتش نوشت:

ای امیر مؤمنان! من در اینجا مشغول به خانواده بوده و در صورت ترک آنها بر آنان بیمناکم.

از طرفی اموالی دارم که در صورت خروج، از تلف شدن آنها ناراحتم، و اینها ملحق شدن به شما و در زمره شما بودن و افتخار خدمتگزاری داشتن را برایم تأخیر انداخته است، ای مولای من! و ای امیر مؤمنان! راه چاره‌ای برای من بفرمایید.

علی علیه السلام در پاسخ وی مرقوم فرمود: خانواده‌ات را در یک جا گرد آورده و اموالت را در اختیار آنان قرار ده و در همه این موارد بر محمد و خاندان پاکش درود بفرست، آنگاه بگو:

«اللَّهُمَّ هَذِهِ كُلُّهَا وَدَائِعِي عِنْدَكَ بِأَمْرِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام»؛

خداوندا! اینان همه امانتهای من نزد تو به امر بنده و ولی تو علی بن ابی طالب علیه السلام هستند.

سپس برخیز و به سوی من حرکت کن.

۱. اشاره به فرمایش خداوند است که می فرماید: «قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ۚ أَشْكُرُ أُنَا وَهَمَّا، أُمُّ تَكْفُرُ أُنْتِ يَا فُلَان»؛ «این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر او را به جا می آورم یا کفران می کنم؟» (سوره نمل، آیه ۴۰).

۲. المناقب: ۲/۳۲۵، بحار الأنوار: ۳۲/۴۲ ح ۱۰.





آن شخص به امر امام علیه السلام امتثال نموده و به سوی مولایش شتافت، جاسوسان معاویه به وی گزارش دادند که فلانی به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام فرار کرده است.

معاویه لعین دستور داد تا خانواده او را به اسارت گرفته و به عنوان غلام و کنیز قرار دهند، و اموال او را مصادره نمایند.

مأموران به خانه او ریختند، در این هنگام خداوند متعال خانواده او را شبیه عیال معاویه و اطرافیان او و نزدیکترین اطرافیان یزید قرار داد، وقتی مأموران را دیدند به آنها گفتند: این اموال ماست و ما آنها را گرفتیم، و خانواده او را به بندگی گرفته و به بازار فرستادیم.

چون مأموران چنین دیدند دست نگه داشته و تعرضی به آنان نمودند. از طرفی، خداوند به خانواده آن دوست واقعی علی علیه السلام نشان داد که چگونه آنان را شبیه خانواده معاویه و یزید قرار داد تا بدین وسیله از تعرض مأموران معاویه در امان باشند؛ ولی در عین حال می‌ترسیدند که دزدان اموالشان را به سرقت ببرند، برای این امر هم خدای متعال اموال را به صورت عقرب و مار تبدیل نمود که هر موقع دزدان قصد سرقت داشتند آنها را نیش زده و می‌گزیدند.

به همین جهت، عده‌ای از دزدانی که قصد سرقت داشتند مرده و گروه دیگری به شدت بیمار و زمین‌گیر شدند و بدین وسیله خداوند متعال از مال او نیز دفاع کرد.

... تا آنجا که روزی علی علیه السلام به دوستدار خودش فرمود: آیا دوست داری خانواده و اموال نزد تو باشند.

گفت: آری.

علی علیه السلام به درگاه خداوند عرضه نمود: خداوندا! خانواده و اموال او را حاضر فرما.

ناگاه آن مرد دید خانواده و اموالش حاضر شدند بدون این که کسی از خانواده‌اش آسیبی دیده یا چیزی از اموالش تلف شده باشد. آنان چگونگی حفظ خود و اموالش را به او گزارش دادند.

علی علیه السلام فرمود: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رِيْمًا أَظْهَرَ آيَةَ لِبَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِيدَ



في بصيرته ولبعض الكافرين ليبالغ في الإعذار إليه.

به راستی که خداوند متعال گاهی آیه و نشانه‌ای برای برخی مؤمنان آشکار می‌نماید تا بینش و بصیرت آنان افزایش پیدا کرده و برای برخی کافران حجت را تمام کند تا درهای عذرخواهی بسته شود.^۱

در کتاب «إختصاص» منسوب به شیخ مفید رحمته الله آمده است: ابان بن احمر گوید: پیشوای ششم، امام صادق علیه السلام فرمود:

يا أبان! كيف ينكر الناس قول أمير المؤمنين عليه السلام لما قال: «لو شئت لرفعت رجلي هذه فضربت بها صدر ابن أبي سفيان بالشام فتكسته عن سريره» ولا ينكرون تناول آصف وصي سليمان عرش بلقيس وإتيانه سليمان به قبل أن يرتد إليه طرفه؟ أليس نبيًا عليه السلام أفضل الأنبياء ووصيه عليه السلام أفضل الأوصياء؟ أفلا جعلوه كوصي سليمان؟ حكم الله بيننا وبين من جحد حقنا وأنكر فضلنا.

ای ابان! چگونه مردم فرمایش امیر مؤمنان علی علیه السلام را که فرمود: «اگر بخواهم با همین پایم بر سینه معاویه بن ابی سفیان که در شام است می‌زنم و او را از تختش به زیر می‌اندازم» نمی‌پذیرند، ولی قبول دارند که آصف، جانشین سلیمان علیه السلام تخت بلقیس را پیش از یک چشم بهم زدن در نزد سلیمان علیه السلام حاضر کرد؟!^۲

مگر پیامبر ما بهترین پیامبران نیست؟ و مگر وصی و جانشین او برترین جانشینان و اوصیا نیست؟ آیا او را همانند وصی سلیمان هم نمی‌دانند؟ خداوند بین ما و بین کسی که منکر حق ماست و مقام و منزلت و فضایل ما را نادیده می‌گیرد؛ داوری کند.^۲

در کتاب «مناقب» می‌نویسد: ابوهریره از اشتیاقی که به دیدار

۱. تفسیر امام عسکری علیه السلام: ۲۲۳ ح ۲۸۹، بحار الأنوار: ۳۹/۴۲ ح ۱۳، تفسیر برهان: ۱۹۴/۲ ح ۲، المناقب: ۲۲۹/۲، مدینه المعاجز: ۴۲۴/۱ ح ۲۹۴.
۲. الإختصاص: ۲۰۷، بحار الأنوار: ۱۱۵/۱۴ ح ۱۲، ۲۸/۲۷ ح ۹ و ۵۰/۴۲ ح ۱۹.

فرزندانش داشت به امیر مؤمنان علی علیه السلام شکوه نمود.

حضرت به او فرمود: چشمانت را ببند!

وی اطاعت نمود و چشمانش را بست، همین که باز کرد خود را در مدینه و در میان خانه‌اش دید، ساعتی نشست، ناگاه علی علیه السلام را بر پشت بام خانه خود دید که می‌فرمود: بیا برگردیم. چشم خود را بست و دید که در کوفه است.

ابوهریره از این امر در شگفت شد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ أَصْفَ أَوْرَدَ تَخْتًا مِنْ مَسَافَةِ شَهْرَيْنِ بِمَقْدَارِ طَرْفَةِ عَيْنٍ إِلَى

سَلِيمَانَ، وَأَنَا وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

آصف، (وصی و جانشین حضرت سلیمان) تخت بلقیس را از مسافت دو ماه راه، به فاصله یک چشم بهم زدن پیش سلیمان آورد؛ در حالی که من وصی و جانشین رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستم.^۱

طبری رحمته الله علیه در کتاب «دلائل الإمامه» می‌نویسد: ۵۳/۸۷۰

بانوی بانوان، حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها می‌فرماید:

روزی خدمت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرفیاب شده و عرض کردم: سلام بر تو ای بابا!

فرمود: سلام بر تو ای فرزندم!

عرض کردم: ای پیامبر خدا! سوگند به خدا! پنج روز است که در خانه

علی علیه السلام هیچ غذایی نیست، او نیز هیچ طعامی میل نکرده و در خانه ما

نه گوسفندی است، نه شتری، نه نوشیدنی است، نه خوردنی.

پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رو به من کرد و فرمود: نزدیک من بیا.

من نزدیک آمدم.

فرمود: دست خود به کتف من زن.

وقتی دست زدم ناگاه دیدم، سنگی میان دو کتفش بود، آن حضرت از



فرط گرسنگی، سنگی را میان دو کتفش از عمامه تا سینه‌اش بسته بود. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فریادی زد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مدت یک ماه است که در خانه‌های آل محمد صلی الله علیه و آله آتشی برای طبخ غذا روشن نشده است.

سپس فرمود: اُتدرین ما منزلة علی علیه السلام؟ کفانی امری وهو ابن اثنتی عشرة سنة، و ضرب بین یدی بالسيف وهو ابن ستّ عشرة سنة، و قتل الأبطال وهو ابن تسع عشرة سنة، و فرج همومی وهو ابن عشرين سنة، و رفع باب خیبر وهو ابن نيف و عشرين و كان لا یرفعه خمسون رجلاً.

آیا می‌دانی مقام و منزلت علی علیه السلام چیست؟ همین مقام او را پس که در دوازده سالگی امر مرا کفایت نمود، و در شانزده سالگی در رکاب من شمشیر زد و با دشمنان اسلام جنگید، و در نوزده سالگی پهلوانان نامی را از پای درآورد و در بیست سالگی غبار غم و اندوه از چهره من زدود و در بیست و چند سالگی ^۱ در ب در مستحکم خیبر را که پنجاه نفر توانایی برداشتن آن را نداشتند، از جایش کند.

در این هنگام نور از چهره مبارک حضرت فاطمه علیها السلام درخشید و از شدت شوق نتوانست در همانجا بماند به همین جهت حضور علی علیه السلام شتافت. وقتی وارد خانه شد نور چهره مبارکش همه خانه را فراگرفت و روشن کرد. علی علیه السلام فرمود: ای دخت گرامی حضرت محمد صلی الله علیه و آله! وقتی از نزد من خارج شدی چهره‌ات چنین نبود؟

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله گوشه‌ای از فضایل تو را برای من نقل کرد و من از شوق نتوانستم خود را نگه دارم و نزد تو آمدم.

علی علیه السلام فرمود: کیف لو حدّثک بکلّ فضلی.

اگر همه فضایلم را برای تو نقل نماید چگونه خواهی بود؟^۲

۱. در «امالی» آمده: در بیست و دو سالگی، و در نسخه‌ای آمده: در بیست سالگی.

۲. دلائل الإمامة: ۶۹ ح ۸، بحار الأنوار: ۶/۴۰ ح ۱۴. نظیر این روایت را صدوق علیه السلام در «امالی»: ۴۸۲ ح ۱۲ مجلس ۶۲ و شیخ طوسی علیه السلام در «امالی»: ۴۳۹ ح ۴۰ مجلس ۱۱۵ به صورت اختصار نقل کرده‌اند.



در کتاب «المجموع الرائق من أزهار الحقائق» آمده است: از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت شده که حضرتش می‌فرماید:

در آن هنگام که در میدان نبرد برای مبارزه به سوی عمرو بن عبدود شتافتم، شنیدم که گوینده‌ای این شعر را می‌خواند:

قتل علی عمرواً، قصم علی ظهراً

أبرم علی امرأ، هتك علی سترأ

علی علیه السلام عمرو را کشت و پشت او را شکست، علی علیه السلام کار اسلام را محکم کرد و پرده شرک را درید.

من گفتم: الحمد لله الذي أظهر الإسلام وقمع الشرك؛

حمد و سپاس خدایی را که اسلام را آشکار و شرک را نابود گردانید.^۱

علامه مجلسی رحمته الله در «بحار الأنوار» می‌نویسد: در یکی از کتابهای دانشمندان پیشین، روایتی نقل شده که گزیده آن چنین است:

روزی یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام در مسجد جامع کوفه گرد هم آمده و علی علیه السلام بر آنان خطبه می‌خواند. در این بین حضرت با دست مبارکش به هوا اشاره نمود و با خشم سخنانی فرمود.

ناگاه ابری به طرف حضرتش آمد و حضرت با عمار بر آن سوار شده و غایب شدند، ساعتی بعد آمدند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام بالای منبر قرار گرفته و به ایراد خطبه شقشقیه پرداخت.

مردم به حضرتش گفتند: ای امیر مؤمنان! خداوند چنین توانایی آشکاری را به تو عنایت فرموده با این حال شما مردم را به جنگ معاویه فرا می‌خوانید؟

۱. نظیر این روایت در «المنائب: ۱۴۵/۳» و «بحار الأنوار: ۹۶/۴۱» ضمن ح ۱۴ نقل شده است.

حضرت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَبَّدَهُمْ بِمُجَاهِدَةِ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ وَالنَّكَاثِينَ وَالْقَاسِطِينَ
وَالْمَارِقِينَ. وَاللَّهُ، لَوْ شِئَتْ لَمَدَدَتْ يَدِي هَذِهِ الْقَصِيرَةَ فِي أَرْضِكُمْ
هَذِهِ الطَّوِيلَةَ، وَضَرَبَتْ بِهَا صَدْرَ مُعَاوِيَةَ بِالشَّامِ، وَأَخَذَتْ بِهَا مِنْ
شَارِبِهِ... أَوْ قَالَ: مِنْ لِحْيَتِهِ... .

خداوند آنان را با مجاهده و جنگ با کفار، منافقان، ناکشان، قاسطان و
مارقان به پرستش و بندگی خویش وادار نموده است.
سوگند به خدا! اگر بخواهم همین دست کوتاه را در این زمین پهناور شما
دراز می‌کردم و در شام به سینه معاویه می‌زدم و از موی سبیل - یاریش - او
می‌کندم.

در این حال حضرت دست مبارکش را دراز کرد و سپس برگرداند در
حالی که مقدار زیادی مو در آن بود.
پس از مدتی از شام خبر رسید: در همان روزی که حضرت دست
مبارکش را به طرف شام دراز کرده بود، معاویه از تخت خود سرنگون
شده و بیهوش شده بود، آنگاه که حالش خوب می‌شود می‌بیند از سبیل و
ریشش مقداری مو کنده شده است.^۱

در کتاب «کنز الفوائد» آمده است: **۵۶/۸۷۳**

شیخ الطائفه با سلسله سند خویش از اخطب خوارزم^۲ و او نیز در یک

۱. نوادر المعجزات: ۴۴ ح ۱۶، عیون المعجزات: ۳۷، مدینه المعاجز: ۴۷۶/۱ ح ۳۱۲، بحار الأنوار: ۲۴۶/۵۷ ح ۲۶.

۲. سند این حدیث در «بحار الأنوار: ۳۸۸/۲۳ ح ۹۵» چنین آمده است و همان‌گونه که در پاورقی «بحار الأنوار»
نیز آمده، در اینجا اشتباه واضحی رخ داده، چرا که شیخ رحمته از نظر زمانی مقدم بر اخطب است و نقل روایت او
از شیخ ممکن نیست، زیرا شیخ متوفای سال ۴۶۰ هجری و اخطب متوفای ۶۵۸ هجری است.
و منشأ اشتباه هم از آنجایی است که شولستانی این حدیث را از اخطب خوارزم نقل کرده و پس از نقل آن
گفته: شیخ نیز در امالی خویش نقل کرده است و برای ناقل چنین وانمود شده که شیخ از اخطب خوارزم نقل
کرده است.





حدیث مرفوعه‌ای از ابن عباس رضی الله عنه نقل می‌کند که گوید:

گروهی از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیه شریفه ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱؛ «آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند خداوند به آنان وعده آمرزش و پاداش بزرگی داده است»، درباره چه کسی نازل شده است؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هنگامی که روز قیامت فرا می‌رسد، پرچمی از نور سفید برافراشته می‌شود و منادی فریاد می‌زند:

آقا و سرور مؤمنان برخیزد و به همراه او کسانی که پس از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده‌اند، بیایند.

در این هنگام علی بن ابی طالب رضی الله عنه از جای خود حرکت می‌کند و آن پرچم سفید نورانی در اختیار حضرتش قرار می‌گیرد، در تحت آن پرچم همه پیشی‌گیرندگان در اسلام - از نخستین مهاجران و انصار - هستند، افراد دیگری را به زیر آن پرچم راه نمی‌دهند.

علی رضی الله عنه می‌آید و بر منبری از نور رب العزه می‌نشیند، در این موقع یکایک آن افراد به آن حضرت عرضه می‌شوند و حضرت به هر کدام پاداش و نور مخصوص او را می‌دهد، وقتی آخرین نفر پاداش خود را می‌گیرد به آنها گفته می‌شود: امتیازات خود را کسب کردید و جایگاههای خودتان را در بهشت شناختید، اینک پروردگارتان می‌فرماید:

إِنَّ لَكُمْ عِنْدِي مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا يَعْنِي الْجَنَّةَ.

همانا برای شما نزد من آمرزش و پاداش عظیمی است، که منظور بهشت است.

فَيَقُومُ عَلِيُّ رضی الله عنه وَالْقَوْمُ تَحْتَ لَوَائِهِ مَعَهُ حَتَّى يَدْخُلَ بِهِمُ الْجَنَّةَ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَنبَرِهِ، فَلَا يَزَالُ يُعْرَضُ عَلَيْهِ جَمِيعُ الْمُؤْمِنِينَ فَيَأْخُذُ نَصِيبَهُ مِنْهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيَنْزِلُ أَقْوَامًا عَلَى النَّارِ.

آنگاه علی علیه السلام از جای خود حرکت می‌کند و آن گروه نیز که در زیر سایه پرچم آن حضرت هستند حرکت می‌کنند تا آنان را وارد بهشت می‌کند. سپس علی علیه السلام به سوی منبر خود برمی‌گردد و پیوسته همه مؤمنان به او عرضه می‌شوند و امتیاز و نصیب خود را گرفته و به سوی بهشت می‌روند و گروه‌هایی به سوی آتش می‌روند.

آری، این است تفسیر آیه شریفه که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾^۱؛

«آنان که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند آنان صدیقان و شهدانزد پروردگارشان هستند، برای آنان پاداش عملشان و نورشان است - که مراد از پیشی‌گیرندگان نخستین، مؤمنان و اهل ولایت علی علیه السلام هستند - و آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آنها از اهل دوزخ هستند»، و مراد از کافران، کسانی هستند که کفر ورزیدند و ولایت علی علیه السلام را تکذیب کرده و حق آن حضرت را انکار نمودند.^۲

در کتاب «المجموع الرائق من أزهار الحقائق» آمده است: ۵۷/۸۷۴

برای امیر مؤمنان علی علیه السلام صد فضیلت و برتری ویژه نقل شده که این فضایل را شیخ سعید، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه علیه السلام در روز غدیر خم سال ۳۶۱ روایت نموده است، این فضایل و مناقب از لبان دُرربار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جاری شده که خداوند متعال امیر مؤمنان علی علیه السلام را مخصوص این فضایل گردانیده است. اینک بیست و هشت فضیلت را برگزیده و به اختصار نقل می‌نمایم:

۱. سوره حدید، آیه ۱۹.

۲. تأویل الآیات: ۶۰۰/۲ ح ۱۳. این حدیث را علامه مجلسی علیه السلام در بحار الأنوار: ۴/۸ ح ۶، و علامه بحرانی علیه السلام در تفسیر برهان: ۲۰۲/۴ ح ۶ از «امالی طوسی»: ۳۷۸ ح ۶۱ مجلس ۱۳ نقل کرده‌اند. و در پایان حدیث آمده: همان‌ها هستند که خداوند آتش را بر آنان قسمت نموده و آنان سزاوار دوزخ هستند.

۱/۱ - به راستی که خداوند متعال او را از نور عظمت خویش آفریده است، چنانچه پیامبر ﷺ فرمود:

خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ؛

من و علی از یک نور آفریده شدیم.

۷/۲ - او از زمان حضرت آدم ﷺ، خداوند را در صلبهای پدران و ارحام مادرانش می‌پرستید.

۱۰/۳ - در آن هنگام که او پا به عرصه وجود گذاشت نوری از آسمان تا پشت کعبه درخشید، بتهایی که بر بام کعبه بودند به رو بر زمین افتادند و ابلیس فریاد زد و گفت: وای بر بتها و عبادت‌کنندگان آنها از این مولود! ۱۴/۴ - او همواره سخن رسول خدا ﷺ را تفسیر کرده و سخن هر پیامبر را نقل می‌نمود.

۲۷/۵ - او گنجینه علم و دانش رسول خدا ﷺ بود.

۳۵/۶ - او زداینده غم و اندوه از چهره مبارک رسول خدا ﷺ بود.

۳۹/۷ - او در آیت و نشانه بودن همانند عیسی بن مریم ﷺ بود، جز این که پیامبر نبود.

۴۰/۸ - او در صبر و شکیبایی بسان ایوب پیامبر ﷺ بود.

۴۳/۹ - او در سخاوت و دست و دل بازی همانند حضرت ابراهیم ﷺ بود.

۴۴/۱۰ - او در توانایی و صدای دلربا شبیه حضرت داود ﷺ.

۴۵/۱۱ - او در شکوه و سلطنت همانند حضرت سلیمان ﷺ بود.

۴۶/۱۲ - او در حکمت همانند حضرت لقمان ﷺ بود.

۴۷/۱۳ - او در تسلیم و راستی همانند حضرت اسماعیل ﷺ بود.

۴۸/۱۴ - او در پذیرفته شدن دعایش در درگاه الهی، همانند حضرت نوح ﷺ بود.





۴۹/۱۵- او در فرمانش همانند ذوالنون بود.

۵۰/۱۶- او در داوری همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، جز این که پیامبر نبود.

۵۳/۱۷- آنگاه که او پا به عرصه جنگ می گذاشت جبرئیل از سمت راست، میکائیل از سمت چپ و عزرائیل از پیش روی آن حضرت حرکت می کردند و جز با فتح و پیروزی باز نمی گشت.

۵۹/۱۸- او نخستین شخصیتی است که در روز رستاخیز با نامش خوانده می شود.

۶۵/۱۹- او کسی است که فرشتگان به ولایت او به سوی خدا تقرب می جویند.

۷۱/۲۰- او دلاورمردی بود که درب سنگین دژ مستحکم خیبر را از جایش کنده و آن را به مسافت چهل ذراع به پشت سرش پرتاب کرد، آنگاه آن را بر روی دستان مبارکش قرار داد و پل ساخت، تا لشکر اسلام از روی آن عبور کرده وارد قلعه شدند.

۷۵/۲۱- او کسی است که ولایتش به نقاط مختلف زمین عرضه شد، آن قسمت که پذیرفت پاکیزه و قابل کشت گشت و آن که سرپیچی کرد نمکزار شد.

۷۷/۲۲- او کسی است که ولایتش به گیاهان عرضه شد، آن که پذیرفت گیاه سودمند گشت و آنکه سرباز زد سم کشنده گشت.

۸۲/۲۳- او کسی است که ماه در شب قدر با او سخن گفت.

۸۶/۲۴- او از همه مردم بی نیاز و همه مردم نیازمند دانش آن حضرت هستند.

۹۵/۲۵- او در غیب و نهان با همه پیامبران و در آشکار با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

۹۶/۲۶- آنگاه که درب بهشت کوبیده می شود، صدایی از آن طنین

می‌افکند و می‌گوید: «یا علی»!

۹۷/۲۷ - به راستی که درخت طوبی در بهشت در خانه آن حضرت و شاخه‌های آن در خانه‌های مؤمنان است.

۹۹/۲۸ - به راستی که آن حضرت کتاب ناطق و گویای خداست.^۱

در کتاب «الثاقب فی المناقب» آمده است: ابوزبیر گوید:

از جابر بن عبدالله پرسیدم: آیا علی صلوات الله علیه دارای معجزه و نشانه‌هایی بود؟

گفت: آری، سوگند به خدا! آن حضرت دارای معجزه‌ها و روشهایی بود که گروههایی در اجتماعات شاهد آنها بودند، جز شخص معاند آن علایم را انکار نمی‌کند و جز کافر، کسی آنها را کتمان نمی‌نماید. از جمله این که: روزی در مسیری با حضرتش همسفر بودیم، حضرت فرمود:

برویم تا در زیر سایه این درخت سدر دو رکعت نماز بخوانیم.

ما رفتیم و به کنار درخت رسیده و فرود آمدیم، حضرت مشغول نماز شد و شروع به رکوع و سجود نمود.

ما می‌دیدیم آنگاه که حضرتش به رکوع می‌رفت درخت سدر نیز به رکوع می‌رفت و به هنگام سجده، سجده می‌نمود، و به هنگام قیام، قیام. چون این منظره را دیدیم شگفت‌زده گشته و منتظر شدیم تا حضرت نمازش را به پایان رساند.

آنگاه که نمازش به پایان رسید دعا کرد و فرمود:

«اللهم صلّ علی محمد و آل محمد»؛

«خداوندا! بر محمد و خاندان محمد درود فرست.»



در این هنگام شاخه‌های درخت (به قدرت خداوند به سخن در آمده و) می‌گفتند: آمین آمین.

سپس فرمود: «اللهم صلّ علی شیعة محمد و آل محمد»؛

«خداوند! بر شیعیان محمد و خاندان محمد درود فرست.»

در این موقع برگ‌ها و شاخه‌های ضخیم و نازک درخت (به قدرت خداوند به سخن در آمده و) می‌گفتند: آمین آمین.

سپس فرمود: «اللهم العن مبغضی محمد و آل محمد، و مبغضی شیعة محمد و آل محمد».

«بار خداوند! بر دشمنان محمد و خاندان محمد و دشمنان شیعیان آنان لعنت کن.»

باز در این هنگام برگ‌ها و شاخه‌های ضخیم و نازک می‌گفتند: «آمین آمین» ... تا آخر حدیث.^۱

باز در همان منبع آمده است: سفیان ثوری از امام صادق علیه السلام از

۵۹/۸۷۶

نیاکان گرامی اش علیهم السلام نقل می‌کند که حضرتش فرمود:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه عایشه گشته پس از عمل زناشویی بر روی تخت دراز کشید و خوابید. در این هنگام، ماری داخل اتاق شد و رفت روی شکم حضرتش قرار گرفت.

وقتی عایشه این منظره را دید، سراغ پدرش ابوبکر رفت تا مار را از روی شکم حضرتش دور نماید. وقتی ابوبکر آمد و خواست وارد اتاق شود مار به طرفش پرید و او برگشت.

عایشه به سراغ عمر بن خطاب رفت. او نیز (همانند رفیقش) وقتی خواست وارد شود مار به طرفش حمله کرد و او نیز بازگشت.

میمونه و أم سلمه (رضی الله عنهما) به عایشه گفتند: به سراغ علی بن ابی طالب علیه السلام برو.

عایشه جریان را به عرض حضرتش رساند، فلما دخل علی علیه السلام قامت

۱. المناقب فی المناقب: ۲۴۵ ح ۳، مدینه المعجز: ۳۹۷/۱ ح ۲۶۱.

الْحَيَّةَ فِي وَجْهِهِ تَدُورُ حَوْلَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَلُوذُ بِهِ؛ «وقتی علی علیه السلام وارد اتاق شد مار در مقابل حضرتش ایستاد، آنگاه پروانه‌وار دور حضرتش می‌چرخید و به او پناه می‌برد»، سپس در گوشه‌ای از خانه خزید. پیامبر صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد، و فرمود:

ای ابالحسن! تو اینجا هستی؟ تو کمتر خانه عایشه می‌آیی! عرض کرد: ای رسول خدا! اینک خودش خواست تا خانه‌اش بیایم. در این حال مار (به قدرت خدا) زبان به سخن گشود و گفت: یا رسول الله! إِنِّي مَلِكُ غَضَبِ عَلِيٍّ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَجِئْتُ إِلَى هَذَا الْوَصِيِّ أَطْلُبُ إِلَيْهِ أَنْ يَشْفَعَ لِي إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.

ای رسول خدا! من فرشته‌ای هستم، پروردگار جهانیان بر من غضب کرد، اینک نزد این وصی آمده‌ام تا در پیشگاه خداوند برای من شفاعت کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ادع له حتى أؤمن على دعائك. ای علی! تو برای او دعا کن تا من آمین بگویم. علی علیه السلام دعا کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله آمین گفت. مار گفت: ای رسول خدا! به راستی که خداوند مرا آمرزید و بالم را پس داد.^۱

باز در همان کتاب آمده است: مفضل گوید: پیشوای ششم، امام

صادق صلوات الله علیه فرمود:

مالک اشتر یار و علمدار امیر مؤمنان علی علیه السلام گوید: روزی (در جنگ صفین) پیش خودم گفتم:

أَنْتِي أَشَدُّ أَمَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ؟

آیا من شجاعت‌ترم یا امیر مؤمنان علی (صلوات الله علیه)؟

همین که این سخن از ذهنم خطور کرد امیر مؤمنان علی علیه السلام اسب خود را تاخت و به «ذی کلاع حمیری» حمله‌ور شد، او را از زین اسبش گرفت، و به آسمان پرتاب نمود و با شمشیرش گرفت، و با ضربتی به دو نصف

۱. الثاقب فی المناقب: ۲۴۸ ح ۳، مدینه المعاجز: ۲۹۹/۱ ح ۱۰۰.



تقسیم کرد و آنگاه فرمود: یا اشتر! أنا أم أنت؟ «اشتر! من یا تو؟»
عرض کردم: بل أنت یا امیر المؤمنین! عليك الصلاة والسلام.
بلکه شما ای امیر مؤمنان! درود و سلام بر تو باد.^۱

باز در همان کتاب آمده است: جابر بن عبدالله انصاری گوید:
در جنگ خیبر آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای درد چشم علی صلوات الله
علیه وآله دعا فرمود، و پرچم اسلام را به حضرتش واگذار کرد، علی رضی الله عنه با
سرعت، همه نیروهای تحت فرماندهی خود را به سوی دژهای مستحکم
خیبر حرکت داد.

یاران آن حضرت گفتند: کمی آهسته تر حرکت کنید تا ما هم به قلعه
برسیم. وقتی رسیدند، علی رضی الله عنه درب قلعه را کند و بر زمین انداخت.
آنگاه هفتاد نفر جمع شدند و با تمام سعی می خواستند که درب را بر
سر جایش باز گردانند.^۲

و ابو عبدالله جدلی نیز گوید: از امیر مؤمنان علی صلوات الله علیه شنیدم که
می فرمود:

در جنگ خیبر درب دژ مستحکم خیبر را کنده و برای خودم سپر قرار
داده و با آنان به مبارزه و نبرد پرداختم، آنگاه که (پیروزی نصیب ما شد
و) خداوند آنان را رسوا کرد درب را پلی بر آن قلعه قرار دادم سپس داخل
خندقشان انداختم.

شخصی گفت: چه قدر سنگینی احساس کردی؟
حضرت فرمود:

ما كان إلا مثل جُنَّتِي الَّتِي فِي عِدَّتِي فِي غَيْرِ ذَلِكَ الْمَقَامِ؛

سنگینی آن همانند سپری است که در دستم است و در موارد دیگر از آن
استفاده می کنم.

۱. المناقب في المناقب: ۲۵۷ ح ۱.

۲. المناقب في المناقب: ۲۵۷ ح ۲. این روایت را ابن شهر آشوب نیز در «المناقب: ۲۹۳/۲» نقل کرده است.

شاعری در این زمینه می‌گوید:

إِنَّ امْرَأَ حَمَلِ الرِّتَاجِ بِخَيْرٍ يَوْمَ الْيَهُودِ بِقَدْرَةِ لَمْؤَيْدٍ
حَمَلِ الرِّتَاجِ، رِتَاجِ بَابِ فَوْقَهَا وَالْمُسْلِمُونَ وَأَهْلُ خَيْرٍ حَشِدُوا
فَرَمَى بِهِ وَلَقَدْ تَكَلَّفَ رَدَّهُ سَبْعُونَ كَلِمًا لَهُ مَشْدَدٌ
رَدَّوهُ بَعْدَ مَشَقَّةٍ وَتَكَلَّفَ وَمَقَامَ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ أَرْنَدُوا^۱

همانا آن دلیر مردی که در جنگ خیبریان یهود، درب بزرگ دژ خیبر را با قدرت الهی از جای کند.

او آن درب بزرگ را - که بزرگترین درب قصرهای آن قلعه بود - از جای کند و بالا گرفت به گونه‌ای که همه مسلمانان و خیبریان آن را دیدند.

آنگاه آن شیر مرد شجاع، آن درب بزرگ را پرتاب کرد، دربی که هفتاد نفر نیرومند با زحمت آن را جا به جا می‌کردند.

افراد نیرومندی با پشتیبانی هم با زحمت و سختی آن را به جایش برگرداندند.

باز در همان کتاب آمده است: **۶۲/۸۷۹** علی بن نعمان و محمد بن سنان در یک روایت مرفوعه‌ای گویند:

امام صادق صلوات الله علیه فرمود:

(آنگاه که عایشه با پیمان شکنان، جنگ جمل را به راه انداخت، روزی)

عایشه گفت: مردی را که دشمن سرسخت علی علیه السلام است برای من پیدا کنید تا نزد او بفرستم.

پس چنین مردی را آوردند، در برابر او ایستاد، عایشه سرش را بلند کرد و گفت: دشمنی تو با این مرد چه اندازه است؟

گفت: اوقات زیادی از پروردگارم می‌خواهم که او و یارانش در جنگ من باشند و من با شمشیرم چنان ضربتی به آنان بزنم که خون از شمشیرم بریزد.

عایشه گفت: تو شایسته این کار هستی؟

۱. الثاقب فی المناقب: ۲۵۷ ح ۳، این روایت را ابن شهر آشوب نیز در «المناقب»: ۲/۲۹۵ نقل کرده است.



آنگاه نامه‌ای به او داد و گفت: این نامه را ببر و در هر موقعیتی که او را پیدا کردی - چه در حال سیر و سفر چه در حال اقامت - آن را به او بده، آگاه باش! او را در حالی می‌بینی که سوار بر استر پیامبر خدا ﷺ است و کمان او را به شانه انداخته و جعبه تیرش را از کنار زینش آویزان نموده، و یارانش پشت سرش در حالی که گویا پرنده‌گانی هستند، صف کشیده‌اند. هرگاه تو را به غذا و نوشیدنی دعوت کرد چیزی از آن مخور، چرا که در آن سحر است.

قاصد به سوی حضرت علی علیه السلام به راه افتاد و آن حضرت را در حال سواره استقبال نمود، نامه را به حضرتش داد.

حضرت مهر نامه را شکست، آنگاه آن را خواند و به او فرمود: سوگند به خدا! این کار عملی نیست.

آنگاه حضرت پا از رکاب برداشت و از استر پایین آمد، اصحاب پیرامون حضرتش حلقه زدند، حضرت رو به قاصد کرد و فرمود: چند سؤال از تو بنمایم؟

عرض کرد: آری.

فرمود: پاسخ می‌دهی؟

عرض کرد: آری.

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم! آیا عایشه گفت: مردی را که دشمن سرسخت این مرد (علی علیه السلام) باشد، می‌خواهم؟ و تو را نزد او بردند؟ او از تو پرسید: دشمنی تو با این مرد چه اندازه است؟ و تو گفتی: بسیار اوقات از خدا می‌خواهم که او و یارانش در چنگ من باشند و من چنان ضربتی بر آنان بزنم که خون از شمشیرم بریزد؟

سپس فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم! آیا عایشه به تو نگفت: نامه مرا ببر و در هر موقعیتی که او را پیدا کردی - چه در حال سیر و سفر و چه در حال اقامت - آن را به او بده، و آگاه باش! تو او را در حالی می‌بینی که سوار بر استر پیامبر خدا ﷺ است و کمان او را به شانه‌اش انداخته و جعبه تیرش را از کنار زینش آویزان نموده، و یارانش پشت سرش در حالی که گویا پرنده‌گانی هستند، صف کشیده‌اند؟



گفت: خدایا! (تو آگاهی)، آری.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم! آیا به تو نگفت: اگر تو را به غذا و نوشیدنی دعوت کردند، پس چیزی از آن مخور که در آن سحر است؟

گفت: خدایا! (تو آگاهی)، آری.

حضرت فرمود: آیا از من هم به سوی او پیغام می‌بری؟

گفت: خدایا! (تو آگاهی)، آری. چرا که من وقتی نزد تو آمدم تو دشمن‌ترین آفریدگان برای من بودی، ولی اینک در این کرهٔ خاکی از تو محبوب‌تر نزد من نیست، پس هر امری که می‌خواهی بفرما.

حضرت فرمود: ادفع الیها کتابی، وقل لها: ما أطعت الله ولا رسوله حیث أمرک بلزوم بیتک فخرجت تترددین فی العساکر.

نامهٔ مرا به او برسان و به او بگو: از خدا و پیامبر او اطاعت نکردی؛ چرا که خدا و رسولش به تو دستور دادند که در خانه‌ات بمانی و تو از خانه بیرون آمده و در میان لشکریان رفت و آمد کردی.

بعد فرمود: و به طلحه و زبیر بگو: شما در مورد خدا و رسولش با انصاف رفتار نکردید، چرا که زنان خودتان را در خانه‌هایتان گذاشتید و زن پیامبر خدا ﷺ را بیرون آوردید.

قاصد حرکت کرد و نامهٔ حضرتش را آورد و در برابر عایشه انداخت و پیام آن حضرت را به او رساند، آنگاه به سوی امیر مؤمنان علی رضی الله عنه برگشت و از یاران باوفای حضرتش گشت و در جنگ صفین به شهادت رسید. عایشه گفت: هیچ کس را نزد او نمی‌فرستیم جز آنکه او را بر علیه ما می‌شوراند.^۱

۶۳/۸۹۰ محمد بن ابی الفوارس در کتاب «الأربعین» می‌نویسد:

ابوهریره گوید: روزی علی بن ابی طالب رضی الله عنه از کنار تنی چند از قریش

۱. این روایت با اندکی تفاوت در مصادر ذیل نقل شده است: المناقب فی المناقب: ۲۶۲ ح ۲، بصائر الدرجات: ۲۴۲ ح ۴، مدینه المعاجز: ۱۳۶/۲ ح ۲۵۵، الخرائج: ۷۲۴/۲ ح ۲۸، المناقب: ۲۶۰/۲.

در مسجد عبور کرد، آنان با چشم و ابرو به حضرتش اشاره و توهین نمودند.

علی حضور پیامبر خدا ﷺ شرفیاب شد و از آنها خدمت ایشان شکایت نمود.

پیامبر خدا ﷺ خشمگین شد و فرمود:

يا أَيُّهَا النَّاسُ! ما لکم إذا ذکر إبراهیم وآل إبراهیم أشرفت وجوهکم وطابت نفوسکم، وإذا ذکر محمّد وآل محمّد قست قلوبکم وغشيت وجوهکم. والذی نفسی بیده لو عمل أحدکم عمل سبعین نبیاً من أعمال البرّ ما دخل الجنة حتّی یحبّ هذا وولده، وأشار إلی علی. ای مردم! شما را چه می‌شود وقتی ابراهیم و خاندان ابراهیم را می‌شنوید چهره‌هایتان درخشان و دل‌هایتان آرامش پیدا می‌کند؛ ولی هنگامی که نام محمّد و آل محمّد را می‌شنوید دل‌هایتان تیره و چهره‌هایتان دگرگون و درهم می‌شود؟!

سوگند به خدایی که جانم بدست قدرت اوست! اگر یکی از شما اعمال هفتاد پیامبر را انجام دهد و آرد بهشت نمی‌شود مگر اینکه این شخص و فرزندان او را دوست بدارد. و اشاره کرد به امیرالمؤمنین علی.

آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ حَقًّا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَا وَعَلِيٌّ، وَإِنَّ لِي حَقًّا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ وَعَلِيٌّ، وَإِنَّ لِعَلِيٍّ حَقًّا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَا.

به راستی که خداوند را حقی است که کسی جز خدا و من و علی آن را نمی‌داند، و همانا برای من حقی است که کسی جز خدا و علی نمی‌داند و همانا برای علی حقی است که کسی جز خدا و من آن را نمی‌داند.^۱

اسعد بن ابراهیم اربلی در کتاب «اربعین» می‌نویسد: میثم تمّار (یار

باوفای امیر مؤمنان علی) گوید:

من در شهر کوفه در حضور مولایم امیر مؤمنان علی علیه السلام بودم، گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در اطراف حضرتش بودند، ناگاه مرد بلندبالایی سوار بر مرکب که قبای خاکستری بر تن داشت و عمامه زردی بر سر گذاشته بود و با دو شمشیر مسلح بود، سر رسید.

از مرکبش پایین آمده و همانند افرادی که برای پادشاهان سلام و احترام می‌نمایند ادای احترام نمود، آنگاه گفت:

کدامیک از شما پیشوای پرهیزکار، مملو از علم و ایمان، دور از شرک، متولد حرم و دارای همت‌های والا هستید؟

کدامیک از شما حیدر ابوتراب، کننده باب و شکست‌دهنده احزاب هستید؟

یکی از حاضران اشاره به امیر مؤمنان علی علیه السلام نمود و گفت: این آقا منظور توست و او راهنمای توست.

او به سوی علی علیه السلام آمد و گفت: من از طرف گروهی به سوی شما فرستاده شده‌ام که اصیل و ریشه‌دارند، قبیله‌های بزرگوار و فضائل فراوانی دارند و به آنها «عقیمه» گفته می‌شود. آنان امیری دارند ملقب به «طاعن الأسنه»؛ (استاد سرنیزه زنان). او فرزندی دارد که آفتاب را از پیشانی او می‌بیند و دنیا را جز به خاطر دوستی او دوست ندارد.

چنین فرزند عزیزی اینک کشته شده و کسی از قاتلش خبر ندارد و معلوم نیست چه کسی او را به قتل رسانده است، اکنون به خاطر قتل او میان قبیله‌ها حوادث هلاک‌کننده‌ای رخ داده و شیاطین فتنه‌گری از هر سو بی آشکار شده و فتنه‌ها به سوی نادانسته‌گویی در حرکت است و اختلاف و شک و تردید در دلها رسوخ کرده است.

آنان راضی شده‌اند که مقتول را نزد شما بیاوریم و شما حکم کنی؛ زیرا به پیروی کردن از دستور شما اعتماد دارند و در مورد شما حسن ظن

دارند و معتقدند که این معجزه از شما ساخته است که قاتل را معرفی کنید. در غیر این صورت، میان قبیله‌ها شمشیر حاکم شده و جنگ رخ خواهد داد، و تو سزاوار حلّ مشکلات و مانع از خونریزی در میان مسلمانان هستی.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: اینک مقتول کجاست؟

او تابوتی را آورد و از آن، مرده جوانی را که با پارچه‌ای دیباج و اطلس و حریر پوشانده بودند، بیرون آورد، از او بوی عنبر و عود بلند شد. امیر مؤمنان علی علیه السلام برخاست و نماز طولانی اقامه نمود، آنگاه رو به آن شخص کرد و فرمود:

این جوان را عمویش «حریت» کشته است، زیرا او با دختر عمویش ازدواج کرد، آنگاه با وجود دختر عمویش، زن دیگری اختیار کرد،^۱ عمویش از کینه و حقدش او را کشت.

اعرابی گفت: آری، چنین است، ولی ما از این روشن‌تر می‌خواهیم که این جوان را به سخن درآوری تا آن معجزه و رازی که به تو ودیعه داده شده است، بیان کند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام برخاست و مشغول نماز شد و به درگاه خدای متعال دعا و تضرع نمود، ما شنیدیم که عرضه می‌داشت:

إلهي أنت أحييت ميت بني إسرائيل ببعض لحم بقرة، وقلت: ﴿إِضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُخَيِّ اللَّهُ الْمَوْتَى﴾^۲، وإني لأضربه ببعضي وأعلم أن بعضي عندك أكرم.

خدای من! تو مرده بنی اسرائیل را با عضوی از بدن گاو زنده نموده و فرمودی: «عضوی از بدن گاو را به مرده بزنند خداوند همچنین مردگان را

۱. در نسخه «نوادیر» چنین آمده است: زیرا او دخترش را به ازدواج این جوان درآورد، ولی او آن را رها کرده و با دختر دیگری ازدواج کرد.

۲. سوره بقره، آیه ۷۳.



زنده می‌کنده، من عضوی از بدنم را به این مرده می‌زنم، چرا که می‌دانم
عضوی از من نزد تو، گرمی‌تر (از عضو آن است).

آنگاه با پای راستش او را تکان داد سپس صدا زد: بگو به اذن خدا: چه
کسی تو را کشته است؟ همانا من علی بن ابی طالب وصی پیامبر هستم.

حضرت دو سه مرتبه تکرار فرمود در این هنگام - سوگند به خدایی که
حضرت محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث نمود - آن مرده با صدای ضعیفی
سخن گفت که همه حاضران صدای او را شنیدند و او گفت: عمویم
«حریث» مرا کشته است.

این بگفت و لب از سخن باز داشت.
در این موقع گروهی از مردم به جهت این امر شگفت، به پای مبارک
علی ﷺ افتاده و سر به سجده گذاشتند.

امیر مؤمنان علی ﷺ فرمود:

سجده مخصوص خداوند متعال است، او فقط به اذن خدای متعال به
سخن درآمده است.

و در این مورد اهل ادعا، ادعاهایی نمودند.
و این حدیث را عموم محدثان کوفه روایت نموده‌اند.^۱

۶۵/۸۸۲ محمد بن ابی الفوارس در کتاب «اریعین» می‌نویسد:

در حدیثی از عایشه نقل شده که گوید: من شخصی را در نزد رسول
خدا ﷺ محبوب‌تر از علی و فاطمه ﷺ ندیدم.

آنگاه سخن خود را چنین ادامه می‌دهد: روزی در حضور پیامبر
اکرم ﷺ بودم که حضرت فاطمه ﷺ رو به پیامبر کرد و عرض نمود:

جانم فدای تو ای رسول خدا! درود خدا بر تو باد! برای من چه فضیلتی
است؟

۱. المجموع الرائق: ۲/۳۴۱ ح ۱.



رسول خدا ﷺ فرمود: یا فاطمه! أنت خير النساء في البرية، وأنت سيّدة نساء أهل الجنة وأهلها.

ای فاطمه! تو بهترین زنان در میان آفریدگانی، و تو بانوی بانوان بهشتی و اهل بهشت هستی.

فاطمه رضی الله عنها عرض کرد: ای رسول خدا! چه فضیلتی برای پسرعمویت است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: لا يقاس به أحد من خلق الله.

کسی از آفریدگان خدا با او مقایسه نمی‌شود.

فاطمه رضی الله عنها عرض کرد: برای (دو فرزندم) حسن و حسین رضی الله عنهما چه فضیلتی است؟

رسول خدا ﷺ فرمود: هما ونداي وسبطاي وريحانتاي أيام حياتي وبعد وفاتي.

آنان فرزندان من و نوادگان و دو گل ریحان من در دوران زندگی و پس از وفاتم هستند.

عایشه گوید: در این بین که آن دو مشغول حرف زدن بودند ناگاه علی رضی الله عنه آمد، رو به پیامبر خدا ﷺ کرد و گفت:

پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا! درود خدا بر تو باد! نظر شما درباره من چیست؟

رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی! من، تو، فاطمه، حسن و حسین رضی الله عنهم در بهشت در قصری از دُرّ خواهیم بود، این قصر در زیر عرش خداوند متعال است که اساس آن از رحمت و پیرامونش از رضوان است.

یا علی! بینک وبين نورالله باب فتنظر إليه وينظر إليك، وعلى رأسك تاج من نور، قد أضاء نوره ما بين المشرق والمغرب، وأنت ترفل في حلل حمر وردية، وخلقنا من طينة الخبال.

ای علی! بین تو و بین نور خدا دری است که تو به آن نگاه می‌کنی و آن به تو، بر سر تو تاجی از نور است که نورش میان شرق و غرب عالم را روشن



می‌کند، تو در میان لباس‌هایی که به رنگ گل سرخ است افتخار می‌نمایی.
 پروردگام تو و مرا آفریده است و دوستان ما را از طینت زیر عرشی آفریده
 و دشمنان ما را از گِل چرکین اهل دوزخ آفریده است.^۱

باز در همان کتاب آمده است: ابن عباس در حدیث مرفوعه‌ای
 گوید:

در خدمت مولایم علی بن ابی طالب علیه افضل الصلاة والسلام بودم که در
 میان دو سنگی که یکی بر دیگری افتاده و بر آن خدشه وارد کرده بود،
 داوری نمود و فرمود که مثل همان خدشه باید بر آن وارد شود.

راوی گوید: از ابن عباس پرسیدم: آیا آن دو سنگ از علی بن ابی
 طالب علیه السلام دادخواست کرده بودند؟

گفت: آری؛ سوگند به خدایی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به حق به
 پیامبری برانگیخت! به راستی که من دیدم که آن دو سنگ استغاثه نموده و
 یکی از دیگری دادخواست کرد.^۲

طریحی رحمته الله علیه در کتاب «مجمع البحرین» در ماده «شیع» می‌نویسد: نقل
 شده است:

شبی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد به یارانش سخن می‌گفت، پیامبر
 خدا صلی الله علیه و آله در ضمن سخنانی فرمود:

یا قوم! إذا ذکرتم الأنبياء الأولین فصلوا علیّ ثم صلوا علیهم،
 وإذا ذکرتم أہی ابراهیم علیہ السلام فصلوا علیہ ثم صلوا علیّ.

ای مردم! زمانی که پیامبران نخستین را یاد می‌نمایید، نخست بر من درود
 فرستید آنگاه بر آنان، ولی هنگامی که پدرم ابراهیم علیہ السلام را یاد می‌نمایید
 نخست بر او درود فرستید آنگاه بر من.

۱. اربعین ابن ابی الفوارس: ج ۳۲ (مخطوط).

۲. اربعین ابن ابی الفوارس: ج ۳۲ (مخطوط).



اصحابش گفتند: ای رسول خدا! به چه سبب حضرت ابراهیم علیه السلام به چنین مقامی رسیده است؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدانید! شبی که من به معراج برده شدم وقتی به آسمان سوّم رسیدم منبری از نور برای من نصب گردید، من در فراز آن منبر قرار گرفتم، و حضرت ابراهیم علیه السلام یک درجه پایین تر از من نشست و سایر پیامبران نخستین در اطراف منبر نشستند.

در این هنگام علی علیه السلام آمد، او بر مرکبی از نور سوار شده بود که چهره اش همچون ماه می درخشید، و یارانش همانند ستارگان در گرداگرد وجودش بودند.

حضرت ابراهیم علیه السلام رو به من کرد و گفت:

یا محمد! هذا أي نبيّ معظّم؟ أو أي ملك مقرب؟

ای محمد! این شخص کدام پیامبر بزرگوار است؟ یا کدام فرشته مقرب است؟

عرض کردم: لا نبيّ معظّم ولا ملك مقرب، هذا أخي وابن عمي وصهري، ووارث علمي علي بن أبي طالب علیه السلام؛

او نه پیامبر بزرگوار و نه فرشته مقرب است. او برادر، پسر عم، داماد و وارث علم من؛ علی بن ابی طالب علیه السلام است.

حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: اینان که همچون ستارگان گرداگرد وجود او حلقه زده اند، کیستند؟

عرض کردم: شیعیان او هستند.

اینجا بود که حضرت ابراهیم علیه السلام به درگاه خداوند عرض کرد:

«اللهم اجعلني من شيعة علي علیه السلام»؛

«خداوندا! مرا نیز از شیعیان علی علیه السلام قرار ده.»

در این هنگام جبرئیل فرود آمد و این آیه شریفه را آورد: ﴿وَإِنْ مِنْ

شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾^۱؛ «و از پیروان او ابراهیم علیه السلام بود»^۲.

۱. سوره صافات، آیه ۸۳.

۲. مجمع البحرین: ۵۷۲/۱، ماده «شع».



شیخ بزرگوار، فقیه دانشمند محمد بن جعفر مشهدی رحمته الله در کتاب «ما

اتفق فيه من الأخبار في فضل الأئمة الأطهار عليهم السلام می‌نویسد:

عبدالله بن عباس و عبدالرحمان بن عوف گویند: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجدش نشسته بود که ناگاه جبرئیل امین فرود آمد و گفت: ای محمد! خداوند علیّ اعلا بر تو درود می‌فرستد و می‌فرماید: بخوان! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

چه بخوانم؟ جبرئیل عرض کرد: بخوان:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * أُدْخِلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ * وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ * لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴾^۱.

«همانا پرهیزکاران در باغها(ی بهشت) و در کنار چشمه‌ها هستند. (فرشتگان به آنان می‌گویند) با سلامت و امنیت وارد این باغها شوید. و هر گونه کینه و حسد را از سینه آنها برمی‌کنیم و آنان در حالی که برادرند بر تختها روبرو یکدیگر قرار دارند. هیچ خستگی در آنجا به آنها نمی‌رسد و هیچ گاه از آن اخراج نمی‌گردند».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! کسانی را که خداوند متعال برادران هم قرار داده که در برابر هم بر تختهای بهستی تکیه می‌دهند، کیانند؟ جبرئیل عرض کرد: آنان اصحاب برگزیده تو، کسانی که به عهد و پیمان تو وفادار بوده و پیمان شکنی نکرده‌اند، آگاه باش که خداوند متعال به تو فرمان می‌دهد که میان آنان در روی زمین عقد اخوت و برادری برقرار نمایی؛ همچنان که خداوند در آسمانها میان آنان عقد اخوت و برادری بسته است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من آنها را نمی‌شناسم.

جبرئیل گفت: من در برابر شما در هوا قرار می‌گیرم، وقتی فرد مؤمنی برخاست من به شما می‌گویم: فلانی مؤمن است برخیزد و میان آن دو

عقد اخوت و برادری برقرار کن. وقتی فرد کافر برخاست، می‌گویم:
فلانی کافر است برخیزد و میان آن دو عقد اخوت و برادری ببند.
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! چنین می‌نمایم.

آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخاست و میان مؤمن با مؤمن دیگر، و نیز میان منافق با منافق دیگر عقد اخوت و برادری بست.

در این هنگام منافقان فریاد زدند و گفتند: ای محمد! چه سرّی در این کار بود؟ رفتار شما با ما چنین بود که ما را به طور پراکنده رها کرده و میان ما جداگانه عقد اخوت نمی‌بستی.

خدا که از نیت و منظور آنها آگاه بود این آیه را بر پیامبرش نازل نمود:

﴿ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ﴾ ۱

«چنین نیست که خداوند مؤمنان را به همان گونه که هستید واگذارد مگر آن که ناپاک را از پاک جدا سازد».

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را خواند، مردم خاموش شدند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باز هم شروع کرد و میان آنان عقد اخوت بست، تا اینکه میان همه اصحاب از مؤمن و منافق عقد اخوت و برادری بست.

زمان اندکی سپری شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله توجهی به علی بن ابی طالب علیه السلام نمود، دید حضرتش در گوشه‌ای نشسته و آهسته آهسته ناله می‌زند و نفس در سینه مبارکش حبس نموده و زلال اشک از دیدگان مبارکش بر چهره نازنینش جاری است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای ابالحسن! چرا اشک می‌ریزی؟ خداوند چشمانت را نگریاند؟

علی علیه السلام عرض کرد: بر خودم گریه می‌کنم؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی جان! چرا؟

عرض کرد: ای رسول خدا! هر وقت که شما یک نفر از مؤمنان را فرمودی برخیزد، و با مؤمنی عقد اخوت ببندد من می‌گفتم: اینک به من می‌فرمایید برخیزم؛ ولی وقتی از من اعراض کرده و به دیگری می‌فرمودید در دلم گفتم: شاید من شایستگی برادری با شخصی از مؤمنان را ندارم!

پیامبر خدا ﷺ فرمود: هرگز از تو اعراض نکرده و تو را فراموش ننموده‌ام، ولی چنان فهمیدم که خدای متعال در این اخوت از تو اعراض می‌کند (و با هیچ کدام از این مؤمنان عقد اخوت نمی‌بندد) این جبرئیل است که در هوا ایستاده که هر موقع فردی از مؤمنان را گفتم برخیزد و خواستم تو را با او عقد اخوت ببندم.

جبرئیل گفت: علی را بنشان، و امر او را به تأخیر بینداز و مقدم مدار. من نیز همانند تو فکر کردم، و از این امر غمگین و ناراحت و محزون شدم. در این هنگام جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمّد! خداوند علی را بر تو درود می‌فرستد و می‌فرماید: من از این امر آگاه شدم، از این امر غمگین مباش. چرا که علی را برای تو ذخیره کرده‌ام و او را با تو مقرون می‌سازم و میان تو و او در آسمان و زمین عقد اخوت و برادری بسته‌ام.

آنگاه رسول خدا ﷺ بپا خاست و خطبه شیوایی ایراد کرد و فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا عَبْدُ اللَّهِ، أَنَا نَبِيُّ اللَّهِ، أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ، أَنَا رَسُولُ اللَّهِ، أَنَا نَجِيُّ اللَّهِ، أَنَا صَفِيِّ اللَّهِ، أَنَا حَبِيبِ اللَّهِ، أَنَا الْحُجَّةُ إِلَى اللَّهِ، مَنْ خَانَنِي فَقَدْ خَانَ اللَّهَ، قَدَّمَنِي اللَّهُ فِي الْمَفَاخِرِ وَالْمَأْتِرِ، وَأَثَرَنِي فِي الْمَفَاخِرِ، وَأَفْرَدَنِي فِي النَّظَائِرِ، فَمَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَأَنَا وَدِيعةٌ عِنْدَهُ، وَأَنَا وَدِيعةٌ لِلَّهِ، أَنَا كَنْزُ اللَّهِ، أَنَا صَاحِبُ الشَّفَاعَةِ الْكُبْرَى، أَنَا صَاحِبُ الْكُوْثَرِ وَاللَّوَاءِ، أَنَا صَاحِبُ الْكَأْسِ الْأَوْفَى، أَنَا ذُو الدَّلَائِلِ وَالْفَضَائِلِ وَالآيَاتِ وَالْمُعْجَزَاتِ، أَنَا السَّيِّدُ الْمَسْئُولُ فِي الْيَوْمِ الْمَشْهُودِ وَالْمَقَامِ الْمَحْمُودِ وَالْحَوْضِ الْمُرْرُودِ وَاللَّوَاءِ الْمَعْقُودِ.

أنا سادة المتقين وخاتم المرسلين، ذوالقول المتين، أنا راكب المنبر يوم الدين، أنا أول محبوب وأول منشور وأول محشور وأول مبرور وأول من يدعى من القبور إذا نفخ في الصور، أنا تاج البهاء المستور، أنا المرسل المذكور في التوراة والإنجيل والزبور وكل كتاب مسطور، أنا صاحب المشاهد والمحامد والمزاهد والمقاصد وعلم الله.

أنا المنذر المبلغ عن الله، أنا الأمر بأمر الله، أنا ذو الوعد الصادق عن الله، أنا نجيّ السفارة، وأنا إمام البررة، أنا مبيد الكفرة، أنا المنتقم من الفجرة، أنا ذوالشامة والعلامة، أنا المكرم ليلة الإسرى، أنا الرفيع الأعلى، أنا المناجي عند سدرة المنتهى، أنا السقّاح أنا الرباح، أنا النّفّاح، أنا الفّتاح، أنا الذي يفتح أبواب الجنان، أنا المحفوف بالرضوان.

أنا أول قارع أبوابها، أنا المتفكّه بشمارها، أنا المحبو بأنوارها، أنا الصفاك^١ أنا الهتاك، أنا ابن الفواطم من قريش الأكارم، أنا أول الفوائد من سليم، أنا ابن المرضعات، أنا القاسم وأبوالقاسم، أنا العالم وأنا الحكيم الحاكم، وأنا الجاسم، وأنا ينبوع المكارم.

أنا ابن هاشم، أنا ابن شيبه الحمد واللواء والفخر والمجد والسيّنا والجدّ جدّي بالحمد وما كان له بطير أبابيل وأهلك الله له جند القيل، أنا لي زمزم والصفاء، أنا لي العصاة واللوى، أنا لي العائر والنهى، أنا لي المشاعر والربى، ولي من الآخرة الزلقى، ولي شجرة طوبى وسدرة المنتهى، ولي الوسيلة الكبرى.

أنا باب مطالع الهدى، أنا حجّة على جميع الورى، أنا الغلاب، أنا الوهاب، أنا الوثاب، أنا على من أدبر وتولى، أنا العجب

العجاب، أنا المنزّل عليه الكتاب، أنا العطوف، أنا الرؤوف، أنا الشفيق، أنا الرفيق، أنا المخصوص بالفضيلة، أنا الموعود بالوسيلة، أنا أبو النور والإشراق، أنا المحمول على البراق، أنا المبعوث بالحقّ على الآفاق، أنا علم الأنبياء، أنا منذر الأوصياء، أنا منقذ الضعفاء.

أنا أوّل شافع، أنا صادق ناطق، أنا ذوالجمل الأحمر، أنا صاحب الدرع والمغفر، أنا ذوالقضيّب الأبتّر، أنا الفاضل، أنا الكامل، أنا المنازل، أنا قائل الصدق، أنا المبعوث بالحقّ، أنا الحمام، أنا الإمام، أنا السمام، أنا الخاتم، أنا الضرغام على من خالف الأحكام.

أنا داعية الساعة، أنا اقتربت، أنا الآزفة، أنا كلام إسماعيل، أنا صاحب التنزيل، أنا واضح الهدى، أنا الشاهد، أنا العابد، أنا ذوالمقاصد، أنا بالخير واعد، أنا الموعود بالسلامة لأمتي، أنا المبشّر بالكرامة لعترتي، أنا المنقذ بدعوتي، أنا المفجع بحجّتي. أنا الإمام الأئمة، أنا عصمة الأئمة، أنا دافع النعمة، أنا المبشّر بالنعمة، أنا بحر الرضى وطود النهى وكهف العفاف، وجّهت لي الزلّقى وحفّت لي الجنّة، أنا طلة السكينة، أنا ابن الذبيحين المفتدين بالتحف من بحبوحة الشرف، أنا جادة الإيمان وطريق الأمان وواضح البرهان، أنا ابن معد بن عدنان، أنا حسرة الشيطان ولدنى تسعة من المرسلين، فسّيت في قومي الأمين، أنا أمّ القرآن المبين، أنا طه ويس، والتين والزيتون.

أنا أحمد في الأوّلين وفي صحف الماضين وفي الأمم المتقدّمين وفي القرون السالفين، أنا محمّد في السماوات والأرضين، أنا صاحب الكوثر في المجمع والمصدر، أنا المجاب في المحشر، أنا الحبيب النجيب، أنا المصيب. أنا المزمّل أنا المدثر، أنا

المذكّر، أنا الذي ساهمني في ظهر آدم الوري وفضلتهم النبيون
ففضلتهم أنا أجمعين.

أنا الذي بشرهم الله بشفاعتي، وأمرهم بطاعتي، وأخذ عليهم
العهد بتصديق رسالتي، أنا قائد الغرّ المحجلين إلى جنّات النعيم.
أنا أفضل النبيين قدراً وأعمّهم خطراً وأوضحهم خيراً واعلاهم
مستقراً وأكرمهم أمة وأجزلهم رحمة وأحفظهم ذمة وأزكاهم ملة،
وما فيكم أحد إلا وقد قرن بقرينه ووصل بخدينه لتحقيق علم الله
تعالى فيكم، ومواهبه لديكم، ثم يعدل بكم عن جد جناب
أخوانكم وعن أعمال أشكالكم، وقد حاز الله لكم ولهم وقد
أحسن الله ولفظ بي إذ أخرنى كي أذكركم شيئاً.

ألا وإنّ عليّاً حقيق لمعرفته مخصوص به، حسبه من حسبي ونسبه
من نسبي وسننه متعلّقة بسنني، فعليّ أخي وابن عمّي، أوتيت
الرسالة والحكمة، وأوتي عليّ العلم والعصمة، وأوتيت الدعوة
والقرآن، وأوتي عليّ الوصية والبرهان، وأوتيت القضيب
والناقة، وأوتي عليّ الحوض واللواء.

وأعدت بالسجدة والشفاعة العظمى، وجعل عليّ قسيم الجنة
واللظى، وأعطيت الهيبة والوقار، وأعطي عليّ الشرف والفخار،
ووهب لي السماحة والبهاء، ووهب لعليّ البراعة والحجى،
بشّرت بالرسالة والكوثر، وبشّر عليّ بالصراط المستقيم،
خصصت بخديجة الكبرى، وخصّ عليّ بزوجته فاطمة خيرة
النساء.

حملت عليّ الرفرق في الهواء، وسمعت كلام عليّ في السماء،
توخّيت عند سدرة المنتهى، سئلت عن عليّ في الرفيع الأعلى،
أرسلت بالندار والخوف وأعطى عليّ البدارة والسيف، بشّرت
بأعلى الجنان، طلبت أن لا يفارقني عليّ حيث كنت وكان، وعدت

المقام المحمود في اليوم المشهود ووعد عليّ بلواء الحمد في
اليوم المشهود، وبعثت بالآيات على إحدى المعجزات، وفضلت
بالنصر فضل عليّ بالقهر، حببت بالرضوان حبي عليّ بالفقران،
وهب لي حدة النظر، وهب لعليّ البأس والظفر.

أنا سابق المرسلين، عليّ صالح المؤمنين، سطوت في المشاهد
سطى عليّ في المرصد، أنا خاتم النبيين، عليّ خاتم الوصيين، أنا
نبيّ أمتي، عليّ مبلغ دعوتي، بعث أخي موسى بالعصا تتلّف ما
يأفكون، وبعثت بالسيف في كفّ عليّ يقسم ما يمكرون.

أنا باب الهدى، عليّ باب التقى، حزب الله حزبي، وحزبي حزب
عليّ، عليّ صفوة إسماعيل بعدي سبقت له دعوة الخليل وجنّب
عبادة الأصنام والتماثيل، ثبت على عهد ربّ العالمين، وكسر
أصنام المشركين، وأخرج بذلك الظالمين، إبراهيم صفوة الله
والمرسلين، وأنا صفوة إبراهيم وإسماعيل، خصّنا الله بالتفضيل،
وظهّرنا بالتنزيه عن فعل الحظّايين، عجنت أنا وعليّ من طين،
سكنت أنا وعليّ في ظهور المؤمنين.

أنا حجّة الله، عليّ حجّتي ينطق على جناني ويخاطب على
لساني، لا يشتبه عليه ظلمة من الظلمات، ولا يبلى في دينه بأفة
من الآفات، وهب لي علم المشكلات، وهب لعليّ علم
المعضلات، ربّيت في حجر أبي عليّ، وربّي عليّ في حضني،
وربّي في مهدي وحجري، ونشأ في صدري.

وسبق الناس كلّهم إلى أمري، فرح بالرضوان وحبي بالفقران،
وأوعد بالجنان من قبل أن يؤمن إنسان، يضرب بعدي ويفخر
بعدي ويسطو بسعدي، صلدم وصنوي عالم حاكم صابر صائم،
لا يشغله الدنيا عن الذكر، ولا ينقطع عند المصائب دائم الفكر،
حديد النظر، عظيم الخطر، على الخبر صبور وقور ذكور شجاع



إذا قلت الأبطال، وهب نفسه في يوم النزال في سورة القتال ما
انحدل قطّ عني، ولا وقف بمحال عني، تقيّ نقيّ رضيّ سخيّ
وليّ سنيّ زكيّ مضيّ.

عليّ أشبه الناس إذا قضى بنوح حكماً، وبهود حلماً، وبصالح
عزماً، وبإبراهيم علماً، وبإسماعيل صبراً، وبإسحاق إزراً،
وبيعقوب مصائباً، وبيوسف تكذيباً، محسود على مواهب الله،
معاند في دين الله.

أشبه شيء بالكليم زهداً، وبعيسى بن مريم رشداً، وبسي خلقاً
وخلقاً، جميل من الطوارق، لطيف من البوائق، جدام البوائق،
عدوّ المنافق، لكلّ خير موافق ولكلّ شرّ مفارق، ملكوتيّ القلب،
سماويّ^١ اللبّ، قدسيّ الصحبة، يحبّ الربّ.

مناجز مبارز غير فشل ولا عاجز، نبت في أعراقه وغذى بأخلاقه،
وبارز بأسياقي، عدوّه عدوّي، ووليّه وليّي، وصفته صفتي،
سرادق الأمة، وباب الحكمة، وميزان العصمة، لا يحبّه إلا مؤمن
نقيّ، ولا يبغضه إلا منافق شقيّ.

حبيب نجيب وجيه عند الله، معظم في ملكوت الله، لم يزل عند الله
صادقاً ويسبيل الحقّ ناطقاً، الحقّ معه وفيه لا يزياله^٢ يستبشر
بذكره المؤمنين، ويسيء بذكره المنافقون، ويسمّته القاسطون،
ويبغضه الفاسقون، ويشنأه المارقون، منّي مبدأه وإليّ منتهاه،
وفي الفردوس مثواه، وفي عليّين مأواه، كريم في طرفه، مهول
في عطفه، سراج^٣ في خلقه، معصوم الجناب طاهر الأثواب، تقيّ

١. در باورقی نسخه اصلی آمده: دہلمیؒ صاحب الإرشاد در کتاب مناقب خویش بخشی از این خطبہ را آورده، در آن متبع آمده: سماویّ الصدر قدسیّ الجسد.

٢. ولا یجتدیہ، چنان کہ در مناقب دہلمی آمده (باورقی نسخه اصلی).

٣. سریع، خ.

الحركات كثير البركات، زائد الحسنات، عال على الدرجات في يوم الهبات.

مهذب نجيب مجلبب مطيب أديب مؤدب مستأسد مجرب حيدرة
قسورة ضراب غلاب وهاب وثاب.

أولكم سبقاً، وأولكم خلقاً، صاحب سرّي المكتوم وجهري
المعلوم، وأمري المبروم، طويل الباع عبل الذراع، كشاف
القناع، في يوم القناع أديب لبيب حسيب نسيب، من ربّه في
المنزلة قريب، غضنفر ضرغام ماجد هوام مبارز قمقام عذافر
هشام ليث همهام.

به أسكن الله الرعب في قلوب الظالمين، وأوحى إليّ أن الرعب
لا يسكن لعلّي قلباً، ولا يمازج له لباً، خلقه الله من طينتي، وزوجه
ابنتي وحرمتي، وأقام معي بستتي، وأوضح به حجّتي، وأنار به
ملكي، وهو المحنة على أمّتي، واساني بنفسه ليلة الرقد على
فراشي، وحمل ابنتي زينباً جهراً، وردّ ما أخذه عدوّي منّي قهراً.
أربيت في بيت أمّه فاطمة بنت أسد وحجرها وحضنها، وربّي
علّيّ بيتي وحجري وحضني، تولّيت تربيته وتولّيت خديجة كفالتة
من غير رضاع أرضعته، تتابعت منه الحكم، وتقارنت أنا وهو في
العدم محبّة أسعد الأمم، وهو صاحب لواي والعلم، ما رأيت قطّ
ساجد الصنم، ما ثبت لي في مكان قدم إلاّ ولعلّي يد وقدام، آمن
من غير دعوة برسالتي.

بعثت يوم الإثنين ضحوه، وصلىّ عليّ في يومه معي صلاة
الزوال، واستكمل من نوري ما كمل به الأنوار، قدره أعظم
الأقدار، آنسني في ظهور الآباء الزاكيات وقارنتني في الأوعية
الطاهرات، وكتب إسمه وإسمي على السرادقات وفي السماوات،
فعليّ شقيقي من ظهر عبدالمطلب إلى السمات، ومحدّثي في



جوار الله والغرفات .

اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، خصه الله بالعلم والتقى، وحببه إلى أهل الأرض والسماء، وجعل فيه الورع والحياء، وجنبه الخوف والردى، وفرض ولايته على كل من في الأرض والسماء، فمن أحبه فقد أحبني، ومن أبغضه فقد أبغضني، ومن أبغضني فقد أبغض الله .

علی خزانه علمی، ووعاء حلمی، ومنتهی همی، وکاشف غمی فی حیاتی و مغسلی بعد مماتی، ومونسی فی أوقاتی، علی غاسلی إذا قبضت، ومدرجی فی أكفانی إذا تواریت، علی أول من یصلی علی من البشر، وممهدي فی لحدی إذا حضر، علی یکفینی فی الشدائد، ویحمل عني الأوباد، ویدافع عني بسروحه المکائد، لایؤذینی فی علی إلا حاسد، ولایرد فضلہ إلا شقی جاحد .

ای مردم! من بنده خدا، پیامبر خدا، حجت خدا، رسول خدا، برگزیده

خدا، صفی خدا و حبیب خدا هستم

منم حجت به سوی خدا، هر که به من خیانت نماید به خداوند خیانت نموده است، خداوند متعال مرا در افتخارات و کرامتها مقدم داشته و در مفاخر برگزیده و مرا در میان بزرگان اقوام ممتاز نموده است .

پس هیچ کسی نبود جز آنکه من ودیعه الهی نزد او بودم، منم ودیعه خدا، منم گنج خدا، منم صاحب شفاعت کبری، منم صاحب کوثر و لوائ الهی، منم صاحب ظرف پرتر، منم دارای دلایل، فضایل، آیات و معجزات .

منم آن آقای که در روز رستاخیز مورد پرسش قرار می گیرد و منم دارای مقامی ستوده و حوضی که وارد می شوند و پرچم پیچیده شده .

من آقای پرهیزکاران و خاتم رسولانم که دارای گفتاری متین هستم، منم که در روز قیامت بر فراز منبری (از نور) قرار می گیرم، من نخستین شادمان (در روز قیامت)، نخستین منشور، نخستین محشور، نخستین نیکوکار و نخستین کسی که در هنگام دمیده شدن صور اسرافیل از قبر خوانده می شود هستم .



من دارای تاج شکوه و جلال پوشیده شده هستم، منم آن پیامبری که در تورات، انجیل، زبور و هر کتابی که نوشته شده ذکر شده‌ام، منم دارای شاهد، ستودنی‌ها، مزاهد، مقصودها و دانش خدا.

من ترساننده و پیام‌آورنده از سوی خدا، و دستور دهنده به دستور پروردگار و دارای وعده راست از او هستم. من همراه سفیران، پیشوای نیکوکاران، نابود کننده کافران، انتقام گیرنده از فاجران هستم.

من دارای نشانه پیامبری هستم، من در شب معراج گرامی داشته شدم، من همان رفیع اعلایم، منم کسی که در سدرۃ المنتهی با پروردگار مناجات نمودم، منم که توانایی سخنان بلیغ را دارم، منم سود رسانند، منم بسیار بخشنده، منم بازکننده (گره‌ها)، من کسی هستم که درهای بهشت را می‌گشایم، منم که با رضوان الهی احاطه شده‌ام.

من نخستین کسی هستم که در بهشت را می‌گویم، منم که از میوه‌های آن می‌خورم، منم که از انوار آن بهره می‌برم، منم بلیغ و توانا در سخن، منم که پرده از رازها برمی‌دارم.

من فرزند فاطمه‌های کریم از قریشم، منم نخستین فایده‌ها از سلیم، من فرزند مادران شیرده هستم، من قاسم و ابوالقاسم، منم دانشمند و منم حکیم حاکم، من دارای عظمت و من سرچشمه کرامتها هستم.

من فرزند هاشم، من فرزند شیبه حمد، لواء، فخر، مجد و سینا هستم، جد من کسی است که با حمد خدای کوشش نمود، کسی که پرندگان ابابیل به خاطر او از آسمان آمده و خداوند به خاطر او لشکر فیل را نابود کرد.

زمزم و صفا از آن من است، عصابه و لواء، مآثر و نهی، مشاعر و ربی، آخرت زلفی، شجره طوبی، سدرۃ المنتهی و وسیله کبری همه و همه برای من است.

من سرآغاز درخشش هدایتم، من حجت خدا بر همه مخلوقاتم، منم همیشه پیروز، منم بخشنده، منم پاداش دهنده، منم بر کسی که روی گردان باشد، من همان شگفت‌انگیزتر از شگفتی هستم.

منم کسی که قرآن بر او نازل گشت، منم مهربان، منم رؤوف، منم شفیق و دلسوز، منم رفیق، منم کسی که بر برتری اختصاص یافته، منم کسی که به

وسيله وعده داده شده، منم دارنده نور و اشراق، منم کسی که بر براق حمل شد، منم کسی که به حق بر همه آفاق برانگیخته شدم، منم علم پیامبران، منم بیم دهنده اوصیا، منم نجات دهنده ضعفا.

من نخستین شفاعت کننده، گویای راستین، دارای شتر سرخ، صاحب زره و کلاه آهنین، شمشیر برنده تر هستم.

منم فاضل، منم کامل، منم منزل، منم گوینده راستی، برانگیخته شده بر حق، منم پیام رسان، منم امام، منم دارای سرعت، منم خاتم، منم شمشیر بر علیه مخالفان احکام الهی.

منم دعوت کننده به روز قیامت، منم هنگام نزدیک شدن آن، منم آن نزدیک شونده، منم کلام اسماعیل، منم صاحب تنزیل، منم هدایتگر روشن، منم شاهد، منم عابد، من دارای مقاصد بوده و وعده دهنده به خیر هستم.

من وعده دهنده امتم به سلامتی و مزده دهنده عترتم به کرامت و رها کننده با دعوت هستم، من با برهان و دلیل پیروزم.

من پیشوای پیشوایان، عصمت امامان، دفع کننده نعمت و مزده دهنده بر نعمت هستم. من دریای رضا، کوه بزرگ خرد و پناهگاه عفاف هستم. مقام و منزلت متوجه من بوده و بهشت اطراف مرا احاطه کرده است.

من دارای زیبایی شکفت انگیز و باوقار هستم، من فرزند دو ذبح شده که با تحفه هایی از ناز و نعمت شرف فدایی گرفتند، من شاهراه ایمان و راه امان با برهان آشکار هستم.

من فرزند معد بن عدنانم، من باعث حسرت شیطان قرار گرفتم، از نه پیامبر مرسل متولد گشتم، و در طایفه خودم به امین معروف شدم، منم مادر قرآن مبین، منم طه و یاسین، منم والتین والزیتون.

نام من در میان پیشینیان، در کتاب های گذشتگان و امت های گذشته و قرن های نخستین؛ «احمد» و در آسمانها و زمین «محمد» می باشد.

من صاحب کوثر در مجمع و مصدر هستم، منم پذیرفته شده در محشر، منم حبیب برگزیده، منم مصیب، منم مزمل، منم مدثر، منم تذکر دهنده، منم کسی که شرکت کرد با من در صلب آدم همه مخلوقات، بر انبیاء برتری یافتم پس من بر همه پیامبران برتری یافتم.

منم آن کسی که خداوند شفاعتم را مرزده داد، و دستور اطاعت از فرمانم را صادر فرمود، و از مردم برای تصدیق رسالتم پیمان گرفت. من رهبر روسفیدان به سوی بهشت نعمتها هستم.

من بالاترین پیامبران از نظر ارزش، فراگیرترین آنها از نظر عظمت، آشکارترین آنان از نظر خبر، والاترین آنان از نظر مقام و منزلت، گرمی‌ترین آنان از نظر اُمت، فراوان‌ترین آنان از نظر رحمت، نگهبان‌ترین آنان از نظر ذمه و پاکیزه‌ترین آنان از نظر ملت هستم.

در میان شما کسی نیست جز آنکه خود را به او نزدیک نموده و به دوست او رسیده است؛ چراکه دانش خدای تعالی در شما تحقق پیدا کرده و نعمتهای او نزد شماست، از آستان برادرانتان و از اعمال مذهبیتان عدول نکرده، و به راستی که خداوند آن را برای شما و آنان جمع کرده است و خداوند احسان نموده و در حق من لطف فرموده؛ چراکه مرا به تأخیر انداخته تا چیزی را بر شما متذکر شوم.

آگاه باشید! علی علیه السلام سزاوار شناسایی است، معرفت و شناختی که ویژه اوست، حسب او حسب من، نژاد او نژاد من، راه و روش او راه و روش من است.

پس علی علیه السلام برادر و پسر عموی من است، بر من رسالت و حکمت عطا شده و بر علی علیه السلام دانش و عصمت، بر من دعوت و قرآن عطا شده و بر علی علیه السلام وصایت و برهان، بر من شمشیر و شتر عنایت شده و بر علی علیه السلام حوض و پرچم.

بر من سجده و شفاعت بزرگ و عده داده شده و علی علیه السلام قسیم بهشت و دوزخ شده، بر من هیبت و وقار عطا شده و بر علی علیه السلام شرف و افتخار، برای من آقایی، شکوه و جلال ارزانی شده و بر علی علیه السلام کمال و عقل و شایستگی.

من به رسالت و کوثر مرزده داده شدم و علی علیه السلام به صراط مستقیم، خدیجه کبری علیها السلام برای من انتخاب شده و فاطمه زهرا علیها السلام برگزیده بانوان، برای علی علیه السلام.

من بر روی رفراف؛ «فرش گسترده» در هوا حمل شدم و کلام علی علیه السلام را در



آسمان شنیدم، من در سدرۃ المنتهی مورد درخواست قرار گرفتم و در رفیع اعلا از علی علیه السلام سؤال شدم، من برای بیم دادن فرستاده شدم و بر علی علیه السلام دلیری و شمشیر عطا شد.

من به والاترین مرتبه‌های بهشت مزده داده شدم، و از خداوند خواستم در هر جا که باشم و علی علیه السلام هر کجا باشد از من جدا نگردد، من به مقام پسندیده در روز رستاخیز وعده داده شدم و علی علیه السلام به پرچم حمد.

من با نشانه‌ها بر یکی از معجزات برانگیخته شدم و با یاری برتری داده شدم، و علی علیه السلام با پیروزی، بر من رضوان عطا شد و بر علی علیه السلام غفران، برای من تیزی نظر ارزانی شده و بر علی علیه السلام دلیری و پیروزی.

من پیشی‌گیرنده از پیامبرانم و علی علیه السلام شایسته مؤمنان، سطوت و غلبه من در میدانها و سطوت و غلبه علی علیه السلام در کمینگاه‌هاست.

من خاتم پیامبران، علی علیه السلام خاتم اوصیا است، من پیامبر اُمتم، علی علیه السلام رساننده دعوت من است.

برادرم موسی با عصایی برانگیخته شده که آنچه به ظاهر حقیقت جلوه داده بودند می‌بلعید و من برانگیخته شدم با شمشیری که در دست توانمند علی علیه السلام است که مکاران و حیل‌گران را به دو نیم می‌کند.

من درب هدایت، علی علیه السلام درب تقواست، حزب خدا حزب من و حزب من حزب علی علیه السلام است، علی علیه السلام برگزیده از فرزندان اسماعیل پس از من است که بر دعوت ابراهیم خلیل علیه السلام پیشی گرفته و از پرستش صورتها و بتها دوری گزیده است.

او در پیمان پروردگار جهانیان استوار ماند و بتهای مشرکان را شکسته و بدین وسیله ستمگران را از (خانه الهی) بیرون رانده است.

حضرت ابراهیم علیه السلام برگزیده خدا و پیامبران است، من برگزیده ابراهیم و اسماعیل هستم، خداوند ما را با برتری ممتاز ساخته و با دوری کردن از انجام کارهای زشت پاکیزه نمود.

من و علی علیه السلام از یک طینت سرشته شدیم. من و علی علیه السلام در صلبهای مؤمنان قرار گرفتیم.

من حجّت خدایم علی حجّت من است، او از دل من سخن می‌گوید و از

زبان من حکایت می‌کند، تاریکی‌ها باعث اشتباه او نمی‌شود و دینش با آفتی از آفات کهنه نمی‌گردد.

بر من دانش مشکلات ارزانی شده و بر علی علیه السلام دانش امور پیچیده و معضلات، من در دامان مهر پدر علی علیه السلام پرورش یافتم و علی علیه السلام در دامان مهر من، او در گهواره محبت و در دامان مهر من پرورش یافت و در سینه‌ام رشد نمود.

او برای پذیرش پیامبری من از همه مردم پیشی گرفت، با رضوان الهی شاد گردید، غفران به او ارزانی شد و بهشت به او وعده داده شد، پیش از آن که انسانی ایمان بیاورد.

او با شمشیر من می‌زند و به جد من فخر می‌کند و با آرزوی من حمله می‌کند.

او شیر ژبان، و برادر و پسر عموی مهربان، دانشمند، داور، شکیبیا، روزه‌داری است که دنیا او را از یاد خدا مشغول نمی‌کند و هنگام ناگواری‌ها از یاد خدا منقطع نمی‌گردد، همیشه در حال فکر و اندیشه است، تیزبین و بادقت است و مقامی والا دارد.

او در خبر شکیبیا، با وقار و زیاد ذکرکننده است.

دلیری است در هنگام کمی پهلوانان، جانش را در روز نبرد، در شدت جنگ بخشید و هرگز از من دست برنداشت و در هیچ مکانی از پای نایستاد.

او پاکدامن، پاکیزه، خشنود، سخاوتمند، دوست، بلندمرتبه، شایسته و با عزم و اراده است.

علی علیه السلام در هنگام داوری شبیه‌ترین مردم به حضرت نوح علیه السلام، در حلم شبیه هود علیه السلام، در عزم و اراده شبیه صالح علیه السلام.

در علم و دانش شبیه ابراهیم علیه السلام در شکیبایی شبیه اسماعیل علیه السلام، در تعاون و یاری شبیه اسحاق علیه السلام، در مصائب شبیه یعقوب علیه السلام، در تکذیب شدن شبیه یوسف علیه السلام است.

در نعمتهایی که خداوند به او ارزانی داشته مورد رشک و حسادت واقع شده و در دین خدا مورد عناد قرار گرفته است.



او در زهد شبیه موسی علیه السلام، در رشد شبیه عیسی بن مریم علیه السلام و از نظر خلق و خوی شبیه من است.

او در حوادث و آفات برخوردار نیکوتری دارد و در سختی‌ها و بلاها مهربان است، او از بین برنده بلاها، دشمن منافق، و بر هر امر خیری موافق و از هر شرّی جداست.

او دارای قلبی ملکوتی و عقل و خردی آسمانی، همنشین قدسی، دوستدار پروردگار است.

او جنگجو و مبارزی است که هرگز از نبرد سست و ناتوان نگردد. او در رگهای من پرورش یافته، از اخلاق من تغذیه نموده، و با شمشیرهای من مبارزه نموده است.

دشمن او دشمن من، دوست او دوست من، برگزیده او برگزیده من است. او سایبان اُمت، در حکمت و ترازوی عصمت است.

او را دوست نمی‌دارد جز مؤمن پاکیزه و دشمن نمی‌دارد جز منافق بدبخت. او در پیشگاه خدا دوست، برگزیده و آبرومند است، در ملکوت الهی بزرگ است، همواره در نزد خدا راستگو و در راه حق گویاست. حق همیشه با او و در اوست، و هرگز از آن تجاوز نخواهد کرد.

مؤمنان با یاد او شاد و منافقان با یاد او اندوهگین می‌گردند، قاسطان ستمگر با او دشمنی می‌کنند، فاسقان گنهکار به او کینه می‌ورزند و مارقان گمراه با او بد رفتاری می‌نمایند.

آغاز او از من و فرجام او به سوی من، منزلگاه او بهشت و جایگاه او علین است. نگاهش بزرگوارانه، اعراض و روی گردانیش ترسناک و در خلق و خویش همانند چراغ است.

آستانه درگاهش لغزش‌ناپذیر، لباسهایش پاک و حرکاتش پاکیزه است. او دارای برکات فراوان است و حسنات بسیار دارد، و صعودکننده بر درجات است در روزی که همه فرود آیند.

او مردی پاکیزه و تربیت شده، بزرگوار، پوشاننده، خوش‌خو، نکته‌سنج، باتربیت، شیرمانند، کار آزموده، شیر دزنده، شیر بیشه، بسیار زنده، بسیار چیره دست، بسیار بخشنده و بسیار جمست و خیز کننده است.



نخستین فرد از شماست که در اسلام پیشی گرفته و نخستین کس از شما که آفریده شده است، (سزاوارترین شما از نظر خلق و خوست).

او صاحب راز پنهانی من، علوم آشکار و معلوم من و امر حتمی من است. او فردی توانا و دارای بازوان درشت، و درآورنده زره در روز نبرد و ستیز است.

او شخصی نکته سنج، هوشیار، دارای اصل و نسب شریف و نسیب والاگه‌ری است که در مقام و منزلت بر پروردگارش نزدیک است. او شیر درنده بیشه، همیشه پیروز بر شیران بیشه، مبارز مهتر، شیر جوانمرد، شیر دلیر بیشه است.

به وسیله او خداوند ترس و وحشت را در دل‌های ستمگران انداخته و خدای بر من وحی فرموده که: هرگز ترس در قلب علی علیه السلام راه ندارد، و هرگز ترس با خرد و اندیشه او نمی‌آمیزد.

خداوند او را از طینت من آفریده، دخترم را به ازدواج او درآورده، و او به همراه من سنت و سیره مرا برقرار نموده و به وسیله او حجت مرا آشکار و ملک مرا روشن نموده است.

او همان وسیله آزمایش امت من است و با جانش مرا یاری نمود در آن شب که در جای من خوابید، و به صورت علنی دخترم زینب را از مکه به مدینه آورد و چیزهایی که دشمنان من، به زور از من گرفته بودند، باز گرداند.

من در خانه مادرش فاطمه، دختر اسد پرورش یافته و در دامن پرمهر او تربیت شدم، و علی علیه السلام در خانه من و در دامن من پرورش یافت. تربیت امر او بر من واگذار شد و خدیجه علیها السلام سرپرستی او را بدون اینکه به او شیری دهد، عهده‌دار شد.

پیوسته از او حکم و فرمان صادر شد و من با او در جهان عدم مقرون شدم، دوستار او سعادت‌مندترین امتهاست.

او صاحب پرچم من و دارای دانش من است، هرگز دیده نشده که بر بیتی سر فرود آورد، جای پای برای من ثابت نشد جز آنکه علی علیه السلام در آن دست داشته و گام برداشته است.

او بدون دعوت بر رسالت من ایمان آورد، من در روز دوشنبه هنگام ظهر بر



پیامبری برانگیخته شدم و علی علیه السلام در همان روز نماز ظهر را با من خواند، و از نور من آنچه از انوار می خواست تکمیل نمود، قدر و منزلت او بزرگترین منزلت هاست.

او در صلب نیاکان پاک سرشت مؤمن و در رحم های مادران پاکدامن، نزدیک من بود. نام او و نام من در آسمانها بر سراپرده های الهی نوشته شده است.

بنابراین، علی علیه السلام برادر من از صلب عبدالمطلب تا به هنگام وفات است، و او هم صحبت من در پناه الهی و غرفه های بهشتی است. خداوند! هر که او را دوست بدارد دوست بدار، و هر که با او دشمنی نماید دشمن بدار.

خداوند او را با دانش و پاکدامنی ممتاز ساخته، مهر او را در دل ساکنان زمین و آسمانها انداخته، پرهیزکاری و حیا را مقرون او نموده، از ترس و پستی او را دور کرده و ولایت او را بر ساکنان زمین و آسمان لازم شمرده است.

پس هر کس او را دوست بدارد من او را دوست داشته و هر کس با او دشمنی نماید با من دشمنی نموده، و هر کس با من دشمنی نماید با خدا دشمنی نموده است.

علی علیه السلام گنجینه دانش من، ظرف حلم و بردباری من، فرجام همت من، بردارنده اندوه من در دوران زندگی و شستشو دهنده من پس از وفاتم است.

او مونس من در زندگانیم است، اوست که پس از وفاتم مرا غسل می دهد و کفنم می کند.

علی علیه السلام نخستین کسی است از بشر که بر من نماز می خواند و مرا در لحد قبر می گذارد.

او در برابر سختیها از من حمایت می کند و کید و حيلة بدچشمان را از من دور می نماید، و با جانش در برابر حلیه های دشمنان، از من دفاع می نماید. در مورد علی علیه السلام جز حاسد، کسی مرا آزار نمی رساند، و فضایل او را جز بدبخت منکر، کسی رد نمی کند.

آنگاه رسول خدا ﷺ نگاهی به سوی آسمان کرد و فرمود:

اللهم إنك قرنتني بأحب الخلق إليك وأعزهم عندي وأوفاهم
بذمتي وأقربهم قرابة إليّ وأكرمهم في الدنيا والآخرة عليّ.

خداوندا! تو مرا با کسی مقرون ساختی که محبوبترین بندگان نزد تو،
بااراده‌ترین آنان نزد من، وفادارترین آنان به ذمه من، نزدیکترین آنان از
جهت خویشاوندی و گرامی‌ترین آنان نزد من در دنیا و آخرت است.

سپس رو به علی ؑ نمود و فرمود:

أدن مني يا أبا الحسن! حبي الناس بالأشكال والقرناء وحباني
ربي بك لأتلك صفوة الأصفياء، بك يسعد من سعد، وبك يشقى
من شقى، أنت خليفتي في أهلي، وأنت المشتمل بفضلي،
والمقتدى به بعدي، أدن مني يا أخي.

ای ابوالحسن! نزدیک بیا مردم با هم شکلها و هم سنخهای خودشان نزدیک
(و برادر) شدند و خداوند مرا با تو نزدیک (و برادر) نمود، چرا که تو
برگزیده برگزیدگان هستی. نیک‌بخت به سبب تو نیک‌بخت می‌شود و
بدبخت به سبب تو بدبخت می‌گردد، تو جانشین من در میان خاندانم
هستی، تو دربرگیرنده فضایل من، تو مقتدای مردم پس از من هستی،
نزدیکم بیا ای برادرم!

در این هنگام علی مرتضی ؑ نزدیک محمد مصطفی ﷺ رفت و
خود را بر روی حضرتش انداخت و رسول خدا ﷺ برادر خود علی ؑ
را بر سینه‌اش چسبانید و فرمود:

يا أبا الحسن! إن الله خلقكم من أنوار كذاك وافق سرّك أسراري
وضميرك أضماري تطالع روعي لروحك، شهد الله لذلك
والفائزون والصابرون وحملة العرش أجمعون، يشهدون بامتزاج
أرواحنا إذ كنّا من نور واحد، قال الله تعالى: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ



مِنَ النَّارِ بَشَرًا فَبَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ^۱.

کفایت یا علی، من نفسک علم الله فیک، وکفانی منک علمی فیک،

وکلّ قرین ینصرف بقرینه وانصرف النبی صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام.

ای اباالحسن خداوند شما را از انوار من آفرید و سر و ضمیر تو را همگون سر و ضمیر من قرار داد که روح من بر روح تو واقف است و خداوند بر این امر گواهی داد و همچنین همه رستگاران، بردباران و حاملان عرش بر آمیخته شدن ارواح ما گواهی دادند؛ چرا که ما از یک نور بودیم، خدای متعال می فرماید: «او کسی است که از آب، انسانی را آفرید، سپس آن را نسب و سبب قرار داد و پروردگار تو همواره توانا بوده است».

ای علی ابر تو همین بس که خدای از سرشت تو آگاه است و برای من همین بس که من، از مقام تو آگاهم، و هر قرین و همنشینی به قرینش باز می گردد و علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت ^۲.

نویسنده علیه السلام گوید: در «تاریخ بلاذری» و «اسلامی» و دیگران روایت شده که

ابن عباس و دیگران گفتند:

وقتی آیه شریفه ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ ^۳؛ «همانا مؤمنان برادر

یکدیگرند»، نازل شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله میان افرادی که از یک سرشت و سنخ بودند عقد اخوت و برادری بست.

بنابراین، ابوبکر با عمر، عثمان با عبدالرحمان، سعد بن ابی وقاص با سعید بن زید، طلحه با زبیر، ابی عبیده با سعد بن معاذ، مصعب بن عمیر با ابویوب انصاری، ابوذر با ابن مسعود، سلمان با حذیفه، حمزه با زید بن حارثه، ابو درداء با بلال، جعفر طیار با معاذ بن جبل، و مقداد با عمار برادر شدند.

از سوی دیگر، عایشه با حفصه، زینب بنت جحش با میمونه، و امّ

۱. سوره فرقان، آیه ۵۴.

۲. نهج الایمان: ۴۱۳.

۳. سوره حجرات، آیه ۱۰.

سلمه با صفیّه عقد خواهری بستند.

حضرت میان همه اصحابش به اندازه مقام و منزلتشان عقد اخوت و برادری بست، آنگاه فرمود:

أنت أخي وأنا أخوك يا علي!

ای علی! تو برادر من و من برادر تو هستم.^۱

از طریق دانشمندان شیعه نقل شده است که:

روزی امیر مؤمنان علی علیه السلام بر فراز منبر مسجد بصره سخنرانی می‌فرمود، حضرت در ضمن سخنانش فرمود:

«سلوني قبل أن تفقدوني»!

پرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید.

مردی از میان جمعیت بپا خاست و گفت: ای امیر مؤمنان! جبرئیل هم اکنون کجاست؟

حضرت علی علیه السلام نگاهی به سوی آسمان نمود، آنگاه به سمت چپ و راست نگریست و فرمود: تو جبرئیل هستی.

در این هنگام آن شخص به پرواز درآمد و سقف مسجد را شکافت و رفت. مردم فریاد «الله اکبر» سر داده و گفتند: ای امیر مؤمنان! از کجا

فهمیدی که او جبرئیل است؟

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

لَمَّا نَظَرْتُ إِلَى السَّمَاءِ خَرَقَ نَظْرِي أَطْبَاقَ السَّمَاوَاتِ حَتَّى الْعَرْشِ
وَالْكَرْسِيِّ فَمَا رَأَيْتُهُ، وَنَظَرْتُ الْأَرْضَ كُلَّهَا فَلَمْ أَرَهُ فَعَلِمْتُ أَنَّهُ
جِبْرَائِيلُ.

وقتی به آسمان نگاه کردم، نگاهم طبقه‌های آسمان را تا عرش الهی و

۱. امالی طوسی: ۵۸۷ ح ۳ مجلس ۱۵، تفسیر برهان: ۲۰۷/۴ ح ۱.



کرسی باری تعالی در نور دید، ولی او را ندیدم، آنگاه به همه نقاط زمین نگریستم و او را ندیدم؛ فهمیدم که او جبرئیل است.^۱

۷۰/۸۸۷ فرات کوفی در تفسیر خودش می نویسد: سلیمان دیلمی گوید:

من در محضر مبارک امام صادق علیه السلام بودم چیزی نگذشت که صدای لبیکی شنیدم، ناگاه وجود مقدس علی علیه السلام ظاهر گشت. آن حضرت در شانهاش چوبی داشت، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی او رفت و با آن حضرت معانقه کرد به گونه‌ای که سفیدی زیر بغلش دیده شد، آنگاه رو به علی علیه السلام کرد و فرمود:

یا علی! اِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَكَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ فَفَعَلَ، وَسَأَلْتَهُ أَنْ يَزِيدَنِي فِزَادِنِي زَوْجَتِكَ، وَسَأَلْتَهُ أَنْ يَزِيدَنِي فِزَادِنِي ذُرِّيَّتِكَ، وَسَأَلْتَهُ أَنْ يَزِيدَنِي فِزَادِنِي مَحَبَّتِكَ فِزَادِنِي مِنْ غَيْرِ أَنْ أُسْتَزِيدَ مَحَبَّتَ مَحَبَّتِكَ.

ای علی! من از خداوند متعال درخواست نمودم که تو را در بهشت در کنار من قرار دهد و خداوند مرا پذیرفت، من از باری تعالی خواستم که عنایت زیادتری بفرماید، او همسرت را افزود، عنایت زیادتری خواستم، فرزندان تو را افزود، عنایت زیادتری خواستم دوستان تو را افزود، و بدون اینکه خواهان زیادتی باشم دوستان دوستان تو را مشمول نمود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام از این امر مسرور گشته و با شگفتی پرسید: پدر و مادرم فدای شما! دوستانان دوستانم هم شامل این عنایت می‌شوند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، ای علی! وقتی روز رستاخیز فرا می‌رسد برای من منبری از یاقوت سرخ که با زبرجد سبز تزیین شده آماده می‌کنند، آن منبر دارای هفتاد پله است، مسافت میان هر پله سیر سه روزه یک اسب قارح^۲ است.

۱. الأتوار التعمانية: ۳۱/۸

۲. اسب قارح: اسبی را گویند که پنج سالش را تمام کرده باشد.



من در فراز آن منبر قرار می‌گیرم، آنگاه تو را صدا می‌زنند تا بر آن صعود کنی، وقتی تو با جلال و مهابت حرکت می‌کنی خلاق برای دیدن تو گردن می‌کشند و می‌گویند: این آقا را جزو پیامبران نمی‌شناسیم.
منادی حق ندا در دهد: او آقای اوصیا است.

آنگاه تو بر فراز منبر صعود می‌کنی و با من معانقه می‌نمایی، سپس تو از دامن من می‌گیری و من از دامن کبریایی خدا - که همان حق است - می‌گیرم، و فرزندان تو از دامن حق تو و شیعیانت از دامن فرزندان گرفتار و با حق به سوی بهشت رهسپار می‌گردید.
وقتی همگی وارد بهشت شدید و با همسرانتان در آن قرار گرفته و در منازلتان فرود آمدید، خداوند به مالک دوزخ فرمان می‌دهد که: درب دوزخ را بگشا تا دوستانم ببینند که برای آنان چه فضل و برتری در مقابل دشمنانشان بخشیده‌ام.

درهای دوزخ باز می‌گردد، دوزخیان بر آن سر می‌کشند، آن هنگام که روح عطر بهشتی به مشامشان می‌رسد می‌گویند: ای مالک! آیا خداوند می‌خواهد تخفیف عذابی در حق ما بنماید، ما بوی دلنشین بهشت را استشمام می‌نماییم؟

مالک دوزخ به آنان می‌گوید: همانا خدای متعال به من وحی فرمود که درهای دوزخ را باز کنم تا اولیای خدا در آن بنگرند.

دوزخیان سر بالا آورده و به بهشتیان گویند: فلانی! مگر تو در دنیا نبودی که گرسنه بودی من سیرت نمودم؟

دیگری می‌گوید: فلانی! مگر تو نبودی که در دنیا لباس نداشتی و من لباست دادم؟

آن یکی گوید: فلانی! مگر تو نبودی که در دنیا خائف و ترسان بودی من پناحت دادم؟

دیگری گوید: فلانی! مگر تو نبودی اسرار را پیش من گفتی و من آنها را کتمان نمودم؟

بهشتیان گویند: آری.

دوزخیان گویند: پس برای ما از پروردگارتان آمرزش بخواهید.





در این هنگام بهشتیان برای آنان دعا می‌کنند، آنها را از دوزخ خارج و به سوی بهشت می‌برند، آنان با سرافکنندگی در بهشت بدون مکان معینی ساکن شده و به «دوزخیان» معروف می‌گردند.

آنان از این امر ناراحت شده و به بهشتیان گویند: از خداوند خواستید و ما را از عذاب دوزخ آزاد کردید، اینک دعا کنید تا این اسم را نیز از ما بردارد، و در بهشت برای ما مسکنی بدهد.

بهشتیان در حق آنان دعا می‌کنند، خداوند دعای آنها را مستجاب می‌نماید و به بادی وحی می‌کند تا بر دهان بهشتیان بوزد و آنها این اسم را فراموش می‌کنند، و برای آنان در بهشت مسکن و مأوایی می‌دهد، و در این مورد این آیات نازل شده که می‌فرماید:

﴿ قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ... سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴾^۱

«به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به روز قیامت ندارند مورد عفو قرار دهند تا خداوند هر قومی را به اعمالی که انجام می‌دادند پاداش دهد ... چه بد داری می‌کنند»^۲

مرکز تحقیقات کویته بیروت

همچنین در «تفسیر فرات» می‌خوانیم: اصبح بن نباته گوید:

تصمیم گرفتم به محضر مولایم امیر مؤمنان علی علیه السلام مشرف شده و سلام و عرض ارادتی نمایم، چیزی نگذشت که آقا و سرورم بیرون آمد، من برخاستم و به پیشواز حضرتش آمدم، حضرت تشریف آورد و دست مبارکش را در دستم گذاشته و انگشتانش را در انگشتانم قرار داد، آنگاه فرمود:

ای اصبح بن نباته!

عرض کردم: بلی ای امیر مؤمنان!

۱. سوره جاثیه، آیه ۱۴-۲۱.

۲. تفسیر فرات، ۴۱۱ ح ۵۵۱، بحار الأنوار، ۳۳۳/۷ ح ۱۷.

فرمود: **إِنَّ وَلِيَّنا وَلِيَّ الله، فإذا مات كان في الرفيق الأعلى، وسقاه من نهر أبرد من الثلج وأحلى من الشهد؛**

به راستی که دوست ما، دوست خداست، وقتی از دنیا رفت در رفیق اعلا قرار می‌گیرد، و از نهری که خنک‌تر از برف و شیرین‌تر از شهد عسل است می‌آشامد.

عرض کردم: قربانت گردم، ای امیر مؤمنان! گرچه دوست شما گنه‌کار باشد؟!

فرمود: آری، مگر کتاب خدا، قرآن را نخوانده‌ای؟ آنجا که می‌فرماید: **﴿ فَأَوْلِيكَ يَدُلُّ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً ﴾**^۱؛ پس آنان کسانی هستند که خداوند گناهان آنها را به حسنات مبدل می‌کند و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است.^۲

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: حضرت در ضمن سخنانی فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در برخی از بیاناتش فرمود:

إِنَّ الملائكة أشرفها عندالله أشدها حباً لعلی بن ابی طالب علیه السلام؛

همانا شریف‌ترین فرشتگان در پیشگاه خدای متعال آنهایی هستند که شدیدترین مهر و محبت را نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام دارند.

سوگندی که فرشتگان در میان خودشان دارند چنین است:

والذی شرف علیاً علیه السلام علی جمیع الوری بعد محمد المصطفی صلی الله علیه و آله؛

سوگند خدایی را که علی مرتضی علیه السلام را پس از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بر همه مردم برتری داد.

۱. سوره فرقان، آیه ۷۰.

۲. تفسیر فرات: ۲۹۳ ح ۳۹۶. در پایان این حدیث شریف آمده است:

«یا أصیغ! إنَّ ولینا لو لقی الله وعلیه من الذنوب مثل زبد البحر ومثل عدد الرمل لغفرها الله، إن شاء الله تعالی»؛ «ای اصیغ! اگر ولی و دوست ما، به دیدار خداوند متعال رود در حالی که گناهانش همانند کف دریا و تعداد ریگهاست، خداوند گناهان او را می‌آمرزد، ان شاء الله».

در سخنی دیگر فرمود:

إن ملائكة السماوات والحجب ليشتاقون إلى رؤية عليّ بن أبي طالب عليه السلام كما تشتاق الوالدة الشفيقة إلى ولدها البارّ الشفيق ...^۱
همانا فرشتگان آسمانها و حجب، همانند شوق و علاقه مادر مهربان به فرزند نیکوکار دلسوز، مشتاق دیدار علی بن ابی طالب علیه السلام هستند



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مناقب امیر مؤمنان علی علیه السلام



۲۶۵

۱. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: ۴۵۲ ضمن ح ۲۹۷ (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار، ۲۸۶/۹ ضمن ح ۲ و ۱۰۵/۳۹ ضمن ح ۱۲.

پایان بخش

در پایان این بخش مطالب مفیدی را بیان می‌نماییم:

نخست: در کتاب «صراط المستقیم» و همچنین «الفضائل»^۱ مطلبی درباره فصاحت و بلاغت امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که اینک عین آن را بیان می‌نماییم:

نویسنده کتاب مزبور در فصل نوزدهم کتاب خویش می‌نویسد:
من در فصل دوازدهم یادآور شدم که همه دانشمندان الهی در علم و دانش خود منتسب به امیر مؤمنان علی علیه السلام هستند و علومشان را از آن حضرت گرفته و اقتباس کرده‌اند.

مگر نشنیده‌ای وقتی به عبدالحمید، کاتب بنی‌امیه، نامه‌های معروفی را به ابومسلم نوشت - که شتری آن را حمل می‌کرد - گفته شد: تو از کجا به چنین بلاغتی دست یافتی؟

گفت: از آنجایی که هزار خطبه از خطبه‌های اصیلع بنی‌هاشم - یعنی علی علیه السلام^۲ - را حفظ کردم، کسی که مملو از دانش بود و مردم را در پرتو فیض دانشش قرار داد.

از دیگر دانشمندان، ابو عثمان عمرو بن جاحظ است، او میزان بلاغت و بیان است، کسی که زمام فصاحت را بدست گرفته و در آن تصرف

۱. گفتنی است که نسخه این کتاب از کهن‌ترین نسخی است که شاید ششصد سال پیش نوشته شده است و از این

نسخه چنین بدست می‌آید که نویسنده آن از فرزندان صاحب کتاب «نخب المناقب لآل ابي طالب» است.

۲. منظور از «اصیلع» مصفر اصیلع تعظیم علی علیه السلام است، چرا که در زبان عربی، در هنگام تعظیم و بزرگداشت

شخصی، از لفظ مصفر استفاده می‌شود.





نموده است، او علامه دهر بود، در عین حال در مورد صد کلمه از سخنان حضرتش که جمع آوری نموده دلش حیران و عقلش مدهوش گشته است، او به این حقیقت اعتراف کرده و می گوید:

من معانی حکمت‌های پراکنده‌ای را که شامل مکارم اخلاقی نفسانی بود گرد آوردم که نخستین کلمه آنها عبارتست از: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً»؛ «اگر پرده کنار رود به یقینم افزوده نمی‌شود»... تا آخر.

بدیهی است که حقیقتاً کلام امام علیه السلام را هر گاه کسی که هدایت روزی او شده تأمل کند، می‌بیند که الفاظ زیبا در اسلوب‌های والا و شیوا همچون درّهای گرانبهایی در یک نخ کنار هم چیده شده‌اند که نه زیاد استعمال شده‌اند و نه مشکل و گنگند، بلکه عباراتی است که به جان‌های پاک و طبیعت‌های نیکو لذت‌بخش‌تر است از گوهرهای زیبا و وابستگی آن به دل‌ها بیشتر از وابستگی جزع^۱ به امان است.^۲

جاحظ در جلد یکم کتاب «البيان والتبيين» گوید:

علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرماید: *بزرگترین کمبود من سبوی*

قيمة كل امرء ما يحسن؛

«ارزش هر شخص به اندازه کار نیکی است که انجام می‌دهد».

سپس جاحظ اضافه می‌کند: اگر در این کتاب جز این کلام نبود، همین برای ما، کافی، مجزی و بی‌نیازکننده بود؛ بلکه فراتر از کفایت که در بیان هدف، هیچ گونه کوتاهی نداشت، و بهترین کلام آن است که اندک‌ش انسان را از زیادی بی‌نیاز کند، و معنایش در لفظ آن آشکار گردد.

به راستی که خداوند متعال از جلالت و بزرگی، پرده‌ای از نور حکمت بر آن کلمات والا پوشانیده و این هم بر حسب نیت صاحب کلام است که

۱. جزع: نوعی عقیق است که برای امنیت یافتن در دست می‌کنند.

۲. الصراط المستقیم: ۲۲۱/۱ (با تفاوت در الفاظ).

او گوینده آن است.

جاحظ می‌افزاید: این کلام از صد کلامی است که از کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام جمع آوری شده و هر کلمه آن، برابر با هزار کلمه از بهترین کلمات عرب است.^۱

دوم: صاحب کتاب «المجموع الرائق» می‌نویسد: از جمله اشعاری که عودی علیه السلام شاعر عرب در مدح امیر مؤمنان علی علیه السلام گفته، اشعار ذیل است که دوست دارم در اینجا بیاورم:

تُمَحَى الذنوب عن المسيء المجرم	بفنا الغري وفي عراض العلقم
فيه الحسين فعجّ عليه وسلّم	قبران قبر للموصي وآخر
وأبوه في كوفان ضُرّج بالدم	هذا قتيل بالطفوف على ظمأ
فإليهما قصد التسقيّ المسلم	وإذا دعا داعي الحجيج بمكّة
وعلى الأئمّة والنبيّ الأكرم	فاقصدهما وقل: السلام عليكما
وبنو تبارك والكتاب المحكم	أنتم بنو طه وقاف والضحي
والركن والبیت العتيق وزمزم	وبنو الأباطح والمصلح والصفاء
خير البريّة من سلالة آدم	بكم النجاة من الجحيم وأنتم
والعروة الوثقى التي لم تفصم	أنتم مصابيح الدجى لمن اهتدى
أنصاره في كلّ خطب مؤلم	وإليكم قصد الوليّ وأنتم
في العشر للعاصين نار جهنّم	وبكم يفوز غداً إذا ما أضرمت
علم الكتاب، وعلم ما لم يعلم	من مثلكم في العالمين وعندكم
ولغيركم فيما مضى لم يخدم	جبريل خادمكم وخادم جدكم
من دوحه فيها النبوة تنتمي	ابني رسول الله إنّ أباكم
واخصّنه بالأمر لولا يُظلم	آخاه من دون البريّة أحمد
يوم الغدير له برغم اللوم	نصّ الولاية والخلافة بعده

ودعا له الهادي وقال مليياً يارب قد بلغت فاشهد واعلم
حتى إذا قبض النبي وأصبحوا مثل الذئاب تلوب حول المطعم

در آستانه سرزمین «غری»^۱ کنار رود «علقم»^۲؛ گناهان، افراد گنه کار و مجرم پاک می‌گردد.

دو قبر در آنجاست یکی از آن وصی و جانشین پیامبر و در دیگری امام حسین علیه السلام مدفون است، پس به زیارت او بشتاب و بر او سلام کن.

این یکی در سرزمین طف «کربلا» با لب تشنه به شهادت رسید؛ و پدر بزرگوارش در شهر کوفه در خون غلطید.

آنگاه که برای مراسم حج دعوت شد؛ مسلمان پرهیزکار قصد زیارت آن دو بزرگوار را می‌کند.

به سوی مرقد پاک آن دو بزرگوار برو و بگو: سلام بر شما و بر پیشوایان و بر پیامبر گرامی باد!

آری، شما فرزندان طه، قاف و الضحی هستید، و فرزندان «تبارک» و کتاب محکم خدا هستید.

و فرزندان دشت‌های مکه، منی، صفا، رکن کعبه و زمزم هستید.

رهایی از آتش دوزخ به وسیله شماست، و شما بهترین خلایق از سلالة پاک حضرت آدم علیه السلام هستید.

شما چراغهای پر فروغ در تاریکی‌ها برای کسی که خواهان هدایت است، می‌باشید و شما همان دستاویز محکمی هستید که هرگز جدا نمی‌گردد.

مقصد و مقصود دوست به سوی شماست و یار او در هر امر مهم و دردآور شما هستید.

آنگاه که در فردای رستاخیز در صحرای محشر آتش دوزخ برای گنه کاران فروخته گردد و زبانه کشد؛ وسیله نجات و رستگاری شما هستید.

همانند شما در جهانیان چه کسانی هستند، چرا که علم کتاب و دانش آنچه هیچ کس خبر ندارد، نزد شماست.

۱. غری؛ محلی است در کوفه، که اکنون نجف اشرف می‌باشد که مرقد مطهر امیر مؤمنان علی علیه السلام در آنجاست.

۲. علقم؛ نهری است از رود فرات.

آری، جبریل، خادم شما و خادم جدّ بزرگوار شماست که هرگز پیش از شما در خدمت کسی نبود.

ای فرزندان پیامبر خدا! به راستی که پدر بزرگوارتان از درخت باغستانی بودند که نبوت در آن رشد یافته بود.

او از میان آفریدگان با «احمد» پیامبر خدا ﷺ، عقد اخوت و برادری بست و او مخصوص به امر ولایت و فرمانروائی گردید، اگر بر او ستم نمی‌گشت. به رغم میل پست فطرتان، ولایت و خلافت پس از پیامبر به صورت آشکار در روز غدیر از آن او شد.

در آن روز، پیامبر هدایتگر بر او دعا فرمود و لَبَّيْكَ يَا عَرَضَةَ داشت: پروردگارا! گواه باش و بدان که من این مأموریت را به انجام رساندم.

تا آن هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، آن لثیمان و پست فطرتان همانند گرگان گرسنه دور طعمه حلقه زده (و خلافت را از آن حضرت ربودند).

تا آنجا که گوید:

وَأَتَوْا عَلِيَّ آلَ النَّبِيِّ بِأَكْبَدِ	حَسْرَى وَحَقْدٍ بَعْدَ لَمْ يَتَصَرَّمِ
فَسَبُّوا ذُرَارِيَهُمْ، وَأَفْنَوْا وَلَدَهُ	وَيَلْ لَهِمْ مِنْ هَوْلِ يَوْمٍ مَوْءَلَمِ
تَرَكَوْهُمْ فَوْقَ الثَّرَى وَرُؤُوسِهِمْ	فَوْقَ [الْقَنَا] مِثْلَ الْأَنْجَمِ
وَسَرُّوا بِهِمْ نَحْوَ السَّامِ يُؤَمِّمَهُمْ	رَأْسَ الْحُسَيْنِ ﷺ مَرْكَبٍ فِي لَهْذَمِ
بِئْسَ الْجَزَاءُ جَزَوْهُ فِي أَوْلَادِهِ	تَاللَّهِ مَا هَذَا فِعَالٌ مُسَلِّمِ
لَوْ سَلَّمُوا أَمْرَ الْخِلَافَةِ بَيْنَهُمْ	لَوْ لَيْسَ بِهَا وَتَحَرَّجُوا مِنْ مَائِمِ
لَمْ يَسْتَرْ يَوْمَ الطُّفُوفِ أُمَّيَّةَ	مَنْ وَوَلَدَ فَاظْمَةَ وَلَمْ تَسْتَقْدَمِ
كَلًّا وَلَا وَقَعَ الْخِلَافَ وَأَصْبَحُوا	فِي الدِّينِ بَيْنَ مُحَلَّلٍ وَمُحَرَّمِ
لَكِنَّهُمْ سَلُّوا صَوَارِمَ بَغِيهِمْ	وَعَدُوا عَلَيْهِ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ
وَاللَّهِ، لَوْلَا نَقْضُ بَيْعَةِ حَيْدَرِ	مَا اسْتَوْهَبْتَ تِلْكَ الْحَقُودَ النَّوْمِ
قَتَلُوا الْوَصِيَّ بِبَغِيهِمْ وَتَهَجَّمُوا	جَهْلًا عَلَى الْمُخْتَارِ أَيَّ تَهْجَمِ
لَمْ يَرْقَبُوا مَا قَالَهُ فِي حَقِّهِ إِلَّا	بِهَادِي وَلَمْ يَرْعُوا لَهُ مِنْ مُحْرَمِ
بِأَلَا تَمِي فِي حَبِّ آلِ مُحَمَّدِ	أَقْصَرَ هَبْلَتُ مِنَ الْمَلَامَةِ أَوْلَمِ



کیف النجاة لمن علي خصمه
هو آية الله الذي في خلقه
وهو الدليل إلى الحقائق عارضت
[و]اختاره المختار دون صحابة
سل عنه في بدر وسل في خيبر
كم كاد في الأبطال من متعثرم
وحمي عن الإسلام وهو من الصبا
يا من يجادل في علي عانداً
كما أردك عن جدالك صاغراً
يا آل يس الذين بسحبهم
مازال هاشم في قريش أعزة
ها قد بعثت بها إليك فبح بها
لولاهم ما كان يعرف عابد
لكم الشفاعة في غد وإليكم
مولاكم «العودي» يرجو في غد
فتقبلوا منه المديح فما له

يوم القيامة بين أهل الموسم
وحسامه الغضب الذي لم يلهم
فيها الشكوك من الظلال المظلم
صنواً وزوجه الإله بفاطم
والخيل تعثر في القنا المتحطم
وأباد من متمرد متعثرم
مكتنفاً في برده لم يحلم
هذا المناقب فاستمع وتقدّم
متقاعساً عنه بأنف مُرغم
نرجو النجاة من السعير المضموم
لهم وأنتم عزة في هاشم
يا هاشمي فمثلها لم يُنظم
لله بالدين الحنيف القيم
في الحشر كشف ظلامه المتظلم
بكم الثواب من الإله المنعم
إلا المديح وحبكم في المقدم

آنان با جگرهای تشنه (خون) و کینه‌ای همیشگی برخاندان پیامبر هجوم آوردند.

فرزندان او را به قتل رسانده و ذریه او را به اسارت گرفتند، وای بر آنان از وحشت روز دردناک محشر!

آری، اجساد شریف آنها را بر روی خاک رها کرده، در حالی که سرهای مبارکشان بر بالای نیزه مانند ستارگان می‌درخشید.

آنها را با آزرده‌گی سیر دادند در حالی که پیشاپیش آنان سر مبارک امام حسین بر نیزه بود.

راستی چه بد پاداشی در مورد فرزندان پیامبر دادند!! سوگند به خدا! این



پاداش شایسته یک مسلمان نیست .
 آری ، اگر آنان امر خلافت را در آن روز به صاحبش تسلیم می‌کردند و از ارتکاب گناهان اجتناب می‌ورزیدند ؛
 هرگز در روز طف (عاشورا) بنی امیه از فرزندان فاطمه علیها السلام انتقام نمی‌گرفتند و در این امر پیشقدم نمی‌شدند .
 هرگز هیچ اختلافی واقع نمی‌شد و مردم صبح می‌کردند در حالی که در دین ، هیچ گونه اختلافی میان حلال و حرام نبود .
 و لیکن آنان شمشیرهای دشمنی خودشان از نیام بیرون کشیده و با آن بر همه مردم هجوم آوردند .
 سوگند به خدا ! اگر بیعت حیدر علیه السلام را نمی‌شکستند هرگز این کینه‌ها بیدار نمی‌گشت ؛
 ولی آنان وصی و جانشین پیامبر را با ستم کشتند و از روی جهل و نادانی به برگزیده پیامبر چه هجومی آوردند ؟
 آنان گفتار پیامبر هدایتگر را در حق او مراعات نکرده و حرمت او را نگه نداشتند .
 ای کسی که در مهر و محبت آل محمد علیهم السلام مرا ملامت می‌نمایی خاموش باش ! از ملامت دیوانه گشته و خیر نبینی .
 چگونه کسی که علی علیه السلام خصم اوست در روز قیامت در میان مردمان محشر نجات می‌یابد ؟
 او نشانه و آیت خدا در میان آفریدگانش و شمشیر خشمگین و بزانی که آرام نگیرد .
 او راهنمای به سوی حقایقی است که در آنها بر اثر گمراهی و تاریکی ، تردید عارض شده است .
 پیامبر برگزیده ، از میان صحابه ، او را به عنوان برادر و یار مهربان خود برگزید و خداوند فاطمه علیها السلام را به همسری او درآورد .
 (از دلیری و شجاعت) او پسر ، در جنگ بدر و خیبر ، در آن هنگامه نبرد که اسبان در میان نیزه شکسته‌ها به رو می‌افتند .
 چقدر قهرمانان را به خاک مذلت انداخته و چندین متمرّد سرکش را نابود ساخته است ؟



او در دوران کودکی از اسلام حمایت نموده و حفظ نمود آن را در زمان ضعف اسلام، در حالی که هنوز بالغ نشده بود.

ای کسی که با لجبازی و عناد در مورد علی علیه السلام مجادله می کنی! اینک این مناقب و فضایل را گوش کن و پیش برو.

تا پاسخ جدال تو را داده و تو خوار گشته، غرورت شکسته و دماغت بر خاک مالیده شود.

ای آل یاسینی که به مهر و محبت شما امید رهایی و نجات از آتش برافروخته داریم!

همواره هاشم در میان قریش عزیز بود و شما عزیز هاشم بودید.

اینک این قصیده را به ساحت تو فرستادم، آن را منتشر کن ای هاشمی! چرا که همانند آن سروده نشده است.

اگر آنان نبودند هیچ پرستشگری برای خدا با دین حنیف و استوار، شناخته نمی شد.

فردای قیامت، شفاعت از آن شماست و در روز حشر دادخواست ستمدیده به دست شما آشکار و کشف خواهد گشت.

بنده شما «عودی» در فردای قیامت به وسیله شما امید ثواب از خداوند احسان کننده، دارد.

پس این مدح و تمجید را از او بپذیرید، چرا که او، جز مدح و محبت شما برای فردایش چیز دیگری ندارد.

سوم: پیشوای پیشوایان ادب، شیخ صالح تمیمی در مدح مولای متقیان

امیر مؤمنان علی صلوات الله علیه وآله می گوید:

غایه المدح فی علاک ابتداء	لیت شعری ما تصنع الشعراء
یا أبا المصطفی وخیر ابن عمّ	وأمریر إن عدت الأمراء
ما نری ما استطال إلا تناهی	ومعالیک مالهنّ انتهای
فلک دائر إذا غاب جزء	من نواحیه أشرقّت أجزاء
أو کبدر ما یعتریه خفاء	من غمام الأعراء انجلاء

يحذر البحر صولة الجزر لكن
 ربّما رمل عالج يوم يحصى
 وتضيق الأرقام عن معجزات
 يا صراطاً إلى الهدى مستقيماً
 بني الدين فاستقام ولولا
 أنت للحقّ سلم مالراق
 أنت هارون والكلّيم محلاً
 أنت ثاني ذوي الكسا ولعمري
 ولقد كنت والسماء دخان
 في دجا بحر قدرة بين بردي
 لا الخلا يوم ذاك فيها خلاء
 قال زوراً من قال ذلك زور
 آية في القديم صنع قديم
 نبأ والعظيم قال عظيم
 لم تكن في العموم من عالم الذ
 معدن الناس كلّها الأرض لكن
 شبه الشكل ليس يقضي تساوي
 لاتفيد الثرى حروف الثرياً
 شمل الروح من نسيمك روح
 قائلاً من أنا فروى قليلاً
 لك اسم رآه خير البرايا
 خطّ مع اسمه على العرش قدماً
 ثمّ لاح الصباح من غير شكّ
 وبرئ الله آدمًا من تراب

غارة المدّ غارة شعواء
 لم يضق في رماله الإحصاء
 لك يا من إليه ردت ذكاء
 وبه جاء للصدور الشفاء
 ضرب ماضيك ما استقام البناء
 يستأبى بسغيره الارتقاء
 من نبيّ سمت به الأنبياء
 أشرف الخلق من حواه الكساء
 ما بها فرقد، ولا جوزاء
 صدف فيه للوجود الضياء
 فيسّمى ولا الملاء ملاء
 وافترى من يقول ذاك افتراء
 قاهر قادر على ما يشاء
 ويل قوم لم يغنها الأنبياء
 رّ وينهى عن العموم النهاء
 أنت من جوهر، وهم حصباء
 إنّما في الحقائق الإستواء
 رفعة أو يعمه استعلاء
 حين من ربّه أتاه النداء
 وهو لولاك فاته الإهتداء
 مذ تدلّى وضمه الإسراء
 في زمان لم تعرض الأسماء
 وبدا سرّها وبان الخفاء
 ثمّ كانت من آدم حواء

نهایت و آخرین مرتبه مدح در شأن والای تو، سرآغاز آن است، ای کاش می‌دانستم که شاعران در مدح تو چگونه شعر می‌سرایند؟!

ای برادر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بهترین پسر عم و امیر! اگر امیران بشمار آیند.

ما می‌بینیم هر چه به طول می‌انجامد، سرانجام پایان می‌پذیرد؛ ولی فضایل تو هرگز پایان نمی‌پذیرد.

فضایل تو همانند فلک دوار است که هرگاه بخشی از آن پنهان شود بخشهای دیگرش روشن گردد.

یا همانند مهتابی است که هرگاه پنهان شود از زیر ابر آشکار می‌گردد.

دریا از هجوم جذر بیم دارد؛ ولیکن یورش مد یورش بی‌رحمانه‌ای است. چه بسا روزی بتوان ریگهای بیابان را شمرد و در شمارش آن هیچ تنگنایی نباشد.

ولی ارقام از شمارش شگفتی‌ها و معجزات تو - ای کسی که ذکاوت و زیرکی بر او برمی‌گردد - ناتوان هستند.

ای راهی که به سوی هدایت به صورت مستقیم هستی و به سبب تو سینه‌ها بهبود یابند.

دین به سبب تو بناگشته و استوار گردید، اگر ضربات شمشیر تو در گذشته نبود، هرگز بنای دین استوار نمی‌گشت.

تو پله سالکان به سوی حق هستی، که اگر کسی از این پله امتناع ورزد، پله دیگری برای صعود به سوی حق، ندارد.

تو به منزله هارون از موسی علیه السلام، جانشین بهترین پیامبران هستی.

تو دومین شخصیت از اصحاب کساء هستی، و به جانم قسم! که برترین و شریف‌تر آفریدگان زیر کساء بودند.

تو بودی در حالی که هنوز آسمان به صورت دود بود که نه ستاره «فرقد» داشت و نه ستاره «جوزاء».

در تاریکی دریای قدرت، میان لباس صدف، از هستی روشنایی نبود.

در آن روز نه خالی بود تا خالی نامیده شود و نه پر بود تا پر نامیده شود.

و کسی که بگوید این بهتان است، خود بهتان زده و افترا بسته است.

تو آیت و نشانه در قدیم و ساخته خداوندی که قاهر است و بر هر چیزی
بخواهد تواناست .

تو همان خبری هستی که خدای بزرگ فرمود: بزرگی ؛ وای بر گروهی که
خبرهای آنها را کفایت نکرد .

تو در میان عموم در عالم ذر نبودی ، خردمندان چنین چیزی را از عموم
نمی‌پذیرند .

سرشت همه مردم از زمین است ؛ ولی تو از جوهر آفریده شدی و مردم
سنگریزه‌اند .

همانندی در شکل و قیافه مردم دلیل بر تساوی نیست ؛ چرا که در حقایق
برابری است .

حروف «ثری» - که به معنای خاک است - هرگز به اوج والایی حروف «ثریا»
- که ستاره درخشانی است - نخواهد رسید و ارتفاع نخواهد گرفت .

آنگاه که روح - آن فرشته بزرگ - از جانب پروردگارش ندایی آورد ، از نسیم
روح تو جان گرفت .

در حالی که می‌گفت : من کیستم ، اندکی اندیشید ، اگر تو نبودی هدایت
نمی‌شد .

تو دارای نامی هستی که آن را بهترین خلایق پیامبر خدا ﷺ در آن هنگام
که در شب معراج نزدیک شد ، دید ؛

که به همراه نام او از زمان قدیم بر روی عرش الهی نوشته شده ؛ در آن
زمانی که هنوز اسم‌ها بوجود نیامده بودند .

آنگاه سپیده دمید و بدون تردید ، راز این اسم‌ها فاش و پنهانی آنها آشکار
گشت .

در این هنگام بود که خداوند حضرت آدم ع را از خاک آفرید ، آنگاه از آدم
حواء را خلق نمود .

چهارم: شاعر ادیب، عبدالباقی عمری در مدح علی ع گوید:

یا أبا الأوصياء، أنت لطفه صهره وابن عمّه وأخوه
إنّ لله في معانيك سرّاً أكثر العالمين ما علموه



أنت ثاني الآباء في منتهى الدو ر وآباؤه تعدّ بنوه
خلق الله آدمًا من تراب فهو ابن له، وأنت أبوه

ای پدر اوصیا و جانشینان! تو داماد، پسر عمو و برادر طه علیه السلام هستی .
به راستی که برای خداوند در معانی تو رازی است که بسیاری از جهانیان
یارای دانستن آن را ندارند .
تو در انتهای دایره خلقت دوّمین پدران هستی و پدران او، پسران او به
شمار آیند .

خداوند حضرت آدم علیه السلام را از خاک آفرید، پس او فرزند تراب است و تو
ابو تراب هستی .

وی در توصیف ضریح مقدّس آن حضرت علیه السلام گوید :

ألا إنّ صندوقاً أحاط بحيدر وذي العرش قد أربى إلى حضرة القدس
فإن لم يكن لله كرسيّ عرشه فإنّ الذي في ضمنه آية الكرسي

آگاه باشید! این ضریحی که پیرامون قبر مطهر حیدر علیه السلام را گرفته به راستی
که صاحب عرش آن را به سوی حضرت قدّس ارزانی داشته است .
اگر برای خداوند در عرشش کرسی نباشد، به راستی که آن که قبر او را در
برگرفته، آیه کرسی است .

و شاعر در این زمینه چه زیبا سروده:

شهد الأنام بفضلہ حتّى العدا والفضل ما شهدت به الأعداء
فتلاّات أنواره لذوي النهى فتزحزت عن غيّها الظلماء

همه مردم بر فضل و برتری او گواهی دادند، حتی دشمنانش، و فضل و
برتری آن است که دشمنان به آن گواهی دهند .
پس انوار او بر خردمندان روشن گشت، پس تاریکی از برپا شدن آن، انوار
شد .

شاعر دیگری گوید:

یروی، مناقبهم لنا أعداؤهم لا فضل إلا ما رواه حسود
وإذا رأوها مبعضوهم لم يكن للعالمين عن الولاية مجيد

مناقب و انضایل آنان را دشمنانشان به ما روایت می‌کنند، فضیلتی نیست
جز آن‌ده بر زبان حسود جاری شود.
وقتی دشمنانشان چنین فضایبی را نقل می‌کنند؛ دیگر ولایتشان برای
جهانیان قابل انکار نیست.

پنجم: در کتاب «المجموع الرائق من أزهار الحدائق» آمده است:

امام امیرالمؤمنین علیه السلام پس از خطبه معروف به «طشنجیه»^۱ دعای ذیل را

بیان فرمود:

«تَحَصَّنْتُ بِالْمَلِكِ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَاعْتَصَمْتُ بِذِي الْعِزَّةِ
وَالْعَدْلِ وَالْجَبْرُوتِ، وَاسْتَعَنْتُ بِذِي الْعِظَمَةِ وَالْقُدْرَةِ وَالْمَلَكُوتِ،
مِنْ كُلِّ مَا أَخَافُهُ وَأَخْذَرُهُ».

خود را نزد آن پادشاهی که هرگز نمی‌میرد قرار داده و مصون ساختم،
و به (ذیل عنایت) خداوندی که دارای عزت، عدل و جبروت است، چنگ
زدم و از خدایی که صاحب، عظمت، قدرت و ملکوت است یاری طلبیدم؛
از برای هر چیزی که از آن بیم دارم و می‌ترسم.

آنگاه حضرتش فرمود: ما ذکر أحدكم هذه الكلمات عند نازلة أو
شدة إلا أزاحها الله عز وجل عنه إلا الموت.

هر کس این کلمات را در هنگام نزول هر بلا یا شدت و سختی - جز مرگ -
بخواند؛ خداوند متعال آن بلا یا شدت و سختی را از او برطرف می‌کند.
چابره به امام علیه السلام عرض کرد: ای امیر مؤمنان! فقط این دعا را بخواند؟
حضرت علیه السلام فرمود: سیزده اسم نیز به آن اضافه می‌کنم.

و این اشاره به اسم مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اسم مبارک حضرتش علیه السلام و
اسامی فرزندانش علیهم السلام که آخرین آنان حضرت حجت بن الحسن صاحب

۱. در مصدر والسخارق: «الطشنجية»، و در الصحيفة: «الطشنجية» آمده است.





الزمان (صلوات الله عليه) است، می باشد.^۱

ششم: شبلی شمیل گوید: امام علی بن علی طالب علیه السلام بزرگ بزرگان است، او نسخه منحصر به فردی است، نه در شرق و نه غرب جهان، نه در روزگار قدیم و نه در دوران جدید و معاصر صورتی طبق اصل دیده نشده است.^۲

هفتم: جورج جرداق، نویسنده مسیحی در کتاب معروف خود «صوت العدالة» پس از بیان جنگ صفین و چگونگی نبرد دو لشکر، می نویسد:
گویا در بهبوحة جنگ و امواج مرگ، هیچ شمشیری نمی زند، نیزه‌ای بکار نمی برد و حمله‌ای نمی کند؛ جز آن که از هر گوشه و کناری فریادهایی بلند می شود، هزار فریاد از این طرف و هزار فریاد از آن طرف از حنجره‌ها و دهان‌ها بیرون می آید و همگی می گویند:

آگاه باشید! او علی بن ابی طالب علیه السلام، قهرمان میدان نبرد اسلام و میدان حق و میدان مبارزه عدالت انسانیت است.

آگاه باشید! او علی بن ابی طالب علیه السلام است، کسی که در روز نبرد، روزی که بهشت زیر سایه شمشیرها بود، در برابر عمرو بن عبدود شیر ترسناک جزیره العرب، قرار گرفت و در حالی که در آن روز جز در ایمانش، در همه جهات کودکی پیش نبود آن شیر هولناک را بر زمین زد.

آگاه باشید! او علی بن ابی طالب علیه السلام است، کسی که با دستهای توانایش بزرگترین درب دژهای مستحکم را از جای کند و لرزه بر اندام قهرمانان میدان نبرد انداخت و آن درب را سپر قرار داد، در حالی که آن درب در دستان توانای او سبک تر بود از پری که در بال پرنده است.

۱. المجموع الرائق: ۴۵۲/۱، الصحيفة العلویة الثانية: ۷۵. تمام این خطبه با این دعا را علامه برسی رحمته الله در «مشارق الأنوار»: ۱۶۶ - ۱۷۰ نقل کرده است.

۲. صوت العدالة: ۳۷/۱.

آگاه باشید! او علی بن ابی طالب علیه السلام است، کسی که اگر همه مردم روی زمین با او به جنگ برخیزند هرگز باکی نداشته و وحشت نمی‌کند و جانش او را جز به نبردی راستین وادار نخواهد کرد.

آگاه باشید! او علی بن ابی طالب علیه السلام است، کسی که باکی ندارد که به سراغ مرگ برود و یا مرگ به استقبال او بیاید.

آگاه باشید! او علی بن ابی طالب علیه السلام است، کسی که در میدان‌های جنگ شجاعت‌هایی آفرید و موقعیتهایی بوجود آورد که بر احدی از بشریت چنین موقعیت‌هایی میسر نشد، چرا که زهد برای او، راه جنگ و مبارزه را گشود؛ در صورتی که زهد برای دیگران جز درهای شکست و گوشه‌گیری باز نکرد، و مهربانی و عطف او بر مستمندان و مستضعفان دژهای بسته را برای او گشود، و دوستی و مهر او کاخ‌های کینه را واژگون نمود، و آن را والاترین الگو برای جنگها قرار داد، و دوستی و عشقش به مردم او را وادار به این گونه مبارزه رعب‌انگیز و عمیق نمود.

آگاه باشید! او علی بن ابی طالب علیه السلام است، کسی که تاریکی‌ها با شمشیرش شکافته شده و بر مغز دشمنانش رعد و برق‌ها را فرود آورد و بر آنها توفان‌های وحشتناکی می‌فرستاد که باعث ریشه‌کن شدن آنها می‌گشت، او در این حال چنان می‌خروشید که ترسها را فراموش می‌کند که:

وفي عينيه دموع تحولت شراراً وفي حناه عطف توقد ناراً

در چشمانش قطرات اشک، شراره‌های آتش می‌گردد؛ و در مهر و عطف دلش، شعله‌ای برافروخته می‌شود.

آگاه باشید! او علی بن ابی طالب علیه السلام است، کسی که شمشیرش بر هیچ ستمگر و جائری فرود نمی‌آید مگر آن که می‌خندد همانند شخص پاک دامنی که بر شخص لأبالی و هتاک می‌خندد.

آگاه باشید! او علی بن ابی طالب علیه السلام است، کسی که شمشیرش در فضا

بالا نمی‌رود جز آنکه شکنجه شده‌ای در حجاز، عراق یا سرزمین شام فریاد می‌زند و می‌گوید: پدرم فدای تو باد ای شمشیر حق! و ای دادخواه ستم‌دیدگان و محرومان!

آگاه باشید! او علی بن ابی طالب علیه السلام است، او پناهگاه فقیران در مقابل تندبادها، سدّ ضعیفان در برابر امواج سیل و استراحتگاه درماندگان در مقابل توفان‌های هلاک‌کننده است، او (برای بی‌پناهان) دارای سایه‌بانی - همانند شب تاریک - در ظهر سوزان است.

آگاه باشید! او علی بن ابی طالب علیه السلام است، کسی که هر کجا قدم‌های مبارکش بگذارد زمین سبز می‌گردد و باران رحمت الهی می‌بارد، و از آبروی اوست که آب نهرها می‌جوشد و از دوستی اوست که امواج دریا می‌خروشد.

آگاه باشید! او علی بن ابی طالب علیه السلام است، کسی که دل‌ها به خاطر او انبساط پیدا می‌کنند و فرحناک می‌گردند اگر باصفا و پاکیزه باشند و انقباض پیدا می‌کنند و غمناک می‌گردند اگر خالی از صفا باشند.

آگاه باشید! او علی بن ابی طالب علیه السلام است، کسی که به زودی روزگار در مورد او و شمشیرش همصدا با گویندگان خواهند گفت:

«لا سیف إلا ذوالفقار ولا فتی إلا علی علیه السلام»؛

«شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی علیه السلام نیست».

آگاه باشید! او علی بن ابی طالب علیه السلام است. پس ای فتنه‌گران و آشوب‌پیاکنندگان فرار کنید و گرنه، نه کوه‌ها و نه دشت‌ها شما را پناه نخواهد داد.

هشتم: جرج جرداق مسیحی در کتاب «صوت العداله» بخشی از سخنان زیبای امیر مؤمنان علی صلوات الله علیه را نقل کرده است که اینک گوشه‌ای از آن را نقل می‌کنیم:



۱ - علاء بن زیاد حارثی که یکی از یاران علی علیه السلام بود بیمار گشت، حضرت به عیادت او رفتند، وقتی خانه وسیع او را دیدند فرمودند:

ما كنت تصنع بسعة هذه الدار في الدنيا؟ أما أنت إليها في الآخرة
كنت أحوج، وبلى إن شئت بلغت بها الآخرة تقرى فيها الضيف
وتصل فيها الرجم، وتطلع منها الحقوق مطالعها، فإذا أنت قد
بلغت بها الآخرة.^۱

در این دنیا با این خانه وسیع چه می‌کنی؟ آیا تو در جهان آخرت بدان بیشتر
نیازمند نیستی؟

آری، اگر بخواهی با این خانه وسیع، به آخرت برسی در آن مهمان بپذیر و
با خویشاوندان صله رحم کن، و حقوق واجبه آن را به مستحقان پرداز که
اگر چنین کنی البته به وسیله آن، خانه آخرت را دریافته‌ای.

۲ - وقتی امیرمؤمنان علی علیه السلام خبردار شد که یکی از کارگزارانش در
اموال عمومی تصرف می‌کند، به سرعت نامه‌ای به وی فرستاد که در آن
نامه آمده است:

فاتق الله، واردد إلى هؤلاء القوم أموالهم، فإنك إن لم تفعل ثم
أمكنتني الله منك لأعذرن إلى الله فيك، ولأضربنك بسيفي الذي ما
ضربت به أحداً إلا دخل النار. والله، لو أن الحسن والحسين عليهما السلام
فعلا مثل الذي فعلت، ما كانت لهما عندي هودة ولا ظفراً مني
بإرادة حتى آخذ الحق منهما وأزيع الباطل عن مظلمتها.

«از خدا بترس و اموال این گروه را به خود آنان بازگردان، چرا که اگر چنین
نکنی خداوند مرا به تو مسلط خواهد ساخت و من در مورد تو در پیشگاه
خدا معذور بوده و با همان شمشیری که بر هیچ کس نزد من جز آن که وارد
آتش شد؛ تو را خواهم زد. سوگند به خدا! اگر حسن و حسین علیهم السلام آنچه تو
مرتکب شدی، کرده بودند به آنان رخصت نمی‌دادم و خواهش آنان را



نمی پذیرفتم، مگر این که حق را از آنان بازپس گرفته و ستمی که باطل بوده از آنها دور می ساختم.^۱

۳- یکی از کارگزاران علی علیه السلام به ولیمه‌ای دعوت شده و آن را پذیرف، امام علیه السلام او را به شدت از این دعوت منع نموده و سخت توبیخش نمود و فرمود:

أفلاقامة حقّ يريدون أن يرشوه بالدعوة، والحقّ يقيم بدون رشوة، أم لاإنزال الباطل منزلة الحقّ؟

«آیا برای برپایی حق می خواهند به تو رشوه داده و دعوت نمایند؟! در حالی که حق بدون رشوه هم پابرجاست، یا این که می خواهند باطل را به منزله حق در آورند؟»

والی حق ندارد چنین کاری کند، گرچه حکومت همه کسره زمین بر او واگذار شود، آنگاه چگونه می تواند پا به مجلس ولیمه‌ای بگذارد که در آن، ثروتمندان دعوت گشته و فقیران و نیازمندان رانده می شوند؟ و این خود مظهري از مظاهر تفرقه و جدایی میان مردم است، آنگاه با این تفرقه است که خاطر برخی جریحه دار می شود و دل علی مجروح می گردد.

آگاه باش! آنگاه اجتماعی مستقیم و پابرجا می شود که گروهی خوانده می شود و گروه دیگری رانده، و در این امر بی عدالتی و بی انصافی نباشد؟!»

۴- آنگاه که خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر علیه السلام توسط یاران معاویه به آن حضرت رسید، امام علیه السلام فرمود:

إنّ حزنتا عليه علي قدر سرورهم به، إلا أنّهم نقصوا بغيضاً ونقصنا حبيباً.

همانا اندازه اندوه ما بر شهادت او به اندازه شادی شامیان است، جز آنکه از آنان یک دشمن و از ما یک دوست کم شد.^۲

۱. نهج البلاغه: نامه ۴۱، بحار الأنوار: ۱۸۲/۴۲ ضمن ح ۴۰.

۲. نهج البلاغه: کلمه فصار ۳۲۵ بحار الأنوار: ۵۹۲/۳۳ ح ۷۳۶.





۵- از امام علیه السلام پرسیدند: عدل برتر است یا بخشش؟ فرمود:

العدل يضع الأمور مواضعها، والجدود يخرجها من جهتها، والعدل سائس عام، والجدود عارض خاص، فالعدل أشرفهما وأفضلهما. عدالت، هر چیزی را در جای خود می‌نهد، ولی جدود و بخشش آن را از جای خود خارج می‌سازد. عدالت تدبیر عمومی است، ولی بخشش گروه خاصی را شامل می‌شود، پس عدالت شریف‌تر و برتر است.^۱

۶- امام علیه السلام به بدیهه در وصف مؤمن فرمودند:

المؤمن بشره في وجهه، وحزنه في قلبه، أوسع شيء صدراً، وأذل شيء نفساً، يكره الرفعة ويشنأ السمعة، طويل غمّه بعيد همّه، كثير صمته، مشغول وقته، شكور صبور، مغفور بفكرته ضنين بخلفته سهل الخليفة لين العريكة.^۲

شادی مؤمن در چهره او و اندوه وی در دلش می‌باشد. سینه‌اش از هر چیز وسیع‌تر، و نفس او از هر چیزی خوارتر است، برتری جویی رازشست و ریاکاری را دشمن می‌شمارد. آندوه او طولانی، و همت او بلند است، سکوتش فراوان، و وقتش مشغول است. او شکرگزار، شکیبیا و ژرف‌اندیش است، از کسی درخواست حاجت ندارد و خلق او نرم خو و فروتن است.

۷- امام علیه السلام فرمود:

يأتي على الناس زمان لا يقرب فيه إلا الماحل، ولا يظرف فيه إلا الفاجر، ولا يضعف فيه إلا المنصف.^۳

روزگاری بر مردم فرا خواهد رسید که جز «ماحل»^۴ «سخن چین» را محترم نمی‌شمارند و جز بدکار، زیرک و باهوش شمرده نشود و در آن اجتماع جز فرد باانصاف، ناتوان نگردد.

۱. نهج البلاغه: کلمه قصار ۴۳۷، بحار الأنوار: ۲۵۷/۷۵ ح ۷۲.

۲. نهج البلاغه: کلمه قصار ۳۳۳، بحار الأنوار: ۳۰۵/۶۷ ح ۳۷ و ۴۱۰/۶۹ ح ۱۲۷.

۳. نهج البلاغه: کلمه قصار ۱۰۲، بحار الأنوار: ۲۷۸/۵۲.

نویسنده علیه السلام گوید: منظور از «ماحل» کسی است که نزد سلطان جاسوسی کند. و منظور از «لا یظرف»: یعنی زیرک و باهوش شمرده نشود، و «لا یضعف»: یعنی ناتوان شمرده نشود.

نهم: از امیر مؤمنان علی صلوات الله علیه دو خطبه نقل شده که یکی بدون الف و دیگری بدون نقطه است.

خطبه بدون الف: در کتاب «مناقب» نقل شده: کلبی از ابوصالح و از ابو جعفر بن بابویه علیه السلام با سندش از امام رضا علیه السلام از پدران گرامش علیه السلام نقل می‌کند که حضرتش فرمود:

روزی عده‌ای از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد هم آمده و با هم گفت و گو می‌کردند، در این میان سخن از این شد که در بین حروف، حرف «الف» بیشترین حرفی است که در گفت و گوها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

علی علیه السلام که در جمع اصحاب حضور داشت، به بدیهه خطبه‌ای زیبا و شیوایی ایراد کرد که در آن به هیچ عنوان حرف «الف» بکار نرفته است، آن حضرت این خطبه را چنین آغاز فرمود:

حمدتُ من عظمة منته، وسبغت نعمته، وسبقت رحمة غضبه،
وتمت كلمته، ونفذ مشيئته، وبلغت قضيته، حمدته حمد مقرر
بر بویته [متخضع لعبوديته] متنصل من خطيئته [متفرد بتوحیده]
مؤمل منه مغفرة تنجيه، يوم يشغل [كل] عن فصيلته وبنیه.

ونستعينه ونسترشده ونستهديه ونؤمن به ونتوكل عليه، وشهدت
له شهود [عبد] مخلص موقن، وفرّده تفرید مؤمن متيقن،
ووحّده توحيد عبد مذعن ليس له شريك في ملكه، ولم يكن له
ولي في صنعه، جلّ عن مشير ووزير، وعن عون ومعين، ونصير
ونظير.

علم فستر وبطن فخير، وملك فقهر، وعصی فغفر، [وعبد فشكر]
وحکم فعدل [وتكرم وتفضل] لم يزل ولن يزول، ليس كمثله

شیء، وهو [قبل كل شیء، و] بعد كل شیء، رب متعزز بعزته،
متمکن بقوته، متقدّس بعلوه، متکبر بسموه.

لیس یدرکه بصر، ولم یحط به نظر، قوی منیع، بصیر سميع،
رؤوف رحیم، عجز عن وصفه من یصفه وضلّ عن نعته من یعرفه
قرب فبعد، وبعد فقرب، یجیب دعوة من یدعوه، ویرزقه ویحبوه
ذو لطف خفی، وبطش قوی، ورحمة موسعة، وعقوبة موجعة،
رحمته جنة عریضة موقنة، وعقوبته جحیم ممدودة موقنة.

وشهدت ببعث محمد رسوله وعبدته وصدقته، ونبیته ونجیته وحبیبه
وخلیله، بعثه فی خیر عصر وحين فترة وكفر، رحمة لعبيده، ومنة
لمزیده، ختم به نبوته، وشيّد به حجته فوعظ ونصح وبلغ وكدح،
رؤوف بكل مؤمن، رحیم [سخي] رضي ولي زكي، عليه رحمة
وتسليم، وبركة وتكريم، من رب غفور رحيم، قريب مجيب.

وصيبتكم معشر من حضرني بوصية ربكم، وذكركم بسنة نبيكم
فعلیکم برهبة تسكن قلوبكم، وخشية تذري دموعكم، وتقية
تنجیکم قبل يوم یلیکم ویزهلكم يوم یفوز فیہ من ثقل وزن
حسنته، وخفّ وزن سيّته، ولتكن مسألتكم وتماقكم مسألة ذلّ
وخضوع، وشكر وخشوع، بتوبة ونزوع وندم ورجوع.

وليفتتم كل مفتتم منكم صحته قبل سقمه، وشييته قبل هرمة
وسعته قبل فقره، وفرغته قبل شغله، وحضره قبل سفره [قبل
تكبر وتهرّم وتسقم] يملّه طبيبه، ويعرض عنه حبيبه، وينقطع
عمره، ويتغير عقله.

ثم قيل: هو موعوك وجسمه منهوك ثم جدّ في نزع شديد،
وحضره كل قريب وبعيد، فشخص بصره وطمح نظره ورشح
جبينه، وعطف عرينه وسكن حنينه وحزنته نفسه، وبكته عرسه
وحفر رسمه ويثم منه ولده، وتفرّق عنه عدده، وقسم جمعه



وذهب بصره وسمعها، ومدد وجرد وعرّي وغسل ونشف.
وسجّي وبسط له وهبّي، ونشر عليه كفنه، وشدّ منه ذقنه وقمّص
وعمّم ووّدع وسلّم وحمل فوق سرير، وصلي عليه بتكبير [بغير
سجود وتعفير] ونقل من دور مزخرفة، وقصور مشيئة، وحجر
[منضدة، وفرش] منجدة.

وجعل في ضريح ملحود وضيق مرصود بلبن منضود مسقف
بجلمود وهيل عليه حفرة وحشى عليه مدره، وتحقق حضره
ونسي خبره، ورجع عنه وليه وصفيّه، ونديمه ونسيبه.

وتبدّل به قرينه وحبيبه، فهو حشو قبر، ورهين قفر يسعى بجسمه
دود قبره، ويسيل صديده من منخره، يسحق برمته لحمه وينشف
دمه، ويرمّ عظمه، حتّى يوم حشره فنشره من قبره حين ينفخ في
صور، ويدعى بحشر ونشور، فثمّ بعثت قبور وحصلت سريرة
صدور.

وجيء بكلّ نبيّ وصديق وشهيد، وتوحد للفصل قدير، بعبده
خبير بصير فكم من زفرة تغنيه [وحسرة تنضيه] في موقف مهول
ومشهد جليل بين يدي ملك عظيم، بكلّ صغيرة وكبيرة عليهم،
فحينئذ يُلجمه عرقه، ويحصره قلته.

[فعبثته] غير مرحومة، وصرخته غير مسموعة، وحجّته غير
مقبولة، [وبرزت صحيفته، وتبيّنت جريرته، و] نظر في سوء
عمله، وشهدت عليه عينه بنظره،

ويده ببطشه، ورجله بخطوه، وفرجه بلامسه، وجلده بمسه
[ويهدّده منكر ونكير، وكشف له حيث يصير].

فسلسل جيده، وغلّت يده، وسبق فسحب وحده، فورد جهنّم
بكرب وشدة فظلّ يعذب في جهنّم، ويسقى شربة من حميم،
تشوي وجهه، وتسلخ جلده، وتضربه زيتية بمقمع من حديد،

و یعود جلده بعد نضجه کجلد جدید، یستغیث فتعرض عنه خزنة جهنم، ویستصرخ فیلبث حقبة بندم.

نعوذ بر ربّ قدیر من شرّ کلّ مصیر ونسأله عفو من رضی عنه، ومغفرة من قبله، فهو ولیّ مسألتي، ومنجح طلبتي، فمن زحزح عن تعذیب ربّه جعل فی جنّته بقربه وخذلّ فی قصور مشیّدته، ومثلك بحور عین وحفدة وطیف علیه بکؤوس وسکن حظیرة قدس، وتقلب فی نعیم، وسقی من تسنیم وشرب من عین سلسبیل ومزج له بزنجبیل مختّم بمسک وعبیر مستدیم للملک مستشعر للسرور، یشرب من خمور فی روض مغدق لیس یصدع من شربه، و لیس ینزف [لّه].

هذه منزلة من خشي ربّه، وحذر نفسه معصيته، وتلك عقوبة من جحد مشيئته وسوّلت له نفسه معصيته، فهو قول فصل وحكم عدل وخير قصص قصّ، ووعظ [به] نصّ، تنزيل من حكيم حميد نزل به روح قدس مبین علی قلب نبیّ مهتد رشید، صلّت علیه رسل سفرة مكرمون بررة.

عذت بر ربّ علیم رحیم کریم من شرّ کلّ عدوّ لعین رجیم، فلیتضرّع متضرّعکم، ولیتهل مبتهلکم، ولیستغفر کلّ مریوب منکم لی ولکم، حسبی ربّی وحده.^۱

خدایی را حمد و ستایش می‌نمایم که منت او (بر آفریدگانش) بزرگ است، و نعمت او همگان را فرا گرفته و مهر و رحمت او بر خشم و غضبش پیشی گرفته و کلمه او به کمال رسیده و مشیت و خواست او در همه چیز نفوذ کرده و قضای او به امضایش رسیده است.

او را به گونه‌ای ستایش می‌کنم که اقرار کننده‌ای به ربوبیت او اقرار

۱. المناقب: ۴۸/۲، الخرائج: ۷۴۰/۲ ح ۵۶، الصراط المستقیم: ۲۲۲/۱. این روایت را کنجی شافعی در «کفایة الطالب: ۳۹۲»، ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه: ۱۶۰/۱۹» فیروزآبادی در «فضائل الخمسة: ۲۵۶/۲» کفعمی در «المصباح: ۹۶۸»، و سید میر جهانی رحمته علیه در «مصباح البلاغة: ۲۸۸/۱» نقل کرده‌اند.



می‌نماید، [در برابر بندگی او تواضع و فروتنی می‌کند]، از خطاکاری خویش بیزاری می‌جوید، [به یگانگی او اقرار می‌کند]، از او آرزو مند مغفرت و بخششی است که با موجب رهایی اوست؛ در روزی که هر کس به خود مشغول است و از بستگان و فرزندان اش اعراض می‌کند.

از او یاری می‌جوئیم و ارشاد و هدایت می‌طلبیم، و به او ایمان داشته و بر او توکل می‌نمائیم و گواهی می‌دهم بر او گواهی بنده‌ای که با کمال اخلاص و یقین بر او گواهی می‌دهد. و او را چنان به یکتایی می‌شناسم که مؤمن دارای یقین، می‌شناسد و او را به گونه‌ای یگانه می‌دانم که بنده متواضع معترف به عبودیت می‌شناسد.

او در سلطنتش شریک و انباز، و در ایجاد موجودات، یار و یاورى ندارد. او بالاتر و والاتر از آن است که مشاور و وزیر، یاور و معین و مددکار و همتایی داشته باشد.

او دانست و پنهان نمود و راز نمود و بازگو کرد، بر همگان مالک است و بر همه قاهر و غالب، مورد معصیت قرار می‌گیرد و می‌آمرد، معبود واقع می‌شود و سپاسگزار، حکم می‌کند و در حکمش دادگری می‌نماید و مردم را اکرام کرده و مورد فضل خویش قرار می‌دهد، همیشه بوده و خواهد بود، هیچ چیز مانند او نیست، او پیش از همه بوده و پس از همه چیز خواهد بود. پروردگاری که به عزت خویش باعزت است، و با نیروی خود پابرجا و در قداست خود والاست و کبریایی او عالی است.

هیچ دیده‌ای او را درک نمی‌کند، و هیچ اندیشه و نظری او را فرا نمی‌گیرد، نیرومند، والا، بینا، شنوا، مهربان و بخشنده است.

ستایشگران از وصف او در مانده و ناتوان، و انسان‌های دارای شناخت از توصیف شناخت او سرگردان.

او نزدیک است در دوری، و دور است در نزدیکی. کسی که او را بخواند پاسخ می‌دهد، و به او روزی داده و بدون منت لطف می‌کند، دارای لطف پنهانی و سخت‌گیری نیرومند، رحمت فراگیر و عذاب درد آور است.

رحمت و بخشایش او بهشتی پهناور و زیباست و عذاب و شکنجه او دوزخی کشیده شده و هلاک کننده است.



و گواهی می‌دهم به رسالت حضرت محمد ﷺ که بنده، رسول برگزیده، پیامبر، نجیب، حبیب و خلیل خداست، که او را در بهترین دوران و در هنگامی که فترت و فاصله‌ای در برانگیختن پیامبران بوده و کفر همه را گرفته بود؛ برانگیخت، انگیزش او برای رحمت بندگان بود تا بر آنان منت زیادی گذارد.

خداوند، پیامبری را به او پایان برد، حجت خویش را به وسیله او محکم کرد، پس او نیز مردم را پند و اندرز داد، و فرمان خدا را به آنها رساند و از هیچ رنجی دریغ نکرد.

او به تمام مؤمنان رؤوف و مهربان است. او رحیم، سخاوتمند، خرسند، دوست و پاک‌دامن است.

رحمت، درود و سلام، برکت و تکریم، از پروردگاری که بخشنده و مهربان، نزدیک و پاسخ‌دهنده است بر او باد.

ای گروه حاضر! شما را به سفارش خدا توصیه می‌کنم و سنت^۱ پیامبران را برای شما تذکر می‌دهم.

بنابراین، به گونه‌ای ترس داشته باشید که در دل‌های شما آرامش به وجود آورد و طوری هراس داشته باشید که از چشم‌های شما اشک جاری کند و به گونه‌ای تقوا پیشه کنید که پیش از آن که روز ابتلا و گرفتاری شما را ناتوان سازد، رهایی یابید، روزی که در آن هر کس کارهای پسندیده او سنگین و کارهای ناپسند او سبک باشد، رستگار می‌گردد.

سؤالی که از خدا می‌کنید و چاهلوسی و تملقی که در سؤال از او می‌نمایید بایستی با خواری، افتادگی، سپاسگزاری و فروتنی همراه توبه، خودداری، پشیمانی و بازگشت باشد.

و هر یک از شما باید تندرستی را پیش از بیماری، جوانی را پیش از پیری، دارایی را پیش از فقیری و ناداری، آرامش خاطر را پیش از گرفتاری، حضر را پیش از سفر و زندگی را پیش از مرگ غنیمت شمارد. پیش از آنکه بزرگ شود و پیر گردد، و چنان بیمار شود که طبیب از مداوای او خسته و دوست از او روگردان شده و عمرش به پایان رسیده و عقلش زایل گردد، آنگاه

۱. سنت: گفتار و کردار پیامبر خدا ﷺ می‌باشد.

گویند: او تب دارد و جسمش لاغر شده است.

پس از آن، مرحله جان‌کندش می‌رسد، نزدیکان و خویشان دور او حاضر می‌شوند، چشم به آنان می‌دوزد و با نگاه آرزو و حسرت به آنان می‌نگرد، عرق مرگ بر پیشانی او می‌نشیند، بینی او کج می‌شود (می‌کشد)، ناله‌اش آرام می‌شود، نفسش محزون می‌گردد، همسرش می‌گرید، گورش آماده می‌شود، فرزندش یتیم می‌گردد.

اطرافیان از او جدا می‌شوند، اموالش در میان وارث تقسیم می‌گردد و چشم و گوش او از بین می‌رود، تا این که دراز کشیده و از همه جا دست شسته و عربان می‌شود و غسل داده می‌شود و آب غسلش خشک می‌گردد، و جامه‌ای رویش افکنده می‌شود و آن جامه را زیر او پهن کرده و آماده (دفن) می‌کنند.

کفنش را بر روی او می‌افکنند، و از چانه‌اش می‌بندند، و پیراهن سرتاسری بر او می‌پوشانند، عمامه بر سر او می‌بندند، با او وداع می‌کنند، و به روح او درود فرستاده و در میان تابوت گذاشته و حمل می‌کنند، و با تکبیر بدون اینکه سجده کرده و به خاک افتند بر او نماز گزارند.

و از خانه‌هایی که زینت داده شده بود، و کاخ‌های محکمی که با سنگ‌ها آراسته شده و با فرش‌ها مفروش گشته بود، منتقل می‌کنند، و او را در گوری که بالای آن لحد است و جای تنگی که اطراف آن با خشت مسدود شده و روی سقفش سنگ چیده شده و روی آن خاک ریخته می‌شود و با کلوخ آن را پر می‌کنند و حضورش در آنجا محقق می‌شود و خبرش به فراموشی سپرده می‌شود و پس از آن، دوستان، برگزیدگان، ندیمان و خویشان او باز می‌گردند.

همنشینان و دوستان او عوض می‌شوند، او در دل خاکِ قبر آرمیده و در گرو مکان خلوتی است که کرم قبرش سعی در نابودی جسدش داشته، آب چرکین مخلوط با خون از بینی او سرازیر شده که همگی با گوشت یکی شده و خونش خشک می‌گردد، و استخوانش می‌پوسد، و تا روز قیامت حال او چنین است.

آنگاه که روز رستاخیز فرا می‌رسد و در صور دمیده می‌شود از قبرش



بیرون می‌آید و او را برای حشر و نشر می‌خوانند، آنجاست که قبرش شکافته شده و باطن سینه‌ها آشکار می‌گردد.

در آن روز، همه پیامبران، صدیقان و شهیدان زنده می‌شوند و خداوند قادر توانا که از همه چیز باخبر است، تنها داور است که بین حق و باطل جدائی می‌افکند.

پس چه بسا ناله‌ای که از روی ناتوانی و چه بسا اندوه و حسرتی که از روی شرمندگی می‌کشد، در قرارگاه و حشتناک و محل دید و سیع در مقابل پادشاه با عظمتی که از کرده‌های کوچک و بزرگ آگاه است، در این هنگام است که عرقش او را لجام می‌زند و اضطرابش شدت پیدا می‌کند.

به اشک او رحم نمی‌شود، ناله او شنیده نمی‌شود، دلیل و برهان او پذیرفته نیست، نامه عملش هویدا و جرم‌های او آشکار می‌گردد، او به کردار زشت خویش می‌نگرد و چشمش به آنچه دیده، و دستش به هر جا که کشیده و پایش به هر جا که رفته و فرج او با هر کس که تماس پیدا کرده و پوستش به هر جا که مالیده شده، گواهی می‌دهد. نکیر و منکر او را در برابر اعمالش تهدید می‌کنند و پرده از کردار و اعمالش برداشته می‌شود.

در این هنگام، زنجیر به گردنش انداخته و دستانش را می‌بندند و به سختی کشیده و با ناراحتی و شدت به دوزخ می‌اندازند، او همواره در دوزخ شکنجه می‌شود، و از آب جوشان می‌نوشد که صورتش بریان و پوستش کنده می‌شود.

دو مأمور او، با گرز آهنین او را می‌زنند و پوست بدنش پس از بریان شدن، دوباره به صورت پوست تازه می‌گردد، او فریاد می‌زند و موکلان جهنم از او روی بر می‌گردانند، او دادخواهی می‌کند پاسخی نمی‌شنود.

به پروردگار توانا از شر هر گونه سرانجامی پناه می‌بریم، از او درخواست می‌کنیم مانند کسانی که از آنها خوشنود گشته، ما را ببخشند و مانند کسانی که از آنها پذیرفته، ما را بیامرزند که او سؤال مرا می‌پذیرد، و درخواست مرا می‌دهد.

پس کسی که از عذاب پروردگارش دور شود در بهشت خدا و در جوار رحمت او قرار می‌گیرد و در کاخ‌های محکم جاودانه زندگی می‌کند و



حورالعین و خدمتکاران بهشتی در خدمت او بوده و با جام‌ها به دور او خواهند گشت.

آنان در بهشت سرسبز به سر برده و در نعمتها غوطه‌ورند و از شراب بهشتی «تسنیم»^۱ می‌آشامند از چشمهٔ سلسبیل^۲ که آمیخته با زنجبیل است می‌آشامند، چشمه‌ای که با مشک و عنبر مختوم و ملکیت آن دایمی است، شرابهایی که باعث شادی گشته و در باغهایی است که آبش روان است، نه به آشامنده آزار می‌رساند و نه عقل او را زایل می‌کند.

آری، این است منزلت و مقام کسی که از پروردگارش بترسد، و نفسش را از عصبان او بر حذر دارد، و آن است جزای کسی که از او نافرمانی کند و نفس خود را برای عصبان او فراخواند، پس این سخنی است که حد فاصل میان حق و باطل و حکمی عادلانه و بهترین خبری که گفته شده، و اندرزی که بیان شده است، که از ناحیهٔ حکیمی که کارهای پسندیده دارد، فرود آمد که روح القدس آن را فرود آورده بر پیامبری که هدایتگر و رشید است که سفیران بزرگوار و نیکوکار بر او درود و سلام می‌فرستند.

به پروردگاری دانا، مهربان و کریم از سر هر دشمن لعین و رانده شده پناه می‌برم، پس هر عجز و لایه‌کننده از شما، عجز و لایه و هر زاری کننده از شما زاری نماید و از خدا برای من و خودش آمرزش بخواهد و تنها پروردگارم کافی است.

آنگاه حضرتش به بدیهه خطبهٔ دیگری ایراد فرمود که خالی از نقطه بود، این خطبه به دو نسخه نقل گردیده است:
نسخهٔ نخست:

الحمد لله الملك المحمود، المالك الودود، مصور كل مولود،
ومال كل مطرود، ساطع المهاد وموطد الأطواد ومرسل الأمطار،

۱. تسنیم: نام چشمه‌ای در بهشت است. در علت نامگذاریش گفته شده: چون از بالای غرفه‌ها و کاخ‌های بهشتی جریان دارد. (مؤلف علیه السلام)

۲. سلسبیل: نام چشمه‌ای در بهشت است که شراب آن نه عقل را زایل می‌کند و نه مست می‌نماید. چنان که شراب دنیا عقل را زایل و مست می‌کند. (مؤلف علیه السلام)





ومسهل الأوطار عالم الأسرار ومدركها، ومدمر الأملاك
ومهلكها، ومكور الدهور ومكزرها، ومورد الأمور ومصدرها،
عمّ سماحه وكمل ركابه وهمل وطواع السؤال والأمل، وأوسع
الرمل وأرمل.

أحمده حمداً محدوداً، وأوحده كما وخذ الأواه وهو الله لا إله
للأمم سواه ولا صادع لما عدته وسواه، أرسل محمداً علماً
للإسلام، وإماماً للحكام، مسدداً للرعاء ومعطل أحكام وده
وسواع أعلم وعلم وحكم وأحكم، وأصل الأصول ومهد، وأكد
الموعود وأوعد، أوصل الله له الإكرام، وأودع روحه السلام،
ورحم آله وأهله الكرام، ما لمع رائل وملع دال، وطلع هلال
وسمع أهلال.

إعملوا رعاكم الله أصلح الأعمال، واسلكوا مسالك الحلال،
واطرحوا الحرام ودعوه، واسمعوا أمر الله وعوه، وصلوا الأرحام
وراعوها، وعاصوا الأهواء واردعوها، وصاهروا أهل الصلاح
والورع، وصارموا رهط اللهو والطمع ومصاهرکم أظهر الأحرار
مولداً، وأسراهم سؤداً، وأحلاهم مورداً.

وها هو أمکم وحلّ حرّمکم، مملکاً عروسکم المکرّمه، وماهر لها
کما مهر رسول الله ﷺ أم سلمه، وهو أکرم صهر أودع الأولاد،
وملک ما أراد وما سها مملکه ولا وهم، ولا وکس ملاحمه ولا
وصم سأل الله نکم احماذ وصاله ودوام إسعاده، وألهم کلا إصلاح
حاله والإعداد لمآله ومعاده، وله الحمد السرمد والمدح لرسوله
أحمد ﷺ.

۱. فضائل آل الرسول ﷺ: ۶. محقق گوید: این دو خطبه شریف را استاد علی محمد علی دخیل در رساله‌ای کرد آورده و لغات مشکل آن را توضیح داده است. مراجعه شود.



حمد و سپاس خدایی را سزااست که پادشاه پسندیده، مالک مهربان، و تصویرگر هر زاییده شده است، خدایی که پناه هر رانده شده و گسترنده زمین پست و استوار کننده کوههاست.

خدایی که فرود آورنده بارانها، آسان کننده حاجتها و نیازها، دانای نهانها و درک کننده آن، ویران کننده املاک و نابود کننده آن، درهم پیچنده روزگاران و تکرار کننده آن، و محل امور و سرچشمه آن است.

خدایی که جود و بخشش او عمومی و عنایات متراکم او، کامل و جاری است و پرسش و آرزو را پذیرا و باران و نعمت هایش گسترده است.

ستایش می کنم ستایشی که قطع نگردد، و به یکتایی می خوانم همان گونه که بسیار دعا کنندگان به یکتایی می خوانند. او خدایی است که برای امتها جز او معبودی نیست و بر آنچه او استوار و برقرار نموده ویران کننده ای نیست. خدایی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان نشانه اسلام و پیشرای حاکمان و مسنده هدایتگر بر رعایا و تعطیل کننده احکام دویت «وَدَّ» و «سِوَاع» فرستاد.

او اعلام کرد و دانست، حکم نمود و محکم نمود و اصول را ریشه دار کرد و آن را گسترانید، و در مورد روز رستاخیز تأکید فرموده و آن را با تهدید به مردم اعلام نمود.

خداوند نیز او را گرامی داشت و در روحش سلامتی را به ودیعه نهاد و بر آل و خاندان گرامش رحمت نمود، مادامی که شتر به بچه اش شیر می دهد و ابن آوی از مادرش شیر می خورد، و مادامی که هلال ماه طلوع می کند و صدای بارانها شنیده می شود.

خداوند شما را مراعات کند ا شایسته ترین اعمال را انجام دهید، و از راه های حلال بروید، و حرام را رها کرده و واگذارید، و به فرمان خدا گوش فراداده و در آن دقت کنید، صله ارحام نموده و آن را مراعات کنید، و از هوای نفسانی سرپیچی نموده و آن را ترک کنید، و با افراد شایسته و با تقوا اُفت و خیز کنید، و با اهل لهو و طمع، قطع رابطه کنید، و با پاکیزه ترین آزادگان از نظر ولادت، والاترین آنها از نظر سروری و زیباترین آنان از نظر موقعیت ترویج نمایید.

اینک او در میان شماست و در حرم شما فرود آمده که صاحب عروس گرامی شماست، و بر او همانند مهریه رسول خدا ﷺ به اُم سلمه، مهریه قرار داده است، او گرامی‌ترین دامادی است که فرزندان او را به ودیعت گذارده و آنچه خواسته مالک شده که سهر و وهم در ملک او راه ندارد، پیشگویی‌های او کم و زیاد نبوده و عیبی ندارد.

از خداوند برای شما نهایت وصالش، همیشگی یاریش، الهام اصلاح حالش و آمادگی برای فرجام و معادش را خواهانم و حمد و ستایش دایمی تنها بر اوست و مدح و تمجید از آن فرستاده‌اش حضرت احمد ﷺ است.

نسخه دوم: در کتاب «مناقب» آمده است:

کلبی از ابوصالح و از ابو جعفر بن بابویه با سندش از امام رضا ﷺ از نیاکان گرامش ﷺ نقل می‌کند که حضرتش فرمود:

امیر مؤمنان علی ﷺ خطبه دیگری را به بدیهه ایراد فرمود که هیچ نقطه‌ای نداشت، حضرت خطبه را چنین آغاز فرمود:

الحمد لله أهل الحمد ومأواه، و[له] أوكد الحمد وأحلاه، وأسرع الحمد وأسراه وأطهر الحمد وأسماءه، وأكرم الحمد وأولاده، ...

حمد مخصوص خداوندی است که اهل حمد و جایگاه آن است، و حمد را تأکید نمود و او را باحلاوت و شیرین نمود و (تأثیر) او را سرعت بخشیده و جاری ساخت. و او را پاکیزه ساخته و بلندمرتبه نمود و او را کرامت بخشیده و احسان نمود.

صاحب «مناقب» گوید: این دو خطبه را در کتاب «المخزون المکنون» آورده‌ام.^۱

نویسنده ﷺ گوید: کتاب «المخزون المکنون» در دسترس ما نبود.

دهم: از امام صادق ﷺ روایت شده: در محضر شریفش از امیر مؤمنان علی ﷺ سخن به میان آمد، حضرت رو به ابن مارد کرد و فرمود:



يا بن مرد! من زار جدِّي عارفاً بحقِّه كتب الله له بكلِّ خطوة حجَّة مقبولة وعمرة مبرورة.

يا بن مرد! والله! ما يطعم الله النار قدماً تغبَّرت في زيارة أمير المؤمنين عليه السلام ماشياً كان أو ركباً.

يا بن مرد! اكتب هذا الحديث بماء الذهب.

ای فرزند مرد! هر کس جدّ بزرگوارم را با معرفت به حقّش زیارت کند خداوند برای هر گامی که به سوی قبرش برداشته یک حجّ پذیرفته شده و یک عمرة نیکو می نویسد.

ای فرزند مرد! سوگند به خدا! هر قدمی که به سوی زیارت قبر امیر مؤمنان علی علیه السلام برداشته شود - چه پیاده و چه سواره - و در این مسیر، غباری بر رویش بنشیند، خداوند او را با آتش دوزخ نمی سوزاند. ای فرزند مرد! این حدیث را با آب طلا بنویس.^۱

یازدهم: در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در ذیل تفسیر فرمایش خداوند متعال که می فرماید: ﴿ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴾^۲؛ «در دلهای آنان نوعی بیماری است، پس خداوند بر بیماری آنان افزود و به خاطر دروغهایی که می گفتند عذاب دردناکی برای آنان وجود دارد»، آمده است:

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

هنگامی که منافقان عذرخواهی نمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آنان بزرگواری نمود که ظاهر آنها را بپذیرد و باطن و درونشان را به پرودگارشان واگذار نماید و لیکن جبرئیل بر حضرتش نازل شد و عرض کرد:

ای محمّد! خداوند علی اعلا بر تو سلام می فرستد و می فرماید:

این منافقان سرکش را بیرون کن، آنان که به خاطر علی علیه السلام برای تو گرفتاریهایی به وجود آوردند، و بیعت او را شکستند و خودشان را آماده

۱. فرحة الغري : ۷۵، بحار الأنوار: ۱۰۰/۲۶۰ ح ۱۰، وسائل الشیعة: ۱۰/۲۹۴ ح ۳.

۲. سورة بقره، آیه ۱۰.

مخالفت با علی علیه السلام نمودند.

اینک بر علی علیه السلام است که شگفتیهایی را که خداوند متعال بر او عنایت کرده - از فرمانبرداری زمین و کوهها، آسمان و سایر مخلوقات از او، چرا که خداوند او را جانشین تو قرار داده و قائم مقام تو ساخته است - بر آنان آشکار نماید تا بدانند که به راستی، ولی خدا علی علیه السلام از آنان بی‌نیاز است و او از انتقام آنان دست برنخواهد داشت، مگر به فرمان خدایی که در آن تدبیر رسای اوست و حکمتی که او، عامل آن است و به موجب آن امضاء می‌نماید.

پس از این پیام الهی، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن گروه دستور داد تا به بیرون شهر مدینه بروند.

وقتی آنان به همراه علی علیه السلام حرکت کردند، در بیرون شهر مدینه علی علیه السلام در کنار یکی از کوههای مدینه قرار گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به آن حضرت کرد و فرمود:

ای علی! همانا خداوند متعال به اینان دستور داده تا تو را یاری کرده و با تو همکاری نموده و همواره در خدمت تو بوده و در فرمان برداری از تو تلاش نمایند، اگر از تو فرمان برند به خیر آنهاست و آنان به سوی بهشت خدا رفته و برای همیشه مالک آن شده و از ناز و نعمت آن بهره می‌برند و اگر با تو مخالفت ورزند، این شری بر آنان است، و آنها به سوی دوزخ رانده شده و در عذاب همیشگی آن معذب خواهند شد.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به این گروه کرد و فرمود:

اعلموا! انکم ان اطعمتم علیاً علیه السلام سعدتم وان خالفتم شقیتم و اغناه الله عنکم بمن سیریکم و بما سیریکموه.

بدانید! اگر شما از علی علیه السلام اطاعت کنید نیک بخت خواهید بود، و اگر مخالفت کردید، بدبخت خواهید شد و خداوند او را از شما به وسیله افراد و توسط چیزهایی که خواهید دید بی‌نیاز خواهد فرمود.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

یا علی! سل ربك بجاه محمد وآله الطيبين الذين أنت بعد محمد



سیدهم، أن یقلب لك هذه الجبال ما شئت.

ای علی! از پروردگارت به حق محمد و خاندان پاکش - کسانی که تو پس از محمد صلی الله علیه و آله آقای آنان هستی - بخواه تا این کوه را آن گونه که تو می خواهی دگرگون سازد.

علی علیه السلام از خداوند درخواست نمود که کوه به صورت نقره درآید. کوه تبدیل به نقره شد (و به اذن خداوند به زبان آمد) و گفت:

یا علی! یا وصی رسول رب العالمین! إن الله قد أعدنا لك إن أردت إنفاقنا في أمرک، فمتی دعوتنا أجبناک لتمضي فینا حکمک وتنفذ فینا قضاءک.

ای علی! ای وصی و جانشین فرستاده پروردگار جهانیان! به راستی که خداوند ما را مهیای فرمان تو ساخته که اگر خواستی ما را در پیشرفت امرت انفاق کنی. پس هر زمان ما را بخوانی حکم تو در مورد ما اجرا و فرمانت درباره ما نافذ است.

سپس همه آن کوه تبدیل به طلای سرخ شد و به همان نحو به حضرت پاسخ داد، آنگاه تبدیل به مشک و عنبر و یاقوت و جواهر گردید و هر کدام از آنها برای حضرت اعلام آمادگی می کردند و می گفتند: ای ابا الحسن! ای برادر رسول خدا! ما در اختیار تو هستیم، هر زمان خواستی ما را بخوان تا در هر موردی که می خواهی انفاق نمایی ما بر تو پاسخ می دهیم و به هر عنصری که بخواهی دگرگون می شویم.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به آن گروه کرد و فرمود: آیا دیدید چگونه خداوند متعال علی علیه السلام را از اموال شما بی نیاز نمود؟

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: ای علی! خداوند را به حق محمد و خاندان پاکش - که پس از محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله مهتر آنان تو هستی - بخوان تا درختان این کوهپایه را به صورت مردان مسلح و سنگهایش را به صورت شیران، پلنگان و افعی های درآورد.

علی علیه السلام به همان قسم خدا را خواند، ناگاه آن کوهها و سرزمین های اطراف و همه کوهپایه ها از مردان مسلح - که در برابر یک تن از آنان، ده



هزار نفر از آن گروه را یارای مقاومت نبود - و شیران، پلنگان و افعی‌ها پر شد که همگی به یک صدا می‌گفتند:

یا علی! یا وصی رسول الله ﷺ! ها نحن سخرنا الله لك، وأمرنا بإجابتك كلما دعوتنا إلى اصطلام كل من سلطتنا عليه، فمتى شئت فادعنا نجيبك، وبما شئت فأمرنا به نطعك.

ای علی! ای وصی و جانشین رسول خدا! اینک خداوند ما را مسخر فرمان تو قرار داد و مأموریم به فرمان تو پاسخ دهیم، به هر چه که ما را مسلط کنی نایبود می‌کنیم، پس هر وقت خواستی ما را بخوان، ما در فرمان تو هستیم و بر هر کاری امر کنی ما اطاعت می‌نماییم

ای علی! ای وصی و جانشین رسول خدا! همانا تو در پیشگاه خداوند متعال از مقام و منزلت بزرگی برخوردار هستی که اگر از خداوند بخواهی تا اطراف زمین و کناره‌های آن را همانند کیسه‌ای^۱ قرار دهد، انجام می‌دهد، یا آسمان را به زمین افکند یا زمین را به آسمان ببرد یا آبهای تلخ دریاها را به آب گوارا یا زیتون یا شیر یا هر کدام از انواع نوشیدنی‌ها و روغن‌ها تبدیل کند، انجام می‌دهد، اگر بخواهی که دریاها را خشک کند یا سایر سرزمینهای خشک را همانند دریاها قرار دهد، انجام می‌دهد.

بنابراین، سرکشی این سرکشان و مخالفت این مخالفان تو را اندوهگین نکند، گویی آنان از دنیا رفته‌اند مثل اینکه اصلاً در دنیا نبوده‌اند و گویا وارد آخرت شده‌اند و از آن رهایی ندارند.

ای علی! به راستی خدایی که با وجود کفر و فسقشان بر آنان مهلت داده و آنان از فرمان تو سرپیچی می‌کنند؛ همان خدایی است که به فرعون - که پایه‌های قدرتش به وسیله سپاهیان‌ش همچون میخ‌های آهنین بود - و به نمرود کنعان، و به طغیانگران مدعیان خدایی و طغیانگرترین طغیانگران لعین، ابلیس - که رأس همه گمراهی‌هاست - مهلت داد. تو و آنان برای دار فنا (دنیا) آفریده نشده‌اید، بلکه شما برای بقا (آخرت)



آفریده شده‌اید، ولی از خانه‌ای به خانه دیگر منتقل می‌شوید، و پروردگار تو نیازی ندارد که آنان را سیاست و تربیت کند، ولیکن خداوند متعال اراده فرمود تا بزرگی و شرافت تو را بر آنان نشان دهد و برتری تو را بر آنان نمایان کند، و اگر بخواهد آنان را هدایت می‌فرماید.

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: وقتی آن گروه، این صحنه را دیدند دل‌هایشان بیمار گشت، علاوه بر بیماری حسادت که نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام داشتند، در این هنگام خداوند متعال فرمود:

﴿ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ﴾؛ «در دل‌های آنان نوعی بیماری است» یعنی بیماری در دل‌های این سرکشان، ناباوران و پیمان شکنان است، هنگامی که از آنان برای علی علیه السلام بیعت گرفته شد، ﴿ قَرَأَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ﴾؛ «پس خداوند بر بیماری آنان افزود» به گونه‌ای که دل‌هایشان در برابر آن حضرت تکبر ورزیده و نابود شدند و این جزایی بود در برابر آنچه از این آیات و معجزات به آنان نشان داده شد ﴿ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴾؛ «و به خاطر دروغ‌هایی که می‌گفتند عذاب دردناکی برای آنان وجود دارد» که آنان پیامبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را تکذیب کرده و در گفتارشان دروغ می‌گویند که: ما در بیعت و عهد خود پابرجا هستیم.^۱

دوازدهم: سید جلیل‌القدر سید نعمت‌الله جزایری رحمته الله در «الأتوار النعمانیة»

روایت نموده که: حضرت مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام به شیعه خود چنین خطاب می‌فرماید:

إذا أتتني صحيفة سيئاتكم فلتنكن صحيفة قابلة للإصلاح يعني أن يكون كالكتاب الذي فيه غلط لا أن يكون كله غلطاً، فإنه لا يقبل الإصلاح.

هنگامی که پرونده گناهانتان را نزد من می‌آورند بایستی نامه اعمالتان قابل اصلاح باشد. یعنی همانند کتابی باشد که اغلاط اندکی دارد نه همچون

۱. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: ۱۱۴ ح ۶۰، بحار الأنوار: ۱۴۴/۳۷ ضمن ح ۳۶، تفسیر برهان: ۱/۶۰ ح ۱.

مدینه المعاجز: ۱/۴۳۴ ح ۲۹۴.



کتابی که همه‌اش غلط است، چرا که چنین کتابی قابل اصلاح و تصحیح نیست.

سیزدهم: دانشمند بزرگوار، شیخ طوسی رحمته‌الله در «امالی» خود می‌نویسد:
جابر گوید: امام باقر رحمته‌الله فرمود:

امیرمومنان علی رحمته‌الله در واپسین لحظات زندگی و در حال احتضار همه پسرانش را کنار بستر خویش فراخواند، امام حسن، امام حسین رحمته‌الله ابن حنیفه و پسران کوچکتر در کنار بستر پدر بزرگوارشان حاضر شدند، حضرت به همه آنها سفارشات را بیان نمود، در آخر گفتارش فرمود:
یا بنی! عاشروا الناس عشرة إن غبتم حنوا إلیکم وإن فقدتم بکوا علیکم ...

ای فرزندان من! با مردم چنان رفتار کنید که اگر غایب شدید با اشتیاق دنبال شما باشند و اگر مرید بر شما بگریند ...^۱

چهاردهم: در کتاب «فضائل ابن شاذان» و همچنین «الروضه» آمده است:
اصبغ بن نباته رحمته‌الله گوید: در واپسین لحظات امیرمومنان علی رحمته‌الله - که فرق مبارکش از شمشیر کین ابن ملجم لعین شکافته شده بود - به عیادت مولایم رفته بودم، آن حضرت رحمته‌الله به من فرمود:

ای اصبغ! بنشین و حدیثی از من بشنو که پس از این روز، دیگر از من سخن نخواهی شنید. بدان ای اصبغ! من نیز - همچنان که تو هم اکنون به عیادت من آمده‌ای - به عیادت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفته بودم، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به من فرمود:

ای ابوالحسن! برخیز به مردم بگو: برای نماز جماعت در مسجد حاضر شوند، آنگاه بر فراز منبر برو و یک پله از مقام من پایین‌تر بنشین و به مردم بگو:

ألا من عقی والدیه فلعنة الله علیه، ألا من أبی من موالیه فلعنة الله





علیه، ألا من ظلم أجيراً أجرته فلعنة الله عليه.

آگاه باشید! هر که بر والدین خود جفا کند، لعنت خدا بر او باد.

آگاه باشید! هر بنده‌ای که از مولایش بگریزد، لعنت خدا بر او باد.

آگاه باشید! هر که در مزد و اجرت کارگری ستم کند، لعنت خدا بر او باد.

ای اصبع! من فرمان حبیبم رسول خدا ﷺ را انجام دادم. در این هنگام

مردی از گوشه مسجد برخاست و گفت: ای ابالحسن! آنچه گفتی سه

عبارت مختصر بود آنها را شرح داده و توضیح بده.

من پاسخ او را ندادم، تا این که خدمت رسول خدا ﷺ شرفیاب شدم، و

آنچه آن مرد گفته بود به استحضار حضرتش رساندم.

اصبع گوید: در این هنگام، علی دست مرا گرفت و فرمود:

ای اصبع! دست خود را بگشا!

من دستم را گشودم، حضرت یکی از انگشتان مرا گرفت و فرمود:

ای اصبع! همان گونه که من انگشت تو را گرفتم، رسول خدا ﷺ انگشت

مرا گرفت، آنگاه فرمود:

یا ابالحسن! ألا وإني وأنت أبوا هذه الأمة فمن عتانا فلعنة الله

علیه، ألا وإني وأنت موليا هذه الأمة فعلى من أبق عتانا لعنة الله،

ألا وإني وأنت أجيرا هذه الأمة، فمن ظلمنا أجرتنا فلعنة الله عليه.

ای ابالحسن! به راستی که من و تو پدران این امت هستیم، هر که به ما جفا

کند، لعنت خدا بر او باد.

به راستی که من و تو مولای این امت هستیم هر که از ما بگریزد، لعنت خدا

بر او باد.

به راستی که من و تو، دو اجیر این امت هستیم هر که در پاداش ما ستم

نماید، لعنت خدا بر او باد.

آنگاه فرمود: آمین.

اصبع گوید: حضرت این سخن بگفت و بیهوش شد، سپس به هوش

آمد، فرمود:

ای اصیغ! هنوز نشسته‌ای!

عرض کردم: آری، ای مولای من!

فرمود: می‌خواهی حدیث دیگری اضافه کنم؟

عرض کردم: آری، خداوند، از خیرات فراوانش بر تو بیفزاید.

فرمود: روزی پیامبر خدا ﷺ در یکی از کوچه‌های مدینه با من دیدار

کرد، من غمگین بودم به گونه‌ای که آثار حزن و اندوه از چهره‌ام پیدا بود.

آن حضرت رو به من کرد و فرمود: ای ابوالحسن! تو را غمگین می‌بینم،

آیا می‌خواهی حدیثی برای تو بگویم که هرگز محزون نشوی؟

عرض کردم: آری.

فرمود: وقتی روز قیامت فرا می‌رسد، خداوند منبری بلندتر از منبر

پیامبران و شهیدان برای من قرار می‌دهد، آنگاه به من دستور می‌دهد تا

بر فراز آن بالا روم، سپس به تو دستور می‌دهد که یک پله پایین‌تر از من

صعود کنی. آنگاه به دو فرشته امر می‌کند که یک پله پایین‌تر از تو

بنشینند، موقعی که همه بالای آن منبر قرار گرفتیم هیچ کس از

پیشینیان و آخرین نمی‌ماند جز آنکه همه در پیرامون آن حاضر می‌شوند

یکی از فرشتگانی که پایین‌تر از تو نشسته فریاد می‌زند:

ای مردم! هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد، و هر که مرا نمی‌شناسد

اینک خودم را معرفی می‌نمایم. من رضوان، خازن بهشت هستم، آگاه

باشید! خداوند به احسان، کرم، فضل و جلالش به من دستور فرمود تا

کلیدهای بهشت را به حضرت محمد ﷺ واگذار نمایم، و حضرت

محمد ﷺ به من دستور داد تا آنها را در اختیار علی بن ابی طالب ﷺ

قرار دهم، پس شما در این امر گواهی داده و شاهد باشید.

آنگاه فرشته‌ای که پایین‌تر از او بوده برمی‌خیزد و چنان فریاد می‌زند که

همه جمعیت صدای او را می‌شنوند، و می‌گویند:

ای مردم! هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد، و هر که مرا نمی‌شناسد من

هم‌اکنون خودم را معرفی می‌نمایم، من مالک، خازن دوزخ می‌باشم، آگاه

باشید! همانا خداوند به احسان، کرم، فضل و جلالش به من دستور فرمود

تا کلیدهای دوزخ را به حضرت محمد ﷺ واگذار نمایم، و حضرت



محمد صلی الله علیه و آله به من دستور داد تا آنها را در اختیار علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دهم، پس شما در این امر گواهی داده و شاهد باشید. در این هنگام علی علیه السلام کلیدهای بهشت و دوزخ را می‌گیرد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! پس از آن تو از دامن من، و خاندانت از دامان تو و شیعیانت از دامان خاندانت می‌گیرند. علی علیه السلام می‌فرماید: من دستانم را بر هم زدم و گفتم: ای رسول خدا! به سوی بهشت می‌رویم!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، سوگند به پروردگار کعبه!

[اصبغ گوید: من در آن حال از مولایم جز این دو حدیث را نشنیدم، حضرت صلوات الله علیه این سخنان زیبا و دلنشین را فرمود و آنگاه روحش به سوی معبودش پر کشید].^۱

پانزدهم: برسی علیه السلام نقل می‌کند: امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

امیر مؤمنان، علی علیه السلام به من و برادرم امام حسین علیه السلام فرمود:

إذا وضعتاني في الضريح فصليا ركعتين قبل أن تهیلا علی
التراب، وانظرا ما یكون.

وقتی جنازه مرا در قبر گذاشتید، پیش از آن که خاک بر قبرم بریزید دو رکعت نماز بخوانید و بنگرید که چه می‌شود.

آن دو بزرگوار وقتی حضرتش را در قبر جای دادند، دستور پدر بزرگوارشان را انجام داده و منتظر شدند، ناگاه دیدند قبر مطهر با پارچه‌ای از دیبا و حریر پوشیده شد، امام حسن علیه السلام از طرف بالای سر، پارچه را کنار زد متوجه شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت آدم و حضرت ابراهیم علیه السلام با امیر مؤمنان علی علیه السلام صحبت می‌نمایند.

۱. الروضة: ۲۲ و ۲۳، بحار الأنوار: ۴۴/۴۰ ح ۸۲ و ۲۰۴/۴۲ ح ۸. نظیر این روایت را شیخ طوسی رحمته الله در امالی خود: ۱۲۳ ح ۴ مجلس ۵، و شیخ مفید رحمته الله نیز در امالی خویش: ۳۵۱ ح ۳ نقل کرده‌اند.

امام حسین علیه السلام نیز از طرف پایین پا، پارچه را کنار زد، دید فاطمه زهرا علیها السلام، حضرت حواء، مریم و آسیه علیهم السلام بر امیر مؤمنان علی علیه السلام نوحه می‌کنند و ندبه می‌نمایند.^۱

نویسنده علیه السلام گوید: این امر جای هیچ گونه شگفتی نیست، چرا که روایات زیادی وارد شده که بیانگر این است که پیشوایان معصومین علیهم السلام پس از وفاتشان در اجساد مثالی خودشان ظاهر می‌گردند.

شافزدهم: مسعودی علیه السلام در «إثبات الوصیة» می‌نویسد: ابن عباس گوید: شبی که در بامداد آن امیر مؤمنان علی علیه السلام به شهادت رسید، من در خواب دیدم که گویا کوه ابوقییس شکست و قطعه قطعه شد و در اطراف کعبه فرو ریخت و غباری بلند شد و خانه کعبه و شهر مکه و پیرامون آن را فراگرفت، و شهر به کلی در تاریکی فرو رفت به گونه‌ای که مردم یکدیگر را نمی‌دیدند.

ترس و وحشت وجود مرا فراگرفت، گفتم: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾، می‌ترسیدم از این که نکند امیر مؤمنان علی علیه السلام کشته شود.

ابن عباس گوید: بامداد همان شب، خبر شهادت علی علیه السلام رسید.^۲

۱. بحار الأنوار: ۳۰۱/۲۲.

۲. إثبات الوصیة: ۱۵۳.

بخش سوم



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قطره‌ای از دریای مناقب
شیر نوشیده از منبع وحی و تنزیل
بازگرفته شده از شیر دانش و شرف جلیل،
مام پاکیزگان از پیشوایان،
بزرگ بانوان جهانیان

حضرت فاطمه زهرا

علیها صلوات المصلین



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

جابر بن عبدالله گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّمَا سَمَّاهَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَهَا مِنْ نُورِ عَظْمَتِهِ.

حضرت فاطمه علیها السلام، زهرا نامیده شده، چون خدای متعال آن بانو را از نور عظمت خود آفرید.

هنگامی که درخشید آسمان‌ها و زمین به نور او روشن گشت، چشمان فرشتگان خیره شد، فرشتگان خدای متعال را سجده نموده و گفتند: خدای ما! و سرور ما! این چه نوری است؟! خداوند به آنان وحی فرمود:

هَذَا نُورٌ مِنْ نُورِي، أَسْكَنْتَهُ فِي سَمَائِي، وَخَلَقْتَهُ مِنْ عَظْمَتِي،
أَخْرَجَهُ مِنْ صَلْبِ نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِي، أَفْضَلُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ،
وَأَخْرَجَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ أُمَّةً يَقُومُونَ بِأَمْرِي وَيَهْدُونَ إِلَيَّ خَلْقِي،
وَأَجْعَلُهُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِي.

این نوری از نور من است، که آن را در آسمانم جای دادم، و از عظمت خویش آفریدم. من این نور را از صلب یکی از پیامبرانم بیرون می‌آورم که او را بر همه پیامبران برتری می‌دهم، از این نور گروهی^۱ را به وجود می‌آورم که برای امر من قیام می‌کنند و آفریدگانم را به سوی من راهنمایی

۱. در «مصباح الأنوار» به جای «گروهی»، «امامانی» آمده است.





می‌نمایند و من آنها را جانشینان (خود) در روی زمین قرار می‌دهم.^۱
نگارنده گوید: این روایت در کتاب «مصباح الأنوار» نیز نقل شده است.

۲/۸۹۱ مقدار مهریه حضرت فاطمه علیها السلام: ابوذر گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فرشتگان از خداوند درخواست نموده و گفتند: خدای ما! و سرور ما! ما را آگاه کن که مهریه فاطمه علیها السلام چه مقدار بوده؟ تا بدانیم و بر ما روشن شود که او بهترین آفریده، نزد توست.

خداوند متعال وحی فرمود: ملائکتی و سگان سماواتی، اشهدکم أنّ مهر فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله نصف الدنيا.

فرشتگان من و ساکنان آسمانهایم شما را گواه می‌گیرم که مهریه فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله نصف دنیا است.^۲

۳/۸۹۲ علامه حلی رحمته الله در کتاب «الفین» می‌نویسد: عبدالملک نوفلی از

پدرش، از جدش^۳ نقل می‌کند که گوید: روزی خدمت حضرت فاطمه علیها السلام رسیدم، او پیش از من سلام کرد و فرمود:

چه شده که صبح آمده‌ای؟

عرض کردم: برای طلب برکت.

فرمود: پدرم به من خبر داد که:

من سلم علیه و علی ثلاثه آیام أوجب الله له الجنة.

هر کس بر او و بر من سه روز سلام نماید خداوند بهشت را بر او واجب می‌کند.

عرض کردم: این سلام در زمان زندگی پدر بزرگوارت و شما می‌باشد یا

بعد از مرگتان؟

۱. مصباح الأنوار: ۲۲۳ (مخطوط)، علل الشرائع: ۱۷۹/۱، بحار الأنوار: ۱۲/۲۳ ح ۵.

۲. دلائل الامامة: ۹۱ ح ۲۵، نوادر المعجزات: ۹۰ ح ۹.

۳. در نسخه اصلی آمده: علی صلی الله علیه و آله فرمود.

فرمود: في حياتنا وبعد موتنا.

هم در زمان زندگی ما و هم پس از مرگ ما.^۱

در کتاب «مصباح الأنوار في فضائل إمام الأبرار» می نویسد: ۴/۸۹۳

پیشوای ششم، امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ فَاطِمَةَ علیها السلام لَتَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَنْ أَحَبَّهَا وَتَوَلَّاهَا وَأَحَبَّ ذُرِّيَّتِهَا وَتَوَلَّاهُمْ وَيَشْفَعُهَا اللَّهُ فِيهِمْ وَيَدْخُلُهُمُ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهَا.

به راستی که در روز قیامت فاطمه علیها السلام درباره کسانی که او را دوست داشته و پیروی نمایند و کسانی که فرزندان او را دوست داشته و پیروی نمایند شفاعت می کند، و خداوند متعال نیز شفاعت آن حضرت را در مورد آنان می پذیرد و به سبب شفاعت آن بانوی بزرگوار، آنان را وارد بهشت می نماید.^۲

نویسنده علیه السلام گوید: این حدیث شریف را از یک نسخه خطی کهن نقل کردم که شاید ۳۰۰ سال پیش یا بیشتر نوشته شده است.

باز در همان کتاب می خوانیم: امام باقر علیه السلام فرمود: ۵/۸۹۴

هنگامی که فاطمه علیها السلام متولد شد، خدای متعال به یکی از فرشتگان وحی فرمود تا کلمه «فاطمه» را بر زبان حضرت محمد صلی الله علیه و آله جاری سازد. به همین جهت، آن بزرگوار او را فاطمه نامید، و به او فرمود:

إِنِّي فَطَمْتُكَ بِالْعِلْمِ، وَفَطَمْتُكَ عَنِ الطَّمْثِ.

۱. المناقب: ۳۶۵/۳ (با اختلاف در الفاظ)، وسائل الشیعة: ۲۸۷/۱۰ ح ۱، مزار مفید علیه السلام: ۱۵۴ ح ۶، بحار الأنوار: ۱۸۵/۴۳ ضمن ح ۱۷ ج: ۱۹۲/۱۰۰ ح ۹ به نقل از التهذیب: ۹/۶ ح ۱۱.
۲. مصباح الأنوار: (مخطوط).

در حدیث دیگری آمده: فاطمه علیها السلام عرض می کند: «إلهي وسيدتي! ذرّيتي وشيعتي، وشيعة ذرّيتي، ومحبي ومحبي ذرّيتي، فإذا النداء من قبل الله جلّ جلاله: «أين ذرّية فاطمة وشيعتها؟»؛ خدای من! مولای من! فرزندان و شیعیانم، و شیعیان فرزندانم، و دوستداران من و دوستداران فرزندانم. در این هنگام از جانب خدای متعال ندا می رسد: فرزندان و شیعیان فاطمه کجا هستند؟... رجوع کنید به: بحار الأنوار: ۲۱۹/۴۳ ح ۱.

من شیر را به وسیله علم در وجود تو قطع کردم^۱ و تو را از ناپاکی باز داشتم.
 آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود:

والله! لقد فطمها الله تبارك وتعالى بالعلم وعن الطمث بالميثاق.
 سوگند به خدا! به راستی که خداوند او را در روز عهد و پیمان با علم و
 دانش قرین و ر ناپاکی برکنار نمود.^۲

باز در همان کتاب می خوانیم: امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

۶/۸۹۵

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: پدر بزرگوایم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

يا فاطمة! من صلی عليك غفر الله له، وألحقه بي حيث كنت من
 الجنة.

ای فاطمه! هر کس بر تو درود فرستد خداوند او را می آمرزد، و او را در
 بهشت در جایگاه من جای می دهد.^۳

باز در همان کتاب آمده است: ابوهریره گوید:

۷/۸۹۶

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: *کتابت علی رسولی*

أول شخص يدخل الجنة فاطمة علیها السلام، مثلها في هذه الأمة مثل
 مريم بنت عمران في بني إسرائيل.^۴

نخستین شخصی که وارد بهشت می شود فاطمه علیها السلام است، مقام و منزلت او
 در میان این امت همانند مقام و منزلت مریم دختر عمران در میان بنی
 اسرائیل است.

۱. توضیح این مطلب چنین است که وقتی می خواهند طفل را از شیر بگیرند، جای شیر به او غذایی جایگزین
 می کنند، این غذای جایگزین برای حضرت زهرا علیها السلام، علم بوده است. به نقل از ترجمه کتاب «فاطمه الزهراء
 من المهد إلى اللحد».

۲. مصباح الأنوار: ۲۲۷ (مخطوط)، الکافی: ۱/۴۶۰ ح ۴، علل الشرائع: ۱۷۹ ح ۴، بحار الأنوار: ۱۳/۴۳ ح ۹.

۳. مصباح الأنوار: ۲۲۸ (مخطوط)، بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۹۴ ح ۱۰، مستدرک: ۱۰/۲۱۱ ح ۲.

۴. فردوس دہلی: ۱/۶۹ ح ۸۳، بحار الأنوار: ۳۷/۷۰ سطر ۱، الفصول المهمة: ۱۲۷، مصباح الأنوار: ۲۳۰
 (مخطوط)، المناقب: ۳/۱۱۰.



در کتاب «مصباح الأنوار» می نویسد: عبدالله بن حسن از پدرش از جد بزرگوارش علیه السلام نقل می کند که فرمود:

هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام در آخرین لحظات زندگی خویش در حالت احتضار و مشرف به مرگ شد، نظر تندی نمود و فرمود:

السلام علی جبرئیل، السلام علی رسول الله، اللهم مع رسولك، اللهم فی رضوانك وجوارك ودارك دارالسلام.

سلام بر جبرئیل، سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله. خداوندا! مرا با رسول خودت محشور فرما، خداوندا! مرا در بهشت و جوار خودت و خانهات که دارالسلام است جای بده.

سپس فرمود: آیا آنچه را که من می بینم شما هم می بینید؟ گفته شد: چه می بینید؟

فرمود: هذه مواكب أهل السماوات، وهذا جبرئیل وهذا رسول الله، ويقول: يا بنیة! أقدمي فما أمامك خير لك.

اینها گروه های اهل آسمانهاست، این جبرئیل و این رسول خدا صلی الله علیه و آله است، که به من می فرماید: دخترم! بیا، آنچه در پیش رو داری برای تو بهتر است.^۱

۹/۸۹۸ باز در همان منبع آمده است: زید بن علی گوید:

هنگامی که وفات حضرت فاطمه علیها السلام نزدیک شد، آن بانوی بزرگوار به جبرئیل و پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد، همچنین به ملک الموت نیز سلام نمود، کسانی که در آنجا حاضر بودند، صدای جنبش و حرکت فرشتگان را شنیدند، آنان در آن محفل نورانی دلنشین ترین عطر را استشمام نمودند.^۲

۱۰/۸۹۹ عماد الدین طبری در «بشارة المصطفى» می نویسد: جابر بن عبدالله انصاری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن یک حدیث طولانی فرمود:

۱. مصباح الأنوار: ۲۶۱ (مخطوط)، بحار الأنوار: ۲۰۰/۴۳ ضمن ح ۳۰.

۲. مصباح الأنوار: ۲۶۲ (مخطوط)، بحار الأنوار: ۲۰۰/۴۳ ضمن ح ۳۰.

إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَكَّلَ بِفَاطِمَةَ ۑ رَعِيلاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَحْفَظُونَهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهَا وَمِنْ خَلْفِهَا وَعَنْ يَمِينِهَا وَعَنْ شِمَالِهَا وَهُمْ مَعَهَا فِي حَيَاتِهَا وَعِنْدَ قَبْرِهَا بَعْدَ مَوْتِهَا، يَكْثُرُونَ الصَّلَاةَ عَلَيْهَا وَعَلَى أَبِيهَا وَيَعْلَمُا وَبَنِيهَا.

همانا خداوند گروهی از فرشتگان را به حضرت زهرا ۑ گماشته تا آن حضرت را از روبه‌رو، پشت سر، از سمت راست و چپ نگاهبانی داده و حفظ نمایند، آنان در طول دوران زندگی به همراه آن حضرت و پس از وفات، در کنار قبر مبارک او خواهند بود، و درود زیادی بر او، پدر بزرگوارش، شوهرش و فرزندانش می‌فرستند.

پس هر کس مرا پس از وفاتم زیارت کند، گویی که در دوران زندگیم زیارت کرده است و هر که فاطمه ۑ را زیارت کند، گویی که مرا زیارت کرده است و هر که علی بن ابی طالب ۑ را زیارت کند گویی که فاطمه ۑ را زیارت نموده است و هر که حسن و حسین ۑ را زیارت کند گویی که علی ۑ را زیارت کرده و هر که فرزندان آن دو بزرگوار را زیارت کند گویی که خود آن دو بزرگوار را زیارت کرده است.^۱

باز در همان کتاب آمده است: پیشوای هشتم، مولای رؤوف، امام رضا ۑ از نیاکان پاک سرشت خویش ۑ نقل می‌فرماید که امیر مؤمنان علی ۑ فرمود:

روزی حضرت فاطمه زهرا ۑ به من فرمود:

أَنَا أَحَبُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ۑ مِنْكُمْ.

من نزد رسول خدا ۑ از شما محبوبتر هستم.

من گفتم: نه، بلکه من محبوبترم.

امام حسن ۑ فرمود: نه، بلکه من محبوبترم.

امام حسین ۑ فرمود: نه، بلکه من نزد رسول خدا ۑ از شما محبوبترم.

در این اثنا که برگزیدگان آفرینش در مورد محبوبیت خود در پیشگاه



پیامبر صلی الله علیه و آله مفاخره می نمودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد محفل نورانی آنان شده و فرمود: فرزندم! درباره چه چیزی سخن می گوید؟ ما قضیه را به آن حضرت بازگو نمودیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله دخت گرامی خویش را در بغل کشید و دهانش را بوسید، علی رضی الله عنه را نیز در آغوش گرفت و میان دو چشمانش را بوسید، و امام حسن رضی الله عنه را روی پای راست خویش و امام حسین رضی الله عنه را روی پای چپ خویش نشانید و آنان را بوسید آنگاه فرمود:

أنتم أولى بي في الدنيا والآخرة، والى الله من والاكم وعادی من عاداكم، أنتم مني وأنا منكم. والذي نفسي بيده لا يتولاكم عبد في الدنيا إلا كان الله عزوجل وليه في الدنيا والآخرة.

شما در دنیا و آخرت عزیزان من هستید، کسی که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و آن که با شما به دشمنی و ستیز برخیزد با خدا به دشمنی و ستیز برخاسته است، شما از من و من از شما هستم. سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست! هیچ بنده‌ای در دنیا، از شما فرمانبرداری نمی‌کند جز آن که خداوند متعال در دنیا و آخرت پاور و پشتیبان اوست.^۱

طبری رحمته الله در کتاب «دلائل الإمامة» می‌نویسد: ابوبصیر گوید:

از مولایم امام باقر رضی الله عنه درباره مصحف فاطمه علیها السلام پرسیدم. فرمود:

أنزل عليها بعد موت أبيها.

کتابی بود که پس از رحلت پدر بزرگوارش بر او فرود آمده بود.

عرض کردم: آیا چیزی از قرآن در آن وجود دارد؟

فرمود: چیزی از قرآن در آن نیست.

عرض کردم: آن را برای من توصیف فرما. فرمود:

له دقتان من زبرجدتين على طول الورق وعرضه حراوين.

آن دارای دو جلد از جنس زبرجد سرخ رنگ است که به اندازه طول و

عرض یک ورقه و برگ می‌باشد.

عرض کردم: ورقه و برگ آن را برای من توصیف فرما.

فرمود: ورقش از درّ سفید که با گفتن کلمه «کن»: «پدید آید» به وجود آمده است.

عرض کردم: چه چیزی در آن نوشته شده است؟ فرمود:

فیه خبر ما کان وخبر ما یکون إلی یوم القیامة، وفیه خبر سماء
سماء، وعدد ما فی السماوات من الملائكة وغير ذلك، وعدد کلّ
مَنْ خلق الله مرسلًا وغير مرسل وأسماءهم وأسماء من أرسل
إلیهم، وأسماء من کذب ومن أجاب منهم، وفیه أسماء جمیع من
خلق الله من المؤمنین والکافرین، من الأولین والآخرین.

اخبار آنچه تا به حال بوده و آنچه تا روز قیامت خواهد بود، اخبار هر یک از
آسمانها، تعداد فرشتگان و موجودات دیگری که در آنهاست، تعداد همه
فرستادگان خدا از پیامبران مرسل و غیر مرسل و اسامی آنها و اسامی اقوامی
که اینان بر آنها برانگیخته شده بودند، اسامی کسانی که آنان را تکذیب کرده
و کسانی که به آنان گرویده‌اند، اسامی تمام مؤمنان و کافران از آغاز تا پایان
آفرینش.

نامهای شهرها، ویژگیهای هر شهری، چه در شرق و چه در غرب جهان،
تعداد مؤمنان هر شهر، تعداد کافران آن، ویژگیهای کسانی که (پیامبران
را) تکذیب کرده‌اند؛

صفات اقوام پیشین و داستان‌های مربوط به آنها، طاغوت‌هایی که به
قدرت رسیده‌اند، مدت سلطنت آنها و تعداد آنان.

مشخصات و اسامی ائمه علیهم‌السلام و مدت زمانی که هر کدام امامت و
پیشوایی نموده‌اند، صفات رجعت‌های آنان و صفت همه کسانی که در
تمام (ادوار) دوران‌ها آمد و رفت داشته‌اند؛ همه و همه در مصحف
حضرت زهرا علیها‌السلام آمده است.

عرض کردم: قربانت گردم؛ ادوار چقدر از زمان است؟

فرمود: پنجاه هزار سال که می‌شود هفت دوره. در آن مصحف، اسامی

همه کسانی که خداوند آفریده، از آغاز تا فرجام و مدت عمر آنها، ویژگی‌های بهشتیان، تعداد واردین در آن، ویژگی‌های دوزخیان و تعداد واردین در آن، و اسامی هر یک از این دو گروه.

و نیز علم قرآن به همان‌گونه‌ای که فرود آمده است و نیز علم تورات، انجیل و زبور به همان گونه‌ای که نازل شده‌اند، تعداد درختان و سنگریزه‌های تمامی شهرها وجود دارد.

امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند متعال خواست این مصحف را بر آن حضرت نازل فرماید، دستور داد که جبرئیل، میکائیل و اسرافیل آن را برداشته و نزد آن حضرت بیاورند، و این در ثلث دوم شب جمعه بود که آن حضرت در حال نماز ایستاده بود، آنان فرود آمده و همچنان سرپا ایستاده بودند تا این که حضرت نشست، چون نمازش را به پایان رساند، سلام کرده گفتند: السلام بقرؤك السلام؛ «خداوند به تو سلام می‌رساند» و مصحف را در دامن حضرتش گذاشتند.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

الله السلام، ومنه السلام، وإلیه السلام، وعلیکم یا رسول الله! السلام. سلام مخصوص خداوند است، و از سوی او و به سوی اوست و سلام بر شما ای فرشتگان خدا!

آنگاه فرشتگان به آسمان رفتند، حضرت زهرا علیها السلام پس از نماز صبح، تا ظهر پیوسته به خواندن آن مشغول شد تا این که آن را به پایان رسانید. ولقد کانت علیها السلام مفروضه الطاعة علی جمیع من خلق الله من الجنّ والانس والطیر والوحش والانبیاء والملائکة.

به راستی که اطاعت آن حضرت علیها السلام بر تمام آفریدگان خدا از جنّ و انس، پرندگان، وحوش، پیامبران و فرشتگان واجب بود.

عرض کردم: قربانت کردم؛ پس از او، آن مصحف به چه کسی رسید؟ فرمود: حضرت زهرا علیها السلام آن را به امیر مؤمنان علی علیه السلام تحویل داد، و پس از شهادت آن حضرت، به امام حسن علیه السلام و بعد به امام حسین علیه السلام رسید، سپس در نزد اهلش باقی ماند تا این که آن را به صاحب این امر علیه السلام واگذار کنند.

(من با شگفتی) عرض کردم: این علم بسیار زیاد است!
فرمود: یا ابا محمد! إِنَّ هَذَا الَّذِي وَصَفْتَهُ لَكَ لِنِي وَرَقَتَيْنِ مِنْ أَوْلِهِ،
وَمَا وَصَفْتَ لَكَ بَعْدَ مَا فِي الْوَرَقَةِ الثَّلَاثَةِ وَلَا تَكَلَّمْتُ بِحَرْفٍ مِنْهُ.
ای ابا محمد! آنچه را که من به تو گفتم در دو ورقه از آغاز آن بود، و مطالب
ورقه سوم و بعد از آن را برای تو نگفته و حتی یک حرف از آن را بیان
نکردم.^۱

در کتاب «الثاقب فی الثاقب» می‌نویسد: ابن عباس گوید:
در آن هنگام که بانوی بانوان، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پا به عرصه
وجود گذاشته و متولد گشت، زمین روشن گردید به گونه‌ای که نور وجود
حضرتش بیابانها را نورانی و کوه‌ها را روشن نمود، فرشتگان به سوی
زمین فرود آمده و بالهای خود را در شرق و غرب جهان گسترانیدند، و بر
آنها خیمه‌ها و پرده‌هایی با ارزش زدند و آن را با سایه‌بان‌های آسمان
پوشیده و اهل مکه را نور آن حضرت مدهوش ساخت.
در همان روز رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد اتاق حضرت خدیجه علیها السلام شد و
فرمود:

يا خديجة! لا تحزني، إن كان قد هجرك نسوان مكة ولن يدخلن
عليك، فليترن عندك اليوم نسوان نسرأت بهجات عطرات عنجات
ينقدح في أعلاهن نور يستقبل استقبالاً ويلتهب إلتهاباً، وتفوح
منهن رائحة تسرُّ أهل مكة جميعاً، فسلمت الجواري، فأحسن
وحيين فأبلغن.

ای خدیجه! از این که زنان مکه تو را ترک کرده و در این موقعیت حساس به
یاری تو نیامدند غمگین مباش! زیرا که همین امروز گروهی از بانوان
زیبای بهشتی به سوی تو فرود می‌آیند که در این حال، بانوانی با چهره‌های
شاد، با عطری دلنشین و چشمانی نمکین که پیشاپیش آنها نوری



می درخشید و نسیمی از عطر خوشبو از آنها می وزید که همه مردم مکه را فراگرفت، فرود آمدند، آنان به حضرت خدیجه علیها السلام سلام نموده و به بهترین وجه تحیت گفتند.

... تا آنجا که هر کدام از آنها، آن حضرت علیها السلام را در زایمان کودکش یاری نمودند، آنان به وسیله تشتی که به همراه داشتند آن کودک نازنین را شستشو داده و با حوله‌ای بهشتی او را خشک و با عطر خوشبو معطر نموده، آنگاه آن سر هستی را در قنداقه پیچیده (و در دامن مادر مهربانش گذاشته) و سرانجام ثناگویان به سوی آسمان عروج کردند.

در روایت دیگری آمده است:

بانویی که در برابر حضرت خدیجه علیها السلام بود آن کودک نازنین را با آب کوثر شستشو داد، آنگاه دو تا پارچه سفید بیرون آورد که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوتر بودند و یکی از آنها را بر او پیچید و دیگری را روسری نمود، آنگاه از آن کودک نازنین تقاضای سخن گفتن کرد، او لبان زیبایش را به شهادت گشود و گفت:

أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن أبا محمد رسول الله، وأنّ بعلي سيّد الأوصياء، وولدي سادة الأسباط.

گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و همانا پدر بزرگوارم حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست، و همانا همسرم (علی علیه السلام) سرور اوصیا و دو فرزندم، سرور نوادگان پیامبرانند.

سپس رو به آن بانوان کرد و بر آنان سلام نمود و همه آنها را با اسمهایشان خواند و آنان با لبخند رو به آن کودک نمودند.

آری، در ولادت آن حضرت، حورالعین یکدیگر را مژده دادند و اهل آسمان ولادت حضرتش را به همدیگر بشارت دادند. و در آسمان نوری فروزان پدید آمد که پیش از آن، فرشتگان چنین نوری را ندیده بودند.

آنگاه بانوان بهشتی حضرت زهرا علیها السلام را گرفته رو به حضرت خدیجه علیها السلام کرده و گفتند:

خذيها يا خديجة! طاهرة مطهرة زكية ميمونة، بورك لك فيها



وفي نسلها.

خدیدجه! بگیر این کودک را که پاک، پاکیزه، نطفیف و مبارک است، که خود و نسلش برای تو مبارک و بابرکت است.

حضرت خدیدجه علیها السلام دختر نازنین خود را باخوشحالی در بغل گرفت و پستان در دهانش گذاشت و شیر فراوان جاری گشت. آن کودک، در یک روز، همانند یک ماه کودکانه دیگر و در یک ماه، همانند یک سال کودکانه دیگر رشد می‌نمود.^۱

باز در همان کتاب آمده است: سلمان فارسی رضی الله عنه گوید:

روزی پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل بیرون آمدم، امیر مؤمنان علی رضی الله عنه را دیدم، حضرتش فرمود:

یا سلمان! جفوتنا بعد وفاة رسول الله صلی الله علیه و آله.

ای سلمان! پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما ستم روا داشتی. عرض کردم: حیب من، ای امیرمؤمنان! بر مثل شما مخفی نیست (بر مثل شما ستم روا نیست) جز آن که غم و اندوه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من مستولی و همان باعث کوتاهی من در زیارت و دیدار شما گشت. آنگاه امیرمؤمنان علی رضی الله عنه فرمود:

یا سلمان! انت إلى منزل فاطمة رضی الله عنها فإنها إليك مشتاقه، وترید أن تتحفك بتحفة قد أتحت بها من الجنة.

ای سلمان! اینک به منزل فاطمه رضی الله عنها رهسپار شو که او مشتاق دیدار توست و می‌خواهد هدیه‌ای را که از جانب خدا از بهشت برای او آورده شده به تو دهد.

سلمان گوید: (من از این امر در شگفت شده و) عرض کردم: ای امیرمؤمنان! هدیه‌ای از بهشت، پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه رضی الله عنها رسیده؟

فرمود: آری، ای سلمان!

۱. الثاقب فی المناقب: ۲۸۶ ح ۲ (با اندکی تفاوت).

سلمان گوید: من با سرعت تمام به خانه فاطمه علیها السلام رهسپار شدم، درب خانه را کوبیدم. فضا، خدمتگزار حضرتش پشت در آمد، و به من اجازه ورود داد، محضر مبارک حضرت فاطمه علیها السلام شرفیاب شدم، آن حضرت نشسته و عبایی بر سر کشیده و خود را پوشیده بود، چون مرا دید، فرمود:

ای سلمان! بنشین و (در آنچه می‌گویم) بیندیش، بدان که من دیشب همین جا نشسته بودم و در مورد وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به فکر فرو رفته بودم، غم و اندوه سینه‌ام را فراگرفته بود، من خودم با دستانم درب خانه را بستم، ناگاه بدون این که کسی آن را بگشاید، درب خانه من گشوده شد، ناگهان چهار بانو را دیدم که بر من وارد شدند، آنان بقدری زیبا بودند که هیچ بیننده‌ای همچون زیبایی آنها و شادابی چهره آنها را ندیده بود، وقتی وارد اتاق شدند برخاستم، من اظهار ناآشنائی کردم و گفتم: آیا شما از اهل مدینه هستید یا از اهل مکه؟

گفتند: ما نه از اهل مدینه هستیم، نه اهل مکه، حتی از اهل زمین هم نیستیم، بلکه ما از حور العین هستیم، ای دخت رسول خدا! خداوند جهانیان، ما را به جانب تو فرستاده تا تو را در رحلت جانسوز پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله تسلی دهیم.

بانوی بانوان، فاطمه زهرا علیها السلام می‌فرماید:

من رو به یکی از آنها کرده و گفتم: نامت چیست؟
گفت: «دزه».

گفتم: حبیب من! چرا تو را «دزه» نامیده‌اند؟

گفت: از آن جهت که من برای ابوذر غفاری، صحابی پدر بزرگوارت رسول خدا صلی الله علیه و آله آفریده شده‌ام.

رو به دیگری کرده و گفتم: نام تو چیست؟

گفت: نام من «سلمی» است.

گفتم: چرا «سلمی» نامیده شده‌ای؟

گفت: چون من برای سلمان، یار و صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله آفریده شده‌ام. رو به سومی کرده و گفتم: نام تو چیست؟



گفت: «مقدوده».

گفتم: حبیب من! تو چرا «مقدوده» نامیده شده‌ای؟

گفت: من نیز برای مقداد بن اسود کندی، صحابهٔ رسول خدا ﷺ آفریده شده‌ام.

رو به چهارمی کرده گفتم: نام تو چیست؟

گفت: «عماره».

گفتم: چرا «عماره» نامیده شده‌ای؟

گفت: من نیز برای عمار بن یاسر، یار وفادار رسول خدا ﷺ آفریده شده‌ام. آنگاه هدیه‌ای را به من دادند که مقداری از آن را برای تو کنار گذاشته و نگه داشتم.

(سلمان گوید: آنگاه حضرت زهرا علیها السلام بشقاب سفیدی آورد که در آن خرما بود، خرمایی که از «خشک نانج»^۱ بزرگتر، از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر بود، از آنها ده تا به من عنایت نمود که من از حمل آنها حیران بودم.

سپس رو به من کرد و فرمود: بیای.

شب موقع افطار با این رطب‌ها افطار کن و فردا هستهٔ آنها را نزد من بیاور.

سلمان گوید: من از محضر آن بانوی بزرگوار رخصت طلبیده و خارج شدم و به سوی منزل به راه افتادم، در بین راه به هر کس و به هر جمعی از اصحاب رسول خدا ﷺ برمی‌خوردم می‌گفتند: ای سلمان! این چه بوی مشک خوشبویی است که با توست؟

سلمان گوید: من کتمان کردم که همراهم چیزی است! تا این که به منزل رسیدم. هنگام افطار، با آن رطب‌ها افطار نمودم، و هیچ هسته‌ای در آنها ندیدم.

۱. خشک نانج: نانی است که از آرد خالص، شکر و بادام یا پسته تهیه می‌شود.



فردا خدمت حضرت فاطمه علیها السلام شرفیاب شدم، درب را کوبیدم، اجازه ورود به من عنایت فرمود، وارد اتاق شدم، عرض کردم: ای دخت رسول خدا! فرمودید که هسته آن رطب‌ها را بیاورم، ولی آنها هیچ هسته‌ای نداشتند.

آن حضرت تبسم فرمود که پس از وفات پدر بزرگوارش نخندیده بود،
آنگاه فرمود:

ای سلمان! این رطب‌ها از نخلی است که خداوند متعال در بهشت برای من نشانده است، و اینها را با دعایی کاشته که پدر بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به من تعلیم داد، که من هر بامداد و شامگاه آن دعا را می‌خوانم. عرض کردم: بانوی من! آن دعا را به من هم یاد بدهید.

فرمود: **إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَهُوَ عِنكَ رَاضٍ غَيْرِ غَضْبَانَ، وَلَا تَضُرَّكَ وَسُوسَةُ الشَّيْطَانِ مَا دَمْتَ حَيًّا فَوَاطِبِ عَلَيْهِ.**

اگر دوست داری خداوند را با خشنودی او - نه با خشمش - ملاقات کنی و وسوسه هیچ شیطانی به تو ضرر نرساند پس بر این دعا مواظبت کن.

در روایت دیگری آمده است:

إِنْ سَرَّكَ أَنْ لَا تَمْسُكَ الْحَمَى مَا عَشْتِ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَوَاطِبِ عَلَيْهِ،
اگر دوست داری که تا در دنیا زندگی می‌کنی هرگز تو را تب فرا نگیرد، پس بر این دعا مداومت نما.

سلمان گوید: عرض کردم: این دعا را به من یاد بدهید.
حضرت فرمودند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ التَّوْرِ، بِسْمِ اللَّهِ نُورِ التَّوْرِ، بِسْمِ اللَّهِ نُورِ عَلِيٍّ نُورِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ التَّوْرَ مِنَ التَّوْرِ، أَحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ التَّوْرَ مِنَ التَّوْرِ، وَأَنْزَلَ التَّوْرَ عَلَى الطُّورِ، فِي كِتَابٍ مَسْطُورٍ، فِي رِقِّ مَنَشُورٍ، وَالسَّيِّبِ الْمَعْمُورِ، وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، بِقَدْرِ مَقْدُورِ،



عَلَى نَبِيِّ مَحْبُورٍ، بِسْمِ [الله] الَّذِي هُوَ بِالْعَزْمِ مَذْكُورٌ، وَبِالْخَيْرِ
مَشْهُورٌ، وَعَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ مَشْكُورٌ.

به نام خداوند بخشنده مهربان، به نام خداوند نور، به نام خدایی که
روشنی بخش نور است، بنام خدایی که نور بر نور است، بنام خداوندی که
تدبیر همه امور در دست توانای اوست. بنام خداوندی که نور را از نور
آفرید.

سپاس خداوندی را که نور را از نور آفرید، و نور را بر کوه طور فرود آورد،
در کتابی نوشته شده و در کاغذی گشوده شده، در بیت معمور و سقف
برافراشته و دریای متلاطم، به اندازه معین و بر پیامبری بزرگوار، بنام
خداوندی که او به عزت و ارجمندی یاد شده و به خیر مشهور، و در حال
رنج و شادی مورد شکر و سپاس است.

سلمان گوید: من این دعا را از حضرت زهرا علیها السلام فرا گرفتم، آنگاه آن را
به بیش از هزار نفر از اهل مدینه و مکه که تب گرفته بودند یاد دادم و همه
آنها چون می خواندند به اذن خدا بهبود می یافتند.^۲

باز در همان کتاب آمده است: روایت شده: **۱۵/۹۰۴**

امیر مؤمنان علی علیه السلام چیزی از یک نفر یهودی قرض نمود، یهودی در
مقابل آن، چیزی را به عنوان رهن درخواست کرد. علی علیه السلام چادر حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام را - که از پشم بافته شده بود - در گرو قرضش گذاشت.
یهودی آن چادر را به خانه خود برده و در میان اتاقی نهاد. هنگامی که
شب فرا رسید و تاریکی بر همه جا حاکم شد، زن یهودی برای کاری وارد
آن اتاق شد، دید نوری آن اتاق را فرا گرفته و روشن نموده است، فوری
نزد شوهرش آمد و او را از این امر آگاه کرد.

مرد یهودی که بودن چادر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در خانه اش را

۱. در نسخه‌ای «الحمد لله» آمده است.

۲. الثاقب فی المناقب: ۲۹۷ ح ۳ (با اندکی تفاوت در الفاظ).



فراموش کرده بود از این امر در شگفت شد، به سرعت برخاست و داخل اتاق شد، ناگهان دید که نور آن چادر همه اتاق را فرا گرفته، گویی شعاعش از ماه شب چهاردهم فروزان تر بود و از نزدیک می درخشید. یهودی که از این امر در شگفت شد، محل چادر را بررسی کرد و با دقت به آنجا نگاه کرد فهمید که نور از همان چادر حضرت فاطمه علیها السلام می درخشد، او از اتاق خارج شد و به سرعت متوجه قوم و خویش خودش شد، زنش نیز به سوی خویشان خود شتافت، و آنها را در آن اتاق حاضر کردند، در آن شب، تعداد هشتاد نفر از یهودیان در خانه او حاضر شده و این منظره را مشاهده کردند و همگی مسلمان شدند.^۱

در کتاب «خرائج» روایت شده: عمران بن حصین گوید:

من در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که در سنین کودکی بود، وارد شد، رنگ صورتش از شدت گرسنگی دگرگون بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: نزدیک بیا.

حضرت زهرا علیها السلام کنار پدر بزرگوارش رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستان مبارکش را بلند کرد و بر روی سینه او - در جای گردن بند او - گذاشت، آنگاه عرضه داشت:

اللهم مشیع الجاعة و رافع الوضیعة، لاتجع فاطمة بنت محمد.

ای خداوندی که گرسنگان را سیر می نمایی و متواضعان و فرودستان را بلند مرتبه می نمایی! فاطمه، دختر محمد را گرسنه مگذار.

عمران گوید: همین که دعای پیامبر صلی الله علیه و آله تمام شد دیدم که خون در چهره مبارک حضرت زهرا علیها السلام جریان پیدا کرد و به زردی چهره اش غلبه نمود و چهره اش سرخ شد.

۱. الثاقف فی المناقب: ۳۰۱ ح ۲، الخرائج ۵۲۷/۲ ح ۱۳، بحار الأنوار: ۳۰/۴۳ ح ۳۶.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

من پس از این دعا، دیگر گرسنه نشدم.^۱

در کتاب «صحیفة الرضا علیه السلام» آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱۷/۹۰۶

تحشر ابنتی فاطمة علیها السلام یوم القیامة ومعها ثیاب مصبوغة بدم
الحسین علیه السلام فتتعلق بقائمة من قوائم العرش فتقول: یا رب، احکم
بینی و بین قاتل ولدی.

هنگامی که روز رستاخیز فرا می‌رسد، دخترم فاطمه در حالی محشور
می‌شود که لباسهای خون آلود فرزندش امام حسین علیه السلام بها اوست. آنگاه
یکی از پایه‌های عرش الهی را می‌گیرد و می‌گوید:
پروردگارا! بین من و قاتل فرزندم داوری کن!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فیحکم لابنتی و ربّ الکعبة.

سوگند به خدای کعبه! خداوند به نفع دخترم داوری می‌کند.^۲

در یکی از کتاب‌های کهن دانشمندان امامیه آمده است:

۱۸/۹۰۷

ابن عباس گوید: شخصی از اشراف و بزرگان عرب، خدمت رسول
خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و گفت: ای رسول خدا! به چه سبب شما از ما برتر
شدید در صورتی که ما و شما از یک آب آفریده شده‌ایم؟!
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای برادر عرب! آن هنگام که خداوند متعال تصمیم گرفت ما را بیافریند
سخنی گفت که از آن نوری پدید آمد، و سخن دیگری گفت که روح
گشت. پس من، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را (از آن نور) آفرید.
آنگاه از نور من عرش الهی را آفرید. من از عرش برتر هستم و از نور
علی علیه السلام آسمانها را آفرید. پس علی علیه السلام از آسمانها برتر است و از نور

۱. الغرائب: ۵۲/۱ ح ۸۰، بحار الأنوار: ۲۷/۲۳ ح ۲۹.

۲. صحیفة الرضا علیه السلام: ۸۹ ح ۲۱، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲۵/۲ ح ۶، بحار الأنوار: ۲۲۰/۲۳ ح ۲.



حسن علیه السلام ماه را آفرید، پس حسن علیه السلام برتر از ماه است. و از نور حسین علیه السلام آفتاب را آفرید، پس حسین علیه السلام برتر از آفتاب است.

آنگاه خداوند متعال تاریکی را بر زمین مسلط نمود به گونه‌ای که فرشتگان نتوانستند این تاریکی را تحمل کنند، پس به سوی خداوند متعال شکوه نمودند.

خداوند متعال به جبرئیل فرمود: مقداری از نور فاطمه علیها السلام را برگیر و در قندیلی قرار ده و آن را در گوشواره عرش آویزان کن.

جبرئیل فرمان الهی را انجام داد، در این هنگام آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه روشن گشتند و فرشتگان تسبیح و تقدیس الهی را بجای آوردند. پس خداوند متعال فرمود:

وعزّتی و جلالی و جودی و مجدی و إرتفاع مکانی! لأجعلنّ ثواب تسبیحکم و تقدیسکم لفاطمة و یعلها و ینیها و محییها إلی یوم القیامة. فمن أجل ذلك سمّیت الزهراء علیها السلام.

به عزّت، عظمت بخشش، بزرگواری، والایی و رفعت منزلتم سوگند! که البته پاداش تسبیح و تقدیس شما را تا روز قیامت برای فاطمه، همسرش، فرزندانش و دوستانش قرار خواهم داد.

و به همین جهت بود که آن حضرت، «زهرا» نامیده شد.^۱

در تفسیر قمی علیه السلام آمده است: امام صادق علیه السلام می فرماید:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را خیلی می بوسید.

این امر بر عایشه سنگین آمد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض نمود (!!)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

یا عائشة! إني لَمّا أُسري بي إلى السماء دخلت الجنة فأدناني جبرئيل من شجرة طوبى، وناولني من ثمارها فأكلته، فحوّل الله ذلك ماءً في ظهري، فلَمّا هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة علیها السلام فما قبّلتها قطّ إلا وجدت رائحة شجرة طوبى منها.

۱. نظیر این روایت در مصباح الأنوار: ۶۹ (مخطوط) و تأویل الآیات: ۱۳۷/۱ ح ۱۶ نقل شده است.



ای عایشه! در آن شبی که مرا به سوی آسمان بردند، داخل بهشت شدم، جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبا برد، و از میوه آن به من داد، من آن میوه را خوردم، خداوند آن میوه را در صلب من تبدیل به نطفه کرد، و هنگامی که به زمین آمدم با همسرم خدیجه رضی الله عنها همبستر شدم، وی به فاطمه رضی الله عنها حامله شد. بدین جهت، من هیچ وقت فاطمه رضی الله عنها را نمی‌بوسم جز آن که بوی درخت طوبا را از او می‌شنوم.^۱

ابن شاذان رضی الله عنه گوید: سلمان فارسی رضی الله عنه می‌گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

یا سلمان! من أحب فاطمة رضی الله عنها ابنتی فهو فی الجنة معی، ومن أبغضها فهو فی النار. یا سلمان! حب فاطمة رضی الله عنها ینفع فی مائة موطن، أیسر تلك المواطن: الموت والقبر والمیزان والمحشر والصراف والمحاسبة، فمن رضیت عنه ابنتی فاطمة رضی الله عنها رضیت عنه ومن رضیت عنه رضی الله عنه، ومن غضبت علیه فاطمة رضی الله عنها، غضبت علیه، ومن غضبت علیه غضب الله علیه.

یا سلمان، ویل لمن یظلمها ویظلم ذریتها وشیعتها.^۲

ای سلمان! هر که فاطمه رضی الله عنها دخترم را دوست داشته باشد، او در بهشت با من خواهد بود، و هر که با او دشمنی کند، در دوزخ خواهد بود.

ای سلمان! محبت و دوستی فاطمه رضی الله عنها در صد موضع سود خواهد داشت، آسان‌ترین این مواقع عبارتست از: هنگام مردن، در قبر، میزان، محشر، صراط و محل حسابرسی بندگان.

هر که دخترم فاطمه رضی الله عنها از او راضی و خوشنود شود، من از او راضی می‌شوم و هر که من از او راضی شوم، خداوند از او راضی می‌شود و هر که

^۱ تفسیر صمی: ۳۶۵/۱، بحار الأنوار: ۱۲۰/۸ ح ۱۰: ۳۶۴/۱۸ و ۶۸ ح ۶/۴۳ ح ۶.

^۲ مائه منقبة: ۱۲۶ متعین ۶۱. در این کتاب آمده: «ویل لمن یظلمها ویظلم بعلمها أمير المؤمنين علیاً رضی الله عنه ویل لمن یظلم ذریتها وشیعتها»؛ وای بر کسی که بر او و همسرش امیر مؤمنان علی رضی الله عنه ستم نماید، وای بر کسی که بر فرزندان و شیعیانش ستم روا دارد.



فاطمه علیها السلام از او خشمگین شود من بر او خشم می‌نمایم و هر که من بر او غضب نمایم خداوند بر او خشمگین می‌شود.
ای سلمان! وای بر کسی که بر او و فرزندان و شیعیانش ستم نماید.

۲۱/۹۱۰ فرات بن ابراهیم - یکی از دانشمندان علم حدیث در قرن سوم - در تفسیر خود می‌نویسد: پیشوای ششم، امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إذا كان يوم القيامة نادی مناد من بطنان العرش: يا معشر الخلائق! غضوا أبصاركم حتى تمر بنت حبيب الله إلى قصرها.

هنگامی که روز قیامت فرا رسد منادی از میان عرش الهی ندا می‌کند: ای گروه خلائق! چشمان خود را ببندید تا دختر حبیب خدا به سوی قصر خویش برود.

حضرت زهرا علیها السلام به سوی قصرش حرکت می‌کند، آن حضرت دو چادر سبز به سر کرده و در پیرامونش هفتاد هزار حوریه خواهند بود، هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام بر در قصر خود می‌رسد، می‌بیند امام حسن علیه السلام ایستاده و امام حسین علیه السلام - در حالی که سر در بدن ندارد - خوابیده است. آن حضرت رو به امام حسن علیه السلام کرده و می‌گوید: این کیست؟ امام حسن علیه السلام پاسخ می‌دهد: این برادرم حسین علیه السلام است که اُمت پدرت، او را کشته و سرش را از تنش جدا کردند.

در همین موقع از طرف خداوند خطاب می‌رسد: ای دختر حبیب خدا! همانا این ظلم و ستمی که اُمت پدرت انجام دادند از این جهت به تو نشان دادم که من در نزد خودم آن تسلیتی که برای تو ذخیره نموده‌ام، بنمایانم، همانا من تسلیت تو را این قرار دادم که امروز به حساب هیچ کس رسیدگی نکنم تا تو، فرزندان، شیعیانت و کسانی که شیعه نبودند ولی به تو خدمت و احسانی کرده باشند، وارد بهشت شوید.

در این موقع دخترم با فرزندان و شیعیانش و کسانی که شیعه نبوده ولی خدمتی به آنان کرده‌اند وارد بهشت می‌شوند. و این است فرمایش خدا که



می‌فرماید: ﴿لَا يَخْزُنُهُمُ الْفِرْعُ الْأَكْبَرُ﴾^۱؛ وحشت بزرگ آنها را اندوهگین نمی‌کند که این در روز قیامت است، ﴿وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾^۲؛ و آنان در آنچه دلشان بخواهد جاودانه منتعم خواهند بود. **هي والله افاطمة وذريتها وشيعتها ومن اولاهم معروفاً ليس هو من شيعتها.**

سوگند به خدا! منظور از این افراد، فاطمه و فرزندان و شیعیان و افرادی که به آن حضرت احسان و نیکی و خدمتی نمودند، خواهد بود.^۳

باز در «تفسیر فرات» آمده است: سهل بن احمد دینوری گوید:

۲۲/۹۱۱

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

جابر به امام باقر علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم؛ ای فرزند رسول خدا! حدیثی در فضیلت جدّه بزرگوار خود، حضرت فاطمه علیها السلام برایم بگو که هر موقع به شیعیان نقل کنم مسرور و خوشحال شوند.

امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم برای من از جدّم از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی نقل کرد که حضرتش فرمود:

هنگامی که روز قیامت فرا می‌رسد، منبرهایی از نور برای پیامبران و رسولان نصب می‌نمایند در آن روز منبر من، از همه منبرها بالاتر خواهد بود. آنگاه خدای متعال می‌فرماید: ای محمد! خطبه بخوان.

من خطبه‌ای می‌خوانم که هیچ یک از پیامبران و رسولان نظیر و مانند آن را نشنیده باشد. سپس منبرهایی از نور برای اوصیا و جانشینان پیامبران نصب می‌شود، که برای وصی و جانشین من، علی بن ابی طالب علیه السلام در وسط منبرهای آنان منبری از نور نصب می‌شود که منبر او بالاترین آنهاست.

آنگاه خدای متعال فرماید: ای علی! خطبه بخوان.

حضرتش خطبه‌ای می‌خواند که هیچ یک از اوصیا مانند آن را نشنیده است. آنگاه منبرهایی از نور برای فرزندان پیامبران برپا می‌شود، برای دو

۱ و ۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۳ و ۱۰۲.

۳. تفسیر فرات: ۲۶۹ ح ۴، بحار الأنوار: ۲۳۶/۷ ضمن ح ۲۱، ۲۲، ۲۳ ح ۵۲ و ۵۹/۶۸ ح ۱۰۹.



فرزند و نوادهم، و دو ریحان و گلیم در روزگار زندگانیم؛ منبری از نور نصب می‌شود. آنگاه به آنها گفته می‌شود: خطبه بخوانید. آنان چنان خطبه‌ای ایراد می‌کنند که کسی از فرزندان پیامبران مانند آن را نشنیده‌اند.

آنگاه منادی - که جبرئیل علیه السلام است - ندا می‌دهد: فاطمه علیها السلام، دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله کجاست؟ خدیجه علیها السلام بنت خویلد کجاست؟ مریم علیها السلام دختر عمران کجاست؟ آسیه علیها السلام دختر مزاحم کجاست؟ أم کلثوم علیها السلام، مادر یحیی بن زکریا کجاست؟

همه آنها برمی‌خیزند. خدای متعال می‌فرماید: ای اهل محشر! امروز کرامت از آن کیست؟

حضرت محمد، حضرت علی، امام حسن، امام حسین و حضرت زهرا علیها السلام عرضه می‌دارند: کرامت از آن خدای یگانه قهار است.

خدای متعال می‌فرماید: یا اهل الجمع! إني قد جعلت الكرم لمحمد صلی الله علیه و آله وعليّ والحسن والحسين وفاطمة علیها السلام، یا اهل الجمع، طأطؤوا الرؤوس و غصّوا الأبصار فإنّ هذه فاطمة تسير إلى الجنة.

ای اهل محشر! همانا من کرامت را از آن محمد، علی، حسن، حسین و فاطمه علیها السلام قرار دادم. ای اهل محشر! سرهایتان را پایین اندازید و دیدگان خود را فرو بندید تا فاطمه علیها السلام به سوی بهشت برود.

در همین وقت جبرئیل برای آن حضرت، شتری از شتران بهشتی که دو پهلوئی آن را به دیبای بهشتی آراسته است و افسار و مهار آن از مروارید و جهاز آن از مرجان است، در برابر او می‌خواهاند، آن حضرت سوار می‌شود. آنگاه خدای متعال صد هزار فرشته از سمت راست او و صد هزار از سمت چپ او می‌فرستد تا به همراه او، حرکت کنند و صد هزار فرشته دیگر می‌فرستد تا فاطمه علیها السلام را بر فراز بال‌های خود برداشته و به سوی بهشت ببرند. هنگامی که به در بهشت می‌رسند، فاطمه علیها السلام نگاهی به پشت سر خود می‌نماید.

خدای مهربان می‌فرماید: ای دختر حبیب من! چرا متوجه پشت سر خود شدی، در حالی که من دستور دادم که وارد بهشت شوی؟



فاطمه علیها السلام می‌فرماید:

يا ربّ! أحببت أن يعرف قدري في مثل هذا اليوم.

پروردگارا! دوست دارم در همچو روزی قدر و منزلت من شناخته شود.

خداوند می‌فرماید: يا بنت حبيبي! إرجعي فانظري من كان في قلبه

حبّ لك أو لأحد من ذرّيتك خذي بيده فأدخله الجنة.

ای دختر حبیب من! برگرد و نگاه کن هر کسی که محبت تو یا یکی از

فرزندانت را در قلب دارد دستش را بگیر و وارد بهشت کن.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: والله! يا جابر! إنّها ذلك اليوم لتلتقط شيعتها

ومحبّيها كما يلتقط الطير الحبّ الجيّد من الحبّ الرديء.

ای جابرا سوگند به خدا! فاطمه علیها السلام در آن روز مانند پرنده‌ای که دانه خوب

را از بد جدا می‌کند و برمی‌دارد؛ شیعیان و دوستان خود را از میان اهل

محشر جدا می‌کند و نجات می‌دهد.

هنگامی که آن حضرت به همراه شیعیان خود کنار درب بهشت می‌رسند،

خدای متعال به دل‌های شیعیان فاطمه علیها السلام می‌اندازد که به پشت سر

خودشان متوجه شوند.

چون به پشت سر خودشان متوجه می‌شوند، خدای می‌فرماید: ای

دوستان من! چرا به پشت سر خودتان متوجه شدید در حالی که من در

حق شما شفاعت فاطمه علیها السلام، دختر حبیبم را پذیرفتم؟

می‌گویند: پروردگارا! دوست دارم در همچو روزی قدر و منزلت ما نیز

شناخته شود.

خدا می‌فرماید: يا أحبائي! ارجعوا وانظروا من أحبكم لحبّ

فاطمة، أنظروا من أطعمكم لحبّ فاطمة، انظروا من سقاكم شربة

في حبّ فاطمة، أنظروا من ردّ عنكم غيبة في حبّ فاطمة انظروا

من كساكم لحبّ فاطمة خذوا بيده وأدخلوه الجنة.

ای دوستان من! برگردید و نگاه کنید هر کسی که شما را به جهت محبت

فاطمه علیها السلام، دوست داشته، هر کسی که به شما به جهت محبت فاطمه علیها السلام،

غذا داده، هر کسی شربت آبی در راه محبت فاطمه علیها السلام، به شما داده، هر

کسی به جهت محبت فاطمه علیها السلام، غیبتی از شما را رد کرده و در غیاب شما،



از شما دفاع کرده، هر کسی که به خاطر محبت فاطمه علیها السلام به شما، لباس داده، دست آنان را بگیرد و وارد بهشت نماید.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: سوگند به خدا! از آن مردم کسی غیر از اهل شک یا کافر یا منافق باقی نمی‌ماند.

هنگامی که کفار در طبقات (آتش) جای می‌گیرند، فریاد می‌زنند، چنان که خدای متعال می‌فرماید:

﴿قَمْنَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾^۱: «(افسوس که امروز)

شفاعت کنندگانی برای ما وجود ندارد * و نه دوست گرم و پرمحبتی».

پس می‌گویند: ﴿قَلُّوا أَنْ لَنَا كَرَّةٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲:

«ای کاش بار دیگر (به دنیا باز) گردیم و از مؤمنان باشیم».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: هیهات! هیهات! آنان از خواسته خود بازداشته

خواهند شد ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۳؛

«و اگر باز گردند به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند باز می‌گردند و

همانا آنها دروغگویانند».^۴

باز در همان کتاب آمده است: امام صادق علیه السلام از پدر گرامی و از

جد بزرگوارش علیه السلام نقل می‌کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای مردم! آیا می‌دانید فاطمه علیها السلام چگونه آفریده شده است؟

گفتند: خدا و رسولش داناترند.

فرمود: فاطمه علیها السلام حوریه‌ای به شکل آدمیان آفریده شده است، نه اینکه

از جنس آنان باشد.

آنگاه فرمود: او از عرق جبرئیل علیه السلام و پر او آفریده شده است.

گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله این امر برای ما مشکل شد، می‌فرماید: او

حورای انسیه است، ولی انسی نیست و می‌فرماید: او از عرق جبرئیل و

پر او آفریده شده است.

۱. ۲. ۱. سورة شعراء، آیه ۱۰۰-۱۰۲.

۳. سورة انعام، آیه ۲۸.

۴. تفسیر فرات: ۲۹۸ ح ۱۳، بحار الأنوار: ۵۱/۸ ح ۵۹ و ۶۴/۴۳ ح ۵۷.



پیامبر خدا ﷺ فرمود: اکنون برای شما می‌گویم، پروردگرم سببی از بهشت به وسیلهٔ جبرئیل برای من فرستاد که آن را به سینه‌اش چسبانیده بود، پس جبرئیل عرق کرد، سبب نیز عرق نمود و عرق آن دو مخلوط شده و یکی گشت، آنگاه جبرئیل گفت: السلام عليك يارسول الله! گفتم: و عليك السلام يا جبرئيل!

گفت: خداوند متعال این سبب را به تو از بهشت هدیه کرده است. من آن را گرفتم و بوسیدم و به چشمانم گذاشته و به سینه‌ام چسبانیدم، آنگاه گفت: یا محمد! تو باید آن را بخوری.

گفتم: آیا هدیهٔ پروردگرم را باید بخورم؟

گفت: آری، تو ماموری آن را بخوری.

وقتی آن را شکافتم نوری از آن درخشید که من وحشت نمودم.

جبرئیل گفت: آن را بخور، این نور منصورهٔ فاطمه است.

گفتم: ای جبرئیل «منصوره» کیست؟

گفت: جاریهٔ تخرج من صلبك إسمها في السماء المنصورة، وفي الأرض «فاطمة».

دختری است که از صلب توبه وجود می‌آید که نام وی در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» است.

گفتم: ای جبرئیل! چرا در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» نامیده شده است؟

گفت: سمیت «فاطمة» في الأرض، لأنه فطمت شيعتها من النار و فطمت أعداؤها عن حبها.

در زمین بدین جهت «فاطمه» نامیده شده، زیرا که شیعیان وی از آتش دوزخ برکنار خواهند بود، و دشمنانش از مهر و محبت او بی‌بهره‌اند.

و همین است فرمایش خدای متعال که می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴾ ^۱؛ «در آن روز مؤمنان به وسیلهٔ نصرت و یاری خدا خوشحال و مسرور می‌شوند» یعنی: به نصرت و یاری فاطمه ^۲.

۱. سورهٔ روم، آیهٔ ۴ و ۵.

۲. تفسیر فرات، ۲۲۱ ج ۶.

بخش چهارم



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قطره‌ای از دریای فضایل و مناقب

شیرخواران وحی و قرآن الهی

و از شیر بازگرفته شدگان دانش و شرف و بزرگواری

حضرت امام حسن و امام حسین

صلوات الله علیهما



احادیث زیبای این بخش را در دو فصل بیان می‌نماییم:
فصل اول: احادیثی که به صورت مشترک در فضایل دو امام بزرگوار
یعنی امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما وارد شده است.
فصل دوم: احادیثی که در فضایل هر یک از آن دو بزرگوار وارد شده است.

فصل اوّل



مرکز تحقیقات رایانه‌ای و علوم اسلامی

احادیث مشترک در فضایل

دو امام همام؛

امام حسن و امام حسین علیهما السلام

صلوات الله علیهما

در این فصل احادیثی چند نقل می‌نماییم:

در کتاب شریف «کافی» آمده است: عبدالله بن سلیمان عامری ۱/۹۱۳

گوید: پیشوای پنجم، امام باقر علیه السلام فرمود:

لَمَّا عَرَجَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَزَلَ بِالصَّلَاةِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ، رَكَعَتَيْنِ رَكَعَتَيْنِ، فَلَمَّا وُلِدَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ زَادَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْعَ رَكَعَاتٍ شُكْرًا لِلَّهِ، فَأَجَازَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ.

هنگامی که رسول خدا، محمد مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به معراج بردند، نمازهای واجب ده رکعت بود که هر کدام دو رکعتی بودند، وقتی امام حسن و امام حسین علیهم السلام متولد شدند رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای سپاسگزاری از خداوند متعال هفت رکعت به آنها اضافه فرمود و خداوند بر او اجازه داد و این عمل حضرتش را امضاء فرمود.^۱

شیخ جلیل القدر صدوق علیه السلام در کتاب «امالی» می‌نویسد: ابن عمر ۲/۹۱۴

گوید: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ زُيِّنَ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ بِكُلِّ زِينَةٍ، ثُمَّ يُؤْتَى

۱. الکافی: ۲/۲۸۷ ح ۲، بحار الأنوار: ۲۵۸/۲۳ ح ۲۱، وسائل الشیعة: ۳/۳۵ ح ۱۳.



بمنبرین من نور، طولهما مائة ميل، فيوضع أحدهما عن يمين العرش، والآخر عن يسار العرش، ثم يؤتى بالحسن والحسين عليهما السلام فيقوم الحسن عليه السلام على أحدهما، والحسين عليه السلام على الآخر، يزين الربّ تبارك وتعالى بهما عرشه كما يزين المرأة قُرطَها.

هنگامی که روز قیامت فرا می‌رسد عرش پروردگار جهانیان را تماماً آذین می‌بندند، آنگاه دو منبر از نور می‌آورند، طول آنها صد میل است، یکی از آنها را در طرف راست عرش و دیگری را در طرف چپ عرش می‌گذارند. سپس امام حسن و امام حسین علیهما السلام را می‌آورند، امام حسن مجتبی علیه السلام بر فراز یکی از آنها و امام حسین علیه السلام بر فراز دیگری قرار می‌گیرند، خداوند متعال با آن دو بزرگوار عرش خود را زینت می‌نماید همان طور که زن با گوشواره‌هایش خود را زینت می‌کند.^۱

در کتاب «خصال» آمده است: زینب، دختر ابورافع گوید:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیمار بود، بیماری که در اثر آن از دنیا رحلت فرمود، دختر بزرگوارش فاطمه زهرا علیها السلام با دو فرزند گرامیش امام حسن و امام حسین علیهما السلام به عیادت پدر بزرگوارش شرفیاب شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

پدر جان! اینان فرزندان تو هستند، چیزی به عنوان ارث به آنها عطا نفرما. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **أما الحسن عليه السلام، فإن له هيبتي وسؤددي وأما الحسين عليه السلام، فإن له شجاعتی وجودي.** من هیبت و سیادت خودم را به فرزندم حسن علیه السلام و بخشش^۲ و شجاعت خودم را به فرزندم حسین علیه السلام عطا کردم.^۳

ابن قولویه، استاد شیخ مفید علیهما السلام در کتاب «کامل الزیارات» می‌نویسد:

۱. امالی صدوق: ۱۷۳ ح ۱ مجلس ۲۴، بحار الأنوار: ۲۶۱/۴۳ ح ۳، إرشاد القلوب: ۱۴۱/۲.

۲. در بحار و مصدر بجای «بخشش»، «جرات» آمده است.

۳. الخصال: ۷۷ ح ۱۲۲، إعلام الوری: ۴۱۲/۱، الإرشاد: ۶/۲، بحار الأنوار: ۲۶۳/۴۳ ح ۱۰.



ابوذر غفاری گوید: من در حضور پیامبر خدا ﷺ بودم و می‌دیدم که آن حضرت امام حسن و امام حسین ﷺ را می‌بوسید و می‌فرمود:

من أحبَّ الحسن والحسين ﷺ وذريتهما مخلصاً لم تفتح النار وجهه، ولو كانت ذنوبه بعدد رمل عالج، إلا أن يكون ذنباً يخرج من الإيمان.

هر کس حسن و حسین و فرزندان آنها را از روی اخلاص دوست داشته باشد آتش جهنم چهره او را نمی‌سوزاند، گر چه گناهانش به اندازه ریگهای بیابان ریگزار باشد، مگر آن که دارای گناهی باشد که موجب خروج او از ایمان گردد.^۱

۵/۹۱۷ علامه مجلسی ﷺ در کتاب «بحار الأنوار» می‌نویسد:

سلمان فارسی ﷺ گوید: من حضور پیامبر خدا ﷺ شرفیاب شده و سلام کردم، آنگاه خدمت بانوی بزرگوار حضرت فاطمه زهرا ﷺ رسیدم، فاطمه زهرا ﷺ به من فرمود:

ای سلمان! این حسن و حسین ﷺ هستند که از گرسنگی گریه می‌کنند، دست آن دو را بگیر و نزد جد بزرگوارشان ببر.

من دست هر دو را گرفته و به حضور پیامبر خدا ﷺ بردم، رسول خدا ﷺ به آن دو بزرگوار فرمود: حسینم! شما را چه شده است؟

گفتند: نشتهی طعاماً یا رسول الله! ای رسول خدا! ما غذا می‌خواهیم. رسول خدا ﷺ رو به درگاه الهی کرده و سه بار عرضه داشت:

«اللهم أطعمهما»؛ «بار خدایا! به آنها غذا عطا فرما».

سلمان گوید: در این هنگام متوجه شده و یک په در دست مبارک رسول خدا ﷺ دیدم، آن په همانند حباب و سبوی بزرگی بود و از برف سفیدتر، از عسل شیرین‌تر و از کره نرم‌تر بود، آن حضرت با انگشتان

۱. کامل الزیارات: ۱۱۳ ح ۴، بحار الأنوار: ۲۶۹/۴۳ ح ۲۹.

مبارکش آن په را دو نصف کرده و یک نصف آن را به امام حسن علیه السلام و نصف دیگرش را به امام حسین علیه السلام داد، من به دستان آن دو بزرگوار نگاه کردم و دوست داشتم از آن په بخورم ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

یا سلمان! هذا طعام من الجنة، لا يأكله أحد حتى ینجو من الحساب.

ای سلمان! این غذای بهشتی است، کسی از آن نمی‌تواند میل کند تا این که از حساب روز قیامت فارغ شود.^۱ ۲

باز در همان کتاب آمده است: عروۃ بارقی گوید:

من سالی به حج مشرف شدم، پس از پایان مراسم حج وارد مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شدم، دیدم حضرتش نشسته و در کنارش دو نوجوان نورسیده حضور دارند. آن حضرت گاهی این نوجوان و گاهی آن نوجوان را می‌بوسید.

وقتی مردم دیدند حضرت با آن دو نوجوان چنین رفتاری دارد از سخن گفتن با آن بزرگوار خودداری کردند تا این که کاملاً آنها را بوسید و بوسید، البته مردم نمی‌دانستند که به چه سبب رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو نوجوان را این اندازه دوست می‌داشت.

من در آن هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن دو نوجوان را می‌بوسید نزد حضرتش رفته و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا اینان پسران شما هستند؟ فرمود:

إنهما ابنا ابنتي وابنا أخي وابن عمي وأحب الرجال إليّ، ومن هو سمعي وبصري، ومن نفسه نفسي ونفسي نفسه، ومن أحزن لحزني ويحزن لحزني.

۱. در کتاب «خرائج» آمده: کسی از آن - جز ما - نمی‌تواند میل کند، و توبه سوی خیر و نیکی هستی.

۲. بحار الأنوار: ۳۰۸/۴۳. نظیر این روایت را شیخ قطب راوندی رحمته الله در «الخرائج: ۵۳۶/۲ ح ۱۲»، علامه

مجلسی رحمته الله در «بحار الأنوار: ۱۰۱/۳۷ ح ۵۵» و خوارزمی در «مقتل الحسین علیه السلام: ۹۷» نقل نموده‌اند.



اینان پسران دخترم و پسران برادر و پسر عمویم هستند، همان پسر عمویی که محبوب‌ترین مردان نزد من است، و همان که گوش و چشم من بوده و جان او جان من و جان من جان اوست و همو که به غم و اندوهش اندوهگین و او نیز به غم و اندوه من اندوهگین می‌شود.

عرض کردم: ای رسول خدا! از رفتاری که با این دو نوجوان داشتید و از میزان دوستی شما با آنها در شگفت شدم.
رسول خدا ﷺ در پاسخ من فرمود:

اینک برایت می‌گویم: هنگامی که مرا به سوی آسمان بردند، وارد بهشت شدم، در باغ‌های بهشت به درختی برخوردم، از بوی خوش آن، در شگفت شدم.

جبرئیل به من گفت: ای محمد! از این درخت در شگفت نباش! چرا که میوه آن از خودش خوشبوتر است.
آنگاه جبرئیل از میوه آن به عنوان هدیه به من می‌داد و من می‌خوردم و از آن دلگیر نمی‌شدم، سپس حرکت کردیم و به نزد درخت دیگری رسیدیم.

جبرئیل به من گفت: ای محمد! از میوه این درخت نیز بخور، که این درخت شبیه همان درختی است که از میوه آن خوردی، بلکه میوه‌اش از میوه آن خوشمزه‌تر و خوش‌بوتر است.
جبرئیل همچنان از میوه آن درخت به من می‌داد و من آن را می‌بوییدم و دلگیر نمی‌شدم.

گفتم: یا اخی جبرئیل! ما رأیت فی الأشجار أطیب ولا أحسن من هاتین الشجرتین!

برادرم جبرئیل! من در میان درختان، درختی خوشبوتر و پاکیزه‌تر از این دو درخت ندیدم!

جبرئیل گفت: ای محمد! آیا نام این دو درخت را می‌دانی؟ گفتم: نه.
گفت: أحدهما الحسن، والأخری الحسین.
نام یکی از آنها حسن و نام دیگری حسین است.



ای محمدا! وقتی به سوی زمین فرود آمدی فوری نزد همسرت خدیجه علیها السلام برو و همان وقت با او همبستر شو، زیرا که راحه دلنشین میوه‌ای که از این دو درخت خوردی از تو بیرون می‌شود و دختری بنام فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام برای تو متولد می‌گردد، او را به ازدواج برادرت علی علیه السلام درآور، دو پسر برای علی علیه السلام متولد می‌شود، نام یکی از آنها را حسن و دیگری را حسین علیهما السلام بگذار.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: من دستور برادرم جبرئیل را انجام دادم، و مطلب چنان شد هنگامی که حسنین علیهما السلام متولد شدند جبرئیل بر من نازل شد من به او گفتم: ای جبرئیل! چقدر آرزو دارم از میوه آن دو درخت بخورم.

جبرئیل گفت: یا محمدا! إذا اشتقت إلى الأكل من ثمرة تينك الشجرتين فشم الحسن والحسين علیهما السلام.

یا محمدا! هرگاه آرزوی خوردن میوه آن دو درخت را داشتی، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بوی!

راوی گویند: هرگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آرزوی میوه آن دو درخت بهشتی را داشت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را می‌بوید و می‌بوسید و می‌فرمود: برادرم جبرئیل راست گفت. سپس حسنین علیهما السلام را می‌بوسید و می‌فرمود: یا أصحابی! إني أودُّ أني أقاسمهما حياتي، لحبي لهما، وهما ریحانتاي من الدنيا.

ای اصحاب من! من از بس حسنینم را زیاد دوست دارم می‌خواهم زندگیم را میان آنان تقسیم نمایم، آنان دو نوگل من از دنیای من هستند.

آری، آن شخص از میل رسول خدا صلی الله علیه و آله از میوه بهشتی و از توصیف آن حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در شگفت شد، پس چگونه است اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن کسی را ببیند که خون حسنین علیهما السلام را ریخت، یارانشان را کشت، کودکان آنها را سر برید، اموال آنان را به غارت برد و خاندان آنها را اسیر کرد!؟

لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان باد، ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۱؛ «و به زودی ستمگران خواهند دانست که در چه جایگاهی باز خواهند گشت»^۲.

۷/۹۱۹ باز در همان منبع آمده است: امام حسن و امام حسین علیهما السلام در دوران کودکی از کنار پیرمردی عبور می‌کردند، آن پیرمرد مشغول وضو بود؛ ولی وضو گرفتن را خوب نمی‌دانست. امام حسن و امام حسین علیهما السلام (برای فهماندن آن پیرمرد) با هم به گفت و گو پرداختند، هر کدام به دیگری می‌گفت: وضوی تو صحیح نیست. در این هنگام پیرمرد را به عنوان داور انتخاب کردند تا قضاوت نماید و به او گفتند:

أيتها الشيخ اكن حكماً بيننا يتوضأ كل واحد منا؛

ای پیرمرد! هر کدام از ما وضو می‌گیریم، تو در مورد وضوی ما داوری کن. هر دو وضو گرفتند و فرمودند: وضوی کدام یک از ما صحیح‌تر است؟

پیرمرد گفت: وضوی شما صحیح است؛ ولی این پیرمرد نادان است که وضوی خوبی نمی‌گیرد. هم اکنون وضو گرفتن را از شما آموخت، و به دست شما و برکت و مهربانی که نسبت به اُمت جدّ بزرگوار خودتان دارید، توبه نمود.^۳

۸/۹۲۰ در کتاب «مناقب» آمده است:

ابو جعفر مدائنی در حدیث مفصّلی گوید: امام حسن، امام حسین و عبدالله بن جعفر علیهم السلام به سوی خانه خدا حرکت کردند، در بین راه زاد و

۱. سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

۲. بحار الأنوار: ۳۱۴/۲۳ و ۳۱۵.

۳. المناقب: ۴۰۰/۳، بحار الأنوار: ۳۱۹/۲۳.

توشه خود را مفقود نمودند، گرسنگی و تشنگی بر آنان غلبه کرد، ناگاه در یکی از راه‌ها، خیمه‌ای برافراشته دیدند که پیرزنی در کنار آن بود، به سوی آن خیمه آمده و از پیرزن آب خواستند.

پیرزن گفت: از این گوسفند کوچک شیر بدوشید و بخورید. آن بزرگواران از شیر آن گوسفند خوردند، آنگاه از پیرزن غذا خواستند. پیرزن گفت: جز همان گوسفند، چیز دیگری ندارم، یکی از شما آن را ذبح نماید تا برای شما غذا تهیه کنم. یکی از ایشان گوسفند را سر برید، پیرزن از گوشت آن برای آنان غذایی تهیه کرد و آنان میل فرمودند، آنگاه در میان خیمه به خواب قیلوله رفتند.

وقتی از خواب برخاستند و عازم حرکت شدند به پیرزن گفتند:

ما از قریش هستیم، می‌خواهیم به حج مشرف شویم، وقتی مراسم حج پایان پذیرفت و به مدینه بازگشتیم نزد ما بیا، تا ما این پذیرایی تو را جبران کنیم.

آن بزرگواران این بگفتند و به سوی مکه حرکت کردند، هنگامی که شوهر آن پیرزن آمد و از جریان باخبر شد، پیرزن را زد و او را آزد. چند روز گذشت، حال پیرزن بد شد و دچار فقر گردید، عازم مدینه شده و وارد شهر شد، وقتی امام حسن علیه السلام او را دید، دستور داد هزار گوسفند به او داده و هزار دینار به وی عطا فرمود، آنگاه به همراه شخصی او را نزد امام حسین علیه السلام فرستاد، آن حضرت نیز به همان تعداد گوسفند و طلا به او عطا فرمود، سپس به همراه شخصی، نزد عبدالله بن جعفر فرستاد، او نیز به همان مقدار به او عطا نمود.^۱

۱. المناقب: ۱۶/۴، بحار الأنوار: ۳۴۱/۴۳ ح ۱۵، كشف الغمّة: ۵۵۹/۱، بحار الأنوار: ۳۴۸/۴۳، فصول المهمّة: ۱۳۹.





در کتاب «بحار الأنوار» آمده است: حسن بصری و ام سلمه گویند: روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام خدمت جد بزرگوارشان رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند، جبرئیل نیز در حضور آن حضرت بود، آن دو بزرگوار در اطراف جبرئیل می‌گردیدند، و او را به دحیه کلبی شبیه می‌نمودند.

جبرئیل، همانند کسی که می‌خواهد چیزی بدهد به دستش اشاره می‌کرد، ناگاه دیدند یک سیب، یک په و یک انار در دست اوست. جبرئیل آن میوه‌ها را به آن دو بزرگوار داد، (و آنها خوشحال شده) و چهره مبارکشان درخشید، و به سوی جد بزرگوارشان دویدند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن میوه‌ها را گرفت، بوید و به آنان فرمود:

با این میوه‌ها به سوی مادرتان بروید، و اگر ابتدا به نزد پدرتان بروید بهتر است.

آن دو بزرگوار امر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را انجام دادند، و به حضور والدین گرمی خویش شتافتند و از آن میوه‌ها نخوردند تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به جمع آنها اضافه شد و همگی از آن میوه‌ها تناول فرمودند.

آنان پیوسته از آن میوه‌ها میل می‌فرمودند و چیزی از آن کم نمی‌شد تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود. امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

در آن روزهایی که مادرم فاطمه زهرا علیها السلام زنده بود چیزی از آن میوه‌ها کم نشد، تا این که مادرم از دنیا رفت، در این موقع انار مفقود شد، و در دورانی که پدر بزرگوارم در قید حیات بود سیب و په باقی بود، وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام به شهادت رسید، په نیز مفقود شد و سیب به همان حالت نزد برادرم امام حسن علیه السلام باقی ماند.

وقتی آن حضرت به زهر ستم مسموم و شهید گشت سیب نزد من بود تا آن موقعی که در کربلا آب را روی من بستند، هنگامی که عطش بر من

غلبه کرد آن سیب را می‌بویدیم و آتش تشنگیم فرو می‌نشست وقتی عطش من شدت گرفت از آن سیب خوردم و یقین کردم که شهید خواهم شد.

امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید:

من این سخنان را از پدرم شنیدم، آن حضرت پیش از شهادتش این مطلب را فرمود، وقتی آن حضرت به شهادت رسید بوی آن سیب از قتلگاهش می‌وزید.

من به دنبال آن سیب رفتم ولی اثری از آن نیافتم، بوی آن همچنان پس از امام حسین علیه السلام باقی بود، وقتی من به زیارت قبرش شرفیاب شدم بوی آن از قبر مبارکش می‌وزید.

فمن أراد ذلك من شيعتنا الزائرين للقبر فليتمس ذلك في أوقات السحر، فإنه يجده إذا كان مخلصاً.

هر کس از شیعیان زائر ما بخواهد از بوی خوش آن بهره‌مند شود باید در هنگام سحر به زیارت آن حضرت مشرف شود، زیرا اگر از روی اخلاص در چنین موقعی آن حضرت را زیارت کند بوی آن را احساس می‌کند.^۱

۱۰/۹۲۲ ابوالفتح حفاّار در «امالی» خود می‌نویسد: ابن عبّاس و ابورافع می‌گویند:

ما در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشتیم، ناگاه جبرئیل با جام بلورین سرخ رنگی که پر از مشک و عنبر بود، فرود آمد، به حضرتش عرض نمود: سلام بر شما! خداوند بر شما سلام می‌رساند و شما را با این هدیه گرامی می‌دارد، و فرموده این هدیه را به علی علیه السلام و دو فرزندش علیهما السلام بدهی، (آنگاه جام بلورین را در دستان مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گذاشت). وقتی جام بلورین در دستان پیامبر قرار گرفت سه مرتبه «لا إله إلا الله» و سه مرتبه «الله اکبر» گفت، آنگاه با زبانی فصیح گفت:

﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ
لِتَشْقَى ﴾^۱؛

«بنام خداوند بخشنده بخشایشگر . طه (ای رسول ما!) ما قرآن را بر تو فرو
نفرستادیم که به زحمت افتی.»

پیامبر خدا ﷺ جام بلورین را بویید، آنگاه آن را به علی ؑ داد، وقتی
آن جام در دستان مبارک علی ؑ قرار گرفت، گفت:

﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ... ﴾^۲ .

«بنام خداوند بخشنده بخشایشگر . سرپرست و ولی شما تنها خدا است و
پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال
رکوع زکات می‌دهند.»

علی ؑ نیز آن را بویید و به امام حسن ؑ داد، وقتی آن جام در دست
مبارک آن حضرت قرار گرفت گفت:

﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ... ﴾^۳ .

«بنام خداوند بخشنده بخشایشگر . آنها از چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ از
خبر بزرگ.»

امام حسن ؑ آن را بویید و در اختیار امام حسین ؑ قرار داد، وقتی آن
جام در دست مبارک آن حضرت قرار گرفت گفت:

﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي
الْقُرْبَى ﴾^۴؛

«بنام خداوند بخشنده بخشایشگر . بگو: من هیچ پاداشی بر رسالتم از شما
نمی‌خواهم جز دوست داشتن خویشاوندان (اهل بیتم).»

۱. سوره طه، آیه ۱ و ۲.

۲. سوره مائده، آیه ۵۵.

۳. سوره نبا، آیه ۱ و ۲.

۴. سوره شوری، آیه ۲۳.



آنگاه آن جام بلورین به دست حضرت محمد مصطفی ﷺ بازگشت و گفت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿ اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾^۱؛

«بنام خداوند بخشنده بخشایگر، خداوند نور آسمانها و زمین است».

راوی گوید: پس از این جریان، ما متوجه نشدیم که آیا آن جام به سوی آسمان رفت یا به قدرت خداوند متعال به زمین فرو رفت.^۲

عَلَمَةُ مَجْلِسِ ﷺ در «بحار الأنوار» می نویسد: در تألیفات برخی از اصحاب روایت شده:

أم سلمه، همسر رسول خدا ﷺ می گوید: روزی پیامبر خدا ﷺ نزد من آمد، امام حسن و امام حسین ﷺ نیز پشت سر حضرتش آمدند، آن دو آقا زاده در دو طرف پیامبر خدا ﷺ نشستند.

رسول خدا ﷺ امام حسن ﷺ را روی زانوی راست و امام حسین ﷺ را روی زانوی چپ خویش نشانده، حضرت گاهی امام حسن و گاهی امام حسین ﷺ را می بوسید ناگاه جبرئیل فرود آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا حسن و حسین ﷺ را دوست می داری؟

فرمود: و كيف لا أحبهما وهما ریحانتای من الدنيا وقرتای عینی.

چگونه دوست نداشته باشم در صورتی که آنان بهره من از دنیا و نور چشمان من هستند.

جبرئیل گفت: ای پیامبر خدا! مشیت خداوند متعال درباره آنان به چیزی تعلق گرفته که تو باید صبر کنی.

فرمود: برادرم! چه مشیتی؟

جبرئیل گفت: مشیت خداوند بر امام حسن ﷺ چنین رقم زده که او با زهر ستم مسموم گشته و از دنیا رود، و در مورد امام حسین ﷺ چنین رقم

۱. سوره نور، آیه ۲۵.

۲. المناقب: ۳/۳۹۲، بحار الأنوار: ۴۳/۲۹۰ ضمن ح ۵۲.



خورده که سر مبارکش از بدن جدا می‌گردد، همانا هر پیامبری دعائی مستجاب دارد، اگر می‌خواهی برای فرزندان حسن و حسین علیهم‌السلام دعا کن تا از مسموم و شهید شدن نجات یابند، و اگر بخواهی این مصیبت ذخیره‌ای برای شفاعت گنه‌کاران از امت در روز رستاخیز خواهد بود.
پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

يا جبرئيل! أنا راض بحكم ربي، لا أريد إلا ما يریده، وقد أحببت أن تكون دعوتي ذخيرة لشفاعتي في العصاة من أمتي، ويقضي الله في ولدي ما يشاء.

ای جبرئیل! من، به حکم و اراده پروردگارم راضی هستم، جز آنچه او بخواهد نمی‌خواهم، من دوست دارم که دعایم ذخیره‌ای باشد برای شفاعت گنه‌کاران از امت و خداوند در مورد دو فرزندانم هر چه صلاح می‌داند، حکم کند.^۱

آیه الله شیخ جعفر شوشتری رحمته‌الله‌علیه در کتاب «خصائص الحسينية» می‌نویسد:

به راستی که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همواره به امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام می‌نگریست، بلکه برخی از اوقات وقتی گرسنگی بر آن حضرت غلبه می‌کرد می‌فرمود:

أذهب فأنظر إلى الحسن والحسين علیهم‌السلام فيذهب ما بي من الجوع.

می‌روم و به حسین علیه‌السلام نگاه می‌کنم و گرسنگی من از بین می‌رود.

و همچنین بود رفتار پدر بزرگوارشان امیر مؤمنان علی علیه‌السلام که همواره به امام حسین علیه‌السلام می‌نگریست و همچنین است نگاه کردن به مرقد شریف آن حضرت که خود عبادت است.^۲

۱. بحار الأنوار: ۲۴۱/۲۴ ح ۳۵.

۲. الخصائص الحسينية: ۲۳۹.

فصل دوّم



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

فضایل و مناقب

ویژه پیشوای پاک سرشت،

سید و سرور جوانان اهل بهشت

حضرت امام حسن مجتبی

صلوات الله علیه



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

در این فصل نیز تعدادی از روایاتی که در این زمینه وارد شده بیان می‌نمایم:

در کتاب شریف «بحار الأنوار» می‌نویسد: جابر می‌گوید:

پیامبر خدا ﷺ می‌فرمود:

سَمِي الْحَسَنُ ﷺ حَسَنًا، لِأَنَّ بِإِحْسَانِ اللَّهِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ
وَالْأَرْضُونَ، وَاشْتَقَّ الْحَسِينُ ﷺ مِنَ الْإِحْسَانِ، وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ
إِسْمَانِ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ، وَالْحَسِينُ تَصْغِيرُ الْحَسَنِ.

حسن ﷺ از آن جهت حسن نامیده شده که همانا به احسان خداوند آسمانها و زمینها پابرجاست. نام امام حسین ﷺ نیز از «احسان» جدا شده، و علی و حسن دو نام از نامهای خدا هستند و حسین مصغر حسن است.^۱

باز در همان کتاب آمده است: مسهر، غلام زبیر گوید:

ما در مورد این که چه کسی از خاندان پیامبر خدا ﷺ به آن حضرت شبیه است گفت و گو می‌کردیم، در این هنگام عبدالله بن زبیر وارد شد و گفت: برای شما می‌گویم که چه کسی از خاندان پیامبر شباهت بیشتری به

۱. مائة منقبة: ۲۱ منقبة ۳، المناقب: ۳۹۸/۳، بحار الأنوار: ۲۵۲/۴۳ ح ۳۰.





آن حضرت داشت، حسن بن علی علیه السلام شبیه‌ترین فرد به پیامبر است. من بارها او را می‌دیدم که پیامبر در حال سجده بود می‌آمد و بر پشت مبارک آن حضرت سوار می‌شد، پیامبر او را پایین نمی‌آورد تا این که خودش پایین می‌آمد، و می‌دیدم که پیامبر در حال رکوع به او راه می‌داد تا از میان پاهایش داخل و خارج می‌شد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد امام حسن علیه السلام می‌فرمود:

هو ریحانی من الدنيا، وإنّ إني هذا سيّد يصلح الله به بين فئتين من المسلمين.

او نوکل خوشبوی من از دنیا است، همانا این فرزندم آقای است که خداوند به وسیله او میان دو گروه از مسلمانان را صلح و سازش خواهد داد.

آنگاه فرمود: إني أحبّه وأحبّ من يحبّه؛

من او و کسانی که او را دوست می‌دارند، دوست دارم.^۱

باز در همان کتاب آمده است: امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

۳/۹۲۷

ما تكلم الحسين علیه السلام بين يدي الحسن علیه السلام إعظماً له.

امام حسین علیه السلام به جهت احترام امام حسن علیه السلام هرگز در برابر او سخن نمی‌گفت.^۲

در کتاب «مناقب» آمده است: محمد بن اسحاق گوید:

۴/۹۲۸

روزی ابوسفیان نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد و گفت: یا ابا الحسن! من به تو حاجتی دارم.

حضرت فرمود: چه حاجتی؟

گفت: به همراه من نزد پسر عمویت محمد برویم، از او درخواست نمایی تا میان ما قراردادی بنویسد.

۱. العدد القویة: ۴۲، بحار الأنوار: ۳۱۷/۴۳ ذیل ح ۷۴.

۲. المناقب: ۳/۴۰۱، بحار الأنوار: ۳۱۹/۴۳ ذح ۲.

علی علیه السلام فرمود:

ای ابو سفیان! پسرعمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو قرار و پیمانی بسته است که هرگز از آن باز نخواهد گشت.

فاطمه زهرا علیها السلام پشت پرده شاهد این گفت و گو بود، امام حسن علیه السلام نیز که کودکی چهارده ماهه بود در برابر مادرش راه می‌رفت.

ابو سفیان به حضرت زهرا علیها السلام گفت: ای دختر محمدا به این کودک بگو: به خاطر من نزد جدش سخنی گوید تا به وسیله آن، بر عرب و عجم مهتری و آقایی کند.

در این هنگام امام حسن علیه السلام به سوی ابو سفیان آمد، دستی بر بینی و دست دیگری بر ریش او زد، سپس خداوند متعال زبان او را با این سخن گویا ساخت و فرمود:

یا اباسفیان! قل: لا إله إلا الله، محمد رسول الله حتى أكون شفیعاً.

ای اباسفیان! تو بگو: لا اله الا الله، محمد رسول الله تا من شفیع تو گردم.

وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام این منظره را دید فرمود:

الحمد لله الذي جعل في آل محمد من ذرية محمد المصطفى صلی الله علیه و آله

نظير يحيى بن زكريا ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۱.

حمد و سپاس مخصوص خدایی است که در آل محمد علیهم السلام ذریه‌ای از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله قرار داد که نظیر یحیی بن زکریا علیه السلام است (که خداوند در مورد او می‌فرماید: «و ما فرمان (نبوت) را در کودکی به او دادیم»^۲).

در «بحار الأنوار» آمده است: مردی به دروغ ادعا کرد که امام حسن علیه السلام مبلغ هزار دینار به وی بدهکار است، در حالی که در واقع امام

۱. سوره مریم: آیه ۱۲.

۲. المناقب: ۶/۲، بحار الأنوار: ۳۲۶/۲۳ ح ۶.



حسن علیه السلام مدیون او نبود، آنان در پی این مرافعه نزد شریح قاضی رفتند، شریح قاضی به امام حسن علیه السلام عرض کرد: آیا سوگند می‌خوری؟
حضرت فرمود:

اگر این شخص مدعی سوگند بخورد من آن مبلغ را به او پرداخت خواهم کرد.

شریح به آن مرد گفت: سوگند بخور و بگو: به حق خدایی که جز او معبودی نیست و دانای نهان و آشکار است.
امام حسن علیه السلام فرمود:

من چنین سوگندی را نگفتم، بلکه بگو: سوگند به خدا! من از تو این مبلغ را طلبکارم و هزار دینار را بگیر.

آن شخص سوگند خورد و دینارها را گرفت، وقتی خواست از جایش برخیزد بر زمین افتاد و در جا مرد.
حاضرین از نحوه سوگند خوردن، از امام حسن علیه السلام پرسیدند (که چرا به همان سوگند اولی حاضر نشدند؟)
حضرت فرمود:

خشیت آنه لو تکلم بالتوحید، یغفر له یمینه ببرکة التوحید
ویحجب عنه عقوبة یمینه.

قسم اولی دارای اقرار توحید و یگانگی خداوند بود، می‌ترسیدم اگر آن سوگند را بگویم به برکت توحید خداوند قسم دروغ او را ببخشد، و از سزای کیفر دروغش بگذرد.^۱

در کتاب «مناقب» می‌نویسد: روایت شده: ۶/۹۳۰

روزی پیشوای دوم، امام حسن علیه السلام در ابواء^۲ مشغول نماز بود، ناگاه زن

۱. المناقب: ۷/۴، بحار الأنوار: ۳۲۷/۴۳.

۲. ابواء: یکی از روستاهای حومه مدینه منوره است. میان ابواء و جحفه از سمت مدینه ۲۳ میل مسافت است.



زیبایی وارد اتاق شد، بدین جهت امام حسن علیه السلام نمازش را مختصر نمود و به وی فرمود: آیا حاجتی داری؟ گفت: آری.

فرمود: حاجت چیست؟

گفت: من زنی بی شوهر هستم از تو می خواهم که مراد مرا حاصل نمایی. امام حسن علیه السلام فرمود: **إِنَّكَ عَنِّي لَا تَحْرِقِينِي بِالنَّارِ وَنَفْسِكَ.**

از من دور شو، مرا به همراه خودت با آتش نوزخ مسوزان.

زن بر این امر اصرار می نمود، امام حسن علیه السلام می گریست و می فرمود: وای بر تو! از من دور شو!

حضرت گریه اش شدت گرفت، وقتی آن زن این منظره را دید به گریه آن حضرت، گریست، در این حین امام حسین علیه السلام وارد شد، آن دو را دید که گریه می کنند، آن حضرت نیز نشست و مشغول گریه شد. پس از آن یارانش یکی پس از دیگری وارد شدند و آنها نیز گریه کردند، تا این که صدا به گریه بلند شد.

در این هنگام آن زن خارج شد، یاران حضرت نیز برخاسته و همگی رفتند، مدت زیادی گذشت و امام حسین علیه السلام به احترام برادر بزرگوارش از آن جریان چیزی نمی پرسید.

شبى امام حسن علیه السلام خوابیده بود، ناگاه بیدار گشته و شروع به گریه نمود.

امام حسین علیه السلام رو به برادر کرد و گفت: برای چه گریه می کنی؟

امام حسن علیه السلام فرمود: به جهت خوابی که امشب دیدم.

امام حسین علیه السلام فرمود: چه خوابی دیدی؟

امام حسن علیه السلام فرمود: به شرطی می گویم که تا من زنده ام به کسی تعریف نکنی؟!

امام حسین علیه السلام فرمود: آری، نمی گویم.

امام حسن علیه السلام فرمود: حضرت یوسف را در خواب دیدم، من نیز همانند دیگران که به جمال زیبای او تماشا می کردند، نگاهش می کردم، وقتی زیبایی او را دیدم گریان شدم.

حضرت یوسف علیه السلام از میان مردم نگاهی به من کرد و گفت:

ما يبكيك يا أخي! بأبي أنت وأمي؟





پدر و مادرم فدای تو بادا برادرم! چرا گریه می‌کنی؟
گفتم: به یاد یوسف و همسر عزیز مصر افتادم، گرفتاریهایی که از جانب او به تو رسید، زندانی شدن تو، سوزی که یعقوب از فراق تو کشید، به خاطر اینها گریسته و (از این همه صبر و شکیبایی تو) شگفت زده شدم.
حضرت یوسف علیه السلام گفت: *فَهَلَّا تَعْجَبُ مِمَّا قَبِيهِ الْمَرْأَةُ الْبَدَوِيَّةُ بِالْأَبْوَاءِ*.
چرا از مزاحمت آن زن بدوی که در ابواء مزاحم تو شد در شگفت نیستی؟!^۱

در «بحار الأنوار» آمده است: انس گوید:

روزی کنیزی، شاخه گلی برای امام حسن علیه السلام هدیه کرد، امام حسن علیه السلام به او فرمود:

أنت حرّة لوجه الله. تو در راه خدا آزاد هستی.

من به آن حضرت عرض کردم: به جهت یک شاخه گل او را آزاد نمودی؟! امام حسن علیه السلام فرمود:

خداوند متعال ما را چنین تربیت نموده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا﴾^۲؛

«هرگاه به شما تحیت گفته شد پاسخ آن را بهتر از آن بدهید».

و نیکوتر از هدیه او، آزادی او در راه خدا بود.^۳

باز در «بحار الأنوار» می‌نویسد: مبرّد و ابن عایشه درباره حلم و

بردباری امام حسن علیه السلام نقل کرده‌اند که:

روزی مردی از اهل شام، امام حسن علیه السلام را در حالی که سوار بر مرکبش بود، دید. آن شخص شروع به لعن آن حضرت نمود! ولی امام حسن علیه السلام به وی پاسخ نمی‌داد.

۱. المناقب: ۱۲/۲، بحار الأنوار: ۳۲۰/۲۳ ح ۱۴.

۲. سورة نساء، آیه ۸۶.

۳. المناقب: ۱۸/۲، بحار الأنوار: ۳۲۳/۲۳ و ۲۷۳/۸۴.

وقتی آن مرد ساکت شد، امام حسن علیه السلام با چهره‌ای خندان رو به او کرد و به او سلام نمود و فرمود:

أيها الشيخ! أظنك غريباً، ولعلك شبيهت، فلو استعيتبتنا أعتبناك، ولو سألتنا أعطيناك، ولو استرشدتنا أرشدناك، ولو استحملتنا أحملناك، وإن كنت جائعاً أشبعناك، وإن كنت عربياً أكسوناك، وإن كنت محتاجاً أغنيناك، وإن كنت طريداً آويناك، وإن كان لك حاجة قضيناها لك.

ای پیر مرد! به گمانم در این شهر غریب هستی، و شاید سوء تفاهمی شده و اشتباهی رخ داده، اگر از ما رضایت بخواهی رضایت می‌دهیم، اگر از ما درخواستی بنمایی عطایت می‌کنیم، اگر از ما راهنمایی بخواهی راهنمایی‌ات می‌نماییم، اگر از ما مرکبی بخواهی، به تو مرکب می‌دهیم، اگر گرسنه باشی غذایت می‌دهیم، اگر برهنه باشی برای تو لباس تهیه می‌کنیم، اگر نیازمندی، بی‌نیازت خواهیم کرد، اگر رانده شده‌ای پناحت می‌دهیم و اگر حاجتی داری روا می‌نماییم.

اگر مرکب خود را به سوی ما حرکت دهی و مهمان ما باشی تا موقعی که بخواهی برگردی برای تو بهتر و سودمندتر خواهد بود، چرا که ما دارای مهمانخانه‌ای وسیع، مقام و منزلتی رفیع و اموال فراوان هستیم.

هنگامی که آن مرد شامی این سخنان مهرآمیز را از آن بزرگوار شنید گریست، و آنگاه گفت: گواهی می‌دهم که خلیفه خدا در زمین تو هستی، خداوند بهتر می‌داند که رسالت خویش را در کجا قرار دهد. تا حال نزد من، تو و پدرت دشمن‌ترین خلق خدا بودید؛ ولی هم‌اکنون محبوب‌ترین آفریده خدا هستید.

آن مرد این بگفت و مرکبش را به سوی خانه امام حسن علیه السلام حرکت داد، او تا موقعی که در مدینه بود مهمان آن حضرت بود، و بدین وسیله معتقد به محبت خاندان عصمت گشت.^۱

۱. المناقب: ۱۹/۴، بحار الأنوار: ۳۴۴/۲۳، کشف القمّة: ۵۶۱/۱ (با اندکی تفاوت).



۹/۹۳۳ علامه اربلی رحمته الله علیه در کتاب «کشف الغمّه» می‌نویسد:

از جمله کرم و بخشش امام حسن رحمته الله علیه این بود که: روزی شخصی خدمت حضرتش شرفیاب شده و عرض حاجتی نمود.
امام حسن رحمته الله علیه فرمود:

يا هذا! حقّ سؤالك يعظم لديّ، ومعرفتي بما يجب يكبر لديّ
ويدي تعجز عن نيلك بما أنت أهله، والكثير في ذات الله عزّوجلّ
قليل، وما في ملكي وفاء لشكرك، فإن قبليت الميسور، ورفعت
عني مؤنة الإحتفال والإهتمام بما أتكلّفه من واجبك فعلت.

فلانی! حق درخواست تو نزد من بزرگ است و شناخت من به آنچه تو
نیازمند آن هستی پیش من بزرگ است، دست من از رساندن آرزوی که تو
سزاوار آنی کوتاه، در حالی که بسیار در ذات حق تعالی اندک، و در ملک من
آن مقدار که برای شکر تو وفا کند موجود نیست، اگر آنچه را برای من میسر
است بپذیری و از من زحمت فراهم آوردن آن را برداری که بدون زحمت
نیاز تو را برآورم، انجام می‌دهم؟! بزرگوارترین حدیث

نفت: ای فرزند رسول خدا! من همان اعطای اندک را می‌پذیرم، و
برای عطیه و عنایت تو سپاسگزارم و بر آنچه منع کنی عذرت را می‌پذیرم.
امام حسن رحمته الله علیه وکیل خود را خواست تا مقدار مصرفی خود را محاسبه
کند، او محاسبه نمود و سیصد هزار درهم شد، حضرت فرمود:

مازاد از سیصد هزار درهم را بیاور.

او پنجاه هزار درهم حاضر ساخت.

فرمود: آن پانصد دیناری که نزد تو بود چه کار کردی؟

گفت: نزد من است.

فرمود: آنها را نیز حاضر کن.

وکیل همه را حاضر نمود، امام حسن رحمته الله علیه همه درهمها و دینارها را به آن
مرد داد و فرمود: حمالی بیاور تا اینها را بردارد.



آن مرد دو نفر حمّال آورد تا آن دینارها و درهمها را بردارند، حضرت ردای مبارک خود را به عنوان اجرت به حمّالان داد.

غلامان حضرت گفتند: سوگند به خدا! نزد ما حتی یک درهم هم باقی نماند!

امام حسن علیه السلام فرمود:

لكنّي أرجو أن يكون لي عند الله أجرٌ عظيم.

ولیکن من از پیشگاه خدای متعال امید دارم که پاداش بزرگی داشته باشم.^۱

شیخ رضی الدین حلی، برادر علامه حلی در کتاب «العدد القویة»

۱۰/۹۳۴

می نویسد: نقل شده:

شخصی محضر مبارک امام حسن علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: ای فرزند امیر مؤمنان! تو را سوگند می دهم به حق کسی که این نعمت (امامت و ولایت) را بدون شفاعت کسی - بلکه انعامی است از سوی او - به تو عنایت نموده! از دشمنم انتقام بگیری، چرا که او دشمنی است که به مردم، حيله و ستم می نماید، نه به پیرمرد بزرگ احترام می کند و نه به کودک شیرخوار ترحم.

امام حسن علیه السلام تکیه کرده بود، وقتی سخن آن شخص را شنید برخاست و نشست، آنگاه به او فرمود:

من خصمك حتى أنتصف لك منه؟

دشمن تو کیست تا از او برایت انتقام بگیرم؟

گفت: فقر و نیاز.

امام حسن علیه السلام لحظاتی سر مبارک خود را به زیر انداخت، سپس سر بلند کرده و به خادم خویش فرمود:

۱. كشف الغمة: ۵۵۸/۱، بحار الأنوار: ۳۴۷/۴۳ ذیل ح ۲۰. نظیر این روایت را عالم بزرگوار حنی علیه السلام در «العدد

القویة: ۲۹ ح ۱۹ نقل کرده است.



آنچه موجودی نزد توست، بیاور.

او رفت و پانصد هزار درهم حاضر ساخت.

امام علیه السلام فرمود: همه این مبلغ را به آن شخص نیازمند بده!

آنگاه رو به او کرد و فرمود: بحق هذه الأقسام التي أقسمت بها عليّ

متى أتاك خصمك جائراً إلا ما أتيتني منه متظلماً؛

تو را به حق همان سوگندهایی که به من دادی، سوگند می‌دهم! هر موقع این

دشمن به سوی تو آمد، نزد من بیا و دادخواهی کن.^۱

شیخ بزرگوار فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیر خود می‌نویسد:

۱۱/۹۳۵

امام صادق علیه السلام فرمود:

روزی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

پسرم! برخیز و سخنرانی کن تا سخن تو را بشنوم.

امام حسن علیه السلام عرض کرد: پدر جان! چگونه من در محضر شما سخن

بگویم در صورتی که از شما خجالت می‌کشم؟

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام همه خانواده و

فرزندانش را جمع کرد و خود در گوشه‌ای پنهان شد تا سخن فرزندش را

بشنود.

امام حسن علیه السلام برخاست و این سخنان زیبا را ایراد نمود:

الحمد لله الواحد بغير تشبيه، الدائم بغير تكوين، القائم بغير كلفة

الخلق، الخالق بغير منسبة، الموصوف بغير غاية، المعروف بغير

محدودية، العزيز لم يزل قديماً في القدم، ودعت القلوب لهيبته،

وذهلت العقول لعزته، وخضعت الرقاب لقدرته.

فليس يخطر على قلب بشر مبلغ جبروته، ولا يبلغ الناس كنه جلاله،

ولا يفصح الواصفون منهم لِكُنْه عظمته، ولا يقوم الوهم منهم على

التفكر على مضاسبيه، ولا تبلغه العلماء بألبابها، ولا أهل التفكر

بتدبیر امورها، أعلم خلقه به الذي بالحد لا يصفه، يدرك الأبصار ولا تدركه الأبصار وهو اللطيف الخبير.

أما بعد، فإن علياً باب من دخله كان مؤمناً، ومن خرج منه كان كافراً، أقول قولي هذا وأستغفر الله العظيم لي ولكم.

سپاس خدای یگانه‌ای را سزااست که چیزی بدو تشبیه نمی‌شود، خداوند دایمی که بدون تکوین بوده است، آفرینش را بدون زحمت برپا داشته است و بدون هیچگونه مشقت آفریننده است، بدون غایت وصف می‌شود، معروف به غیر محدود، عزیز و همیشگی، قدیمی در قدم که دلها از هیبت و جلال او در ترس، و خردها از عزت او حیران، و گردنها در برابر قدرت او فروتن است.

اندازه بزرگی جبروت او در دل احدی راه نیابد، و مردم توان رسیدن به کنه و واقعیت جلال او را ندارند، و ستایشگران از توصیف کنه و واقعیت عظمت او ناتوان، و خیال آنان یارای تفکر در او را ندارند.

دانشمندان با خرد خویش به او نرسند، و متفکران و اندیشمندان از تدبیر امور او آگاه نگردند. دانشمندترین خلق او کسی است که او را با محدودیت توصیف نکند، او چشمان را درک می‌کند و چشمها یارای درک او را ندارند و او لطیف و آگاه است.

أما بعد، همانا علی علیه السلام دری است که هر که از آن وارد شود مؤمن و هر که از آن خارج گردد کافر است، من این سخن خود را می‌گویم و از خداوند بزرگ برای خودم و شما آمرزش می‌طلبم.

در این هنگام، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام برخاست و میان دو چشم فرزندش را بوسید و فرمود:

﴿ ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾^۱؛

«آنان فرزندان من هستند که برخی از برخی دیگر (فضیلت) گرفته‌اند و خداوند شنوا و داناست».^۲

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۴.

۲. تفسیر فرات: ۷۹ ح ۲۶، بحار: ۲۳/۳۵۰ ح ۲۴.

در «بحار الأنوار» می‌نویسد: روایت شده: ۱۲/۹۳۶

یکی از غلامان امام حسن علیه السلام مرتکب عملی شده بود که سزاوار مجازات بود، حضرت دستور داد تا او را تنبیه نمایند.

آن غلام رو به امام حسن علیه السلام کرد و گفت: مولای من! ﴿وَالْغَافِقِينَ عَنِ النَّاسِ﴾^۱؛ «درگذرندگان از خطایای مردم».

امام علیه السلام فرمود: از جرم تو گذشتم.

غلام گفت: مولای من! ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲؛ «و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

امام علیه السلام فرمود: أنت حرّ لوجه الله ولك ضعف ما كنت أعطيك؛

تو را در راه خدا آزاد کردم، و مستمری تو را دو برابر آنچه بود، قرار دادم.^۳

ثقة الإسلام کلینی علیه السلام در کتاب شریف «کافی» می‌نویسد: محمد بن ۱۳/۹۳۷

مسلم گوید: از سرورانم امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که فرمودند:

روزی امام حسن علیه السلام در مجلس پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علی علیه السلام

حضور داشت، ناگاه گروهی وارد شدند و گفتند: ای ابا محمد! با پدر بزرگوارت امیر مؤمنان علی علیه السلام کار داریم.

امام حسن علیه السلام فرمود: کارت‌ان چیست؟

گفتند: می‌خواهیم سنوالی از او بپرسیم.

فرمود: سئوالتان چیست؟ به من بگویید.

گفتند: زنی با همسرش همبستر شد، سپس پیش از آن که حرارت بدنش

فرو افتد برخاست و با دختر باکره‌ای مساحقه کرد، و نطفه را در رحم او

ریخت، و آن دختر باردار شد، نظر شما در این مسأله چیست؟

امام حسن علیه السلام فرمود: معضلة وأبوالحسن لها، وأقول، فإن أصبت

فمن الله ثم من أمير المؤمنين علیهما السلام وإن أخطأت فمن نفسي، فأرجو

أن لا أخطئ إن شاء الله.

۲.۱. سورهٔ عمران، آیه ۱۳۴.

۳. بحار الأنوار: ۳۵۲/۴۳. این روایت در «مقتل الحسین علیه السلام»؛ ۱۳۶ نیز نقل شده است.



مسأله مشکلی است که امام ابوالحسن علیه السلام از عهده آن برمی آید، در عین حال من پاسخ آن را می دهم، اگر پاسخش را درست گفتم از جانب خدا و امیر مؤمنان علی علیه السلام است و اگر اشتباه گفتم! از جانب خودم می باشد، البته امید دارم که به خواست خداوند اشتباه نگویم.

در اولین فرصت مهریه آن دختر باکره را از آن زن می گیرند، چرا که بچه جز با از بین رفتن پرده بکارت متولد نخواهد شد، سپس آن زن سنگسار می شود، چرا که او مرتکب زناى محصنه شده، بعد منتظر می شوند تا آن دختر زایمان کند، وقتی زایمان کرد بچه را به صاحب نطفه می دهند، و بر آن دختر حد جاری کرده و تازیانه می زنند.

حضرت فرمود: آنها از نزد امام حسن علیه السلام مرخص شده و با امیر مؤمنان علی علیه السلام دیدار کردند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: شما از امام حسن علیه السلام چه پرسیدید؟ و او چه پاسخی به شما داد؟ آنان جریان را توضیح دادند.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

لو أنني المسؤول ما كان عندي فيها أكثر مما قال ابني؛

اگر از من هم این مسأله را می پرسیدید پاسخی بیشتر از آنچه فرزندم به شما گفت نداشتم.^۱

در کتاب «صراط المستقیم» می نویسد: ۱۴/۹۳۸

شخصی از بنی امیه بر امام حسن علیه السلام درشتی نموده و خود و پدر بزرگوارش را سب نمود، حضرت بر او نفرین کرد و جنسیت او را دگرگون نمود و زن شد و موهای ریشش ریخت.

این امر در همه جا پخش شد، (و آبروی او رفت) زنش نزد امام حسن علیه السلام آمد و بر این امر گریست و (درخواست عفو نمود)، امام حسن علیه السلام خدای متعال را خواند، او به حالت اولی برگشت.^۲

۱. الکافی: ۲۰۲/۷ ح ۱. بحار الأنوار: ۳۵۲/۲۲ ح ۳۰، وسائل الشیعه: ۴۲۶/۱۸ ح ۱.

۲. الصراط المستقیم: ۱۷۷/۲.



۱۵/۹۳۹) باز در همان کتاب آمده است: روزی امام حسن علیه السلام زیر درخت خرما می خشکیده‌ای فرود آمدند، همراه حضرت (چنین آرزو کرد و) گفت: اگر این درخت خرما داشت می خوردیم.

امام حسن علیه السلام پروردگارش را خواند فوری درخت سبز گشته و خرما بار داد و آنها میل کردند.^۱

۱۶/۹۴۰) ابوسعید خدری گوید: امام حسن علیه السلام را در دوران کودکی دیدم که پرنده‌ای بر حضرتش سایه افکنده و دیدم که امام علیه السلام پرنده را می خواند و آن پرنده جواب می دهد.^۲

۱۷/۹۴۱) عماد الدین طبری در کتاب «بشارة المصطفى» می نویسد: محمد بن سیرین گوید:

من از عده‌ای از بزرگان اهل بصره شنیدم که می گفتند: وقتی جنگ جمل پایان یافت علی علیه السلام بیمار شد به همین جهت، نتوانست در نماز جمعه حاضر شود، از این رو به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: پسر! برو در مسجد و برای مردم سخنرانی کن.

مردم در مسجد گردهم آمده و امام حسن علیه السلام وارد مسجد شد، وقتی بر فراز منبر قرار گرفت خدای را حمد کرده و ستایش نمود و بر یگانگی باری تعالی گواهی داد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد، آنگاه فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا بِالنَّبُوءَةِ^۳، وَاصْطَفَانَا عَلَي خَلْقِهِ، وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابَهُ وَوَحِيَّهُ، وَأَيَّمَّ اللَّهُ لَا يَنْقُصُنَا أَحَدٌ مِنْ حَقِّنَا شَيْئاً إِلَّا يَنْقُصَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ فِي عَاجِلِ دُنْيَاهُ وَأَجَلِ آخِرَتِهِ، وَلَا تَكُونُ عَلَيْنَا دَوْلَةٌ إِلَّا

۱. الصراط المستقيم: ۱۷۷/۲.

۲. نوادر المعجزات: ۱۰۰ ح ۲، دلائل الإمامة: ۱۶۶ ح ۶، مدينة المعاجز: ۲۳۲/۳ ح ۱۲.

۳. در «بحار الأنوار» چنین آمده است: «إِخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ».



كانت لنا العاقبة ﴿ وَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ﴾^۱.

ای مردم! همانا خداوند ما را به رسالت (برای خویشتن) اختیار فرمود، و ما را بر بندگان خود برگزید، و وحی و کتاب خود را بر ما فرود آورد، سوگند به خدا! کسی حق ما را غصب نمی‌کند جز آن که خداوند در دنیا و در آخرت حق او را ناقص خواهد کرد، و بر ما دولتی نخواهد بود مگر این که عاقبت از آن ما خواهد بود که «خبرش را پس از مدتی خواهید شنید».

آنگاه امام حسن علیه السلام از منبر فرود آمد، و در جمع مردم قرار گرفت. سخنرانی حضرت به سمع مبارک پدر بزرگوارش رسید، وقتی نزد پدر گرامیش آمد، نگاهی مهرآمیز بر فرزند عزیزش کرد و از محبت نتوانست اشک خود را کنترل نماید و اشک از دیدگان مبارکش بر چهره زیبایش جاری شد، سپس فرزندش را به کنار خود خواند و میان دو چشمش را بوسید و فرمود:

پدر و مادرم فدایت باد! و این آیه شریفه را قرائت فرمود:

﴿ ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾^۲

«آنان فرزندانی هستند که برخی از برخی دیگر (فضیلت) گرفته‌اند و خداوند شنوا و داناست».^۳

طبری در کتاب «دلائل الإمامه» می‌نویسد: ۱۸/۹۴۲

حضرت زهرا علیها السلام به همراه دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهما السلام به عیادت پدر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد که در بستر بیماری افتاده بود، همان بیماری که منجر به رحلت آن حضرت گردید، عرض کرد:

ای رسول خدا به این دو فرزندم چیزی به ارث نمی‌گذاری؟

۱. سوره ص، آیه ۸۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۴.

۳. بشارة المصطفى: ۲۶۳، المناقب: ۱۱/۴، بحار الأنوار: ۳۵۵/۴۳.



رسول خدا ﷺ فرمود:

أما الحسن ، فله هيبتي وسؤددتي؛ وأما الحسين ، فله
جرأتتي وجودتي.

برای (فرزندم) حسن ﷺ هیبت و سروری خودم را و برای (فرزندم)
حسین ﷺ جرأت و بخششم را به ارث می‌گذارم.^۱

باز در همان کتاب آمده است: کثیر بن سلمه گوید:

دوران حیات رسول خدا ﷺ بود، امام حسن ﷺ را دیدم که (کودکی
بیش نبود) از سنگی، عسل سفیدی بیرون می‌آورد. تعجب کرده و به
محضر رسول خدا ﷺ شرفیاب گشته و جریان را به حضرتش رساندم.
پیامبر خدا ﷺ فرمود:

أتذكرون لابني هذا؟ وإنه سيد ابن سيد، يصلح الله به بين فئتين
ويطيعه أهل السماء في سمائه، وأهل الأرض في أرضه.
آیا چنین کاری را بر فرزندم منکر می‌شوید؟ در صورتی که او آقا و فرزند
آقاست، خداوند به وسیله او در میان دو گروه آشتی برقرار می‌کند، اهل
آسمان، در آسمان و ساکنان زمین، در زمین از او فرمان می‌برند.^۲

عماد الدین طوسی در کتاب «الثاقب فی المناقب» می‌نویسد: اصبغ

بن نباته گوید:

محضر مولایم امیر مؤمنان علی ﷺ شرفیاب شدم، امام حسن و امام
حسین ﷺ نیز حضور داشتند، متوجه شدم که علی ﷺ با نگاهی عمیق به
فرزندانش می‌نگرد.

۱. دلائل الإمامة: ۶۸ ح ۶، روضة الواعظین: ۱۵۶، مقتل خوارزمی: ۱۰۵، كشف الغمة: ۵۱۶/۱، المصالح:

۷۷/۱ ح ۱۲۲، إعلام الوری: ۲۱۱، بحار الأنوار: ۲۶۲/۴۳ ح ۱۰ و ۲۹۲ ح ۵۲، المناقب: ۳۹۶/۳، ابن

حدیث در ص ۲۳۹ ح ۹۱۵ همین مجلد نقل گردید.

۲. دلائل الإمامة: ۱۶۵ ح ۵.



عرض کردم، خداوند جوانانت را بر تو مبارک گرداند، و شما را درباره آنها و آنها را در مورد شما به آرزویتان برساند (چرا چنین ژرف و عمیق متوجه این دو بزرگوار هستید؟)

امیرمؤمنان علی علیه السلام لب به سخن گشود و فرمود:

روزی من از خانه بیرون آمده و با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواندم، هنگام بازگشت به آن حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! بامدادان در باغم (مشغول کار) بودم، هنگام ظهر به خانه آمدم، گرسنه بودم به فاطمه علیها السلام گفتم: آیا غذایی داری تا بخورم! ایشان برخاست تا غذایی تهیه کند.

در این حال دو فرزندت حسن و حسین علیهما السلام آمدند، آنها می گفتند: جبرئیل و رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را نگه داشتند.

من گفتم: چگونه آنها شما را نگه داشتند؟

حسن علیه السلام گفت: کنت أنا فی حجر رسول الله صلی الله علیه و آله والحسین علیه السلام فی حجر جبرئیل، فکنت أنا أثب من حجر رسول الله صلی الله علیه و آله إلی حجر جبرئیل، والحسین علیه السلام یشب من حجر جبرئیل إلی حجر رسول الله صلی الله علیه و آله.

من در آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و حسین علیه السلام در آغوش جبرئیل، من از آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله به آغوش جبرئیل می رفتم و حسین علیه السلام از آغوش جبرئیل، به آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله (و بدین وسیله ما را سرگرم کرده بودند).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، فرزندانم راست گفته اند، آنها پیوسته نزد من و جبرئیل بودند و ما آنها را سرگرم کرده بودیم.

عرض کردم: جبرئیل چه شکلی بود؟

فرمود: در شکلی که بر من فرود می آید.

عمادالدین طوسی می گوید: تعداد چنین فضایی در مورد آن بزرگواران

از شمارش خارج است به راستی که خداوند متعال امیر مؤمنان علی علیه السلام را

نشانه ای میان ایمان و کفر، و میان آن که پاک به دنیا آمده و آنکه ناپاک زاده

شده، قرار داده است.



رسول خدا ﷺ در حدیث زیبایی می‌فرماید:

حَبِّكَ إِيمَانٌ وَبِغْضِكَ نِفَاقٌ.

(ای علی!) مهر و دوستی تو ایمان و بغض و دشمنی تو نفاق است.

در حدیث دیگری می‌فرماید:

لَا يَحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ.^۱

جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز منافق به تو دشمنی نمی‌ورزد.^۲

باز در همان کتاب آمده است: جابر بن عبدالله انصاری گوید:

سوگند به حق خدا و رسول او! من از امام حسن و امام حسین علیهما السلام فضیلتی بیشتر و شگفت‌انگیزتر دیدم. شگفتی که از امام حسن علیه السلام دیدم چنین است: ...^۳

پس از آن که یاران امام حسن علیه السلام پیمان‌شکنی کرده و آن حضرت را مجبور به مصالحه با معاویه نمودند، حضرتش به ناچار با او صلح نمود، این رفتار بر یاران ویژه آن حضرت گران آمد، من نیز یکی از آنها بودم زبان به ملامتش گشودم (۱)

امام حسن علیه السلام فرمود:

جابر! ملامتم نکن! رسول خدا ﷺ را در گفتارش تصدیق کن که فرمود:

إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَصْلِحُ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛^۴

به راستی که این فرزندم آقا و سرور است، خداوند متعال به وسیله او در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح و آشتی برقرار می‌کند.

۱. ابن حجر، نویسنده متعصب اهل سنت در «الصواعق المحرقة» می‌نویسد: ابوسعید خدری گوید: ما منافقان را از کینه آنها نسبت به علی علیه السلام شناسایی می‌کردیم. «الصواعق المحرقة»: ۱۲۲، سنن ترمذی: ۵/۶۳۵.

۲. الثاقب في المناقب: ۱۲۲ ح ۹.

۳. گفتنی است که مؤلف محترم علیه السلام ابتدای حدیث را نیاورده است.

۴. این سخن پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در ضمن دو روایت (۲ و ۱۹) از همین بخش نقل گردید.



گویا این سخن مرا آرام ننمود و سینه‌ام را شفا نداد، در دلم گفتم: شاید این واقعه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بعداً اتفاق خواهد داد، و منظور آن حضرت، صلح با معاویه نبوده است، چرا که در این صلح، مؤمنان هلاک گردیده و خوار شدند.

وقتی این سخن از ذهنم خطور کرد و من مردّد شدم امام حسن علیه السلام دست مبارکش را روی سینه‌ام گذاشت و فرمود:

(در سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) تردید نموده و چنین و چنان گفتم؟!
 آنگاه فرمود: آیا میل داری همین اکنون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کرده
 و این سخن را از آن حضرت بشنوی؟

من از سخن او در شگفت شدم، ناگاه صدای غرّشی شنیدم که زمین از زیر پای ما شکافت و رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی مرتضی، جعفر و حمزه علیهم السلام را دیدم که بیرون آمدند.

من از ترس و وحشت به گوشه‌ای خزیدم، امام حسن علیه السلام فرمود:

ای رسول خدا! این جابر است که مرا در مورد آنچه شما می‌دانید، ملامت می‌نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به من کرد و فرمود:

یا جابر! إِنَّكَ لَا تَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَكُونَ لِأَنْفَتِكَ مَسْلَمًا، وَلَا تَكُونُ عَلَيْهِمْ بِرَأْيِكَ مُعْتَرِضًا، سَلِّمْ لِابْنِي الْحَسَنِ مَا فَعَلَ، فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِ، إِنَّهُ دَفَعَ عَنِ حَيَاةِ الْمُسْلِمِينَ الْإِصْطِلَامَ بِمَا فَعَلَ، وَمَا كَانَ مَا فَعَلَهُ إِلَّا عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَأَمْرِي.

ای جابر! تو هرگز مؤمن نخواهی بود تا این که تسلیم پیشوایانت گردی، و با رأی و نظر خود بر آنان اعتراض ننمایی، بر آنچه فرزندم حسن علیه السلام انجام داده تسلیم شو؛ چرا که حق در همان است. او با آن عملش زندگی مسلمانان را از هم پاشیدگی نجات داده، او این را کار جز به فرمان خداوند و من انجام نداده است.

جابر گوید: من گفتم: ای رسول خدا! پذیرفتم.

سپس آن بزرگوار به همراه علی علیه السلام، حمزه و جعفر علیهما السلام به سوی آسمان پرواز نمودند.

من می‌دیدم که درهای آسمان به روی آن بزرگواران باز می‌شد و آنان وارد می‌شدند تا این که به آسمان هفتم رسیدند و در همه این موارد آقا و مولای ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیشاپیش آن بزرگواران بود.^۱

۲۲/۹۴۶ باز در همان کتاب و همچنین در کتاب «العدد القویة» آمده است: امام باقر علیه السلام از پدران گرامیش علیهما السلام از حدیثی نقل می‌فرماید که حدیثی گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله با گروهی از انصار و مهاجران در کوه احد بودند، ناگاه امام حسن علیه السلام با آرامش و وقار به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت می‌کرد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با دقت به آن حضرت و کسانی که با او بودند نگاه می‌کرد. بلال رو به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت: ای رسول خدا! آیا فرد دیگری نیز با اوست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إن جبرئیل علیه السلام یهدیه و میکائیل یسده، وهو ولدی والظاهر من نفسي، و ضلع من أضلاعی، هذا سبطی و قرّة عینی بأبی هو.

همانا جبریل او راهنمایی می‌کند و میکائیل از او محافظت می‌نماید. او فرزند من و جان پاک من و یکی از اضلاع من است. این حسن سبط و نور چشم من است. پدرم فدای او باد!

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست ما نیز به همراه آن حضرت برخاستیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که می‌فرمود: أنت تفاحی، و أنت حبیبی و بهجة قلبی؛ «تو میوه قلب منی، تو حبیب من و شادمانی دل منی» دست امام حسن علیه السلام را گرفت، و به راه افتاد.

ما نیز پشت سر آن حضرت به راه افتادیم، تا آن که آن بزرگوار در جایی نشست و ما نیز گرداگرد وجود نازنینش حلقه زدیم، ما می‌دیدیم که

رسول خدا ﷺ چشم از امام حسن ﷺ بر نمی داشت.

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: **إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي هَادِيًا مَهْدِيًا. هَدِيَةٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ لِي، يَنْبِيئُ عَنِّي وَيَعْرِفُ النَّاسَ أَثَارِي وَيَحْيِي سُنَّتِي، وَيَتَوَلَّى أُمُورِي فِي فَعْلِهِ، وَيَنْظُرُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ وَيَرْحَمُهُ، رَحِمَ اللَّهِ مَنْ عَرَفَ لَهُ ذَلِكَ وَيَرْزُقِي فِيهِ، وَأَكْرَمَنِي فِيهِ.**

به راستی که او (حسن ﷺ) به زودی پس از من، راهنمای مسلمانان و هدایتگر آنان خواهد بود، او هدیه‌ای از جانب پروردگار جهانیان برای من است، او از من خبر می دهد و آثار مرا به مردم معرفی می کند و سنت و روش مرا زنده می گرداند، و با رفتارش امور مرا به عهده گرفته و سرپرستی می نماید، خداوند نیز به وی با نظر رحمت و مهر مهربان بنگرد.

خدای رحمت کند کسی را که این مقام و منزلت را برای او بشناسد و با احترام او، به من نیکویی نموده و مرا آسان بدارد.

هنوز سخن زیبای پیامبر خدا ﷺ به باین نرسیده بود که ناگاه عربی در حالی که عصای خودش را بر زمین می کشید به سوی ما آمد. وقتی چشم مبارک رسول خدا ﷺ به او افتاد فرمود: **مَرَدِيْ كِهْ بَهْ سَوِيْ شَمَا مِيْ اَيْدِ چنان با شما سخن خواهد گفت که پوست بدن شما خواهد لرزید، او پرسشهایی راجع به اموری از شما خواهد کرد، در عین حال در سخن گفتن خشونت و درشتی دارد.**

اعرابی آمد، بدون این که سلام کند گفت: کدام یک از شما محمّد هستید؟ ما گفتیم: چه می خواهی؟

در این حال رسول خدا ﷺ فرمود: آرام باشید!

(او پیامبر را شناخت) گفت: ای محمّد! من پیش از آن که تو را ببینم کینه تو را در دل داشتم، اکنون که دیدم کینه ام به تو زیادتر شد.

در این هنگام رسول خدا ﷺ لبخندی نمود، ولی ما به خاطر جسارت آن عرب خشمناک شده و در مورد او تصمیم خطرناکی گرفتیم. در این حال پیامبر خدا ﷺ به سوی ما اشاره کرد و فرمود: دست نگه دارید!

اعرابی گفت: ای محمّد! تو گمان می کنی که پیامبری در حالی که به پیامبران دروغ می بندی و تو هیچ دلیل و برهان آنها را نداری؟

رسول خدا ﷺ فرمود: ای اعرابی! تو از کجا می‌دانی؟

گفت: اگر برهان داری بگو!

پیامبر خدا ﷺ فرمود: آیا دوست داری که بگویم چگونه از خانه‌ات بیرون آمدی؟ چگونه در مجلس قومت تصمیم گرفتی؟ و اگر دوست داری یکی از اعضای من، این خبر را بازگو نماید تا دلیل محکمی برای تو باشد؟ اعرابی گفت: مگر عضو انسان هم سخن می‌گوید؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آری.

آنگاه به امام حسن علیه السلام فرمود: برخیز و با او سخن بگو.

اعرابی امام حسن علیه السلام را به خاطر سن کمش به دیده تحقیر نگریست و گفت: او خودش نمی‌تواند، به کودکی دستور می‌دهد تا با من گفت و گو نماید.

رسول خدا ﷺ فرمود: هم اکنون خواهی دید که چگونه سوالات تو را پاسخ می‌دهد.

امام حسن علیه السلام فوری رو به اعرابی کرد و فرمود: آرام باش! ای اعرابی! آنگاه این اشعار را سرود:

ما غیباً سألنا وابن غیبی بل فقیهاً اذن وأنت الجهول
فإن تك قد جهلت فإن عندي شفاء الجهل ما سأل السؤل
وبحراً لا تقسمه الدوالي تراثاً كان أورثه الرسول

تو از فرد کودن و فرزند کودن نپرسیدی؛ بلکه از شخص دانشمند و فقیه پرسیدی در حالی که تو نادانی.

اگر تو در مورد مسائلی نادان هستی بدان که شفای جهل و نادانی نزد من است؛ مادامی که پرسشگر پیرسد.

تو از دریای علم و دانش می‌پرسی که سطلها توانایی تقسیم آن را ندارند؛ او این علم و دانش را از رسول خدا ﷺ به ارث برده است.

آنگاه امام حسن علیه السلام فرمود: به راستی که تو در سخنت، زبان درازی کرده و از حد خود تجاوز کردی، و نفست تو را فریب داد، ولی در عین حال - آن شاء الله تعالی - با ایمان از اینجا باز می‌گردی!

اعرابی با شگفتی، لبخندی زد و گفت: هیبهات! چقدر بعید است.



امام حسن علیه السلام فرمود: شما در محل اجتماع قومت جمع شدید، و با نادانی و کودنی که داشتید گفت و گو نمودید و گمان می‌کردید که محمد صلی الله علیه و آله فردی بی‌فرزند است و همهٔ عرب با او دشمن هستند، (وقتی او را بکشید) کسی نیست که انتقام خون او را بگیرد.

تو گمان کردی که قاتل آن حضرت هستی که اگر او را بکشی زحمت را از دوش قوم خود برداشته‌ای، به همین جهت، نفس تو، تو را بر این عمل وادار نمود، و به راستی که عصایت را به دست گرفته‌ای و می‌خواهی آن حضرت را به قتل برسانی، ولی این تصمیم برای تو دشوار خواهد شد، و چشمت از این امر کور خواهد گشت، و جز این مأموریت را نپذیرفتی، تو هم اکنون از ترس آن که مبدا مسخرهات کنند نزد ما آمده‌ای (تا تصمیمت را عملی کنی) در عین حال به سوی خیر آمده‌ای.

من هم اکنون تو را از جریان این سفر آگاه می‌نمایم (و چگونگی آمدنت را بیان می‌کنم):

تو در شبی که هوا صاف و روشن بود بیرون آمدی، ناگاه توفان شدیدی وزید، تاریکی همه جا را فرا گرفت، آسمان تاریک گشت، ابرها تحت فشار قرار گرفتند، تو همانند اسب سرخ رنگی در تنگنا قرار گرفتی که اگر پا جلو گذارد گردنش زده می‌شود و اگر برگردد پی خواهد شد.^۱

نه صدای پای کسی را می‌شنیدی، و نه صدای زنگی، در عین حال ابرها تو را احاطه کرده و ستارگان از دیدگان تو پنهان شده بودند که نه می‌توانستی به وسیلهٔ ستاره‌های درخشان راه را بیابی و نه دانشی بود که تو را روشن نموده و آگاهت نماید.

مسافتی حرکت می‌کردی خود را در یک بیابانی بی‌پایان می‌دیدى که انتها نداشت و اگر بر خودت سخت می‌گرفتی و حرکت می‌کردی ناگاه می‌دیدى که بر فراز تپه‌ای راه افتاده و مسیر زیادی را از راه، دور شده‌ای، بادهای تندی تو را از پای در می‌آوردند، و خارها در یک فضای

۱. اقتباس از سخن لقیط بن زراره که در جنگ روز «جبله» گفته، وی در آن روز بر اسب سرخ رنگی سوار بود به او گفت: اگر به طبع خود باز گردی و رو به دشمن کنی تو را خواهند کشت و اگر به خاطر شکست عقب‌نشینی کنی از پشت سر آمده و پی خواهند نمود، پس ثابت و استوار بمان و قمار پیشه کن. (پاورقی بحار الأنوار: نقل از مجمع الأمثال: ۱۴۰/۲).

تاریک و نیز رعد و برق ترسناک تو را آزار می‌دادند، تپه‌های آن بیابان تو را به وحشت انداخته و سنگریزه‌هایش تو را خسته کرده بودند، که ناگاه متوجه شدی که نزد ما هستی. چشمت روشن گردیده و دلت باز و آه و ناله‌ات برطرف شد.

اعرابی (از این بیان امام حسن علیه السلام در شگفت شده) گفت: پسر جان! تو از کجا می‌گویی؟ گویا از اعماق دل من پرده برداشتی، گویا تو با من حاضر بودی و چیزی از من نزد تو پنهان نیست، گویا تو علم غیب داری.

آنگاه گفت: ای پسر! اسلام را برای من بیان کن.

امام حسن علیه السلام فرمود: **الله أكبر! بگو: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأن محمداً عبده ورسوله».**

«گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست که یکتاست و شریکی ندارد، و همانا محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست».

در این هنگام اعرابی اسلام آورد و اسلام وی نیکو شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان از این امر خوشحال و مسرور شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله قسمتی از قرآن را به او آموخت.

اعرابی گفت: ای رسول خدا! اجازه می‌فرمایید نزد قومم بازگردم و آنها را از این جریان آگاه سازم؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اجازه داده و او به سوی قومش بازگشت، آنگاه اعرابی با گروهی از قبیله خود بازگشته و مسلمان شدند.

پس از این قضیه، هرگاه مردم به امام حسن علیه السلام نگاه می‌کردند می‌گفتند: به این شخص، مقام و منزلتی عنایت شده که به احدی از جهانیان عطا نشده است.^۱

[۲۳/۹۴۷] باز در همان کتاب و در کتاب «خرائج» روایت شده است:

زه‌زی امیر مؤمنان علی علیه السلام در «رحبه» بود مردی برخاست و گفت: من از رعیت و اهل شهرهای تو هستم.

۱. الثاقب فی اصناف، ۱۶-۲۰. مدينة المعاجز: ۲/۳۵۹، المدد القویة: ۲/۴۲، ح ۶۰، بحار الأنوار:

۲۳۳/۴۳ ح ۱۵، انوار العارفین: ۱/۱۵۰.

علیؑ فرمود:

تو از رعیت من و از اهالی شهرهای من نیستی، در واقع پادشاه روم تو را به سوی معاویه فرستاده تا پرسشهایی از او بنمایی؛ ولی معاویه از پاسخ آنها ناتوان شده و تو را به سوی من فرستاده است.

آن مرد گفت: راست فرمودی ای امیر مؤمنان! معاویه مرا مخفیانه فرستاده؛ ولی تو از آن آگاه شدی، در صورتی که جز خدا از این راز آگاه نبود.

امیر مؤمنان علیؑ فرمود: از هر کدام از این دو فرزندم که می‌خواهی مشکلات را بپرس!

آن مرد گفت: از این آقازاده‌ای که دارای موهای زیبا و زیاد است می‌پرسم، منظورش امام حسنؑ بود.

در این هنگام امام حسنؑ متوجه آن مرد شد و فرمود:

جثت لتسأل کم بین الحق والباطل؟ وکم بین السماء والأرض؟
وکم بین المشرق والمغرب؟ وما قوس قزح؟ وما المؤنث؟ وما
عشرة أشياء بعضها أشد من بعض؟

تو آمده‌ای تا بپرسی:

۱- میان حق و باطل چقدر فاصله است؟

۲- مسافت میان آسمان و زمین چقدر است؟

۳- فاصله بین مشرق و مغرب زمین چقدر است؟

۴- قوس و قزح چیست؟

۵- مؤنث چیست؟^۱

۶- آن ده چیزی که برخی از دیگر سخت‌تر است، کدام است؟

[آن مرد گفت: آری (چنین است).]

امام حسنؑ فرمود: آری؛ ۱- میان حق و باطل به اندازه چهار انگشت فاصله است، چرا که هر چیزی را که با چشمت ببینی حق است و آنچه با گوش خود بشنوی در مواقع زیادی باطل است.

۱- فیروز آبادی گوید: مؤنث یعنی مخنث و آن به معنای خنثی است.





۲ - فاصله میان آسمان و زمین به اندازه نفرین شخص ستمدیده است و آن مقدار که چشم می‌نگرد.

۳ - مسافت میان مشرق و مغرب زمین، یک روز راه آفتاب است.

۴ - قُزح، اسم شیطان است، نگو: قوس قزح، چرا که آن قوس، قوس خدایی است و همان علامت فراوانی (نعمت‌ها) و امان از برای ساکنان زمین از غرق شدن است.

۵ - خنثی، کسی است که معلوم نشود مرد است یا زن؟! باید در حالات وی دقت کرد و اگر او مرد باشد محتلم می‌شود، و اگر زن باشد حائض شده و پستان‌هایش ظاهر می‌گردد، اگر از این طریق جنسیت او معلوم نشود موقع ادرار کردن معلوم می‌شود که اگر ادرارش جهش داشته و به دیوار برسد مرد است و اگر همانند شتر به طرف پاهایش بریزد، زن است.

۶ - و آن ده چیزی که برخی از برخی دیگر سخت‌ترند چنین است: سخت‌ترین چیزی که خداوند آفریده سنگ است، سخت‌تر از آن، آهن که به وسیله آن سنگ بریده می‌شود - و شدیدتر از آن، آتش است که آهن را ذوب می‌نماید، و سخت‌تر از آتش، آب است که آن را خاموش می‌کند، و شدیدتر از آب، ابر است که آب را حمل می‌کند، و شدیدتر از ابر، باد است که ابر را پراکنده و حمل می‌کند و شدیدتر از باد، فرشته‌ای است که آن را رد می‌کند، و شدیدتر از آن فرشته، ملک الموت است که آن فرشته را می‌میراند، و شدیدتر از ملک‌الموت، مرگ است که ملک الموت را نیز می‌میراند و شدیدتر از آن، فرمان خداست که مرگ را دفع می‌نماید.^۱

در کتاب «مناقب» آمده است: عبادة بن صامت و گروهی از روات ۲۴/۹۴۸

نقل می‌کنند که: روزی عرب بیابانی نزد ابوبکر آمده و گفت:

من در حالی که لباس احرام بر تن داشتم چند دانه تخم شترمرغ

برداشته، آن را برشته کرده و خوردم، اکنون چقدر کفاره باید بدهم؟

ابوبکر گفت: ای اعرابی! پاسخ این سؤال برای من مشکل است!

۱. الثناقب فی المناقب: ۳۱۹ ح ۴. الخرائج: ۵۷۲/۲ ح ۲، بحار الأنوار: ۳۲۵/۴۲ ح ۵، این روایت در «الصرائط المستقیم»: ۱۷۸/۲ به صورت اختصار نقل گردیده است.

(نمی دانم!) آنگاه او را نزد عمر فرستاد، عمر (هم از پاسخ او ناتوان شده و) او را نزد عبدالرحمان فرستاد، عبدالرحمان نیز از پاسخ او عاجز شد. وقتی که هر سه از پاسخ او ناتوان شدند به او گفتند: برو از علی بپرس. اعرابی نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد، حضرت فرمود:

از هر کدام از فرزندانم می خواهی بپرس!

در این هنگام امام حسن علیه السلام فرمود: ای اعرابی! آیا شتر داری؟ گفت: آری.

فرمود: قاعمد إلی عدد ما أكلت من البيض نوقاً فاضربین بانفحر، فما فصل منها فأهده إلی بیت الله العتیق الذی حججت إلیه.

به تعداد تخم شتر مرغهایی که خورده ای شتر ماده را با شتر نر جفت گیری کن، هر چه بچه شتر بزاید برای خانه خدا - که به سوی آن حج نموده ای - هدیه ببر.

امیر مؤمنان علی علیه السلام رو به فرزندش امام حسن علیه السلام کرد و فرمود: برخی از شترها، بچه های خود را سقط می کنند (در این صورت چه کند؟) امام حسن علیه السلام فرمود: برخی از تخمها نیز فاسد می باشند.

راوی گوید: در این هنگام صدایی شنیده شد که می گفت:

ای مردم! این حکمی که این کودک فهمید همان حکمی بوده که سلیمان بن داوود علیه السلام فهمیده بود.^۱

برادر علامه حلی علیه السلام در کتاب «العدد القویة» می نویسد:

گروهی از اهل کوفه به امام حسن علیه السلام طعنه زده و گفتند: او نطق و بیانی ندارد، و نمی تواند در سخنرانی برهان اقامه کند.

این سخن به گوش امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید، حضرت فرزندش امام حسن علیه السلام را خواست و به او فرمود:

ای فرزند رسول خدا! مردم کوفه در مورد تو سخنی گفته‌اند که من آن را نمی‌پسندم.

امام حسن علیه السلام فرمود: ای امیر مؤمنان! چه گفته‌اند؟

علی علیه السلام فرمود: گفته‌اند: حسن بن علی نطق و بیان خوبی ندارد، و نمی‌تواند دلیل و برهانی اقامه کند! اینک منبر آماده است، بر فراز آن برو و بر مردم سخنرانی کن.

امام حسن علیه السلام فرمود: ای امیر مؤمنان! من در حضور شما نمی‌توانم سخنرانی بنمایم.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: من رو به روی شما نمی‌آیم.

امام حسن علیه السلام دستور داد تا منادی مردم را برای مسجد جمع نماید، ملمانان از هر طرف به مسجد کوفه روی آورده و در آن اجتماع کردند، امام حسن علیه السلام بر فراز منبر رفت و خطبه مختصر و بلیغی خواند، مردم شروع به ضججه و گریه نمودند.

آنگاه امام حسن علیه السلام سخن زیبای خود را ادامه داده فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! اعْقِلُوا عَنِ رَبِّكُمْ ﴿ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿ ۱

فنحن الذرّية من آدم، والأسرة من نوح، والصفوة من إبراهيم، والسلالة من إسماعيل، وآل من محمد صلی الله علیه و آله.

نحن فيكم كالسما المرفوعة، والأرض المدحوة، والشمس الضاحية، وكالشجرة الزيتون، لا شرقية ولا غربية، التي بورك زيتها، النبي أصلها، وعلي فرعها، ونحن والله، ثمرة تلك الشجرة، فمن تعلق بغصن من أغصانها نجا، ومن تخلف عنها فإلى النار هوى.

ای مردم! نسبت به فرمایش پروردگارتان بیندیشید: «به راستی خداوند



حضرت آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را از جهانیان برگزید، ذریه‌ای هستند که برخی از برخی دیگر فضائل را به ارث می‌برند و خداوند شنوا و داناست.»

ما ذریه حضرت آدم می‌باشیم، ما از خاندان حضرت نوح هستیم، ما برگزیده از ابراهیم و سلالة حضرت اسماعیل و آل محمد علیهم السلام هستیم. ما در میان شما همانند آسمان برافراشته، زمین گسترده، خورشید درخشنده، و درخت زیتونی هستیم که شرقی و غربی نیست و زیتون آن مبارک و پربرکت است، همان درختی که پیامبر، اصل و ریشه آن و علی علیه السلام شاخه آن است و سوگند به خدا ما میوه آن درخت هستیم، کسی که به شاخه‌ای از آن چنگ بزند نجات پیدا می‌کند و هر که از آن تخلف نماید به دوزخ خواهد افتاد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام از انتهای مسجد از میان مردم، در حالی که عبایش را از زمین می‌کشید آمد و بالای منبر رفت و میان دو چشم فرزندش امام حسن علیه السلام را بوسید. آنگاه فرمود:

ای فرزند رسول خدا! تو حجت خدا را بر این گروه تمام کردی، و طاعت خود را بر آنان لازم نمودی، وای بر کسی که با تو مخالفت نماید!

در «تفسیر فرات» آمده است: حسین بن علوان گوید:

پیشوای ششم، امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام از امام سجّاد علیه السلام نقل می‌نماید که:

شخصی در محفل علی علیه السلام برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! ما را از معنای مردم، اشباه مردم و نسناس آگاه فرما. علی علیه السلام فرمود: فرزندانم حسن! پاسخ او را بده. امام حسن علیه السلام متوجه آن شخص شد و فرمود: از «مردم» پرسیدی؟ منظور از «مردم» رسول خدا صلی الله علیه و آله است، چرا که خداوند متعال می‌فرماید:



﴿ تُمْ أَيْضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ﴾^۱؛

«سپس از همان جایی که مردم کوچ کنند، کوچ کنید» که مقصود رسول خدا ﷺ است و ما از او هستیم.

منظور از اشباه مردم، شیعیان ما هستند، آنان از ما و اشباه ما هستند. و از «نسناس» پرسیدی؟ منظور از نسناس، بقیه مردم هستند که خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴾^۲؛

«آنان همچون چهارپایان هستند بلکه از آنان گمراه‌ترنده»^۳.

فائده: در برخی از کتب علمای امامیه این دو بیتی به امام حسن مجتبی

صلوات الله علیه نسبت داده شده است:

أغن عن المخلوق بالخالق تغن عن الكاذب بالصادق
واسترزق الرحمان من فضله فليس غير الله من رازق^۴

(اگر) از آفریده‌ای به سوی آفریدگار بی‌نیاز شوی در واقع از مخلوقی که به دروغ خود را غنی می‌داند به سوی آفریدگار که به راستی غنی است، بی‌نیاز شده‌ای.

روزی را از فضل خدای مهربان بطلب؛ که جز خداوند متعال روزی دهنده‌ای نیست.

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۹.

۲. سوره فرقان، آیه ۴۴.

۳. تفسیر فوات: ۶۴ ح ۳۰.

۴. این دو بیتی در کتاب «مناقب خوارزمی: ۱۴۷» به امام حسین علیه السلام نسبت داده شده است.

بخش پنجم



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قطره‌ای از دریای مناقب
شیرخوار خاندان وحی الهی
و برگرفته از علم و شرافت و بزرگواری
شهید والا مقام، سرور شهیدان

حضرت اباعبدالله الحسین

صلوات الله علیه



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱/۹۵۱ شیخ طوسی رحمته در امالی خود می نویسد: محمد بن مسلم گوید: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که می فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَوَّضَ الْحُسَيْنِ عليه السلام مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، وَالشِّفَاءَ فِي تَرْبَتِهِ، وَاجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ، وَلَا تَعْدُ أَيَّامَ زَائِرِيهِ جَائِيًا وَرَاجِعًا مِنْ عَمْرِهِ.

خداوند متعال (چند چیز را) در ازای شهادت امام حسین علیه السلام عنایت فرمود: این که مقام امامت را نصیب فرزندان آن بزرگوار نمود، شفای بیماری‌ها را در تربت مقدّسش و اجابت دعا را در نزد قبر مطهّر آن حضرت قرار داد. و این که روزهایی که زائران آن حضرت به زیارتش می‌روند و برمی‌گردند جزء عمر آنان محسوب نمی‌شود.

محمد بن مسلم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: این عنایاتی است که به برکت امام حسین علیه السلام به دوستان آن حضرت می‌رسد، پس خود آن بزرگوار چه مقام و منزلتی دارند؟ فرمود:

خدای متعال، امام حسین علیه السلام را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملحق نمود، آن حضرت به همراه جدّ بزرگوارش و در درجه و منزلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. آنگاه امام صادق علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود:



﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...﴾^۱

«و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان آوردند، فرزندانشان را به آنان ملحق می‌کنیم»^۲.

نویسنده علیه السلام گوید: این حدیث شریف را طبری نیز در «بشارة المصطفی» نقل کرده است.^۳

در «بحار الأنوار» و نیز در «خصائص الحسينیه» آمده است: ۲/۹۵۲

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کودکی را در راه دید، حضرت نشست و او را بغل گرفت و با وی مهربانی کرد.
(اصحاب) از علت این اظهار لطف و مهربانی پرسیدند.
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنِّي أَحَبُّهُ، لِأَنَّهُ يَحِبُّ وَلَدِي الْحُسَيْنَ عليه السلام، لِأَنِّي رَأَيْتُ أَنَّهُ يَرْفَعُ التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِهِ وَيَضَعُهُ عَلَى وَجْهِهِ. وَأَخْبَرَنِي جِبْرَائِيلُ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ أَنْصَارِهِ فِي وَقْعَةِ كَرْبَلَا.

من او را دوست می‌دارم، چرا که او فرزندم حسین علیه السلام را دوست می‌دارد، روزی دیدم که این کودک خاک پای حسینم را بر می‌داشت و به صورتش می‌مالید. و جبرئیل به من خبر داد که: این کودک در واقعه کربلا جزء یاران حسینم خواهد بود.^۴

۳/۹۵۳ ابن قولویه در کتاب «کامل الزیارات» می‌نویسد: ابن ابی یعفور گوید: امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه دخترش فاطمه زهرا علیها السلام حضور داشت،

۱. سوره طور، آیه ۲۱.

۲. امالی طوسی: ۳۱۷ ح ۹۱ مجلس ۱۱، بحار الأنوار: ۲۲۱/۴۴ ح ۱.

۳. بشارة المصطفی: ۲۱۱.

۴. بحار الأنوار: ۲۴۲/۴۴ ح ۳۶ (با تفاوت)، الخصائص للحسينية: ۵۳.



امام حسین علیه السلام در کنار آن حضرت بود ناگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گریست و سر بر سجده گذاشت.

سپس فرمود: ای فاطمه! ای دختر محمد! علی اعلا، هم‌اکنون در خانه تو با بهترین شکل و زیباترین قیافه برای من مجسم شد و گفت:

یا محمد! أتحبّ الحسین علیه السلام؟

ای محمد! آیا حسین علیه السلام را دوست داری؟

گفتم: نعم قرّة عینی، وریحانتي، وثمره فؤادي، وجلدة ما بین عینی. آری، او نور چشم من و نوگل من است، او میوه دل من و پرده مابین دیدگان من است.

آنگاه در حالی که دست خود را بر سر حسین علیه السلام نهاده بود گفت:

ای محمد! مبارک باد مولودی که بر اوست برکات خدا، صلوات، رحمت و رضوان او. و لعنت، خشم، عذاب، ذلت و رسوایی و عقوبت خدا بر کسی که او را می‌کشد، و با او به ستیز برمی‌خیزد و جنگ می‌نماید.

أما إنه سيّد الشهداء من الأوّلين والآخرين في الدنيا والآخرة، وسيّد شباب أهل الجنة من الخلق أجمعين، وأبوه أفضل منه وخير، فاقراءه السلام، وبشره بأنّه راية الهدى، ومنار أوليائي وحفيظي وشهيدى على خلقي وخازن علمي وحجّتي على أهل السماوات وأهل الأرضين والثقلين الجنّ والإنس.

آگاه باش! او در دنیا و آخرت آقا و سرور شهیدان از پیشینیان و آیندگان است، او آقای جوانان اهل بهشت از میان آفریدگان است. پدرش از او بهتر و برتر است. پس بر او سلام برسان، و به وی مژده بده که او علم و پرچم هدایت است، او راهنمای دوستان من و حافظ و گواه من بر آفریدگانم و خازن علم و دانش من و حجّت من بر اهل آسمانیان و زمینیان و پریان و انسان است.^۱

علامة مجلسی علیه السلام در توضیح این حدیث شریف می‌نویسد:

۱. کامل الزیارات، ۱۴۱ ح (بخشی از حدیث) و ۱۴۷ ح ۶، بحار الأنوار، ۲۳۸/۴۴ ح ۲۹.

این که در حدیث آمده: «علیّ اعلا»، مراد فرستادهٔ پروردگار یعنی جبرئیل است، یا مقصود از ظاهر شدن، بالاترین مرتبهٔ ظهور علمی است. و منظور از «بهترین شکل» ظهور صفات کمالیّه حق تعالی برای آن حضرت است. و منظور از گذاشتن دست بر سر امام حسین علیه السلام کنایه از افاضهٔ رحمت به آن بزرگوار است.

۴/۹۵۴ طبری علیه السلام در کتاب «دلائل الإمامه» می‌نویسد: کثیر بن شاذان گوید: در محضر باسعادت امام حسین علیه السلام بودم، فرزندش علی اکبر علیه السلام نیز حضور داشت، آن آقازاده از پدر بزرگوارش انگور خواست، فصل انگور نبود، ناگاه آقا امام حسین علیه السلام دست مبارک خود بر ستون مسجد زد و از آن خوشه‌ای انگور و موز بیرون آورد، و به فرزندش داد تا میل کند.
آنگاه رو به من کرد و فرمود:

ما عند الله لأولیائه أكثر.

آنچه (از مقامات) در پیشگاه خداوند برای دوستان و اولیای اوست بیش از این است.^۱

۵/۹۵۵ باز در همان کتاب می‌خوانیم: حدیفه گوید: از امام حسین علیه السلام شنیدم که فرمود:

والله! لیجتمعنّ علی قتلی طُغاة بنی أمیّة، ویقدمهم عمر بن سعد.
سوگند به خدا! سرکشان بنی امیه برای کشتن من اجتماع خواهند نمود، و عمر سعد در پیشاپیش آنان خواهد بود.

امام حسین علیه السلام این سخن را در زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود، از این رو، من به حضرتش عرض کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را از این خبر آگاه نموده است؟



فرمود: نه.

من نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و جریان را به عرض حضرتش رساندم.
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

علمی علمه، و علمه علمی و انّا لنعلم بالکائن قبل کینونته.

علم و دانش من همان علم و دانش حسین علیه السلام است و علم و دانش او عین علم من است و ما خاندان پیش از این که حوادثی به وجود آیند، از آن آگاه هستیم.^۱

باز در همان کتاب آمده است: مفضل بن عمر گوید:

امام صادق علیه السلام فرمود:

هنگامی که امام حسین علیه السلام و یارانش از آب فرات ممنوع شدند، امام حسین علیه السلام اصحابش را صدا زد و فرمود:

مَنْ كَانَ ظَمَانٌ فليجئ؛ «هر که تشنه است بیاید».

یاران امام حسین علیه السلام به حضور مولایشان شتافتند، حضرت انگشت ابهامش را در دهان یکایک آنان می گذاشت و آنان آب می خوردند، تا این که همه اصحاب سیراب شدند.

یکی از یاران به دیگری گفت: سوگند به خدا! چنان آب گوارایی را نوشیدیم که کسی در دنیا چنین آب گوارایی ننوشیده بود.

فردای همان روز عازم قتال شدند، (و پس از شهادت) هنگام مغرب امام حسین علیه السلام یکایک اصحاب را به نامهایشان و نام پدرانشان صدا زد و آنها جواب گفتند و اطراف آن حضرت نشستند.^۲

آنگاه حضرتش سفره طعامی خواست که مائده بهشتی بود، غذا حاضر شد و همه اصحاب از آن غذای بهشتی میل کرده و از آشامیدنی آن سیراب شدند.

۱. دلائل الإمامة: ۱۸۳ ح ۶، بحار الأنوار: ۱۸۶/۲۴ ح ۱۴.

۲. در مصدر آمده است: آنگاه که جنگ با امام حسین علیه السلام را آغاز نمودند و آن روز، روز سه شنبه بود، هنگام غروب، امام حسین علیه السلام یک یک یاران خود را با نام پدرانشان نام برد.

امام صادق علیه السلام فرمود: سوگند به خدا! گروهی از کوفیان این صحنه را دیدند اگر تعقل کرده می‌اندیشیدند.

امام صادق علیه السلام در ادامه سخن خویش فرمود:

آنگاه امام حسین علیه السلام هر کدام از اصحابش را به سوی شهرهایشان فرستاد و خود حضرتش به کوه رضوی تشریف برد، مؤمنی نمی‌ماند جز آن‌که خدمتش شرفیاب می‌شود، در آنجا بر تختی از نور جلوس می‌فرماید که پیرامونش را انبیای الهی از جمله: حضرت ابراهیم، موسی، عیسی علیهم السلام و پشت‌سر آنان مؤمنان و پشت‌سر مؤمنان، فرشتگان حضور دارند و شاهد سخنان امام حسین علیه السلام می‌باشند.

حضرت فرمود: فهم بهذا الحال حتى يقوم المهدي علیه السلام، فإذا قام القائم علیه السلام وافوا فيما بينهم الحسين علیه السلام حتى يأتي كربلاء ووافوا الحسين علیه السلام، فلا يبقى أحد سماوي ولا أرضي من المؤمنين إلا حفا به، ويزوره ويصافحه ويقعد معه على السرير.

آنان با همین حالت هستند تا این‌که حضرت مهدی علیه السلام قیام نماید، وقتی آن حضرت قیام کند آنان به سوی کربلا می‌آیند و امام حسین علیه السلام را می‌بینند، پس کسی از مؤمنان ساکن در آسمان و زمین باقی نمی‌ماند جز آن‌که گرد وجود حضرتش حلقه می‌زند و آن حضرت را زیارت می‌کند و با او مصافحه کرده و همراهش در تخت نور می‌نشیند.

يا مفضل! هذه والله! الرفعة التي ليس فوقها شيء ولا دونها شيء ولا وراءها لطالب مطلب.

ای مفضل! سوگند به خدا! این مقام و منزلت والایی است که فوق آن چیزی تصور نمی‌شود و پایین‌تر از آن نیست و ورای آن برای جوینده، مطلبی نیست.^۱

در کتاب «الثاقب فی المناقب» آمده است: ۷/۹۵۷



جابر بن عبدالله انصاری گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام تصمیم بر خروج به سوی عراق گرفت خدمت حضرتش شرفیاب شده و عرض کردم: شما فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و یکی از دو سبط آن حضرت هستید، مصلحت می بینم که شما نیز همانند برادر بزرگوارتان امام حسن علیه السلام با این قوم صلح نمایید، چرا که آن حضرت موفق شده و رستگار بود.
امام حسین علیه السلام فرمود:

ای جابر! به راستی که برادرم این کار را به دستور خدا و رسول او انجام داد، من نیز در اطاعت فرمان خدا و رسول او هستم، می خواهی همین الان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، علی مرتضی علیه السلام و برادرم حسن مجتبی علیه السلام را ببینی؟ سپس نگاهی کردم، ناگهان دیدم گویا درب آسمان باز شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی مرتضی علیه السلام، امام حسن مجتبی علیه السلام، حمزه سیدالشهداء، جعفر و زید از آن فرود آمده و در زمین قرار گرفتند، من از ترس و وحشت به گوشه ای رفتم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رو به من کرد و فرمود:

یا جابر! ألم أقل لك في أمر الحسن قبل الحسين علیه السلام لا تكون مؤمناً حتى تكون لأنمتك مسلماً، ولا تكن معترضاً؟

ای جابر! مگر من پیش از امر امام حسین علیه السلام در کار امام حسن علیه السلام به تو نگفتم که مؤمن نخواهی شد تا آن که تسلیم فرمان پیشوایان خود گردی؛ و بر آنان اعتراض نکنی؟!

آیا می خواهی جایگاه شوم معاویه و جایگاه رفیع فرزندان حسین علیه السلام و جایگاه اسفناک قاتلش یزید لعین را ببینی؟

عرض کردم: آری، ای رسول خدا!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با پای مبارکش بر زمین زد و زمین شکافت و دریایی آشکار گشت، آنگاه ضربه دیگری زد و باز زمین شکافت تا این که هفت

زمین باز شد و هفت دریا دیده شد. من از زیر همه اینها آتشی دیدم که در آن زنجیری بود که ولید بن مغیره، ابوجهل، معاویه طغیان‌گر، یزید و شیاطین سرکش بسته شده بودند، آنان از جهنمیان سخت‌ترین عذاب و کیفر را داشتند.

آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: سرت را بالا بگیر.

جابر گوید: من سرم را بالا گرفتم، ناگاه درهای آسمان گشوده شد، من بالاترین درجات بهشت برین را مشاهده کردم، آنگاه رسول خدا ﷺ، با همراهان خود به سوی آسمان صعود نمود، وقتی حضرتش در هوا قرار گرفت، امام حسین ﷺ را صدا زد: فرزندم! به ما ملحق شو! امام حسین ﷺ نیز به همراه آنها صعود نمود و همگی به بالاترین درجات بهشت وارد شدند.

آنگاه رسول خدا ﷺ از آن مکان به من نگاه کرد در حالی که دست امام حسین ﷺ را گرفته بود به من فرمود:

یا جابر! هذا ولدي معي هاهنا فسلم له امره، ولا تشك لتكون مؤمناً.
ای جابر! این فرزندم در درجه من است، تسلیم دستور او شو و تردید بر خود راه نده تا مؤمن گردی.

جابر گوید: چشمان من کور باد اگر آنچه گفتم از رسول خدا ﷺ ندیده باشم.^۱

باز در همان کتاب آمده است: محمد بن سنان گوید: امام رضا ﷺ فرمود:

یاران امام حسین ﷺ از شدت تشنگی به سوی مولای خودشان عرض حال کردند.

در این حال فرشته‌ای به سوی امام حسین ﷺ فرود آمد و عرض کرد:



إِنَّ اللَّهَ يَقْرَنُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ؟

خداوند متعال به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: آیا حاجتی داری!
امام حسین علیه السلام فرمود:

هو السلام ومن ربِّي السلام، وقال: قد شكى إلي أصحابي - ما هو أعلم به مني - من العطش.

او سلام است و سلام از جانب پروردگار من است. یاران من از شدت تشنگی به من شکوه نموده‌اند و خداوند بر این امر از من داناتر است. خداوند متعال به آن فرشته وحی فرمود: به حسین بگو: با انگشت خود پشت سرت برای آنان خطی ایجاد کن که چشمه‌ای خواهد جوشید. امام حسین علیه السلام با انگشت سبابه خود خطی کشید و چشمه‌ای جوشید که سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل بود.

پس امام حسین علیه السلام و یارانش از آن آب آشامیدند.

فرشته گفت: ای فرزند رسول خدا! این چشمه، مخصوص شماست و این همان چشمه رحیق مختوم است که خداوند می‌فرماید: ﴿خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾^۱؛ «مهری که بر آن نهاده شده از مشک است و در این، راغبان بایستی بر یکدیگر پیشی گیرند» اجازه می‌فرمایید من نیز از آن بنوشم؟

امام حسین علیه السلام فرمود: اگر دوست داری از آن بنوشی، بفرما!

باز در همان کتاب آمده است: محمد بن سنان گوید:

از پیشوای رؤوف، امام رضا علیه السلام پرسیدند: آیا امام حسین علیه السلام تشنه به شهادت رسید؟ حضرت فرمود:

أرام باش! از کجا چنین می‌گویی؟ در صورتی که خداوند متعال چهار فرشته، از فرشتگان بزرگ به سوی حضرتش فرستاد، آنان گفتند: الله ورسوله يقرءان عليك السلام ويقولان: اختر إن شئت إمامًا تختار

۱. سوره مطففين، آیه ۲۶.

۲. المناقب في المناقب: ۳۲۷ ح ۲.

الدنيا بأسرها وما فيها ونمكّنك من كلّ عدوّ لك ، أو الرفع إلينا .
خدا و پیامبرش برای تو سلام می‌فرستند و می‌گویند: اختیار با توست، اگر
می‌خواهی دنیا را با همه آنچه دارد انتخاب کن و ما دشمن تو را دفع
می‌نماییم، یا به سوی ما بیا.

امام حسین علیه السلام فرمود: **على الله السلام وعلى رسول الله السلام، بل
الرفع الأعلى إليه .**

بر خدا و رسول او سلام باد، من آمدن به سوی رفیع اعلا را انتخاب
می‌نمایم.

آنان شربتی آب به حضرتش دادند و حضرت میل فرمود، و گفتند: پس از
این هرگز تشنه نخواهی شد.^۱

نویسنده علیه السلام گوید: آنچه در این حدیث شریف آمده با فقرات برخی از
زیارات که می‌فرماید: «ای کشته تشنه» و امثال آن و اخبار دیگری که
بیانگر تشنگی حضرت صلوات الله علیه هستند، منافات ندارد، زیرا که امکان
دارد تشنگی تا نزدیک جان دادن بوده، و فرود آمدن این چهار فرشته و
آشامیدن آب، نزدیک شهادت آن حضرت صلوات الله علیه باشد.

زید بن ارقم رضی الله عنهما گوید: امام حسین علیه السلام فرمود:

ما من شيعتنا إلا صديق شهيد .

از شیعیان ما نیست جز این که راستگو و شهید است.

عرض کردم: چگونه چنین امری ممکن است در صورتی که آنان در
رختخوابشان می‌میرند؟!

فرمود: آیا کتاب خدا، قرآن را نخوانده‌ای؛ آنجا که می‌فرماید:

**﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ
رَبِّهِمْ﴾^۲**

۱. الثناقب في المناقب : ۳۲۷ ح ۱.

۲. سورة حدید، آیه ۱۹.

«و آنان که به خدا و پیامبران او ایمان آوردند آنان صدیقان و شهداء نزد پروردگارشان هستند».

آنگاه فرمود: **لَوْ لَمْ تَكُنِ الشَّهَادَةُ إِلَّا لِمَنْ قَتَلَ بِالسَّيْفِ لِأَقْلَى اللَّهِ الشَّهَدَاءِ**.
اگر شهادت فقط بر کشته شدگان با شمشیر را شامل می شد خداوند تعداد آنان را کم نموده بود.^۱

قطب راوندی در کتاب «خرائج» روایت نموده: ۱۱/۹۶۱

هنگامی که امام حسین علیه السلام متولد شد، خداوند متعال به جبرئیل دستور داد که با گروهی از فرشتگان بر زمین فرود آمده و ولادت او را از طرف حضرت حق به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تبریک و تهنیت گویند.

جبرئیل با گروهی از فرشتگان بر زمین فرود آمدند، در این بین به جزیره‌ای برخوردند، در آن جزیره فرشته‌ای بنام «فطرس» بود، خداوند متعال او را برای انجام کاری مأمور کرده بود؛ ولی او در مأموریتش کوتاهی کرده و بدین وسیله، بالش شکسته بود و او را در آن جزیره انداخته بودند. او در آنجا مدت هفتصد سال به عبادت خدا مشغول بود.

وقتی «فطرس» جبرئیل را دید گفت: کجا می‌روید؟

گفت: به حضور محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

گفت: **أَحْمَلْنِي مَعَكَ لَعَلَّه يَدْعُو لِي**؛

مرا هم با خود ببر شاید آن حضرت برای من دعا کند.

جبرئیل پذیرفت، او نیز به همراه جبرئیل به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شتافتند، وقتی شرفیاب حضور حضرتش شدند، جبرئیل جریان «فطرس» را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رساند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **قُلْ لَهُ: يَتَمَسَّحُ بِهَذَا الْمَوْلُودِ جَنَاحَهُ**.

به او بگو: بالش را به گهواره آن مولود بمالد.

فطرس بالش خود را به گهواره امام حسین علیه السلام مالید و خداوند مهربان فوری بالش را به او برگردانید، آنگاه فطرس به همراه جبرئیل به سوی آسمان

۱. الدعوات راوندی: ۲۴۲ ح ۶۸۱، بحار الأنوار: ۱۷۳/۸۲ ضمن ح ۶. نظیر این روایت را علامه مجلسی علیه السلام در بحار الأنوار: ۵۳/۶۷ نیز آورده است.

پرواز کرد، او در میان فرشتگان، آزادشده امام حسین علیه السلام نامیده شد.^۱

در کتاب «مناقب» می‌نویسد: زرارة بن اعین گوید:

۱۲/۹۶۲

از مولایم امام صادق علیه السلام شنیدم که از پدران گرامش علیه السلام نقل می‌فرمود:

روزی امام حسین علیه السلام به عیادت بیماری رفت، او به شدت از تب می‌سوخت، وقتی آن حضرت وارد خانه بیمار شد، تب او قطع گردید. بیمار به امام حسین علیه السلام عرض کرد: به راستی من به حقانیت آن مقامی که به شما عطا شده راضی شدم، تب از شما فرار می‌کند؟ امام حسین علیه السلام فرمود: والله! ما خلق الله شیئاً إلا وقد أمره بالطاعة لنا. به خدا سوگند! خداوند هیچ چیزی نیافریده، جز آن‌که به او دستور داده تا در فرمان ما باشد.

آنگاه می‌گوید: ما صدایی را شنیدیم ولی شخص را نمی‌دیدیم که می‌گفت: لبیک، و امام حسین علیه السلام فرمود:

أليس أمير المؤمنين علیه السلام أمرک أن لا تقربني إلا عدوًّا أو مذنباً لكي تكوني كفارةً لذنوبه، فما بال هذا؟

مگر امیر مؤمنان علی علیه السلام به تو دستور نداده که جز به دشمن و شخص گنه کار نزدیک نشوی که کفاره گناهان او باشی؟ گناه این شخص چیست؟

(گفتنی است که) آن مریض عبدالله بن شداد بن هادی لیبی بود.^۲

شیخ طوسی علیه السلام در «تهذیب الأحکام» می‌نویسد: ایوب بن اعین

۱۳/۹۶۳

گوید: امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

زنی در بیت الله الحرام مشغول طواف کعبه بود، پشت سرش مردی بود، زن بازوی خود را از چادر بیرون آورد، آن مرد دستش را روی بازوی زن گذاشت، خداوند توانا همچنان دست آن مرد را روی بازوی زن چسبانید،

۱. الخرائج: ۲۵۲/۱ ح ۶، بحار الأنوار: ۱۸۲/۴۴ ح ۷.

۲. المناقب: ۵۱/۴، بحار الأنوار: ۱۸۳/۴۴ ح ۸.



حاجیان از این امر مطلع شدند، و از طواف باز ماندند، کار به جایی رسید که به نزد امیر فرستادند، مردم اجتماع کردند، و به سوی فقها فرستادند تا حکم او را بپرسند.

فقها گفتند: باید دست این مرد را برید، چرا که او جنایت نموده است. حاکم گفت: آیا در اینجا کسی از فرزندان پیامبر خدا محمد مصطفی ﷺ نیست؟

گفتند: چرا، همین امشب امام حسین ﷺ وارد شده است. امیر شخصی را نزد امام حسین ﷺ فرستاد تا حضرتش تشریف فرما شود. آن حضرت تشریف آورد، امیر گفت: ببین این دو نفر چه کار کرده‌اند؟ امام حسین ﷺ رو به قبله ایستاد و دستان مبارکش را به سوی آسمان بلند نمود و مدت زیادی مشغول دعا شد، سپس نزد آن دو نفر آمد و دست مرد را از بازوی زن جدا کرد.

امیر گفت: آیا این مرد را به سبب این کار مجازات نمی‌کنی؟
حضرت فرمود: نه.^۱

۱۴/۹۶۴ علامه مجلسی ﷺ در «بخار الأنوار» می‌نویسد: برادر عطاء بن سائب گوید:

من روز عاشورا در کربلا حضور داشتم، دیدم مردی از قبیله تیم بنام «عبدالله جویره» نزد امام حسین ﷺ آمد و گفت: یا حسین!
امام حسین ﷺ فرمود:

چه می‌خواهی؟ (آن ملعون) گفت: مژده باد «تورا» به آتش!!
امام حسین ﷺ فرمود: کلا اِنِّي اقدم على ربِّ غفور، وشفيع مطاع،
وَأنا من خير إلى خير، من أنت؟
هرگز چنین نیست، همانا من به سوی پروردگار آمرزنده، شفیع و فرمان روا می‌روم، من از جانب خیر هستم و به سوی خیر می‌روم، تو کیستی؟

گفت: من فرزند جویره هستم.





امام حسین علیه السلام دستان مبارکش را به قدری بلند کرد که ما سفیدی زیر بغلش را دیدیم، آنگاه در حق آن ملعون نفرین کرد و عرضه داشت:

اللّٰهُمَّ جَرِّهْ إِلَى النَّارِ؛

خداوندا! او را دچار آتش کن!

ابن جویره خشمگین شد و برآشفست و بر حضرتش حمله نمود؛ ولی اسبش دچار اضطراب گردید و او را سرنگون ساخت به گونه‌ای که پایش در رکاب ماند و سرش به سوی زمین آویزان شد، اسب او رم کرد و با سرعت می‌رفت و سر او به هر سنگ و درختی می‌خورد، تا این که پا و ساق پا و ران او قطعه قطعه شد، و شقه دیگر تن (نحشش) همچنان در رکاب اسب آویزان مانده و بدین وسیله وارد آتش دوزخ شد.^۱

در کتاب «جامع الأخبار» می‌نویسد: ۱۵/۹۶۵

عربی بادیه‌نشین حضور امام حسین علیه السلام آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا! دیه کاملی را ضامن شده‌ام و لیکن اکنون از پرداخت آن ناتوانم، با خودم گفتم: از بزرگوارترین مردم درخواست می‌کنم، و بزرگوارتر از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را ندیده‌ام.

امام حسین علیه السلام فرمود:

ای برادر عرب! من از تو در مورد سه موضوع سؤال می‌نمایم. اگر یکی از آنها را پاسخ دادی یک سوّم دیه‌ای که گفتمی می‌پردازم و اگر دو سؤال را پاسخ دادی دو سوّم و اگر هر سه سؤال را پاسخ دادی همه آن را می‌پردازم.

اعرابی گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا شخصیتی مثل شما از من (عوام) می‌پرسد، در حالی که شما از خاندان علم و شرف هستید؟

امام حسین علیه السلام فرمود:

أرى، از جد بزرگوام رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:
المعروف بقدر المعرفة؛
نیکی و عطا به اندازه معرفت هر شخص است.

اعرابی گفت: از آنچه می خواهید پرسید! اگر توانستم پاسخ می دهم و
گرنه از حضرت شما می آموزم و نیرویی جز از خدا نیست.
امام حسین علیه السلام فرمود:

أي الأعمال أفضل؟ «کدام اعمال برتر است!»

اعرابی گفت: الإیمان بالله؛ «ایمان به خدا».

امام حسین علیه السلام فرمود:

فما النجاة من المهلكة؟ «راه رهایی از هلاکت چیست؟»

اعرابی گفت: الثقة بالله؛ «اعتماد به خدا».

امام حسین علیه السلام فرمود:

فما يزين الرجل؟ «چه صفتی موجب زینت مرد است؟»

اعرابی گفت: علم معه حلم؛ «دانشی که همراه بردباری باشد».

امام حسین علیه السلام فرمود: فإن أخطأ ذلك؟ اگر این صفت را نداشته باشد چه؟

اعرابی گفت: مال معه مروءة؛ «ثروتی که با جوانمردی باشد».

امام حسین علیه السلام فرمود: اگر این را هم نداشته باشد.

اعرابی گفت: فقر معه صبر؛ «فقری که توأم با شکیبایی باشد».

امام حسین علیه السلام فرمود: اگر این هم نداشته باشد چه؟

اعرابی گفت: پس بر چنین شخصی صاعقه‌ای از آسمان فرود آید و او
را بسوزاند که او سزاوار این بلا است.

در این هنگام آن حضرت خندید و کیسه پولی که هزار دینار طلا در آن
بود به وی عطا نمود و انگشتر خویش را نیز - که نگین آن دویست درهم
ارزش داشت - به او بخشید.

آنگاه فرمود:

یا اعرابی! أعط الذهب إلى غرمانك، واصرف الخاتم في نفقتك؛
ای اعرابی! این هزار دینار طلا را در ازای دیه بپرداز و این انگشتر را در
مخارج زندگیت مصرف کن.

اعرابی عطای امام حسین علیه السلام را گرفته و این آیه را خواند:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾^۱؛

«خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد...»^۲.

۱۶/۹۶۶ علامه مجلسی رحمته الله در «بحار الأنوار» می‌نویسد: ابوسلمه گوید:

سالی با عمر بن الخطاب در مراسم حج شرکت داشتم، هنگامی که به
ناحیه «ابطح» رسیدیم، ناگهان عربی بیابانی به طرف ما آمد، وقتی نزد عمر
رسید گفت: ای امیرالمؤمنین (!!) من لباس احرام پوشیده بودم در این
میان، چند تخم شترمرغی را دیده و آنها را پخته و خوردم، اکنون چه
کفاره‌ای بر من واجب است؟
عمر گفت: من حکم این مسأله را نمی‌دانم (!!) بنشین شاید خداوند به
وسیله یکی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله گشایشی در کار تو قرار دهد.

در این هنگام، امیر مؤمنان علی علیه السلام با فرزندش امام حسین علیه السلام آمدند،
عمر گفت: ای اعرابی! این علی بن ابی طالب است، سؤال را از او بپرس!
اعرابی برخاست و سؤالش را پرسید.

علی علیه السلام اشاره به امام حسین علیه السلام کرد و فرمود:

ای اعرابی؛ پاسخ سؤال را از این کودک جويا شو.

اعرابی گفت: چرا هر کدام از شما به دیگری حواله می‌کنید؟

مردم به او اشاره نمودند و گفتند: وای بر تو! این فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله

است از او بپرس.

۱. سورة انعام، آیه ۱۲۴.

۲. جامع الأخبار: ۱۳۷ (باندکی تفاوت)، بحار الأنوار: ۱۹۶/۴۴ ح ۱۱.

اعرابی گفت: ای فرزند رسول خدا! من از خانه‌ام برای انجام مراسم حج خارج شدم و در حالی که لباس احرام پوشیده بودم .. و مسأله خود را مطرح نمود ..

امام حسین علیه السلام در پاسخ وی فرمود:

آیا شتر داری؟ گفت: آری.

فرمود: خذ بعدد البيض الذي أصبت نوقاً فاضربها بالفحولة، فما فصلت فاهدها إلى بيت الله الحرام.

به تعداد تخم شتر مرغی که خورده‌ای شتر ماده را با شتر نر جفت‌گیری کن. هر چه بچه بیاورند به خانه خدا هدیه کن.

عمر رو به امام حسین کرد و گفت: یا حسین! شاید بعضی از شترها سقط جنین کنند؛ (در این صورت وظیفه‌اش چیست).

امام حسین علیه السلام فرمود:

ای عمر! شاید بعضی از تخم شتر مرغ‌ها هم فاسد باشد.

عمر گفت: راست گفتمی و خوب گفتمی.

در این هنگام امیر مؤمنان علی علیه السلام برخاست و فرزندش را به سینه خود چسبانید و این آیه را قرائت فرمود:

﴿ذُرِّيَّةٌ بِفَظِّهَا مِنْ بَعْضِ وَاللَّهِ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱؛

«آنان فرزندان من هستند که برخی از برخی دیگر (فضیلت) گرفته‌اند و خداوند شنوا و داناست.»^۲

شیخ صدوق علیه السلام در کتاب «کمال الدین» می‌نویسد: ابن عباس گوید:

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۴.

۲. بحار الأنوار: ۱۹۷/۴۴ ح ۱۲. ابن حدیث با کمی اختلاف در ص ۴۷۸ ح ۹۲۸ ذکر کرده است.

همانا خداوند متعال فرشته‌ای دارد بنام «دردائیل»، این فرشته دارای شانزده هزار بال است، میان هر بال وی تا بال دیگرش هوایی وجود دارد که فاصله آن هوا، همانند میان آسمان و زمین است.

روزی آن فرشته با خود می‌گفت: آیا مافوق پروردگار ما چیزی هست؟ خداوند متعال از گفته وی آگاه شد. پس بالهای او را دو برابر افزایش داد که مجموع بالهای او سی و دو هزار بال شد.

آنگاه خدای متعال به او وحی فرمود که: پرواز کن!

او به پرواز در آمد و مدت پانصد سال پرواز کرد؛ ولی هنوز سرش به یکی از قوائم عرش نرسیده بود (که خسته شد).

هنگامی که خداوند از خستگی او آگاه شد، به او وحی فرمود: ای فرشته! به جایگاه خویش باز گرد! زیرا که من خدای بزرگ و برتر و بالاتر از هر بزرگی هستم و بالاتر از من هیچ چیزی نیست، و من هرگز به مکان توصیف نمی‌شوم.

آنگاه خداوند بال‌ها و مقام او را گرفته و از صف فرشتگان بیرونش نمود. هنگامی که امام حسین علیه السلام در عصر پنج شنبه و شب جمعه پا به عرصه وجود گذاشت؛ خدای مهربان به فرشته مالک، خازن آتش وحی فرمود: آتش را به خاطر کرامت مولودی که برای محمد صلی الله علیه و آله در دنیا متولد شده بر دوزخیان خاموش کن!

و به فرشته رضوان، خازن بهشت وحی فرمود: بهشت برین را به خاطر قدوم کریمانه مولودی که برای محمد صلی الله علیه و آله متولد شده زینت نموده و معطر کن.

همچنین خداوند به حوریان وحی فرمود: به خاطر مولودی که در دنیا برای محمد صلی الله علیه و آله متولد شده خود را آراسته و به دیدار یکدیگر نایل گردند.

و نیز خداوند به فرشتگان وحی فرمود: برخیزید و صف بکشید! و مشغول تسبیح، تحمید، تمجید و تکبیر شوید، چرا که در دنیا برای محمد صلی الله علیه و آله مولودی مسعودی متولد شده است.

همچنین خداوند متعال به جبرئیل وحی فرمود: با هزار قبیله از فرشته که هر قبیله هزار هزار فرشته است - بر اسبان ابلق (به رنگ سیاه و





سفید) که زین شده و لگام زده شده‌اند و بر پشت آنها قبه‌های درّ و یاقوت و به همراه آنها فرشتگانی بنام روحانیون است که در دست آنها طبق‌هایی از نور است، سوار شوید و به سوی محمد ﷺ بروید و قدم مولودش را تبریک و تهنیت گوید.

وأخبره يا جبرئيل! إني قد سمّيته الحسين وهنّته وعزّه و قل له: يا محمّد، يقتله شرار أمتك على شرار الدوابّ، فويل للقاتل، وويل للسائق، وويل للقائد، قاتل الحسين ﷺ أنا منه بريء وهو منّي بريء، لأنّه لا يأتي أحد يوم القيامة إلاّ وقاتل الحسين ﷺ أعظم جرماً منه، قاتل الحسين يدخل النار يوم القيامة مع الذين يزعمون أنّ مع الله إلهاً آخر، والنار أشوق إلى قاتل الحسين ممّن أطاع الله إلى الجنّة.

ای جبرئیل! به پیامبر بگو: من او را «حسین» نامیدم، به او تهنیت گفته و او را تسلیت داده و بگو:

ای محمّد! شرار اُمت تو که بر بدترین اسبان سوارند این فرزندان را می‌کشند، وای بر قاتل او! وای بر کسانی که اسبها را می‌رانند! وای بر کسانی که راهنمای آنها می‌شوند! من از قاتل حسین ﷺ بیزارم، او نیز از من بیزار و دور است، چرا که روز قیامت جرم قاتل حسین ﷺ از همه بزرگتر است. روز قیامت قاتل او با کسانی که با خیال خود برای خدا شریک قرار داده‌اند در آتش خواهند بود، آتش دوزخ به قاتل حسین ﷺ اشتیاق بیشتری دارد از کسی که خدا را برای رسیدن به بهشت اطاعت کرده است.

رسول خدا ﷺ فرمود: در این میان که جبرئیل پیام الهی را گرفته و به سوی زمین فرود می‌آید، به فرشته «دردائیل» برخورد، دردائیل به وی گفت: ای جبرئیل! امشب در آسمان چه خبر است؟ آیا برای اهل دنیا قیامتی برپا شده است؟

جبرئیل گفت: نه، ولیکن نوزادی در دنیا برای حضرت محمد ﷺ متولد شده که اینک خداوند مرا فرستاده تا به او تبریک و تهنیت گویم.

آن فرشته گفت: ای جبرئیل! تو را به حق خدایی سوگند می‌دهم که تو و

مرا فرید! وقتی خدمت حضرت محمد ﷺ رسیدی سلام مرا به حضرتش برسان و بگو: تو را به حق این مولود سوگند می‌دهم که از خدا بخواه تا از من راضی شده و بال و مقام مرا - که در میان فرشتگان داشتم بازگرداند! جبرئیل به سوی زمین فرود آمد، وقتی به حضور پیامبر خدا ﷺ شرفیاب شد، و همچنان که خداوند فرموده بود به او تبریک، تهنیت و تسلیت گفت؛ پیامبر خدا ﷺ فرمود: آیا اُمت من او را می‌کشند؟

جبرئیل گفت: آری، ای محمد!

پیامبر خدا ﷺ فرمود: ما هؤلاء بأمتي، أنا بريء منهم والله عزوجل بريء منهم.

آنان از اُمت من نیستند، من از آنان بیزارم، خداوند متعال نیز از آنان بیزار است.

جبرئیل گفت: یا محمد! من نیز از آنان بیزارم.

پس از آن، پیامبر خدا ﷺ نزد فاطمه زهرا ﷺ آمد و به خاطر این نوزاد به وی تبریک و تسلیت گفت.

فاطمه زهرا ﷺ گریست و فرمود: کاش من او را نزاییده بودم، خداوند قاتلش را وارد دوزخ نماید!

پیامبر خدا ﷺ فرمود: أنا أشهد بذلك يا فاطمة! ولكنّه لا يقتل حتى يكون منه إمام تكون منه الأئمة الهادية بعده.

دخترم فاطمه! من نیز بر این امر گواهی می‌دهم. ولی حسینم کشته نخواهد شد تا این که امامی از او به وجود آید که از او پیشوایان هدایتگر به وجود خواهند آمد.

آنگاه پیامبر خدا ﷺ فرمود: امامان پس از من اینان هستند:

- ۱ - الهادی (هدایتگر)؛ علی ﷺ .
- ۲ - المهتدی (هدایت کننده)؛ حسن ﷺ .
- ۳ - الناصر (یاری کننده)؛ حسین ﷺ .
- ۴ - المنصور (یاری شده)؛ علی بن الحسین ﷺ .
- ۵ - الشافع (شفاعت کننده)؛ محمد بن علی ﷺ .
- ۶ - النّفاع (نفع رساننده)؛ جعفر بن محمد ﷺ .



۷ - الأَمین (امین)؛ موسی بن جعفر علیه السلام .

۸ - الرضا (مورد رضایت)؛ علی بن موسی علیه السلام .

۹ - الفعّال (فعال)؛ محمّد بن علی علیه السلام .

۱۰ - المؤتمن (مؤتمن)؛ محمّد بن علی علیه السلام .

۱۱ - العلام (بسیار دانا)؛ حسن بن علی علیه السلام .

۱۲ - القائم (قیام کننده)؛ کسی که عیسی بن مریم علیه السلام پشت سرش نماز می خواند.

در این هنگام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از گریه آرام شد. آنگاه جبرئیل قضیه آن فرشته و گرفتاری او را به عرض پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسانید.

ابن عباس گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام را که در میان پارچه پشمینه‌ای قنّاق شده بود به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:

اللهم بحقّ هذا المولود عليك، لا بل بحقك عليه، وعلى جدّه
محمّد وإبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب إن كان للحسين بن
عليّ بن فاطمة عندك حقّ فأرض عن دردائيل وردة عليه أجنحته
ومقامه من صفوف الملائكة.

خداوند! به حقی که این مولود به تو دارد، نه، بلکه به حقی که تو نسبت به او و جدش محمّد، و (اجدادش) ابراهیم، اسماعیل و یعقوب داری، اگر این حسین بن علی، فرزند فاطمه در پیشگاه تو حق و قدر و منزلتی دارد! از دردانیل راضی شو، و بال و مقام او را در میان فرشتگان به او عطا فرما! پس خدای مهربان دعای پیامبر رحمت را پذیرفت و آن فرشته را امرزید و بال و مقام او را در میان فرشتگان به او بازگرداند. آن فرشته در بهشت چنین معروف شد که: «این آزاد شده حسین بن علی، فرزند فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است».^۱

علامه مجلسی رحمته الله در توضیح این روایت می گوید: بر فرض صحّت این

۱. کمال الدین: ۲۸۲/۱ ح ۳۶، بحار الأنوار: ۲۴۸/۴۳ ح ۲۴ و ۱۸۴/۵۹ ح ۲۷ (به صورت اختصار).

روایت، به نظر می‌رسد که شاید آن فرشته به محض خطور چنین اعتقادی به این گرفتاری مبتلا شده، نه این که او عقیده داشته که خداوند متعال دارای مکانی بوده است.

یا این که منظورش از این که: «آیا مافوق پروردگار ما چیزی هست؟» این بوده که: مافوق عرش پروردگار ما، مکان یا مرتبه‌ای بوده! از این رو، چنین عقیده‌ای از او نشانگر کوتاهی او در شناخت عظمت و جلالت خداوند است.

بنابراین، ذکر نفی مکان برای برطرف کردن توهم افرادی است که گاهی چنین خیال می‌کنند، و خداوند متعال دانا است.

در کتاب «غیبت» آمده است: ۱۸/۹۶۸

پیشوای ششم، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

فرشته‌ای از اهل ایمان بود که او را «صلصائیل» می‌گفتند، روزی خداوند متعال او را برای مأموریتی فرستاد، او در اجرای این امر سستی نمود، به همین جهت، خداوند پر و بال وی را گرفت و به جزیره‌ای از جزایر دریا تبعید کرد.

تا این که شب تولد امام حسین علیه السلام فرا رسید، در آن شب فرشتگان از خدای متعال اجازه گرفتند تا برای تهنیت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر مؤمنان علی مرتضی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام فرود آیند.

خداوند به آنان اجازه داد، آنان گروه گروه از عرش و هر آسمانی به آسمان دیگری به سوی زمین برای تهنیت فرود آمدند، در این هنگام به فرشته صلصائیل برخوردند که در جزیره‌ای افتاده بود، وقتی او را دیدند، توقف کردند.

صلصائیل گفت: ای فرشتگان خدای رحمان! کجا می‌روید! و برای چه فرود آمده‌اید؟

فرشتگان گفتند: یا صلصائیل! قد ولد فی هذه اللیلة اکرم مولود

ولد في الدنيا بعد جدّه رسول الله ﷺ وأبيه عليّ ﷺ وأمه فاطمة ﷺ وأخيه الحسن ﷺ وهو الحسين ﷺ ، وقد استأذنا الله في تهنئة حبيبه محمد ﷺ لولده فأذن لنا .

ای صلصائیل! امشب در دنیا گرامی ترین مولود، پس از جدش رسول خدا ﷺ و پدرش علی مرتضی ﷺ و مادرش فاطمه زهرا ﷺ و برادرش حسن مجتبی ﷺ متولد شده، و او حسین ﷺ است، ما از خداوند اجازه خواستیم تا در تهنیت حبیبش محمد ﷺ برای فرزندش شرکت جوئیم، و خدای متعال برای ما اجازه داد.

صلصائیل گفت: ای فرشتگان خدا! من شما را به حق خدا، پروردگار ما و شما، و به حق حبیبش محمد ﷺ و به حق این مولود سوگند می‌دهم! مرا نیز به همراه خود نزد حبیب خدا محمد مصطفی ﷺ ببرید، که شما و من از او تقاضا کنیم، تا از خدا بخواهد به حق این مولودی که خداوند به او بخشیده که خطای مرا بیامرزد و پر و بال شکسته مرا عطا کرده و مرا به مقامی که با فرشتگان مقرب داشتیم، بازگرداند.

فرشتگان، صلصائیل را به همراه خود نزد رسول خدا ﷺ آوردند، ولادت فرزندش امام حسین ﷺ را به آن حضرت تهنیت گفته و قصه آن فرشته را تعریف کردند، و از آن حضرت خواستند و قسم یاد کردند تا خداوند را به حق امام حسین ﷺ قسم دهد تا خدا خطای او را بیامرزد و پر و بال شکسته او جبران کرده و او را به مقامی که با فرشتگان مقرب داشت، باز گرداند.

پیامبر خدا ﷺ برخاست و نزد دخترش فاطمه زهرا ﷺ آمد و به او فرمود: فرزندم حسین را بیاور.

فاطمه زهرا ﷺ امام حسین ﷺ را در حالی که قنطاق شده بود، آورد. جدش رسول خدا ﷺ در حالی که با ملاحظت و مهربانی با فرزندش سخن می‌گفت او را گرفت و در میان کف دست خود نزد فرشتگان آورد. وقتی فرشتگان او را دیدند زبان به تهلیل و تکبیر باز کرده و خدای را حمد و ثنا گفتند. پیامبر خدا ﷺ به سوی قبله متوجه شد و امام حسین ﷺ را به طرف آسمان گرفت و عرض کرد:

اللهم إني أسألك بحقّ إبنی الحسین أن تغفر لصلصائل خطیته،
وتجبر کسر جناحه، وترده إلى مقامه مع الملائكة المقرّبین.

خداوندا! من تو را به حقّ این فرزندم حسین سوگند می‌دهم! که از خطای
صلصائل درگذری و بال او را عطا کنی و او را به مقامی که با فرشتگان
مقرب داشت، بازگردانی!

خداوند مهربان دعای پیامبر رحمت خود را به خاطر سوگندی که داد
پذیرفت و خطای صلصائل را بخشید و بال او را عطا کرد و او را به
مقامی که با فرشتگان مقرب داشت، بازگردانید.^۱

۱۹/۹۶۹ علامه مجلسی رحمته الله در «بحار الأنوار» می‌نویسد: در برخی از اخبار
آمده است:

روزی عرب بیابانی حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و عرض
کرد: ای رسول خدا! من بچه آهوئی شکار کرده‌ام اینک آن را برای دو
فرزند تو حسن و حسین علیهما السلام هدیه آورده‌ام.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را پذیرفت و برای او دعای خیر کرد.

امام حسن علیه السلام در کنار جدّ بزرگوارش ایستاده بود، بچه آهو را خواست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز به او عطا کرد. ساعتی نگذشت که امام حسین علیه السلام

آمد، دید برادرش با بچه آهوئی بازی می‌کند، به او گفت:

برادرم! این بچه آهو را از کجا آورده‌ای؟

امام حسن علیه السلام گفت: جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من عطا فرموده است.

امام حسین علیه السلام با سرعت به سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شتافت و گفت: ای جدّ

بزرگوار! برای برادرم بچه آهوئی عطا کرده‌ای که با آن بازی می‌کند، آیا

مثل آن را به من عطا نمی‌کنی؟

امام حسین علیه السلام درخواست خود را تکرار می‌کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله

ساکت بود، در عین حال فرزندش را با مهربانی دلداری می‌داد و با سخنان



مهرآمیزی مهربانی می نمود تا این که امام حسین علیه السلام اصرار کرد و نزدیک شد که گریه کند.

(راوی گوید:) در همین حال، ناگاه کنار درب مسجد سر و صدایی بلند شد، نگاه کردیم و دیدیم آهوئی با بچه خود می آید که گرگی پشت سرش است و آن دو را سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می راند، و با دنبش آن را می زد. وقتی به حضور حضرت رسیدند، آهو با زبان فصیح گفت: ای رسول خدا! من دو بچه داشتم، یکی از آنها را شکارچی شکار کرد و به سوی شما آورد، این یکی برای من باقی مانده بود که دلم با آن خوش بود، همین الآن که مشغول شیردادن آن بودم، ناگاه شنیدم گوینده ای می گفت:

أسرعی أسرعی یا غزاة! بخشفك إلى النبی محمد صلی الله علیه و آله وأوصلیه سریعاً، لأنّ الحسین علیه السلام واقف بین یدی جدّه وقد همّ أن یبکی والملائكة بأجمعهم قد رفعوا رؤوسهم من صوامع العبادة، ولو بکی الحسین علیه السلام لبکت الملائكة المقربون لبکاته.

ای آهوا! با سرعت برخیز و بچه خود را فوری به پیامبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله برسان، زیرا که هم اکنون فرزندش حسین علیه السلام در برابر جدش ایستاده و می خواهد گریه کند، همه فرشتگان سر از عبادتگاهشان برداشته و نظاره گر این منظره اند، اگر حسین علیه السلام گریه کند همه فرشتگان مقرب بجهت گریه او، گریه خواهند کرد.

همچنین شنیدم که گوینده ای می گفت: ای آهوا! پیش از آن که اشک حسین علیه السلام بر صورتش جاری شود با سرعت خود را به او برسان! و گرنه این گرگ را به تو مسلط می کنم تا تو را با بچه ات بخورد.

ای رسول خدا! هم اکنون من مسافت زیادی را طی کرده ام، ولی چون زمین زیر پایم در نور دیده شد، با سرعت خودم را به حضور شما رساندم، من خدای را ستایش می کنم که پیش از آن که اشک حسین علیه السلام به صورتش جاری شود در حضور شما حاضر شدم.

در این هنگام یاران رسول خدا ﷺ زبان به تهلیل و تکبیر بلند کردند، و پیامبر خدا ﷺ در حق آهو دعای خیر نموده و برای او برکت خواست. امام حسین ﷺ بچه آهو را گرفته و نزد مادرش فاطمه زهرا ﷺ آمد و آن بانوی بزرگوار نیز خوشحال و مسرور گشت.^۱

۲۰/۹۷۰ عالم بزرگوار سید نعمت‌الله جزائری ﷺ در «زهر الربیع» می‌نویسد:

شخصی نامه‌ای به امام حسین ﷺ داد که حاجتش را نوشته بود.
امام حسین ﷺ فرمود:

حاجتك مقضية؛ حاجت تو بر آورده شد.

به امام حسین ﷺ گفته شد: ای فرزند رسول خدا! اگر به نامه‌اش توجه می‌فرمودید و به اندازه نیازش پاسخ می‌دادید، بهتر نبود؟
امام حسین ﷺ فرمود:

يسألني الله تعالى عن ذلّ مقامه بين يدي حتى أقرء رقعة.

خداوند متعال از خواری او در برابرم بازخواست می‌کند تا این که نامه‌اش را بخوانم.^۲

۲۱/۹۷۱ در کتاب «صراط المستقیم» می‌نویسد: هنگامی که سر مطهر امام

حسین ﷺ را وارد شهر دمشق کردند، شخصی در کنار سر مطهر حضرتش این آیه را قرائت کرد که:

﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾^۳

«آیا گمان کردی که اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت ما بودند؟»

خداوند سر مطهر حضرتش را با زبان عربی گویا ساخت که:

۱. بحار الأنوار: ۳۱۲/۴۳ ضمن ح ۷۳.

۲. نظیر این روایت در «معالی السبطين: ۶۵» نقل شده است.

۳. سوره کهف، آیه ۹.

أعجب من أهل الكهف قتلي وحملی .

شگفت انگیزتر از اصحاب کهف، کشته شدن من و حمل سرم می باشد.^۱

۲۲/۹۷۲ باز در همان کتاب آمده است: اعمش گوید:

مردی را در طواف خانه خدا دیدم که می گوید: خداوندا! مرا بیمارز، و من می دانم که هرگز مرا نخواهی آمرزید.

از او پرسیدم: چرا چنین می گویی؟!

گفت: من از جمله افرادی بودم که مأموریت داشتیم سر مطهر امام حسین علیه السلام را به سوی یزید لعنه الله ببریم، ما در کنار دیری فرود آمدیم، سفره پهن کردیم تا غذا بخوریم، ناگاه دیدیم دستی از دیوار بیرون آمده و می نویسد:

أترجو أمة قتلت حسيناً شفاعة جدّه يوم الحساب

آیا اُمّتی که حسین علیه السلام را کشتند، امید دارند که جدّش در روز قیامت آنها را شفاعت کند؟

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

ما وحشت کرده، ترسیدیم، عده‌ای از ما خواستند آن دست را بگیرند ولی پنهان شد، وقتی در مجلس یزید شدیم، مرا شبانه به نگهبانی گماشتند، من دیدم که حضرت آدم، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم السلام با گروهی از فرشتگان فرود آمدند، جبرئیل به تک تک یاران من دمید (و آنها مردند) وقتی به من نزدیک شد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

دعه، لا یغفر الله له؛

او را رها کن، خداوند او را نیامرزد.

پس مرا رها کردند.^۲

پایان بخش

این بخش را با گفتاری از آیت الله حاج شیخ جعفر شوشتری رحمته به پایان می‌برم، وی در بخشی از کتاب معروف خود «الخصائص الحسينية» پنجاه امتیاز برای امام حسین علیه السلام می‌شمارد، که ما برخی از آنها را انتخاب کرده و با روایاتی که در مورد اسرار و پاداش زیارت امام حسین صلوات الله علیه وارد شده، بیان می‌نماییم:

وی در کتاب ارزشمند خود می‌نویسد:

۱- کسی که امام حسین علیه السلام را زیارت کند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ضامن شده که او را در روز قیامت زیارت نماید.
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

ضمنت على الله وحق علي أن أزور من زاره فأخذ بعضده فأنجيه
من أهوال القيامة وشدائده حتى أصيره في الجنة.^۱

به خداوند متعال ضامن شدم و بر من لازم است این که زائر فرزندم حسین علیه السلام را در روز قیامت زیارت کنم و از دست او گرفته و از سختیها و شداید آن روز، نجاتش داده و وارد بهشتش نمایم.

۲- در روایت دیگری آمده: امام حسین علیه السلام فرمود:

من زارني في حياة زرتة بعد وفاته ... وإن وجدته في النار
أخرجته.^۲

کسی که مرا در دوران زندگی خویش زیارت کند من پس از وفاتش به زیارت او خواهم آمد ... و اگر او در آتش باشد، نجاتش خواهم داد.

۱. الخصائص الحسينية: ۱۵۹ (با اندکی تفاوت). نظیر این روایت را علامه مجلسی رحمته در «بحار الأنوار:

۱۲۳/۱۰۰ م ۳۰ نقل کرده است.

۲. بحار الأنوار: ۱۶/۱۰۱ ح ۱۹.





آیه الله شوشتری^۱ گوید: این آخرین حالت برای زائر امام حسین^۲ است و نسبت به کسانی است که گناهشان بیشتر باشد.^۲

۳- خداوند متعال مکه را آفرید و پیش از گستردن زمین، آن را به عنوان حرم و محل مورد احترام قرار داد، ولی در مورد سرزمین کربلا، امام سجّاد حضرت علی بن الحسین^۳ فرموده است:

اتخذ الله أرض كربلا حرمًا آمنًا مباركاً قبل أن يخلق الله أرض الكعبة ويتخذها حرمًا بأربعة وعشرين ألف عام، وأنه إذا زلزل الله تبارك وتعالى الأرض وسيرها رفعت، كما هي بتربتها نورانية صافية.

خداوند متعال بیست و چهار هزار سال پیش از آفرینش کعبه، سرزمین کربلا را به عنوان حرم امن و مبارک برگزید، و همچنین زمانی که خداوند زمین را لرزاند زمین کربلا را با تربتش - که نورانی و شفاف است - بالا برد و آن را در برترین باغهای بهشت قرار داد.

و آن از بهترین مسکنهای بهشت است که جز پیامبران و رسولان - رسولان اولوالعزم - در آن ساکن نمی شوند.

همانا این سرزمین در میان باغهای بهشتی می درخشد؛ همان گونه که ستارگان فروزان در میان ستارگان نورافشانی می کند، نور این سرزمین دیدگان بهشتیان را خیره می کند و با صدای بلندی می گوید:

أنا أرض الله المقدّسة الطيّبة المباركة التي تضمّنت سيّد الشهداء وسيّد شباب أهل الجنّة.

من سرزمین مقدّس، پاک و مبارکی هستم که سید و آقای شهیدان و سرور جوانان اهل بهشت را دربرداشته ام.^۳

۴- سرزمین مکه به قدرت خدای توانا به سخن آمد و به سبب کرامتی که خداوند بر آن داده بود افتخار نمود و گفت:

۱. در «الخصائص» چنین آمده: این آخرین حالت رهایی برای زائران است.

۲. الخصائص الحسينية: ۱۶۵.

۳. کامل الزیارات: ۴۵۱ ح ۵، بحار الأنوار: ۱۰۸/۱۰۱ ح ۱۰، الخصائص الحسينية: ۲۴۰.



کدام سرزمین همانند من است و حال آن که خداوند متعال خانه‌اش را بر روی من بنا نموده که مردم از هر راه دوری متوجه من می‌شوند و مرا حرم امن خود قرار داده است.

[کربلا بر آن فضل و برتری دارد، وقتی مگه چنین افتخار نمود] خداوند متعال به آن وحی فرمود که:

آرام باش و به آنچه به تو ارزانی شده افتخار مکن! آنچه برای تو ارزانی داشته‌ام در برابر برتری سرزمین کربلا همانند سوزنی است که در دریایی فرود آمده و قطره‌های از آب آن را با خود بردارد.

ولولا تربة كربلاء ما فضلتك، ولولا من تضمنته أرض كربلاء ما خلقتك ولا خلقت البيت الذي به افتخرت.

اگر خاک کربلا نبود تو را برتری نمی‌دادم، و اگر نبود آن کسی که کربلا او را در خود جای داده، نه تو را می‌آفریدم و نه خانه‌ای که بدان افتخار می‌نمایی. پس آرام باش و در جایگاه خود قرار گیر و متواضع و فروتن و نرم باش و نسبت به سرزمین کربلا تفاخر و تکبر نورز که در غیر این صورت تو را (بر زمین) فرو برده و در آتش دوزخ قرار می‌دهم.^۱

۵ - خداوند کعبه را مغناطیس دلها قرار داده که دلها را از نقاط دور و نزدیک به سوی خود می‌کشد، دلها نیز در آرزوی کعبه و اهل آن هستند، چرا که در قرآن می‌فرماید:

﴿فَجَعَلْ أُمَمًا مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾^۲

پس تو، دل‌های گروهی از مردم را متوجه آنان ساز.

امام حسین علیه السلام نیز مغناطیس دل‌های شیعیان است، آنان در دل‌های خود کششی ویژه به سوی امام حسین علیه السلام احساس می‌نمایند، به گونه‌ای که نسبت به دوستی امامان دیگر علیهم السلام امتیاز دارد و این امر در مراجعه به

۱. کامل الزیارات: ۴۳۹ ح ۲، بحار الأنوار: ۱۰۱/۱۰۶ ح ۳ (با تفاوت در الفاظ)، الخصائص الحسينية: ۲۴۰.

۲. سورة ابراهيم، آیه ۳۷.

وجدان آشکار می‌گردد.^۱

نویسنده علیه السلام گوید: اینک بخشی از اسراری که در مقام و منزلت امام حسین صلوات الله علیه روایت شده است، بیان می‌نمایم:

۱ - شیخ ابن قولویه در کتاب «کامل الزیارات» می‌نویسد:
امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

روزی امام حسین علیه السلام در دامن پر مهر جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با او بازی می‌کرد و هر دو می‌خندیدند. در این هنگام، عایشه گفت: ای رسول خدا! علاقه و محبت شما نسبت به این کودک چقدر زیاد است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: *و یلک! و کیف لا أحبّه ولا أعجب به؟ وهو ثمرة فؤادی و قرّة عینی؟ أما إن أمتی ستقتله، فمن زاره بعد وفاته کتب الله له حجّة من حججی.*

وای بر تو! چگونه او را دوست نداشته باشم و به او مهر نورزم؟ که او میوه دل من و نور چشم من است. آگاه باش که به زودی اتم او را خواهند کشت. پس هر کس او را پس از شهادتش زیارت کند، خداوند پاداش یکی از حجهای مرا در نامه اعمال او می‌نویسد.

عایشه شگفت‌زده شد و گفت: ای رسول خدا! یک حج از حجهای شما؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، دو حج از حجهای من.

شگفتی عایشه بیشتر شد و گفت: دو حج از حجهای شما؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، چهار حج از حجهای من.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پیوسته عایشه تعجب می‌کرد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تعداد حجها اضافه می‌نمود تا این که به نود حج با عمره‌های خودشان رساندند.^۲

۲ - و نیز شیخ ابن قولویه علیه السلام در کتاب مزبور از امام صادق علیه السلام روایت

۱. الخصائص الحسينية: ۲۲۸.

۲. کامل الزیارات: ۱۳۳ ح ۱، بحار الأنوار: ۲۴/۲۶۰ ح ۱۰۱.

نموده که حضرتش به مفضل - یا به جابر، چنان که در کتاب «مزار کبیر» و مزار سید بن طاووس رحمه الله آمده است - فرمود:

کم بینک و بین قبر الحسین علیه السلام؟

فاصله میان شما تا قبر مطهر امام حسین علیه السلام چقدر است؟
گفت: پدر و مادرم به فدای شما! به مقدار سفر یک روز و مقداری از روز دیگر.

حضرت فرمود: آیا قبر آن حضرت را زیارت می‌کنی؟
گفت: آری.

فرمود: **أَلَا أُهْرِكُ أَلَا أُفْرِحُكَ بَعْضُ ثَوَابِهِ؟**

آیا به تو مژده دهم و با بیان گوشه‌ای از پاداش زیارت آن حضرت، مسرورت بنمایم؟

عرض کردم: آری، قربانت گردم.

حضرت فرمود: **إِنَّ الرَّجُلَ مَنْكُم لِيَأْخُذَ فِي جِهَازِهِ وَيَسْتَهَيِّأُ لَزِيَارَتِهِ فَيَتَبَاشَرُ بِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا خَرَجَ مِنْ بَابِ مَنْزِلِهِ رَاكِبًا أَوْ مَاشِيًا وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ أَلْفَ آلَافٍ مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى يُوَافِيَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام.**

هرگاه یکی از شما شیعیان، اثاث سفرش را بر می‌دارد و آماده سفر به سوی قبر آن حضرت می‌گردد، اهل آسمان به او مژده می‌دهند، وقتی از درب خانه‌اش بیرون می‌رود - چه پیاده و چه سواره - خداوند هزاران هزار فرشته^۱ به او موکل می‌نماید که تا رسیدن به قبر مطهر امام حسین علیه السلام بر او تحیت و درود فرستند.

ای مفضل! هنگامی که به قبر امام حسین علیه السلام رسیدی، درب حرم مطهرش بایست و این کلمات را بگو، زیرا که به تعداد هر کلمه‌ای که گویی نصیب و بهره‌ای از رحمت خداوند عایدت می‌گردد. - آنگاه حضرت آن کلمات را بیان فرمود -

وقتی به سوی قبر مطهر حضرتش راه افتادی برای هر گامی که از زمین



برمی داری و بر آن می گذاری، پاداش کسی را که در راه خدا جنگیده و به خون خود آغشته شده است، می دهند. وقتی بر قبر مطهر سلام دادی با دست آن را لمس کن و بگو:

السلام عليك يا حجة الله في سمانه وأرضه؛

سلام بر تو ای حجّت خدا در آسمان و زمینش.

آنگاه به نماز پرداز که پاداش هر رکعت نماز در این مکان مقدّس همانند پاداش کسی است که هزار حجّ و عمره بجای آورده و هزار بنده آزاد نموده و گویی هزار مرتبه در راه خدا به همراه پیامبر مُرسلی فرستاده شده، جهاد نموده است.

هنگامی که از زیارت قبر امام حسین علیه السلام بازگشتی منادی ندا سر می دهد - که اگر سخن او را می شنیدی تمام عمرت را در کنار قبر مطهر امام حسین علیه السلام می ماندی - او می گوید:

طوبى لك أيها العبد! قد غنمت وسأمت، وقد غفر لك ما سلف، فاستأنف العمل.

ای بنده! خوشا به حال تو! بهره مند گشتی و از هر گونه آفت رهائی یافتی، اعمالت را از ابتدا آغاز کن که تمام گناهان گذشته ات آمرزیده شد.

پس اگر زائر آن حضرت، همان سال یا در همان شب یا در همان روز بمیرد قبض روح او به عهده خداوند متعال است، هنگامی که زائر به سوی منزل خود باز می گردد فرشتگان با او همراه می شوند و در طی راه به او استغفار نموده و بر او درود می فرستند.

وقتی به منزلش رسید فرشتگان گویند: پروردگارا! این بنده توست که موفق به زیارت قبر فرزند پیامبرت شده، اینک به منزل خودش بازگشت، ما کجا رویم؟

ندایی از آسمان می آید که: یا ملائکتی! قفوا بباب عبدي، فسبحوا وقدسوا واکتبوا ذلك في حسناته إلی یوم یتوقی.

ای فرشتگان من! کنار درب خانه بنده من بایستید و تا هنگام مرگش، تسبیح و تقدیس نمایید و پاداش این عمل را در نامه حسنات وی بنویسید.

امام صادق علیه السلام فرمود: فرشتگان پیوسته در کنار درب خانه زائر امام



حسین علیه السلام می‌ایستند و به تسبیح و تقدیس خدا مشغول می‌شوند و پادشاه این عمل را در نامهٔ حسنات آن زائر می‌نویسند.

وقتی این زائر از دنیا رفت فرشتگان در کنار جنازهٔ او، کفن و غسل و نماز او حاضر شده می‌گویند: پروردگارا! ما را مأمور نمودی تا درب بندهات بایستیم اینک او از دنیا رفت ما به کجا رویم؟

ندا می‌آید: یا ملائکتی! قفوا بقبر عبدي فسبحوا و قدسوا و اکتبوا ذلك في حسناته إلى يوم القيامة.

ای فرشتگان من! تا روز قیامت کنار قبر بنده‌ام بایستید و به تسبیح و تقدیس مشغول شده و پادشاه آن را در نامهٔ حسنات او بنویسید.^۱

نویسنده علیه السلام گوید: منظور از «کلمات» که فرمود: وقتی به درب حرم مطهر رسیدی آن را بگو، همان زیارت دهم از زیارات امام حسین علیه السلام است که علامه مجلسی علیه السلام در کتاب «التحفة» نقل نموده است.

۳ - استاد شیخ من، محدث عالی قدر، میرزا حسین نوری علیه السلام در کتاب «مستدرک الوسائل» می‌نویسد:

سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

إِنَّ لَهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مِائَةَ أَلْفٍ لِحِظَةِ إِلَى الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْهُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ مِنْهُ، وَيَغْفِرُ لِزَائِرِي قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام خَاصَّةً وَلِأَهْلِ بَيْتِهِمْ وَلِمَنْ يَشْفَعُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَاتِبًا مِنْ كَانِ.

همانا خداوند متعال در هر شبانه روز صد هزار مرتبه به ساکنان زمین نظر می‌فرماید و هر کس را که بخواهد آمرزیده و هر کس را که بخواهد عذاب می‌نماید، ولی بخشش خاصی نسبت به زائران قبر مطهر امام حسین علیه السلام و خانوادهٔ آنها و کسانی که در روز قیامت مورد شفاعت آنان قرار می‌گیرند - هر کس که باشد - دارد.

عرض کردم: گرچه آن شخص مستحق دوزخ باشد؟

۱. کامل الزیارات: ۳۷۴ ح ۵، مصباح الزائر: ۲۵۲، بحار الأنوار، ۱۰۱/۱۶۳ ح ۸ و ۲۲۹ ح ۲۶.

فرمود: وإن كان، ما لم يكن ناصباً؛

آری، به شرط آن که ناصبی نباشد.^۱

۴- باز در همان کتاب آمده است: داوود بن کثیر گوید:

پیشوای ششم، امام صادق علیه السلام می فرماید:

إن فاطمة بنت محمد علیها السلام تحضر زوار قبر ابنها الحسين علیه السلام

فتستغفر لهم ذنوبهم.

به راستی که فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در کنار

زائرین قبر فرزندش امام حسین علیه السلام حاضر شده و برای گناهان آنان طلب

آمرزش می نماید.^۲

۵- باز در همان کتاب آمده است: سیف تمار گوید: از امام صادق علیه السلام

شنیدم که می فرمود:

زائر الحسين علیه السلام مشقّ يوم القيامة لعائة رجل، کلهم قد وجبت

لهم النار ممّن كان في الدنيا من المسرفين.

زائر امام حسین علیه السلام در روز قیامت صد نفر را شفاعت می نماید، و شفاعت

او در مورد آنها که همگی مستحق آتش بودند و در دنیا از جمله مسرفان

بودند، پذیرفته می شود.^۳

۶- باز در همان کتاب می نویسد: یکی از اصحاب ما گوید:

من سرّه أن ينظر إلى الله يوم القيامة، وتهون عليه سكرة الموت

وهول المطلع فليكثر زيارة قبر الحسين علیه السلام، فإنّ زيارة الحسين علیه السلام

زيارة رسول الله صلی الله علیه و آله.^۴

۱. کامل الزیارات: ۳۱۱ ح ۴، بحار الأنوار: ۲۷/۱۰۶ ح ۲۵، المستدرک: ۲۳۸/۱۰ ح ۱۱۹۲۳.

۲. کامل الزیارات: ۲۳۱ ح ۹، بحار الأنوار: ۵۵/۱۰۶ ح ۱۴، المستدرک: ۲۴۱/۱۰ ح ۱۱۹۳۱.

۳. کامل الزیارات: ۳۰۹ ح ۲، بحار الأنوار: ۷۷/۱۰۶ ح ۳۶، المستدرک: ۲۵۲/۱۰ ح ۱۱۹۵۵.

۴. کامل الزیارات: ۲۸۲ ح ۱، بحار الأنوار: ۷۷/۱۰۶ ح ۲۲.

کسی که دوست دارد در روز رستاخیز به خداوند متعال نظر نماید^۱، و در هنگام جان دادن، سكرات مرگ^۲ و موافق روز قیامت بر او آسان شود؛ زیاد به زیارت امام حسین علیه السلام برود، چراکه زیارت آن حضرت، همان زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

۷ - محمد بن مشهدی در کتاب «مزار» خویش می‌نویسد: در روایتی آمده است:

أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَخْلُقُ مِنْ عَرَقِ زَوَّارِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام مِنْ كُلِّ عَرَقٍ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلِكٍ يَسْبَحُونَ اللَّهَ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَلِزَوَّارِ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.^۳

همانا خداوند متعال از هر (قطره) عرق زائر قبر امام حسین علیه السلام هفتاد هزار فرشته می‌آفریند که آنان خدای را تسبیح نموده و تا روز قیامت به زائرین آن حضرت استغفار می‌نمایند.

۸ - یکی از دوستان اهل علم من، از یکی از دانشمندان گذشته و مورد اعتماد نقل کرد که وی در عالم خواب می‌بیند:

روز قیامت بر پا شده و مردم از هر گروه محشور شده و به پیشگاه الهی در حرکتند، او از خداوند متعال در مورد مقام و منزلت و پاداشی که خداوند بر آنها در نظر گرفته، می‌پرسد. تا این که از مقام شهدا می‌پرسد و به او مقامات آنها را نشان می‌دهند.

بالاخره از مقام والای سرور شهیدان سیدالشهداء صلوات الله علیه می‌پرسد. در این هنگام از جانب خداوند سبحان خطاب می‌رسد: همانا برای او

۱. علامه مجلسی علیه السلام در شرح این روایت می‌گوید: مراد از نظر به خداوند متعال، نظر به رحمت و کرامت باری تعالی است یا مراد، نظر به سوی اولیای او، یا نهایت شناخت انسان از خدای متعال بر حسب کشش فکری و قابلیت اوست.

۲. سكرات مرگ: شهادتی که انسان در هنگام جان دادن متحمل می‌شود.

۳. بحار الأنوار: ۱۰۱/۲۵۷ ح ۳.





در پیشگاه ما مقام و منزلتی است که جز من و او، کسی از آن آگاه نیست.

۹ - یکی از دوستان من - که اهل حدیث و قلم است - از من پرسید:
چرا در اکثر روایات پاداش زیارت امام حسین علیه السلام حجّ قرار داده شده است؟

در پاسخ وی گفتم: بنی امیه و دشمنان دین خدا، دل شریف امام حسین سلام الله علیه را شکسته و چند روز پیش از روز عرفه، آن حضرت را از مکه بیرون نمودند. به همین جهت، خداوند متعال دماغ دشمنان و بدخواهان آن حضرت را به زمین مالیده و حقیقت حجّ را تغییر داده و ثواب زیارت آن حضرت را چندین برابر پاداش حجّ قرار داد.

ما نیز خداوند جلّ و علا را بر اعلاّی کلمه امام حسین علیه السلام و افزایش آن هر سال بیش از سال قبل، و بر ابطال و سرنگونی کلمه باطل از اولین و آخرین، سپاس می‌گوییم.

۱۰ - یکی از خطیبان از اهل ادب، از من در مورد استمرار مهاجرت سرور مجاهدان و شهیدان امام حسین علیه السلام از من پرسید که: چرا امام حسین علیه السلام با خاندانش به سوی کربلا حرکت کرده و کودک شیرخوار خود را فدا نموده با آن که می‌دانست کشته خواهد شد؟

من در پاسخ وی گفتم: هر قانونی دارای حرمت است و بر پیروان آن قانون لازم است که به آن قانون احترام کرده و از آن پیروی نموده و در حفظ آن کوشا باشند. از طرفی، مردم در نسبت به احترام قانون، سه گروهند:

۱ - بالاترین حدّ احترام به قانون، آن است که شخص خودش را برای حفظ آن اصل شریف، فدا کند.

۲ - پایین‌ترین حدّ آن است که اعتنایی به آن نداشته باشد.

۳ - و میان این دو حدّ، همان حدّ متوسط احترام به حساب می‌آید.

از این نظر، گروه‌هایی که در جهان هستند و حکومت‌هایی که در دنیا حاکمند نسبت به خود دارای قوانینی هستند، آنان خدمتگزاران به قانون خودشان را به مراتب رعایت احترام آن، ارزش قائل می‌شوند. رعایت این اصل در یک قانون دنیوی محفوظ بوده و کسی منکر آن نیست. بنابراین، رعایت قانون الهی - همانند قرآن مجید - چقدر ارزش دارد؟ حافظ و نگهبان این قانون الهی، سید و آقای مجاهدان نیکوکار است، که با خانواده خود به سوی کربلا هجرت فرمود تا با این عمل مقدس خود عظمت دین و قانون الهی را به جهانیان برساند و بر غیر مستحقان و نااهلان آن خط بطلان کشد.

آری، آن حضرت با این مهاجرت و مجاهدت، نهضت عظیم و مقدسی را پی‌ریزی کرد که آن علت محدثه برای دین گردید، گویی با این نهضت مقدس دین را پس از نابودی آن، با قربانی کردن جان عزیز خویش و خون پاک خاندان و بارانش، زنده نمود.

از طرفی، چون این نهضت شریف و بی‌نظیر مورد انکار شگاکان مغرض قرار خواهد گرفت. همان‌گونه که امامت و امیری سرور یکتاپرستان امیر مؤمنان علی صلوات الله علیه را در روز غدیر - با آن همه شهرتی که داشت و در دیدگاه هزاران مرد و زن بود - مورد انکار برخی مغرضان قرار گرفت. به همین جهت، این علت احیاء، نیازمند علت دیگری برای بقاء و حفظ این نهضت بی‌نظیر است که پیوسته در دنیا باقی بماند.

بدیهی است که این نهضت بی‌نظیر باقی نمی‌ماند جز با اقامه عزای دوستداران آن حضرت و جلسات ذکر و مصیبتی که - با همه اقسامش - برپا می‌دارند، و در واقع، این مجالس عزاداری علت بقای این نهضت شریف بوده و مکمل آن هستند.

بنابراین، هم اکنون قوام دین با دو نهضت است:





۱ - نهضت مقدّس، بی نظیر و ارزشمندی که امام حسین علیه السلام با فدا نمودن جان عزیز خود و خاندان و فرزندان و یارانش بوجود آورد.

۲ - نهضت‌های مقدّس و پاکی که با اقامه مجالس عزاداری و تعزیه خوانی بر پا می‌شود که خود، نگه‌دارنده این نهضت عظیم هستند.

به همین جهت، بر تمام دینداران - بلکه بر هر فرد از بشریت - لازم است نسبت به اموری که نشانگر امر الهی و احیای امر پیشوایان علیهم السلام است، قیام نمایند.

و در واقع برپایی چنین محافلی اشاره‌ای است به نهایت تأسف از آن که از جهاد در پیشگاه مبارک حضرتش را از دست داده‌اند و به عنوان پذیرش دعوت آنان و تأیید این مطلب است که این بزرگواران به امر ولایت و سرپرستی امت سزاوارتر بوده‌اند از آنها که او را از مقامی که خدا برای آنها قرار داده کنار زدند و این عمل سپاسگزاری از حقوق آنان نسبت به بشریت بوده و صله‌ای باشد برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان پاک و پاکیزه آن حضرت و موجب سرور و شادمانی معصومین علیهم السلام باشد.

به همین جهت، پیشوایان معصوم علیهم السلام در موارد گوناگون مردم را با سخنان زیبای خود بر برپایی این امور مقدّس تشویق و ترغیب می‌نمودند. آنجا که می‌فرماید:

فإنّ في اجتماعكم ومذاكراتكم إحياء أمرنا، وخير الناس بعدنا من
ذاكر بأمرنا ودعا إلى ذكرنا.^۱

همانا اجتماعات شما و گفتگوهای شما، موجب احیای امر ماست، و بهترین مردم پس از ما، کسانی هستند که امر ما را یادآوری نموده^۲ و مردم را به سوی این امر بخوانند.

۱. بشارة المصطفى: ۱۱۰، بحار الأنوار: ۲۵۲/۷۴ ح ۲۱ و ۲۰۰/۸ ح ۸ به نقل از امامی مفید علیه السلام.

۲. در بحار الأنوار (ج: ۷۴) چنین آمده است: امر ما را یاد نموده و به سوی این امر باز گردند.

در روایت دیگری می‌خوانیم:

هل العیش إلا هذا.

آیا زندگی جز یاد ماست؟!؟

در روایت آمده:

شيعتنا منّا ومضافون إلينا فلهم معنا قرابة خاصّة، رضوا بنا أئمّة،
ورضينا بهم شيعة، يحزنهم حزننا، ويسرّهم سرورنا، ونحن نطلع
على أحوالهم، ونتألّم لتألّمهم.

شیعیان ما از ما و به سوی ما هستند، آنان با ما قرابت و خویشاوندی ویژه‌ای
دارند، آنان به امامت ما راضی شده‌اند ما نیز به پیرو و شیعه بودن آنان راضی
شده‌ایم، غم و اندوه ما آنان را محزون و غمگین و سرور و خوشحالی ما
آنان را مسرور و خوشحال می‌نماید، ما از احوال آنان آگاه شده و بر
ناراحتی آنان ناراحت می‌شویم.

امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید:

من أحبّنا بقلبه، وأخدمنا ببیده ولسانه فهو معنا في الغرفة التي
نحن فيها.^۱

کسی که با دلش ما را دوست داشته و با دست و زبانش در خدمت ما باشد، او
در بهشت در درجه و غرفه ما خواهد بود.

بنابراین، یاری آنان مخصوص به مورد خاصی نیست، بلکه هر عملی
که باعث استواری دعوت آنان و جلب توجه دیدگان به سوی عنایتی شود
که خداوند سبحان به ایشان عطا فرموده - که همان خلافت کبری است -
نصرت و یاری آنان به شمار می‌آید.

در اینجا نباید اشکال شود که: شاید برخی از اقسام اقامه عزاداری به
گونه‌ی لهو باشد، چرا که او در مقام گریاندن و محزون نمودن دلهاست،

۱. بحار الأنوار: ۱۰۱/۲۷ ح ۶۴ (با اندکی تفاوت).



چنین قسمی تخصصاً از موضوع آن خارج است.

و اما این که امام حسین صلوات الله علیه می دانست که به زودی کشته خواهد شد با وجود این بر چنین امری اقدام نمود.

در پاسخ این سؤال باید بگوییم:

تکالیف شرعی نسبت به امام حسین صلوات الله علیه بستگی به دانش ظاهری آن حضرت داشت نه دانش غیبی آن حضرت.

بنابراین، وقتی اطاعت و فرمانبرداری اهل کوفه با مکاتبه بزرگان آن شهر یکی پس از دیگری بر آن حضرت آشکار شد، که با میل خود و بدون اجبار به این عمل اقدام نموده و خودشان ابتداءً - بدون این که از آنان خواسته باشند - آماده یاری امام حسین علیه السلام شدند، حضرت در صورت ظاهر ناگزیر بودند که از مدینه خارج شده و در برابر برپایی دین خدا و کلمه او و ابقای آن قیام نماید.

پس از نظر شرعی و عقلی بر ما لازم است که این احسان را با اقامه یاد امام مظلوم و شهیدمان - با همه اقسام عزاداری - سپاسگزاری نماییم، تا در این امر مقدس با آن حضرت شریک شده و آن را تقدیس نماییم، و گفتاری زیبای خداوند را که می فرماید: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾^۱؛ «آیا پاداش نیکی جز نیکی است» امثال نماییم.


علاوه بر این که بر پایی چنین مجالسی از بزرگترین شعائر دین است و از بارزترین مصداق آیه کریمه ﴿وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾^۲؛ «و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد این کار نشانه تقوای دلهاست»، می باشد.

بدیهی است روایتی را که در مورد علم امام حسین علیه السلام بیان کردیم با

۱. سوره الرحمن، آیه ۶۱.

۲. سوره حج، آیه ۳۲.

روایتی که در کتاب شریف «کافی» نقل شده هیچ گونه منافاتی ندارد که در آن روایت آمده:

«افعال و کارهای معصومین  همگی معهود از ناحیه خدای متعال است»^۱.

پرواضح است که عهد پروردگار حکیم مطلق، عین حکمت و مطلق آن است.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بخش ششم



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قطره‌ای از دریای مناقب
نور چشمان پیامبر ثقلین
زینت عبادت کنندگان

حضرت علی بن الحسین

علیه صلوات المصلین



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱/۹۷۳ قاضی نعمان در کتاب «مناقب» می‌نویسد: نقل شده:

روزی حسن بن الحسن بن علی در برابر امام سجاده علیه السلام ایستاد به طوری که آن حضرت می‌شنید و در حضور عده‌ای از مردم شروع به ناسزا گفتن به آن حضرت نمود.

امام سجاده علیه السلام چیزی به او نگفت، حتی یک حرف هم در پاسخ او نفرمود. عده‌ای از یاران حضرتش که حضور داشتند، از این امر ناراحت شده و غمگین گشتند.

وقتی حسن رفت، امام سجاده علیه السلام به آنان فرمود:

شنیدید این شخص چه گفت؟

گفتند: آری، شنیدیم و از این جریان ناراحت شدیم، ما دوست داشتیم شما پاسخ او را بدهید و ما نیز حرفهایی به او بگوئیم.

امام سجاده علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

﴿وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱

«و فرودبرندگان خشم و درگذرندگان از مردم، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.



آنگاه فرمود: دوست دارم با هم به خانه‌اش برویم تا پاسخ مرا نیز بشنوید
چراکه سزاوار نبود در همان مجلس پاسخ او را بدهم.

یاران حضرتش برخاسته و به طرف خانه او به راه افتادند، آنان خیال
می‌کردند که آن حضرت از او انتقام می‌گیرد، وقتی به خانه او رسیدند در
زدند و خود حسن بیرون آمد، وقتی امام سجّاد علیه السلام را با اطرافیان‌ش دید
یقین کرد که آن حضرت برای انتقام گرفتن آمده است. به همین جهت،
شروع به حرف زدن کرد.
امام سجّاد علیه السلام فرمود:

آرام باش برادرم! آنچه در آنجا گفتمی ما شنیدیم اینک ما می‌گوییم و تو
گوش کن:

إِنْ كَانَ الَّذِي قُلْتُ لِي كَمَا قُلْتَ فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لِي، وَإِنْ
لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ كَمَا قُلْتَ، فَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ.

اگر آنچه را که تو در مورد من گفتمی، همان گونه باشد، من از خداوند
می‌خواهم که مرا بیامرزد و اگر چنین نباشد، من از خدا می‌خواهم که تو را
بیامرزد.

حسن، از این سخن امام سجّاد علیه السلام شرم‌منده شد و برخاست و سر مبارک
و میان دو چشمان امام علیه السلام را بوسید و گفت: بلکه، سوگند به خدا! آنچه در
مورد شما گفتم، چنان نیست. آنگاه پوزش طلبید، و عذر خواست.^۱

باز در همان کتاب آمده است: گفته شده: ۲/۹۷۴

یکی از غلامان امام سجّاد علیه السلام در باغ آن حضرت کار می‌کرد، روزی
امام علیه السلام برای سرکشی به باغ آمد، دید آن غلام (در انجام کار خویش
کوتاهی نموده و موجب خراب‌کاری شده است، حضرت ناراحت شده

۱. شرح الأخبار: ۲/۲۵۷ ح ۱۱۵۷. نظیر این روایت را علامه مجلسی علیه السلام در بحار الأنوار: ۵۲/۲۴ ح ۱ آورده
است.

و برای تنبیه او با تازیانه‌ای که در دست داشت یک تازیانه به او زد و از باغ خارج شد.

امام سجاد علیه السلام پس از آن، کسی را نزد غلام فرستاد تا خدمت حضرتش حاضر شود، وقتی غلام تازیانه را در برابر حضرتش دید خیال کرد که حضرتش می‌خواهد او را مجازات کند.
امام علیه السلام رو به او کرد و فرمود:

يا هذا! حملني الغضب على أن ضربتك فخذ السوط واقتص مني.
فلانی! خشم و ناراحتی مرا وادار نمود و تو را زدم اینک تازیانه را بگیر و از من قصاص کن!

غلام گفت: مولای من! سوگند به خدا! من خیال کردم که می‌خواهی مرا مجازات کنی و به راستی که من مستحق کیفر و مجازاتم، چگونه از تو قصاص کنم؟ امام علیه السلام فرمود:

وای بر تو! از من قصاص کن!

غلام گفت: مولای من! پناه بر خدا می‌برم، من از شما گذشتم، شما راحت و آسوده باشید.

امام سجاد علیه السلام چندین بار این مطلب را تکرار فرمود و غلام آن حضرت را حلال می‌نمود. وقتی امام علیه السلام دید که غلام قصاص نمی‌کند، فرمود:

الضيعة صدقة عليك؛ باغ به عنوان صدقه مال تو باشد.^۱

امام سجاد علیه السلام پس از پایان زمستان، لباس‌های زمستانی خود را و پس از پایان تابستان، لباس‌های تابستانی خود را صدقه می‌داد.^۲

۱. شرح الأخبار: ۲۶۲/۳ ح ۱۱۴۶، بحار الأنوار: ۹۶/۴۶ ضمن ح ۸۴. این حدیث شریف را مولف علیه السلام با اختصار نقل کرده، و نظیر این روایت را ابن شهر آشوب در المناقب: ۱۵۸/۴ آورده است.

۲. شرح الأخبار: ۲۶۲/۳ ح ۱۱۶۷ (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: ۹۰/۴۶ ضمن ح ۷۷. نظیر این روایت در المناقب: ۱۵۴/۴ نقل شده است.



در کتاب «الثائب فی المناقب» آمده است: زهری گوید:

برادری داشتم که برادری ما به خاطر خدا بود، من خیلی او را دوست داشتم، او در هنگام جهاد با رومیان به شهادت رسید، من به این مقام او غبطه می‌خوردم و خوشحال بودم و آرزو می‌کردم که من نیز به همراه او بودم و به شهادت می‌رسیدم.

با این آرزو شبی خوابیدم، او را در خواب دیدم، به وی گفتم: خدا با تو چگونه رفتار کرد؟

گفت: خداوند به جهت جهاد من و محبتی که به حضرت محمد ﷺ و خاندان او داشتم مرا آمرزید و به شفاعت علی بن الحسین صلوات الله علیهما ملک مرا در بهشت، از هر جهت به مسافت مسیر صد هزار سال گسترش داد.

گفتم: من هم دوست داشتم که همانند تو به شهادت می‌رسیدم.

گفت: مقام تو از من به مسافت هزار هزار سال برتر و بالاتر است.

گفتم: چگونه؟

گفت: مگر تو امام سجاد ﷺ را هر جمعه یک مرتبه ملاقات نکرده و بر او سلام نمی‌کنی؟ و وقتی چهره مبارکش را می‌بینی بر محمد و آل محمد ﷺ درود نمی‌فرستی؟ آنگاه در این زمان شوم - زمان بنی امیه - از آن حضرت حدیث نقل می‌نمایی و خود را در معرض مشکلات قرار می‌دهی؛ ولی خداوند مهربان تو را حفظ می‌کند؟! (و بدین سبب مقامی بس ارجمند در پیشگاه الهی داری).

زهری گوید: من از خواب بیدار شدم، با خودم گفتم: شاید این خواب آشفته بود و راست نیست.

باز خوابیدم، دوباره او را دیدم، گفتم: آیا در گفته من تردید نمودی؟ تردید به خود راه مده که شک و تردید کفر است، و آنچه که گفتم به کسی

مگو، چرا که به زودی امام سجّاد علیه السلام تو را از خوابت آگاه خواهد کرد، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابابکر را در راه شام از خوابش آگاه نمود. از خواب برخاستم و نمازم را خواندم، ناگاه فرستاده امام سجّاد علیه السلام آمد، خدمت امام سجّاد علیه السلام شرفیاب شدم، وقتی مرا دید فرمود:
ای زهری! دیشب در خواب چنین و چنان دیدی، دو مورد خوابی که دیدی هر دو صحیح و راست بودند.^۱

هالم جلیل القدر، سید بن طاووس رحمته الله در کتاب «استخارات» می نویسد:
زهری گوید:

با امام سجّاد علیه السلام نزد عبدالملک مروان رفتم، وقتی عبدالملک اثر سجده را در پیشانی امام سجّاد علیه السلام دید در شگفت شده و آن را بزرگ شمرد، و گفت:

ای ابا محمّد! به راستی که در عبادت کوشش می کنی؟ حقیقتاً عنایت خداوند شامل حال توست، تو پاره تن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستی، نسبت به آن حضرت نزدیک و در میان خاندان و معاصرانت دارای فضل بزرگی هستی. به راستی که علم، فضل، دین و پرهیزکاری که به تو عنایت شده به احدی همانند تو و پیش از تو جز نیاکان پاکت عطا نشده است.
عبدالملک شروع به ستایش آن حضرت نمود و او را ثنا گفت.
زهری گوید: امام سجّاد علیه السلام فرمود:

آنچه گفتم از فضل خدای سبحان و تأیید و توفیق اوست.
ای امیرالمؤمنین (II) چگونه می توان شکر نعمت های او را ادا نمود؟
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنقدر در نماز می ایستاد تا آن که قدمهایش ورم کرد، چنان در روزه داری تشنه می گشت که آب دهان مبارکش خشک می شد.
گفتند: ای رسول خدا! مگر خداوند متعال وعده آمرزش به تو نداده و

گناهان گذشته و آینده تو را نیامرزیده است؟!^۱
 پیامبر خدا ﷺ فرمود: آیا بنده شکر گزار نباشم؟!
 (آنگاه امام سجاده علیه السلام فرمود:)

الحمد لله على ما أهدى وأولى، وله الحمد في الآخرة والأولى، والله
 لو تقطعت أعضائي، وسالت مقلتي على صدري، لن أقوم لله جل
 جلاله بشكر عشر العشير من نعمة واحدة من جميع نعمه التي
 لا يحصيها العادون، ولا يبلغ حد نعمة منها جميع حمد الحامدين.

سپاس خدای را بر لطف و نعمتش، و او سزاوار سپاس و ستایش است در
 سرانجام و ابتداء، سوگند به خدا! اگر اعضای بدنم قطعه قطعه شود و
 چشمانم (از کثرت عبادت) بر روی سینه‌ام بیفتد، هنوز سپاس یک دهم از
 یک نعمتش را - در میان این همه نعمتهایی که شاکران از شمارش آن
 ناتوانند - بجای نیاورده‌ام، و سپاس تمام سپاسگزاران حتی برای یکی از آن
 نعمت‌ها نارسا است.

نه، سوگند به خدا! سعی و کوشش در شکرگزاری را رها نخواهم کرد تا
 خداوند مرا در این حال بنگرد و شب و روز و در پنهانی و آشکار چیزی
 مرا از شکر و سپاس و یادآوری نعمتهای باری تعالی مشغول نخواهد کرد.
 اگر خانواده‌ام حقی بر من نداشت و اگر مردم - از خاصه و عامه - حقوقی
 بر من نداشتند که ناگزیر باید آن حقوق را در حد توان رعایت نمود،
 همواره چشمانم را به سوی آسمان می‌دوختم و دلم را در گرو خدای
 مهربان می‌گذاشتم و دست از این کار بر نمی‌داشتم تا این که جانم را
 تسلیم خدای رؤوف می‌نمودم که او از بهترین داوران است.

در این هنگام اشک از دیدگان مبارک حضرتش جاری شد، عبدالملک
 نیز گریه کرد و گفت: چقدر فاصله است میان بنده‌ای که در جست و جوی
 آخرت است و بر آن می‌کوشد و میان بنده‌ای که از هر راهی که باشد

۱. اشاره است به آیه شریفه ﴿يُنْفِرْ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُمْسِكْ بِرِجْلَيْكَ مِنْ رِجْلَيْكَ وَسَيُجَنَّبُكَ مِنْ أَنْ تُؤَدَّ بِكَ سِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾؛ «تا خداوند گناهان گذشته و آینده (ای که به تو نسبت می‌دادند) ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایتت فرماید». «سوره فتح، آیه ۲۲».



خواهان دنیاست، که او دیگر در آخرت نصیبی ندارد.

آنگاه عبدالملک از نیازهای امام سجّاد علیه السلام پرسید و علت آمدنش را جویا شد و شفاعت آن حضرت را درباره کسانی که واسطه شده بود پذیرفت و از اموالش به حضرت صله داد.^۱

۵/۹۷۷ ابو علی فرزند شیخ طوسی علیه السلام در امالی خود می نویسد:

در روایتی آمده است: به امام سجّاد صلوات الله علیه گفته شد: چگونه صبح کردید ای فرزند رسول خدا؟
امام سجّاد علیه السلام فرمود:

أصبحت مطلوباً بثمان: الله تعالى يطلبني بالفرائض، والنبي صلى الله عليه وآله بالسنة، والعيال بالقوت، والنفس بالشهوة، والشيطان بالمعصية، والحافظان بحفظ العمل واللسان، وملك الموت بالروح، والقبر بالجسد، فأنا بين هذه الخصال مطلوب.^۲

در حالی صبح کردم که از هشت طرف مرا می خواهند:

- ۱- خداوند انجام واجبات را از من می خواهد.
 - ۲- پیامبر خدا صلى الله عليه وآله انجام سننی و مستحبات را
 - ۳- خانواده؛ تهیه زاد و توشه. ۴- نفس، برای شهوت رانی
 - ۵- شیطان برای معصیت و گناه. ۶- دو فرشته موکل برای حفظ عمل و زبان.
 - ۷- ملک الموت روح مرا می خواهد. ۸- و قبر هم جسد مرا می خواهد؛
- و من در گرو این خواسته ها و طلبکارها هستم.

۶/۹۷۸ ابو حمزه ثمالی گوید: مولایم امام سجّاد علیه السلام می فرمود:

روزی از خانه بیرون آمده و بر این دیوار تکیه دادم، ناگاه مردی که دو لباس سفید بر تن داشت پیدا شد، او بر من نگاه کرد و گفت:

۱. فتح الأبواب: ۱۷۰-۱۷۱، بحار الأنوار: ۵۶/۲۶ ح ۱۰.

۲. امالی طوسی: ۶۴۱ ح ۱۶ مجلس ۳۲، بحار الأنوار: ۶۹/۲۶ ح ۲۲.

ای علی بن الحسین! چه شده که تو را اندوهگین و محزون می‌بینم؟ آیا اندوه تو برای دنیاست که همانا آن روزی آماده‌ای است که نیکوکار و بدکار از آن بهره‌مند هستند.

گفتم: اندوه من به خاطر دنیا نیست، زیرا دنیا همان گونه است که تو می‌گویی.

گفت: پس برای آخرت محزون هستی؟! آن نیز وعده‌ای است درست که پسرانی قاهر به آن حکم می‌فرماید.

گفتم: اندوه من برای آخرت نیز نیست، زیرا که آن نیز همان گونه است که تو می‌گویی.

گفت: ای علی بن الحسین! پس حزن و اندوهت برای چیست؟

گفتم: از فتنه و آشوب ابن زبیر (برای مردم) می‌ترسم.

او لبخندی زد و گفت: ای علی بن الحسین! آیا کسی را دیده‌ای که از خدا بترسد و خدا او را نجات نبخشد؟

گفتم: نه.

گفت: ای علی بن الحسین! آیا تا حال کسی را دیده‌ای که بر خدا توکل

کند و خدا کفایتش نکند؟

گفتم: نه. در این هنگام نگاه کردم و کسی را ندیدم.^۱

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

۷/۹۷۹

پدرم امام سجّاد علیه السلام می‌فرمود: روزی سخت بیمار شدم، پدرم امام

حسین علیه السلام فرمود: چه میل داری؟ عرض کردم:

أشتهي أن أكون ممن لا أقترح علي ربي سوى ما يدره لي.

دوست دارم چنان باشم که پیشنهادی بر خداوند نداشته باشم، جز آنچه

خدا برای من تدبیر فرماید.

پدر بزرگوارم فرمود: آفرین بر تو! همانند حضرت ابراهیم خلیل - صلوات

الله علیه - شده‌ای، وقتی جبرئیل به او گفت: آیا نیازی داری؟

۱. الکافی: ۲/۶۳، (با اندکی تفاوت). این روایت در الغرائب: ۱/۲۶۹، بحار الأنوار: ۱۴۵/۴۶، ح ۱ و

۱۲۸۷۱، ح ۲۳، التوحید: ۳۷۳، ح ۱۷ و الإرشاد: ۲۵۸ نیز نقل گردیده است.



گفت: در برابر خداوند متعال اظهار نظری ندارم، بلکه او برای من کافی است، و خوب و کیل و نگهبانی است.^۱

۸/۹۸۰ زمخشری در کتاب «ربیع الأبرار» می‌نویسد: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که حضرتش فرمود:

الله من عباده خیرتان: فخیرته من العرب قریش، ومن العجم فارس.
خداوند از میان بندگانش دو تیره را انتخاب فرمود: از عرب، تیره قریش را
و از عجم، تیره فارس را.
و امام سجاد علیه السلام می‌فرمود:
أنا ابن الخیرتین؛ من فرزند دو تیره برگزیده خدا هستم.

زیرا که جدّ بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، مادرش دختر یزدگرد پادشاه بود.



ابوالأسود دثلی در این زمینه گوید:

وإنّ غلاماً بین کسری و هاشم لأکرم من نیطت علیه التمام
به راستی کودکی که از میان خاندان کسری و بنی هاشم می‌باشد بزرگوارتر
از آن است که برگردن او تعویذهایی آویزان شود.^۲

۹/۹۸۱ شیخ صدوق علیه السلام در «علل الشرائع» می‌نویسد: جابر جعفی گوید:
پیشوای پنجم، امام باقر علیه السلام می‌فرمود:

إنّ أهبی علیّ بن الحسین علیه السلام ما ذکر الله عزوجلّ نعمة علیه إلا سجداً،
ولا قرأ آية من کتاب الله عزوجلّ فیها سجود إلا سجداً، ولا دفع الله
عزوجلّ عنه سوءاً یخشاها، أو کید کاید إلا سجداً، ولا فرغ من صلاة
مفروضة إلا سجداً، ولا وثق لإصلاح بین اثنين إلا سجداً، وکان
أثر السجود فی جمیع مواضع سجوده، فسمی السجّاد لذلك.

۱. دعوات راوندی: ۱۶۸ ح ۴۶۸، بحار الأنوار: ۶۷/۴۶ ح ۳۴.
۲. بحار الأنوار: ۴/۴۶ ضمن ح ۴.

پدرم امام سجّاد علیه السلام هر گاه به یاد نعمتی از نعمت‌های خدا می‌افتاد سر به سجده می‌گذاشت، و هر آیه‌ای را که دارای سجده بود قرائت می‌فرمود، سجده می‌نمود.

او از هر امر ناراحت‌کننده‌ای، یا از حیلۀ حیلۀ گری که می‌ترسید و خداوند او را از شرّ آن آسوده می‌نمود، به شکرانه این نعمت، پیشانی بر زمین می‌سایید و سجده می‌کرد.

پس از هر نماز واجب سجده می‌نمود، وقتی میان دو نفر اصلاح می‌نمود سجده می‌کرد. به همین جهت، آثار سجده در همه اعضای سجده آن حضرت نمایان بود. از این رو حضرتش را سجّاد؛ (زیاد سجده‌کننده) نامیدند.^۱

۱۰/۹۸۲ قطب راوندی رحمته الله علیه در کتاب ارزشمند «خرائج» می‌نویسد: جابر گوید: امام باقر علیه السلام می‌فرمود:

هنگامی که دختر یزد جرد بن شهریار، آخرین پادشاه سلسله ساسانی را اسیر کرده و وارد شهر مدینه کردند، دختران مدینه به پشت بامها رفته و به تماشای او پرداختند، وقتی او را وارد مجلس عمر نمودند، از نور و پرتو جمالش مجلس روشن گشت، وقتی چشمش به عمر افتاد، گفت: پیروز باد هرمز.

عمر این سخن را شنید، خشمگین شده و گفت: این کافر مرا دشمنام می‌دهد و تصمیم گرفت او را مجازات نماید. امیر مؤمنان علی علیه السلام که شاهد این منظره بود رو به عمر کرد و فرمود: چیزی را که نمی‌دانی انکار نکن! عمر دستور داد که تا او را در معرض فروش قرار داده و به همه اعلان نمایند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: لا یجوز بیع بنات الملوك وإن کن کافرات

۱. علل الشرائع: ۱/۲۳۲، ج ۱، معارج الأنوار: ۶/۴۶، ح ۱۰.

ولكن أعرض عليها أن تختار رجلاً من المسلمين حتى تتزوج منه،
 وتحسب صداقها عليه من عطائه من بيت المال يقوم مقام الثمن.
 دختران پادشاهان را نباید فروخت، گر چه کافر باشند. او را مخیر کن تا
 یکی از مسلمانان را برگزیند و با او ازدواج نماید. و مهریه او را از سهم آن
 مرد، از بیت المال حساب کن که به جای قیمتش باشد.
 عمر گفت: چنین می‌کنم، آنگاه به آن بانو گفت: یکی از مسلمانان را به
 عنوان شوهر انتخاب کن.

آن بانوی بزرگوار دوری زد و دست بر شانه امام حسین علیه السلام گذاشت.
 امیر مؤمنان علی علیه السلام به او فرمود: چه نام داری ای کنیزک؟
 گفت: جهان شاه.

فرمود: بلکه نام تو شهربانو است.
 گفت: خواهرم شهربانوست.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: راست گفتی.

آنگاه امیر مؤمنان علی علیه السلام رو به امام حسین علیه السلام کرد و فرمود:
 احتفظ بها وأحسن إليها، فستلذ لك خير أهل الأرض في زمانه
 بعدك، وهي أم الأوصياء الذرية الطيبة؛

این دختر را نیکو نگهداری کن که به زودی فرزندی برای تو می‌آورد که او
 پس از تو، بهترین فرد روی زمین است، این دختر مادر اوصیاء، از ذراری
 پاک است.

پس علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام از این بانوی بزرگوار متولد شد.

در روایتی آمده است:

آن بانوی بزرگوار در هنگام زایمان از دنیا رفت، و این که او در آن محفل،
 امام حسین علیه السلام را برگزید جهتش این بود که آن بانو، حضرت فاطمه علیها السلام را
 در عالم خواب دید و پیش از آن که اسیر لشکریان گردد، مسلمان شد.
 او قصه شگفتی دارد که بدین شرح است: آن بانوی بزرگوار گوید:
 پیش از آمدن سپاهیان اسلام در خواب دیدم که حضرت محمد رسول

خدا ﷺ با امام حسین ﷺ به خانه ما تشریف فرما شدند، حضرت در مکانی جلوس فرمود و مرا برای امام حسین ﷺ خواستگاری نمود. پدرم پذیرفت و عقد بسته شد.

وقتی از خواب بیدار شدم، محبت او در دلم جای گرفت و به جز او به چیز دیگری نمی‌اندیشیدم.

شب دوم حضرت فاطمه زهرا ﷺ را در خواب دیدم، آن حضرت نزد من آمد و اسلام را بر من عرضه فرمود، من پذیرفته و مسلمان شدم. آنگاه بانوی بانوان جهانیان حضرت زهرا ﷺ فرمود:

إِنَّ الْغَلْبَةَ تَكُونُ لِلْمُسْلِمِينَ وَأَنْتَ تَصِلُنِي عَنْ قَرِيبٍ إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ ﷺ سَالِمَةً لَا يَصِيبُكَ بِسُوءٍ أَحَدٌ.

به زودی مسلمانان بر شما پیروز خواهند شد و تو صحیح و سالم پیش فرزندم حسین ﷺ خواهی رفت و هیچ خطری متوجه تو نخواهد شد.

آن بانوی بزرگوار گوید: بدین وسیله، من هم اکنون وارد مدینه شدم و تا حال هیچ ناراحتی متوجه من نشده و دست مرا انسانی لمس نکرده است.^۱

۱۱/۹۸۳ شیخ بزرگوار، علی بن محمد بن علی الخزاز قمی در کتاب گران سنگ «کفاية الأثر» می‌نویسد: عبیدالله بن عبدالله بن عتبه گوید:

من در محضر سیدالشهداء امام حسین ﷺ حضور داشتم که ناگاه علی بن الحسین ﷺ وارد شد، امام حسین ﷺ او را پیش خود خواند و محکم در آغوش گرفته و میان دو چشمانش را بوسید. آنگاه فرمود:

بأبي أنت! ما أطيب ريحك وأحسن خلقك؛

پدرم فدای تو بادا چقدر خوشبو هستی و چه خلق نیکویی داری.

از این سخن، از دلم چیزی خطور کرد، عرض کردم: پدر و مادرم به



فدایت ای فرزند رسول خدا! اگر - خدای نخواستہ، پناه بر او - روزی شما نبودید از چه کسی پیروی کنیم؟ فرمود:

از این پسر علی، او امام و پدر امامان است.

عرض کردم: مولای من! او هنوز سنّ کمی دارد!

فرمود: آری، فرزندش محمّد در سنّ نه سالگی به امامت می‌رسد، سپس مدّتی سکوت می‌نماید.

امام علیه السلام فرمود: آنگاه به راستی علم و دانش را می‌شکافد.^۱

شیخ صدوق علیه السلام در «کمال الدین» می‌نویسد: محمّد بن اسماعیل،

یکی از نوادگان امام موسی بن جعفر علیه السلام گوید:

پدرم از پدر بزرگوارش امام کاظم علیه السلام، از پدر گرامش امام صادق علیه السلام، از

پدر عالی مقامش امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرتش فرمود:

إِنَّ حَبَابَةَ الْوَالِيَّةِ دَعَا لَهَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهَا شَبَابَهَا،
وَأَشَارَ إِلَيْهَا بِأَصْبَعِهِ فَحَاضَتْ لَوَقْتِهَا، وَلَهَا يَوْمَئِذٍ مِائَةٌ سَنَةً وَثَلَاثَ
عَشْرَةَ سَنَةً.

حبابه والیه پیر زنی مؤمن بود که پدر بزرگوارم امام سجّاد علیه السلام بر او دعا فرموده و جوان گشت، حضرت با انگشت مبارکش به سوی او اشاره کرد و در همان وقت حیض گشت، و این در حالی بود که آن روز، او صد و سیزده سال داشت.^۲

نویسنده علیه السلام گوید: به زودی حدیثی نقل خواهد شد که در آن آمده: امام

باقر علیه السلام به حبابه والیه دعا فرمود و جوانی او بازگشت.^۳

البته ممکن است تنافی این دو حدیث را به دو طریق از میان برد:

۱. کفایة الأثر: ۲۳۴-۲۳۵. بحار الأنوار: ۱۹/۴۶ ح ۸.

۲. کمال الدین: ۵۳۷/۲ ح ۲. بحار الأنوار: ۲۷/۴۶ ح ۱۳. این روایت را ابن شهر آشوب در المناقب: ۱۳۵/۲ (با اندکی تفاوت) نقل کرده است.

۳. رجوع شود به: ص ۵۶۳ ح ۱۰۰۲ از همین مجلد.



- ۱- این که بگوییم: بخشی از پیری او را امام سجّاد^{علیه السلام} از بین برد و بخش دیگرش را امام باقر^{علیه السلام}.
- ۲- یا این که پس از مدّتی باز پیری سراغ او آمد و با دعای امام باقر^{علیه السلام} برای مرتبه دوّم جوان گشت.

۱۳/۹۸۵ در کتاب «مناقب» می‌نویسد: زهری گوید: سعید بن مسیب گوید: در مراسم حجّ چنین متعارف بود که تا امام سجّاد^{علیه السلام} از مکه خارج نمی‌شد مردم خارج نمی‌شدند، سالی من در خدمت حضرتش بودم، امام^{علیه السلام} از مکه خارج شد و من نیز به همراه آن حضرت خارج شدم. حضرت در یکی از منازل فرود آمد، دو رکعت نماز خواند و در سجده به تسبیح پروردگار مشغول شد. هیچ درخت و کلوخی در اطراف نماند مگر آنکه با آن حضرت تسبیح گفتند. من از تماشای این صحنه وحشت کردم، حضرت سر از سجده برداشت و فرمود: *مرکزیت کوی پیر سیدی*

ای سعید! آیا ترسیدی؟

عرض کردم: آری، ای فرزند رسول خدا!

فرمود: هذا التسبیح الأعظم! این تسبیح بزرگی است.^۱

۱۴/۹۸۶ شیخ طائفه، عالم بزرگوار شیخ طوسی^{رحمته الله علیه} در «امالی» خویش می‌نویسد: سالی امام سجّاد^{علیه السلام} برای انجام مراسم حجّ به سوی مکه به راه افتاد، وقتی به بیابانی میان مکه و مدینه رسید به راهزنی برخورد، راهزن به امام^{علیه السلام} گفت: پایین بیا! حضرت فرمود:

چه می‌خواهی؟

۱. المناقب: ۱۳۶/۴، بحار الأنوار: ۳۷/۴۶، ح ۳۳.



گفت: می‌خواهم تو را بکشم و هر چه داری به سرقت ببرم.
حضرت فرمود: من هر چه دارم با تو تقسیم می‌نمایم و آن را برای تو
حلال می‌کنم.

دزد گفت: نه، و قبول نکرد.

حضرت فرمود: از دارایی من، آن قدر به من بده تا به منزلم برسم.
دزد امتناع ورزید و نپذیرفت.

حضرت فرمود: خدای تو کجاست؟

گفت: خواب است. ناگاه دید دو شیر درنده آمدند و یکی از سرش و
دیگری از پایش گرفت. حضرت فرمود:

زعمت أن ربك عنك نائم؛

خیال می‌کردی که پروردگارت از تو غافل شده و خواب است؟!^۱

نویسنده علیه السلام گوید: این اخلاق سرشار از عواطف انسانی را یکی از
فرزندان آن امام همام، آیه الله سید مرتضی کشمیری رحمته الله الگو قرار داده، وی
در یکی از شب‌های چهارشنبه که به مسجد سهله مشرف می‌شد در راه به
دزدی برخورد می‌کند، دزد می‌خواست لباسهای او را با زور به سرقت ببرد.
او می‌گوید: اجازه بده، این لباسها را به تو هدیه بدهم تا از طریق حلال
- نه حرام - در اختیار تو باشد. او هم می‌پذیرد.

در کتاب «اعلام الوری» و «ارشاد» آمده است: روایت شده: ۱۵/۹۸۷

روزی امام سجّاد علیه السلام غلامش را دو بار صدا زد و او پاسخ نداد، وقتی در
مرتبۀ سوّم جواب داد، حضرت فرمود:

فرزندم! صدای مرا نشنیدی؟

گفت: چرا.

فرمود: پس چرا پاسخ ندادی؟

گفت: چون در ایمن بودم و از تو نمی‌ترسیدم.

حضرت فرمود: الحمد لله الذي جعل مملوكي يأمنني؛

سپاس خدایی را که غلامم را از من در ایمن قرار داده و از من بیمناک نیست.^۱

۱۶/۹۸۸ شیخ صدوق رحمته الله در «عیون اخبار الرضا رحمته الله» می‌نویسد: احمد بن

عیسی از عمویش نقل می‌کند که امام صادق رحمته الله می‌فرمود:

امام سجاد رحمته الله همیشه با کسانی مسافرت می‌کرد که آن حضرت را نمی‌شناختند و با آنان شرط می‌کرد که در موارد نیاز آنان، در خدمتشان باشد.

روزی امام سجاد رحمته الله با گروهی مسافرت کرد، شخصی آن حضرت را دید و شناخت، رو به آن گروه کرد و گفت: می‌دانید این شخص کیست؟ گفتند: نه.

گفت: این علی بن الحسین، امام سجاد رحمته الله است.

آنان دست و پای حضرتش را بوسیدند و گفتند: ای فرزند رسول خدا! می‌خواستی ما را در آتش جهنم بسوزانی، اگر خطایی از ما سر می‌زد و حرفی می‌زدیم، در این صورت همیشه هلاک می‌شدیم، چه چیزی باعث شد که این گونه رفتار کنی؟

حضرت فرمود: إني كنت قد سافرت مرة مع قوم يعرفوني فأعطوني برسول الله رحمته الله ما لا استحقّ به، فإني أخاف أن تعطوني مثل ذلك فصار كتمان أمري أحب إليّ.

من یک مرتبه با گروهی که مرا می‌شناختند مسافرت کردم، آنان به خاطر جدم رسول خدا رحمته الله آنقدر به من لطف نمودند که من سزاوار آن نبودم، من ترسیدم که شما نیز چنین رفتار کنید. به همین جهت، ناشناس بودن برای من بهتر بود.^۲

۱. إعلام الوری: ۴۹۱، الإرشاد: ۲۵۸، بحار الأنوار: ۵۶/۴۶ ح ۶. نظر این روایت در «شرح الأخبار»: ۲۶۰/۳

ح ۱۱۶۳ نیز نقل گردیده است.

۲. عیون الأخبار: ۱۲۲/۲ ح ۱۳، بحار الأنوار: ۶۹/۴۶ ح ۴۱.



۱۷/۹۸۹ شیخ صدوق رحمته در «علل الشرائع» می نویسد:

ابان بن تغلب گوید: به امام صادق رحمته عرض کردم: من دیده بودم وقتی امام سجاده رحمته به نماز می ایستاد رنگش متغیر گشته و دگرگون می شد. فرمود:

والله! إنَّ عليَّ بن الحسين رحمته كان يعرف الَّذي يقوم بين يديه. سوگند به خدا! همانا امام سجاده رحمته آن کسی را که در برابرش به نماز می ایستاد، خوب می شناخت.^۱

۱۸/۹۹۰ قطب راوندی در «دعوات» می نویسد: امام باقر رحمته می فرماید:

پدرم، امام سجاده رحمته می فرمود: روزی سخت بیمار شدم، پدرم امام حسین رحمته فرمود: چه میل داری؟ عرض کردم: دوست دارم از کسانی باشم که پیشنهادی بر خداوند نداشته باشم جز آنچه او برایم تدبیر کند. پدر بزرگوام فرمود: آفرین بر تو! همانند حضرت ابراهیم خلیل (صلوات الله علیه) شده‌ای، وقتی جبرئیل به او گفت: آیا نیازی داری؟ گفت: لا أقترح على ربِّي، بل حسبي الله ونعم الوكيل. در برابر خداوند متعال اظهار نظری ندارم، بلکه او برای من کافی است، و خوب و کیل و نگهبانی است.^۲

۱۹/۹۹۱ سید جلیل القدر، سید بن طاووس رحمته در کتاب «فتح الأبواب»

می نویسد: حماد بن حبيب عطار کوفی گوید:

سالی با کاروانی به سوی مکه به راه افتادیم، شب هنگام از منزل زباله^۳ کوچ کردیم، در این هنگام باد سیاهی به استقبال کاروان آمد، شدت توفان کاروان را از هم پاشید، من آواره و سرگردان در دشت و صحرا شدم، تا

۱. علل الشرائع: ۲۳۱/۱ ح ۷، بحار الأنوار: ۶۶/۴۶ ح ۳۰.

۲. بحار الأنوار: ۶۷/۴۶ ح ۳۴. این حدیث در ح ۹۷۹ همین مجلد گذشت.

۳. زباله: نام مکانی در راه مکه است.

این که به بیابان بی آب و علفی رسیدم.

وقتی تاریکی شب همه جا را فراگرفت به درخت کهنی پناه آوردم،
وقتی تاریکی شب با روشنای صبح درآمیخت (و نزدیک سحر شد)،
جوانی را دیدم که عمامه سفیدی بر سر بسته و بوی خوش مشک از او به
مشام می‌رسید، پیش خودم گفتم: این جوان از اولیای خداست، ترسیدم
احساس کند که من در اینجا هستم و از این مکان دور شود و من مانع شوم
از آنچه می‌خواهد انجام دهد. بدین جهت، سعی کردم خود را در
گوشه‌ای پنهان کنم.

او بدین مکان نزدیک شد، و آماده نماز گشت، آنگاه برخاست و
ایستاد، او می‌گفت:

یا من أحرار كل شيء ملكوتاً، وقهر كل شيء جبروتاً، أولج قلبي
فرح الإقبال عليك، وألحقني بميدان المطيعين لك.

ای خدایی که با ملکوت خود، همه چیزها را حیران کرده‌ای و از نظر
جبروت بر همه اشیاء غلبه نموده‌ای، در دلم سرور اقبال به سوی تو را وارد
کن، و مرا به میدان اطاعت کنندگان ملحق نما.

آنگاه نماز را شروع کرد، وقتی دیدم اعضایش کاملاً آرام و حرکاتش
ساکت شد برخاستم و به مکانی که آماده نماز شده بود، آمدم، ناگاه
چشمه‌ای دیدم که آب سفیدی از آن جاری بود، من نیز وضو ساخته آماده
نماز شدم، و پشت سر او ایستادم، ناگاه محرابی را دیدم که گویا در همان
ساعت برای او مهیا گشت. او به هنگام قرائت به هر آیه‌ای می‌رسید که
وعده و وعیدی در آن بود آن را با ناله‌های اندوهگین تکرار می‌نمود.
وقتی شب پرده سیاه و تاریک خود را برداشت (و صبح دمید) برخاست و
ایستاد. او می‌گفت:

یا من قصده الطالبون فأصابوه مرشداً، وأمه الخائفون فوجدوه



متفضلاً ولجأ إليه العابدون فوجدوه موثلاً نوالاً متى راحة من
نصب لغيرك بدنه ومتى فرح من قصد سواك بنيتنه .
إلهي قد تقشع الظلام ولم أقض من خدمتك وطراً ولا من حاض
مناجاتك صدراً ، صلّ على محمّد وآله ، وافعل بي أولي الأمرين
بك يا أرحم الرّاحمين .

ای کسی که جویندگان او را قصد کرده و به او رسیده و رشد یافته‌اند، ای
کسی که خائفان به سوی او رفته و او را احسان کننده و بخشنده یافته‌اند، و
عابدان به سوی او پناه برده و او را احسان کننده یافته‌اند، چگونه آسایش
یابد کسی که در خدمت غیر تو بدنش را بکار گیرد؟ و کی شاد می‌گردد
کسی که با نیت خود، دیگری را قصد کند؟

خداوند! شب، پرده سیاهش را برداشت؛ ولی هنوز از خدمت تو سیر نشده‌ام
و هنوز سینه‌ام از مناجات تو پر نشده است. بر محمّد و آل محمّد درود
فرست، و برای من انجام ده آنچه سزاوار توست ای مهربانترین مهربانان.

من ترسیدم که او را از دست داده و بعد از آن اثری از او نیابم. به همین
جهت، به دست و پای او افتادم و گفتم: سوگند به کسی که ملال رنج را از
تو برداشته و به تو شوق فراوان و لذّت ترس از خدا داده است! مرا نیز زیر
بال رحمت خود قرار داده و در سایه محبّت خود جای ده که من راه را گم
کرده‌ام، آنچه انجام دادی آرزوی من و آنچه گفתי شوق من است.

فرمود:

اگر در توکلت راست باشی هرگز گم نمی‌شوی، در عین حال پشت سر
من راه بیا.

وقتی کنار درخت رسیدیم دست مرا گرفت، من خیال می‌کردم که زمین
از زیر پای من کشیده می‌شود، هنگامی که صبح دمیده شد، به من
فرمود: مژده باد، این مکه است، رسیدیم.

من صدای مردم را شنیده و راه را دیدم، به او گفتم: سوگند به کسی که در
روز قیامت - روز فقر و فاقه - به او امیدواری! تو کیستی؟



فرمود: حال که سوگندم دادی می‌گویم، من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (صلوات الله علیهم اجمعین) هستم.^۱

در کتاب «اقبال الأعمال» می‌نویسد: محمد بن عجلان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

وقتی ماه مبارک رمضان آغاز می‌شد امام سجاد علیه السلام هیچ یک از غلامان و کنیزان خود را تنبیه نمی‌نمود، هنگامی که یکی از غلامان یا کنیزان خطایی می‌کرد حضرت پیش خود یادداشت می‌نمود که فلان غلام یا فلان کنیز در فلان روز مرتکب فلان خطایی شد، و او را مجازات نمی‌نمود. این خطاها جمع می‌شد تا این که شب آخر ماه رمضان همه آنها را می‌خواند و جمع می‌کرد، آنگاه یادداشت را بیرون می‌آورد و به آنان نشان می‌داد و می‌فرمود: فلانی! تو در فلان روز مرتکب فلان خطایی شدی و من تادیب نکردم، یادت می‌آید؟

او هم اعتراف می‌کرد و می‌گفت: آری، ای فرزند رسول خدا! حضرت همه آنها را بازخواست می‌نمود و آنان یکی یکی اقرار می‌کردند، آنگاه امام سجاد علیه السلام وسط آنان می‌ایستاد و به آنان می‌فرمود: همگی با صدای بلند بگویید:

ای علی بن الحسین! همانا پروردگار تو نیز همه اعمال تو را یادداشت کرده همان گونه که تو اعمال ما را یادداشت نمودی، در نزد او نوشته‌ای است که همه چیز را با واقعیت برای تو بیان می‌کند، هیچ کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده و آنچه انجام دادی در آن گرد آورده، و هر چه عمل کرده‌ای در آن می‌یابی، همان گونه که ما اعمالمان را نزد تو یافتیم. از ما بگذر و بر جرایم ما قلم عفو بکش، همان طور که از خدای قادر توانا امید عفو داری، و همان گونه که دوست داری او از تو بگذرد از ما بگذر تا او نیز از تو بگذرد و با رحمت و غفران خود با تو رفتار کند، که او به احدی ستم روا نمی‌دارد، همچنان که نزد تو نوشته‌ای است که واقعیت را نوشته و از کوچک و بزرگ اعمال ما را فروگذاری نکرده است.



ای علی بن الحسین! به یاد آور خواری و کوچکی مقام خود را در پیشگاه پروردگاری که دادگر است، عادل است که به اندازه سنگینی دانه خردل ستم نمی‌کند و آن را در روز قیامت برای حساب می‌آورد، و گواهی و حساب او کافی است.

پس امروز از ما بگذر و بر جرایم ما قلم عفو بکش تا آن روز خداوند از تو بگذرد و ببخشد، که می‌فرماید:

﴿وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱

«آنان بایستی عفو کنند و چشم ببوشند، آیا دوست نمی‌دارید که خداوند شما را ببخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

امام سجاد علیه السلام در میان آن‌ها ایستاده و این سخنان زیبا را بر آنان تلقین می‌کرد و آنان با صدای بلند می‌گفتند و حضرتش اشک می‌ریخت و می‌فرمود: رب! إِنَّكَ أَمَرْتَنَا أَنْ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْنَا فَقَدْ ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا فَنَحْنُ، وَقَدْ عَفَوْنَا عَمَّنْ ظَلَمْنَا كَمَا أَمَرْتَ فَاعْفُ عَنَّا فَإِنَّكَ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنَّا وَمِنَ الْمَأْمُورِينَ، وَأَمَرْتَنَا أَنْ لَا نَرُدَّ سَائِلًا عَنْ أَبْوَابِنَا، وَقَدْ أَتَيْنَاكَ سَوَّالًا وَمَسَاكِينَ، وَقَدْ أَنْخَا بِفَنَاتِكَ وَبَسَابِكَ نَطْلُبُ نَائِلَكَ وَمَعْرُوفَكَ وَعِظَاءَكَ، فَاغْفِرْ لَنَا بِذَلِكَ عَلَيْنَا وَلَا تَخَيِّنَا فَإِنَّكَ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنَّا وَمِنَ الْمَأْمُورِينَ. إلهی کرمت فاکرمنی إذ کنت من سؤالک وجدت بالمعروف فاخلطني بأهل نوالک یا کریم.

پروردگارا! تو به ما دستور داده‌ای از کسی که بر ما ستم نموده بگذریم، اینک ما در مورد خودمان ستم نموده‌ایم، ما از کسی که در حق ما ستم نموده - بنا به فرمان تو - گذشتیم، تو نیز از ما بگذر که تو به بخشش از ما و همه کسانی که به آنها فرمان داده شده شایسته تری.

خداوندا! تو به ما دستور داده‌ای که گدا را از درهایمان رد نکنیم، اینک ما برای گدایی، فقیرانه به سوی تو آمده‌ایم و در آستان خانه تو فرود آمده و



احسان و عنایت و عطای تو را خواهانیم، بر ما منت بگذار و ما را ناامید مگردان که تو از ما و دیگران بر این امر شایسته‌تری.

خداوندا! تو بخشش کرده‌ای، بر من نیز بخشش کن، که من از تو تقاضای بخشش دارم و تو را از اهل معروف یافتم، مرا نیز مشمول لطف خود گردان ای کریم!

آنگاه امام سجاد^{علیه السلام} رو به آنان می‌نمود و می‌فرمود: من از شما گذشتم، آیا شما نیز از من گذشتید؟ و از رفتار بدی که با شما داشتم عفو کردید، که من ارباب بد و ستمگری هستم که بنده خدایی بزرگوار، بخشنده، دادگر، احسان کننده و عنایت کننده هستم.

آنان پاسخ می‌دادند: ای مولای ما! ما از تو گذشتیم، با این که از تو خطایی سر نزده است.

امام سجاد^{علیه السلام} می‌فرمود: بگویید: خداوندا! از علی بن الحسین در گذر همان گونه که او از ما درگذشت، و او را از آتش رهایی ده همان گونه که او ما را از بندگی رهایی بخشید.

آنان این جملات را تکرار می‌کردند و امام^{علیه السلام} می‌فرمود: خدایا اجابت کن ای پروردگار جهانیان.

آنگاه می‌فرمود: بروید، همه شما را بخشیدم، آزادتان کردم به امید آن که خداوند مرا ببخشد و از آتش رهایی کند. پس آنان را آزاد می‌نمود.

امام سجاد^{علیه السلام} در روز عید فطر، به آنان، مقداری که آنها را از مردم بی‌نیاز کند، جایزه می‌داد.

آن حضرت هر سال شب آخر ماه مبارک رمضان حدود بیست نفر یا کمتر یا بیشتر از غلامانش را آزاد می‌نمود.

امام سجاد^{علیه السلام} می‌فرمود: همانا خداوند متعال در هر شب از ماه رمضان در هنگام افطار، هفتاد میلیون نفر را از آتش آزاد می‌کند که همگی مستحق آتش هستند، وقتی شب آخر ماه رمضان فرا می‌رسد به اندازه همه ماه آزاد می‌کند، من دوست دارم خداوند ببیند که من بندگانم را در دنیا آزاد نمودم به امید آن که خداوند نیز مرا از آتش دوزخ آزاد نماید.

امام سجّاد^{علیه السلام} هیچگاه خدمتکاری را بیش از یک سال استخدام نمی نمود، وقتی در اوّل سال یا در وسط سال بنده‌ای را مالک می شد او را در شب عید فطر آزاد می نمود. سال دیگر بندگان دیگری به جای آنان مالک می شد که آنان را نیز آزاد می فرمود، حضرت تا زنده بود چنین می کرد تا این که به جوار رحمت الهی ملحق شد.

امام سجّاد^{علیه السلام} غلامان سیاهی را خریداری می کرد در حالی که حضرت نیازی به آنان نداشت؛ ولی آنها را در هنگام حج به عرفات می آورد و به وسیله آنان گودال ها و شکافهایی را - که باعث آزار مردم بودند - پر می کرد، وقتی از آنجا حرکت می فرمود همه آنها را آزاد می نمود، و مقداری پول به آنان جایزه می داد.^۱

شهادت در کتاب «مسکن الفوائد» می نویسد: ۲۱/۹۹۳

روزی عده‌ای مهمان در خدمت امام سجّاد^{علیه السلام} بودند، یکی از غلامان عجله کرد و گوشت بریانی را که در تنور بود با سرعت آورد و از دستش افتاد و به سر یکی از فرزندان امام^{علیه السلام} اصابت کرد و او را کشت. امام سجّاد^{علیه السلام} سریع کنار فرزندش آمد و دید او مرده است، به غلام فرمود:

أنت حرّ، أما إنك لم تتعمّده.

تو آزادی، تو این کار را از عمد انجام ندادی.

آنگاه به دفن و تجهیز فرزند خود پرداخت.^۲

روایت شده: امام سجّاد^{علیه السلام} می فرمود: ۲۲/۹۹۴

إنّی لأدعو لمذنبی شیعتنا فی الیوم واللیلۃ مائة مرّة.

من هر شب و روز برای گنه کاران از شیعیانمان صد مرتبه دعا می نمایم.

۱. الإقبال: ۵۶۰-۵۶۱، بحار الأنوار: ۱۰۳/۴۶ ح ۹۳

۲. بحار الأنوار: ۹۹/۴۶ ضمن ح ۸۷. نظیر این روایت را اربلی در «کشف الغمّة: ۸۱/۲» نقل نموده است.

نویسنده علیه السلام گوید: آیا دوستانان پیشوایان معصومین علیهم السلام پس از خواندن این همه عطف و مهربانی و لطف از امامان بزرگوارشان توانایی آن را دارند که از یاری آنان بازمانده و با همه انواع یاری و نصرت، کمر به یاری آنان نیندند؟!

در کتاب «الصراف المستقیم» می‌نویسد: ۲۳/۹۹۵

امام سجّاد علیه السلام در بیت الله الحرام مشغول طواف کعبه بود که با عبدالملک بن مروان رو به رو شد.

عبدالملک گفت: چرا نزد ما نمی‌آیی تا چیزی از دنیای ما به تو برسد؟!
امام علیه السلام ردای مبارکش را پهن کرد و فرمود:

اللهم أره حرمة أوليائك .

خداوندا! احترام و مقام اولیای خودت را به او نشان بده!

ناگاه ردای مبارکش پر از دُر گردید.

آنگاه امام سجّاد علیه السلام رو به او کرد و فرمود: کسی که احترام و مقام او در

پیشگاه خداوند چنین است نیازی به دنیای تو ندارد.

سپس فرمود: خداوندا! بگیر اینها را که من نیازی ندارم.^۱

باز در همان منبع آمده است: هنگامی که فرزدق، شاعر توانای ۲۴/۹۹۶

عرب، آن اشعار زیبا را در حضور هشام بن عبدالملک، در حق امام سجّاد علیه السلام سرود که:

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته والبيت يعرفه والحلّ والحرم

این کسی است که سرزمین بطحاء او را می‌شناسد، و خانه خدا، حلّ و حرم

او را می‌شناسد.

... تا آخر ابیات.

۱. الصراف المستقیم: ۱۸۰/۲ ح ۱، بحار الانوار: ۱۲۰/۴۶ ح ۱۱. نظیر این روایت را راوندی در «الخرائج:

۲۵۵/۱ ح ۱ آورده است.



هشام از این مدیحه سرایی در خشم شده و او را زندانی نمود، وقتی زندانش طول کشید، به امام علیه السلام شکوه نمود، حضرت دعا فرمود و او آزاد شد.

فرزدق گفت: خلیفه، اسم مرا از دفترش پاک کرده (و سهمیه مرا از بیت المال قطع نموده است).
امام سجاده علیه السلام هزینه و مخارج چهل ساله اش را به او عطا نموده و آنگاه فرمود:

لو علمت أنك تحتاج أكثر منه لأعطيتك.

اگر می دانستم که بیش از این نیاز داری به تو می بخانیدم.

فرزدق پس از چهل سال از دنیا رفت.^۱

۲۵/۹۹۷ فقیه و محدث محقق، شیخ حرّ عاملی در «وسائل الشیعه» می نویسد:

سفیان بن عیینه گوید: به زهری گفتم: آیا علی بن الحسین علیه السلام را دیده‌ای؟

گفت: آری، کسی را با فضیلت تر از او ندیده‌ام. به خدا سوگند! برای او، دوستی در پنهانی، و دشمنی در آشکار نمی بینم.
گفتند: جریان چیست؟

گفت: هرگز کسی که او را دوست می داشت به خاطر کمال شناخت و فضیلت بر او حسد نمی ورزید، و کسی که گرچه با او دشمن بود، ولی به واسطه شدت مدارایش با او مدارا می کرد.^۲

۱. الصراط المستقیم: ۱۸۱/۲ ح ۹. الخرائج: ۲۶۷/۱ ح ۱۰. بحار الأنوار: ۱۴۱/۲۶ ح ۲۲ (با تفاوت).

۲. علل الشرایع: ۲۳۰/۱ ح ۴. بحار الأنوار: ۶۴/۴۶ ح ۲۱.

بیان دو نکته پر فایده:

نکته اول: نقل شده: در شهر بصره در نزد سخنور بلیغی سخن از «صحیفه سجادیه» به میان آمد، وی (با جسارت) گفت: چیزی از آن مگوئید تا من همانند آن را برای شما املاء کنم.

آنگاه قلم به دست گرفت و به جهت نوشتن سر به پایین انداخت، او سر بلند نکرد تا این که روح از بدنش خارج گشت و مرد!

نویسنده رحمته الله علیه گوید: جای هیچ گونه شگفتی نیست، چرا که این صحیفه شریف، حاوی دوره کاملی از اصول انسانی، دنیوی و اخروی است. قطره‌ای از اقیانوس بی‌کران دانش الهی و جویباری از دریای کلام نبوی است. چگونه چنین نباشد؟! حال آن که این صحیفه، پرتوی از نور چراغ رسالت و نسیمی از بوی خوش باغ امامت است.

در این زمینه یکی از عارفان گوید: این صحیفه، در مجرای کتاب‌های آسمانی جاری می‌شود و در مسیر نوشته‌ها و صحف لوحی و عرشی روان است، چرا که آن، شامل انوار حقایق شناخت و معرفت و دارای میوه‌های باغهای حکمت است.

دانشمندان برگزیده و نکته‌سنجان و نقادان آگاه پیشینان که از شایستگان علما بودند آن را «زبور آل محمد رحمته الله علیه» و «انجیل اهل بیت رحمته الله علیه» لقب داده‌اند. در بلاغت بیانش، ساحران سخن پرداز سر به سجده گذاشته و بزرگان از دانشمندان به ناتوانی خویش اعتراف نموده‌اند و آنان اذعان کرده‌اند که پیادبری غیر از کاهنی است، و هرگز حق و باطل در یک مقام و منزلت نیست.

و هر کس بخواهد پیرامون آسمان آن با فکر تاریک و پست خود دور بزند، قطعاً با شهاب ثاقب مورد هدف تیرهای تیراندازان قرار خواهد گرفت.



نکته دوم: در کتاب «احتجاج» می نویسد: امام همام، حضرت حسن عسکری علیه السلام از نیاکان گرامش علیه السلام نقل می کند که می فرماید:

روزی محمد بن مسلم بن شهاب زهری در حالی که غمگین و اندوهناک بود، خدمت امام سجّاد علیه السلام شرفیاب شد.

وقتی امام علیه السلام او را با آن حال دید فرمود: چرا غمگین و اندوهناکی؟ عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! غم و اندوهی که مرا احاطه کرده در مورد حسودان نعمتهای من و آزمندان خودم است که به وسیله آنها من آزمایش شدم، کسانی که من به آنان نیکی کردم و امید داشتم که آنان نیز در حق من نیکی کنند، ولی اینک بر خلاف پندارم شد.

امام سجّاد علیه السلام فرمود: *إحفظ عليك لسانك تملك به إخوانك.*

زبانم را حفظ کن تا برادرانت را بنده خود کرده و در اختیار خودت قرار دهی. زهری گفت: ای فرزند رسول خدا! من هر چه که می توانم با زبانم به آنان نیکی می نمایم.

امام سجّاد علیه السلام فرمود: *هیهات هیهات! إياك وأن تعجب من نفسك بذلك، وإياك أن تتكلم بما يسبق إلى القلوب إنكاره، وإن كان عنك إعتذاره فليس كل من تسمعه شراً يمكنك أن توسعه عذراً.*

هیهات! هیهات! هرگز عجب و خودپسندی مکن. هرگز سخنی را که دلها آن را نمی پذیرند مگو، گر چه بتوانی آن را توجیه نموده و عذر بیاوری، چرا که نمی توانی هر سخن نامطلوبی را که می شنوی با همه عذرت توجیه نمایی. آنگاه فرمود: *یا زهری! من لم یکن عقله من أكمل ما فیه کان هلاکاً من أیسر ما فیه.*

ای زهری! هر کس عقل و خردش از همه چیزش کامل تر نباشد، هلاک و نابودی او از هر چیزی آسان تر خواهد بود.

سپس فرمود: ای زهری! آگاه باش! بر دوست که همه مسلمانان را به منزله خانواده و خویشان خود بدانی؛ بزرگسالان را به منزله پدرت، کوچکترها را به منزله فرزندت، و همسالانت را به منزله برادرانت بدانی. در این صورت، دوست داری به کدامیک از آنها ستم کنی؟ و به کدامیک



از اینان نفرین کنی؟ و پرده کدامیک از آنان را بدری؟

و اگر شیطان لعین - که خدا لعنتش کند - تو را وسوسه کرد و به این فکر انداخت که تو نسبت به یکی از اهل قبله (مسلمانان) برتری داری دقت کن و ببین اگر آن شخص از تو بزرگتر است بگو: او در ایمان و عمل شایسته، از من پیشی گرفته و از من بهتر است.

و اگر آن شخص از تو کوچکتر باشد بگو: من در گناه و معاصی از او پیشی گرفته‌ام، بنابراین، او از من بهتر است.

و اگر آن شخص از همسالان تو باشد بگو: من به گناه خود یقین دارم؛ ولی در مورد او تردید، پس چرا یقینم را با شک و تردید کنار بگذارم؟ و اگر دیدی مسلمانان تو را بزرگ می‌شمارند و به تو احترام می‌نمایند بگو: این فضل و احسانی است که آنها اظهار می‌کنند.

و اگر دیدی کسی از آنان به تو ستم و تندی می‌کند بگو: این گناهی است که من انجام داده‌ام.

به راستی که اگر آنچه گفتم عمل کنی خداوند زندگی را بر تو آسان می‌کند، دوستانت فراوان می‌شود و دشمنانت کمتر و بر نیکی و احسان آنان خوشحال خواهی شد و از جفا و ستم آنان ناراحت و متأسف نخواهی گشت.

و بدان! گرمی‌ترین شخص در میان مردم، کسی است که همواره خیرش به مردم برسد و در عین حال، او از مردم بی‌نیاز و پاک‌دامن باشد و بعد از او، گرمی‌ترین فرد نزد مردم، کسی است که اظهار بی‌نیازی کند، گر چه نیازمند باشد.

چرا که اهل دنیا همواره به دنبال اموال هستند که اگر در این خواسته کسی مزاحم آنان نباشد او را گرمی می‌دارند و اگر کسی مزاحم آنان نبوده و بعضی امکانات دنیوی آنها را فراهم نماید او عزیزتر و گرمی‌تر خواهد بود.^۱

۱. الإحتجاج: ۵۱/۲ - ۵۲. نظیر این روایت را علامه مجلسی رحمته الله در «بحار الأنوار»: ۲۲۹/۷۱؛ ح ۶؛ ۲۴۲/۹۲ و

۲۴۳ ضمن ح ۴۸ نقل نموده است.

بخش هفتم



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قطره‌ای از دریای مناقب بی‌کران

شکافنده علوم پیامبران

حضرت امام محمد بن علی الباقر

صلوات الله علیه



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

طبری رحمته در «دلائل الإمامة» می نویسد: ابوبصیر گوید:

خدمت مولایم امام باقر رحمته شرفیاب شده عرض کردم: آیا شما وارثان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستید؟

فرمود: آری.

عرض کردم: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم وارث پیامبران بود، نسبت به آنچه می دانستند و عمل می کردند؟

فرمود: آری.

عرض کردم: آیا شما می توانید مرده را زنده کنید و کور و بیمار پسر را شفا دهید؟ فرمود:

آری، با اجازه خداوند.

آنگاه امام باقر رحمته به من فرمود: ای ابامحمد! نزدیک بیا.

من نزدیک شدم، حضرت دست مبارکش را روی چشمانم مالید و چشمم باز شد و آفتاب، آسمان، زمین، خانه‌ها و آنچه در منزل بود، دیدم. امام باقر رحمته به من فرمود:

أَتَحِبُّ أَنْ تَكُونَ عَلَىٰ هَذَا وَلَكَ مَا لِلنَّاسِ وَعَلَيْكَ مَا عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَوْ تَعُودُ كَمَا كُنْتَ وَلَكَ الْجَنَّةُ خَالِصَةً؟



آیا دوست داری همین طور باشی و تو نیز همانند مردم بوده و در روز
قیامت هر معامله‌ای که با آنها می‌شود با تو نیز همان گونه رفتار شود؟ یا
می‌خواهی مثل اول نابینا باشی و بدون زحمت وارد بهشت گردی؟

عرض کردم: می‌خواهم مثل اول باشم.
حضرت دست مبارکش را بر روی چشمانم مالید و مثل حالت نخست
گشتم.^۱

نویسنده کتاب «الثاقب فی المناقب» گوید:

من در مشهد امام رضا علیه الصلاة والسلام در خانه استادم ابا جعفر محمد
بن حسین شوهانی^۲ بودم، او از کتابش - که نام راوی را فراموش کرده‌ام -
چنین می‌خواند:

جوانی از اهل شام در جلسه امام باقر صلوات الله علیه زیاد حاضر می‌شد،
روزی در محفل حضرتش گفت: سوگند به خدا! من به جهت محبت به
شما در جلسه شما حاضر نمی‌شوم، بلکه فقط به خاطر فصاحت و دانش
شماست که در این محفل حاضر می‌شوم.

امام علیه السلام تبسمی نمود و چیزی نفرمود.

چند روزی گذشت و خبری از جوان نشد، حضرت جویای حال آن
جوان شد.

شخصی گفت: او بیمار است.

در این حین شخصی وارد شد و گفت: ای فرزند رسول خدا! جوان
شامی که در مجلس شما زیاد حاضر می‌شد از دنیا رفت. او وصیت کرده
که شما بر جنازه او نماز بخوانید.

۱. دلائل الإمامة: ۲۲۶ ح ۱۷، بحار الأنوار: ۲۴۹/۴۶ ح ۴۲. نظیر این روایت را راوندی در «الخرائج: ۲۷۴/۱
ح ۵۵ آورده است.

۲. در مصدر چنین آمده است: ابا جعفر محمد بن حسن شوهانی.



امام باقر علیه السلام فرمود:

وقتی او را غسل دادید، بگذارید روی سریر باشد و کفن نکنید تا من بیایم. آنگاه حضرتش برخاست و وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و دعا نمود، سپس سر به سجده گذاشته و سجده را طول داد، بعد برخاست و ردای رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر تن کرد و نعلین بر پا نمود و به سوی او رفت. وارد خانه شد، آنگاه وارد اتاقی شد که او را غسل می دادند. او را غسل داده روی سریر گذاشته بودند، حضرت با نامش او را صدا زد و فرمود:

ای فلانی!

ناگاه آن جوان پاسخ داده و لبتیک گفت و سر بلند کرد و نشست، حضرت شربت سویقی خواست، و به او خورانید.
آنگاه پرسید: چه شده به تو؟

گفت: تردیدی ندارم که قبض روح شدم، وقتی روح از بدنم خارج شد صدای دلنشینی را شنیدم که تا حال نیکوتر از آن نشنیده‌ام که گفتند:
ردّوا إلیه روحه، فإنّ محمّد بن علیّ قد سألناه.

روح او را باز گردانید، زیرا محمّد بن علی او را از ما خواسته است.^۱

۳/۱۰۰۰ شیخ کلینی رحمته الله در «کافی» و همچنین یکی از دانشمندان امامیه در یک نسخه خطی کهنی - که شاید پیش از سیصد سال نسخه برداری شده - می نویسند: امام باقر علیه الصلاة والسلام می فرماید:

مادرم کنار دیواری نشسته بود، ناگاه دیوار شکست و ما صدای شدید شکستن آن را شنیدیم.

مادرم با دستش به دیوار اشاره کرد و گفت:

[لا،] وحقّ المصطفی! ما أذن الله لك في السقوط.

نه، به حقّ محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله خداوند به تو اجازه فرو ریختن نداده است!

در این هنگام دیوار همان طور [در هوا] معلق ماند، تا این که مادرم از آنجا گذشت.

پدر بزرگووارم به جهت سلامتی مادر مهربانم صد دینار صدقه داد.

[ابو صباح گوید:] روزی امام صادق صلوات الله وسلامه علیه یادی از مادر پدرش نمود و فرمود:

كانت صدیقة لم تدرک فی آل الحسن علیه الصلاة والسلام امرأة مثلها.
او بانوی صدیقه‌ای بود که همانند او در آل حسن - علیه الصلاة والسلام - زنی دیده نشد.^۱

۴/۱۰۰۱ جابر جعفی گوید: به مولایم امام باقر علیه السلام عرض کردم:

من شخصی نابینا و سالمند هستم و مسافت میان ما و شما زیاد است، از شما دستوری می‌خواهم که با آن، دینداری کنم، بر مخالفانم استدلال نموده، در برابر آنها به آن چنگ زده و آن را به بازماندگانم برسانم.
جابر گوید: امام باقر علیه السلام از این سخن من در شگفت شد، و راست نشست، آنگاه فرمود:

ای ابا الجارود! چه گفتی؟ سخنت را تکرار کن!
من سخنم را دوباره بازگو نمودم.
امام باقر علیه السلام فرمود:

نعم، یا ابا الجارود! شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له،
وأنَّ محمداً عبده ورسوله، وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة، وصوم شهر رمضان، وحج البيت، وولاية ولينا، وعداوة عدونا،
والتسليم لأمرنا، وانتظار قائمنا علیه السلام، والورع والاجتهاد.

آری، ای ابا الجارود! گواهی دادن به این که معبودی جز خدا نیست که

۱. الکافی: ۱/۲۶۹ ح ۱. بحار الأنوار: ۲۶/۲۱۵ ح ۱۴. این حدیث را راوندی نیز در «الدعوات: ۶۸ ح ۱۶۵» نقل کرده است.



یکتاست و شریکی ندارد، و این که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر اوست. اقامه نماز، پرداخت زکات، روزه ماه مبارک رمضان، حج خانه خدا، دوست داشتن ما، دشمنی با دشمنان ما، تسلیم بر امر ما، انتظار قیام و ظهور قائم ما علیه السلام، ورع و پاکدامنی و اجتهاد و کوشش نمودن (در دین).^۱

در کتاب «بصائر الدرجات» و «عیون المعجزات» آمده است:

روایت شده که:

حبابه و البیّه رحمة الله تا دوران امامت امام باقر علیه السلام در حال حیات بود، روزی خدمت حضرتش شرفیاب شد، حضرت به او فرمود:

ای حبابه! چه شده که مدتی است نزد ما نمی آیی؟

گفت: پیر شده ام و موهای سرم سفید شده و غم و اندوهم زیاد گشته است.

امام علیه السلام فرمود: نزدیک بیا.

پس او نزدیک آمد، حضرت دست مبارکش را روی سرش گذاشت و آنگاه دعایی را خواند که ما متوجه نشدیم چه دعایی بود، فوری موهای سرش سیاه شده و جوان گشت، او از این امر خوشحال شد و امام باقر علیه السلام نیز به خاطر خوشحالی او مسرور گشت.

حبابه گفت: شما را سوگند می دهم به حق کسی که برای شما از پیامبران عهد و میثاق گرفته است شما در عالم اشباح چگونه بودید؟

امام علیه السلام فرمود:

یا حبابه! نوراً قبل أن خلق الله آدم علیه السلام نسیح الله سبحانه فسبحت الملائكة بتسييحنا ولم تكن قبل ذلك، فلما خلق الله تعالى آدم علیه السلام أجرى ذلك النور فيه؛

ای حبابه! پیش از آنکه خداوند حضرت آدم علیه السلام را بیافریند ما نوری بودیم

۱. الدعوات: ۱۳۵ ح ۳۳۵، بحار الأنوار: ۱۳/۶۹ ح ۱۴ (با اندکی تفاوت).

که خدای سبحان را تسبیح می‌گفتیم، از تسبیح ما، فرشتگان تسبیح گفتند، که پیش از ما، چنین نبودند، وقتی خداوند متعال حضرت آدم علیه السلام را آفرید آن نور را در (صلب) او قرار داد.^۱

در کتاب «اختصاص» منسوب به شیخ مفید رحمته الله و همچنین در «بصائر الدرجات» آمده است: جابر گوید:

خدمت مولایم امام باقر علیه السلام شرفیاب شده و اظهار نیاز و حاجت کردم. حضرت فرمود:

ای جابر! حتی یک درهم نزد ما نیست.

چیزی نگذشت که کمیت شاعر وارد شد، وی به امام علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم! اجازه می‌فرمایید قصیده‌ای که برایتان گفته‌ام، بخوانم؟ فرمود:

بخوان. کمیت اشعار خود را خواند. امام علیه السلام به غلام خود فرمود: به آن اتاق برو و کیسه پولی را بر کمیت بیاور. (او آورد و به کمیت داد).

کمیت عرض کرد: قربانت گردم! اجازه می‌فرمایید قصیده دیگری نیز گفته‌ام بخوانم؟ حضرت فرمود:

بخوان. کمیت قصیده را خواند. امام علیه السلام به غلامش فرمود: کیسه دیگری نیز برای او بیاور.

او نیز کیسه را آورد و به او داد.

کمیت عرض کرد: فدایت شوم! اگر اجازه می‌فرمایید قصیده دیگری نیز بخوانم؟

۱. بحار الأنوار: ۲۸۴/۴۶ ح ۸۷. بصائر الدرجات: ۲۷۰ ح ۲. بخشی از این حدیث در بحار الأنوار: ۲۳۷/۴۶ ح ۱۶ نقل شده است.



امام علیه السلام فرمود:

بخوان. او (سومین) قصیده را خواند و امام علیه السلام به غلامش فرمود:
کیسه دیگری بیاور.

غلام نیز اطاعت امر امام کرده و آورد.

کمیت عرض کرد: قربانت گردم؛ سوگند به خدا! مهر و محبت من و مدحی که از شما می‌کنم به خاطر دنیا نیست، من از این اشعار نظری جز صله و تقرب به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ادای حقی که خداوند بر من واجب نموده، ندارم.

جابر گوید: امام باقر علیه السلام نیز بر او دعا کرد، آنگاه فرمود:

ای غلام! این کیسه‌ها را ببر و سر جایشان بگذار.

(وقتی این صحنه را دیدم) در دلم گفتم: حضرت به من فرمود: «درهمی نزد من نیست» اینک دستور داد که سی هزار درهم برای کمیت جایزه دهند.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

[در این هنگام کمیت برخاست و رفت، من به امام باقر علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم! به من فرمودید: «درهمی نزد من نیست» ولی دستور دادید سی هزار درهم برای کمیت جایزه دهند؟!]

امام باقر علیه السلام به من فرمود:

جابر! برخیز و وارد اتاق شو.

من برخاستم و وارد اتاق شدم، ولی چیزی از آن درهم‌ها ندیده و باز گشتم. حضرت فرمود:

یا جابر! ما سترنا عنکم اکثر ممّا أظہرنا لکم.

ای جابر! آنچه ما (از نیروی خدا داد) از شما پنهان می‌کنیم بیشتر از آن است که برای شما آشکار می‌نماییم.



آنگاه حضرت برخاست و دست مرا گرفت و وارد اتاق کرد، سپس با پای مبارکش بر زمین زد، ناگاه شمش طلایی چون گردن شتر نمایان شد، آنگاه فرمود:

يا جابر! انظر إلى هذا ولا تخبر به أحداً إلا من تشق به من إخوانك، إن الله أقدرنا على ما نريد، ولو شئنا أن نسوق الأرض بأزمتها لسقناها.

ای جابرا به این (شمش) نگاه کن و به کسی نگو، مگر افرادی از برادرانت که به آنان اطمینان داری.

همانا خداوند ما را بر آنچه بخواهیم توانا ساخته، اگر بخواهیم زمام زمین را در اختیار گرفته و به هر جا که بخواهیم ببریم، می‌توانیم.^۱

۷/۱۰۰۴ شیخ قطب الدین راوندی رحمته در «خرائج» می‌نویسد: حلیبی از امام صادق رحمته نقل کرده که حضرتش فرمود:

گروهی از مردم خدمت پدرم امام باقر رحمته رسیده پرسیدند:

ما حدّ الإمام؟ حدّ و امتیاز امام چیست؟

فرمود: حدّ عظیم، إذا دخلتم علیه فوقروه وعظّموه، وآمنوا بما جاء به من شيء، وعليه أن يهدىكم، وفيه خصلة إذا دخلتم علیه لم يقدر أحد أن يملأ عينه منه إجلالاً وهيبة، لأنّ رسول الله صلی الله علیه و آله كذلك كان، وكذلك يكون الإمام.

شان امام بسیار والا است، هر وقت خدمت امام رسیدید به او احترام کنید، او را بزرگ بشمارید، و به آنچه می‌گوید: باور داشته باشید، و بر اوست که شما را هدایت و راهنمایی کند.

یکی از امتیازات او این است که هر کدام از شما که به خدمتش برسید از جلال و هیبت او نمی‌توانید به او خیره شوید، زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود، و امام نیز همانند اوست.

۱. الإختصاص: ۲۶۵ و ۲۶۶، بهائر الدرجات: ۳۷۵ ح ۵، بحار الأنوار: ۲۳۹/۴۶ ح ۲۳.



پرسیدند: آیا امام، شیعیان خود را می‌شناسد؟
 فرمود: آری، وقتی آنها را ببیند (می‌شناسد).
 پرسیدند: آیا ما از شیعیان تو هستیم؟
 فرمود: آری، همه شما از شیعیان من هستید.
 پرسیدند: علامت آن چیست؟

فرمود: آیا می‌خواهید اسامی خودتان، پدرانتان و قبیله‌هایتان را بگویم؟
 گفتند: آری.

حضرت همه این مشخصات را فرمود، و آنان تصدیق کردند.
 حضرت فرمود: اینک می‌گویم که می‌خواستید از چه چیزی بپرسید؟
 می‌خواستید در مورد این آیه بپرسید که خداوند متعال می‌فرماید:
﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^۱؛
 «همانند درخت پاکیزه‌ای که ریشه آن ثابت (در زمین) و شاخه آن در آسمان
 است».

[عرض کردند: درست است.]

فرمود: ما همان درخت پاکیزه‌ای هستیم که خداوند متعال فرمود:

﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^۲؛

«ریشه آن ثابت (در زمین) و شاخه آن در آسمان است».

ما به هر کس از شیعیانمان که بخواهیم از دانش خودمان عطا می‌نماییم.
 آنگاه فرمود: آیا قانع شدید؟
 گفتند: ما به کمتر از آن نیز قانع بودیم.^۳

نویسنده علیه السلام گوید: این حدیث شریف در کتاب «صراط المستقیم» نیز

نقل شده است.^۴

باز در همان کتاب می‌نویسد: اسود بن سعید گوید: ۸/۱۰۰۵

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۴.

۲. این قسمت، از مصدر نقل شده است.

۳. الخرائج: ۵۹۶/۲ ح ۸، بحار الأنوار: ۲۴۴/۴۶ ح ۳۲.

۴. الصراط المستقیم: ۱۸۴/۲ ح ۱۸ (به صورت اختصار).



من در محضر باصفای امام باقر علیه السلام حضور داشتم، پیش از آن‌که من چیزی بپرسم، حضرت لب به سخن گشود و فرمود:

نحن حجة الله، ونحن باب الله، ونحن لسان الله ونحن وجه الله،
ونحن عين الله في خلقه، ونحن ولاية أمر الله في عباده.

ما حجت خدا، باب خدا، زبان خدا و وجه خدا هستیم، ما چشم خدا در میان مردم بوده و فرمانروای امر خدا در میان بندگان او هستیم.

آنگاه فرمود: به راستی که میان ما و هر بخش از زمین نخ اتصالی همانند نخ بناهاست، هرگاه خداوند در مورد سرزمینی به ما مأموریتی دهد، ما آن نخ را می‌کشیم و آن سرزمین با همه مناطقش - بازارها و محلات - نزد ما می‌آید و فرمان خدا را در مورد آن انجام می‌دهیم.

همان گونه که باد در اختیار حضرت سلیمان علیه السلام بود، اینک خداوند آن را برای آل محمد علیهم السلام مستخر گردانیده و در اختیار آنان گذاشته است.^۱

عالم جلیل القدر، ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» می‌نویسد: حبابه

والبیه گوید:

در مکه، در مسجد الحرام بودم، هنگام عصر بود، در آن هنگامی که آفتاب نور طلایی خود را همانند تاجی بر سر مردان، بر فراز کوهها گسترانیده بود، شخصیتی را در ملتزم - یا میان در کعبه و حجر الاسود - دیدم، او کمر خود را با عمامه‌ای از خز بسته و بر روی خاک ایستاده بود، دستان مبارکش را به سوی آسمان بلند کرده و دعا می‌نمود.

وقتی مردم به سوی او روی آورده و از او مسایل مشکل و پرسشهای پیچیده می‌پرسیدند، او پیوسته پاسخ می‌داد تا این که هزار مسأله را پاسخ داد، آنگاه برخاست و به سوی منزل خود حرکت کرد، در این هنگام فریادگری با صدای بلند فریاد می‌زد:

۱. الخرائج: ۲۸۷/۱ ح ۲۱، بحار الأنوار: ۲۵۵/۴۶ ح ۵۳.



ألا! إنَّ هذا النور الأبلج المسرح والنسيم الأرج، والحق المرج.

آگاه باشید! همانا این (آقا)، نوری تابان و درخشان، نسیم عطری خوش بو و شخصیت حقی است که مردم او را ترک نمودند.

عده‌ای می‌گفتند: این شخص کیست؟

یکی از حاضران گفت: او، محمد بن علی باقر، نشانه دانش و گویای دانا؛ محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است.

در حدیث دیگری آمده است: ابوبصیر گوید: فریادگری با صدای بلند فریاد می‌زد:

ألا! إنَّ هذا باقر علم الرسل، وهذا مبين السبل، هذا خير من رسخ

في أصلاب أصحاب السفينة، هذا ابن فاطمة الغراء العذراء

الزهراء، هذا بقیة الله في أرضه، هذا ناموس الدهر، هذا ابن

محمد وخديجة وعلي وفاطمة علیهم السلام هذا منار الدين القائمة.

آگاه باشید! این شخص، شکافنده علوم پیامبران، روشن‌کننده راهها (راه خدا)، بهترین فرد از نژاد اصحاب سفینه (نوح علیه السلام) است.

این، فرزند فاطمه غراء، عذرا و زهراست، این بقیة الله در زمین خداست، این

گنجینه اسرار الهی در روزگار است، این فرزند محمد مصطفی، خدیجه

کبری، علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهم السلام است، این شخص استوانه پایدار دین خداست.^۱

عَلَمَةُ مَجْلِسِي علیه السلام در «بحار الأنوار» می‌نویسد: علی بن ابی حمزه و

ابوبصیر گویند:

ما وعده داشتیم که خدمت مولایمان امام باقر علیه السلام شرفیاب شویم، به

۱. المناقب: ۱۸۲/۴ - ۱۸۳، بحار الأنوار: ۲۵۹/۲۶ ح ۶۰.

مترجم گوید: نویسنده علیه السلام در ذیل این حدیث شریف، توضیحی برای بعضی از لغات آن آورده که ما در ترجمه این حدیث از آن استفاده نمودیم.

همین جهت، به همراه ابولیلی خدمت حضرتش شرفیاب شدیم.
حضرت فرمود:

ای سکینه! چراغ را بیاور!

او چراغ را آورد، آنگاه فرمود: صندوقچه‌ای را که در فلان جاست نیز
بیاور.

او صندوقچه هندی - یا سندی - را آورد، حضرت مهر آن را باز کرد، و
صحیفه زرد رنگی را از آن بیرون آورد.

علی بن ابی حمزه گوید: امام باقر علیه السلام آن صحیفه را از بالایش نگاه
می‌کرد و می‌پیچید و از پایش باز می‌کرد و نگاه می‌فرمود تا این که به یک
سوم یا یک چهارم آن رسید، در این هنگام نگاهی به من کرد، از نگاهش
چنان لرزه بر اندام من افتاد که بر خود ترسیدم.

وقتی مرا در این حال دید، دست مبارکش را بر سینه‌ام گذاشت و
فرمود:

خوب شدی؟ کوپتیر منم سردی

عرض کردم: آری، قربانت گردم.

فرمود: چیزی نیست، آنگاه فرمود: نزدیک بیا. من نزدیکتر رفتم.

فرمود: چه می‌بینی؟

عرض کردم: نام خودم، نام پدرم و نام فرزندانم برای خودم که آنها را
نمی‌شناسم.

فرمود: یا علی! لولا أن لك عندي ما لیس لغيرك ما اطلعتك علی
هذا، أما إنهم سیزدادون علی عدد ما هاهنا.

ای علی! اگر نبود که در نزد من مقامی داری! تو را از این اسرار آگاه
نمی‌کردم، آگاه باش که به زودی (فرزندانت) به اندازه عددی که اینجا دیدی
اضافه خواهند شد.

علی بن ابی حمزه گوید: سوگند به خدا! بیست سال از این ماجرا

گذشت، در این مدت برای من فرزندان به تعدادی که با چشمانم در آن صحیفه دیده بودم، متولد شد...^۱

۱۱/۱۰۰۸ باز در همان کتاب می خوانیم: ابو عیینه گوید:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

شخص یکتاپرستی خدمت امام باقر علیه السلام آمد و از پدرش - که ناصبی و فاسق بود - به حضرتش شکایت کرد که او به هنگام مرگش همه اموالش را پنهان نموده است.

امام باقر علیه السلام به او فرمود: آیا دوست داری پدرت را ببینی و از مکان اموالش بپرسی؟

گفت: آری، من نیازمند و فقیرم.

امام باقر علیه السلام با دست مبارکش نامه‌ای در ورق سفیدی نوشت و آن را مهر کرد، آنگاه فرمود: امشب با این نامه به قبرستان بقیع برو، وقتی به وسط

آن رسیدی صدا می‌زنی: یا درجان!

آن مرد نامه را گرفت و رفت و فرمایش امام علیه السلام را انجام داد.

در این هنگام شخصی آمد و نامه را به او داد، وقتی خواند گفت: اگر مایلی پدرت را ببینی از جایت حرکت نکن تا او را بیاورم، زیرا که او در «ضجنان»^۲ است.

او رفت و دیری نگذشت که به همراه مرد سیاه چهره‌ای آمد، در گردن او ریسمان سیاهی بود، او زبانش را بیرون آورده نفس می‌زد و شلوار سیاهی بر تن داشت.

آن شخص رو به من کرد و گفت: این پدر توست؛ ولی شعله‌های آتش، دود دوزخ و جرعه‌های آب سوزان آن، قیافه او را دگرگون ساخته است. من از حال پدرم پرسیدم.

وی گفت: من دوستدار بنی امیه بودم تو دوستدار اهل بیت علیهم السلام، به همین جهت از تو بدم می‌آمد و تو را از ثروت من محروم نموده و آنها را از تو پنهان

۱. المناقب، ۱۹۳/۲، بحار الأنوار: ۲۶۶/۴۶ ضمن ح ۶۵.

۲. ضجنان: نام کوهی در تهامه است.

کردم، من امروز پشیمانم، پس به باغم برو و زیر درخت زیتون را بکن و آن مال را - که یکصد و پنجاه هزار است - بردار، پنجاه هزار آن را به امام باقر علیه السلام بده و بقیه مال خودت باشد.

راوی گوید: او طبق گفته پدرش انجام داد، امام باقر علیه السلام با آن پول قرضی را پرداخت و با باقی مانده آن زمینی خرید و آنگاه فرمود:

أَمَا إِنَّهُ سَيَنْفَعُ الْمَيِّتَ النَّدَمَ عَلَى مَا فَرَّطَ مِنْ حَبِّهَا وَضَيِّعَ مَنْ حَقَّنَا
بِمَا أَدْخَلَ عَلَيْنَا مِنَ الرَّفْقِ وَالسَّرُورِ.

به زودی آن مرده‌ای که به خاطر کوتاهی کردنش در محبت ما و ضایع کردن حق ما پشیمان گشته به جهت این که ما را خوشحال و مسرور نمود، سود خواهد برد.^۱

۱۲/۱۰۰۹ قطب راوندی رحمته الله در «خرائج» می نویسد:

ابو بصیر گوید: در خدمت باسعادت مولایم امام باقر علیه السلام وارد مسجد شدم، مردم در رفت و آمد بودند.

امام علیه السلام به من فرمود:

از مردم بپرس آیا مرا می بینند؟

به هر کس که برخورد کردم پرسیدم: آیا امام باقر علیه السلام را دیدی؟
می گفت: نه، با این که امام باقر علیه السلام همانجا ایستاده بود. تا این که ابو هارون نابینا وارد شد.

امام علیه السلام فرمود: از او بپرس.

گفتم: آیا امام باقر علیه السلام را دیدی؟

جنت: آیا او اینجا ایستاده نیست؟

گفتم: از کجا فهمیدی؟

گفت: چگونه ندانم، در حالی که آن حضرت نوری درخشان است؟!



ابوبصیر گوید: شنیدم که شخصی از آفریقا آمده بود، حضرت به او

فرمود:

حال راشد چطور است؟

گفت: از او جدا شدم در حالی که زنده و سرحال بود و به شما سلام می‌رساند.

حضرت فرمود: خدا رحمتش کند!

عرض کرد: مگر مرد؟

حضرت فرمود: آری. گفت: کی؟

فرمود: دو روز پس از حرکت تو.

گفت: سوگند به خدا! نه بیماری داشت و نه مبتلا به دردی بود؟!

حضرت فرمود: مگر هر کسی که می‌میرد به خاطر مرضی است یا علتی دارد؟

من عرض کردم: آن مرد که بود؟

فرمود: یکی از دوستان و علاقه‌مندان ما.

آنگاه فرمود: لئن ترون أنه ليس لنا معكم أعين ناظرة وأسماع سامعة، لبئس ما رأيتم، والله لا يخفى علينا شيء من أعمالكم، فاحضرونا جميعاً، وعودوا أنفسكم الخير، وكونوا من أهله تعرفون به فإني بهذا أمر ولدي وشيعتي.

اگر شما خیال می‌کنید که برای ما با شما چشمانی بینا و گوش‌های شنوا وجود ندارد، بد خیالی کرده‌اید، به خدا قسم هیچ یک از اعمال شما از ما پنهان نیست. پس همه شما، ما را نزد خود حاضر بدانید و خودتان را به کارهای خوب عادت دهید و از اهل خیر باشید و با این امتیاز شناخته شوید، چراکه من فرزندان و شیعیان خودم را به این کار سفارش می‌نمایم.^۱

۱۳/۱۰۱۰ سید بزرگوار، سید علی بن طاووس در کتاب «فلاح السائل»

می‌نویسد: روایت شده:

امام صادق علیه السلام فرمود:

روزی خدمت پدر بزرگوارم شرفیاب شدم، آن حضرت به فقیران مدینه صدقه می‌داد، آن حضرت هشت هزار دینار در میان آنان تقسیم نمود، و خانواده‌ای را که یازده نفر برده بودند همه را آزاد فرمود...^۱

۱۴/۱۰۱۱ ابو علی بن شیخ طوسی علیه السلام در «امالی» خود می‌نویسد: شفیق بلخی

از یکی از اهل علم و دانش نقل می‌کند و می‌گوید:

به امام محمد باقر علیه السلام گفته شد: چگونه صبح کردی؟ فرمود:

أصبحنا غرقى في النعمة، موفورين بالذنوب، يتحَبَّب إلینا إلهنا
بالنعم وتممَّت إليه بالمعاصي، ونحن نفتقر إليه، وهو غنيّ عنا.
صبح کردیم در حالی که غرق در نعمت خدا هستیم، گناهان ما را احاطه
کرده است، خداوند با نعمت‌ها به ما مهربانی می‌کند، ما با گناه‌ها و
معصیت‌ها از او دوری و دشمنی، ما نیازمند او هستیم، او از ما بی‌نیاز.^۲

۱۵/۱۰۱۲ ثقة الإسلام کلینی علیه السلام در کتاب شریف «کافی» می‌نویسد:

حسن بن عباس بن حریش از امام جواد علیه السلام و آن حضرت از امام
صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرتش فرمود:

روزی پدر بزرگوارم مشغول طواف کعبه بود، مردی که صورتش را با
گوشه‌ای از عمامه پوشانده و آماده بود مقابلش ایستاد و طواف آن
حضرت را قطع کرد، تا این که پدرم را به اتاقی در کنار صفا برد، و کسی را
نیز نزد من فرستاد، ما سه نفر شدیم.

او رو به من کرد و گفت: آفرین ای فرزند رسول خدا!

آنگاه دست بر روی سر من گذاشت و گفت: خداوند به تو خیر دهد ای
امین خداوند پس از پدران خویش!

۱. فلاح السائل: ۱۶۹، بحار الأنوار: ۳۰۲/۴۶ ح ۴۸.

۲. این حدیث در امالی طوسی: ۶۴۱ ح ۱۷ مجلس ۳۲ (به صورت ارسال) نقل شده است. بحار الأنوار:
۳۰۳/۴۶ ح ۵۲.



سپس به پدرم گفت: ای ابا جعفر! می‌خواهی تو برای من توضیح بده، یا مایلی من برای تو شرح دهم. می‌خواهی شما پیرس، و یا من پیرسم، اگر بخواهی من تو را تصدیق نمایم و یا دوست داری شما تصدیق کن.

پدرم فرمود: همه اینها را می‌خواهم.

آن مرد گفت: وقتی از تو سؤال می‌کنم مبادا جوابی بدهی که حقیقت را پنهان کنی!

فرمود: إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ مَنْ فِي قَلْبِهِ عِلْمَانٌ؛ يَخَالَفُ أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَبَى أَنْ يَكُونَ لَهُ عِلْمٌ فِيهِ اخْتِلَافٌ.

چنین پاسخی را کسی می‌گوید که در دلش دو علم باشد که هر یک مخالف دیگری باشد، ولی خداوند امتناع دارد که دارای علمی باشد که مختلف و گوناگون است.

گفت: پرسش من همین بود که اینک قسمتی از آن را توضیح دادی، بگو ببینم این علم و دانشی که در آن هیچ گونه اختلافی نیست، نزد کیست؟ فرمود: أَمَّا جَمَلَةُ الْعِلْمِ، فَعِنْدَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ، وَأَمَّا مَا لَا يَبْدُ لِلْعِبَادِ مِنْهُ، فَعِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ.

همه این علم نزد خداوند متعال است. ولی بخشی از آن که مردم بدان نیاز مندند، نزد اوصیای الهی است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

آن مرد گوشهٔ عمامه‌اش را از صورتش برداشت و روی پا نشست که از شادی صورتش می‌درخشید گفت: مقصود من همین بود و به همین جهت نزد شما آمدم، شما عقیده دارید از علمی که در آن اختلاف نیست نزد اوصیای الهی است، آنها از چه راهی بر این علم آگاه می‌شوند؟!

فرمود: کَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَعْلَمُهُ، إِلَّا أَنَّهُمْ لَا يَرُونَ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَرِي، لِأَنَّهُ كَانَ نَبِيًّا وَهُمْ مُحَدِّثُونَ، وَأَنَّهُ كَانَ يَفِدُ إِلَى اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَيَسْمَعُ الْوَحْيَ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ.

همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن آگاه می‌شد، با این تفاوت که آنها



نمی‌دیدند آنچه رسول خدا ﷺ می‌دید (فرشتگان را). زیرا که او پیامبر بود و اینها محدث (جانشینان پیامبر) هستند، او به عنوان پیامبر وارد محضر ربوبی می‌شد از خداوند متعال بدون واسطه وحی را می‌شنید، در صورتی که اوصیای الهی (بدون واسطه) آن را نمی‌شنوند.

گفت: راست گفתי ای فرزند رسول خدا! اینک سؤال مشکلی دارم: بگو ببینم، چرا این علم آن طوری که برای پیامبر خدا ﷺ ظاهر شده حالا ظاهر نمی‌شود؟

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

در این هنگام پدرم لبخندی زد و فرمود:

خداوند هرگز کسی را از علم خودش آگاه نمی‌سازد مگر کسی که او را به ایمان بیازماید، چنانچه خداوند به پیامبر خود ﷺ دستور داد جز به اجازه او با مشرکان پیکار نکند و بر آزار آنها صبر نماید، او به دستور خدا چقدر پنهانی دعوت نمود تا این که دستور رسید که:

﴿فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱

«آنچه مأموریت داری آشکارا بیان کن و از مشرکان روی گردان».

سوگند به خدا! اگر پیش از دستور خدا آشکارا دعوت می‌کرد در امان بود، ولی او ملاحظه اطاعت خدا را می‌نمود و می‌ترسید که با امر خدا مخالفت بنماید، و به همین جهت خودداری می‌کرد.

فوددت أن عينيك تكون مع مهدي هذه الأمة، والملائكة بسيوف آل داود بين السماء والأرض تعذب أرواح الكفرة من الأموات، ويلحق بهم أرواح أشباههم من الأحياء.

دوست دارم چشمان تو شاهد مهدی علیه السلام این امت باشد، ببینی که چگونه فرشتگان با شمشیرهای آل داود میان آسمان و زمین، روح کفار مرده را عذاب می‌کنند و ارواح مشابهان آنان - از زندگان - را به آنها ملحق می‌نمایند!^۲

آنگاه آن شخص، شمشیری بیرون آورد و گفت: این از همان شمشیرهاست؟! پدرم فرمود: آری، به آن خدایی که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را برای بشریت برانگیخت.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در این هنگام آن شخص گوشه عمامه اش را بر صورتش انداخت (و صورت خود را پوشاند) و فرمود: من الیاس هستم، من آنچه از شما سؤال کردم آگاه بودم، جز آن که خواستم این حدیث نیرویی برای اصحابت باشد.

حضرت حدیث را ادامه داده ... تا آن جا که فرمود:

آن شخص از جای خود برخاست و رفت و دیگر او را ندیدم.^۱

در کتاب «مهج الدعوات» می نویسد:

امام باقر علیه السلام حرز دیگری دارد [که در آن برای شیعیان و کسانی که مرتکب گناهان کبیره شده اند دعا کرده و می فرماید]:^۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا ذَا نِعْمَتِكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ،
 اجْعَلْ لِشِيعَتِي مِنَ النَّارِ وَقَاءً، وَلَهُمْ عِنْدَكَ رِضًا، وَاعْفِرْ ذُنُوبَهُمْ
 وَيَسِّرْ أُمُورَهُمْ، وَأَقْضِ دِيُونَهُمْ، وَاسْتُرْ عَوْرَاتِهِمْ، وَهَبْ لَهُمُ الْكِبَائِرَ
 الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضِّيمَ، وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ،
 اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ غَمٍّ فَرَجًا وَمَخْرَجًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۳

بنام خداوند بخشنده مهربان، ای خدای بزرگوار نزدیکی که هرگز سست نشود، ای مهربان ترین مهربانان، شیعیان مرا از آتش دور و از آنان خشنود باش، گناهان آنها را بیامرز و کارهایشان را آسان کن، قرض آنان را ادا و

۱. الکافی: ۲۴۲/۱ ح ۱، بحار الأنوار: ۲۹۷/۱۳ ح ۴، ۷۴/۲۵ ح ۶۴ و ۳۷۱/۵۲ ح ۱۶۳.

۲. این قسمت، در مصدر و بحار الأنوار نیامده است.

۳. مهج الدعوات: ۳۱ - ۳۲، بحار الأنوار: ۲۶۸/۹۴ ح ۲. این دعا در بحار الأنوار: ۲۰۶/۳۶ به نقل از کمال الدین: ۲۶۶/۱ از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

عیوب آنها را ببوشان، و گناهان کبیره‌ای که میان تو و آنان است ببخش، ای خدایی که از ستم نمی‌ترسد، و چرت و خواب او را نمی‌گیرد، مرا از همه غم‌ها آزاد کرده و رها کن که تو بر هر چیز توانا هستی.

در کتاب «کنز الفوائد» می‌نویسد: علی بن محمد بن بشیر گوید: محمد بن علی رضی الله عنه به ابن حنفیه^۱ فرمود:

إِنَّمَا حَبَّبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ شَيْءٌ يَكْتَبُهُ اللَّهُ فِي أَيْمَنِ قَلْبِ الْمُؤْمِنِ، وَمَنْ كَتَبَهُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ لَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ مَحْوَهُ.

همانا محبت ما اهل بیت چیزی است که خداوند در قسمت راست قلب مؤمن می‌نویسد، و کسی که خداوند در قلبش بنویسد هیچ کس نمی‌تواند آن را از بین ببرد.

مگر نشنیدی که خدای سبحان می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ﴾^۲؛

«آنان کسانی هستند که خداوند ایمان را بر دلهایشان نوشته و با روحی از جانب خودش آنها را تأیید فرموده است»^۳؟
بنابراین، محبت ما خاندان، همان ایمان است.^۳

قطب راوندی رحمته الله در «خرائج» می‌نویسد: روایت شده:

گروهی که برای تشرّف به خدمت باسعادت امام باقر رضی الله عنه اجازه ورود خواستند، آنها گویند: وقتی اجازه داده شد و وارد دهلیز خانه شدیم، صدای کسی را شنیدیم که به زبان سریانی با لهجه زیبایی می‌خواند و گریه می‌کرد، صدا چنان محزون بود با این که ما معنی آن کلمات را نمی‌دانستیم،

۱- گفتنی است که ظاهراً در این جا اشتباهی بر مؤلف محترم رحمته الله رخ داده است، چرا که در مصدر و در موردی از بحار الأنوار و تفسیر برهان آمده است: محمد بن علی - ابن الحنفیه - گوید، و در مورد دیگری از بحار الأنوار آمده: محمد بن الحنفیه گوید، و در هر صورت، نیاز به تحقیق بیشتری دارد. (مترجم)

۲- سورة مجادله، آیه ۲۲.

۳- تأویل الآيات: ۶۷۶/۲ ح ۸، بحار الأنوار: ۲۳/۲۶۶ ح ۱۷ و ۳۸۹ ح ۱۰، تفسیر برهان: ۴۴۶/۹ ح ۹.

به سخن گشود و فرمود:

هان! به راستی برای ذوالقرنین دو ابر را پیشنهاد کردند، او ابر آرام را انتخاب کرد و تند و سخت را برای صاحب شما قرار داد.

عرض کردم: سخت و تندرو چیست؟

فرمود: ما کان من سحاب فیه رعد وصاعقة وبرق، فصاحبکم یرکبه، أما إنه سیرکب السحاب ویرقی فی الأسباب أسباب السماوات السبع والأرضین السبع خمس عوامر وثنتان خراب.

ابری است که دارای رعد و برق است و صاحب شما بر آن سوار می‌شود، آگاه باش! که او به زودی سوار آن ابر شده و در اسباب - اسباب و طبقات آسمان هفتگانه و زمین هفتگانه که پنج طبقه آن آباد (و دارای ساکن) است و دو طبقه آباد نیست (و ساکن ندارد) - صعود کرده و اوج خواهد گرفت.^۱

باز در همان کتاب آمده است: امام صادق علیه السلام پس از این حدیث فرمود:

اگر ذوالقرنین ابر تندرو و سخت را برمی‌گزید از آنی او نبود، چون خداوند آن را برای قائم علیه السلام ذخیره فرموده است.^۲

موعظه‌ای رسا از امام باقر علیه السلام: روایت شده: ۲۱/۱۰۱۸

روزی گروهی از شیعیان در خدمت باسعادت امام باقر علیه السلام حضور داشتند، حضرت به آنها موعظه می‌فرمود و (از کارهای ناشایست) بر حذر می‌داشت، (متأسفانه) آنان توجهی نداشته و سرگرم افکار خود بودند. امام باقر علیه السلام از این وضع ناراحت شده، لختی سر به زیر انداخت، آنگاه سر برداشت و متوجه آنان گشته و فرمود:

إن کلامی لو وقع طرف منه فی قلب أحدکم لصار میتاً؛

۱. بصائر الدرجات: ۴۰۸ ح ۱ (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: ۳۲۱/۵۲ ح ۲۷. نظیر این روایت در «بصائر

الدرجات: ۴۰۹ ح ۳ و «الإختصاص: ۳۲۱» نقل شده است.

۲. الإختصاص: ۳۲۱، بحار الأنوار: ۳۲۱/۵۲ ذیل ح ۲۸.



به راستی که اگر گوشه‌ای از سخنان من در دل یکی از شما نفوذ می‌کرد، می‌مرد.

آگاه باشید! ای اشباح بی‌جان و فتیله‌های بی‌چراغ! گویا شما چوب‌های خشکیده و بت‌های واداشته شده‌اید، آیا شما طلا را از سنگ باز نمی‌گیرید؟! آیا از نوری درخشان، پرتوی نمی‌گیرید؟! آیا از دریا مروارید را استخراج نمی‌کنید؟ سخنان خوب و پاک را از هر کسی که می‌گوید برگزید گرچه او بدان عمل نمی‌کند. چرا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۱؛

«کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند.»

(تا آنجا که امام باقر علیه السلام فرمود:) گویا تو (ای انسان) شبهای گرسنگی و ترست را فراموش کرده‌ای؟ (در آن شبهایی که) او (خدا) را خواندی و تو را پاسخ داده و با همهٔ احسانی که به تو نمود سپاسش را لازم فرمود، ولی تو او را از یاد برده و در فرمانش مخالفت نمودی.

وای بر تو! که تو دزدی از دزدان گناهان هستی، هر گاه با شهوت یا گناهی برخورد کردی بدان شتاب نمودی، و با نادانی خویش به آن مرتکب شدی، چنان مرتکب شدی که گویا تو در برابر دیدهٔ خداوند نیستی یا آن که خداوند در کمین تو نیست.

ای آرزومند بهشت! چه قدر خوابت دراز، مرکبت کند و همتت سست است؟ پس تو را به خدا! چه آرزومندی و چه مطلوبی.

و ای از آتش گریزان! مرکبت را چه تند به سوی آن می‌رانی، و چقدر فراهم می‌کنی آنچه تو را در آن می‌اندازد؟!

به این گورها بنگرید که چگونه همانند سطرها در کنار خانه‌ها کشیده شده‌اند ... (تا آنجا که فرمود:)

يا بن الأيتام الثلاث! يومك الذي ولدت فيه، ويومك الذي تنزل فيه قبرك، ويومك الذي تخرج فيه إلى ربك، فياله من يوم عظيم. ای فرزند سه روز: روزی که در آن متولد شدی، روزی که به درون گورت

فرود می‌آیی و روزی که از آن به سوی پروردگارت بیرون می‌آیی، وای که چه روز بزرگی است!

ای کسانی که دارای شکل‌های شگفت آورید! و ای کسانی که همانند اشتران تشنه کنار چشمه‌ها زانو زده‌اید! از چیست که می‌بینم جسم‌هایتان آباد و دل‌هایتان ویران است؟

آگاه باشید! سوگند به خدا! اگر آنچه را که باید ملاقات کنید و به سوی آنچه که باید بروید با دیده مشاهده می‌کردید می‌گفتید:

﴿ يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾^۱

«ای کاش! بار دیگر (به دنیا) بازگردانده می‌شدیم و آیات پروردگاران را تکذیب نمی‌کردیم و از مؤمنان می‌بودیم».

و خداوند - جل جلاله - در پاسخ فرماید:

﴿ بَلْ بَدَأْتَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴾^۲

«بلکه اعمال (و نیاتی که) پیش از آن پنهان می‌کردند در برابر آنها آشکار شده و اگر باز گردند به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند باز می‌گردند و آنان دروغگویانند».^۳

۱ و ۲. سوره انعام، آیه ۲۷ و ۲۸.

۳. بحار الأنوار: ۱۷۰/۷۸، ج ۴.

بخش هشتم



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قطره‌ای از دریای فضایل و مناقب

امام همام، روشنگر حقایق

حضرت جعفر بن محمد، امام صادق

صلوات الله علیه



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد: مفضل بن عمر گوید:

منصور دوانیقی شخصی را پیش فرماندار خود، حسن بن زید - که فرماندار او در مکه و مدینه بود - فرستاد و به او دستور داد که: خانه جعفر بن محمد علیه السلام را آتش بزند.

آنها دستور را اجرا و خانه امام صادق علیه السلام را آتش زدند، شعله آتش بر در خانه و اتاقها رسید، امام صادق علیه السلام، پا روی آتش می گذاشت و از روی آن می رفت و می فرمود:

أنا ابن أعراق الثری، وأنا ابن إبراهیم خلیل الله.

من فرزند بهترین رگه‌ها و ریشه‌های زمین و ارکان آن، یعنی فرزند حضرت اسماعیل هستم، من پسر حضرت ابراهیم خلیل الله هستم.^۱

روایت شده است:

هنگامی که نمرود لعین، حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش انداخت، مردم مشاهده کردند که آتش بر آن حضرت صدمه‌ای نمی‌زند، نمرود گفت: این نیست جز این که او از رگه‌ها و ارکان زمین است و نیست رگ او مگر از رگه‌های زمین (که آتش در آن اثر نمی‌کند).

۱. المناقب: ۲۳۶/۴، بحار الأنوار: ۱۳۶/۴۷ ضمن ح ۱۸۶. نظیر این روایت را ابن حمزه در «الثاقب فی

المناقب: ۱۳۷ نقل نموده است.



نویسنده علیه السلام گوید: «أعراق الثرى»؛ کنایه از حضرت اسماعیل علیه السلام است، و شاید علت کنایه این باشد که فرزندان او در همه جا پراکنده و منتشر شده‌اند.

۲/۱۰۲۰ در مناقب دیلمی علیه السلام آمده است: حماد بن عیسی گوید: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا تعداد فرشتگان زیاد است یا مردم؟ حضرت فرمود:

والَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! ملائكة الله في السماوات أكثر من تراب الأرض، وما في السماء موضع قدم إلا وفيه ملك ساجد أو راعٍ، يسبِّح الله تعالى ويمجِّده ويقدِّسه، ولا في الأرض شجرة إلا وفيها ملك يحفظها، وكلهم يستغفرون لمحبيينا ويدعون لهم، ويلعنون باغضينا ويسألون الله تعالى أن يرسل عليهم العذاب.

سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست! فرشتگان خدا در آسمانها بیشتر از ذرات خاک زمین است، در آسمان جای پای نیست جز آن که در آن، فرشته‌ای در سجده یا در رکوع است که خدای متعال را تسبیح گفته و تمجید و تقدیس می‌نماید.

و همچنین در روی زمین، هیچ درختی نیست جز آن که فرشته‌ای حافظ آن است، همه آنها بر دوستداران ما استغفار نموده و برای آنها دعا می‌کنند، و دشمنان ما را لعنت کرده، از خداوند درخواست عذاب بر آنها می‌کنند.^۱

۳/۱۰۲۱ در کتاب «قرب الإسناد» می‌نویسد: علی بن رئاب گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در سجده، چنین دعا می‌فرمود:

اللهم اغفر لي ولأصحاب أبي، فإنني أعلم أن فيهم من ينتقصني.
خداوندا! مرا و اصحاب پدرم را ببامرز، زیرا که می‌دانم در میان آنها برخی هستند که مرا کم و کوچک می‌شمارند.^۲

۱. نظیر این روایت در «بحار الأنوار»؛ ۱۷۶/۵۹ ح ۷ نقل شده است.

۲. قرب الإسناد؛ ۱۶۶ ح ۶۰۷، بحار الأنوار؛ ۱۷/۲۷ ح ۵ در این منبع آمده؛ برخی هستند که مرا تنقیص می‌نمایند.



۴/۱۰۲۲ در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد: ابوهارون عبدی گوید: من در محضر باصفای امام صادق علیه السلام حضور داشتم، شخصی وارد شد و گفت: به چه چیزی فرزندان ابی طالب به ما افتخار می کنند؟! راوی گوید: در برابر امام صادق علیه السلام سینی خرمایی بود، حضرت خرمایی برداشته و هسته آن را درآورد، آنگاه در زمین کاشت و از آب دهان مبارکش بر آن ریخت، و همان دم رشد کرد و از زمین بیرون آمد، و فوری رسید و خرما داد، حضرت از آن چند دانه رطب چید و آن را در سینی قرار داد و به آن شخص تعارف فرمود. او خرمایی برداشته و هسته اش را در آورد و میل کرد، ناگاه دید در هسته خرما نوشته شد:

لا إله إلا الله، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، أهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله
خزان الله في أرضه.

معبودی جز خدا نیست، محمد پیامبر خداست. خاندان پیامبر خدا، گنجینه داران خدا در روی زمین هستند.

آنگاه امام صادق علیه السلام رو به آن مرد کرد و فرمود: آیا شما توانایی انجام چنین کاری را دارید؟!

آن مرد گفت: سوگند به خدا! وقتی خدمت شما آمدم برای من، در روی زمین کسی دشمن تر از شما نبود اینک برای من در روی زمین کسی محبوب تر از شما نیست.^۱

۵/۱۰۲۳ در کتاب «الصراط المستقیم» می نویسد:

عبدی، محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شد، آن روز امام صادق علیه السلام دو لباس نخی بر تن داشت، همسر عبدی به بیماری سختی مبتلا شده بود، بیماری او چنان شدید بود که دیگر از حیات و زنده ماندن او ناامید شده

۱. الثاقب فی المناقب: ۱۲۶ ح ۱۳.

برخی از ما نیز گریه نمود.

ما گمان کردیم که عده‌ای از اهل کتاب در محضر حضرتش حضور دارند و یکی از آنها مشغول خواندن است. وقتی صدا قطع شد ما وارد شدیم، و کسی را در نزد حضرت ندیدیم، گفتیم: [ای فرزند رسول خدا!] ما به لهجهٔ سریانی صدایی را شنیدیم که زیبا می‌خواند. فرمود:

ذکرت مناجاة إلیا^۱ النبی فابکتی.

من مناجات الیای پیامبر را می‌خواندم و گریه‌ام گرفت.^۲

در کتاب «بصائر الدرجات» می‌نویسد: ابو عمران^۳ گوید: امام

باقر علیه السلام می‌فرمود:

لقد سأل موسى العالم مسألة لم يكن عنده جوابها، ولقد سأل العالم موسى عليه السلام مسألة لم يكن عنده جوابها، ولو كنت بينهما لأخبرت كل واحد منهما بجواب مسألته، ولسألتهما عن مسألة لا يكون عندهما جوابها.

حضرت موسی علیه السلام از حضرت خضر علیه السلام (عالم) سؤالی پرسید که پاسخ آن را نمی‌دانست، و حضرت خضر علیه السلام هم از حضرت موسی علیه السلام سؤالی پرسید که پاسخ آن را نمی‌دانست، اگر من در آنجا بودم پاسخ سؤال هر یک از آن دو را می‌گفتم و از آنان سؤالی می‌پرسیدم که هیچ کدام جوابش را نمی‌دانستند.^۴

در کتاب «اختصاص» منسوب به شیخ مفید علیه السلام آمده است:

عبدالرحیم قصیر گوید: پیش از آن‌که من چیزی بگویم امام باقر علیه السلام لب

۱. در بعضی از نسخ مصدر چنین آمده: إلیاس.

۲. الخرائج: ۱/۲۸۶ ح ۱۹، بحار الأنوار: ۲۵۴/۴۶ ح ۵۰.

۳. در بصائر آمده: کثیر بن ابو عمران، و در خرائج آمده: کثیر بن ابو عمران.

۴. بصائر الدرجات: ۲۲۹ ح ۱، الخرائج: ۲/۷۹۷ ح ۷ (با اندکی تفاوت در الفاظ)، بحار الأنوار: ۱۹۵/۲۶ ح ۴.

و دند، عبدی جریان همسرش را به محضر امام صادق علیه السلام رسانید.
 امام صادق علیه السلام لختی سر به پایین انداخت، آنگاه سر بلند کرد و فرمود:
 من دعا کردم و خدا او را شفا داد، نزد او برگرد، وقتی بازگردی می‌بینی
 مشغول خوردن (سگر طبرزد)^۱ است.

عبدی نزد همسرش بازگشت، دید همان‌گونه است که حضرت فرموده
 بود، از او جریان را پرسید.
 همسرش گفت: آقای بزرگواری که دو لباس نخی بر تن داشت وارد
 خانه شد، و فرمود:

يا ملك الموت! أأنت أمرت لنا بالسمع والطاعة؟

ای ملک الموت! مگر تو مأمور نیستی که از ما بشنوی و اطاعت کنی؟
 پاسخ داد: آری.

فرمود: دستور می‌دهم که قبض روح او را بیست سال به تأخیر بینداز!

آن شخص با ملک الموت از خانه خارج شده و همان موقع حال من
 بهبود یافت.^۲

۶/۱۰۲۴ باز در همان کتاب آمده است: عبد الرحمان بن حجاج گوید:
 من در سفری میان مکه و مدینه در محضر همراه امام صادق علیه السلام بودم،
 حضرت سوار بر قاطر و من سوار بر الاغی بودم، کسی نزد ما نبود، عرض
 کردم: آقای من! از حق بزرگ امام علیه السلام چه چیزی واجب و لازم گردیده؟
 فرمود:

يا عبدالرحمان! لو قال لهذا الجبل: سر، لسا.

ای عبدالرحمان! اگر امام به این کوه بگوید: بیا، خواهد آمد.

۱. سگر طبرزد: نوعی شیرینی، نبات و قند سوخته را گویند.

۲. الصراط المستقیم: ۱۸۵/۲ ح ۲، بحار الأنوار: ۱۱۵/۴۷ ح ۵۲. نظیر این روایت را راوندی در «الخرائج»:

۲۹۴/۱ ح ۲ آورده است.

عبد الرحمان گوید: سوگند به خدا! ناگاه دیدم که کوه حرکت کرد، امام علیه السلام به آن نگاه کرد و فرمود: مقصود من تو نبودی؛ کوه توقف نمود.^۱

در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد: صالح بن اشعث بزّار کوفی گوید:

در خدمت مفضل، یار باوفای امام صادق علیه السلام بودم، ناگاه نامه‌ای از جانب مولایمان امام صادق علیه السلام برای وی رسید، او نامه را خواند و برخاست و بر من تکیه کرد.

آنگاه به سرعت خود را به خانه امام صادق علیه السلام رسانیدیم، در زدیم، عبدالله بن وشاح آمد و گفت: ای مفضل! با رفیقت فوری خدمت امام علیه السلام شرفیاب شوید!

ما خدمت مولایمان امام صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، حضرت بر روی صندلی نشسته بوده و در برابرش زنی بود، رو به ما کرد و فرمود:

ای مفضل! این زن را به بیابانی در حومه شهر ببر و بین کارش به کجا منتهی می‌شود، آنگاه فوری نزد من بیا!

مفضل گوید: من فرمان مولایم را امتثال نموده و به همراه آن زن، به بیابان بیرون شهر رفتیم، وقتی آن زن در وسط بیابان قرار گرفت، صدای ندادهنده‌ای را شنیدم که گفت: مفضل! کنار برو!

من از آن زن، کناره گرفتم، ناگاه ابر سیاهی آسمان را پوشانید و سنگ بر روی آن زن بارید که هیچ اثری از او نماند.

من از این پدیده ترسیده و به سرعت خود را به مولایم رساندم، خواستم جریان را بازگو کنم، حضرتش زودتر از من جریان را توضیح داد و فرمود:

۱. الخرائج: ۶۲۱/۲، بحار الأنوار: ۱۰۱/۴۷ ح ۱۲۳. این روایت در الصراط المستقیم: ۱۸۸/۲ ح ۱۷ (به صورت ارسال و اختصار) نقل گردیده است.

ای مفضل! آیا آن زن را می‌شناختی؟

عرض کردم: نه، مولای من!

فرمود: او زن فضال بن عامر بود، من فضال را به سوی فارس برای آموزش دینی به یارانم فرستاده‌ام، او به هنگام خروج از منزلش به زنش گفت: این مولایم جعفر علیه السلام بر تو شاهد است که خیانت نکنی. او گفت: آری، اگر خیانت کردم خداوند از آسمان عذابی برای من فرود آورد.

ولی او در همان شب خیانت کرده و خداوند آنچه خواسته بود، برایش فرود آورد.

یا مفضل! إذا هتکت امرأة سترها^۱ وکانت عارفة بالله، هتکت حجاب الله، وقصمت ظهرها، والعقوبة إلى العارفين والعارفات أسرع.

ای مفضل! هنگامی که زنی با آگاهی از امر خدا، هتک حرمت در نفس خویش نموده و پرده عفت خود را بدرد، حرمت الهی را رعایت نکرده و پشت خود را شکسته است، و همواره عقوبت و عذاب، بر آگاهان (از زن و مرد) سریع‌تر نازل می‌شود.^۲

باز در همان کتاب آمده است: سعد بن ظریف گوید:

ما در محضر امام صادق علیه السلام بودیم که مردی از اهالی کوهستان وارد و هدایا و تحفه‌هایی آورد. در بین هدایا، انبانی بود که در آن مقداری گوشت و نان بود.

حضرت انبان را در مقابل آن مرد باز کرد و فرمود:

این گوشت را ببر و به سگها بده!

آن مرد گفت: چرا؟

حضرت فرمود: این گوشت حلال نیست و (ذبح شرعی) نشده است.

آن مرد گفت: من این گوشت را از مسلمانی خریده‌ام که گفت: حلال است

۱. در اصل چنین آمده است: «المرأة سترها».

۲. الثاقب فی المناقب: ۱۶۰ ح ۱۰.



و ذبح شرعی شده است.

حضرت گوشت را داخل آن انبان نمود، آنگاه به آن مرد فرمود: برخیز و این را در داخل آن اتاق در گوشه‌ای بگذار!

آن مرد از امر امام علیه السلام اطاعت نمود.

حضرت کلماتی را بیان فرمود که من نفهمیدم چه می‌فرماید و چه (دعایی) بود؟ در این هنگام، آن مرد صدایی از گوشت شنید که می‌گفت: ای بنده خدا! نباید گوشتی همانند مرا امام و فرزندان پیامبران بخورند، چون من ذبح شرعی نشده‌ام.

آن مرد انبان را برداشت و به نزد امام صادق علیه السلام آمد و جریان را عرض کرد. حضرت رو به او کرد و فرمود:

أما علمت یا هارون! إنا نعلم ما لا يعلمه الناس!؟

ای هارون! آیا نمی‌دانی که ما چیزی را می‌دانیم که مردم نمی‌دانند!؟

گفت: آری، قربانت گزدم.

آنگاه آن مرد خارج شد، من نیز به دنبال او خارج شدم، دیدم در میان راه به سگی برخورد و آن گوشت را به آن داد، سگ همه گوشت را خورد و چیزی از آن باقی نماند.^۱

در همان کتاب، حدیث مفصّلی از امام کاظم علیه السلام نقل شده که اینک

خلاصه‌ای از آن را نقل می‌نمایم:

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

پادشاه هند، کنیز زیبایی را توسط برخی از معتمدین خود به همراه هدایای زیادی برای پدر بزرگوارم امام صادق علیه السلام فرستاد، وی در ضمن نامه‌ای به حضرتش نوشت:

۱. مناقب فی المناقب: ۴۱۵ ح ۱. نظیر این روایت را راوندی علیه السلام در الخرائج: ۲/۶۰۶ ح ۱، ابن شهر آشوب علیه السلام در المناقب: ۴/۲۲۲ و علامه مجلسی علیه السلام در بحار الأنوار: ۴۷/۱۵ ح ۱۰۷ آورده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من ملك الهند إلى جعفر بن محمد الطاهر من كل نجس.

بنام خداوند بخشنده مهربان

از طرف پادشاه هند به خدمت جعفر بن محمد؛ آن شخصیت پاکیزه‌ای که از هر پلیدی و آلودگی دور است.

اما بعد، خداوند مرا، توسط شما هدایت و راهنمایی فرمود، یکی از کارگزاران من، کنیز زیبایی را به من هدیه نمود، من تاکنون کنیزی به زیبایی او ندیده‌ام، وی دارای جمال، بزرگواری، خرد و کمال است، وی را به من هدیه نمود تا فرزندی برای من بیاورد و پس از من زمام امور را بدست بگیرد.

من از او و امر او در شگفت شدم، یک شبانه‌روز نزد من بود و من در او و جلالتش فکر می‌کردم. جز شما کسی را شایسته او ندیدم، آن کنیز را به همراه مقداری زیورات و جواهر و عطر به حضور شما فرستادم.

من همه وزیران، کارگزاران و امنای خودم را جمع نموده و از میان آنان هزار نفر که شایسته امانت‌داری بودند، برگزیدم، و از هزار نفر، صد نفر، و از صد نفر، ده نفر و از ده نفر یک نفر بنام «میزاب بن حباب»^۱ انتخاب کردم، در کشورم کسی را عاقل‌تر و شجاع‌تر از او نیافتم، اینک این هدایا و این کنیز را توسط او خدمت شما فرستادم.

کاروان هدایا به وسیله میزاب به راه افتاد و وارد شهر مدینه شد، حضرت او را راه نداده، وی مکرر به پشت در آمده و کسانی را شفیع قرار داد تا اجازه ورود بدهد، امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای خائن! از آن جایی که آمده‌ای با هدایایت بازگرد!

او گفت: آیا پس از آن که راه طولانی را با زحمت شدید متحمل شده و اینک هدایا را کنار درب آورده‌ام، هدیه پادشاه را نمی‌پذیرید؟ حضرت فرمود: تو نزد من پاسخی نداری، و من پذیرای هدایای تو نیستم، زیرا که تو در آنچه آوردی و امین شدی، خیانت کردی.

۱. در مصدر آمده: میزاب بن جنان. و در مناقب آمده: میزان الهندی. و آنچه در متن آمده است موافق با خراج و بحار الأنوار است.



او گفت: سوگند به خدا! من نه به شما و نه به پادشاه، خیانت نکرده‌ام. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر تکه‌ای از لباس‌هایت بر خیانت تو گواهی بدهد آیا اسلام می‌آوری؟

گفت: مرا از این کار عفو کنید و هر چه دوست دارید، برسید؟ او پوستینی بر تن داشت، امام علیه السلام دستور داد تا آن را از تنش در آورده و در گوشه‌ای از اتاق بگسترانند. نگاه امام علیه السلام برخاست و دو رکعت نماز گزارد، رکوع و سجودش را طولانی نمود، و آنچه می‌خواست دعا فرمود، وقتی سر از سجده بر داشت نور از چهره حضرتش می‌درخشید، رو به آن پوستین کرد و فرمود:

أيتها القرو الطائع لله تعالى! تكلم بما تعلم منه، وصف لنا ما جنى. ای پوستینی که در اطاعت خدا هستی! آنچه از این مرد می‌دانی بازگو و جنایت او را برای ما توصیف کن!

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: پوستین باز شد آنگاه جمع شد تا آن که همانند یک گوسفند کامل گشت، و (به اذن خدا) لب به سخن گشود - که همه حاضران در مجلس صدای او را شنیدند - و گفت:

ای فرزند رسول خدا! ای راستگو! این مرد را پادشاه هند به عنوان فرد معتمد و امین خود قرار داده و این کنیز را به همراه اموالی بدو سپرد، و در مورد نگهداری آنها خیلی سفارش نمود.

ما به راه افتادیم و بر این حال بودیم تا این که به بیابانی رسیدیم، دچار بارش باران شدیم، و هر چه داشتیم خیس شد، ما در آن بیابان یک ماه کامل توقف نمودیم تا این که خورشید از پشت ابرها بیرون آمده و باران باز ایستاد، ما هر چه داشتیم بر روی سنگ (پهن کرده و بر) درختان آویزان کردیم تا خشک گردد.

این مرد، غلامی بنام بشیر را که خدمتگزار آن کنیز بود خواست و گفت: بشیر! برو این شهر و مقداری خوراک تهیه کن تا وسایلمان خشک می‌گردد، از غذای این شهر بخوریم، آنگاه مقدار زیادی درهم به او داد و او راهی شهر شد.

وقتی او رفت، میزاب به این کنیز دستور داد از خیمه مخصوص خود



خارج شود و در خیمه‌ای که در برابر آفتاب زده‌اند، بنشینند و به او گفت:
از این خیمه به چشم‌انداز درختان و این شهری که در نزدیکی آن هستیم
نگاه کن.

کنیز از خیمه خارج شد، چون زمین گل‌آلود بود، لباس از ساقهای خود بالا
زد و روسری او افتاد، این خائن، به او و زیبایی و جمال او نگریست و او
را به سوی خود دعوت کرد و او نیز پذیرفت، پس مرا بر زمین گسترانید،
و با او درآمیخت و مرتکب عمل زنا شد و بدین وسیله بر تو - ای فرزند
رسول خدا! - خیانت کرد.

این بود قصه او و آن کنیز، من از تو می‌خواهم به حق آن خدایی که خیر
دنیا و آخرت را برای تو جمع کرده، از خداوند بخواهی که مرا به خاطر
فرش قرار گرفتتم بر فسق و فجور آنان عذاب ننماید.

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: در این هنگام، امام صادق علیه السلام گریست و من، و
همه حاضران در مجلس گریه کرده و (از ناراحتی و وحشت) رنگشان زرد
شد.

«میزاب» نیز ترسید و وحشت و لرز شدیدی او را فرا گرفت و خود را
سجده‌کنان برای خدا بر زمین انداخت و گفت: می‌دانستم که جد تو بر
مؤمنان مهربان بود، بر من رحم کن خدای بر تو رحم نماید، تو از اخلاق
جدت الگو بگیر و پادشاه را از قصه من آگاه نکن، که من خطا کردم.

امام علیه السلام فرمود: من هرگز بر تو رحم نکرده و مهربانی نخواهم کرد، جز
آن که به خیانت خودت اعتراف کنی.

آن مرد هندی همان گونه که پوستین خبر داده بود به خیانت خودش
اعتراف نمود.

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: وقتی پوستین را پوشید آن جمع شد و گلوی او
را فشرد به گونه‌ای که صورتش سیاه گشت.

امام صادق علیه السلام فرمود: ای پوستین! او را رها کن.
پوستین گفت: به حق خدایی که تو را امام قرار داده! اجازه بده تا او را
بکشم!

حضرت به او فرمود: این شخص پلید را رها کن تا به سوی پادشاه خود

باز گردد، او به مجازاتش از ما سزاوارتر است.^۱

صاحب «الثاقب فی المناقب» گوید: این حدیث خیلی مفصل است، ما به مقدار نیاز در اینجا نقل کردیم، هر که همه حدیث را می خواهد بر منبع آن که مشهور است، مراجعه نماید.

۱۰/۱۰۲۸ نجاشی در رجال خود می نویسد: حسن بن علی بن زیاد و شاء از جدش الیاس نقل کرده و می گوید:

هنگامی که وفات جدم الیاس فرا رسید، به ما گفت: در این ساعت - که این ساعت، ساعت دروغ نیست - بر من گواه باشید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

والله لا يموت عبد يحب الله ورسوله ويتولى الأئمة عليهم السلام فتمسه النار. سوگند به خدا! هر بنده‌ای که خدا و رسولش را دوست بدارد و از امامان معصومین علیهم السلام پیروی نماید وقتی بمیرد وارد آتش نمی شود.

آن بزرگوار این سخن زیبا را دو مرتبه و سه مرتبه بدون این که من بپرسم، تکرار فرمود.^۲

۱۱/۱۰۲۹ قطب راوندی علیه السلام در «خرائج» می نویسد: نقل شده است:

روزی امام باقر علیه السلام به همراه فرزندش امام صادق علیه السلام به مکه مشرف شده بود، در آنجا شخصی خدمتش رسیده و سلام کرد، و در برابر حضرتش نشست، آنگاه گفت: من می خواهم سؤالی از شما بپرسم. امام باقر علیه السلام فرمود:

۱. الثاقب فی المناقب: ۳۹۸ ح ۵. نظیر این روایت را راوندی در الخرائج: ۲۹۹/۱ ح ۶ به صورت مفصل، ابن شهر آشوب در المناقب: ۲۴۲/۴ با تفاوت و اختصار، و علامه مجلسی به نقل از آن دو، در بحار الأنوار: ۱۱۳/۴۷ ح ۱۵۰ آورده، و در الصراط المستقیم: ۱۸۶/۲ ح ۶ بخشی از این روایت به صورت ارسال نقل شده است.

۲. رجال نجاشی: ۳۹ رقم ۸۰.

از فرزندم جعفر علیه السلام بپرس.

آن شخص خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: سؤالم را بپرسم؟!

حضرت فرمود: هر چه مایلی بپرس!

گفت: از کسی می‌پرسم که مرتکب گناه بزرگی شده است؟

فرمود: روزه خود را به طور عمد در ماه مبارک رمضان خورده؟

گفت: از این بزرگتر است.

فرمود: در ماه رمضان زنا کرده.

گفت: از این نیز بزرگتر است.

فرمود: کسی را کشته؟

عرض کرد: از این هم بزرگتر است.

حضرت فرمود: *إن كان من شيعة علي بن أبي طالب عليه السلام مشى إلى*

بيت الله الحرام وحلف أن لا يعود، وإن لم يكن من شيعة فلا بأس.

چنین گناهکاری اگر از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام است پیاده به سوی

بیت الله الحرام برود و در آنجا سوگند یاد کند که هرگز چنین کاری را تکرار

نکند (خداوند توبه او را می‌پذیرد) و اگر از شیعیان او نیست، راهی ندارد.

آن شخص گفت: خداوند تو را رحمت کند ای فرزند فاطمه علیها السلام! - و

سه بار تکرار نمود - من همین پاسخ را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم.

آنگاه آن شخص برخاست و رفت، امام باقر علیه السلام رو به فرزندش امام

صادق علیه السلام نمود و فرمود:

آیا او را شناختی؟ فرمود: نه.

فرمود: او حضرت خضر علیه السلام بود، می‌خواستم او را به تو معرفی کنم.^۱

علامه مجلسی علیه السلام در توضیح این حدیث شریف می‌گوید:

این که امام صادق علیه السلام فرمود: «راهی ندارد»، شاید منظورش این است که

چنین کسی که مرتکب چنان گناهی شده، کفاره‌ای برای گناهش نیست که

۱. الغرائب: ۲/۶۳۱، بحار الأنوار: ۲۱/۴۷ ح ۲۰.

توبه کند و این توبه سودی به او داشته باشد، چرا که پذیرش توبه مشروط به ایمان است و او دارای کفری است که از هر گناهی بزرگتر است.

۱۲/۱۰۳۰ علامه مجلسی رحمته الله علیه در «بحار الأنوار» می نویسد: پیشوای ششم، امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ عِنْدِي سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم ، وَإِنَّ عِنْدِي لِرَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم الْمَغْلِبَةِ ، وَإِنَّ عِنْدِي لَخَاتَمِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عليه السلام ، وَإِنَّ عِنْدِي الطُّشْتِ الَّذِي كَانَ مُوسَى يَقْرُبُ بِهَا الْقُرْبَانَ .

به راستی که شمشیر پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم نزد من است، پرچم همیشه پیروز آن حضرت نیز نزد من است، همچنین انگشتر سلیمان بن داود عليه السلام و تشتی که (حضرت) موسی عليه السلام با آن قربانی را تقدیم می کرد، نزد من است.

همچنین اسم (اعظمی) که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم وقتی میان مسلمانان و مشرکان قرار می داد هیچ تیری از مشرکان به مسلمانان نمی رسید، نزد من است. به راستی که نزد من است مثل آنچه که فرشتگان آوردند و مثل اسلحه در نزد ما، همانند تابوت در نزد بنی اسرائیل است، یعنی: همانند آن، دلیل و بیانگر امامت است.^۱

در روایت اعمش آمده: امام صادق علیه السلام فرمود:

أَلْوِاحُ مُوسَى عليه السلام عِنْدَنَا ، وَعَصَا مُوسَى عليه السلام عِنْدَنَا ، وَنَحْنُ وَرَثَةُ النَّبِيِّينَ .
الواح حضرت موسی و عصای او نزد ماست و ما وارثان پیامبران هستیم.^۲

در حدیث دیگری حضرت فرمود:

عَلِمْنَا غَابِرَ وَمَزْبُورَ ، وَنَكَتَ فِي الْقُلُوبِ ، وَنَقَرَ فِي الْأَسْمَاعِ ، وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ الْأَحْمَرَ ، وَالْجَفْرَ الْأَبْيَضَ ، وَمَصْحَفَ فَاطِمَةَ عليها السلام ، وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ فِيهَا جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ .^۳

دانش ما، احاطه به گذشته و آینده دارد، گاهی با خطور از دل است و گاهی با

شنیدن به وسیله گوش است. به راستی که جفر سرخ، جفر سفید و مصحف فاطمه علیها السلام نزد ماست، نزد ما جامعه‌ای است که در آن تمام نیازمندیهای مردم، نوشته شده است.

۱۳/۱۰۳۱ شیخ مفید رحمته الله علیه در «المجالس» می‌نویسد: سالم بن ابی حفصه گوید: هنگامی که امام باقر علیه السلام به شهادت رسید و از دنیا رفت به یاران خودم گفتم: منتظر من باشید تا خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شده و به آن حضرت تسلیت بگویم.

من خدمتش رسیدم، به حضرتش تسلیت گفتم. سپس عرض کردم: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» سوگند به خدا! شخصیتی از دنیا رفت که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می‌فرمود، و کسی از او نمی‌پرسید که واسطه میان او و رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسی است، به خدا سوگند! هرگز همانند او را نخواهیم دید. راوی گوید: امام صادق علیه السلام مدتی ساکت بود و چیزی نمی‌فرمود، سپس لب به سخن گشود و فرمود:

قال الله عز وجل: إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ يَتَصَدَّقُ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَأَرْبِيهَا لَهُ فِيهَا كَمَا يَرْبِي أَحَدُكُمْ فَلَوْهَ حَتَّى أَجْعَلَهَا لَهُ مِثْلَ أُحُدٍ.

خداوند متعال می‌فرماید: همانا بعضی از بندگانش نصف خرما صدقه می‌دهد من آن را برای او پرورش داده و بزرگ می‌نمایم همان گونه که شما کوزه‌اسبی را پرورش می‌دهید، آنقدر بزرگ می‌نمایم تا مانند کوه احد شود.

من پیش یارانم رفتم، گفتم: شگفت‌انگیزتر از این امر ندیده‌ام، وقتی امام باقر علیه السلام بدون واسطه می‌فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود. ما این را بزرگ می‌شمردیم، امروز امام صادق علیه السلام بدون واسطه فرمود: خداوند چنین می‌فرماید.^۱



حمیری در کتاب «الدلائل» می‌نویسد: سلیمان بن خالد گوید:

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۱؛ «به راستی آنان که گفتند: پروردگار ما خداوند است، و استقامت کردند فرشتگان بر آنان فرود آیند که: نترسید و غمگین مباشید و مژده باد بر شما آن بهشتی که به شما وعده داده شده است»، می‌فرمود:

أما والله! لربما وسدنا لهم الوسائد في منازلنا.

هان! سوگند به خدا! بارها ما در خانه‌هایمان برای آنها (فرشتگان) پستی گذاشتیم.^۲

شیخ مفید رحمته الله در «المجالس» و فرزند شیخ طوسی در «امالی» می‌نویسند:

کسی که از حنان بن سدیر شنیده بود گوید: از ابا سدیر صیرفی شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم، در برابر حضرتش طبعی بود که رویش پوشیده بود، نزدیک حضرتش رفته و سلام کردم. حضرت پاسخ سلام مرا داد، آنگاه روپوش از طبق برداشت، داخل آن خرما بود، حضرت مشغول خوردن از آن خرماها شد، من نزدیک شده عرض کردم: ای رسول خدا! یک خرما به من عنایت فرماید. حضرت خرمایی داد و من خوردم.

سپس عرض کردم: ای رسول خدا! خرمای دیگری عنایت فرماید. حضرت باز عنایت فرموده و من خوردم. من هر بار می‌خوردم، تقاضای خرمای دیگری می‌کردم، تا این که هشت دانه خرما به من عنایت فرمودند، و من خوردم. آنگاه خرمای دیگری خواستم. حضرت فرمود: بس است.

۱. سوره فصلت، آیه ۳۰.

۲. کشف الغمّة: ۱۸۷/۲، بحار الأنوار: ۳۳/۴۷ ضمن ح ۳۰.

من از خواب بیدار شدم، فردا صبح خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، دیدم در برابرش طبقی است که روپوش دارد، همان گونه که در خواب در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده بودم، سلام کردم، پاسخ سلامم را عنایت فرمود، آنگاه روپوش از طبق برداشت، دیدم داخل آن خرماست. حضرت مشغول خوردن از آن خرماها شد، من در شگفت شدم، عرض کردم: قربانت گردم، خرمایی به من عنایت کنید. حضرت خرمایی داد و من خوردم. سپس خرمای دیگری خواستم، حضرت عنایت فرمود، و من خوردم تا این که هشت خرما خوردم، و خرمای دیگری خواستم. حضرت فرمود:

لو زادك جدّي رسول الله صلی الله علیه و آله لزدناك.

اگر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو بیشتر می‌داد من نیز اضافه من نمودم.

آنگاه خوابم را برای حضرتش بازگو کردم.

حضرت لبخندی بر من زد که حاکی از آگاهی آن حضرت، از خواب من بود.^۱

۱۶/۱۰۳۴ شیخ محمد بن حسن صفار قمی رحمته الله در کتاب گران سنگ «بصائر

الدرجات» می‌نویسد: ابراهیم بن مهزم گوید:

روزی خدمت امام صادق علیه السلام بودم، چون شب فرا رسید از حضرتش اجازه مرخصی خواسته و به خانه‌ام که در مدینه بود، بازگشتم. مادرم نیز به همراه من بود، میان من او گفت و گویی شد و من بر او درستی کردم. بامدادان پس از نماز صبح، خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، وقتی

۱. امالی مفید: ۳۲۵ ح ۶، امالی طوسی: ۱۱۲ ح ۲۸ مجلس ۲، بحار الأنوار: ۶۲/۴۷ ح ۲. نظیر این روایت در الثاقب فی المناقب: ۴۱۲ ح ۱۲ نقل شده است.



وارد محضرش شدم حضرت ابتدا شروع به سخن کرد و فرمود:

يا ابا مهزم! ما لك والوالدة أغلظت في كلامها البارحة؟ أما علمت أن بطنها منزل قد سكتته، وأن حجرتها مهد قد غمزته، وثديها وعاء قد شربته؟

ای ابا مهزم! چه کار با مادرت داشتی که دیشب آنچنان با او درشتی کردی؟ آیا نمی دانی که شکم او محل سکونت تو، دامنش گهواره تو و پستانهایش ظرف غذای تو بود؟
عرض کردم: آری.

فرمود: پس هرگز بر او درشتی نکن.^۱

باز در همان کتاب آمده است: ابوبصیر گوید: ۱۷/۱۰۳۵

یکی از اهالی شام نزد من آمده بود، من امر ولایت و امامت را بر او عرضه نمودم، او نیز پذیرفت (و شیعه شد).

روزی نزد او رفتم، او در حال مرگ بود، رو به من کرد و گفت: ای ابابصیر! من سخن تو را پذیرفتم، اینک بهشت چه می شود؟
عرض کردم: من از جانب مولایم امام صادق علیه السلام بهشت را بر تو ضامن هستم. پس از این گفت و گو او از دنیا رفت.

پس از آن، من خدمت مولایم امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم. حضرت پیش از آن که من سخن بگویم، فرمود:

قد وفي لصاحبك بالجنة.

بهشتی را که برای دوست خود ضمانت کرده بودی، به او رسید.^۲

باز در همان کتاب و همچنین در «اختصاص» منسوب به شیخ مفید علیه السلام ۱۸/۱۰۳۶

۱. بصائر الدرجات: ۲۴۳ ح ۳. بحار الأنوار: ۷۲/۴۷ ح ۳۲. نظیر این روایت در الثاقب فی المناقب: ۴۱۰ ح ۸ نقل شده است.

۲. بصائر الدرجات: ۲۵۱ ح ۲. بحار الأنوار: ۷۶/۴۷ ح ۴۴.

آمده است: یونس بن ظبیان، مفضل بن عمر، ابوسلمه سراج و حسین بن ثویر گویند: ما در خدمت امام صادق علیه السلام شرف حضور داشتیم، حضرت فرمودند:

لنا خزائن الأرض ومفاتيحها، ولو شئت أن أقول بإحدى رجلي
أخرجي ما فيك من الذهب لأخرجت.

همه گنجینه‌های زمین با کلیدهای آن در اختیار ماست، اگر بخواهم با یکی از پاهایم اشاره کرده و بگیرم هر چه در درون خود طلا داری، بیرون کن، بیرون خواهد آورد.

راوی گوید: در این هنگام، امام علیه السلام با پای مبارکش خطی در زمین کشید و زمین شکافته شد، آنگاه با دست مبارکش اشاره کرد و شمش طلایی به اندازه یک وجب از درون زمین برداشت و فرمود:

به این شمش طلا با دقت و خوب نگاه کنید تا تردید به خود راه ندهید.
آنگاه فرمود: به درون زمین نگاه کنید!

ما نگاه کردیم، و شمش‌های زیادی از طلا در درون زمین دیدیم که روی هم انباشه شده و می‌درخشیدند.

یکی از رفقای ما به حضرتش عرض کرد: قربانت کردم! این همه ثروت در اختیار شما قرار داده شده در عین حال شیعیان شما نیازمند هستند!؟
امام علیه السلام فرمود:

إن الله سيجمع لنا ولشيعتنا الدنيا والآخرة، ويدخلهم جنات النعيم
ويدخل عدونا الجحيم.

به راستی که خداوند به زودی برای ما و شیعیان ما، دنیا و آخرت را جمع خواهد فرمود، و آنها را وارد بهشت نعیم و دشمنان ما را وارد جهنم خواهد نمود.^۱

۱. بصائر الدرجات: ۳۷۴ ح ۱، الإختصاص: ۲۶۳، بحار الأنوار: ۸۷/۴۷ ح ۸۸. نظر این روایت را ابن شهر آشوب در المناقب: ۲۴۴/۴ (به صورت اختصار) نقل نموده است.



در «بصائر الدرجات» می نویسد: ابو بصیر گوید:

در خدمت مولایم امام صادق علیه السلام بودم، حضرت با پای مبارکش بر زمین زد و ناگاه دریایی پدیدار شد، که در آن کشتیهایی از نقره بود. من به همراه مولایم سوار یکی از آن کشتیها شدیم، کشتی حرکت کرد، رسیدیم به جایی که در آن خیمه‌هایی از نقره بر افراشته بود. حضرت وارد یکی از خیمه‌ها شد، آنگاه بیرون آمد و به من فرمود:

نخستین خیمه‌ای را که داخل شدم، دیدی؟

عرض کردم: آری.

فرمود: آن خیمه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، آن یکی از آن امیر مؤمنان علی علیه السلام است، سوومی خیمه فاطمه زهرا علیها السلام است، چهارمی خیمه حضرت خدیجه کبری علیها السلام، پنجمی خیمه امام حسن مجتبی علیه السلام، ششمی خیمه امام حسین علیه السلام، هفتمی خیمه امام سجاد علیه السلام هشتمی خیمه پدر بزرگوام امام باقر علیه السلام و نهمین خیمه از آن من است. و لیس أحد منّا یموت إلا وله خیمة یسکن فیها.

هر کدام از ما بمیرد خیمه‌ای از این خیمه‌ها دارد که در آن ساکن می‌شود.^۱

در کتاب «مناقب» و «خرائج» آمده است: داود بن کثیر رقی گوید:

خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، پسرش امام موسی کاظم علیه السلام وارد شد، او از شدت سرما می‌لرزید. امام صادق علیه السلام به او فرمود:

کیف أصبحت؟ چگونه صبح نمودی؟

عرض کرد: صبح نمودم در حالی که در حرز و پناه خدا و غرق در نعمت‌های او هستم. اینک آرزوی یک خوشه انگور حشری و یک انار سبز را دارم.

۱. بصائر الدرجات: ۴۰۵ ح ۵، بحار الأنوار: ۹۱/۴۷ ح ۹۷.

داود گوید: من گفتم: سبحان الله! الآن فصل زمستان است، چگونه امکان دارد؟ حضرت فرمود:

ای داود! خداوند بر هر چیزی توانا است، همینک وارد باغ شو!

من وارد باغ شدم، ناگاه درختی را دیدم که در آن یک خوشه انگور حشری و انار سبزی بود. گفتم: به امور پنهان و آشکار شما خاندان رسالت ایمان آوردم. آنگاه آنها را چیده و برای امام کاظم علیه السلام آوردم. حضرت نشست و مشغول میل کردن آنها شد، و رو به من کرد و فرمود:

یا داود! والله! لهذا فضل من رزق قدیم، خص الله به مریم بنت عمران من الأفق الأعلى.

ای داود! سوگند به خدا! این فضل و لطف خدا از روزی و نصیب قدیمی اوست، که خداوند از افق اعلا مریم، دختر عمران را به آن اختصاص داده بود.^۱

علامه مجلسی رحمته الله در «بحار الأنوار» می‌نویسد: از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرتش فرمود:

إذا كان يوم القيامة ولينا أمر شيعتنا؛ فما كان عليهم الله فهو لنا، وما كان لنا فهو لهم، وما كان للناس فهو علينا.^۲

هنگامی که روز قیامت فرارسد ما سرپرستی امور شیعیانمان را عهده‌دار می‌شویم، هر حقی از طرف خداوند بر آنها باشد آن در اختیار ماست، و هر حقی که در اختیار ما باشد آن را به شیعیانمان می‌بخشیم، و هر حقی که مردم از آنان داشته باشند آن نیز بر ماست که ادا نماییم.

نویسنده رحمته الله گوید: ای دوستان اهل بیت علیهم السلام! این حدیث شما را مغرور

۱. الثاقب في المناقب: ۲۲۰ ح ۳ (با اندکی تفاوت). الخرائج: ۶۱۷/۲ ح ۱۶. بحار الأنوار: ۱۰۰/۲۷ ح ۱۱۹.

۲. بحار الأنوار: ۳۱۳/۲۷ ح ۱۰.



نسازد، چراکه این عنایت و مهربانی شامل شیعیان است نه مطلق محبان و دوستان.

آری، کسی که هدایت ویژه‌ای روزی او شده، اگر مرتکب اعمالی شود و نتواند از عهده آنها برآید، شامل این حدیث مبارک است و از ناحیه آن بزرگواران علیهم السلام تلافی خواهد شد.

در کتاب «صراط المستقیم» و «خراج» آمده است: علی بن ابی حمزه گوید:

سالی در خدمت امام صادق علیه السلام برای انجام مراسم حج به سوی مکه به راه افتادیم، در بین راه زیر درخت خرماي خشکیده‌ای نشستیم، امام صادق علیه السلام لبهای مبارکش را برای خواندن دعایی به حرکت درآورد، من نفهمیدم چه دعایی خواند، آنگاه فرمود:

يا نخلة! أطعمينا مما جعل الله فيك من رزق عباده.

ای درخت خرما! از آنچه خداوند متعال در نهاد تو برای روزی بندگانش قرار داده، به ما بخوران.

من متوجه درخت خرما بودم، دیدم درخت به طرف امام صادق علیه السلام کج شد در حالی که دارای برگ‌ها و بر آن رطب تازه‌ای بود.
امام صادق علیه السلام فرمود: نزدیک شو، و «بسم الله» بگو و بخور.

ما مشغول خوردن رطب‌ها شدیم، به راستی که بهترین و لذیذترین خرمایی بود که می‌خوردم. در این بین، یکی از اعراب وقتی این پدیده شگفت‌انگیز را دید گفت: من مثل امروز سحری بزرگتر از این ندیده بودم.
امام صادق علیه السلام فرمود:

نحن ورثة الأنبياء ليس فينا ساحر ولا كاهن، بل ندعو الله فيجيب،
فإن أحببت أن أدعو الله فيمسحك كلباً تهتدي إلى منزلك، وتدخل
عليهم، وتبصيص لأهلك؟

ما وارث پیامبران هستیم، در میان ما ساحر و کاهن (شعبده باز) نیست، (این از سحر نیست) بلکه ما از خداوند می‌خواهیم و او اجابت می‌نماید، اگر مابلی از خدا بخواهم تا تو را به سگی مسخ کند تا به خانه‌ات رفته و پیش خانواده‌ات برای آنها دم بجنبانی؟
اعرابی از روی نادانی گفت: آری.
امام صادق علیه السلام دعا فرمود و در همان دم به صورت سگی در آمد و رفت.
امام صادق علیه السلام به من فرمود: از پی او برو!

من پشت سر او به راه افتادم، او وارد روستای خود شده و به خانه‌اش رفت، و برای خانواده و فرزندانش دم می‌جنباند، آنها چوبی برداشته و او را از خانه بیرون کردند.

من خدمت امام صادق علیه السلام برگشتم و داشتم جریان را به حضرتش بازگو می‌کردم که ناگاه او آمد و در برابر امام علیه السلام ایستاد، اشک می‌ریخت، خود را به خاک می‌مالید و ناله می‌کرد.
حضرت به او ترحم کرد و دعا نمود و به حالت اول بازگشت و اعرابی شد. امام صادق علیه السلام به او فرمود:

ای اعرابی! آیا حالا ایمان آوردی؟

گفت: آری، هزاران هزار مرتبه.^۱

۲۳/۱۰۴۱ باز در همان منبع آمده است: یونس بن ظبیان گوید:

با گروهی از مردم در حضور امام صادق علیه السلام بودیم، از حضرتش پرسیدم: خداوند در قرآن به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «فَخَذَ مِنْهُ مِنَ الطَّيْرِ فَصْرَهُنَّ»^۲؛ «پس چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آنها را ذبح کن»، آیا

۱. المغرانیج: ۲۹۶/۱ ح ۳، بحار الأنوار: ۱۱۰/۲۷ ح ۱۲۷. این روایت در الصراط المستقیم: ۱۸۵/۲ ح ۳ (به

صورت اختصار) نقل شده است.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

این چهار مرغ از چند جنس گوناگون بودند، یا از یک جنس؟
حضرت فرمود:

أَتَحِبُّونَ إِنْ أُرِيكُمْ مِثْلَهُ؟

آیا دوست دارید همانند آن را به شما نشان دهم؟
عرض کردیم: آری.

حضرت فرمود: ای طاووس! ناگاه طاووسی پر زد و در برابر آن حضرت آمد.

آنگاه صدا زد: ای کلاغ! ناگاه کلاغی در برابر حضرتش حاضر شد.

حضرت فرمود: ای باز! ناگاه یک باز شکاری در برابر حضرتش آمد.

آنگاه صدا زد: ای کبوتر! ناگاه کبوتری در برابرش ظاهر شد.

حضرت دستور داد هر چهار پرنده را سر بریده و قطعه قطعه کنند، و پره‌های آنها را بکنند و همه را با هم مخلوط نمایند. سپس سر طاووس را به دست گرفت و صدا زد: ای طاووس!

ما دیدیم که تمام اعضای طاووس از گوشت و استخوان و پَر از هم جدا می‌شدند و همه به سر طاووس می‌چسبیدند، طاووس در برابر حضرت زنده شد.

آنگاه حضرت همان طور کلاغ را صدا زد و زنده شد و باز شکاری را صدا زد و کبوتر را صدا زد و همه در برابر حضرت زنده شدند.^۱

باز در همان کتاب می‌خوانیم: نقل شده است:

روزی ابن ابی العوجاء با سه نفر از دهری‌مذهبها^۲ در مکه قرار گذاشتند که هر کدام در مقابل قرآن، یک چهارم از خودشان بنویسند، آنان

۱. الخرائج: ۲۹۷/۱ ح ۴، بحار الأنوار: ۱۱۱/۴۷ ح ۱۴۸.

۲. دهری‌ها: گروهی بودند که اعتقاد داشتند، نه خدایی هست نه بهشت و نه دوزخی، آنان می‌گفتند: ما را جز دهر هلاک نمی‌کند، و این راه و روش را از روی استحصانات بدون دلیل عقلی محکم و استواری، برای خود آیین قرار داده بودند. (رجوع شود به مجمع البحرین: ۶۴/۱).

با هم عهد و پیمان بستند که سال آینده نوشته‌های خود را در همین محل بیاورند.

وقتی سال آینده در مقام ابراهیم علیه السلام گرد هم آمدند، یکی از آنها گفت: من وقتی این آیه را دیدم که می‌فرماید: ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَبِئْسَ سَاءَ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ﴾^۱؛ «و گفته شد: ای زمین! آبت را فرو بر! و ای آسمان! خود داری کن و آب فرو نشست»، از مبارزه دست برداشتم.

دیگری گفت: من نیز وقتی به این آیه رسیدم که می‌فرماید: ﴿قَلَّمَا اسْتَيَّأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا﴾^۲؛ «هنگامی که (برادران یوسف) از او مأیوس شدند به کناری رفته و با هم به نجوا پرداختند»، از مبارزه با قرآن مأیوس شدم.

و این در حالی بود که آنان پنهانی و آهسته با هم حرف می‌زدند، ناگاه پیشوای ششم، امام صادق علیه السلام از آنجا رد می‌شد، رو به آنها کرد و این آیه شریفه را قرائت فرمود:

(قُلْ لَيْسَ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ)^۳.

«بگو: اگر انسان‌ها و پریان گرد هم آیند تا همانند این قرآن را بیاورند هرگز همانند آن را نخواهند آورد».

آنان با شنیدن این آیه شریفه از آن امام همام، مبهوت شدند.^۴

در کتاب «مناقب» می‌نویسد: مأمون رقی گوید:

من در خدمت مولا و آقایم امام صادق علیه السلام بودم، ناگاه سهل بن حسن

۱. سوره هود، آیه ۴۴.

۲. سوره یوسف، آیه ۸۰.

۳. سوره اسراء، آیه ۸۸.

۴. الغرائب: ۲/۷۱۰ ح ۵، بحار الأنوار: ۱۱۷/۲۷ ح ۱۵۶.



خراسانی وارد شد و سلام کرد و نشست. رو به حضرتش کرد و گفت:
ای فرزند رسول خدا! شما رؤوف و مهربان هستید، شما اهل بیت
امامتید، چرا از حق خود دفاع نمی‌کنید، با این که بیش از صد هزار شیعه
دارید همگی که آماده شمشیر زدن در پیشگاه شما هستند؟
امام صادق علیه السلام به او فرمود:

ای خراسانی! بنشین، خداوند حق تو را رعایت نماید؟
سپس رو به کنیزی بنام «حنیفه» کرد و فرمود: حنیفه! تنور را روشن کن.
او تنور را افروخت و تنور یک تکه آتش گردید که قسمت بالای آن (از
شعله آتش) سفید شد. آنگاه امام علیه السلام رو به آن خراسانی کرد و فرمود:

ای خراسانی! برخیز و وارد تنور شو!
خراسانی گفت: آقای من! ای فرزند رسول خدا! مرا با آتش مسوزان، از
جرم من در گذر! خداوند از تو بگذرد.
حضرت فرمود: تو را عفو نمودم.

در همین حال، هارون مکی - در حالی که کفشهایش را در دست
داشت - وارد شد و گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا!
امام صادق علیه السلام به او فرمود:

ألق النعل من يدك، واجلس في التنور.

کفشهایت را بینداز و برو داخل تنور بنشین!

او کفشهایش را انداخت و داخل تنور نشست.

امام صادق علیه السلام شروع کرد با خراسانی صحبت نمودن، حضرت چنان
از جریان‌های خراسان با او صحبت می‌کرد؛ گویا این که در خراسان بوده.
سپس رو به خراسانی کرد و فرمود:

ای خراسانی! برخیز و ببین در تنور چه خبر است؟!

خراسانی گوید: برخاستم و به طرف تنور رفتم، دیدم آن شخص چهار

زانو در تنور نشسته است. آنگاه از تنور خارج شد و بر ما سلام کرد.

امام صادق علیه السلام رو به خراسانی کرد و فرمود:

در خراسان چند نفر همانند او پیدا می‌شود؟

عرض کرد: به خدا سوگند! حتی یک نفر هم پیدا نمی‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: نه به خدا! حتی یک نفر هم نیست.

آنگاه فرمود: أما إنا لانخرج في زمان لانجد فيه خمسة معاضدين

لنا، نحن أعلم بالوقت.

بدان که ما در زمانی که پنج نفر یاور نداشته باشیم، قیام نمی‌کنیم. ما

خودمان وقت مناسب را بهتر می‌دانیم.^۱

عالم جلیل القدر، علی بن عیسی اربلی علیه السلام در «کشف الغمّه» از کتاب

۲۶/۱۰۴۴

«دلائل» چنین نقل می‌کند: زید شحام گوید:

روزی امام صادق علیه السلام به من فرمود:

ای زید! چند سال داری؟

عرض کردم: فلان مقدار.

فرمود: ای ابا اسامه! مزده بده که تو با ما و از شیعیان ما هستی، آیا

خشنود نیستی که با ما هستی؟

عرض کردم: چرا آقای من! ولی چگونه امکان دارد که من با شما باشم؟

فرمود: یا زید! إن الصراط إلینا، وإن المیزان إلینا، وحساب شیعتنا

إلینا، والله، یا زید! إني أرحم بكم من أنفسكم، والله، لكأني أنظر

إليك وإلى الحارث بن المغيرة النضري في الجنة في درجة واحدة.

ای زید! به راستی که صراط و میزان در دست ماست، حساب شیعیان ما در

اختیار ماست، سوگند به خدا! ای زید! من به شما از خودتان مهربانتر

هستم. سوگند به خدا! گویا هم اکنون می‌بینم که تو و حارث بن مغیره

نضری در بهشت در یک درجه و مقام هستید.^۲

۱. المناقب: ۲۳۷/۴، بحار الأنوار: ۱۲۳/۴۷ ح ۱۷۲.

۲. کشف الغمّة: ۱۹۰/۲، بحار الأنوار: ۱۴۳/۴۷ ح ۱۹۷.

در کتاب «مجموعه ورام» آمده است: فضل بن ابی قره گوید:
 امام صادق علیه السلام عباى خود را پهن می کرد و در آن کیسه های دینار را
 می نهاد و به قاصد می فرمود:

این پول ها را ببر به فلانی و فلانی - از خانواده اش - بده و به آنان بگو:
 این پول را از عراق برای شما فرستاده اند.

راوی می گوید: آن شخص پول را می گرفت و به آنها می داد و همان
 فرمایش حضرت را می گفت.

آنان پول را می گرفتند و می گفتند: خدا به تو جزای خیر دهد که حق
 خویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه و آله را رعایت نمودی؟ ولی خداوند میان ما و
 جعفر حکم کند (۱۱)

راوی می گوید: وقتی امام صادق علیه السلام - که رویش نورانی تر گردد - این
 سخن را می شنید، سر به سجده می گذاشت و می گفت:

اللهم اذل رقبتي لولد أبي قتيبة كقوتير مني رسولی

خداوند! مرا پیش فرزندان پدرم فروتن و خاضع قرار بده.^۱

در کتاب «مناقب» و «خرائج» آمده است: هشام گوید:
 یکی از بزرگان اهل جبل هر سالی که به حج مشرف می شد خدمت
 امام صادق علیه السلام می رسید.

امام علیه السلام او را در یکی از خانه های خود، در مدینه جای می داد. حج او و
 ماندنش در مدینه به درازا می کشید. به همین جهت سالی ده هزار درهم به
 امام علیه السلام تقدیم نمود تا برای او خانه ای در مدینه بخرد، آنگاه به حج مشرف
 شد.

موقع بازگشت به امام علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم، برای من خانه

خریدی؟ فرمود:

آری. آنگاه امام علیه السلام سند و نوشته‌ای را به او داد که در آن نوشته بود:
بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما اشترى جعفر بن محمد علیه السلام لفلان
بن فلان الجبلي: اشترى له داراً في الفردوس، حدّها الأوّل
رسول الله صلی الله علیه و آله، والحدّ الثانی أمير المؤمنين علیه السلام، والحدّ الثالث
الحسن بن علی علیه السلام، والحدّ الرابع الحسين بن علی علیه السلام.

به نام خداوند بخشنده مهربان، این سند خانه‌ای است که جعفر بن محمد
برای فلانی فرزند فلان جبلی خریده است. برای او خانه‌ای در بهشت
خریده که: حدّ اوّل آن خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و حدّ دوّم آن، خانه امیر
مؤمنان علی علیه السلام و حدّ سوّم آن، خانه حسن بن علی علیه السلام و حدّ چهارم آن،
خانه حسین بن علی علیه السلام است.

وقتی او نوشته را خواند گفت: من راضیم، خدا مرا فدای شما گرداند.
امام علیه السلام فرمود: من آن پول را در میان فرزندان امام حسن و امام
حسین علیه السلام تقسیم کردم، امیدوارم خداوند آن را از تو بپذیرد و پاداش تو
را بهشت قرار دهد.

راوی گوید: آن شخص، سند را گرفت و به وطن خود بازگشت، پس
از لختی بیمار شد، در اثر همان بیماری به بستر مرگ افتاد، او خانواده‌اش
را جمع کرد و آنها را سوگند داد که آن سند را با او دفن کنند، این بگفت و
جان به جان آفرین تسلیم کرد.

خانواده او، طبق سفارش آن بزرگ‌مرد عمل کردند، وقتی بامدادان سر
قبرش رفتند، روی آن، سندی را دیدند که در آن نوشته شده بود:
«به خدا سوگند که ولی خدا، جعفر بن محمد علیه السلام به آنچه گفته بود، وفا
کرد»^۱.

در کتاب «الخرائج و الجرائح» می‌نویسد: ولید بن صبیح گوید:

۱. المناقب: ۲۳۳/۴، الخرائج: ۳۰۲/۱ ح ۷، با تفاوت در الفاظ، بحار الأنوار: ۱۳۴/۴۷ ح ۱۸۳.



شبی با عده‌ای از رفقا خدمت امام صادق علیه السلام بودیم، ناگاه شخصی درب منزل را کوبید، امام علیه السلام به کنیز فرمود:

ببین کیست؟

کنیز پشت در رفت و برگشت و گفت: عمویت عبد الله بن علی است. امام علیه السلام به او فرمود: بگو بیاید و رو به ما کرد و فرمود: به اتاق دیگری بروید.

ما وارد اتاق دیگری شدیم، صدای حرکت شخصی را در آنجا احساس کردیم و گمان کردیم که یکی از بانوان امام علیه السلام است، به همین جهت، کنار هم نشستیم.

وقتی عبدالله بن علی وارد شد هر چه توانست به امام علیه السلام ناشایسته گفت، آنگاه بیرون رفت، ما نیز از اتاق بیرون آمدیم، امام علیه السلام شروع به ادامه سخن کرد و از همانجایی که موقع ورود او، سخنش را قطع کرده بود، ادامه داد. یکی از ما گفت: این شخص چنان با شما حرف زد که ما گمان نمی‌کنیم کسی با شما چنین برخورد نماید، ما می‌خواستیم بیرون بیاییم و پاسخ او را بدهیم. امام علیه السلام فرمود:

آرام باشید! در میان ما دخالت نکنید.

پاسی از شب گذشت، باز شخصی درب خانه را زد، حضرت به کنیز فرمود: ببین کیست؟

کنیز پشت در رفت و باز گشت و گفت: عمویت عبد الله بن علی است. امام علیه السلام به ما فرمود: به همانجایی که بودید، برگردید.

آنگاه به او اجازه ورود دادند. او داخل شد، در حالی که با صدای بلند می‌گریست، و می‌گفت: پسر برادر! مرا ببخش، خدا شما را ببخشد، از من درگذر، خدا از تو درگذرد.

امام علیه السلام فرمود:

غفر الله لك يا عم! ما الذي أحوجك إلى هذا يا عم؟

خدا تو را ببخشد عموجان! چه شده که چنین می‌گویی؟

گفت: پس از این که از خانه شما رفتم، خوابیدم، همین که خوابیدم، دو نفر مرد سیاه‌پوست وحشتناک به من حمله کرده و مرا گرفتند و بازوان مرا بستند، یکی از آنها به دیگری گفت: او را به سوی آتش ببر.

او مرا به سوی آتش برد، در این هنگام به رسول خدا ﷺ برخوردم، عرض کردم: ای رسول خدا! آیا نمی‌بینید با من چه رفتاری می‌نمایند؟

فرمود: مگر تو نبودی که به فرزندم چنین و چنان گفتی؟

عرض کردم: ای رسول خدا! دیگر نمی‌گویم.

حضرت دستور داد تا مرا رها کنند، آنان مرا رها کردند، ولی هنوز هم از شدت ریسمان در بازوانم احساس درد می‌کنم.

امام صادق ﷺ فرمود:

وصیت خود را بکن.

عرض کرد: به چه چیزی وصیت کنم؟ من ثروتی ندارم، از طرفی، دارای عیال زیادی هستم و مقروضم.

امام صادق ﷺ فرمود: دینک علی و عیالک الی عیالی؛

قرضت را من ادا می‌کنم، و زن و بچه‌ات را جزو خانواده خود قرار می‌دهم.

او نیز وصیت کرد، ما هنوز از مدینه خارج نشده بودیم که عبدالله بن علی مرد. امام صادق ﷺ اهل و عیال او را جزو خانواده خود قرار داد، قرضش را ادا کرده و دخترش را به ازدواج پسر خود درآورد.^۱

در کتاب «امالی» فرزند شیخ طوسی ﷺ آمده است: داود بن کثیر رقی

گوید: من در محضر باسعادت پیشوای ششم، امام صادق ﷺ حضور داشتم، حضرت بدون مقدمه به من فرمود:

۱. الخرائج: ۲/۶۱۹ ح ۱۹، بحار الأنوار: ۴۷/۹۶ ح ۱۱۰.



یا داود! لقد عُرِضت عليّ أعمالکم يوم الخميس، ورأيت فيما
عُرِض عليّ من عملک صلّتک لابن عمّک فلان فسرتني ذلك، إني
علمت أنّ صلّتک له أسرع لقناء عمره وقطع أجله.

ای داود! روز پنجشنبه اعمال شما بر من عرضه شد، من در میان اعمال تو،
عمل صله رحم تو با پسر عمویت فلانی را دیدم و از این جهت خوشحال
شدم، من می دانم که صله رحم تو باعث زود از دنیا رفتن او و قطع اجلش
خواهد شد.

داود گوید: من پسر عموی معاند، ناصبی و خبیثی داشتم، خبردار شدم
که وضع زندگانش خیلی بد شده به همین جهت، پیش از آن که عازم مکه
شوم مقداری پول به او فرستادم، وقتی وارد مدینه شدم امام صادق علیه السلام این
خبر را به من دادند.^۱

در کتاب «کنز الفوائد» می نویسد: ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام به
من فرمود:

یا ابا محمّد! إنّ لله ملائكة تسقط الذنوب عن ظهور شيعتنا كما
تسقط الريح الورق من الشجر أو ان سقوطه.

ای ابا محمّد! به راستی که خداوند را فرشتگانی است که گناهان را از دوش
شیعیان ما می ریزند همانطور که باد در فصل پاییز برگ درختان را می ریزد
و این است تفسیر فرمایش خدای متعال که می فرماید: ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ
لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾^۲؛ و برای مؤمنان استغفار می کنند.

سوگند به خدا! استغفار آنها به شما اختصاص دارد، نه به دیگران، ای ابا
محمّد! آیا این سخن موجب سرور و خوشحالی تو شد؟
عرض کردم: آری.^۳

۱. امالی طوسی: ۴۱۲ ح ۷۷ مجلس ۱۴.

۲. سوره غافر، آیه ۷.

۳. تأویل الآيات: ۵۲۸/۲ ح ۴، بحار الأنوار: ۲۴/۲۰۹ ح ۵ و ۴۹/۶۸ ضمن ح ۹۲. نظیر این روایت را ثقه
الإسلام کلینی در الکافی: ۲۳/۸ - ۲۵ آورده است.



در حدیث دیگری با همان سلسله سند آمده است: حضرت فرمود:

این همان تفسیر فرمایش خدای متعال است که می‌فرماید: ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا... وَاتَّبِعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾^۱؛
 «و برای مؤمنان استغفار می‌کنند (و می‌گویند) خداوند ارحم و علم‌تر
 همه چیز را فرا گرفته است، پس کسانی را که توبه کرده‌اند و از سبیل و راه
 تو پیروی می‌کنند بیامرز، و آنان را از عذاب جهنم حفظ و نگهداری کن.»
 بنابراین «سبیل الله»؛ «راه خدا» علی‌علیه است و منظور از «الَّذِينَ
 آمَنُوا»؛ «مؤمنان»، شما هستید و غیر شما اراده نشده است.^۲

در کتاب «بصائر الدرجات» می‌نویسد: سماعه گوید: من وارد

محضر امام صادق علیه السلام شدم، با خودم حرف می‌زدم. وقتی امام علیه السلام دید فرمود:

چه شده؟ چرا با خودت حرف می‌زنی؟ می‌خواهی امام باقر علیه السلام را ببینی؟
 عرض کردم: آری.

فرمود: برخیز و وارد آن اتاق شو!

من برخاستم و وارد اتاق شدم، ناگاه امام باقر علیه السلام را دیدم.

حضرت فرمود: پس از شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام گروهی از شیعیان

خدمت امام حسن علیه السلام رسیده و از آن حضرت پرسشهایی کردند.

امام حسن علیه السلام فرمود: اگر امیر مؤمنان علی علیه السلام را ببینید، می‌شناسید؟

گفتند: آری.

حضرت فرمود: پس پرده را بالا بزنید؛ آنان پرده را بالا زدند، ناگاه امیر

مؤمنان علی علیه السلام را دیده و آن حضرت را شناختند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

يَمُوتُ مِنْ مَاتَ مِنَّا وَلَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَيَبْقَى مِنْ بَقِيَ مِنَّا حِجَّةَ عَلِيكُمْ.

کسی که از ما می‌میرد، ولی در واقع نمرده است، و کسی که از ما باقی

می‌ماند، حجت برای شماست.^۳

۱. سوره غافر، آیه ۷.

۲. تأویل الآیات: ۵۲۸/۲ ح ۵، بحار الأنوار: ۲۴/۲۱۰ ح ۶.

۳. بصائر الدرجات: ۲۷۵ ح ۴، بحار الأنوار: ۲۷/۳۰۳ ح ۴.

امام صادق علیه السلام فرمود:

یا ابا محمد! إن عندنا سرّاً من سرّ الله، وعلماً من علم الله لا یحتمله ملك مقرب، ولا نبی مرسل، ولا مؤمن امتحن الله قلبه للإیمان. ای ابا محمد! همانا نزد ما سرّی از اسرار خدا و دانشی از دانش (بی پایان) اوست که توانایی حمل آن را نه فرشته مقرب، نه پیامبر مرسل و نه مؤمنی که خداوند دلش را با ایمان آزموده، ندارند.

به خدا سوگند! خداوند جز ما را بر حمل این، مکلف نفرموده و کسی غیر از ما را بر این امر نگماشته است. به راستی که نزد ما سرّی از اسرار خدا، و علمی از دانش بیکران اوست. خداوند ما مأمور رساندن این علم نمود، ما این دانش را از جانب حق تعالی رساندیم، ولی نه محلی بر آن یافتیم و نه کسی که اهلیت آن را داشته و نه کسی را یافتیم که بتواند آن را حمل کند، تا این که خداوند متعال برای این امر، گروه‌هایی را آفرید، آنان از طینت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و فرزندان او علیهم السلام و از نوری که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و فرزندانش را آفریده بود، آفریده شدند، خداوند آنان را با باقی مانده رحمتی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از آن ساخته و پرداخته، ساخته است.

ما مأموریت الهی را که به ما واگذار شده بود بر این گروه رساندیم، آنان از ما پذیرفته و متحمل آن شدند، و یاد ما به ایشان رسید، پس دل‌های آنان به سوی معرفت و شناخت و سخن ما متمایل شد. اگر آنان از چنین طینت و نوری خلق نشده بودند هرگز چنین نبودند و سوگند به خدا! نمی‌توانستند این امر خطیر را تحمل کنند. آنگاه فرمود: همانا خداوند متعال گروهی را نیز برای دوزخ و آتش آفرید، به ما امر شد که این پیغام را - همچنان که به آن گروه رساندیم - به آنان نیز برسانیم.

ما این امر خطیر را به آنان ابلاغ نمودیم، آنان از این امر مشمئز شده و دل‌هایشان نفرت پیدا کرد، و این امر را رد کردند و حمل نکردند، بلکه تکذیب نموده و گفتند: آنان ساحر و کذاب هستند.



پس خداوند بر دل‌هایشان مهر زد و این امر را از یاد آنها برد. آنگاه برخی از حقایق را بر زبان آنان جاری ساخت، آنان ناخودآگاه به آن حقایق گویا هستند؛ ولی دل‌هایشان منکر آن است. و این به جهت آن است که خدا از اولیای خود و اهل طاعتش بدی را دفع کند.

و اگر چنین نبود، کسی در روی زمین، او را عبادت نمی‌کرد. پس به ما امر شد که اسرار را از آنان نگه داشته و پنهان نماییم.

بنابراین، این حقایق را از کسانی که خداوند امر به نگه داری از آنان نموده پنهان دارید و از کسانی که خدا امر بر کتمان از آنان نموده، کتمان کنید.

راوی گوید: آنگاه حضرت دست مبارکش را بالا برد و گریست و فرمود:

اللهمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشَرِّ ذِمَّةٍ قَلِيلُونَ فَاجْعَلْ مَحِيَاهُمْ مَحِيَانًا، وَمَمَاتِهِمْ مَمَاتِنَا، وَلَا تَسَلِّطْ عَلَيْهِمْ أَعْدَاءَكَ فَتَفْجَعْنَا بِهِمْ، فَإِنَّكَ إِنْ فَجَعْتَنَا بِهِمْ لَمْ تَعْبُدْ أَبَدًا فِي أَرْضِكَ.

خداوند! اینان (شیعیان) عده‌ای اندک هستند، زندگی آنان را همانند زندگی ما و مرگ آنان را همانند مرگ ما قرار ده! دشمنانت را بر آنان چیره و مسلط نگردان تا بدین وسیله دل ما را به درد آوری، چرا که اگر تو ما را به جهت آنان مصیبت زده کنی هرگز کسی در روی زمین تو را عبادت نخواهد کرد.^۱

در کتاب «مناقب» آمده است: بکیر بن اعین گوید: امام صادق علیه السلام

بازوی مبارک خویش را گرفت و فرمود:

يا بکیر! هذا والله جلد رسول الله صلی الله علیه و آله، وهذه والله عروق رسول الله صلی الله علیه و آله

وهذا والله عظمه، وهذا والله لحمه، والله إنني لأعلم ما في السماوات

وأعلم ما في الأرض، وأعلم ما في الدنيا، وأعلم ما في الآخرة.

ای بکیر! سوگند به خدا! این پوست رسول خدا صلی الله علیه و آله است و این رگهای آن

حضرت است و به خدا قسم! این استخوان و این گوشت اوست.

سوگند به خدا! به راستی که من به آنچه در آسمانها و زمین است و آنچه در

دنیا و آخرت است، آگاه هستم.

۱. نظیر این روایت در بحار الأنوار: ۲/۲۰۹ ح ۱۰۵ نقل شده است.



در این هنگام حضرت متوجه شد که چهره گروهی از این سخنان، دگرگون شد، بنابراین فرمود:

ای بکیرا من این دانش را از کتاب خدای متعال می دانم، آنجا که می فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾^۱؛
«و ما این کتاب را بر تو فرود آوردیم که بیانگر همه چیز است»^۲.

باز در همان کتاب آمده است: صفوان بن یحیی از برخی از افراد خودش نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

والله! لقد أعطينا علم الأولين والآخرين.

سوگند به خدا! دانش اولین و آخرین به ما عطا شده است.

یکی از یارانش عرض کرد: قربانت گردم، آیا شما علم غیب می دانید؟

فرمود: ويحك! إني لأعلم ما في أصلاب الرجال وأرحام النساء، ويحكم! وسعوا صدوركم ولتبصر أعينكم ولتفتح قلوبكم، فتحن حجة الله تعالى في خلقه ولن يسع ذلك إلا صدر كل مؤمن قوي قوته كقوة جبال تهامة إلا بإذن الله.

وای بر تو! ما آنچه را که در صُلب مردان و رحم زنان است خبر داریم.

وای بر شما! سینه هایتان را گسترش دهید، چشمانتان را باز کنید و دلهایتان

را پذیرا کنید! ما حجت خدای متعال در میان بندگانش هستیم، کسی را

یارای کشش این سخن نیست جز سینه مومنی که نیروی او همانند نیروی

کوه تهامه باشد و با اذن خدا بپذیرد.

سوگند به خدا! اگر بخواهم تعداد همه ریگهای بیابانها را بگویم، شما را از

آن آگاه می نمایم، هیچ شب و روزی نیست جز اینکه این ریگها همانند

این مردم تولید مثل می نمایند. سوگند به خدا! شما پس از من با هم

دشمن خواهید شد تا جایی که برخی، بعضی دیگر را از بین خواهید برد.^۳

۱. سوره نحل، آیه ۸۹.

۲. المناقب: ۲/۲۵۰ (با اندکی تفاوت).

۳. المناقب: ۲/۲۵۰.



در «تفسیر فرات» می‌نویسد: فیضة بن یزید جعفی گوید:

محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، نزد آن حضرت، بوس بن ابی درس، ابن ظبیان و قاسم بن عبدالرحمان صیرفی حضور داشتند، سلام کردم و نشستم، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! برای استفاده از محضر تان خدمتتان رسیدم. فرمود:

بپرس، و مختصر کن.

عرض کردم: پیش از آن که خداوند آسمان برافراشته، زمین گسترده و نور و تاریکی را بیافریند، شما کجا بودید؟

فرمود: ای فیضة! چرا در همچو زمان و شرایطی چنین سؤالی پرسیدی؟ مگر نمی‌دانی محبت ما (از ترس) کتمان می‌شود، و دشمنی ما آشکار شده و ما را دشمنانی جتنی است که احادیث ما را به دشمنان انسی ما منتقل می‌کنند، و به راستی که دیوارها مانند انسانها گوش دارند! عرض کردم: سؤالی است که از خدمتتان پرسیدم.

فرمود: ای فیضة! پیش از پانزده هزار سال از آفرینش آدم علیه السلام، ما اشباح و موجودات نورانی بودیم که پیرامون عرش الهی به تسبیح خدا مشغول بودیم. هنگامی که خداوند حضرت آدم علیه السلام را آفرید، انوار ما را در صلب او قرار داد، ما پیوسته از صلب پاک و مطهری منتقل می‌شدیم، تا این که خداوند متعال حضرت محمدا صلی الله علیه و آله را برانگیخت.

فنحن عروة الله الوثقی، من استمسك بنا نجا، ومن تخلف عنا هوی، لاندخله فی باب ردی ضلالة ولانخرجه من باب هدی، ونحن رعاة دین الله، ونحن عترة رسول الله صلی الله علیه و آله، ونحن القبة التي طالت أطنابها واتسع فناؤها، من ضوی إلینا نجا إلى الجنة، ومن تخلف عنا هوی إلى النار.

بنابراین، ما عروة الوثقی و ریسمان محکم خدا هستیم، هر کس به ما چنگ بزند نجات می‌یابد و هر که از ما تخلف کند سقوط خواهد کرد، (هر کس از ما پیروی کند) او را به راه ضلالت و گمراهی وارد نمی‌کنیم. و از راه هدایت



خارج نمی‌نماییم. ما حافظان دین خدا هستیم، ما عترت رسول خدا ﷺ هستیم، ما همان خیمهٔ اسلام هستیم که طنابهای آن طولانی و محکم و فضای آن بسیار گسترده است.

هر کس زیر لوای ما بیاید راهش به سوی بهشت است، و هر که از ما تخلف ورزد به سوی آتش سقوط خواهد کرد.

عرض کردم: ستایش سزاوار ذات پاک پروردگار یکتا است، از معنای فرمایش خدا که می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾^۱؛ «به راستی که بازگشت آنان به سوی ماست. به راستی آنگاه حسابشان (نیز) با ماست»، می‌پرسم؟

فرمود: تنزیل این آیه در مورد ماست.

عرض کردم: من از تفسیرش می‌پرسم؟

فرمود: نعم یا فیضة! إذا كان يوم القيامة جعل الله حساب شيعتنا علينا، فما كان بينهم وبين الله استوهبه محمد ﷺ من الله، وما كان فيما بينهم وبين الناس من المظالم أذاه محمد ﷺ عنهم، وما كان فيما بيننا وبينهم وهبتاه لهم حتى يدخلون الجنة بغير حساب. آری، ای فیضه! هنگامی که روز قیامت برپا می‌شود، خداوند حساب شیعیانمان را بر عهدهٔ ما می‌گذارد، پس آنچه میان آنها و خداست، حضرت محمد ﷺ از خدا طلب بخشش می‌کند و حقوقی که میان آنها و مردم است حضرت محمد ﷺ از طرف آنها ادا می‌نماید و آنچه میان ما و آنهاست ما برای شیعیانمان می‌بخشیم تا این که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.^۲

نویسنده ﷺ گوید: ما در ذیل حدیث ۲۱ همین بخش توضیحی در این

مورد دادیم، مراجعه شود.^۳

۱. سورهٔ غاشیه، آیهٔ ۲۵ و ۲۶.

۲. تفسیر قرات: ۵۵۲ ح ۷۰۷.

۳. رجوع شود به: آخر صفحهٔ ۱۶۰۴ از همین مجلد.

پایان بخش

اینک به پایان این بخش رسیدیم، در این قسمت به مطالبی که خالی از فایده نیست، می‌پردازیم:

نخست: در کتاب «مقتضب الأثر» آمده است: عیسی بن داب گوید:
وقتی جنازه شریف امام صادق علیه السلام را برای خاک سپاری به سوی بقیع می‌بردند، ابوهریره رضی الله عنه عجللی^۱ چنین سرود:

أقول وقد راحوا به يحملونه	علی کاهل من حاملیه وعاتق
أتدرون من ذا تحملون إلی الثری؟	ثبیراً ثوی من رأس علیاء شاهی
غداة حتی الحائون فوق ضریحه	تراباً وأولی کان فوق السفارق
أیا صادق ابن الصادقین ألیة	بآبائک الأظهار حلفة صادق
لحقاً بکم ذوالعرش أقسم فی الوری	فقال: تعالی الله رب المشارق
نجوم هی إثنا عشرة کنّ سبّاقاً	إلی الله فی علم من الله سابق ^۲

می‌گویم، در حالی که حاملان، پیکر او را بر شانه‌هایشان به سوی گورستان می‌برند:

آیا می‌دانید چه شخصیتی را به سوی خاک حمل می‌کنید؟ کوهساری بلند که از اوج به نشیب آمده، در گوری مدفون می‌شود.
بامدادان، خاک‌ریزان بر مرقد او خاک خواهند ریخت، در حالی که سزاوار است بر سر خویش خاک بریزیم.

ای صادق فرزند پیشوایان راستگو! سوگند صادقانه به پدران پاک تو؛
به حقیقت، شما صاحب عرش هستید و در میان مردم سوگند یاد می‌کنم و

۱. ابوهریره عجللی؛ از جمله افرادی است که این شهر آشوب علیه السلام در کتاب «المعالم» او را جزء شعرای اهل بیت علیهم السلام شمرده است.

۲. مقتضب الأثر: ۵۲، بحار الأنوار: ۳۳۲/۴۷ ح ۲۴.



می‌گویم: بلندمرتبه است پروردگار مشارق.

آری، آنان دوازده ستاره بودند که از هر پیشی گیرنده، به سوی خدای متعال پیشی گرفته‌اند.

دوم: اشعار زیر از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

فِي الْأَصْلِ كُنَّا نَجُومًا يَسْتَضَاءُ بِنَا وَلِلسَّبْرِيَّةِ نَحْنُ الْيَوْمَ بَرَهَانَ
 نَحْنُ الْبُحُورِ الَّتِي فِيهَا لِعَائِنُكُمْ دَرُّ ثَمِينٍ وَيَسَاقُوتُ وَمَرْجَانُ
 مَسَاكِنُ الْقُدُسِ وَالْفَرْدُوسِ نَمْلِكُهَا وَنَحْنُ لِلْقُدُسِ وَالْفَرْدُوسِ خِزَانُ
 مِنْ شَدِّ عَنَّا فَبَرِهوتِ سَاكِنُه وَمَنْ أَتَانِي فَجَنَاتٍ وَوِلْدَانُ^۱

ما در اصل، ستارگانی بودیم که ملکوتیان به وسیله ما طلب روشنائی می‌کردند و ما امروز هم از برای آفریدگان دلیل و برهان هستیم.

ما همان دریاهایی هستیم که در میان آنان، شناوران شما دُرهای گرانبها و گوهر و یاقوت و مرجان بدست می‌آورند.

ما جایگاه قدس و بهشت برین را مالک می‌شویم؛ و خزانه‌داران آن جایگاه قدسی و بهشت برین ما هستیم.

هر که از ما رو گرداند، برهوت جایگاه اوست و کسی که به سوی ما بیاید بهشت و ولدان^۲ برای اوست.

سوم: در «رجال کبیر» آمده است: ابو منذر، هشام بن محمد بن سائب -نسب شناس، دانشمند مشهور به فضل و دانش و آشنا به تاریخ از مذهب امامیه- گوید:

به بیماری سختی مبتلا شدم تا جایی که دانش خود را فراموش نمودم، محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، حضرت با کاسه‌ای مرا سیراب نمود که در آن علم و دانش نهاده بود و دانش من باز گشت.

او کسی بود که در هنگام حضورش در محضر امام صادق علیه السلام، حضرت

۱. المناقب: ۲۷۶/۴ - ۲۷۷، بحار الأنوار: ۲۶/۴۷.

۲. «يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَوِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ»، اطراف ایشان می‌گردند نوجوانانی که جاودانه‌اند. (سوره واقعه، آیه ۱۷).



او را در کنار خود جای می‌داد و مورد احترام حضرتش بود.^۱
 سمعانی و دیگران در مورد نیروی حافظه وی می‌گویند: او قرآن را در
 مدت سه روز حفظ نمود.

نویسنده رحمته گوید: هیچ تازگی ندارد، چرا که، کسی که امام صادق علیه السلام او
 را از کاسه علم سیراب کند او قرآن را در کمتر سه روز نیز حفظ کند.
 از دانشمند مزبور حدود صد جلد کتاب به یادگار مانده و او از نسب
 شناسان و از دانشمندترین مردم نسبت به نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.
 چهارم: موعظه و پندی رسا از امام صادق علیه السلام در مورد تحصیل طریق
 بندگی:

علامة بزرگوار، مجلسی رحمته در «بحار الأنوار» می‌نویسد: به نسخه‌ای
 دست یافتم که به خط شیخ بهایی رحمته بود، در آن نسخه آمده بود:
 شیخ شمس‌الدین محمد بن مکی گوید: من از دستخط شیخ احمد
 فراهانی نقل می‌کنم، وی از عنوان بصری - که پیرمرد بزرگی بود و ۹۴
 سال سن داشت - نقل می‌کند.

عنوان بصری گوید: من چند سال بود که نزد مالک بن انس آمد و شد
 داشتم، هنگامی که امام جعفر صادق علیه السلام به مدینه آمد خدمتش شرفیاب
 شدم و دوست داشتم همانند مالک، از او نیز بهره‌ای ببرم.
 روزی آن حضرت به من فرمود:

من شخصی هستم که تحت نظر حکومت می‌باشم در عین حال در هر
 ساعتی از ساعات شبانه روز، اورادی دارم که بر آن مواظبت می‌نمایم.
 بنابراین، مرا از وردم باز مدار، و برو نزد مالک و از او بهره بگیر، همچنان
 که تا حال نزد او می‌رفتی.

من از این سخن ناراحت شده و محزون گشتم، از حضورش مرخص



شده و پیش خودم گفتم: اگر او در من خیری می‌دید مرا از پیش خود نمی‌راند و راهی برای رفت و آمد و کسب فیض می‌گذاشت.

با این حال وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم، بر حضرتش سلام نمودم، فردای همان روز، باز به روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شدم و دو رکعت نماز خواندم، و دعا نموده و گفتم: بار خدایا! بار خدایا! از تو می‌خواهم که دل جعفر علیه السلام را با من مهربان کرده و از علومش به من روزی کنی تا به وسیله آن به راه مستقیم تو هدایت گردم.

پس از این دعا با دلی غمگین به خانه خودم باز گشتم و تصمیم گرفتم دیگر به خانه مالک بن انس نروم، چرا که قلبم از مهر امام صادق علیه السلام پر شده بود، من جز برای نماز واجب، از خانه بیرون نمی‌رفتم.

چند روز گذشت، دیگر طاقتم طاق شده و صبرم تمام گشت و دلم تنگ دیدار حضرتش گردید. پس از نماز، آماده شده، کفشم را پوشیده و ردا بر دوش انداخته و به سوی خانه امام صادق علیه السلام حرکت کردم. وقتی کنار درب حضرتش رسیدم، در زده و اجازه ورود خواستم.

خادمی خارج شد و گفت: چه می‌خواهی؟

گفتم: می‌خواهم بر شریف و بزرگوار سلامی کرده و اظهار ارادت کنم. گفت: او در مصالای خود مشغول نماز است.

من در آستانه در نشستم، اندکی نگذشته بود که خادم بیرون آمد و گفت: به برکت خدا وارد شو.

وارد خانه شدم، سلام عرض کردم، حضرت فرمود:

بنشین خدا تو را بیامرزد.

من نشستم، اندکی سر به زیر انداخت، سپس سر مبارک بالا آورد و

فرمود: کنیه تو چیست؟

عرض کردم: ابو عبدالله.

فرمود: خداوند تو را در مورد کنیهات ثابت و استوار داشته و موفقیت
نماید. ای ابا عبدالله! چه سؤال داری؟

با خودم گفتم: اگر از زیارت این آقا و سلام بر خضرش جز همین دعا
بهره‌ای نداشتیم، باز خیلی زیاد بود.

آنگاه سر مبارک بالا گرفت و پرسید: سؤالت چیست؟

عرض کردم: از خداوند خواستم تا دل شما را نسبت به من مهربان قرار
داده و از دانش تو روزیم نماید، و امیدوارم خدای متعال این دعای
شریف مرا پاسخ دهد. فرمود:

يا ابا عبدالله! ليس العلم بالتعلم، إنما هو نور يقع في قلب من يريد
الله تبارك وتعالى أن يهديه، فإن أردت العلم فاطلب أولاً في نفسك
حقيقة العبودية واطلب العلم باستعماله، واستفهم الله يفهمك.

ای ابا عبدالله! علم با یادگرفتن و آموختن نیست، بلکه آن نوری است که
خداوند متعال در دل هر که می‌خواهد او را هدایت کند، قرار می‌دهد. اگر
در پی علم و دانش هستی، پس نخست در دلت حقیقت عبودیت و بندگی را
بطلب و علم را با عمل نمودن، دریاب و از خداوند طلب فهم کن تا بفهمی.
عرض کردم: ای آقای بزرگوار!

فرمود: بگو ای ابا عبدالله!

عرض کردم: یا ابا عبدالله! ما حقيقة العبودية؟

ای ابا عبدالله! حقیقت بندگی چیست؟

فرمود: ثلاثة أشياء: أن لا يري العبد لنفسه فيما حوَّله الله ملكاً،
لأنَّ العبيد لا يكون لهم ملك يرون المال مال الله يضعونه حيث
أمرهم الله به، ولا يدبّر العبد لنفسه تدبيراً، وجملة اشتغاله فيما
أمره تعالى به ونهاه عنه.

حقیقت بندگی سه چیز است:

۱- بنده در آنچه که خداوند به او از فضلش عطا نموده ملکیتی احساس
نکند. چرا که بندگان هرگز دارای ملک و مال نیستند، آنان مال را از آن
خداوند می‌دانند، و در آنجا که خدا امر فرموده مصرف می‌نمایند؛



۲- و بنده هرگز برای خویشتن تدبیری نمی‌اندیشد؛

۳- و همه مشغولیت او در دستورات خداوند متعال و اجتناب از منهیات اوست.

وقتی بنده‌ای خود را در آنچه خداوند به او از فضلش عنایت فرموده مالک نداند، انفاق برای او در مواردی که خداوند به او امر به انفاق نموده، آسان می‌شود.

وقتی بنده‌ای تدبیر خود را به مدبر خودش واگذار کند، مصایب دنیا بر او آسان می‌گردد.

وقتی بنده‌ای به اطاعت از دستورات خدا و اجتناب از منهیات او مشغول شود، فرصتی برای خودنمایی و فخرفروشی و جدال با مردم پیدا نمی‌کند. وقتی خداوند با این سه خصلت بنده‌ای را گرمی داشت، زندگی در دنیا، و رفتار با ابلیس و مردم بر او آسان می‌گردد، دیگر دنیا را برای تکاثر و زیاده‌طلبی و تفاخر، و آنچه در نزد مردم است برای عزت و برتری‌جویی طلب نمی‌کند، و روزگارش را با بطلالت نمی‌گذراند.

و این نخستین درجه تقواست که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

«این سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری‌جویی در زمین و فساد ندارند و سرانجام، نیک برای پارسایان است.»

عرض کردم: ای ابا عبدالله! برای من سفارشی بفرمایید!

فرمود: تو را به نه چیز سفارش می‌نمایم، اینها سفارش من برای کسانی است که در جست و جوی راهی به سوی خدا هستند، و از خداوند می‌خواهم که تو را برای عمل به این سفارشها موفق گرداند.

از این نه سفارش؛ سه مورد در ریاضت و تهذیب نفس است، سه مورد در حلم و بردباری و سه مورد در دانش، این سفارشها را حفظ کن، مبادا در آنها سستی نمایی.

عنوان گوید: من، دل در گروش گذاشته و با تمام وجود آماده شنیدن سخنان زیبایش شدم.

آن حضرت فرمود:

أَمَّا اللّوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ، فَإِنَّهُ يورث الحمَاقَةَ والبَلَهَ، وَلَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الجُوعِ، وَإِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالاً وَبِسْمِ اللَّهِ، وَاذْكَرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ ﷺ: مَا مَلَأَ آدَمِي وَعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ، فَإِنْ كَانَ وَلَا يَدَّ فَثَلْثَ لَطْعَامِهِ وَثَلْثَ لِشِرَابِهِ وَثَلْثَ لِنَفْسِهِ.

سه موردی که در ریاضت و تهذیب نفس است این که:

مبادا آنچه را که اشتهایت نمی‌کشد و نمی‌خواهی؛ بخوری، چرا که این موجب حماقت و ابله‌ی است، غذا نخور مگر در هنگام گرسنگی، وقتی می‌خواهی غذایی را میل کنی، غذای حلال بخور، بسم الله بگو و حدیث رسول خدا ﷺ را بیاور که می‌فرماید:

«آدمی هیچ ظرفی را بدتر از شکمش پر نکند، اگر ناگریزی آن را پر کنی پس یک سوّم آن را از غذا، و یک سوّمش را از آب و یک سوّم آن را از هوا پر کن.»
وَأَمَّا اللّوَاتِي فِي الحِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إِنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً، وَمَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ: إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَاسْأَلِ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لِي، وَإِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ، وَمَنْ وَعَدَكَ بِالْخِنَاءِ فَعَدِهِ بِالنَّصِيحَةِ والرِّعَاءِ.

و آنچه در مورد حلم و بردباری است این که:

هر گاه کسی به تو گفت: اگر یکی بگویی ده تا خواهی شنید؛ تو در پاسخ او بگو: اگر ده تا بگویی حتی یکی هم نخواهی شنید.

اگر تو را ناسزا گوید، بگو: اگر در آنچه می‌گویی راست گو هستی، از خداوند می‌خواهم که مرا بیامرزد و اگر دروغ می‌گویی از خدا می‌خواهم که تو را بیامرزد.

و اگر کسی تو را به فحش و دشنام وعده می‌دهد تو به او وعده نصیحت و خیر خواهی و مراعات بده.

وأما اللواتي في العلم: فاسأل العلماء ما جهلت، وإيّاك أن تسألهم تعتأ وتجرية، وإيّاك أن تعمل برأيك شيئاً، وخذ بالاحتياط في جميع ما تجد إليه سبيلاً واهرب من الفتيا هربك من الأسد، ولا تجعل رقبتك للناس جسراً.

و اما مواردی که در دانش است این که:

آنچه را که نمی دانی از دانشمندان بپرس، و هرگز به جهت مجادله و امتحان کردن از آنان مپرس.

هرگز به رأی خود عمل نکن. و در همه مواردی که راه را پیدا می کنی، راه احتیاط پیش گیر، و از دادن فتوا همانند فرارت از شیر فرار کن، و گردنت را برای مردم پل قرار نده.

اینک ای عبدالله! برخیز، به راستی که تو را پند و اندرز دادم و ورد مرا از بین ببر؛ چرا که من شخصی هستم که بر نفس خویش بخل شدید دارم و سلام بر کسی که در پی هدایت است.^۱

پنجم: از جمله مواعظ امام صادق علیه السلام موعظه ای است که شیخ صدوق رحمته الله علیه در «امالی» خود نقل کرده که گوید: *مرآتیه کبیر صمدی*
مردی خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شد، عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا! به من پند و اندرزی بیاموز!
حضرت فرمود:

إن كان الله تبارك وتعالى قد تكفل بالرزق، فاهتمامك لماذا؟

وإن كان الرزق مقسوماً، فالحرص لماذا؟

وإن كان الحساب حقاً، فالجمع لماذا؟

وإن كان الثواب عن الله حقاً، فالكسل لماذا؟

وإن كان الخلف من الله عز وجل حقاً، فالبخل لماذا؟

وإن كانت العقوبة من الله عز وجل النار، فالمعصية لماذا؟

وإن كان الموت حقاً، فالفرح لماذا؟

وإن كان العَرَضُ على الله حقاً، فالمكر لماذا؟

وإن كان الشيطان عدوًّا، فالغفلة لماذا؟

وإن كان المَمَرُّ على الصراط حقاً، فالعُجب لماذا؟

وإن كان كلُّ شيءٍ بقضاءٍ وقَدَرٍ، فالحزن لماذا؟

وإن كانت الدنيا فانية، فالطمأنينة إليها لماذا؟^۱

اگر به راستی خداوند متعال کفیل روزی است؛ پس اندوه تو برای چیست؟

و اگر روزی تقسیم شده است؛ پس حرص و رزیدن تو برای چیست؟

و اگر حساب حق است؛ پس جمع کردن مال برای چیست؟

و اگر پاداش از ناحیه خداوند متعال حق است؛ پس تنبلی برای چیست؟

و اگر (در مقابل هر انفاقی) عوض از سوی خداوند متعال حقیقت دارد؛ پس

بخل برای چیست؟

و اگر کیفر از سوی خداوند متعال آتش دوزخ است؛ پس گناه برای چیست؟

و اگر مرگ حق است؛ پس شادمانی برای چیست؟

و اگر حضور یافتن و ظاهر گشتن در پیشگاه الهی حق است؛ پس نیرنگ و

حیله برای چیست؟

و اگر شیطان دشمن است؛ پس غفلت برای چیست؟

و اگر عبور از صراط حقیقت دارد؛ پس عجب و خودبینی برای چیست؟

و اگر هر چیزی با قضا و قدر تحقق پیدا می‌کند؛ پس غصه برای چیست؟

و اگر دنیا فانی و بی اعتبار است؛ پس اعتماد و دل بستن به آن، برای چیست؟

۱. امالی شیخ صدوق: ۵۶ ح ۵ مجلس ۲، التوحید: ۲۷۶ ح ۲۱، الخصال: ۴۵۰ ح ۵۵.

بخشی از این روایت در بحار الأنوار: ۱۵۷/۷۳ ح ۱۶۰، ۱۱ ح ۳۰۰، ۱ و ۲۸۴/۷۵ ح ۱، و تمام آن در ج:

۱۹۰/۷۸ ح ۱ نقل گردیده است.

بخش نهم



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قطره‌ای از دریای فضایل و مناقب

عالم خاندان علم و نبوت

ابو ابراهیم

حضرت امام موسی کاظم

صلوات الله علیه



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

در کتاب «قرب الإسناد» می‌نویسد: عیسی شلقان گوید:

محضر باصفای امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، می‌خواستم در مورد ابوالخطاب از حضرتش بپرسم.

حضرت پیش از آن‌که من بنشینم به من فرمود:

ای عیسی! چه مانعی دارد که پسرم را ملاقات کنی و آنچه می‌خواهی از او بپرسی؟

من خدمت بنده صالح و شایسته خدا، امام کاظم علیه السلام رفتم، او در مکتب بود، و در لب‌های شریفش اثر مرکب بود، پیش از سؤال من فرمود:

يا عيسى! إن الله تبارك وتعالى أخذ ميثاق النبيين على النبوة فلم يتحولوا عنها أبداً، وأخذ ميثاق الوصيين على الوصية فلم يتحولوا عنها أبداً، وأعار قوماً الإيمان زماناً ثم يسلبهم إياه، وأنّ أبأ الخطاب ممن أعير الإيمان وسلبه الله.

ای عیسی! به راستی که خداوند از پیامبران بر پیامبری پیمان گرفته که همواره ثابتند و از آن روگردان نمی‌باشند، و از اوصیا بر وصایت و امامت پیمان گرفته که همواره ثابتند و از آن روگردان نمی‌باشند، و به برخی ایمان عاریه‌ای داده که بعداً از آنها می‌گیرد و ابوالخطاب از جمله کسانی بود که ایمان عاریه‌ای داشت و خداوند از او گرفت.



من (از پاسخ آن آقازاده خوشحال شدم و) آن حضرت را در آغوش گرفته و میان دو چشمانش را بوسیدم، سپس عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد! که شما از خاندانی هستید که خداوند می‌فرماید:

﴿ذُرِّيَّةٌ بَقِصْنَا مِنْ بَعْضِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱؛

«آنان فرزندانى هستند که برخی از برخی دیگر (فضیلت) گرفته‌اند و خداوند شنوا و داناست.»

آنگاه خدمت امام صادق علیه السلام بازگشتم، حضرت فرمود: چه کردی ای عیسی؟

عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد! خدمت فرزندان کاظم علیه السلام رسیدم، وی پیش از آن که من چیزی بپرسم پاسخ داد و هر چه که می‌خواستم بپرسم جواب داد، سوگند به خدا! فهمیدم که صاحب این امر اوست و او امام است.
حضرت فرمود:

يا عيسى! إن ابني هذا الذي رأيت لو سألته عتًا بين دفتي المصحف لأجابك فيه بعلم.

ای عیسی! این پسر من که او را دیدی اگر از آنچه در قرآن است از او بپرسی با علم و دانش، پاسخ واقعی را به تو خواهد داد.

امام صادق علیه السلام همان روز او را از مکتب بیرون آورد، و از آن روز فهمیدم که او صاحب این امر و امام است.^۲

در کتاب «الثاقب فی المناقب» و نیز «الصراط المستقیم» آمده است: ۲/۱۰۵۶ مفضل بن عمر گوید: هنگامی که امام صادق علیه السلام به شهادت رسید یکی از فرزندان آن حضرت به نام عبدالله بن جعفر ادعای امامت کرد.

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۴.

۲. قرب الإسناد: ۳۳۴ ح ۱۲۳۷، بحار الأنوار: ۲۴/۴۸ ح ۴۰ و ص ۵۸ ح ۶۸ (با اندکی تفاوت)، الخرائج:

۶۵۳/۲ ح ۵ (با تفاوت). بخشی از این روایت را این شهر آشوب علیه السلام در المناقب: ۲/۲۹۳ آورده است.

امام کاظم علیه السلام به غلامش دستور داد تا مقداری هیزم در وسط حیاط جمع کنند، آنگاه شخصی را فرستاد تا عبدالله را به خانه دعوت کند.

او آمد، امام کاظم علیه السلام نیز به همراه گروهی از بزرگان شیعه امامیه در خانه حضور به هم رسانیدند.

امام علیه السلام دستور داد هیزمها را آتش بزنند، تا خوب سرخ شوند. آنگاه برخاست و با لباسهایش در وسط آتش قرار گرفت، و رو کرد به آن گروه و ساعتی با آنان به سخن پرداخت، سپس برخاست و لباسش را تکان داد و به جایگاه خود برگشت، رو کرد به برادرش عبدالله و فرمود:

إن أنت تزعم أنك الإمام بعد أبيك فاجلس في ذلك المجلس.

اگر تو گمان می کنی که پس از پدرت امام هستی برخیز و در وسط آتش بنشین.

مفضل می گوید: در این هنگام ما دیدیم که رنگ عبدالله دگرگون شد و برخاست و در حالی که ردای خود را بر زمین می کشید از خانه امام کاظم علیه السلام بیرون رفت.^۱

در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد: حدیث ابوحنیفه از جمله احادیثی است که میان شیعه و سنی شهرت یافته است.

روزی ابوحنیفه وارد خانه امام صادق علیه السلام شده و فرزندش موسی صلوات الله علیه را در راهرو منزل می بیند، با خودش می گوید: شیعیان چنین می پندارند که دانش در دوران کودکی به اینان عطا می شود، اینک از این کودک سؤالاتی می پرسم تا او را امتحان کنم.

آنگاه رو به امام کاظم علیه السلام کرده و می گوید: ای پسر! وقتی آدم غریبی وارد شهری شد کجا باید قضای حاجت کند؟

۱. الثاقب فی المناقب: ۱۳۷ ح ۱، بحار الأنوار: ۶۷/۲۸ ح ۸۹، این روایت در الصراط المستقیم: ۱۸۹/۲ ح ۲ به صورت اختصار نقل شده و نظیرش در الخرائج: ۳۰۸/۱ ح ۲ آمده است.

امام کاظم علیه السلام با نگاهی غضبناک به او نگریست و فرمود:
ای شیخ! بی ادبی کردی، سلامت کو؟

ابو حنیفه گوید: من شرمنده شده و عقب عقب برگشتم تا از خانه بیرون رفتم و این در حالی بود که او در نظرم خیلی بزرگوار و شریف آمد، آنگاه بازگشتم، سلام نموده و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! اگر شخص غریبی وارد شهری شد کجا باید قضای حاجت کند؟ فرمود:

از کنار رودخانه‌های شهر، چوینارهای آب، محل فرود آمدن و تجمع مردم، زیر درختان میوه‌دار، اطراف خانه‌ها، کنار راه‌ها و کنار چشمه‌ها و حوضها بپرهیزد؛ هر کجا که بخواهد قضای حاجت کند.

ابو حنیفه گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! معصیت از چه کسی سر می زند؟

حضرت نگاهی به من کرد و فرمود:

إِذَا أَنْ تَكُونَ مِنْ اللَّهِ، أَوْ مِنْ الْعَبْدِ، أَوْ مِنْهُمَا مَعًا، فَإِنَّ كَانَتْ مِنْ اللَّهِ فَهُوَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُوَاطَّئَهُ بِمَا لَمْ يَكْتَسِبْهُ، وَإِنْ كَانَتْ مِنْهُمَا فَهُوَ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ الْعَبْدَ بِمَا هُوَ شَرِيكٌ فِيهِ، فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ، فَإِنْ عَفَا فَبِفَضْلِهِ، وَإِنْ عَاقَبَ فَبِعَدْلِهِ.

گناه یا از ناحیه خداوند است، یا از جانب بنده، یا از جانب هر دو، اگر از ناحیه خدا باشد او بزرگوارتر از آن است که بنده‌اش را به خاطر معصیتی که مرتکب نشده کیفر دهد و اگر از جانب هر دو باشد، خداوند عادل‌تر از آن است که در معصیتی که خود شرکت نموده، بنده‌اش را کیفر دهد، پس راهی نمی‌ماند جز آن که معصیت از جانب بنده باشد. در این صورت، اگر خداوند بنده‌اش را بخشید پس به فضل و رحمتش بوده و اگر او را کیفر داد پس به عدلش با او رفتار کرده است.

ابو حنیفه گوید: بغض گلویم را گرفت چشمانم از اشک پر شد و این آیه را خواندم که:



﴿ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱؛

«آنان فرزندانى هستند که برخى از برخى ديگر (فضيلت) گرفته‌اند و خداوند شنوا و داناست»^۲.

باز در همان کتاب آمده است: اسحاق بن ابى عبد الله گوید:

۴/۱۰۵۸

سالى که امام کاظم علیه السلام از بصره مى‌آمدند؛ من همراه حضرتش بودم، ما از ترس توفان از زمين سيلگامى که در آن ريگ و سنگريزه بود عبور مى‌کرديم، در اين هنگام با گروهى که سوار کشتى بودند برخورد کرديم، از آنان سر و صدائى شنيده مى‌شد. امام علیه السلام فرمود:

اين سر و صدا براى چيست؟

عرض شد: عروسى را به سوى همسرش مى‌برند.

پس از اندک زماني ناگاه فريادى شنيديم.

امام علیه السلام فرمود: اين فرياد چه بود؟

عرض کردم: عروس مى‌خواست مشتى آب بردارد که دستبندش در آب افتاد.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

امام علیه السلام فرمود: بایستید، و به ناخدای کشتى آنان نیز بگویید: کشتى را نگهدارد.

ما ایستاديم، ناخدای آنان نیز کشتى را نگه داشت، حضرت سینه مبارک خود را به کشتى تکیه داده و آهسته دعای خواند، آنگاه به ناخدا فرمود: در آب فرو رو (و دستبند را بیاور).

ناخدا لنگی به خود بسته و در آب فرو رفت، بیش از نیم ساعت جستجو کرد ناگاه دستبند را آورد.

وقتی ناخدا دستبند را آورد، اسحاق، برادر امام علیه السلام عرض کرد: قربانت کردم! دعایى که خواندى براى ما نیز بیاموز.

۱. سورة آل عمران، آية ۳۴.

۲. المناقب في المناقب: ۱۷۱ ح ۱، بحار الأنوار: ۱۰۶/۴۸ ضمن ح ۸. نظیر این روایت را ابن شهر آشوب در المناقب: ۳۱۳/۲ آورده است.

حضرت فرمود:

به شرطی که به نااهلان نیاموزی جز افرادی که مورد اعتماد هستند.
 نگاه این دعا را خواند:

«يَا سَابِقَ كُلِّ قُوْتٍ، وَيَا سَامِعَ كُلِّ صَوْتٍ، وَيَا بَارِيَّ النَّفْسِ بَعْدَ
 الْمَوْتِ، وَيَا كَاسِيَ الْعِظَامِ لِحْمًا بَعْدَ الْمَوْتِ، يَا مَنْ لَا تَغْشَاهُ
 الظُّلُمَاتُ الْحِنْدِسِيَّةُ وَلَا تَشَابَهُ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ الْمُخْتَلِفَةُ، وَيَا مَنْ
 لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ، يَا مَنْ لَهُ عِنْدَ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ سَمْعٌ
 خَاضِرٌ، وَبَصَرٌ نَافِذٌ، لَا يُغْلَطُهُ كَثْرَةُ الْمَسَائِلِ، وَلَا يُبْرِمُهُ إِلْحَاحُ
 الْمُلْحِحِّينَ، يَا حَيُّ حِينَ لَا حَيَّ فِي دَيْمُومِيَّةٍ مُلْكِهِ وَبِقَائِهِ، يَا مَنْ
 سَكَنَ الْعُلَى وَاحْتَجَبَ عَنِ خَلْقِهِ بِنُورِهِ، يَا مَنْ أَشْرَقَ بِنُورِهِ دِيَارِي
 الظُّلَمِ، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الْفَرْدِ الْوَتْرِ الصَّمَدِ أَنْ تُصَلِّيَ
 عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ».

ای پیشی گیرنده از هر فوت شده، و ای شنونده هر صدا، و ای آفریننده
 جان‌ها پس از مرگ، و ای پوشاننده استخوان‌ها با گوشت پس از بین رفتن،
 ای کسی که تاریک‌های تیره او را نپوشاند و صداهای گوناگون بر او مشتبه
 نگردد، و ای کسی که هیچ امری او را از امر دیگری باز ندارد، ای کسی که
 نزد هر آفریده گوش شنوا و دیده نافذ دارد که زیادی پرسشها او را به اشتباه
 نینداخته و پافشاری اصرارکنندگان خسته‌اش نکند.

ای زنده در زمانی که در ملک همیشگی و بقایش زنده‌ای نبود، ای کسی که
 ساکن در (عرش) والا است و با نورش از آفریدگانش فاصله گرفته، ای
 کسی که با نورش قعر تاریکیها را روشن نموده؛ از تو می‌خواهم به حق آن
 اسمت که تنها، یکتا، یگانه فرد، وتر و صمد است که بر محمد و آل محمد
 که پاکیزه و برگزیده‌اند درود فرست.^۱

۱. الثاقب في المناقب: ۲۵۹ ح ۵، بحار الأنوار: ۲۹/۲۸ ح ۲. نظیر این روایت را اربلی در کشف الغمّة: ۲۳۹/۲ آورده است.

۵/۱۰۵۹ باز در همان کتاب آمده است: اسحاق بن منصور گوید:

از امام کاظم علیه السلام شنیدم که تاریخ مرگ یکی از شیعیانش را اطلاع می داد، من با خود گفتم: به راستی این شخص می داند که شیعیانش در چه روزی می میرند؟

همین که این سخن از ذهن من خطور نمود، رو به من کرد و فرمود:

اصنع ما أنت صانع، فإنَّ عمرک قد فنی، وقد بقي منه دون سنتین، وكذلك أخوک لا یمکث بعدک إلا شهراً واحداً حتی یموت، وكذلك عامّة أهل بیتک ویتشتت کلّهم، ویتفرّق جمعهم، ویشمت بهم أعداؤهم ویصیرون رحمة لإخوانهم، إن کان هذا فی صدرك.

تو نیز هر کاری داری انجام بده که عمر تو هم در حال پایان است و بیش از دو سال زنده نیستی و برادرت نیز یک ماه پس از تو خواهد مرد و همچنین تمام خانواده ات همگی پراکنده و جمعیت آنها متفرق خواهند شد و مورد سرزنش دشمنان و ترخم دوستان قرار خواهند گرفت، آیا این خیال را نمی کردی؟

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

عرض کردم: از آنچه از ذهنم خطور کرد به سوی خدا استغفار می نمایم. آری، دو سال تمام نشد که اسحاق بن منصور از دنیا رفت، و پس از یک ماه برادرش نیز وفات یافت، خانواده اش نیز مردند، و بازماندگان آنها فقیر شده و پراکنده شدند به گونه ای که نیازمند به کمک و صدقه شدند.^۱

۶/۱۰۶۰ باز در همان کتاب می خوانیم: اسحاق بن عمار گوید:

محضر باصفای امام کاظم علیه السلام شرفیاب شده و برابر حضرتش نشستم، ناگاه شخصی خراسانی اجازه ورود خواست، وارد شده و با لهجه ای سخن گفت که من تا حال نشنیده بودم، گویا صدایی شبیه، صدای پرندگان داشت.

۱. الثاقب فی المناقب: ۴۶۱ ح ۸، الخرائج: ۳۱۰/۱ ح ۳، بحار الأنوار: ۶۸/۴۸ ح ۹۰.



حضرت پاسخ او را با همان زبان و لهجه خودش داد تا این که صحبت آنها تمام شد و او همه مسایلش را پرسید و بیرون رفت. عرض کردم: من تاکنون چنین زبان و لهجه‌ای نشنیده بودم. حضرت فرمود:

این لهجه گروهی از اهل چین است. البته، زبان و لهجه همه مردم چین، چنین نیست. مثل این که از حرف زدن من به لهجه آنان در شگفت شدی؟ عرض کردم: جای شگفتی بود.

فرمود: أخبرك بما هو أعجب منه، إنَّ الإمام يعلم منطلق الطير ومنتطق كل ذي روح خلقه الله تعالى، وما يخفى على الإمام شيء. اینک از این شگفت‌تر به تو می‌گویم؛ به راستی که امام، زبان پرندگان و هر صاحب روحی را که خدا آفریده می‌داند و چیزی بر امام پوشیده نیست.^۱

۷/۱۰۶۱ شیخ مفید^{رحمته} در «الارشاد» و طبرسی^{رحمته} صاحب تفسیر «مجمع البیان» در «اعلام الوری» می‌نویسند: حسن بن محمد از جدش از افراد زیادی از یاران و اساتیدش نقل می‌کند که:

یکی از فرزندان عمر بن خطاب در مدینه امام کاظم^{رحمته} را مورد آزار قرار می‌داد، وقتی آن حضرت را می‌دید ناسزا می‌گفت و به علی^{رحمته} دشنام می‌داد. روزی بعضی از یاران امام کاظم^{رحمته} به حضرتش عرض کردند: اجازه دهید ما این فاجر را بکشیم.

حضرت به شدت آنها را از این عمل بازداشته و به خاطر این عمل توبیخ نمود. آنگاه از شغل آن مرد عمری پرسید.

گفتند: او در اطراف مدینه مشغول زراعت است، حضرت سوار بر مرکبش شده و به سوی او حرکت کرد، او را در مزرعه‌اش پیدا کرد، با

۱. الثاقب في المناقب: ۴۶۲ ح ۹، بحار الأنوار: ۷۰/۴۸ ح ۹۴. این روایت را راوندی در الخرائج: ۱/۳۱۲ ح ۶ (با اندکی تفاوت) آورده است.



الاغش وارد مزرعه وی شد.

عمری فریاد زد: زراعت مرا لگدمال نکن.

حضرت همچنان سوار بر الاغ از روی زراعت او به طرفش می‌رفت، تا این که نزدیک او رسید، و از مرکب پیاده شد، و در کنارش نشست، و با روی گشاده و خندان به او فرمود:

چقدر هزینه برای این مزرعه کرده‌ای؟

گفت: صد دینار.

... تا آنجا که گوید: امام کاظم علیه السلام کیسه‌ای در آورد - که در آن سیصد دینار بود - و به او داد و فرمود:

زراعت تو نیز بحال خودش باقی است، خداوند آنچه در آن امید داری به تو روزی می‌کند.

راوی گوید: عمری برخاست و سر امام علیه السلام را بوسید و تقاضا کرد که حضرت از خطای گذشته‌اش بگذرد. امام کاظم علیه السلام لبخندی به او زد و بازگشت.

راوی گوید: آن حضرت به سوی مسجد رفت، دید عمری در مسجد نشسته، نگاهی به آن حضرت کرد و این آیه را خواند: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾؛ «خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد». یاران عمری دور او را گرفتند و گفتند: جریان چیست؟ تو پیش از این چنین عقیده نداشتی و اینگونه نمی‌گفتی؟

عمری گفت: اکنون شنیدید که چه گفتم، و شروع کرد به دعا کردن بر امام کاظم علیه السلام. یارانش با او دشمنی کردند او نیز با آنها دشمن شد. وقتی امام کاظم علیه السلام به منزلش برگشت، به اطرافیانش - که تصمیم قتل او را گرفته بودند - فرمود:

أَيُّمَا كَان خَيْرًا مَا أَرَدْتُمْ؟ أَمْ مَا أَرَدْتُ؟ إِنِّي أَصْلَحْتُ أَمْرَهُ



بالمقدار الذي عرفتم وكفيت به شره.

کدام رفتار بهتر بود: آنچه شما تصمیم داشتید یا آنچه من انجام دادم؟! من با همان مبلغی که می‌دانید او را رو به راه کرده و جلو شرتش را گرفتم.^۱

۸/۱۰۶۲ قطب راوندی رحمته در کتاب «خراج» می‌نویسد: ابن ابی حمزه گوید: من در خدمت مولایم امام کاظم علیه السلام بودم، ناگاه سی نفر غلام حبشی که برای حضرتش خریده بودند وارد شدند، یکی از غلامان که زیبا بود با زبان مادری خود سخن گفت، امام کاظم علیه السلام نیز با همان لهجه پاسخ او را داد. غلام از این امر در شگفت شد و دیگران نیز در شگفت شدند، چرا که خیال می‌کردند که امام علیه السلام زبان آنها را نمی‌فهمد.

امام کاظم علیه السلام به او فرمود:

من مقداری پول در اختیار تو می‌گذارم و تو به هر کدام سی درهم بده. آنها از خدمت حضرتش بیرون آمدند، و به یکدیگر می‌گفتند: این آقا به لهجه ما، بهتر از خودمان صحبت می‌نماید، و این نعمتی است که خداوند به ما ارزانی داشته است.

علی بن ابو حمزه گوید: وقتی آنها بیرون رفتند، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! دیدم که با این حبشیان به زبان خودشان حرف می‌زدی؟ حضرت فرمود:

آری. عرض کردم: به یکی از غلامان امتیازی قایل شدی؟ فرمود: آری، به او گفتم: به یارانش نصیحتی کند، و هر ماه به هر کدام از آنها سی درهم بدهد، زیرا وقتی او زبان به سخن گشود از آنها داناتر بود، چرا که او از فرزندان پادشاه آنهاست، او را رئیس آنها قرار داده و سفارش کردم هر چه نیاز دارند از او بگیرند. با همه اینها، او غلام درستی است. آنگاه حضرت فرمود: شاید تو از این که با زبان حبشی با آنان صحبت



کردم در شگفت شدی؟

عرض کردم: آری، به خدا سوگند!

فرمود: در شگفت مباش که آنچه از امر من بر تو پنهان شده از این خیلی شگفت‌انگیزتر و شگفت‌انگیزتر است. آنچه از من شنیدی همانند این است که پرنده‌ای با منقارش قطره‌ای از دریایی بردارد، آیا آن یک قطره‌ای که پرنده با منقارش برداشته از دریا می‌کاهد؟

والإمام بمنزلة البحر لا يتفد ما عنده وعجائبه أكثر من عجائب البحر. و امام نیز به منزله دریاست، آنچه در نزد اوست پایان‌پذیر نیست و کارهای شگفت‌انگیز او، از شگفتی‌های دریا بیشتر است.^۱

۹/۱۰۶۳ ابو الفرج در «مقاتل الطالبین» می‌نویسد: یحیی بن حسن گوید:

امام کاظم علیه السلام هر گاه از کسی خبری به او می‌رسید که ناخوش آیند بود، کیسه دیناری برای او می‌فرستاد. کیسه‌های آن حضرت بین سیصد تا دویست دینار بود و کیسه‌های آن حضرت ضرب‌المثل شده بود.^۲

مرا تفتت که پیر من پرسیدی

۱۰/۱۰۶۴ دیلمی در «اعلام الدین» می‌نویسد: ابو حنیفه گوید:

روزی جهت پرسش از مسائلی خدمت امام صادق علیه السلام رفتم، گفتند: آن حضرت خوابیده است.

من منتظر شدم تا از خواب بیدار شود. در این بین پسر بچه‌ای پنج - یا شش - ساله‌ای را دیدم، که بسیار زیبا، دارای هیبت والا و نیکو رفتار بود، پرسیدم: این کودک کیست؟

گفتند: موسی بن جعفر علیه السلام است.

بر او سلام کرده و گفتم: ای فرزند رسول خدا! نظر شما در مورد اعمال بندگان چیست؟

۱. الخرائج: ۱/۳۱۲ ح ۵، بحار الأنوار: ۷۰/۴۸ ح ۹۳ و ۱۰۰ ح ۴.

۲. مقاتل الطالبین: ۴۱۳، بحار الأنوار: ۱۰۴/۴۸ ذیل ح ۷.

حضرت چهار زانو نشست و آستین راست خود را روی آستین چپ گذاشت و فرمود:

ای نعمان! پرسیدی، اینک پاسخش را گوش کن، وقتی شنیدی بفهم و حفظ کن، وقتی فهمیدی عمل کن.

إِنَّ أَفْعَالَ الْعِبَادِ لَا تَعْدُو مِنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ: إِمَّا مِنْ اللَّهِ عَلَى الْفَرَادَةِ، أَوْ مِنْ اللَّهِ وَالْعَبْدِ شَرِكَةً، أَوْ مِنَ الْعَبْدِ بِانْفِرَادِهِ. فَإِنْ كَانَتْ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْفَرَادَةِ فَمَا بَالُهُ سَبْحَانَهُ يَعَذِّبُ عَبْدَهُ عَلَى مَا لَمْ يَفْعَلْهُ مَعَ عَدْلِهِ وَرَحْمَتِهِ وَحِكْمَتِهِ، وَإِنْ كَانَتْ مِنَ اللَّهِ وَالْعَبْدِ شَرِكَةً فَمَا بَالُ الشَّرِيكِ الْقَوِيِّ يَعَذِّبُ شَرِيكَهُ عَلَى مَا قَدْ شَرِكَهُ فِيهِ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ.

همانا اعمال بندگان از سه صورت خارج نیست:

۱- یا فقط خداوند این کارها را انجام می‌دهد. ۲- یا خدا و بنده در انجام این اعمال شریکند. ۳- یا تنها بنده انجام می‌دهد.

اگر خداوند به تنهایی انجام داده، پس چرا بنده‌اش را بر آنچه انجام نداده کیفر کند؟ یا این که خداوند عادل، رحیم و حکیم است.

و اگر این عمل با شرکت بنده و خدا انجام پذیرفته، چرا شریک توانا و قوی، شریک ناتوان خود را کیفر دهد؟ یا این که خودش شریک بوده و او را یاری نموده است؟

آنگاه حضرت فرمود: یا نعمان! این دو صورت که حتماً محال است؟ ابو حنیفه گفت: آری.

حضرت فرمود: فقط صورت سوم باقی می‌ماند که بنده به تنهایی انجام بدهد.

آنگاه حضرت این اشعار را خواند:

لم تخل أفعالنا التي نذمّ بها	إحدى ثلاث خصال حين نبديها
إمّا تفرّد بارتنا بصنعتها	فيسقط اللوم عنّا حين نأتيها
أو كان يشركنا فيها فيلحقه	ما كان يلحقنا من لائم فيها
أو لم يكن لإلهي في جنائتها	ذنب فما الذنب إلا ذنب جانيها

کارهایی که باعث نکوهش ما می‌گردند، به هنگام مرتکب شدن از سه حالت بیرون نیستند:

یا پروردگار ما به تنهایی آنها را انجام می‌دهد؛ در آن صورت با این که از ما ظاهر گشته، مورد ملامت قرار نمی‌گیریم.

یا این که خداوند در ارتکاب آنها با ما شریک است که در آن صورت او نیز مانند ما مورد سرزنش قرار می‌گیرد.

یا این که برای خداوند در جنایت بنده گناهی نیست، پس گناه مربوط به کسی است که آن را مرتکب شده است.^۱

۱۱/۱۰۶۵ علامه بزرگوار محدث عالی مقدار مجلسی رحمته الله علیه می‌گوید: در یکی از کتاب‌های دانشمندان شیعه دیدم که آمده بود:

وقتی هارون الرشید لعنة الله عليه تصمیم گرفت امام کاظم علیه السلام را به شهادت برساند، قتل آن حضرت را به هر یک از مقامات کشوری و لشکری پیشنهاد کرد هیچ کدام نپذیرفتند.

وی ناچار نامه‌ای به نمایندگان خود در کشورهای فرنگ نوشت که: گروهی را برای من بفرستید که خدا و پیامبر را شناسند، من می‌خواهم به وسیله آنان کاری انجام دهم.

آنان یک گروه پنجاه نفری را که آشنایی با اسلام حتی با لغت عرب نداشتند، فرستادند. وقتی آنان آمدند هارون آنها را گرامی داشت و پرسید: خدای شما کیست؟ پیامبرتان کیست؟

آنان پاسخ دادند: ما نه خدایی را می‌شناسیم نه پیامبری را. آنگاه آنها را وارد اتاقی کرد که امام کاظم علیه السلام را در آن زندانی کرده بود، تا حضرتش را به قتل برسانند و خود هارون الرشید لعین نیز از پنجره اتاق به آنان تماشا می‌کرد.

آنان وارد اتاق شدند وقتی چشمشان به امام کاظم علیه السلام افتاد اسلحه خود

را کنار انداخته و بدنشان به لرزه افتاد، و در پیشگاه حضرتش به سجده افتادند و از ترحم به امام علیه السلام می‌گریستند.

امام کاظم علیه السلام نیز دست رأفت خویش را بر سر آنها می‌کشید و با زبان و لهجه خودشان با آنان صحبت می‌کرد و آنان می‌گریستند.

وقتی هارون چنین دید از ترس این که فتنه و آشوبی برپا شود وزیر خود را صدا زد و به او دستور داد که آنها را بیرون کند.

آنان در حالی که به احترام امام علیه السلام عقب عقب می‌آمدند خارج شدند، آنگاه سوار بر مرکبهای خود شده و بدون اجازه هارون به سوی کشورشان بازگشتند.^۱

ثقة الإسلام کلینی علیه السلام در کتاب شریف «کافی» می‌نویسد: یعقوب بن جعفر بن ابراهیم گوید:

من در خدمت امام کاظم علیه السلام به همراه عده‌ای در یکی از صحراهای مدینه به نام «عریض» بودیم، ناگاه مردی نصرانی وارد شد.

او رو به امام علیه السلام کرد و گفت: من طی یک سفری پرزحمت و پرمشقت از کشوری دور برای دیدن شما آمده‌ام، مدت سی سال است از خداوند می‌خواهم که مرا به بهترین دین و داناترین بندگان راهنمایی فرماید.

در خواب شخصی نزد من آمد و شخصیتی را به من معرفی کرد، او مردی بود که در بالای شهر دمشق زندگی می‌کرد، من نزد او رفتم و با او صحبت کردم.

او گفت: من دانشمندترین اهل دین خود هستم، البته از من داناتر نیز وجود دارد.

به او گفتم: مرا به داناتر از خودت راهنمایی کن، چرا که من رنج سفر را



بزرگ نمی‌شمارم و از مشقت آن باکی ندارم، من همه انجیل و نیز مزامیر داود را خوانده‌ام، من چهار سفر از تورات و نیز ظاهر قرآن را خوانده و همه آن را در حفظ دارم.

آن دانشمند به من گفت: اگر علم نصرانی را می‌خواهی، من از عرب و عجم به آن دانانترم، و اگر علم یهودی را می‌خواهی برو نزد «باطی»، پسر شرحبیل سامری که امروزه داناترین مردم به آن علم است. و اگر دنبال کسی هستی که علم اسلام، علم تورات، علم انجیل و زبور، کتاب هود را می‌داند و از هر چه که بر پیامبران فرود آمده - چه در زمان تو و چه در زمان گذشته - و آنچه که خیر و نیکی از آسمان فرود آمده - چه کسی از آن اطلاع داشته یا نداشته باشد - آگاه است.

او بیان‌کننده هر چیزی و بهبوددهنده جهانیان است، او سبب آرامش کسی است که دل در گرو او گذارد و بصیرت و بینش کسی است که خدا بر او خیری اراده فرموده، و مانوس با حق گشته است. همینک تو را به سوی او راهنمایی می‌کنم و او را به تو معرفی می‌نمایم، پیش او برو، گر چه با پای پیاده باشی اگر نتوانستی با زانوان ادامه بده و اگر عاجز شدی روی زمین بنشین و خود را به سوی او بکش و اگر باز درماندی پس با صورت به جانب او برو.

گفتم: نه، من توانایی بدنی و مالی این مسافرت را دارم.

گفت: پس فوری به سوی شهر «یثرب» حرکت کن.

گفتم: من شهر «یثرب» را نمی‌شناسم.

گفت: به سوی مدینه پیامبر ﷺ همان پیامبری که بر عرب مبعوث شد،

برو. او پیامبری عربی و هاشمی بود، وقتی وارد شهر مدینه شدی از بنی

غنم بن مالک نجار پیرس، او در کنار مسجد شهر، زندگی می‌کند، در آن

شهر با علامت و زینت نصرانیت وارد شو، چرا که والی آنجا بر آنها



(شیعیان او) سخت می‌گیرد، البته خلیفه از او سخت‌گیرتر است. آنگاه از پسران عمرو بن مبدول سؤال کن، او در بقیع زیبر ساکن است.

آنگاه از موسی بن جعفر علیه السلام پرس که خانه‌اش کجاست؟ خودش کجاست؟ آیا در مسافرت است یا در شهر حضور دارد؟ اگر در مسافرت باشد تو نیز خود را به او برسان که سفرش از مسافرت تو کوتاهتر است. وقتی خدمتش شرفیاب شدی بگو: مرا «مطران» یکی از نصارای شهر غوطه دمشق نزد شما راهنمایی کرده، و او بسیار سلام خدمت شما رسانده و می‌گفت: همواره از خداوند متعال می‌خواهم که اسلام مرا به دست شما قرار دهد.

پس همه این جریان را همان‌گونه که بر عصای خویش تکیه داده بود، تعریف کرد.

آنگاه گفت: آقای من! اگر اجازه می‌فرمایید، عرض ادب کرده و به خاک افتم و در محضر شما بنشینم.
امام کاظم علیه السلام فرمود:

اجازه نشستن می‌دهم، ولی اجازه نمی‌دهم که به خاک افتی.

او نشست و برای احترام، کلاه از سر خود برداشت. آنگاه گفت: قربانت گردم؛ اجازه می‌فرمایید حرفی بزنم؟
امام علیه السلام فرمود:

آری، برای همین کار آمده‌ای.

نصرانی گفت: آیا جواب سلام دوستم را می‌دهید یا نه؟

امام کاظم علیه السلام فرمود: آرزو می‌کنم که خدا دوستت را هدایت کند، ولی جواب سلام در صورتی است که به دین ما وارد شود.

نصرانی گفت: خداوند کار شما را اصلاح فرماید! من از شما سؤالاتی دارم که اگر اجازه بفرمایید، می‌پرسم.

حضرت فرمود: پسر.

گفت: مرا آگاه نما از کتابی که خداوند متعال بر محمد ﷺ فرو فرستاده و زیان به آن گشوده، سپس آن را توصیف نموده و فرمود:

﴿حَمَّ * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾^۱.

«حم» سوگند به این کتاب روشنگر * ما آن را در شبی مبارک فرود آوردیم، ما همیشه از بیم دهندگانیم * در آن شب هر امری بر اساس حکمت (الهی) تدبیر می‌شود».

تفسیر این آیات در باطن چیست؟ حضرت فرمود:

﴿حَمَّ﴾ حضرت محمد ﷺ است و این اسم در کتاب هود نیز آمده است، ولی بعضی از حروفش ناقص است.

و منظور از ﴿الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾؛ حضرت امیر مؤمنان علی ﷺ است.

و منظور از ﴿اللَّيْلَةِ﴾؛ حضرت فاطمه زهرا ﷺ است.

و اما این که می‌فرماید ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾؛ منظورش این است که از او (فاطمه ﷺ) خیر زیادی به وجود می‌آید، مرد حکیم، مرد حکیم و مرد حکیم.

مرد نصرانی گفت: برای من، نخستین و آخرین شخص از این مردان حکیم را توصیف کن.

امام ﷺ فرمود:

توصیف تو را به اشتباه می‌اندازد، ولی سوّمین شخص را برای تو وصف می‌نمایم و این که چه کسی از نسل او به وجود می‌آید، البته در کتابهایی که برای شما نازل شده، اسم او آمده است، اگر تغییری در آن نداده باشید یا تحریف کرده و کتمان نکنید که این کار گذشتگان شما بوده است.

نصرانی گفت: من آنچه را که می‌دانم از شما پنهان نمی‌نمایم، و شما را

نیز تکذیب نمی‌کنم، شما می‌دانید که من راست می‌گویم یا دروغ، سوگند به خدا! به راستی که خداوند شما را مورد عنایت و فضل خود قرار داده و چنان نعمت‌های خویش را به شما عنایت فرموده که کسی تصور آن را نمی‌کند، و آنچنان آشکار است که پنهان‌گران را یارای پنهان کردن فضایل شما نیست، و کسی نمی‌تواند آنها را تکذیب کند، پس آنچه من می‌گویم یک واقعیتی است، پس آنچه را بگویم همان گونه است که گفته‌ام.

امام کاظم علیه السلام فرمود:

أعجلك أيضاً خبراً لا يعرفه إلا قليل ممن قرأ الكتب، أخبرني ما اسم أمّ مریم؟ وأيّ يوم نفخت فيه مریم؟ ولکم من ساعة من النهار؟ وأيّ يوم وضعت مریم فيه عیسی علیه السلام؟ ولکم من ساعة من النهار؟ هم اکنون خبری را برای تو بازگو می‌کنم که جز عده اندکی از آشنایان کتابهای آسمانی آن را نمی‌دانند، بگو ببینم: اسم مادر حضرت مریم چه بود؟ در چه روزی بر او دمیده شد؟ چه ساعت از روز بود؟ در کدام روز حضرت مریم، حضرت عیسی علیه السلام را وضع حمل کرد؟ در چه ساعتی از روز بود؟ نصرانی گفت: نمی‌دانم.

امام کاظم علیه السلام فرمود: نام مادر حضرت مریم «مرثا»^۱ بود، که به زبان عربی «وهیبیه» می‌شود، و روزی که حضرت مریم حامله شد، روز جمعه هنگام ظهر بود، همان روزی که روح الامین در آن روز فرود آمد، و مسلمانان عیدی شایسته‌تر از آن روز ندارند، خداوند متعال آن روز را بزرگ داشته و حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز آن روز را بزرگ داشته و دستور فرموده که آن را عید قرار دهند و آن روز جمعه است، و روزی که حضرت مریم علیها السلام در آن وضع حمل کرد، روز سه‌شنبه، چهار ساعت و نیم از روز گذشته بود (حضرت ادامه داد و فرمود: آیا رودی را که حضرت مریم در کنار آن، حضرت عیسی علیه السلام را وضع حمل کرد، می‌شناسی؟

۱. علامه مجلسی علیه السلام می‌گوید: در برخی از روایات آمده: اسم او «حنه» بود، چنان که در «قاموس» نیز آمده است، البته احتمال دارد یکی از آنها اسمش بوده و دیگری لقبش، با این که یکی از آنها در میان اهل کتاب معروف بوده است.



عرض کرد: نه.

فرمود: کنار رود فرات بود که پیرامون آن درختان خرما و انگور وجود دارد، هیچ جا به اندازه آنجا درختان خرما و انگور ندارد.

آنگاه امام کاظم علیه السلام سخن خود را چنین ادامه داد:

اما روزی که در آن، زبان حضرت مریم بسته شد، و «قیدوس» فرزندان و اطرافیان خود را خواند پس او را کمک کردند و آل عمران را خواست تا به مریم نگاه کنند. آنان آمدند و به او سخنانی را نسبت دادند که خداوند در کتاب شما و کتاب ما، قرآن از آنها خبر داده است، آیا آن سخنان را فهمیده‌ای؟

گفت: آری، همین امروز، آن‌ها را می‌خواندم.

حضرت فرمود: پس در این صورت، از جای خود بر نمی‌خیزی جز آن که خداوند تو را هدایت می‌نماید.

نصرانی گفت: نام مادر من به زبان سریانی و عربی چیست؟

امام علیه السلام فرمود: نام مادر تو به زبان سریانی «عنتقالیه» و نام مادر بزرگ پدری تو «عنقوره» بوده؛ ولی اسم مادر تو به عربی «میّه» است و نام پدرت «عبدالمسیح» که به زبان عربی «عبدالله» می‌شود، چرا که حضرت مسیح بنده نداشت.

نصرانی گفت: راست گفתי و نیکو فرمودی، نام پدر بزرگم چه بود؟

امام علیه السلام فرمود: نام پدر بزرگت «جبرئیل» بود که من او را در همین مجلس «عبدالرحمان» می‌نامم.^۱

نصرانی گفت: آیا او مسلمان بود؟

امام علیه السلام فرمود: آری، او را شهید نمودند، عده‌ای از سپاهیان شام با مکر و فریب به خانه او حمله کرده و او را کشتند.

نصرانی گفت: نام من، پیش از کنیه‌ام چه بود؟

حضرت فرمود: نام تو «عبدالصلیب» بود.

۱. علامه مجلسی علیه السلام می‌گوید: و این نامگذاری به جهت آن است که نامیدن کسی بنام یکی فرشتگان مطلوب و مژرد پسند نیست.



عرض کرد: برای من چه نامی انتخاب می‌نمایید؟
فرمود: تو را «عبدالله» می‌نامم.

نصرانی گفت: من نیز به خدای بزرگ ایمان آوردم، و گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، او یکتاست و شریکی ندارد، یگانه و بی‌همتاست، نه آن گونه که نصارا وصف می‌کنند، نه آن گونه که یهود اعتقاد دارند و نه آن گونه که سایر مشرکان می‌گویند.

من گواهی می‌دهم که حضرت محمد ﷺ بنده و پیامبر اوست، او را به حق فرستاده و این مطلب بر اهلش آشکار است و مبطلان و بیهوده‌گویان از درک آن کور مانده‌اند. او پیامبر خدا بر همهٔ جهانیان بوده، از سرخ‌پوست و سیاه‌پوست همه در دین او مشترکند. پس هر که بینا شد؛ بصیرت یافت و هر که هدایت یافت به سود اوست، و بیهوده‌گویان و مبطلان در کوری هستند و در آنچه ادعا می‌کنند در گمراهی‌اند.

و گواهی می‌دهم که ولی^۱ او زبان به حکمت خدا گشود، همان گونه که پیامبران گذشته زبان به حکمت رسای خدا گشودند و در اطاعت خدا همکاری نموده و از باطل و اهل آن و از پلیدی و اهل آن دوری نمودند. آنان از راه گمراهی کناره گرفتند، خداوند نیز آنان را در راه طاعت خویش یاری نمود و آنان را از معصیت و گناه ننگه داشت.

پس آنان اولیای خدا و یاران دین هستند، که بر کارهای نیک تشویق و ترغیب نموده و به آن دستور می‌دهند. من به کوچک و بزرگ آنان و آنها که نام بردم و آنها که نام نبردم، ایمان آوردم، و به خدای تباری و تعالی که پروردگار جهانیان است، ایمان آوردم.

آنگاه آن شخص دست برد و زَنار خود را پاره کرد و صلیبی که از طلا

۱. علامه مجلسی رحمته‌الله می‌گوید: مراد از «ولی» یا امام کاظم علیه‌السلام، یا امیر مؤمنان علی علیه‌السلام یا هر کدام از اوصیا و جانشینان آن حضرت است.



بود و بر گردنش آویخته بود شکست، سپس گفت: دستور بفرمایید که صدقه‌ام^۱ را به چه کسی بدهم؟

امام کاظم علیه السلام فرمود:

در اینجا شخصی است که با تو هم عقیده بوده، و خویشاوندان تو، از قبیله قیس بن تغلبه است، به او نیز نعمتی همانند نعمت^۲ تو ارزانی شد و مسلمان گشت، اموالت را با او تقسیم کن و با هم همسایه شوید و من نمی‌گذارم حق شما - از صدقات - در اسلام از بین برود.

عرض کرد: سوگند به خدا! - خداوند کار شما را بهبود نماید! - من ثروت زیادی دارم، من سیصد اسب نر و ماده - که بالغند - و هزار شتر دارم، حق^۳ شما^۳ در آن اموال بیش از حق من است.

حضرت فرمود:

تو آزاد شده خدا و پیامبر هستی، (چرا که به وسیله آنان از آتش آزاد شدی)، مقام و منزلت خانوادگی تو را زیانی نیست.

(آری، او مسلمان شد و) اسلامش نیکو شد، او با یکی از زنان قبیله بنی فھر ازدواج کرد، امام کاظم علیه السلام مهریه او را به مبلغ پنجاه دینار از صدقات امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام پرداخت نمود، حضرت به او خدمتکاری داد و برای او خانه تهیه کرد، او در کنار امام کاظم علیه السلام بود، تا آن که حضرتش را به زندان بردند، وی (در فراق و دوری مولایش امام کاظم علیه السلام می‌سوخت) پس از آن که بیست و هشت شب از زندانی شدن امام علیه السلام گذشت، از دنیا رفت.^۴

۱. علامه مجلسی علیه السلام می‌گوید: منظور از صدقه احتمال دارد مقدار طلائی بوده که در صلیب بوده، یا این که صدقه ثروتش را می‌گفت.

۲. علامه مجلسی علیه السلام می‌گوید: مراد از نعمت، نعمت هدایت به سوی اسلام پس از کفر است.

۳. علامه مجلسی علیه السلام می‌گوید: مراد از «حق امام علیه السلام» یا به اعتبار خمس است، یا این که امام علیه السلام نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

۴. الکافی: ۱/۲۷۸ ح ۴، بحار الأنوار: ۸۵/۴۸ ح ۱۰۶.



علامه مجلسی رحمته پس از نقل این حدیث شریف، به توضیح آن پرداخته و لغات مشکل آن را به زیباترین وجه شرح می‌دهد،^۱ آنگاه می‌گوید: این که از حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها تعبیر به «لیله» شده، به اعتبار عفت و پوشیدگی آن بانوی بزرگوار از خلائق از جهت صورت و مرتبه بوده است. نویسنده رحمته گوید: چنین تفسیری به جهت باطن آیه است، چرا که با دلالت التزامی، ظاهر آیه بیانگر آن است، زیرا که نزول قرآن در شب قدر بوده و آن فقط برای هدایت مردم و ارشاد آنان به سوی شرایع دین و اقامه حق تا انقضای دنیا بوده است، و این به وجود نمی‌آید جز به وجود امامی که در هر عصر و زمان بوده و به همه مایحتاج مردم آگاه باشد.

و این امر با نصب امیر مؤمنان رضی الله عنه، و قرار دادن آن حضرت به عنوان گنجینه علم قرآن چه از نظر لفظی و چه از نظر معنوی، چه از جهت ظاهری و چه از جهت باطنی؛ تحقق یافت، تا این که مصداقی برای کتاب مبین گردد.

از طرفی، ازدواج آن حضرت با بانوی بانوان حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها بود تا از آنان، امامان و پیشوایان هدایتگر تا روز رستاخیز به دنیا بیاید. بنابراین، معلوم گردید که ظاهر و باطن قرآن با هم تطابق داشته و با همدیگر متلازمند.

۱۳/۱۰۶۷ شیخ جلیل‌القدر، محمد بن حسن صفار قمی در «بصائر الدرجات» می‌نویسد: هشام بن سالم گوید:

نزد عبدالله بن جعفر رفتم، امام کاظم رضی الله عنه نیز در مجلس حضور داشت، در برابر حضرتش آئینه‌ای بود، آن حضرت ردایی پوشیده و پیراهنی بر تن داشت، رو کردم به عبدالله و پیوسته از او سؤال کردم تا این که صحبت از زکات شد.

۱. گفتمی است که ما در ترجمه این حدیث، از بیان و توضیح آن دانشمند توانا، نهایت استفاده را نمودیم. (مترجم)

وی گفت: از زکات می‌پرسی؟ هر کس چهل درهم داشته باشد یک درهم آن را باید به عنوان زکات پردازد.

من از این حکم در شگفت شده و با تعجب به او نگاه کرده و گفتم: خدای کار تو را بهبود نماید! ارادت و محبت مرا نسبت به پدر بزرگوارت می‌شناسی، من از آن بزرگوار نوشته‌هایی دارم، می‌خواهی برایت بیاورم؟
گفت: آری، فرزند برادرم! بیاور.

من از آن محفل برخاستم و به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته و به آن حضرت پناه آورده و گفتم: ای رسول خدا! به سوی چه کسی بروم؟ به سوی قدری‌ها؟ حروری‌ها، مرجئه یا زیدیّه؟

در این حال، پسر بچه‌ای که کمتر از پنج سال داشت نزد من آمد، لباس مرا کشید و گفت: بیا.

گفتم: پیش چه کسی بروم؟

گفت: خدمت آقای من، موسی بن جعفر علیه السلام.

من همراه او آمده و وارد صحن حیاط امام کاظم علیه السلام شدم، دیدم آن حضرت در اتاقی نشسته که جلو آن پشه‌بندی است، روبه من کرد و فرمود:
ای هشام! عرض کردم: بلی.

فرمود: لا إلی المرجئة، ولا إلی القدریة، ولكن إلینا؛

نه به سوی مرجئه (برو) و نه به سوی قدریه؛ ولی نزد ما بیا.

آنگاه داخل اتاق شده و خدمتش شرفیاب گشتم.^۱

در «تفسیر قرات» آمده: حسین بن عبدالله بن جندب گوید:

جعفر بن محمد نامه‌ای بیرون آورد و گفت: پدرم برای ابو الحسن امام کاظم علیه السلام نوشت: قربانت گردم، من پیر و ناتوان شده‌ام، اینک از انجام

خیلی از کارهایی که پیش از این توانائی داشتیم و انجام می‌دادم عاجزم، فدایت شوم؛ دوست دارم چیزی به من بیاموزی که مرا به پروردگارم نزدیک کرده و فهم و دانش مرا بیافزاید.

حضرت در پاسخ او نوشت:

قد بعثت إليك بكتاب فأقرأه وتفهمه، فإن فيه شفاء لمن أراد الله شفاء، وهدى لمن أراد الله هداه.

نامه‌ای به تو نوشتم و فرستادم، آن را بخوان و بفهم، زیرا که آن نامه، شفای هر کسی است که خداوند بخواهد او را شفا بخشد و هدایت هر کسی است که خداوند بخواهد او را هدایت کند.

ذکر «بسم الله الرحمن الرحيم، لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم»؛ را بسیار بگو و این نامه را به صفوان و آدم^۱ بخوان.

علی بن الحسین علیه السلام می‌فرماید: همانا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله امین خدا در روی زمین بود، وقتی آن حضرت از دنیا رفت، ما اهل بیت، امینان خداوند در روی زمین هستیم، علم بلایا، مرگ و میرها، انساب عرب و زادگاه اسلام نزد ماست. ما هر کس را ببینیم می‌فهمیم که آیا حقیقتاً ایمان دارد یا در واقع منافق است.

به راستی که شیعیان ما؛ نامشان و نام پدرانشان نوشته شده، خداوند متعال بر ما و بر ایشان عهد و پیمان گرفته است که هر کجا ما وارد شویم آنها وارد شوند، و هر کجا داخل گردیم آنها نیز داخل شوند، بر ملت و دین حضرت ابراهیم علیه السلام - خلیل خدا - جز ما و آنها کسی نیست.

ما در روز رستاخیز بر نور پیامبرمان چنگ می‌زنیم و پیامبر ما چنگ به نور خدا می‌زند - که همانا دامن کبریایی، همان نور است - شیعیان ما از نور ما پیروی می‌نمایند.

من فارقتنا هلك ومن تبعنا نجا، والجاهد لولايتنا كافر والمتبع لولايتنا وتابع اولياننا مؤمن، لا يعذبنا كافر، ولا يبغضنا مؤمن.

۱. در «بحار الأنوار» آمده: ابو طاهر گوید: آدم، نام یکی از دوستان صفوان بود.

من مات وهو محبنا كان حقاً على الله أن يبعثه معنا، نحن نور لمن تبعنا، ونور لمن اقتدى بنا، من رغب عنا ليس متاً، ومن لم يكن معنا فليس من الإسلام في شيء.

هر که از ما جدا شود به هلاکت می‌رسد، هر که پیرو ما باشد نجات می‌یابد، منکر ولایت ما کافر است و پیرو ولایت ما و اولیای ما مؤمن. کافر ما را دوست نمی‌دارد و مؤمن، با ما دشمنی نمی‌ورزد.

هر که با محبت ما بمیرد بر خداست که او را با ما محشور فرماید، ما نوریم برای کسی که از ما پیروی کند، و کسی که به ما اقتدا نماید، هر که از ما روی گرداند از ما نیست، و هر که از ما نباشد از اسلام بهره‌ای نبرده است.

دین به وسیله ما شروع و به وسیله ما پایان می‌پذیرد، به وسیله ما خداوند شما را از رویدنیهای زمین بهره‌مند ساخته، و به وسیله ما باران از آسمان می‌بارد، و به واسطه ما خداوند شما را از غرق در دریا، فرو رفتن در خشکی نکه می‌دارد.

خداوند به وسیله ما شما را در زندگیتان، در قبر، در محشر، در صراط، کنار میزان و موقع ورودتان بر بهشت سود می‌رساند. به راستی که مثل ما در کتاب خدا مثل آن مشکات (و چراغدان) است، که مشکات در قندیل است. پس ما همان مشکاتی هستیم که ﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾؛ «در آن چراغ است» و آن چراغ، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. ﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾؛ «آن چراغ در شیشه و حبابی قرار دارد».

ما همان حباب هستیم که ﴿الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾؛ «حبابی که همانند ستاره درخشان است که از درخت مبارک زیتونی که نه شرقی است و نه غربی شعله‌ور است» (یعنی بر همه جا همچون خورشید نورافشانی می‌کند) نه (جایی را) انکار کرده (و از نورافشانی خودداری می‌کند) و نه (آن را) از خود خوانده (و بیشتر بر او می‌تابد).

﴿يَكَادُ زَيْتُهَا﴾؛ «روغنش (نورش) نزدیک است»، ﴿يُضْيِءُ وَكُلُّ مِ تَمَسُّنَهُ نَارٌ﴾؛ «روشنی می‌بخشد بدون این که با آتش تماس بگیرد» که نور قرآن است، ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ﴾؛ «نوری است بر فراز

نوری، خدا به نور خود هدایت می‌کند؛ یعنی به ولایت ما، ﴿مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱؛ «هر که را بخواهد، و خداوند به هر چیزی داناست»، این که هر کسی را دوست دارد به وسیله ولایت ما هدایت می‌فرماید.

بر خداست که در روز قیامت دوست ما را با چهره‌های درخشان، با برهانی فروزان که دلیلش در پیشگاه خداوند رحمان بزرگ است و دشمن ما را با چهره‌های سیاه و با دلیلی باطل و سرافکننده در پیشگاه خدا، محشور نماید و سزاوار است که خداوند دوست ما را رفیق پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان - که رفقای خوبی هستند - قرار دهد.^۲

و بر خداوند است که دشمن ما را رفیق شیاطین و کافران - که بد رفقای هستند - قرار دهد. شهیدان ما ده درجه و مرتبه و شهیدان شیعیان ما هفت درجه و مرتبه از سایر شهدا برترند.

فَنَحْنُ النَّجِيَاءُ، وَنَحْنُ أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ، وَنَحْنُ أَبْنَاءُ الْأَوْصِيَاءِ، وَنَحْنُ خُلَفَاءُ الْأَرْضِ، وَنَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ، وَنَحْنُ الْمَخْصُوصُونَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَنَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِدِينِ اللَّهِ.

پس ما برگزیدگان، باز ماندگان پیامبران، فرزندان اوصیا و خلفای زمین هستیم، ما از همه مردم به خداوند نزدیک‌تریم، ما همان شخصیت‌های برگزیده و ممتاز در کتاب خدا بوده و ما از همه مردم بر دین خدا سزاوارتریم. ما همان کسانی هستیم که خداوند دینش را برای ما تشریح نموده و فرمود: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى﴾؛

«آیینی را برای شما تشریح نمود که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را که بر تو وحی نمودیم - ای محمد! - و آنچه به ابراهیم، موسی و عیسی سفارش

۱. سوره نور، آیه ۳۵.

۲. اشاره به آیه شریفه‌ای است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾؛ «کسانی که از خدا و پیامبر فرمان برند آنان با کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته که با پیامبران، راستگویان، شهیدان و شایستگیان هستند که چه نیکو رفیقانند». سوره نساء، آیه ۶۹.



نمودیم» به راستی که ما دانستیم و آنچه را که دانستیم ابلاغ نمودیم، و علم همه انبیاء در ما به ودیعه نهاده شده است.

ما وارثان پیامبران، و فرزندان پیامبران اولی العزم هستیم که ﴿أَنْ أَقِيمُوا الَّذِينَ﴾؛ «این که دین را برپا دارید» به وسیله آل محمد علیهم السلام ﴿وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾؛ «و در آن، تفرقه ایجاد نکنید» و بر جماعت خود متحد باشید، ﴿كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ﴾؛ «گران است بر مشرکان» - کسی که به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام شرک ورزید - .

﴿مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ﴾؛ «آنچه شما آنان را به سوی آن می خوانید» که ولایت علی علیه السلام می باشد، و به راستی ﴿اللَّهُ﴾؛ «خداوند» ای محمدا! ﴿يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾^۱؛ «هر کس را بخواهد برمی گزیند و کسی را که به سوی او بازگردد هدایت می کند».

[حضرت فرمود:] (یعنی) برمی گزیند و هدایت می کند کسی را که دعوت تو را در مورد ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بپذیرد.^۲

در کتاب سید حسن بن کبش آمده است: سماعه گوید:

امام کاظم علیه السلام به من فرمود:

ای سماعه! هرگاه به سوی خداوند متعال حاجتی داشتی بگو:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَإِنَّ لَهُمَا عِنْدَكَ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ وَقَدْرًا مِنَ الْقَدْرِ، فَبِحَقِّ ذَلِكَ الشَّأْنِ، وَبِحَقِّ ذَلِكَ الْقَدْرِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا.

«بار خدایا! از تو می خواهم به حق محمد مصطفی و علی مرتضی - که درود بر آن دو بزرگوار باد - چرا که آنان در پیشگاه تو دارای مقام و منزلتی والا و مرتبت و ارزش بالایی هستند، پس به حق این مقام و منزلت و حق این قدر و مرتبت می خواهم که بر محمد و خاندان محمد درود فرستی و حاجتم را - که چنین و چنان است - روا کنی».

۱. سوره شوری، آیه ۱۳.

۲. تفسیر فرات: ۲۸۳ ح ۲۸۴، بحار الأنوار: ۳۱۲/۲۳ ح ۲۰.

زیرا در هنگام رستاخیز هیچ فرشته مقرب، پیامبر مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را با ایمان آزموده، نمی‌ماند جز آن که در آن روز، نیازمند آن دو بزرگوار هستند.^۱

در «بصائر الدرجات» آمده: سماعة بن مهران گوید:

من در محضر باصفای پیشوای هفتم، امام کاظم علیه السلام بودم، جلوس در محضرش به درازا کشید، حضرت فرمود:

أُتِحَبُّ أَنْ تَرَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ؟

آیا میل داری امام صادق علیه السلام را ببینی ؟

عرض کردم: سوگند به خدا! دوست دارم (حضرتش را ببینم).

فرمود: برخیز و وارد آن اتاق شو.

برخاستم و وارد اتاق شدم، ناگه دیدم امام صادق علیه السلام در آنجا نشسته‌اند.^۲

شیخ جلیل‌القدر، علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق،

در کتاب «صفات الشیعه» می‌نویسد: ابن ابونجران گوید:

از امام کاظم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

من عادی شیعتنا فقد عادانا، ومن والاهم فقد والانا، لأنهم منّا،

خلقوا من طینتنا، من أحبهم فهو منّا، ومن أبغضهم فلیس منّا.

شیعتنا ینظرون بنور الله، ویستقبلون فی رحمة الله، ویفوزون

بكرامة الله. ما من أحد من شیعتنا یمرض إلا مرضنا لمرضه، ولا

اغتم إلا اغتمنا لغمه، ولا یفرح إلا فرحنا لفرحه، ولا یغیب عنا

أحد من شیعتنا أين كان فی الأرض شرقها أو غربها، ومن ترك

من شیعتنا دیناً فهو علینا، ومن ترك منهم مالاً فهو لورثته.

هر که با شیعیان ما دشمنی نماید، با ما دشمنی نموده است، و هر که به آنان

۱. دعوات راوندی: ۱۲۷/۵۱ (یا اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: ۵۹/۸ ح ۸۱، الصحیفة الکاظمیة الجامعة: ۳۶.

۲. بصائر الدرجات: ۲۷۶ ح ۸.

مهر ورزد به ما مهر ورزیده، چرا که آنان از ما هستند و از خمیره (طینت) ما آفریده شده‌اند، کسی که آنان را دوست داشته باشد، از ماست، و کسی که آنان را دشمن بدارد، از ما نیست.

شیعیان ما با نور خدا می‌نگرند و در رحمت او غوطه ور می‌شوند، و به کرامت خدا رستگار می‌گردند. هیچ یک از شیعیان ما بیمار نمی‌شود جز آن که ما نیز به بیماری او، بیمار می‌شویم، و چون اندوهناک گردد ما نیز به غم او، اندوهناک می‌شویم و اگر خوشحال گردد ما نیز به خوشحالی او، مسرور می‌شویم.

هیچ کدام از شیعیان ما از دیدگاه ما پنهان نیستند، چه در شرق زمین باشند یا در غرب آن، اگر یکی از آنان قرضی از خود بجای گذارد ما آن را ادا می‌کنیم و اگر ثروتی از او باقی بماند، مال و رثه اوست.

شیعیان ما کسانی هستند که نماز را برپا می‌دارند، زکات را می‌پردازند، حج بیت خدا را انجام می‌دهند، ماه رمضان را روزه می‌گیرند، و ولایت اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته و از دشمنان آنان بیزار می‌جویند.

(آری،) آنان اهل ایمان و پرهیز، اهل ورع و تقوا هستند، هر که آنان را رد نماید در واقع خدا را رد کرده است و هر که بر آنان طعنه زده و ایراد بگیرد در واقع بر خدا طعنه زده است، چرا که آنان بندگان حقیقی خداوند و دوستان درستکار او هستند.

سوگند به خدا! یکی از آنان در روز قیامت قادر است به اندازه نفرات دو قبيله‌ای همانند ربیعه و مضر را شفاعت نماید، و خداوند بجهت کرامتی که بر آنان قائل است، شفاعت آنان را می‌پذیرد.^۱

در کتاب «اختصاص» منسوب به دانشمند جلیل القدر شیخ مفید رحمته الله ۱۸/۱۰۷۲

آمده است: ابو المعز گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود:

من کانت له إلی الله حاجة وأراد أن يرانا وأن يعرف موضعه من الله فليغتسل ثلاث لیل یناجي بنا فإنه يرانا ویغفر له بنا ولا یخفی

۱. صفات الشیعة: ۸۲ ح ۵، بحار الأنوار: ۱۶۷/۶۸ ح ۲۵.

علیه موضعه .

هر کس به سوی خداوند نیازی داشته باشد و بخواهد ما را ببیند و با موقعیت خویش در نزد خداوند آشنا شود، بایستی سه شب غسل نموده و با ما مناجات و گفتگو کند، در این صورت ما را خواهد دید و به وسیله ما آمرزیده شده و موقعیتش بر او مخفی نخواهد ماند .

عرض کردم: آقای من! آیا امکان دارد کسی که شراب‌خوار است شما را در خواب ببیند؟ فرمود:

ليس التبيذ يفسد عليه دينه، إنما يفسد عليه تركنا وتخلّفه عتًا، إنَّ أشقى أشقياءكم من يكذّبنّا في الباطن بما يخبر عتًا، يصدّقنا في الظاهر ويكذّبنّا في الباطن .

شراب، دین او را از بین نمی‌برد، آنچه باعث از بین رفتن دین می‌شود ترک ما و فاصله گرفتن از ماست، به راستی که بدبخت‌ترین بدبخت از شما، کسی است که به آنچه از ما خبر می‌دهد، در باطن خود، تکذیب نماید، (یعنی:) ما را در صورت ظاهر تصدیق می‌نماید، ولی در باطن خودش ما را تکذیب می‌نماید.

ما فرزندان پیامبر و رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان علی ﷺ و دوستان پروردگار جهانیان هستیم.

ما سراغز کتاب خداییم، دانشمندان به وسیله ما لب به سخن گشودند اگر غیر این بود همگی گنگ می‌شدند.

ما مناره‌ها را بر افراشتیم، و قبله را به مردم شناساندیم. ما همان حجر بیت در آسمان و زمین هستیم^۱.

بنا غفر لآدم، و بنا ابتلي أيوب، و بنا افتقد يعقوب، و بنا حبس يوسف، و بنا دفع البلاء، و بنا أضاءت الشمس.

آدم ﷺ به سبب ما بخشیده شد، ایوب (پیامبر) به سبب ما مبتلا گشت،

۱. علامه مجلسی ﷺ در توضیح این فراز از سخن امام کاظم ﷺ می‌گوید: یعنی اختصاص ما به بیت، همانند اختصاص حجر اسماعیل ﷺ به آن است، که ساکنان زمین و آسمان آن را می‌شناسند. (مترجم)

يعقوب به سبب ما يوسف را گم کرد، و يوسف به سبب ما به زندان افتاد،
بلا به سبب ما دفع می شود و آفتاب به سبب ما نورافشانی می نماید.
اسامی ما در عرش پروردگاران نوشته شده است، در آنجا نوشته:
محمد خیر النبیین، وعلی سید الوصیین، وفاطمة سیدة نساء
العالمین؛

محمد صلی الله علیه و آله بهترین پیامبران، علی علیه السلام سرور جانشینان، فاطمه علیها السلام بانوی
بانوان جهانیان است.

من خاتم اوصیا و طالب باب هستم، من صاحب صفین هستم، من انتقام
گیرنده از اهل بصره هستم، من صاحب کربلا هستم.

من أحبنا وتبرأ من عدونا کان معنا، ومن فی الظل الممدود
والماء المسکوب.

هر کس ما را دوست بدارد و از دشمنان ما بیزاری جوید، با ما خواهد بود، و
جزو کسانی است که در بهشت در سایه بلند درختان و در کنار نهر آب های
زالال و روان خواهد بود.

نویسنده علیه السلام گوید: این حدیث شریف طولانی است، در آخر آن آمده:

به راستی که خداوند میان پیامبران و اوصیاء در علم و طاعت اشتراک
قرار داده است.^۲

باز در همان کتاب می خوانیم: حماد بن عیسی گوید:

محضر باصفای امام کاظم علیه السلام شرفیاب شدم، عرض کردم: قربانت

۱. علامه مجلسی علیه السلام در توضیح این فراز از حدیث شریف می فرماید: منظور از ابتلای حضرت ایوب. فراق
حضرت یعقوب و زندانی شدن حضرت یوسف علیه السلام دو جهت است؛
الف) یا به جهت کوتاهی اندکی بود که در معرفت آنان و در مورد توسل به آنان داشتند و این به گونه ای بود که
موجب گناه نمی شده است.

ب) یا به جهت کمال معرفت و توسل به آنان، مبتلا شده اند، چرا که ابتلا علامت و نشانه فضل و کمال است. (مترجم)
۲. الإختصاص: ۸۷-۸۸، بهار الأنوار: ۲۶/۲۵۶ ح ۳۲. گفتنی است که در «بهار الأنوار»، فراز «من خاتم
اوصیا هستم»... نیامده است.

گردم؛ از خداوند بخواه که برای من خانه، زن، فرزند، خادم مرحمت فرماید و زیارت خانه خدا را در هر سال عنایت فرماید.
امام کاظم علیه السلام دعا کرد و فرمود:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَارزقه داراً وزوجة وولداً
وخادماً والحجَّ خمسين سنة؛

خداوندا ابر محمد و خاندان محمد علیهم السلام درود فرست و بر حماد، خانه، زن، فرزند، خادم و پنجاه سال توفیق زیارت بیت الله الحرام عنایت کن!

حماد گوید: وقتی حضرت پنجاه سال حج را شرط نمود؛ فهمیدم که بیش از پنجاه سال موفق به زیارت خانه خدا نخواهم شد.

حماد می‌افزاید: (پس از آن دعا) من تاکنون چهل و هشت سال به سفر حج رفته‌ام، و این خانه من است که خداوند روزی نمود، و آن همسر من است که پشت پرده هم اکنون سخن مرا می‌شنود، و این فرزندم و این هم خدمتکارم که همه اینها را خداوند به برکت دعای امام کاظم علیه السلام به من ارزانی داشته است.

او پس از نقل این جریان، دو مرتبه دیگر به حج مشرف شد و پنجاه مرتبه کامل شد، آنگاه برای سفر دیگری آماده شد و به سوی حج حرکت کرد، او در این سفر با ابو العباس نوفلی قصیر همسفر شد، وقتی به محل احرام رسیدند، حماد وارد رودخانه شد تا غسل کند، آب رودخانه زیاد شد و او را غرق نمود و پیش از انجام پنجاه و یکمین مراسم حج از دنیا رفت، خداوند او و پدرش را رحمت کند.

وی از اهل جهینه بود و تا زمان امام رضا علیه السلام زندگی کرد و در سال دویست و نه هجری از دنیا رفت.^۱

پایان بخش

در پایان این بخش به اشعاری غزّاً و برخی از سفارشهای امام کاظم علیه السلام می‌پردازیم.

ادیب عالی قدر عبد الباقي عمري در مدح امام کاظم علیه السلام می‌گوید:

خلعنا نفوساً قبل خلع نعالنا غداة حللنا مرقداً منك مانوسا
وليس علينا من جناح نسجلها لأنك بالوادي المقدس يا موسى

آنگاه که بامدادان به سوی حرم باصفای تو رو آوریم؛ پیش از آن که کفشهایمان را بکنیم جانهایمان از قالب تهی می‌کنیم.

و برای ما بالی نیست که آن را (از باب تواضع) فرود آوریم؛ چرا که وجود تو ای موسی! در وادی مقدّس است.

باز در مدیحه دیگری گوید:

لذو استجر متوسلاً إن ضاق أمرک أو تعسر
بأبي الرضا جدّاً لجوا د محمد موسى بن جعفر علیه السلام

آنگاه که در کارت گره افتاد و امر به تو سخت شد؛

به پدر بزرگوار امام رضا علیه السلام و جدّ امام جواد علیه السلام یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پناهنده و به آن بزرگوار متوسّل شو!

باز در سروده دیگری گوید:

أيا ابن النبي المصطفى وابن صنوه عليّ ويا بن الظهر سيّدة النسا
لئن كان موسى قد تقدّس في طوى فأنت أألذي واديه فيه تقدّسا

ای فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و برادرش علی مرتضی علیه السلام! او ای فرزند

پاک بانوی بانوان حضرت زهرا علیها السلام!

اگر موسی پیامبر صلی الله علیه و آله در وادی «طوی» پاک و مقدّس گردید، تو کسی هستی

که وادی تو از وجود تو پاک و مقدّس گشت.



وی در حضور ندیم بک افندی چنین می‌سراید:

سمی الکلیم أتاک الندیم بصدق الصمیم وقلب سلیم
تقبّل دعاه وابلغ مناه واحسن قراه فأنت الکریم
بحقّ النبّیّ وحقّ الوصّیّ أبیک ولیّ العلیّ العظیم

ای همنام موسی کلیم؛ ندیم با نیتی خالص و دلی سالم به محضرت آمده است.

دعای او را پذیرفته و به آروزش برسان، و خوب از او مهمان‌نوازی کن که تو بزرگواری.

به حقّ پیامبر و به حقّ جانشین او که پدر بزرگوار تو و ولیّ خدای والا و بزرگ است.

از جمله معجزات امام کاظم علیه السلام آن است که ابن الغار بغدادی سروده است که:

وله معجز القلب فسل عنه رواة الحدیث بالنقل تسخیر
ولدی السجن حین أبدی إلى السجن قولاً فی السجن والأمر مشهر
ثمّ یوم الفساد حتّی أتى الآسی إلیه فرده وهو یذعر
ثمّ نادى آمنت بالله لا غیر وأنّ الإمام موسی بن جعفر علیه السلام
واذکر الطائر الذی جاء بالصک إلیه من الإمام وبشر
ولقد قدّموا إلیه طعاماً فسیه مستلمح أباه وأنکر
وتسجانی عنه وقال حرام أکل هذا فكیف تعرف منکر
واذکر الفتیان أيضاً ففیهما فضله أذهل العقول وأبهر
عند ذاك استقال من مذهب کان یوالی أصحابه وتغیراً

او دارای شگفتی‌هایی است؛ از جمله معجزه‌ای در مورد آن چاه کهن دارد که قصه آن را از راویان حدیث بپرس تا تو را آگاه نمایند.

او در زندان نیز شگفتی دارد که آنگاه که آن سخن را در میان زندانیان آشکار



نمود و این اعجاز نیز مشهور است.

آنگاه که روز فصد و رگ زنی بود، وقتی طیبب نزد او در حالی که می ترسید عقب نشست.

سپس فریاد زد: من فقط به خدای مَنان ایمان آوردم و همانا تو امام و پیشوا هستی ای موسی بن جعفر!

و یاد آور آن پرنده‌ای را که با نامه‌ای از سوی امام علیه السلام آمد و به او مرده داد. در اعجاز دیگری طعمی به آن حضرت آوردند که گاهی به آن نموده و آن را رد کرد.

و از آن دور شد و گفت: خوردن این حرام است، پس چگونه منکر شناخته می‌شود؟

و به یاد آور معجزه‌ای که در مورد آن دو جوان بود، که چنان فضاقتی است عقل‌ها را پریشان و مبهوت می‌سازد.

در این هنگام بود که از مذهب خویش - که یارانش را دوست می‌داشت - دست برداشت و از نظر اعتقادی دیگرگون شد.

اینک ابیاتی را که در نزد خاصان از ارادتمندان امام کاظم علیه السلام مشهور و مجرب است که هرگاه کسی را حاجتی باشد، این اشعار را بنویسد و به سوی بارگاه باصفای آن حضرت برود و برای استشفاع و قضای حوائج این اشعار را داخل ضریح مطهر بیاندازد:

لم تنزل للأنام تحسن صنعا وتجير أذی أتاك وترعی
وإذا ضاقت الفضاء بی ذرعی یا سمی الکلیم جنتک اسمعی
والهوی مرکبی وحبک زادی

أنت غیث للمجد بین ولولا فیض جدویکم الوجود اضمحلا
قسماً بأذی تعالی وجلا لیس تقضی لنا الحوائج إلا

عند باب الرجا جد الجواد علیه السلام

تو همواره برای مردم، نیکی و احسان می‌نمایی؛ و هر کس به تو رو آورد تو پناهنش می‌دهی.

و آنگاه که از هر سو عرصه بر من تنگ شود، ای همان موسی کلیم! به سوی تو می‌شتابم.

در حالی که سوار بر مرکب عشق بود و دوستی ره توشه من است.
تو باران رحمت برای دل‌های تغذیده هستی که اگر فیض بی‌انتهای شما نبود عالم وجود از هم می‌پاشید.

سوگند سوگند به خدایی که تعالی و بزرگ است! هیچ جا حاجات من برآورده نمی‌شود؛

جز در خانه امید جد بزرگوار امام جواد^{علیه السلام}.

سفارش امام کاظم^{علیه السلام} به فرزندانش: در کتاب «کشف الغمّه» آمده:

روایت شده است:

روزی امام کاظم^{علیه السلام} فرزندانش را خواست و به آنها فرمود:

يا بني! إني موصيكم بوصية فمن حفظها لم يضع معها، إن أتاكم
آت فأسمعكم في الأذن اليمنى مكروهاً، ثم تحوّل إلى الأذن
اليسرى فاعتذر وقال: لم أقل شيئاً فاقبل عذره.

ای فرزند من! من شما را به وصیتی سفارش می‌کنم که اگر کسی آن را حفظ کرده و بدان عمل نماید ضایع نخواهد شد و آن این است: هرگاه کسی آمد و بر گوش راست شما سخنان ناپسندی گفت، آنگاه برگشت و در گوش چپ شما عذرخواهی نمود، و گفت: من چیزی نگفتم، عذر او را بپذیرید.^۱

پندی سودمند از امام کاظم^{علیه السلام}:

روایت شده است: روزی هارون الرشید نعتی را که به امام کاظم^{علیه السلام} نوشت:

مرا با پندی مختصر موعظه کن! حضرت در پاسخ وی نوشت:

ما من شيء تراه عينك إلا وفيه موعظة.

هیچ چیز نیست که چشمانت آن را می‌بیند جز آن‌که در آن پند و اندرز است.^۲

۱. کشف الغمّة: ۲/۲۱۸.

۲. امالی شیخ صدوق: ۵۹۹ ح ۸ مجلس ۷۶، بحار الأنوار: ۳۱۹/۷۸ ح ۲.

بخش دهم



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قطره‌ای از دریای مناقب
امام ضامن، امید همگان،
ثامن ائمه هدی، مولا و سرور ما

حضرت علی بن موسی الرضا

صلوات الله علیه



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

در «مناقب دیلمی» آمده است: محمد بن فرج گوید:

(طی نامه‌ای) به مولایم امام رضا علیه السلام نوشتم: قربانت کردم، منظور از صالحان و شایستگی‌هایی که حضرت ابراهیم علیه السلام در آیه شریفه ﴿رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾^۱؛ «پروردگارا! به من حکم و دانش ببخش و مرا به شایستگان ملحق کن» می‌فرماید، چه کسانی هستند؟

پاسخ آمد:

یا عاجز! من تراهم، نحن هم.

ای ناتوان! تو چه کسانی را می‌پنداری؟ آن صالحان و شایستگان، ما هستیم.

صناددین طبری در «بشارة المصطفى» می‌نویسد: هشام بن احمد

گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود:

هل علمت أحداً من أهل المغرب قدم؟

آیا خبر داری که کسی از اهل مغرب آمده؟

عرض کردم: نه.

فرمود: چرا، یک نفر آمده، برخیز و به سوی او برویم.

هر دو بر مرکب سوار شدیم و به نزد او رفتیم، دیدم مردی از اهل



مغرب است که چند برده با خود دارد، امام کاظم علیه السلام به او فرمود:

کنیزهای خود را نشان بده.

وی نه کنیز برای ما نشان داد، که هر کدام از آنها را نشان می‌داد امام

کاظم علیه السلام می‌فرمود: این را نمی‌خواهم.

در این موقع امام کاظم علیه السلام به او فرمود: کنیز دیگری نشان بده.

وی گفت: دیگر کنیزی ندارم.

حضرت فرمود: چرا، کنیز دیگری نشان بده.

گفت: سوگند به خدا! فقط یک کنیز دارم که آن هم بیمار است.

حضرت فرمود: اگر اشکالی ندارد او را نشان بده؟

او از نشان دادن آن کنیز امتناع ورزید و امام علیه السلام بازگشت.

فردا صبح امام علیه السلام مرا نزد او فرستاد و فرمود:

به او بگو: نهایت قیمت آن کنیز چقدر است؟ وقتی گفت: فلان مبلغ، تو

بگو: خریدم.

فردا صبح نزد او رفتم و گفتم: آن کنیز را چند می‌فروشی؟

گفت: کمتر از فلان مبلغ نمی‌فروشم.

گفتم: به همان مبلغ خریدم.

گفت: (من هم پذیرفتم) کنیز مال تو، ولی به من بگو: آن شخصی که

دیروز با تو بود، کیست؟

گفتم: شخصی از بنی هاشم بود.

گفت: از کدام بنی هاشم؟

گفتم: بیش از این در مورد او نمی‌دانم.

او گفت: من همینک داستان این کنیز را برایت تعریف می‌کنم: من او را

از دورترین منطقه مغرب خریدم، زنی از اهل کتاب مرا دید و گفت: این

چه کنیزی است که نزد توست؟

گفتم: او را برای خودم خریده‌ام.

گفت: سزاوار نیست که چنین کنیزی نزد چون تو باشد، این کنیز شایسته است نزد بهترین فرد روی زمین باشد، اندکی پیش او نمی ماند جز این که از او فرزندی متولد خواهد شد که شرق و غرب عالم تابع او می شوند.

هشام بن احمد گوید: من آن کنیز را خدمت مولایم امام کاظم علیه السلام آوردم و چیزی نگذشت که امام رضا علیه السلام از او متولد شد.^۱

۳/۱۰۷۶ طبری در «دلایل الإمامه» می نویسد: محمد بن صدقه گوید: روزی محضر امام رضا علیه السلام شرفیاب شدم، حضرت فرمود:

شب گذشته، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی مرتضی، فاطمه زهرا، حسن مجتبی، حسین سید الشهداء، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد و پدرم امام کاظم علیه السلام را ملاقات نمودم، آن بزرگواران با خدای متعال گفت و گو می کردند.

عرض کردم: با خدای متعال؟!

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا نزد خود خواند و میان خود و امیر مؤمنان علی علیه السلام نشانده و به من خطاب نمود و فرمود:

كأني بالذرية من أزل قد أصاب لأهل السماء ولأهل الأرض، يخ
يخ لمن عرفوه حق معرفته، وألذي فلق الحبة وبرأ النسمة،
العارف به خير من كل ملك مقرب وكل نبي مرسل، وهم والله،
يشاركون الرسل في درجاتهم.

می بینم این ذریه ام را که از روز ازل بر اهل آسمان و زمین برکاتش رسیده است، آفرین آفرین! بر کسی که شناخت کامل بر او داشته باشد. سوگند به خدایی شکافنده دانه و پدید آورنده موجودات است! عارف به آنان بهتر از هر فرشته مقرب و هر پیامبر مرسل هستند، سوگند به خدا! آنان در درجات پیامبران شرکت می جویند.

۱. بشارة المصطفى: ۲۱۵، الخرائج: ۲/۶۵۳ ح ۶ (با اندکی اختلاف)، بحار الأنوار: ۷/۴۹ ح ۱۱.

سپس امام رضا علیه السلام رو به من کرد و فرمود:

يا محمد! بخ بخ، لمن عرف محمداً وعلياً عليهما السلام، والويل لمن ضلَّ
عنهم وكفى بجهنم سعيراً.

ای محمدا آفرین، آفرین! بر کسی که محمداً مصطفی صلی الله علیه و آله و علی
مرتضی علیه السلام را بشناسد، وای بر کسی که از راه آنان گمراه شود و برای او
شعله دوزخ کافی است.^۱

۴/۱۰۷۷ عمادالدین طبری رحمته الله در کتاب «الثاقب فی المناقب» می‌نویسد:

علی بن اسباط گوید: در روز عرفه خدمت مولایم امام رضا علیه السلام شرفیاب
شدم، حضرت به من فرمود:
الاغ مرا زین کن.

من الاغ را زین کردم، حضرت سوار شده و از مدینه به سوی بقیع برای
زیارت مادرشان فاطمه علیها السلام خارج شدند، من نیز در خدمت حضرتش بودم.
عرض کردم: آقای من! به چه کسانی سلام نمایم؟ فرمود:

سَلِّمْ عَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ الْبِتُولِ، وَعَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَعَلَى
عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَعَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَعَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ،
وَعَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمْ أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَأَكْمَلُ التَّحِيَّاتِ.

سلام کن بر فاطمه زهرا بتول، امام حسن، امام حسین، امام سجّاد، امام
محمد باقر، امام جعفر صادق و امام موسی کاظم، که بر آنان بهترین درودها
و کامل‌ترین سلام‌ها باد.

من طبق فرمایش مولایم بر آقایان خودم سلام نمودم، وقتی بازگشتیم،
در بین راه عرض کردم: سرورم! من فردی فقیر و محتاجم، چیزی ندارم
که در این عید (برای خانواده‌ام) انفاق نمایم.

در این هنگام امام رضا علیه السلام با تازیانه‌ای که داشت خراشی در زمین

ایجاد کرد، آنگاه دست مبارکش را بر زمین زد و شمش طلایی که در آن صد دینار بود، بیرون آورد و به من داد و فرمود:
بگیر این شمش طلا را.

من آن را گرفته و در اموراتم مصرف نمودم.^۱

باز در همان کتاب آمده است: ۵/۱۰۷۸

احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی گوید: من در امامت امام رضا علیه السلام تردید داشتم، نامه‌ای به محضرش نوشته و از حضرتش اجازه خواستم که خدمتش برسم. در دلم تصمیم داشتم وقتی خدمتش شرفیاب شدم در مورد سه آیه‌ای که فهم آنها برای من مشکل بود، بپرسم.
پاسخ نامه آن حضرت چنین رسید:

كفانا الله وإيّاك، أمّا ما طلبت من الإذن عليّ؛ فإنّ الدخول عليّ صعب، وهؤلاء قد ضيقوا عليّ في ذلك فلست تقدر عليه الآن، وسيكون إن شاء الله تعالى.

خداوند ما و تو را کفایت نماید! آنچه تقاضا کرده بودی که اجازه حضور دهم، هم اکنون ملاقات ما مشکل و امکان‌پذیر نیست، چرا که اینان (حکومت عباسی) برای من بسیار سخت گرفته‌اند و الآن نمی‌توانی نزد من بیایی، ولی به زودی در آینده - ان شاء الله تعالی - خواهی آمد.

حضرت در این نامه پاسخ سه پرسشی که درباره سه آیه قرآن بود، برای من نوشته بود. در صورتی که - سوگند به خدا! - هیچ کدام را در نامه ننوشته بودم، من از این امر خیلی در شگفت شده و حتی نمی‌دانستم که این نامه، پاسخ نامه من است، تا این که آن را خواندم آنگاه متوجه شدم من در مورد این سه آیه مشکل داشتم و اینک پاسخ داده شده است، و من بر

معنای آنچه که حضرت نوشته بود واقف شدم.^۱

۶/۱۰۷۹ باز در همان کتاب آمده است: ابن ابی یحیی گوید:

وقتی امام کاظم علیه السلام به شهادت رسید مردم در امامت حضرتش توقف کردند، من همان سال به حج خانه خدا مشرف شدم، در مکه امام رضا علیه السلام را دیدم، در دلم نیتی کرده و این آیه را خواندم:

﴿أَبَشْرًا مِنَّا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ﴾^۲

«آیا ما از بشری از جنس خود پیروی کنیم؟»^۳

آن حضرت برق آسا از کنار من عبور نمود و فرمود:

أنا البشر الذي يجب عليك أن تتبني.

منم همان بشری که بر تو واجب است از او پیروی کنی.

عرض کردم: مولای من! از خدای متعال و از حضرت شما پوزش می‌طلبم.

فرمود: عذر تو پذیرفته است، ان شاء الله تعالی.^۳

۷/۱۰۸۰ باز در همان کتاب آمده است: ابو محمد غفاری گوید:

گرفتار قرض سنگینی شدم، با خودم گفتم: برای پرداخت قرضم کسی جز آقا و مولایم امام رضا علیه السلام نیست، به همین جهت، بامدادان به منزل آن حضرت رفتم، اجازه ورود خواستم.

آقا برایم اجازه داد، وقتی شرفیاب محضرش شدم پیش از این که من چیزی بگویم فرمود:

يا أبا محمد! قد عرفنا حاجتك وعلينا قضاء دينك.

ای ابا محمد! از حاجت تو آگاه شدیم و پرداخت قرضت به عهده ماست.

۱. الثاقب في المناقب: ۲۷۷ ح ۴، عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۱۳/۲ ح ۱۸، بحار الأنوار: ۳۶/۲۹ ح ۱۷.

۲. سورة قمر: آیه ۲۲.

۳. الثاقب في المناقب: ۲۷۷ ح ۵.

وقتی شب فرا رسید، برای افطار غذا آورد، با هم خوردیم، پس از خوردن غذا حضرت فرمود:

ای ابا محمد! امشب اینجا می‌مانی یا می‌روی؟

عرض کردم: آقای من! اگر حاجت مرا روا سازی، برگشتن برای من بهتر است.

حضرت دست مبارکش را زیر فرش برد و مشتی دینار به من عنایت نمود. من دینارها را گرفته و بیرون آمدم، نزدیک چراغ رفته دیدم دینارهای سرخ و زردی است. نخستین دیناری را که برداشتم دیدم روی آن نوشته شده:

ای ابا محمد! پنجاه دینار (برای تو عطا نمودیم) که بیست و شش دینار آن را برای قرض تو و بیست و چهار دینار دیگر را برای هزینه خانواده‌ات مصرف کن.

بامدادان هر چه دینارها را جست و جو کردم آن دینار را نیافتم و این در حالی بود که چیزی از آن پنجاه دینار کم نشده بود.

(صاحب کتاب «الثاقب فی المناقب» گوید:) در این روایت نیز سه امر شگفت‌انگیز وجود دارد.

۸/۱۰۸۱ باز در همان منبع آمده است: ابو احمد عبدالله بن عبد الرحمان معروف به «صفوانی» گوید:

(در آن ایامی که امام رضا علیه السلام را از مدینه به سوی مرو حرکت می‌دادند) کاروانی از سمت خراسان به سوی کرمان در حرکت بود، دزدها راه را بر آنان گرفته و یکی از آنان را که گمان می‌کردند ثروت زیادی دارد دستگیر نمودند، دزدان او را آزار داده و مدتی در میان برف نگه داشته و دهانش را



از برف پر کردند، به همین جهت، دهانش زخمی گشته و زبانش از کار افتاد و دیگر قادر به سخن گفتن نبود.

(یکی از زنان دزدان به او ترخم نموده او را آزاد کرد و او فرار نمود) و به طرف خراسان به راه افتاد. در این میان، خبردار شد که امام رضا علیه السلام در نیشابور است، تصمیم گرفت به طرف خراسان برود، شبی در خواب دید، گویا هاتفی به او می‌گوید: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله در خراسان است، نزد او برو و درد خود را به او بگو تا دوايي به تو بیاموزد و بهبود یابی.

گوید: من در عالم خواب به طرف خراسان رفته و به خدمت با سعادت امام رضا علیه السلام رسیدم و از گرفتاری خود به حضرتش شکوه کرده و بیماری خود را مطرح نمودم. حضرت به من فرمود:

خذ من الکتون والشعیر والملح ودقه، وخذ منه في فمک مرتین
أو ثلاثاً تعافی.

مقداری زیره را با مقداری جو و نمک مخلوط کن و بکوب و مقداری از آن را دو یا سه مرتبه در دهان بگیر، خوب خواهی شد.

من از خواب بیدار شدم، به آن چه در خواب دیده بودم توجهی نکردم و به راه خود ادامه دادم تا این که به دروازه نیشابور رسیدم، سراغ حضرت را گرفتم.

گفتند: امام رضا علیه السلام از نیشابور خارج شده و همینک در «رباط سعد» است. به دلم افتاد که در آنجا به خدمت حضرتش رسیده و مطلب خود را عرض نمایم، به همین جهت، به طرف «رباط سعد» به راه افتاده و وارد آنجا شدم.

وقتی خدمت آقا شرفیاب شدم، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! قصه من چنین و چنان است، اینک دهانم زخم شده و زبانم از کار افتاده و مشکل حرف می‌زنم، تقاضا دارم دوايي به من بیاموزید تا بهبود یابم.



حضرت فرمود:

مگر به تو دوا را نیاموختم، برو هر چه در خواب گفتم انجام بده.
من گفتم: ای فرزند رسول خدا! اگر امکان دارد لطفاً دو مرتبه برای من
تکرار بفرمایید.

حضرت فرمود: مقداری زیره را با مقداری جو و نمک مخلوط کن و
بکوب و دو یا سه مرتبه در دهانت بگیر، خوب خواهی شد.

می‌گوید: طبق فرمایش امام رضا علیه السلام عمل نمودم و خداوند مرا شفا داد.^۱

باز در همان منبع آمده است: ابو صلت هروی گوید: روزی در
خدمت امام رضا علیه السلام بودم، ناگاه حضرتش رو به من کرد و فرمود:

ای ابا صلت! برو و از این قبه که قبر هارون است از چهار جانب آن
مشتی خاک بیاور.

من رفتم و طبق فرمایش مولایم از چهار جانب آن مشتی خاک آوردم،
وقتی در برابر حضرت قرار دادم، حضرت فرمود: آن قسمت از خاک را که
از کنار قبرش بود به من بده.

من خاک را به حضرتش دادم، حضرت گرفت و بو کرد و بر زمین ریخت
و فرمود: سیحفر لی فی هذا الموضع، فتظهر صخرة لو جمع لها
کلّ معول بخراسان لم یتھیا قلعها.

به زودی برای من در این قسمت قبر حفر خواهند کرد؛ ولی سنگی پدیدار
خواهد شد که اگر همه کلنگ‌های خراسان را جمع نمایند نخواهند
توانست آن سنگ را از جای درآورند.

آنگاه حضرت در مورد خاک قبر خود فرمود:

در این مکان برای من قبر حفر می‌کنند، به آنان بگو: هفت پله پایین روند
و ضریحی بکشایند، اگر امتناع کردند، دستور بده به اندازه دو ذراع و یک

۱. الثاقب فی المناقب: ۴۸۴ ح ۲. عمیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲۱۱/۲ ح ۱۶. بحار الأنوار: ۱۲۴/۴۹ ح ۶ و



و جب لحد قرار دهند، چرا که خداوند آن را آنچه می‌خواهد گسترش می‌دهد. وقتی قبر را بدین کیفیت کنده و آماده کردند تو در قسمت بالای سر رطوبتی خواهی دید، در آن موقع دعایی که به تو یاد می‌دهم، بخوان، آبی خواهد جوشید و لحد پر از آب می‌شود، در آن آب ماهیان کوچکی را خواهی دید، از آن نانی که به تو خواهم داد بر آنها خورد می‌کنی و آنها می‌خورند، وقتی همه نانه‌ها را خوردند ماهی بزرگی پدیدار خواهد شد که ماهیان کوچک را خواهد بلعید به گونه‌ای که هیچ ماهی کوچکی نخواهد ماند، آنگاه ماهی بزرگ نیز ناپدید خواهد شد.

در این موقع دست بر روی آب بگذار و دعایی را که به تو یاد می‌دهم بخوان و آب فرو می‌رود و چیزی باقی نمی‌ماند و همه این کارها را در حضور مأمون انجام بده.

آنگاه امام رضا علیه السلام سخنان خویش را چنین ادامه داد و فرمود:

يا ابا الصلت! غداً أدخل إلى هذا الفاسق الفاجر، فإن أنا خرجت
مكشوف الرأس فتكلم، أكلمك، وإن خرجت وأنا مغطى الرأس
فلا تكلمني.

ای ابا صلت! فردا من، پیش این فاسق فاجر می‌روم، موقعی که از نزد او خارج شدم اگر دیدی سرم باز و مکشوف است با من هر چه می‌خواهی سخن بگو. و اگر دیدی سرم را پوشانیده‌ام با من سخنی نگو (چرا که در اثر زهر ستم توانایی صحبت ندارم).

ابا صلت گوید: چون فردا شد امام رضا علیه السلام لباس خود را پوشید، و در محراب منتظر نشست، در این هنگام غلام مأمون وارد شد و گفت: امیر المؤمنین (II) شما را احضار نموده است.

امام رضا علیه السلام کفش پوشیده و عبا بر دوش انداخت و حرکت نمود و به من هم امر فرمود که پشت سر آن حضرت بروم.

حضرت وارد خانه مأمون شد، در برابر آن لعین ظرفی از انگور و ظرفهایی از میوه‌های گوناگون بود، در دست آن ملعون خوشه انگوری



بود که مقداری از آن را خورده بود، وقتی چشمش به امام رضا افتاد از جایش برخاست و با آن حضرت معانقه کرد (!!) و میان دو چشم حضرتش را بوسید (!!) و در کنار خود جای داد (!!) آنگاه خوشه انگوری به حضرت تعارف کرد و گفت: ای فرزند دختر رسول خدا! آیا انگوری بهتر از این دیده‌ای؟ حضرت فرمود:

انگور بهشتی از این بهتر است.

مأمون گفت: از این انگور بخور.

امام رضا فرمود: مرا از این امر معاف دار.

مأمون گفت: باید بنخوری، چرا نمی‌خوری؟ نکند به من اطمینان نداری و مرا متهم می‌نمایی.

مأمون مقداری از آن خوشه خورد و بقیه را به امام رضا تعارف کرد. امام رضا سه دانه انگور خورد و آن را رها کرد و از جای خود برخاست. مأمون گفت: کجا می‌روی؟ فرمود:

به آنجایی که مرا فرستادی؟

ابوصلت گوید: امام رضا عبايش را بر سر مبارکش کشید و از منزل مأمون خارج شد، من چیزی نگفتم تا این که وارد خانه شد، ... تا آنجا که گوید: وقتی به شهادت رسید (مأمون دستور داد در همان موضعی که امام فرموده بود قبری حفر کنند) در این موقع همه آنچه که امام رضا فرموده بود آشکار گشت و من آنچه را که حضرت رضا امر فرموده بود انجام دادم. وقتی مأمون آب و ماهیان را با آن کیفیت مشاهده کرد، گفت: همواره حضرت رضا در دوران زندگی خویش شگفتی‌هایی را برای ما نشان می‌داد، اینک پس از مرگش نیز نشان داد.

وزیر مأمون نیز حاضر بود رو به مأمون کرد و گفت: می‌دانی حضرت رضا از این کارها می‌خواست چه چیزی به تو بفهماند؟ مأمون گفت: نه.

وزیر گفت: می‌خواست به تو بفهماند که قدرت شما بنی‌العباس با زیادی حاکمانتان و مدت طولانی حکومتتان همانند این ماهیان کوچک است، وقتی مدت شما به سر آید، آثار شما دگرگون گردد و دولت شما پایان پذیرد، خداوند متعال شخصی از ما را بر شما مسلط خواهد کرد و او سلسله شما را منقرض و نابود خواهد نمود.

مأمون گفت: راست می‌گویی.

(صاحب «الثاقب فی المناقب» گوید:) این حدیث، مفصل است.^۱ این روایت را «هرثمة بن اعین» با اختلاف نقل کرده است^۲ و نسخه مذکور بیشتر از آن است، و از طریق عامه نیز این روایت نقل شده است.^۳

باز در همان کتاب آمده است: ۱۰/۱۰۸۳

روزی امام رضا علیه السلام وارد بازار شده و یک سگ، یک خروس و یک قوچ خرید، جاسوسان این خبر را به هارون گزارش دادند. هارون گفت: از ناحیه او ایمن شدیم.

چندی بعد، زبیری نوشت: علی بن موسی الرضا علیه السلام در خانه‌اش را به سوی مردم گشوده و آنها را به سوی خویشان دعوت می‌کند.

هارون الرشید گفت: شگفتا! می‌نویسد: علی بن موسی علیه السلام یک سگ، یک قوچ و یک خروس خرید، آنگاه چنین و چنان می‌نویسد؟!^۴

عماد الدین طبری رحمته الله صاحب کتاب «الثاقب فی المناقب» گوید: این امر شگفت‌انگیزی است، چرا که حضرتش می‌دانست با این کار، راهی برای کشتن حضرتش و بهانه‌ای بر آن نخواهند یافت.^۵

۱. الثاقب فی المناقب: ۴۸۹ ح ۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲/۲۴۴ ح ۱. بحار الأنوار: ۳۰۰/۴۹ ح ۱۰.

۲. كشف الغمة: ۲/۲۶۵-۲۶۶. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲/۲۴۸ ح ۱. بحار الأنوار: ۲۹۳/۴۹ ح ۸.

۳. الثاقب فی المناقب: ۴۹۱ ح ۵.

۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲/۲۰۵ ح ۴ (با اندکی تفاوت). بحار الأنوار: ۱۱۲/۴۹ ح ۲.

۵. الثاقب فی المناقب: ۴۹۲ ح ۸.



۱۱/۱۰۸۴ محدث عالی مقام، عمادالدین طبری رحمته الله باز در همان منبع می نویسد:
 ابراهیم بن ابی البلاد گوید: همسایه ای داشتم که شراب خوار بود، و
 خدا می داند که چه هتک حرمتی انجام می داد، در عین حال امام رضا علیه السلام را
 نیز دوست می داشت. روزی قصه او را به محضر امام رضا علیه السلام رساندم.
 حضرت فرمود:

یا ابا إسحاق! أما علمت أن وليّ عليّ علیه السلام لم تنزل له قدم إلا
 ویشبت له أخری؟

ای ابا اسحاق! آیا نمی دانی که دوست علی علیه السلام اگر گامی از او بلغزد گام
 دیگرش ثابت و استوار می ماند؟

ابراهیم گوید: من از خدمت حضرتش مرخص شدم، ناگاه نامه ای از
 جانب امام رضا علیه السلام دریافت نمودم که در آن نامه حضرتش برخی اشیا را
 خواسته و دستور فرموده بود که آنها را به مبلغ شصت دینار خریداری نمایم.
 من با خودم گفتم: سوگند به خدا! چنین چیزی سابقه نداشته که برای
 من چیزی بنویسد، زیرا من چیزی ندارم و فکر نمی کنم که او چیزی (از
 خمس و غیره) نزد من داشته باشد.

شب شد، ناگاه درب خانه ام را زدند، متوجه شدم که شخص مستی مرا
 صدا می زند، پشت درب آمدم. گفت: بیرون بیا.

گفتم: در این موقع از شب چه کار با من داری؟ برای چه آمده ای؟
 او که از مستی نمی توانست خوب حرف بزند، گفت: دست خودت را
 بیرون آور و این کیسه را بگیر و به مولایم بفرست تا در موارد نیاز مصرف
 نماید.

من کیسه را گرفتم و اورفتم، نگاه کردم دیدم به اندازه شصت دینار است.
 گفتم: سوگند به خدا! این مصداق همان فرمایش مولایم امام رضا علیه السلام است
 که در مورد دوست علی علیه السلام فرمود و در نامه اش حاجت خویش را نوشت.



من همه آنچه را که حضرت خواسته بود خریدم، و طی نامه‌ای رفتار آن همسایه را نیز نوشته و به حضرتش فرستادم.
حضرت نوشت:

این از همان موارد است.^۱

۱۲/۱۰۸۵ باز در همان منبع آمده است: ابو واسع، محمد بن احمد نیشابوری

گوید: از مادر بزرگم، خدیجه بنت حمدان شنیدم که می‌گفت:

وقتی امام رضا علیه السلام وارد نیشابور شد در محله «قرفی» که ناحیه‌ای بود معروف به «بلاد سناباد» در خانه مادر بزرگم - که هم اکنون معروف به «پسنده» است - فرود آمد، علت این که معروف به «پسنده» شد این بود که امام رضا علیه السلام از میان خانه‌ها، آن خانه را پسندید، و «پسنده» کلمه فارسی به معنای «مورد رضایت و پسند» است.

وی می‌گوید: وقتی آن حضرت وارد خانه ما شد، دانه بادامی را در گوشه‌ای از حیاط کاشت، آن دانه روید و درختی شد و در همان سال به میوه نشست. مردم متوجه این معجزه شدند، و از هر ناحیه از بادام آن درخت شفا می‌جستند، هر کسی که بیمار می‌شد از بادام آن درخت به عنوان استشفاء می‌خورد بهبود می‌یافت، و هر که مبتلا به بیماری چشم درد می‌شد از آن بادام روی چشمش می‌گذاشت، بهبود پیدا می‌کرد. همچنین اگر زایمان زنی سخت می‌شد از بادام آن درخت می‌خورد زایمان او آسان می‌گشت و همان ساعت می‌زایید.

و نیز اگر حیوانی گرفتار قولنج می‌شد، از شاخه‌های باریک آن درخت می‌چندند و به شکمش می‌کشیدند و بهبود می‌یافت، و به برکت حضرت رضا علیه السلام، بادقولنج از آن برداشته می‌شد.

۱. الثاقب فی المناقب: ۴۹۲ ح ۹.



مدتی گذشت و آن درخت خشکید، جدم حمدان شاخه‌های آن را برید و کور شد.

(صاحب «الثاقب فی المناقب» گوید:) از آن درخت، شگفتیهای زیادی روایت شده که حافظ ابو عبدالله در نوشته خود بنام «مفاخر الرضا علیهم السلام» آنها را گرد آورده، ما در اینجا به همین اندازه از شگفتیهای آن بسنده کردیم.^۱

۱۳/۱۰۸۶ باز در همان کتاب آمده است: علی بن موسی عمّانی گوید:

روزی امام رضا علیه السلام نزد مأمون رفت، دید مأمون در غصه و اندوهی فرو رفته است؛ حضرت فرمود:

می‌بینم که در غم و غصه فرو رفته‌ای.

گفت: آری، عرب بیابانی آمده و هفت تار مو آورده و مدّعی است که از موهای محاسن رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، از من جایزه می‌خواهد، اگر در ادعایش راست‌گو باشد و من جایزه ندهم، شرفم پایین خواهد آمد، اگر دروغ بگوید، و جایزه بدهم مورد مسخره قرار می‌گیرم، نمی‌دانم چکنم؟
امام رضا علیه السلام فرمود:

موها را بیاورید.

وقتی موها را آوردند، حضرت آنها را بو کرد و فرمود:

هذه أربعة من لحية رسول الله صلی الله علیه و آله والباقي ليس من لحيته.

این چهار تار مو از محاسن رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بقیه از محاسن آن حضرت نیست.

مأمون گفت: از کجا می‌گویی؟

حضرت فرمود: آتش بیاورید.

وقتی آوردند حضرت موها را روی آتش انداخت سه تار مو در آتش

۱. الثاقب فی المناقب: ۴۹۶ ح ۴، عیون أخبار الرضا علیهم السلام: ۱۳۱/۲ ح ۱ (با تفاوت در الفاظ)، بحار الأنوار:



سوخت ولی آتش در بقیة موها اثری نکرد و حضرت آنها را بیرون آورد.
 مأمون گفت: عرب بیابانی را بیاورید.
 وقتی آوردند، و در برابر مأمون قرار گرفت، دستور داد گردنش را بزنند.
 عرب بیابانی گفت: گناه من چیست؟
 مأمون گفت: راستش را بگو، قصه موها چیست؟
 عرب بیابانی گفت: چهار تار آنها از موهای محاسن رسول خدا ﷺ
 بود و سه تار از موهای محاسن خودم.
 (وقتی مأمون چنین شگفتی‌هایی را از امام رضاؑ دید،) حسادت آن
 حضرت در دلش جای گرفت.^۱

۱۴/۱۰۸۷ شیخ صدوق در «عیون اخبار الرضاؑ» می‌نویسد:

ابو حبیب نباجی گوید: شبی در خواب رسول خدا ﷺ را دیدم که به
 «نباج» آمده و در مسجدی که حاجیان هر سال در آن مسجد فرود می‌آیند،
 وارد شده است. من در خواب خدمت حضرتش رفته و سلام نموده و در
 برابرش ایستادم، در حضور حضرتش طبقی که از برگ‌های خرماى مدینه
 ساخته شده بود گذاشته و در آن خرماى صیحانی مدینه بود.
 حضرت مشتی از خرماها را به من عنایت فرمود، من شمردم دیدم
 هیجده دانه خرماست.

وقتی بیدار شدم خواب خودم را چنین تعبیر کردم که به تعداد هر دانه
 خرما یک سال زندگی خواهم کرد.

بیست روز از این خواب گذشت، در زمینی بودم که آن را برای زراعت
 آماده می‌کردم، شخصی آمد و به من خبر داد که حضرت رضاؑ از مدینه
 آمده‌اند و به همان مسجد نزول اجلال فرموده‌اند و مردم را دیدم که با
 تلاش خود را به حضرت می‌رساندند، من هم روانه مسجد شدم، دیدم



حضرت در همان جایی نشسته که در خواب دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود، زیر آن حضرت نیز همانند پیامبر حصیری فرش شده بود، و در برابرش طبقی از جنس برگهای خرما گذاشته بودند که در آن خرمای صیحانی بود. من سلام کردم، حضرت پاسخ عنایت فرموده و مرا نزد خود خواند، و مستی خرما به من عنایت نمود.

من خرماها را شمردم، دیدم همان تعداد خرمایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب به من عنایت فرموده بود. به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بیشتر عنایت فرماید! فرمود:

لو زادك رسول الله صلی الله علیه و آله لزدناك.

اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیشتر عنایت می نمود من نیز بیشتر عنایت می نمودم.^۱

باز در همان کتاب می خوانیم: بزنی گوید:

مولایم امام رضا علیه السلام الاغی را برای من فرستاد، سوار شده خدمتش رسیدم، شب فرا رسید من همچنان در محضرش بودم تا آن که پاسی از آن گذشت. وقتی خواست به اندرون تشریف ببرد فرمود:

فکر نمی کنم که بتوانی به شهر برگردی؟

عرض کردم: آری، قربانت گردم.

فرمود: امشب را نزد ما بمان، فردا صبح در امان خدا حرکت کن.

عرض کردم: قربانت گردم، همین کار را انجام می دهم.

حضرت رو به کنیز کرد و فرمود:

یا جاریة! افرشی له فراشی واطرحی علیه ملحفتي التي انا م فیها، وضعی تحت رأسه مخادی.

ای کنیز! رختخوابی که من در آن می خوابم برای او بینداز و ملافه مرا روی او بکش و بالش مرا نیز زیر سر او بگذار.

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲/۲۱۰، ح ۱۵. بحار الأنوار: ۴۹/۳۵، ح ۱۵.



بزنطی گوید: من در دلم گفتم: چه کسی به مقامی که امشب به من عنایت شده، می‌رسد، به راستی که خداوند در نزد امام علیه السلام برای من مقام و منزلتی قرار داده و به من لطفی فرموده که به کسی از دوستان من ننموده که امام علیه السلام مرکب خود را برای من فرستاد و سوار شدم، رختخواب خود را برای من گسترانید و در ملاقه حضرتش خوابیدم و بالش خود را برای من قرار داد، کسی از اصحاب به چنین مقامی نرسیده است.

من در این فکر بودم و آن حضرت نیز در کنار من نشسته بود. ناگاه رو به من کرد و فرمود:

ای احمد! روزی امیر مؤمنان علی علیه السلام به عیادت زید بن صوحان رفت، زید به جهت این عنایت بر مردم افتخار می‌کرد.

حضرت رو به او کرد و فرمود:

فلاتذهبن نفسك إلى الفخر، وتذلل لله عزوجل.

هرگز نفس خود را در معرض فخر و مباهات قرار نده، برای خدا خود را فروتن کن.

امام رضا علیه السلام این بفرمود و بر دست مبارکش تکیه کرده و برخاست.^۱

۱۶/۱۰۸۹ باز در همان کتاب آمده است: ابن ابی کثیر گوید:

وقتی امام کاظم علیه السلام به شهادت رسید، مردم در امامت حضرتش توقف کردند، من همان سال به حج خانه خدا مشرف شدم، در مکه امام رضا علیه السلام را دیدم، در دلم نیتی کرده و این آیه را خواندم:

﴿أَبَشْرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ...﴾^۲

«آیا ما از بشری از جنس خود پیروی کنیم؟»

آن حضرت برق‌آسا از کنار من عبور نمود و فرمود:

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲/۲۱۳، ح ۱۹، بحار الأنوار: ۲۶/۴۹، ح ۱۸.

۲. سوره قمر، آیه ۲۴.



به خدا قسم! منم همان بشری که بر تو واجب است از او پیروی کنی.
من عرض کردم: مولای من! از خدای متعال و از حضرت شما پوزش
می طلبم.

فرمود: مغفور لك؛ عذر تو پذیرفته است.^۱

بررسی علیه السلام در کتاب «مشارق انوار الیقین» می نویسد:

مردی از واقفی ها مسائل مشکلی را جمع آوری کرده و در طوماری
نوشت و با خودش گفت: اگر حضرت رضا علیه السلام پاسخ این مسایل را بدانند،
او امام و ولی امر است.

وقتی کنار درب امام رضا علیه السلام رسید، منتظر شد تا مجلس کمی خلوت
شود، در این حال خادم حضرت بیرون آمد در دستش نامه ای بود که
پاسخ همه سؤال های او به خط مبارک امام رضا علیه السلام نوشته شده بود.

خادم به او گفت: آن طوماری که نوشتی کجاست؟
او طومار را بیرون آورد.

خادم به آن مرد گفت: ولی خدا به تو می فرماید:

هذا جواب ما فيه.

در این نامه، پاسخ مسایلی است که در طومار نوشته ای.

آن مرد نامه را گرفت و رفت.^۲

باز در همان کتاب آمده است: نقل شده: روزی امام رضا علیه السلام در
مجلس خود فرمود:

«لا اله الا الله» فلانی مرد، حضرت اندکی صبر کرد و باز فرمود: «لا اله
الا الله» او را غسل داده و کفن کرده و به سوی قبرش بردند.
آنگاه لختی دیگر صبر کرد و فرمود:

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲/۲۱۹، ۲۷، بحار الأنوار: ۳۸/۴۹ ح ۲۱. نظیر این روایت در ص ۶۷۶ ح ۶ گذشت.

۲. مشارق انوار الیقین: ۹۶، بحار الأنوار: ۷۱/۴۹ ح ۹۵.



«لا إله إلا الله» وضع في قبره وسئل عن ربّه فأجاب، ثمّ سئل عن نبيّه فأقرّ، ثمّ سئل عن إمامه فعدهم حتّى وقف عندي فما باله وقف؟ «لا إله إلا الله» او را در قبرش نهادند و از پروردگارش پرسیدند. جواب داد، از پیامبرش پرسیدند، اقرار نمود، سپس از امامش پرسیدند، یک یک آنها را شمرد، وقتی به من رسید توقف نمود، چرا توقف کرد؟

(گفتنی است که: آن مرد واقفی مذهب بود.^۱)

برسی ۱۹/۱۰۹۲ باز در همان کتاب می‌گوید: وقتی امام رضا علیه السلام وارد خراسان شد شیعیان از اطراف متوجه حضرتش شدند، علی بن اسباط نیز با هدایا و تحفه‌هایی به سوی حضرتش به راه افتاد.

در میان راه، دزدان به قافله حمله کرده و اموال و هدایای او را به سرقت برده و او را مورد ضرب قرار دادند، ضربه‌ای بر دهان او زدند که دندانهای پیشین او افتاد، او ناگزیر به یکی از روستاهای نزدیک برگشت. خوابید، در خواب امام رضا علیه السلام را دید، حضرت به او فرمود:

لا تحزن إنّ هداياك ومالك وصلت إلينا، وأما فمك بشناياك؛ فخذ من السعد المسحوق، واحش به فاك.

غمگین مباش! هدایا و اموال تو به ما رسید، ولی در مورد دهان و دندانهایت مقداری سعد^۲ کوبیده شده بگیر و دهانت را از آن پر کن.

راوی گوید: علی بن اسباط با خوشحالی از خواب بیدار شد، مقداری سعد کوبیده شده را گرفته و دهانش را از آن پر کرد، خداوند دندانهای او را برگردانید. وقتی خدمت امام رضا علیه السلام شرفیاب شد، حضرت فرمود:

آنچه در مورد سعد به تو گفته بودیم محقق شد، اینک وارد این انبار شو و ببین.

۱. مشارق انوار الیقین : ۹۶، بحار الأنوار : ۷۱/۴۹ ح ۹۵.

۲. سعد: دوی خوشبویی است.

علی بن اسباط وارد شد و دید همه اموال و هدایایش بی کم و کاست در آنجاست.^۱

۲۰/۱۰۹۳ شیخ صدوق رحمته الله در «عیون اخبار الرضا علیه السلام» می نویسد: اباصلت هروی گوید:

به مأمون گزارش دادند که امام رضا علیه السلام مجالس اعتقادی تشکیل داده (و به پاسخ های مردم پاسخ می دهد) و مردم شیفته علم و دانش او شده اند. مأمون، به حاجب خود، محمد بن عمرو طوسی دستور داد که مردم را از محفل حضرتش متفرق کرده و امام رضا علیه السلام را احضار نماید.

(محمد بن عمرو طوسی طبق دستور مأمون، مردم را از مجلس متفرق کرده و امام رضا علیه السلام را به حضور مأمون آورد، مأمون که از این امر خشمگین بود،) وقتی امام رضا علیه السلام را دید با خشم به آن حضرت نگریست و بی احترامی نمود و او را سبک شمرد.

امام رضا علیه السلام با خشم از مجلس او بیرون آمد، حضرت زین لب می فرمود:

سوگند به حق محمد مصطفی، علی مرتضی، و سیده النساء فاطمة الزهراء علیها السلام! به یاری خداوند چنان او را نفرین می کنم که بر او نازل گردد آنچه که باعث شود اراذل و سگ های اهل این سرزمین او را بیرون رانده و خواص و عوام او را سبک شمارند.

آنگاه امام علیه السلام به اقامتگاه خود تشریف برده و آب حاضر ساختند، حضرت وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و در قنوت رکعت دوم نماز چنین دعا نمود:

اللهم يا ذا القدرة الجامعة، والرحمة الواسعة، والمنن المتتابعة، والآلاء المتوالية، والأيادي الجميلة، والمواهب الجزيلة. يا من

۱. مشارق أنوار اليقين: ۹۶، بحار الأنوار: ۷۲/۲۹ ضمن ح ۹۵.

لا یوصف بتمثیل، ولا یمثل بنظیر، ولا یغلب بظہیر. یا من خلق
فرزق، وألهم فأنطق، وابتدع فشرع، وعلا فارتفع، وقدر فأحسن
وصور فأتقن، واحتج فأبلغ، وأنعم فأسبغ، وأعطى فأجزل.

یا من سما فی العزّ ففات خواطر الأبصار، ودنی فی اللطف فجاز
هواجس الأفكار، یا من تفرّد بالملك فلا ندّ له فی ملکوت
سلطانه، وتوحد بالكبرياء فلا ضدّ له فی جبروت شأنه.

یا من حارت فی کبرياء هیته دقائق لطائف الأوهام، وحسرت
دون إدراك عظمته خطائف أبصار الأنام، یا عالم خطرات قلوب
العالمین، ویا شاهد لحظات أبصار الناظرین.

یا من عنت الوجوه لهیته، وخضعت الرقاب لجلالته، ووجلت
القلوب من خیفته، وارتعدت الفرائص من فرقه.

یا بدیء یا بدیع یا قوی، یا منیع یا علیّ یا رفیع، صلّ علی من
شرّفت الصلاة بالصلاة علیه، وانتقم لی ممّن ظلمنی، واستخفّ
بی وطرده الشیعة عن بسابی، وأذقه مرارة الذلّ والهوان کما
أذاقنیها، واجعله طرید الأرجاس وشرید الأنجاس.

ای خدایی که دارای قدرت کامل و فراگیر، رحمت بسیران و گسترده،
نعمت‌های بی‌پای، نیکویی‌های پیوسته و زیبا و کرامت‌های بی‌شمار هستی.
ای کسی که با تمثیل وصف نمی‌گردد و با مانند و نظیر، تشبیه نشوی، و
نیروهایی که پشتیبان همند نیز توانایی پیروزی بر تو را ندارند.

ای آن که آفریده و روزی داده، الهام نموده و گویا ساخته، پدید آورده و راه
نموده، برتری و والایی گزیده و نظام بخشیده، نیکو نموده و نقش داده،
محکم و استوار نموده و استدلال کرده و کامل و رسا نموده و نعمت
بخشیده و به نهایت رسانده و عطای فراوان داده.

ای آن که در عزّت و کبریایی چنان اوج گرفته که از توان دیدگان گذشته و در
لطافت چنان نزدیک شده که از درک اندیشه‌ها فراتر رفته است.

ای آن که در سلطنت چنان یگانگی گرفته که در ملکوت سلطنتش همتا و



مانندی نیست و در کبریایی یکتایی گزیده که حریف و ضدی در برابر قدرت جبروتیش نیست.

ای آن که در بزرگی هیبتش اندیشه دقیق بینان حیران و سرگردان گشته و دیده بینندگان از ادراک عظمتش بینایی خود را از دست داده است.

ای دانای بر خاطرهای دلهای جهانیان او ای بینای لحظه‌های بینندگان! ای آن که از هیبتش صورتها به خاک افتاده و سرها در برابر شکوه و جلالش به زیر افتاده و دلها از بیم قدرتش ترسیده و رگها از وحشتش به لرزه افتاده.

ای پدید آورنده، ای نو آورنده، ای توانا، ای والا مقام، ای بلند مرتبه! درود فرست بر کسی که نماز را با درود بر او شرف بخشیدی، و انتقام بگیر از کسی که بر من ستم نمود و مرا سبک شمرد و شیعیان مرا از در خانه من راند، تلخی، خواری و خفت را به او بچشان آن چنان که او به من چشانیده است، و او را رانده شده پلیدان و آلودگان قرار بده.

ابا صلت، عبدالسلام بن صالح هروی گوید: هنوز دعای مولایم امام رضا علیه السلام تمام نشده بود که یک دفعه زلزله شدیدی در شهر رخ داد، شهر لرزید و صدای داد و فریاد بلند شد، هوا تیره و تاریک شد و شهر شلوغ شد، من از جای خود تکان نخوردم تا این که مولایم سلام نماز را داد، آنگاه رو به من کرد و فرمود:

ای ابا صلت! برو بالای پشت بام، در آنجا پیرزن بدکاره، تبه کار و احمقی را خواهی دید، که اشرار را تحریک می‌کند و لباس چرکینی بر تن دارد و مردم این شهر او را به جهت بی‌حیایی و هتک حرمتش «سمانه» می‌نامند او به جای نیزه، به شاخه‌ای از نی توصل جسته و چادر قرمز خود را بر آن بسته و آن را پرچم قرار داده و این آشوب را رهبری می‌کند و سپاهیان ستمگر را به سوی قصر مأمون و منازل سپهداران وی سوق می‌دهد.

من بر بالای پشت بام رفتم، جمعیتی را دیدم که با چوب حمله می‌کرده و سرها را با سنگها می‌شکستند، در این بین مأمون را دیدم که زره پوشیده و از قصر «شاهجان» بیرون شده و رو به فرار گذاشت، من دیگر نفهمیدم



چه شد، یک وقت دیدم شاجرد حجّام از بالای یکی از بامها پاره آجر سنگینی را به سوی مأمون پرتاب کرد، و به سر مأمون خورد، کلاه خود از سر وی افتاد و فرق سرش شکست و پوست سرش شکافته شد. شخصی که مأمون را شناخته بود به آن که آجر پرتاب کرده بود، گفت: وای بر تو! این امیر مؤمنان (!!) مأمون بود.

من شنیدم وقتی سمانه این سخن را شنید به او گفت: خاموش باش! بی‌مادرا امروز روز فرق گذاشتن و طرفداری از کسی نیست، امروز روز احترام به درجه‌بندی نیست که با هر کس طبق مقام خودش رفتار شود، اگر او واقعاً امیر مؤمنان بود هرگز مردان بدکاره را بر دختران باکره مسلط نمی‌کرد.

و پس از آن بود که مأمون و لشکریانش را سخت خوار نموده و با ذلت و خواری به بدترین وجه از شهر راندند.^۱

۲۱/۱۰۹۴ باز در همان کتاب آمده است: ابراهیم بن عباس (در توصیف ویژگی‌های والای اخلاقی امام رضا علیه السلام) گوید:

هرگز ندیدم که امام رضا علیه السلام با سخنش کسی را ناراحت نموده و برنجاند. هرگز ندیدم که سخن کسی را قطع نماید، بلکه صبر می‌کرد تا صحبت خود را تمام می‌کرد.

هرگز ندیدم نیازمندی را رد کند؛ بلکه به اندازه‌ای که توان داشت او را یاری می‌کرد.

هرگز پاهای خود را در برابر همنشین خود دراز نمی‌کرد و هرگز در برابر همنشین خود، تکیه نمی‌داد.

هرگز ندیدم کسی از غلامان و کنیزان خود را دشنام دهد.

هرگز ندیدم (در برابر کسی) آب دهان بیندازد.

۱. عبون أخبار الرضا علیه السلام: ۲/۱۷۰ ح ۱، بحار الأنوار: ۸۲/۴۹ ح ۲.



هرگز ندیدم در موقع خنده، قهقهه نماید، بلکه خنده آن حضرت تبسم و لبخند بود.

وقتی محفل خلوت می شد و سفره غذا را می گسترده، همه غلامان خود - حتی دربانان و چارواداران خود - را بر سر سفره خویش می خواند. امام رضا علیه السلام شبها کم می خوابید و بسیار بیداری می کشید، بیشتر شبها از اول شب تا بامداد، شب زنده داری می کرد.

آن حضرت زیاد روزه می گرفت و هیچ وقت روزه سه روز از هر ماه را ترک نمی کرد و می فرمود:

ذلك صوم الدهر.

روزه این سه روز، مانند روزه تمام عمر است.

آن حضرت زیاد کارهای خیر انجام می داد، پنهانی صدقه می داد، و بیشتر این کارهای خیر را در شبهای تاریک انجام می داد. بنابراین، اگر کسی گمان می کند که در مقام و فضیلت و شخصیت همانند او را دیده، از او باور نکنید.^۱

در کتاب «مقتضب الأثر» می نویسد: یکی از یاران امام رضا علیه السلام بنام علی بن عبدالله خوانی^۲ در رثای آن حضرت مرثیه ای سروده که در آن، اسامی امامان معصوم علیهم السلام را نام می برد.

البته او امامان پس از امام رضا علیه السلام را درک نکرده است این اشعار را علی بن هارون بن یحیی منجم از او نقل کرده که:

يا أرض طوس! سقاك الله رحمة	ماذا ضمنت من الخيرات يا طوس
طابت بقاعك في الدنيا وطاب بها	شخص ثوى بسناباد مرموس
شخص عزيز على الإسلام مصرعه	في رحمة الله مقمور ومغموس

۱. عبون أخبار الرضا علیه السلام: ۱۸۲/۲ ح ۷. بحار الأنوار: ۹۰/۴۹ ح ۲.

۲. در نسخه بدل همین کتاب آمده: خوانی و همین موافق با منبع روایت، عبون أخبار الرضا علیه السلام و بحار الأنوار است.



يا قبره أنت قبر قد تضمّنه
علم وحلم وتطهير وتقديس
فأفخر بأثك مغبوط بجثته
وبالملائكة الأبرار محروس^۱
في كلّ عصر لنا منكم إمام هدى
فربعه أهل منكم ومأنوس
أمست نجوم سماء الدين آفلة
وظلّ أسد الثرى قد ضمّتها الخيس
غابت ثمانية منكم وأربعة
يرجى مطالعها ما حنت العيس
حتى متى يزهر الحق المنير بكم
فالحقّ في غيركم داج ومطموس^۲

ای سرزمین طوس! خداوند تو را از رحمت خود سیراب کند؛ که چه خیرات و خوبی‌هایی را تو ای طوس! در برداری.

در دنیا سرزمین‌های تو پاکیزه باد که سرزمین طوس را شخصیتی که در سناباد آرمیده پاکیزه نموده است.

او شخصیتی است که شهادتش بر اسلام گران و سنگین است؛ و در رحمت خدا فرو رفته و غوطه‌ور است.

ای آرامگاه او! تو آرامگاهی هستی که دانش، بردباری، پاکی و قداست را در خود جای داده‌ای.

اینک فخر و مباهات کن که توبه سبب جسد شریف او مورد غبطه بوده و به وسیله فرشتگان نیک در حفظ و حراستی.

در هر عصر و زمانی برای ما امام هدایتگری از شما خاندان است که محفل او از پیروان شما مملوّ و محفل انس است.

ستارگان آسمان دین غروب کردند، و شیر بیشه را بیشه دربر گرفته (و دست و پای او را گرفتند).

هشت ستارهٔ فروزان از شما خاندان غروب کرد و چهار ستارهٔ دیگر امید است تا مادامی که شتر (به فرزند خود) مهربانی می‌کند طلوع نماید.

تا آن موقعی که حق درخشان شما نورافشانی می‌کند پس حق در غیر شما تاریک و نابود است.

در کتاب «بصائر الدرجات» می‌نویسد: عبدالله بن ابان گوید: ۲۲/۱۰۹۵

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲/۲۵۴، ضمن ح ۱، بحار الأنوار: ۳۱۷/۴۹، ضمن ح ۲.

۲. مقتضب الأثر: ۴۷ و ۴۸، بحار الأنوار: ۳۱۸/۴۹، ذح ۲.



به امام رضا علیه السلام عرض کردم: گروهی از دوستان از من خواستند که شما در پیشگاه خدا برای آنان دعا بفرمایید.

حضرت فرمود:

والله! إني لتعرض عليّ في كل يوم أعمالهم.

سوگند به خدا! به راستی که هر روز اعمال و رفتار آنان بر من عرضه می شود.^۱

۲۳/۱۰۹۶ شیخ صدوق علیه السلام در «عیون اخبار الرضا علیه السلام» در یک حدیث مفصّلی

نقل می کند که: اباصلت گوید:

از امام رضا علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! معنای این روایت - که

نقل می کنند: - «همانا پاداش گفتن «لا إله إلا الله» نگاه کردن به صورت

خدای متعال است»، چیست؟

امام رضا علیه السلام فرمود:

يا أبا الصلت! من وصف الله بوجه كالوجه فقد كفر، ولكن وجه الله

أنبياءه ورسله وحججه علیهم السلام هم الذين بهم يتوجه إلى الله عزوجل

وإلى دينه ومعرفته.

ای اباصلت! هر کس خدای را دارای وجه و صورتی همانند وجوه

آفریدگان بداند و بدین گونه توصیف نماید کفر ورزیده؛ ولی مراد از «وجه

خدا» پیامبران، فرستادگان و حجّت های او هستند، آنان کسانی هستند که به

وسیله آنان، مردم به سوی خدا و دین و معرفت او رو می آورند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ

ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۲؛ «همه کسانی که روی آن (زمین) هستند فانی

می شوند. و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند».

و در جای دیگر می فرماید: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۳؛ «همه چیز

۱. بصائر الدرجات؛ ۳۳۰ ح ۱۱.

۲. سوره الرحمن، آیه ۲۶ و ۲۷.

۳. سوره قصص، آیه ۸۸.





جز ذات او هلاک و نابود می‌شود.^۱

پس نگاه کردن به پیامبران خدا و فرستادگان و حجت‌های او در مقامات و درجاتشان در روز قیامت، پاداش بزرگی برای مؤمنان است.

و به راستی پیامبر ﷺ می‌فرماید:

من أبغض أهل بيتي وعترتي لم يرني ولم أره يوم القيامة.

کسی که اهل بیت و عترت مرا دشمن بدارد، در روز قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم.^۱

در کتاب «بصائر الدرجات» می‌نویسد: عمر بن یزید گوید:

به امام رضا علیه السلام عرض کردم: من از پدر بزرگوار شما از مسأله‌ای پرسیدم که اینک می‌خواهم همان مسأله را از شما نیز بپرسم. فرمود:

از چه چیزی می‌خواهی بپرسی؟

عرض کردم: آیا دانش رسول خدا صلی الله علیه و آله و کتابهای او و همچنین دانش اوصیای او و کتاب‌هایشان نزد شما است؟

فرمود: آری، و بیشتر از این، از آنچه می‌خواهی بپرس.^۲

در کتاب «اختصاص» منسوب به شیخ مفید رحمته الله آمده است: مأمون طی

نامه‌ای به امام رضا علیه السلام نوشت: مرا پند و اندرز بده.

امام رضا علیه السلام در پاسخ وی، این اشعار را نوشت:

يقبل فيها عمل العامل	إنك فسي دنيا لها مدة
يسلب منها أمل الآمل	أما ترى الموت محيطاً بها
وتأمل التوبة من قابل	تعجل الذنب بما تشتهي
ماذاك فعل الحازم العاقل	والموت يأتي أهله بفتة

به راستی که تو در دنیا و سرایی هستی که مدت ماندنت در آن محدود است، و در همین مدت عمل هر عمل‌کننده مورد پذیرش است.

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱/۹۴ ضمن ح ۳.

۲. بصائر الدرجات: ۵۱۱ ح ۱۹، بحار الأنوار: ۱۷۶/۲۶ ح ۵۴.

آیامی بینی که مرگ از هر سو این دنیا را فرا گرفته و آرزوهای آرزومندان را پیوسته سلب می‌نماید؟

در این دنیا برای رسیدن به امیال نفسانی و شهوات شتاب می‌نمایی، در حالی که توبه و بازگشت به سوی خدا را به تأخیر می‌اندازی. و مرگ ناگهانی به سوی اهل آن فرامی‌رسد، اینگونه نیست عمل شخصی که دوراندیش و عامل می‌باشد.^۱

پند و اندرز سودمند از امام رضا علیه السلام: در کتاب «الدر» می‌نویسد:
 امام رضا علیه السلام فرمود:

إتقوا الله أيها الناس ا في نعم الله عليكم، فلا تنفروها عنكم بمعاصيه، بل استديموها بطاعته وشكره على نعمه وأياديه.

ای مردم! در مورد نعمت‌های خدا تقوا پیشه کنید، آنها را با گناهانتان از خود دور نکنید، بلکه آنها را با اطاعت و شکرگزاری از نعمت‌ها و الطاف او، همیشگی نمایید.

واعلموا! أنكم لا تشكرون بشيء بعد الإيمان بالله ورسوله وبعد الاعتراف بحقوق أولياء الله من آل محمد علیهم السلام أحب إليكم من معاونتكم لإخوانكم المؤمنين على دنياهم التي هي معبر لهم إلى جنات ربهم، فإن من فعل ذلك كان من خاصة الله.

بدانید! شما پس از ایمان به خدا و پیامبر او و پس از اعتراف به حقوق اولیای او از آل محمد علیهم السلام به چیزی سپاس نمی‌گویید که محبوبتر از یاری شما برای برادران مؤمنان باشد که آنها را در امور دنیوی آنها - که محل عبور آنان به سوی بهشت پروردگارشان است - یاری می‌کنید، چرا که هر کس چنین عملی را انجام دهد از بندگان برگزیده خداوند خواهد بود.

من حاسب نفسه ربح، ومن غفل عنها خسر، ومن خاف أمن،
 ومن اعتبر أبصر، ومن أبصر فهم، ومن فهم عقل.

هر که (اعمال و کردار) خود را محاسبه کرده و بسنجد، سود می‌برد و هر که از محاسبه خویش غفلت ورزد، زیانکار است، و هر که بترسد در امان خواهد بود، و هر که عبرت بگیرد دارای بینش و بصیرت می‌گردد. و کسی که دارای بینش باشد می‌فهمد و هر که بفهمد می‌اندیشد.

و صدیق الجاهل في تعب، وأفضل المال ما وقى به العرض،
وأفضل العقل معرفة الإنسان نفسه.

دوست نادان در رنج و زحمت است. بهترین مال آن است که به وسیله آن آبرو حفظ شود. بهترین عقل، خودشناسی است.

والمؤمن إذا غضب لم يخرجه غضبه عن حق، وإذا رضي لم يدخله رضاه في باطل، وإذا قدر لم يأخذ أكثر من حقه.

هنگامی که مؤمن خشمگین شود، خشمش او را از حق بیرون نمی‌سازد، و وقتی خشنود گردد، خشنودیش او را وارد باطل نمی‌نماید، و هنگامی که قدرت پیدا کند، بیش از حقش نمی‌گیرد.

کشندگان پیامبران مردمان پست و بدکاره بودند، عامه اسمی است که از عما (کوری) گرفته شده است، خداوند از آنان راضی نگشته، تا این که آنان را به چهارپایان تشبیه نموده و فرموده: ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾؛ «بلکه آنان گمراه‌ترند».

صدیق كل امرء عقله، وعدوه جهله، العقل حياء من الله عز وجل،
والأدب كلفة فمن تكلف الأدب قدر عليه، ومن تكلف العقل لم يزد إلا جهلاً.

دوست هر انسانی خرد او و دشمنش نادانی اوست. عقل هدیه‌ای از سوی خداوند است. ادب زحمت است، هر که زحمت ادب را تحمل کند بر آن توانائی پیدا می‌کند. و هر که عقل خود را به زحمت اندازد جز نادانی چیزی اضافه عایدش نمی‌شود.

التواضع درجات، منها أن يعرف المرء نفسه فينزلها منزلتها
بقلب سليم لا يحب أن يأتي إلى أحد إلا مثل ما يؤتي إليه، إن



أتى إليه سيئة واراها بالحسنة. كاظم الغيظ، عاف عن الناس،
والله يحب المحسنين.

تواضع دارای درجاتی است، یکی از درجات آن: این که انسان ارزش خویش را بداند، و آن را با قلب سلیم در جایگاه خود قرار دهد؛ دوست ندارد با کسی رفتاری کند جز همان رفتاری که نسبت به خودش می‌پسندد، اگر گناهی انجام دهد آن را با حسنه‌ای می‌پوشاند. خشم خود را فرو بر، از مردم بگذر، خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.^۱

پایان بخش

چهار بیت در مدح امام رضا صلوات الله علیه وآله سروده شده است که به (شاعر معروف) ابی نواس منسوب است، عبد الباقي عمري این ابیات را چنین تخمیس نموده است:

من معاني البيان أظهرت سرّاً شاع ما بين شيعة الآل جهراً
وغداة استحال شعري سحرّاً قيل لي أنت أشعر الناس طراً
في المعاني وفي الكلام النبیه

فهو الدن وهي فيه مدام بيد الفكر فضّ عنها ختام
وبسلك لا يعتره انقسام لك من جوهر القريض نظام

يشمر الدرّ في يدي مجتنيه

بنفيس منه اشترين النفوسا وعلى المشتري أدت الشموسا
ومن الشعر قد ملأت الطروسا فلماذا تركت مدح ابن موسی؟

والخصال التي تجمعن فيه

وهو القائد العلا بزمام لمقام ما فوقه من مقام
فالتزم مدحه أشدّ التزام قلت: لا أستطيع مدح إمام

كان جبرئيل خادماً لأبيه

۱. بحار الأنوار: ۲۵۵/۷۸ ضمن ح ۰۹ و ۲۵۲ ح ۹ (بخشی از روایت).

از معانی بیان، رازی آشکار گشته و در میان شیعیان خاندان رسالت به صورت آشکار منتشر شد.

و بامدادان شعر من تبدیل به سحر شد، به من گفته شد: تو از همه مردم در درک معانی و فن سخن‌وری ممتازتر هستی.

آن همانند جامی لبریز از شراب است، که دست اندیشه می‌خواهد مُهر نوآوری آن را بگشاید.

و چنان باهم پیوسته و به نظم کشیده شده، که هرگز از هم جدا نمی‌شود؛ برای تو از گوهر، شعر بانظم و مرتبی است.

چنان نظمی است که همانند دژی که بدست آورده است.

با اشعار گرانبهای آن، می‌شود جانها را خرید و بر مشتری، آفتابها ریزش می‌کند.

و از آن شعر صحیفه‌ها پر گردد؛ بس برای چه مدح علی بن موسی علیه السلام را ترک کرده‌ای؟!

و از صفات ممتازی که در او گرد هم آمده، چیزی نمی‌گویی؟!

او رهبر والایی است که زمام امور را بدست دارد، او دارای مقامی است که فوق آن قابل تصور نیست.

بنابراین، محکم و استوار بر مدح او ملتزم شو. من در پاسخ آنان گفتم: من توانایی مدح و ثنای امامی را که جبرئیل خادم جد بزرگوارش بود، ندارم.

او همچنین در سروده دیگری می‌گوید:

إِن كُنْتَ تَخْشَى نَكْبَةَ
لِذِي بَالِ رِضَا بْنِ الْكَاسِمِ بِـ
مَنْ جَاءَ أَوْ غَادِر
بِالصَّادِقِ بْنِ الْبَاقِرِ علیه السلام

اگر از سختی و مصیبت ستمگر یا حيله گری بیمناکی؛

به آستان امام رضا فرزند امام کاظم فرزند امام صادق فرزند امام باقر علیه السلام پناهنده شو!

بخش یازدهم



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قطره‌ای از دریای مناقب

ابی جعفر

حضرت محمد بن علی، جواد الائمه

صلوات الله علیه



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱/۱۱۰۰ ابو جعفر محمد بن جعفر طبری در «دلائل الإمامه» می‌نویسد: ابو

محمد، حسن بن علی علیه السلام می‌فرماید:

امام جواد علیه السلام کودکی دو سال و یک ماهه بود که چهره زیبایش گندمگون بود، عذهای ناباوران و تشکیک ورزان - که خدا لعنتشان کند - می‌گفتند: -العیاذ بالله - آن حضرت از امام رضا علیه السلام نیست؛ بلکه از غلام او، بنام سفیف سیاه است. و می‌گفتند: از لؤلؤ است.

این در حالی بود که امام رضا علیه السلام در خراسان و در نزد مأمون بود، آنان امام جواد علیه السلام را به مکه نزد قیافه‌شناسان بردند تا نسب او را شناسایی نمایند، آنان در اجتماع مردم در مسجد الحرام آن کودک زیبا را به قیافه شناسان نشان دادند.

وقتی قیافه‌شناسان به آن حضرت با دیده دقیق و تیزبین خود نگاه کردند محو جمال آن حضرت شدند، با رو به سجده افتادند. آنگاه برخاسته و رو به آن نائصافان کرده و گفتند: وای بر شما! آیا کودکی را که همانند ستاره درخشان و نور فروزان است به امثال ما نشان می‌دهید؟

سوگند به خدا! او دارای حسبی نیکو، نژادی پاک و خالص است، سوگند به خدا! نطفه او بجز در صلب‌های نیکو و رحم‌های پاک، پرورش نیافته است، سوگند به خدا! او جز از فرزندان امیر مؤمنان علی علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، برگردید و از خداوند پوزش طلبیده و استغفار نمایید و در



مورد همچو فرزندی شک و تردید ننماید.

در این هنگام وجود نازنین امام جواد علیه السلام ... که کودکی دو ساله و یک ماهه بود ... لب به سخن گشود و با زبانی که از شمشیر بزان تر بود با فصیح‌ترین بیان فرمود:

الحمد لله الذي خلقنا من نوره بيده، واصطفانا من برئته، وجعلنا أمناه على خلقه ووحيه. معاشر الناس، أنا محمد بن عليّ الرضا بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن عليّ سيّد العابدين بن الحسين الشهيد بن أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام وابن فاطمة الزهراء عليها السلام وابن محمد المصطفى عليه السلام فني مثلي يشكّ؟ وعليّ وعليّ أبويّ يفترى وأعرض على القافة؟

سپاس خدایی را که ما را با دست قدرت خویش از نور خود آفرید و از میان مخلوقاتش برگزید و ما را امین بر وحی خود و بر مردم قرار داد.

ای مردم! من محمد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی سیّد العابدین بن الحسین الشهید بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هستم، من فرزند فاطمه زهرا علیها السلام و فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هستم. آیا در نسب همچو من (که دارای چنین نسب و الایی هستم) شک و تردید راه دارد؟ آیا بر من و پدر و مادر من افترا بسته و به قیافه‌شناسان ارائه می‌شود؟

حضرت فرمود:

والله! إنني لأعلم بأنسابهم من آبائهم، إنني والله، لأعلم بواطنهم وظواهرهم، وإنني لأعلم بهم أجمعين، وما هم إليّ صائرون، أقوله حقاً، وأظهره صدقاً وعدلاً، علماً ورّثناه الله قبل الخلق أجمعين، وبعد بناء السماوات والأرضين. وأيم الله، لولا تظاهر الباطل علينا، وغلبة دولة الكفر، وتوثب أهل الشكوك والشرك والشقاق علينا، لقلت قولاً يتعجب منه الأولون والآخرون.

سوگند به خدا! من به نژاد و نسب شما از پدرانتان آگاه‌تر هستم، سوگند به



خدا! من به باطن و ظاهر شما آگاهم، و از همه آنها و از تمام افکارتان و آنچه در پیش دارید آگاهم، این مطلب را با حق و واقعیت می‌گویم و با راستی و عدل آن را آشکار می‌نمایم، که این دانشی است که خداوند متعال آن را پیش از آفرینش همه مخلوقات و پس از بنای آسمان‌ها و زمین‌ها به ما ارزانی داشته است.

سوگند به خدا! اگر نبود که اینک باطل بر ما چیره گشته و غلبه با دولت کفر است و حرکت ناباوران، مشرکان و سرکشان بر علیه ماست سخنی را ابراز می‌کردم که پیشینیان و آیندگان در شگفت می‌شدند.

آنگاه آن حجت خدا دست مبارک خود را بر دهان خویش گذاشته، سپس به خویشتن خطاب فرمود: ای محمّد! آرام و خاموش باش و سکوت اختیار کن! انسان که پدران تو سکوت اختیار کردند، و این آیه شریفه را تلاوت فرمود: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ...﴾^۱؛

«پس صبر کن آن گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن...».

در این هنگام مردی که در کنار حضرتش بود آمد و دست مبارکش را گرفت و او را از میان جمعیت عبور می‌داد و مردم برای او کوچه باز می‌کردند.

راوی گوید: دیدم که بزرگانی از اطرافیان‌ش به آن حضرت نگاه می‌کنند و این آیه را می‌خوانند: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۲؛ «خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد؟» پرسیدم: اینان چه کسانی هستند؟

گفتند: گروهی از طایفه بنی هاشم از فرزندان عبدالمطلب هستند. راوی گوید: این خبر به محضر مبارک امام رضا علیه السلام رسید و آن حضرت از رفتاری که آن ناباوران با فرزند عزیزش داشتند، آگاه شد. در این حال حضرت، خدای را سپاس فرمود، آنگاه روی مبارک به برخی

۱. سوره احقاف، آیه ۲۵.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

از حاضرین از شیعیان خویش نموده و فرمود:
 آیا می‌دانید به همسر حضرت رسول خدا ﷺ، ماریه قبطیه چه تهمتی
 زدند؟ و به هنگام ولادت فرزندش ابراهیم بن رسول الله ﷺ چه
 افتزایی به او بستند؟
 آنگاه این قضه را با همه تفصیلهش بیان فرمود.^۱

در کتاب «الثاقب فی المناقب» آمده است: علی بن عبیده گوید:

حکیمه، دختر امام کاظم ﷺ فرمود:

نزدیک زایمان خیزران، همسر امام رضا ﷺ بود، من و قابله‌ای در اتاق
 خیزران حضور داشتیم، امام رضا ﷺ درب آن را بر روی ما بست. شب
 هنگام، درد زایمان خیزران شدید شد، از طرفی چراغ اتاق هم خاموش
 شد، ما از این امر ناراحت شدیم، ولی دیری نپایید که چهره ماه امام
 جواد ﷺ طلوع نمود و اتاق را غرق در نور نمود.

به مادرش گفتم: خداوند تو را از نور چراغ بی‌نیاز نمود.
 آن نوزاد مبارک در تشتی نشست و جسم نازینش را پرده نازکی
 همچون تور پوشانده بود.

بامدادان امام رضا ﷺ تشریف‌فرما شد، او را در گهواره‌ای گذاشت و به
 من فرمود:

مواظب او باش و از کنار گهواره دور نشو!

حکیمه گوید: من به پرستاری آن حضرت مشغول بودم، وقتی سه
 روزه شد، چشمانش را به سوی آسمان نمود و نگاهی به طرف چپ و
 راست خود افکند و فرمود:

أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأنَّ محمداً عبده ورسوله.

۱. دلائل الإمامة: ۳۸۴ ح ۲، بحار الأنوار: ۸/۵۰ ضمن ح ۹. نظیر این روایت را ابن شهر آشوب در «المناقب»
 ۳۸۷/۴ آورده است.

گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، یکتاست و شریکی ندارد و به راستی حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست.

من از این امر در شگفت شده و از ترس بدنم لرزید، برخاستم و به خدمت امام رضا علیه السلام آمده و عرض کردم: امر شگفتی از این مولود دیدم.
فرمود:

چه دیدی؟ عرض کردم: این کودک همین الآن چنین و چنان نمود.
امام رضا علیه السلام تبسمی نمود و فرمود: از این پس شگفتیهایی زیادی از او خواهی دید.^۱

باز در همان کتاب می‌خوانیم: محمد بن [ابو] علاء گوید:

از قاضی القضاة، یحیی بن اکثم شنیدم، پس از آن که تلاش زیادی نموده و با او مناظره کرده و به گفت‌وگو پرداختم و به او مهربانی نموده و هدایایی برای او فرستادم؛ از او در مورد علوم آل محمد صلی الله علیه و آله پرسیدم. او گفت: می‌گویم به شرط آن که تا من زنده هستم آن را کتمان نمایی، پس از مرگ من، هر طور که دلت می‌خواهد، انجام بده.

روزی در شهر مدینه، وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم تا به طواف قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول شوم، در این حال، محمد بن علی الجواد علیه السلام را دیدم که به طواف قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مشغول است. من با آن حضرت در مورد مسایلی که داشتم مناظره کردم و حضرت همه را پاسخ داد. عرض کردم: سوگند به خدا! می‌خواهم از مسأله‌ای بپرسم، ولی به خدا! از شما خجالت می‌کشم.

فرمود:

إني أخبرك بها قبل أن تخبرني وتسألني عنها، تريد أن تسألني عن الإمام.

اینک من، پیش از آن که تو بپرسی، تو را از آن پرسش آگاه می‌نمایم،
می‌خواهی در مورد امام بپرسی.
عرض کردم: سوگند به خدا! پرسش من همین بود.
فرمود: امام من هستم.

عرض کردم: نشانه و علامت آن چیست؟
در این هنگام، عصایی که در دست آن حضرت بود به سخن درآمد و
گفت:

إِنَّ مَوْلَايَ إِمَامَ هَذَا الزَّمَانِ، وَهُوَ حِجَّةُ اللَّهِ.

به راستی که مولای من، امام این زمان و حجّت خداوند است.^۱

باز در همان منبع و نیز در کتاب «اختصاص» منسوب به شیخ مفید^(ع) ۴/۱۱۰۳

آمده است: علی بن خالد (که دارای مذهب زیدی بود)، گوید:

من در سامراء در محلهٔ عسکر بودم، شنیدم که شخصی را از ناحیهٔ شام
دستگیر کرده، به زنجیر بسته و در آنجا زندانی نموده‌اند. می‌گفتند: (از
حق خبر می‌دهد (و ادّعایی دارد)).

من خودم را به زندان رساندم و از دربانان اجازه گرفته و وارد اتاق او
شدم، متوجه شدم که او دارای فهم و عقل است.

گفتم: فلانی! قصهٔ تو چیست؟

گفت: من یکی از ساکنین شام هستم، همواره در مکانی که سر مطهر
امام حسین^(ع) را نصب کرده بودند، به عبادت خدای متعال مشغول بودم،
شبی رو به محراب مشغول ذکر بودم، ناگاه شخص بزرگواری را در برابر
خود دیدم، نگاهش کردم. او به من فرمود:

برخیز! من برخاستم، او اندکی با من راه رفت، ناگاه دیدم در مسجد کوفه

هستم، به من فرمود: آیا این مسجد را می‌شناسی؟

۱. الثاقب فی المناقب: ۵۰۸ ح ۱ (در این منبع آمده: او حجّت خدا بر مردم است)، بحار الأنوار: ۶۸/۵۰ ح ۲۶.

تظیر این روایت را ابن شهر آشوب در «المناقب: ۳۹۳/۴ و ۳۹۴» آورده است.

عرض کردم: آری، این مسجد کوفه است.

او در آن مسجد مشغول نماز شد، من نیز به همراه او نماز خواندم،
 آنگاه از آنجا بیرون رفت، من نیز به همراه او بیرون رفتم و اندکی باهم راه
 رفتیم، ناگاه دیدم در مکه هستیم، او کعبه را طواف می نمود، من نیز
 مشغول طواف شدم.

آنگاه بیرون آمد و اندکی راه رفتیم، ناگاه دیدم من در شام، در همان
 جایی که مشغول عبادت بودم، هستم و آن شخص از دیدگانم غایب شد و
 من از آنچه دیده بودم در شگفت و ترس بودم.

سال دیگر فرا رسید، باز آن شخص بزرگوار را همان جا دیدم،
 خوشحال شدم، مرا خواست و من پاسخ دادم و همانند سال پیش مرا به
 آن مکان های مقدس سیر داد و سرانجام به شام بازگرداند.

هنگام جدایی فرا رسید، به او عرض کردم: سوگند به حق کسی که این
 توانایی را به تو ارزانی نموده، تو کیستی؟
 وی لختی سر مبارک خویش را به پایین انداخت، آنگاه نگاهی به من
 کرده و فرمود:

أنا محمد بن علي بن موسى عليه السلام.

من محمد بن علی بن موسی هستم.

این خبر شایع شد و به گوش محمد بن عبدالملک زیات، وزیر معتصم
 رسید، وی عده ای از مأموران خود را برای دستگیری من فرستاد، آنان مرا
 با زنجیرهای آهنین بسته، و به سوی عراق روانه کردند، و همان گونه که
 می بینی مرا زندانی کرده و به ادعای محال متهم ساخته اند.

به او گفتم: آیا می خواهی این جریان را به محمد بن عبدالملک برسانم؟
 گفت: آری، برسان.

من قصه او را نوشته و جریان را توضیح داده و طی نامه ای به محمد بن

عبدالملک دادم.

وزیر، در پشت ورقه نوشت: به او بگو: کسی که تو را در یک شب از شام به سوی کوفه و از کوفه به مدینه و از آنجا به مکه و از آنجا به شام سیر داده از این زندان خلاص نماید.

من از این پاسخ ناراحت شده و غمگین گشتم، و دلم به حال آن بنده خدا سوخت و با حزن و اندوه بازگشتم. فردا صبح به طرف زندان رفتم تا او را به صبر و رضا و ادارم، جمعیت زیادی از مردم، به همراه عده‌ای از لشکریان، زندانبانان و پاسبانان را دیدم که ترس و وحشت بر وجود آنان حاکم بود، از حال آنان پرسیدم.

گفتند: آن زندانی را که از شام آورده بودند، شب گذشته مفقود شده و معلوم نیست به زمین رفته یا پرنده‌ای او را ربوده است.

وقتی علی بن خالد این صحنه را می‌بیند، به امامت امام جواد علیه السلام معتقد می‌شود و اعتقاد نیکویی پیدا می‌کند.^۱

۵/۱۱۰۴ باز در همان کتاب آمده است: علی بن اسباط گوید:

همراه امام جواد علیه السلام از کوفه خارج شدم، حضرت سوار بر الاغی بود، در بین راه، گله گوسفند عبور می‌کرد، گوسفندی از گله جدا شده و به سوی حضرت آمد، آن گوسفند نزدیک حضرت رسید و صدایی کرد. امام جواد علیه السلام آن را نگه داشت و به من دستور داد تا چوپان را احضار نمایم.

من فرمان مولایم را انجام دادم، وقتی چوپان آمد، امام جواد علیه السلام به او فرمود:

۱. الثاقب فی المناقب: ۵۱۰ ح ۲. این روایت به صورت اختصار در «صراط المستقیم» ۲/ ۲۰۰ ح ۶۶ نقل شده است. و همچنین در کشف الغمّة: ۳۵۹/۲، المناقب: ۳۹۸/۳ و بحار الأنوار: ۳۸۷/۵۰ ح ۳ (با اندکی تفاوت) نقل گردیده است.

ای چوپان! این گوسفند از تو شکایت می‌نماید و گمان می‌کند که در دوشیدن شیر به آن ستم می‌نمایی، شب هنگام وقتی نزد صاحبش باز می‌گردد شیر ندارد، از ستم بر او دست بردار و گر نه دعا می‌کنم تا خداوند عمرت را کوتاه کند.

چوپان گفت: «گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و به راستی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است و تو وصی و جانشین پیامبری»، از شما می‌خواهم بفرمایید از کجا متوجه این امر شدید؟
امام جواد علیه السلام فرمود:

نحن خزّان الله علی علمه، و غیبه و حکمته، و أوصیاء أنبیائه، و عباد مکرمون.^۱

ما خزانه داران دانش، غیب و حکمت خدا هستیم، ما اوصیای پیامبران او و بندگان ارجمند هستیم.

باز در همان کتاب آمده است: حسن بن علی از پدرش علی نقل می‌کند که گوید:

شخصی نزد امام جواد علیه السلام آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من از دوستان شما هستم، پدرم در اثر مرگ ناگهانی از دنیا رفت، او دارای هزار دینار بود، من از محل اموال او اطلاعی ندارم و اهل و عیال زیادی دارم، اینک مرا بی‌نیاز نمایید.
امام جواد علیه السلام فرمود:

إذا صلیت العشاء الآخرة فصلّ علی محمد و آل محمد مائة مرّة، فإنّ أباک یأتیک ویخبرک بأمر المال؛

وقتی نماز عشا را خواندی صد مرتبه بر محمد و آل محمد علیهم السلام صلوات فرست، پدرت (به خواب تو) می‌آید و محل اموالش را به تو می‌گوید.

آن شخص دستور امام علیه السلام را انجام داد، شب در عالم خواب پدرش را دید، او گفت: فرزندم! اموالم در فلان مکان است، بردار.

او در عالم خواب به آن مکان رفت و هزار دینار را برداشت و پدرش ایستاده بود، گفت: فرزندم! اینک نزد فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و به او خبر بده که تو این اموال را برداشتی و من تو را راهنمایی کردم، چرا که آن حضرت به من امر فرمود.

آن مرد آمد و جریان را خدمت امام جواد علیه السلام رساند و عرض کرد: حمد و سپاس خدایی را که تو را گرامی داشته و برگزید.^۱

۷/۱۱۰۶ باز در همان منبع آمده است: ابو صلت هروی گوید:

در مجلس امام جواد علیه السلام حضور پیدا نمودم، در این محفل، گروهی از شیعیان و دیگران نیز حضور داشتند، شخصی برخاست و عرض کرد: آقای من! قربانت کردم.

پیش از آن که سخنش را ادامه دهد امام جواد علیه السلام فرمود:

نماز را شکسته نخوان، و بنشین.

آنگاه شخص دیگری برخاست و گفت: مولای من! قربانت کردم.

باز پیش از آن که سخنش را ادامه دهد امام جواد علیه السلام فرمود:

اگر کسی را پیدا نکردی، آن را به آب بیانداز که به اهلش می‌رسد.

او نیز نشست، وقتی مجلس تمام شد و همه رفتند عرض کردم:

قربانت کردم، آقای من! چیز شگفت انگیزی دیدم؟! فرمود:

آری، در مورد آن دو مرد می‌پرسی؟

عرض کردم: آری، ای سرور من!

امام جواد علیه السلام فرمود: شخص اول برخاست تا در مورد کشتیبان بپرسد که



آیا می‌تواند در کشتی نمازش را شکسته بخواند.

عرض کردم: لا یَقْصُر، لَأَنَّ السَّفِينَةَ بِمَنْزِلَةِ بَيْتِهِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا.

نه، شکسته نخواند، زیرا کشتی به منزله خانه اوست و از آن خارج نمی‌شود. و آن دیگری برخاست تا بپرسد در صورتی که مستحقی از شیعیان ما پیدا نکند، زکات مالش را به چه کسی بدهد؟

عرض کردم: إِنْ لَمْ تَجِدْ أَحَدًا مِنَ الشَّيْعَةِ فَارْمِ بِهَا فِي الْمَاءِ، فَإِنَّهَا تَصِلُ إِلَى أَهْلِهَا.

اگر نتوانستی کسی از شیعیان ما را پیدا کنی، زکات مالت را به آب بینداز که به اهلش می‌رسد.^۱

۸/۱۱۰۷ باز در همان منبع آمده است: اسماعیل بن عباس هاشمی گوید:

روزی خدمت امام جواد^{علیه السلام} شرفیاب شده و از تنگی زندگی خود شکوه نمودم.

حضرت، سجاده خویش را بلند نمود و از میان خاک شمش طلایی برداشت و به من داد. من شمش طلا را به بازار برده و به صراف دادم، در آن شانزده مثقال طلای خالص بود.^۲

۹/۱۱۰۸ در «تفسیر عیاشی» می‌نویسد: علی بن عباس^۳ گوید:

من عازم مصر بودم، پیش از سفرم به مدینه رفته و خدمت امام جواد^{علیه السلام} شرفیاب شدم، در آن موقع آن حضرت پنج ساله بود، من با دقت به حضرت می‌نگریستم تا وقتی به مصر رفتم قد و قامت حضرتش را به یارانم توصیف نمایم.

۱. الثاقب فی المناقب: ۵۲۳ ح ۶.

۲. الثاقب فی المناقب: ۵۲۶ ح ۱۲. این روایت در الخرائج: ۳۸۳/۱ ح ۱۲، کشف القمّة: ۳۶۸/۲ و بحار الأنوار: ۴۹/۵۰ ح ۲۶ نیز نقل شده است.

۳. به نظر می‌رسد که اشتباهی رخ داده، چرا که راوی این حدیث «علی بن اسباط» است، چنانچه در منابع دیگر نیز چنین آمده است.

در این هنگام امام جواد علیه السلام نگاهی به من کرد و فرمود:

يا علي! إن الله أخذ في الإمامة، كما أخذ في النبوة.

ای علی! خداوند متعال، امامت را انتخاب نموده؛ همچنان که پیامبری را برگزیده.

(و این آیه را قرائت فرمود): ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾^۱؛

«و هنگامی که به بلوغ و قوت رسید ما حکم (نبوت) و دانش را به او دادیم».

و (آیه دیگری را قرائت) فرمود: ﴿وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۲؛

«و ما فرمان (نبوت) را در کودکی به او دادیم».

فقد يجوز أن يعطي الحكم ابن أربعين سنة، ويجوز أن يعطيه الصبي؛

پس به راستی جایز است که خداوند حکم نبوت و امامت را به انسان چهل

ساله عطا کند، همچنان که رواست آن را به کودکی نیز عطا فرماید.^۳

در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: ۱۰/۱۱۰۹

حکیمه، دختر امام کاظم علیه السلام گوید: نزدیک زایمان خیرزان، مادر امام

جواد علیه السلام بود، امام رضا علیه السلام مرا خواست و فرمود:

يا حكيمة! إحضري ولادتها.

ای حکیمه! هنگام زایمان خیرزان است نزد او بمان.

آنگاه مرا به همراه قابله به اتاق راهنمایی کرد، و چراغی برای ما روشن

نمود و در را به روی ما بست.

شب هنگام، وقتی درد زایمانش شدید شد، در برابرش تشتی بود، در

همان حال چراغ اتاق خاموش شد، ما از این امر ناراحت شدیم، ولی

دیری نپایید که چهره ماه امام جواد علیه السلام طلوع نمود و وجود نازنین آن

حضرت در تشت قرار گرفت، پرده نازکی به شکل لباس بر تن داشت که

۱. سوره یوسف، آیه ۲۲.

۲. سوره مریم، آیه ۱۲.

۳. بحار الأنوار: ۲۰/۵۰ ح ۶ و ۳۷ ح ۱. نظیر این روایت در الخرائج: ۱/۲۸۴ ح ۱۴ نقل شده است.

از آن نور می درخشید و اتاق را روشن نمود من او را برداشته و در بغلم نشاندم و این پرده نازک را از او برداشتم.

امام رضا علیه السلام تشریف فرما شد و درب را گشود، ما او را آماده کرده بودیم، آن حضرت او را گرفت و در گهواره‌ای گذاشت و به من فرمود:
یا حکیمه! إلزمی مهده.

ای حکیمه! مواظب او باش و از کنار گهواره‌اش دور نشو.

حکیمه گوید: من به پرستاری آن حضرت مشغول بودم، وقتی سه روزه شد، چشمانش را به سوی آسمان نمود و نگاهی به طرف چپ و راست افکند و فرمود:

أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمداً رسول الله؛

گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و به راستی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست

من از این امر در شگفت شده و با تریس برخواستم و به خدمت امام رضا علیه السلام آمده و عرض کردم: امر شگفتی از این مولود شنیدم. فرمود:

چه شنیدی؟ من جریان را تعریف کردم.

حضرت فرمود: یا حکیمه! ما ترون من عجائبه أكثر.

ای حکیمه! از این پس، شگفتیهای زیادی از او خواهی دید.^۱

در دو کتاب ارزشمند «اعلام الوری» و «ارشاد» آمده است:

معمر بن خلاد گوید: در محضر امام رضا علیه السلام بودم که مواردی چند از علامات امام را بیان نمود، آنگاه فرمود:

چه نیازی به این علامات دارید؟ این فرزندم ابو جعفر علیه السلام است که جانشین خودم نموده و در مکانم قرار دادم.

۱. المناقب: ۳۹۴/۲، بحار الأنوار: ۱۰/۵۰ ح ۱۰. نظیر این روایت در ص ۷۰۸ ح ۲ همین مجلد گذشت.

حضرت سخن خود را ادامه داد و فرمود:

إِنَّا أَهْل بَيْتٍ يَتَوَارَثُ أَصَاغِرْنَا أَكْبَرْنَا الْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ.

ما خاندانی هستیم که کوچکترهایمان از بزرگترهایمان به طور مساوی بی‌کم و کاست، ارث می‌برند.^۱

در «عیون المعجزات» می‌نویسد: کلیم بن عمران گوید:

به امام رضا علیه السلام عرض کردم: دعا کنید تا خداوند فرزندی برای شما عنایت فرماید. حضرت فرمود:

تنها یک فرزند برای من روزی می‌شود و او از من ارث می‌برد.
وقتی امام جواد علیه السلام متولد شد، امام رضا علیه السلام به یارانش فرمود:
قد ولد لي شبيه موسى بن عمران، فالحق البحار، وشبيه عيسى بن
مريم قدسست أم ولدته، قد خلقت طاهرة مطهرة.

فرزندی برای من متولد شد که همانند موسی بن عمران است که دریاها را
می‌شکافت و همانند عیسی بن مریم است که مادر پاکیزه‌ای دارد، به راستی
که پاک و پاکیزه آفریده شده است.
آنگاه امام رضا علیه السلام فرمود:

يقتل غضباً فيبكي له وعليه أهل السماء، ويفضّب الله تعالى علي
عدوه وظالمه، فلا يلبث إلا يسيراً حتى يعجل الله به إلى عذابه
الأليم وعقابه الشديد.

این فرزندم از روی ستم و خشم کشته می‌شود، اهل آسمان بر او می‌گریند،
و خداوند متعال بر دشمن ستمگرش غضب می‌نماید و اندکی نمی‌گذرد
که خداوند او را به عذاب دردناک و کیفر شدید خود گرفتار می‌نماید.

امام رضا علیه السلام تمام شب را در کنار گهواره فرزندی که می‌نشست و بر او
لالایی می‌خواند.^۲

۱. إعلام الوری: ۹۳/۲، الإرشاد: ۳۱۸، بحار الأنوار: ۲۱/۵۰ ح ۹.

۲. بحار الأنوار: ۱۵/۵۰ ح ۱۹.



۱۳/۱۱۱۲ علی بن مهزیار - یار باوفای امام جواد علیه السلام - گوید:

از شهر اهواز نامه‌ای به خدمت مولایم امام جواد علیه السلام نوشته و از کثرت زلزله در آن شهر به خدمتش شکوه نموده، عرض کردم: آیا اجازه می‌فرمایید از آن شهر خارج شویم؟
حضرت در پاسخ مرقوم فرمودند:

لا تتحولوا عنها، وصوموا الأربعاء والخميس والجمعة واغتسلوا
وطهروا ثيابكم وأبرزوا يوم الجمعة، وادعوا الله، فإنه يدفع عنكم.
از شهر خارج نشوید، بلکه سه روز چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرید و روز جمعه غسل کنید و پاکیزه‌ترین لباسهای خود را بپوشید و بیرون روید و به سوی خداوند دعا کنید که خداوند زلزله را از شما دفع می‌نماید.

می‌گوید: ما طبق دستور مولایمان عمل نمودیم و زمین آرام گرفت.^۱

۱۴/۱۱۱۳ در کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام» می‌نویسد: بزنی گوید:

نامه‌ای از سوی امام رضا علیه السلام به فرزندش امام جواد علیه السلام ابلاغ شده بود که بر فرزندش خواندم، در آن نامه آمده بود:

يا أبا جعفر! بلغني أنّ الموالي إذا ركبت أخرجوك من الباب
الصغير، وإتّما ذلك من بخل بهم ثلثاً ينال منك أحد خيراً، فأسألك
بحقّي عليك لا يکن مدخلك ومخرجك إلا من الباب الكبير، وإذا
ركبت فليکن معك ذهب وفضّة، ثمّ لا يسألك أحد إلا أعطيته.

ای ابا جعفر! باخیر شدم که غلامان به هنگام بیرون رفتنت، تو را از درب کوچک بیرون می‌برند و این به جهت بخلی است که آنان دارند و دوست دارند از دست تو خیری به کسی نرسد. به خاطر حقّی که بر تو دارم! می‌خواهم ورود و خروج تو جز از درب عمومی نباشد، وقتی خواستی

۱. علل الشرائع: ۲/۵۵۵ ح ۶ (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: ۱۵۰/۹۱ ضمن ح ۸ و ۱۰۱/۵۰ ح ۱۴.



بیرون روی به همراهت طلا و نقره بردار، و هر که از تو درخواست کمک نمود، به او احسان کن.

اگر از عموهایت خواستند که به آنان کمک نمایی کمتر از پنجاه دینار نده، و زیاد هم بخشیدی اختیار با توست و اگر از عمه‌هایت کمک خواستند کمتر از بیست و پنج دینار نده و زیاد هم بخشیدی اختیار با توست، و این بدین جهت است که می‌خواهم خداوند مقام تو را بلند فرماید. در راه خدا انفاق کن و نترس که از ناحیه صاحب عرش گرفتار فقر و تنگدستی شوی.^۱

۱۵/۱۱۱۴ علامه مجلسی رحمته در «بحار الأنوار» می‌نویسد: حسن بن شَمون گوید: نامه‌ای را که امام جواد علیه السلام به دستخط مبارک خود برای علی بن مهزیار نوشته بود، خواندم. در آن نامه آمده بود:

[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ]، يَا عَلِيُّ! أَحْسَنَ اللَّهُ جِزَاكَ، وَأَسْكَنَكَ جَنَّتَهُ، وَمَنَعَكَ مِنَ الْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَحَشَرَكَ اللَّهُ مَعَنَا. يَا عَلِيُّ! قَدْ بَلَوْتُكَ وَخَيَّرْتُكَ فِي النَّصِيحَةِ وَالطَّاعَةِ وَالخِدْمَةِ وَالتَّوْقِيرِ وَالْقِيَامِ بِمَا يَجِبُ عَلَيْكَ، فَلَوْ قُلْتُ: إِنِّي لَمْ أَرْ مِثْلَكَ لَرَجَوْتُ أَنْ أَكُونَ صَادِقًا، فَجِزَاكَ اللَّهُ جَنَّتَاتِ الْفِرْدَوْسِ نَزْلًا. فَمَا خَفِيَ عَلَيَّ مَقَامُكَ وَلَا خَدَمْتُكَ فِي الْحَرِّ وَالْبَرْدِ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَأَسْأَلُ اللَّهَ إِذَا جَمَعَ الْخَلَائِقَ لِلْقِيَامَةِ أَنْ يَحْبُوكَ بِرَحْمَةِ تَغْتَبِطُ بِهَا، إِنَّهُ سَمِيعُ الدَّعَاءِ.^۲

[بنام خداوند بخشنده مهربان]، ای علی! خداوند به تو جزای نیکو دهد، و تو را در بهشت خود جای داده و از رسوایی دنیا و آخرت حفظ کرده و با ما محشور نماید.

ای علی! به راستی که تو را آزمودم و تو را برای نصیحت، اطاعت، خدمت، بردباری و انجام وظایفی که به عهده داری، برگزیدم، اگر بگویم: من همانند

۱. عمون أخبار الرضا علیه السلام: ۷/۲ ح ۲۰، بحار الأنوار: ۱۰۲/۵۰ ح ۱۶ و ۱۲۱/۹۶ ح ۲۴.

۲. بحار الأنوار: ۱۰۵/۵۰ ذیل ح ۲۲.

تو را سراغ ندارم، امیدوارم که در این گفته راستگو باشم، خداوند پاداش تو را سکونت در بهشت برین قرار دهد.

مقام تو در نزد من و نیز خدمت تو برای من در گرما و سرما و شب و روز، بر من پنهان نیست، از خداوند متعال می‌خواهم در روز قیامت که همه خلائق را جمع می‌نماید، تو را عنایتی از رحمتش دهد که همه خلائق برای مقام والای تو غبطه بخورند، که او شنونده دعاست.

در کتاب «مقتضب الأثر» می‌نویسد: مغیره بن محمد مهلبی گوید: یکی از شعرای نامی، بنام عبدالله بن ایوب خریبی، اخلاص تامی نسبت به امام رضا علیه السلام داشت.

وی اشعاری را پس از شهادت امام رضا علیه السلام سروده - البته ما همه اشعار را نقل نمی‌کنیم، بلکه آنچه اینجا مورد نیاز است، می‌آوریم - او در آن اشعار امام جواد علیه السلام را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید:

يا بن الذبيح ويا بن عراق الثرى	طابت أرومته وطاب عروقا
يا بن الوصي وصي أفضل مرسل	أعني النبي الصادق المصدوقا
ما لفت في خرق القوابل مثله	أسد يلف مع الخريق خريقا
يا أيها الحبل المتين متى أعذ	يوماً بعقولة أجده وثيقا
أنا عائذ بك في القيامة لائذ	أبغي لديك من النجاة طريقا
لا يسبقني في شفاعتكم غداً	أحد فلست بحبكم مسبقا
يا بن الثمانية الأئمة غربوا	وأبسا الثلاثة شرّقوا تشريقا
إنّ المشارق والمغرب أنتم	جاء الكتاب بذالكم تصديقا

ای فرزند اسماعیل ذبیح! و ای فرزند رگه‌ها و ریشه‌های زمین! که اصل و ذات و رگ‌های تو پاک گردید.

ای فرزند جانشین بهترین پیامبران؛ یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله که راستگو و تصدیق شده است.

تاکنون قابله‌ها مانند او را در خرقة نیبچیده‌اند، شیری که از شجاعت، طعمه



خویش را به طعمه دیگری می‌پیچید.

ای ریسمان محکم و استوار! هر زمان که به آستانه خانه‌ات فرود آمده و به ریسمان محکمت چنگ زنی آن را محکم و قابل اطمینان می‌یابم.

من در روز رستاخیز به تو پناه می‌آورم و در پناه تو هستم؛ و راه نجات را از طریق تو می‌جویم.

فردای قیامت، برای شفاعت شما از من، کسی پیشی نخواهد گرفت؛ چرا که از من در محبت شما سبقت گرفته نشده است.

ای فرزند پیشوایان هشتگانه‌ای که غروب کردند! و ای پدر بزرگوار سه امام همایی که ظاهر خواهند شد!^۱

به راستی که شرق و غرب جهان شما هستید، و کتاب خداوند نیز این را برای شما تصدیق نموده است.^۲

موعظه و اندرزی از امام جواد علیه السلام: (امام جواد علیه السلام در یک سخن زیبایی می‌فرماید):

کیف یضیع من الله کافله؟ و کیف ینجو من الله طالبه؟ و من انقطع
إلی غیر الله و کله الله إلیه، و من عمل علی غیر علم [ما] أفسد
أكثر مما یصلح.^۳

چگونه ضایع می‌شود، کسی که خداوند کفیل اوست؟

و چگونه نجات پیدا می‌کند کسی که خداوند در جست و جوی و تعقیب

اوست! هر کس به غیر خدا دل ببندد، خداوند او را به آن واگذارد.

هر کس بدون دانش کاری را انجام دهد، خرابکاری او از اصلاحش بیشتر می‌شود.

۱. علامه مجلسی رحمته الله علیه می‌فرماید: منظور از غروب «هشتگانه» شاید کنایه از وفات و شهادتشان می‌باشد، همان گونه که منظور از «تشریح سه گانه» کنایه از ظهور آن بزرگواران است. یا این که در معرض ظهور هستند. و «تفریب» کنایه از سکونت غالب آنان یا ولادتشان در شهرهای حجاز و یثرب است، که این شهرها نسبت به عراق در بخش غربی واقع هستند.

۲. مقتضب الأثر: ۵۰ و ۵۱. بحار الأنوار: ۳۲۵/۴۹ ح ۷.

۳. بحار الأنوار: ۳۶۴/۷۸ ح ۵.

بخش دوازدهم



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قطره‌ای از دریای فضایل و مناقب
پیشوای دهم، نور درخشان، ماه تابان
صاحب شرف، کرامت، شکوه و بزرگواری

حضرت علی بن محمد، امام هادی

صلوات الله علیه



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

طبری در کتاب «الثاقب فی المناقب» در بخش معجزات امام

۱/۱۱۱۶

هادی علیه السلام در مورد زنده کردن مردگان، می نویسد:

ابراهیم بن بلطون از پدرش نقل می کند که گفت: من یکی از دربانان متوکل بودم، روزی پنجاه غلام از ناحیه خزر به او هدیه شد، او به من دستور داد تا آنها را تحویل گرفته و با آنان به نیکویی رفتار نمایم.

یکسال از این ماجرا گذشت، روزی من در دربار متوکل بودم که ناگاه امام هادی علیه السلام وارد شد، وقتی حضرت در جایگاه خود نشست، متوکل به من دستور داد که غلامان را وارد مجلس نمایم.

من دستور او را اجرا نمودم، وقتی آنان وارد شده و چشمشان به امام هادی علیه السلام افتاد، همگی به سجده افتادند.

چون متوکل این صحنه را دید، نتوانست خود را کنترل کند و (از ناراحتی) خود را کشان کشان حرکت داد و پشت پرده پنهان شد، آنگاه امام هادی علیه السلام برخاست و از دربار خارج شد.

وقتی متوکل متوجه شد که امام علیه السلام مجلس را ترک فرمود، از پشت پرده بیرون آمد و گفت: وای بر تو ای بلطون! این چه رفتاری بود که غلامان انجام دادند؟

گفتم: سوگند به خدا! من نمی دانم؟



گفت: از آنان بپرس.

من از غلامان پرسیدم: این چه کاری بود که کردید؟
گفتند: این آقای که در اینجا حضور داشت، هر سال نزد ما می‌آید و ده
روز کنار ما می‌ماند و دین را برای ما عرضه می‌کند، او جانشین پیامبر
مسلمانان است.

وقتی متوکل از این جریان با خبر شد، دستور داد همه غلامان را از دم
تیغ گذرانده و به قتل برسانم.

من نیز فرمان او را اطاعت کرده و همه آنها را کشتم (۱۱)

شامگاهان خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم، دیدم خادمش کنار
درب ایستاده و به من نگاه می‌کند، وقتی مرا شناخت گفت: وارد شو!
من وارد شدم، دیدم امام هادی علیه السلام نشسته، رو به من کرد و فرمود:

ای بلطون! با آن غلامان چه کردند؟

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! سوگند به خدا! همه آنها را کشتند.

حضرت فرمود: همه آنها را کشتند؟

عرض کردم: آری، سوگند به خدا!

حضرت فرمود: اَتَحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟ آیا دوست داری آنها را ببینی؟

عرض کردم: آری، ای فرزند رسول خدا!

امام هادی علیه السلام با دست مبارکش اشاره فرمود که: پشت پرده وارد شو!

من وارد شدم، ناگاه دیدم همه آن غلامان نشسته‌اند، در برابر آنان

میوه‌هایی است که مشغول خوردن آنها هستند.^۱

باز نویسنده مزبور در بخش معجزات امام هادی علیه السلام در مورد ریگها و

سنگها، می‌نویسد: ابو هاشم جعفری گوید:

همراه مولایم امام هادی علیه السلام در سامرا برای استقبال عده‌ای از واردین،

به بیرون شهر رفتیم، ورود آنان تأخیر افتاد، به همین جهت، زیر انداز زین اسب را کناری فرش کردند تا حضرتش روی آن بنشیند، من نیز از مرکبم پایین آمده و در برابر حضرتش نشستم.

امام علیه السلام برای من سخن می فرمود، من از تنگدستی گله کردم. حضرت با دست مبارکش به ریگهایی که در آنجا بود، اشاره کرد و مشتی از آن را به من عنایت نموده و فرمود:

إتسع بهذا يا أباهاشم! واكتم ما رأيت.

ای ابا هاشم! با اینها زندگی خود را وسعت بده، و آنچه دیدی پنهان کن.

وقتی برگشتیم آن را با خود آوردم، چون دقت کردم دیدم طلای سرخی که همانند آتش فروزان است.

زرگری را به خانه ام دعوت کردم و گفتم: این ریگ های طلا را برای من ذوب کن و در قالب بریز. او انجام داد و گفت: طلایی بهتر از این ندیده ام، این طلا به شکل ریگ است، از کجا آورده ای؟ از این باشگفت تر ندیده ام. (به جهت کتمان این امر به او) گفتم: این چیزی است که از روزگار دیرین پیرزنان ما، برای ما ذخیره کرده اند.^۱

۳/۱۱۱۸ باز در همان منبع آمده است: ابو هاشم جعفری گوید:

سالی که «بغا» - یکی از فرماندهان متوکل - به مکه سفر کرده بود، من نیز به حج مشرف شدم، وقتی به مدینه رسیدم، به منزل امام هادی علیه السلام رفتم، دیدم حضرتش سوار بر مرکب شده و به استقبال «بغا» می رود، سلام کردم، فرمود:

اگر می خواهی با ما بیا.

۱. الثاقب فی المناقب: ۵۳۲ ح ۱، بحار الأنوار: ۱۳۸/۵۰ ح ۲۲. نظیر این روایت را راوندی در «الخراسنج»؛ ۶۷۳/۲ ح ۳ آورده است.

من به همراه حضرتش به راه افتادم و از مدینه خارج شدیم، وقتی به بیرون شهر رسیدیم حضرت متوجه غلامش شد و فرمود:

برو ببین اوایل لشکر می‌رسد یا نه؟
 آنگاه رو به من کرد و فرمود:
 أنزل بنا يا أباهاشم؛ ای اباهاشم! با ما فرود آی.

من فرود آمدم، می‌خواستم چیزی از حضرتش بپرسم، ولی خجالت می‌کشیدم و از خجالت پایی جلو و پایی عقب می‌گذاشتم. حضرت با تازیانه‌اش در روی زمین نقش انگشتر سلیمان را کشید، دیدم در آخرین حروفش نوشته شده: «بگیر»، و در دیگری نوشته شده: «کتمان کن»، و در سوومی نوشته شده: «ببخش». آنگاه با تازیانه‌اش آن را کند و به من داد.

وقتی نگاه کردم دیدم شمس نقره خالصی است که معادل چهارصد مثقال نقره دارد.

عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! به راستی که سخت نیازمند بودم، می‌خواستم از حضرتت درخواست کنم، ولی خجالت می‌کشیدم و جلو و عقب می‌انداختم، خدا می‌داند که رسالات خویش را کجا قرار دهد. آنگاه سوار شده (و حرکت کردیم).^۱

باز در همان منبع آمده است: حسن بن محمد بن جمهور عمی گوید: از یکی از دربانان متوکل، بنام «سعید صغیر» شنیدم که می‌گفت: روزی نزد سعید بن صالح دربان - که شیعه بود - رفتم، به او گفتم: ای ابا عثمان! من نیز از یاران تو گشتم، و هم عقیده و هم مرام تو شدم. گفت: هیئات! (دور است که تو هم عقیده با ما شوی). گفتم: چرا، به خدا سوگند! من از یاران شما هستم. گفت: چگونه؟





گفتم: از طرف متوکل مأموریت پیدا کردم که امام هادی علیه السلام را تحت نظر گرفته و کنترل کنم.

من طبق مأموریت خود به خانه آن حضرت رفتم، دیدم او در حال نماز است، ایستادم تا نمازش به پایان رسید.

وقتی نمازش را تمام کرد رو به من نموده و با دست شریفش اشاره کرد و فرمود:

یا سعید! لایکف عتی جعفر [- أي المتوکل الملعون -] حتی
یقطع إریاً إریاً، اذهب واعزب؛

ای سعید! این جعفر [- یعنی متوکل ملعون -] دست از من بر نمی دارد تا این
که قطعه قطعه شود، برو از او دوری گزین!

من با ترس و وحشت از خانه آن حضرت بیرون آمدم، چنان رعب و
وحشت وجود مرا فرا گرفت که قابل توصیف نیست، وقتی به دربار
متوکل رسیدم، صدای شیون و ناله و خجرت مرگ (کسی را) شنیدم، پرسیدم
چه خبر است؟

گفتند: متوکل کشته شده است.

(وقتی این معجزه را از حضرتش دیدم) از عقیده خود برگشته و به
امامت آن حضرت معتقد شدم.^۱

۵/۱۱۲۰ باز در همان منبع آمده است: حسن بن محمد بن علی گوید:

در یکی از روزها شخصی گریه کنان به حضور امام هادی علیه السلام شرفیاب
شد، در حالی که اعضای بدنش از ترس می لرزید به امام علیه السلام عرض کرد:
ای فرزند رسول خدا! حاکم فرزندان مرا متهم به پیروی از شما کرده و
دستگیر نموده است، اینک او را به یکی از پاسبانان خود سپرده و دستور



داده که او را از بالای فلان کوه پرتاب کرده و در زیر همان کوه دفنش کنند.
امام هادی علیه السلام فرمود:

تو چه می‌خواهی؟!

عرض کرد: آقا! آنچه یک پدر مهربان نسبت به فرزندش می‌خواهد.

فرمود: اذهب، فإنَّ إبنك یأتیک غداً إذا أمسیت ویخبرك بالعجب
من إفتراقه.

برو، فردا، به هنگام شب فرزندت می‌آید و در مورد جدایی خویش خبر
شگفت‌انگیزی را به تو خواهد رساند.

آن شخص با خوشحالی از حضور امام هادی علیه السلام مرخص شد، فردا در
واپسین لحظات روز، فرزندش در بهترین حال و زیباترین قیافه آمد، وی
از دیدن فرزندش خوشحال شد و گفت: فرزندم! بگو ببینم چه شده است؟
گفت: پدرجان! فلان پاسبان مرا دستگیر نموده و به پای فلان کوه برد،
ما از دیشب تا حال آنجا بودیم، او مأموریت داشت که امشب را در آنجا
بمانیم و فردا صبح مرا به بالای کوه برده و از آنجا به قبری که در پایین کوه
کنده شده بود، پرت نماید.

برای این مأموریت، چند نفر مأمور به جهت حفظ من گماشته بودند،
من شروع به گریه کردم. ناگاه یک گروه ده نفره با چهره‌های زیبا سر
رسیدند، آنان لباسهای پاک و تمیز بر تن کرده و با عطرهاى خوشبو خود
را خوشبو نموده بودند، که من تا حال همانند آنان را ندیده بودم. من آنها
را می‌دیدم، ولی مأموران حکومت آنها را نمی‌دیدند، آنها رو به من کرده و
گفتند: (چرا گریه می‌کنی؟) این همه گریه و بی‌صبری [و بیهوده‌گویی و
التماس] برای چیست؟

گفتم: مگر این قبر آماده و این کوه بلند را نمی‌بینید؟ مگر نمی‌بینید که
این مأموران بی‌رحم می‌خواهند مرا از بالای این کوه به آن قبر پرتاب



نموده و در آنجا دفن کنند؟

آنها گفتند: چرا، (می بینیم.) اگر ما آن فردی را که می خواهد تو را از بالای کوه پرت کند، به جای تو، از آن کوه پرت نماییم، می توانی خادم حرم رسول خدا ﷺ شوی؟

گفتم: آری، سوگند به خدا! در این حال آنان برخاسته و به سوی پاسبان رفتند و او را گرفته و به سوی کوه کشیدند، او فریاد می زد؛ ولی مأموران از همکارانش صدای او را نمی شنیدند و متوجه نبودند، آنان او را به بالای کوه برده و از آنجا پرتاب نمودند، تمام مفصلهایش قطعه قطعه شد و به پای کوه رسید، یارانش متوجه شده و به سویش دویدند، شروع به گریه و ضجه نمودند و دست از من برداشتند.

من برخاستم، و آن ده نفر مرا از دست آنان نجات داده و همین الآن نزد تو آوردند، همینک آنان بیرون ایستاده و منتظر من هستند تا به کنار قبر رسول خدا ﷺ رفته و به خدمتگزاری آن حرم باصفا مشغول شوم.

(پدرش اجازه داده و) او (به سوی حرم رسول خدا ﷺ) حرکت کرد. پدرش برخاست و به نزد امام هادی ﷺ آمد، و جریان را گزارش داد، چندی نگذشت که خبر رسید که گروهی، آن پاسبان را گرفته و از بالای کوه پرتاب کرده و یارانش او را در همان قبر دفن کرده اند و آن جوانی که می خواستند در آن قبر دفن کنند، فرار کرده است.

در این هنگام امام هادی ﷺ لبخندی زد و به آن شخص فرمود:

إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ مَا نَعْلَمُ؛

آنچه را که ما می دانیم، آنان نمی دانند.^۱

باز در همان منبع می خوانیم: یکی از دربانان متوکل به نام زرّافه

۶/۱۱۲۱

می‌گوید: روزی مردی شعبده‌باز، از هندوستان نزد متوکل آمد، او در شعبده‌بازی مهارت تامی داشت که تا آن موقع نظیر او دیده نشده بود، خود متوکل نیز شعبده‌بازی را دوست داشت، تصمیم گرفت توسط آن شعبده‌باز امام هادی علیه السلام را شرمنده سازد. به همین جهت، به آن مرد گفت: اگر بتوانی او را شرمنده سازی، هزار دینار به تو جایزه می‌دهم.

روی این تصمیم مجلسی ترتیب داده و امام هادی علیه السلام نیز دعوت شد، مجلس آماده شد، سفره غذا را گسترده و متوکل نشست، من نیز کنار او نشستم، و حضار همه نشستند، امام هادی علیه السلام نیز تشریف فرما شد، سمت چپ حضرت یک پستی بود که روی آن تصویر شیری نقش شده بود، شعبده‌باز کنار همان پستی نشست.

در سفره نان‌های نازکی بود که از قبل آماده کرده بودند، وقتی حضرت دستش را دراز کرد تا نانی بردارد، شعبده‌باز کاری کرد که نان در هوا پرید، حضرت خواست نان دیگری بردارد باز آن مرد، همان کار را کرد، دست به نان سومی گذاشت باز هم نان را به هوا پراند، حاضرین خندیدند.

در این موقع، امام هادی علیه السلام دست مبارکش را به تصویر شیری که در پستی بود، زد و فرمود:

خذیه؛ این مرد را بگیر!

ناگاه شیر نمایان شده و شعبده‌باز را بلعید و به همان جای سابق خود برگشت و در پستی قرار گرفت.

همه حاضرین از این کار در حیرت فرو رفتند، امام هادی علیه السلام برخاست برود، متوکل گفت: از شما درخواست می‌کنم که بنشین و این مرد را برگردان.

امام هادی علیه السلام فرمود:

والله! لاتراه بعدها، [أ] تسلط أعداء الله على أولياء الله!؟



به خدا قسم! دیگر او را نخواهی دید (آنگاه رو به متوکل کرد و فرمود): آیا دشمنان خدا را بر دوستان او مسلط می‌کنی؟

حضرت این بفرمود و از مجلس بیرون رفت، و آن مرد نیز پس از آن دیده نشد.^۱

۷/۱۱۲۲ مسعودی در «مروج الذهب» می‌نویسد: ابو دعامه گوید:

در ایامی که امام هادی علیه السلام در اثر زهر ستم مسموم و بیمار شده بود که عاقبت در اثر همان بیماری به شهادت رسید، به عیادت حضرتش شرفیاب شدم. وقتی پس از عیادت تصمیم گرفتم مرخص شوم، حضرت فرمود:

ای ابا دعامه! به سبب این عیادت، حقی بر من پیدا کردی، نمی‌خواهی با حدیثی تو را شاد و مسرور نمایم؟

عرض کردم: چرا، ای فرزند رسول خدا! به راستی که من چه قدر شایق و نیازمند این لطف شما هستم.

فرمود: پدرم امام جواد علیه السلام از پدرش امام رضا علیه السلام، آن حضرت از پدرش

امام کاظم علیه السلام، آن حضرت از پدرش امام صادق علیه السلام، آن حضرت از پدرش

امام باقر علیه السلام، آن حضرت از پدرش امام سجاد علیه السلام، آن حضرت از پدرش

امام حسین علیه السلام، آن حضرت از پدرش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام

نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: یا علی! بنویس.

عرض کردم: چه بنویسم؟

فرمود: بنویس:

بسم الله الرحمن الرحيم، الايمان ما وقر في القلوب، وصدقته

الأعمال، والإسلام ما جرى على اللسان، وحلت به المناكحة.

بنام خداوند بخشنده مهربان، ایمان چیزی است که در دلها استوار گردد و

اعمال و رفتار شخص آن را تصدیق نماید. و اسلام آن است که فقط بر زبان

جاری گشته و به سبب آن ازدواج حلال شود.

۱. الثاقب في المناقب: ۵۵۵ ح ۱۵. این روایت به صورت اختصار در «الصراف المستقیم»: ۲۰۲/۲ ح ۷ نقل شده است.



ابو دعامة گوید: من عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! سوگند به خدا! نمی‌دانم کدامیک از این دو نیکوترند؟ حدیث یا سلسله سند آن؟
فرمود:

إنها لصحيفة بخط علي بن أبي طالب عليه السلام وإملاء رسول الله صلى الله عليه وآله
نتوارثها صاغراً عن كابر.

همانا این صحیفه‌ای است به خط مبارک علی بن ابی طالب علیه السلام و املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله که برای خاندان ما از بزرگ به کوچک به یادگار مانده است.^۱

۸/۱۱۲۳ قطب راوندی در کتاب «الخرائج» می‌نویسد:

محمد بن حسن بن اشتر علوی گوید: دوران کودکی را می‌گذراندم، به همراه پدرم با عده‌ای از افراد لشکری و کشوری و گروهی از آل ابوطالب و بنی عباس کنار درب متوکل بودیم، مرسوم بود وقتی امام هادی علیه السلام وارد می‌شد همه مردم به احترام آن حضرت از اسب پیاده می‌شدند. یکی از افراد به این امر اعتراض کرد و گفت: چرا ما به خاطر این جوان از مرکب پیاده می‌شویم؟ در حالی که او نه شرافتش از ما بیشتر است و نه از نظر سنی از ما بزرگ‌تر است و نه از ما دانشمندتر است؟ همگی گفتند: آری، سوگند به خدا! دیگر به احترام او از مرکب پیاده نخواهیم شد.

ابو هاشم جعفری رو به آنان کرده و در ردّ سخن آنها گفت: سوگند به خدا! وقتی او را دیدید با کوچکی و خواری پیاده خواهید گشت. دیری نگذشت که امام هادی علیه السلام تشریف آورد، وقتی چشمشان به حضرت افتاد همگی به احترام او از مرکب پیاده شدند. ابو هاشم رو به آنان کرد و گفت: مگر شما نبودید که تصمیم داشتید که



دیگر به احترام او پیاده نشوید؟ چه شد که پیاده شدید؟

آنان گفتند: به خدا قسم! ما بر خودمان تسلط نداشتیم، و بی اختیار از مرکبها پیاده شدیم.^۱

باز در همان منبع آمده است: احمد بن عیسی کاتب گوید:

رسول خدا ﷺ را در عالم خواب دیدم که گویی در خانه ما خوابیده است، دیدم که مشتی خرما به من عنایت فرمود که بیست و پنج دانه بود. چندی نگذشت که دیدم امام هادی ﷺ با یک راهنما به روستای ما آمد، راهنما آن حضرت را در خانه ما اسکان داد و هر روز شخصی را می فرستاد و از من علوفه می گرفت، روزی از من پرسید: چقدر از ما طلب کاری؟ گفتم: من از شما پول نمی خواهم.

او گفت: میل داری نزد این علوی بروی و بر او سلام کنی؟ گفتم: بدم نمی آید.

من به خدمت حضرتش شرفیاب شده عرض کردم: در این روستا افراد زیادی از یاران و دوستان شما زندگی می کنند، اگر دستور بفرمایید می توانم به حضورتان احضارشان کنم. فرمود: (لازم نیست) این کار را انجام ندهید.

عرض کردم: ما انواع خرماهای خوب و عالی داریم، اگر اجازه بفرمایید مقداری به حضورتان بیاورم.

فرمود: *إن حملت شیئاً [لم] یصل إلیّ، ولكن أحمله إلی القائد، فإنه سیبعث إلیّ منه.*

اگر خودت بیاوری به من نمی رسد، ولی به این راهنما بده، او مقداری از آن را برای ما می آورد.

من از انواع خرماها برای راهنما دادم، ولی خودم نیز از نوع بهترش را

۱. الغرانیح: ۲/۶۷۵ ح ۷. بحار الأنوار: ۵۰/۱۳۷ ح ۲۰.

در جیبم گذاشته و یک ظرف کوچک نیز کره برداشتم و به خدمتش بردم، راهنما به من گفت: آیا دوست داری نزد صاحبت بروی؟
گفتم: آری. من به حضورش مشرف شدم، دیدم از خرمایی که به راهنما داده بودم، مقداری در برابر حضرت قرار دارد، من هم خرما و کره‌ای که با خود آورده بودم بیرون آوردم و در برابرش گذاشتم.
حضرت مستی از آن خرماها را برداشت و به من داد و فرمود:

لو زادك رسول الله ﷺ لزدناك .

اگر رسول خدا ﷺ بیشتر مرحمت کرده بود، ما هم بیشتر می‌دادیم.

وقتی خرماها را شمردم دیدم همچنان که در خواب دیده بودم بیست و پنج دانه است نه کم و نه زیاد.^۱

۱۰/۱۱۲۵ باز در همان کتاب آمده است: ابو محمد بصری از ابو العباس، دایی فرزند کاتب ابراهیم بن محمد نقل می‌کند و می‌گوید:

ما در مورد امامت امام هادی علیه السلام سخن می‌گفتیم که ابو العباس رو به من کرد و گفت: ای ابو محمد! من در این مورد به چیزی اعتقاد نداشتم، و همواره به برادرم و همچنین کسانی که قایل به امامت او بودند شدیداً خورده می‌گرفتم و آن‌ها را مذمت نموده و به آنان دشنام می‌دادم، تا این که روزی در میان گروهی قرار گرفتم که از طرف متوکل مأموریت پیدا کردیم تا امام هادی علیه السلام را احضار نماییم.

ما به سوی مدینه حرکت کرده و وارد شهر مدینه شدیم. وقتی به حضورش رسیدیم طبق مأموریت قرار بر حرکت شد، به راه افتادیم، و منزلها را پشت سر گذاشته و سیر نمودیم، تا این که به منزلی رسیدیم، روزی تابستانی و هوا خیلی گرم بود، از حضرتش خواستیم که در آن

منزل فرود آییم.

فرمود: نه.

ما از آن منزل رد شدیم، و هنوز چیزی نخورده و ننوشیده بودیم، گرما افزایش یافت و گرسنگی و تشنگی بر ما چیره شد، در این حال ما به منطقه‌ای رسیدیم که صحرای کویری بود، چیزی دیده نمی‌شد، نه آبی داشت و نه سایه‌ای که استراحت کنیم، ما همگی به آن حضرت چشم دوخته و به او نگاه می‌کردیم.

در این حال حضرت رو به ما کرد و فرمود:

چه شده؟ گمان می‌کنم که گرسنه و تشنه هستید؟

گفتیم: آری، سوگند به خدا! ای آقای ما! به راستی که خسته شده‌ایم.

فرمود: در اینجا فرود آید و بخورید و بیاشامید.

من از این سخن آن حضرت در شگفت شدم، چرا که ما در صحرای کویری بودیم که عاری از آب و علف بود، و نه سایه درختی که ما در زیر سایه آن استراحت کنیم، نه چشمه آبی.

وقتی کمی تأمل کردیم، حضرت فرمود:

شما را چه شده؟ فرود آید.

من به سرعت گروه را نگه داشتم تا مرکبها را بخوابانند، ناگاه متوجه شدم، دو تا درخت بزرگی است که گروه زیادی می‌توانند در زیر سایه آنها استراحت کنند. و این در صورتی بود که من آن منطقه را می‌شناختم که منطقه‌ای وسیع و کویری بود. و متوجه چشمه آبی شدم که بر روی زمین جاری است و آب گوارا و خنکی داشت.

ما از مرکبها فرود آمده و در آنجا اطراق کردیم، غذا میل نموده و آب خوردیم و استراحت نمودیم.

البته در میان ما کسانی بودند که بارها از آنجا عبور کرده بودند، در آن



موقع شگفتیهایی از دلم خطور کرد، من با دقت به آن حضرت می‌نگریستم و مدتی در مورد حضرتش به فکر فرو می‌رفتم، وقتی متوجه شدم، دیدم حضرت تبسم نمود و روی مبارک از من برگرداند. با خودم گفتم: به خدا قسم! قطعاً تحقیق خواهم کرد که او چگونه شخصیتی است؟

نزدیکی‌هایی که می‌خواستیم حرکت کنیم برخواستیم پشت درخت رفته و شمشیرم را در زیر خاک پنهان کردم و دو سنگ به عنوان علامت روی آن گذاشتم، آنگاه خود را تطهیر نموده و برای نماز وضو گرفتم. امام هادی علیه السلام رو به ما کرد و فرمود:

استراحت کردید؟ گفتیم: آری.

فرمود: بسم الله، کوچ کنید!

ما از آن منطقه بار بسته و کوچ کردیم، وقتی ساعتی راه رفتیم، من برگشتم آن علامتی که در آن مکان گذاشته بودم، پیدا کردم؛ ولی خبری از آن درختان و چشمه آب نبود، گویی خداوند متعال در آن منطقه اصلاً چیزی نیافریده بود، نه درختی، نه آبی، نه سایه‌ای و نه رطوبتی! من از این مسأله در شگفت شده و دستانم را به سوی آسمان بلند نموده و از خداوند خواستم که مرا بر محبت آن حضرت و نیز در ایمان به او و شناختش ثابت قدم و استوار نماید، آنگاه به دنبال قافله حرکت نموده و خودم را به آنان رساندم.

وقتی خدمت حضرتش رسیدم، امام هادی علیه السلام رو به من کرد و فرمود:

ای ابو العباس! بررسی کردی؟

عرض کردم: آری، ای آقای من! به راستی که من در این امر تردید داشتم؛ ولی اینک من در پیش خودم به واسطه شما بی‌نیازترین مردم در دنیا و آخرت هستم.

فرمود: هو كذلك، هم معدودون^۱ معلومون لایزید رجل ولا ینقص. آری، چنین است، شیعیان ما افراد شمرده شده و شناخته شده هستند که نه شخصی از آنها کم می شود و نه زیاد.^۲

۱۱/۱۱۲۶ شیخ صدوق رحمته الله در «کمال الدین» می نویسد: فاطمه، دختر محمد بن هیشم گوید:

من در خانه امام هادی علیه السلام بودم، موقع تولد جعفر، فرزند امام هادی علیه السلام بود، دیدم همه اهل خانه از تولد او خوشحال و مسرور هستند، ولی امام هادی علیه السلام از این امر خوشحال و مسرور نبود. عرض کردم: آقای من! چرا شما به خاطر این مولود خوشحال و مسرور نیستید؟ فرمود:

یهون علیک آمده، فانه سیضل خلقاً کثیراً.

امر او بر تو آسان خواهد شد، چرا که توسط او عده زیادی از مردم گمراه خواهند شد.^۳

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۱۲/۱۱۳۷ علی بن محمد نوفلی گوید: از امام هادی علیه السلام شنیدم که می فرمود:

إسم الله الأعظم ثلاثة وسبعون حرفاً، وإنما كان عند آصف منه حرف واحد، فتكلم به فانخرقت له الأرض فيما بينه وبين سبأ، فتناول عرش بلقيس حتى صيره إلى سليمان، ثم بسطت له

۱. علامه مجلسی رحمته الله می گوید: منظور از این که «آنان افراد شمرده شده اند» یعنی: شیعیان ما افراد شمرده شده اند و تو نیز از آنان هستی.

۲. الخرائج: ۴۱۵/۱ ح ۲۰، بحار الأنوار: ۱۵۶/۵۰ ح ۴۵.

۳. گفتنی است که او همان جعفر کذاب است که پس از برادرش امام حسن عسکری علیه السلام ادعای امامت نمود، در حالی که می دانست فرزند آن حضرت، امام مهدی (ارواحنا فداه)، امام می باشد، و بدین وسیله گروهی از مردم گمراه شدند. (مترجم)

۴. کمال الدین: ۳۲۱/۱ ذیل ح ۲، بحار الأنوار: ۲۳۱/۵۰ ح ۵ و ۱۷۶ ضمن ح ۵۵. این روایت را اربلی در کشف الغمّه: ۳۸۵/۲ (با اندکی تفاوت) نقل کرده است.



الأرض في أقل من طرفة عين، وعندنا منه إثنتان وسبعون حرفاً،
وحرف واحد عند الله عزوجل استأثر به في علم الغيب.

اسم اعظم خداوند متعال هفتاد و سه حرف است که نزد آصف بن برخیا فقط یک حرف بود که با خواندن آن، زمین میان او و ملکه سبا در نور دیده شد و تخت بلقیس را نزد سلیمان پیامبر ﷺ آورد، آنگاه زمین گسترده گردید، و این در کمتر از یک چشم برهم نهادن صورت گرفت. ولی از آن اسم اعظم در نزد ما هفتاد و دو حرف است و یک حرف آن نزد خداوند متعال است که آن را در علم غیب خویش برگزیده است.^۱

در کتاب «مناقب» آمده است: سلیمه کاتب گوید:

۱۳/۱۱۲۸

یکی از خطبای متوکل ملقب به «هریسه»، به متوکل گفت: کسی با تو آن گونه که تو در مورد علی بن محمد ﷺ رفتار می‌نمایی، رفتار نمی‌کند، وقتی او وارد خانه تو می‌شود همه به او خدمت می‌نمایند، و همواره برای ورود او پرده را کنار می‌زنند.

متوکل به همه درباریان دستور داد که دیگر برای آن حضرت خدمتی نکرده و پرده را کنار نزنند، کسی خبر داد که علی بن محمد ﷺ وارد خانه می‌شود، پس کسی بر آن حضرت خدمت نکرد و پرده را در برابرش کنار نزد، وقتی که امام هادی ﷺ وارد شد، بادی وزیده و پرده را کنار زد و حضرت وارد شد و موقع خروج هم، چنین شد.

متوکل گفت: پس از این برای او پرده را کنار بزنید، دیگر نمی‌خواهم باد برای او پرده را کنار بزند.^۲

۱۴/۱۱۲۹ مسعودی در «مروج الذهب» می‌نویسد: به متوکل گزارش دادند که

امام هادی ﷺ در منزلش نامه‌ها و اسلحه‌هایی است که شیعیان قم برایش

۱. کشف الغمّة: ۲/۳۸۵، بحار الأنوار: ۱۷۶/۵۰ ضمن ح ۵۵.

۲. المناقب: ۴/۳۰۶، بحار الأنوار: ۲۰۳/۵۰ ح ۱۲.

فرستاده‌اند و او تصمیم دارد بر علیه دولت و حکومت متوکل قیام نماید. متوکل عده‌ای از مأموران ترک را به خانه حضرت اعزام کرد، آنان شبانه به خانه حضرتش هجوم آورده و همه جای خانه را تفتیش کرده و چیزی نیافتند، آنها امام را تنها در اتاقی دیدند که در به روی خود بسته و لباس پشمینه‌ای بر تن دارد و بر روی ریگها و سنگریزه‌ها نشسته و به عبادت خداوند متعال و قرائت آیاتی از قرآن مشغول است.

امام هادی را با همان حال به نزد متوکل بردند و به او گفتند: در خانه وی چیزی نیافتیم، جز آن که دیدیم رو به قبله نشسته و مشغول قرائت قرآن بود.

متوکل که مجلس شرابی تشکیل داده و نشسته بود، و جام شرابی در دستش بود، وقتی حضرت را دید هیبت و جلالت حضرتش او را فراگرفت و بی اختیار او را بزرگ شمرده و تعظیم نمود و در کنار خودش جای داد، آن لعین جامی که در دستش بود به آن حضرت تعارف کرد. امام هادی فرمود:

والله! ما يخامر لحمي ودمي قط، فاعفني.

سوگند به خدا! هرگز گوشت و خونم با چنین چیزی آمیخته نشده، عذر مرا بپذیر.

متوکل عذر حضرت را پذیرفت و دست از او برداشت، آنگاه گفت: شعری بخوان! حضرت فرمود:

من کم شعر می‌خوانم.

گفت: باید بخوانی.

امام هادی این اشعار را خواند:

باتوا على قلال الأجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلال



واستنزئوا بعد عزّ من معاقلهم وأسكنوا حفراً يا بثسما نزلوا
 ناداهم صارخ من بعد دفنهم أين الأساور والتيجان والحلل
 أين الوجوه التي كان منعمة من دونها تضرب الأستار والكلل؟
 فأفصح القبر عنهم حين سائله تلك الوجوه عليها الدود تستقل
 قد طال ما أكلوا دهنراً وقد شربوا وأصبحوا اليوم بعد الأكل قد أكلوا

بر قلّه‌های کوهها، شب را به روز آوردند در حالی که مردان نیرومند از آنان پاسداری می‌کردند؛ ولی قلّه‌ها نتوانستند آنها را از خطر مرگ نجات دهند. آنان پس از عزّت از جایگاه‌های امن خویش به پایین کشیده شدند و در گودیهای گور جایشان دادند، به چه جایگاه ناپسندی فرود آمدند! آنگاه که آنان در گورها دفن شدند فریادگری، فریاد برآورد: کجاست آن دستبندها، تاج‌ها و لباس‌های فاخر؟

کجاست آن چهره‌هایی که به ناز و نعمت پروریده شدند و به خاطر آنها پرده‌ها می‌آویختند؟
 گور به جای آنان با زبان فصیح پاسخ می‌دهد: اکنون بر آن چهره‌ها، کرم‌ها راه می‌روند.
 آنان روزگاری به خوردن و آشامیدن مشغول بودند، ولی اینک خودشان خورده می‌شوند.

راوی می‌گوید: وقتی متوکل این اشعار را شنید، منقلب شد و گریست به گونه‌ای که ریشش از اشک چشمش تر شد، حاضران در مجلس نیز گریستند، آنگاه متوکل چهار هزار دینار به امام هادی علیه السلام تقدیم کرد و آن حضرت را با احترام به منزلش باز گرداند.

کراجکی علیه السلام در کتاب «کنز» در ادامه این روایت، چنین می‌نویسد:
 وقتی متوکل این اشعار را شنید دگرگون شد و جام شراب بر زمین زد و مجلس عیش و نوشش در این روز بهم ریخت.^۱



۱۵/۱۱۳۰ در کتاب «الصراط المستقیم» می نویسد: (احمد بن هارون گوید: من خدمت امام هادی علیه السلام بودم، حضرت از اسب فرود آمد تا چیزی بنویسد، در این هنگام اسب سه بار شیهه کشید. امام هادی علیه السلام به زبان فارسی به او فرمود: برو فلان جا، بول و غایط نموده و برگرد. اسب چنین نمود.

من شاهد این صحنه بودم، شیطان در دلم وسوسه نمود و این امر را بزرگ شمردم، در این حال امام هادی علیه السلام رو به من کرد و فرمود: لا یعظم علیک إنما أعطی الله آل محمد علیهم السلام اکبر مما أعطی داود و سلیمان.

این امر را بزرگ نشمار، چرا که خداوند برای آل محمد علیهم السلام بزرگتر از آنچه به حضرت داوود و سلیمان علیهم السلام داده، عنایت فرموده است.^۱

۱۶/۱۱۳۱ دانشمند عالی مقام، علی بن عیسیٰ اربلی در کتاب «کشف الغمّه» می نویسد: فتح بن یزید گرگانی گوید: هنگامی که از مکه به سوی خراسان می رفتیم، در راه با امام هادی علیه السلام همسفر شدم، آن حضرت نیز عازم عراق بود، شنیدم که حضرت می فرمود: من اتقی الله یتقی، ومن أطاع الله یطاع.

هر کس از خدا بترسد، دیگران از او خواهند ترسید، و هر که از خداوند اطاعت نماید، دیگران از او اطاعت خواهند کرد.

از این کلام حضرت خوشم آمد و میل داشتم که خدمتش شرفیاب شوم، به حضورش شتافته و سلام عرض کردم، آن حضرت پاسخ سلام مرا داد و اجازه فرمود که در محضرش بنشینم، وقتی نشستم نخستین

۱. الصراط المستقیم: ۲/۲۰۴ ح ۱۲.

سخنی که ایراد نمود این که فرمود:

يا فتح! من أطاع الخالق لم يبال بسخط المخلوق، ومن أسخط
الخالق فأيقن أن يحلّ به الخالق سخط المخلوق.
وإنّ الخالق لا يوصف إلاّ بما وصف به نفسه، وأنّى يوصف
الخالق الذي يعجز الحواس أن تدركه، والأوهام أن تناله،
والخطرات أن تحدّه، والأبصار عن الإحاطة به.

ای فتح! هر کس فرمانبر آفریدگار باشد از خشم بندگان مخلوق
نمی‌هراسد، و هر کس خداوند آفریدگار را به خشم آورد پس به یقین بداند
که روزی گرفتار خشم بندگان مخلوق خواهد شد.

به راستی که آفریدگار جز بدانچه خویشتن را وصف نموده نمی‌توان
توصیف کرد، چگونه توصیف می‌شود آفریدگاری که حواس از درک او،
اوهام از رسیدن به او، آندیشه‌ها از حد و وصف او و دیدگان از احاطه به او
ناتوان هستند.

او از وصف، توصیف کنندگان فراتر، از ستایش ستایش‌گران والاتر است،
در عین نزدیکی دور، و در عین دور بودن نزدیک است، پس او در
نزدیک بودنش دور و در دوری‌اش نزدیک است، او چگونگی را به وجود
آورده و نمی‌توان گفت: چگونه است؟ مکان را آفریده و ایجاد نموده و
نمی‌توان گفت: کجاست؟ چرا که او منزّه است از این که دارای چگونگی
و مکان باشد.

او یگانه، یکتا، بی‌نیاز از همه چیز است، نه فرزندی دارد و نه زاییده شده
و نه همتایی دارد، پس جلال و عظمت او والا است.

آری، خدا را نمی‌توان وصف کرد، بلکه به کنه و حقیقت حضرت
محمد ﷺ نیز نمی‌توان راه یافت و وصف کرد، چرا که خداوند جلیل، نام
آن حضرت را با نام مبارک خویش قرین کرده، و او را در عطاء و
بخشنده‌گی خود شریک نموده و پاداش کسی را که از او فرمان برد همانند
پاداش مطیع خود قرار داده، آنجا که می‌فرماید:





﴿وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۱.

دو آنان انتقام نگیرند جز آن هنگام که خداوند و رسول او آنان را از فضل خودش بی نیاز ساختند.

و در جای دیگر به نقل از سخن اشخاصی را که از فرمان او سر باز زدند و در میان طبقات آتش و پوششهای قطران مورد شکنجه و عذابند، می‌گویند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطَّعِنَا اللَّهَ وَاطَّعِنَا الرَّسُولَ﴾^۲؛

«ای کاشا خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم».

یا چگونه می‌توان کسانی را که خداوند بزرگ، اطاعت آنان را مقرون اطاعت پیامبرش کرده، وصف نمود؟ آنجا که می‌فرماید:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۳؛

«اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر را و صاحبان امر را».

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَوْ رُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ﴾^۴؛ «اگر آن را به پیامبر و پیشرویان بازگردانند».

و در مورد دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^۵؛ «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید».

و می‌فرماید: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۶؛ «اگر نمی‌دانید از آگاهان بپرسید».

یا فتح اکما لایوصف الجلیل جل جلاله، والرسول [و] الخلیل، وولد البتول؛ فکذلك لایوصف المؤمن المسلم لأمرنا.

ای فتح همان گونه که خداوند بزرگ، پیامبر [و] خلیل و فرزندان حضرت زهرا ی بتول علیها السلام را نمی‌توان وصف نمود؛ همان گونه مؤمنی را که تسلیم امر ماست نمی‌توان وصف نمود.

بنابراین، پیامبر ما صلی الله علیه و آله برترین پیامبران و خلیل ما، برترین خلیلان، و

۱. سوره توبه، آیه ۷۴.

۲. سوره احزاب، آیه ۶۶.

۳. ۵، ۴، ۳. سوره نساء، آیه ۵۹؛ ۵۸؛ ۸۳.

۴. سوره نحل، آیه ۴۳.



جانشین و وصی آن حضرت، گرامی‌ترین اوصیا است، نامهای مبارک آنان برترین نامها، و کنیه آنان بهترین و شیرین‌ترین کنیه‌هاست. اگر قرار بر این بود که جز افراد همگون، با ما همنشینی نکنند، کسی را توان همنشینی با ما نبود و اگر جز همگون بر ازدواج ما نبود، کسی را یارای ازدواج با ما نبود.

(آری،) آنان متواضع‌ترین مردم از جهت تواضع و فروتنی، بزرگترین آنان از جهت حلم و بردباری، بخشنده‌ترین آنان از جهت بخشش و سخاوتمندی، و محکم‌ترین آنان از جهت پناهگاه هستند. جانشینان آن دو بزرگوار، دانش آنها را به ارث برده‌اند پس امر را بر آنان برگردان و تسلیم آنان شو، خداوند تو را به مرگ آنان بمیراند و به زندگی آنان زنده نماید. آنگاه فرمود: اگر می‌خواهی مرخصی، خدایت رحمت کند.

فتح گوید: من از محضرش مرخص شدم، فردای آن روز خدمتش شرفیاب گشته، سلام کردم، جواب عنایتم فرمود. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! اجازه می‌فرمایید پرسشی که از دیشب مرا به خود مشغول نموده، بپرسم؟ فرمود:

بپرس، اگر خواستم توضیح می‌دهم و اگر خواستم، پاسخ نمی‌گویم، پس نظریه‌ات را تصحیح کن و در پرسشت استوار باش و با دقت تمام، به پاسخ گوش کن و پرسش را مشکل و مشتبه مکن که خود و پاسخگو را در زحمت اندازی، چرا که یاد دهنده و یاد گیرنده در رشد و هدایت شریکند و هر دو مأمور به نصیحت هستند، و از غش و فریب باز داشته شده‌اند.

وَأَمَّا الَّذِي اخْتَلَجَ فِي صَدْرِكَ لَيْلَتِكَ فَإِنَّ شَاءَ الْعَالَمِ أَنْبَاءُكَ، إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَظْهَرِ عَلَيَّ غَيْبَهُ أَحَدًا إِلَّا مِنْ أَرْضِي مِنَ رَسُولٍ.
فَكُلُّ مَا كَانَ عِنْدَ الرَّسُولِ كَانَ عِنْدَ الْعَالَمِ، وَكُلُّ مَا أَطَّلَعَ عَلَيْهِ الرَّسُولُ فَقَدْ أَطَّلَعَ أَوْصِيَاءَهُ عَلَيْهِ لِثَلَا تَخْلُو أَرْضَهُ مِنْ حِجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالَتِهِ، وَجَوَازِ عَدَالَتِهِ.



ولی آنچه که دیشب به فکر تو رسیده اگر امام بخواهد، تو را از آن آگاه می‌سازد، چرا که خداوند کسی را از علم غیب خویش آگاه نفرموده جز فرستادگانی را که برگزیده است!

پس هر چه نزد پیامبر هست، نزد امام نیز هست و از هر چیزی که پیامبر آگاه است او صیا و جانشینان او نیز آگاه هستند، تا آنکه زمین او، از حجت و راهنما خالی نماند، حجتی که دارای دانشی است که بیانگر صدق گفتار او و جواز عدالت اوست.

ای فتح! شاید شیطان بخواهد تو را گرفتار اشتباه نماید و در آنچه به تو گفتم وسوسه کند و در مورد موضوعاتی که به تو خبر دادم به شک و تردید بیندازد، تا از راه خدا و صراط مستقیم منحرف نماید و بگویی: اگر یقین کنم آنان دارای چنین مقاماتی هستند پس آنان خدایان هستند.

معاذ الله! آنان آفریده، پرورش یافته و فرمان بردار خداوند متعال هستند، در برابر او متواضع و فروتن و به او رغبت دارند، وقتی شیطان با این گونه وسوسه‌ها تو را وسوسه نمود او را با آنچه یاد دادم، ریشه کن ساز.

فتح گوید: عرض کردم: قربانت کردم، مشکلم را حل نمودی و وسوسه شیطان ملعون را با این توضیحات از بین بردی، او در دل من وسوسه نموده بود که شما خدایان هستید.

فتح گوید: وقتی امام هادی علیه السلام این سخن را از من شنید، سر به سجده گذاشت و در سجده می‌فرمود:

راغماً لك يا خالقي! داخراً خاضعاً؛

آفریدگار! من برای تو به خاک افتادم و با فروتنی سر به خاک گذاشتم.

حضرت پیوسته در این حال بود تا این که شب به پایان رسید.

آنگاه فرمود: ای فتح! نزدیک بود که هلاک شده و دیگران را به هلاکت بیندازی، به حضرت عیسی علیه السلام ضروری نرسید در آن موقع که افرادی از

۱. اشاره به فرمایش خداوند متعال است که می‌فرماید: «غَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا» إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ؛ «دانای غیب اوست، پس هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد؛ جز فرستادگانش که آنان را برگزیده است.» سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷



نصارا به جهت عقاید باطلشان (در مورد آن حضرت) به هلاکت رسیدند، اگر می‌خواهی می‌توانی مرخص شوی، خدای رحمتت کند.

فتح گوید: من با خوشحالی از محضرش مرخص شدم، چرا که خداوند وسوسه‌های شیطان را از من دفع نموده بود و نسبت به آن بزرگواران شناخت خوبی پیدا کرده بودم، و به خاطر این امر، خدای را حمد و سپاس می‌نمودم.

من در این مسافرت، در منزل دیگری به حضور آن حضرت شرفیاب شدم، آن حضرت تکیه داده بود، در برابرش مقداری گندم برشته بود، که آن حضرت آنها را مخلوط می‌نمود، این بار شیطان مرا وسوسه نمود که امام نباید چیزی بخورد و بیاشامد! چرا که این آفت است و امام آفت‌پذیر نیست. همین که این امر از ذهنم خطور کرد، حضرت فرمود:

ای فتح! بنشین. ما از پیامبران اسوه و الگو گرفته‌ایم، آنان می‌خوردند و می‌آشامیدند و در بازارها راه می‌رفتند، هر جسمی نیازمند غذاست جز آفریدگار رازق! چرا که او پدید آورنده اجسام است، او پدید نیامده، محدود نیست و هرگز قابل فزونی و کاستی نیست، ذات او از آنچه ذات اجسام ترکیب یافته پاک و منزّه است، او یگانه، یکتا و بی‌نیازی است که نه زاده و نه زاییده شده و نه همتایی دارد.

او پدید آورنده چیزها و به وجود آورنده اجسام است، او شنوا، دانا، صاحب لطف، آگاه، رؤوف و مهربان است و از آنچه ستمگران می‌گویند بی‌نهایت پاک و منزّه و بزرگ است.

اگر خداوند آنچنان که وصف می‌شود، بود، هرگز پروردگار از پرورش یافته و آفریدگار از آفریده شده و پدیدآورنده از پدیدآمده، شناخته نمی‌شد، ولی (خداوند) میان او و جسمی که پدید آورده فرق گذاشته و اشیاء را به وجود آورده، چرا که چیزی مشابه او نیست که دیده شود و او شبیه هیچ موجودی نیست.^۱

۱. کشف الغمّة: ۲/۳۸۶-۳۸۸، بحار الأنوار: ۵۰/۱۷۷ ح ۵۶.

پایان بخش

اینک این بخش را با دو مطلب به پایان می‌برم:

مطلب نخست: محمد بن اسماعیل بن صالح صیمری، قصیده‌ای در رثا و سوگواری مولایمان امام هادی علیه السلام سروده که در ضمن آن، امام حسن عسکری علیه السلام را تسلیت و تعزیت گفته است، این قصیده در کتاب «المقتضب» آمده، نخستین بیت این قصیده چنین است:

الأرض حزناً زلزلت زلزالها وأخرجت من جزع أشغالها

به راستی که از چنین مصیبت بزرگی، زمین از شدت حزن و اندوه به شدت لرزید و از فریاد این مصیبت، بارهای سنگینش را بیرون آورد.

آنگاه شاعر یک یک امامان معصوم علیهم السلام را شمرده و با آخرین آنان - امام مهدی علیه السلام - به پایان می‌برد و این پیش از ولادت آن حضرت بوده که گوید:

عشر نجوم أفلت في فلکها ويطلع الله لنا أمثالها

بالحسن الهادي أبي محمد تدرک أشیاع الهدی آمالها

وبعد من يرتجى طلوعه يظلّ جواب الفلا جوالها

ذو الغیبتین المطول الحقّ التي لا یقبل الله من استطالها

یا حجج الرحمان إحدى عشرة آلت بثانی عشرها مآلها^۱

ده ستاره‌ای که در آسمان امامت غروب کرد؛ و خداوند همانند آنها را برای ما آشکار می‌کند.

(یازدهمین آنان) امام هدایتگر، حضرت ابی محمد عسکری علیه السلام است که به وسیله او، پیروان هدایت به آرزوهایشان می‌رسند.

پس از او، امید طلوع ستاره دیگری می‌رود که در نقاط متفاوت زمین زندگی می‌نماید.

او دارای دو غیبت طولانی حق است، که اگر کسی در این امر او کوتاهی

کند، خداوند از او نمی‌پذیرد.

ای حجت‌های یازده‌گانه خداوند رحمان! که به دوازدهمین حجج به
آرزوها خواهید رسید.

دوم: سید جلیل‌القدر، سید بن طاووس رحمته‌الله در کتاب «مهج الدعوات»
می‌نویسد: یسع بن حمزة القمی می‌گوید:

عمرو بن مسعده، وزیر معتصم عباسی به من گفت: پرونده سختی در
مورد توست.

آنگاه آنان مرا دستگیر و زندانی کرده و با غل و زنجیر بستند، من بر
جان خود بیمناک شده و ترسیدم کشته شده و اموالم را مصادره نمایند و
فرزندان و بازماندگانم پس از من فقیر شوند. به همین جهت، طی نامه‌ای
این جریان را به آقایم امام هادی رحمته‌الله نوشته و به آن حضرت شکوه کردم. و
از حضرتش خواستم که مشکل مرا حل نمایند.

مولایم امام هادی رحمته‌الله در پاسخ نامه مرقوم فرمود:

ترسی برای تو نیست و چیز مهمی نیست، این دعایی را که برای تو
می‌نویسم بخوان و خداوند متعال را با این کلمات نیایش کن تا به زودی
از آنچه مبتلا شدی تو را نجات داده و در کار تو گشایشی قرار دهد، چرا
که این دعایی است که آل محمّد رحمته‌الله به هنگام فرود آمدن بلا و آشکار
شدن دشمنان و هنگام فقر و دلتنگی می‌خوانند.

یسع بن حمزه گوید: ابتدای روز بود که من شروع به خواندن دعایی
که مولایم برای من نوشته بود، کردم، سوگند به خدا! هنوز خیلی از روز
نگذشته بود که مأمور آمد و گفت: وزیر تو را می‌خواهد.

من برخاستم و نزد وزیر رفتم، وقتی چشمش به من افتاد لبخندی زد و
دستور داد غل و زنجیر از من باز کردند، آنگاه دستور داد لباس فاخری
برای من آوردند، مرا در کنار خود نشاند و شروع کرد با من صحبت کردن
و عذر خواهی نمودن.

او همه اموالی که از من گرفته بود پس داد و با بهترین وجه از من پذیرایی کرد. آنگاه مرا به همان منطقه‌ای که تحت نظر من بود فرستاد و بخش دیگری را نیز به آن افزود.

دعایی که مولایم امام هادی علیه السلام نوشته بود، چنین است:

«یا من تحلّ بأسمائه عقد المکاره، ویا من یفلّ بذکره حدّ الشدائد، ویا من یدعی بأسمائه العظام من ضیق المخرج إلى محلّ الفرج، ذلّت بقدرتك الصغاب، وتسببت بلطفك الأسباب، وجرى بطاعتك القضاء، ومضت علی ذكرك الأشياء، فهي بمشيئتك دون قولك مؤتمرة، وبارادتك دون وحيك منزجرة.

وَأنت المرجوُّ للمهمات، وَأنت المفزع للملمات، لا یندفع منها إلا ما دفعت ولا ینکشف منها إلا ما کشفت، وقد نزل بی من الأمر ما قد فدحني ثقله، وحلّ بی منه ما بهضني حمله، وبقدرتك أوردت علیّ ذلك، وبسلطانك وجهته إليّ، فلا مصدر لما أوردت، ولا میسر لما عسرت، ولا صارف لما وجهت، ولا فاتح لما أغلقت، ولا مغلق لما فتحت، ولا ناصر لمن خذلت إلا أنت، صلّ علی محمد وآل محمد. وافتح لی باب الفرج بطوّلک.

واصرف عني سلطان الهمّ بحولك، وأنلني حسن النظر فيما شکوت، وارزقني حلاوة الصنع فيما سألتك، وهب لي من لدنك فرجاً وحيّاً، واجعل لي من عندك مخرجاً هنيئاً، ولا تشغلني بالاهتمام عن تعاهد فرائضك، واستعمال سنتك، فقد ضقت بما نزل بي ذرعاً، وامتلات بحمل ما حدث عليّ جزعاً، وأنت القادر علی كشف ما بليت به، ودفع ما وقعت فيه، فافعل ذلك بي، وإن كنت غير مستوجبه منك، یا ذا العرش العظيم، وذا المنّ الكريم، فأنت قادر یا أرحم الراحمين، آمین یا ربّ العالمين.^۱

۱. مهج الدعوات: ۳۲۴-۳۲۶، بحار الأنوار: ۲۲۴/۵۰ ح ۱۲ (بخشی از حدیث) و ۲۲۹/۹۵ ح ۲۷.





ای خدایی که گره ناگواریها با نامهای او گشایش می‌یابد، و ای آن که با یاد او سختیها از بین می‌رود، ای آن که نامهای بزرگش برای خروج از شدت به سوی گشایش خوانده می‌شود. سختیها به نیروی تو رام و اسباب به لطف تو سبب‌ساز می‌گردند، و قضا به قدرت تو جاری گردد، و چیزها به یاد تو امضا می‌گردد، پس هر چه بخواهی به مجرد خواست تو بدون فرمانت انجام پذیرد و به مجرد اراده‌ات بدون وحی تو باز ایستد.

تو امید برای مهمات جهان و پناهگاه برای پریشانیها هستی، هیچ درد و رنجی از بین نمی‌رود جز آن که تو دفع کنی و هیچ مصیبتی بر طرف نمی‌شود جز آن که تو بر طرف نمایی، به راستی که برای من حادثه‌ای رخ داده که سنگینی آن قابل تحمل نیست و چنان بر من پیش‌آمد نموده که حملش بر من سنگین آمده و این را تو به قدرت خودت بر من وارد آورده‌ای و با سلطان تو بر من رو آورده، پس آنچه تو وارد آورده باشی کسی نمی‌تواند آن را از میان بردارد، و آنچه را که تو مشکل کنی کسی نمی‌تواند آن را آسان نماید، و آنچه را تو گسیل داری برگرداننده‌ای نیست و آنچه را که تو ببندی، گشاینده‌ای برای آن نیست و آنچه را تو باز کنی، کسی را یارای بستن آن نیست و کسی را که تو خوار نمایی یاوری جز تو نیست، بر محمد و آل محمد درود فرست، و از فضلت در گشایش را برای من بگشا، و با نیروی خود تسلط‌انده را از من برگردان، و برای من در آنچه به سوی تو شکوه نمودم خوش‌بینی مرحمت فرما، و شیرینی عمل در آنچه از درگاه تو خواستم برای من روزی کن و از پیشگاه خود برای من گشایشی فوری عنایت کن و از پیشگاه خود برای من چاره‌ای گوارا قرار بده، و مرا با گرفتاری، از انجام واجبات تو و بکارگیری مستحبات تو مشغولم مکن، چرا که از آنچه به من رسیده - پروردگارم - در تنگنا هستم و دلم از اندوه بار سنگینی که برای من پیش آمده، پر شده و تنها تو قادری آنچه را که باعث گرفتاری من شده بر طرف کنی، و آنچه مرا در خود فرو برده از بین ببری. این کار را برای من انجام بده، گرچه سزاوار چنین امری از جانب تو نیستم. ای دارای عرش بزرگ و عطای کریم، پس تو توانایی ای مهربانترین مهربانان، اجابت فرما ای پروردگار جهانیان.

بخش سیزدهم



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قطره‌ای از دریای فضایل و مناقب
پیشوای یازدهم، سبط سرور بشر
پدر گرام مهدی منتظر علیه السلام و شافع روز محشر،
امام پسندیده و پاکیزه ابو محمد

حضرت حسن بن علی، امام عسکری

صلوات الله علیه



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

در کتاب «الثائب فی المناقب» می نویسد: ۱/۱۱۳۲

ابوهاشم جعفری می گوید: روزی مولایم امام حسن عسکری علیه السلام سوار بر مرکب شده و به سوی صحرا حرکت کرد، من نیز به همراه حضرتش سوار بر مرکب شده و حرکت کردم، حضرت جلوتر حرکت می نمود من نیز پشت سرش در حرکت بودم، ناگاه به یاد بدهی خود افتادم، در فکر بودم که چگونه پرداخت خواهم نمود.

ناگاه امام علیه السلام متوجه من شد و فرمود:

الله یقضیه؛ خداوند آن را پرداخت می نماید.

آنگاه از زین مرکبش خم شد و با تازیانه اش خطی در زمین کشید و

فرمود: یا ابا هاشم! اینزل فخذواکتم.

ای ابوهاشم! فرود آی، بردار و کتمان کن!

من از مرکب فرود آمدم، دیدم شمش طلایی است، برداشتم و در خورجینم گذاشتم و باز به راه خود ادامه دادیم، باز به فکر فرو رفتم، و با خودم گفتم: اگر قیمت این طلا به اندازه بدهی من باشد بهتر است، و گرنه باید طلبکارم را با آن راضی کنم، الآن باید به فکر خرجی فصل زمستان - از قبیل، لباس و چیزهای دیگر - باشم.





همین که این امور از ذهنم خطور کرد دیدم امام علیه السلام برای دومین بار از روی مرکبش خم شد و با تازیانه‌اش همانند خط نخستین، خطی دیگر کشید و فرمود:

إنزل فخذ واکتم؛

فرود آی، بردار و کتمان کن.

من بار دیگر از مرکبم فرود آمده و شمش نقره‌ای برداشته و در خورجین دیگرم گذاشتم، بعد حضرتش اندکی به راه خود ادامه داده و به منزلش باز گشت.

من نیز به خانه‌ام آمدم، وقتی به خانه رسیدم، مقدار بدهی خود را محاسبه کرده و مبلغ آن را بدست آوردم، سپس آن شمش طلا را وزن کرده و قیمتش را بدست آوردم، دیدم بی‌کم و زیاد به اندازه بدهی من است. (نویسنده کتاب «الثاقب فی المناقب» پس از نقل این حدیث شریف گوید:) آری، اگر کسی در این حدیث بیندیشد می‌فهمد که این معجزه از معجزه حضرت عیسی علیه السلام که از آنچه می‌خوردند و در خانه‌هایشان ذخیره می‌کردند، خبر می‌داد، بالاتر است، و توفیق از خداوند متعال است.^۱

۲/۱۱۳۳ شیخ صدوق علیه السلام نقل می‌کند: احمد بن اسحاق علیه السلام، وکیل قمی گوید: به محضر مولایم امام حسن عسکری علیه الصلاة والسلام شرفیاب شده، عرض کردم: قربانت گردم، مطلبی در دلم هست که به خاطر آن غمگین هستم، می‌خواستم این آن را از پدر بزرگوارت بپرسم، ولی ممکن نشد. فرمود:

أن مطلب چیست؟

عرض کردم: آقای من! از پدران بزرگوارتان - علیهم الصلاة والسلام -

چنین روایت شده:



أَنْ نَوْمِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَقْفِيَّتِهِمْ، وَنَوْمِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ، وَنَوْمِ
الْمُتَأَقِّبِينَ عَلَى شِمَائِلِهِمْ، وَنَوْمِ الشَّيَاطِينِ عَلَى وَجُوهِهِمْ.

خوابیدن پیامبران بر پشتشان، خوابیدن مؤمنان به طرف راستشان،
خوابیدن منافقان به طرف چپشان و خوابیدن شیاطین بر رویشان است.
(آیا چنین است؟) فرمود: آری.

عرض کردم: آقای من! من هر چه سعی می‌کنم به طرف راستم بخوابم،
نمی‌توانم، و خوابم نمی‌برد.

امام علیه السلام لحظاتی سکوت نمود، آنگاه فرمود: ای احمد! نزدیک من بیا.
من نزدیک حضرتش رفتم، فرمود:

يا أحمد! أدخل يدك تحت ثيابك؛

ای احمد! دستت را زیر لباست ببر.

من چنین کردم، حضرت دست خود را از زیر لباسش بیرون آورد و
زیر لباس من وارد نمود، و دست راست خود را به طرف چپ من و
دست چپش را به طرف راست من کشید و این کار را سه مرتبه تکرار کرد.
از آن به بعد دیگر من نمی‌توانم به طرف چپم بخوابم.^۱

در نسخه «کافی» آمده: از آن پس، هرگز بر آن پهلو خوابم نمی‌برد.^۲

۳/۱۱۳۴ شیخ طوسی رحمته الله در کتاب «الغیبه» می‌نویسد:

محمد بن احمد انصاری گوید: گروهی از مَفَوِّضَه و مَقْصَرَه کامل بن
ابراهیم مدنی را به سوی امام حسن عسکری علیه السلام فرستادند.

کامل گوید: من با خودم گفتم: وقتی به محضرش شرفیاب شدم از او
می‌پرسم؛ تنها کسی وارد بهشت می‌شود که شناخت و گفتارش همانند
شناخت و گفتار من باشد.

وقتی وارد محضر آقایم ابو محمد علیه السلام شدم؛ دیدم که لباس فاخری بر تن

۱. الدعوات راوندی؛ ۷۰ ح ۱۶۹، بحار الأنوار؛ ۱۹۰/۷۶ ح ۲۱.

۲. الکافی؛ ۵۱۳/۱ ح ۲۷ (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار؛ ۲۸۶/۵۰ ح ۶۱.

دارد، با خود گفتم: ولی خدا و حجت او لباس فاخر می‌پوشد و به ما دستور می‌دهد که با برادران دینی مواسات و یاری نماییم و ما را از چنین لباسهایی نهی می‌کند؟!!

چون این سخن از ذهنم خطور کرد، حضرت لبخندی زد و آستین‌های خود را بالا زد، دیدم لباس پشمی سیاه زیر و خشنی به تن داشت، آنگاه فرمود:

هذا لله وهذا لكم ...

این لباس به خاطر خداوند متعال و این یکی به خاطر شماست ...^۱

۴/۱۱۳۵ قطب الدین راوندی رحمته در کتاب «خرائج» می‌نویسد: ابو هاشم جعفری گوید:

من با خودم می‌گفتم: دوست دارم بدانم امام حسن عسکری رحمته در مورد قرآن چه می‌فرماید؟ آیا به نظر آن حضرت قرآن مخلوق است یا غیر مخلوق؟ [در حالی که قرآن سوای خداوند متعال است].
در این فکر بودم که مولایم رو به من کرد و فرمود:

مگر روایتی که امام صادق رحمته فرموده به تو نرسیده؟ آنجا که امام صادق رحمته می‌فرماید:

لَمَّا نَزَلَتْ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۲ خَلَقَ لَهَا أَرْبَعَةَ أَلْفِ جَنَاحٍ، فَمَا كَانَتْ تَمَرًا بِمَلَأٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا خَشَعُوا لَهَا؟! وَقَالَ: هَذِهِ نَسَبَةُ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

وقتی (سوره) ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾؛ نازل شد، خداوند برای آن چهار هزار بال آفرید، او از مقابل هر گروهی از فرشتگان می‌گذشت، آنان برای او تواضع می‌نمودند، و می‌گفتند: این نسبت پروردگار متعال است.^۳

۱. الفیة طوسی: ۱۴۸، بحار الأنوار: ۲۵۳/۵۰ ح ۷.

۲. سوره توحید، آیه ۱.

۳. الخرائج: ۶۸۶/۲ ح ۶، بحار الأنوار: ۲۵۴/۵۰ ح ۹.

باز در همان منبع و همچنین در «مناقب» آمده است: علی بن حسن بن سبور گوید:

سالی در سامراء در زمان امام حسن عسکری علیه السلام خشکسالی شد، خلیفه به حاجب و اهل کشور دستور داد تا برای نماز استسقا؛ (طلب باران) به بیرون شهر بروند.

مردم سه روز پشت سرهم برای نماز استسقا رفتند و دعا کردند؛ ولی باران نیارید.

روز چهارم جاثلیق به همراه مسیحیان و عده‌ای از راهبان به سوی صحرا رفتند، در میان آنان راهبی بود، همین که او دست بر دعا برداشت بارش باران از آسمان شروع شد، وی روز دیگر نیز برای دعا به صحرا رفت، باز هم باران بارید، وقتی مردم این صحنه را دیدند، به شک و تردید افتادند، و از این امر در شگفت شده و به دین مسیحیت متمایل شدند.

(این قضیه به خلیفه رسید، وی ناگزیر از امام حسن عسکری علیه السلام که در آن موقع در زندان بود (II) یاری طلبید، او مأموری به نزد حضرتش فرستاد و آن حضرت را از زندان آزاد کرده و گفت: امت جدت را دریاب که هلاک شدند.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

من فردا بیرون می‌روم و ان شاء الله شک و تردید را از بین می‌برم.

روز سوم جاثلیق به همراه راهبان به سوی صحرا رفتند، امام حسن عسکری علیه السلام نیز به همراه عده‌ای از یارانش به صحرا رفتند، وقتی حضرت چشمش به راهب افتاد و دید که دستش را برای دعا بلند نموده به یکی از غلامانش دستور داد تا دست راست او را نگهدارد و آنچه میان انگشتانش است، بگیرد.

غلام، طبق فرمایش امام علیه السلام دست او را نگهداشت و از میان دو انگشت

سبابه‌اش استخوان سیاهی گرفت.
 امام علیه السلام آن را گرفت آنگاه به راهب فرمود:
 اکنون دعا کن و طلب باران نما!

راهب شروع به دعا کرد، آسمان ابری بود، ولی ابرها پراکنده شده و
 آفتاب درخشان آشکار گشت.

خلیفه، از امام حسن عسکری علیه السلام پرسید: ای ابا محمد! این استخوان
 چیست؟ حضرت فرمود:

هذا رجل مرّ بقبر نبی من الأنبياء فوق علی یده هذا العظم، وما
 كشف من عظم نبی إلا وهطلت السماء بالمطر.

این شخص از کنار قبر یکی از پیامبران عبور نموده و این استخوان را از قبر
 آن پیامبر بدست آورده و استخوان هیچ پیامبری در پیشگاه خدا ظاهر
 نمی‌شود مگر آن‌که به زودی از آسمان باران می‌بارد.^۱

در رجال کشی علیه السلام آمده است: محمد بن حسن گوید:

بیماری سختی در چشمم پدید آمد، نامه‌ای به محضر مولایم امام حسن
 عسکری علیه السلام نوشته و از آن حضرت خواستم که برای من دعا بفرماید.
 وقتی نامه را فرستادم با خودم گفتم: کاش از حضرتش می‌پرسیدم که
 سرمه‌ای برای چشمم بیان می‌کرد.

پاسخ نامه که با خط مبارک آن حضرت نوشته بود، آمد، در آن برای
 سلامت چشم بیمارم دعا فرموده بود، چرا که یکی از چشمانم نابینا بود، و
 پس از آن مرقوم فرموده بود:

أردت أن أصف لك كحلاً، عليك بصبر مع الإثم كافوراً وتوتياً،
 فإنه يجلو ما فيها من الغشاء ويبس الرطوبة.

۱. الخرائج: ۲۳۱/۱ ح ۲۳. بحار الأنوار: ۲۷۰/۵۰ ح ۲۷. نظیر این روایت در المناقب: ۲۲۵/۴ نقل شده است.



خواسته بودی که برای تو سرمه‌ای را بیان کنم، هر تو باد که: صبر^۱ را با ائمه^۲، کافور و توتیا مخلوط کن و از آن سرمه‌ای تهیه کرده و به چشمت بکش که این سرمه تاری چشم را از بین برده و چشم را جلا می‌دهد و رطوبت آن را نیز از بین می‌برد.

محمد بن حسن گوید: من طبق دستور مولایم این سرمه را درست کردم و چشمم بهبود یافت و خدا را سپاس می‌گویم.^۳

باز در همان کتاب آمده است: فضل بن حارث گوید:

من در سامراء بودم، هنگامی که جنازه امام هادی علیه السلام را برای تشییع بیرون آوردند امام حسن عسکری علیه السلام را دیدیم که در سوگ پدر بزرگوارش گریبان چاک کرده و در حرکت بود.

من از جلالت و بزرگی او - که سزاوار چنین بزرگی بود - در شگفت بودم، و نیز از چهره زیبا و گندمگونی که رنگ‌باخته بود در تعجب بودم و از رنج ناراحتی که داشت دلم برای حضرتش می‌سوخت. همان شب به خواب رفتم و آن حضرت را در خواب دیدم، فرمود:

اللون الَّذي تعجبت منه إختيار من الله لخلقه يختبر به كيف يشاء،
وأنها هي لعبرة لأولى الأبصار، لا يقع فيه على المختبر ذم، ولسنا
كالناس فتتعب مما يتعبون، نسأل الله الثبات ونتفكر في خلق الله،
فإن فيه متسعاً، واعلم إن كلامنا في النوم مثل كلامنا في اليقظة.

از رنگ چهره‌ام که در شگفت شدی آن امتحانی است از خداوند نسبت به بندگان خویش که آن گونه که می‌خواهد می‌آزماید. و آن عبرتی است برای صاحبان بینش و بصیرت و برای آزمایش شونده مذمتی نیست، ما همانند

۱. صبر: عصاره درختی تلخ را گویند که مصرف داروئی دارد.

۲. ائمه: سنگی است که آن را نرم کرده و به عنوان سرمه به چشم می‌کشند، معادن این سنگ در شرق زمین واقع است.

۳. رجال کشی: ۸۱۵/۲ ضمن رقم ۱۰۱۸، بحار الأنوار: ۲۹۹/۵۰ ح ۷۳.



مردم نیستیم که چون آنان دچار رنج شویم، از خداوند متعال ثبات قدم و تفکر در آفریده‌های او را خواستاریم، چرا که در آن وسعتی است، و بدان که سخن ما در خواب مانند سخن ما در بیداری است.^۱

در کتاب «اعلام الوری» تألیف شیخ جلیل القدر، ابوعلی طبرسی، صاحب

۸/۱۱۳۹

«مجمع البیان» و نیز در «الثاقب فی المناقب» و «الصراط المستقیم» آمده است:
ابو هاشم جعفری گوید: من در محضر باصفای مولایم امام حسن
عسکری علیه السلام بودم، برای ورود، شخصی از مردم یمن از حضرتش اجازه
خواستند، (حضرت اجازه دادند) مردی زیبا، بلند قامت و تنومند وارد
شد و بر امام علیه السلام با اظهار ولایت سلام نمود.

حضرت با پذیرش ولایتش به او پاسخ داد و دستور جلوس فرمود.
او در کنار من نشست، من با خودم گفتم: ای کاش می‌دانستم این
شخص کیست؟

در این هنگام امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

هذا من ولد الأعرابیة صاحبة الحصاة التي طبع آبائي فيها
بخواتیمهم فانطبعت، فقد جاء بها معه یرید أن نطبع فيها.

او از فرزندان همان زن عربی است که دارای سنگریزه‌ای بود که پدران من
به آن مهر می‌زدند، و آن مهر نقش می‌بست، اینک آن را آورده می‌خواهد
من مهر کنم.

آنگاه امام علیه السلام رو به آن مرد یمنی نمود و فرمود: سنگریزه را بده.

او سنگریزه‌ای را بیرون آورد، یک طرف آن صاف بود، امام علیه السلام آن را
گرفت و مهرش را بیرون آورده و بر آن زد، در همان حال نام حضرتش در
آن نقش بست، گویی همینک می‌بینم که در آن نوشته بود:

۱. رجال کشی: ۸۴۳/۲ رقم ۱۰۸۷، بحار الأنوار: ۳۰۰/۵۰ ح ۷۵. گفتمی است که این حدیث طبق نسخه «بحار
الأنوار» ترجمه شده است.



«الحسن بن علی (ع)» .

من روبه مرد یمنی کرده و گفتم: آیا تا به حال امام حسن عسکری (ع) را دیده بودی؟

گفت: نه، به خدا سوگند من مدتی بود که دوست داشتم و عاشق بودم که او را ببینم، تا این که ساعتی پیش جوانی آمد - که او را نیز نمی شناختم - و به من گفت: برخیز و حضور آن حضرت شرفیاب شو. من برخاستم و خدمتش شرفیاب شدم.

آنگاه مرد یمنی برخاست، در حالی که او می گفت: رحمت و برکات خداوند بر شما اهل بیت باد، فرزندان که برخی از برخی دیگر (فضیلت) گرفته اند، گواهی می دهم که حق تو همانند حق امیر مؤمنان علی و امامان پس از او صلوات الله علیهم اجمعین واجب و لازم است، و حکمت و امامت به سوی تو منتهی می شود و تو همان ولی خدایی هستی که در شناختن تو، عذر احدی پذیرفته نیست.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

من پرسیدم: اسمت چیست؟

گفت: نام من، «مهج بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن أم غانم» است و او همان بانوی یمنی و دارای سنگریزه ای بود که امیر مؤمنان علی (ع) به آن مهر زده بود.

ابو هاشم جعفری گوید: من اشعاری را در این زمینه سرودم:

بدر ب الحصا مولی لنا یختم الحصى	له الله أصفی بالدلیل وأخلصا
وأعطاء آیات الإمامة کلها	کموسی وقلق البحر والید والعصا
وما قص الله النبیین حجّة	ومعجزة إلا الوصیین قصا
فمن کان مرتاباً بذاک فقصره	من الأمر أن تتلو الدلیل وتفحصا

مولای ما از طریق سنگریزه، که بر آن مهر می زند که خداوند او را برگزیده و این را بهترین دلیل برای او قرار داده است.

و به او همه نشانه‌های امامت را همانند موسی علیه السلام - که شکافتن دریا و ید بیضا و عصا را داده بود - عطا فرموده است.

خداوند هر حجت و معجزه‌ای که بر پیامبران خود عطا نموده بر اوصیا نیز عطا فرموده است.

آری، هر که در این امر تردید نماید در واقع کوتاهی از خود اوست؛ باید در این رابطه دلیل را بنگرد و آن را جست و جو کند.^۱

در کتاب «الثاقب فی المناقب» آمده است: ابو هاشم جعفری گوید:

از مولایم امام حسن عسگری علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَاباً يُقَالُ لَهُ: الْمَعْرُوفُ، وَلَا يَدْخُلُهُ إِلَّا أَهْلُ الْمَعْرُوفِ.

همانا برای بهشت دری است که آن را «معروف» گویند، از آن در، تنها «اهل معروف»؛ (نیکوکاران) وارد می‌شوند.

من در دلم خدا را سپاس گفتم و از این که در بر آوردن حوایج مردم متحمل زحماتی می‌شوم، مسرور شدم.

در این حال امام علیه السلام متوجه من شد و نگاهی به من کرد و فرمود:

نعم، دُمُّ عَلِيٍّ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ، فَإِنَّ أَهْلَ الْمَعْرُوفِ فِي دُنْيَاهُمْ هُمْ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الْآخِرَةِ، جَعَلَكَ [اللَّهُ] مِنْهُمْ يَا أَبَاهَاشِمَ وَرَحِمَكَ.

آری، به این کار خودت ادامه بده، زیرا که اهل معروف در دنیا همان اهل معروف در آخرت هستند. ای ابو هاشم! خداوند تو را از آنان قرار داده و به تو رحمت نموده است.^۲

باز در همان منبع آمده است: ابو هاشم جعفری گوید:

من در حضور امام حسن عسگری علیه السلام بودم، محمد بن صالح ارمنی از

۱. الثاقب فی المناقب: ۵۶۱ ح ۱، إعلام الوری: ۱۲۸/۲، بحار الأنوار: ۳۰۲/۵۰ ح ۷۸. این حدیث به صورت اختصار در «الصراط المستقیم»: ۲۰۶/۲ ح ۸۵ نقل شده است.

۲. الثاقب فی المناقب: ۵۶۲ ح ۱، إعلام الوری: ۱۲۲/۲، الغرانیج: ۶۸۹/۲ ح ۱۲، المناقب: ۴۲۲/۴ (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: ۲۵۸/۵۰ ح ۱۶.

تفسیر آیه شریفه ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ...﴾^۱؛ «و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم برگرفت...»، پرسید. امام علیه السلام فرمود:

آنان با این کار در شناخت پروردگار استوار مانده و این امر محقق شد؛ ولی آن موقف و حادثه را فراموش کردند و به زودی بیاد خواهند آورد، اگر جز این بود کسی نمی‌توانست بفهمد که آفریدگار و رازق او کیست.

ابو هاشم جعفری گوید: من در دلم از بزرگی نعمتی که خداوند به ولی خود داده و از فزونی علم و دانش او در شگفت شده و در اندیشه فرو رفتم که امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود:

الأمر أعجب مما عجب منه يا أباهاشم! وأعظم، ما ظنك بقوم
من عرفهم عرف الله، ومن أنكرهم أنكر الله، ولا يكون مؤمناً حتى
يكون لولايتهم مصدقاً، وبمعرفتهم موقناً.

ای ابو هاشم! مطلب شگفت‌انگیزتر و بزرگتر از آن است که تو تعجب می‌کنی، تو چه می‌پنداری در مورد گروهی که هر کس آنان را شناخت در واقع خدا را شناخته و هر که منکر آنان شد در واقع خدا را انکار کرده است، و هرگز کسی مؤمن نمی‌شود تا آن که ولایت آنها را تصدیق و به معرفت آنان یقین داشته باشد.^۲

باز در همان منبع و همچنین در «کافی» آمده است: اقرع گوید:

در نامه‌ای خدمت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم: آیا امام محتمل می‌شود؟
وقتی نامه را فرستادم با خود گفتم: (احتلام از شیطان است) و خداوند
اولیای خود را از شر شیطان حفظ فرموده است.
پاسخ نامه چنین آمد:

۱. سورة اعراف، آیه ۱۷۲.

۲. المناقب في المناقب: ۵۶۷ ح ۸، كشف النقطة: ۴۱۹/۲ (با اندکی تفاوت).



حال الأئمة عليهم السلام في المنام حالهم في اليقظة، لا يغير النوم منهم شيئاً، وقد أعاد الله عز وجل أولياءه من الشيطان، كما حدثتك نفسك. حال امامان عليهم السلام در خواب و بیداری یکسان است، خواب تغییری در حال آنان نمی‌دهد، و همان گونه که در دل تو خطور نموده بود خداوند اولیای خود را از شر شیطان حفظ فرموده است.^۱

۱۲/۱۱۴۳ مسعودی رحمته الله در «اثبات الوصیه» می‌نویسد:

جعفر بن محمد بن محمد بن موسی گوید: من در سامراء کنار خیابانی نشسته بودم، امام حسن عسکری رحمته الله در حالی که سوار بر مرکبی بود از آنجا عبور فرمود، من علاقه زیادی داشتم که دارای فرزندی باشم، با خود گفتم: آیا می‌شود من هم دارای فرزندی باشم؟
در این حال که امام رحمته الله از کنار من عبور می‌کرد با سر مبارکش اشاره فرمود: آری.

با خود گفتم: آیا پسر می‌شود؟
امام رحمته الله با سر مبارکش اشاره نمود: نه.

پس از آن همسرم حامله شد و برای من دختری به دنیا آورد.^۲

۱۳/۱۱۴۴ در «الثاقب في المناقب» آمده است:

علی بن زید، یکی از احفاد امام سجّاد رحمته الله گوید: من با امام حسن عسکری رحمته الله از دار الخلافه تا منزلش همراه شدم، حضرت به منزلش تشریف برد، وقتی خواستم از حضورش مرخص شوم، فرمود:
عجله نکن و قدری صبر کن.

۱. الثاقب في المناقب: ۵۷۰ ح ۱۵، الخرائج: ۴۴۶/۱ ح ۳۱، بحار الأنوار: ۲۹۰/۵۰ ح ۶۴. نظیر این روایت را ثقة الإسلام کلینی رحمته الله در الکافی: ۵۰۹/۱ ح ۱۲ و علامه اربلی رحمته الله در کشف الغمّة: ۴۲۲/۲ نقل نموده‌اند.
۲. إثبات الوصیة: ۲۴۷. نظیر این روایت را راوندی در الخرائج: ۴۲۸/۱ ح ۱۶ نقل نموده است، بحار الأنوار: ۲۶۸/۵۰ ح ۳۰.

آنگاه وارد منزل شد و به من اجازه ورود داد، وارد شدم، حضرت دویست دینار به من داد و فرمود:

صیرها فی ثمن جاریة، فإنَّ جاريتك فلانة قد ماتت.

با این مبلغ کنیزی بخر، چرا که فلان کنیزت از دنیا رفت.

در حالی که وقتی من از منزل خارج شدم کنیزم صحیح و سالم و بانشاط بود، وقتی به خانه ام رسیدم غلامم گفت: هم اکنون فلان کنیز مرد. گفتم: چگونه؟

گفت: داشت آب می خورد ناگهان آب راه تنفس او را گرفت و مُرد.

۱۴/۱۱۴۵ ابوهاشم جعفری گوید: روزی در خدمت امام حسن عسکری علیه السلام

بودم که فهفکی از حضرتش پرسید: چرا زن بیچاره و ناتوان یک سهم، ولی مرد قوی دو سهم ارث می برد؟

حضرت فرمود:

لأنَّ المرأةَ لیس علیها جهادٌ ولا نفقةٌ ولا معقلةٌ إنما ذلك علی الرجال.

چون زن نه تکلیف جهاد دارد و نه بار هزینه زندگی بر دوش اوست و نه دینه

کسی را می پردازد، ولی همه اینها بر عهده مردان است.

ابوهاشم گوید: من با خودم گفتم: شنیده بودم که همین پرسش را ابن

ابی العوجاء از امام صادق علیه السلام پرسید و آن حضرت همین پاسخ را دادند.

در این فکر بودم که امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود:

آری، این، پرسش ابن ابی العوجاء بود، و اگر معنای پرسش یکی باشد

پاسخ ما نیز یکی است.

جری لآخرنا ما جری لأوّلنا، وأوّلنا وآخرنا فی العلم والأمر

۱. المناقب فی المناقب: ۲۱۶ ح ۱۹، الخرائج: ۲۲۶/۱ ح ۵ (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: ۲۶۲/۵۰ ح ۲۳. این

روایت در المناقب: ۴۳۱/۳ (به صورت اختصار) نقل گردیده است.

سواء، ولرسول الله وأمیر المؤمنین صلوات الله علیهما وآلهما فضلهما. آنچه برای نخستین ما جاری شده در حق آخر ماهم جاری است، نخستین فرد از ما، با آخرین فرد از نظر دانش و ولایت برابر است، و البته رسول خدا و امیر مؤمنان - صلوات الله علیهما وآلهما - فضایل خودشان را دارند.^۱

در کتاب «الأنوار البهیة» آمده است: روایت شده:

امام حسن عسکری علیه السلام در دوران کودکی در چاه آب افتاد، این در حالی بود که امام هادی علیه السلام مشغول نماز بود، زنها فریاد می‌زدند. وقتی امام علیه السلام سلام نمازش را داد فرمود: باکی نیست. در آن حال دیدند که آب تا لب چاه بالا آمده و حضرت حسن عسکری علیه السلام روی آب است و با آب بازی می‌کند.^۲

محدث عالی مقام، محمد بن یعقوب کلینی علیه السلام در کتاب شریف «کافی»

می‌نویسد: حسن بن ظریف گوید:

دو پرسش در ذهنم بود که می‌خواستم نامه‌ای به حضور امام حسن عسکری علیه السلام بنویسم و آنها را بپرسم، نامه‌ای آماده کرده و نوشتم: هنگامی که حضرت قائم ارواحنا فداء قیام کند چگونه داوری می‌نماید؟ و مجلس قضاوت و داوری او در میان مردم چگونه است؟ وقتی نامه را ارسال کردم متوجه شدم که می‌خواستم معالجه تب ربع^۳ را نیز بپرسم، ولی فراموش کردم. پاسخی که آمد چنین بود:

سألت عن القائم علیه السلام ، فإذا قام یقضي بین الناس بعلمه كقضاء داود علیه السلام لا یسأل البیئة.

۱. الخرائج: ۶۸۵/۲، المناقب: ۴۳۷/۳، بحار الأنوار: ۲۵۵/۵۰ ح ۱۱.

۲. الأنوار البهیة: ۳۱۱، الخرائج ۲۵۱/۱ ضمن ح ۳۶، بحار الأنوار: ۲۷۴/۵۰ ح ۴۵.

۳. تب ربع یا تب نویه: تبی را گویند که یک روز می‌گردد و دو روز نمی‌گردد، باز روز چهارم شروع می‌شود.

(مؤلف علیه السلام)

درباره قضاوت و داوری حضرت قائم علیه السلام پرسیده بودی که چگونه است؟ هنگامی که او قیام کند همانند حضرت داود علیه السلام با علم و یقین خود، داوری می کند و از مردم گواه نمی خواهد.

در ضمن می خواستی در مورد تب ربع بررسی، ولی فراموش کردی، برای معالجه آن، آیه شریفه ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ إِبراهيمَ﴾^۱، را در ورقه ای بنویس و در گردن شخص بیمار (تبدار) بیاویز که ان شاء الله به اذن خداوند بهبود می یابد.

حسن بن ظریف گوید: ما طبق فرمایش امام علیه السلام این آیه را نوشته و به گردن بیمارمان آویختیم و او بهبود یافت.^۲

شهادت اول علیه السلام در کتاب «دروس» می نویسد: ابو هاشم جعفری گوید:

روزی امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمود:

قبري بـ «سرّ من رأی» أمان لأهل الجانبيين.

قبر من در سامراء برای دو گروه - یعنی دوست و دشمن - امان است.^۳

حسن بن سلیمان در کتاب «محتضر» می نویسد: نقل شده که دست

خطی از مولایمان امام حسن عسکری علیه السلام یافت شده که در آن حضرتش مرقوم فرموده:

أعوذ بالله من قوم حذفوا محكمات الكتاب، ونسوا الله ربّ الأرباب، والنبيّ وساقى الكوثر في مواقف الحساب، ولظى والطامة الكبرى ونعيم دارالثواب، فنحن السنام الأعظم، وفينا النبوة والولاية والكرم، ونحن منار الهدى والعروة الوثقى، والأنبياء كانوا يقتبسون من أنوارنا، ويقتفون آثارنا، وسيظهر حجة الله على الخلق بالسيف المسلول لإظهار الحق.

۱. سوره انبياء، آیه ۶۹، ای آتش ابر ابراهيم سرد و سالم باش.

۲. الكافي: ۵۰۹/۱، الخرائج: ۴۳۱/۱ ح ۱۰ (باندکی تفاوت)، بحار الأنوار: ۲۶۴/۵۰ ح ۲۴.

۳. الأنوار البهية: ۳۳۰، بحار الأنوار: ۵۹/۱۰۲ ح ۱.

پناه می‌برم به خدا از گروهی که محکومات کتاب خدا را حذف کرده و خداوند ربّ الأرباب و پیامبر و ساقی کوثر را در مواقف حساب و آتش جهنّم و بلای هنگامه بزرگ (روز قیامت) و پاداش آخرت را فراموش نمودند. ما همان رکن اعظم (الهی) هستیم.

نبوت، ولایت و کرامت در میان ماست، ما منار و گلدسته هدایت و دستگیره محکم (عروة الوثقی) هستیم، و پیامبران از پرتو نور ما بهره می‌گرفتند، و از آثار ما پیروی می‌کردند، به زودی حجّت خدا بر مردم با شمشیری آخته و کشیده شده از نیام، برای آشکار نمودن حق، ظاهر خواهد شد.

این دست خطّ حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی امیرالمؤمنین علیه السلام است.^۱

در کتاب «الثاقب فی المناقب» آمده است: ابو هاشم جعفری گوید:

از مولایم امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

من الذنوب التي لا تغفر قول الرجل: يا ليتني لا أواخذ إلا بهذا.

یکی از گناهانی که آمرزیده نخواهد شد، این است که انسان گوید: ای کاش! من جز با این گناه مؤاخذه نمی‌شدم.

من با خودم گفتم: به راستی که این سخن خیلی دقیق است، سزاوار است که انسان هر چیزی را از خودش و کارش جستجو کند که همه چیزها در خود اوست. در این فکر بودم، دیدم امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود:

صدقت يا أباهاشم! إلزم ما حدّثتك به نفسك، فإنّ الإشراف في الناس أخفى من دبيب الذرّ على الصفا في الليلة الظلماء، أو من دبيب الذرّ على المسح الأسود.

ای ابا هاشم! راست گفتم، به آنچه با خود گفتم پای بند باش، چرا که شرک در میان مردم از حرکت مورچه در شب تاریک بر روی سنگ صاف - یا بر لباس سیاه - پنهان‌تر است.^۲

۱- بحار الأنوار: ۲۶۴/۲۶ ح ۴۹.

۲- الثاقب فی المناقب: ۵۶۷ ح ۹، المناقب: ۲۳۹/۴، بحار الأنوار: ۲۵۰/۵۰ ح ۴.

پایان بخش

در پایان این بخش به گوشه‌ای از پندهای شیوا و رسای امام حسن عسکری علیه السلام اشاره می‌نماییم:

۱- یکی از شیعیان نامه‌ای به امام حسن عسکری علیه السلام نوشته و در ضمن آن، اختلاف شیعیان را بازگو نمود.

امام علیه السلام در پاسخ وی نوشت:

إِنَّمَا خَاطَبَ اللَّهُ الْعَاقِلَ، وَالنَّاسَ فِيَّ عَلَى طَبَقَاتٍ: الْمُسْتَبْصِرَ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، مَتَمَسِّكَ بِالْحَقِّ، مَتَعَلِّقٌ بِفِرْعِ الْأَصْلِ، غَيْرِ شَاكٍ وَلَا مَرْتَابٍ، لَا يَجِدُ عَنِّي مَلْجَأً. وَطَبَقَةٌ لَمْ تَأْخُذِ الْحَقَّ مِنْ أَهْلِهِ، فَهَمَّ كِرَاكِبَ الْبَحْرِ يَمُوجُ عِنْدَ مَوْجِهِ وَيَسْكُنُ عِنْدَ سَكُونِهِ. وَطَبَقَةٌ اسْتَحُوذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ، شَأْنُهُمُ الرَّدَّ عَلَى أَهْلِ الْحَقِّ، وَدَفَعَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ.

فَدَعَ مِنْ ذَهَبٍ يَمِينًا وَشِمَالًا، فَإِنَّ الرَّاعِي إِذَا أَرَادَ أَنْ يَجْمَعَ غَنَمَهُ جَمَعَهَا بِأَهْوَنِ سَعْيٍ، وَإِيَّاكَ وَالْإِذَاعَةَ وَطَلَبَ الرِّئَاسَةَ، فَيَأْتِيَهُمَا يَدْعَوَانِ إِلَى الْهَلَاكَةِ.^۱

خداوند تنها مردمان عاقل را مورد خطاب قرار داده است، مردم در مورد من، چند دسته هستند:

الف) کسی که بر راه نجات و رستگاری بصیرت و بینش دارد، او چنگ به حق و حقیقت زده و شاخه‌های آن را گرفته و دستاویز نموده، هیچ گونه شک و تردیدی نسبت به من نداشته و پناهگاهی غیر از من نمی‌جوید.



ب) گروهی که حق و حقیقت را از اهلش نگرفته‌اند، ایشان همانند دریانوردانی هستند که با امواج دریا، نگران و مضطرب می‌شوند و با آرامش دریا آرام می‌گیرند.

ج) گروهی که شیطان بر آنان غلبه پیدا کرده، اینان کارشان رد کردن اهل حق است و به خاطر حسادتی که در دل دارند حق را به وسیله باطل دفع می‌کنند. بنابراین، کسانی را که به راست و چپ می‌روند رها کن، چرا که چوپان وقتی بخواهد گوسفندان خود را جمع کند با کمترین تلاش و کوشش آنها را جمع می‌نماید. از افشاگری و ریاست‌طلبی پرهیز که این دو انسان را به ورطه هلاکت و نابودی می‌اندازند.

۲- امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

من الفواقر التي تقصم الظهر: جار إن رأى حسنة أخفاها، وإن رأى سيئة أفشاها.^۱

از مصیبت‌هایی که کمر انسان را می‌شکند: همسایه‌ای است که اگر خوبی ببیند می‌پوشاند و اگر بدی ببیند آن را آشکار می‌نماید.

۳- امام حسن عسکری علیه السلام در ضمن سخنانی به شیعیان خود می‌فرماید:

أوصيكم بتقوى الله، والورع في دينكم، والاجتهاد لله، وصدق الحديث، وأداء الأمانة إلى من ائتمنكم من برّ أو فاجر، وطول السجود وحسن الجوار، فبهذا جاء محمد صلى الله عليه وآله.

صلّوا في عشائهم، وأشهدوا جنائزهم، وعودوا مرضاهم، وأدّوا حقوقهم، فإنّ الرجل منكم إذا ورع في دينه، وصدق في حديثه، وأدى الأمانة، وحسن خلقه مع الناس قيل: هذا شيعي فيسرني ذلك.

اتّقوا الله وكونوا زیناً ولا تكونوا شیئاً، جرّوا إلینا کلّ مودّة،



وادفعوا عنا كل قبيح، فإنه ما قيل فينا من حسن فنحن أهله، وما قيل فينا من سوء فما نحن كذلك، لنا حق في كتاب الله، وقرابة من رسول الله ﷺ، وتطهير من الله، لا يدعيه أحد غيرنا إلا كذاب. أكثروا ذكر الله، وذكر الموت، وتلاوة القرآن، والصلاة على النبي ﷺ، فإن الصلاة على رسول الله ﷺ عشر حسنات، احفظوا ما وصيتمكم به، واستودعكم الله وأقرء عليكم السلام.^۱

شما را به تقوی خدا، پرهیزکاری در دینتان، کوشش برای خدا، راستگویی، ادای امانت - هر که شما را امین قرار داده چه خوب چه بد - طول سجده و حسن همجواری سفارش می‌نمایم؛ چرا که برای همین دستورات حضرت محمد ﷺ آمده است.

با (مخالفان) در محله‌هایشان نماز بخوانید، در تشییع جنازه آنها شرکت نمایید، از بیمارانشان عیادت کنید و حقوق آنها را ادا نمایید، زیرا اگر یکی از شما در دینش پرهیزکار و در سخنش راستگو باشد و امانت را بپردازد و با آنان با خوش اخلاقی برخورد نماید می‌گویند: این شیعه است، و همین سبب شادی و سرور من می‌شود.

تقوای خدا پیشه کنید و برای ما زینت باشید، و موجب ننگ و عار ما نشوید، همه مودت‌ها، محبت‌ها را به سوی ما بکشانید و هر ناپسندی را از ما دور کنید، زیرا که هر خوبی که در حق ما گفته شود، ما اهل آن بوده و شایسته آن هستیم، و هر بدی که به ما نسبت دهند، ما چنین نیستیم، برای ما در کتاب خدا حقی است و قرابت و خویشاوندی ما با رسول خدا ﷺ است و تطهیر و پاکی ما از جانب خداوند متعال است که هر کس جز از ما چنین ادعایی کند، دروغگو است.

خداوند را زیاد یاد کنید و به یاد مرگ نیز باشید، قرآن بخوانید، و بر پیامبر ﷺ صلوات و درود بفرستید، چرا که صلوات بر رسول خدا ﷺ ده حسنه دارد. آنچه به شما سفارش کردم، حفظ کنید. شما را به خدا سپرده و به همه شما سلام می‌رسانم.



۴- امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید:

ليست العبادة كثرة الصيام والصلاة، وإنما العبادة كثرة التفكر في أمر الله.^۱

عبادت و پرستش خداوند با زیادی نماز و روزه نیست؛ بلکه عبادت همان تفکر زیاد در امر خداوند است.

۵- و نیز فرموده است:

الغضب، مفتاح كل شر.^۲

خشم و غضب کلید هر بدی است.

۶- و نیز فرموده است:

أقل الناس راحة الحقوق.^۳

کم آسایش‌ترین مردم؛ کینه‌ورزان هستند.

۷- و نیز فرموده است:

إنكم في آجال منقوصة، وأيام معدودة، والموت يأتي بغتة، من يزرع خيراً يحصد غبطة، ومن يزرع شراً يحصد ندامة، لكل زارع ما زرع، لا يسبق بطيء بحظه، ولا يدرك حريص ما لم يقدر له، من أعطي خيراً فالله أعطاه، ومن وقى شراً فالله وقاه.^۴

زندگی شما مدتی محدود و روزهای معین است، و مرگ ناگهانی می‌رسد. هر کسی که خیری بکارد محصول آن غبطة دیگران است و هر کسی که شر و بدی بکارد محصول آن ندامت و پشیمانی است.

(آری،) هر زارعی، کشت خود را درو می‌کند، کسی که برای روزی کنند

۱. بحار الأنوار: ۳۷۳/۷۸ ح ۱۳.

۲. بحار الأنوار: ۳۷۳/۷۸ ح ۱۵.

۳. بحار الأنوار: ۳۷۳/۷۸ ح ۱۷.

۴. بحار الأنوار: ۳۷۳/۷۸ ح ۱۹.



حرکت می‌کند، کسی برای گرفتن بهره او، از او سبقت نمی‌گیرد و آن که برای بدست آوردن آن، حرص می‌ورزد آنچه بر او مقدر نشده بدست نمی‌آورد.

هر که به او خیری عطا شود در واقع خداوند عطا فرموده، و هر که از شر و بدی نگاه داشته شود، در واقع خداوند او را حفظ کرده است.

۸- و نیز فرموده است:

ما ترك الحق عزيز إلا ذل، ولا أخذ به ذليل إلا عز.^۱

هیچ عزیزی حق را ترک ننمود جز آن که ذلیل و خوار گشت و هیچ ذلیلی به حق چنگ نزد جز آن که عزیز شد.

۹- و نیز فرموده است:

خصلتان ليس فوقهما شيء: الايمان بالله، ونفع الإخوان.^۲

دو خصلت است که بالاتر از آن دو، چیزی نیست: ایمان به خدا و نفع رساندن برای برادران.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۱۰- و نیز فرموده است:

التواضع نعمة لا تحسد عليها.^۳

تواضع و فروتنی نعمتی است که هرگز مورد حسادت واقع نمی‌شود.

۱۱- و نیز فرموده است:

من وعظ أخاه سرّاً فقد زانه، ومن وعظه علانية فقد شانه.^۴

هر که در پنهانی برادر خویش را پند دهد او را آراسته و هر که در آشکار او را موعظه نماید در واقع، او را زشت نشان داده است.

۱. بحار الأنوار: ۳۷۴/۷۸ ح ۲۴.

۲. بحار الأنوار: ۳۷۴/۷۸ ح ۲۶.

۳. بحار الأنوار: ۳۷۴/۷۸ ح ۳۱.

۴. بحار الأنوار: ۳۷۴/۷۸ ح ۳۳.

۱۲ - و نیز فرموده است:

ما من بلیّة إلا والله فیها نعمة تحبب بها.^۱

هیچ بلائی نیست جز آن که خداوند متعال در کنار آن نعمتی قرار داده که آن را از بین می‌برد.

۱۳ - و نیز فرموده است:

ما أقبح بالمؤمن أن تكون له رغبة تذله.^۲

چقدر زشت است که مؤمن میل و علاقه به چیزی داشته باشد که او را ذلیل و خوار سازد.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



۱. بحار الأنوار: ۳۷۴/۷۸ ح ۲۴.

۲. بحار الأنوار: ۳۷۴/۷۸ ح ۲۵.

بخش چهاردهم



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قطره‌ای از دریای فضایل و مناقب
پیشوای دوازدهم، بقیة الله در جهان،
حجت خدا بر بندگان، زداينده احزان،
خليفة خدای رحمان، صاحب عصر و زمان
مهدی آل محمد ﷺ

حضرت حجت بن الحسن، امام زمان

صلوات الله عليه



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱/۱۱۵۱ شیخ جلیل القدر، علی بن الحسین بن بابویه، صدوق علیه السلام در «کمال الدین» می نویسد: حکیمه، عمه امام حسن عسکری علیه السلام در حدیث مفصلی که مشتمل بر ولادت حضرت حجت ارواحنا فداه است، می گوید: (پس از آن که امام حسن عسکری علیه السلام مزده تولد فرزندش امام زمان علیه السلام را به من داد و فرمود: «امشب را نزد ما بمان» و من نیز امثال امر نموده و در خدمت نرجس خاتون علیها السلام بودم، من آن شب پیوسته تا طلوع فجر مراقب آن بانوی بزرگوار بودم، او کنار من آرام خوابیده بود و از پهلویی به پهلویی نمی گشت، نزدیکیهای طلوع فجر بود که ناگاه با ترس و لرز از خواب پرید، من به سوی او رفته و او را به سینه چسبانیدم و بر او نام خدا را خواندم.

امام حسن عسکری علیه السلام با صدای بلند فرمود:

(عمه!) سورة ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۱ را بر او بخوان.

شروع به خواندن سوره کردم، پرسیدم: حالت چطور است؟
گفت: آنچه مولایم به تو خبر داده بود ظاهر گشت.

من همچنان که آقا فرموده بود، سوره را بر او می خواندم، متوجه شدم

۱. سوره قدر، آیه ۱۶ «ما آن را در شب قدر فرود فرستادیم».



که آن جنین نیز از شکم مادرش به همراه من می‌خواند و بر من سلام کرد.
وقتی صدای او را شنیدم، ترسیدم و شگفت زده شدم.

امام حسن عسکری علیه السلام صدا زد:

لا تعجبي من أمر الله عزوجل، إن الله تبارك وتعالى ينطقنا بالحكمة
صغراً، ويجعلنا حجة في أرضه كباراً.

(عمّه!) از کار خدا در شگفت مباش! به راستی که خداوند متعال ما را از
دوران کودکی با حکمت گویا ساخته و در دوران بزرگی حجت خود در
روی زمین قرار می‌دهد.

هنوز کلام امام علیه السلام به پایان نرسیده بود که نرجس علیها السلام از دیده‌ام ناپدید
شد و دیگر او را ندیدم، گویی میان من و او پرده‌ای زده شد. به همین
جهت، فریاد زنان به سوی امام حسن عسکری علیه السلام دویدم.

امام علیه السلام فرمود:

عمّه! برگرد که به زودی او را در جای خودش خواهی دید.

من به همان اتاق آمدم، دیری نگذشت که پرده کنار رفت و نرجس علیها السلام
را دیدم، نوری از وی می‌درخشید که چشمانم را خیره کرد، در این هنگام
کودکی دیدم که سر به سجده گذاشته، وقتی سر از سجده برداشت، روی
دو زانو نشست و انگشتان سبابة خود را به سوی آسمان گرفت و گفت:

أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأن جدِّي [محمداً]
رسول الله صلوات الله وسلامه عليه، وأن أبي أمير المؤمنين عليه السلام.

گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، یکتاست و شریکی ندارد و به
راستی که جدم حضرت محمد صلوات الله وسلامه عليه پیامبر خداست و پدرم امیر مؤمنان است.

تا آنجا که همه امامان و پیشوایان معصوم علیهم السلام را نام برد، وقتی به اسم
مبارک خود رسید، فرمود:

اللهم انجز لي وعدي، وأتمم لي أمري، وثبت وطأتي، واملاً

الأرض بي عدلاً وقسطاً.

خداوند! آنچه به من وعده فرموده‌ای وفا کن و امر مرا به پایان رسان،
 قدمهای مرا ثابت و استوار بدار و به وسیله من زمین را از عدل و قسط پر کن.
 در این هنگام، امام حسن عسکری علیه السلام با صدای بلند فرمود:
 عمه جان! او را بگیر و پیش من بیاور.

من آن کودک زیبا را بغل گرفته و خدمت امام علیه السلام آوردم، وقتی در برابر
 پدر بزرگوارش قرار گرفتیم، آن کودک در دستان من بود، به پدر بزرگوار
 خود سلام کرد.

امام علیه السلام نیز او را گرفت، و این در حالی بود که مرغانی چند بالای سر آن
 حضرت در پرواز بودند، امام علیه السلام زبان مبارک در دهان فرزندش گذاشت، و
 او می‌نوشتید. آنگاه رو به من کرد و فرمود:

(عمه!) او را نزد مادرش ببر تا شیرش دهد، بعد نزد من بیاور.

من طبق امر آقایم آن کودک زیبا را نزد مادرش بردم، او نیز شیرش داد،
 باز به نزد امام حسن عسکری علیه السلام باز گرداندم، هنوز پرندگان بالای سر
 حضرتش در پرواز بودند، حضرت یکی از پرندگان را صدا زد و فرمود:

إحملة واحفظه وردة إلینا فی کلّ أربعین يوماً.

این کودک را ببر و نگهداری کن و هر چهل روز نزد ما برگردان.
 در این هنگام من شنیدم که امام حسن عسکری علیه السلام پشت سر فرزندش
 می‌فرمود: تو را به خدایی می‌سپارم که مادر حضرت موسی علیه السلام فرزندش
 را به او سپرد.

وقتی حضرت نرجس علیه السلام این صحنه را دید گریست.

امام علیه السلام به او فرمود: اسکتی! فإن الرضاع علیه محرّم إلا من ثدیك
 وسیعاد إلیك كما ردّ موسی إلی أمّه؛

آرام باش! او جز از تو شیر نمی‌خورد که شیر از دیگران برای او حرام است
 و به زودی به سوی تو باز گردانده می‌شود؛ همان گونه که موسی علیه السلام به
 مادرش برگردانده شد.

و آن فرمایش خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ﴾^۱؛

«ما او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد»

حکیمه گوید: من از امام علیه السلام پرسیدم: آن چه پرنده‌ای بود؟

فرمود: هذا روح القدس الموكل بالائمة عليه السلام يوفقهم ويسددهم
ویرتیبهم بالعلم؛

او، روح القدس بود که مراقب امامان علیهم السلام است، که آنها را موفق و استوار
می‌دارد و با علم و دانش پرورش می‌دهد.

چهل روز سپری شد، آن کودک زیبا را نزد برادرزاده‌ام بازگرداندند،
امام علیه السلام کسی را نزد من فرستاد و مرا خواست.

وقتی به خدمتش شرفیاب شدم، کودکی را دیدم که در برابر آن حضرت
راه می‌رود (در شگفت شده و) عرض کردم: آقای من! این کودک که دو
ساله است؟

امام علیه السلام لبخندی زد و فرمود:

إِنَّ أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ إِذَا كَانُوا أُمَّةً يَنْشَوْنُ بِخِلَافِ مَا يَنْشَوُ
غیرهم، وَإِنَّ الصَّبِيَّ مَتَىٰ إِذَا أَتَىٰ عَلَيْهِ شَهْرٌ كَانَ كَمَنْ يَأْتِي عَلَيْهِ
سنة، وَإِنَّ الصَّبِيَّ مَتَىٰ لِيَتَكَلَّمَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَيَقْرَأَ الْقُرْآنَ وَيَعْبُدَ رَبَّهُ
عَزَّوَجَلَّ وَعِنْدَ الرِّضَاعِ تَطِيعَهُ الْمَلَائِكَةَ وَتَنْزِلَ عَلَيْهِ صَبَاحًا وَمَسَاءً.
همانا فرزندان پیامبران و جانشینان آنان که دارای مقام امامت و پیشوایی
هستند رشد و نمو آنان با دیگر کودکان فرق دارد. کودکان یک ماهه ما،
همانند کودکان یک ساله دیگران است.

کودکان ما در شکم مادرشان حرف می‌زنند، قرآن می‌خوانند و خدا را
پرستش می‌نمایند، و در دوران شیر خوارگی فرشتگان در تحت فرمان آنان
هستند و هر صبح و شام برای اجرای فرمان آنها، نزد آنان فرود می‌آیند.^۲

۱. سوره قصص، آیه ۱۳.

۲. کمال الدین: ۲/۲۲۶ ح ۲، بحار الأنوار: ۱۱/۵۱ ح ۱۴.

در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد: سیاری گویند: نسیم و ماریه برای من نقل کردند:

وقتی امام زمان صلوات الله علیه متولد شد، روی دو زانو نشست و انگشت سبّابه اش را به سوی آسمان بالا برد، سپس عطسه ای کرد و فرمود:

الحمد لله رب العالمین، وصلی الله علی محمد وآله عبداً ذاکراً لله غیر مستکف ولا مستکبر.

حمد و سپاس بر پروردگار جهانیان، درود خدا بر محمد و آل آن حضرت که بنده ذاکر خداوند بود، نه استنکاف می کرد و نه استکبار می ورزید.

آنگاه فرمود: زعمت الظلمة أن حجّة الله داخضة، ولو أذن لنا فی الکلام لزال الشک.^۱

ستمگران چنین می پندارند که حجّت خدا باطل و از میان رفته، اگر به ما اجازه سخن داده شود هر گونه شک و تردیدی از بین خواهد رفت.

نویسنده علیه السلام گویند: این روایت را شیخ صدوق علیه السلام نیز در کتاب «کمال الدین» نقل نموده است.^۲

مرکز تحقیقات کویپیرامون سیدی

در کتاب «مصباح الأنوار» آمده است: جابر بن عبد الله انصاری، صحابی بزرگوار گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

إن الله اختار من الأيام الجمعة، ومن الليالي القدر، ومن الشهور رمضان، واختارني نبياً، واختار علياً لي وصياً وولياً، واختار من علي الحسن والحسين علیهما السلام حجّة الله علی العالمین تاسعهم أعلمهم وأحکمهم.^۳

خداوند متعال از روزها، روز جمعه و از شبها، شب قدر و از ماهها، ماه

۱. الثاقب فی المناقب: ۵۸۴ ح ۱. الصحیفة المبارکة المهدیة: ۲۸۹.

۲. کمال الدین: ۲/۴۳۰ ح ۵. بحار الأنوار: ۴/۵۱ ح ۶.

۳. مصباح الأنوار (مخطوط)، مقتضب الأثر: ۹، بحار الأنوار: ۲۷۲/۳۶ و ۲۵۶ ح ۷۴: ۲۷۲/۸۹ ذیل ح ۱۸ و

۸/۹۷ ذیل ح ۹، کمال الدین: ۲۸۱ ح ۲۲، الغیبة نعمانی علیه السلام: ۶۷ ح ۷.



رمضان را برگزید. و مرا نیز پیامبر برگزید و علی علیه السلام را برای من جانشین و ولی برگزید و از علی علیه السلام نیز امام حسن و امام حسین علیهم السلام را حجت برای جهانیان برگزید که نهمین فرزند امام حسین علیه السلام دانشمندترین و حکیم‌ترین آنان است.

در کتاب «متخب البصائر» می‌نویسد: کتابی را دیدم که در آن خطبه‌های مولایمان امیر مؤمنان علی علیه السلام را گرد آورده بودند، در پایان یکی از خطبه‌ها، علی علیه السلام اشاره‌ای به زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام نموده و می‌فرماید:

ثم يسير إلى مصر فيصعد منبره فيخطب الناس، فتستبشر الأرض بالعدل، وتعطي السماء قطرها، والشجر ثمرها، والأرض نباتها، وتزین لأهلها، وتأمّن الوحوش حتى ترتعي في طرق الأرض كأنعامهم، ويقذف في قلوب المؤمنين العلم، فلا يحتاج مؤمن إلى ما عند أخيه من علم.

(آنگاه که حضرتش ظهور کرد...) به سوی مصر می‌رود، (وارد مسجد جامع آن شهر شده) بالای منبرش قرار می‌گیرد و برای مردم خطبه می‌خواند، پس به زودی زمین با مژدهٔ عدل بشارت داده می‌شود و آسمان باران خویش را می‌بخشد.

درختان میوه می‌دهند و زمین گیاهانش را برای مردم عرضه می‌کند، زمین برای اهل آن زینت داده می‌شود، مردم از درندگان در امان می‌شوند تا جایی که در میان راه همانند چهارپایان می‌چرند، علم و دانش در دل‌های مؤمنان قرار می‌گیرد، تا جایی که مؤمنی نیازمند دانش برادرش نمی‌شود.

در آن روز، تاویل این آیه شریفه محقق می‌شود که می‌فرماید:

﴿يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ﴾^۱

«خداوند هر کدام از آنها را با فضل و کرم خود بی‌نیاز می‌کند».

زمین گنج‌های خود را آشکار می‌سازد و حضرت مهدی علیه السلام می‌فرماید:



كلوا هنيئاً بما أسلفتم في الأيام الخالية؛

بخورید گوارای وجودتان باشد به سبب اعمالی که در روزگاران گذشته انجام دادید.^۱

قطب راوندی رحمته الله در «الخرائج» می نویسد: ابان گوید:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

العلم سبعة وعشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان، فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فإذا قام قائمنا علیه السلام أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس، وضم إليها الحرفين حتى يبثها سبعة وعشرين حرفاً.^۲

علم و دانش بیست و هفت حرف است، آنچه تاکنون همه پیامبران آورده اند، دو جزء بیشتر نبوده، مردم تا امروز، جز دو حرف از علم آگاهی ندارند، وقتی قائم علیه السلام قیام نماید بیست و پنج حرف دیگر را آشکار می نماید و در میان مردم پخش می کند و آن دو حرف را نیز به آن ضمیمه نموده و بیست و هفت حرف در میان مردم پخش و نشر می گردد.

ابو جعفر، محمد بن جریر طبری در کتاب «دلائل الإمامه» با سندهای

مفصلی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرتش می فرماید:

كأني بالقائم علیه السلام على ظهر النجف، لبس درع رسول الله صلی الله علیه و آله تتقلص عليه، ثم ينتفض بها فتستدير عليه، ثم يغشي بثوب استبرق، ثم يركب فرساً له أبلق بين عينيه شمراخ ينتفض به حتى لا يبقى أهل له إلا أتاهم بين ذلك الشمراخ حتى تكون آية له.

گویی من حضرت قائم علیه السلام را در پشت نجف (کوفه) می بینم که زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشیده و آن را بر تن خود حرکت می دهد، آنگاه با لباس

۱. بحار الأنوار: ۸۵/۵۳ و ۸۶ ضمن ح ۸۶.

۲. الخرائج: ۸۴۱/۲ ح ۵۹، بحار الأنوار: ۳۳۶/۵۲ ح ۷۳.

حریری خود را می‌پوشاند، و بر اسبی ابلق و خاکستری - که میان دو چشمانش سفید است و نوری از آن می‌درخشد - سوار می‌شود و خود را حرکت می‌دهد و همه مردم دنیا این نور را می‌بینند و برای آنان نشانه و علامتی می‌شود.

آنگاه پرچم رسول خدا ﷺ را - پرچمی که همیشه پیروز است و دسته‌اش از پایه‌های عرش الهی است و سیرش از یاری خداست - به اهتزاز درمی‌آورد، آن پرچم بر چیزی فرود نمی‌آید، جز آن‌که آن را نابود می‌کند.

عرض کردم: آیا این پرچم در جایی پنهان شده بود، یا برای حضرت می‌آورند؟ فرمود:

بل یأتي بها جبرئيل ﷺ، وإذا نشرها أضاء لها ما بين المشرق والمغرب ووضع الله يده على رؤوس العباد، فلا يبقى مؤمن إلا صار قلبه أشد من زبر الحديد، وأعطي قوة أربعين رجلاً، فلا يبقى ميت يومئذ إلا دخلت عليه تلك الفرحة في قبره، حتى يتزاوون في قبورهم، ويتباشرون بخروج القائم ﷺ، فيهبط مع الراية إليه ثلاثة عشر ألف ملك و ثلاثمائة وثلاثة عشر ملكاً.

بلکه، جبرئیل این پرچم را می‌آورد، وقتی آن را به اهتزاز درمی‌آورد نورش شرق و غرب جهان را روشن می‌کند، خداوند دست رحمتش را بر سر بندگان می‌گذارد، مؤمنی نمی‌ماند مگر آن‌که قلبش سخت‌تر از آهن می‌گردد و به هر مؤمنی نیروی چهل مرد داده می‌شود.

هیچ مرده‌ای نمی‌ماند جز آن‌که سرور و شادی آن روز، در قبرش داخل می‌شود، تا جایی که مردگان همدیگر را در قبورشان زیارت می‌کنند و قیام حضرت قائم ﷺ را به همدیگر مزده می‌دهند. به همراه آن پرچم، سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته (به یاری آن حضرت) فرود می‌آیند.

عرض کردم: آیا همه اینها فرشته‌اند؟ فرمود:

أرى، همه اینان منتظر قیام حضرت قائم ﷺ هستند، آنان فرشتگانی هستند که به همراه حضرت نوح ﷺ در کشتی بودند، فرشتگانی که با

حضرت ابراهیم علیه السلام بودند در آن هنگام که آن حضرت را در آتش انداختند، فرشتگانی که با حضرت موسی علیه السلام بودند، هنگامی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت، فرشتگانی که با حضرت عیسی علیه السلام بودند، هنگامی که خداوند او را به سوی آسمانها برد. و هزار فرشته‌ای در رکاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همه آنها نشانه‌هایی داشتند و هزار فرشته‌ای که پشت سر هم در یک نظم بودند و سیصد و سیزده فرشته‌ای که در جنگ بدر در رکاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند و چهار هزار فرشته‌ای که در روز عاشورا فرود آمدند تا به همراه امام حسین علیه السلام جنگ کنند ولی اجازه داده نشد و آنان باز گشتند تا اجازه بگیرند، وقتی فرود آمدند، امام حسین علیه السلام کشته شده بود، آنان با هیئتی زولیده در کنار قبر آن حضرت هستند و تا روز قیامت گریه می‌کنند و ما بین قبر آن حضرت تا آسمان، محل آمد و شد فرشتگان است.^۱

باز در همان کتاب آمده است: محمد بن فضیل گوید:

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

وقتی قائم علیه السلام قیام نماید (و دوران ظهور شکوهمند آن سرور فرا رسد) خداوند امر می‌فرماید که فرشتگان بر مؤمنان سلام نموده و در مجالس آنان شرکت نمایند، وقتی مؤمنی نیازی داشته باشد فرشته‌ای را نزد حضرت مهدی علیه السلام می‌فرستد، و او اطاعت نموده و به حضور حضرتش شرفیاب شده و حاجت و مشکل آن مؤمن را بازگو می‌نماید و باز می‌گردد. *ومن المؤمنین من یسیر فی السحاب، ومنهم من یطیر مع الملائكة، ومنهم من یمشی مع الملائكة مشياً، ومنهم من یسبق الملائكة، ومنهم من یتحاكم الملائكة إلیه، والمؤمنون أكرم علی الله من الملائكة، ومنهم من یصیره القائم علیه السلام قاضياً بین مائة ألف من الملائكة.*^۲

۱. دلائل الإمامة: ۴۵۷ ح ۴۱، بحار الأنوار: ۳۲۸/۵۲ ح ۴۸. نظیر این روایت در «کامل الزیارات»: ۲۳۳ ح ۸۵ نقل شده است.

۲. دلائل الإمامة: ۴۵۴ ح ۳۸.

در آن دوران، برخی از مؤمنان بالای ابرها حرکت می‌کنند، برخی دیگر با فرشتگان به پرواز در می‌آیند و برخی با فرشتگان راه می‌روند و برخی، از فرشتگان سبقت می‌گیرند، و برخی از آنان، کسانی هستند که فرشتگان برای داوری نزد آنها می‌آیند.

آری، مؤمنان در پیشگاه خداوند گرامی‌تر از فرشتگان هستند، در آن زمان، برخی از مؤمنان را حضرت مهدی علیه السلام در میان صد هزار فرشته به عنوان داور قرار می‌دهد.

۸/۱۱۵۸ شیخ صدوق رحمته الله علیه در «کمال الدین» می‌نویسد: احمد بن اسحاق بن سعد اشعری گوید: محضر با صفای مولایم امام حسن عسکری رحمته الله علیه شرفیاب شدم، خواستم در مورد جانشین آن حضرت پرسم. امام حسن عسکری رحمته الله علیه پیش از من لب به سخن گشود و فرمود:

يا أحمد بن إسحاق! إن الله تبارك وتعالى لم يخل الأرض منذ خلق آدم ولا يخلها إلى أن تقوم الساعة من حجة الله على خلقه، به يدفع البلاء عن أهل الأرض، وبه ينزل الغيث، وبه يخرج نبات الأرض! ای احمد بن اسحاق! به راستی که خداوند متعال از روزی که حضرت آدم رحمته الله علیه را آفرید تا روز رستاخیز زمین را از وجود حجت خود خالی نگذاشته و نخواهد گذاشت، حجتی که به برکت وجود او، بلاها و گرفتاریها از ساکنان زمین دفع می‌شود و به وسیله او، باران می‌بارد و برکات و گیاهان زمین بیرون می‌آید.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! امام و خلیفه و جانشین بعد از شما کیست؟

حضرت برخاست و فوری به درون خانه رفت، سپس در حالی که کودک سه ساله‌ای را بر دوش داشت، برگشت، چهره آن کودک همانند ماه شب چهارده می‌درخشید، رو به من کرد و فرمود:



ای احمد بن اسحاق! اگر قرب و منزلتی در پیشگاه خداوند متعال و حجت‌های او نداشتی، این فرزندم را به تو نشان نمی‌دادم، این فرزندم، همنام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

یا أحمد بن إسحاق! مثله في هذه الأمة مثل الخضر عليه السلام ومثله مثل ذي القرنين، والله ليغيبن غيبة لا ينجو من الهلكة فيها إلا من ثبته الله تعالى على القول بإمامته، ووقفه فيها للدعاء بتعجيل فرجه.

ای احمد بن اسحاق! مثل این کودک در این امت همانند مثل حضرت خضر علیه السلام و ذوالقرنین است، سوگند به خدا! او غیبی خواهد کرد که در آن، کسی از هلاکت‌هایی نخواهد یافت مگر آن که خداوند او را در عقیده به امامت او ثابت قدم و استوار گردانیده و توفیق بدهد تا برای تعجیل در فرج او دعا کند.

احمد بن اسحاق گوید: عرض کردم: آقای من! آیا علامت و نشانه‌ای در این کودک هست تا دلم به سبب آن آرامش یابد؟
تا من این سخن را گفتم؛ آن کودک زیبا، لب به سخن گشود و با زبان فصیح عربی فرمود:

أنا بقیة الله في أرضه، والمنتقم من أعدائه، فلاتطلب أثراً بعد عين يا أحمد بن إسحاق!

منم بقیة الله در روی زمین، منم انتقام‌گیرنده از دشمنان خدا، ای احمد بن اسحاق! بعد از آن که با چشم خود مشاهده کردی، دلیل دیگری نخواه!

احمد بن اسحاق گوید: من شادگشته و مسرور شدم؛ و با خوشحالی از حضور امام علیه السلام مرخص شدم، فردای آن روز خدمت مولایم شرفیاب شده و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! از لطف و مرحمتی که دیروز در حق من نمودید (و فرزند خود را به من نشان دادید) خیلی خوشحال شدم، اینک می‌پرسم: سستی که از حضرت خضر و ذوالقرنین علیه السلام در او جاری

است، چیست؟

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

ای احمد! (منظور از این سنت) غیبت طولانی اوست.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! به راستی غیبت او طولانی خواهد شد؟
امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

إي وربّي! حتّى يرجع عن هذا الأمر أكثر القائلين به، ولا يبقى إلا
من أخذ الله عزّوجلّ عهده لولايتنا، وكتب في قلبه الإيمان وأتده
بروح منه.

آری، قسم به خدا! آنقدر غیبتش به درازا می‌کشد که بیشتر معتقدین به
امامت آن حضرت، از او بر می‌گردند، و کسی باقی نمی‌ماند جز آن که
خداوند برای ولایت ما از او پیمان گرفته و در دلش ایمان را نوشته و با روح
خود، او را تأیید نموده باشد.

ای احمد بن اسحاق! غیبت او امری از امر خدا، سزای از اسرار او و غیبی
از غیب‌های اوست، پس آنچه به تو گفتم بپذیر، و آن را پنهان مدار و (بر
این لطف، مرحمت و نعمت) سپاس‌گزار باش تا فردای رستاخیز به همراه
ما در درجات عالی قرار بگیری.^۱

باز در همان منبع آمده است: یعقوب بن منقوش^۲ می‌گوید:

روزی خدمت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم، آن حضرت بر
سکوئی در خانه نشسته بود، در طرف راست آن حضرت، اطاقی بود که
پرده‌ای بر آن آویخته شده بود، عرض کردم: آقای من! صاحب این امر
کیست؟

حضرت فرمود:

إرفع الستر؛ پرده‌ای اطاق را بالا بزن.

۱. کمال الدین: ۲/۲۸۴ ح ۱، بحار الأنوار: ۲۳/۵۲ ح ۱۶.

۲. در «بحار الأنوار» چنین آمده است: «یعقوب بن منقوس».



وقتی پرده را بالا زدم دیدم کودک زیبایی که پنج سال داشت، بیرون آمد، قد رعنائی او حدوداً ده - یا هشت - وجب بود، پیشانی او روشن، چهره اش سفید و درخشان، دیدگانش می درخشید.

او بازوانی نیرومند و زانوهایی توانا داشت، در گونه راستش خال زیبایی بود و جلو سرش را موهای زیبایی زینت داده بود، او آمد و در روی زانوی مهر و محبت امام حسن عسکری علیه السلام نشست.

امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود:

هذا هو صاحبکم؛ این صاحب شماست.

وقتی آن کودک زیبا برخاست برود، امام حسن عسکری علیه السلام به او فرمود:

یا بنی! أدخل إلى الوقت المعلوم؛

ای فرزندانم! برو، و وارد خانه شو تا وقتی که معلوم است.

آن کودک زیبا به سوی خانه می رفت و من نیز به او نگاه می کردم.

امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمود:

ای یعقوب! وارد خانه شو و ببین چه کسی است؟

من وارد خانه شدم و کسی را ندیدم.^۱

۱۰/۱۱۶۰ باز در همان منبع آمده است: امام صادق علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

طوبی لمن أدرك قائم أهل بيتي وهو مقتد به قبل قيامه، یا تمّ به

وبأئمة الهدی من قبله، ویبرء إلى الله عزوجلّ من عدوّهم، أولئك

رفقائي وأكرم أمتي عليّ.

خوشا به حال کسی که قائم اهل بیت مرا درمی یابد، در حالی که پیش از

قیامت پیرو او بوده و از او و از امامان و پیشوایان پیش از او پیروی

۱. کمال الدین: ۲/۲۳۶ ح ۵، بحار الأنوار: ۲۵/۵۲ ح ۱۷، الخرائج: ۲/۹۵۸ و ۹۵۹.

می‌نماید، و به سوی خداوند متعال از دشمنان آنان بیزاری می‌جوید. آری، اینان رفقای من و گرامی‌ترین امتم در نزد من هستند.^۱

باز در همان منبع آمده است: امام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند: ۱۱/۱۱۶۱

آیه شریفه‌ای که می‌فرماید: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^۲؛ «و برخی از خویشاوندان نسبت به برخی دیگر در کتاب خداوند سزاوارتر هستند، در مورد ما فرود آمده است؛

همچنین آیه شریفه دیگر که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاسِقَةً فِي عَقِبِهِ﴾^۳؛ «و او کلمه توحید را کلمه پاینده‌ای در نسلهای بعد از خود قرار دهد، نیز در مورد ما نازل شده است. و امامت تا روز قیامت از نسل امام حسین علیه السلام است.

وَأَنَّ لِلْقَائِمِ علیه السلام مَنَّا غَيْبَتَيْنِ: إحداهما أطول من الأخرى، أمّا الأولى فسنة أيام أو ستة أشهر أو ستة سنين، وأمّا الأخرى فيطول أمدها حتى يرجع عن هذا الأمر أكثر من يقول به فلا يثبت عليه إلا من قوي يقينه وصحّت معرفته ولم يجد في نفسه حرجاً متّاقضيناً، وسلّم لنا أهل البيت علیهم السلام.

همانا برای قائم ما علیه السلام دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی‌تر است، غیبت اول، شش روز و شش ماه و یا شش سال است.

غیبت دیگر، آن چنان طولانی می‌شود که بیشتر قائلین به امامت وی، از او بر می‌گردند و کسی ثابت نمی‌ماند جز افرادی که یقین قوی و شناخت صحیح داشته باشند و در مورد آنچه ما دستور داده‌ایم برای خود حرجی نبینند، و تسلیم ما اهل بیت علیهم السلام باشند.^۴

علامه مجلسی علیه السلام در توضیح این حدیث شریف می‌گوید:

۱. کمال الدین: ۲۸۶/۱ ح ۳.

۲. سوره احزاب، آیه ۶.

۳. سوره زخرف، آیه ۲۸.

۴. کمال الدین: ۳۲۳/۱ ح ۸، بحار الأنوار: ۱۳۴/۵۱ ح ۱.



منظور از «شش روز» شاید اشاره به دگرگونی احوال آن حضرت در طول دوران غیبتش است که شش روز، جز افراد خاصی از بستگانش از ولادتش مطلع نشدند، آنگاه پس از شش ماه، سایر خواص آگاه شدند و پس از شش سال به هنگام شهادت پدر بزرگوارش، امر آن حضرت آشکار گردید و بسیاری از مردم از وجود نازنین آن حضرت مطلع شدند.

در کتاب «صراط المستقیم» آمده است: حدیثی (در مورد علایم ظهور حضرتش) می‌گوید:

در قسمت مشرق، شهری بنا می‌شود، در آن شهر حادثه‌ای رخ می‌دهد که مردم آن زمان، چنین حادثه‌ای را در تاریخ زندگی خویش ندیده‌اند، آنگاه آن حادثه پایان می‌پذیرد. البته پیش از این، واقعه و حادثه‌ای در شام پدید می‌آید که چهارصد هزار کشته بر جای می‌گذارد.

آنگاه پشت سر این، حضرت مهدی علیه السلام با سیصد سوار قیام می‌نماید، آنان در همه جنگها پیروز می‌شوند و همواره با پرچم سرافرازیه پیش می‌روند.^۱

باز در همان منبع آمده است: امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

زجر الناس قبل قیام القائم عن معاصیهم، وتظهر فی السماء حمرة،
و خسف ببغداد والبصرة، ودماء تسفك بها، وخراب دورها، وفناء
يقع فی أهلها، وشمول أهل العراق خوف لا یكون لهم معه قرار.

پیش از قیام حضرت قائم (مهدی) علیه السلام مردم در اثر گناهان خویش در تنگنا قرار می‌گیرند، در آسمان سرخی پدید می‌آید، در بغداد و بصره زمین فرو می‌رود و خسف می‌شود، در آن دو شهر خون‌هایی ریخته می‌شود، خانه‌ها ویران می‌گردد و مردمان آنها نابود می‌شوند، از این جهت ترس و وحشتی عراق را فرا می‌گیرد که آرامش از آنها سلب می‌گردد.^۲



در کتاب «اختصاص» منسوب به شیخ مفید^{رحمته} آمده است: ابو بصیر گوید:

در محضر باصفای مولایم امام صادق^{رحمته} حضور داشتم، نزد آن حضرت مردی از اهل خراسان بود، حضرت با او با لهجه‌ای سخن می‌گفت که من نمی‌فهمیدم، سپس حضرت با لهجه‌ای که من می‌فهمیدم سخن گفت و شنیدم که می‌فرمود:

ارکض برجلک الأرض؛ پای خود را بر زمین بزن.

(وقتی زدم دیدم) دریایی آشکار شد، که کنارش سوارانی هستند که گردن‌های خود را بر زین اسبهایشان گذاشته‌اند.
امام صادق^{رحمته} فرمود:

هؤلاء من أصحاب القائم^{رحمته}؛

اینان از یاران حضرت قائم^{رحمته} هستند.^۱

در کتاب «الصرط المستقیم» می‌نویسد:

هنگامی که امام حسن عسکری^{رحمته} به شهادت رسید، معتضد عباسی سه نفر از مزدوران خود را برای جست و جوی خانه امام^{رحمته} فرستاد و دستور داد: هر کسی را یافتند سرش را بیاورند.

آن سه نفر، طبق دستور، وارد خانه امام^{رحمته} شدند، ناگاه سردابی را دیدند که در آن حوض آبی بود و شخصی روی آب، بر حصیری نماز می‌خواند و توجهی به آنان نداشت.

یکی از آنان بنام «احمد بن عبدالله» پا روی آب گذاشت تا نزد او برود، در آب فرو رفت نزدیک بود که غرق شود، ولی رفقایش نجاتش دادند. دیگری پا جلو گذاشت تا نزد او برود، در آب فرو رفت نزدیک بود که



غرق شود نجاتش دادند، دیدند نمی‌توانند کاری کنند پا به فرار گذاشته و نزد معتضد باز گشته و قضیه را گزارش دادند.
معتضد دستور داد که قصه را کتمان کنند.^۱

۱۶/۱۱۶۶ باز در همان منبع آمده است: یوسف بن احمد جعفری گوید:
پس از پایان مراسم حج، به سوی شام باز می‌گشتم، از مرکب فرود آمدم تا نمازم را بخوانم، ناگاه چهار شخص را در محملی دیدم و از دیدن آنها در شگفت شدم، یکی از آنان گفت: نمازت را ترک نمودی؟

گفتم: تو از کجا می‌دانی؟

گفت: آیا دوست داری امام زمانت را ببینی؟

گفتم: او دارای نشانه‌هایی است.

راوی گوید در این حال، دیدم که محمل با کسانی که در داخل آن هستند به سوی آسمان بلند می‌شود.^۲

۱۷/۱۱۶۷ باز در همان منبع آمده است: امام صادق علیه السلام در توصیف دوران باشکوه ظهور امام زمان ارواحنا فداه می‌فرمایند:

يَمْدُ اللهُ لَشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا يَكُونُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ قَائِمِهِمْ علیه السلام حِجَابٌ، يَرِيدُ يَكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ فِي مَكَانِهِ.

در آن دوران، خداوند در گوش و چشم شیعیان ما چنان نیرویی قرار می‌دهد که میان آنها و حضرت مهدی علیه السلام حجاب و پرده‌ای نمی‌شود، اگر امام علیه السلام بخواهد در همان مکان خود با آنان سخن می‌گوید و آنان جمال دلربای او را می‌بینند و صدای دلنشینش را می‌شنوند.^۳

۱. الصراط المستقیم: ۲/۲۱۰ ح ۵.

۲. الصراط المستقیم: ۲/۲۱۱ ح ۱۰.

۳. الصراط المستقیم: ۲/۲۶۲.



در «الثاقب فی المناقب»^۱ آمده است: سعد بن عبد الله قمی گوید: به همراه احمد بن اسحاق برای زیارت امام حسن عسکری علیه السلام به سامراء رفتیم، البته پرسشهای مشکلی نیز داشتیم که می‌خواستیم از آن حضرت بپرسیم. وارد سامراء شدیم، به سوی خانه امام حسن عسکری علیه السلام رفتیم، اجازه ورود خواستیم.

اجازه ورود عنایت شد، احمد بن اسحاق، انبانی را بر دوش گذاشته بود، در آن انبان - که با پارچه طبری پوشیده شده بود - یکصد و شصت کیسه درهم و دینار بود که هر کیسه‌ای با مهر صاحب آن بسته شده بود. وارد محضر آن امام همام شدیم، من آن لحظه‌ای را که نور جمالش ما را احاطه کرد چنین تشبیه می‌نمایم:

او همانند ماه درخشان شب چهاردهم بود، روی زانوی راست آن حضرت، کودکی قرار داشت که خلقت و منظرش بسان ستاره مشتری بود، موهای زیبای آن کودک، از دو سوی سرش روی گوشش ریخته بود، و میان آن باز بود، گویی الفی است که میان دو واو قرار گرفته است.

در برابر امام علیه السلام انار زرینی بود که نقشهای بدیع و نوآور آن می‌درخشید و در میان آن، نگین‌های شگفت‌انگیز و گوناگونی به کار رفته بود، که آن را یکی از رؤسای اهل بصره به حضرتش اهدا نموده بود؛

در دست مبارک امام حسن عسکری علیه السلام قلمی بود، وقتی می‌خواست چیزی در ورق سفیدی بنویسد، آن کودک انگستان حضرتش را می‌گرفت، مولایمان امام حسن عسکری علیه السلام آن انار زرین را در برابر آن کودک می‌غلطاند و آن کودک زیبا را به گرفتن و آوردن آن مشغول می‌نمود تا مانع از نوشتن آن حضرت نشود.

۱. صاحب کتاب «الثاقب فی المناقب» گوید: این حدیث شریف طولانی است و ما به اقتضای سخن، بخشی از آن را نقل می‌کنیم.

ما به حضورش سلام نمودیم، امام علیه السلام با ملاطفت و مهربانی پاسخ داد و اشاره نمود که بنشینیم، وقتی آن حضرت از نوشتن آن اوراق فارغ شد، احمد بن اسحاق انبان را از میان پارچه بیرون آورده و در برابر حضرتش نهاد.

در این هنگام، مولایمان امام حسن عسکری علیه السلام نگاهی به آن کودک زیبا نمود، و فرمود:

فرزندم! مهر از هدایای شیعیانست که برای تو فرستاده‌اند، بردار!
آن کودک زیبا لب به سخن گشود و فرمود:

یا مولای! يجوز لي أن أمدّ يدي الطاهرة إلى هدايا نجسة،
وأموال رجسة، قد خلط حلّها بهرامها.

مولای من! آیا شایسته است که من، دست پاکم را به سوی این هدایای آلوده و اموال پلید - که حلال و حرامش باهم مخلوط شده - دراز کنم؟!
امام علیه السلام رو به احمد بن اسحاق کرد و فرمود: ای پسر اسحاق! آنچه در انبان است بیرون آور تا فرزندم حلال آن را از حرامش جدا کند.

احمد، طبق فرمایش مولا، کیسه‌ها را از انبان بیرون آورد، وقتی نخستین کیسه را بیرون آورد آن کودک زیبا فرمود:

این کیسه مال فلانی پسر فلانی از فلان محله است، در این کیسه، شصت و دو دینار است، بخشی از آن، پول حجره‌ای است که فروخته - و آن ارثی بود که از پدرش به او رسیده بود - که چهل و پنج دینار ارزش داشت و از پول نه طاقه پارچه، چهارده دینار بدست آورده و سه دینار آن نیز از اجاره دکان‌ها است.

مولایمان امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: فرزندم! اینک به این مرد، حرام آن را مشخص کن.

آن کودک زیبا، رو به احمد کرد و فرمود: یک دیناری که سکه ری است و در فلان تاریخ زده شده و نصف نقش یک روی آن پاک شده با قطعه طلایی آملی که وزن آن ربع دینار است، بیرون آور و ببین!



علت این که آنها حرامند این است که صاحب آن، در فلان ماه از سال فلان مقدار پنبهٔ ریسیده‌شده‌ای را وزن کرد و یک من و ربع شد و آن را به پنبه‌زنی - که همسایه‌اش بود - داد، مدتی گذشت، دزدی آمد و آن را از او دزدید، او به صاحبش جریان را گفت، ولی صاحبش او را تکذیب کرد و عوض آن پنبه‌ها را خواست و به جای آنها، یک من و نیم پنبهٔ بهتر از آن گرفت، و با پول آن پارچه‌ای خرید و آن را فروخت که این دینار و آن قطعه طلای املی، از فروش آن پارچه است.

وقتی احمد بن اسحاق آن کیسه را باز کرد، نامه‌ای در میان سکه‌های دینار یافت که در آن، نام صاحب کیسه و مقدار سکه‌ها، همان گونه که آن کودک زیبا فرموده بود، نوشته شده بود، و آن دینار سکهٔ ری و قطعهٔ طلایی املی نیز با همان علامت‌ها بودند.

آنگاه کیسهٔ دیگری را بیرون آورد و در برابر آن کودک زیبا نهاد.
آن کودک زیبا فرمود:

این کیسه نیز متعلق به فلان، فرزند فلانی از فلان محله است، که حاوی پنجاه دینار است. که تصرف در آن برای ما جایز نیست.

احمد بن اسحاق گفت: چرا؟

فرمود: چون از پول گندمی است که صاحبش در هنگام تقسیم محصول، نسبت به کارگران ظلم کرده است، پیمانۀ خود را پر می‌کرد، ولی پیمانۀ آنها را پر نمی‌نمود، بلکه کمی از سر آن را خالی می‌نمود.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: راست گفتی فرزندم.

آنگاه رو به احمد بن اسحاق کرد و فرمود: ای احمد بن اسحاق! این اموال را جمع کن و به صاحبانش برگردان، یا حواله کن تا به صاحبانش برگردانند که ما نیازی به آنها نداریم، ولی آن پارچه‌ای را که آن پیرزن برای ما فرستاده، بیاور!

احمد بن اسحاق گوید: من آن پارچه را در میان صندوقچه‌ای گذاشته بودم و فراموش کرده بودم که خدمت آقام بیاورم.





سعد گوید: وقتی احمد بن اسحاق برای آوردن آن پارچه رفت،
مولایمان امام حسن عسکری علیه السلام رو به من کرد و فرمود:

ای سعد! برای چه آمده‌ای؟

عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا به ملاقات مولایمان تشویق نموده است.

فرمود: پرسشهایی را که می‌خواستی بپرسی، چه کرده‌ای؟

عرض کردم: همان گونه هستند و اکنون به همراه دارم.

حضرت اشاره به فرزند عزیزش کرد و فرمود: آنچه می‌خواهی از

نورچشمم بپرس!

من شروع به سؤال نمودم و آن کودک زیبا همه را پاسخ داد، وقتی

پاسخ پرسش‌ها تمام شد، امام حسن عسکری علیه السلام با آن کودک زیبا

برخاست، من نیز از محضرشان مرخص شده و به دنبال احمد بن اسحاق

رفتم، در راه او دیدم که می‌آمد و گریه می‌کرد، گفتم: چرا گریه می‌کنی؟

چرا دیر کردی؟

گفت: پارچه‌ای که مولایم فرمود حاضر کنم، گم کرده‌ام.

گفتم: طوری نیست، به خودشان بگوا

او خدمت امام علیه السلام شرفیاب شد، لحظاتی بعد با لبخند در حالی که بر

محمد و آل محمد علیهم السلام درود می‌فرستاد، بازگشت.

گفتم: چه شد؟

گفت: آن پارچه زیر پای مولایم پهن شده بود، آن حضرت روی آن

نماز می‌خواند.

سعد گوید: من خدای را به این نعمت سپاس نموده و بر او ثنا گفتم، و

ما چند روزی که در آنجا بودیم به منزل امام علیه السلام رفت و آمد می‌کردیم؛ ولی

دیگر آن کودک زیبا را در کنار امام علیه السلام نمی‌دیدیم.

روزی که می‌خواستیم به وطن برگردیم من به همراه احمد بن اسحاق

۱. صاحب کتاب «الثاقب فی المناقب» گوید: من پرسش و پاسخها را به جهت طولانی شدن، ذکر نمودم.



و دو نفر از بزرگان شهرمان به خدمتش مشرف شدیم، احمد بن اسحاق در برابر حضرتش ایستاد و عرض کرد:

ای فرزند رسول خدا! هنگام کوچ کردن و وداع نمودن فرا رسیده و محنت جدایی سخت شده، ما از خداوند متعال می‌خواهیم که بر جد بزرگوارتان محمد مصطفی ﷺ و پدرتان علی مرتضی ﷺ و مادرتان، سرور زنان عالم فاطمه زهرا ﷺ و عمویتان امام حسن مجتبی ﷺ و پدر عزیزتان امام حسین ﷺ - که آقای جوانان بهشتند - و پدران معصومتان پس از آنها که امامان و پیشوایان پاک و طاهرین هستند و بر شما و فرزند گرامیتان درود فرستد، امیدواریم خداوند مقام شما را همواره بالا برده و دشمنانتان را نابود سازد و این دیدار را آخرین دیدار ما قرار ندهد.

وقتی احمد بن اسحاق این آخرین جمله را گفت، چشمان امام ﷺ از اشک پر شد و قطرات اشک بر چهره زیبایش جاری گشت، آنگاه فرمود: ای فرزند اسحاق! در این دعا اصرار نورزا که در همین سفر به ملاقات خداوند خواهی رسید.

وقتی احمد بن اسحاق این سخن را شنید، بیهوش شد و بر زمین افتاد، وقتی حالش خوب شد و به هوش آمد گفت: مولایم! شما را به خدا و به حرمت جدت رسول خدا ﷺ سوگند می‌دهم که به من افتخار دهید و پارچه‌ای به عنوان کفن برای من عنایت نمایید.

امام ﷺ دست به زیر فرش برد و سیزده درهم بیرون آورد، و فرمود:

خذها، ولا تنفق علی نفسک غیرها، فإنک لن تعدم ما سألت، وإن الله تعالی لا یضیع أجر من أحسن عملاً.

این پول را بگیر و جز این پول استفاده نکن و آنچه را که خواستی بدست خواهی آورد که خداوند پاداش کسی را که عمل نیک انجام داده، ضایع نمی‌گرداند.

سعد گوید: (آنگاه همگی از محضرش مرخص شده و به راه افتادیم، سه فرسخ راه پیمودیم، وقتی نزدیک محلی بنام «حلوان» رسیدیم، احمد بن اسحاق تب کرد، و وضع عمومی بدنش دگرگون شد، تا جایی که از زندگی او مایوش شدیم، وقتی وارد «حلوان» شدیم در یکی از کاروانسراها اتراق کردیم.

احمد بن اسحاق، یکی از همشهریان خودش را که مقیم «حلوان» بود خواست، آنگاه رو به ما کرد و گفت: امشب از اطراف من پراکنده شوید و مرا تنها بگذارید.

ما همگی از اتاق او بیرون آمده و هر کدام به اتاق خود باز گشتیم.

سعد گوید: شب سپری شد، نزدیکی های صبح، چیزی به ذهنم رسید، و از خواب پریدم.

وقتی چشمانم را باز کردم، کافور، خادم مولایمان امام عسکری علیه السلام را دیدم که به من می گوید: خداوند پاداش نیکو در عزایتان به شما مرحمت کند و مصیبت شما را در دوستان جبران نماید! ما دوستان احمد بن اسحاق را غسل داده و کفن نمودیم، برخیزید و او را دفن کنید، چرا که جایگاه او در پیشگاه آقایان از جایگاه همه شما والاتر بود.

او این سخن بگفت و از دیدگان ما پنهان شد.^۱

۱۹/۱۱۶۹ باز در همان منبع آمده است: احمد بن ابی روح می گوید:

روزی بانویی فاطمی از مردم «دینور» نزد من آمد و گفت: ای پسر ابی روح! تو در شهر ما از جهت پرهیزگاری مطمئن ترین افراد هستی، می خواهم امانتی را به تو بسپارم و آن را به عهده تو می گذارم تا به اهلش برسانی و بپذیری و انجام دهی.

۱. الثاقب فی المناقب: ۵۸۵ ح ۱، بحار الأنوار: ۷۸/۵۲ ح ۱. این روایت را شیخ صدوق علیه السلام در کمال الدین: ۲/۲۵۴ ح ۲۱ (با تفاوت در الفاظ) نقل نموده است. گفتنی است که در ترجمه این روایت از منابع دیگر آن نیز بهره بردیم.

گفتم: ان شاء الله انجام می‌دهم.

گفت: در این کیسه سر بسته، چند درهم است، آن را باز نکن و در آن نگاه مکن تا آن را به کسی که تو را از محتوای آن آگاه سازد، برسانی. در ضمن، این هم گوشواره من است - که ده دینار ارزش دارد - این گوشواره دارای سه دانه مروارید است که ده دینار می‌ارزد، علاوه بر اینها، من از حضرت صاحب الامر علیه السلام پرسشی دارم که می‌خواهم پاسخ آن را پیش از آن که از او بپرسم، پاسخ گوید.

گفتم: پرسشت چیست؟

گفت: موقع عروسی من، مادرم ده دینار از کسی قرض گرفت، من نمی‌دانم از چه کسی قرض گرفته به همین جهت، نمی‌دانم آن ده دینار را به چه کسی بدهم، اگر حضرت آن شخص را به تو بفرمایند من پول او را پرداخت می‌نمایم.

احمد بن ابی روح گوید: من معتقد به امامت جعفر بن علی - برادر امام حسن عسکری علیه السلام - بودم، گفتم: (خوب شد) این سؤالات امتحان میان من و جعفر می‌شود. امانت را تحویل گرفته و به سوی بغداد به راه افتادم، وارد بغداد شدم، در آنجا نزد حاجز بن یزید و شاء رفتم، سلام کردم و نشستم.

گفت: حاجتی داری؟

گفتم: امانتی نزد من هست که قرار است به شما بدهم، اما به شرط آن که از مقدار آن و کیفیت آن خبر دهید.

او گفت: من مأمور به گرفتن آن نیستم، این نامه‌ای است که در مورد امانت تو، به من رسیده، در آن نوشته:

از احمد بن ابی روح آن اموال را نپذیر و او را به سامزاء، نزد ما بفرست.

من در شگفت شده و گفتم: لا إله إلا الله! این بزرگترین چیزی است که

اراده کردم.

از بغداد حرکت کرده به سامراء رفتیم، وقتی وارد شهر شدم گفتم: اول نزد جعفر می‌روم. بعد فکری کرده و گفتم: نه، نخست منزل امام حسن عسکری علیه السلام می‌روم، اگر پاسخ مرا دادند که هیچ، و گرنه، نزد جعفر می‌روم. به طرف خانه امام حسن عسکری علیه السلام به راه افتادم، وقتی کنار درب حضرتش رسیدم، خادمی بیرون آمد و گفت: تو احمد بن ابی روح هستی؟ عرض کردم: آری.

گفت: این نامه مال توست، آن را بخوان. من نامه را خواندم، در آن

نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

ای پسر ابی روح! حایل، دختر دیرانی کیسه‌ای که - به گمان تو - هزار درهم در آن است به تو سپرده، در حالی که گمان تو درست نیست، تو ادای امانت کرده و کیسه را باز نکردی و از داخل آن خبر نداری.

در آن کیسه، هزار درهم و پنجاه دینار سالم است، و نزد تو دو عدد گوشواره است که آن زن گمان می‌کرد آنها ده دینار می‌ارزند، راست گفته، با دو نگینی که دارند و در آنها سه دانه مروارید است که آنها ده دینار ارزش دارند و یا بیشتر، آن دو گوشواره را به فلان کنیز ما بده. که ما آنها را به او بخشیدیم، آنگاه به بغداد برو و آن اموال را به حاجز بده و آنچه را که او، به عنوان هزینه سفر به تو می‌دهد، بگیر.

در مورد آن ده دیناری که آن زن گمان می‌کند مادرش در موقع عروسی او قرض کرده و نمی‌داند صاحبش کیست؟ او کلثوم، دختر احمد است که ناصبی و از دشمنان ماست، آن زن دوست ندارد به او بدهد، اگر نمی‌خواهد آن را میان خواهران خود تقسیم نماید، ما نیز به او اجازه داده‌ایم که میان خواهران نیازمند خود، تقسیم کند.

سخن دیگر این که: ای پسر ابی روح! برای امتحان نزد جعفر نرو و به شهر خود باز گرد که عمویت فوت کرده و خداوند اهل و مال او را به تو ارث گذاشته است.

ابن ابی روح گوید: پس از خواندن نامه به سوی بغداد به راه افتادم، در بغداد کیسه را به حاجز دادم، وی دینارها و درهم‌های آن را شمرد، در آن، هزار درهم سالم و پنجاه دینار بود، آنگاه سی دینار به من داد و گفت: دستور دارم که این مبلغ را به عنوان هزینه به تو بدهم.

من آن مبلغ را گرفته و به اقامتگاه خود در بغداد رفتم، ناگهان نامه‌رسان آمد و نامه‌ای سربسته به من داد که در آن نوشته شده: عمویت مرده است و خانواده‌ام از من خواسته بودند که به وطنم بازگردم.

به راه خود ادامه داده و وارد شهر و دیار خود شدم، دیدم که او فوت کرده و بدین وسیله سه هزار دینار و صد هزار درهم به من ارث رسید.

صاحب کتاب «الثاقب فی المناقب» گوید: این روایت نیز دارای چندین آیه و نشانه است.^۱

۲۰/۱۱۷۰ باز در همان منبع آمده است: محمد بن حسن صوفی^۲ می‌گوید:

عازم سفر حج بودم، همشهریانم وجوهی را به من داده بودند تا به حسین بن روح، نایب امام زمان ارواحنا فداه تحویل دهم، این وجوه طلا و نقره بودند، من اینها را به صورت شمش طلا و نقره در آوردم.

وقتی به «سرخس» رسیدم در ریگزاری خیمه زده و اتراق نمودم، طلاها و نقره‌ها را بررسی می‌کردم، بدون این که متوجه شوم یکی از شمش‌ها از دستم افتاده و در ریگ فرو رفت، از آنجا حرکت کرده و به راه افتادم.

وقتی به همدان رسیدم برای حفظ اموال مردم، باز آنها را بررسی کردم،

۱. الثاقب فی المناقب: ۵۹۴ ح ۱. علامه مجلسی رحمته‌الله این روایت را با اندکی تفاوت در بحار الانوار: ۵۱

ح ۲۹۵/۱۱ از الخرائج شیخ راوندی رحمته‌الله نقل نموده است و از آنجایی که متن حدیث دارای نارسایی‌ها بود ما در ترجمه از آن منبع نیز بهره بردیم. (مترجم)

۲. در بحار الانوار چنین آمده است: «محمد بن حسن صیرفی، مقیم شهر بلخ».

متوجه شدم که شمشی به وزن صد و سه - یا نود و سه - مثقال گم شده است، برای ادای امانت، به همان وزن از طلاهای خودم به آنها اضافه کردم. وارد مدینه السلام؛ (بغداد) شدم، خدمت شیخ ابا القاسم حسین بن روح رضی الله عنه شرفیاب گشته و آن امانت‌ها را به او تحویل دادم.

وقتی آنها را تحویل گرفت، دستش را داخل کیسه کرد و شمشی که من از اموال خودم به آنها اضافه کردم بودم، برداشت و به من داد و فرمود: این شمش مال ما نیست، شمش ما را در «سرخس» گم کردی، وقتی آنجا خیمه زدی آن شمش در ریگ فرو رفت، اگر به آنجا برگردی و در آنجایی که فرود آمده بودی، فرود آبی آن را از زیر ریگ‌ها پیدا خواهی کرد وقتی بنخواهی برگردی و آن را به ما تحویل دهی، مرا نخواهی دید. من به سوی سرخس حرکت کردم، و در همانجایی که خیمه زده بودم، فرود آمدم، آن شمش را در میان ریگ‌ها که بر رویش گیاهی رویده بود، پیدا کرده، و به سوی شهر خود به راه افتادم.

سال بعد شمش را برداشته و به سوی شهر بغداد حرکت کردم، وارد شهر شدم، دیدم شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی الله عنه وفات نموده، به ملاقات ابوالحسن علی بن محمد سمری رضی الله عنه شرفیاب شده و آن شمش را تحویل دادم.

صاحب «الثاقب فی المناقب» گوید: این روایت نیز دارای نشانه‌هایی است.^۱

۲۱/۱۱۷۱ باز در همان منبع آمده است: احمد بن فارس ادیب می‌گوید:

حکایتی در همدان شنیدم، وقتی آن را برای برخی از برادران دینی‌ام تعریف کردم از من در خواست نمودند که آن را با دستخط خودم بنویسم،

۱. الثاقب فی المناقب: ۶۰۰ ح ۱۲. علامة مجلسی رضی الله عنه نیز این حدیث را در «بحار الأنوار»: ۳۲۰/۵۱ و ۳۲۱ ح ۶۸ نقل کرده که در ترجمه آن از نسخه ایشان بهره بردیم. (مترجم)



چاره‌ای جز امتثال خواسته آنها نداشتم، به همین جهت، حکایت را نوشتم و عهده آن بر کسی است که حکایت نموده است.

. داستان از این قرار است: در شهر همدان، طایفه‌ای معروف به بنی‌راشد زندگی می‌کنند، همه آنان شیعه بوده و پیرو مذهب امامیه هستند. از این امر کنجکاو شده و از یکی از آنها پرسیدم: چطور از میان مردم همدان فقط شما شیعه هستید!

پیرمردی که شایسته و نیکوکار بود، در پاسخ من گفت: جد ما - که طایفه ما منسوب به اوست - سالی به حج مشرف شد، وی پس از بازگشت از سفر، قصه‌ای چنین نقل کرد:

وقتی اعمال حج را تمام کردم، به همراه قافله‌ای، منازلی چند در بیابان پیمودیم، از قافله جلو زدم از شتر فرود آمده و کمی پیاده روی کردم، مسیر زیادی را پیاده حرکت کردم، تا این که خسته شدم، با خودم گفتم: خوب است اینجا توقف کرده و کمی بخوابم و اندکی استراحت نمایم، وقتی قافله رسید، برمی‌خیزم.

خوابیدم، از فرط خستگی بیدار نشدم، وقتی گرمای آفتاب آزارم داد بیدار شدم، دیدم هیچ کس نیست، ترس و وحشت وجود مرا فرا گرفت، نه راهی می‌دیدم و نه جای پایی، توکل به خدا کرده و گفتم: به هر طرف که او بخواهد، حرکت می‌کنم.

اندکی راه رفتم، ناگاه به منطقه‌ای سبز و خرم رسیدم، گویی به تازگی باران باریده بود، خاک معطری داشت، وقتی دقت کردم در انتهای این منطقه قصری دیدم که همانند شمشیر می‌درخشید، من تا حال چنان قصری را ندیده و از کسی وصف آن را نشنیده بودم، با خود گفتم: کاش می‌توانستم این قصر را از نزدیک بینم.

به همین جهت، به سوی قصر رفتم، وقتی کنار درب آن رسیدم، دو نفر

خادم سفیدپوست دیدم، به آنها سلام کردم.

آنها با لهجه زیبایی پاسخ داده و گفتند: بنشین که خداوند برای تو خیر خواسته است.

یکی از آنها برخاست و وارد قصر شد، لحظاتی بعد آمد و گفت: برخیز وارد شو!

برخاستم، وارد قصر شدم، ساختمانی را دیدم که تاکنون ساختمانی نیکوتر و نورانی‌تر از آن ندیده بودم، خادم جلوتر از من رفت و پرده اتاقی را کنار زد و به من گفت: وارد شو!

وارد اتاق شدم، جوان زیبایی را وسط اتاق دیدم، چهره او همچون ماه در تاریکی شب می‌درخشید، بالای سرش شمشیر بلندی از سقف اتاق آویزان بود، که فاصله کمی با سر مبارک او داشت و گویی نزدیک سرش بود. سلام کردم. او با مهربانی و بهترین لحن پاسخ داد، سپس پرسید:

آیا مرا می‌شناسی؟

عرض کردم: نه، سوگند به خدا!

آن بزرگوار خودش را چنین معرفی فرمود:

أنا القائم من آل محمد علیه السلام، أنا الذي أخرج آخر الزمان بهذا السيف - وأشار إليه - فأملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً.

من، قائم از آل محمد علیه السلام هستم، همان کسی که در آخر زمان با همین شمشیر - اشاره‌ای به شمشیر نمود - قیام می‌کنم و زمین را که انباشته از ستم و جور است از عدل و داد پر می‌نمایم.

وقتی این سخن زیبا را شنیدم و او را شناختم خود را به پاهای مبارکش انداخته و صورت به خاک پای مبارکش ساییدم. فرمود:

این کار را مکن، سرت را بالا بگیر! تو فلانی از شهری که در ارتفاعات بلندی واقع شده به نام همدان، نیستی؟!

عرض کردم: آری، ای مولای من!



فرمود: آیا دوست داری به شهرت باز گردی؟

عرض کردم: آری، ای مولای من! وقتی به شهرم رسیدم مژده آنچه را که خداوند به من عنایت و ارزانی داشته به آنها می‌رسانم. در این هنگام، حضرت به آن خادم اشاره کرد، او دست مرا گرفت و کیسه پولی به من داد و با هم از خدمت حضرتش مرخص شدیم، چند قدمی با من راه رفت، وقتی نگاه کردم دیدم سایه بانها، درختان و مناره مسجدی پیدا است، او گفت: آیا این شهر را می‌شناسی؟ گفتم: نزدیک شهر ما همدان، شهری است که «اسد آباد» نام دارد، اینجا شبیه آنجاست.

گفت: اینجا اسد آباد است، برو که راه یافتی.

وقتی برگشتم، کسی را ندیدم. وارد اسد آباد شدم، به کیسه نگاه کردم، دیدم چهل - یا پنجاه - دینار است، حرکت کرده وارد همدان شدم، وقتی به خانام رسیدم همه خانواده‌ام را جمع کرده و آنچه را که خداوند به من عنایت فرموده بود به آنان مژده دادم، و تا زمانی که آن سگه‌ها را داشتیم همواره در خیر و نیکی بودیم.^۱

۲۲/۱۱۷۲ باز در همان منبع آمده است: از دی گوید:

سالی به مکه مشرف شدم، روزی مشغول طواف کعبه بودم، شوط ششم را به پایان رسانده و می‌خواستم شوط هفتم را آغاز نمایم؛ ناگاه چشمم به حلقه‌ای از حاجیان افتاد که در سمت راست کعبه بودند، آنان دور جوانی زیبا، خوش چهره و با هیبت حلقه زده بودند، او با آن که دارای هیبت بود اما از مردم دوری نمی‌کرد، با آنها سخن می‌گفت، در عین این که زیبا نشسته بود؛ چنان زیبا و شیرین سخن می‌گفت من زیباتر و شیرین‌تر

۱. الثاقب فی المناقب: ۶۰۵ ح ۱. این روایت را شیخ صدوق رحمته الله علیه در کمال الدین: ۴۵۳/۲ ح ۲۰ و علامه مجلسی رحمته الله علیه در بحار الأنوار: ۴۰/۵۲ ح ۳۰ (با اندکی تفاوت) نقل کرده‌اند.

از آن ندیده بودم.

خواستم جلو بروم تا با او سخن بگویم؛ ولی ازدحام جمعیت مرا نگذاشت، از یکی پرسیدم: او کیست؟

گفت: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آخرالزمان ظهور خواهد کرد، او هر سال، روزی را برای خواص شیعیان خود ظاهر گشته و به آنها سخن می‌گوید.

من رو به آن آقا کرده و گفتم: سرور و مولایم! من برای هدایت خدمت شما آمده‌ام، مرا هدایت فرمایید که خداوند راهنمای شماست.

او مثنی سنگ‌ریزه به من عنایت فرمود. من آنها را گرفته و از آن جمع بیرون آمدم، یکی از کسانی که آنجا نشسته بود، به من گفت: چه چیزی به تو عنایت فرمود؟

گفتم: مثنی سنگ‌ریزه! ولی وقتی دستم را باز کردم دیدم شمش طلائی است. داشتم می‌رفتم که ناگهان به من رسید و فرمود:

حجت و برهان را بر تو بیان نمودم، حق بر تو آشکار شد و کوری و گمراهی از تو برطرف شد، آیا مرا شناختی؟
عرض کردم: نه. فرمود:

أنا المهدي، أنا القائم بأمر الله، أنا قائم الزمان، أنا الذي أملاها
عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، إنَّ الأرض لا تخلو من حجة، ولا تبقى
الناس في فترة، وهذه أمانة تحدث بها إخوانك من أهل الحق.

من مهدی هستم، من قائم به امر خدایم، من قائم زمانم، من همان کسی هستم که زمین را که از ستم و جور انباشته شده از عدل و داد پر خواهم کرد. زمین هیچ گاه از حجت خدا خالی نمی‌ماند، و مردم هرگز در ضعف غیبت نخواهند ماند، این سخن امانتی است بر عهده تو و آن را به برادران اهل حق خود بازگو کن.^۱

۱. المناقب في المناقب: ۶۸۳ ح ۷. این روایت را شیخ راوندی رحمته الله علیه در الخرائج: ۷۸۴/۲ ح ۱۱۰ و علامه

۲۳/۱۱۷۳ مسعودی رحمته در «اثبات الوصیة» می‌نویسد: ضریر خادم گوید:
خدمت مولایم امام زمان رحمته شرفیاب شدم. حضرت به من فرمود:

صندل^۱ سرخ را برای من بیاور!

من صندل سرخ را خدمت حضرتش آوردم.

فرمود: آیا مرا می‌شناسی؟

عرض کردم: آری.

فرمود: من کیستم؟

عرض کردم: شما، آقا و سرور من! و فرزند آقا و سرور من هستید.

فرمود: منظور من این نبود.

عرض کرد: قربانت گردم، لطفاً منظور خودتان را برای من توضیح دهید.

فرمود: انا خاتم الأوصیاء، و بی یذفع الله البلاء عن أهلي و شیعتي.

من خاتم اوصیا هستم، خداوند متعال به جهت من بلا و گرفتاریها را از
خاندان و شیعیانم دفع می‌کند.^۲

۲۴/۱۱۷۴ باز در همان منبع آمده است: ابو بصیر می‌گوید:
مولایم امام باقر رحمته فرمود:

یکون منا بعد الحسین رحمته تسعة؛ تاسعهم قائمهم وهو أفضلهم.^۳

پس از امام حسین رحمته نه نفر امام از ما خاندان هستند که نهمین آنها قائم آنها
بوده و او برترین آنان خواهد بود.

۲۵/۱۱۷۵ شیخ صدوق رحمته در «ثواب الأعمال» می‌نویسد: رسول خدا رحمته
می‌فرماید:

→ مجلسی رحمته در بحار الأنوار: ۱/۵۲ ح ۱ (با اندکی تفاوت) نقل نموده‌اند.

۱. صندل؛ نام درختی است که چوب آن خوشبو است و رنگ‌های سرخ و سفید و زرد دارد.

۲. إثبات الوصیة: ۲۵۲، بحار الأنوار: ۳۰/۵۲ ح ۲۵. نظیر این روایت را شیخ صدوق رحمته در «کمال الدین:


۴۴۱/۲ ح ۱۲ آورده است. گفتمی است که در این منابع، راوی این حدیث «طریف ابونصر خادم» آمده و

بیانی را که نویسنده محترم رحمته نوشته مناسب مقام نیست به همین جهت ترجمه نشده است. (مترجم)

۳. إثبات الوصیة: ۲۵۸.

سیأتي على أمتي زمان لا يبقى من القرآن إلا رسمه، ولا من الإسلام إلا إسمه، ليسمّون به وهم أهد الناس منه، مساجدهم عامرة، وهي خراب من الهدى، فقهاء ذلك الزمان شرّ فقهاء تحت ظلّ السماء، منهم خرجت الفتنة وإليهم تعود.

به زودی زمانی بر اُمت من فرا خواهد رسید که از قرآن جز رسمش و از اسلام جز نامش نخواهد ماند، آنها خودشان را مسلمان می‌نامند در صورتی که دورترین افراد نسبت به آن هستند. مساجد آنان از جهت بناء آباد، ولی از جهت هدایت، ویران است، فقها و دانشمندان آن دوران، بدترین فقیهان و دانشمندانی هستند که در زیر آسمان زندگی می‌کنند، فتنه و آشوب از آنان سر زده و به سوی آنان باز خواهد گشت.^۱

عَرَزٌ مِيْ كُوَيْدٍ: اِمَامٌ صَادِقٌ  مِيْ فَرَمَايِدُ: ۲۶/۱۱۷۶

رسول خدا  فرمودند:

سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَنَالُ الْمَلِكُ فِيهِ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَالتَّجْبَرِ، وَلَا الْغِنَى إِلَّا بِالْغِصْبِ وَالبَخْلِ، وَلَا الْمَحَبَّةُ إِلَّا بِاسْتِخْرَاجِ الدِّينِ وَاتِّبَاعِ الْهُوَى. فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَصَبَرَ عَلَى الْفَقْرِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْغِنَى، وَصَبَرَ عَلَى الْبِغْضَةِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْمَحَبَّةِ، وَصَبَرَ عَلَى الذُّلِّ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْعِزِّ، آتَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ خَمْسِينَ صَدِيقًا مِّمَّنْ صَدَّقَ بِهِ.^۲

به زودی برای مردم، زمانی خواهد رسید که حکومت و سلطنت جز به وسیله کشتار و ستمگری، ثروت و توانگری جز با غصب و خست، محبت و دوستی جز با خارج شدن از دین و پیروی از هوا و هوس بدست نمی‌آید. پس هر کسی که آن زمان را درک نماید و بر فقر آن صبر کند با آن که می‌توانست ثروتمند شود، و بر دشمنی مردم صبر نماید با آنکه می‌توانست جلب محبت کند، و بر ذلت و خواری آن دوران شکیباً باشد با آن که

۱. تواب الأعمال: ۲۵۳، بحار الأنوار: ۵۲/۱۹۰ ح ۲۱.

۲. الکافی: ۹۱/۲ ح ۱۲، بحار الأنوار: ۱۴۶/۱۸ ح ۸ و ۷۵/۷۱ ح ۹.

می‌توانست عزیز باشد؛ خداوند بر چنین شخصی پاداش پنجاه صدیق از تصدیق‌کنندگان مرا عطا خواهد کرد.

۲۷/۱۱۷۷ شیخ صدوق رحمته در «علل الشرائع» می‌نویسد: علی بن جعفر رحمته، برادر امام کاظم رحمته می‌گوید: برادرم امام کاظم رحمته به من فرمودند:

إذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله في أديانكم لا يزيلكم أحد عنها.

یا بنی، آنه لابد لصاحب هذا الأمر من غيبة حتى يرجع عن هذا الأمر من كان يقول به، إنما هي محنة من الله عزوجل امتحن بها خلقه، ولو علم آباؤكم وأجدادكم ديناً أصح من هذا لا تبعوه.

هنگامی که پنجمین امام از فرزندان هفتمین امام، پنهان گردد به خدا پناه برید! به خدا پناه برید! در حفظ دینتان، مبادا کسی دینتان را از بین ببرد. ای فرزندانم! برای صاحب این امر ناگزیر غیبتی است، غیبتی که برخی از معتقدین او، از اعتقاد خود باز گردند، قطعاً غیبت او آزمایشی است که خداوند به وسیله آن، بندگان خود را می‌آزماید، اگر پدران و نیاکان شما دینی صحیح‌تر می‌دانستند از آن پیروی می‌نمودند.

عرض کردم: آقای من! پنجمین امام از فرزندان هفتمین امام کیست؟ فرمود: ای فرزندانم! عقلهای شما از درک چنین امری کوچک و سینه‌هایتان از حمل آن تنگ است، ولی اگر زنده بمانید او را درک خواهید کرد.^۲

۲۸/۱۱۷۸ شیخ صدوق رحمته در «کمال الدین» می‌نویسد: عبدالعظیم حسنی رضوان الله علیه گوید:

سرلایم امام جواد رحمته حدیثی در وصف حضرت قائم ارواحنا فداه بیان

۱. علامه مجلسی رحمته می‌گوید: امام کاظم رحمته در اینجا از روی شفقت و مهربانی به برادر کوچک خود، فرزندانم خطاب می‌نماید. (مترجم)

۲. علل الشرائع: ۲۲۲ ح ۳، بحار الأنوار: ۱۵۰/۵۱ ح ۱.



فرمود، در آخر آن می فرمود:

أفضل أعمال شيعتنا إنتظار الفرج.^۱

برترین اعمال شیعیان ما، انتظار فرج است.

شیخ صدوق علیه السلام در کتاب «خصال» می نویسد: علی علیه السلام می فرماید:

انتظروا الفرج ولا تياسوا من روح الله، فإن أحب الأعمال إلى الله

عزوجل إنتظار الفرج.^۲

در انتظار فرج و گشایش باشید و از لطف و مهر خدا ناامید نشوید؛ زیرا که

بهترین اعمال به سوی خداوند، انتظار فرج است.

شیخ طوسی علیه السلام در «الغیبه» می نویسد: جابر جعفی گوید:

از مولایم امام باقر علیه السلام پرسیدم: فرج شما کی خواهد بود؟ فرمود:

هیهات هیهات، لا یكون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا ثم تغربلوا

- یقولها ثلاثاً - حتی یذهب الله تعالی الكدر ویبقى الصفو.^۳

هیهات! هیهات! فرج ما محقق نخواهد شد تا این که شما امتحان شوید،

امتحان شوید، باز هم امتحان شوید - سه بار تکرار فرمود - تا آنجا که

خداوند کدر و آلوده را از بین برده و صاف و خالص بماند.

و در کتاب «غیبه نعمانی» آمده است: امام رضا علیه السلام می فرماید:

والله، ما یكون ما تمدون أعینکم إليه حتی تمحصوا وتسمیزوا،

وحتى لا یبقى إلا الأندر فالأندر.^۴

سوگند به خدا! آنچه که به آن چشم دوخته‌اید نخواهد شد مگر این که

آزمایش شده و از هم امتیاز پیدا کنید تا آن که از شما جز اندکی و اندک‌تری

۱. کمال الدین: ۳۷۷/۲ ضمن ح ۱.

۲. الخصال: ۶۱۶/۲ ضمن ح ۱۰، بحار الأنوار: ۱۲۳/۵۲ ح ۷.

۳. الغیبه شیخ طوسی علیه السلام: ۳۳۹ ح ۲۸۷، بحار الأنوار: ۱۱۳/۵۲ ح ۲۸.

۴. الغیبه نعمانی علیه السلام: ۲۰۸ ح ۱۵، بحار الأنوار: ۱۱۴/۵۲ ح ۳۰.

باقی نماند.

و در روایت دیگری آمده:

حتی یشتقی من شقی، ویسعد من سعد.^۱

تا آن که شقی به شقاوت خود، و سعادت‌مند به سعادت برسد.

در روایت دیگری آمده است: حضرت حسن بن علی رضی الله عنه فرمود:

لا یكون الأمر الذي ينتظرون حتى یبرأ بعضکم من بعض، ویتفل
بعضکم فی وجوه بعض، وحتی یلعن بعضکم بعضاً، وحتی یسمی
بعضکم بعضاً کذابین.^۲

این امری که منتظر آن هستید واقع نمی‌گردد تا آن که برخی از شما از برخی دیگر بیزاری جسته، برخی آب دهان بر روی برخی دیگر بیندازند و تا آن که برخی از شما بعضی دیگر را لعن کنند و برخی از شما برخی دیگر را دروغگو بنامند.

در کتاب «احتجاج» آمده است: ابو خالد کابلی می‌گوید:

امام سجّاد رضی الله عنه می‌فرماید:

تمت الغیبة بولی الله الثانی عشر من أوصیاء رسول الله صلی الله علیه و آله
والأئمة بعده.

یا اباخالد! إنَّ أهل زمان غیبتہ، القائلون بإمامتہ، المنتظرون
لظهوره أفضل أهل کلّ زمان، لأنَّ الله تعالی ذکره أعطاهم من
العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغیبة عندهم بمنزلة
المشاهدة، وجعلهم فی ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بین یدی
رسول الله صلی الله علیه و آله بالسيف. أولئك المخلصون حقاً، وشیعتنا صدقاً
والدعاة إلى دین الله سرّاً وجرهاً.

۱. الغیبة شیخ طوسی رحمته الله: ۳۳۵ ح ۲۸۱، بحار الأنوار: ۱۱۲/۵۲ ح ۲۳.

۲. بحار الأنوار: ۱۱۲/۵۲ ح ۲۳.





غیبت ولی خدا، دوازدهمین جانشین رسول خدا ﷺ و امامان بعد از او، طولانی می‌شود.

ای ابو خالد! به راستی که اهل زمان غیبت او، که به امامت او معتقدند و منتظر ظهور او هستند؛ برترین مردمان هر زمان هستند، زیرا که خدای متعال آن قدر به آنان عقل، فهم و شناخت عنایت نموده که غیبت در پیش آنها به منزله مشاهده گشته است.

خداوند آنان را در مقام و منزلت همانند مجاهدانی قرار داده که در محضر رسول خدا ﷺ شمشیر زده‌اند.

آنان مخلصان حقیقی، شیعیان واقعی و راستین ما و دعوت کنندگان به دین خدا در آشکار و نهان هستند.

حضرتش در سخن دیگری فرمود:

انتظار الفرج من أعظم الفرج.

انتظار فرج، از بزرگترین فرج است.

در کتاب «بصائر الدرجات» آمده است: ابوبصیر گوید: ۳۱/۱۱۸۱

امام باقر (ع) می‌فرماید:

روزی گروهی از یاران رسول خدا ﷺ در گرداگرد شمع وجودش حلقه زده بودند، پیامبر خدا ﷺ دو بار فرمود:

«اللهم تقني إخواني»؛ خداوندا! برادران مرا به من نشان بده.

اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! مگر ما برادران شما نیستیم؟

فرمود: لا، إنكم أصحابي، وإخواني قوم في آخر الزمان آمنوا بي ولم يروني، لقد عرفنيهم الله بأسمائهم وأسماء آبائهم من قبل أن يخرجهم من أصلاب آبائهم وأرحام أمهاتهم، لأحدهم أشد بقية على دینه من خرط القتاد في الليلة الظلما، أو كالقابض على جمر الغضاء، أو لثك مصابيح الدجى، ينجيهم الله من كل فتنة غيراء مظلمة.



نه، شما اصحاب من هستید، برادران من گروهی در آخر زمان هستند، آنان در حالی که مرا ندیده‌اند به من ایمان می‌آورند. خداوند متعال آنها را پیش از آن که از صلب پدرانشان و رحم مادرانشان بیرون بیایند، با نام و نام پدرانشان، به من شناسانده است. باقی ماندن یکی از آنها بر دین خود، از صاف کردن درخت قتاد؛ (خار دار) در شب تاریک و یا نگاه داشتن آتش چوب درخت غضاء^۱ در کف دست سخت‌تر است. آنان چراغهای نورانی در شب تاریک هستند، خداوند آنها را از هر گونه فتنه تیره و تاریک نجات می‌دهد.^۲

شیخ صدوق^ع در «کمال الدین» می‌نویسد:

امام سجّاد^ع می‌فرمایند:

من ثبت علی ولایتنا فی غیبة قائمنا^ع أعطاه الله أجر ألف شهید
مثل شهداء بدر وأحد.^۳

هر کس در دوران غیبت قائم ما^ع بر ولایت ما ثابت و استوار بماند
خداوند پاداش هزار شهید؛ همانند شهدای بدر و أحد را به او عطا
می‌فرماید.

همانند این روایت را قطب راوندی^ع نیز در «دهوات» آورده و در آن منبع
آمده: هر کس بر دوستی ما بمیرد...^۴

شیخ طوسی^ع در کتاب «الغیبه» خود می‌نویسد:

امام صادق^ع می‌فرمایند:

من عرف هذا الأمر ثم مات قبل أن يقوم القائم^ع كان له مثل
أجر من قتل معه.^۵

۱. غضاء: درختی است که هنگام سوزاندن کنده‌اش بیشتر می‌سوزد و زود خاموش نمی‌گردد.
۲. بصائر الدرجات، ۸۴، ح ۴، بحار الأنوار: ۱۲۳/۵۲، ح ۸.
۳. کمال الدین: ۳۲۲/۱، ح ۷، بحار الأنوار: ۱۲۵/۵۲، ح ۱۳.
۴. الدعوات راوندی: ۲۷۴، ح ۷۸۷، بحار الأنوار: ۱۲۵/۵۲، ذیل ح ۱۳.
۵. الغیبه شیخ طوسی^ع: ۲۶۰، ح ۲۷۴، بحار الأنوار: ۱۳۱/۵۲، ح ۳۱.

هر کس معتقد بر این امر باشد؛ آنگاه پیش از قیام قائم علیه السلام بمیرد پاداش او همانند کسی است که در رکاب آن حضرت کشته شود.

شیخ صدوق علیه السلام در «کمال الدین» می نویسد: جابر می گوید:

امام صادق علیه السلام^۱ می فرمود:

يأتي على الناس زمان يغيب عنهم إمامهم، فيأطوبى للثابتين على أمرنا في ذلك الزمان.

إِنَّ أَدْنَى مَا يَكُونُ لَهُمْ مِنَ الثَّوَابِ أَنْ يَنَادِيَهُمُ الْبَارِي عَزَّوَجَلَّ: عِبَادِي، أَمَنْتُمْ بِسِرِّي، وَصَدَقْتُمْ بِغَيْبِي، فَأَبْشُرُوا بِحَسَنِ الثَّوَابِ مِنِّي، فَأَنْتُمْ عِبَادِي وَإِمَائِي حَقًّا، مِنْكُمْ أَتَقَبَّلُ وَعَنْكُمْ أَعْفُو وَلَكُمْ أَغْفِرُ، وَبِكُمْ أَسْقِي عِبَادِي الْغَيْثَ، وَأُدْفِعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ، وَلَوْلَاكُمْ لَأَنْزَلْتُ عَلَيْهِمْ عَذَابِي.

زمانی بر مردم فرا خواهد رسید که امامشان از آنها غیبت خواهد نمود، خوشا به حال کسانی که در آن زمان بر امر ما ثابت و استوار باشند.

کمترین پاداشی که برای آنهاست این که خداوند متعال با این سخن آنها را صدا می زند: ای بندگان من که به نهان من ایمان آورده و غیب مرا تصدیق نمودید! مژده باد بر شما پاداش نیکوی خودم. شما بندگان و کنیزان حقیقی و واقعی من هستید، اعمال شما را می پذیرم و کوتاهی های شما را می بخشم و شما را می آمرزم.

به واسطه شما بندگانم را از باران سیراب می کنم و بلا و گرفتاری را از آنها برطرف می سازم، اگر شما نبودید عذاب خود را بر آنان فرو می فرستادم.

جابر می گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بهترین عملی که

یک فرد مؤمن می تواند در آن زمان انجام دهد، چیست؟ فرمود:

حفظ اللسان، ولزوم البيت.^۲

۱. ظاهراً روایت از امام باقر علیه السلام است، چنانچه در منبع این روایت، از آن حضرت نقل شده است.

۲. کمال الدین: ۱/۳۳۰ ح ۱۵، بحار الأنوار: ۵۲/۱۴۵ ح ۶۶.

حفظ و کنترل زبان و ماندن در خانه.

۳۵/۱۱۸۵ شیخ صدوق رحمته در «ثواب الأعمال» می‌نویسد: سکونی می‌گوید:

امام صادق رحمته می‌فرمایند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ تَخْبِثُ فِيهِ سِرَائِرَهُمْ، وَتَحْسِنُ فِيهِ
عِلَانِيَتَهُمْ طَمَعاً فِي الدُّنْيَا، لَا يَرِيدُونَ بِهٖ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، يَكُونُ
أَمْرُهُمْ رِيَاءً لَا يَخَالِطُهُ خَوْفٌ، يَعْتَمَهُمُ اللَّهُ مِنْهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُونَ دَعَاءَ
الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجَابُ لَهُمْ.^۱

به زودی زمانی بر اُمت من فرا خواهد رسید که درونشان پلید و برونشان به
جهت طمع به دنیا نیکو خواهد بود، آنان آنچه را که در پیشگاه خداوند
متعال است نمی‌خواهند، کارهای آنها به خاطر خودنمائی است نه از ترس
خدا، خداوند آنها را گرفتار عذابی می‌کند که آنان همانند غرق شدگان او
را می‌خوانند؛ ولی دعایشان مستجاب نمی‌شود.

۳۶/۱۱۸۶ در «کمال الدین» آمده است: صالح، مولا بنی العذراء می‌گوید: از

امام صادق رحمته شنیدم که می‌فرمود:

لَيْسَ بَيْنَ قِيَامِ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَبَيْنَ قَتْلِ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ إِلَّا
خَمْسَةَ عَشْرَ لَيْلَةً.

میان قیام قائم آل محمد عليه السلام و کشته شدن نفس زکیه بیش از پانزده شب
فاصله نیست.^۲

نظیر این روایت را شیخ طوسی رحمته در «الغیبه» و شیخ مفید رحمته در «إرشاد»

نیز نقل کرده‌اند.^۳

۱. ثواب الأعمال: ۲۵۳، بحار الأنوار: ۱۹۰/۵۲ ح ۲۰.

۲. کمال الدین: ۶۲۹/۲ ح ۲، بحار الأنوار: ۲۰۳/۵۲ ح ۳۰.

۳. الغیبه: ۴۴۵ ح ۴۴۰، الإرشاد: ۳۶۰.

۳۷/۱۱۸۷ شیخ طوسی رحمته الله در کتاب «الغیبه» می نویسد: بکر بن محمد ازدی می گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید:

خروج الثلاثة: الخراساني والسفياياني واليماني في سنة واحدة في شهر واحد في يوم واحد، وليس فيها راية بأهدى من راية اليماني يهدي إلى الحق.

خروج این سه نفر: خراسانی، سفیانی و یمانی در یک سال و یک ماه و در یک روز خواهد بود، در میان آنها پرچمی هدایتگرتر از پرچم یمانی نیست، او مردم را به سوی حق هدایت می کند.^۱

۳۸/۱۱۸۸ باز در همان منبع می نویسد: روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يخرج بقزوين رجل اسمه إسمه نبي يسرع الناس إلى طاعته، المشرك والمؤمن، يملأ الجبال خوفاً.
مردی از قزوین که نامش: نام پیامبری است خروج می کند، مردم - چه مشرک و چه مؤمن - به سرعت از او فرمان می برند، او کوه ها را از وحشت و ترس پر می کند.^۲

۳۹/۱۱۸۹ باز در همان منبع می نویسد: بدر بن خلیل می گوید: امام باقر علیه السلام می فرماید:

آيتان تكونان قبل القائم علیه السلام لم تكونا منذ هبط آدم علیه السلام إلى الأرض: تنكسف الشمس في النصف من شهر رمضان والقمر في آخره. پیش از قیام قائم علیه السلام دو علامت خواهد بود که از زمان هبوط حضرت آدم علیه السلام واقع نشده: خورشید گرفتگی در نیمه ماه مبارک رمضان، و ماه گرفتگی در آخر آن.

۱. الغیبه شیخ طوسی رحمته الله؛ ۴۴۶ ح ۴۴۳. بحار الأنوار: ۲۱۰/۵۲ ح ۵۲.

۲. الغیبه شیخ طوسی رحمته الله؛ ۴۴۴ ح ۴۳۸. بحار الأنوار: ۲۱۲/۵۲ ح ۶۶.

راوی گفت: ای فرزند رسول خدا! همیشه خورشید در آخر ماه و ماه در نیمه آن گرفته می‌شود.

امام باقر علیه السلام فرمود: می‌دانم چه می‌گویی، ولی این‌ها از علایمی هستند که از زمان هبوط آدم علیه السلام تا آن زمان رخ نداده است.^۱

۴۰/۱۱۹۰ شیخ مفید رحمته الله در «ارشاد» می‌نویسد: علی بن حمزه گوید:

از امام کاظم علیه السلام در مورد معنای این آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿سَتْرِيْهِمْ اٰيَاتِنَا فِي الْاٰفَاقِ وَفِيْ اَنْفُسِهِمْ﴾^۲؛ «به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌های آسمان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم»، پرسیدم. فرمود:

الفتن في آفاق الأرض، والمسوخ في أعداء الحق.

(منظور از نشانه‌های آفاقی) فتنه‌هایی که در اطراف زمین واقع می‌شود (و منظور از نشانه‌های انفسی) مسخی است که در دشمنان حق واقع می‌گردد.^۳

۴۱/۱۱۹۱ عالم جلیل‌القدر، طبرسی رحمته الله صاحب کتاب ارزشمند «مکارم الأخلاق»

در «جامع الأخبار» خود می‌نویسد: جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید:

سالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجة الوداع انجام دادند، من نیز با آن حضرت همسفر بودم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعمال حج را به پایان رسانید، آنگاه کنار کعبه آمد تا با خانه خدا وداع کند، در این هنگام حلقه در کعبه را گرفت و با فریاد بلند و رسا مردم را صدا زد. همه مردمی که در مسجد الحرام و در بازار بودند با شنیدن صدا گرد هم آمدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

گوش کنید! آنچه را که پس از من واقع خواهد شد به شما می‌گویم، حاضران شما به غایبان برسانند.

۱. الفیة شیخ طوسی رحمته الله: ۴۴۴ ح ۴۳۹، بحار الأنوار: ۲۱۳/۵۲ ح ۶۷.

۲. سورة فصلت، آیه ۵۳.

۳. الإرشاد: ۳۵۹، بحار الأنوار: ۲۲۱/۵۲ ح ۸۳.



آنگاه پیامبر خدا ﷺ گریست به گونه‌ای که از گریه آن حضرت، همه حاضران گریستند. وقتی گریه حضرت آرام گرفت؛ فرمود:

خدا شما را رحمت کند! بدانید که مثل شما امروز تا صد و چهل سال دیگر، همانند برگی است که خار نداشته باشد، آنگاه مانند برگی است که خار داشته باشد تا دویست سال.

پس از آن، دورانی فرا خواهد رسید که خار بی‌برگ خواهد شد؛ در آن دوران جز سلطان ستمگر، یا ثروتمند خسیس یا دانشمند مال‌دوست، یا فقیر دروغگو، یا پیرمرد زناکار، یا بچه‌بدکار و یا زن احمقی دیده نمی‌شود.

آنگاه پیامبر خدا ﷺ گریست، سلمان فارسی رضی الله عنه برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! در چه زمانی چنین خواهد شد؟ فرمود:

يا سلمان! إذا قلت علماؤکم، وذہبت قراؤکم، وقطعتم زکاتکم
وأظہرتم منکراتکم، وعلت أصواتکم فی مساجدکم، وجعلتم
الدنیا فوق رؤوسکم، والعلم تحت أقدامکم، والکذب حدیثکم،
والغیبة فاکہتکم، والحرام غنیمتکم، ولا یرحم کبیرکم صغیرکم،
ولا یوقر صغیرکم کبیرکم، فعند ذلك تنزل اللعنة علیکم، ویجعل
بأسکم بینکم، وبقي الدین بینکم لفظاً بالسنتکم.

ای سلمان! در دورانی که علمای شما اندک شوند، قاریان شما از بین بروند، مردم زکات خویش را نپردازند، کارهای زشت آشکار گردد، صدای شما در مساجد بلند شود، دنیا را روی سر خود قرار دهید، دانش را زیر پا بگذارید، سخنان شما دروغ و شیرینی سخنانتان غیبت باشد، اموالی که بدست می‌آورید از حرام باشد، بزرگان شما به کوچکتران رحم نکنند، و کوچکتران احترام بزرگان را نگه ندارند.

در این هنگام است که لعنت بر شما فرود می‌آید، و سختی شما در میان خودتان قرار می‌گیرد و دین در میان شما لفظی می‌شود که بر زبان می‌آورید. وقتی این خصلتها را دیدید منتظر باد سرخ یا مسخ شدن یا بارش سنگ باشید، گواه این امر در آیه‌ای از قرآن ترسیم شده، آنجا که می‌فرماید:



﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِّنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾^۱؛

«بگو: او تواناست که از بالا یا از زیر پای شما عذابی بر شما بفرستد، یا به صورت دسته‌های پراکنده شما را متفرق سازد، و طعم جنگ را به هر یک از شما به وسیله دیگری بچشاند، بین چگونه آیات (گوناگون) را برای آنان بازگو می‌کنیم، شاید بفهمند».

در این هنگام، گروهی از اصحاب برخاسته و عرض کردند: ای رسول خدا! این‌ها کی واقع خواهد شد؟
رسول خدا ﷺ فرمود:

هنگامی که مردم نمازها را به تأخیر انداخته و از شهوات پیروی کنند، و مشغول میخوارگی گردند، پدران و مادران مورد شتم قرار گیرند، تا جایی که اموال حرام را غنیمت و بهره، و پرداخت زکات را ضرر و زیان می‌شمارند. در آن دوران، مردان از زنان خویش اطاعت نموده و به همسایگان آزار رساننده و قطع رحم می‌نمایند.

مهر و عاطفه بزرگان از میان رفته و حیای کوچکتران اندک گردد، بناها را محکم سازند، به غلامان و کنیزان ستم می‌نمایند، از روی هوا و هوس گواهی می‌دهند، به جور و ستم داوری می‌کنند، مرد پدرش را ناسزا می‌گویند و حسودی برادرش را می‌نمایند، شرکا در معاملات خیانت می‌ورزند، وفا کم شده و زنا شیوع پیدا می‌کند، مردان خود را با لباس زنان زینت دهند و مقنعه حیا از سر زنها برداشته می‌شود.

کبر و خودخواهی در دلها نفوذ می‌کند؛ همان گونه که زهر در بدنها نفوذ می‌نماید، کارهای خوب اندک شود، جرایم و گناهان آشکار گردد، واجبات خدا کم ارزش می‌شود.

در آن زمان، همدیگر را با ثروت مدح کرده و اموال را در راه نوازندگی

مصرف می‌کنند، مردم سرگرم دنیا گشته و از آخرت می‌مانند، ورع و پرهیزکاری کم گشته و طمع و هرج و مرج افزایش یابد.

در آن دوران، مؤمن خوار و منافق عزیز گردد، مساجد آنها با اذان آباد و دل‌هایشان از ایمان خالی است، قرآن را سبک می‌شمارند، هر گونه خواری و ذلت از مردم به مؤمن می‌رسد.

در آن زمان است که می‌بینی چهره آنان چهره آدمیان و دل‌هایشان، دل‌های شیاطین است، سخنان آنان از عسل شیرین‌تر ولی دل‌هایشان از حنظل تلخ‌تر است، آنان گرگانی در لباس آدمیان هستند.

در این هنگام هر روز خداوند متعال به آنان خطاب نموده و می‌فرماید: آیا به من غرور می‌ورزید؟ یا بر من تکبر می‌نمایید:

﴿ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴾^۱؛

«آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟»

به عزت و جلال سوگند! اگر نبودند کسانی که مخلصانه به پرستش مشغولند، به آنان که نافرمانی من کنند به اندازه یک چشم به هم‌زدن امان نمی‌دادم، اگر نبودند پرهیزکاران از بندگانم، قطره‌ای باران از آسمان فرو نمی‌فرستادم و برگ سبزی نمی‌رویانیدم.

فواعجابه! لقوم آلهتهم أموالهم، وطالت آمالهم، وقصرت آجالهم، وهم يطمعون في مجاورة مولاهم، ولا يصلون إلى ذلك إلا بالعمل، ولا يتم العمل إلا بالعقل.

شگفتا! از مردمی که معبود آنها اموالشان می‌باشد، آنان دارای آرزوهای بلند و عمرهای کوتاه‌اند. با این حال، طمع دارند که در مجاورت مولایشان باشند، در حالی که جز با عمل به چنین مقامی نخواهند رسید و عمل نیز بدون عقل کامل نمی‌گردد.^۲

شیخ طوسی رحمته الله در «الغیبه» می‌نویسد: ابو الجارود می‌گوید:

۴۲/۱۱۹۲

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۲. جامع الأخبار: ۳۹۵ ح ۱۱۰۰، بحار الأنوار: ۲۶۲/۵۲ ح ۱۴۸.



امام باقر علیه السلام می فرمود:

إِنَّ الْقَائِمَ علیه السلام يملك ثلاثمائة وتسع سنين كما لبث أهل الكهف في كهفهم، يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً، ويفتح الله له شرق الأرض وغربها، ويقتل الناس حتى لا يبقى إلا دين محمد صلى الله عليه وآله، يسير بسيرة سليمان بن داود عليه السلام، الخبير.

همانا قائم علیه السلام سیصد و نه سال حکومت می نماید، همان گونه که اصحاب کهف آن مدت را در غار ماندند.

آن حضرت زمین را از عدل و داد پر می کند همچنان که از ستم و جور انباشته شده باشد و خداوند شرق و غرب زمین را برای او فتح می کند و آن قدر از مردمان (کفار) به قتل می رساند که جز دین محمد صلى الله عليه وآله باقی نمی ماند، آن حضرت به روش حضرت سلیمان بن داود عليه السلام حکومت می نماید ...^۱

باز در همان منبع آمده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: حکومت حضرت قائم علیه السلام چند سال است؟ فرمود:

سبع سنين يكون سبعين سنة من سنينكم هذه.
هفت سال که معادل هفتاد سال از سال های شماست.^۲

و در کتاب «غیبت نعمانی» آمده است: از امام باقر علیه السلام پرسیدند: حضرت قائم علیه السلام در زمان حکومت خویش چند سال عمر می کند؟ فرمود:
از روز قیامت تا روز وفاتش نوزده سال طول می کشد.^۳

در روایت دیگری آمده:

نوزده سال و چند ماه طول می کشد.^۴

۱. الغيبة شيخ طوسي علیه السلام: ۲۷۲ ح ۴۹۶، بحار الأنوار: ۲۹۱/۵۲ ح ۳۴.

۲. الغيبة شيخ طوسي علیه السلام: ۲۷۲ ح ۴۹۷، بحار الأنوار: ۲۹۱/۵۲ ح ۳۵.

۳. الغيبة نعمانی علیه السلام: ۳۳۱ ح ۲، بحار الأنوار: ۲۹۸/۵۲ ح ۶۱.

۴. الغيبة نعمانی علیه السلام: ۳۳۲ ح ۲، بحار الأنوار: ۲۹۹/۵۲ ح ۶۲.

نویسنده علیه السلام گوید: در مورد این چند حدیث باید بگویم که: منظور از حدیث نخست، زمان استقرار و تسلط آن حضرت بر تمام زمین است و حدیث چهل و دوم منظورش اعم از زمان ظهور و بقای آن حضرت در دوران رجعت است و حدیث دوم و سوم هر کدام محمول بر دو دوران هستند: یا فقط دوران ظهور و یا مدت بقای آن حضرت در دوران رجعت.

در کتاب شریف «کفایة الأثر فی النصوص علی الأئمة الإثنی عشر علیهم السلام» آمده است:

علقمة بن محمد حضرمی گوید: امام صادق علیه السلام از پدران گرامیش علیهم السلام از علی علیه السلام نقل فرموده که حضرت فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

یا علی! إن قاتمنا علیهم السلام إذا خرج یجتمع إلیه ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً عدد رجال بدر، فإذا حان وقت خروجه یكون له سیف مغمود ناداه السیف: قم یا ولی الله، فاقتل أعداء الله.^۱

ای علی! هنگامی که قائم ما علیه السلام آماده قیام می شود یاران وی - که به تعداد سیصد و سیزده تن مردان جنگ بدر هستند - گرد حضرتش اجتماع می نمایند. وقتی هنگام قیامش فرارسد شمشیر غلاف شده اش گوید: برخیز ای ولی خدا و دشمنان خدا را بکش.

در کتاب «بصائر الدرجات» آمده است: سعد می گوید:
امام باقر علیه السلام می فرمایند:

حدیثنا صعب مستصعب، لایحتمله إلا ملك مقرب، أو نبی مرسل، أو مؤمن ممتحن، أو مدینة حصينة.
فإذا وقع أمرنا وجاء مهدینا کان الرجل من شیعتنا أجرى من لیث،

۱. کفایة الأثر: ۲۶۳، بحار الأنوار: ۳۰۳/۵۲ ح ۷۲.

وَأَمْضَىٰ مِنْ سَنَانٍ، يَطْأُ عِدْوَتَنَا بِرَجْلَيْهِ، وَيَضْرِبُهُ بِكَفِّهِ، وَذَلِكَ عِنْدَ نَزُولِ رَحْمَةِ اللَّهِ وَفَرَجِهِ عَلَى الْعِبَادِ.^۱

حدیث ما صعب (دشوار) و مستصعب (دشوار نیافته) است، آن را جز فرشته مقرب، یا پیامبر مرسل، یا مؤمنی که آزمایش شده، یا شهری که دژ داشته باشد تحمل نمی‌کند.

وقتی امر ما محقق شود و مهدی ما علیه السلام بیاید، جرئت و شجاعت هر شیعه ما از شیر بیشتر و از نیزه نفوذکننده تر خواهد شد، دشمنان ما را با پاهایشان لگدمال و با دستانشان خواهند زد و این در هنگامی است که رحمت و فرج خداوند بر بندگان فرود آید.

۴۵/۱۱۹۵ شیخ صدوق علیه السلام در «کمال الدین» می‌نویسد: ابو بصیر می‌گوید:

امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

إِنَّهُ إِذَا تَنَاهَتْ الْأُمُورَ إِلَىٰ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ رَفَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ لَهُ كُلَّ مَنْخَفِضٍ مِنَ الْأَرْضِ، وَخَفِضَ لَهُ كُلَّ مَرْتَفِعٍ حَتَّىٰ تَكُونَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ بِمَنْزِلَةِ رَاحَتِهِ، فَأَيُّكُمْ لَوْ كَانَتْ فِي رَاحَتِهِ شَعْرَةٌ لَمْ يَبْصُرْهَا.^۲

وقتی کارها به دست با کفایت صاحب الامر علیه السلام برسد، خداوند متعال همه پستی‌های زمین را بالا آورده و تمام بلندیهای آن را صاف می‌نماید تا جایی که دنیا در نزد آن حضرت به منزله کف دست مبارکش می‌گردد، پس کدامیک از شما اگر مویی در کف دستش باشد، نمی‌بیند؟

۴۶/۱۱۹۶ شیخ مفید علیه السلام در کتاب «ارشاد» می‌نویسد: ابو بصیر می‌گوید:

امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام هَدَمَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ حَتَّىٰ يَرُدَّهُ إِلَىٰ أُسَاسِهِ، وَحَوَّلَ الْمَقَامَ إِلَىٰ الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ فِيهِ، وَقَطَعَ أَيْدِي بَنِي شَيْبَةَ، وَعَلَّقَهَا عَلَىٰ بَابِ الْكَعْبَةِ، وَكُتِبَ عَلَيْهَا: هَؤُلَاءِ سَرَّاقِي الْكَعْبَةِ.

۱. بصائر الدرجات: ۲۴ ح ۱۷، بحار الأنوار: ۳۱۸/۵۲ ح ۱۷.

۲. کمال الدین: ۶۷۴/۲ ح ۲۹، بحار الأنوار: ۳۲۸/۵۲ ح ۴۶.

وقتی حضرت قائم علیه السلام قیام نماید مسجد الحرام را خراب نموده و از نو مانند ساخت نخستش می سازد، و مقام (ابراهیم علیه السلام) را به موضع اصلی آن برمی گرداند، و دست فرزندان شیبه را - که خود را متولّی حرم می دانند - قطع نموده و از درب کعبه آویزان می کند و بر آن می نویسد: اینان دزدان کعبه بودند.^۱

باز در همان منبع آمده است: ابوالجارود گوید: امام باقر علیه السلام در یک حدیث طولانی فرمود:

إذا قام القائم علیه السلام سار إلى الكوفة، فيخرج منها بضعة عشر ألف أنفـس يدعون «البتريّة» عليهم السلاح فيقولون له: ارجع من حيث جئت فلا حاجة لنا في بني فاطمة، فيضع فيهم السيف حتى يأتي على آخرهم.

ثم يدخل الكوفة، فيقتل بها كل منافق مرتاب، ويهدم قصورها، ويقتل مقاتليها حتى يرضى الله عزّ و علا.

وقتی حضرت قائم علیه السلام قیام نماید به سوی کوفه حرکت می کند، از آن شهر گروهی به نام «بُتْریّه»^۲ به تعداد ده هزار و اندی مسلحانه با آن حضرت رو در رو شده و می گویند: از هر کجا که آمده‌ای برگرد! ما نیازی به فرزندان فاطمه نداریم (۱).

حضرت به روی آنان شمشیر می کشند و همه آنها را نابود می کنند، آنگاه وارد شهر کوفه شده و همه منافقان شکاک را از بین برده و خانه هایشان را ویران می سازند، و آنان که برای جنگ حضرت خارج می شوند همه را کشته و بدین وسیله، خشنودی خداوند را فراهم می سازد.^۳

۱. الإرشاد: ۳۶۴، بحار الأنوار: ۳۳۸/۵۲ ح ۸۰ و ۳۱۷ ح ۱۴. نظیر این روایت را شیخ صدوق علیه السلام در عمال الشرائع: ۴۱۰/۲ ذیل ح ۵ آورده است.

۲. بُتْریّه: گروهی از زیدیه هستند. گفته شده: اینان به «مغیره بن سعد» نسبت داده شده‌اند و لقب او نیز «بتري» بوده است.

۳. الإرشاد: ۳۶۴، بحار الأنوار: ۳۳۸/۵۲ ح ۸۱.



در کتاب «غیبت نعمانی» آمده است: ابن نباته می‌گوید: از مولایم
 امیر مؤمنان علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

كأني بالعجم فساطيطهم في مسجد الكوفة يعلمون الناس القرآن
 كما أنزل.

گویی مردمان عجم را می‌بینم که در مسجد کوفه خیمه‌ها بر پا کرده و قرآن
 را به مردم آن‌گونه که فرود آمده، یاد می‌دهند.
 عرض کردم: ای امیر مؤمنان! مگر قرآن همان‌گونه نیست که فرود آمده؟
 فرمود: نه، نام هفتاد نفر از قریش که با اسامی پدرانشان آمده بود، از بین
 برده شده و نام ابولهب فقط برای تنقیص رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی مانده،
 چرا که وی عموی پیامبر بود.^۱

باز در همان منبع آمده است: ابوالجارود گوید:

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

أصحاب القائم عليه السلام ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً أولاد العجم، بعضهم
 يحمل في السحاب نهاراً، يعرف باسمه واسم أبيه ونسبه وحليته،
 وبعضهم نائم على فراشه فيرى في مكة على غير ميعاد.

یاران قائم علیه السلام سیصد و سیزده تن از فرزندان عجم هستند، آنان با نام و نام
 پدر و نژاد و خصوصیاتشان شناخته می‌شوند. در هنگام ظهور حضرتش
 برخی از آنها به هنگام روز روی ابرها به سوی حضرت برده می‌شوند. و
 برخی دیگر در رختخواب خود در حال استراحت بودند که بدون اطلاع
 قبلی و وعده، خود را در مکه خواهند دید.^۲

شیخ طوسی رحمته الله در کتاب «تهذیب الأحكام» می‌نویسد: حبه عرنی
 می‌گوید:

۱. الغيبة نعمانی علیه السلام: ۳۱۸ ح ۵، بحار الأنوار: ۳۶۴/۵۲ ح ۱۴۱.
 ۲. الغيبة نعمانی علیه السلام: ۳۱۵ ح ۸، بحار الأنوار: ۳۶۹/۵۲ ح ۱۵۷.



روزی امیر مؤمنان علی علیه السلام به «حیره» رفتند، وقتی به آنجا رسیدند با دست مبارکش اشاره به کوفه نموده و فرمودند:

لِيَتَّصِلَنَّ هَذِهِ بِهَذِهِ - وَأَوْماً بِيَدِهِ إِلَى الْكُوفَةِ وَالْحَيْرَةِ - حَتَّى يَبَاعَ الذَّرَاعَ فِيمَا بَيْنَهُمَا بَدَنَانِيرَ، وَلِيَبْنِينَ بِالْحَيْرَةِ مَسْجِداً لَهُ خَمْسَمِائَةَ بَابٍ يَصَلِّي فِيهِ خَلِيفَةُ الْقَائِمِ علیه السلام، لِأَنَّ مَسْجِدَ الْكُوفَةِ لِيَضِيقَ عَلَيْهِمْ، وَلِيَصَلِّيَنَّ فِيهِ إِثْنَا عَشَرَ إِمَاماً عَدَلاً.

روزی کوفه به حیره متصل خواهد شد. این شهر چنان ارزش پیدا می کند که یک ذراع زمین مابین آن دو به چند درهم فروخته می شود، در حیره مسجدی بنا خواهد شد که پانصد درب دارد، در آن مسجد، نماینده حضرت قائم علیه السلام نماز خواهد خواند، زیرا که مسجد کوفه گنجایش جمعیت آنها را نخواهد داشت، در آن مسجد دوازده پیش نماز عادل نماز خواهند خواند.

عرض کردم: ای امیر مؤمنان! آیا مسجد کوفه گنجایش جمعیت آنها را که توصیف فرمودید، دارد؟

فرمود: برای آن حضرت چهار مسجد بنا می شود که کوچکترین آنها مسجد کوفه است و آن چهار مسجد عبارتند از: مسجد کوفه، این مسجد و دو مسجدی که در دو طرف کوفه ساخته می شود و با دست مبارکش اشاره به سوی رود شهر بصره و نجف نمود.^۱

باز در همان منبع آمده است: کاهلی می گوید:

امام صادق علیه السلام می فرمود:

امیر مؤمنان علی علیه السلام در توصیف مسجد کوفه فرمودند:

فِي وَسْطَةِ عَيْنٍ مِنْ دَهْنٍ، وَعَيْنٍ مِنْ لَبَنٍ، وَعَيْنٍ مِنْ مَاءٍ شَرَابٍ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَعَيْنٍ مِنْ مَاءٍ ظَهْوَرٍ لِلْمُؤْمِنِينَ.

در میان آن، چشمه ای از روغن، چشمه ای از شیر و چشمه ای از آب برای نوشیدن مؤمنان و چشمه آب دیگری برای تطهیر مؤمنان وجود دارد.^۲

۱. بحار الأنوار: ۳۷۴/۵۲ ح ۱۷۳.

۲. بحار الأنوار: ۳۷۴/۵۲ ح ۱۷۲.

شیخ رضی الدین علی بن یوسف حلّی، برادر علامه حلّی در کتاب «العدد القویّه» می‌نویسد: امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

گویی قائم علیه السلام را در پشت شهر کوفه می‌بینم، وی زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر تن دارد، آن لباس جمع شده، آن را بر تن خود تکان می‌دهد تا خوب به اندامش جا بیفتد، آنگاه آن را با پارچه‌ای از استبرق (دیبای حریر) می‌پوشاند، سپس بر اسب سیاه و سفیدی که میان دو چشمش سفید است، سوار می‌شود.

آن اسب را به گونه‌ای جولان می‌دهد که نور پیشانی آن را مردم همه شهرها می‌بینند و این نشانه‌ای از ظهور حضرتش می‌شود. آنگاه پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله به اهتزاز در می‌آورد، در آن هنگام نوری از آن می‌درخشد و ما بین شرق و غرب زمین را روشن می‌نماید. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

گویی آن حضرت را می‌بینم که بر اسبی که پاهایش سفید است و سفیدی درخشانی که در پیشانیش دارد و می‌درخشد، سوار شده و از وادی السلام به سوی گذرگاه سیل مسجد سهله در حرکت است، و در آن هنگام دعایی خوانده و در دعایش می‌گوید:

«لا إله إلا الله حقاً، لا إله إلا الله إيماناً وصدقاً، لا إله إلا الله تعبداً ورقاً، اللهم معز كل مؤمن وحيد، ومذل كل جبار عنيد، أنت كنفني حين تعيني المذاهب، وتضيق عليّ الأرض بما رحبت. اللهم خلقتني وكنت غنياً عن خلقي، ولولا نصرك إيتاي لكنت من المغلوبين، يا منشر الرحمة من مواضعها، ومخرج البركات من معادنها، ويا من خصّ نفسه بشموخ الرفعة، فأولياؤه بعزه يتعزّزون، يا من وضعت له الملوك نير المذلة على أعناقهم، فهم من سطوته خائفون.

أسألك باسمك الذي فطرت به خلقك، فكلّ لك مدعونون، أسألك أن تصلي عليّ محمّد وآل محمّد، وأن تنجز لي أمري، وتعجّل

لي في الفرج، وتكفيني وتعافيني وتقضي حوائجي، الساعة
الساعة، الليلة الليلة، إنك على كل شيء قدير».

حقیقتاً و واقعاً معبودی جز خدا نیست، معبودی جز خدا نیست به او ایمان
داریم و او را تصدیق نمودیم، معبودی جز خدا نیست به عبادت و پرستش
او مشغولیم.

بار خدایا! ای عزت بخش هر مؤمن تنها و غریب و ای خوار کننده هر
ستمگر عنود، هنگامی که راه‌ها به رویم بسته باشد و زمین با این همه
گسترده گیش برایم تنگ باشد، تو پناه منی.

خداوند! تو مرا آفریدی در حالی که از آفرینش من بی نیاز بودی، اگر یاری
تو نباشد از شکست خوردگان خواهم بود.

ای بخش کننده رحمت از محلّهای آن، و ای بیرون آورنده برکتها از
معدنهای آن و ای خداوندی که قلّه عظمت و بزرگی را به خود مخصوص
نموده‌ای و دوستانت به عزت تو عزیز هستند

ای خدایی که پادشاهان در برابر عظمت تو سرفرود آورده‌اند و تو داغ ذلت
و خواری برگردن آنها نهاده‌ای و آنان از سطوت و شکوه تو هراسناکنند؛ از
تو می‌خواهم به آن نامت که جهان آفرینش را با آن آفریده‌ای و همه در برابر
تو به عجز خود معترفند.

از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و امر خود را در حق
من محقق سازی و در فرج و گشایش امر من تعجیل نمایی و مرا کفایت
کرده و عافیت بخشی و حاجتهای مرا برآوری، همین الآن، همین الآن،
همین امشب، همین امشب، چرا که تو به هر چیز توانا هستی.^۱

۵۳/۱۲۰۳ سید بن طاووس رحمته الله علیه در کتاب «مهج الدعوات» می‌نویسد:

در عالم خواب شخصی را دیدم که به من دعایی می‌آموزد که شایسته
است این دعا در دوران غیبت خوانده شود، آن دعا چنین است:

۱. العدد القویة: ۷۴ ح ۱۲۴ و ۱۲۵، بحار الأنوار: ۳۹۱/۵۲ ح ۲۱۴، این روایت شریف با این دعای زیبا در
کتاب ارزشمند «صحیفه مهدیه»: ۳۳۴ نیز نقل گردیده است.



يا من فضل آل إبراهيم وآل إسرائيل على العالمين باختياره،
وأظهر في ملكوت السماوات والأرض عزة اقتداره، وأودع
محمدًا صلى الله عليه وآله وأهل بيته غرائب أسراره، صلّى على
محمد وآله واجعلني من أعوان حجّتك على عبادك وأنصاره.

ای خدایی که خاندان ابراهیم و خاندان یعقوب (اسرائیل) را به اختیار خود
بر جهانیان برتری دادی و در ملکوت آسمانها و زمین عزّت و اقتدار خود را
آشکار ساختی و به محمد - که درود خدا بر او و آل او باد - و خاندانش
رازهای شگفت‌انگیزت را سپردی؛ بر محمد و آل او درود فرست و مرا از
یاران و یاوران حجّت خود بر بندگانت قرار ده.^۱

۵۴/۱۲۰۴ شیخ صدوق رحمته در «کمال الدین» می‌نویسد: نسیم، خدمتگزار امام

حسن عسکری رحمته می‌گوید:

یک شب از تولّد حضرت صاحب الامر رحمته سپری شده بود، خدمت
حضرتش شرفیاب شدم، من در حضور حضرتش عطسه نمودم، آن
کودک والا به عطسه من تحیّت گفت و فرمود:

یرحمک الله؛ خداوند تو را رحمت کند.

من از این امر خوشحال شدم.

آن کودک زیبا فرمود:

ألا أبشرك في العطاس؟

آیا می‌خواهی در مورد عطسه مزده‌ای به تو بدهم؟

عرض کردم: آری، ای مولای من!

فرمود: هو أمان من الموت ثلاثة أيام.

عطسه تا سه روز موجب امان از مرگ است.^۲

۱. مهج الدعوات: ۳۹۶ و ۳۹۷، صحیفه مهدیه: ۲۰۲.

۲. کمال الدین: ۲/۲۳۰ ذیل ح ۵، بحار الأنوار: ۵/۵۱ ح ۷، الصحیفه المبارکة المهدیة: ۲۵۷.

پایان بخش

این بخش را با دعایی در توسل و طلب شفاء از اهل بیت علیهم السلام، دو تویح شریفی که از ناحیه مقدسه علیه السلام صادر گردیده و با فایده‌ای لطیف، به پایان می‌بریم:

توسل: سید جلیل القدر، سید بن طاووس علیه السلام در کتاب «مهج الدعوات» در ذیل دعای عبرات، دعای توسلی ذکر نموده که دوست دارم این کتاب گرانقدر را با آن دعای شریف به پایان ببرم، تا به سبب اسامی آن بزرگواران - همان اسامی نیکویی است که در قرآن کریم وارد شده، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۱؛ «و برای خداوند، نامهای نیکی است، خداوند را به آن نامها بخوانید»، همان گونه که در روایتی^۲ وارد شده است - پایان آن با بوی خوش مشک عطرآگین شده و در این راستا بایستی رقابت کنندگان به رقابت پرداخته و از همدیگر پیشی گیرند.

اینک متن دعا چنین است:^۳

إلهی وإذا قام ذو حاجة في حاجته شفیعاً فوجدته ممتنع النجاح
مطیعاً، فإني أستشفع إليك بكرامتك والصفوة من أنبيائك^۴ الذين
لهم أنشأت ما يقلّ ويظلّ ونزلت^۵ ما يدقّ ويجلّ، أتقرب إليك
بأوّل من توجّهت تاج الجلالة، وأحللته من الفطرة محلّ السلالة،
حجّتك في خلقك، وأمينك على عبادك، محمّد رسولك صلّى الله

۱. سورة اعراف، آیه ۱۸۰.

۲. تفسیر برهان: ۵۲/۲.

۳. گفتمی است آنچه نویسنده محترم (اعلی الله مقامه) آورده، بخش پایانی دعای عبرات است، خوانندگان گرامی که خواهان تمام دعا با اضافات مهم آن هستند به کتاب شریف «صحیفه مهدیه: ۴۲۵» مراجعه نمایند.

۲. برأت، خ.

۴. أنامک، خ.





عليه وآله، وبمن جعلته لنوره مغرباً، وعن مكنون سرّه مُغرباً، سيّد الأوصياء، وإمام الأتقياء، يعسوب الدين، وقائد الغرّ المحجلّين، أبي الأئمة الراشدين عليّ أمير المؤمنين صلوات الله عليه.

وأَتْقَرَبَ إِلَيْكَ بِخَيْرَةِ الْأَخْيَارِ، وَأُمِّ الْأَنْوَارِ، وَالْإِنْسِيَّةِ الْحَوْرَاءِ الْبِتُولِ الْعِذْرَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهَا، وَبِقَرَّةِ عَيْنِ الرَّسُولِ، وَثَمَرَتِي فَوَادِ الْبِتُولِ، السَّيِّدِينَ الْإِمَامِينَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ، وَبِالسَّجَادِ زَيْنِ الْعَبَادِ، ذِي الثَّنَاتِ، رَاهِبِ الْعَرَبِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَبِالْإِمَامِ الْعَالِمِ، وَالسَّيِّدِ الْحَاكِمِ، وَالنَّجْمِ الزَّاهِرِ، وَالْقَمَرِ الْبَاهِرِ مَوْلَايَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ.

وَبِالْإِمَامِ الصَّادِقِ مَبِينِ الْمَشْكَلَاتِ، مَظْهَرِ الْحَقَائِقِ، وَالْمَفْحَمِ بِحِجَّتِهِ كُلِّ نَاطِقٍ، مَخْرَسِ أَسْنَةِ أَهْلِ الْجِدَالِ، مَسْكَنِ الشَّقَاشِقِ مَوْلَايَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ، وَبِالْإِمَامِ التَّقِيِّ، وَالْمَخْلُصِ الصَّفِيِّ، وَالنُّورِ الْأَحْمَدِيِّ، وَالنُّورِ الْأَنْوَرِ، وَالضِّيَاءِ الْأَزْهَرِ مَوْلَايَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ.

وَبِالْإِمَامِ الْمُرْتَضَى، وَالسَّيْفِ الْمُنْتَضَى مَوْلَايَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، وَبِالْإِمَامِ الْأَمَّجِدِ، وَالْبَابِ الْأَقْصَدِ، وَالطَّرِيقِ الْأَرْشَدِ، وَالْعَالِمِ الْمُؤَيَّدِ، يَنْبُوعِ الْحَكْمِ، وَمَصْبَاحِ الظُّلْمِ، سَيِّدِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، الْهَادِي إِلَى [الْحَقِّ] وَالرَّشَادِ، وَالْمَوْفَّقِ بِالتَّأْيِيدِ وَالسَّدَادِ مَوْلَانَا مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْجَوَادِ.

وَبِالْإِمَامِ مَنْحَةِ الْجَبَّارِ، وَوَالِدِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ، الْمَوْلُودِ بِالْعَسْكَرِ الَّذِي حَذَّرَ بِمَوَاعِظِهِ وَأَنْذَرَ، وَبِالْإِمَامِ الْمَنْزَهَ عَنِ الْمَأْتَمِ، الْمَطْهَّرَ عَنِ الْمِظَالِمِ، الْحَبِيرَ الْعَالِمِ، بَدْرَ الظُّلَامِ، رَبِيعَ الْأَنَامِ، التَّقِيَّ النَّقِيَّ الظَّاهِرَ الزَّكِيَّ مَوْلَايَ أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ.

وأتقرب إليك بالحفيظ العليم، الذي جعلته على خزائن الأرض،
والأب الرحيم الذي ملكته أزمّة البسط والقبض، صاحب النقيبة
الميمونة، وقاصف الشجرة الملعونة، مكلّم الناس في المسهد،
والدالّ على منهاج الرشد، الغائب عن الأبصار، الحاضر في
الأمصار، الغائب عن العيون، الحاضر في الأفكار، بقيّة الأخيار،
الوارث لذي الفقار، الذي يظهر في بيت الله ذي الأستار، العالم
المطهر محمّد بن الحسن عليهم أفضل التحيّات وأعظم البركات
وأتمّ الصلوات.

اللهمّ هؤلاء معاقلي إليك في طلباتي ووسائلي، فصلّ عليهم
صلاة لا يعرف سواك مقاديرها، ولا يبلغ كثير الخلائق صغيرها،
وكن لي بهم عند أحسن ظنّي وحقّق لي بمقاديرك تهيئة التمنيّ.
إلهي لا ركن لي أشدّ منك فأوي إلي ركن شديد، ولا قول لي
أسدّ من دعائك فاستظهرك بقول شديد، ولا شفيع لي إليك أوجه
من هؤلاء فأتيك بشفيع وديد فهل بقي يا ربّ غير أن تجيب
وترحم منّي البكاء والنحيب؟

يا من لا إله سواه، يا من يجيب المضطرّ إذا دعاه، يا راحم عبدة
يعقوب، يا كاشف ضرّ أيّوب، اغفر لي وارحمني وانصرني على
القوم الكافرين، وافتح لي وأنت خير الفاتحين، يا ذا القوّة المتين،
يا أرحم الراحمين^١.

خداوند! آنگاه که حاجتمندی در برابر تو ایستاده و تو را برای حاجتش
شفیع قرار دهد، ولی تو او را شخصی بیابی که برآورده شدن حاجتش
ممتنع است، اما مطیع تو باشد؛ من از تو طلب شفاعت می‌کنم به
بزرگواریت و به حق پیامبران برگزیده‌ات که به خاطر آنان موجودات را
آفریده‌ای و از آسمان آنچه را که - دقیق است و بزرگ - فرو فرستاده‌ای.



به تو نزدیکی می‌جویم به سبب نخستین فردی که تاج جلال و شکوه بر سرش نهادی و جایگاه نیکویی از فطرت و خلقت به او بخشیدی، همان حجت تو در میان آفریدگانت و امین تو بر بندگانت، حضرت محمد ﷺ فرستاده؛

و (تقرّب می‌جویم) به آن بزرگواری که او را خاستگاه نور او (پیامبر ﷺ) و بیانگر راز او قرار دادی، او سرور اوصیا و جانشینان و پیشوای پرهیزکاران، رهبر دین و پیشوای سفیدرویان و پدر بزرگوار امامان هدایتگران؛ حضرت علی امیر مؤمنان - دروهای خداوند بر او باد - است؛ و به تو نزدیکی می‌جویم به برگزیده برگزیدگان، مادر نورها و انسیه حوراء، بتول عذرا، حضرت فاطمه زهرا، سلام خداوند بر او باد؛ و (به تو نزدیکی می‌جویم) به دو نور دیده پیامبر خدا و دو میوه دل فاطمه زهرا علیها السلام، دو سید و دو امام، ابی محمد حسن مجتبی و ابی عبدالله الحسین سید الشهداء؛

و به امام سجّاد، زینت بندگان (کسی که از کثرت عبادت) دارای پینه‌هایی در اعضای سجده‌اش داشت، راهب عرب، علی بن الحسین؛ و به امام دانشمند و سید حاکم، ستاره پر فروغ و ماه تابان، مولایم محمد بن علی الباقر؛

و به امام صادق، بیانگر مشکلیها، نمایانگر حقیقت‌ها، ساکت کننده با دلیل هر گوینده را و گنگ کننده زبان جدال کنندگان را، ساکن کننده بانگ‌های (بیهودگان)، مولایم امام جعفر بن محمد صادق؛

و به امام پرهیزکار، خالص برگزیده، نور احمدی، نور درخشان، و پرتو تابان، مولایم امام موسی بن جعفر؛ و به امام برگزیده و شمشیر از نیام برکشیده، مولایم امام علی بن موسی الرضا؛

و به امام گرامی‌تر، درگاه امیدواران، راه رشد یافته و دانشمند تأیید شده، سرچشمه حکمتها و چراغ تاریکها، سرور عرب و عجم، هدایتگر به راه حق و راست و موفق شده به تأیید و راستی مولایمان امام محمد بن علی الجواد؛ و به امامی که عطای خداوند جبار و پدر پیشوایان پاک و اطهار است، علی بن محمد که در پادگان (دشمنان) متولد شد، آن که با پندها اندرز و بیم داد؛

و به امام منزّه از گناهان، و پاکیزه از مظالم و دادخواهی‌ها، دانشمند و نیکوکار، ماه تاریکی‌ها، بهار مردمان، پرهیزکار، پاک، پاکیزه و نیکوکار مولایم امام ابا محمد حسن بن علی عسکری؛

و به تو نزدیکی می‌جویم به نگهبان دانایی که او را بر خزینه‌های زمین قرار دادی و به پدر مهربانی که زمام بسط و قبض امور را به او واگذار نمودی، همان بزرگواری که دارای مناقب مبارک و درهم کوبنده درخت ملعون است، سخن‌گوی با مردم در گاهواره و هدایتگر به سوی راه راست، پوشیده از دیدگان، حاضر در شهرها، پنهان از چشمها و حاضر در فکرها، باقی مانده برگزیدگان، وارث شمشیر ذوالفقار، کسی که در خانه خداوندی که دارای پرده‌هاست، ظاهر می‌شود، دانای پاکیزه، امام محمد بن الحسن که بهترین تحیت‌ها و بزرگ‌ترین برکت‌ها و کامل‌ترین درودها بر آنان باد.

خداوندا! اینان پناهگاه‌های من در خواسته‌ها و وسیله‌های من به سوی تو هستند، پس بر آنان درودی فرست که جز تو کسی اندازه‌اش را نداند و انبوه آفریدگان بر اندک آن راه نیابند و بهترین گمانم را در مورد آنان انجام ده و برترین آرزویم را با تقدیرات محقق ساز.

خداوندا! تکیه‌گاهی محکمتر از تو ندارم که بدان پناه آورده و تکیه زبم و گفتاری استوارتر از خواندن تو را ندارم تا با آن پشت گرم شوم و شفیعیانی آبرومندتر از اینان ندارم تا به عنوان شفیع نزد تو آورم.

ای پروردگار من! آیا راهی جز اجابت دعایم و ترحم نمودن بر اشکها و ناله‌هایم باقی مانده است؟! ای کسی که جز او خدایی نیست، ای اجابت کننده دعای بیچاره‌ای که او را بخواند، ای رحم کننده بر اشک حضرت یعقوب، ای بر طرف کننده ناراحتی حضرت ایوب، مرا بیا مرز و بر من رحم کن و مرا بر گروه کافران یاری نما و برای من راه گشایی عطا کن که تو بهترین راه‌گشایان هستی، ای دارای نیروی قوی، ای مهربانترین مهربانان.

دو توفیق شریف: این دو توفیق شریف از ناحیه مقدسه به سوی رئیس فرقه حقه، دانشمند متبحر شیخ مفید رحمته الله علیه صادر شده است.

توفیق اول: عالم بزرگوار، شیخ طبرسی رحمته الله علیه در کتاب «احتجاج» می‌نویسد:

در اواخر ماه صفر سال ۴۱۰ هجری، نامه‌ای از ناحیه مقدسه علیه السلام به سوی شیخ ابی عبد الله محمد بن محمد بن نعمان علیه السلام رسید، که نامه‌رسان گفته: این نامه را از ناحیه‌ای که متصل به حجاز است، آورده است.
اینک متن نامه:

للأخ السدید، والولی الرشید،
الشیخ المفید ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان أدام الله إعزازه
من مستودع العهد المأخوذ علی العباد
بسم الله الرحمن الرحیم

أما بعد، سلام علیك أيها الولي المولى المخلص في الدين،
المخصوص فينا باليقين، فإننا نحمد إليك الله الذي لا إله إلا هو،
ونسأله الصلاة على سيدنا ومولانا ونبيتنا محمد وآله الطاهرين.
ونعلمك - أدام الله توفيقك لنصرة الحق، وأجزل مشوبتك على
نطقك عنا بالصدق -: أنه قد أذن لنا في تشريفك بالمكاتبة،
وتكليفك ما تؤدبه عنا إلى موالينا قبلك، أعزهم الله بطاعته،
وكفاهم المهم برعايته لهم وحراسته.

فقف أيدك^۱ الله بعونه على أعدائه المارقين من دينه على ما
نذكره^۲ واعمل في تأديته إلى من تسكن إليه بما نرسمه إن شاء
الله تعالى.

نحن وإن كنا ثاوين بمكاننا النائي عن مساكن الظالمين، حسب
الذي أرانا الله تعالى لنا من الصلاح، ولشيعتنا المؤمنين في
ذلك، ما دامت دولة الدنيا للفاسقين، فإننا يحيط علمنا^۳ بأنبائكم،
ولا يعزب منا شيء من أخباركم، ومعرفتنا بالزلزل^۴ الذي أصابكم
مذ جنح كثير منكم إلى ما كان السلف الصالح عنه شاسعاً تائبين

۱. أمدك، خ.

۲. أذكره، خ.

۳. نحيط علماً، خ.

۴. بالزلزل، خ.

۱. أمدك، خ.

۲. أذكره، خ.

۳. نحيط علماً، خ.

۴. بالزلزل، خ.

وتبذوا العهد المأخوذ منهم وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون.
 إنّا غير مهملين لمراعاتكم^١ ولا ناسين لذكركم، ولولا ذلك لنزل
 بكم اللأواء^٢ وأصطلمكم الأعداء، فاتقوا الله جلّ جلاله،
 وظاهرونا على^٣ انتياشكم من فتنة قد أنافت^٤ عليكم يهلك فيها
 من حمّ أجله ويحمى عليه^٥ من أدرك أمّله، وهي أمانة لأزوف
 حركتنا ومبائنتكم^٦ بأمرنا ونهينا والله متمّ نوره ولو كره المشركون.
 اعتصموا بالتقيّة من شبّ نار الجاهليّة، يحششها عصب أمويّة،
 تهول بها فرقة مهديّة، أنا زعيم بنجاة من لم يرم منها^٧ المواطن
 الخفيّة، وسلك في الطعن^٨ منها السبل المرضيّة، إذا حلّ جمادي
 الأولى من سنتكم هذه فاعتبروا بما يحدث فيه واستيقظوا من
 رقدتكم لما يكون في الذي يليه.
 ستظهر لكم من السماء آية جليّة، ومن الأرض مثلها بالسويّة،
 ويحدث في أرض المشرق ما يحزن ويقلق، ويغلب من بعد علي
 العراق طوائف عن الإسلام مرّاق، يضيق^٩ بسوء فعالهم على
 أهله الأرزاق.
 ثمّ تنفّرج^{١٠} الغمّة من بعده بيوار طاغوت من الأشرار، ثمّ يسرّ
 بهلاكه المتّقون الأخيار، ويتّفق لمريدي^{١١} الحجّ من الآفاق ما
 يأملونه منه على توفير غلبة^{١٢} منهم وإتفاق، ولنا في تيسير
 حجّهم على الإختيار منهم والوفاق شأن يظهر على نظام واتّساق.

- | | |
|-----------------|-------------------------------|
| ١. لإعانتكم، خ. | ٢. البلواء، خ. |
| ٣. أو، خ. | ٤. وظاهروا بأعلى، خ. |
| ٥. أطافت، خ. | ٦. عنها، خ. |
| ٧. مبائنتكم، خ. | ٨. منكم فيها، لم يرم فيها، خ. |
| ٩. الضمن، خ. | ١٠. فراق، فضيق، خ. |
| ١١. تنفّرج، خ. | ١٢. لمن يريد، خ. |
| ١٣. عليه، خ. | |



فلیعمل^۱ کل امری منکم ما یقرب به من محبتنا، ولیتجنب^۲ ما یدنیه من کراهیتنا^۳ وسخطنا، فإن أمرنا بفتة فجأة حین لاتنفعه توبة ولاینجیه من عقابنا ندم علی حوبة، والله یرحمکم^۴ الرشد ویلطف لکم بالتوفیق برحمته^۵.

نامه‌ای است برای برادر استوار و سدید، دوست هدایت یافته و رشید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان شیخ مفید - که خداوند عزت‌ش را پایدار بدارد - از سوی کسی که پیمان او به ودیعت گذاشته شده و از بندگان گرفته شده است.

به نام خداوند بخشنده مهربان

اما بعد، سلام بر تو ای دوست مولا، که در دین مخلص و در اعتقاد به ما از روی یقین ممتاز هستی. ما به خاطر تو، خدایی را که جز او معبودی نیست حمد و سپاس گفته و از او درود بر آقا و مولا و پیامبران حضرت محمد ﷺ و خاندان پاک او را خواهیم.

و بر تو - که خداوند توفیق تو را برای یاری حق دوام بخشیده و پاداش سخنانی که با راستی از جانب ما می‌گویی بیافزاید - اعلام می‌نماییم که: به ما اجازه داده شده که تو را به شرافت مکاتبه و نامه نگاری افتخار داده و تو را موظف سازیم که آنچه از ناحیه ما به تو می‌رسد به دوستان ما - که خداوند آنها را با اطاعت خویش عزت داده و با رعایت و حراست آنان، امور مهم آنها را کفایت نماید - که در کنار تو هستند، برسانی.

بنابراین، تو - که خداوند با یاریش در برابر دشمنانی که از دین حق خارجند، توفیقت دهد - به آنچه که یاد آوری می‌کنیم متوجه باش و طبق آنچه که - ان شاء الله - بر تو ترسیم می‌نماییم، عمل نموده و به کسانی که به آنان اطمینان داری، برسان.

ما گرچه هم اکنون در مکانی دور از مساکن ستمگران به سر می‌بریم که این نیز بر حسب مصلحتی که خداوند متعال به جهت ما و شیعیان ما اندیشیده

۱. فیعمل، خ. ۲. ولیتجنب، ولیتجنب، خ.

۳. کراهیتنا، خ. ۴. یرحمکم، خ.

۵. الإحتجاج، ۳۱۸/۲ - ۳۲۴، بحار الأنوار، ۱۷۲/۵۳ ح ۷.



که مادامی که دولت دنیا در دست فاسقان است، چنین باشیم؛ با وجود این، ما از اخبار شما به طور کامل آگاهیم، هیچ چیزی از اخبار شما از ما پنهان نیست، ما از لغزشهایی که دچار شده‌اید آگاهیم، از آن موقعی که بسیاری از شما به کارهایی روی آورده و متمایل شده‌اند که پیشینیان شایسته و صالح شما از آنها دور بودند، افرادی از شما با گمراهی و تحیر زندگی کرده و وعده و پیمانی که از آنان گرفته شده چنان پشت سر انداخته‌اند که گویی از آن خبر ندارند.

ما در رسیدگی و مراعات شما کوتاهی نکرده و یاد شما را فراموش نکرده‌ایم، و اگر جز این بود، شدید و دشواریها بر شما فرود آمده و دشمنان شما را مستأصل و نابود می‌کردند.

بنابراین، تقوای خداوند متعال پیشه کنید، و از ما پشتیبانی نموده و ما را برای رهایی شما از فتنه‌ای که به شما روی آورده، یاری کنید، فتنه‌ای که هر کس مرگش فرارسیده در آن نابود گشته و هر که به آرزویش رسیده از آن دور می‌گردد. و همان فتنه، نشانه نزدیکی حرکت ما و امتیاز دهنده شما در برابر فرمانبرداری و نافرمانی شما از ماست. و این در حالی است که خداوند نور خود را به اتمام می‌رساند، گرچه مشرکان کراهت داشته باشند. به وسیله چنگ زدن به تقیه، از دامن زدن به آتش جاهلیت بپرهیزید که گروه‌های اموی آن را بر افروخته‌اند تا گروه هدایت شده را بترسانند.

من ضامن نجات کسی هستم که خود را در این فتنه به مکانهای پنهانی آن گرفتار نسازد، و در طعن و دوری از آن، در راه‌های پسندیده گام بردارد. هنگامی که ماه جمادی الأولى سال جاری فرارسد حادثه‌ای رخ خواهد داد، از آن حادثه، عبرت بگیرید و از خوابی که شما را فرا گرفته، بیدار شوید، چرا که حوادثی پشت سر آن رخ خواهد داد.

به زودی برای شما نشانه آشکاری از آسمان و نظیر آن از زمین آشکار خواهد شد. و در شرق زمین حادثه‌ای رخ خواهد داد که مردم از آن وحشت نموده و نگران خواهند شد. گروه‌هایی که از اسلام خارج شده‌اند بر عراق چیره شده و مسلط خواهند گشت، که در اثر سوء اعمال آنان، زندگی اهل آن، در تنگنا قرار خواهد گرفت.

آنگاه با مرگ طاغوتی از اشرار، گشایشی از این غم و اندوه خواهد شد، و به

هلاک و نابودی او، پرهیزگاران اخیار خشنود خواهند گشت و کسانی که از گوشه و کنار دنیا، خواهان سفر حج هستند آنچه که آرزو دارند با فراوانی به آن خواهند رسید، ما نیز در آسان نمودن حج آنها بر طبق میل و موافقت آنان کارهایی را با نظم و هماهنگی خاصی انجام خواهیم داد.

بنابراین، هر کدام از شما باید کاری انجام بدهد که او را به محبت و مهر ما نزدیک نموده و از کارهایی که خوش آیند ما نیست و موجب خشم ما می‌گردد، پرهیز نماید. زیرا که امر ما به یکبار و به طور ناگهانی رخ خواهد نمود و آن موقع، توبه سودی بر حال او نداشته و پشیمانی او از گناه، او را از کیفر ما نجات نخواهد داد.

خداوند تو را به راه رشد ملهم نموده و با رحمت خویش به شما توفیق عنایت فرماید.

توقیع دوم: باز در همان منبع آمده است: نامه دیگری از ناحیه مقدسه صلوات الله علیه در روز پنجشنبه ۲۳ ذی حجه سال ۴۱۲ هجری صادر شد.

اینک متن نامه: مرکز تحقیقات کویپژ طبرستان

[من عبدالله المرابط في سبيله إلى ملهم الحق ودليله]

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام عليك أيها الناصر للحق، الداعي إلى كلمة الصدق، فإننا نحمد الله إليك الذي لا إله إلا هو إلهنا وإله آبائنا الأولين، ونسأله الصلاة على [نبيّنا و] سيّدنا ومولانا محمّد خاتم النبيين وعلى أهل بيته الطيّبين الطاهرين.

وبعد فإننا^۱ كُنّا نظرنا مناجاتك عصمك الله بالسبب الذي وهبه لك من أوليائه وحرسك [به] من كيد أعدائه، وشقّعنا ذلك الآن من مستقرّ لنا، ينصب في شمراخ من بهما^۲ صرنا إليه آنفا من غمائل ألجأ إليه السباريت من الإيمان ويوشك أن يكون هبوطنا

۲. بهما، خ.

۱. فقد، خ.

منه إلى صحصح من غير بعد من الدهر، ولا تطاول من الزمان
ويأتيك نبأ منا بما يتجدد لنا من حال، فتعرف بذلك ما نعتمده من
الزلفة إلينا بالأعمال، والله موقفك لذلك برحمته.

فلتكن حرسك الله بعينه التي لاتنام أن تقابل لذلك فستنة تسبّل
نفوس قوم حرس^١ باطلاً لاسترهاب المبطلين، [و] تبتهج
لذمارها^٢ المؤمنون ويحزن لذلك المجرمون.

وآية حركتنا من هذه اللوثة^٣ حادثة بالحرم^٤ المعظم من رجس
مناق مذمّم مستحلّ للدم المحرّم، يعمد^٥ بكيده أهل الإيمان، ولا
يبلغ بذلك غرضه من الظلم لهم والعدوان، لأننا من وراء حفظهم
بالدعاء الذي لا يحجب عن ملك الأرض والسماء، فليطمئن بذلك
من أوليائنا القلوب، وليثقوا بالكفاية منه، وإن راعتهم بهم
الخطوب، والعاقبة لجميل^٦ صنع الله سبحانه تكون حميدة لهم ما
اجتنبوا المنهي عنه من الذنوب.

ونحن نعهد إليك أيها الولي المخلص المجاهد فينا الظالمين،
أيّدك الله بنصره الذي أيّد به السلف من أوليائنا الصالحين، أنّه
من اتقى ربّه من إخوانك في الدين وأخرج ممّا عليه إلى
مستحقّيه كان آمناً من الفتنة المضلّة^٧ ومحتها المضلّة^٨ ومن بخل
منهم بما أعاره الله من نعمته، على من أمره بصلته فبإتّه يكون
خاسراً بذلك لأولاه وآخرته.

ولو أن أشياعنا - وقفهم الله لطاعته - على اجتماع من القلوب في
الوفاء بالعهد عليهم، لما تأخر عنهم اليمن بلبقاتنا، ولتعجّلت لهم

١. حرثت، خ.
٢. لذمارها، خ.
٣. الزبية، خ.
٤. بالخضم، خ.
٥. يعمد، خ.
٦. بجميع، بجميل، خ.
٧. المبطلّة، المضلّة، خ.
٨. المظلمة المضلّة، المظلمة المضلّة، خ.

السعادة بمشاهدتنا على حق المعرفة وصدقها منهم بنا، فما
 يحبسنا عنهم إلا ما يتصل بنا مما نكرهه، ولانؤثره منهم، والله
 المستعان وهو حسبنا ونعم الوكيل، وصلواته على سيدنا البشير
 النذير محمد وآله الطاهرين وسلم.^۱

[نامه‌ای از سوی بنده حافظ و نگهبان راه او

به سوی الهام شده به حق و دلیل آن]

به نام خداوند بخشنده مهربان

سلام بر تو ای یاور حق، کسی که با سخنی راستین به سوی حق دعوت
 می‌نمایی، ما خداوند را به خاطر تو سپاس می‌گوییم، خدایی که جز او
 معبودی نیست، و خدای ما و نیاکان نخستین ماست و از او برای پیامبران
 و آقا و مولایمان حضرت محمد خاتم پیامبران و بر خاندان پاک و
 پاکیزه‌اش درود و سلام می‌خواهیم.

و بعد؛ ما در مناجات تو - که خداوند با آن سببی که از اولیای خود به تو
 عنایت نموده و از مکر و حيلة دشمنان حفظ کرده؛ تو را محفوظ و مصون
 بدارد - نظر نمودیم و بر این امر از جایگاه خودمان شفاعت کردیم،
 جایگاهی که بر فراز قلّه کوهی که دست هر کسی به آن نمی‌رسد، که مدت
 کمی است به جهت افرادی تهی از ایمان، ناگزیر از منطقه‌ای انباشته از
 درخت (شهرها و آبادیها) بدینجا فرود آمدیم.

و امید است در اندک زمانی از این منطقه به دشتی هموار و وسیع، فرود
 آییم، در آن موقع اخبار ما و تجدد احوال ما به تو خواهد رسید، تا به سبب
 این، از رفتار و اعمالی که موجب نزدیکی به ما می‌شود باخبر شوی و
 خداوند از رحمت خود تو را بر این امر موفق می‌نماید.

بنابراین، تو - که خداوند با دیده لطف خود که هرگز به خواب نرود، حفظت
 کند - باید در برابر این فتنه، فتنه‌ای که باطل را در دل گروهی کاشته است،
 بایستی، تا باطل اندیشان را بترسانی که بدین وسیله مؤمنان بخاطر سرکوبی
 آنان، خوشحال شده و مجرمان و تبه کاران در غم و اندوه فرو روند.

نشانه حرکت ما از این فتنه، حادثه‌ای است که در مکه معظمه توسط منافقی پلید و نکوهیده رخ خواهد داد، منافقی که ریختن خون حرام را مباح شمرده و با حيله و نیرنگ خود، قصد جان مؤمنان کرده، البته به هدف ظالمانه و ستمگرانه خود نخواهد رسید، چرا که ما برای حفظ جان مؤمنان دعا می‌کنیم، دعایی که از سوی پادشاه زمین و آسمان پنهان نمانده و مستجاب می‌شود.

بنابراین، دل‌های دوستان ما مطمئن گردد و اطمینان داشته باشند که آسیبی از او، به آنان نخواهد رسید، گرچه در این میان امور خطرناکی آنان را به وحشت و ترس خواهد انداخت، و عاقبت و فرجام نیکو به جهت تدبیر نیکوی خدای سبحان، بر آنان پسندیده است؛ مادامی که آنان از گناهانی که نهی شده‌اند، اجتناب ورزند.

و ما برای تو - ای دوست مخلص که در راه ما با ستمگران مبارزه می‌کنی، و خداوند تو را با یاری خود تأیید فرماید؛ همان گونه که پیشینیان از دوستان شایسته ما را با یاری خود تأیید فرمود - پیمان می‌بندیم که هر کس از برادران تو در دینش تقوای آفریدگار خویش را در نظر بگیرد و آنچه که بر عهده دارد به مستحقان آن برساند، از این فتنه گمراه کننده و محنت‌های تاریک آن، در امان خواهد ماند. و هر کس از پرداخت نعمتهایی که خداوند به او عاریه داده، از مستحقانش بخل ورزد، او در دنیا و آخرت از زیانکاران خواهد بود.

و اگر شیعیان ما که خداوند آنان را بر طاعتش موفّق‌شان کند - در وفای به آن عهد و پیمانی که داشتند با دل‌های خود گردهم می‌آیند، مبارکی دیدار ما از آنان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت ملاقات ما هر چه زودتر نصیب و روزی آنان می‌شد؛ ملاقاتی که بر اساس شناختی راستین و تصدیق از آنان نسبت به ما بود.

پس چیزی آنان را از ما دور نمی‌دارد، جز آن که کارهایی که ما آنها را ناپسند می‌دانیم، به ما می‌رسد، کارهایی که ما از آنان ناپسند می‌دانیم، و خداوند یاری رساننده و او برای ما کافی و بهترین وکیل است و درود و سلام او بر آقای ما که مرده دهنده و بیم دهنده؛ یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او باد.

فائده: در بخش هفتم در فضایل و مناقب امام باقر علیه السلام (روایاتی را بیان کردیم)، در روایت نوزدهم آمده بود:
امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

حضرت موسی علیه السلام از حضرت خضر علیه السلام پرسشی نمود که پاسخ آن را ندانست.

و همچنین حضرت خضر علیه السلام از حضرت موسی علیه السلام سوالی کرد که پاسخش را ندانست، اگر من در میان آن دو بودم پاسخ پرسش هر یک از آنها را می‌دادم و از آنان سوالی می‌نمودم که هیچ کدام پاسخ آن را نداشتند.^۱

از طرفی، شیخ صدوق علیه السلام در «کمال الدین» می‌نویسد:
امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

أته - أي الخضر علیه السلام - ليحضر حيث ذكر، فمن ذكره منكم فليسلم عليه، وأته ليحضر المواسم فيقضي جميع المناسك، ويقف بعرفة فيؤمن على دعاء المؤمنين، وسيونس الله به وحشة قائمنا علیه السلام في غيبته ويصل به وحدته.^۲

هر کجا نام حضرت خضر علیه السلام برده شود آن حضرت در آنجا حاضر می‌شود، هر کسی از شما او را یاد کند بر حضرتش سلام نماید.

حضرت خضر علیه السلام همه ساله در موسم حج حاضر گشته و همه اعمال حج را انجام می‌دهد، وی در صحرای عرفه می‌ایستد و به دعای مؤمنان آمین می‌گوید، و به زودی خداوند او را با قائم علیه السلام در غیبت آن حضرت مأنوس نموده و به وسیله او از تنهایی بیرون خواهد نمود.

از سوی دیگر، شیخ کلینی علیه السلام در کتاب شریف «کافی» می‌نویسد:
امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

۱. به صفحه ۵۷۹ ح ۱۰۱۶ همین مجلد مراجعه شود.

۲. کمال الدین: ۲/۳۹۰ ح ۴.

لو كنت بين موسى عليه السلام والخضر عليه السلام لأخبرتهما أنني أعلم منهما
ولأنبأتهما بما ليس في أيديهما.^۱

اگر من در میان حضرت موسی و حضرت خضر بودم به آنان می‌گفتم
که: من از آن‌ها داناترم، و به آنها خبر می‌دادم به علمی که در اختیار آنان نبود.

نویسنده علیه السلام می‌گوید: آری، این مقام و منزلت حضرت خضر نسبت
به امام باقر و امام صادق صلوات الله علیهما است، با این که وی دارای آن چنان
دانش و مقامی بوده و به هنگام ذکرش حاضر می‌شده، در عین حال، او از
پیروان و رعایای امام منتظر؛ حضرت مهدی ارواحنا فداء است.

(اینک این پرسش مطرح است) که ای دوستان اهل بیت علیهم السلام! وقتی
پیرو آن حضرت، از چنین دانش و مقامی برخوردار است پس پیشوا و
امام او، چه مقام و منزلتی دارد؟

آیا معقول است که آن حضرت به هنگام یاد و ذکرش حاضر نشود؟ با
وجود این که در کتاب شریف «کافی» آمده است:

علی عليه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿وَقُلْ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ
وَالْمُؤْمِنُونَ﴾^۲؛ «و بگو: عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال
شما را می‌بینند»، فرمودند:

منظور از مؤمنان، ما امامان هستیم.^۳

بنابراین، چرا ما همواره به نام زیبای آن حضرت متوسل نشویم، تا
بدین وسیله خداوند متعال دیدار و پیروی او را نصیب ما گرداند؟
چرا در پیشگاه خداوند متعال و آن بزرگوار مراقب و مواظب اعمال و
رفتار ناپسندمان نباشیم با این که ما در محل دید و شنود امام و پیشوای

۱. بصائر الدرجات: ۲۳۰ ح ۴ و ۳، بحار الأنوار: ۱۹۶/۲۶ ح ۷ و ۶.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۵.

۳. تفسیر برهان: ۱۵۸/۲.

خود هستیم چه رسد به خالق و آفریدگاری که نامهایش مقدّس و نعمتهای ظاهری و باطنیش فراوان است.

آنچه بیان شد، آخرین مطالبی بود که در جلد دوم این کتاب آوردیم، گرچه اندکی از زیاد و نمی از یم بود. در عین حال، همین مقدار برای جست و جوگر هدایت کافی است، اگر چنانچه این کتاب دارای اشتباهاتی باشد از خداوند متعال برای آنها و همه گناهانمان پوزش می‌طلبم.

از خوانندگان گرامی امید دارم که ما را با خیر و نیکی یاد نموده و به هنگام استفاده از مطالب این مجلد نیز از دعای خیر فراموش نفرمایند.

این مجموعه ارزشمند به یاری خداوند متعال در مشهد آقا و مولایم امیر مؤمنان علی بن ابی طالب - که بر آن بزرگوار و دوستانش بهترین درویدا و سلام باد - به دست نویسنده آن؛ بنده نیازمند خدای بی‌نیاز، احمد بن رضی الدین موسوی مستنبط تبریزی غروی در تاریخ ۲۵ ذی قعدة سال ۱۳۷۳ از هجرت نبوی ﷺ پایان یافت. ۱

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۱. آری، آنچه گذشت قطره‌ای از دریای ژرف و بی‌کران مناقب و فضایل حضرت محمد مصطفی ﷺ و خاندان پاک و پاکیزه‌اش ﷺ بود که در اثر تلاش و اخلاص دانشمندی وارسته و عاشق اهل بیت ﷺ به رشته تحریر درآمده است. اینک توفیق الهی و عنایات خاندان عصمت و طهارت به ویژه مولایمان امام زمان (ارواحنا فداه) شامل حال این بنده ناچیز گردیده و با کمی سرمایه دانش، با همه توان به ترجمه این اثر ارزشمند - که امید است لغزش‌ها و کاستی‌های آن مورد عفو دانش‌پژوهان قرار گیرد - پرداخته و در سؤال المکرم سال ۱۴۲۳ هـ در جوار کریمه اهل بیت ﷺ حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) پایان یافت.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست موضوعی کتاب

* این فهرست توسط جناب آقای ظریف بر اساس شماره حدیثها (از ۱ تا ۶۷۲ درج ۱ و ۶۷۳ تا ۱۲۰۴ درج ۲) تنظیم شده است.

فضائل پیامبر اکرم ﷺ

دستها را بر زمین گذاشت و سر بسوی

آسمان برداشت: ۳۹.

ندائی را آمنه شنید که سرور همه خلایق را

به دنیا آوردی: ۳۹.

شیطان در هم شکسته شد: ۴۶.

ابلیس از ورود به آسمانها منع گردید: ۳۹.

صدایی از آسمان برخاست که حق ظاهر و

باطل نابود گردید: ۴۶.

همه بتها به رو بر زمین افتادند: ۴۶.

ایوان کسری به لرزه در آمد و چهارده

کنگره آن درهم ریخت: ۳۹.

طاق کسری شکست و آب دجله در قصر

آن جاری شد: ۳۹.

تخت هر پادشاهی سرنگون و خودش لال

گردید: ۳۹.

علم کاهنان از ایشان گرفته شد و سحر

ساحران باطل گردید: ۳۹.

آتشکده فارس خاموش شد: ۳۹.

دریاچه ساوه خشکید: ۳۹.

مشاهدات حلیمه:

همیشه لباسش قبل از آنکه بشوید شسته

می شد: ۷۵۱.

درختی خشکیده به برکت آن حضرت

سبز شد: ۷۵۱.

هر جا آن حضرت نشست حاصلخیز

گردید: ۷۵۱.

نور آن حضرت:

نخستین چیزی که خدا آفرید نور پیامبر

بود: ۶۷۷، ۷۲۰، ۷۸۳.

نور آن حضرت از نور خدا جدا گردیده:

۱۸، ۴۴، ۱۶۹، ۶۷۷.

نور آن حضرت هزار سال در پیشگاه

احدیت تسبیح می گفت: ۷۸۳.

نور آن حضرت در حجابهای دوازده گانه

تسبیح می گفت: ۷۸۳.

آفرینش نسوری انبیاء از ذرات نور

آن حضرت بود: ۷۸۳.

از نور آن حضرت اهل بیتش را آفرید: ۴۴.

از نور آن حضرت عرش را آفرید: ۹۰۷.

ولادت آن حضرت:

خواب عباس پیش از تولد آن حضرت در

مورد ولادتش: ۷۱۹.

کیفیت انعقاد نطفه آن حضرت: ۷۴۴.

هنگام ولادت نورش عالم را فراگرفت:

۷۱۸، ۷۸۵.

نوری از طرف حجاز پخش شد و همه

مشرق را فراگرفت: ۳۹.

فرشتگان گرداگرد او گرد آمدند: ۷۱۸.

فرشتگان در آسمان یکدیگر را بشارت

دادند: ۷۱۸.

آنچه در زمین و آسمان بود تسبیح خدا

نمود: ۴۶.



- سرما و گرما او را آزار نمی‌داد: ۷۵۱.
- در آفتاب ابری بر او سایه می‌افکند: ۷۵۱.
- شیر خوردن و غذا خوردنش را با نام خدا شروع و با حمد خدا پایان می‌داد: ۷۵۱.
- آنچه از او خارج می‌شد زمین می‌بلعید: ۷۵۳.
- بچه‌بزی را گرگی ربوده بود و به دعای آن حضرت بازگردانید: ۷۵۱.
- وقتی یک ساله شد کلامی زیبا در تقدیس پروردگار گفت: ۴۷.
- هرگز صدقه نمی‌خورد: ۴۷.
- مرا از گرفتن صدقه نهی فرمود: ۴۷.
- سرپرستی و رفتار محبت‌آمیز ابوطالب با آن حضرت: ۷۵۰.
- فضائل آن حضرت:**
- او علت غائی و نهائی آفرینش است: ۷۲۰.
- اگر او نبود خداوند افلاک را نمی‌آفرید: ۷۸۳.
- آسمان و زمین را خدا از نور آن حضرت آفرید: ۱۶۴.
- گرامی‌ترین و برترین بنده نزد خدا است: ۷۲۲، ۲.
- بهترین مخلوق الهی است: ۴۶، ۴۹.
- سرور همه مخلوقات است: ۶۲.
- نام او از نام خداوند مشتق گردیده: ۳.
- خدا نام او را همه جا با نام خود قرین ساخته: ۷۸۳.
- تعظیم و احترام در برابر نام رسول خدا: ۴۳، ۵۷، ۵۸.
- نام آن حضرت در کتب آسمانی: ۸.
- نام آن حضرت در امتهای پیشین: ۸۸۵.
- نام آن حضرت در قرآن: ۸۸۵.
- نامهای آن حضرت: ۵۷.
- برتری او بر همه مخلوقات: ۴۸.
- برتری او بر انبیاء و تمام پیامبران: ۲، ۸۸۵.
- حضرت موسی درخواست می‌کند از امت او باشد: ۷۷۴.
- نود و نه جزء از عقل به او عطا شده: ۴۰.
- هفتاد و دو حرف از اسم اعظم به او عنایت شده: ۵۰، ۷۴۸.
- دانش تمام پیامبران و آنچه بوده و خواهد بود به او آموخته شده: ۵۱، ۷۴۵، ۷۸۷.
- علم اهل مشرق و مغرب و اهل آسمان و زمین نسبت به علم او مانند قطره است: ۴۲.
- آنچه به همه پیامبران عطا شده به او عطا گردیده: ۷۴۸.
- پنج نعمت به آن حضرت عطا شده که به پیامبران دیگر عطا نشده است: ۷۴۷.
- «مثنی» جز به آن حضرت در میان پیامبران عنایت نشده: ۷۱۶.
- سرچشمه همه کرامتها است: ۸۸۵.
- در معراج به جایی رسید که جبرئیل قدم نگذاشته بود: ۷۶۸.
- در معراج به حدی بالا رفت که جبرئیل توان آن را نداشت: ۷۲۴.
- در سدره المنتهی با پروردگار مناجات نمود: ۸۸۵.
- خدا از مردم برای تصدیق رسالتش پیمان

گرفته : ۸۸۵.

خدا دستور اطاعت او را برای همگان

صادر فرموده : ۸۸۵.

اعمال مردمان بر او عرضه می‌شود : ۷۴۰.

پی‌رغبتی رسول خدا ﷺ به دنیا : ۷۳۴.

هرگز نان گندم نخورد و از نان جو سیر

نشد : ۷۵۴.

کرم آن حضرت به مشرکی که اراده کشتن

او را داشت : ۶۳.

وفا کردن به وعده‌اش : ۷۵۲.

زلیخا بر اثر محبت پیامبر مورد لطف الهی

قرار گرفت : ۶۰.

از سواده در بیماریش خواست که از او

قصاص کند : ۶۴.

معجزات آن حضرت:

مهم‌ترین و قوی‌ترین معجزه آن حضرت

قرآن است : ۵۲.

معجزه هر عضوی از اعضاء وجود آن

حضرت : ۷۵۶.

ران گوسفندی را برای چهل نفر پخت و

همگی سیر شدند : ۷۴۷.

سفره و مانده آسمانی با انارهای بهشتی : ۷۲۸.

اطاعت درختان از فرمان آن حضرت : ۷۵۵.

دانه‌ای را که با آب دهان می‌مکید و

می‌کاشت فوراً می‌روئید : ۷۶۰.

گیاه خشکیده‌ای به برکت آب دهان

آن حضرت سبز شد : ۷۳۳.

اطاعت جمادات از آن حضرت : ۷۵۵.

سنگریزه‌ها را با دست آرد کرد و خمیر

نمود و بر آن مهر زد : ۷۳۹.

چسبیدن سنگی که ابوجهل می‌خواست بر

سر آن حضرت بزند به دست او : ۷۶۲.

شکستن پای ابوجهل با سنگی که

می‌خواست سر پیامبر را با آن بشکند : ۷۳۲.

تکلم درخت و کلوخ و زمین و پاسخ گفتن

به سلام آن حضرت : ۷۲۹.

گفتگوی آن حضرت با سوسمار : ۵۴.

ازدهایی که سر راه را پسر لشکریان

آن حضرت در جنگ احد گرفت : ۷۶۴.

گوساله‌ای که آل ذریح را از آمدن پیامبر

باخبر کرد : ۷۳۶.

خبر دادن از سؤال دو نفر از اصحاب : ۷۶۶.

خبر دادن از سؤالات جمعی که خدمت آن

حضرت رسیدند : ۷۶۵.

سؤال کردن پس از رحلت آن حضرت از

او : ۷۴۶.

بدن آن حضرت پس از قبض روح بیش از

سه روز در زمین نمی‌ماند : ۷۰۳.

بوی مشک خوشبو از مرقده آن حضرت : ۷۷۱.

تسلیت به خاندان رسالت از طرف

پروردگار در رحلت آن حضرت : ۷۸۸.

جبرئیل و فرشتگان و روح در مراسم

غسل و دفن آن حضرت : ۷۷۵.

فضائل آن حضرت در قیامت:

نخستین کسی است که هنگام دمیدن صور

از قبر خوانده می‌شود : ۸۸۵.

- نخستین شفاعت کننده است: ۸۸۵.
- خدا شفاعتش را مژده داده است: ۸۸۵.
- دعای خود را برای شفاعت امتش در قیامت ذخیره کرده: ۷۸۰.
- دعای خود را برای شفاعت اهل کبائر از امتش ذخیره کرده: ۷۸۱.
- چهار طایفه را شفاعت می‌کند: ۱۰، ۱۶.
- صاحب کوثر و لوای الهی است: ۸۸۵.
- بر فراز منبری از نور قرار می‌گیرد: ۸۸۵.
- نخستین کسی است که در بهشت را می‌کوبد: ۸۸۵.
- گشاینده درهای بهشت است: ۸۸۵.
- گفتار آن حضرت:**
- خطبه شیوا و طولانی آن حضرت در معرفی خود و حضرت علی علیه السلام: ۸۸۵.
- فرمایش آن حضرت به مرد نهیدست: ۷۲۱.
- فرمایش آن حضرت در مورد دوستی: ۷۷۳.
- فرمایش آن حضرت در مورد معاشرت: ۷۶۳.
- فرمایش آن حضرت در مورد هدیه: ۷۲۵.
- ***
- فضیلت صلوات**
- رسیدن به مقام نخلت: ۹۰.
- بهترین و برترین عمل: ۷۸.
- سنگین‌ترین چیز در میزان عمل: ۷۰.
- باعث عنایت پروردگار و آمرزش او: ۸۱.
- باعث نابودی گناهان: ۷۲.
- باعث برآمدن حاجات: ۷۳، ۷۹.
- باعث تخفیف عذاب از طایفه بنی اسرائیل: ۸۴.
- باعث حفظ فرزندان بنی اسرائیل: ۸۴.
- باعث فتح و پیروزی یهود بر دشمنان: ۸۶.
- باعث عبور از دریا: ۸۴.
- تبدیل عذاب اهل گورستان به حور و قصور: ۸۸.
- باعث دوری شیطان انس: ۷۴.
- عوض اعمال صالح و شایسته: ۸۲.
- پوسیدن پیامبر صورت صلوات فرستنده را در خواب: ۸۹.
- صلوات فرستنده نزدیکترین مردم به پیامبر است در قیامت: ۷۷.
- خدا و همه مخلوقات بر صلوات فرستنده درود فرستند: ۶۷.
- فرشتگان برای او دعا می‌کنند: ۶۵.
- ابلاغ صلوات به پیامبر توسط فرشتگان: ۷۲۳، ۷۴۳، ۷۷۸، ۷۷۹.
- فرشتگانی غذا و نوشیدنی آنها صلوات است: ۷۷۶.
- فرشتگانی تا قیامت بر آن حضرت صلوات می‌فرستند: ۷۸۳.
- فضیلت یک مرتبه صلوات: ۷۵، ۷۶.
- فضیلت سه مرتبه صلوات از روی شوق: ۷۳.
- فضیلت ده مرتبه صلوات فرستادن: ۶۹.
- ده مرتبه صلوات، مهریه حضوت حوّا: ۶۶، ۷۴۲.
- فضیلت صد مرتبه صلوات: ۶۹، ۷۹.
- فضیلت اجتماع جمعی که صلوات



می‌فرستند : ۸۰.

مذمت ترک صلوات : ۶۷، ۶۵.

مذمت ترک صلوات بدون ذکر آل : ۶۸.

آداب صلوات:

فضیلت بالا بردن صدا در هنگام صلوات : ۷۱.

مکان‌های ذکر صلوات:

هنگام دیدن یکی از سادات : ۸۹.

در رکوع و سجود و قیام : ۹۱.

در طواف : ۹۲.

در نوشتار : ۹۳.

فضائل مشترک پیامبر اکرم و

امیرالمؤمنین علی

خدا، پیامبر و حضرت علی را از نور

خود آفریده و آن دو با هم بوده‌اند : ۷۴۸.

آن دو حجاب پروردگار جهانیانند : ۱۸.

آن دو مقام پروردگار عالمیانند : ۱۸.

باطن این دو بزرگوار لاهوتی است : ۱۸.

آغاز آفرینش به سبب این دو بزرگوار بوده : ۱۸.

پایان هستی و تقدیرات به سبب این دو

بزرگوار است : ۱۸.

حضرت آدم نام آن دو را در عرش دید : ۷۴۱.

انبیا بر ولایت این دو بزرگوار مبعوث

شده‌اند : ۱۹.

آمزش گناه بنی اسرائیل به واسطه اعتقاد

آنها به ولایت این دو بوده : ۷۸۶.

در روز جمعه مردم را برای گرفتن میثاق

نسبت به ولایت آن دو بزرگوار گرد

آورده : ۷۳۵.

هر که ولایت آن دو بزرگوار را داشته باشد

خدا به او رحم کند : ۷۴۱.

هر که با آن دو بزرگوار دشمنی کند خدا او

را عذاب نماید : ۷۴۱.

آن دو پدر این امت هستند : ۶۷۴.

حق آن دو از حق پدر و مادر بیشتر است : ۶۷۴.

نیکی و احسان آن دو بزرگوار به ما بیش از

پدر و مادر است : ۶۷۴.

ایمن دو بزرگوار به شکر و سپاس

سزاوارتر از پدر و مادرند : ۶۷۴.

کسی که اطاعت این دو بزرگوار را بر پدر

و مادر ترجیح دهد خدا او را مقدم دارد : ۶۷۴.

کسی که این دو بزرگوار نزد او گرامی‌تر از

پدر و مادر نباشند نزد خدا بی ارزش

است : ۶۷۴.

احترام هر کسی نزد خدا بستگی دارد

به احترامی که نسبت به این دو بزرگوار

می‌گذارد : ۶۷۴.

مقدار ثواب نماز هر کسی بستگی دارد به

تعظیمی که نسبت به این دو بزرگوار

می‌گذارد : ۶۷۴.

رعایت حق این دو بزرگوار باعث می‌شود که

ضایع کردن حق دیگران ضروری به او نزنند : ۶۷۴.

عده‌ای از فرشتگان غذا و نوشیدنی آنها

صلوات بر این دو بزرگوار است : ۷۷۶.

روح این دو بزرگوار را خدا به مشیت خود

قبض کند : ۱۵.

- در رحمت الهی: ۱۰۶، ۱۲۶، ۲۰۲، ۲۳۹، ۳۱۰، ۸۴۹.
- رحمت الهی بر دوستان خدا: ۲۴۱.
- ریسمان محکم پروردگار: ۱۰۶، ۲۵۱، ۳۱۰، ۸۴۹.
- دست آویز مورد اطمینان الهی: ۱۰۶، ۳۱۰، ۸۴۹.
- برگزیده الهی: ۳۱۰.
- حجاب پروردگار: ۱۰۶، ۱۳۹.
- مدافع حریم الهی: ۱۰۶.
- یاری کننده دین خدا: ۱۰۶.
- کتاب ناطق پروردگار: ۸۷۴.
- مجموعه صحیفه های آسمانی: ۲۵۱.
- برپادارنده عدالت: ۱۰۶.
- منادی عدل و توحید: ۸۴۶.
- پرچم برافراشته: ۱۲۴.
- پرچم هدایت: ۱۰۶، ۱۵۴، ۷۲۴.
- راه روشن حق: ۸۴۹.
- راه راست هدایت: ۱۲۶، ۲۳۹.
- چراغ فروزنده در تاریکی ها: ۲۴۰، ۸۴۴.
- پیشوای هدایتگر: ۲۴۰، ۸۴۴، ۸۴۶.
- پیشوای اولیاء الهی: ۱۰۶، ۱۲۶.
- پیشوای مؤمنان: ۳۱۰.
- پیشوای روسفیدان: ۱۲۶.
- پیشوای پرهیزکاران: ۱۳۰، ۲۲۲، ۲۲۸.
- نشانه پرهیزکاری: ۱۰۶.
- فرمانروای هر مرد و زن با ایمان: ۱۱۲، ۲۴۱، ۳۱۰.

فضائل امیرالمؤمنین

- مذمت پنهان کردن فضائل آن حضرت: ۱۴۲.
- فضائل او را جز متکرر بدبخت کسی رد نمی کند: ۸۸۵.
- فضائل آن حضرت غیر قابل شمارش است: ۸۲۴.
- سه هزار منقبت در یک شب: ۱۲۹.
- مباهله برترین فضیلت آن حضرت: ۸۴۷.
- از گذشتگان کسی بر او پیشی نگرفته: ۸۵۵.
- از آیندگان کسی به مقام او نخواهد رسید: ۸۵۵.
- هیچکس از آفریدگان با او مقایسه نشود: ۸۸۲.
- جانشین خدا بر بندگان: ۱۱۲، ۲۴۱، ۸۵۷، ۸۵۹.
- حجت خدا بر آفریدگان: ۱۰۲، ۱۰۶.
- ۱۵۲، ۲۲۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۱۰، ۸۴۴، ۸۵۷.
- نور خدا در زمین: ۱۰۲.
- نور خدا که خاموشی ندارد: ۲۰۲.
- چشم بینای خدا بر مخلوقات: ۱۰۶.
- ۲۰۲، ۲۲۶، ۸۴۹، ۸۵۶.
- گوش شنوای الهی: ۸۴۹.
- زبان گویای پروردگار در میان خلق: ۲۰۲.
- ۲۲۶، ۳۱۰، ۸۴۹.
- دست توانای خداوند: ۲۲۶، ۳۱۰.
- دست گسترده رحمت الهی: ۸۴۹.
- قلب خدا که در بردارنده اسرار است: ۲۲۶.
- وجه خدا در آسمانها و زمین: ۳۱۰، ۸۴۹.
- کلمه بزرگ الهی: ۹۶.
- جنب الله: ۲۲۶، ۳۱۰، ۸۴۹، ۸۵۶.
- سبیل الله یعنی راه خدا است: ۱۰۴۹.



سرور اوصیاء: ۱۳۰، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۵۱.
 سرور راستگویان: ۲۳۸.
 صدیق اکبر: ۳۰، ۲۴۰، ۸۴۴، ۸۵۶.
 آنزاع بطین (دور شده از شرک و سرشار از علم): ۲۱۴، ۸۲۶.
 نقطه زیر بام: ۹۴.
 فاروق اعظم: ۲۴۰، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۵۶.
 نبأ عظیم: ۲۵۱، ۳۱۰.
 حاکم و مدبر امت: ۸۴۹.
 گواه بر امت: ۸۴۹.
 نور آفرینش: ۲۵۱.
 نور اطاعت کنندگان: ۱۰۶، ۱۲۶، ۷۲۴.
 پدر امامان نیکو چهره و پربرکت: ۱۳۰، ۳۱۰.
 پدر یتیمان: ۳۱۰.
 یاور اهل ایمان: ۳۱۰.
 کشتی نجات: ۱۰۶، ۲۵۱.
 بر طرف کننده گرفتاری‌ها: ۸۴۱.
 نگاه کردن به چهره آن حضرت عبادت است: ۲۵۰، ۷۹۷.
 اگر او نبود خدا عبادت نمی‌گردید: ۱۰۶.
 اگر او نبود حق از باطل تشخیص داده نمی‌شد: ۱۰۶، ۲۴۰.
 اگر او نبود مومن از کافر تشخیص داده نمی‌شد: ۱۰۶.
 اگر او نبود پاداش و کیفری نبود: ۱۰۶.
 او به روح عظمت تأیید شده: ۱۱۲.
 حزب او حزب خدا است: ۸۵۹.
 حق با او، و او با حق است: ۸۵۹، ۸۸۵.

هرگز از حق تجاوز نمی‌کند: ۸۸۵.
 همیشه در حال فکر و اندیشه است: ۸۸۵.
 دنیا او را از یاد خدا مشغول نمی‌کند: ۸۸۵.
 غذایی را که مایل بوده به سائل عطا کرد: ۸۲۸.
 خاتم خود را به فقیری بخشید: ۲۵۱، ۳۱۰.
 خدا به سبب او دین را کامل نموده: ۳۱۰، ۸۴۵.
 خدا به سبب او دین را عزیز گردانیده: ۱۴۱.
 خدا به سبب او اهل ایمان را گرامی داشته: ۱۴۱.
 خدا به سبب او به خوبان عزت و آبرو بخشیده: ۱۴۱.
 خدا به سبب او لشکریان را یاری نموده: ۱۴۱.
 خدا به سبب او از مردم عهد و پیمان گرفته: ۱۱۷.
 خدا به سبب او بر خلق احتجاج می‌کند: ۲۰۶.
 خدا به سبب او رحمت خود را نازل می‌کند: ۸۴۹.
 خدا به سبب او باران را بر بندگانش نازل گرداند: ۲۰۶.
 خدا به سبب او بدی را از مردم دور گرداند: ۲۰۶.
 خدا به سبب او گناهان را محو نابود کند: ۸۴۹.
 خدا به سبب او محافل را زینت بخشیده: ۱۴۱.
 خدا به سبب او مردم را هدایت نموده است: ۳۴، ۳۱۰.
 از نور آن حضرت آسمانها را آفرید: ۹۰۷.
 امر ملا اعلیٰ به عهده او است: ۱۵۲.
 حضرت علی علیه السلام در آسمان هفتم مانند خورشید برای اهل آنجا می‌درخشد: ۱۴۱.
 در آسمان دنیا مانند ماه در شب تاریک



- برای اهل زمین نور می‌دهد: ۱۴۱.
- مَثَل او مثل خورشید است: ۱۴۱.
- مَثَل او مَثَل ماه است که هرگاه طلوع کند تاریکی‌ها را روشن می‌کند: ۱۴۱.
- مَثَل او مثل بیت الله الحرام است: ۱۴۱.
- مقصود از بیت الله او است که هر که وارد آن شود ایمن است: ۳۱۰.
- مقصود از طور سینین او است: ۳۰۳.
- مقصود از «حَوْءِ عَلِيٍّ الصَّلَاةُ» و «حَوْءِ عَلِيٍّ الْفَلَاحُ» او است: ۳۱۰.
- روح نماز مؤمن است: ۳۱۰.
- کسی که راه او را ببیماید به حق ملحق می‌شود: ۱۵۴.
- او مبتلا است و مردم به او مبتلا می‌شوند: ۷۲۴.
- او وسیله آزمایش امت است: ۸۸۵.
- هرگز بر بتی سر فرود نیاورده: ۸۸۵.
- بر شانه پیامبر بالا رفت و بتها را بر زمین کوبید: ۱۲۴، ۳۱۰.
- دو بت لات و عزى را بر زمین کوبید: ۳۱۰.
- هبل اعلی و مناة ثالثه را ویران کرد: ۳۱۰.
- خوشبخت به سبب او خوشبخت می‌شود: ۸۸۵.
- اطاعت از حضرت علی علیه السلام باعث خوشبختی است: ۳۹۸.
- مخالفت با حضرت علی علیه السلام باعث بدبختی است: ۳۹۸.
- مؤمنان با یاد او شادند: ۸۸۵.
- منافقان با یاد او اندوهگین می‌باشند: ۸۸۵.
- فرشتگان و حضرت علی علیه السلام:**
- خداوند از نور چهره حضرت علی علیه السلام
- فرشتگان را آفرید: ۲۱۰، ۲۱۸.
- حضرت علی علیه السلام در عالم انوار معلم جبرئیل بود: ۱۷۵.
- جبرئیل خادم و خدمتگزار آن حضرت بوده است: ۲۵۱.
- حضرت علی علیه السلام ستاره‌ای بود که از عرش طلوع می‌کرد و جبرئیل می‌دید: ۱۷۵.
- فرشتگان تسبیح و تهلیل و تکبیر پروردگار را از او آموختند: ۲۲۴.
- فرشتگان او را می‌شناختند: ۲۷.
- اسرافیل اول کسی است از اهل آسمان که حضرت علی علیه السلام را برادر گرفت: ۱۹۵.
- حاملان عرش اول کسانی هستند از اهل آسمان که به دوستی حضرت علی علیه السلام مفتخرند: ۱۹۵.
- فرشتگان به دیدار حضرت علی علیه السلام اشتیاق فراوان دارند: ۱۰۶، ۸۸۹.
- فرشتگان آسمان او را زیارت می‌کنند: ۳۱۰.
- خداوند فرشته‌ای را به صورت حضرت علی علیه السلام برای آنها آفریده است: ۱۰۶، ۸۴۲.
- فرشتگان سدره المنتهی برای مثال حضرت علی علیه السلام تواضع می‌کنند: ۳۰.
- تسبیح و عبادت آنها دعا برای حضرت علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت است: ۱۰۶.
- ثواب تسبیح و تقدیس خود را هدیه به دوستان حضرت علی علیه السلام می‌کنند: ۱۰۶، ۲۱۰، ۸۴۲.
- فضائل آن حضرت را گفتگو می‌کنند: ۲۴۱.
- بعضی از فرشتگان خوراکی و آشامیدنی



آنها صلوات بر حضرت علی علیه السلام است: ۲۲۷.
 برای آن حضرت و شیعیان و دوستانش
 طلب مغفرت می‌کند: ۱۴۳.
 خدا هر روز به حضرت علی علیه السلام بر فرشتگان
 مقرب می‌کند: ۸۲۳، ۸۵۲.
 فرشتگان به ولایت آن حضرت به خدا
 تقرب می‌جویند: ۱۹، ۸۷۴.
 فرشتگانی که محبت آنها به آن حضرت
 شدیدتر باشد نزد خدا شریفترند: ۸۸۹.
 فرشتگان آن حضرت بر فرشتگان دیگر
 افتخار می‌کنند: ۸۴۶.

به جانشینی حضرت علی علیه السلام برای
 پیامبر صلی الله علیه و آله خشنود شدند: ۱۵۹.
 برای گرفتن آبی که از دست آن حضرت
 می‌ریخت سبقت می‌گرفتند: ۱۷۶.
 شفاعت آن حضرت درباره فرشته‌ای که
 خدا بر او غضب کرده بود: ۸۷۶.

هیچ فرشته‌ای در آسمان قدم از قدم بر
 نمی‌دارد مگر با اجازه او: ۱۵۲.
 در جنگها جبرئیل از طرف راست،
 میکائیل از چپ و عزرائیل پیشاپیش او
 بود: ۸۲۲.

محبت او بر اهل آسمانها واجب گردیده: ۲۲۰.

انبیا و حضرت علی علیه السلام:

خدا او را چهل هزار سال پیش از آدم علیه السلام
 آفریده است: ۲۲۴.
 او امین خدا بر پیامبران و رسولان بود: ۸۵۶.
 او سفیر سفراء بوده است: ۱۱۷.

در غیب و نهان با همه انبیا و در ظاهر و
 آشکار با رسول خدا بود: ۸۷۴.
 خدا در پنهانی انبیا را به سبب او تأیید
 نموده است: ۹۶.

او هر پیمبری را هنگام گرفتاری نجات
 داده است: ۱۷۴.
 همه اقتها به اطاعت آن حضرت
 فراخوانده شده‌اند: ۱۱۷.

پیامبران برانگیخته شدند تا اقرار به امامت
 او کنند: ۸۶۰.

هیچ پیامبری به پیامبری نرسید مگر با
 اقرار به ولایت آن حضرت: ۸۴۹.

آدم سزاوار نشد که خدا به دست خود او را
 بیافریند جز با ولایت حضرت علی علیه السلام: ۷۰۱.
 حضرت آدم توبه‌اش به سبب او پذیرفته
 شد: ۱۱۷، ۲۵۱.

نوح را او در کشتی آرامش بخشید و به
 ساحل رسانید: ۱۱۲.

ابراهیم را او از آتش خارج نمود: ۱۱۲.
 خدا آهن را برای داود به واسطه اسم
 آن حضرت نرم کرد: ۱۴۷.

او معلم سلیمان بن داود بود: ۱۱۲.
 او عرش بلقیس را نزد سلیمان حاضر
 نمود: ۱۷۳.

موسی به مقام تکلم با خدا نرسید جز با
 ولایت حضرت علی علیه السلام: ۷۰۱.

او موسی را از دریا عبور داد: ۱۱۲.
 او با موسی از میان درخت صحبت کرد: ۱۵۲.



- او خضری است که موسی را تعلیم نمود: ۱۱۲.
- خضر از شیعیان حضرت علی علیه السلام است: ۱۱۰.
- زن ناینایی که به دوستی حضرت علی علیه السلام خضر برایش دعا کرد و شفا گرفت: ۸۳۱.
- او یونس را از شکم ماهی خارج نمود: ۱۱۲.
- او یوسف را از میان چاه نجات داد: ۱۱۷.
- در پذیرفته شدن دعایش همانند نوح بود: ۸۷۴.
- در داوری شبیه ترین مردم به نوح بود: ۸۸۵.
- در حلم و بردباری شبیه هود بود: ۸۸۵.
- در صبر و شکیبایی مانند ایوب بود: ۸۷۴.
- در عزم و اراده شبیه صالح بود: ۸۸۵.
- در علم و دانش شبیه ابراهیم بود: ۸۸۵.
- در سخاوت همانند ابراهیم بود: ۸۷۴.
- در تسلیم و راستی همانند حضرت اسماعیل بود: ۸۷۴.
- در شکیبایی شبیه اسماعیل بود: ۸۸۵.
- در تعاون و یاری شبیه اسحاق بود: ۸۸۵.
- در مصائب شبیه یعقوب بود: ۸۸۵.
- در نکذیب شدن شبیه یوسف بود: ۸۸۵.
- در توانایی و زیبایی صدا مانند داود بود: ۸۷۴.
- در شکوه و سلطنت مانند سلیمان بود: ۸۷۴.
- در زهد شبیه موسی بود: ۸۸۵.
- در رشد شبیه عیسی بود: ۸۸۵.
- در آیت و نشانه بودن همانند عیسی بود: ۸۷۴.
- در خلق و خوی شبیه محمد صلی الله علیه و آله بود: ۸۸۵.
- حضرت علی و خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله:**
- حضرت علی و پیامبر صلی الله علیه و آله از یک نور آفریده شده اند: ۸۷۴.
- خداوند حضرت علی علیه السلام را از نور پیامبر آفریده است: ۸۸۵.
- حضرت علی و پیامبر صلی الله علیه و آله از یک طینت سرشته شده اند: ۸۸۵.
- حضرت علی و پیامبر صلی الله علیه و آله از طینت زیر عرشی آفریده شده اند: ۸۸۲.
- حضرت علی علیه السلام، نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و جان آن حضرت است: ۱۸۷، ۲۵۱، ۸۴۷.
- جان او جان پیامبر، و جان پیامبر صلی الله علیه و آله جان او بود: ۹۱۸.
- حضرت علی از پیامبر و پیامبر از حضرت علی علیه السلام است: ۱۱۲، ۱۴۱، ۱۶۶.
- نزدیک ترین شخص از نظر خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله بود: ۸۸۵.
- بین او و پیامبر صلی الله علیه و آله برادری برقرار گردید: ۸۵۷، ۸۸۵.
- سیر و ضمیر حضرت علی علیه السلام همگون با سیر و ضمیر پیامبر صلی الله علیه و آله بود: ۸۸۵.
- حضرت علی علیه السلام ظاهر و باطن، پنهان و آشکار پیامبر صلی الله علیه و آله بود: ۱۴۱.
- حضرت علی علیه السلام ملازم، رفیق، همدم و روح پیامبر صلی الله علیه و آله بود: ۱۴۱.
- حضرت علی علیه السلام به منزله چشم و گوش پیامبر صلی الله علیه و آله بود: ۹۱۸.
- حضرت علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله به منزله روح بود نسبت به جسد: ۱۳۰.
- حضرت علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله به منزله سر بود نسبت به بدن: ۱۳۰.



حضرت علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله به منزله ذراع بود نسبت به بدن: ۱۵۴.

حضرت علی علیه السلام دست پیامبر صلی الله علیه و آله بود که با او به خواسته‌هایش می‌رسید: ۱۵۴.

حضرت علی علیه السلام شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله بود که با او دشمنان را نابود می‌کرد: ۱۵۴.

حضرت علی علیه السلام معاون و مددکار پیامبر صلی الله علیه و آله بود: ۳۱۰.

حسب او حسب پیامبر صلی الله علیه و آله است: ۸۸۵.

نسب او نسب پیامبر صلی الله علیه و آله است: ۸۸۵.

شناخت آن حضرت شناخت پیامبر است: ۱۳۰.

اطاعت او اطاعت پیامبر است: ۸۵۹، ۱۳۰.

معصیت و نافرمانی او معصیت پیامبر است: ۸۵۹.

جدائی از او جدائی از پیامبر است: ۸۵۹.

مصافحه کردن با او مصافحه کردن با پیامبر است: ۲۲۹.

معانقه کردن با او معانقه کردن با پیامبر است: ۲۲۹.

فصاحت او فصاحت پیامبر است: ۱۶۶.

درایت او درایت پیامبر است: ۱۶۶.

دوستی او دوستی پیامبر است: ۱۳۰، ۱۰۰.

دوست او دوست پیامبر است: ۸۸۵.

دشمنی او دشمنی پیامبر است: ۱۳۰.

دشمن او دشمن پیامبر است: ۸۸۵.

برگزیده او برگزیده پیامبر است: ۸۸۵.

پذیرفتن ولایت او پذیرفتن ولایت پیامبر است: ۱۴۱.

او نسبت به پیامبر بمنزله هارون بود نسبت به موسی: ۸۵۷، ۸۵۹، ۱۸۰.

جانشین پیامبر است بر مردمان: ۱۲۹، ۲۴۱، ۱۳۰.

محبوب‌ترین مردان نزد پیامبر بود: ۹۱۸.

محبت کسی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله شدیدتر از حضرت علی علیه السلام نیست: ۷۲۴.

کسی فرمانبردارتر از حضرت علی علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است: ۷۲۴.

از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله منصب قضاوت داشت: ۳۱۰.

پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود: ۳۱۰.

جز حضرت علی علیه السلام کسی از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله ادا نمی‌کند: ۱۱۲.

اگر پیامبر پایان بخش انبیا نبود حضرت علی علیه السلام با آن حضرت در نبوت شرکت داشت: ۲۲۲.

وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله است: ۱۲۵.

سزاوارترین شخص به مقام رسول خدا است: ۱۲۴.

بهترین شخص امت است بعد از پیامبر: ۱۲۹، ۲۵۱.

هر که مولایش پیامبر است علی مولای اوست: ۱۲۶، ۸۵۹، ۳۱۰.

راه و روش او راه و روش پیامبر است: ۸۸۵.

نام او به همراه نام پیامبر در آسمانها نوشته شده: ۸۸۵.

پیامبر را جز خدا و حضرت علی علیه السلام کسی نشناخته است: ۲۴۶.

حسنة‌ای است که با آن هیچ گناهی ضرر نمی‌زند: ۲۳۴، ۸۳۶.

نعمت است: ۱۴۱.

در دنیا آفات و بلاها را دور می‌کند: ۸۳۱.

در آخرت آدمی را از آتش جهنم پناه می‌دهد: ۸۳۱.

برگه عبور از آتش است: ۲۳۲.

حلقه‌ای است که بر در بهشت آویزان است: ۸۳۷.

درختی است که ریشه‌اش در بهشت است: ۱۹۸، ۲۲۰.

و لو به اندازه خردلی باشد باعث داخل شدن در بهشت است: ۱۹۷.

بدون آن با عمل هفتاد پیامبر هم نمی‌توان داخل بهشت شد: ۸۸۰.

بدون آن از صراط به قعر جهنم سرنگون می‌شود: ۲۴۴.

کسی که با دوست حضرت علی علیه السلام مصافحه کند خدا گناهانش را بپامرزد: ۲۲۹.

هر که حضرت علی علیه السلام را دوست بدارد: از طینت زیر عرش آفریده شده: ۸۸۲.

از پاکی ولادت برخوردار است: ۱۰۴. مؤمن است: ۱۵۴.

ایمانی نیکو دارد: ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۲۶.

اگر فقط زبانی باشد ثلث ایمان را داراست: ۱۲۸.

اگر به قلب و زبان باشد دو ثلث ایمان را داراست: ۱۲۸.

حضرت علی علیه السلام را جز پیامبر و خدا کسی نشناخته است: ۲۴۶.

جز حضرت علی، پیامبر صلی الله علیه و آله را بر آن حقیقتی که خدا آفریده ندیده است: ۲۴۵.

برای پیامبر حقی است که جز خدا و حضرت علی علیه السلام آن را نمی‌داند: ۸۸۰.

برای حضرت علی علیه السلام حقی است که جز خدا و پیامبر آن را نمی‌داند: ۸۸۰.

هر که او را به غیر پیامبر قیاس کند جفا نموده است: ۱۶۶.

به غم و اندوه پیامبر اندوهگین می‌گشت: ۹۱۸. پیامبر به غم و اندوه او غمگین می‌شد: ۹۱۸.

او غبار غم و اندوه از چهره پیامبر می‌زدود: ۸۷۰، ۸۷۴، ۸۸۵.

صاحب حوض و پرچم رسول خدا در قیامت است: ۱۲۹.

شستشو دهنده پیامبر است بعد از وفات او: ۸۸۵.

پرداخت کننده بدهی و وام رسول خدا صلی الله علیه و آله بود: ۳۱۰.

حضرت علی و پیامبر صلی الله علیه و آله در یک قصر خواهند بود: ۲۲۰.

دعای پیامبر برای حضرت علی علیه السلام: ۸۵۵، ۸۵۶. دوستی حضرت علی علیه السلام:

برترین اعمال است: ۱۹۸.

سرور همه اعمال است: ۷۰۹.

ایمان است: ۸۵۹.

علامت و نشانه است بین ایمان و نفاق: ۱۲۶.



اگر به قلب و دست و زبان باشد تمام ایمان را داراست: ۱۲۸.

جز مؤمن حضرت علی علیه السلام را دوست نمی‌دارد: ۷۰۸.

خدا او را دوست دارد: ۱۰۴، ۱۴۳، ۲۲۰، ۸۵۹، ۷۲۴.

خدا و رسول را دوست دارد: ۱۴۳.

خدا بر فرشتگان و حاملین عرش به او مباحث کند: ۱۰۳.

خداوند خوبیهایی او را قبول کند: ۱۰۴.

خدا بدیهایش را ببخشد: ۱۰۳.

فرشتگان برای او استغفار کند: ۱۰۳.

گناهانش فرو ریزد: ۱۰۴.

امین خدا در زمین نامیده شود: ۱۳۰.

اسیر خدا در زمین نامیده شود: ۱۰۳.

خدا دل او را بی نیازی ببخشد: ۱۰۴.

خدا حکمت را در دل او ثابت گرداند: ۱۰۳.

دوری از نفاق برایش بنویسد: ۱۰۳.

درهای رحمت را به روی او بگشاید: ۱۰۳.

ایمنی از عذاب برایش بنویسد: ۱۰۳.

دوری از آتش برایش بنویسد: ۱۰۳.

گذشتن از صراط برایش بنویسد: ۱۰۳.

به تمام معنا سعادت‌مند و خوشبخت است: ۱۲۷.

از بیماری برص و جذام ایمن است: ۱۰۴.

باید با او دوستی کنی گرچه قاتل پدرت باشد: ۱۷۰.

از دنیا خارج نمی‌شود تا از کوثر بیاشامد: ۱۳۰، ۱۰۳.

از دنیا خارج نمی‌شود تا از درخت طویبی

بخورد: ۱۰۳، ۱۳۰.

از دنیا خارج نمی‌شود تا جایگاه خود را در

بهشت ببیند: ۱۰۳، ۱۳۰.

حضرت علی علیه السلام را هنگام مرگ آنگونه که

دوست دارد ببیند: ۱۲۳.

ملک الموت همانگونه که نزد انبیاء می‌رود

نزد او برود: ۱۰۳.

جان‌کندن او به راحتی صورت می‌گیرد:

۱۰۳، ۱۳۰.

قبر او روشن و بسیار وسیع باشد: ۱۰۳، ۱۰۴.

قبر او باغی از باغهای بهشت باشد: ۱۰۳، ۱۳۰.

ترس و وحشت از نکیر و منکر ندارد:

۱۰۳، ۱۳۰.

با چهره‌های مانند ماه شب چهارده وارد

قیامت شود: ۱۰۳.

با روی سفید وارد قیامت شود: ۱۰۳.

از وحشت و ترس فراوان قیامت ایمن

باشد: ۱۰۳.

خدا بر سر او تاج کرامت قرار دهد: ۱۰۳، ۱۳۰.

خدا بر او زیور عزت بپوشاند: ۱۰۳.

قدم او بر صراط نلغزد: ۱۲۰.

مانند برق زودگذر از صراط بگذرد: ۱۰۳.

پرونده عملش را به دست راست او دهند: ۱۰۳.

پرونده‌اش را باز نکنند: ۱۰۳، ۱۳۰.

میزانی برایش نصب نکنند: ۱۰۳، ۱۳۰.

به حساب او مانند انبیاء رسیدگی کنند: ۱۰۳.

شفاعت او را در مورد هشتاد نفر از اهل

بیتش بپذیرند: ۱۰۳.

هزار نفر از آتش دوزخ نجات دهد: ۱۴۳.

کسی که با آن حضرت دشمنی کند کافر است: ۱۰۶.

کسی که با آن حضرت دشمنی کند یا خدا دشمنی کرده: ۷۲۴.

کسی که خدا بر او غضب کند اهل دشمنی با حضرت علی علیه السلام است: ۲۲۷.

کسی که خدا دشمن او باشد دشمنی آن حضرت را به او الهام کند: ۲۲۰.

کسی که با آن حضرت دشمنی کند شقی و بدبخت است: ۱۲۷.

جز کسی که اصل و ولادتش ناپاک است با او دشمنی نکند: ۱۲۶.

دشمنی حضرت علی علیه السلام گناهی است که هیچ حسنه‌ای با او سود نمی‌بخشد: ۲۲۴، ۸۳۶.

درختی است که ریشه‌اش در آتش است: ۲۲۰.

کسی که در حال دشمنی با آن حضرت بعیرد یهودی یا نصرانی مرده: ۱۰۱، ۱۵۹.

دشمن حضرت علی علیه السلام:

از گل چرکین دوزخ آفریده شده: ۸۸۲.

ابلیس با او در اموال و اولاد شرکت دارد: ۱۱۱، ۱۲۲.

نطفه ابلیس به رحم مادرش پیش از نطفه پدرش سبقت گرفته: ۱۲۲، ۸۲۵.

دشمن خدا است و باید با او دشمنی کرد: ۱۷۰.

دشمن خدا و رسول است: ۱۴۳.

حزب او حزب شیطان است: ۸۵۹.

خدا به او رحم نکند: ۱۲۸.

خدا از او کینه و نفرت دارد: ۱۰۴.

هزار هزار نفر را شفاعت کند: ۱۹۰.

خدا او را در سایه عرش یا صالحین ساکن گرداند: ۱۰۳، ۱۳۰.

درهای بهشت برای او باز باشد: ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۳۰.

بسوی بهشت پرگشاید همانگونه که عروس بسوی شوهرش می‌شتابد: ۱۳۰.

با پیامبران خواهد بود: ۱۵۸.

ارواح انبیاء او را زیارت کنند: ۱۳۰.

فرشتگان با او مصافحه کنند: ۱۳۰.

خدا در بهشت به عدد رگهای بدنش به او حوریه دهد: ۱۰۳.

خدا به عدد رگهای بدنش به او شهری در بهشت دهد: ۱۳۰.

خدا به عدد موهای بدنش به او باغی در بهشت دهد: ۱۰۳.

روی تختی از نور در ساحل تسنیم می‌نشیند: ۲۴۷.

در رفیق اعلی قرار گیرد: ۸۸۸.

از نهری که خنک‌تر از برف و شیرین‌تر از عسل است می‌آشامد: ۸۸۸.

دشمنی حضرت علی علیه السلام:

علامت نفاق است: ۱۲۲.

منافق به دشمنی آن حضرت شناخته شود: ۱۲۲، ۱۲۶، ۸۱۳.

جز منافق با آن حضرت دشمنی نکند: ۶۵۲، ۷۱۸، ۸۸۵.

دشمنی حضرت علی علیه السلام کفر است: ۸۵۹.



هیچ عملی از او پذیرفته نشود: ۱۳۰.
 بازیانکاران محشور شود: ۱۳۰.
 در آتش سرنگون شود: ۱۳۰.
 خدا جنهم و طبقات آن را از وجود آنان پر
 کند: ۲۴۰، ۸۴۴.
 منکر حضرت علی علیه السلام گرچه اهل طاعت
 پروردگار باشد وارد بهشت نشود: ۱۰۲.
 ناصبی بدترین خلق خداوند است: ۳۵۷.
 شفاعت کسی در مورد ناصبی پذیرفته
 نمی‌شود: ۳۵۷.
 حال یکی از دوستاناران بنی امیه پس از
 مرگ: ۱۰۰۸.
 شقی‌تر از ابلیس: ۲۱۶.

شجاعت حضرت علی علیه السلام:

نیزه بلند پروردگار: ۱۰۶.
 تیر نافذ خداوند: ۸۲۲.
 شمشیر انتقام الهی از دشمنان: ۲۴۱.
 عذاب سخت الهی بر ستمکاران: ۸۳۹.
 شمشیر خشم و کیفر رسول خدا: ۸۳۹.
 رکن اساسی نصرت رسول خدا: ۸۳۹.
 پیامبر را در لیلۃ‌العبیت با جان خود یاری
 نمود: ۸۸۵.
 هرگز ترس در قلب حضرت علی علیه السلام راه
 نداشت: ۸۸۵.
 ترس با خرد و اندیشه او نمی‌آمیخت: ۸۸۵.
 در کودکی بندهای قنذاقه را پاره کرد: ۱۰۸.
 در گهواره ماری را کشت: ۱۰۹.
 در شانزده سالگی در رکاب پیامبر شمشیر

می‌زد: ۸۷۰.
 هرگز از جنگ بر نمی‌گشت مگر با فتح و
 پیروزی: ۸۸۵.
 اگر شرق و غرب به مبارزه‌اش آیند با آنها
 نبرد می‌کند: ۸۵۳.
 شکست دهنده قدرتمندان عرب: ۸۴۱.
 شیر زیان: ۸۴۱.
 شیر شجاع جنگها: ۲۵۱.
 شجاعان را به هلاکت افکنده است: ۲۵۱.
 جنگجو و مبارزی است که هرگز سست و
 ناتوان نگردد: ۸۸۵.
 کشنده کافران و فاجران و نابودکننده آنها:
 ۳۱۰، ۸۳۹، ۸۴۶.
 کشنده کافران در بدر و حنین: ۳۱۰.
 کشنده عمرو بن عبدود در روز احزاب: ۳۱۰.
 کشنده شجاعان در جنگ احد: ۳۱۰.
 کشنده درب قلعه خیبر: ۱۳۵، ۸۷۸.
 در بیست و دو سالگی درب خیبر را از
 جایش کند: ۸۷۰.
 درب خیبر را همانند سپری برای خود
 قرار داد: ۸۷۸.
 فتح‌کننده قلعه‌ای که مسلمانان از فتح آن
 ناامید بودند: ۸۶۵.
 کشنده مرحب در روز خیبر: ۳۱۰.
 پراکنده شدن لشکر دشمن با رسیدن
 حضرت علی علیه السلام در غزوة تبوک: ۱۸۰.
 کشنده جنگجویان جمل و صفین: ۳۱۰.
 کشنده چهل هزار عفریت: ۱۵۴.



کشنده جَنیان سرکش: ۲۵۱.

کشنده فرمانده لشکر ۱۲ هزار نفری
جَنیان: ۸۴۱.

جَنیان از خشم و غضب او هراسناکند: ۳۱۰.
بلند کردن شامی را با نیزه و نگهداشتن او
را در هوا: ۸۲۱.

پر تاب نمودن ذی کلاع حمیری را در هوا و
کشتن او: ۸۷۷.

حضرت علی علیه السلام و بهشت و دوزخ:
کلیدهای بهشت و دوزخ در دست او
است: ۱۶۰، ۱۵۰.

رضوان کلیدهای بهشت را از طرف پیامبر
به حضرت علی علیه السلام می‌دهد: ۴۰۴.

درهای بهشت و دوزخ در اختیار او است: ۱۹۱.
مالک کلیدهای دوزخ را از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله
به حضرت علی علیه السلام می‌دهد: ۴۰۴.

قسمت کننده بهشت و دوزخ است: ۱۰۵،
۱۰۶، ۲۵۱، ۳۱۰، ۸۴۵، ۸۸۵.

جهنم پیش از هر کس نسبت به آن
حضرت فرمانبردار است: ۱۶۰.

به جهنم می‌گوید: این برای تو، و آن برای
من: ۱۹۳.

حلقه درب بهشت با کوبیده شدن طنین «یا
علی» دارد: ۸۷۴.

اهل بهشت را در بهشت او تزویج می‌کند: ۱۹۱.
پیشینیان را او بطرف بهشت راهنمایی
می‌کند: ۳۱۰.

اول کسی است که از سلسیل و زنجیل

می‌آشامد: ۱۲۳.

از نهر کوثر به دوستانش آب می‌دهد: ۳۰.
حضرت علی علیه السلام و قیامت:

بر شتری از شران بهشتی سوار است: ۲۳۸.
برای او نخت کرامت قرار داده می‌شود:
۱۵۰، ۲۲۰.

بر روی سرش تاجی است که با یاقوت
آراسته شده: ۲۳۸.

بر روی سرش تاجی است که نورش چشم
را خیره می‌کند: ۱۵۰.

بر روی سرش تاجی است که نورش
مشرق و مغرب را روشن می‌کند: ۸۸۲.

لواء حمد را بدوش دارد: ۱۲۳، ۲۵۱.
پرچمی از نور به دوش آن حضرت است
و پیشاپیش همه حرکت می‌کند: ۷۰۴.

از ورود بعضی از اشخاص به کنار حوض
ممانعت می‌کند: ۱۲۳.

او اختیار دار حوض کوثر است: ۱۲۹.
پاداش دهنده مردم در رستاخیز: ۸۴۵.

میزان و وسیله سنجش اعمال در قیامت: ۳۱۰.
مؤمنان را بسوی حوض می‌خواند: ۳۱۰.

حضرت علی علیه السلام و معراج:

نمایش عظمت حضرت علی علیه السلام در
معراج: ۷۲۴، ۸۸۴.

پرمش از محبوب‌ترین خلق نسبت به
پیامبر: ۱۱۳.

خدا به لغت حضرت علی علیه السلام با پیامبر
گفتگو کرد: ۱۶۹.



پیامبر حضرت علی علیه السلام را مانند شیری
ایستاده دید: ۱۷۴.

ولایت حضرت علی علیه السلام:

توحید بدون اعتراف به آن محقق
نمی‌شود: ۲۴۳.

مقامات انبیاء بستگی به آن دارد: ۳۸۲.

در عالم ذر هنگام اقرار جز اندکی همه از
آن سرباز زدند: ۷۰۲.

بر ساکنان زمین و آسمان فرض و لازم
گردیده: ۸۸۵.

اقرار به آن با اقرار به نبوت مقرون است: ۱۱۲.

اسلام با آن کامل گردیده است: ۲۶.

نزد امام صادق علیه السلام محبوبتر از ولادتش از
حضرت علی علیه السلام است: ۱۷۸.

حصار محکم الهی است: ۲۳۰.

در معراج سفارش فراوان نسبت به آن شده
است: ۸۵۴.

بر نقاط مختلف زمین عرضه شده: ۸۷۴.

فضیلت عقبی برای کسی که اهل ولایت
است: ۲۴۲.

بر گیاهان عرضه شده است: ۸۷۴.

فردای قیامت از آن پرسش شود: ۳۱۰، ۲۳۹.

در اولین پلی که بر صراط است از آن سؤال
شود: ۲۴۴.

باعث رهایی از وحشت‌های قیامت است: ۱۲۶.

اگر همه به آن معتقد بودند خدا دوزخ را
نمی‌آفرید: ۲۳۱.

کسی که ولایت حضرت علی علیه السلام را دارد:

تمام خیر و خوبی را خدا برای او فراهم
کرده: ۱۱۸، ۲۳۶، ۷۰۷.

از راحتی و آسودگی و رضا و رضوان و ...
برخوردار است: ۷۱۰.

خدا اعمال او را بپذیرد: ۱۵۹.

خدا هدایت او را خواسته است: ۱۰۶.

خدا خواسته قلب او را پاک گرداند: ۸۴۹.

مانند باد از صراط بگذرد: ۲۳۹.

مانند برق از صراط عبور کند: ۱۲۶.

خدا او را به جهنم وارد نکند: ۲۴۰.

خدا او را عذاب نکند: ۱۲۸.

گرچه گنهکار باشد در برزخ پای گردد: ۲۴۸.

بدون حساب وارد بهشت می‌شود: ۱۲۶، ۲۳۹.

در جوار رحمت حق جای می‌گیرد: ۲۳۵.

کسی که ولایت او را رها کند:

دچار گمراهی می‌شود: ۱۰۶.

خدا او را وارد بهشت نکند: ۲۴۰، ۸۴۴.

کسی که ولایت او را انکار کند:

مشرک است: ۱۰۶.

در داخل قبر او را به طرف آتش رهاکنند: ۱۰۶.

در گردنش طوقی از آتش بیفکنند: ۱۰۶.

کر و کور و لال و نگون‌سار محسور گردد: ۱۰۶.

علم حضرت علی علیه السلام:

مظهر علم خداوند: ۲۲۶.

امین خدا بر علم او: ۱۰۲.

خزانه دار علم خداوند: ۳۱۰.

دارای علم تمام پیامبران: ۲۵۱.

دروازه شهر علم پیامبر: ۸۳۹.



دانش او بودند: ۸۷۴.

هر پرستی از او شود جواب می دهد: ۸۲۹.

پاسخ آن حضرت به پرسش جبرئیل: ۸۸۶.

پاسخ آن حضرت به پرسشهای دانشمند یهود: ۸۴۰.

پاسخ آن حضرت به پرسشهای مردی یهودی: ۸۲۹.

حکم آن حضرت در مورد زنی که ادعا داشت بچه اش پسر است: ۲۴۹.

قضاوت آن حضرت در مورد دختری که متهم به حاملگی بود: ۸۱۸.

داوری آن حضرت در مورد دو سنگی که استغاثه می نمودند: ۸۸۳.

فرمایش آن حضرت به علاء بن زیاد: ج ۲ ص ۳۸۲.

فرمایش آن حضرت به یکی از کارگزارانش: ج ۲ ص ۳۸۲.

فرمایش آن حضرت به یکی دیگر از کارگزارانش: ج ۲ ص ۳۸۳.

فرمایش آن حضرت بعد از شهادت محمد بن ابی بکر: ج ۲ ص ۳۸۳.

فرمایش آن حضرت در واپسین لحظات زندگی: ج ۲ ص ۴۰۲.

آخرین گفتار آن حضرت به اصیغ: ج ۲ ص ۴۰۲.

پیام آن حضرت به شیعیانش: ج ۲ ص ۴۰۱.

گفتار آن حضرت در وصف مؤمن: ج ۲ ص ۳۸۴.

گفتار آن حضرت در مورد برتری عدل بر جود: ج ۲ ص ۳۸۴.

پیشگویی آن حضرت در مورد وضع

خزانه دار علم رسول خدا ﷺ: ۸۳۹، ۸۸۵.

گنجینه علم و دانش رسول خدا: ۸۷۴.

جوامع علم به او عنایت شده: ۱۵۹.

دانش هزار کتاب نزد او است: ۱۱۵، ۶۹۴.

خدا لباس دانش و بزرگواری بر او پوشانده: ۱۴۱.

خدا حکمت را بر او نازل فرموده: ۱۴۱.

تجسم عینی حکمت بود: ۱۶۶.

خدا علم هر چیزی را در وجود او گرد آورده: ۱۲۷.

او احتیاج به بیان ندارد: ۱۶۶.

چیزی از ملک و ملکوت از نظرش پنهان نیست: ۸۴۵.

به زمین و آسمان احاطه علمی دارد: ۸۸۶.

آنچه در زمین و آسمان است می داند: ۱۱۲.

آنچه در دلها و خاطرها باشد می داند: ۱۱۲.

به آنچه در رحمها است دانایم باشد: ۸۱۸.

به انساب و نژاد انسانها دانا است: ۸۴۵.

علم مرگ و میرها نزد او است: ۱۱۲، ۸۴۵.

علم قرآن نزد او ودیعه نهاده شده: ۱۱۲.

علم تمامی کتاب نزد او است: ۱۰۷، ۸۵۷.

نسبت علم آن حضرت با آصف بن برخیا: ۱۰۷، ۶۹۴.

در یک لحظه از مشرق به مغرب سیر کند: ۱۱۲.

هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را می دانست: ۸۵۱.

علم آن حضرت به تفسیر: ۸۵۰.

۷۰ بار شتر در تفسیر فاتحه: ۱۵۷.

او از همه مردم بی نیاز و تمام مردم نیازمند

مردم: ج ۲ ص ۳۸۴.

خطبه بدون الف: ج ۲ ص ۳۸۵.

خطبه خالی از نقطه: ج ۲ ص ۳۹۳.

معجزات و کرامات:

ناتوانی مردم از مشاهده کرامات و عجائب

آن حضرت: ۸۳۵.

اجتناب و دوری از بتها در شکم مادر: ۲۱۱.

سجده کردن خدا در هنگام ولادت: ۱۳۴.

خواندن کتابهای آسمانی در هنگام

ولادت: ۱۳۴.

پاره کردن بندهای قناده: ۱۰۸.

کشتن مار در گهواره: ۱۰۹.

شکستن بتها در سنین کودکی: ۲۱۱.

حفظ برادر رضاعی خود از افتادن در چاه: ۸۵۳.

فرمانبرداری کوه از فرمان آن حضرت: ۲۰۴.

تصرف حضرت علی علیه السلام در کوه و تبدیل

آن به نقره و طلا: ج ۲ ص ۳۹۹.

اطاعت ابرها از فرمان او: ۲۰۲.

تصرف حضرت علی علیه السلام در درختان و

تبدیل آنها به مردان مسلح: ج ۲ ص ۳۹۹.

انجماد آب با اشاره او و عبور از آن: ج ۲ ص ۱۴۶.

تصرف حضرت علی علیه السلام در سنگها و تبدیل

آن به شیر و پلنگ واقعی: ج ۲ ص ۳۹۹.

ظاهر کردن سنگی که نام شش پیامبر بر آن

نوشته شده بود: ۸۲۰.

برگرداندن سنگی که هزار نفر توانایی آن

رانداشتند: ۸۲۰.

نگهداری دیوار از فرو ریختن بر سر

یارانش: ۸۵۳.

نخل صیحانی و اقرار به فضائل

آن حضرت: ۸۶۲.

حاضر نمودن یخی را از شهری به فاصله

دویست و پنجاه فرسخ: ۸۱۸.

شنیدن فریاد پیامبر از راه دور و جواب

گفتن به آن حضرت: ۱۸۰.

آمدن از مدینه به تبوک در هفده قدم: ۱۸۰.

سرنگون کردن معاویه از تخت در حالیکه

در شام بود: ۸۶۸، ۸۷۲.

شنیدن کلام پیامبر در معراج آن حضرت: ۱۵۹.

گفتگوی آن حضرت با خورشید: ۲۱۷.

گفتگوی آن حضرت با شیر و اطاعت او از

آن حضرت: ۱۵۱.

گفتگوی آن حضرت با حیوان درنده و

اجازه خواستن او برای کشتن سنان: ۸۳۵.

گفتگوی آن حضرت با دزاج (کبک): ۱۹۲.

گفتگوی آن حضرت با ابلیس: ۲۱۶.

حکومت و داوری آن حضرت در میان

طایفه جن: ۲۲۱.

بالا رفتن در آسمان: ۱۵۲.

بالا رفتن در هوا: ۱۵۳.

به سخن در آوردن جمجمه انوشیروان: ۱۳۶.

نشان دادن بهشت به بزرگان شیعه: ۱۵۶.

نشان دادن سلیمان بن داود به بعضی از

اصحاب: ۲۰۲.

نشان دادن یاجوج و ماجوج: ۲۰۲.

نشان دادن صالح پیامبر: ۲۰۳.

در باره فضائل آن حضرت در حضور معاویه: ۸۳۲.

گفتار اشجع ثقفی یکی از شجاعان درباره شجاعت آن حضرت: ۸۵۳.

گفتار صفدی شافعی درباره شجاعت آن حضرت: ۸۲۸، ۸۵۳.

گفتار جاحظ در مورد فصاحت و بلاغت آن حضرت: ج ۲ ص ۳۶۷.

منتسب بودن دانش همه دانشمندان الهی به حضرت علی علیه السلام: ج ۲ ص ۳۶۶.

گفتار عبدالحمید - کاتب بنی امیه - در مورد حضرت علی علیه السلام: ج ۲ ص ۳۶۶.

گفتار شبلی شمیل: ج ۲ ص ۳۷۹.

گفتار جورج جرداق: ج ۲ ص ۳۷۹.

حکایات:

قصه سلمان و آنچه در دشت ارزن دید: ۱۷۴.

قصه عباس و مطالبه ارث پیامبر: ۸۶۶.

قصه مردی که از سوی عایشه برای کشتن آن حضرت رفت و از باوران آن حضرت گردید: ۸۷۹.

قصه مردی که می خواست خدمت حضرت برسد و بر اهل و عیال و اموالش هراسان بود: ۸۶۷.

قصه رباح و مرتبه‌ای که به خاطر دوستی حضرت علی علیه السلام یافت: ۱۶۸.

قصه حمیری و عنایتی که به او در حال احتضار شد: ۱۷۱.

قصه چوپان و گرگ و تواضع آن حیوان

شفا دادن مریضی که مبتلا به جحری (بیماری پوستی) بود: ۸۳۰.

شفای نوجوانی بیمار که جن زده بود: ۸۴۱.

زنده کردن و میراندن به اذن پروردگار: ۸۱۸، ۱۱۲ و ۸۵۶.

زنده کردن جوان مرده‌ای که عمویش او را کشته بود: ۸۱۹، ۸۸۱.

جوانی که چیزی در گوش او خواند و حافظ کل قرآن گردید: ۸۶۴.

حضور در نزد هر کس که در حال مرگ باشد: ۲۰۹.

حضور در هنگام حمل جنازه‌اش: ۲۰۹.

خسواب ابن عباس در شب شهادت حضرت علی علیه السلام: ج ۲ ص ۴۰۶.

در فبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله، آدم و ابراهیم علیهم السلام به دیدار او آمدند: ج ۲ ص ۴۰۵.

در قبر حضرت زهرا علیها السلام، حوا و مریم در پایین پای آن حضرت نوحه می کردند: ج ۲ ص ۴۰۶.

گفتار دیگران:

گفتار ابن عباس درباره فضائل آن حضرت: ۸۳۸.

گفتار ابن عباس درباره فراوانی و کثرت فضائل آن حضرت: ۸۶۳.

گفتار ابن عباس درباره علم آن حضرت: ۸۵۰.

گفتار عایشه بعد از شهادت آن حضرت درباره فضائل او: ۸۳۳.

گفتار اروی دختر حارث بن عبدالمطلب



برای آن حضرت: ۳۰.

قصه آن دو شتر و اخلاص حضرت

علی علیه السلام در نماز: ۱۶۵.

قصه دزاج و خوردنی و آشامیدنی او: ۱۹۲.

فضائل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

از نور عظمت الهی آفریده شده: ۲۶۱، ۸۹۰.

او علت غائی خلقت است: ۲۷۵.

آسمانها و زمین‌های هم‌تکانه به نور

آن حضرت روشن گشتند: ۸۹۰، ۹۰۷.

آدم قبه‌ای را در بهشت دید که فاطمه علیها السلام

در آن بود: ۲۷۰.

آدم آن حضرت را برای پذیرش توبه‌اش

واسطه قرار داد: ۲۵۱.

نام آن حضرت از نام خدا برگرفته شده: ۲۵۱.

علت نامگذاری آن حضرت به فاطمه:

۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۹، ۸۹۰، ۸۹۴، ۹۱۲.

علت نامگذاری آن حضرت به زهرا: ۹۰۷.

در آسمان منصوره نامیده شده: ۲۷۹، ۹۱۲.

صدیقه کبری: ۲۵۸.

نطفه آن حضرت از میوه درخت طوبی

بود: ۹۰۸.

نور فاطمه علیها السلام از میوه بهشتی به صلب

پدرش منتقل شد: ۲۵۳.

کیفیت انعقاد فاطمه علیها السلام و کناره‌گیری

پیامبر از خدیجه: ۲۸۱.

فاطمه حوریه‌ای به شکل آدمیان آفریده

شده: ۲۷۰، ۲۸۰، ۹۱۲.

زنان بهشتی خدیجه را در زایمان کودکش

باری نمودند: ۹۰۲.

هنگام ولادت نور وجودش همه جا را

روشن کرد: ۱۶۴، ۹۰۲.

نور آن حضرت اهل مکه را مدهوش

ساخت: ۹۰۲.

در هنگام ولادت، شهادت به یکتائی خدا

و رسالت پدرش داد: ۹۰۲.

در ولادت آن حضرت اهل آسمان

یکدیگر را مرزده و بشارت دارند: ۹۰۲.

شناخت آن حضرت محور فکر گذشتگان

بود: ۲۶۶.

هر که حقیقت او را بشناسد لیلۃ القدر را

درک کرده: ۲۶۹.

مردم از شناخت آن حضرت عاجزند: ۲۶۹.

از نظر گفتار شبیه‌ترین مردم به پیامبر بود: ۲۸۲.

پیامبر بوی درخت طوبی را از فاطمه علیها السلام

استشمام می‌نمود: ۹۰۸.

کفو و هم‌تای حضرت علی علیه السلام بود: ۲۸۰.

خداوند فاطمه علیها السلام را به حضرت علی علیه السلام

تزویح نمود: ۲۶۸، ۶۳۴.

خطبه عقد آن حضرت را در آسمان را حیل

خواند: ۲۵۱.

مهریه فاطمه را خداوند تمام زمین قرار

داد: ۲۶۸.

مهریه آن حضرت نصف دنیا است: ۸۹۱.

مهریه آن حضرت یک چهارم دنیا و اختیار

بهشت و جهنم است: ۲۶۶.



- سلمان: ۹۰۳.
- عنایت کردن رطب‌های بهشتی به سلمان: ۹۰۳.
- برطرف شدن گرسنگی آن حضرت به دعای پیامبر ﷺ: ۹۰۵.
- مقصود از «دین القیمة» فاطمه ﷺ است: ۲۷۸.
- مقصود از لیلۃ در «لیلة القدر» فاطمه ﷺ است: ۲۶۹.
- مقصود از «احدی الکبر» فاطمه ﷺ است: ۲۵۷.
- مقصود از حبه در «کمثل حبه» فاطمه ﷺ است: ۲۵۵.
- او بیت المعمور یعنی کعبه اهل آسمان است: ۲۵۱.
- مقصود از بحرین در «مرج البحرین» حضرت علی و حضرت فاطمه ﷺ است: ۲۷۷.
- حضرت علی و حضرت فاطمه ﷺ دو دریایی عمیق و بیکران از علم هستند: ۲۷۷.
- بهترین عمل نیکی و احسان به حضرت فاطمه ﷺ است: ۲۸۴.
- هر کس سه روز بر پیامبر و فاطمه ﷺ سلام کند بهشت بر او واجب است: ۸۹۲.
- هر که فاطمه ﷺ را زیارت کند پیامبر ﷺ را زیارت کرده است: ۸۹۹.
- کسی که بر آن حضرت درود فرستد خدا او را بیمارزد: ۸۹۵.
- فضیلت طواف نمودن از طرف حضرت زهرا ﷺ: ۲۸۵.
- امام باقر ﷺ در حال تب نام آن حضرت را با صدای بلند می‌فرمود: ۲۷۲.
- در روز سه مرتبه برای حضرت علی ﷺ درخشش نورانی داشت: ۲۵۹.
- نور آن حضرت بر هلال ماه رمضان چیره می‌گشت: ۲۶۵.
- مجموعه حُسن و کمالات و خوبی‌ها بود: ۱۶۶، ۲۵۱.
- مجموعه شرافت و بزرگواری بود: ۲۵۱.
- بهترین اهل زمین از نظر عنصر و شرف و کرامت بود: ۱۶۶.
- بهترین زنان در میان آفریدگان بود: ۸۸۲.
- سرور بانوان بهشتی است: ۸۸۲.
- اطاعت آن حضرت بر جمیع مخلوقات واجب بود: ۹۰۱.
- بر اثر عبادت پاهای مبارکش ورم کرد: ۲۷۴.
- برای مؤمنان و همسایگان دعای کرد: ۲۷۳.
- علم آن حضرت بر گذشته و آینده احاطه دارد: ۲۵۳.
- علم باطن قرآن را دارا بود: ۲۵۱.
- خصوصیات مصحف حضرت فاطمه: ۹۰۱.
- در مصحف حضرت فاطمه ﷺ حوادث گذشته و آینده بیان شده: ۲۵۴.
- مصحف حضرت فاطمه ﷺ به امامان ﷺ یکی پس از دیگری منتقل گشته: ۹۰۱.
- خداوند فاطمه ﷺ را به فرشتگان بزرگوار خود یاری رسانده: ۲۶۲.
- گروهی از فرشتگان برای حفظ آن حضرت گماشته شده بودند: ۸۹۹.
- قصه زنان بهشتی و بازگو نمودن آن برای



قصه ام ایمن و فرود آمدن آب بهشتی
برای او: ۲۷۱.

قصه شهره نوه حضرت فضا در مسیر
حج: ۲۶۴.

اسلام آوردن هشتاد یهودی به برکت چادر
نورانی آن حضرت: ۹۰۴.

دوستی فاطمه علیها السلام در صد موضع که
آسان‌ترین آنها مرگ است سود می‌دهد: ۹۰۹.

خدا قسم یاد کرده که دوستان آن حضرت
را عذاب نکند: ۲۷۶.

کسی که فاطمه علیها السلام و ذریه آن حضرت را
دوست بدارد گرفتار آتش نمی‌شود: ۸۰۱.

هر که فاطمه علیها السلام از او خشنود باشد خدا و
رسول از او خشنودند: ۹۰۹.

هر که فاطمه علیها السلام بر او خشمگین باشد خدا
و رسول بر او خشمنا کند: ۹۰۹.

استشمام بوی عطر فرشتگان هنگام
احتضار آن حضرت: ۸۹۸.

در حال احتضار به جبرئیل و رسول خدا
سلام کرد: ۸۹۷، ۸۹۸.

در حالی که لباس‌های خون‌آلود امام
حسین علیه السلام را در دست دارد محشور
می‌شود: ۹۰۶.

تسلیم پروردگار نسبت به شهادت امام
حسین علیه السلام به حضرت زهرا: ۹۱۰.

کیفیت ورود آن حضرت به محشر و
صحنه قیامت: ۲۷۰، ۲۷۶.

آشکار شدن مقام آن حضرت برای اهل
محشر: ۸۰۱.

کیفیت عبور فاطمه علیها السلام به سوی بهشت: ۹۱۱.

تنها زنی است که در قیامت سواره عبور
می‌کند: ۲۷۶.

تقاضای فاطمه علیها السلام از پروردگار نزد درب
بهشت: ۹۱۱.

خدا بخاطر آن حضرت گناه بندگان را
می‌آمرزد: ۲۵۱.

شیعیان و دوستان خود را از میان اهل
محشر جدا می‌کند: ۹۱۱.

ذریه و شیعیان آن حضرت از آتش جدا و
برکنارند: ۲۶۰.

فرزندان و شیعیان و هر که را خدمتی به
آن حضرت کرده به بهشت وارد می‌کند: ۹۱۰.

شفاعت آن حضرت: ۸۰۱.

در مورد دوستانش و دوستان ذریه‌اش
شفاعت می‌کند: ۸۹۳.

دوستان فاطمه علیها السلام نسبت به دوستان خود
شفاعت می‌کنند: ۹۱۱.

فاطمه علیها السلام اول شخصی است که وارد
بهشت می‌شود: ۸۹۶.

بر اثر لبخند حضرت علی و حضرت
فاطمه علیها السلام تابش و درخشش در بهشت
مشاهده می‌شود: ۲۵۲.

حضرت فاطمه علیها السلام سرچشمه نهرهای
آب و شیر و عسل در بهشت است: ۲۵۱.

کلام آن حضرت در مورد زن بهتر: ۲۷۴.

دعائی را که آن حضرت به سلمان تعلیم
نمود: ۹۰۳.



نمی سوزاند: ۹۱۶.

بهشت به وجود آن دو بزرگوار

درخشندگی دارد: ۱۱۷.

مقصود از کفلین در آیه شریفه حسنین علیهما السلام

هستند: ۳۰۲.

مقصود از نین و زیتون در آیه شریفه

حسین علیه السلام هستند: ۳۰۳.

قصه خط نوشتن آن دو بزرگوار و داوری

حضرت زهرا علیها السلام: ۳۰۵.

خسبر دادن جبرئیل از شهادت آن دو

بزرگوار: ۹۲۳.

فضائل حضرت امام حسن علیه السلام

از نور آن حضرت حور العین و فرشته

آفریده شد: ۱۶۴.

از نور آن حضرت ماه را آفرید: ۹۰۷.

علت نامگذاری آن حضرت به حسن: ۹۲۵.

نام مبارک او را جبرئیل به رسول خدا هدیه

کرد: ۲۹۶.

شبهه‌ترین فرد به پیامبر: ۹۲۶.

پیامبر او و دوستانش را دوست دارد: ۹۲۶.

او و دوستانش و دوستان دوستانش در

بهشت خواهند بود: ۲۸۶.

زینت بخش بهشت: ۲۸۹.

در حال سجده بر پشت پیامبر می‌نشست و

آن حضرت سجده‌اش را طولانی می‌کرد: ۹۲۶.

امام حسین علیه السلام به احترام آن حضرت در

برابر او سخن نمی‌گفت: ۹۲۷.

فضائل مشترک حسنین علیهما السلام

به شکرانه ولادت آن دو بزرگوار هفت

رکعت به نمازهای واجب افزودند: ۹۱۳.

دو گوشوار عرش پروردگارانند: ۱۱۷.

زینت عرش الهی هستند: ۹۱۴.

دو گل خوشبوی پیامبر بودند: ۹۱۸.

بوی دلنشین دو درخت بهشتی را داشتند: ۹۱۸.

امام حسن علیه السلام هیبت و سیادت، و امام

حسین علیه السلام بخشش و شجاعت را از پیامبر

به ارث بردند: ۹۲۲.

آغوش جبرئیل و رسول خدا برای آن دو

بزرگوار: ۹۴۴.

قصه سیب، به و انار که جبرئیل به آن دو

بزرگوار داد: ۹۲۱.

قصه جام بلورین که جبرئیل برای حضرت

علی و دو فرزندش نزد پیامبر آورد: ۹۲۲.

پس بهشتی به دعای پیامبر برای آن دو

بزرگوار: ۹۱۷.

پیامبر دوست داشت زندگی خود را بین

آنان تقسیم کند: ۹۱۸.

پیامبر گرسنگی خود را با نظر کردن به آن

دو بزرگوار برطرف می‌کرد: ۹۲۴.

رفتار آن دو بزرگوار نسبت به پیرمردی که

وضو گرفتن را خوب نمی‌دانست: ۹۱۹.

عطا و بخشش فراوان به پیرزنی که از آنها

در بین راه حج پذیرائی کرد: ۹۲۰.

هر که آن دو بزرگوار و فرزندان ایشان را

دوست بدارد آتش جهنم چهره او را



پیکره عقل و خرد: ۱۶۶.
 به هنگام یاد مرگ و قبر و قیامت گریه می‌کرد: ۲۹۸.
 به هنگام یاد بهشت و دوزخ چون مار گزیده بخود می‌پیچید: ۲۹۸.
 هرگاه وضو می‌گرفت بندهای بدنش می‌لرزید: ۲۹۷.
 به نماز که می‌ایستاد لرزه بر اندامش می‌افتاد: ۲۹۸.
 دعای آن حضرت هنگام ورود به مسجد: ۲۹۷.
 قصه‌ای شبیه جریان حضرت یوسف: رفتار امام حسن علیه السلام با مرد شامی که ناسزا به آن حضرت گفت: ۹۳۲.
 آزاد کردن کنیزی که شاخه گلی هدیه کرد: ۹۳۱.
 بخشش جرم غلامی که سزاوار مجازات بود و آزاد کردن او: ۹۳۶.
 عطا و بخشش فراوان و عذرخواهی از سائل: ۹۳۳.
 نجات دادن شخصی از گرفتاری فقر: ۹۳۴.
 در دوران کودکی پرنده را می‌خواند و او جواب می‌داد: ۹۴۱.
 صدا زدن آهوها و جواب گفتن آنها: ۲۹۲.
 صدا زدن درخت خرما و آمدن آن نزد امام علیه السلام: ۲۹۹.
 درخت خشکیده‌ای که فوراً به دعای آن حضرت سبز شد و خرما بار داد: ۹۳۹.
 بالا بردن خانه کعبه: ۲۸۸، ۲۹۳.
 بالا رفتن در هوا و ناپدید شدن آن

حضرت: ۲۹۰.
 رفتن به درون زمین و ناپدید شدن آن حضرت: ۲۹۱.
 منتقل کردن مسجد کوفه به محل برخورد دو نهر و برگرداندن آن: ۲۹۳.
 نشان دادن پیامبر را به جابر: ۹۴۵.
 نشان دادن امیرالمؤمنین علیه السلام به گروهی از شیعیان: ۱۰۵۰.
 آگاه کردن عربی را از جریان سفرش به دستور پیامبر: ۹۴۶.
 هلاک شدن مردی که به دروغ ادعا می‌کرد. هزار دینار از آن حضرت طلبکار است: ۹۲۹.
 مردی از بنی امیه که به دعای آن حضرت به شکل زن درآمد: ۹۳۸.
 خوردن هفتاد نفر از سفره آن حضرت و کم نشدن آن: ۳۰۰.
 آوردن ماهی از دریاهاى هفتگانه: ۲۹۱.
 فرود آمدن نوری از آسمان به نگاه آن حضرت: ۲۹۲.
 فرود آمدن فرشتگان و آوردن ظرفهای غذا و میوه: ۳۰۰.
 کلام آن حضرت به ابوسفیان در چهارده ماهگی: ۹۲۸.
 بازگو کردن کلمات وحی برای حضرت زهرا علیه السلام: ۲۹۵.
 خطبه امام حسن علیه السلام در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام: ۹۳۵.
 سخنرانی آن حضرت در مسجد به دستور



می‌کرد: ۳۱۰، ۳۲۴.

- خداوند او را حسین نامیده است: ۹۶۷.
 از نور آن حضرت آفتاب را آفرید: ۹۰۷.
 زینت بخش آسمانها و زمین است: ۳۱۴.
 در آسمان جلوه بیشتر و عظمت والاتری دارد: ۳۱۴.
 لوح و قلم از نور آن حضرت آفریده شد: ۱۶۴.
 چراغ هدایت و کشتی نجات است: ۳۱۴.
 خدا دوست دارد هر که حسین علیه السلام را دوست بدارد: ۳۲۷.
 پیامبر آن حضرت را از خود، و خودش را از آن حضرت معرفی نمود: ۳۲۷.
 گوشت آن حضرت از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله روئیده شده: ۳۱۵.
 رسول خدا صلی الله علیه و آله ابراهیم را فدای آن حضرت نمود: ۳۲۶.
 اظهار محبت پیامبر به کودکی که امام حسین علیه السلام را دوست داشت: ۹۵۲.
 هیبتی مانند هیبت امیرالمؤمنین علیه السلام داشت: ۳۲۱.
 مفاخره آن حضرت با پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام: ۳۱۰.
 توصیف امام زمان علیه السلام درباره جدش امام حسین علیه السلام: ج ۱ ص ۴۸۲.
 سرور شهیدان از اولین و آخرین است: ۹۵۳.
 سرور جوانان بهشت: ۹۵۳.
 دری از درهای بهشت است: ۳۴، ۳۲۲.

حضرت علی علیه السلام: ۹۴۱.

- خطبه مختصر و بلیغی که برای مردم کوفه ایراد فرمود: ۹۴۹.
 حکم آن حضرت در مورد زنی که با دختر باکره‌ای مساحقه کرد: ۹۳۷.
 حکم آن حضرت در مورد کسی که در حال احرام چند تخم شتر مرغ را خورد: ۹۴۸.
 خبر دادن از سوالات شخصی که مخفیانه از طرف معاویه آمده بود: ۹۲۷.
 پاسخ آن حضرت به شخصی که از حضرت علی علیه السلام در مورد ناس و اشباه ناس پرسش نمود: ۹۵۰.
 پاسخ آن حضرت به سوالات خضر که ناشناس در میان مردم بود: ۳۰۱.

فضائل حضرت امام حسین علیه السلام

هنگام ولادت:

- فرشتگان به پیامبر تبریک و تهنیت گفتند: ۹۶۷، ۹۶۱.
 در دایره به صف فرشتگان بازگشت: ۹۶۷.
 صلصائیل دوباره مقام خود را باز یافت: ۹۶۸.
 فطرس بال شکسته به برکت گهواره آن حضرت پر و بال یافت: ۹۶۱.
 آتش بر دوزخیان خاموش و بهشت زینت داده شد: ۹۶۷.
 جبرئیل به همراه تهنیت خبر از شهادت آن حضرت داد و او را تسلیت گفت: ۹۶۷.
 جبرئیل برای آن حضرت گهواره جنبانی



کسی که با او دشمنی کند بوی بهشت بر او حرام است: ۳۲۲، ۳۴.

قصه بچه آهو و درخواست امام حسین علیه السلام: ۹۶۹.

مظهر سخاوت است: ۱۶۶.

انسان‌هایی بر پشت به خانه یتیمان و تهیدستان می‌برد: ۳۲۰.

بخشش هزار دینار به کسی که پانصد دینار بدهی داشت: ۳۱۹.

عطا کردن هزار دینار به سائل پس از پرسیدن چند سؤال: ۹۶۵.

دستور نوشتن حاجت برای حفظ آبرو: ۳۱۹. پاسخ دادن به نیاز سائل قبل از قرائت

نامه‌اش: ۹۷۰.

آزاد کردن کنیز با هدیه دادن دسته گلی به آن حضرت: ۳۳۰.

رفتار بزرگوارانه آن حضرت با کسی که ناسزا گفت: ۳۱۶.

در نهان مردم با ایمان معرفتی نسبت به امام حسین علیه السلام نهفته است: ۳۱۳.

سفید شدن موهای سر و صورت شخصی که برایش حدیثی در فضائل فرمود: ۳۰۶.

پریدن عقل از سر کسی که برایش حدیثی در فضائل فرمود: ۳۰۷.

علم آن حضرت علم پیامبر بود: ۹۵۵.

پیش از حدوث حادثه از آن آگاه است: ۹۵۵.

خبر دادن از تجمع سرکشان بنی امیه به فرماندهی عمر بن سعد برای کشتن آن حضرت: ۹۵۵.

بیان حکم مسأله کسی که در احرام چند تخم شتر مرغ پخته و خورده: ۹۶۶.

نشان دادن مکالمه پیامبر و ابوبکر را به اصبح در مسجد قبا: ۳۲۹.

نشان دادن پیامبر و حضرت علی و امام حسن علیه السلام را به جابر: ۹۵۷.

نشان دادن پدرش را به آنها که معجزه از آن حضرت خواستند: ۳۱۷.

جدا شدن دست چسبیده مرد و زن به دعای آن حضرت: ۹۶۳.

قطع شدن تب بیمار با ورود آن حضرت: ۹۶۲. بیرون آوردن انگور و موز از ستون

مسجد: ۹۵۴.

نفرین آن حضرت درباره ابن جویره و هلاکت او: ۹۶۴.

جوشیدن چشمه‌ای آب با کشیدن خطی با انگشت: ۹۵۸.

آشامیدن آب از انگشت ابهام آن حضرت: ۹۵۶. گفتگو کردن امام حسین علیه السلام با امام باقر علیه السلام

در بین راه بعد از شهادت: ۳۱۸.

سخن گفتن سر مطهر امام حسین علیه السلام در شهر دمشق: ۹۷۱.

خدا از طریق وحی ابراهیم را از کشته شدن آن حضرت آگاه نمود: ۳۲۸.

فرستند: ج ۲ ص ۵۱۶.
 هر گامی که بر می‌دارد پاداش جهاد در راه
 خدا دارد: ج ۲ ص ۵۱۷.
 هر رکعت نماز در حرم آن حضرت پاداش
 هزار حج و عمره و جهاد دارد: ج ۲ ص ۵۱۷.
 حاجتی درخواست نمی‌کند مگر آن که
 برآورده شود: ج ۲ ص ۳۰۹.
 خدا گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد: ۳۰۹.
 خدا به او نظر رحمت می‌کند: ج ۲ ص ۵۱۹.
 رسول خدا و امیرالمومنین و فاطمه علیها السلام
 برای او دعا کنند: ۳۲۵
 امام صادق علیه السلام برای زیارت کنندگان آن
 حضرت دعا نموده است: ۳۲۵
 آن حضرت در طرف راست عرش به
 زائرین خود نظر می‌کند:
 دعا کنندگان برای زوار آن حضرت در
 آسمان بیشتر از زمین هستند: ۳۲۵.
 فرشتگان به استقبال زائر امام حسین علیه السلام
 می‌آیند: ۵۹۹.
 فرشتگان با آنها مصافحه می‌کنند: ۳۲۵.
 زیارت آن حضرت زیارت رسول
 خداست: ۵۱۹.
 پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد ثواب زیارت آن
 حضرت یک حج خود تا نمود حج
 برشمرده است: ج ۲ ص ۵۱۵.
 هنگام وداع فرشتگان او را بدرقه کنند: ۵۹۹.
 فرشتگان بسا او همراه شده و برای او
 استغفار کنند: ج ۲ ص ۵۱۷.

اندوه و غم و ناله ابراهیم برای مصیبت امام
 حسین علیه السلام: ۳۲۸.
 عوض گرفتن سوز و آه ابراهیم در مصیبت
 آن حضرت با ذبح اسماعیل: ۳۲۸.
 خبر دادن جبرئیل از شهادت آن حضرت: ۹۵۳.
 لعن و نفرین جبرئیل بر قاتل آن حضرت: ۹۵۳.
 فسرشتگان پیامبر را در مصیبت آن
 حضرت صلی الله علیه و آله دلداری می‌دادند: ۳۲۳.
 پیامبر زیاد پیشانی و گلوی آن حضرت علیه السلام
 را می‌بوسید: ۳۲۴.
 نفرین رسول خدا بر قاتل آن حضرت: ۳۲۳.
 قاتل امام حسین علیه السلام جرمش از همه
 بزرگتر است: ۹۶۷.
 گریستن حضرت زهرا علیها السلام هنگام شنیدن
 خبر شهادت آن حضرت: ۹۶۷.
 مخیر شدن بین دنیا و دفع دشمن یافتن به
 سوی پروردگار: ۹۵۹.

فضیلت داشتن زمین کربلا بر مکه: ج ۲ ص ۵۱۴
 ۲۴ هزار سال پیش از آفرینش کعبه به
 عنوان حرم امن برگزیده شده: ج ۲ ص ۵۱۳.
 از بهترین مسکن‌های بهشت است: ج ۲ ص ۵۱۳.
 در میان باغهای بهشتی می‌درخشد: ج ۲ ص ۵۱۳.
فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام:
 هنگام تهیه اثاث و آماده شدن برای سفر
 اهل آسمان به او مرزده می‌دهند: ج ۲ ص ۵۱۶.
 از درب خانه که بیرون رود خدا فرشتگان
 فراوانی بر او موکل فرماید که بر او درود



منادی ندا دهد: خوشا بحال تو، گناهانت
آمرزیده شد: ج ۲ ص ۵۱۷.

وقتی به منزلش وارد شود فرشتگان درب
خانه‌اش بمانند و تسبیح و تقدیس نمایند
و ثوابش را برای او بنویسند: ج ۲ ص ۵۱۷.
روزهای زیارت از عمر زائر حساب
نمی‌شود: ۹۵۱.

وقتی از دنیا رود فرشتگان کنار قبرش تا
قیامت بمانند: ج ۲ ص ۵۱۸.

سکرات مرگ و موافق روز قیامت بر او
آسان شود: ج ۲ ص ۵۲۰.

فردای قیامت رسول خدا ﷺ با او
مصافحه کند: ۳۲۵.

رسول خدا ﷺ او را در قیامت زیارت
کند و از سختی‌ها نجات دهد و وارد

بهشت کند: ج ۲ ص ۵۱۲. *سازمان تحقیقاتی کتب و مطبوعات*
بدون گناه وارد محشر شود: ۳۲۵.

شفاعت او را در مورد هفتاد گنهکار
پذیرند: ۳۰۹.

بخشش و آمرزش ویژه الهی شامل حال او
و خانواده‌اش شود: ج ۲ ص ۵۱۸.

زیارت آن حضرت را به خاطر وجود
ترس نباید رها کرد: ۳۲۵.

عوض شهادتش:

خدا امامت را در ذریه آن حضرت: ۹۵۱.

شفا را در تربت آن حضرت: ۹۵۱.

اجابت دعا را نزد قبر آن حضرت قرار داد: ۹۵۱.

در سرخ رنگی که در کربلا پیدا شد و بر آن
دو بیت نوشته شده بود: ۳۰۸.

سنگی که کلمات سرخ رنگ بر آن بطور
طبیعی نگاشته شده بود: ۳۰۸.

فضائل امام سجّاد

قصه ازدواج شهر بانو مادر آن حضرت: ۹۸۲.

نص امام حسین بر امامت آن حضرت: ۹۸۳.

سبب ملقب شدن آن حضرت به «زین
العابدین»: ۳۳۷.

علت نامگذاری آن حضرت به سجّاد: ۹۸۱.

در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند:
۳۳۱، ۳۵۰.

به نماز که می‌ایستاد رنگش دگرگون و
اعضاء بدنش می‌لرزید: ۳۵۰، ۹۸۹.

بی توجهی به افتادن رداء از شانه مبارکش
در حال نماز: ۳۵۰.

بی اعتنائی به آتش گرفتن خانه در حال
سجده: ۳۴۷.

بی اعتنائی به افتادن فرزند در چاه و رها
نکردن نماز: ۳۳۶.

بی توجهی به آزار ابلیس که بصورت
ازدها ظاهر شده بود در حال نماز: ۳۳۷.

با تسبیح آن حضرت درخت و کلوخ
اطراف تسبیح می‌گفتند: ۹۸۵.

راز و نیاز نیمه شب آن حضرت در بیابان: ۹۹۱.

اظهار عجز آن حضرت از ادای شکر

نعمتهای پروردگار: ۹۷۶.

پاسخ بزرگوارانه آن حضرت به حسن بن الحسن که به ایشان ناسزا گفت: ۹۷۳.

غلامی که امام علیه السلام او را دوبار صدا زد و جواب نداد: ۹۸۷.

تقاضای قصاص از غلامی که او را شلاتی زده بود: ۳۴۹.

درخواست قصاص از غلام متخلفی که او را تنبیه کرده بود: ۹۷۴.

بخشیدن و آزاد کردن کنیزی که صورت آن حضرت را مجروح نمود: ۳۴۶.

بخشیدن و آزاد کردن غلامی که باعث قتل یکی از فرزندان آن حضرت شد: ۹۹۳.

کیفیت رفتار آن حضرت با غلامانش در ماه رمضان و آزاد کردن آنها در شب آخر ماه: ۹۹۲.

آمدن یاران به دعای آن حضرت: ۳۴۵.

جوان شدن حبابه و البیّه به دعای آن حضرت: ۹۸۴.

آزاد شدن فرزندان از زندان به دعای آن حضرت: ۹۹۶.

پوشیدن رداء از کَرّ به دعای آن حضرت و نشان دادن آن به عبدالملک: ۹۹۵.

نصب حجر الأسود: ۳۳۸.

جدا کردن دو دستی که بر روی حجر به هم چسبیده بود: ۳۳۹.

قصه مرد بلخی که هدایایی برای امام علیه السلام می آورد: ۳۴۰.

هیچگاه بر خدا پیشنهادی نداشت و تسلیم خواسته های او بود: ۹۷۹، ۹۹۰.

شبانه روز صد مرتبه برای گنه کاران شیعه دعا می کرد: ۹۹۴.

توصیف امام باقر علیه السلام از پدرش امام سجّاد علیه السلام: ۹۸۱.

توصیف امام صادق علیه السلام نسبت به جدش علی بن الحسین علیه السلام: ۳۲۵.

توصیف کنیز آن حضرت درباره حالات آن حضرت: ۳۵۰.

گفتار زهری درباره آن حضرت: ۹۹۷.

صد خانواده از تهیدستان مدینه را سرپرستی می کرد: ۳۳۱.

بر سر سفره اش فقرا و اشخاص زمین گیر حضور داشتند: ۳۳۱.

پیش از آنکه غذا میل کند به فقرا مرحمت می کرد: ۳۵۰.

علّت هم غذا نشدن آن حضرت با زنی که او را مادر می نامید: ۳۳۴.

شبهای تاریک طعام و درهم و دینار برای فقرا به دوش می گرفت: ۳۳۱، ۳۵۰.

بطور ناشناس درب خانه فقرا می رفت و به آنها کمک می کرد: ۳۵۰.

با افراد ناشناس مسافرت می کرد تا به آنها خدمت کند: ۹۸۸.

با دست مبارکش پاره سنگی را که بین راه بود کنار می زد: ۳۳۲.



دستور برگرداندن روح به زن بلخی: ۳۴۰.
 نشان دادن یونس پیامبر را به عبد الله بن
 عمر: ۳۴۴.

نشان دادن مخالفین را به صورت خرس و
 میمون به یکی از دوستانش: ۳۴۱.

دریادن شیر راهزنی را که سر راه
 آن حضرت را در بیابان گرفت: ۹۸۶.
 پرواز کردن آن حضرت به فضا: ۳۴۲.

خبر دادن آن حضرت از خوابی که زهری
 دیده بود: ۹۷۵.

ترجمه کلمات گنجشکها برای دوستانش: ۳۴۳.
 گفتار آن حضرت به زهری در مورد
 معاشرت با مردم: ۵۵۵.

کلام امام علیه السلام درباره فقیری که به او صدقه
 می‌داد: ۳۴۴.

کلام آن حضرت در فضیلت جویندگان
 علم و دانش: ۳۵۰.

کلام آن حضرت به کسی که گفت شما را
 بخاطر خدا دوست دارم: ۳۵۰.

کلام آن حضرت در مذمت خواب بین
 الطلوعین: ۳۴۳.

کلام آن حضرت در مورد هشت طلبکاری
 که از انسان مطالبه می‌کنند: ۹۷۷.

پاسخ آن حضرت به پرسشهایی درباره
 نماز: ۳۴۸.

پاسخ آن حضرت به کسی که درخواست
 کم کردن گریه را می‌نمود: ۳۵۰.

گریه طولانی امام علیه السلام در مصائب پدر

بزرگوارش: ۳۵۰.

فضائل امام باقر علیه السلام

سقوط نکردن دیوار شکسته با اشاره مادر
 آن حضرت: ۱۰۰۰.

بانوی صدبقره‌ای که در خاندان امام
 حسن علیه السلام نظیری برایش نبود: ۱۰۰۰.

گفتار امام سجاد علیه السلام درباره اوصاف
 آن حضرت: ۳۵۳.

گفتار قتاده، فقیه اهل بصره درباره آن
 حضرت: ۳۵۴.

گفتار یکی از دشمنان امام علیه السلام از اهل شام
 درباره اخلاق آن حضرت: ۳۵۲.

جوان شامی که بخاطر فصاحت و دانش
 امام علیه السلام در جلسه آن حضرت حاضر

می‌شد: ۹۹۹.

پاسخ مردی نصرانی که به آن حضرت
 اهانت نمود: ۳۵۲.

آزاد کردن بردگان و تقسیم هشت هزار
 دینار بین فقرا: ۱۰۱۰.

پیرمردی که با بیان عقایدش اظهار محبت
 به امام علیه السلام کرد: ۳۵۸.

مردی که از خراسان با پیاده آمدنش اظهار
 محبت به امام علیه السلام کرد: ۳۵۶.

جز ابوهارون نایبنا امام علیه السلام را نمی‌دید: ۱۰۰۹.

نشان دادن ملکوت زمین و عوالم دیگر به



کلام امام علیه السلام در مورد دوستی و دشمنی: ۳۶۲.
در صحیفه‌ای که نزد امام علیه السلام بود نام خود و
پدر و فرزندی که هنوز متولد نشده بودند
دید: ۱۰۰۷.

مناجات امام علیه السلام به لهجه سریانی: ۱۰۱۵.
دعای امام علیه السلام برای شیعیان خود: ۱۰۱۳.
موعظه از امام علیه السلام: ۱۰۱۸.

فضائل امام صادق علیه السلام

حالات آن حضرت در نماز و تکرار
بعضی از آیات: ۳۷۴.

رفتار امام علیه السلام نسبت به کسی که به
آن حضرت دشنام داده بود: ۴۱۵.

رفتار ناشایسته عبد الله بن علی عموی
آن حضرت و بازگشت او بسرای
عذرخواهی: ۱۰۴۷.

بخشش امام علیه السلام مخفیانه و با واسطه به
فرزندان پدرش و نفرین آنها: ۱۰۴۵.

طلب آموزش براس اصحاب پدرش که
امام علیه السلام را کم بحساب می‌آوردند: ۱۰۲۱.

رفتار امام علیه السلام با غلامی که وقت کار
خوابیده بود: ۴۱۱.

نپذیرفتن خلوت کردن حتم را برای
آن حضرت: ۳۷۲.

نپذیرفتن هزار دیناری که به اتهام دروغین
پرداخته بود: ۳۷۱.

آنچه دوست می‌داشت به فقرا می‌بخشید: ۳۷۳.
قصه یکی از اهل جبل که پولی را به

جابر: ۳۶۱.

بینا شدن چشمان نابینای ابو بصیر با
کشیدن دست بر آن: ۹۹۸.

دستور برگرداندن روح به جوانی که قبض
روح گردیده بود: ۹۹۹.

حاضر کردن پدری ناصبی پس از مرگ، که
فرزندش را از اموال خود محروم کرده
بود: ۱۰۰۸.

تغییر شکل دادن امام باقر علیه السلام به صورت
امام سجاده علیه السلام و بالعکس: ۳۵۵.

جوان شدن حبابه و البیه به دعای آن
حضرت: ۱۰۰۲.

خبر دادن از مرگ یکی از دوستانش: ۱۰۰۹.

هفتاد هزار حدیث به جابر تعلیم نمود: ۳۶۰.

ظاهر شدن لباس نزد آن حضرت و
پرسشهای او در مورد علم ایشان: ۱۰۱۲.

پاسخ پرسش هر یک از موسی و خضر را
امام علیه السلام می‌داند: ۱۰۱۶.

نشر توحید و اسلام و دین از کلمه صمد: ۳۵۴.
پاسخ به سی هزار پرسش: ۳۵۱.

پاسخ هزار مسأله از مسائل مشکل مردم: ۱۰۰۶.
پاسخ امام علیه السلام به پرسش کسی که عرض

کرد چگونه صبح کردید؟: ۱۰۱۱.

کلام امام علیه السلام در معنای معرفت و مراحل
هفتگانه آن: ۳۵۵.

کلام امام علیه السلام در عقاید و دستور العمل
دینداری: ۱۰۰۱.



امام علیه السلام برای خریدن خانه در مدینه داده بود: ۱۰۴۶.

آمرزش گناه پیرمردی که امام علیه السلام را شفیع خود قرار داد: ۴۱۲.

نجات یافتن رفید بواسطه پیغام امام علیه السلام: ۴۰۸.

دست و بازدن در آب و شناخت امام علیه السلام: ۳۹۲.

چگونگی علم امام علیه السلام: ۱۰۲۹.

به آنچه در آسمانها و زمین است و آنچه در

دنیا و آخرت است آگاه می‌باشد: ۱۰۵۲.

از آنچه در صلب مردان و رحم زنان است

باخبر می‌باشد: ۱۰۵۳.

از تعداد همه ریگهای بیابان آگاه است: ۱۰۵۳.

پاسخ به پرسشی که خضر به دستور امام

باقر علیه السلام از آن حضرت نمود: ۱۰۲۹.

پاسخ به شانزده هزار حدیث: ۳۷۵.

تفسیر کلمه الله: ۳۷۷.

خبر دادن از حرمت گوشت بخاطر ذبح

شرعی نشدن آن: ۱۰۲۶.

خبر دادن از تندخویی و درستی ابراهیم

ابن مهزم نسبت به مادرش و نهی نمودن از

آن: ۱۰۳۴.

خبر دادن از وعده بهشت که ابویصیر به

مردشامی داده بود و وفای به آن: ۱۰۳۵.

خبر دادن از خوابی که سدیر دیده بود، و

عنایت کردن هشت عدد خرما به تعدادی

که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب به او

مرحمت کرده بود: ۱۰۳۳.

اظهار خشنودی امام علیه السلام از احسانی که داود

ابن کثیر به پسر عموی خود کرده بود: ۱۰۴۸.

قرانت کردن آیه‌ای که حکایت از ناتوانی

مردم از آوردن مثل قرآن دارد برای کسانی

که پنهانی درباره عجز و ناتوانی خود

گفتگو می‌کردند: ۱۰۴۲.

نقل کلامی از خداوند برای کسی که نقل

کلام رسول خدا را از امام باقر علیه السلام عجیب

می‌شمرد: ۱۰۳۱.

راه رفتن امام علیه السلام در آتش بعد از آتش زدن

خانه: ۱۰۱۹.

زنده کردن چهار پرنده که بدستور امام علیه السلام سر

بریده شدند و باهم مخلوط گردیدند: ۱۰۴۱.

اگر بخواهد زمین را بر اهل آن وارونه

می‌سازد: ۴۰۷.

وزیدن بادی سیاه بر اثر خشم امام علیه السلام: ۴۰۷.

بارش سنگ بر زن خیانتکار: ۱۰۲۵.

تکلم کردن پوستین و خبر دادن از خیانت

صاحبش که مورد اعتماد پادشاه هند برای

فرستادن کنیزی قرار گرفته بود: ۱۰۲۷.

دانه خرمایی را که امام علیه السلام کاشت و آب

دهان بر آن ریخت فوراً سر سبز شد و

خرما داد: ۱۰۲۳.

درخت خشکیده خرما که به دعای امام علیه السلام

برگ و رطوبت تازه پیدا کرد: ۱۰۴۰.

درختی که در آن یک خوشه انگور و انار

سبزی در غیر فصل آن بود: ۱۰۳۸.

دعا برای شیعیان خود: ۱۰۵۱.
 کلام امام علیه السلام در محبت: ۳۸۳.
 کلام امام علیه السلام در مورد میراث انبیاء: ۱۰۳۰.
 پند و اندرز امام علیه السلام: ج ۲ ص ۶۲۹.
 سفارش آن حضرت نسبت به سبک
 نشمردن نماز در لحظات واپسین: ۳۷۶.
 سروده ابو هریره عجللی در رشای آن
 حضرت: ج ۲ ص ۶۲۲.

فضائل امام کاظم علیه السلام

توصیف امام صادق علیه السلام درباره فرزندش
 موسی بن جعفر علیه السلام: ۱۰۵۵.
 شدت محبت و دوستی امام صادق علیه السلام به
 فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام: ۴۱۷.
 رفتار امام کاظم علیه السلام با عُمَری که به
 آن حضرت ناسزا می گفت: ۱۰۶۱.
 از کسی که خبری ناخوش آیند به او می رسید
 یک کیسه دینار هدیه می فرستاد: ۱۰۶۳.
 عنایت امام علیه السلام به شیطنة مؤمنه: ۴۲۷.
 قصه ابراهیم جمال و رفتار علی بن یقطین
 با او: ۴۲۲.

مسجدهای طولانی و مناجات فراوان
 آن حضرت: ۴۳۰.
 حالات امام علیه السلام و عبادتهای او در خلوت
 زندان: ۴۳۱.
 به اختیار خویش و برای نجات شیعیانش
 زندان را برگزید: ۴۳۲.

حرکت کوه به اشاره امام علیه السلام: ۱۰۲۴.
 خارج شدن شمش طلا از زمین با اشاره
 پای آن حضرت: ۱۰۳۶.
 شکافتن قعر دریا و نشان دادن آبی که از
 شیر سفیدتر و از غسل شیرین تر بود: ۳۹۸.
 پدیدار شدن دریا که در آن کشتی هایی از
 نقره بوده اشاره پای آن حضرت: ۱۰۳۷.
 تغییر شکل دادن اعرابی که امام علیه السلام را
 ساحر خواند به صورت سگ: ۱۰۴۰.
 بازگشت علم و دانش کسی که دچار
 فراموشی شده بود: ص ۶۲۳.

بیست سال تأخیر انداختن در قبض روح
 همسر عبدی: ۱۰۲۳.
 نشان دادن امام باقر علیه السلام را به سماعه: ۱۰۵۰.
 بالا بردن مناره مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله: ۳۹۵.
 تصرف در خورشید: ۳۹۶.

بالا رفتن و ملاقات با پدران و آوردن
 خوشه ای خرما: ۳۹۷.
 ماجرای سفر داود رقی و عنایت امام علیه السلام: ۴۰۹.
 نسوختن هارون مکی در آتش نور: ۱۰۴۳.

اشعار امام صادق علیه السلام در معرفی ائمه
 اطهار علیهم السلام: ج ۲ ص ۶۲۳.
 موعظه و پند امام علیه السلام به عنوان بصری
 در مورد تحصیل طریق بندگی: ج ۲ ص ۶۲۴.
 سفارشات نه گانه امام علیه السلام به عنوان بصری
 برای جویندگان راه حق: ج ۲ ص ۶۲۷.
 نصیحت امام علیه السلام به غلامی که می خواست
 جای خود را با ثروتمندی عوض کند: ۴۱۰.



خبر دادن از نام دختر یعقوب سراج در
گهواره: ۴۱۶.

پاسخ به پرسش ابوحنیفه در کودکی:
۱۰۵۷، ۱۰۶۴.

پاسخ به پرسش عیسی شلقان پیش از آنکه
بپرسد در کودکی: ۱۰۵۵.

خبر دادن از زمان مرگ افراد یک خانواده: ۱۰۵۹.
تکلم کردن آن حضرت با کسی که به زبان
و لهجه چینی صحبت می‌کرد: ۱۰۶۰.

تکلم کردن آن حضرت با غلامان حبشی به
لهجه ایشان: ۱۰۶۲.

آگاه بودن از تحبیر هشام بن سالم و هدایت
او: ۱۰۶۷.

باطل کردن ادعای عبد الله بن جعفر با
نشستن در آتش: ۱۰۵۶.

برگرداندن صورت زنی که به پشت
برگشته بود: ۴۱۸.

زنده کردن صورت شیر برای دریدن مرد
افسونگر: ۴۱۹.

فروتنی شیر برای امام علیه السلام و درخواست
دعا از آن حضرت: ۴۲۰.

بر خاک افتادن عده‌ای فرنگی که برای
کشتن امام علیه السلام بر آن حضرت وارد شدند: ۱۰۶۵.

بالا رفتن در آسمان و بازگشتن با حربه‌ای
از نور: ۴۲۵.

تصرف امام علیه السلام در شب و روز و اطاعت
آن از امر امام علیه السلام: ۴۲۶.

نشان دادن امام صادق علیه السلام را پس از وفات

به سماعه: ۱۰۷۰.

جریان علی بن صالح طالقانی و سوار
شدن بر ابر به عنایت امام علیه السلام: ۴۲۱.

سیر کردن احمد تبان به زیارتگاه‌های
مختلف با اصحاب امام علیه السلام: ۴۲۶.

قصه شقیق بلخی و دیدن کرامات فراوان
از امام علیه السلام: ۴۲۸.

درخواست پنجاه سفر حج برای حماد و
ناتوانی او از بیشتر از آن: ۱۰۷۳.

گفتگوی امام علیه السلام با یک نصرانی و اسلام
آوردن او: ۱۰۶۶.

نامه امام علیه السلام برای از دیاد فهم و معرفت
یکی از دوستانش: ۱۰۶۸.

دعای امام کاظم علیه السلام که تعلیم یکی از
دوستان نمود: ۱۰۵۸.

دعای آن حضرت برای حفظ نعمت
ولایت: ۴۲۹.

دعای آن حضرت برای طلب حاجت از
درگاه الهی: ۱۰۶۹.

اشعاری که در برآمدن حاجت مجرب
است: ج ۲ ص ۶۶۷.

سفارش امام کاظم علیه السلام به فرزندان: ۶۶۸.
پند و اندرز مختصر آن حضرت به هارون

الرشید (لعنه الله): ج ۲ ص ۶۶۸.

اشعار عبد الباقی در مدح امام کاظم علیه السلام: ج
۲ ص ۶۶۵.

دانش رسول خدا و همه اوصیای او نزد آن حضرت بود: ۱۰۹۷.
 پاسخ هیجده هزار مسأله: ۴۴۶.
 پاسخ پرسش‌های مردی واقفی پیش از عرضه نمودن پرسشها: ۱۰۹۰.
 پاسخ مسائل مردی از واقفیه پیش از اظهار آن: ۴۳۸.
 پاسخ امام علیه السلام به شخصی که در دل گذرانده بود که آیا از شخصی که مثل ما بشری است باید اطاعت کرد: ۱۰۷۹، ۱۰۸۹.
 پاسخ سه پرسش درباره سه آیه از قرآن که نیت کرده بود پرسد: ۱۰۷۸.
 فرمایش آن حضرت در توحید و تفسیر وجه الله: ۱۰۹۶.
 خبر دادن از آنچه در خواب برای مداوای او تعلیم فرموده بود: ۱۰۸۱.
 خبر دادن از آنچه به علی بن اسباط در مورد دوا تعلیم فرموده بود: ۱۰۹۲.
 خبر دادن از مردن شخصی و جریانهایی که پس از آن برایش رخ داد: ۱۰۹۱.
 خبر دادن از فکری که بزنتی را به غرور وامی داشت: ۱۰۸۸.
 خبر دادن از مصائبی که به قبر شریفش وارد خواهد شد: ۴۵۳.
 وعده پرداخت بدهی، پیش از آنکه از گرفتاری‌اش بگوید: ۱۰۸۰.
 عنایت کردن هیجده دانه خرما به تعداد خرماهایی که رسول خدا در خواب به او

فضائل حضرت رضا علیه السلام

کنیزی که شایستگی داشت حضرت رضا علیه السلام از او متولد شود: ۱۰۷۵.
 نص امام کاظم علیه السلام بر امامت آن حضرت: ۴۳۳، ۴۳۵.
 از روز ازل برکات وجود آن حضرت بر اهل آسمان و زمین رسیده: ۱۰۷۶.
 ادب و احترام فرشتگان نسبت به آن حضرت: ۴۳۹.
 عارف به آن حضرت از هر فرشته مقرب و پیامبر مرسل برتر است: ۱۰۷۶.
 * * *
 ویژگی‌های اخلاقی آن حضرت: ۱۰۹۴.
 از القاب آن حضرت رؤوف است: ۴۴۵.
 فتوت و جوانمردی آن حضرت: ۴۴۸.
 تقسیم کردن تمام اموال خود را برای مردم: ۴۴۹.
 بخشش امام علیه السلام و پنهان کردن چهره خود: ۴۳۶.
 بخشش پیراهن خود به دعبل: ۴۳۴.
 با غلامان سیاه و نوکران بر سر یک سفره می‌نشست: ۴۵۰.
 کمک کردن و کیسه کردن شخصی در حمام: ۴۴۷.
 حضور امام علیه السلام در مراسم تشییع یکی از دوستانش: ۴۴۲.
 پاسخ امام علیه السلام به منافقی که از شیعه بدگویی می‌کرد: ۴۴۴.



مرحمت کرده بودند: ۱۰۸۷.

اموال و هدایای سرقت رفته را در میان

انبار خانه‌اش به او نشان داد: ۱۰۹۲.

درخت بادامی که امام علیه السلام کاشت و از بادام

آن هر مریضی خورد شفا گرفت: ۱۰۸۵.

شفا پیدا کردن چشم کنیز به برکت قطعه‌ای

از جبهه آن حضرت: ۴۵۳.

تبدیل کردن به طلا آبهایی را که بر دست

مبارکش ریخته می‌شد: ۴۳۷.

بیرون آمدن شمش طلا از زمین با اشاره آن

حضرت: ۱۰۷۷.

نور افشانی با بالا بردن دست: ۴۵۲.

جدا کردن موهای رسول خدا صلی الله علیه و آله از

میان موهای دیگر: ۱۰۸۶.

خشم امام علیه السلام نسبت به مأمون و دعای آن

حضرت برای ذلت او: ۱۰۹۳.

آنچه آن حضرت به اباضیت فرموده بود،

هنگام حفر قبر آشکار شد: ۱۰۸۲.

کیفیت مسموم شدن آن حضرت توسط

مأمون: ۱۰۸۲.

فضیلت مجاورت با حضرت رضا علیه السلام: ۴۵۱.

فضیلت زیارت آن حضرت: ۴۵۳.

برطرف شدن غم و اندوه از زائر

آن حضرت: ۴۵۱.

قصیده دعبل و برکاتی که از آن مشاهده

کرد: ۴۵۳.

اشعار ابونواس در مدح آن حضرت:

۴۵۵، ۴۵۶.

تخمیس اشعار ابی نواس: ج ۲ ص ۷۰۱.

اشعار صاحب بسن عباد در مدح آن

حضرت: ج ۱ ص ۶۳۸.

اشعار فارسی ناصرالدین شاه: ج ۱ ص ۶۴۰.

گفتار علی بن ماهان در مدح آن حضرت: ۴۵۵.

اشعاری در رثای حضرت رضا علیه السلام: ۱۰۹۴.

اشعار آن حضرت در پند و اندرز: ۱۰۱۸.

پند و اندرزی سودمند از آن حضرت: ۱۰۹۹.

سفارشات حضرت رضا علیه السلام در مورد

معاشرت: ۴۵۸.

فضائل حضرت جواد الائمه علیه السلام

گواهی دادن مولود به یگانگی پروردگار و

رسالت پیامبر: ۱۱۰۱، ۱۱۰۹.

در اسلام مولودی با برکت تر از آن

حضرت تولد نیافته است: ۴۶۸.

شدت محبت حضرت رضا علیه السلام به

فرزندش و گهواره جنبانی او: ۱۱۱۱.

نص حضرت رضا علیه السلام بر امامت امام

جواد علیه السلام: ۴۷۰، ۱۱۱۰.

تشبیه حضرت رضا فرزندش را به موسی

بن عمران و عیسی بن مریم: ۱۱۱۱.

ننامه حضرت رضا علیه السلام به فرزندش و

سفارش به احسان در مورد خویشاوندان:

۴۶۱، ۱۱۱۳.

تواضع و فروتنی قیافه شناسان در برابر



اندازه و رنگ: ۴۶۹.

تأثیر نداشتن شمشیرها بر وجود نازنین

آن حضرت: ۴۶۰.

عبور از دجله با پیوستن دو طرف آن به

یکدیگر: ۴۷۵.

سیر دادن مرد شامی را به مسجد کوفه و

مکه مکرمه: ۱۱۰۳.

رهایی دادن مرد شامی را از زندان: ۱۱۰۳.

شکایت گوسفندی از چوپان خود نزد آن

حضرت: ۱۱۰۴.

بیرون آوردن شمش طلا از میان خاک و

بخشش آن به تهیدست: ۱۱۰۷.

تبدیل کردن برگهای زیتون به نقره: ۴۷۴.

شفای یافتن چشمان نابینا به برکت دست

آن حضرت: ۴۶۶.

دستور العمل امام علیه السلام به شخصی برای آن

که پدر فوت شده‌اش را ملاقات کند:

۱۱۰۵.

دستور العمل امام علیه السلام برای دفع زلزله و

آرام گرفتن زمین: ۱۱۱۲.

خبر دادن حضرت رضا علیه السلام از شهادت

فرزندش: ۱۱۱۱.

آشامیدن شربت زهر آلود به اجبار

معتصم: ۴۶۷.

نامه امام علیه السلام به علی بن مهزیار: ۱۱۱۴.

موعظه و اندرزی مختصر و زیبا: ۷۲۲.

آن حضرت و گفتار آنها در توصیف

ایشان: ۴۶۷، ۱۱۰۰.

خطبه شیوا و فصیح امام علیه السلام در دو سالگی

برای معرفی خویش: ۴۶۷، ۱۱۰۰.

فکر و اندیشه امام علیه السلام و آرزوی

انتقام‌گیری از دشمنان حضرت زهرا علیه السلام

در چهار سالگی: ۴۶۳.

علم آن حضرت به انساب مردمان و به

ظاهر و باطن و آینده ایشان: ۴۶۲.

پاسخ مستدل امام علیه السلام به کسی که باور

نداشت آن حضرت مقدار آب دجله را

بداند: ۴۷۱.

پاسخ قاطع آن حضرت به مأمون در هنگام

عبور او: ۴۵۹.

خبر دادن از آنچه مأمون در دستش پنهان

کرده بود: ۴۵۹.

پاسخ سی هزار مسأله: ۴۶۴.

پاسخ به دو پرسشی که در نیت داشتند،

پیش از آنکه اظهار کنند: ۱۱۰۶.

پاسخ به سؤال یحیی بن اکثم پیش از آنکه

بپرسد: ۱۱۰۲.

پاسخ به سؤال یحیی بن اکثم و فروعی

که برای مسأله او تشکیل داد: ۴۷۲.

استدلال امام علیه السلام بر تحقق امامت در

کودکی: ۱۱۰۸.

گواهی دادن عصا در دست امام علیه السلام بر

امامت آن حضرت: ۴۶۵، ۱۱۰۲.

تصرف امام علیه السلام در وجود خویش از جهت

فضائل امام هادی علیه السلام

احساس تواضع بیشتر برای خدا هنگام انتقال امامت: ۴۹۵.

اعتراف یک مسیحی در مورد شأن و مقام آن حضرت: ۴۸۳.

تبرک جویی یک مسیحی به دعای امام علیه السلام: ۴۹۰.

اعتراف یک مسیحی به علم غیب امام علیه السلام: ۴۹۰.
علت شیعه شدن اصفهانی و اعتراف او به علم غیب امام علیه السلام: ۴۹۴.

خبر دادن امام علیه السلام از شهادت پدرش: ۴۸۶، ۴۹۵.

خبر دادن امام علیه السلام به یک نصرانی که دارای فرزندی مسلمان خواهد شد: ۴۸۲.

خبر دادن امام علیه السلام از مردن یکی از فرزندان آنوش و اسلام آوردن دیگری: ۴۸۳.

خبر دادن امام علیه السلام از کشته شدن متوکل: ۱۱۱۹.
خشنود نبودن امام علیه السلام هنگام ولادت جعفر و خبر دادن از آینده او: ۱۱۲۶.

پاسخ امام علیه السلام به پرسشی که همگان از آن عاجز بودند: ۴۹۳.

پاسخ امام علیه السلام در پایین نوشته با قرار دادن آن زیر مصلا: ۴۸۸.

آموختن هفتاد و سه لغت با مکیدن سنگریزه‌ای که امام علیه السلام در دهان مبارکی خود گذاشتند: ۴۷۸.

نشان دادن باغی سرسبز و زیبا به صالح بن سعید در خان صعالیق: ۴۷۷.

تصویر شیری که به دستور امام علیه السلام به صورت شیری ظاهر شد و شعبده باز را درید: ۱۱۲۱.

مشتی ریگ که امام علیه السلام به ابوهاشم عنایت کرد و همه طلای سرخ شدند: ۱۱۱۷.

جدا کردن شمش نقره از زمین و عنایت کردن آن به ابوهاشم: ۱۱۱۸.

بالا رفتن امام علیه السلام در هوا و آوردن پرنده‌ای طلائی: ۴۸۱.

پیدا شدن درخت و چشمه آب در کویری بی آب و علف: ۱۱۲۵.

پیاده شدن از مرکبها بی اختیار و ناخواسته برای احترام آن حضرت: ۱۱۲۳.

وزیدن باد و کنار زدن پرده برای ورود امام علیه السلام: ۱۱۲۸.

ساکت شدن پرنده‌ها با ورود امام علیه السلام: ۴۸۷.
آرام گرفتن کبکهای جنگی با ورود آن حضرت: ۴۸۷.

به خاک افتادن غلامان متوکل در مقابل امام علیه السلام: ۱۱۱۶.

مشاهده غلامان پس از کشته شدن آنها توسط متوکل: ۱۱۱۶.

نجات کسی که می‌خواستند او را از بالای کوه پرتاب کنند: ۱۱۲۰.

عنایت کردن بیست و پنج دانه خرما به عددی که رسول خدا در خواب به او عنایت کرده بود: ۱۱۲۴.

پیدا کردن یک نصرانی خانه امام علیه السلام را و



- مشاهده معجزات: ۴۸۲.
- نکلم کردن امام علیه السلام با اسب: ۱۱۳۰.
- فرمایش امام علیه السلام به کسی که عیادت آن حضرت رفته بود: ۱۱۲۱.
- گفتار امام علیه السلام به فتح که دچار وسوسه خدا پنداشتن آن حضرت شده بود: ۱۱۳۱.
- گفتار امام علیه السلام به فتح که می پنداشت امام علیه السلام نباید چیزی بخورد: ۱۱۳۱.
- فرمایش امام علیه السلام در توصیف پروردگار: ۱۱۳۱.
- دعا برای ایمنی از هر گونه ترس و وحشت: ۴۸۴.
- دعای مخصوص امام علیه السلام که هر کس بخواند ناامید نشود: ۴۹۶.
- دعای آن حضرت برای قوی شدن مرکب ابوهاشم: ۴۷۹.
- دعای «یا من تحل» از امام علیه السلام برای نجات کسی که به زندان افتاده بود: ج ۲ ص ۷۵۱.
- فائده دعا کردن برای امام علیه السلام: ۴۹۴.
- برای دعا فقط لبهای خود را حرکت بده جواب به تو می رسد: ۴۸۹.
- اشعار امام علیه السلام در مجلس متوکل لعین و دگرگون کردن مجلس: ۱۱۲۹.
- اشعار صیمری در رثای امام هادی علیه السلام و درباره اهل بیت علیهم السلام و حضرت مهدی علیه السلام: ج ۲ ص ۷۴۹.
- ***
- فضائل امام عسکری علیه السلام**
- اوصاف آن حضرت از نظر چهره و اندام: ۵۱۲.
- همواره بالای سر آن حضرت را نوری فراگرفته بود: ۵۰۹.
- برای آن حضرت سایه ای نبود: ۵۱۰.
- بی اعتنائی امام عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق بخاطر راندن حسین: ۵۰۲.
- نشان دادن لباسهای زیر زیرین به کسی که گمان دیگری به آن حضرت داشت: ۱۱۳۴.
- پاسخ امام علیه السلام در مورد اوژن زن و مرد و علت آن: ۱۱۴۵.
- پاسخ امام علیه السلام در مورد کیفیت قضاوت امام عصر علیه السلام در هنگام ظهور: ۱۱۴۷.
- پاسخ امام علیه السلام در مورد قرآن به کسی که می خواست بپرسد: ۱۱۳۵.
- مرقوم فرمودن امام علیه السلام پاسخ پرسشی را که فراموش کرده بود ذکر کند: ۱۱۳۷، ۱۱۴۷.
- دستور ساختن سره ای برای چشم: ۱۱۳۷.
- دستور معالجه تب ربع: ۱۴۷.
- بیرون آوردن مردم را از شک و تردید با افشای کار راهب در قضیه دعای باران: ۱۱۳۶.
- خبر دادن امام علیه السلام از آنچه در ذهن ابوهاشم خطور کرد: ۱۱۳۲، ۱۱۴۵.
- خبر دادن امام علیه السلام از ضمیر ابوهاشم و تشویق او به کارهای خیر: ۱۱۴۰.
- خبر دادن امام علیه السلام از خطور قلبی شخصی بنام اقرع: ۱۱۴۲.
- خبر دادن از باطن شخصی با پاسخگویی او به اشاره: ۱۱۴۳.
- خبر دادن از شرک یکی از مشرکین و هدایت او: ۵۰۷.



خبر دادن از غلّو یکی از غلّاة و هدایت او: ۵۰۸.
 خیر دادن از وفات احمد بن اسحاق: ۱۱۶۸.
 خیر دادن از وفات کنیز علی بن زید: ۱۱۴۴.
 مهر زدن امام علیه السلام بر سنگریزه که یکی از دلایل امامت بود: ۱۱۳۹.
 افتادن در چاه آب در کودکی و بالا آمدن آب: ۱۱۴۶.
 بالا رفتن امام علیه السلام بسوی آسمان: ۵۰۶.
 پائین رفتن امام علیه السلام در زمین و ناپدید شدن آن حضرت: ۵۱۱.
 تغییر دادن وضع کسی که نمی‌توانست بطرف راست بخوابد: ۱۱۳۳.
 خارج شدن شمش طلا از زمین با اشاره امام علیه السلام: ۱۱۳۲.
 خارج شدن شمش نقره از زمین با اشاره امام علیه السلام: ۱۱۳۲.
 بینا شدن علی بن عاصم نابینا به عنایت امام علیه السلام: ۵۰۳.
 فرمایش امام علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ أَنْ يَقُولُوا ذُرِّيَّتِي خَيْرٌ أَلَّا يُحَدِّثُوا بِالْحَقِّ﴾: ۱۱۴۱.
 فرمایش امام علیه السلام درباره معروف و نیکوکاری: ۱۱۴۰.
 فرمایش امام علیه السلام درباره اوصاف حزب الله: ۵۰۴.
 فرمایش امام علیه السلام در مورد گناهانی که بخشیده نمی‌شود: ۱۱۵۰.
 فرمایش امام علیه السلام درباره عقیده طبقات مردم راجع به آن حضرت: ج ۲ ص ۷۷۱.

فرمایش امام علیه السلام در مورد افشاگری و ریاست طلبی: ج ۲ ص ۷۷۲.
 فرمایش امام علیه السلام در مورد مصیبت کمرشکن یعنی همسایه ناهل: ج ۲ ص ۷۷۲.
 فرمایش امام علیه السلام در مورد غضب و کینه‌توزی: ج ۲ ص ۷۷۴.
 فرمایش امام علیه السلام در مورد اندیشیدن در امر خداوند: ج ۲ ص ۷۷۴.
 فرمایش امام علیه السلام در مورد ناگهانی بودن مرگ و نتیجه اعمال: ج ۲ ص ۷۷۴.
 فرمایش امام علیه السلام در مورد ملازم بودن با حق: ج ۲ ص ۷۷۴.
 فرمایش امام علیه السلام در مورد دو خصم که فوق آن چیزی نیست: ج ۲ ص ۷۷۵.
 فرمایش امام علیه السلام در مورد تواضع: ج ۲ ص ۷۷۵.
 فرمایش امام علیه السلام در مورد کیفیت موعظه نمودن: ج ۲ ص ۷۷۵.
 فرمایش امام علیه السلام در مورد خودداری از ذلت: ج ۲ ص ۷۷۶.
 فرمایش امام علیه السلام در مورد قبر شریف خودش در سامزاه: ۱۱۴۸.
 فرمایش امام علیه السلام در مورد قیام حجت حق برای آشکار نمودن حق: ۱۱۴۹.
 فرمایش امام علیه السلام در مورد حزن شیعه تا ظهور امام زمان: ۵۱۳.
 فرمایش امام علیه السلام در مورد فضیلت انتظار فرج: ۵۱۳.
 سفارشات امام علیه السلام در مورد مطالب

اخلاقی: ۵۱۳.

نامه آن حضرت به ابن بابویه قمی: ۵۱۳.

دعای امام عسکری علیه السلام: ۵۰۴.

فضائل امام زمان علیه السلام

ولادت:

کیفیت ولادت آن حضرت: ۱۱۵۱، ج ۲ ص ۷۷۹.

همراه حکیمه علیها السلام قبل از ولادت سوره

قدر را تلاوت نمود: ۱۱۵۱.

ولادت آن حضرت مانند حضرت موسی

مخفی بود: ۵۸۷.

علت خفاء ولادت: ۵۸۷، ۵۸۹.

کیفیت ولادت: ۵۱۴.

هنگام ولادت نوری از چهره اش نمایان

شد: ۶۱۴.

شهادت و اقرار به توحید و رسالت و

امامت: ۵۱۴، ۱۱۵۱.

سپاس و ستایش پروردگار: ۱۱۵۲.

دعا برای ظهور: ۱۱۵۱.

به پدر بزرگوارش سلام کرد: ۱۱۵۱.

در مورد باطل نشدن حجت الهی تکلم

فرمود: ۱۱۵۲.

فرشتگان برای تبرک جستن به او فرود

آمدند: ۶۱۴.

دو فرشته او را با خود بسوی عرش بالا

بردند: ۶۱۵.

روح القدس آن حضرت را بالا برد: ۱۱۵۱.

اشعار فارسی درباره ولادت آن حضرت: ۷۲۶.

دوران کودکی:

در میان گهواره خود را معرفی می کند: ۶۳۱.

کودک یک روزه به عطسه نسیم تحیت

گفت: ۱۲۰۴.

کودک یک روزه در مورد عطسه حدیثی

فرمود: ۱۲۰۴.

در سه سالگی خود را برای احمد بن

اسحاق معرفی نمود: ۱۱۵۸.

میان اموال ارسالی حرام را از حلال جدا

نمود: ۱۱۶۸.

صاحبان کسبه های درهم و دینار را معرفی

فرمود: ۱۱۶۸.

به سزالات سعد بن عبد الله پاسخ گفت: ۱۱۶۸.

روی آب بر حصیری نماز می خواند: ۱۱۶۵.

نام و لقب:

همنام و هم کنیه پیامبر است: ۵۸۱، ۱۱۵۸.

صاحب الأمر: ۵۸۳.

قائم، منتظر: ۵۸۴.

علت نامگذاری آن حضرت به منتظر: ۵۷۸.

علت نامگذاری آن حضرت به مهدی:

۵۸۵، ۵۸۶.

او را با نام اصلی نباید یاد کرد: ۶۰۵.

برخواستن هنگامی که او را با لقب قائم یاد

کنند: ۵۹۶.

نسب آن حضرت:

از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله: ۵۸۱، ۵۹۴.

از نسل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام:

۵۷۵، ۵۷۶.



یازدهمین فرزند حضرت علی علیه السلام: ۵۷۷.
پنجمین امام از اولاد امام هفتم علیه السلام: ۶۰۰،
۶۰۳، ۱۱۷۷.

چهارمین فرزند حضرت رضا علیه السلام: ۵۸۳.
شعایل آن حضرت:

از نظر صورت و سیرت و هیئت شبیه
حضرت عیسی است: ۵۷۵.
از نظر صورت و سیرت شبیه‌ترین مردم به
پیامبر است: ۵۸۱.
قد مبارکش رسا مانند شاخه سرو: ۵۹۱.
اندامش متناسب، نه خیلی کوتاه و نه خیلی
بلند: ۵۹۱.

معتدل و چهار شانه: ۵۹۱.
قوی جثه: ۵۹۵.
بازوانش نیرومند: ۱۱۵۹.
بر بازوی راستش «جاء الحق» نوشته
شده: ۵۱۴.

چهره‌اش نورانی و درخشان و سفید مانند
ماه شب چهارده: ۵۷۹، ۶۲۹، ۱۱۵۸،
۱۱۷۱، ۱۱۵۹.
چهره‌اش چون ستاره درخشان و
گندمگون است: ۵۹۵.

چهره‌اش سفید آمیخته به سرخی است: ۵۷۶.
پیشانی نورانی و روشن: ۵۹۱.
ابروها کشیده و کمانی: ۵۹۱.
بینی باریک و برآمده: ۵۹۱.
دو گونه‌اش نرم و هموار: ۵۹۱.
بر گونه راستش خالی زیباست: ۱۱۵۹، ۵۹۱.

شانه‌هایش قوی: ۵۷۶.

غیبت:

برای قائم علیه السلام قبل از قیامش غیبتی است:
۵۸۱، ۶۱۱، ۱۱۷۱.

برای آن حضرت غیبتی است که مدتش
طولانی است: ۵۸۹.

پس از غیبتی طولانی ظهور خواهد کرد: ۵۸۰.
غیبتش به درازا می‌کشد: ۵۸۷.

خدا او را در حجاب خود آنقدر که بخواهد
پنهان کند: ۵۸۳.

او مردم را می‌شناسد و آنها او را
نمی‌شناسند: ۶۰۱.

فرشتگان و مؤمنان طسایفه جن با آن
حضرت سخن می‌گویند: ۶۲۸.

دو غیبت دارد، یکی کوتاه و دیگری
طولانی: ۶۲۸، ۱۱۶۱.

علت غیبت ترسی است که بر جان خود
دارد: ۶۰۳، ۶۱۱.

تا مؤمنان را در بوتۀ آزمایش و امتحان قرار
دهد: ۵۸۴، ۱۱۷۷.

تا حقیقت آشکار و خالص از ناخالص
جدا گردد: ۵۸۷.

گریستن بیاد غیبت:

اهل زمین و آسمان در فقدان و دوری او
غمناکند: ۶۰۰.

چه بسیار زن و مرد مؤمن که در فراق او
اندوهگین‌اند: ۶۰۰.

در دست امام سجاد علیه السلام ورقی دیدم که به

- آن نگاه می‌کرد و می‌گریست: ۵۸۰.
- امام صادق علیه السلام مانند مادر جوان مرده گریه می‌کرد: ۵۸۵.
- وقتی از حضرت جواد علیه السلام سؤال شد، آن حضرت به شدت گریست: ۵۷۸.
- مناجات آن حضرت و دعا برای شیعیانش: ۵۹۷.
- نواب امام زمان علیه السلام:**
- حسین بن روح از شمش طلای گم شده خبر می‌دهد: ۱۱۷۰.
- حسین بن روح از وفات خودش خبر می‌دهد: ۱۱۷۰.
- توقیعات و نامه‌ها:**
- توقیع آن حضرت به شیخ مفید: ج ۲ ص ۸۳۸.
- نامه امام علیه السلام به احمد بن ابی روح: ۱۱۶۹.
- تشریف یافتگان:**
- احمد بن اسحاق: ۱۱۵۸.
- یعقوب بن منقوش: ۱۱۶۶.
- یوسف بن احمد جعفری: ۱۱۶۶.
- سعد بن عبد الله قمی: ۱۱۶۸.
- راشد: ۱۱۷۱.
- ازدی: ۱۱۷۲.
- ضریر خادم: ۱۱۷۳.
- نسیم: ۱۲۰۴.
- وظائف شیعه در غیبت آن حضرت:**
- حفظ دین: ۶۰۶، ۱۱۷۷.
- ثبات و استقامت در دین: ۵۸۹.
- در دین تقوای الهی را در نظر گرفتن: ص ۸۴۵.
- معرفت و شناخت امام علیه السلام: ۶۰۸.
- ثابت بودن در امامت آن حضرت: ۵۸۴.
- رابطه داشتن با آن حضرت: ۵۳۳.
- اقتدا کردن به آن حضرت: ۵۸۲.
- پیروی کردن از آن حضرت و اسامان پیشین: ۱۱۶۰.
- تسلیم اهل بیت علیهم السلام بودن: ۵۸۷، ۱۱۶۱.
- سرسپردگی به آستان اهل بیت علیهم السلام: ۶۰۷.
- پذیرش ولایت اهل بیت علیهم السلام: ۶۰۷.
- ثابت ماندن بر ولایت اهل بیت علیهم السلام: ۶۰۳.
- بیزاری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام: ۶۰۳، ۶۰۷.
- دوست داشتن دوستان آن حضرت: ۵۸۲.
- دشمن داشتن دشمنان آن حضرت: ۵۸۲.
- چشم به راه بودن و انتظار کشیدن: ۵۹۰، ۶۰۷، ۶۱۱، ۶۱۳.
- فضیلت انتظار: ۶۲۳، ۶۳۰، ۱۱۷۸، ۱۱۸۰.
- صبر کردن بر انجام واجبات: ۵۳۳.
- تقوا و ورع پیشه کردن: ۶۰۶، ۶۰۷.
- بر بلا شکیبیا بودن: ۶۰۹.
- پایداری در برابر فقر و دشمنی‌ها: ۱۱۷۶.
- پایداری در برابر دشمنان: ۵۳۳.
- اسرار اهل بیت را فاش نکردن: ۵۹۰.
- باکسی بیعت نکردن: ۶۲۸.
- شتاب نکردن در آنچه خدا زودمقدر نفرموده: ۶۰۹.
- خوش خویی و خوش رفتاری: ۶۰۷.
- در جای خود آرام گرفتن: ۶۰۹، ۱۱۸۴.
- گمنام بودن: ۶۰۱.



ترک کارهای ناپسندی که باعث دوری از امام علیه السلام است: ج ۲ ص ۸۴۵.

اجتناب از کارهایی که خوش آیند امام علیه السلام نیست: ج ۲ ص ۸۴۲.

بکار نبردن قدرت خود را در راه هوای نفس: ۶۰۹.

نگهداری زبان: ۱۱۸۴.

آنچه بر عهده دارد به مستحقان برساند: ج ۲ ص ۸۴۵.

کمک کردن اشخاص قوی به اشخاص ضعیف: ۵۹۰.

همدلی کردن در وفای به عهد و پیمان: ج ۲ ص ۸۴۵.

خواندن دعای معرفت: ۶۱۱.

خواندن دعای غریق: ۶۱۲.

وضع اجتماعی و اخلاقی مردم در عصر غیبت:

قرآن کهنه گردد: ۶۳۰.

از قرآن جز خط و نشان نماند: ۶۱۹، ۱۱۷۵.

آیات قرآن مطابق میل مردم توجیه گردد: ۶۳۰.

قرآن را سبک شمارند: ۱۱۹۱.

از اسلام جز اسم آن اثری نماند: ۶۱۹، ۱۱۷۵.

مسلمانان از اسلام بسیار دور باشند: ۶۱۹، ۱۱۷۵.

دین وارونه گردد: ۶۳۰.

دین مطابق آراء شخصی تفسیر شود: ۶۳۰.

دین لفظی باشد که تنها بر زبان جاری شود: ۱۱۹۱.

حفظ دین سخت‌تر از نگهداشتن آتش در

کف دست باشد: ۱۱۸۱.

حفظ دین سخت‌تر از صاف کردن شاخه خار با دست باشد: ۶۰۶، ۱۱۸۱.

دلها خالی از ایمان باشد: ۱۱۹۱.

بیشتر مؤمنان از دین خود مرتد شوند: ۵۸۷.

بدعت‌ها ظاهر گردد: ۶۳۰.

شک و تردید فراوان در دل مؤمنان راه پیدا کند: ۵۸۷.

بسیاری از مردمان دچار گمراهی شوند: ۵۷۷، ۵۸۱، ۶۰۲.

دچار شبهه می‌شوند و راهنمایی ندارند: ۶۱۱.

بیشتر معتقدان به امامت مرتد شوند: ۵۷۸.

بیشتر معتقدان به امامتش از او برگردند: ۱۱۵۸، ۱۱۶۱، ۱۱۷۷.

جز افسردگی که یقین قوی و شناخت صحیح دارند ثابت نمانند: ۱۱۶۱.

جز افراد خالص باقی نمانند: ۱۱۷۹.

شقی و سعید از یکدیگر جدا شوند: ۶۱۶.

شقی به شقاوت و سعید به سعادت رسد: ۱۱۷۹.

کدر و آلوده از صاف و خالص جدا شود: ۱۱۷۹.

حکومت جز با کشتار و ستم بدست نیاید: ۱۱۷۶.

زامداران کافران را بخود نزدیک و افراد صالح را از خود دور کنند: ۶۳۰.

حق و اهل آن از بین برود: ۶۳۰.

اهل باطل بر اهل حق برتری یابند: ۶۳۰.

ظلم و ستم فراگیر شود: ۶۳۰.

در داوری رشوه گیرند: ۶۳۰.

پست و منصب به کسی داده شود که پول



- بیشتری دهد: ۶۳۰.
- پولدار عزیزتر از مؤمن باشد: ۶۳۰.
- مؤمن خوار و متافق عزیز گردد: ۱۱۹۱.
- از روی هوا و هوس گواهی دهند: ۱۱۹۱.
- به جور و ستم داری کنند: ۱۱۹۱.
- سخن مؤمنان را نپذیرند: ۶۳۰.
- حرف باطل فاسق وارد نکنند: ۶۳۰.
- کسی که به خوبیها دستور دهد خوار و ذلیل است: ۶۳۰.
- سوگندهای دروغ زیاد شود: ۶۳۰.
- عالمان اندک باشند: ۱۱۹۱.
- فقیهان در آن زمان بدترین فقیهان باشند: ۱۱۷۵، ۶۱۹.
- فته از فقیهان خارج و بسوی آنها بازگردد: ۱۱۷۵، ۶۱۹.
- حرام الهی را حلال و حلال او را حرام شمارند: ۶۳۰.
- به آنچه می‌گویند عمل نمی‌کنند: ۶۳۰.
- ورع و پرهیزگاری کم شود: ۱۱۹۱.
- واجبات الهی کم ارزش شود: ۱۱۹۱.
- راه خیر و خوبی بسته باشد: ۶۳۰.
- راه فساد باز و پر رفت و آمد گردد: ۶۳۰.
- بدی و فساد و زشتی آشکار گردد: ۶۳۰، ۱۱۹۱.
- روز روشن و علنی هر گناهی مرتکب شوند: ۶۳۰.
- مردان خود را بلباس زنان زینت دهند: ۱۱۹۱.
- مردها خود را برای مردها آراسته کنند: ۶۳۰.
- پسران نوجوان خود را مانند زن‌ها در اختیار مشتری قرار دهند: ۶۳۰.
- مرد از راه خود فروشی امرار معاش کند: ۶۳۰.
- مرد را در مورد آمیزش با زنان سرزنش کنند: ۶۳۰.
- مردان به مردان اکتفا کنند: ۶۳۰.
- مرد زن خود را برای استفاده دیگران اجاره دهد: ۶۳۰.
- مرد از درآمد نامشروع زنش استفاده کند: ۶۳۰.
- مرد از ارتکاب خلاف زنش ناراحت نشود و به این عار تن دهد: ۶۳۰.
- مردان از زنان خویش اطاعت نمایند: ۶۳۰.
- زنان با زنان آمیزش کنند: ۶۳۰.
- زنان به زنان اکتفا کنند: ۶۳۰.
- زنان را بر عمل نامشروع تشویق کنند: ۶۳۰.
- زن خرجی زندگی خود را از راه خود فروشی بدست آورد: ۶۳۰.
- زن به شوهرش رشوه دهد تا با مردان دیگر آمیزش کند: ۶۳۰.
- زن بر شوهر خود چیره شود و به شوهرش خرجی دهد: ۶۳۰.
- زنان خود را در اختیار کافران قرار دهند: ۶۳۰.
- مقتنع حیا از سر زنان برداشته شود: ۶۳۰.
- عمل نامشروع زنا شایع شود: ۶۳۰.
- مال و ثروت را در مسیر باطل مصرف کنند: ۶۳۰.
- اموال فراوان در راه خشم و غضب الهی مصرف شود: ۶۳۰.
- ثروت جز با غضب و خست حاصل نشود: ۱۱۷۶.



رباخواری آشکار و هیچگونه سرزنشی نداشته باشد: ۶۳۰.

حرام را غنیمت و بهره بدانند: ۱۱۹۱.

زکات خود را ندهند: ۱۱۹۱.

پرداخت زکات را خسارت و زیان به حساب آورند: ۱۱۹۱.

قمار بطور آشکار انجام شود: ۶۳۰.

شراب فروشی علنی گردد: ۶۳۰.

نوشیدن انواع شراب بطور علنی صورت گیرد: ۶۳۰.

برای نوشیدن شراب گرد هم آیند: ۶۳۰.

ساز و آواز بر سر کوچه‌ها و علنی گردد: ۶۳۰.

اموال را در راه ساز و آواز مصرف کنند: ۱۱۹۱.

کسی از ساز و آواز جلوگیری نکند یا نتواند: ۱۱۹۱.

بزرگان به کوچکترها رحم نکنند: ۱۱۹۱.

کوچکترها احترام بزرگان را رعایت نکنند: ۱۱۹۱.

کم سن و سالها بزرگان را به دیده حقارت بنگرند: ۶۳۰.

همسایگان یکدیگر را اذیت و آزار کنند: ۶۳۰، ۱۱۹۱.

همسایه از ترس، همسایه‌اش را احترام کند: ۶۳۰.

برخی از مؤمنین برخی دیگر را لعنت کنند: ۱۱۷۹.

برخی از برخی دیگر بیزاری جویند: ۱۱۷۹.

پدران و مادران مورد شتم قرار گیرند: ۱۱۹۱.

قطع رحم نمایند: ۱۱۹۱.

شریکان در معامله خیانت کنند: ۱۱۹۱.

تکبر و خودخواهی در دلها نفوذ کند: ۱۱۹۱.

شیرینی سخنان مردم، غیبت است: ۱۱۹۱.

علم و دانش را زیر پا گذارند: ۱۱۹۱.

دنیا را بالای سر خویش قرار دهند: ۱۱۹۱.

سرگرم دنیاگشته و از آخرت بمانند: ۱۱۹۱.

صدا در مساجد بلند شود: ۱۱۹۱.

مسجدها از نظر ساختمانی آباد و هدایت در آن نیست: ۶۱۹، ۱۱۷۵.

کارها را بخاطر تظاهر و خودنمایی انجام دهند: ۶۱۸، ۱۱۸۵.

با باطن‌های خبیث خود را نیکو جلوه دهند: ۶۱۸، ۱۱۸۵.

چهره آنان چهره آدمیان و دل‌هایشان دل‌های شیاطین است: ۱۱۹۱.

گرگ‌هایی در لباس آدمیان می‌باشند: ۱۱۹۱.

حوادث قبل از ظهور:

هر طایفه‌ای قبل از ظهور به دولت برسد: ۵۳۲.

نشانه‌های آفاقی که فتنه‌های اطراف زمین است ظاهر گردد: ۱۱۹۰.

نشانه‌های آنفسی که مسخ است در دشمنان حق پدید آید: ۱۱۹۰.

گروهی بدعت گزار مسخ شوند: ۶۱۷.

اختلاف میان بنی عباس: ۶۱۷.

پرچمهای سیاه از خراسان: ۶۱۷.

دو صف از عجم با هم اختلاف کنند و خونریزی زیاد شود: ۶۱۷.



- خروج مردی از قزوین: ۱۱۸۸، ۶۲۰.
- ویرانی ری: ۵۷۵.
- خسف بیداء: ۶۱۷، ۶۲۰.
- خسف بغداد: ۵۷۵، ۱۱۶۳.
- خسف بصره: ۱۱۶۳.
- در شهر بغداد و بصره خونها ریخته شود: ۱۱۶۳.
- پلی در بغداد بر روی کرخ بسازند: ۶۱۷.
- رود فرات پر آب و آب در کوچه‌ها روان گردد: ۶۱۷.
- دیوار مسجد کوفه خراب شود: ۶۱۷.
- مردی هاشمی در پشت کوفه کشته شود: ۶۱۷.
- لشکری از سمت مغرب در حوالی حیره فرود آید: ۶۱۷.
- مردی از بزرگان بنی عباس را بین جولاء و خانقین بسوزانند: ۶۱۷.
- گروهی خارج از اسلام بر عراق مسلط گردند: ج ۲ ص ۸۴۱.
- خوف و وحشت اهل عراق را فراگیرد: ۱۱۶۳، ۶۱۷.
- عرب عنان گسیخته شود و شهرها را تصرف کند: ۶۱۷.
- اهل مصر حاکم و فرمانروای خود را بکشند: ۶۱۷.
- مغربی بر مصر چیره شود و بر شامات سیطره پیدا کند: ۶۱۷.
- شهر شام ویران گردد و سه پرچم در آنجا بلند شود: ۶۱۷.
- حادثه‌ای در شام پدید آید که چهارصد هزار کشته دهد: ۱۱۶۲.
- لشکر ترک در جزیره و لشکر روم در رمله فرود آید: ۶۱۷.
- جنگی بین اولاد عباس و سپاهیان ارمنستان: ۵۷۵.
- خراسانی و سفیانی و یمانی همزمان خروج کنند: ۱۱۸۷.
- خروج سفیانی: ۶۱۷، ۶۲۰، ۱۱۶۳.
- خروج سید یمانی: ۶۱۷، ۶۲۰.
- پرچم یمانی بیش از دیگران بسوی هدایت است: ۱۱۸۷.
- نفس زکیه بین رکن و مقام کشته شود: ۶۱۷، ۶۲۰.
- کشته شدن او با قیام حضرت پانزده روز فاصله دارد: ۶۲۰.
- جوانی را که دعوت بحق می‌کند در مدینه مظلومانه بکشند: ۶۱۱.
- شصت نفر با ادعای نبوت خروج کنند: ۶۱۷.
- دوازده نفر از خاندان ابوطالب با ادعای امامت خروج کنند: ۶۱۷.
- صورت و سینه‌ای در مقابل خورشید ظاهر گردد: ۶۱۷.
- سرخ‌ی در آسمان پدید آید: ۶۱۷.
- ستاره‌ای سرخ طلوع کند: ۵۷۵.
- ستاره‌ای در مشرق مانند ماه نورانی و در سر آن بهم نزدیک ظاهر شود: ۶۱۷.
- خورشید از هنگام ظهر تا عصر بی حرکت ماند: ۶۱۷.



خورشید از سمت مغرب طلوع کند: ۶۱۷.

خورشید در نیمه ماه رمضان و ماه در آخر آن گرفتگی پیدا کند: ۶۱۷، ۱۱۸۹.

۲۴ شبانه روز بطور پیوسته باران آید: ۶۱۷.

کمبود در مال و جان و محصول مردم پیدا شود: ۶۱۷.

مرگ‌های سریع: ۶۱۷.

ملخ‌هایی کشت و زراعت را از بین ببرد: ۶۱۷.

یأس و ناامیدی برای مردم: ۶۱۲.

هرج و مرج افزایش یابد: ۱۱۹۱.

ندائی از آسمان برخیزد که همه مردم بشنوند: ۶۱۷، ۶۲۰.

ندا از دور و نزدیک به طور یکنواخت شنیده شود: ۶۱۰.

ندا برای مؤمنین رحمت و برای منافقین عذاب است: ۶۰۰.

سه ندا در ماه رجب برخیزد: ۶۰۰.

ندایی هنگام طلوع آفتاب از فراز مشرق برخیزد و آن حضرت را معرفی کند: ج ۱ ص ۸۱۳.

ندایی هنگام غروب از مغرب بانگ برآورد که از سفیانی پیروی کنید: ج ۱ ص ۸۰۴.

شمسیر آن حضرت ندا کند: برخیز ای ولی خدا: ۶۱۷، ۶۲۰.

وقت ظهور:

حاشاکه خداوند وقتی را برای ظهور معین کند: ۶۲۸.

تعیین کنندگان وقت ظهور دروغ می‌گویند: ۵۷۸.

مانند شهاب ناگهان ظاهر می‌شود: ۵۷۸، ۶۲۸.

ظهور ناگهانی رخ خواهد داد: ج ۲ ص ۸۴۲. زمان ظهور به کتابه و رمز: ۴۹۹.

محل ظهور:

در مکه ظاهر می‌شود: ج ۱ ص ۸۰۱.

وقایع هنگام ظهور

در چهره جوان ظاهر می‌شود: ۶۲۸.

در سنین پیری ولی به شکل جوانی ظاهر می‌شود: ۵۸۳.

آیه‌ای را که هنگام ظهور تلاوت می‌کند: ۵۱۷.

اول کسی که با آن حضرت بیعت می‌کند جبرئیل است: ج ۱ ص ۸۰۳.

اول گروهی که ندای آن حضرت را پاسخ دهند فرشتگان هستند: ج ۱ ص ۸۰۳.

بین رکن و مقام بایستد و اصحابش را بخواند: ۶۲۸.

تکیه بر حجر الأسود دهد و با مردم اجتماع کند: ۶۲۲.

کتابی را فرات کند و اطرافیان‌ش فرار کنند: ۵۷۲.

به همراه خود عصای موسی و خاتم سلیمان دارد: ۵۸۳.

سنگ حضرت موسی به همراه او است: ۵۹۸. زره رسول خدا را می‌پوشد: ۵۹۹، ۱۱۵۶.

جامه رسول خدا، نعلین و عصای پیامبر را دارد: ۶۲۸.

آثار و برکات ظهور:

زنی بین عراق و شام را می‌پیماید و جز بر

- زمین سرسبز قدم نگذارد: ۶۲۳.
- زینت و جواهرات خود را بالای سرش گذارد و کسی متعرض او نشود: ۶۲۳.
- اهالی هر شهری آن حضرت را می‌بینند که با آنها و در شهر آنهاست: ۵۹۹.
- مردمان عجم در مسجد کوفه خیمه زنند و قرآن تعلیم مردمان دهند: ۱۱۹۸.
- ظلم و ستم بر طرف شود: ۵۳۲.
- هر حقی به صاحبش برگردد: ۵۳۲.
- راهها امنیت پیدا کند: ۵۳۲.
- مردم از درندگان ایمن باشند: ۱۱۵۴.
- زمین برکاتش را خارج کند: ۵۳۲.
- زمین گنج‌های پنهان خود را ظاهر کند: ۱۱۵۴، ۵۳۲.
- زمین گیاهانش را برویاند: ۱۱۵۴.
- آسمان باران خویش را ببارد: ۱۱۵۴.
- بی نیازی همه مؤمنین را فراگیرد: ۵۳۲.
- نور خدا به طور کامل ظاهر گردد: ۵۲۶.
- مردم به نور آن حضرت از نور خورشید بی نیاز باشند: ۵۲۹، ۵۹۵.
- روز و شب از نظر روشنی یکسان باشد: ۵۹۵.
- عمر اشخاص به هزار سال برسد: ۵۹۵.
- هزار فرزند پسر پیدا کنند: ۵۹۵.
- اختلاف را در میان ملت‌ها و دین آنها برطرف کند: ۶۲۸.
- اهل هر دینی به اسلام گرایش یابد: ۵۳۲.
- جز یک دین باقی نماند: ۶۲۸.
- جز دین محمد ﷺ دینی نماند: ۱۱۹۲.
- خدا دست رحمتش را بر سر بندگان گذارد: ۱۱۵۶.
- امام ﷺ دست لطفش را بر سر بندگان گذارد: ۶۲۵، ۵۷۶.
- قلوب مؤمنین محکم گردد: ۵۷۶.
- عقول مردمان را متمرکز و فکر و اندیشه آنها را کامل کند: ۶۲۵.
- علم و دانش در دل‌های مؤمنان افکنده شود: ۱۱۵۴.
- تمام بیست و هفت حرف از علم را در میان مردم منتشر کند: ۱۱۵۵.
- مؤمن در مشرق برادر خود را در مغرب مشاهده کند: ۶۲۷.
- مؤمن هر کجا باشد امام ﷺ را می‌بیند و صدای او را می‌شنود: ۱۱۶۷.
- به هر مؤمن نیروی چهل مرد داده شود: ۱۱۵۶.
- برخی از مؤمنان در ابرها سیر کنند: ۱۱۵۷.
- برخی از مؤمنان با فرشتگان پرواز کنند: ۱۱۵۷.
- سیره حکومتی آن حضرت:**
- اهل آسمان به ظهور آن حضرت شادمان شوند: ۵۷۴.
- اهل آسمان و پرنندگان به حکومت او شادمان شوند: ۵۹۵.
- همه مؤمنانی را که از دنیا رفته‌اند شادی ظهور فراگیرد: ۵۹۹.
- مؤمنان در عالم برزخ ظهور را به یکدیگر بشارت دهند: ۵۹۹.
- ظهور آن حضرت برای مشرکین و کفار ناخوش آیند است: ۵۳۸.



زمین را پر از عدل و داد کند: ۵۷۷، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۴، ۱۱۵۸، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۹۲.

عدالت را جایگزین ظلم و ستم کند: ۶۰۳.

در میان امت به عدل رفتار کند: ۵۷۳.

به حکم داود در میان مردم داوری کند: ۵۳۲.

به سیره و روش سلیمان رفتار کند: ۱۱۹۲.

مال را به طور مساوی بین مردم تقسیم کند: ۵۷۳.

مردم را به اسلام نو فراخواند: ۵۸۵.

مردم را به امری که کهنه گشته هدایت کند: ۵۸۵.

خدا شرق و غرب عالم را برای او فتح کند: ۱۱۹۲.

بیعت هیچ کس بر گردن او نباشد: ۵۸۹.

جذبه از کسی نمی پذیرد: ۵۷۳.

زمین را از وجود دشمنان خدا پاک کند: ۶۰۳.

از بنی امیه و ناصبی ها انتقام گیرد: ۵۵۷.

تا چهل سال بنی امیه را لعنت کند: ۵۷۳.

دشمنان اهل بیت را به هلاکت برساند: ۵۷۳.

صلیب و بتها را می شکند: ۵۷۳.

مسجد الحرام را خراب و دوباره بنا کند: ۱۱۹۶.

مقام را به جای اصلی خودش برگرداند: ۱۱۹۶.

دست فرزندان شیبه که خود را متولی حرم می دانند قطع کند: ۱۱۹۶.

از مکه به مدینه جدش می رود: ۶۲۸.

در مدینه دو غاصب خلافت را از قبر بیرون آورد: ۶۲۸.

به طرف کوفه می رود و در بین کوفه و نجف فرود آید: ص ۸۰۶.

کوفه را به حیره متصل کند: ۱۲۰۰.

در حیره مسجدی بنا کند که پانصد درب داشته باشد: ۱۲۰۰.

چهار مسجد برای آن حضرت بنا شود که کوچکترین آنها مسجد کوفه است: ۱۲۰۰.

در کوفه همه منافقان را از بین برده و خانه هایشان را ویران کند: ۱۱۹۷.

گروهی بنام بتریه را با شمشیر نابود کند: ۱۱۹۷.

در بذل مال بسیار بخشنده است: ۶۳۳.

نسبت به فقرا و بیچارگان مهربان است: ۶۳۳.

نسبت به کارگزاران سخت گیر است: ۶۳۳.

پرچم آن حضرت:

پرچم رسول خدا را باز کند: ۵۵۹، ۶۲۴.

پرچم همیشه پیروز رسول خدا را به اهتزاز در آورد: ۱۱۵۶.

وقتی به اهتزاز در آید نورش شرق و غرب را روشن کند: ۱۱۵۶، ۱۲۰۲.

هنگامی که آن را به اهتزاز در آورد قلوب مؤمنین محکم گردد: ۵۹۹.

همواره با پرچم سرافراز به پیش می رود: ۱۱۶۲.

با آن پرچم به هر کس و هر چیزی هجوم آورد نابود گردد: ۵۹۹، ۶۲۴، ۱۱۵۶.

پرچم را جبرئیل برای آن حضرت می آورد: ۶۲۴، ۱۱۵۶.

اوصاف اصحاب آن حضرت:

سیصد و سیزده تن به تعداد اهل بدر: ۶۲۸، ۱۱۹۳.

سیصد و سیزده تن از فرزندان عجم: ۱۱۹۹.

به وجود آن حضرت بلا از شیعمایش دفع می‌گردد: ۶۳۱، ۱۱۷۳.

از اخبار مردمان به طور کامل آگاه است: ج ۲ ص ۸۴۱.

هیچ چیز از اخبار مردمان از او پنهان نیست: ج ۲ ص ۸۴۱.

دنیا نزد او به منزله کف دست مبارکش می‌باشد: ۱۱۹۵.

خبر دادن امام علیه السلام از مقدار اموالی که گروه قعی به‌مراه داشتند: ۶۲۹.

احمد بن اُبی روح خبرهای غیبی از آن حضرت می‌شنود: ۱۱۶۹.

محل زندگی راشد را امام علیه السلام می‌فرماید و او را به شهرش روانه می‌سازد: ۱۱۷۱.

مشتی سنگ ریزه به عنایت امام علیه السلام طلا می‌شود: ۱۱۷۲.

آیات مؤوله:

مقصود از «غیب» امام غایب است: ۵۲۱.

مقصود از «بئر معطله» امام غایب است: ۵۱۸.

«نعمت باطنه» امام غایب است: ۵۱۶.

مقصود از «ماء معین» آن حضرت است: ۵۲۷.

مقصود از «دین القیمة» دین آن حضرت است: ۵۲۸.

مقصود از خنس یعنی ستاره پنهان امام عصر است: ۵۱۹، ۶۰۲.

مقصود از «بهدی الله لنوره» در آیه نور امام عصر علیه السلام است: ۵۳۰.

مقصود از مضطر در آیه «امن یجیب

رفقای پیامبر و گرامی‌ترین امت هستند: ۱۱۶۰. اعتقادشان به خدا با هیچ شکی آمیخته نیست: ۵۱۳.

از هیبت الهی ترسناکند: ۵۹۳.

با شنیدن صدای امام علیه السلام فوراً حاضر شوند: ۶۲۸.

امام علیه السلام را در جنگها با جان خود محافظت کنند: ۵۱۳.

از شیر با جرأت‌تر و از نیزه نفوذ کننده‌ترند: ۱۱۹۴.

دل‌های آن‌ها چون پاره‌های آهن محکم است: ۵۹۳.

اگر به کوه‌ها هجوم آورند آنها را از جا می‌کنند: ۵۱۳.

راهبان شب و شیران روزند: ۵۱۳.

آرزوی شهادت در راه خدا را دارند: ۵۹۳. رعب پیشاپیش آنها در حرکت است: ۵۹۳.

دشمنان اهل بیت را با پای خود لگدمال کنند: ۱۱۹۴.

فضائل آن حضرت:

برترین امامان از فرزندان امام حسین علیه السلام است: ۱۱۷۴.

دانشمندترین امامان از فرزندان امام حسین علیه السلام است: ۱۱۷۴.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرمود: «بابی و اُمّی» پدر و مادرم به فدایت: ۶۰۰.

به واسطه او خدا عنایت می‌کند و عفو می‌کند و دشمنانش را عذاب می‌کند: ۶۱۵.



المضطر... است: ۵۲۳، ۶۲۲.

مقصود از «قد قامت» قیام حضرت

قائم علیه السلام است: ۶۰۴، ۶۳۲.

مقصود از فجر صبحگاه ظهور است: ۵۶۷.

مقصود از «نهار» یعنی روز و «ضحاه»

یعنی تابش خورشید روز ظهور است:

۵۲۲، ۵۲۵.

مراد از عصر دوران ظهور است: ۵۶۹.

«مفقودون عن فرشهم» اصحاب امام زمان

هستند: ۵۳۱، ۶۲۲.

مدت حکومت:

۳۰۹ سال مقدار توقف اصحاب کهف در

غار: ۱۱۹۲.

۷ سال معادل ۷۰ سال از سال‌های قبل از

ظهور: ۱۱۹۲.

رجعت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با مهاجرین و انصار

و شهدای در رکابش رجعت کنند: ۶۲۸.

تکذیب کنندگان و جنگ کنندگان با پیامبر

رجعت کنند: ۶۲۸.

امام حسین علیه السلام با دوازده هزار صدیق و

هفتاد و دو یاورش رجعت کنند: ج ۱ ص ۸۰۶.

فضائل اهل بیت علیهم السلام

اول چیزی که خدا آفریده ارواح ایشان

است: ۲.

آنها را از نور ذات خویش آفریده: ۳۵۵، ۶۷۶.

آنها را از نور عظمت خویش آفریده: ۳۵، ۱۳۸.

آنها را از نور قدس خویش آفریده: ۱۶۴.

آنها را از نور و رحمت خود برای

رحمتش آفریده: ۶۹۶.

آنها را اشباح نور آفریده: ۱۰۶.

پیش از آفرینش انوار آفریده شده‌اند: ۶۰۵.

همگی از نور واحدند: ۳۵۵.

پیش از آفرینش آدم آنها را آفریده: ۳۱.

چهارده هزار سال پیش از آفرینش آدم

آفریده شده‌اند: ۳۶۹.

پیش از آفرینش آدم وجود نوری داشتند و

خدا را تسبیح می‌گفتند: ۱۰۰۲.

پانزده هزار سال پیش از آفرینش آدم در

اطراف عرش الهی تسبیح پروردگار

می‌نمودند: ۱۰۵۴.

اول و آخر ایشان می‌باشند: ۲۹۲، ۶۹۹.

به وجود آنها خدا هستی را آغاز کرده:

۳۶۵، ۶۲۳، ۶۹۹.

به وجود آنها خدا به هستی پایان

می‌بخشد: ۳۶۵، ۶۲۳، ۶۹۹.

علت آفرینش می‌باشند: ۳۰۲، ۶۹۹.

آسمان و زمین و بهشت و جهنم بخاطر

آنها آفریده شده: ۱۴۱.

پیش از آفرینش مخلوقات خدا را بستگی

می‌کردند: ۳۵، ۶۷۶.

در سرپرده عرش الهی بوده‌اند: ۳۱.

نام ایشان در سرپرده عرش نوشته شده

بود: ۳۱.

ابلیس نام ایشان را در سرپرده عرش دید: ۵.

- فرشتگان بواسطه ایشان هدایت یافتند: ۱۰۶، ۲.
 در عالم انوار فرشتگان تسبیح گفتن را از ایشان آموختند: ۱۰۰۲.
 اهل آسمانها از تسبیح آنها تسبیح را آموختند: ۶۷۳.
 بر فرشتگان برتری دارند: ۲.
 بر جبرئیل و اسرافیل فضیلت و برتری دارند: ۱۷.
 جبرئیل خدمتگزار ایشان است: ۱۷.
 سجود فرشتگان بخاطر نور ایشان بود که در صلب آدم قرار داشت: ۲.
 فرشتگان به یاری ایشان گماشته شده‌اند: ۲۶۳.
 بر انبیا برتری دارند: ۲۲.
 پیامبران از پرتو نور ایشان بهره می‌گرفتند: ۱۱۴۹.
 خدا بزرگتر از آنچه به داود و سلیمان بخشیده به ایشان عنایت کرده: ۱۱۳۰.
 هفتاد و دو حرف از اسم اعظم که نزد آصف یکی از آنها بود نزد ایشان است: ۱۱۲۷.
 بهترین آفریده خداوند می‌باشند: ۱۷.
 گرامی‌ترین آفریده نزد خداوندند: ۵.
 نور ایشان از صلیبهای پاک به رحم‌های پاکیزه منتقل گشته است: ۱۸.
 سر پنهان الهی هستند: ۱۳۸.
 اسرار الهی هستند که در کالبدهای بشری به ودیعه نهاده شده‌اند: ۱۳۳.
 موصع سر خداوندند: ۶۷۳.
 گنجینه اسرار الهی هستند: ۳۶۹.
 مظهر جلال و بزرگواری خداوند می‌باشند: ۳۵۹.
 آینه تمام نمای خداوندند: ۱۱۲.
 مظهر قدرت پروردگارند: ۱۸.
 مظاهر توحیدند: ۳۵۵.
 جانشینان خداوند بر خلایق می‌باشند: ۱۸، ۱۲۲.
 برگزیدگان الهی از میان مخلوقاتند: ۱۰۶، ۳۵۵، ۶۷۷.
 خالص و برگزیده خداوندند: ۳۶۵، ۶۹۹.
 وجه خدا در روی زمین‌اند: ۳۶۹، ۶۷۷، ۶۹۷، ۷۱۶.
 جنب خداوندند: ۳۶۵، ۶۹۹، ۱۰۰۵.
 دیدگان بینای پروردگارند: ۱۸، ۱۲۲، ۳۶۹، ۶۸۶، ۶۹۶، ۶۹۷، ۱۰۰۵.
 زبان گویای پروردگارند: ۱۸، ۱۲۲، ۳۶۹، ۶۹۶، ۱۰۰۵.
 گوش شنوای پروردگارند: ۶۹۶.
 دست گسترده پروردگار به رأفتند: ۳۶۹.
 دلهای ایشان ظرف مشیت پروردگار است: ۱۸۹.
 اراده ایشان همان اراده پروردگار است: ۳۵۵.
 آنچه را بخواند خدا خواسته است: ۱۱۲، ۳۵۵.
 جایگاه نور و تجلی گاه آثار الهی هستند: ۲۹۲، ۶۰۵.
 اسماء نیکوی پروردگارند: ۷۱۷، ۳۶۹.
 نشانه‌های خدا و دلایل محکم او هستند: ۱۱۲.
 خزانه دار علم خداوند هستند: ۱۰۶.



- ۳۶۹، ۶۰۵، ۶۹۵، ۶۹۸.
 حجت بزرگ الهی می‌باشند: ۱۰۶، ۳۵۵.
 ۶۸۶، ۶۹۷، ۶۹۹، ۱۰۰۵.
 امامتدار الهی و امین او هستند: ۱۱۲، ۳۶۵،
 ۳۶۹، ۶۷۳، ۶۷۷، ۶۹۶، ۶۹۹، ۱۰۶۸.
 پرده داران و حاجبان غیب الهی اند: ۶۷۷.
 کلمه اعلای حق تعالی هستند: ۶۷۳، ۶۷۷.
 دری هستند برای رسیدن به ساحت قدس
 ربوبی: ۳۱، ۱۰۶، ۶۸۶، ۶۹۷، ۱۰۰۵.
 ریسمان محکم پروردگارانند: ۱۰۶، ۱۰۵۴.
 بهترین وسیله‌اند بسوی خدا: ۶۷۷، ۷۲۲.
 وسیله ارتباط خدا با مخلوقات می‌باشند: ۳۶۵.
 دعوت کنندگان بسوی خداوندند: ۶۷۳.
 تلاوت کنندگان کتاب خداوندند: ۱۲۱.
 مجریان دستورات پروردگارانند: ۶۷۳.
 به فرمان او عمل می‌کنند: ۱۱۲.
 بندگان گرامی خداوندند: ۱۱۲.
 سرپرستی امور مملکت را به آنها واگذار
 نموده: ۱۲۸، ۳۵۵، ۶۷۳، ۶۸۶، ۱۰۰۵.
 زمین به فرمان آنها است: ۱۰۰۵.
 باد مسخر ایشان است: ۱۰۰۵.
 والیان امر خدا در میان بندگانند: ۶۹۷.
 بواسطه ایشان خدا خود را به بندگان
 شناسانده: ۱۸.
 اگر نبودند خداوند شناخته نمی‌شد: ۱۸، ۶۹۸.
 بواسطه ایشان یسا به وجود ایشان خدا
 پرستش می‌شود: ۶۹۸.
 اگر نبودند خدا پرستش نمی‌شد: ۳۶۹.
- بواسطه آنها حکم و قضای الهی در میان
 مردم اجرا می‌شود: ۶۹۶.
 بواسطه آنها مرده زنده، و زنده می‌میرد: ۶۹۶.
 بواسطه آنها محو و اثبات می‌شود: ۶۲۳.
 بواسطه آنها از سقوط آسمان بر زمین
 جلوگیری می‌شود: ۳۸.
 بواسطه ایشان عذاب از اهل زمین دفع
 می‌گردد: ۳۸، ۶۹۹.
 بواسطه ایشان کشتی نوح از غرق شدن
 نجات یافت: ۳۳.
 بواسطه ایشان رحمت الهی نازل می‌گردد:
 ۶۹۶، ۶۹۹.
 بواسطه ایشان باران از آسمان می‌بارد: ۳۸،
 ۳۶۹، ۶۹۹، ۱۰۶۸.
 بواسطه ایشان روئیدنی‌ها از زمین
 می‌رویند: ۳۸، ۳۶۹.
 بواسطه ایشان درختان میوه می‌دهند: ۳۶۹.
 بواسطه ایشان به بندگان پاداش داد،
 می‌شود: ۱۱۲.
 بواسطه ایشان خدا گناهان را می‌بخشد: ۶۹۶.
 بواسطه ایشان خدا بندگان را عذاب
 می‌کند: ۱۱۲.
 به وسیله ایشان مردم آزمایش می‌شوند: ۶۹۶.
 بواسطه بندگی آنها مردم شایسته نظر لطف
 الهی می‌شوند: ۷۰۱.
 بواسطه آنها دعاستجاب می‌شود: ۵، ۷۳۲.
 بواسطه ایشان توبه آدم پذیرفته شد: ۳۶۹.
 فرشتگان بسوی آنها فرود می‌آیند: ۶۷۳.



- روح الامین بر آنها نازل می شود: ۶۷۳.
 خانه ایشان محل فرود آمدن جبرئیل است: ۶۹۵.
 خانه های ایشان محل عروج فرشتگان است: ۲۱۲.
 سقف خانه های ایشان عرش الهی است: ۲۱۲.
 محل رفت و آمد فرشتگانند: ۱۰۶، ۳۶۵، ۶۹۹، ۶۷۳، ۳۶۹.
 جایگاه رسانند: ۱۰۶، ۳۶۹، ۶۷۳، ۶۹۹، ۶۷۳.
 میراث انبیاء نزد آنها ودیعه نهاده شده: ۶۹۹، ۳۶۵.
 معدن نبوتند: ۶۹۹.
 درخت پر بار نبوتند: ۱۰۶.
 درختی هستند که ریشه اش رسول خدا است: ۶۷۳.
 احیاگر سنت و روش پیامبرند: ۱۲۱.
 برپادارندگان دین پیامبرند: ۱۲۱.
 جنگ با ایشان جنگ با پیامبر است: ۴.
 اطاعت ایشان اطاعت پیامبر است: ۱۲۱.
 نافرمانی ایشان نافرمانی پیامبر است: ۱۲۱.
 اصل و اساس دینند: ۳۶۵.
 پیشوایان دینند: ۶۹۹.
 پیشوایان هدایتند: ۶۷۳.
 راه هدایتند برای طالبان هدایت: ۶۹۹.
 چراغ نورانی هستند برای جویندگان نور: ۶۹۹، ۵۰۵.
 چراغ های روشن در تاریکی ها هستند: ۶۷۳، ۳۶۵.
 پرچمهای برافراشته برای اهل دنیا هستند: ۳۶۵، ۶۹۹.
 رهبر مردمان روسفیدند: ۳۶۵، ۶۹۹.
 دستاویز محکم برای اهل هدایتند: ۳۶۹.
 راهنمایان بسوی بهشتند: ۳۶۵، ۶۹۹.
 بهشت به وجود ایشان زینت داده شده: ۶۰۵، ۲۶.
 نور خدا در دل های مؤمنانند: ۶۷۳.
 دریای گوارا برای تشنگان می باشند: ۶۷۳.
 کلمه تقوا و داعیان بسوی تقوا هستند: ۶۷۳.
 شیران بیشه شجاعت و ابرهای رحمت و سخاوتمند: ۴۹۹.
 رحمت پروردگارانند که بر بندگان نازل شده اند: ۳۶۵.
 پناه کسانی هستند که به آنها پناهنده شوند: ۵۰۵.
 صندوق وحی اند: ۶۹۷.
 معادن وحی اند: ۶۹۵.
 خزانه داران وحی اند: ۶۷۷.
 ترجمان وحی اند: ۶۹۹.
 معدن علم و دانش اند: ۶۷۳.
 کانون حکمتند: ۳۶۹.
 گنجینه حکمتند: ۶۰۵.
 معدن حکمتند: ۶۷۷.
 چراغهای حکمتند: ۶۷۷.
 صاحبان تقوا و عقل و خرد و نور و روشنائی اند: ۶۷۳.
 گواهان بر مردمندها: ۱۸، ۶۷۳.
 ساخته و پرداخته پروردگارانند: ۷۱۴.



مردم ساخته و پرداخته ایشان می‌باشند: ۷۱۴.

کسی که به ایشان ایمان آورد به خدا ایمان آورده: ۶۷۷.

کسی که ایشان را رد کند خدا را رد کرده است: ۶۷۷.

کسی که در مورد آنها تردید کند به خدا تردید نموده: ۶۷۷.

کسی که از آنها اطاعت کند از خدا اطاعت کرده: ۶۷۷.

کسی که از آنها روی گرداند از خدا روی گردان شده: ۶۷۷.

کسی که منکر حق ایشان باشد منکر حق خداوند است: ۶۷۳.

کسی که به پیمان آنها وفا کند به پیمان خدا وفا نموده: ۶۷۳.

کسی که از آنها پیروی کند به هدف می‌رسد: ۶۷۳.

کسی که از آنها پیروی کند نجات می‌یابد: ۶۹۵، ۶۹۹، ۱۰۶۸.

کسی که از ایشان جدا شود هلاک و نابود می‌گردد: ۱۰۶۸.

کسی که از آنها تخلف و سرپیچی کند به هلاکت می‌رسد: ۶۹۵.

کسی که از ایشان تخلف ورزد گمراه می‌گردد: ۶۹۹.

کسی که از ایشان تخلف نماید به سوی آتش رهسپار می‌گردد: ۱۰۵۴.

کسی که از آنها روی گرداند گمراه است: ۶۷۳.

کسی که از ایشان فاصله بگیرد از دین فاصله گرفته: ۱۰۷۲.

کسی که در حق ایشان کوتاهی کند بدبخت است: ۶۷۳.

کسی که ایشان را در باطن تکذیب و در ظاهر تصدیق کند بدبخت‌ترین اشخاص است: ۱۰۷۲.

کسی که زیر لوای ایشان وارد شود راهش به سوی بهشت است: ۱۰۵۴.

کسی که به دامن ایشان چنگ بزند به آنها ملحق می‌شود: ۶۷۳.

کسی که به دامن ایشان چنگ بزند اهل نجات است: ۳۶۵.

کسی که به آنها پناه ببرد ایمن است: ۶۷۳.

کسی که بشناسد و راه را از ایشان بگیرد از آنها است: ۱۳۸.

کسی که غیر راه ایشان را بپیماید غرق می‌شود: ۷۰۸.

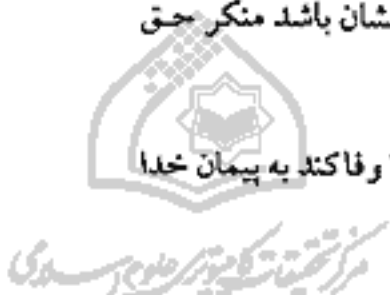
کسی که معرفت به ایشان و حقوق ایشان داشته باشد و فرمانبرداری کند با آنها است: ۳۶۵.

کسی که آنها را انکار کند خدا را انکار کرده: ۱۱۴۱.

کسی که منکر ایشان یا ولایت ایشان باشد فاسق و فاجر است: ۱۶۳.

فقر و ناداری با آنها از ثروت با غیر آنها بهتر است: ۵۰۵.

کشته شدن با آنها از زندگی با دشمنان آنها



- بهر است: ۵۰۵.
- حقیقت و روح نماز و روزه و حج و کعبه و قبله آنها می‌باشند: ۴۱۳.
- یاد ایشان عبادت است: ۳۸.
- یاد ایشان شفای دردها و مرضی‌ها است: ۲۱۹، ۱۱۶.
- با هر مرد و زن با ایمان می‌باشند: ۱۱۴.
- بخاطر حزن و اندوه اهل ایمان محزون می‌گردند: ۱۱۴.
- بخاطر بیماری اهل ایمان بیمار می‌شوند: ۱۱۴.
- حسابرسی شیعیان در قیامت بعهده ایشان است: ۷۸۲.
- به حساب مردم آنها رسیدگی می‌کنند: ۱۹۱.
- اهل بهشت را آنها وارد بهشت می‌کنند: ۱۹۱.
- اهل دوزخ را آنها وارد دوزخ می‌کنند: ۱۹۱.
- شناخت اهل بیت علیهم‌السلام:**
- کسی که آنها را بشناسد خدا را شناخته است: ۱۱۴۱، ۶۶۷.
- هیچ عملی جز با معرفت آنها پذیرفته نمی‌شود: ۳۶۹، ۶۹۰، ۷۱۷.
- کسی که آنها را شناخت گرچه در بستر بمیرد شهید از دنیا رفته است: ۶۰۹.
- کسی که آنها را شناخت بسوی بهشت در حرکت است: ۷۱۶.
- شناخت ایشان باعث رهائی از آتش است: ۶۶۶.
- دوستی اهل بیت علیهم‌السلام:**
- اساس اسلام است: ۳۷، ۷۱۰.
- صراط مستقیم است: ۳۲.
- باعث حیات جاویدان است: ۴۱۰.
- برترین عبادت است: ۷۰۹.
- باعث خشنودی پروردگار است: ۲۱۹، ۱۱۶.
- شرط توحید و اخلاص است: ۱.
- باعث آموزش است: ۶۶۸.
- خوبی‌ها را چند برابر و گناهان را می‌پوشاند: ۶۷۰.
- گناهان را مانند برگ درختان می‌ریزد: ۴۰۶.
- نظم و سامان به امور می‌دهد: ۳۶۸.
- در هفت موضع هولناک نافع و سودمند است: ۱۳.
- باعث ثابت ماندن و نلغزیدن بر صراط است: ۱۲، ۲۳.
- گذرنامه عبور از صراط است: ۶۶۶.
- کمترین مرتبه آن باعث وارد شدن در بهشت است: ۷۰۸.
- در قلب هر کس باشد جایگاه او بهشت است: ۶۵۳.
- کسی که اهل بیت علیهم‌السلام را دوست بدارد:**
- از نور ایشان آفریده شده: ۴۴.
- از محلی پاک دنیا آمده: ۳۱.
- خدا را دوست داشته است: ۹۰۰.
- خدا او را دوست دارد: ۳۱.
- پیامبر او را دوست دارد: ۱۲۱.
- فرشتگان برای او استغفار می‌کنند: ۴۰۰.
- آنچه پدیده به بندگان دارد خدا از دوش او بردارد: ۶۷۰.
- باید او را دوست داشت گرچه آلوده و

گنهکار باشد: ۴۰۴، ۴۴۱.

باید او را درست داشته باشی گرچه خود فاسق باشی: ۴۴۱.

مصافحه کردن با او باعث آمرزش گناهان است: ۶۷۲.

هرگز خوار و ذلیل نمی‌شود: ۸۳۱.

منتظر رحمت پروردگار است: ۱۱۹.

برای او فوج‌هایی از رحمت الهی است: ۷۰۸.

با اهل بیت علیهم‌السلام است: ۳۹۳.

در مراتب عالی بهشت با آنها است: ۵۰۵.

در بهشت با ایشان ساکن گردد: ۷۰۴.

ولایت اهل بیت علیهم‌السلام:

ولایت پروردگار است: ۳۸۴.

هیچ پیامبری جز با اقرار به آن برانگیخته نشد: ۳۸۴.

بعضی از انبیا به خاطر کوتاهی در آن دچار گرفتاری شدند: ۳۴۴.

فرشتگان بسوسیلۀ آن به خدا تقرب می‌جویند: ۴۰۰.

خدا در کتابش آن را واجب شمرده: ۶۷۳، ۱۱۵.
کسی مؤمن نیست مگر آن را تصدیق نموده باشد: ۱۱۴۱.

با دنیا و آنچه در دنیا است مقایسه نکرده: ۴۰۱.
برای شیعیان حافظ و نگهدار و باعث ایمنی آنهاست: ۴۸۴.

باعث ایمنی از عذاب است: ۶۶۶.

باعث قبولی نماز و اعمال است: ۳۴۸.

مراد از هدایت در «ثم اهتدی» است: ۳۶۴.
مقصود از خیرات در «فاستبقوا

الخیرات» است: ۶۲۲.

تجدید عهد با ولایت باعث رام شدن اسب چموش گردید: ۴۴۲.

تجدید عهد با ولایت باعث راحتی از سختی‌های مرگ است: ۴۳۹.

کسی که ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را دارد:

ولایت خدا را دارا است: ۶۶۹.

خداوند به او نظر می‌کند و او به خدا نظر دارد: ۷۰۵.

خدا او را از تاریکی گناه به روشنائی توبه خارج می‌کند: ۴۰۳.

خدا دل او را پاک گردانیده است: ۷۰۱.

کسی که ولایت امام جعفر را بپذیرد دین ندارد: ۴۰۳.

کسی که با اهل بیت علیهم‌السلام دشمنی کند: فرشتگان او را لعنت کنند: ۴۰۰.

با خدا دشمنی کرده است: ۹۰۰.

خدا بر او خشمگین است: ۱۱۹.

منافق و بدبخت است: ۳۶.

باید با او دشمنی کرد اگر چه اهل نماز و روزه باشد: ۴۰۴.

کسی که دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام را لعنت نکند فرشتگان او را لعنت کنند: ۵۰۳.

بر لبۀ پر تگاه هلاکت و آتش است: ۱۱۹.

خدا او را با عذابی سخت بسوزاند: ۶۷۹.

شفاعت هیچکس در مورد ناصبی پذیرفته نمی‌شود: ۴۰۴.

ویژگی‌های امامان علیهم‌السلام

ادرار و مدفوعش را زمین فوراً می‌بلعد و دیده نمی‌شود: ۶۸۲.

بوی بدن امام از مشک خوشبوتر است: ۶۸۲.
زره رسول خدا به اندازه اندام مبارک اوست: ۶۸۲.

نزد او اسلحه رسول خدا است: ۶۸۲.
گنجینه‌های زمین و کلیدهای آن در اختیار امام است: ۱۰۳۶.

نزد او صحیفه‌ای است که اسامی شیعیانش در آن است: ۶۸۲.

نزد او صحیفه‌ای است که اسامی دشمنانش در آن ثبت است: ۶۸۲.

جعفر احمر و جعفر ابیض نزد امام است: ۶۸۹.
جعفر اکبر و جعفر اصغر که در آن تمام علوم است نزد او است: ۶۸۲.

نزد او کتاب جعفر است که در آن تمام رویدادها است: ۵۸۷، ۶۸۹.

نزد او جسامه است که در آن تمام نیازمندیهای مردم است: ۶۸۲، ۶۸۹.

مصحف فاطمه علیها‌السلام نزد او است: ۶۸۲، ۶۸۹.
هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد اوست: ۴۸۵.

چگونگی علم و دانش ایشان: ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۱.
علم و دانشی که در آن هیچگونه اختلافی نیست نزد امام است: ۱۰۱۲.

علم امام بخشش الهی و موهبت پروردگار است: ۴۲۶.

علم یکی از کمترین مقامات ایشان نزد پروردگار است: ۳۷۹، ۶۸۴، ۶۸۷.

کیفیت آفرینش امام و انعقاد نطفه او: ۶۷۸.
امام در رحم مادر صدامی شنود: ۶۷۸، ۶۸۰.
امام در رحم مادر محرف می‌زند و قرآن می‌خواند: ۱۱۵۱.

پاک و ختنه شده به دنیا می‌آید: ۶۸۲.
هنگام ولادت دستها را بر زمین می‌نهد و سر بسوی آسمان بلند می‌کند: ۶۷۹.
دو کف دست بر زمین می‌گذارد و شهادتین می‌گوید: ۶۸۲.

هنگام ولادت در استوانه از نور اعمال بندگان را می‌بیند: ۶۷۸.

هنگام ولادت حکمت به او عطا می‌شود: ۶۸۰.
هنگام ولادت لباس هیبت بر اندامش پوشیده می‌شود: ۶۸۰.

رشد ایشان پیش از سایرین است: ۱۱۵۱.
در شیرخوارگی فرشتگان تحت فرمان آنها هستند: ۱۱۵۱.

کمی سن ضرری به امامت امام نمی‌زند: ۶۸۱.
سایه ندارد: ۶۸۲.

محتلم نمی‌شود: ۶۸۲.
همگی پاک و معصومند: ۱۱۲.

از پشت سر می‌بیند همانطور که از پیش رو مشاهده می‌کند: ۶۸۲.

چشمش بخواب می‌رود ولی قلبش بیدار است: ۶۸۲.

حال امام علیهم‌السلام در خواب و بیداری یکسان است: ۱۱۴۲.

امام زبان پرندگان و هر صاحب روحی را می‌داند: ۱۰۶۰.

چون حجت خدا بر مردم است امور مردم از او پنهان نمی‌ماند: ۶۹۱.

کسی نزد او حاضر باشد یا غایب برایش فرق نمی‌کند: ۶۹۳.

امام بین مشرق و مغرب را پر کرده است: ۳۹۲. بر همه اطراف دنیا احاطه دارد و می‌تواند در آن تصرف کند: ۳۸۰.

دنیا برای امام مانند قطعه گردویی ظاهر و نمایان است: ۴۲۴.

چیزی بر امام پوشیده نیست: ۱۰۶۰.

آنچه بین مشرق و مغرب باشد امام می‌بیند: ۳۸۱، ۶۸۵.

امام علیه السلام می‌بیند آنچه را که مردم نمی‌بینند: ۶۸۵.

می‌شنوند آنچه را که مردم نمی‌شنوند: ۶۸۵. صدای فرشتگان را می‌شنود: ۶۸۲.

برای امام با مردم گوش شنوا و چشمان بینا است: ۱۰۰۹.

هیچ یک از اعمال مردم از امام پنهان نیست: ۱۰۰۹.

اعمال مردم هر روز بر امام عرضه می‌شود: ۱۰۹۵.

اعمال شیعه صبح و شام بر امام عرضه می‌شود: ۴۴۳.

فرشتگان به منازل ایشان فرود می‌آیند: ۶۸۵. از اخباری که اتفاق نیفتاده فرشتگان آنها را

آگاه می‌سازند: ۶۸۵.

می‌تواند در یک صبحگاهان مسیر یک

سال خورشید را طی کند: ۶۸۳.

مسافت یک سال خورشید را در یک ساعت می‌پیماید: ۳۸۶.

آشیانه برای اراده پروردگار است: ۶۸۷.

قلب امام جایگاه اراده پروردگار است: ۴۸۰.

امام جز آنچه را که خداوند بخواهد نمی‌خواهد: ۳۷۹، ۴۸۰، ۶۸۷.

آنچه بخواهد به اذن الهی انجام می‌دهد: ۳۵۵.

امام در امور مهم خود جز به خدا پناهنده نمی‌شود: ۴۹۶.

هرگاه از خدا درخواستی کند اجابت می‌گردد: ۴۹۶.

دعای او مستجاب است و رد نمی‌شود: ۶۸۲.

داناترین، حکیمترین، پرهیزگارترین، بردبارترین، شجاعترین، سخاوتمندترین و عابدترین مردم است: ۶۸۲.

در مقابل پروردگار از همه متواضع‌تر است: ۶۸۲.

از همه مردم به آنچه امر می‌کند عمل کننده‌تر است: ۶۸۲.

از همه مردم به آنچه نهی می‌کند اجتناب کننده‌تر است: ۶۸۲.

نسبت به مردم از پدر و مادر دلسوزتر و مهربان‌تر است: ۶۸۲.

امام شیعیان خود را می‌شناسد: ۱۰۰۴.

با شادی شیعیانش شاد و با حزن ایشان محزون است: ۶۹۳.

به دعای شیعیانش آمین می‌گوید: ۶۹۳.

در مراسم دفن شیعه شرکت می‌کند: ۴۲۷.



خداوند شفاعت ذریه پیامبر را در قیامت بپذیرد: ۶۳۸.

حضرت حمزه و جعفر دو شاهدند برای تبلیغ و ارشاد انبیاء: ۱۳۷.

رحمت و برکات خداوند، پیامبر ﷺ و ذریه آن حضرت اند: ۷۹۸.

صلوات بر ذریه پیامبر ﷺ: ۷۹۵.

آل محمد ﷺ ذریه و فرزندان ایشان می باشند: ۶۳۵.

سادات را بخاطر انتساب ایشان باید گرامی داشت: ۵۰۲، ۷۹۰.

فرزندان شایسته پیامبر را بخاطر خدا، و فرزندان ناشایسته را بخاطر پیامبر باید گرامی داشت: ۸۰۹.

گرامی داشتن فرزندان پیامبر گرامی داشتن پیامبر است: ۷۹۳.

خوش رفتاری با فرزندان پیامبر ﷺ باعث خشودی پیامبر است: ۶۴۹.

خدمت کردن به ذریه پیامبر باعث پیدا کردن حقی بر آن حضرت می شود: ۸۰۷.

هر کس می خواهد خدا حوائج او را بر آورد باید به آل محمد ﷺ احسان کند: ۶۴۲.

کسی که احسانی به یکی از سادات کند پیامبر اکرم در قیامت به او پاداش دهد: ۶۴۱، ۶۴۶، ۸۰۰.

کسی که پیامبر یا یکی از ذریه او را زیارت کند آن حضرت او را در قیامت از رحمت ها نجات دهد: ۸۰۶.

بر جان مردم از خودشان سزاوارتر است: ۶۸۲

زمین هیچگاه از وجود ایشان خالی نیست: ۱۱۵۸.

همگی از نسل امام حسین ﷺ هستند: ۱۱۶۱.

عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل است: ۳۶.

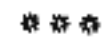
عدد ایشان به عدد ماه ها است: ۳۸.

غائب ایشان در حقیقت غائب نیست: ۱۱۲.

مردۀ ایشان در حقیقت نمرده است: ۱۱۲.

خداوند بین هر پیامبری و جانشین او پس از مرگ اجتماع حاصل می کند: ۷۰۳.

جز کافر منکر کسی ادعای منصب امام را ندارد: ۷۱۴.



فضیلت سادات

خویشاوندی با پیامبر افتخار است و سود می بخشد: ۶۴۴.

حضرت زهرا ﷺ در ضمن وصیت به فرزندان تا قیامت سلام رسانده است: ۶۳۴.

خدا آتش را بر ذریه فاطمه ﷺ حرام نموده است: ۶۳۹.

هیچ کدام از فرزندان فاطمه ﷺ از دنیا نمی رود تا به امامت ائمه ﷺ اقرار کند: ۶۴۰.

هیچ کدام از فرزندان ائمه ﷺ نمی میرد مگر اینکه سعادت او را دریابد: ۶۴۸.

ذریه پیامبر وقتی وارد محشر شوند صحنه قیامت را روشن سازند: ۶۳۸.

ذریه پیامبر همگی وارد بهشت خواهند شد: ۶۳۹.

کسی که یکی از فرزندان پیامبر را زیارت کند گویا آن حضرت را زیارت کرده و آمرزیده است: ۸۰۶.

کسی که ذریه امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام را زیارت کند گویا ایشان را زیارت کرده: ۸۰۴، ۸۹۹.

دوستی فرزندان پیامبر سرانجامش بهشت است: ۸۱۵.

دوستی ذریه حضرت علی و حضرت فاطمه علیها‌السلام سرانجامش بهشت است: ۸۱۱.

هر که امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام و فرزندان ایشان را دوست بدارد آتش جهنم او را نسوزاند: ۹۱۶.

خداوند حضرت علی علیه‌السلام و ذریه آن حضرت را آمرزیده است: ۸۰۲.

نگاه کردن به ذریه پیامبر عبادت است: ۶۳۶.
نگاه کردن به ذریه پیامبر مادامی که از مسیر آن حضرت جدا نشده‌اند عبادت است: ۸۹۶.

نظر کردن به یکی از فرزندان امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام صد حسنه دارد: ۷۹۷.

کسی که با فرزندان شایسته پیامبر طعام بخورد بدنش بر آتش نسوزد: ۸۰۸.
عیادت از بنی هاشم واجب و زیارت آنها سنت است: ۸۰۵.

از جا برنخاستن برای فرزندان پیامبر جفا به پیامبر است: ۷۹۱.

کسی که به احترام فرزندان پیامبر بطور کامل پیاختیزد به بلائی که دواندارد گرفتار شود: ۷۹۱.

تنها به احترام فرزندان پیامبر علیهم‌السلام باید به پا خاست: ۷۹۰.

فرزندان پیامبر برای کسی سزاوار نیست پیاختیزند: ۷۹۲.

صاحب منزل سزاواتر به صدر مجلس است مگر یکی از بنی هاشم وارد شود: ۷۹۹.

قضه مردی که به سادات و علویون جنس می‌داد و به حساب حضرت علی علیه‌السلام می‌نوشت: ۶۵۱، ۸۳۴.

قصه کسی که نسبت به خاندان حضرت رسول ایثار کرد و آنها را بر خاندان خود مقدم داشت: ۱۸۷.

قصه عبد الله بن مبارک که حج رفت و به علویه‌ای ثروت خود را بخشید: ۶۴۷.

قصه آهنگری که آهن را با دست از کوره آتش بیرون می‌آورد: ۸۰۳.

قصه زن علویه و مرد مجوسی که او و دخترش را پناه داد: ۶۵۰.

در آنچه مربوط به خاندان رسالت و بین آنها است نباید دخالت کرد: ۶۴۸، ۸۱۰.

بغض و کینه بنی هاشم علامت نفاق است: ۸۱۴.
بغض و کینه فرزندان پیامبر سرانجامش آتش است: ۸۱۵.

اهانت به فرزندان پیامبر اهانت به پیامبر بحساب می‌آید: ۷۹۳.

کسی که ذریه پیامبر علیهم‌السلام را آزار دهد آن حضرت او را شفاعت نمی‌کند: ۶۴۳، ۸۱۷.

اوصاف و فضائل شیعیان

اوصاف شیعیان:

- به خدا ایمان دارند و او را به صفاتی که خودش فرموده توصیف می‌کنند: ۴۹۸.
- ایمانی همراه با یقین دارند: ۶۵۹.
- باور آنها به بهشت و دوزخ مانند کسی است که آن را لمس می‌کند: ۶۵۹.
- در برابر عظمت الهی خضوع و فروتنی دارند: ۶۵۹.
- خداشناس هستند و به دستورات او عمل می‌کنند: ۶۵۹.
- خدا در نظر ایشان بزرگ و غیر او همه ناچیزند: ۶۵۹.
- عظمت الهی و سلطنت او آنها را واله و حیران نموده است: ۶۵۹.
- محبت الهی دلهایشان را آشفته و پریشان ساخته است: ۶۵۹.
- خوف الهی در چهره‌های آنها آشکار است: ۶۵۸.
- به مقدرات الهی راضی هستند: ۶۵۹.
- جائیکه خدا امر فرموده خالی از وجود ایشان نیست: ۴۹۸.
- در جساتیکه خدا نهی فرموده دیده نمی‌شوند: ۴۹۸.
- بندگان حقیقی خداوند و دوستداران او هستند: ۱۰۷۱.
- راهبان شب و شیران روزند: ۶۵۸، ۶۵۹.
- شب به عبادت خدا و تلاوت قرآن و تدبیر مشغولند: ۶۵۹.

- همواره ملازم قرآن می‌باشند: ۶۵۸.
- دردهای خود را با دواهای قرآن درمان می‌کنند: ۶۵۹.
- ذکر خدا فراوان می‌گویند: ۶۵۹.
- همواره به یاد پروردگارند: ۶۵۹.
- مرگ را از یاد نمی‌برند: ۶۵۹.
- باکی ندارند مرگ سراغ آنها آید یا آنها سراغ مرگ روند: ۶۵۹.
- دوست دارند زودتر به دیار محبوب بشتابند: ۶۵۹.
- میل و رغبت آنها در چیزی است که جاودان است: ۶۵۹.
- نسبت به چیزی که زودگذر است بی‌اعتنا هستند: ۶۵۹.
- در مقابل جسلوه‌های فریبنده دنیا روی خوش نشان نمی‌دهند: ۶۵۹.
- خواسته‌های دنیوی آنها کم و اندک است: ۶۵۹.
- پر طمع نیستند: ۶۵۹.
- مانند کلاغ طمع نمی‌ورزند: ۶۵۸.
- در تحصیل معاش معتدل رفتار می‌کنند: ۶۵۹.
- در هنگام ثروت میانه روی را از دست نمی‌دهند: ۶۵۹.
- لباس اقتصاد و میانه روی به تن نموده‌اند: ۶۵۹.
- نفس خود را به قناعت واداشته‌اند: ۶۵۹.
- به مقدرات الهی قانع هستند: ۶۵۹.
- از کسی چیزی درخواست نمی‌کنند: ۶۵۸.
- در هنگام رفاه شکرگزارند: ۶۵۹.
- در مشکلات وقار و آرامش دارند: ۶۵۹.



- در بلاها صبور و شکیبایند: ۶۵۹.
- حال آنها در هنگام بلا مانند وقتی است که در رفاه باشند: ۶۵۹.
- همچون سگان زوزه نمی‌کشند: ۶۵۸.
- عفت نفس دارند: ۶۵۹.
- عقیق و پاکدامنند: ۶۵۸.
- در هنگام فسق خود را بی‌نیاز نشان می‌دهند: ۶۵۹.
- در تحصیل علم حریصند: ۶۵۹.
- از جهل و نادانی دوری می‌کنند: ۶۵۹.
- علم خود را با بردباری زینت می‌دهند: ۶۵۹.
- عمل خود را بر مبنای علم انجام می‌دهند: ۶۵۹.
- کاری از روی ریا انجام نمی‌دهند: ۶۵۹.
- هرگز به کسارهای نیک اندک راضی نمی‌شوند: ۶۵۹.
- کارهای زیاد خود را بسیار نمی‌شمارند: ۶۵۹.
- در هر حال خود را در پیشگاه الهی مقصّر می‌دانند: ۶۵۹.
- از کسالت و تنبلی دوری می‌کنند: ۶۵۹.
- از فرصت‌ها برای کارهای شایسته استفاده می‌کنند: ۶۵۹.
- در امور دینی بسیار قوی و توانا هستند: ۶۵۹.
- در طریق هدایت پرشور و بانشاطند: ۶۵۹.
- در انجام خوبی‌ها تأخیر نمی‌اندازند: ۶۵۹.
- در فرمانبرداری از دستورات الهی کوشا هستند: ۶۵۹.
- به خوبی‌ها دستور می‌دهند و خود عمل می‌کنند: ۶۵۹.
- از بدی‌ها نهي می‌کنند و خود اجتناب می‌نمایند: ۶۵۹.
- خسوسته‌های نفسانی را برآورده نمی‌سازند: ۶۵۹.
- تمايلات نفسانی را کنترل می‌کنند: ۶۵۹.
- خواهشهای نفسانی بر آنها چیره نگشته‌اند: ۶۵۹.
- به ناپاکی‌ها رغبتی نشان نمی‌دهند: ۶۵۹.
- از حرام چشم پوشیده‌اند: ۶۵۹.
- گوش خود را وقف شنیدن علوم دینی و مطالب مفید نموده‌اند: ۶۵۹.
- نفس خود را به عیب و نقصان متهم می‌سازند: ۶۵۹.
- در مقابل مدح دیگران ترسناکند: ۶۵۹.
- در جمعی که حضور داشته باشند ناشناخته‌اند: ۶۵۸.
- اگر در جمع نباشند کسی سراغ آنها را نمی‌گیرد: ۶۵۸.
- با مردم از روی بصیرت و آگاهی معاشرت می‌کنند: ۶۵۹.
- مؤمنان را احترام می‌کنند: ۶۵۸.
- از فاسقان دوری می‌گزینند: ۶۵۸.
- پیمان بسته‌اند با دشمنان خدا و رسول دشمنی کنند: ۳۱۰.
- برادران خود را بر خویشان ترجیح می‌دهند: ۴۹۸.
- حقوق برادران دینی را رعایت می‌کنند: ۴۹۸.
- در راه حق از عطا و بخشش خودداری

- نمی‌کنند: ۶۵۹.
- مردم به خیر ایشان امیدوارند: ۶۵۹.
- خود را در زحمت می‌اندازند و مردم را زحمت نمی‌دهند: ۶۵۹.
- مردم از شر آنها در امان هستند: ۶۵۹، ۶۵۸.
- همسایه را آزار نمی‌دهند: ۶۵۹.
- گفتار آنها راست و درست است: ۶۵۹.
- فریب و نیرنگ در کار آنها نیست: ۶۵۹.
- بارنجدیدگان مهربان هستند: ۶۵۹.
- مصیبت دیده را سرزنش نمی‌کنند: ۶۵۹.
- تجاوز به حقوق دیگران نمی‌کنند: ۶۵۹.
- به دشمن خود ستم نمی‌کنند: ۶۵۹.
- دیگران را با القاب زشت صدا نمی‌زنند: ۶۵۹.
- حسد نمی‌ورزند: ۶۵۹.
- خشم خود را فرو می‌نشانند: ۶۵۹.
- تکبر در وجود آنها نیست: ۶۵۹.
- با فروتنی راه می‌روند و برخورد می‌کنند: ۶۵۹.
- امانت را به صاحبش رد می‌کنند: ۶۵۹.
- همه یکدل و متحدند: ۶۵۸.
- الگوی خوبی برای خیرخواهان آینده‌اند: ۶۵۹.
- اقتدا کننده به نیکوکاران گذشته‌اند: ۶۵۹.
- فضائل شیعیان:**
- شیعیان خوش طینت می‌باشند: ۳۸۵.
- از طینت اهل بیت علیهم‌السلام آفریده شده‌اند: ۱۰۷۱.
- طینت شیعه با طینت اهل بیت آمیخته شده است: ۶۷۵.
- شوق و اشتیاق آنها به اهل بیت بخاطر طینت آنها است: ۶۷۵.
- از فشرده شدن نور اهل بیت علیهم‌السلام آفریده شده‌اند: ۶۶۱، ۷۱۲.
- شیعه از اهل بیت و آل محمد بحساب می‌آید: ۴۰۵، ۶۵۵، ۶۷۵.
- در حقیقت شیعه خدا و پیرو دستورات او هستند: ۳۸۵.
- در عالم انوار با تسبیح اهل بیت تسبیح گفته‌اند: ۶۶۱.
- فرشتگان پس از تسبیح آنها تسبیح گفته‌اند: ۶۶۱، ۷۱۲.
- برگزیده الهی هستند: ۶۶۱.
- خدا آنها را پیش از آنکه در قالب جسم باشند برگزیده: ۷۱۲.
- در عالم ذر دعوت پروردگار را اجابت کردند: ۷۱۲.
- حلال زاده و پاکیزه و از پدر و مادر و پاک بدنیا می‌آیند: ۲۱۳، ۲۲۴.
- چراغ روشن در تاریکی‌ها هستند: ۱۵۵.
- در ظلمت و تاریکی آنها از روشنائی برخوردارند: ۶۶۷.
- شیعه با نور خدا می‌نگرد و در رحمت او غوطه‌ور است: ۱۰۷۱.
- گروین گروهی از شیعیان از پیشینیان هستند: ۳۹۱.
- دوستی و پیوند با شیعیان دوستی و پیوند با اهل بیت علیهم‌السلام است: ۱۰۷۱.
- دشمنی با شیعیان دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام است: ۱۰۷۱.



اهل بیت علیهم‌السلام به بیماری شیعیان بیمار می‌گردند: ۱۰۷۱.

با غم شیعیان دچار غم و با خشودی آنها خشود می‌گردند: ۱۰۷۱.

جز عقیده و مذهب شیعه نزد خدا پذیرفته نمی‌گردد: ۶۶۳.

فقط اعمال شیعیان پذیرفته می‌شود: ۳۹۹.

فقط خدا شیعیان را می‌آمزد: ۳۹۹.

پیش از آنکه مرتکب معصیت شوند خدا آنها را آمزیده: ۶۶۰.

پیش از آنکه طلب آموزش کنند خدا آنها را آمزیده: ۶۶۱، ۷۱۲.

با ابتلاء به بیماری یا آزار دیگران پاک و آمزیده می‌شوند: ۳۷۸.

خدا شیعیان و دوستان شیعیان و دوستان آنها را می‌آمزد: ۸۲۶.

فرشتگان برای آنها استغفار می‌کنند: ۱۰۴۹.

خدا گناهان آنها را به ثواب و حسنات تبدیل می‌کند: ۳۶۴، ۶۶۹.

از توبه محروم نمی‌گردند: ۱۶۲.

از دنیا خارج نمی‌شوند تا از گناه پاک گردند: ۱۶۳.

در فتنه‌ها ایمنند و از عاقبت الهی برخوردارند: ۱۶۷.

هنگام مرگ نعمتها و رحمتها و الطاف الهی را مشاهده می‌کنند: ۶۶۵.

هنگام مرگ پیامبر و امیرالمؤمنین را مشاهده می‌کنند: ۶۶۳.

عزرائیل به سفارش امام علیه‌السلام با آنها مدارا می‌کند: ۳۹۹، ۶۶۷.

قبض روح آنان آسان و راحت است: ۳۹۹.

شهید هستند گرچه در بستر بمیرند: ۶۱۰.

کفن و حنوط آنها را از بهشت می‌آورند: ۳۹۹.

قبر آنها وسعت داده می‌شود: ۳۹۹.

دری از درهای بهشت در قبر به روی آنها

گشوده می‌شود: ۳۹۹.

پس از مرگ با اهل بیت علیهم‌السلام دیدار می‌کنند: ۳۹۹.

با چهره‌های روشن و باطراوت از قبر

خارج می‌شوند: ۳۶۸، ۳۸۹.

جز شیعیان همگی با پای برهنه و بدنهای

عریان محشور می‌شوند: ۲۱۳.

همه را به نام مادرانشان بخوانند جز

شیعیان حضرت علی علیه‌السلام: ۲۱۳.

از ترس و وحشت قیامت ایمن می‌باشند: ۳۸۹.

همه غمناکند و ایشان هیچ غصه‌ای ندارند: ۳۶۸.

هنگام وحشت دیگران آنها آرامش دارند: ۶۶۷.

در حال هراس و خوف دیگران آنها ایمن

می‌باشند: ۶۶۷.

آرامش و اطمینان دارند و هیچگونه ترسی

ندارند: ۳۶۸.

دست ایشان به دامن اهل بیت است: ۴۱۰،

۶۵۸، ۸۳۵.

پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام باعث انس و آرامش

آنها هستند: ۶۶۵.

بر ناقه‌هایی از نور سوار شوند: ۶۶۴.

به راحتی از صراط عبور کنند: ۶۶۷.

- آنها هستند که رستگارانند: ۸۵۹.
- ائمه علیهم السلام به حساب ایشان رسیدگی می‌کنند: ۳۹۴، ۴۲۳، ۱۰۳۹، ۱۰۴۴، ۱۰۵۴.
- پیامبر و بقیه خمس طئبه هر یک نیمی از حسنات خود را به آنها می‌بخشند: ۱۷۲.
- چگونگی خلاص شدن از حقوق دیگران که شیعیان به عهده دارند: ۳۷۸.
- حقی که از مردم به عهده آنها است اهل بیت علیهم السلام آن را ادا کنند: ۱۰۳۹، ۱۰۵۴.
- بدهی و قرضی که از خود بجا گذارند اهل بیت علیهم السلام آن را ادا کنند: ۱۰۷۱.
- رحمت واسعة الهی یا شفاعت پیامبر را در پیش رو دارند: ۱۶۳.
- شفاعت امامان علیهم السلام در مورد شیعیان پذیرفته است: ۳۹۴.
- شیعیان با شفاعت امامان بدون حساب وارد بهشت می‌شوند: ۱۳۱، ۲۲۳، ۳۱۰، ۳۹۴.
- ائمه علیهم السلام با پای خود برای شفاعت آنها به درگاه الهی می‌روند: ۴۱۴.
- حتی یک نفر از شیعیان به جهنم نخواهند رفت: ۴۱۴، ۴۴۰.
- شیعه برای بهشت آفریده شده و به سوی آن رهسپار است: ۳۸۷.
- آنها با داشتن ولایت آزاد شده از آتشند: ۳۹۰.
- خدا سوگند یاد کرده حضرت علی علیه السلام و شیعیانش را عذاب نکند: ۸۴۶.
- خدا بهشت عدن را جز برای حضرت علی علیه السلام و شیعیانش نیافریده: ۲۲۸.
- ائمه علیهم السلام بهشت را برای شیعیان ضمانت کرده‌اند: ۳۸۵.
- جایگاه تمام شیعیان بهشت است: ۴۰۲.
- فرمانبردار و معصیت کار ایشان به بهشت می‌روند: ۱۷۲.
- حضرت علی علیه السلام شیعیانش را به سوی بهشت رهبری می‌کند: ۲۴۱، ۸۵۸.
- هشتاد سال پیش از دیگران به بهشت وارد می‌شوند: ۶۶۷.
- علیین جایگاه پیامبر و اهل بیت و شیعیان آنها است: ۱۶۷.
- قصرهای آنها در ردیف قصور اهل بیت است: ۱۶۷.
- شیعیان به دوزخیان نظر می‌کنند: ۸۸۷.
- دوزخیان از بهشتیان شیعه درخواست می‌کنند: ۸۸۷.
- مؤمنی که کمتر از همه شفاعت کند در مورد سی نفر است: ۳۵۷.
- یکی از آنان می‌تواند به اندازه دو قبله شفاعت کند: ۱۰۷۱.
- گروهی به دوستی شیعیان وارد بهشت می‌شوند: ۳۸۸.
- گروهی به دشمنی شیعیان وارد دوزخ می‌شوند: ۳۸۸.

منابع و مصادر کتاب

۱- إثبات الوصیة:

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی ، منشورات کتابفروشی بصیرتی - قم

۲- إثبات الهداة:

مرحوم شیخ حرّ عاملی ، منشورات مطبعة علمیه - قم

۳- الإثنا عشریة:

سید محمد حسینی عاملی ، منشورات کتابفروشی مصطفوی - قم

۴- الإحتجاج:

ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی ، منشورات نعمان - نجف

۵- الإحقاق:

قاضی سید نور الله حسینی مرعشی ، منشورات کتابخانه آقای مرعشی - قم

۶- الإختصاص:

مرحوم شیخ مفید ، مطبعة حیدرته - نجف

۷- الأربعین:

ابو الفوارس ، (مخطوط)

۸- الأربعین:

شیخ منتجب الدین علی بن عبیدالله رازی ، تحقیق مؤسسه الإمام المهدي علیه السلام - قم

۹- الإرشاد:

مرحوم شیخ مفید ، منشورات کتابفروشی بصیرتی - قم



١٠ - إرشاد القلوب:

شيخ حسن بن علي بن محمد ديلمى ، منشورات دار الأسوة - تهران

١١ - أسنى المطالب:

محمد بن سيد بيروتى ، منشورات كتابخانه عمومى امام اميرالمؤمنين عليه السلام - اصفهان

١٢ - أعلام الدين:

شيخ حسن بن علي بن محمد ديلمى ، منشورات مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم

١٣ - إعلام الورى بأعلام الهدى:

شيخ فضل بن حسن طبرسى ، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم

١٤ - الإقبال:

مرحوم سيد بن طاووس ، منشورات مؤسسة اعلمى - بيروت

١٥ - الأمالي:

سيد مرتضى علم الهدى ، منشورات دار احياء الكتب العربيه - بيروت

١٦ - الأمالي:

مرحوم شيخ صدوق ، تحقيق مؤسسة بعثت - قم

١٧ - الأمالي:

مرحوم شيخ طوسى ، تحقيق مؤسسة بعثت - قم

١٨ - الأمالي:

مرحوم شيخ مفيد ، منشورات مؤسسة نشر اسلامى - قم

١٩ - الأنوار البهية:

مرحوم شيخ عباس قمى ، منشورات مؤسسة نشر اسلامى - قم

٢٠ - الأنوار الخيمانية:

سيد نعمه الله جزائرى ، منشورات كتابفروشى بنى هاشمى - تبريز

٢١ - الأيقاظ من الهجعة:

مرحوم شيخ حرّ عاملى ، منشورات مطبعة علميه - قم

٢٢ - بحار الأنوار:

علامة مجلسى ، منشورات كتابفروشى اسلاميه - تهران

٢٣ - البرهان في تفسير القرآن:

سيد هاشم حسيني بحراني ، منشورات دارالكتب علميه - قم

۲۴- بشارة الإسلام:

سید مصطفی آل سید حیدر کاظمی، منشورات مکتبه حیدریه - نجف

۲۵- بشارة المصطفی:

شیخ ابو جعفر محمد بن علی طبری، منشورات مکتبه حیدریه - نجف

۲۶- بصائر الدرجات:

شیخ ابو جعفر محمد بن حسن صفار، منشورات کتابخانه آقای مرعشی - قم

۲۷- البلد الامین:

مرحوم شیخ کفعمی - تهران

۲۸- البیان والتبیین:

جاحظ، منشورات ارومیه - قم

۲۹- تاریخ ابن عساکر:

حافظ علی بن حسن معروف به ابن عساکر، منشورات دار التعارف - بیروت

۳۰- تاریخ بغداد:

احمد بن علی بغدادی، منشورات دار الفکر - بیروت

۳۱- تأویل الآيات الظاهرة:

سید شرف الدین علی حسینی، تحقیق مؤسسه الإمام المهدي علیه السلام - قم

۳۲- تبصرة الولي:

مرحوم سید هاشم بحرانی، تحقیق مؤسسه معارف اسلامیة - قم

۳۳- تحف العقول:

شیخ حسن بن علی حرّانی، منشورات دار الکتب الإسلامیة - تهران

۳۴- تذكرة الخواص:

سبط ابن جوزی، - نجف

۳۵- التفسیر:

منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، تحقیق مؤسسه الإمام المهدي علیه السلام - قم

۳۶- تفسیر الصافی:

مرحوم فیض کاشانی، منشورات مطبعة سعید - مشهد

۳۷- تفسیر العیاشی:

محمد بن مسعود معروف به عیاشی، کتابفروشی علمیه - تهران





٣٨- تفسير فرات:

شيخ ابوالقاسم فرات بن ابراهيم كوفي، منشورات مؤسسة طبع و نشر - تهران

٣٩- تفسير القمي:

شيخ علي بن ابراهيم بن هاشم قمي، منشورات مكتبة الهدى - النجف

٤٠- التمهيص:

شيخ محمد بن همام اسكافي، تحقيق مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام - قم

٤١- تنبيه الخواطر:

وزام بن ابي فراس، منشورات مكتبة ققيه - قم

٤٢- التوحيد:

مرحوم شيخ صدوق، مؤسسة نشر اسلامي - قم

٤٣- تهذيب الأحكام:

مرحوم شيخ طوسي، منشورات دار الكتب اسلاميه

٤٤- الثاقب في المناقب:

محمد بن علي طوسي معروف به ابن حمزه، منشورات دار الزهراء - بيروت

٤٥- ثواب الأعمال:

مرحوم شيخ صدوق، مطبعة حيدرته - نجف

٤٦- جامع الأحاديث:

شيخ جعفر بن احمد قمي، منشورات مجمع البحوث الإسلامية - مشهد

٤٧- جامع الأخبار:

شيخ محمد بن محمد سبزواري، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم

٤٨- الجعفریات:

ابو عبدالله محمد بن علي بن محمد، منشورات مطبعة اسلاميه - تهران

٤٩- الجواهر السنوية:

مرحوم شيخ حرّ عاملي، نشر يس - قم

٥٠- حلية الأبرار:

مرحوم سيد هاشم بحراني، تحقيق مؤسسة المعارف الإسلامية - قم

٥١- حلية الأولياء:

ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، منشورات دار الكتب علميه - بيروت



۵۲- حیاة الحیوان:

کمال الدین محمد دمیری ، منشورات رضی - قم

۵۳- الخرائج والجرائح:

قطب الدین راوندی ، تحقیق مؤسسه الإمام المهدی علیه السلام - قم

۵۴- الخصائص الحسینیة:

مرحوم شیخ جعفر شوشتری ، منشورات مطبعة حیدریه - نجف

۵۵- الخصال:

مرحوم شیخ صدوق ، مؤسسه نشر اسلامی - قم

۵۶- الدر المنثور:

عبدالرحمان سیوطی ، منشورات کتابفروشی اسلامیة - تهران

۵۷- الدعوات:

قطب الدین راوندی ، تحقیق مؤسسه الإمام المهدی علیه السلام - قم

۵۸- دلائل الإمامة:

شیخ ابو جعفر محمد بن جریر طبری ، تحقیق مؤسسه بعثت - قم

۵۹- ربیع الأبرار:

ابوالقاسم جارالله زمخشری

۶۰- الرجال:

شیخ احمد بن علی نجاشی کوفی ، نشر اسلامی - قم

۶۱- الرجال (رجال الکشی):

مرحوم شیخ طوسی ، منشورات مؤسسه آل البيت علیهم السلام - قم

۶۲- روضات الجنات:

میرزا محمد باقر موسوی خوانساری ، منشورات مکتبه اسماعیلیان - قم

۶۳- الروضة فی الفضائل:

شاذان بن جبرئیل بن ابی طالب قمی ، (مخطوط)

۶۴- الروضة من الکافی:

مرحوم شیخ کلینی ، منشورات دارالکتب اسلامیة - تهران

۶۵- روضة الواعظین:

محمد بن قتال نيسابوری ، منشورات رضی - قم

٦٦- رياض العلماء:

عبدالله افندي اصفهاني ، منشورات مطبعة خيام - قم

٦٧- سعد السعود:

مرحوم سيد بن طاووس ، منشورات مطبعة حيدرآيه - نجف

٦٨- سنن الترمذي:

محمد بن عيسى بن سورة ترمذي

٦٩- شرح الأخبار:

قاضي نعمان بن محمد تميمي مفرى ، مؤسسه نشر اسلامى - قم

٧٠- شرح نهج البلاغة:

عبدالحميد بن محمد بن ابي الحديد ، دار احياء كتب العربيه - مصر

٧١- صحيفة الرضا عليه السلام:

منشورات مدرسة الإمام المهدي عليه السلام - قم

٧٢- الصحيفة المباركة المهدية:

سيد مرتضى مجتهدى ، نشر حاذق - قم

٧٣- الصراط المستقيم:

شيخ على بن يونس عاملى ، منشورات مكتبة مرتضويه عليه السلام

٧٤- صفات الشيعة:

مرحوم شيخ صدوق ، مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام - قم

٧٥- صفوة الأخبار: (مخطوط)

٧٦- الصواعق المحرقة:

احمد بن حجر هيثمى ، منشورات نجف

٧٧- الطرائف:

مرحوم سيد بن طاووس ، منشورات مطبعة خيام - قم

٧٨- عذة الداعي:

شيخ احمد بن فهد حلى ، منشورات مكتبة وجدانى - قم

٧٩- العدد القوية:

على بن يوسف حلى ، منشورات كتابخانه آقاى مرعشى - قم

٨٠- علل الشرائع:

مرحوم شيخ صدوق ، مكتبة حيدرآيه - نجف

۸۱- العمدة:

یحیی بن حسن معروف به ابن بطریق، مؤسسه نشر اسلامی - قم

۸۲- عیون أخبار الرضا علیه السلام:

مرحوم شیخ صدوق، مکتبه حیدریه - نجف

۸۳- عیون المعجزات:

شیخ حسین بن عبدالوهاب، منشورات داوری - قم

۸۴- غایة المرام:

مرحوم سید هاشم بحرانی، منشورات دار القاموس الحدیث - بیروت

۸۵- الغدیر:

علامة امینی، منشورات مکتبه امام امیرالمؤمنین علیه السلام - تهران

۸۶- الغیبة:

مرحوم شیخ طوسی، منشورات کتابفروشی بصیرتی - قم

۸۷- غیبة النعمانی:

شیخ محمد بن ابراهیم نعمانی، منشورات مکتبه صدوق - تهران

۸۸- فتح الأبواب:

مرحوم سید بن طاووس، تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام - قم

۸۹- فرائد السمعتین:

ابراهیم بن محمد جوینی، منشورات مؤسسه محمودی - بیروت

۹۰- فرحة الغری:

سید عبدالکریم بن طاووس، مکتبه حیدریه - نجف

۹۱- فردوس الأخبار:

ابوشجاع شیرویه دیلمی، منشورات دارالکتب علمیّه - بیروت

۹۲- فصول المهمة:

علی بن محمد مالکی معروف به ابن صباغ، منشورات مطبعة عدل - نجف

۹۳- الفضائل:

شاذان بن جبرئیل قمی، منشورات مطبعة حیدریه - نجف

۹۴- فضائل الخمسة:

سید مرتضی حسینی فیروزآبادی، منشورات دارالکتب اسلامیّه - تهران

٩٥- فضائل الشيعة:

مرحوم شيخ صدوق، مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام - قم

٩٦- فلاح السائل:

مرحوم سيد بن طاووس، منشورات دار الإسلاميه - بيروت

٩٧- قرب الإسفاد:

شيخ عبدالله بن جعفر حميري، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم

٩٨- قصص الأنبياء:

قطب الدين راوندي، طبع و نشر آستان قدس - مشهد

٩٩- الكافي:

مرحوم شيخ كليني، منشورات دارالكتب اسلاميه - تهران

١٠٠- كامل الزيارات:

شيخ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه قمى، تحقيق نشر الفقاهه - قم

١٠١- كتاب سليم بن قيس:

سليم بن قيس كوفى، دارالكتب اسلاميه - قم

١٠٢- الكشاف:

جارالله زمخشري، منشورات قاهره

١٠٣- كشف الغمّة:

ابوالحسن علي بن عيسى إربلى، منشورات كتابفروشى بنى هاشمى - تبريز

١٠٤- كشف المحجّة:

مرحوم سيد بن طاووس، منشورات مطبعة حيدريه - نجف

١٠٥- كشف اليقين:

علامة حلى، منشورات مؤسسة طبع و نشر - تهران

١٠٦- كفاية الأثر:

ابوالقاسم علي بن محمد بن علي خزاز قمى، منشورات بيدار - قم

١٠٧- كمال الدين:

مرحوم شيخ صدوق، دارالكتب اسلاميه - تهران

١٠٨- كنز العقال:

علي بن حسام الدين هندی، منشورات مؤسسة رسالت

۱۰۹ - کنز الفوائد:

ابوالفتح محمد بن عثمان کراچکی ، منشورات مکتبه مصطفوی - قم

۱۱۰ - اللکلی:

عبدالرحمان سیوطی

۱۱۱ - لسان العرب:

محمد بن مکرم بن منظور مصری ، منشورات مکتبه صادر - بیروت

۱۱۲ - اللهوف:

مرحوم سید بن طاووس ، منشورات دار الکتاب - قم

۱۱۳ - مائة منقبة:

شیخ محمد بن احمد قمی معروف به ابن شاذان ، مؤسسه الإمام المهدي علیه السلام - قم

۱۱۴ - المؤمن:

تحقیق مؤسسه الإمام المهدي علیه السلام - قم

۱۱۵ - مجمع البحرين:

شیخ فخرالدین طریحی نجفی ، تحقیق مؤسسه بعثت - قم

۱۱۶ - مجمع البیان:

فضل بن حسن طبرسی ، منشورات شرکت معارف اسلامیة - تهران

۱۱۷ - المجموع الرائق:

سید هبة الله بن حسن موسوی ، منشورات مؤسسه دائرة المعارف اسلامیة - قم

۱۱۸ - المحاسن:

احمد بن محمد برقی ، منشورات مطبعة حیدریه - نجف

۱۱۹ - المختصر:

حسن بن سلیمان حلّی ، منشورات مطبعة حیدریه - نجف

۱۲۰ - مختصر البصائر:

حسن بن سلیمان حلّی ، منشورات مکتبه حیدریه - نجف

۱۲۱ - مدينة المعاجز:

مرحوم سید هاشم بحرانی ، مؤسسه معارف اسلامیة - قم

۱۲۲ - مروج الذهب:

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی ، منشورات دار الهجره - قم



- ١٢٣- مستدرك الحاكم:
 محمد بن عبدالله معروف به حاكم نيشابورى ، مطبوعات إسلامية - حلب
- ١٢٤- مستدرك الوسائل:
 مرحوم محدث نوري ، تحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام - قم
- ١٢٥- مشارق أنوار اليقين:
 حافظ رجب برسي ، منشورات مؤسسة اعلمى - بيروت
- ١٢٦- مشكاة الأنوار:
 ابوالفضل على طبرسي ، منشورات مكتبة حيدريه - نجف
- ١٢٧- المصباح:
 مرحوم كشمي ، منشورات مؤسسة اعلمى - بيروت
- ١٢٨- مصباح الأنوار: (مخطوط)
 ١٢٩- مصباح البلاغة:
 سيد حسن ميرجهاني طباطبائي
- ١٣٠- مصباح الزائر:
 مرحوم سيد بن طاووس ، تحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام - قم
- ١٣١- معاني الأخبار:
 مرحوم شيخ صدوق ، مكتبة حيدريه - نجف
- ١٣٢- معجم رجال الحديث:
 سيد ابوالقاسم خوئي ، - نجف
- ١٣٣- مقاتل الطالبين:
 ابو فرج اصفهاني ، منشورات رضى - قم
- ١٣٤- مقتضب الأثر:
 شيخ ابو عبدالله احمد بن محمد جوهرى ، منشورات مكتبة طباطبائي - قم
- ١٣٥- مقتل الحسين عليه السلام:
 احمد بن محمد مكى خوارزمي ، منشورات مكتبة مفيد - قم
- ١٣٦- مكارم الأخلاق:
 شيخ حسن بن فضل طبرسي ، مؤسسة نشر اسلامي - قم
- ١٣٧- مكيال المكارم:
 ميرزا محمد تقى موسوي اصفهاني ، تحقيق مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام - قم

۱۳۸ - المناقب:

موفق بن احمد مکی خوارزمی ، مؤسسه نشر اسلامی - قم

۱۳۹ - مناقب آل ابي طالب:

محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی ، منشورات علامه - قم

۱۴۰ - المنتخب:

شیخ فخرالدین طریحی نجفی ، منشورات رضی - قم

۱۴۱ - منتخب الأنوار المضية:

شیخ علی بن عبدالکریم نیلی نجفی

۱۴۲ - منهج المقال:

شیخ میرزا محمد استرآبادی ، چاپ سنگی

۱۴۳ - مهج الدعوات:

مرحوم سید بن طاووس ، منشورات مؤسسه اعلمی - بیروت

۱۴۴ - نوار المعجزات:

ابو جعفر محمد بن جریر طبری ، مؤسسه الإمام المهدي علیه السلام - قم

۱۴۵ - النهاية:

مبارک بن محمد جزری ، کتابفروشی اسلامیة - بیروت

۱۴۶ - الوافی:

مرحوم فیض کاشانی ، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام - اصفهان

۱۴۷ - الوسائل:

مرحوم شیخ حرّ عاملی ، کتابفروشی اسلامیة - تهران

۱۴۸ - الهدایة الكبرى:

حسین بن حمدان خصیبی ، منشورات مؤسسه بلاغ - بیروت

۱۴۹ - الیقین:

مرحوم سید بن طاووس ، منشورات مؤسسه دارالکتاب - قم

۱۵۰ - ينابيع المودة:

سليمان بن ابراهيم قندوزی ، منشورات دارالکتب عراقیة - کاظمین